۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان نسخه ظفر را زیور هر از نثر کسی باشد فر سرور نادت عنایت باشد
رسر حمد اکثیر ابار کالملک الاعلی و تس السلام والصلوة واقره کا ته علی محمد المبعوث خیر الانام الفرق تراج
لعرک زیور ای خیر را فسر دولت بسر بر کشانده باعث تنوع بشر رسته کرکجت اهف آختر و تحیه شده
علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام ش و عبدالله سید شراف سلف و الائمه جامع
شرف دری که چو از بحر ولایت بسیج صدف حیتی که امیر کار سلطان النجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی
یوم القیام مجموع ایرنگان صد الک عجاری و دانائی و خواطر کمان عالک فضل و خیال در نقاب ارباب
ستور نخواهد بود که طایفه از شهوار ان مضمار نثر و نظم و سرداران ملک انشا که بدایع که در ممکت نظم ایدی
صاحبقران نموده اند و به نیزه خطی قلم اقلیم بشته و اکشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان
امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با نامه در خفی جواهر زواهر آن بدایع وقایع اجناس عبارات و اجناس استعارات
بر منصه عرض نهاده و تحق آن صحایف لطایف کفار و نشات عز ثبات آثار در رو رق معنا دکلات الفاظ بر سیرات
که نوا رسازان چمن اطلاق و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که نافه مشک وش مهر ارنجه زرقش نه بر عنبر
کلمات تحریر می نماید و دست تقدیر صنایع قدر اوراق لاجوردی سپهر سیه ریزش گوناگون توقیع
می آراید در پیش گنج قدر اجراء الف بر شان آن خوش شکیبی رخ تحیه نمود اربیع زبان خرد اکثر تصنیف بر انکیش
عنبر اکین بریز کردید که کتاب بدیع کلفا ظفرنامه که عبارات نهیدش چو جمال دلبران ماه سیما فرخ فال آمده و سعادت
منعقد نیش مانند جعد و دستان ایان حور العاد شکسته سلسله عالش رشک سلسله زلف خسرو پرویز

پرویز و خداوند وبت معانیش چون کرشمه شیرین شور انگیز سواد اش را که بحقیقت کحل الجواهر معانیست بر بیاض دیده
جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غره صبح شادمانیست بر سواد چشم جهان بین توان نهاد **نظم**

سوادش نور بخش دیده حور • بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی • نشاط افزا چو صبح زندگانی
چو زلف مهوشان ترش دلاویز • چو لعل دلبران نظمش شکر ریز
حروفش منتظم چون عقد گوهر • عروسان سخن را گشته زیور

بنا بر مقدمه انسب آن بود اولی
چنان می نمود که این فقیر قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران کشورگیر نیامده در
و مطالعه وقایع آنحضرت را حواله بآن کتاب افادت آیات نماید زیرا که بهادر پرتو آفتاب فروغ
نه هر و هیچ عاقل خزف را در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلای تمام عیار رواج نپذیرد
و با وجود دفاتر کنج زر صراف عقل درهم ناسره نخرد **نظم** چه دستان سرایم من بوالهوس •
که با عندلیبان شوم هم نفس • اما تا سالک سخن از تحیه نکرا انفصال نیابد و الوار بدایع اخبار صاحبقران
کامکار برین اوراق نتابد بلطف الهی واثق بوده بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت در هوای
اداء این حکایت پرواز داده و این روایات را **نظم** بالفاظ بلیغ روح پرور • که هر سطرش بود چون عقد گوهر
بطبق عرض نهاد • فیض روح القدس ار باز مدد فرماید • دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است بعضی باطناب و املال بود اختصار بر همین مجملی از کلیات
وقایع و مجاریات سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود **گفتار در ذکر
نسب صاحبقران جمشید روش و بیان ولادت با سعادتش در شهر دلکش کش** هر چند که بسبب شرف
نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را از ذکر مت اثر شرح فضایل آبای کرام
و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیه کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا
امرای مغول سلسله انساب آباء و اجداد را محفوظ داشته و اولاد امجاد بتعلیم آن سعی کرده اند و در بطون
اوراق و متون دفاتر در قلم می آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان
مورخان عالیشان بر منوال مسطور گردانیده اند و بثبوت رسیده و قطب السلطنه و الخلافه امیر تیمور
گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنکیر نویان بن امیر ایچل بن قراچار نویان بن امیر سوغو
چیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومن

بن بوزنجر قاآن بن الانقوا چنانکه در آخر جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت الانقوا از نسل قیان
بوده و نسب قیان بیافث بن نوح علیهم السلام می پیوست و چون شمه از احوالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد
او از ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیز خان مستفاد میگردد تکرار آن مبادرت نمیرود و مرقوم
میشود که امیر برگل عافیت طلب بود و باعتبار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود نظم بغیر از حدود و نواحی
کش ٭ نکرد از نواحی دگر جای خوش ٭ ولیکن بعنایت خداوند جزو و کل او در چمن وجود دو گل شگفت
امیر ترغای و امیر جتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران کشورکشاست نظم جهان کرم بود و بحر سخا ٭
نکوکار و دین دار و فرخ لقا ٭ و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف می برد و نسبت
باسایر صلحا و فقرا الطریق اخلاص و ارادت بجای می آورد نظم نشستی با اهل عبادت همه ٭
سرانجام کارش سعادت سمه ٭ فرو ماندش سر بچرخ کبود ٭ همین سر بمحرابش آمد فرود ٭
و در سنه ثلاثین و سبعمایه که سلطان سعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال
سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان از ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت غرا در حباله
امیر ترغای بسر می برد متولد گردیده در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابو سعید
واقع بوده و در بیست و پنجم شعبان صورت ولادت حضرت صاحبقران در قبة الخضرا کش روی نمود
نظم یکی گر رود دیگر آید بجای ٭ جهان را نماند تهی کدخدای ٭ و از طلوع آن نیر سعادت
پرتو صدق و خواب قاجولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت آن
حکایت در آخر جزو اول ازین مجلد مسطور گردیده و چون فشیان دلوان و جعلناکم خلائف فی الارض
بار روانچه بنصیب ربحیناً من تشا منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای غرای انا جعلناک
خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبی و مبادی اوان نشو و نما از ریاض
محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهار میدمید و از مجاری
لطایف گفتارش فروغ بهجت و کامگاری همچون شعشعه برق از سحاب اداری میدرخشید نظم
بلی در بحر سپهر ٭ نمایان بود نور اقبال مهر ٭ درختی چون نهالی بطرف چمن ٭ شود طعنه
خضر ترش مسخن ٭ که روزی ببار آورد کام دل ٭ شود حاصل از بارش آرام دل

وحضرت

وحضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسب تاختن و صید انداختن مایل و مشعوف بود و باموختن
رسوم رزم و شکار توجه مبذول میفرمود تا آن زمان که بر سریر سلطنت عروج نمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در
سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از سیر ستوده صاحبقران کامکار و بیان
تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و دل خوش
در بلده کش که آنرا شهر سبز نیز گویند روزگار همایون آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امرا
برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و شبی بروز میرسانید درین اثنا نوبتی با چهار کس از
خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلال تشریف برد و در آن روز شیخ سر از جیب مراقبه برآورد و
گفت که ع من خود چه کسم زمین که گوید ٭ با وجود پستی این سرافرازی را کی دست دهد و با این
پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار را از من چگونه صورت بندد و تواضع خاک مقبول درگاه صانع افلاک
افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد نظم
خاک شو خاک تا بروید گل ٭ که بجز خاک نیست مظهر گل ٭ اکنون در مجلس ما نیز هر کس دم از فقر و مسکنت زند
فرمانفرمای او را مسخر خواهد گشت نظم چون خاک باش در همه احوال بردبار ٭ تا چون سوات بر همه کس کار دی رسد
چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان ٭ تا همچو آفتاب ز هر جان برتری رسد ٭ امیر صاحبقران از استماع
امثال این سخنان امیدوار شد که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام
و جهد لا کلام بترتیب مقدمات جهانگیری مشغولی فرمود بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی در طلب مراد
که در فرس همت جولان داد شکر مطلوب دو اسپه او را استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق سعی
گردید چهره مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی نمود گویا هر عضوی از ذات شریفش
عقلی بود مصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری جوشن ور در شب دیجور حوادث هر گاه رای عالم آرایش
در لمعان آمدی همچون ماه چهارده عرصه گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع در هر وقت
شمشیر بهرام تاثیرش پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردیدی نظم
ز رای روشن و شمشیر خونبار ٭ بیکدم عالمی را ساختی کار ٭ در اندک زمانی سپاه بیشمار با خدمت
و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع گشته و مظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت
افکار اصابت آثارش بساط هیبت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر طبق دلخواه در نوشتند و آن

و آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر اعیان نوئینان بسی و دوم ماه در قبة الاسلام
بلخ فی سنة احدی و سبعین و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قادر کن فیکون مقالید
ایالت ربع مسکون مقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده در قبضه درایت او داد و مهر رایت
ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصای مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای گیتی
گشایش از افق حشمت نور افشان شده ولات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپدید ساخت
و لا فخر **نظم** چو خورشید بردارد از رخ نقاب ❊ ستاره نهان گردد اندر حجاب ❊ از ابتدای
زمان اقبال تا انتهای اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد
و همواره همین دولت و شوکتش ملازمان موکب همایونش فیروزی و ظفر دست داده قلاع و حصونی که از
غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان سودی و کره زمین از فراز فصیل آن کمتر از ذره نمودی بزور قهر
یلان صف آرای و گرز گران گردان قلعه‌گشای مفتوح و مسخر گردانیده از هر مملکت که تحت تصرفش
درآمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر فرستاد
و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی نخست بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان
و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و معاندان
پاک ساخت در اواخر سنه ٧٨١ از توران بایران شتافته در سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه تمامی بلاد
خراسان را مسخر گردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه امیر ولی را مقهور ساخته از استراباد
لوای اقبال برافراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته
همت عالی نهمت بر فتح آن ممالک مصروف داشته و از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است باز
گشت بجانب دشت قپچاق شتافته در روز دوشنبه یازدهم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه در
موضع قندزچه با توقتمش خان حرب کرده و او را منهزم گردانیده در الوس جوجی خان مراسم
قتل و غارت و اسیر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه بعزم یورش
پنج ساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر
و سایر ولاة عراق و دیار بکر را برنهج دلخواه ساخت و در جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه
از راه دربند بجانب دشت قپچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید

و در اوایل

و در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین از همان راه آذربیجان بازگشته ایالت آن مملکت را بمیرزا امیرانشاه
تفویض کرد و از آنجا بسمرقند رفته و در سنه تسع و تسعین ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد
و در ثمانمائه میل غزا و جهاد نموده و لشکر بهندوستان کشیده و در روز سه‌شنبه ربیع الآخر سنه احدی
و ثمانمائه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملوخان محاربه عظیم بوقوع
انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان مستقر سریر کرامت مصیر معطوف
داشته در روز سه‌شنبه بیست و یکم شعبان در ضمان حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند
نزول اجلال فرمود و در هفتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک
در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران در اواسط جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانمائه
در ظاهر دمشق با پادشاه دمشق و مصر ملک فرج مقاتله کرده ایشان را منهزم گردانیده تمامی بلاد شام را
در حیز تسخیر کشید و از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان
احمد جلایر بود قهراً و قسراً انتزاع نمود و در هفتم ذی قعده سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن
پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافت و در سیزدهم رجب سنه
اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه
سنه مذکوره در نواحی انکوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده سپاه روم را
منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت حضرت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست
قضا بساط امنیت و فراغت را از آن مرز و بوم در نوشت و امیر تیمور گورکان را باز داعیه بود
که حکومت روم را با ایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد
و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقرانی آن
مملکت را به پسرش بازگذاشته عنان بطرف آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف
گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت
حکومت میکرد جزیه قبول کرده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار
بخت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف
ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید ملخص سخن آنکه صاحبقران

باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد خطا تا اقصای شام و از اقصای هند تا ناحیه فرنگ
با وجود چندین سلاطین با فرهنگ بحیطه تصرف و حیز تسخیر درآورد و جبابره دهر و قیاصره عصر و سروران
آفاق و گردنکشان باستحقاق بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد نظم امیر جهانگیر عالی نژاد
چو پا بر سر ایالت نهاد ٭ ز سرحد چین تا باقصای شام ٭ غلط میکنم ربع مسکون تمام ٭
بدرگاه او پایبوس آمدند ٭ بالطاف او سرفراز آمدند ٭ و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت
و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعدها وضع کرد که دستور وزرای کامل عقل و منشور
حکمای صاحب تجربه را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث توجه اسفار و عزیمت
کارزار با امرا و ارکان دولت و تومینان و اعیان حضرت مقتضای نص وشاورهم فی الامر که سنت
مشهور است بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سرانجام مهمات بنا بر مقتضای رای صواب نمای
خود مینهاد و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف
میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و فضلا و تکریم صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان
دین متین و اظهار شعار شرع مبین بقدر امکان مبالغه مینمود نظم چو بنشست بر مسند سروری ٭
برافراخت اعلام دین پروری ٭ بتعظیم سادات کوشش نمود ٭ در اکرام و انعام ایشان فزود ٭
و در حضر و سفر آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته
در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای می آوردند و آن پادشاه دریادل در ایام اقتدار
سیورغالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخته در باب وصول مواجب
و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و خدم رایت سعی و جد بتقدیم رسانید
و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خود بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید
غایت عدالت و نهایت سیاستش برتبه بود که اگر در آن زمان خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده
از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا نبودی که سر راه بروی گرفتی بنا بر آن تجار و سوداگران
در بلاد و دیار بار با قطار و احمال بردندی و در اندک بسیار سود ا و معامله ایشان ترتیب پذیرفتی
میشدی یک تنه از سطوتش مهر فلک نظم قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر ٭ و امیر صاحبقران
بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر مینمود و هر ملکی که فتح میکرد نخست شطرنجی

میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول و احسان میگردانید و در مجلسی که نفس نفیس آن بلعب مشغولی می فرمود
شطرنجیان دیگر با آن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود نظم زمانی بحث علم و درس تنزیل ٭
که باشد نفس انسان را تکامل ٭ و چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خزانی مقرر در شب هفدهم ماه
شعبان سنه سبع و ثمانمایه صاحبقران کامکار رو از این دار بجوار رحمت مغفرت خداوند غفار انتقال فرموده
اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود
نظم سلطان تیمور آنکه مثلش شاه نبود ٭ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود ٭ در هفتصد و هفتاد و یک کرد خروج
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ٭ خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه عماد الدین مسعود سمنانی
و جلال الدین اسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرای صاحبقرانی انتظام داشتند
و مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا عبدالله در ایام دولت آن پادشاه جم جاه لوای صدارت و تولیت
موقوفات برمی افراشتند و چون خامه مشکین عمامه بر سبیل اجمال شمه از حال صاحبقران ستوده خصال
در سلک تحریر کشید موجب التزامی که درین تصنیف کرده شده عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات
معطوف گردانید و من الله الاعانه و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء و بالتحقیق گفتار در بیان بعضی از
حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین امیر سیلا ناصبان اعلام سخن
و ناظمان اعیان حسب نو و کهن آورده اند که بعد از شهادت امیرزاده عبدالله بن امیرزاده قزغن
هرج و مرج بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن را دریافته و در هر شهری شاهی از همت تغلب دم دعوی
استقلال بر واز داد و در قصبه شهوری بهوس دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد امیر بیان
سلدوز در سمرقند با مهوشان نوش خند بسط بساط عیش و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس
که از اولاد قراچار نویان بود در شهر کش لوای ایالت برافراخت امیر بایزید جلایر در
خجند بر مسند فرمانروایی نشست و اولجای بوغای سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس
ملک بست محمد خواجه اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان
کمر استقلال برمیان بسته سر بدیگران فرو نیاورد امیر حسین بن امیر مسلان بن امیر قزغن و امیر خضر
یسوری در هر حصار شادمان لشکرها جمع آوردند و هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی میکردند
چون این اخبار بسمع تغلقتمور بن الیاس خواجه بن دوا خان که در الوس جته پادشاه بود رسید

در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف کردانید بعد از وصول بمنزل جاناق
باق که نزدیک آب خجند است و الغ توقتمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکیچک اباوچی از سپاه منقلای ساخت
چون این طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تبع تیغ خلاف در غلاف کرده با ایشان ملحق گشته و باتفاق
روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس بر اسپ سیار و چپاپیس بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود
و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بوده جهت مصلحت انتظام مهام ایل و الوس
از آنجا اجازت مراجعت طلبیده و رخصت یافته باردوی امرای منقلای شتافت و آنجماعت را که
خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بودند بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین در گذرانیده و امرا را آثار
رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده نموده او را
مصحوب خویش نزد قتلقتمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و ریاستش معلوم داشتند معروض
گردانیدند قتلقتمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که اباعن جد با امرای برلاس متعلق بود
با امیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت معطوف ساخت
و باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند درین اثنا عازم تختگاه خود شده امیران
از عقب خان روان شدند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلای سنه اثنی و ستین و سبعمائه از امیر
بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان مدد طلبیده که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله
بن امیر قزغن لشکر بسر امیر حاجی بیان سلدوز کشد و امرا ملتمس امیر حسین را مبذول داشته
صاحبقران صاحب همت منظور لو منقلای سپاه گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت
تاب مخالفت و مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ما وراء النهر تحت تصرف
امیر حسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خمیر مایه فساد بود بقتل رسانیده و امیر حاجی برلاس
از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت بار دیگر فیما بین امرا و حکام ما وراء النهر غبار نزاع
ارتفاع یافت امیر تیمور گورکان روزی چند با امیر خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد
و آخر الامر از وی جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون ثانیا قتلقتمور خان بر پریشانی ما وراء النهر
اطلاع یافت فی سنه ثلث و ستین و سبعمائه بدانجانب شتافت و پس از طی منازل در کنار آب
خجند نزول اجلال فرمود امیر بایزید و امیر حاجی برلاس و امیر بیان و امیر تیمور گورکان اعلام انقیاد

پیش رفته باردوی پیوستند ناگاه خان جهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته بر سبیل بیت
عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و چون بخراشاکر که قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد
بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر صاحبقران امیر تیمور گورکان بواسطه امیر حمید که دوست پدر بود
و در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد
و خان بعزم رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود در کنار آب وخش
فرود رسیده و سردومی تعبیه سپاه و تهیه کارزار پرداخته دران اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی
گردان شده بمخالفان پیوست و همین معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان حدود قندوز
و بقلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پسر خود الیاس خواجه خان بحکومت ما وراء النهر باز داشت
و طایفه از امرا و سپاه جته را نزد او گذاشت و بیکیچک را از جمله الغوم تقدیم داده چنان مقرر ساخت
که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن قتلقتمور بیکیچک دست
ظلم برگشاده ابواب منافع امرا و اهالی را بربست و حضرت صاحبقران مصلحت توقف ندیده عنان عزیمت
بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان خیوق بسر چاه سایغ بوی رسید امیر حسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید ذکر محاربه با امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر و تیر اجل
امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن
ایشان کرده امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند و تکل با هزار مرد کرجکان تعاقب
نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات حرب برده کشش
و کوشش بآن مرتبه رسید که هزار مرد تکل به پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران
کشته شدند یا زخمی شده گریز بتیز اختیار کردند آنگاه امرا به بیابان درآمده تکل بخیوق درآمد چون شب درآمد
از آن هفت تن که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور گورکان مانده بودند چهار نفر اسبان ایشان را
دزدیده بما وراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمانان
بازخورد و آنجماعت قبلش کرده حاجی محمد آنحضرت را بشناخت و اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران
تا آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومن و یک قطعه لعل بدیشان بخشید و حاجی
محمد در برابر سه اسب و ما یحتاج ترتیب نموده قولاغچی نامی الگفت تا آنرا با امیر حسین رسانید و امیر تیمور

و امیر تیمور کورکان امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده و جای
فرو برده دوازده روز توقف نمودند ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جان قربانی و بیان
بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی چون علی بیک جان قربانی که در حدود مرو
و ماخان مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور کورکان را شنیده شصت مرد مسلح فرستاده ایشان را
گرفته بماخان بردند و در موضع موحش حبس کردند و در زنجیر کش محمد بیک برین جسارت خبر یافته از خود
طوس جهت امرا اسپان کاتارسال داشت و زبان بسرزنش علی بیک کشوده او را باطلاق ایشان مامور
گردانید و علی بیک از غایت خست هدایای محمد بیک را تصرف نموده اسب لاغر و شتر عنکبوت پیکر
بامیر حسین و امیر تیمور کورکان داده ایشان را مطلق العنان ساخت و دران ایام مبارک شاه
بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور کورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرده صاحبقران
دریادل آن مراکب را بامیر حسین بخشیده امیر حسین بطرف گرمسیر روان شده و امیر تیمور
بجانب ایل و الوس خود آمده بعد از اندک زمانی که در ان دیار در لباس اختفا روزگار گذرانیده
بود بخراسان رفته با ملک حسین کرت دیگر ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم داشته اسب
خاص و مبلغ دو هزار دینار کبکی و مقدار دویست خروار غله از مال خاص پیشکش کرده حضرت
معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از همین وقوف یافته او را نیز هوس اختلاط در خاطر افتاد
و بهرات رفته و روزی چند آنجا بسر برده در تقلقتمور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاده و امیر حسین را
از وی طلب نمود و ملک امیر حسین را بصوب قلعه کزیو فرستاده و یکی از نوکران خود ربابتشاه نامی را
مصحوب ایلچی تقلقتمور خان بپایه سریر اعلی فرستاده و چون ربابتشاه بمقصد رسید و خان حال امیر حسین
از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه کزیو که محبس او بود از عالم انتقال نمود و تقلقتمور این
عذر را بسمع قبول جای داده ربابتشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرموده اما امیر تیمور کورکان
بعد از مفارقت از امیر حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان بسر برد
و دران اوقات چهل و هشت روز در سمرقند در خانه خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا و چهل
و هشت روز دیگر در قریه اچغی بود و از ان قریه شب در میان بکنار آب آمویه رفته در ان منزل
تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از

قلعه

قلعه کزیو گریخته بآنجا رفته بود و امیر تیمور کورکان در سیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در میمن
منزل تومن تکدری بامیر حسین رسیده بمرافقت یکدیگر روی بسیستان نهادند و با انگه والی سیستان معاهدت خدمت
امیران را بر دشمن قوی که دران اوان پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بسلوک طریق غدر باعث آمده
جمعی کثیر از لشکر با آن را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان
گیرند ناگاه آن دو امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان
باز خورده و آغاز قتال کرده جنگ سخت روی نمود امیر تیمور کورکان را دو زخم تیر بر دست و پای مبارک رسید
و ملازمان موکب عالی دشمنان را از پس نشاندند امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر
تیمور جهت معالجه جراحت در خانه تومن تکدری توقف کرده امیر حسین با نوکس روی بصوب نقلان آورد
و در راه اسب او در سنگلاخ شکسته شده با دوازده کس بموضع شبرتو رفت و چون جراحات امیر تیمور
التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنف منعطف
گردانیده و پس از وصول بکهمرد نوکری سونچ نام را نزد امیر حسین فرستاد تا او را از صحت ذات شریف
اخبار التماس توجه بجانب ارهنف کند و از کهمرد نیز کوچ فرموده در اثنای راه اهر انجی ولد حسین صوفی با سوار
و تولق خواجه برلاس پسر امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارهنف بشرف
نزول مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بآنجا رسید و بدیدار صاحبقران کامکار
الملتمس مسرت فرموده در باب تسخیر مملکت ماوراء النهر آغاز مشورت کردند و خاطرها بران قرار دادند که نخست بجانب
قلعه اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت درین اثنا از ایل دولان
جاون سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور کورکان شتافته غاشیه خدمت بر دوش گرفتند
و الیاس ولد تومان با دویست نفر مرد اسپ بسیار رانده از آنجانب آب جیحون بعساکر نصرت ماثر
گشت و امرا بدره گز رفته در میان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن
طوغای بن قاوان بن سرغه بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال هندوکا
برلاس به ترمد آمدند و عازم ملازمت اند و مقارن انحال خبر رسید که منکلی بوغا و ابوسعید و حیدر
با شش هزار مرد صف در بجنبال اشتعال آتش قتال کرده بکنار آب ساپه نزول نمودند و امیر حسین
و حضرت صاحبقران با تند برق و باد روی بجدال نهادند و دران اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ

رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته و مقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده در میدان
عروس فتح و ظفر فایز شدند و منکلی بوغا و معاونان ایشان هزیمت را غنیمت دانستند **ذکر عبور امیر حسین
و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب** چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از منکلی
بوغا و ابوسعید وحید فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان و طالقان و بدخشان بیلاقمیشی
سپاه پراکنده مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان بدل شد و پادشاهان بدخشان
جز بدست مردم مصلحی فرستادند و ایشان را دوست گرفته صلح نیکو کردند و دران موضع موحش
دلتنگ گردیده مردم دار خوش وقت برین جسارت اعدا اطلاع یافته از آنجا و آهنگ ارهنگ سرای
نمودند پس از آب گذشته بسالی سرای عازم ختلان شدند و درین راه او را زبان بسر زنش علی بیک
گشاده او را باطلاق خود که ایشان را مامور گردانیده بود و آنکه علی بیک از غایت خست هدایا محمد را
تصرف نموده اسب لاغر و شتر عنکبوت پیکر با امیر حسین و امیر تیمور داده و ایشان را مطلق العنان
ساخته و دران ایام مبارک شاه سنجری میران رسیده بنابر دوستی قدیمی که نسبت با امیر تیمور گورکان
داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در بادل آن مراکب را با امیر حسین بخشید و امیر حسین
بطرف گرمسیر هرمن و امیر تیمور روبجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که روی
بآن دیار آورده و در لباس افتقار روزگار گذرانیده بخراسان رفته با ملک حسین کرت دیگر روز کار عهد
تجدید عهد نمودند و حکایت کرده خرم و مسرور آنجا عبور فرموده موضع دشت کولک را معسکر ساختند
و دران منزل بتحقیق پیوست که توقلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سر کرده با بیست هزار مرد
در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آنزمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت
صاحبقرانی بتایید سبحانی واثق بوده از آن شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم موکب سعادت اثر
ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخت در سر پل سنگین لسان شمشیر عرین ربیان تا
وقت چاشتگاه تا بیگاه زبان محاربه امتداد یافت و در وقت غروب دلاوران جانبین موافقت
خورشید خنجر گذار پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از تعداد بود دران
شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه رجل آنوا آقه مفصل گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات
و اوج قرا بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش می شمردند

دشمنان بازنداشت و منقش نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالا آب توجه نمودند و در جوف لیل مجموع
آن خیل شناوا از آب گذشته بقلال جبال صعود نمودند و در روز دیگر قراولان می اسپان را
دیده دانستند که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم ماند و شب دیگر شعلات
کواکب بر ذروه سپهر کنار علی علم نمایان شده صاحبقران گیتی افروز فرمان فرمود که بر زبر جبال
آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر روز و دیدن آتش شب متحیر و مضطرب گشته بر طایفه
بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان مانند سیل با شکوه فرو رانده ایشان را تا میدان کجرانی تکامشی
نمود و دران منزل امیر حسین بآنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنضارت ریاض
دولت و اقبال امیدوار شده و چون بدربند آهنین رسید اهالی شهر سبز فوج فوج بامید تمام روی
بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکریان همراه خویش گردانیده دیگران را
بتوقف مامور ساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر
سیف الدین ابادولیت سوار فرمود که بطرف کش ایلغار فرمایند و هر یک دو شاخ پر برگ از درخت
اسب در آویزند تا داروغه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور و هیول جنود نامعدود و جماعه
دیگر بردو امرا بران موجب تقدیم رسانیده تدبیر موجب العبد یدبر و الله یقدر موافق تقدیر یا
داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد
از انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از اهتزاز نسیم رای
صواب نمای گردی بر انگیزد که بمجرد مشاهده آن گسیاری بگریزد ⁖ هر کس که ز فضل ایزدی بهره دریست
بر چهره او ز نور دانش اثریست ⁖ اندر نظرش عزول اقبال و ظفر ⁖ هر دم بهانه دگر جلوه گریست
ذکر محاربه پیچیدن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور گورکان امیر حسین لونیان و امیر تیمور گورکان
بعد از انهزام داروغه کش بخاطر خرم و دل خوش بران بلده نزول اجلال فرمودند و در آن وقت
الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش ایغی که در چهار فرسخی شهر سبز است اقامت
داشت در خلال آن احوال گذشته توقلقتمور خان در تختگاه خویش وفات یافته و الغ توقتمور و امیر حمید
آمده بودند که الیاس خواجه خان را بدان جانب برند القصه امر البعد از اجتماع لشکر با از کش بنجراء ببند
و در آن مقام بر از خواجه شمس رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی

داشته بر امن خلاف نکردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور کورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی
اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنابران قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین
در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیه سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه خان
نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانیده در موضع قبچین پیش امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران
تهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته جبه پهلوانی مدبت گرفته روی
بحضرت صاحبقران آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز شبه کرده زمره از خواص الیاس خواجه خان را
جریح و قتیل کردند الکاه یکبار مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش
برگشادند و کنار آب بادام را از خون نوش لبان گل اندام و غنا ساخته از سر دو جانب شجاعت و پهلوانی
دادند **نظم** زکیوشکر صاحبقرانی ؛ عیان کرد طریق جانستانی ؛ ز پیکان خدنگ تیز چنگ
زمین را داد از خون یلان رنگ ؛ عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر حسین و امیر تیمور کورکان وزیده الیاس
خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکریانش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اغلان و امیر حمید
و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور
بعد از مشاهده فتح و ظفر و تماشای دشمنان بد اختر و اشتغال بنشاط شکار در موضع آقار در ضمان
حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابل شاه اغلان اگر ولد دورجی بن ایلچی کدای بن
دوا خان بود بپادشاهی برداشته آن زمستان از عمر و دولت حظی تمام یافتند **گفتار در بیان جنگ لای**
وانهزام یافتن امرا کی آرای بعنایت خدای در بهار سنه ۷۶۶ که خاقان گل با صناف حشمت و تجمل روی بچمن
الوس پایین آورده و رزمگاه خارجنود شتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان
جهت کارزار قبچین متین با جمعی کثیر از لشکر ترک و فن بجانب ماوراء النهر نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقرانی
رسیده امیر حسین را خبر فرمود و آن دو امیر بلند سریر سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجمع گردانیده
علم توجه بجانب اعدا افراختند و از آب جیحون گذشته طبقات حشم موبموجب خود خیمه و خرگاه منصوب
ساختند و از آنطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را معسکر گردانیده و امیر حسین
باتفاق امیر تیمور پیش رفته تقارب اعدا بتعبیه دلاوران صف آرائی مشغول گردید امیر جاکو برلاس
و امیر سیف الدین و امیر ادبرلاس و عباس بهادر را در قول جای داد و بنفس نفیس خویش با لشکری

هنگام کارزار اتفاق افتاد پیشتر در برانغار بایستاد امیر تیمور کورکان با جمعی کثیر از سپاه رزم جوی
در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین از هر طرف از میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران را
بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران
جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلات کارزار پرداخته بیاد حمله آتش قتال اشتعال یافت
چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور کورکان بکثرت عدد و وفور تهور موجب وصف بودند سرداران جته چون
بگریز کوشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع الهی است فی الحال
و درنگ در معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب ریزان گردید که گویا از تاثیر کره اثیر جو هوا مستحیل
باب شده یکبار فرو بارید **نظم** ز آشوب باران و جوشش حباب ؛ همه جوشن و خود گردید آب ؛
تیر تیز پرواز در فضای هوا پرواز نتوانست کرد و کمان کیانی بعلت استرخا مبتلا گشته روی بگوشه آورد
نیام حسام از رشحات غمام که بر هر باد لبان آثار نم بیرون و قامت موزون نیزه کرار است چون قد بتان
جوانان نوخاسته بود خم گرفته سر بزانو نهاده قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه وفور لای و گل
بازمانده و التواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را کوشش نشانده **نظم** [illegible] کرده
تا زمین همچو بحر اخضر شد ؛ پای مرغابیان بحر مصاف ؛ راست چون پای آشناور شد ؛
و چون از سیلان باران آنچه مقصود مخالفان بود بوصول پیوست سندها اسب را انداخته و تنها انجام
آخر بر لشکر سمرقند تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکارا ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر
ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین که از اعیان شجعان الیاس خواجه خان
بود دیگر برانید و تابان بهادر و ملک و بهی امتعاقب یکدیگر نزدیک امیر حسین فرستاده پیغام داد که مصلحت
در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان را استیصال سازیم
و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال [illegible] را با فعال [illegible] تبدیل
داده بود نیز باز فرستاده صاحبقران را بناخوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور کورکان آزرده خاطر
گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز
فلک بعزم ستیز علم نورانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته دست بتیر و کمان و شمشیر و سنان
بردند و در این روز نخست سپاه جته انهزام یافته تا بالآخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین

مهر کرسیده و کرنجکار از چشم بر توقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بر هیات اجتماعی
بر لشکر ماوراالنهر تاخت غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور کورکان با خیل و حشم نشست مهر کرده
اسبان ایشان ببلای لای و کل افتاده و هزار نفر از لشکر امیر تیمور جوینه تلف گشته و کرنجکار
بحوالی سمرقند و شهر سبز شتافته امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خویش را از جیحون
گذرانیده و در شبرتو منزل کردند امیر صاحبقران بامید آنکه شاید مهمی از پیش توان برد روزی چند آنرا
عبور کرده و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اغلان و جاورچی و عباس را با هفت قوشون
منقلای گردانیده و فرمود که بطرف سمرقند روند و آنطایفه از آنحضرت جدا گشته اکثری با جد اپو پیوستند
لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت اثمار رسید که روزی چند با روزگار میباید ساخت و از آب کذشته
در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خلیفه را بسبب تقصیر که در وقت امارت لشکر منقلای
از وی صدور یافته بود بیاسا رسانید ذکر سلوک مولانازاده سمرقندی و مولانا خوردک بخاری
در طریق سرداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت چون امیر حسین و امیر تیمور بجیحون نزد
از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج و تالان بصوب سمرقند توجه فرمودند
سیلاب اضطراب بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار را منهدم گردانید و مولانازاده سمرقندی
که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریص فرموده در باب وجوب
صیانت نفس و مال و اهل و عیال سخنان برزبان گذرانید سمرقندیان الحق الیمع قبول جای داده
زمام اختیار خود را در قبضه اقتدار مولانازاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری که تیرانداز جلد بود و ابوبکر
کلوی نداف که او صاف سرداری بروی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده
بر جاده لشکر جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان رو بنهادند در کرد شهر نشسته و لوازم محاصره بتقدیم رسانیده
چون نزدیک بآن رسید که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید بتقدیر
قضای ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه خان افتاده چنانچه از چهار اسب یکی زیاده
نماند و مغولان خایف و حیران اکثر ترکش و بر تیل بر پشت بسته و پیاده روی براه خود آوردند و چون سرداران
سمرقند آنمهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهادند و دست تغلب باموال اعیان
دراز کردند و این خبر بسمع شریف صاحبقران کامکار رسید بسرعت همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد

در آنها

و از آنکاهی حالات اعلام داده امیر حسین خوشدل و مسرور بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور کورکان
باستقبال روان شده و در حدود دقلان اتفاق ملاقات افتاده و در تنظیم امور ملک با یکدیگر سخن گفتند
و از دو طرف نزد سربداران اندیشیده جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند
که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در بلده کش و در نخشب قشلاق فرماید
در وقت نزول جمشید خورشید در بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیمقام عزم
نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند
رسید سربداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات جهت صاحبقران حمیده صفات
بقرشی روان ساخت گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و وقوع
مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران در اوایل فصل فروردین که فراش نسیم
جهت نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان فرش زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای رای
راحت فزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و رواج ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین
و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از
نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا بر دادند مگر مولانازاده سمرقندی
که بنا بر التفات خاطر حضرت صاحبقران ایستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت دیگر باره امر فضولی
نگشته کاشانه اتزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی
من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور کورکان گیرد آفتاب اقبال امیر حسین بسرحد زوال رسیده محبت
و مودتش در قلوب خواص و عوام سمت نقصان پذیرفت در خلال این احوال بخل و خست که بدترین صفات
ذمیمه اصحاب ریاست است بر مزاج او غلبه کرده و بکلی همت روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد
بار اعظام و مخصوصان حضرت صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهت
تحصیل آن وجه تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای دست امرا چیزی میسر
از ادای آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور کورکان دست دریا نوال گشاده امیر جاکوی
برلاس و امیر سیف الدین و امیر آقبوغا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرده و در برابر
زری که از ایشان مطلبیده اجناسی که دست نگرفت آنحضرت بآن میرسید بر طبق عرض نهاده از آنجمله بایزید

وکوشوار حرم خاص خود ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود پیش برد و امیر حسین با وجود آنکه دانسته که آن
اشیا از خواهر او ستده‌اند مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی بماند امیر تیمور گورکان اسبان خویش
در عوض آن مبلغ پیش کشیده و امیر حسین منفعل شده الاغان را قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای
میروم میباید که مبلغ باقی از عقب من ارسال نمایی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار
خاطر صغار و کبار از ملازمانش متنفر گشته امید آنست که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشند بر این
خلاف نمی‌توانند گشت بنابران علی درویش و لد امیر بایزید جلایر و قبایاد با اتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد
مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور گورکان بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن
لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغول است نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر
بر لوح خاطر مرتسم گردانیده نشانی داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفش نوشته‌اند نزد اولجای
خاتون روند تا تحقیق آن صورت نماید و اولجای خاتون دختر ترشیرین قاآن بود و مادر امیر حسین بود القصه
بواسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور گورکان ارتفاع یافته و در آن اثنا الجای ترکان
آغا راه سفر آخرت پیش گرفت علاقه خویشی سببی که بجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در بارس ییل سنه سبع و ستین
و سبعمایه صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین
در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه آن صاحب حشمت صایب تدبیر را به انواع مکر و تزویر در دام انتقام
کشد ملک بهادر و عبدالله برادر او را با عهدنامه بستر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاده طالب
مصالحه و ملاقات شد و امیر صاحبقران بوثیقه و بحث فی بیهوده ایلچیان او التفات نکرد و امیر حسین با سپاه
فراوان بجانب آن خسرو عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب کرده در مصحف خزانه دار با مصحفی
که بر آن سوگند خورده بود ارسال داشت و پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی
و رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که هریک از جانبین در حقابیان و سپاه بود در خزار توقف
کنند و هریک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات نماییم و پیشه نفاق تو اعد عهد و میثاق
مؤکد گردانیم هرچند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین در دین ملامت عذر مکر و خدیعت خونی
ندارد اما بنابر مبالغه امرا استرضا جنبانیده و با سیصد سوار جرار در حرکت آمد بعزمیت آنکه دویست سوار را
جهت رعایت حزم در قریه توقف نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع

یافت طریق غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامگار یلغار
کنند و تا او را بدست بیاورند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ خرم بحضرت صاحبقران رسیده بنایره
قتال مشتعل گردید و دشمنان تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند
و این خبر بخوارزم رسیده و سپاه بنفرت بیناه متفرق گشتند و حضرت صاحبقران از قتلش بقرشی شتافت
و از آنجا در جوف تنگ با معدودی از خیل بصوب باخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور کرده و بکول
در آمد و سر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی
نهضت نموده بودند بدانجا رسید امیر موسی برتق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران
سعادت اشتمال از سر چاه شوراب قاصدان سخن‌دان نزد ملک حسین کرت فرستاده و بملک محمد جان
قربانی کس روانه گردانید تا معلوم نماید که آن دو برادر با آنحضرت در مقام وفاق‌اند یا بر خلاف و نفاق
دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته در آن مدت سرکاروانی که بسر آن چاه رسید
آن بادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور گردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت
که ملک هرات استدعا حضور کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب
هرات آورد و چون تجار بقرشی رسیدند امیر موسی و اعیان لشکریان امیر حسین خبر امیر گورکان از ایشان
پرسیدند جواب دادند که امیر تیمور با مردم خویش پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخن را تصدیق
نموده از قلعه نسف با هفت هزار سوار موضع ترابز را منزل ساخت و ملک بهادر با چهار هزار سوار از ایل
قرناس در قرغاشون نوبه و کنبد لولی علم اقامت برافراخت **ذکر توجه نمودن امیر صف‌شکن**
بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت ذلت و ناخوشی چون صاحبقران کامیاب
در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داد و بجهت هرات روان شد بعد از رحلت قافله بازگشته
در منزل مبارک نزول کرده و موازی صد و بیست کس که از آنجا بقرشی تواند رسید توقف نمود آنگاه همت
والا نهمت بدفع اعدای دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف داشت و در آن
زمان دویست و چهل کس در ملازمت موکب همایون بودند اما پیشتر در سلک انتظام اعاظم امرا و شجعان
داشتند مثل سونجک قیمورتاش اغلان و امیر داود دغلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغای جلایر
و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر قبچاق و آقبوغا بهادر و نایان و محمود شادی

وغیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت
وقوت دولت کرده روی براه آورده و بعد از وصول روی بخارا آب آمویه آورده با چهل و سه کس شناه
از آب گذشته و از قریه ختا و کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از آنجا بجانب
شب در میان بنخشب گشت رفته امیر جاکو مصلاح در آن دید که شبیخون بر سر اعدای دون برند صاحبقران
مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر فرموده بهمراهی مبشر و عبدالله روی براه
نهادند چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بمحافظت اسب مامور گردانید و با عبدالله
همراه از ممر ترناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاکریز آمدند و بدروازه که بجانب
خزارست رسیده بنفس نفیس دست بدروازه نهاد و دانست که پس آن خاکریز انباشته اند مراجعت نموده
نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جایی را که دیوارش پست بود نموده گفت محل نردبان نهادن
و در آمدن بقلعه اینست و از همان ترناب و از خندق گذشته بسبیل سرعت بملازمان پیوست و امرا
ایشان باز روی بقرشی آورده چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس را اسپان
باز داشته صد مرد دلاور با نردبانهای که از برد بالغ برگرفته بودند جمعی را آنجا که ریز فرستاد تا نردبانها را
بهر محل که بعبدالله نموده بود نهاده بقلعه روند و نفس مبارک با صد کس منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد
و آن صد نفر بعنایت رب فرازنده حصار اخضر بهمان ممر نردبان وضع کرده بقلعه در آمدند و تیغ انتقام
از نیام کشیدند و بدروازه رفته و محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند و همه را کشتند و در و
بضرب تبر قفل دروازه بشکستند و ملازمان موکب همایون بر خروشیده بقلعه در آمدند و زلزله بقرشی درافتاده
مغولان شوره مست سراسیمه از خواب برجستند و رعایا بیچاره و حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال
چیست و باعث برین شور و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال
امیر موسی نیز بدست سپاه ظفر پناه افتاد و موجب فرموده محمد بیک ابن امیر موسی که صغیر السن بود راه گریز
باز دادند تا بپدر پیوندد و غرض آنکه بیک ناگاه خبر بقتول امیر موسی رسد تفرقه بجمیع سپاه او راه یابد و در
همان شب محمد نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت از جای نرفت
و روزی دیگر امیر موسی و ملک بهادر با ده دوازده هزار شتافته آن بلده را در گرو ادر در میان گرفتند
و امیر تیمور گورکان دروازها و برج و باره شهر را مضبوط ساخته همگی همت متوجه دفع اعدای دولت

کس لعل بر قرشی

گشت

گشت و دران روز امیر مؤید ارلات با سی سوار که هر یک در میدان پیکار رزم ربی بود جنگ کنان از شهر بیرون تاخته
کارزاری نمود که داستان هفت خوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسب او بجگر زده بقلعه در
آورده و دور که بهادر باشند دولت و اقبال از ملک بهادر و امیر موسی گریخته در سلک عساکر نصرت مآثر
انتظام یافت و روزی دیگر المی بوغا بهادر و آقتیمور بهادر بر سر روان ساخته با پنجاه مرد بعزم نبرد
بیرون تاختند و علیشاه و دروتیک ریغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف
اعدا الطغای بوقا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا گشته بیک ضرب شمشیر آقتیمور کشته گشت و اوزبک که یکی از
نوکران امیر موسی بود بغرور مو و ربایی در میدان نهاده قرابوقا بر دو دستش را محکم بگرفت و ینکی بهادر
مهمش را باتمام رسانید و امیر ساربوقا و المی بهادر از بالای دروازه آغاز تیر گرده طایفه از ملازمان
و نوکران مخالفان که در پای تور با پای دروازه آورده بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا پانصد فرد پیاده
بر دو نموده و دران محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آهیخته از حصار بیرون تاختند
و بهر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با لشکر بسیار و غرور و پنجاه غبار موسی
و ادبار بر فرق خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار بر قرار اختیار کرده لیکن ملک بهادر با لشکر قرو تاس
که بجهار بوده در طرف دروازه خزار پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحبقران کامکار
با شصت نفر از شیران بیشه هیجا علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک بهادر چون بدید که آن مؤید
بتایید ملک مجید بنفس همایون متوجه اوست تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه گردانیده
مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین دشمنان را تکامیشی فرموده جمعی را
بر ساقه لشکر مخالف بود بگریزانیدند و اسبان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراندند تا بملک بهادر
رسید و او همعنان آرزو ملک آغا دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت مینمود امیر تیمور چون
ایشان را بدید آواز برکشیده ملک را گفت از سر خون تو اگر چه بخیلی است گذشتم مشروط بآنکه از سواران
جدا نشوی ملک این معنی را فوز عظیم دانسته مضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح عمل نموده بشغفا آغاز تاختن کرده
صاحبقران سرافراز از عقب می شتافت و با آن زمان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست
هر گاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تیر را بر میکشید و تا قدم و توقف دران کار ظاهر نشود نمی انداخت
و امیر تیمور گورکان لیکن آنکه تا مرد که در آن کار مهارت دارد دلیرش پیش میرفت تا بجهت طمع تیری بزد با ت

مجسته صفات او رسید و هدف سهام ملامت طبقات مردم نگردد درین حین بار دیگر صاحبقران گردون سریر را
چو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از بی زبانی تاختن عاشق تا زیر سر ما کام چند اخت و ما دانی
خود را در ان فن ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه بدیشان رسید و عنان مراجعت انعطاف داده بموکب
عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قبل قاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را
تا تنگ چلچک تعاقب نموده و ایل جلایر را با طایفه دیگر که گریخته بودند باز گردانیده بقرشی رسانیدند
و صاحبقران کامکار بکام دوستان بقرشی در آمده در ان زمستان به دولت و اقبال بگذرانید
بمحمود شاه حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و این حکایت که خامه سخن گذار بسبیل اجمال
شرح نمود چنانچه بی تکلف که از بدایع وقایع و آثار است و متفق علیه جمیع ارباب تواریخ و اصحاب
اخبار و از تامل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب الحق والدین امیر تیمور بوضوح می پیوندد
و از تفکر در تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل حال آن سالک طریق پادشاهی بود ظاهر میگردد چنانچه
مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشاء

ذکر مصالحه امیر حسین و امیر تیمور بعد از تکرار مصالحه جانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب
گشته امیر موسی و اولجایتوی اردی و جهانشاه ولد یعقوب [illegible] لاد تو فار را بمحاربه صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد
و آنحضرت این خبر استماع کرده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم شبیخون متوجه دشمنان گشت
و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک به ده هزار بودند
صاحبقران کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنا راه امیر جاکو و امیر سیف الدین
و عباس بهادر رخصت از موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول
بلده بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون بر سر
اعدا تازیم و کار ایشان را طبق دلخواه احباب بسازیم محمود شاه این معنی را قبول ننمود بنابر ان امیر تیمور گورکان
نیز متعاقب او از آب آمویه گذشته در ماخان بدیشان ملحق شده و هم در ان چند روز لشکریان
امیر حسین بر بخارا استیلا یافته و محمود شاه باتفاق پسر زن خود علی سوری گریخته و از آب عبور نموده
بموکب همایون پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانید اسباب سفر
را به ساخت و با شش هزار کس از ملازمان برسم ایلغار که در ان سفر در خدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسرخس

علو همت عنان بادپای جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید و از راه خزار بجود و قرشی رفت و جمعی از نوکران
امیر موسی را که آنجا بودند کشته در ان اثنا خبر یافت که ده هزار کس از لشکر قرونه اس در قوزی قیدان نشسته اند
و متوجه هدم اساس ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را جهت تقسیم ساخت
و از اطراف و جوانب قرونه اس در آمده شور انداخت و رعب و هراس بر ضمایر آن جماعت استیلا
یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک عددی گریختند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران بجانب سمرقند
شتافت آق بوغا بهادر که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب سر راه بگرفت و از دست ملازمان موکب
همایون زخم کاری بجهت افتاد و پای در وادی فرار نهاد و بشهر در آمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روزی
در سمرقند ساغر فراغت آشامید در ان اثنا شنید که امیر حسین جهت انگیختن غبار جنگ و شین با جنود
نامعدود در قرشی منزل گزید و منقلای لشکر او بشهر سبز رسیده و رهیمز امیر شش که گذشته که مناسب است
که چند گاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازند و عنان عزیمت بطرف ترکستان سازد آنگاه با همان ششصد
سوار که اقبال وار دست در دامن دولت ابدپیوندش زده بودند اتفاق کرده بسمرقند شتافت و در
نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان
بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری پرداخت اما
امیر کیخسرو آنچه مقتضای مروت و انسانیت بود بجای نیاورد و امیر حسین دو نوبت لشکرهای گران
بمحاربه امیر تیمور گورکان بترکستان فرستاده هر بار آنحضرت را پیکر فتح و ظفر روی نمود و سپاه امیر
حسین فرار بر قرار اختیار نموده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر ساربوغا
و اقبوغا بهادر را جهت استمداد نزد شمس الدین مغول ارسال داشت و در بهار سنه ستین و سبعمایه
ایشان باز آمده آوازه سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین خبر شنوده مضطرب گشته و علما
و مشایخ تاشکنت و خجند بوسیل حسبت تا امیر تیمور گورکان را نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند
و بجاده مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایره خشم
آنحضرت را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار
امیر حسین را بآب مکارم اخلاق از خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشت نوکر پنج شنبه نام را
جهت اعلام آن عزیمت از پیش فرستاده و متعاقب او در حرکت آمده در اثنا راه بعضی از لشکریان امیر

حسین که از مصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشته مغلوب و منهزم گردانیده و چون در قفای یتیقسار بمنزل کزیه
چشنبه باز آمد و خبر باز آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان راند که من بعد نسبت بصاحبقران واقف منقبت
در مقام دوستی و محبت باشند و لوتر ان شاه نامی از خواص امیر حسین مصحوب چشنبه بخدمت رسید و وا عد
عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه لوتر انشاه جهت همین کار نزد
امیر حسین روانه کرده امیر حسین امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران
ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را امتش اورند و در روزی که امیر تیمور گورکان بعلیابا
رسید بکوش گفت که فرا چلی آتا انجاست فرود آمده و سپر آغاز نزد کرده مهم ران قرار یافت
که از طرفین سردار یا پانصد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بر موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان
در وثاق امیر موسی نزول اجلال فرمود و خشمت و سکانکی با لفت و یگانگی مبدل شده و امرا لشکر ها را اجازت
داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان نیز بقبه الخضرا کش خرامیده متوطنان آن
بلده از استنشاق نسیم عدالتش از نو جانی گرفتند **ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان
وقایعی که در آن اوان روی نمود** بنا بر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال که گذشته
بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از مهم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب
آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه هرات و غور را بحدود
بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بغارت و تاراج در از کرده و خبر تعدی غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان
رسیده جهت تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده بتعجیل تمام
روی بصوب هرات آوردند و امیر صاحبقران عزم ملاقات امیر حسین نموده عنان مراجعت بطرف سالی
سرای انعطاف داده امیر تیمور گورکان در قندوز ببوی رسید و هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح
و سرور کرده چند روز بعشرت گذرانیدند و کامرانی گزیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را
از حیطهٔ تصرف اولاد و اقربا و غاکه دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر مقضی الوطر
مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای باز برداخته آن
بلده را دار الملک سازد امیر تیمور گورکان باوی گفت که جد شما امیرزاده عبد الله ترک مسکن نموده گرده قندز
پای تخت خود ساخت و آمیمنی روی مبارک ننماید مناسب آنکه شما نیز از این اراده در گذرید امیر حسین

این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد و در آن اثنا خبر رسید
که لشکر مغول بخیال تاخت ماوراء النهر باستر اباد آمده اند و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور
گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاده خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در آخر حمان سرستان
مغولان با جماعه گر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از ان بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان
ولایت قندز را غارتیده اند امیر حسین با امرا و لشکریان همت بدفع ایشان مصروف داشته چون
بکشم رسید بنفس خویش توقف نموده جهان ملک را که پسرش بود بصوب امیر صاحبقران بسر بدخشان
فرستاد و آنحضرت در آن ولایات آثار اقتدار اظهار کردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت
و چون در وقت غیبت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بن بیان سلدوز که در آن طرف آب آتش
خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشته مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از او استمداد
نموده بودند و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود درین ایام که صاحبقران کشورگشای بسالی
سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند و امیر حسین آن را از سر آن نکشود
از آن جهت غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد
بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابر آن بر باره گردون خرام سوار شده با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله
از حقیقت سخنان مذکور استفسار کرد در وقتی که امیر حسین در کنار آب سوار ایستاده بود و مشافهه
اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر نماید شخصی از آن طرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک آب
رسیده است و امیر حسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که تو با خبر از آب عبور کنی و لشکر بد شمشیر
آتش آهنگ و سیاه حمله گرز گران سپر سنگ دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق و پریشان گردانی که زنده و
بعضی دیگر از خدم که پیش رفته اند از عهده این مهم بیرون نمی توانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الامر نموده
بتقدیم رسانیده چون با امرای مغلای پیوست و خبر توجه آنحضرت بسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید
عنان از میدان محاربه برتافته کیخسرو از راه قبز کمین بطرف الای گریخت و زنده حشم او را تعاقب نمود
و شیخ محمد بصوب خجند رفت و امیر تیمور گورکان او را تکامیشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت نمود
گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقران و امیر حسین بن مسلا کرت ثانی
چون بنابر مشیت قادری که کلام معجز نظام و الله تؤتی ملکه من یشاء بر ثبات ملک لایزالش دلالت میکند

نزدیک بدان رسید که آفتاب اقبال صاحبقران گیتی ستان از افق استقلال طالع و همچنین رو بغروب
ماه جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک و دور می‌شد و در
پیشتر از پیشتر سر بر زد و از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام غدر و خدیعت آمده هوا ست که
بهنگام فرصت دست بردی نماید و تواجیان فرستاده از متعلقان و منتسبان آنحضرت سرگرا سیم
درهمی باشد گوچاسیده و از خطه بلخ بکش رفتند و شیرین بیک آغا را که خواهر صاحبقران والاگهر بود بهانه آنکه
شوهرش امیر موید ارلات لیسر جاورچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود به بلخ طلبید و ایضا امیر موسی که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت بکوچ طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حرکات ناملایم امیر تیمور گورکان
خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامید و همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با نظار
ارکان دولت شعار خلاف امیر حسین اظهار ساخته امرای الوس از نومینان جغتای که از کمال خست و بخل
امیر حسین ملول و متنفر بودند و از بأس سطوتش بخط افراغت نمی‌غنودند بمنضی با صاحبقران گیتی ستان
هم داستان شده قواعد عهد و پیمان بتغلاظ ایمان موکد گردانیده و امیر کشورگیر باجتماع لشکر فرمان داد
و قورقه را الطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب ترمذ فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطه کش
نهضت نموده امیر موسی را در قول تعیین فرمود و بنفس نفیس در مقدمه سپاه روان شد و چون حوالی خزار
از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی جهتی هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران گردون اقتدار
وجود و [illegible] الحیان تصور کرده سیورغتمش اغلان و امیر موید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان
لشکر فلک اساس را منقلای ساخته و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش اغلان بترمذ
کهنه رسیدند و شاه و جلیل که مقدمه سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ
منعطف گردانیدند درین اثنا عالیجناب سیادت مآب ولایت انتساب سلیل ائمه معصومین [illegible]
طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفای مکه انتظام داشت در آن ایام جهت [illegible] نزد امیر حسین
رفته [illegible] بخواه اسباب [illegible] بود از آب آمویه عبور فرموده در موضعی که در [illegible] ترمذ واقع است
بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شده طبل و علم که از علامات سلطنت است پیشکش کرده و بزبان
فصاحت بیان گذرانید که توجه حیثیت فانگ منصور حضرت صاحبقرانی بوصول اینجناب مستظهر گشته از لوازم
تعظیم و تبجیل ما بعد هذا دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف حرمین را انخدام شده [illegible] مقام مسلم داشته‌اند

نسبت

نسبت با ایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نموده چون شایسته اورنگ و تاج منزل او بتاج رسید شیخ محمد
والی بدخشان و امیر اولجایتو ابردی که از قبل امیر حسین بحکومت قندوز استقلال داشتند
بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو
ختلانی و هرکس از آن سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بودند بکرپاس گردون اساس آمده
بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند **نظم** بدرگاه آن شاه والانهاد ٭ زهر کشوری سروری رو نهاد ٭
پی خدمتش بسته هر یک میان ٭ برای دعایش گشوده زبان ٭ و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران
سپه‌توده او صاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوگدای قاآن بود بپادشاهی الوس
جغتای تعیین نموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور گذرانیدند آنگاه متوجه بلخ گشته در اثنای راه
امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدم انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی
بتایید سبحانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراشته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند
و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده چنگ در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار از قومی
پیاده و ضره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت برافراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ
بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن بنوعی
آثار تجلد اظهار ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهت اصابت عین الکمال تیری بر پایش
رسید که از طرف دیگر بیرون آورد و جراحان سیخی در آتش تافته جای زخم را داغ کردند و شاهزاده دست در
دامان شکیبایی زده مطلقا اضطراب ننمود روزی دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب برق زرنگار
افراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزه کار گردون از جانب دروازه مشرق نهضت نمود و راه فرار بر جنتری
که بر بروج آن قلعه قرار گرفته خودنمایی میکردند بسته صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داد
روی بقلعه بلند و آن نهاده و از جانب امیر حسین از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از جانب شهر بیرون
تاختند و بقدر مقدور لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار
عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران
سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از مکارم اخلاق توقع میدارم که بجان امان
یابم و بجانب مکه مبارکه شتابم و شرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار

پشت

جرایم و آثام قیام نمایم مرا حم خسروانه این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود که بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین بدین سخن اعتماد ننمود و میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع کهنه گریخت و چون صبح صادق رسم غازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه سپهر را مسخر کرد شخصی که اشتری گم کرده بود در طلب گمگشته خویش میگشت بخاطر گذرانید که مناسب آنست که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب ار دو را احتیاط تمام نمایم شاید که بنظر من درآید و باین خیال ببالای مناره برآمد امیر حسین را آنجا دید و بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت سر گذشت میکند مرا یاد آن هیچ پهلوان مینهاد در آن محل از خوف سر گشته وار علطان در دست آن شخص نهاد و بمواعید نکو آن را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط داد هیهات هیهات ابر بلند بر زبر کوه الوند چگونه پنهان ماند و آتش سرکش را بر بالای مناره چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم این را در محل نوشته اند الحق نیکو گفته اند **نظم** بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارا ❊ القصه آن شخص چون از مناره بپایان آمد فی الحال روی با آستان صاحبقران عالیشان آمده کیفیت حال امیر حسین بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مأمور گشته روی بسوی منار آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنا بر آنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش زده بود دامن جامه اش بیرون مانده و طلبکاران ببالای مناره شتافته او را یافته گرفتند و پی شکاف دیوار بردند و امیر حسین را که سر بخدمت دارا و اسکندر فرو نمی آمد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جم جاه ستاره سپاه درآوردند **مصرع** کدام سر که بر آن آستانه خاک نشد ❊ امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی با آورده گفت من از مقام ریختن خون او درگذشتم اما وجفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت کرد که امیر حسین را بمن باید سپرد تا بقصاص برادر خود بکشم امیر صاحبقران در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفر قرین را یاد ایام اتحاد و زمان مصاحبت امیر حسین آمده رقت کرده قطرات عبرات بر رخسار مبارکش روان شد امیر اولجایتو بکاردی که بواسطه تجاذب ایام الطلاع بر نیک و بد طبقات انام بود گریه آنحضرت را امارت نجات امیر حسین از گرداب بلا دریافته

تصور کرده بگوشه چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض بر کار دیده سادات فی الحال از عقب امیر حسین شتافته باستیصال نهال اقبال او برداختند و رشته حیاتش را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند **نظم** کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید ❊ که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر ❊ که بند حادثه بر دست و پای او نفکند ❊ و پسر امیر حسین خواند سعید و نوروز سلطان با خانی که دست نشانی او بود همان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت گردیدند و جریک منصور رقلعه شد و ان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین با خواتین و متعلقان بار دوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغان ترکان خاتون را در حرم خاص خود جای داد و سویج قتلق آغا دختر زاده ترمه شیرین بیهرام جلایر را ارزانی داشت و دلشاد آغا را بمیرانشاه و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با امیر جاکو و دیگر قمایان و دختران امیر حسین را بازدواج امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسی مهر است که هر روز در آغوش شوهری دست کند و حریفی است تیز خشم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند **نظم** دل برین پیر زن عشوه گر دهر مبند ❊ کو عروسی است که در عقد دامادان است ❊ و این واقعه عظمی در ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء مالک الملک واجب التعظیم ❊ صانع قادر حی علیم ملکت میدهد بهر که دارد ❊ نیک بختی جمشید آیندی ❊ که ز فیض عدالتش عالم ❊ چون بهشت ارم شود خرم ❊ علم معدلت برافرازد ❊ رسم ظلم از جهان براندازد ❊ و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان میمنت آیین جز صاحبقران گیتی ستان قطب الحق و الخلافة امیر تیمور گورکان در آن ایام که فراش قدر و قضا بساط جهانبانی امیر حسین را در نوشته منشیان دیوان والله یوتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت ییل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام ذو سیدبرکه و قدوه ترکخفاوا ائمه اثنی عشر خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا الوس جغتای به

مثل امیر شیخ ولد امیر بیان سلدوز و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر ساربوغای جلایر و امیر جاکوی
برلاس و امیر زنده حشم اردی و شاه محمد خشی و غیرهم از اشراف طوایف انسانی که در قبة الاسلام بلخ مجتمع
بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نموده در ساعتی که کواکب طالع مسعود و زمانی مثال اختر دولتش از اوج
مقصود تخت پادشاهی از وجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت
مغولانست زانو زده دعا و ثنا گفتند **نظم** سراسر دلیران توران زمین ، کشیدند صف بر یسار و یمین
پی تهنیت یک بیک همگنان ، زبان برگشادند زانو زنان ، که شاها ز تو زیب و فر و تخت و تاج ،
بمان تا بماند ز آدم نتاج ، و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب
خزاین و دفاین امیر حسین را که سالهای بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع ارکان دولت
و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران بداد **نظم**
رعیت ز انصاف او شاد شد ، ز بخشش سپاهش همه شاد شد ، و هر یک از امرا و شجعان را که لوازم
خدمتکاری و مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند ممتاز و سرافراز
گردانیدند و چون از امثال این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را امراد بیرچوغام برلاس عنایت کرده متوجه
سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان بلده فردوس مانند را مشمول نوازش و انعام و احسان ساخت و بعمارت
شهر و حصار مشغولی فرموده آیینه سپهر مقدار طرح انداخت **ذکر مخالفت نمودن زنده حشم اردی
و کشته شدن بتقدیر ایزدی** امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از شهر سبز بجانب
بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از خبر قتل امیر حسین روزی چند در ترکستان سرگردان بوده
بالاخره از آب آمویه عبور کرده و در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث
و محرض گشت و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه که صاحبقران کشورگشا قوریلتای فرمود امیر زنده حشم
اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف ولد اولجایتوی اردی و تابان بهادر را
جهت نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بیخرد ایشان را بند کردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده
آتش غضب خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت
بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اردی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را
شفیع جرایم خود ساخت و امرا زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز انجاح مقرون

کردانید

گردانید و سپاه دست از محاصره باز داشته زنده حشم پی برده و بی زنهار از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را
همراه آورده بآستان پادشاهان پناه سلطنت مصیر برد و پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بدیع ساخته
نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد
و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بحال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت
این الوس را بوی مفوض گردانید و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه کرت دیگر زنده حشم باغوای خانزاده
ابو المعالی ترمذی یاغی شده بترمذ رفت و در آنجا دست بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران
عالی گهر رسید ختای بهادر و ارغونشاه و بوردالیقی را با لشکری **نظم** همه با دل شاد و با ساز جنگ
همه گیتی افروز با نام و ننگ ، بدفع شر مخالفان مباشر نامزد فرمود و جنود شبرغان از وصول بهادران
رستم توان خبر یافته بر آب آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان بپای فرار از آب گذشته
آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم سیاهی سپاه نصرت قرین را دیدند ترسیدند و روی بصوب
گریز نهادند بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بسر پل رسیدند آنطرف را مانند حال خود خراب یافتند
و متحیر گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت تیر باران برآوردند و آن بیچارگان
خذلان مآب و آن در نهیب و اجل بشتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان
در میان آب جان دادند و زنده حشم با دل پژمرده و زهره از مردم افسرده بجان امان بساحل نجات رسید
خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر
جاکوی برلاس را با سپاه گردون اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان آنجا را
بپایان رسانید چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده حشم سپاهی محبوس و اضطرار از چهار دیوار حصار بیرون آمد
و امیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلا برده زبان شفاعت گشاده امیر صاحبقران کرت دیگر
از سر خون زنده حشم در گذشته گوشش را بدر نصیحت و پند بیاراست و سرش را با فسر امنیت بلند ساخته
کمر زرین بر میانش ببست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسب تازی نژاد انعام فرمود و هم در چنان سال
صاحبقران گیتی ستان با سپاه بطرف مغولستان کشید و در وقتی که از آن دیار مظفر و منصور عنان
بسریر سلطنت معطوف گردانید و در منزل آرون کوری شنید که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی
و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده و مصحف سوگند خورده چون موضع قرا سمان

رسیدگاهی آن آفتاب آسمان جهان و جهانیان گزندی سانند و امرای ربع حسب الحکم الجهانمطاع ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی شجاعت سر ایلیک خانم که خواهرزاده او بود و پسر خضر سیوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله داشت از سیاست نجات یافتند و خانزاده ابو المعالی انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرده اما بموجب حکم جلا وطن اختیار کرده روی بعزیمت آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه ابو البرکات مستولی بود معترز شد که بمکه مبارکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت هوای آن سر زمین اعتدال در امزاج او پیدا شود و زنده چشم را عقیده بسر قند برده در مجلس انداختند که راه پرو آمدن نداشت **نظم** نبرد خرد این سخن دو فریست ٭ که زندان دشمن به از گور نیست **گفت ره در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم** حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج و شش سال خوارزم را بحیطه تصرف در آورده بود و چون آنحضرت را از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت علاقه نواجی از رو حسین صوفی فرستاد و پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد باید که او را بدیوان سیورغتمش خان بازگذارد تا طریق بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرده گفت من این مملکت را بشمشیر مسخر کرده ام مجرد پیغام و سلام بکسی نخواهم داد و علاقه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانید آنحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی با وجود وفور علم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن دیار بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه نصیحت و موعظه حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار ساخته رخصت یافته بدانجانب شتافت و چنانچه سزاوار حال علمای دین دار تواند بود وظایف نیکو خواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود و ملکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در همان سال که باعتقاد مولف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمایه هجری بود و بزعم مصنف مطلع السعدین سنه اربع و سبعین با سپاه ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو بر حدود کات انداخت دارو غه آن قلعه را که خواجه بسیاول ایتاغی قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال اثر روی توجه بقلعه نهاده و د

بازمزید

دند اختر بتر وراندن تیغ را آورده و در روز اول کات را بغلبه و قهر گرفته و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عطیت متعذر و امنیت لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق شوم و امیر تیمور را مغلوب کردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را آماده ساخته بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام تاخت فرموده بودند صاحبقران گردون غلام چون خبر جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران بصف شکن بکنار آب فادین که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان را بست و سعی در آن آغاز کرده چون نایره قتال اشتعال یافت جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند تا کلت و جرجتو و شیخ علی بهادر و امیر مؤید و اقتیمور بهادر و ختای بهادر و الچی بهادر اسبان آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و الچی بهادر و ختای بهادر غرق دریای فنا شدند و دیگران دیهیمان سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند متعاقب آنجناب صاحبقران عالی منزلت نیز خواستند که مانند برق و باد از آب بگذرند اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نمود و روی بدشمنان خاک پا آورده آنمقدار کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار نموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده هم در آن دو سه روز بعالم آخرت شتافت بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان باستان سلطنت آشیان فرستاده و از کرده برادر ابرا نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقرانی ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوین بیک نام داشت و از دختر خان اوزبک در وجود آمده بود و بخانزاده مشهور گشته بتاریخ پادشاهزاده جهانگیر دهد و یوسف صوفی منت داشته قبول نمود که هرگاه فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد خانزاده را فرستد آنگاه پادشاه عالی جاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت محاسن سید کیخسرو ختلانی بموقف عرض حاضر گردانیدند و گناه را بخون گرفته ثابت گشته کشته گشت و پسرش سلطان محمود مرافقت ابو اسحق و لد خضر سیوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را آنمقدار وسوسه کرد که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان

امیر صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور کورکان دران زمستان در سمرقند قشلاق
کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت با سپاهی برون
و افزون از ریگ بیابان خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت
حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسایل و هرگونه تحف و وسایل نوبت دیگر صاحبقران
عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد
و امیر تیمور کورکان بمستقر دولت مراجعت نمود در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق بارس ییل
بهنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوای نامیه را باوردن عماری عروسان گل و ریاحین نامزد کرد صاحبقران
ظفر قرین امیر بادکار برلاس که از اولاد لالا بن قراجار بود و امیر داود و اوزون ایجابیتو را جهت
آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امرای عظام را بالتعظیم و تکریم نموده خانزاده را با تنسیق
که از ان لایق تر متصور نبود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قتلغ خاتون را که عروس
پسر قند و خان بود با دیگر خواتین حشمت آیین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال
فرستاد آنگاه کمربستگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده
رعایا و محترفان دار السلطنه سمرقند را آیین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی را بشهر درآوردند
مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید بساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهت
آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضات در مجلس همایون حاضر گشته ناهید مجلهٔ خانی را با خورشید سپهر
جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و دست نیاز بثنا خوانی و گوهر افشانی بر
لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند **نظم** زبس گوهر و زر که افشانده شد ❊ زر چیدنش دستها مانده شد ❊
و چون خسرو انجم بخلوت خانهٔ مغرب خرامید و در مجلهٔ سپهر عروسان کواکب جلوه گر گردید اجتماع نیرین
فلک نامداری و مقارنهٔ سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و مؤانست
باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد **نظم** جهانگیر شهزادهٔ کامکار ❊ گرفتش بصد آرزو در کنار
چه خوش ساعتی کز سر کام دل ❊ نشستند باهم دو آرام دل ❊ چه خوشتر از ان در سرای سپهر ❊
که گیری در آغوش ماهی بمهر ❊ خوشا آرزو و آن روز فرخنده کار ❊ که یابند کام دل از هم دو یار ❊

گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال صاحبقران ستوده

صفات بعد از فراغبال از سر انجام مهام ما وراء النهر در زمستان عزم تسخیر مغولستان فرموده بروایت ظفرنامه روز
پنجشنبه غرهٔ شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه بدان جانب روان شد و چون رباط قطقان محل نزول همایون
گشت سپاه برف و برد برتبهٔ دست استیلا آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم
نیستی رفته چهارپا کاه و هیمه برد و بنابران آنحضرت بسمرقند مراجعت فرموده آنمقدار توقف فرمود که سورت برودت
کمتر شد و در دوشنبه غرهٔ شوال موافق اوایل توشقان ییل بار دیگر متوجه جته گشته جهه و امیرزاده جهانگیر
و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای کردانید و دران یورش قمر الدین دغلات
که در مغولستان سرداری کلان از ان او بود از دست بردن سپاه منقلای شکست یافته پای ادبار در وادی
فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع بای طاق رفته امیرزاده جهانگیر تا منزل اوچ فرمان عنان
بازگشت و قمر الدین را در کوهستان باز یافته و تعاقب نموده از ایل الوس جدا کردانید و تمامی حرم
او را بغارت بردند و خاتون امیر شمس الدین توبان آغا را با دختر خود دلشاد آغا را اسیر ساخته در بالای قراسمان
بنظر پادشاه باستحقاق رسانید و صاحبقران منظور او دلشاد آغا را در سلک سایر ازدواج طاهرات
منتظم کردانید و چند روز بعیش و حضور و جشن و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد
بیان سلدوز بسبب غدری که اندیشیده مواخذه شده بود خرمن عمر او بآتش خشم دشمن سوز محترق
گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوی ییل بنابر سببی که هیچیک از مورخان با اظهار آن زبان
نگشادند امیر تیمور کورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر ساربوغا و عادلشاه جلایر
و ختای بهادر و الچی بوغا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آیین جهت استیصال قمر الدین
بصوب مغولستان روان فرمود و چون ناچیه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول
موضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده بگریخت و پولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور
ترکن را تعاقب نموده در کنار آب قاریاب بوی رسید و ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب فولاد تیغ
دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در تکامشی ترکن تیر گشته خود را بوی رسانید و رگ جانش را بطیع
بر برید و مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت نمود و از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساربوغا
و عادلشاه بخیال استقلال اندیشهٔ غلط ختای بهادر را و الچی بوغا را گرفته و با ایل جلایر و قپچاق بطاهر
سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر آقبوغا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهت اعلام آن حال

قاصدی همعنان برق و باد نزد امیر تیمور گورکان فرستاده و ایلچی در موضع خاص بغر بساط بوس اختصاص
یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایت ظفر نشان بموجب کلمهٔ العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر
بر رسم منقلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرمینه بدشمنان برکینه رسیده بر ایشان غالب آمده لشکر ایشان را
پریشان کرده سارbوغا و عادلشاه گریخته بدشت قپچاق رفتند و ملازمت ارس خان پیش گرفته و بعد از روزی
چند در وقتی که ارس خان به ییلاق رفته بود داوچی بی را که در دشت از قبل خان حکومت میکرد بقتل رسانیده
رو بسوی مغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا آنمقدار اغوا کردند که
بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که در تصرف امیرزاده عمر شیخ بود درآمدند و شاهزاده
از شاهزاده روی گردان شده بوی پیوستند و میرزا عمر شیخ در کوی محصن گشته و شخصی را که دانشمند نام
داشت جهت اعلام الحال نزد پدر بزرگوار فرستاده و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده و بمجرد
شیوع آن خبر قمر الدین باز گردیده و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار
آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین قمر الدین غافل بوده
تمامی سپاه را بتکامشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود
در الحال قمر الدین با چهار هزار سوار از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده بغرور هرچه تمامتر
استیصال صاحبقران عالی گهر را وجههٔ همت ساخته آنحضرت تبلقین ملهم دولت مضمون کریمهٔ کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت
داده بنفس نفیس روی بدشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوسته که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از
وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر است لفرت و فیروزی شامل حال صاحبقران گشته و آثار مضمون
و ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده در آن
حین لشکریان که بجانب قون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامشی قمر الدین منعطف گردانیده
و در آن صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل و الوس را از وی باز ستدند و بجانب اوزکند
فرستادند و قمر الدین و ساربوغا و عادلشاه در سنگزیغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که باز جمعیتی سازند که
ناگاه امیر صاحبقران بسر وقت ایشان رسیده و همه را پریشان گردانیده و اوج قرا بهادر در عقب قمر الدین
تاخته از پی او باز نگشت تا هر دو تنها ماندند و قمر الدین عطف عنان کرده تیری بر اسب اوج قرا زد که از پای درافتاد

اوج قرا سپر در کشیده و شمشیر در دست گرفته و روی بوی نهاده و قمر الدین او را امان داده گفت
که وظیفهٔ مردانگی همین است که بجای آوردی ع از همچو منی با تیغه رراهنی باش و باز گرد و اگر نه ظفر
و شکست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نمود و پیاده باز گردیده
و این سرگذشت را بعرض صاحبقران رسانیدند و درین یورش امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر
رفته آن خطه را از خضر خواجه اغلان و خدایداد مغول بستانند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند
و چون حضرت صاحبقران عنان ارض جهان نورد بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهت صاحب
عین الکمال ناهل زمانه غدار سیل ملال بر چهره احوال خدام آستان عزت و جلال کشیده تفصیل این اجمال
صاحبقران ظفر مال در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش باز
داشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جادهٔ اعتدال انحراف جست
و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خوابهای
پریشان دیده چون بسمرقند نزدیک رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه باوقار و تمکین از صعوبت
آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گردیده و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس عزا و ماتم
پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا در جیب صبر و شکیبایی زده و جهت ترویح روح شاهزاده اصناف
خیرات و مبرات بتقدیم رسانید و فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بسر مرقدش نقش
عمارت عالی کردند مدت عمر شاهزاده جهانگیر بیست سال بود و از دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده
و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس صوفی و او بعد از فوت شاهزاده بچهل روز متولد شده
وفات شاهزاده در روایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع این حادثه
امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته روی به بادیهٔ حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران
ظفر مآل رسید که عادلشاه جلایر بار دیگر چند از نوکران در کوهستان قراص سرگردانست و آنحضرت
ر ا نخواجه کوکلتاش و الچی بوقا را با پانزده کس ارسال داشت و آن صید وحشی را در موضع افسوناکرفته
کشتند و ساربوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راه نمای
پناه به درگاه پادشاه کشورگشای آورد و آنحضرت از سر جرایم او در گذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت
فرمود و پس از این وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمر الدین شده محمد بیک ولد امیر

موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و اقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آری کل رانده و بقرا الدین
رسیده اورا منهزم گردانیده و امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع قرخار شتافته توقتمش خان که از پادشاه
دشت قپچاق اورس خان توهم نموده بود و گریخته بدرگاه عالم پناه دران منزل رسیده و اعزاز و احترام و انعام
و اکرام فراوان دید و چون صاحبقران پادشاه نشان از قرخار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق
و صبران را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ
بوغای ولد اورس خان لشکر بسر وی کشیده و میان ایشان جنگ و نزاع بوقوع انجامید و با وجود آنکه قتلغ
بوغا در اثنای کره و فر تیر خورده عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان بار دیگر صاحبقران
سرافراز گشته کرت بعد اخری غدام سده سدره احتمام اسباب پادشاهی مرتب ساخته و او را بصبران
فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اورس خان شکست یافته بر دست خود زخمی خورده و پای در وادی
گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل درآمد از خاک و خاشاک بستر و بالین دران حین امیر ایکوی برلاس
که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صبران بود بدان جنگل رسیده و آواز ناله شنیده بعد از تفحص
و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خانرا دلجویی نموده و همراه گردانیده بسمرقند رسانید و همای صاحبقران
صاحب تایید بتجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته دران اثنا ایلچی اورس خان بدرگاه
عالم پناه رسیده و بوسیله نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش بسر مرا کشته و بدان
آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار آرید صاحبقران کامکار
از تسلیم توقتمش خان ابا نموده ایلچی را باز گردانیده و با لشکری فراوان متوجه حرب اورس خان گردید و چون
از سیحون گذشته صحرای اتزار از ضرب جنیب عسکر ظفر اثر مشعل گشت اورس خان با تمامی اولوس جوچی خان
بصغناق رسیده فرود آمده دران اثنا سپهر تیز گرد چنان اقتضا کرد که هفته روزی چند فرو نشیند
و ابری انگیخته آنمقدار برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال نمود بعد از ان
حضرت صاحبقران یارق تمور و جتای بهادر و محمد سلطانشاه را با پانصد کس از شجعان مقرر داشته که بر سر
دشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان روان شده در همان شب با پسر اورس خان تخوز ملک اغلان
که سه هزار کس همراه داشت دوچار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تمور و جتای بهادر شربت شهادت چشیدند
و از شست ایلچی بوغای تیری گشاد یافته بر ران تمور ملک اغلان رسید بنابران عنان انهزام منعطف

گردانیده و بعد از ان اورس خان از آنکه قدم در میدان مقاتله نهد بار دیگر صاحبقران گیتی ستان خرم و خوش
بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بتاخت دشت قپچاق آورد و پانزده روز قطع مسافت
کرده شبی با صبح دوشنبه در حیران قمش پسر ایل اولپس اورس خان رسید و ایشان را غارتیده باز گردید
و مقارن آنحال اورس خان جان بقابض ارواح سپرد و پسرش توقتقیا قایم مقام پدر شد او نیز در همان ایام
تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحبقران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی دشت
قپچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اوغلان مقاتله دست داده کرت دیگر
شکست بجانب توقتمش خان افتاد و اسب خنک اغلان نام که صاحبقران کرده بود غلام در وقت وداع
باو بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکبار دیگر به کیمیا رهاجی با نیابا ٭ چون امیر صاحبقران
توقتمش را بدان منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک اختلال احوالش انداخته تومن تمور اوزبک
و پسرش و بخشی خواجه و اورنگ تیمور و غیاث الدین ترخان و یکین قوچین را مصحوب او بصغناق فرستاد
تا در اواخر سنه ثمانین سبعمائة موافق ییلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم مغول را رعایت کرده نثار پیشکش
بآیین رسانیدند **ذکر طلوع طلعت میرزا شاهرخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که دران**
ایام اتفاق افتاد در اواسط ییلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل پادشاه صاحبقران کشورگیر
در بساط بسیط توران اسبدرا تاخت و اعدای دولت روز افزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخت
و هر یک را بخانه میرسانید بیدق ماه بر طبق دلخواه بنده کان آن درگاه سیر میکرد و چرخ سیل رنگ لوازم
الطاعت و فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زمینه تاج و تخت بمیوه مراد بارور گردید
و در چمن زندگانی آن دوحه بستان کامرانی گلی نو شکفته **نظم** چو بخت بشاقبال فشورداد ٭ سپهرش یکی نامور پور داد
یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنة و الدنیا و الدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه
چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نمود و دیده اقبال صاحبقران
ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی و شاهی را فروغ داد و صیت این بشارت و طاس نگون
نیلگون گردون بچپیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف
ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید **نظم** ز نور طلعت آن خسرو سپهر کرم ٭
چو بوستان ارم شد سواد جان خرم ٭ و هم دران سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده از بیان

حضرت صاحبقران از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشیده و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی
نافذ فرمان گردیده و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبه علیه کعبه مثال و استلام
شده دولت و اقبال سرافراز شده از اوضاع و احوال ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و درهمین سال
حضرت صاحبقران بهال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حباله نکاح کشیده و در جانب غزل همر
باغ بهشت راحت او معمور گردانید **ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم**
بحت التصرف صاحب قران دران زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابل
اورس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکر بخارا فرستاده آن ناحیه را تاخت امیر صاحبقران جهت بازخواست
این حرکت ایلچی بخوارزم فرستاده و یوسف صوفی قاصد را بند کرده و آنحضرت نامه عنایت آمیز نوشته مصحوب
یکی هم الصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنا بران صاحبقران کامکار در شوال سال هفتصد
و هفتاد موافق اود ئیل قوی ئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول ملک
یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از افغان کورکه و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر و کرنای کشیده از اطراف
و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در دفع افواج جنود ظفر انجام
میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ می نوشیدند دران اثنا یوسف صوفی
نامه نزد صاحبقران فرستاد مضمون آنکه تا کی تا چند ما و تو قدم در میدان مردان نهاده بحیله و حیل باز
گردیم **نظم** بر جنیم تا این مشتابان سپهر :: درین داوری بر که گردد مهر :: زبازیچه چرخ گیتی فروز
که فیروز گردد که برگشته روز :: امیر صاحبقران این التماس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح
و مکمل شده و بر بارگیر فلک نورد سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده
از ین عزیمت مانع آمدند التفات بسخن ایشان نکرده مانند خورشید یک تنه که در فضای معرکه آسمان بشتابد تنها
بکنار خندق راند آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگویید که موجب التماس تو بمیدان آمده ام مناسب آنکه بقول
خود وفا نمایی و از حصار بیرون آیی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمایی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور
صاحبقران بترسید و از گفته پشیمان شده دم درکشید و صاحبقران سرافراز دیگر باره سپر را آورد که هر که
بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف را حفظ جان از ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان
شنود و امیر صاحبقران بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت فرمود القصه مدت محاربه خوارزم

سه ماه و شانزده روز متمادی شد و درین ایام محاربات صعب اتفاق افتاده و در اکثر معارک سپاه حضرت صاحبقران
ظفر اثر را فتح و فیروزی دست داده و دران اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت
انحراف یافت و مرض مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و از جهت خوارزمیان دل شکسته
گشته جنود ظفر اثر روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار
آن بلده را از کثرت جنبانیدند و نشانه ساختند و باقدام غلبه و قهر شهر در رفتند دست بقتل و غارت
بر آوردند هر کس دیدند کشتند و هر چه دیدند بردند لیکن علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را البته قید
کوچانیدند و نسبت بدیشان بجز مهربانی تقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در توی ئیل موافق سنه اتفاق
افتاد و صاحبقران خلافت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد
و چون مستقر دولت و اقبال و سریر عزت و اجلال نزول نمود حصار کش انبا کرده در آن مقام قصر منیع که
باق سرای التعمیر کرد **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران**
و ذکر استیلای خدام آستان اقبال آشیان بر ولایت خراسان صاحبقران وافر مرحمت
از کمال علو همت ملاحظه السلطان ظل الله کرده میخواست که هیچ آفریده در منصب سلطنت با وی شریک
باشد لاجرم بر زبان الهام بیان میگذرانید که عرصه ربع مسکون آن مقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه
باید **نظم** جهان را پسندست یک شهریار :: زنی را دو شوهر نیاید بکار :: بنا بر علی خدا چون آن دولت
مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را همت نهاد
همت عالی نهمت ساخت و در تیر ماه سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه موافق ییچی ئیل امیرزاده میرانشاه
که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرا عالیجاه و بیچ قشون سپاه ظفر پناه بجانب
خراسان گسیل نمود و خود در بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید
و از فضل ایزد و پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را چون اولاد گاه سپاه سبزه و ریاحین
گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین **نظم** ز آب آمویه گذشته و آمد تیز :: در خراسان فکند
رستاخیز :: و ملک محمد ولد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال بآستان
جاه و جلال شتافت و بعز بساط بوس فایز گشته بسیورغامیش و عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین
پیرعلی با آنحضرت سر یکجهتی نداشت و قرابت سببی را نابود می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده ملازمت

سده سده سر قبت مبادرت نمود و امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشابور بملک ملحق گردد بعد از عبور آب مرغاب
عنان مبارک جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در اوایل ذی حجه مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی
که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد از کوسویه
بتاپیاد رفته شرف ملاقات مولانا زین الدین علی حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف
داد و عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفته فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله
پیش آمده جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخر گشته با خاک برابر شد **نظم** فرو ریخت آن شاه در گشت زار
نه گل ماند آنجا سلامت نه خار ٭ بباد فنا رفت چه کو چه بام ٭ ز نادانی فتوا دهان ده ٭ آنگاه ماهچه رایت
ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی آثار احاطه کردند و ملک
غیاث الدین پیر علی از کمال غفلت اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهت محافظت عیال
و اطفال خود با مغولان جنگ خواهند نمود و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا هر یک منصور دیوارها
انداخته در برابر شهر خندق کنند و حصار ساختند و از طرفین قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد
بر افراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان طریق پهلوانی
نزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر در می آید قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین دل از [illegible]
بر زبر دروازه که در سر پل انجیل بود بر آمده امرای افغان و جوانان یکبار حمله آوردند و درخش همت تیز کرد
در غلبه ستیز خود در اد در شهر انداختند و کار مخالفان اگر بر بالای باره و سور بود در طبق دلخواه ساختند ملک
غیاث الدین چون حال بر این منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ شهر کرده بگریخت و قریب دو
هزار کس از غوریان دیو سار در جنگ آسمان گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان درگذشت
و همه را جامه پوشانیده آزادی مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت صعود و رغبت بر فصیل قلعه
ننماید اهل و عیالش در امان باشند بنابر آن بعد از آن در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد
و ملک از معاونت عاجز گشته آغاز تردد کرد و بساط مصالحه ممهد یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود
سلطان خان را که دختر طغای تیمور خان بود با پسر خود پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی را نزد
امیر تیمور کورکان ارسال نمود و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت
داده و خلع فاخر پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر

مقابله و مقاتله ابرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وبال آن در گردن او باشد
و ایشان را اجازت معاودت داد و اسکندر شیخی آنگاه داشت و حقیقت حال هرویان را انرو معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین در محرم سنه ٧٨٣ از شهر بیرون آمده عز بساط بوس دریافت امیر
صاحبقران ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مفتخر و سرافراز گردانیده و روز دیگر سادات
و قضات و اکابر و اعیان بلده بهشت نشان بسعادت ملازمت رسیدند صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان
بالنگ کهندستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین
و دفاین سلاطین کرت فرمان داد و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک بر آن منقور بود بر کنده و بهنا
بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین و لد مولانا نظام الدین را با دویست کفنه ای
معتبر سلیله کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هرات فراغت یافت
عنان مبارک جهان نورد بطرف نیشابور و سبزوار تافت و در نواحی نیشابور بمزار ابو مسلم مروزی دریافت
و علی بیک جان قربانی که حاکم ابیورد و آنحدود بود و خواجه علی سپهدار موید سبزواری بشرف ملازمت
آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصور از نیشابور باسفراین
رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل
آوردند و برج و باروی حصار را با زمین هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد
که اگر امتثال مثال بدرگاه جهان پناه شتابد عنایت و التفات یابد و الا ابواب رنج و عنا بر روی
روزگار او مفتوح خواهد شد ایلچی را تعظیم و تکریم نموده عرضه داشت کرد که عنقریب بآستان سلطنت آشیان
خواهم شتافت و امیر تیمور کورکان از اسفراین بییلاق اوغلان یتو رفته جهت آسایش چند روزی
توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بجانب ماوراء النهر نهاد
و آن زمستان بسعادت و اقبال در زرنجیر سرای بخارا قشلاق نمود در آن اثنا زمانه را از طراوت
چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمده و گرد ملال
بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و صبیه آنحضرت را که ماه طغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات
یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی بسر می برد و بسبب حسن سیرت و زیبایی صورت عزیزترین اولاد
صاحبقران عالی نژاد بوده و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام [illegible]

قاصدی همعنان برق و باد نزد امیر تیمور گورکان فرستاده و ایلچی در موضع خاص بغر بساط بوس اختصاص
یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایت ظفر نشان بموجب کلمهٔ العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر
برسم منقلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرمینه بمشیت ان برکینه رسیده برایشان غالب آمده و لشکر ایشانرا
پریشان کرده ساربوغا و عادلشاه گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت ارس خان پیش گرفته و بعد از روزی
چند در وقتی که ارس خان به ییلاق رفته بود اوچی که در دشت از قبل خان حکومت میکرد بغدر کشته
رو بسوی مغولستان نهادند و بقمرالدین پیوسته اورا بمخالفت صاحبقران مظفر لوا آنقدر اغوا کردند که
بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که در تصرف امیرزاده عمرشیخ بود درآمد و نزد کره
از شاهزاده روی گردان شده بوی پیوستند و میرزا عمرشیخ در کوی محصن گشته و شخصی اکه دانشمند نام
داشت جهت اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده و بمجرد
شروع آن خبر قمرالدین باز گردیده ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار
آراسته در کمینی بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده
تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سپرداران توقف نمود
در آنحال قمرالدین با چهار هزار سوار از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده بعزم
استیصال صاحبقران عالی گهر را وجههٔ همت ساخته آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمهٔ کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت
داده بنفس نفیس روی بدشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوسته که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از
وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر است نصرت و فیروزی شامل حال صاحبقران گشته و آثار شدهٔ مضمون
وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده در آن
حین لشکریان که بجابقون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند
و در آن صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل و الوس او را بی بار بستند و بجانب اوزکند
فرستادند و قمرالدین و ساربوغا و عادلشاه در سنگر تغاچ بار دیگر بهم پیوسته خواستند که باز جمعیتی سازند که
ناگاه امیر صاحبقران بسر وقت ایشان رسیده و همه را پریشان گردانیده و اوچ قرا بهادر در عقب قمرالدین
تاخته از پی او باز تاخت تا هر دو تنها ماندند و قمرالدین عطف عنان کرده تیری را بسب اوج قرا زد که از پای در افتاد

اوج قرا اسپر در کشیده و شمشیر در دست گرفته و روی بوی نهاده و قمرالدین او را دشنام داده گفت
که وظیفهٔ مردانگی همین است که بجای آوردی ع از همچو منی با نقد ره امنی باش و باز گرد و اگر بعد از
وشکست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نموده پیاده باز گردید
و این سرگذشت را بعرض صاحبقران رسانیدند و درین یورش امیرزاده عمرشیخ و ختای بهادر بکاشغر
رفته آن خطه را از خضر خواجه اغلان و خدایداد مغول بستانند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند
و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان نورد بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهت
عین الکمال نامل زمانه غدار سیل ملال بر چهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلال کشیده تفصیل این اجمال
صاحبقران ظفرناک در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش باز
داشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جادهٔ اعتدال انحراف جست
و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خواب
پریشان دیده چون بسمرقند نزدیک رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از
آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گردیده و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس عزا و ماتم
پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا در جیب صبر و شکیبایی زده و جهت ترویح روح شاهزاده اصناف
خیرات و مبرات بتقدیم رسانید و فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر مرقدش
عمارت عالی کردند مدت عمر شاهزاده جهانگیر بیست سال بود و از دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده
و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس سعری(?) و او بعد از فوت شاهزاده بچهل روز متولد شده
وفات شاهزاده بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع این حادثه
امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاده و در همین سال بعرض صاحبقران
ظفرمآل رسید که عادلشاه جلایر با معدودی چند از نوکران در کوهستان قراص سرگردانست و آنحضرت
را بخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت و آن صید وحشی را در موضع افسونا گرفته
کشتند و ساربوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل
پناه بدرگاه پادشاه کشورستان آورد و آنحضرت از سر جرایمش درگذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت
فرمود و پس ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد امیر

موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و اقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آری کل رانده دیقرا
رسیده او را منهزم گردانیده و امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع قرخار شتافته توقتمش خان که از پادشاه
دشت قپچاق اوروس خان توهم نموده بود و گریخته بدرگاه عالم پناه در ان منزل رسیده و اعزاز و احترام و انعام
و اکرام فراوان دید و چون صاحبقران پادشاه نشان از قرخار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق
و صبران را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ
بوغای ولد اوروس خان لشکر بسر وی کشیده و میان ایشان جنگ و نزاع بوقوع انجامید و با وجود آنکه قتلغ
بوغا در اثنای کر و فر تیر خورده عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاده و توقتمش خان باز نزد صاحبقران
سرافراز رفته کرت بعد اخری خدام سده سدره احتشام اسباب پادشاهی مرتب ساخته و او را بصبران
فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اوروس خان شکست یافته بر دست خود زخمی خورده و پای در وادی
گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد از خاک و خاشاک بستر و بالین در ان حین امیر ایکوی برلاس
که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنید بعد از تفحص
و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده و همراه گردانیده بسمرقند رسانید و صاحبقران
صاحب تایید بتجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در ان اثنا ایلچی اوروس خان بدرگاه
عالم پناه رسیده و بوسیله نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بآن
آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار آرید صاحبقران کامکار
از تسلیم توقتمش خان ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکری فراوان متوجه حرب اوروس خان گردید و چون
از سیحون گذشته صحرای اترار از مضرب خیام عسکر نصرت شعار گشت اوروس خان با تمامی اولوس جوجی خان
بسغناق رسیده فرود آمده در ان اثنا سپهر تیز گرد چنان اقتضا کرد که هفته روزی چند فرو نشیند
و ابر نیم بخته آنمقدار برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال نمود بعد از ان
حضرت صاحبقران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطانشاه را با پانصد کس از شجعان مقرر داشته که بر سر
دشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان روان شده در همان شب با پسر اوروس خان بکوز ملک اغلان
که سه هزار کس همراه داشت دو چار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تمور و ختای بهادر شربت شهادت چشیدند
و از شکست ایلچی بوغای بر تری گشاده یافته بر سر ان تیمور ملک اغلان رسیده بسر ان عنان انهزام منعطف

گردانیده و بعد از ان اوروس خان از انکه قدم در میدان مقابله نهد بازگشته صاحبقران گیتی ستان خرم و دلخوش
بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بتاخت دشت قپچاق آورد و پانزده روز قطع مسافت
کرده شبی با صبح دوشنبه در حیران فرش بسر ایلی و الوس اوروس خان رسید و ایشان را غارتیده بازگردید
و مقارن آنحال اوروس خان جان بقابض ارواح سپرد و پسرش توقتیا قایم مقام پدر شد و او نیز در همان ایام
تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحبقران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی دشت
قپچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اوغلان مقاتله دست داده کرت دیگر
شکست بجانب توقتمش خان افتاد و اسب خنک اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع
باو بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکبار میر در کسی چاره حامی [illegible] ٭ چون امیر صاحبقران
توقتمش را بدان منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک اختلال احوالش انداخته تومن تمور اوغلن
و پسرش و بخشی خواجه و اونک تیمور و غیاث الدین ترخان و یکین قوچین را مصحوب او بسغناق فرستاده
تا در اواخر سنه مذکور موافق سیلان ئیل او را بر تخت خانی نشانند و مراسم مغول را رعایت کرده نثار پیشکش
بآیین رسانیدند **ذکر طلوع طلعت میرزا شاهرخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در ان**
ایام اتفاق افتاد در اواسط سیلان ئیل که محض عنایت ملک جلیل پادشاه صاحبقران کشور گیر
در بساط بسیط توران اسب مراد تاخت و اعدای دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخت
و هر یک را بخانه بی سر انداخت پیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سیر میکرد و چرخ پیل رنگ لوازم
الطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زمینده تاج و تخت بمیوه مراد بارور گردید
و در چمن زندگانی آن دوحه ریاض کامرانی گلی زنو شکفته **نظم** بر بخشش اقبال منشور داد ٭ سپهرش یکی نامور پور داد
یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنة و الدنیا و الدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه
چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نمود و دیده اقبال صاحبقران
ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنائی را فزود و صیت این بشارت در طاس نگون
نیلگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف
ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید **نظم** ز نور طلعت آن خسرو سپهر کرم ٭
چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم ٭ و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده او را بار

حضرت صاحبقران از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی
نافذ فرمان گردید و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ علیهٔ کعبه مثال و استلام
سدهٔ دولت و اقبال سرافراز شده از اوضاع و احوال ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و درهمین سال
حضرت صاحبقران سهال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشیده و در جانب قرشی فرمود تا
باغ بهشت راحت را معمور گردانید **ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم**
بحیطهٔ تصرف صاحب قران در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابل
اورس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکر بخارا فرستاده آن ناحیه را تاخته امیر صاحبقران جهت بازخواست
این حرکت ایلچی بخوارزم فرستاده و یوسف صوفی قاصد را بند کرده و آنحضرت نامهٔ عنایت آمیز نوشته مصحوب
ییکی بآن صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامکار در شوال سال هفتصد و
هشتاد موافق اول قوی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول ملک [illegible]
یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از افغان کورکه و سورن کوش گردون کر ساختند و نفیر و کرنای کشیده از اطراف
و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام
میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ می نوشیدند در آن اثنا یوسف صوفی
نامه نزد صاحبقران فرستاد مضمون آنکه تا چند با دو تن قدم در میدان مردان نهاده بحیله و حیل باز
گردیم **نظم** بپیچیم تا این شتابان سپهر ۞ درین داوری بر که گردد بمهر ۞ زبازیچهٔ چرخ گیتی فروز
که فیروز گردد که برگشته روز ۞ امیر صاحبقران این التماس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح
و مکمل شد و بر بادپای فلک نورد سوار گشته روی بمعرکهٔ کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده التماس
ازین عزیمت مانع آمدند التفات بسخن ایشان نکرده مانند خورشید یکتنه که در فضای معرکهٔ آسمان شتابد تنها
بکنار خندق راند و آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگوئید که بموجب التماس تو بمیدان آمده ام مناسب آنکه بقول
خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور
صاحبقران بترسید و از گفته پشیمان شده دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر باره [illegible]
بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف را حفظ جان از ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان
شنود و امیر صاحبقران بلطف الهی متکی و مستظهر گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت فرمود القصه مدت محاربهٔ خوارزم

سه ماه و شانزده روز متمادی شد و درین ایام محاربات صعب اتفاق افتاده و در اکثر معارک سپاه حضرت صاحبقران
را آثار فتح و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطهٔ کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جادهٔ صحت
انحراف یافت و مرض مهلک بر وی طاری شده بعالم آخرت شتافت و از جهت خوارزمیان دل شکسته
گشته جنود ظفر اثر روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار
آن بلده را از کثرت حجر نشانه ساختند و باقدام غلبه و قهر شهر در حیطهٔ تصرف در آوردند قتل و غارت
بر آوردند هر کس دیدند کشتند و هر چه دیدند بردند لیکن علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند
کوچانیدند و نسبت بدیشان بیحرمتی را تقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در توشقان ییل موافق سنه ثمانین اتفاق
افتاد و صاحبقران خلافت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد
و چون مستقر دولت و اقبال و سریر عزت و اجلال نزول نمود حصار کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم بآق
سرای است تعمیر کرد **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران**
و ذکر استیلای خدام آستان اقبال آشیان بر ولایت خراسان صاحبقران وافر منت
از کمال علو همت ملاحظهٔ السلطان ظل الله کرده میخواست که هیچ آفریده در منصب سلطنت با وی شریک
نباشد لاجرم بر زبان الهام بیان میگذرانید که عرصهٔ ربع مسکون آن مقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه
باید **نظم** جهان را بسند است یک شهریار ۞ زنی را دو شوهر نشاید بکار ۞ بنا بر علی هذا چون آن دولت پناه
مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را مطمح نظر
همت عالی نهمت ساخت و در تیر ماه سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه موافق ییچی ییل امیرزاده میرانشاه
که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرا مثل حاجی سیف الدین و قشون سپاه ظفر پناه بجانب
خراسان گسیل نمود و خود در بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید
و از فضل ایزد پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را چون لاله سپاه سبزه و ریاحین
گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین **نظم** ز آب آمویه بگذشت و آمد تیز ۞ در خراسان فکند
رستاخیز ۞ و ملک محمد ولد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال بآستان
جاه و جلال شتافت و بعز بساط بوس فایز گشته بسیورغامیش و عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین
پیر علی با آنحضرت سر یکجهتی نداشت و قرابت سببی را نابود می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده ملازمت

سه و سه مرتبت مبادرت نموده امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشابور بملک ملحق گردد بعد از عبور آب مرغاب
عنان بادیه جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در اوایل ذی حجه مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی
که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد از کوسویه
بتایباد رفته شرف ملاقات مولانا زین الدین علی حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف
داد و عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفته و سپاهیان بقدم مقابله و مقاتله
پیش آمده جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخر گشته با خاک برابر شد نظم فرو ریخت آن شارسان کز فراز
نه گل ماند آنجا سلامت نه خار ⁂ بباد فنا رفت چیزی که بود ⁂ ز بنیاد آن شهر ایوان دو ده ⁂ آنگاه رایت
ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و ملک
غیاث الدین پیر علی از کمال غفلت اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهت محافظت عیال
و اطفال خود با مغولان جنگ خواهند نمود و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا چریک منصور دیوارها
انداخته در برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین قدم در میدان جنگ نهاده رایت جلادت
برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان طریق پهلوانی
نزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر در می آید قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین از دروازه
برزبرد روانه که در سر پل انجیل بود در آمده امرای برانغار و جوانغار یکبار حمله آوردند و خرمن همت ترکزد
در علیس ستیز خود در اندرون شهر انداخته و کار مخالفان اگرچه بالای ایره و سور بود بر طبق دلخواه ساختند و ملک
غیاث الدین چون حال بر آن منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ شهر کرده بگریخت و قریب دو
هزار کس از غوریان دیو سار در جنگ آسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان در گذشت
و همه را جامه پوشانیده از سر مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت صعود و رغبت بر فضیل
نماید اهل و عیالش در امان باشند بنا بر آن بعد از آن در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد
و ملک از معاونت خاطر گشته آغاز تردد کردند و بساط مصالحه ممهد یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود
سلطان خان را که دختر طغای تیمور خان بود با پسر خود پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نزد
امیر تیمور گورکان ارسال نمود و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت
داده و خلع فاخر پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر

مقابله

مقابله و مقاتله ابرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وبال آن در گردن او باشد
و ایشان را اجازت معاودت داد و اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حال هرویان را از و معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین در محرم سنه ۷۸۳ از شهر بیرون آمده عز بساط بوسی دریافت امیر
صاحبقران ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مفتخر و سرافراز گردانیده و روز دیگر سادات
و قضات و اکابر و اعیان بلده بهشت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان
باولنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین
و دفاین سلاطین کرت فرمان داد و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک بر آن منقور بود برکنده
بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای
معتبر سلیده کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هرات فراغت یافت
عنان بادیه جهان نورد بطرف نیشابور و سبزوار تافت و در نواحی نیشابور بمزار ابو مسلم مروزی دریافت
و علی بیک جان قربانی که حاکم ابیورد و آنجه دو بود و خواجه علی سپهدار مؤید سبزواری بشرف ملازمت
آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصور از نیشابور باسفراین
رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل
آوردند و برج و باروی حصار را با زمین هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد
که اگر اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد عنایت و التفات یابد و الا ابواب رنج و عنا بر روی
روزگار او مفتوح خواهد شد ایلچی را بتعظیم و تکریم نموده عرضه داشت کرد که عنقریب باستان سلطنت آشیان
خواهم شتافت و امیر تیمور گورکان از اسفراین بییلاق اولجایتو رفته جهت آسایش روزی چند
توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بجانب ماوراء النهر نهاد
و آن زمستان بسعادت و اقبال در زنجیر سرای بخارا قشلاق نمود در ان اثنا زمانه را از طراوت
چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمده و گرد ملال
بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و صبیه آنحضرت را که آقا بیگی شاه بود و اکه بیکی لقب داشت وفات
یافت و اکه بیکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبایی صورت عزیزترین اولاد
صاحبقران عالی نژاد بوده و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام انفطار

آن مخدره بلقیس آیین بغایت حزین گشت و چند روز مراسم تعزیت بپرداخته جهت ترویح روح مهد علیا
صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود **نظم** نه چندان عطا هر سو ریخت که از چند و چون شد توان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گیتی ستان بمملکت خراسان کرت ثانی

دران زمستان که زمهریر سرمای بخارا را از فر نزول صاحبقران مظفر لوا عزت فزای سپهر خضر آلوده کاصدی از
خواجه علی موید به سده سدره اشتمار رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جانی قربانی و امیر ولی بایکدیگر
اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در همان زمستان که داخل شهور سنه ۷۸۲ بود
اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان پیش نهاد همت ساخته چون از جیحون عبور نمود آوازه عزیمت
مازندران درانداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت کرده و مجموع چهارپایان
جانی قربانی را غارت نموده لشکر فیروزی اثر اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت فرو گرفته چند روز
جنگهای سخت پیش برده علی بیک باظهار عجز و اضطرار زبان گشاده صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان
ایمن گردانیده از قلعه بیرون آمده بعز بساط بوس استسعاد یافت و بعفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت
طلبید که باز بجهت سرود و یراق خود نموده روز دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد
حضرت صاحبقرانی شرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفت و از غایت شقاوت موضعی را که جزء
منصور رخنه کرده بودند درست کرده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که دروازه در برابر
کلات بود عمارت فرموده حاجی خواجه را کوتوال آن حصار گردانیده و امیرزاده علی و بندارلات را باتفاق
شیخ علی بهادر دران قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه
اعلام ظفر پناه بعزم رزم و پیکار متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سیدی غوری که به نیابت ملک
غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران آنجا را مشمول انعام و احسان ساخته بترکستان
کوچانید تا محافظت قلاع آنحدود نماید در خلال این احوال الملک شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی که در وقت
سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده و آنحضرت در جواب بمضمون خطاب و اذا حییتم
بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمه از خاندان مظفری جهت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری
کرده حاجی خواجه را جهت التیام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر حضرت صاحبقرانی از مهم
ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه روغد کبود جامه و شمامسان درآمد امیر ولی

مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخندان بآستان اقبال آشیان آن
فرستاد و امان طلبید و قبول نمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت
فرماید متعاقب بزمین بوس شتافته بقیه اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذرانید و آنحضرت
این ملتمس را قبول نموده از راه اشتقان و جرمکان بجلگاه رادکان خرامید و دران منزل شیخ علی بهادر
علی بیک جانی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنکه شیخ علی بهادر دران
ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که خود را بقدم احتیال در کلات اندازد و با طایفه از نوکران
خاصه پیاده بکوه بلند برآمد و عجزچی را غلط کرده جناب شجاعت مآبی در عقبه بلند بماند و صباح دلیران
جانی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاخته و او را گرفته نزد علی بیک بردند امیر علی بیک شیخ علی بهادر را
تعظیم و احترام تمام نموده و خرگاهی بتکلف نزدیک یوتاق خویش برای او نصب کرده و شیلان بتعیین فرمود
و زبان تضرع بگشاد که خون مرا از حضرت صاحبقران درخواه امیر شیخ علی ایمنی را قبول نمود
چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بهادر بملازمت شتافته کیفیت اضطرار
علی بیک و اتباع او بعرض رسانید و عفو گناهان ایشان طلبید و صاحبقران پوزش پذیر کره
بعد اخری جریمه جانی قربانی را بخشید و او را با تمامی ایل و الوس بسمرقند کوچانید و همچنین نیز عازم
ماوراء النهر گشته ملک غیاث الدین پیر علی با اولاد همراه برده و امیر که پسر امیر تیمور گورکان را داروغه هرات کرد
و چون حضرت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنه سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری والد امیر ملک
غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را باندکان فرستاد و سایر جانی قربانی را با تاشکنت ارسال داشت
و ملک غیاث الدین را با ولد بزرگترش پیر محمد در مارک سمرقند محبوس گردانید و هم دران زمستان از
تصادم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هرات صورت شوش روی نمود اقتضای قضای ایزد
تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آنجا بار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد
و امیر مغلب که در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت فلاکت و پریشانی اوقات
میگذرانیدند و بعد از فتح هرات نزد صاحبقران رسیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد
ارزانی داشت و ابوسعید ابیه را که قرب دو سال در زندان ملک غیاث الدین پیر علی بود بکنجه انشت و در
همین ثمانین بیسجابه ملک محمد از غور با زمره از اهل شر و شور بهرات خرامید و ابوسعید بی سعادت

بادی متفق شده آن دو مفسد قصد جان و مال مسلمانان کردند و اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از
مغولان پناه بقلعهٔ اختیار الدین بردند در ان اثنا امیر کرد داروغه وفات یافت و بدین جهت هرات چون خانهٔ
کدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین الانس از شیشهٔ ضبط بیرون جسته اراذل را فضول استیلا یافت
و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند روز از میرزم در حصار اختیار الدین برده آتش در ان زدند
و مغولان بامید نجات جهات خود را در قلعه که داشته خود را از باره بزیر انداختند و غوریان بر هم همه را
شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه رسید که در کنار آب مرغاب بود آتش خشمش اشتعال
یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم منقلای بر والیهرات روانه گردانید
و خود متعاقب بدان جانب در حرکت آمد و غوریان تا سر کوچهٔ خیابان امرای منقلای را استقبال کرده پای
در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از هم فرو ریخته
هر طایفه بطرفی رفتند و امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام کشیده
و جمعی کثیر از مردم شریر بقتل رسانیده از سرهای کشتگان منارها ساختند و چون پرتو این خبر از انها
امیرزاده میرانشاه در خرگاه ضمیر صاحبقران جهانگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشت ملک غیاث الدین
پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جانی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق
تنکوز ییل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد خاتون و خواهر کلانترش قتلغ ترکان آغا از دار فنا
بدار بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران
دیگر بار و فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار** در بهار سنهٔ خمس و ثمانین
و سبعمایه حضرت صاحبقران جهت استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان از پی روان متوجه خراسان
گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهرات رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح
زبان شفاعت گشاده مهم را اخذ مال امان قرار یافت و چون آنچه بایسم رعایان اطلاق کردند نا مقدور بود
بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در ان اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور کورکان در اسفزار حکومت
مینمود یاغی گشت ماهچهٔ رایات نصرت شعار پرتو وصول بر اسفزار انداخته لشکری قیامت اثر قهرا قسرا
قلعهٔ سنزار را که موسوم بهیدرآباد بود مسخر ساخته قرب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب
عبرت سایر متمردان گردد و ان قلعه واقعه نامیه در هرات و اسفزار از شر و شور در بازار و کوچها

مردکان بهر بر یکدیگر افتاده مجلس مجال تجهیز و تکفین نیافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر
از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت شاه جلال الدین فراهی بپای
دولتخواهی از قلعهٔ فره بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشته
و سپاه جوشن پوش پرجوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته آنرا مسخر ساختند
و بسیاری از سیستانیان را طعمهٔ تیغ بیدریغ گردانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند بعد از وصول
شاه شاهان و تاج قلعه‌گی با سلاح از شهر بیرون آمده بنوازش آن صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند
و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته آتش
جنگ و فساد بار گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح
رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین اسب و استر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر
از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست برد سپاه نصرت نشان کشته بقیة السیف مجروح
و خسته بشهر جستند و برین قیاس دو سه نوبت دیگر جنود دیو نژاد بعساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاد
و آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای ندامت بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بخاک
نهاده بزبان عجز و مسکنت عفو و رحمت مسألت نمود و آنحضرت بیسارت او را بلطف و عنایت مقابل ساخت
در وقتی که یکباده کله بر بارهٔ کوه پیکر نشسته بود و نظارهٔ لشکر جرار مشغولی میفرمود ناگاه قرب سی هزار کس
از سیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون ریختند و تیرباران کرده بتیری بر ران بارگیر صاحبقران
با تاج و کمر زدند و آنحضرت عنان نگیران اقلب سپاه تاخته ملک قطب الدین را بند فرمود و چه بود شده
روی معرکهٔ کارزار آورده و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بجبا حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند
و حصار شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه قیامت نهیب خلقی بی نهایت بقتل رسانیدند و برج و بارهٔ شهر سیستان را
ویران کرده هرچه در ان دیار بود از سیم و زر و مس و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست و پلاس
بباد غارت و تاراج بردند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجرای غضب زمام ایالت و پروا زجهد سیستان را
بشاه شاهان سپرده و ملک قطب الدین را بسمرقند فرستاده و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بصحابت
فراه روان کرد و از طنطنهٔ لشکر قیامت اثر تزلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفر سپاه بولایت بست و گرمسیر شتافت و صد منت دولت آنحضرت پشت زنده کافی توپان تکودری و منیق و کرکا

که هوس سرداری در سر بود و شرارت داشت درهم شکست **نظم** ز فرمان و دانش تهی کرد جای
سر سرکشان کرد در زیر پای ٭ و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشت بعد از وصول عساکر ظفر شعار آن دیار
نیز بغلبه و قهر مسخر گشته سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر دار بردند و امیر
تیمور گورکان آن سال در قندهار قشلاق کرده امیر جاکو برلاس که در مملکت قندز و بقلان و ختلان حاکم
بود فوت شد و صاحبقران والاگهر آن خبر شنیده مناصب امیر جاکو را به پسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در
اوایل فصل بهار که سلطان گل قرین فضل پروردگار با کوکب ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت
نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فردوس‌مانند فرموده امیر سیفل برلاس را
بحکومت قندهار نصب فرموده و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده
روز آن مسافت دور و دراز را طی نمود **نظم** سعود سوی یمین و فتوح سوی یسار ٭ زمانه تابع و دولت یار ٭

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقا مذکور شد امیر ولی وعده کرده که تابستان امیر تیمور گورکان شتابد تا ترتیب یابد ابا ابدین و عده
وفا نمود بنابران امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ییل با سپاه پیل تن
و لشکر صف‌شکن علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام
بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیان که پیش از این جهت خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند آمدند و دختر سلطان ویس ابن شاه شجاع را جهت
شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ آوردند لاجرم بساط عیش و عشرت انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور
بتقدیم رسانیدند و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود به سیاست رسید و آنگاه صاحبقران
همچو اژدها دمان در حرکت آمده بعد از وصول بدانجا و گبود جامه روشامخان از یمن مقدم همایون
عزت افزای هفتم آسمان گشت و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان
و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز بیستم امیر ولی با سپاهی لا یعد و لا یحصی پیش آمده
و بقدر مقدور کوشش و کوشش نموده مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورده به
جرات جوبها و سیبهای که سپاه صاحبقران جهانگشا گرد معسکر استوار کرده بودند درهم شکست و میان
خیام درآمده سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده بسیاری از جرجانیان کشته

کشته شد و امیر ولی گریخت و دیگر حسان بگران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در چرها که جهت سقوط جنود
منصور کنده بودند افتادند امرای مغول و اوزبهور اکو تیمور و خدای داد بهادر و غیرهما امیر ولی را الکامشی نموده
و او دل از ملک و مال برگرفت و کوچ و متعلقان خود را در کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و جمع آن
دلیران که از عقب او می‌شتافتند بری رسیده بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تشابک اشجار آنجا
از چنگ شیران بیشه شکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بلطف تیمور خان
لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری بر
افراشت و آن زمستان در استمک بپایان رسانیده در اول فصل بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری
خسرو ثوابت و سیار قلعه غنچه را از استعجال پیکان خار و جنجه جنار مفتوح گردانیده بجانب سلطانیه نهضت نمود
و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافته در آنوقت پسرش آقبوغا با بعضی از امرا
در آن قلعه بود و چون از نهضت از قرب وصول حضرت صاحبقران رستم صولت واقف شدند خیابیه اهمال
آقبوغا را گرفته روی بصوب بغداد نهادند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر
از دلیران جوشن ور پیشتر خود را بسلطانیه رسانیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران صاحب
سلطانیه درآمده و هم در آن ایام که داخل شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه بود ایلچی اصفهان برق و بادیه بشیراز
فرستاد تا عادل آقا را که شمه از حال او در جزو اول از این مجلد مذکور شد بپایه سریر سلطنت مصیر رسانند و
آن مطاوعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطانشاه جهت
کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایات ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا بصوب امیر ولی رو
بوادی گریز آوردند و آنحضرت بمازندران درآمده ولات و ولایات آمل و ساری سید رضی الله و سید کمال الدین
باظهار الطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران ملک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام
و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامیده تابستان آنجا گذرانیده و زمستان جهت قشلاق
عازم زنجیرسرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان

در آن زمستان که زنجیرسرای بیمن مقدم صاحبقران کشورگشای عزت فزای گلستان ارم بود تقتمش خان
بتحریک سلسله مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان را با عیسی بیک و بغلی بی و قراچی سرکرده نه تومان لشکر
گران که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند مرتب ساخت و بجانب آذربیجان فرستاد و آن جنود کافر

نهاد از راه دربند بجلکا تبریز درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الفرلیق بتعلق بکل جنس امیر ولی و امیر محمود
خلخال که سپاه مرا آنجا برده بودند برخود حاکم ساخته و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته و قریب یکهفته
بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت امرای تغتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و امیر ولی و امیر محمود
گریخته بخلخال رفتند و لشکر کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج برآوردند و از جور و بیداد و فسق
و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و هم در آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیر مسلمانان که انداز[ه] نبود
مراجعت نمودند و این خبر در زمستان بسمع مبارک صاحبقران گیتی ستان رسید ظلم و بیدادی که بر
اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمده و رای عالم آرا بر تنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته
در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه موافق بارس ییل امیر سلیمانشاه بن امیر داود و امیر عباس اباجی را از
سپاه گردون اساس بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با بسیار امرای عالیشان و لشکری مانند آب
دریا بی پایان از جیحون عبور فرموده بعد از طی منازل در اول نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه
گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب
همایون ساخت و لشکر نصرت اثر از آنجانب بجانب لار کوچک در حرکت آمد و روی حرد را از جهات و اموال
مجرد کردند و خرم آباد را عکده گردانیدند و بسیاری از دزدان و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عزالدین را
که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند اما در بعضی از آن معارک اکتمور بهادر و توکل باس و خواجه علی موید سربدار بدار القرار
انتقال نمودند مقارن آن احوال سارق عادل و امیر محمد سلطانشاه به درگاه ظفرپناه پیوسته خبر رسید که سلطان
احمد بغداد عازم تبریز است بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه
گورکان پیشتر روان شد و سلطان احمد بغداد که دو هفته در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف یافته
بسرعت برق و باد روی به بغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسید عادل آقا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه
در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و هم در آن چند روز دست قضا
سجل عمرش درنوردید و روایتی که در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخال نجات خود را بهلاک
امیر ولی دانسته او را بگرفت و با امیر قماری ینق که در حدود خلخال بود و امیر قماری سر امیر ولی را بخواری
از بدن جدا کرده به درگاه عالم پناه فرستاد **نظم** آنجاست هوا الکلاه سرها گران ه هر سر که بپای خود نیاید بزیر
القصه آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خبر و ثابت که بسیار در رخ

بیزان منزل که ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطانشاه نهاد و از آنجا بصوب نخجوان روان شد
و بر بزید و در صحوان عبور نموده از پل ضیاءالملک بر آب ارس گذشت و بحصار کرانی رسیده عساکر نصرت مآثر
آن قلعه را مسخر گردانیدند و شیخ حسن که سردار آن حصار بود گردن ببسته بحضرت صاحبقرانی آوردند و بر این
قیاس قلعه سرمارو و قارص را گرفته ویران کرد و آنجا و هرجا که رایت نصرت نشان پرتو وصول بر گرجستان انداخت
سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظالم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را ابن السبیل المهاد
فرستاد و حاکم آن قلعه ملک بقراط را به درگاه صاحبقران عالیجاه آوردند فرمان واجب الاتباع بر طبق شفقه
و الوثاق صادر شد که او را بقید نگاه دارند بعد از آن خسرو جم اقتدار میل نشاط شکار فرموده چندان
حیوان از گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ زدن
فارغ گشتند دست بر پشت جانوران شکاری زده هر کدام که فربه بود میکشتند و هرچه لاغر بود میگذاشتند
و در آن یورش امرای نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایات گرجستان را تاخته و بنیاد
کفر و ضلالت را برانداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهم
فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قراباغ جهت قشلاق انعطاف ساخته و در آن مقام پادشاه اسلام پرور
کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة زبان الهام بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان
ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرموده و از میامن ارشاد فرمانفرمای بلاد و عباد فروغ ایمان سراجه
دل بقراط ظلمت ضلالت را بروشنایی هدایت مبدل گردانید بصحت عقیدت فایز شده کلمه توحید
بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف دل بقراط از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش
گماشت حکومت ولایاتی را که بوی تعلق داشته با دیگر ضمایم و مضافات ارزانی داشته و مقارن آن حال
والی ملک شروانات امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان امتیاز و مستثنی بود
سعد بادشاه محل نیک اندیش که رسوم عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری
به درگاه عالمپناه شتافت و مساعدت قاید توفیق شرف بساط بوس یافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق
بعرض رسانید و از جمله نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده دان طراز ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از جنس
اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام در نظر صاحبقران والاگهر درآورد و خود نیز در میان غلامان ایستاده
تا تقوز تمام شد **نظم** غلامان ترکی زبان هشت برد ه بجای نهم خویشتن را شمرد ه چو شد نیز شه آگه از کار او

ازان لشکر دشت کرم بازار او ؛ وچون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم توقیع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داد ولوازم ایالت ولایت شروان وشماخی تا اقصی البرز کوه در قبضهٔ اقتدار وی
نهاد

ذکر بعضی از وقایع تویشقان سال حضرت صاحبقران گیتی ستان وبیان معاودت آنحضرت جهت عصیان وطغیان توقتمش خان

در بهار سنه ۷۸۹ که لشکر سبزه ورياحین در اطراف دشت
وبساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان برقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده
لشکرهای گران از راه دربند بصوب آذربایجان روان گردانید واین خبر بسمع صاحبقران عالی گهر رسید
شیخ علی بهادر وامیر ایکو تیمور وعثمان وعباس را بدفع باغی نامزد گردانید ومتعاقب امیرزاده میرانشاه را
نیز بدان جانب فرستاد وامرا بخبر سپاه دشت رسید ودست بتیر وکمان یازیده دشمنان نیز تیرباران
کردند ونزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا وسپاه
شاهزاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند وجمعی را اسیر ودستگیر کرده
بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر اسیران را خلعت داده ورخصت مراجعت ارزانی داشته
فرمود که توقتمش خان را بگوئید که بین الجانبین حق پدر وفرزندی ثابت است میباید که بر همان عهد وپیمان بوده بار دیگر
بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جهانگشا همت بر فتح وتسخیر قلعه حصار ابدین را مسخر
ساخته بارزن الروم رسید وایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را بمطاوعت خواند واو سر بحلقه
مطاوعت درآورده پیشکشهای لایق فرستاد در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعه وان متحصن
یاغی شد وعساکر نصرت آثار بمحاصره ومحاربه آن حصار که بغایت بلند واستوار بود قیام واقدام نمود
بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز واضطرار بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را حاکم
ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم می ورزیدند ومدت بیست وهفت روز زمان تمرد ایشان امتداد یافت
عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند وخلقی از متوطنان آنجا را بقتل رسانیدند وامیر یادگار اندخود را
بتخریب آن حصار که از ابنیه شداد عاد است مأمور گردانید وهر چند سعی فرمود یک سنگ از ان جدا
نتوانست نمود وفرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که یک ابرو وبروت ونصف ریش ناصرالدین را تراشیده
در روز کوچ اورا در گذرگاه تنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند وچون حدود خوی وسلماس از غبار سم مرکب
گردون اساس مکحل گشت وبتربیت ملک عزالدین پرداخته سرافراز شد وبایالت ولایت کردستان

رفت وچنانچه در جزو ثانی این مجلد سمت تسطیر یافت بعد از وقایع صاحبقران منصور جهت تادیب آل مظفر باصفهان
شتافت وچون از قتل وغارت آن ولایت فارغ شد عنان جهان نورد بصوب شیراز تافت ودر وقتی
که در آن مملکت مفتوح وسرافراز قرین اصناف تنعم وناز بساط انبساط گسترده بود ناگاه از جانب ماوراءالنهر خبر
بهفت روز رسید وعرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته وطغیان باوج آسمان رسانید بنابران حضرت صاحبقران
حکومت بلاد عراق وفارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید

گفتار در بیان جرأت وجسارت سپاه اوزبک وخیل جته وترکستان وماوراءالنهر وتوجه حضرت امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم وقهر

چون قمرالدین دوغلات چندین نوبت
از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق قمر در محاق ورنج وبال شوش ومبعال گشت از مغولستان
بدشت قبچاق رفته توقتمش را بران داشت که نسبت بحضرت صاحبقران لوای مخالفت برافراشت ویکبارق
اغلان وایلمیش اغلان وعیسی وساتقن بهادر را با لشکر گران بصوب ترکستان فرستاد وآقچه اغلان را
همراه میر کمینه وچیتلای کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراءالنهر شتابند وبران دیار هرچه یابند بربایند
واین اخبار در آن ولایات شیوع یافته امیر سلیمان وامیر عباس با بسیاری از امرا ولشکریان که در سمرقند بودند
با میرزاده عمر شیخ پیوسته وشاهزاده از اندکان لشکر بحد ترکستان کشید واز آب سیحون گذشت در
منزل کلک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ مسافت است بیاغی رسید وجنگ سخت درپیوسته وامیرزاده عمر شیخ
بنفس نفیس حمله کرده برقلب دشمن تاخت واز آنجا بیرون تاخته از لشکر خویش دور افتاد وسپاهیان چون اورا
ندیده متوهم گشته وپای در طریق گریز نهاده وامیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت
وامیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت وبار دیگر سپاه متفرق را
مجتمع گردانید در ان اثنا شنید که الکاتور برادرزاده امیر حاجی بیک از کتوت لبیرام وتا تخت لشکر کشیده
بتعذیب عباد وافروختن آتش فساد مشغول است بنابران بجنید توجه نمود وآنجا معلوم نمود که مغولان از راه اکوه
بصوب اندکان روان شده اند وعنان مراجعت انعطاف داده در کنار جنیک که عبارت از آب سیحون است
مقابل مغولان رسیده شکست یافت وبقلعه اندکان باز گشت والکاتور از عقب بطلب اندکان شتافته
خواست که بمحاصره مشغولی نماید وامیرزاده عمر شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون
تاخت ونوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود وچون لشکر دشمن بسیار بود توکل بهادر خان آب

شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و الکا تورا مصلحت محاصره ندیده راه کاوستان پیش گرفت و امیر
سلیمانشاه و سایر امرای عالیجاه چون از معرکه جوکلک منهزم بسمرقند رفتند و بمحافظت شهر مشغول گردیدند قومی
از لشکر تقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخار پندار بکاخ دماغ
ایشان راه یافته بعقید محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغا بوغای برلاس و الملش قوچین که در بخارا بودند
قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون
اوزبکان دانستند که تسخیر شهر میسر نشود کوچ کرده بحوالی ولایات ماوراءالنهر در آمدند و بیخبر سرای
آتش زدند و تا کوی تن تاراج و غارت نمودند و این اخبار در شیراز بعرض حضرت صاحبقران
سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار مرد جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند
روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورد
و در ولایت ری باغرق همایون پیوست و حکومت آن مملکت را موسی جوکات رجوع فرمود و ایالت
همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض نمود و فیروزکوه و خوار ری و توابع را باسکندر شیخی
عنایت کرد و سمنان و خوار ری را بامیر عزالدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را با
امیر جمشید قارن که از دهقانان خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را
به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل هر چه تمامتر بخراسان
در آمد و بمجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت دست از ماوراءالنهر باز داشته روی بدیار خویش
نهادند و چون ناصیه رایات نصرت آیات از بلده سمرقند طالع گشت امرا و سپهداران واقعه جوکلک را
بموقف عرض طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار نموده و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته
بودند باز خواست بلیغ فرموده امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر تقتمش خان مامور گردانیدند
و ایشان تا منزل پولان شتافته و جمعی از دشمنان را کشته بسلامت باز گشتند

ذکر بعضی از وقایع دیگر بعد از وصول امیر تیمور کورکان بماوراءالنهر اتفاق افتاده و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را
از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع تقتمش خان ایلمش اغلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده دربهای انصاف و آزرم فرو بسته

دفع شر آن جماعت بر ذمت همت پادشاهانه لازم نمود هم در سنه مذکور که موافق لوی ییل بود بآنجانب نهضت فرمود
و مخالفان بر آن معنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند و بر جناح استعجال بنزد
تقتمش خان پیوستند و صاحبقران بهمال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه
و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی بی پایان بتکامشی آن مخالفان ارسال
داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بجمتان رسیده بسیاری از ایشان را بسته
سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقران خوارزم را ویران ساخته و متوطنان آنرا بماوراءالنهر کوچانیده
عنان عزیمت بمستقر جاه و جلال معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال برتبه ویران بود که هرچند سپهر
دوار در گرد آن ولایت گردید و بانظار دیده احتیاط می‌نمود ساکن داری و نافخ ناری را نمی‌دید
و خسرو صاحب تایید بعد از مراجعت از دشت قپچاق فی سنه ثلث و تسعین و سبعمایه همت بر تعمیر
آن ولایت مصروف داشته موسیکه پسر جنکی قوچین را بآنجانب فرستاد تا خوارزم را بحلیه عمارت
باز آورد و از جمله وقایعی که در اثنای یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرک ولد شیر بهرام که بشرف
مصاهرت امیر تیمور کورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان
رایت حکومت می‌افراشت و از همه فراغت داشت بسبب تلقین بخت بر باغی شده و از سمرقند بجهار
شادمان گریخته خانه ادمک برلاس و اقیمور بهادر را غارت کرد و جیبخانه خاصه پادشاهی را تصرف
نموده بجمعی از اوباش که بخیال باطل بر وی جمع گشته بودند بخشید و متوجه جنگ و قتال شده و چون امیر
زاده عمر شیخ بهادر برین معنی مطلع شده از سمرقند بآنجانب نهضت فرمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده
سلک جمعیت محمد میرک از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریخته محمد میرک بختلان رفت از آنجا به بدخشان رفت
و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امید او نهاده میرک خایب و خاسر از دره دروازه
باز گشت و در اثنای راه بشمان ... که بسمرقند میرفت بر خشم رسید محمد میرک را دید که با چهار نوکر
نشسته و اسبان را علف گذاشته و فی الحال او را گرفته بمیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد
و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرک بقتل رسید دیگر آنکه در ایامی که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود
سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بکش نقل کردند در گنبدی که از
بود دفن کردند و چون امیر تیمور کورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر عزت و جلال رسید

طوی عظیم فرموده ولد سیورغتمش خان سلطانمحمود را بخانی برداشت و اشارت کرد تا علی الرسم نامش را بر او امثله
مناشیر نویسند و در اواخر سنه کوره تقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور کورکان با سپاهی فراوان متوجه
ترکستان گشت تا بسی و بمبران عنان بکران بازکشید و منقلای لشکر او که سپردگی ایلغمیش اغلان بود در
رسید و صاحبقران گیتی ستان از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت و برودت هوا و کثرت برف و
باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجرگذار اعلام زرنگار را بر افراخت سالک جمعیت
مواکب کواکب ار پریشان ساخت بیک ناگاه بر سر ایلغمیش و لشکر تقتمش خان رانده و ایلغمیش مجال قتال و جدال
نیافته هزیمت غنیمت داشت و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان را به تیغ بید ریغ گذرانیدند
وبعضی از ایشان از بیم تیغ آتش افشان خود را در آب جیحون انداخته خاک وجود ایشان به باد فنا بود
شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمده
وچون از فر دولت سلطان فروردین و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضای صحرا و بساتین
رخت هزیمت بربست و در ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل سیلان ئیل حضرت صاحبقران نوبت دیگر
بر زین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته و عبور نموده تیمور قتلغ اغلان و سونجک بهادر
را برسم منقلای از پیش فرستاد و ایشان شبخون بر مقدمه سپاه تقتمش خان زده بکشتند از ایشان فزون از شمار
وبقیه السیف بلطایف الحیل خود را بتقتمش خان رسانیده و کیفیت حال عرضه داشت نموده قدم ثبات
و قرارش سمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و اهبت عنان عزیمت
بصوب هزیمت منعطف ساخت و راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر صاحبقران بر فرار مخالفان اطلاع
یافته عنان بکامشی ایشان تافت و قراول سپاه منصور بعقب او ل تقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان
بقتل رسانیدند و سالما غانما بازگشته در اثنای طی بیابان بقتهتر خان که با جمعی خانه وار نشسته بود
دوچار خوردند و او را گرفته در موضع اقسو بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و حضرت صاحبقران از آن
منزل کوچ فرموده موضع الغتون معسکر همایون گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جانی قربانی
که از حضرت صاحبقرانی رعایت یافته بود و در قلعه طوس حکومت می نمود و ملوک سربدار که بحکم امیرزاده
میرانشاه را جهت دفع شر انجماعت بصوب خراسان فرستاده بعنان ظفر و اقبال رایت نهضت
افراخت و چون از سمرقند رسید بنابر ملاحظه حسم ماده فساد جماعت خراسانیان را ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین

پیر علی ابا و پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانیده آنگاه از آب آمویه گذشته باتفاق والی
هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده و مهم ایشان را بطبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک و حاجی بیک فرار
بر قرار اختیار کرده حاجی بیک بدست سادات سبزوار جبیر گرفتار گشت و مقید بدرگاه عالم پناه رسیده کشته
شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم آنجا بقتل رسانیده بود و دوازده تن از
اهل ناموس را آورده حکومت آن ویرانه به پهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیک مقید بود تفویض
نمود آنگاه بهرات رفته چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانید و در سلخ شوال مذکور متوجه ملازمت
پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در آن سال صاحبقران جهان را داعیه چنان
بود که جهت انتقام تقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد و الوس جاجی خان را عرصه نهب و تاراج گرداند
نوئینان و امرا زانو زده متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان می نماید که نخست بمغولستان
رفته مواد استظهار و استعداد ولد تغلقتمور خان را و خضر خواجه اغلان و انکاتورا نیز منقطع گردانیم
تا در عزیمت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ماوراءالنهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق
شویم و صاحبقران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه کوره بنفس نفیس متوجه
مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار از طرق متعدده با جنود نامعدود
باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اغلان و انکاتورا ارسال داشت تا تمامی آن صحاری و قفار را
نعل توسن عالم گرد و سم سمند جهان نورد نموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز
وبضرب تیغ تیز و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده عیال و اطفال
ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه صاحبقران خالبچاه امیر سلیمانشاه و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرای عالیشان و بیست هزار سوار
از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمرالدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب
مغولستان را بپای شجاعت و پهلوانی پیموده چون بقرا تال که یورت انکاتورا بود رسیدند شنودند که
ایلچی بوغا بجلکامچی با چهار صد سوار در پشته بخز کری رفته بودند بشکارگاهی بقمرالدین دوچار خورده و جنگی
عظیم واقع شده و بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه جمعی جاندار و نقش یکیر را
ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه شتافته از کشتها پشتها دیدند و از قوم مغول شخصی یافتند

زمره ارکه از حیاتش منقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از محاربه بصحرای الجی توغی
رفته است امرا پس از تحقیق آن خبر از انجا با صرصر از عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ارتش رسیده معلوم
کردند که قمر الدین از آب گذشته بطرف تولیس که سموره و قاقم انجا میباشد امرا روزی چند انجا توقف کرده
کسان خود را از آب گذرانیدند تا مغاها ای خود را بر ان چشمه نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند
بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر همایون از مهم ربع مسکون از ان مر جمعیت کلی حاصل
نمود رایات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت نمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت قبچاق و ذکر بعضی از امور که در آن راه واقع شد

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان بکریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین
این کلام معجز آئین مسامع سالکان طریق یقین میرساند که الجنة تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار این فریده
سنجیده فروغ امنیتی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نضارت روضه دولت و اقبال از سرچشمه شمشیر
آبدار است و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار روشنی دیده امید در غبار
معرکه روز کارزار بتوان دید و فروغ صدق سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید **نظم**

شاهی که کشید از میان تیغ جهاد * پیوسته قدم بوادی غزو نهاد * گردد بریاض ملک دایم دلشاد
در سایه شمشیر بود باغ مراد * مصداق این سیاق حال فرخنده مآل صاحبقران ستوده خصال است
که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال جهانبانی همواره چهره مقصود در مرآت
شمشیر صیقل میدید و پیوسته از عزائم متوالی بدرجات مفاخر و معالی فایز میگردید **نظم**

عروس ملک کسی در کنار گیرد چست * که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد * بنابر این در پاییز سنه ثنتی
وتسعین وسبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده بظلال التفات تفقد احوال سپاه ظفر پناه انداخت
و امرا و تومنیان بلکه سایر شجعان و لشکریان بانعام زر و جوشن و اسب و بخشش بنواخت و در ساعت مسعود
و زمان محمود از سمرقند نهضت نمود و از آب خجند عبور فرموده در ان زمستان در حدود تاشکنت
قشلاق کرده در ان اوان مزاج بهجت افزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز
امتداد یافت بعد از ان شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه
با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلث وتسعین

وسبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضای یورش دشت قبچاق
نفاذ یافت ع بجنبید ایران و توران زجای * و با بهجه لوای کشورگشای آغاز طی منازل و قطع
مراحل کرده چون موضع قرا سمان از فر نزول همایون عزت فزای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان
باستان اقبال آشیان رسیده بوسیله تومنیان عالیشان بپایه بارگاه سپهر اشتباه درآمده بجهة
شنقار و نه سر اسب راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده عرض نمودند ملخص آنکه توقتمش خان از
خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمانست و امیدوار دارد که صاحبقران عالیمقام
صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بر رعایت و عنایت آئینه تا پای در
طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقه انقیاد و متابعت بیرون نیاورد **مصرع**
یکی بنده باشد بفرمان شاه * حضرت صاحبقران بدان سخنان التفاتی نکرده و بزبان آورد که با وجود انواع
مراحم و عواطف که از جانب ما نسبت بتقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل کرده عنان نهضت
و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده زبان باعتذار و استغفار میگشاید و چون
بکرات نقض عهد و میثاق از و مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید کرد **نظم** زبان و دل او بهم راست نیست
فریب است این قول درخواست نیست * و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف
داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارگی کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت و در
چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول نوبت دیگر کچک تاق رفته که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده
روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر صاحبقران بجهت نظاره دشت قبچاق که شش صد فرسخ
طول و سیصد فرسخ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چند انکه چشم کار کرد علف زار و سبزیش در آمده فرمود
که لشکریان سنگ آورده و در ان محل مناره بلند افراختند و سنگتراشان چابکدست تاریخ آن
ایام بر ان ثبت ساختند و روز دیگر از ان منزل نیز کوچ بوقوع انجامید و بکنار آب ییلان جوق شتافتند
و از آب عبور نمود و بعد از هشت روز موضع اناقو چوی محل نزول دلیران رزم جوی گشت و چون از
ابتدای نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود و نقصان تمام باذوق لشکریان راه
یافته و آن دشت از آبادانی دور و مسافت بسیار دور است در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه

بها اگر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و ایضا قیمت یکمن غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرع است بصد دینار
کپکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکر در آن بیابان بی پایان تخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود قوت
میگذرانیدند و اینمعنی بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت
و فرمان عالی بهمت نفاذ یافت که امرا تومان و هزارجات و صدجات و دهجات جار رسانیدند و تحکماً
ساختند که هیچ آفریده نان و کماج و بغرا و تتماج نپزند و همه کس از مطبوخ بطباق قناعت نماید و امر اجرا
فرموده و از یکمن آرد سنگ انبار که عبارت از هشت من شرع است باضافت سبزی شصت کاسه طباق
اکتفا کنند لاجرم جمعی از گردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز میخوردند در آن ایام نظر فی
طباق سر فرو می آوردند **نظم** شکم هفت دارد پی خشک و تر ٭ چو ایشان دریوزه گر در بدر ٭
و صاحبقران با مسوده آثر ملاحظه آنکه بوسعت آکول ملازمان قیتول سیدا شود در روز شنبه غره جمادی الثانی
اختیار شکار فرموده امرای برانغار و جوانغار بجرگه روان شدند آنقدر صید راندند که چون جرگه بهم
رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ گشتند با وجود قحطی چنان
لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی آهو یافتند
از گاومیش بزرگتر که مثل او هرگز ندیده بودند و مردم دشت آنرا کین گویند القصه مدتی قوت سپاهیان
از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه لفرت شعار
پرداخته جیبه دیده و متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و سپهداران لشکر را منقلای کرده اند در این حال
امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن خدمت را بمن رجوع فرمایند و این جرات از آن شاهزاده
بلندهمت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الآخره با جمعی از امرای عظام و تومانات مقدم روان
شد و شب و روز کوهها و درها تفحص کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور نمودند قراولان
خبر رسانیدند که در هفتاد موضع آتش افروخته دیدیم و هر چند تفتیش کردیم از افروزنده آتشها اثر ندیدیم
اگر نه لشکر خشم آمد این چه آتشهاست ٭ و امیرزاده محمد سلطان کیفیت را بصاحبقران پیغام و عرض
نموده آنحضرت بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر روان آمده با تمامی لشکر از آب توبل گذشته
بتقاهوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم ستوران کیهان نورد آورده هر چند سعی نمودند

از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت بازوی دولت روز افزون
شیخ داود ترکمان را که در حمله کاردان بود بخبرگیری روان فرموده و او دو شبانروز بسرعت برق و باد
اسب میراند بعد از دو شبانه روز الاجوقی چند دید در پس پشته پنهان شده صباح شخصی از آن الاجوقها
بیرون آمده بطرفی روان شد شیخ داود آنکس گرفته را بنظر صاحبقران والاگهر رسانید آنحضرت شیخ
داود را کمر و ترکش زرنگار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که ما
ما از میان ایل و الوس بیرون آمده ایم و اینجا ساکن گشته از خان خبر نداریم اما چند روز شد که چند سوار
جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان چند جوان را با
سی نفر تعیین کرد که مردم آن الاجوقها را گرفته بدو رسانند و قاری ایساول را با سیصد سوار ارسال
داشت که جبه پوشان آن جنگل را بچنگ آورده و قاری با آن امر قیام نموده با آن مردم حرب کرده بعضی را بکشت
و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورده و پادشاه جوان بخت بتدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم فرموده
روان شد و چند مرحله دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایک رسیده در سر پل ایستاد
تا تمام سپاه ظفر مآب بر روی جسر و زمره از میان آب بگذشت و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیکست
بنابر آن فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر خندق
کنند و بر همین منوال چند مرحله دیگر پیش گرفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف
نمودار گردید حضرت صاحبقران کامکار جبا بخش کرده و زر بسیار بسرداران بخشید و پیشتر خبر رسید
و قراولان شخصی گرفته بنظر انور رسانیدند و چون از وی خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده
که میان لشکریان شما آذوق نمانده است بنابر آن میخواهد که شما را متفرق سازد و آن بیچاره با آنکه راست گفت
کشته گشت بعد از آن منشر بهادر بزبان گیری شتافته در بیشه جمعی از اوزبکان باز خورد و چهل کس را گرفته آورد
امیر تیمور گورکان منشر را بوفور انعام و اکرام مباهی و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار
نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرقاکول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم
آنگاه امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و حضرت صاحبقران
گیتی ستان امیر اکو تیمور برلاس را با فوجی از شجاعان رستم توان بقراولی تعیین فرموده و ایشان بامتثال
امر مبادرت جسته و از حوالی عظیم گذشته و با امیر جلال حمید پیوسته و چون پیشتر رفته گرد سپاه

دشت را دید که بر زبر پشته ایستاده فی الحال امیر ایکوتیمور جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب ایشان روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته بپایان شتافته مردم ایکوتیمور بجای آنجماعت بر آمدند و دران اطراف سه قشون سپاه مکمل آراسته دیدند و ایکوتیمور را بر خیال مطلع گردانیده امیر ایکوتیمور نیز بر پشته بر آمد و بنابر کثرت لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای بازپس کشیده اشارت فرمود تا مردم او پیشتر از ان آهسته آهسته و لاابالیانه حرکت کنند اعدا چون بر قلت اتباع امیر ایکوتیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب دوستان بشتافتند **نظم** ستیزه کنان در دره چو گرداب قلزم بجوش آمدند ❊ امیر ایکوتیمور از غایت حمیت و تهور پای ثبات بفشرد و زخم ترخان را گذارد دشمنان را آن مقدار باز داشت که اکثر لشکر و سپاه از زلای و کل بگذشتند اما خود پای بند دام اجل شده برغم بر تیغ از پشت زین بر روی زمین افتاد **نظم** پریشان شدش ترک و تارک ز تیر ❊ بگردون رسانید افغان نفیر ❊ و دران معرکه میر تکلک پسر یادگار برلاس و بعضی از خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال اعلام همایون فال صاحبقران کشور گشا با طایفه از ابطال رجال بر لب آب رسیدند و وصول یافته و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیاد حمله خاکساران اوزبک را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان بار دوم حضرت نشان مراجعت فرموده جمعی را که دران معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع رعایت و تربیت مفتخر و سرافراز گردانید و خوانین امیر ایکوتیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب اورا بشاه ملک و لد قلتغای ارزانی داشت و مهر همایون و مهر پروانه را بدو سپرد و چون قریب شبانگاه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال می شتافت بمحل رسیده بود که در شب پیش از غروب شفق طلوع صبح صادق لامع میگشت و دران موضع بهنگام بودن خورشید در برج شمالی بحسب اقتضای شریعت نماز خفتن واجب نمیشود القصه چون صاحبقران گیتی ستان از ان منزل نهضت فرمود و بتحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور روانی عساکر بجنگ نمی ایستد و از شتابزدگی بطرف خود میگریزد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را با نجا رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روزی دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و آماده و مستعد مصاف و جنگ گردیدند گفتن روز در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزم خواه صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فیروزی طلوع کرده و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش صاحبقران

رسانید خسرو خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه نصرت عطیه گشته در موضع قندزجه هفت قول ترتیب داد و در هر قولی امیری بلند مقام با شلاقی مرقول لقبیله اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد و قول اول بنور طلعت سلطان محمد خان زیب و زینت داشت و قول دویم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و قول سیم بحسن اهتمام امیرزاده میرانشاه تعلق پذیرفت و ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزئین یافته او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بقوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بقوت و صولت و صلابت امرا اعظام استحکام یافت در شکوه از البرز کوه در گذشت **نظم** بر آراسته صاحبقران هفت صف

عنان همت سعادت یکت ❊ بران هفت سد سکندر اساس ❊ مهندس شده هفت اختر شناس

دران هفت البرز پولاد پوش ❊ نهان هفت دریای آتش بجوش ❊ واز آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان

بر پشت لکاور در آورد پای ❊ بر آورد آواز رویینه نای ❊ و قلب و میمنه و میسره سپاه را

بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاش تیمور اغلان و بیک یارق اغلان و جمعی دیگر از امرای شجاعت نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و غیره از سرداران آراسته ساخت **نظم**

علمهای خانی بر آمد باوج ❊ محیط صلابت در آمد بموج ❊ حبابی در آهن چو دریای قیر ❊

ز دستور چنگیز آیین پذیر ❊ ز ریگ بیابان فزون لشکری ❊ ز جوجی نژادانش سر سروری ❊

همه دشت زادان درنده خوی ❊ ربوده ز شیران درنده بوی ❊ همه زود خشمان دیر آشتی ❊

سرشته ز خشم نبید آشتی ❊ و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف بیابان را فرو گرفت امیر صاحبقران از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیمه بنصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند توقتمش خان که آنحال مشاهده نمود بسیار بکار بکار تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن در تشخیص الحشمت تعجب بسیار کرد و مقارن دهشت و حیرت صف آرای گشته سپاه حمله ابطال جبال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از غمام تیغ فرو میبارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان سر بر می آورد صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه پادشاه ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات

وعرض حاجات ٭ نشست از تهور به پشت سمند ٭ بر آمد چو خور بر سپهر بلند ٭ گرفته بکف تیغ خارا گذار
عنان تافت سوی صف کارزار ٭ و دران حین ثمره شجره طیبه نبوت و شیره نوباوه دوحه شریفه
فتوت امیر سید برکه و مشایخ عظام جام قدوة الاکابر الکرام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل سرها
برهنه کرده و دستها بدعا بر آورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت
تقتمش خان از حضرت عزت مسالت نموده و عالیجناب سعادت قباب روی بحضرت کامیاب آورد و
گفت توجه شست فلک منصور و اقتدا بسنت سنیه قادر انداز میدان ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
علیه من الصلوات اتمها و انماها فرموده مشت سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بر زبان
الهام بیان گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا امیرانشاه و دیگر شاهزادگان
و امرا ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر با اعدا در آویختند و ایشان بمقام مدافعه
و مقاتله در آمده زلزله در زمین و زمان انداختند از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت
و از باد حمله پهلوانان آتش کینه دلیران بر افروخت و از سیلان خون صحرا و هامون مانند موج آب
و جیحون گشت و انبوه کشته آن دشت بلند پشته از کوه الوند در گذشت **نظم** جهان گشت بحری پر از خون ناب
در آن گشته سرها حباب ٭ آخر الامر میان مبارزان موکب نصرت پناه و سیوف لشکر دشمن را
در هم شکسته و تقتمش خان تاب مقاومت با صاحبقران گردون قدرت در حیز مکنت خویش ندید
بر شاهزاده و اوغلان تیمور عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه پیکار بعا[illegible] بوده بر خم گران سنگ و آتش تیغ شمشیر جنگ
آهنگ مخالفان را باز گردانید و تقتمش خان نیز از آن جانب عنان بر تافته بر سر هزارهای سلدوز شتافت
و تیرباران کرده آن جماعت را از پیش برداشت و در پس لشکر قیامت اثر جمعی از مردان دلاور کشیده
و جگه تواچی از عقب صاحبقران مظفر لوا که بر یکجکان را تعاقب نموده تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب
جگه قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده جهت همان مصلحت کومک طلبید بنابران امیر تیمور گورکان با تمامی
سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بیکبار بر تقتمش خان حمله کرد و پای قرار و ثبات از مشاهده
حرکت آن جم و رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورده **نظم** رسیدند آن جوشیان دلیر
چو نخجیر و آهو رمیده از شیر ٭ و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تایید شامل حال تقتمش خان گشته
فهو الهی سیهزم الجمع و یولون الدبر بر صحیفه ادبار روزگار او زنگان مثبت گردید و صورت این فتح که فراز فتوحات

مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
بتحقیق انجامیده و بسیاری از لشکریان
دشت قپچاق بیدریغ کشته گشته [illegible]

هم سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه روی نمود
و صاحبقران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته و شاهزادگان و امرا زبان بتهنیت و دعای
دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بغایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز گشته
رایات مباهات بر افراختند و حضرت صاحبقرانی محامد جناب جلال سبحانی بجای آورده بشکرانه
آن موهبت عظمی درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر بکامشی و دشمنان
ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک بآب اتل بدیشان رسیده
و جمعی کثیر از گریختگان بتیغ بیدریغ گذرانیدند اوزبکان را از بیم شمشیر آتشبار خرمن زندگانی
میسوخت و از پیش آب خونخوار شعله حیات فرو می نشاند و تقتمش خان با اندک مردی از گرداب بلا بساحل
نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاده حضرت
صاحبقران بنفس نفیس تا صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش
و کامرانی داد **نظم** ز بس عیش و نشاط و کامرانی ٭ جهان را تازه شد از سر جوانی ٭

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنه سمرقند و بیان بعضی از احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم تقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و
اموال نامحصور در معسکر نصرت آیین جمع گشت حضرت صاحبقران گیتی ستان قرین اقبال و سعادت
بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود لشکر منصور در غایت ابهت و حضور کران تا کران دشت
و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع میکردند منزل بمنزل خرم و خوشدل همه لوازم
نشاط و شادکامی بجای می آوردند و از جمله مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را میسر گشته بود
یکی خرگاه کوتره است که در وقت نزول و ارتحال آنرا از هم نمی گشایند و بر گردونها بسته بهر طرف
میخواستند میبردند بنابران یکی از متعینان درخیان خانه با جانانه دست در آغوش کرده صاحبقران ظفر قرین
ضبط اوروق را بعهده امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال سوار شده و در ماه
ذی قعده سنه ثلث و تسعین و سبعمایه در ضمان دولت و اقبال بانزار رسید و از آب جیحون عبور
کرده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که بسیط بساط [illegible]
امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتختگاه شتافته طرح قشلاق انداخت

ودر محرم سنه اربع وتسعین وسبعمایه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکند رسید وحضرت
صاحبقران کامکار زمستان درآن ولایت بپایان رسانیده مانند خسرو خاوری پرتو التفات بر بیت الشرف
خویش افکنده وبجانب سمرقند روان شد صحرای آقاد از غبار موکب فیروز شعار مشکبار گشت ودر آن منزل
امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایت زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا وتومنات بدان جانب
شتافت وصاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند بازدواج بعضی از شاهزادکان عالی نژاد
پرداخت چند روز بساط عیش وجشن وسور ونشاط وسرور مبسوط ساخت وچون از آن امر فارغ گشت
رایات ظفر آیات بعزم یورش پنج ساله بر افراخت **گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران
هفت اقلیم واختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم**
جمشید خورشید کلاه رنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت وجلال هست تا مهر صباح از افق مشرق
بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت اندوز جهان را بروز بهجت افروز شو اند رسانید وماه عالیجاه که مواکب
بلند مراتب کواکب خیل سپاه اوست تا مرتب پای طلب وسیع ساحت فلک سبع نپیماید هلال ذات
ناقص خود را ابدری کامل نگرداند **نظم** ماه عالم نورد تا بر شب * ننهد پای در طریق طلب * تقریر
این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از یورش ومراجعت از دشت قبچاق چند روزی در سمرقند
بعیش ونشاط بگذرانید عزم جزم فرموده که کرت دیگر بر ولایات ایران نظر التفات نیندازد وهر کس
پای از حد خود فراتر نهاده باشند بسر پنجه غضب تادیب نماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که تواچیان جارچیان برسانند که استعداد یورش پنج ساله کرده در سایه علم ظفر پیکر مجتمع شوند وبعد از جمعیت
سپاه ویراق خدام درگاه در روز جمعه یازدهم سنه اثنی وتسعین وسبعمایه موافق ... نهضت
همایون اتفاق افتاده ودر یکشنبه غره شعبان مزاج اشرف را از نهج اعتدال بصوب اعتلال انحراف دست داد
وتا روز یکشنبه ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات همین مداوای اطبای مسیحانفس بلکه بمحض
عنایت حکیم شفابخش تعالی وتقدس برات صحت از دیوان واذا مرضت فهو یشفین کرامت شد روز شنبه
بیست وهفتم ماه رمضان از منزل جوی زر که داخل ولایت بخارا است ودر اوقات مرض آنجا توقف
اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر فرمود که جنود فتح وفیروزی همعنان وعساکر سعادت واقبال ملازم
موکب نصرت نشان شده اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده منازل ومراحل قطع کرده در دوم

بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال گشت ودر همان روز مرتضی ممالک اسلام سید برکه که پیش از این
نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمده سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را بپایه جهان پناه
رسانید وچون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب حضرت صاحبقرانی اشتعال
یافته بمازندران شتافت وچنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است ومحل تحصن اولاد
سید قوام الدین است گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان بجانب جرجان برتافته
در بیستم محرم الحرام سنه مذکور منزل شاهجهان از فر نزول صاحبقران عالمیان عزت فزای ساحت
آسمان شده ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانید وآمل را بسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی
مسلم داشت ودر روز پنجشنبه بیست وچهارم صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان وسمنان بری رفت
وحکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادکان عالمیان امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیر محمد ابن
امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را سر کرده پیشتر بعراق روند وایشان بقزوین وسلطانیه رفته وکلار
آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک کرده از سلطانیه بکردستان شتافته ودفع شر قطاع الطریق
آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر که بضرب کاردی که عجمی بود
از عالم رحلت فرموده شاهزادکان را با امیر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود مصالحه روی نمود
عنان بکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال بادشاه مسموع حضال
شنوده که ملک عز الدین والی لرستان حقوق بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید
وبنفس همایون متوجه دفع او گشت وبعد از آن نزول در منزل خرم آباد بود که خبر آمد که ملک عز الدین دست از
ملک ومال باز داشته روی بصوب گریز نهاده وآنحضرت از خرم آباد ولرستان لشکر بشوشتر کشیده
در روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول سنه مذکوره از آب چهار دانک عبور نموده وبظاهر شهر در میان نخلستان
فرود آمد وامیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیر محمد با لشکر منغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند
آنگاه بادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامیده وبموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب
بلکه مقتول گردانیده مقارن نصرت واقبال بشیراز رفت وتمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت
مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذه نموده وحکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفت ولوای
کشورگشای در روز جمعه بیست وهفتم جمادی الآخر بجانب اصفهان در حرکت آمد ودر موضع قومشه بسیار

فرمان شهریار کامکار رتق آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و در روز سه شنبه هفتم رجب آن حکام عالیمقام کشته شدند

و امیر صاحبقران بر نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب بغداد از آنجا نهضت فرمود

روز پنجشنبه در اصفهان نزول فرمود **نظم** روان باخبران پایمال عادتر شد ٭ هنوز غنچه نوزرد بار

بر سر چنگ **ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که دران اوقات دست داد** چون دران اوان که امیر تیمور گورکان بفتح عراق و آذربایجان و فارس و لرستان

قیام نمود سلطان جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالم پناه نفرستاد و اظهار اطاعت

و انقیاد نکرد آنحضرت کشنده همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سال

هفتصد و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در رمضان حمایت ملک منان بفضای

دلگشای آن ولایت رسید چند روز بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان

و ری و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معز الدین میرانشاه

نهادند و در روز سه شنبه سیزدهم شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بنشاط

صید و شکار پرداخته در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با بسارق محمد ترکمان و حشم

او که بحصار حصینی تحصن جسته بودند پیکار فرموده ترا کمه را منهزم ساخته و غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور

بهادر که بحشکان را تعاقب نموده جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه دهم

رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قلاقی بازگشته با یک طلاق شتافته بغیه ایام آن ماه را سروری که امکان

بپایان رسانیده در یکشنبه غره شوال بشرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز دیگر شیخ

عبد الرحمن الاسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت

تشریف آورده امیر تیمور گورکان بتعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود شیخ پیغام و الی دار السلام

بعبارتی لایق ادا فرموده پیشکشی که آورده بود عرض کرد و چون سلطان احمد ملتزم سکه و خطبه نشده بود

و هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و نوازش

یافته عنان مراجعت بصوب دار السلام انعطاف داد آنگاه تواجیان بموجب فرمان حاربیت کریان

رسانیدند که مصلحت عبور از دجله بر یک دو سنباج ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال موافق توی

ییل نهضت همایون از آق طلاق اتفاق افتاد و موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بر آرمبر کر

شیخ یحیی که برادر ابراهیم لک مشهور است و خسرو عالیمقام از مجاوران آن جهت به لازم الاحترام چنان معلوم کرد

که نهان سلطان احمد جلایر کبوتر بجانب بغداد پرانیده اند و کیفیت آمدن آنحضرت مکتوب گردانیده بنا بر آن

فرمود که همانکس که آن نامه را نوشته بود رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سپاهی که با سپاه امیر تیمور

گورکان تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینان اند که از لشکر جغتای رمیده

درین حدود آمده اند و آن نامه را **نظم** ببستند بر بال مرغ دگر ٭ که بغدادیان را شود نامه بر ٭

سلطان احمد جلایر از نامه اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانیده و از دیدن نامه ثانی

تسکین نگردیده بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از آنجانب صاحبقران گیتی ستان

ایلغار فرموده یک نهضت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرده بتاریخ بیست و نهم شوال **نظم**

رسید آن جهان جوی جم اقتدار ٭ ببغداد با لشکری بیشمار ٭ سراسیمه گشتند بغدادیان ٭

ببستند بر عزم جستن میان ٭ و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق گردانیده بطرف

حله گریخت و محمد آزاد با قومی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت

و کشتیها یافته بدینجانب آورد اما لشکریان بسفینه التفات نکرده و بسان برق و باد از دجله گذشتند و امیر تیمور

گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و در عهد اشت که بنفس خویش

او را تعاقب فرماید و امرا درخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بتکامشی یاغی روان شدند

و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر استران بار کرده همراه میبرد در راه گذاشته

بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب می شتافتند تا در دشت کربلا

اینایخ اغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قریب چهل و پنج کس بوی رسیدند

و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب تو شیان تافته ایشان از آب فرود آمدند و دست بتیر و کمان برده

شیر کردند **نظم** ز پیکان چنان آتش افروختند ٭ که پر یک بر فلک سوختند ٭ که از گرد تیراز

زره ها چنان ٭ که باد از خم زلف سیمین تنان ٭ و امیر عثمان را مخالفان زخمی زده بان رسید

جان بتنگ بدر بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه

احترام امام حسین علیه السلام مشرف گشتند و بدرگاه عالم پناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند

نظم زخاک ورش چهره آراستند ٭ همه رفتند آنچه میخواستند ٭ و صاحبقران کامران

قرب دو ماه در دار السلام بغداد بعیش و خرمی بگذرانید و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از

دست ساقیان سیمین ساق در کشید **نظم** وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار

ای پسر کشتی می با بسط بغداد بیار • دجله عمریست تر و تازه و خوش میگذرد • ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاختن بعضی از بلاد دیار عرب

چون بغداد بحوزه تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد در آمد جمعی از تجار بعرض رسانیدند که در

نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد

و مفسدان متمرد آنرا پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان بتحقیق اقدام مینمایند

و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آن جماعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده

صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه خیبر مثال و قتل اصحاب بغی و ضلال

بخاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه ۷۹۵ از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داد

و در غره روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کرده

در آن زمان والی آن قلعه شخصی بود که او را امیر حسین میگفتند و چون از آوازه وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت

برادر خرد تر خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران بپرسش برادر او آغاز

کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف و الطاف

خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت باز گشته آنچه شنیده بود بعرض رسانید اما امیر حسین از غایت رعب و

هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از استماع این خبر شعله قهر جهانسوز

برافروخته دلاوران قلعه گشای از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته

امیر حسین را با اتباع بحصار درون گریزانیدند تواجیان بهرام صولت موجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب

زده بامرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان بر کار داشته بروج آنحصار را مشبک سازند و با شجاعت

بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نموده اراضی تکریت را البیان غربال سوراخ سوراخ گردانیدند و امیر حسین

از مشاهده آن دانست که مهم خالی از اشکال نیست لاجرم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون فرستاده

زبان بشفاعت جرایم او گشادند اما فایده بر آن مترتب نگردید و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود

بملازمت شتابد امان یابد و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این خبر بامیر حسین رسیده پای در دامان

صبر و شکیبایی چیده و بر مخالفت اصرار نموده سپاه نصرت آثار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده

شب چهارشنبه بیستم شهر محرم آتش در ستونهایی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها

سوخته اکثر دیوارهای قلعه بزمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان الامان بایوان

کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان یأس داشت درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه

مانند کوه قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسین را دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی آوردند

و رعایا بجان امان یافته تمامت سپاهیان تکریت بکرب قتل مبتلا شدند و تواجیان از برای عبرت نظاره

از روس آن قوم دو منار ساختند و اکثر عمارات سوقات ایشان را خراب ساختند و روز شنبه غره شهر

صفر المختوم بالفتح و الظفر صاحبقران والا گهر از ظاهر تکریت علم نهضت افراخت امیرزاده محمد سلطان و جمعی

کثیر از امرای جلیل الشان باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا تقلیع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه

و فساد پردازند و آثار اقتدار در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هر کس که قدم انقیاد

پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هر کس سرکشی مشاهده نمودند از پایش در آوردند و سالما غانما

باز گشته در منزل جرمی بموکب همایون پیوستند **ذکر لوای کشورگشای بجانب دیار بکر و رود**

و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن اولا صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر قرب

مقتضای رای صواب نما عازم دیار بکر شده و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده و باستمالت

رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون ماهچه طوق ظفر نگار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم

اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران در بلاد اربل و

موصل متوجه ره و گشت و در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاختن اموال ترکمه قراقویونلو فرستاد و اینجا

با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از طی منازل بظاهر رها رسید کزل نام که حاکم آن دیار بود

از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و همین که ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده

عساکر منصور را رسال نمود تا آتش نهب شبی در ایشان زدند و بنفس نفیس به عزم جانب منزل کردند گویند که آن

بناهای نمرود است و تمامت عمارات او را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قصه القای ابراهیم خلیل

صلوات الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمه آبی که بیمن مقدم خلیل الرحمن در میان نیران

جاری شده و هنوز باقی است و آن سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه حضرت صاحبقران کامکار مدت بیست روز در ان شهر بعیش و نشاط پرداخت در ان ایام چند ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لوای کشورگشایی از رها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی آن قلعه والی آنجا عیسی سلطان در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکور با اصناف تحف و هدایا بسده سدره احتشام شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از انکه محصلان مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار آن حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و چون در آن وقت که آخر زمستان بود علف در وادی ماردین پیدا نشده تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم ملک عز الدین الطف خلاف کرده تاخت فرموده و او را گریزانیده و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامید ایالت آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک کورکان و بیان بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران چون امیرزاده عمر شیخ بحکومت ولایات فارس سرافراز شد در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داد و اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطه ضبط و تصرف و تسخیر درآورده در وقتی که امیر تیمور کورکان از عراق عرب بجانب دیاربکر بحرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاه جلادت نشان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان بقلعه که او را خرماتون گوینه و اندک مردی در ان حصار ساکن بود و قلعه بسیار داشتند شاهزاده جمعی را فرستاده از ایشان طغار طلبیده و ساکنان قلعه نوکران آنجناب را نومید بازگردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته برآمد تا بتهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از قضا تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسیده و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه قدس شد

نظم

پیوسته بدست ما ازین دست ٭ بگشاده کمان کش قضا شست ٭ کس جان ز بلای او نبرده ٭ تیرش همه را نشانه کرده ٭ ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور قلعه را گرفته با خاک برابر کردند و سرگرای آنجا یافتند از پیر هفتاد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را به پسر امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه با کش نقل کردند و چون خبر شهادت شاهزاده را بعرض حضرت صاحبقران رسانیدند زبان مجسته بیان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گویا شد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولد ارشد امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه بر ینوال جاری شده که در دار دنیا سرایتی اسوری در عقب باشد و سرالی ا سروری استعقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول همین سال از افق جاه و جلال اختر نور گستر طالع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور کورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسیده از جانب فرح و انبساط از پرچرم اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمند را محمد ترغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد آنگاه رایات ظفر پیکر بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه که آن را ... بحصانت حصار مغرور گشته و سر بخط اطاعت فرو نیاورده بنابران حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنه مذکور عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر نصرت مآثر آن قلعه را که بواسطه کمال متانت مانند حصار گردون از منجنیق حوادث مصون و از غایت رفعت مرغ تیزپرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمیتوانست نمود در گرد او در میان گرفته و آواز نفیر و شور بلکوشش کوتوال بتقدیم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه نکرده بودند در سه روز از آن مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آمد زده رایت نهضت بصوب الاتاق برافراختند و در اثنای راه مبغوثه بعضی از اصحاب فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور خرم و مسرور مسافت می پیمودند و در منزل الاتاق والی ارزنجان طهرتن به درگاه خسرو صف شکن رسیده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلندپایه و سرافراز گردید و بترکات لایقه کشیده و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت متعاقب

آنحال چنال تسخیر قلعه اونیک که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد
در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با وجود جنود تایید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان جانب
نهضت فرمود بتاریخ روز پنجشنبه سیزدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبه بارگاه عالم پناه باوج مهر و ماه
برافراشت و سپاه منصور جنگ در انداختند و قلعه زیرین را مسخر ساختند و مصر بقلعه بالای کوه
با اتباع رفت که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد اسکندر را
بنظر نمی آورد و روز جمعه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاده پیشکشهای لایق ارسال
داشت و پیغام داد که بنده را خود مقاومت خدام سدره مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمی توانم
آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش
نموده خلعت بخشید و فرمود که از سر جریمه مصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر
نگذراند و چون پسر تادیب او بازگشته آنچه شنیده بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت
و محاصره و محاربه مشتد شد روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و آثار عجز و اضطرار مصر و اتباع
او مشتهر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا دولت خود را بیرون فرستاده و التماس
امان و مراجعت موکب ظفر نشان فرمود اما بجایی نرسید و بالاخره مهم بآنجا انجامید که مردم او آغاز
بیچارگی خود را از دیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالم پناه را توتیای دیده امید میساختند چون
حال بر آن منوال دید روز دوشنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بدست و کفن بگردن از قلعه بدر آمد
والتجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاده التماس نمود که خون او را از حضرت صاحبقران
مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که حضرت
پادشاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما
در آن الکا حکم همایون شرف صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند
و سلطان عیسی او را در قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند فرستند و فرمانبران را بموجب فرمان عمل نمودند **ذکر
بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام بغداد و اعلام و
بطمع خام** چون صاحبقران گردون احتشام از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را با میر آلتمش سپرد و روز
پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین را بجانب قمر

رسیده بشرف بساطبوس فایز گردیده و هم در ان ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ
موشح بالتمغای همایون ماحصل نموده روی بالکای خویش آورد و مقارن آنحال امیر بایزید حاکم قلعه آنجا
بخدمت حضرت رسیده روی نیاز بر زمین رسیده آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانیده و ولایت آنجا را
بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بکرجستان شتافته در ان مملکت لشکریان نصرت نشان مرحله که با هل
و چهار میخوردند بکار میکردند و در اسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در ان سفر فتوحات
ارجمند و سعادات برومند روی نمود از جمله آنکه در روز سه شنبه بیست و ششم ماه مذکور و تاب شکوه
در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولد سعادت اثر کرامت فرمود و این بشارت مسامع علیه امیر صاحبقران
رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردیده و مدت بیست و یک روز در ان منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور
گذرانیدند آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانیدند بعد از ان از قارص کوچ فرموده
مینک کول محل نزول قیتول همایون گشت و در روز سه شنبه سیزدهم ذی قعده از مینک کول در حرکت آمده
بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست و یکم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت
صاحبقران شکار کنان بکوهستان کرجستان در آمده و در آن الکا لایت نوبت دیگر کمال التسلط و اقتدار ظاهر
گردانیده و در نواحی اسکیجیر رسید که طایفه از سپاه دشت قپچاق از دربند گذشته بتخریب شیروان
اشتغال دارند بنابران رایات نصرت آیات بجانب شیروان متوجه گردیده و لشکر توقتمش خان که سرکرده
ایشان علی اغلان و الیاس اغلان و عیسی و بیغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند
و صاحبقران والاثر بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط
عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه
ظفر لوا فرار نموده بحلب شتافت و چند گاهی در آن الکا لایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت
و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهره مصر رسید حاکم آنجا یا ملک برقوق موکب عالی
سلطانی را استقبال نموده غایت عنایت و التفات بتقدیم رسانیده و صد و سی سر اسب تازی نژاد و سی
جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب رود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات را
بمصریان داده و بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمانداری در سر انجام امور ملک قرقشوت در میان انداختند

و رای بر ان قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بدان صوب
گسیل کرده چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت
قبچاق است بنابران مصریان را بازگردانید و با نوکران خاصه خود روی ببغداد نهادند و خواجه مسعود سبزواری
بغداد را که داشت بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بر سریر سلطنت
دار السلام بغداد تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر تقتمش خان

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار
منهزم گردید و جنود فیروزی آثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی کوهسار
منعطف گردانید **نظم** سلطان بهار از تجمل ٭ در دشت سپاه سبزه و گل ٭ برخاست بعزم گشت لاله
زد خیمه بکوه و دشت لاله ٭ رای کشورکشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر
فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار تقتمش خان و سپاه بنجاق را مجددا گوشمال دهد و بتاریخ
روز یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه ۷۹۷ اعلام آفتاب اشراق را برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند
شیروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان
درگذشت و چون حضرت صاحبقران منصور از راه تنجار آب سمور رسید شمس الدین المالیقی جهت تمهید بساط
مصالحه محمود آباد نزد تقتمش خان رفته بود باز آمده و بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض رسانید
و چون در ان نامه سخنان خشونت آمیز بود در باب آن سلطان صاحبقران بعرض سپاه حکم فرمود در حسب فرمان
واجب الاذعان **نظم** امیران و شهزادگان سپه رنگ ٭ کشیدند صفها بآیین جنگ ٭ و کنار آب
سمور که عرضه گاه آن سپاه موفور بود در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت است
و قشون دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرزکوه بود و قشون جانب راست ساحل دریای قلزم و کثرت
جنود آن دریای لشکر نامعدود از آراستگی بمثابه بود که هیچکس نشان نمیداد که کسی را از سلاطین بآن ترتیب
و آیین بوده و لشکری بآن عدد در یک موضع دیده باشد **نظم** ز خیل سواران پولاد پوش ٭
ز البرز تا قلزم آمد بجوش ٭ بجلوه درآمد در آن عرصه گاه ٭ بعداد ریگ بیابان سپاه ٭
و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون و عنایت کردگار بر بارش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو
ثوابت و سیار تا هنگام ظهور روشنان دوار تماشای بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب کردار

گردانیده و بهر فوجی که میرسید سرداران آن جماعت زانو زده اسب پیشکش میکشیدند و چون از آن کار فراغ
حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پردل منازل و مراحل پیموده در اثنای راه بهر کس از هواداران تقتمش خان
دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و تقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاهی گران افزون از
تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ روز سه شنبه بیست و دوم
جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته
در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند **نظم** دو لشکر در اندیشه داوری ٭ که بخت کرا گردد اکنون یاوری
ستاره کرا بر سر افسر نهد ٭ کرا آسمان رخت بر در نهد

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان بر سر تقتمش خان کرت ثالث و ظفر یافتن بقدرت ذو الجلال

روز دیگر که خسرو خاور
گرد آهنگ لشکر افسر ٭ علم زرنگار ساخت بلند ٭ شورش اندر میان خلق فکند ٭
خیل انجم از آن گریزان گشت ٭ گشت روشن ز برق تیغ دشت ٭ صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم
تقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و ترتیب سپاه انداخت و بدستور نوبت اول هفت قول مرتب ساخت
و قول بزرگ را بامیرزاده محمد سلطان سپرده بنفس همایون با بیست و هفت قوشون از یلان دلاور دلیران در
علاوت اثر در عقب لشکر علم پیکر برافراخت **نظم** ز شهزادگان قلب گاه سپاه ٭ جهان گرد در چشم مردم سیاه
و از آنجانب تقتمش خان باتفاق شهزادگان جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته جوق جوق
بفضای میدان رسیدند و باد غرور و بخار پندار از آتش خشم و کین تیز گردانیدند **نظم** وز آنسو چو خان جیا مست شکوه
سپاه آتش و بیار آراست کوه ٭ ز رستم کمانان فولاد پوش ٭ در آمد بصحرای قبچاق جوش ٭
و نیران قتال بباد حمله الابطال مجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کوکه اغلان
و بیک تارق اغلان و اقتاو و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه تقتمش از جانب برانغار بجوانغار لشکر
ظفر شعار تاخته آمده و صدای گیر و دار و افغان کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته و آنحضرت با قشونهای
خاصه عنان بدان صوب تافته فی الحال ان صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن هزیمت و
قوشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان باز گردانیدند و از عساکر منصور جمعی را
کشته طایفه را با امیر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت قوشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر تقتمش خان
تماشی را آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر پیشه وغا امیر شیخ نور الدین

سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنج نفر از قادر اندازان رستم اثر زود آمده و دست به تیر و کمان برده
بزخم پیکان دیده دوزی مخالفان را بر جای باز داشت بلکه **نظم** سران تیر گزمشت او در گذشت ٭
یکی نامور پهلوان کشته گشت ٭ و محمود آزاد و برادرش علیشاه توکل باورچی هر یک از ابزار ابهای
مخالفان پیش امیر تیمور گورکان آورده و مانند چیر بر هم بسته و متعاقب الله داد با قشون وفادار بمدد
رسیده فی الحال از اسب پیاده شده و در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاده تیر اندازی آغاز کرد و قشون
و توشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری بر میان بسته و دست بانداختن تیر دلدوز بگشادند
و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله آورده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را
از جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که قبل دست چپ سپاه صاحبقران بود از غنیم خود گریخته
اغلان در گذشته از پس پشت افتاد که در برابر امیر صاحبقران ایستاده جنگ میکرد درآمد و امیرزاده
محمد سلطان نیز بمدد رسید یکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالف را درهم شکستند و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جهانشاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شیر کرده
منهزم گردانیدند **نظم** ز چوب خدنگ آتش افروختند ٭ وز آن جان بسیار کس سوختند ٭
در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش بغلی بی بهزین که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان
تاخته و زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر وی تاخته
آنمقدار جلادت نمود که بغلی پشت داده روی بفرار آورد و همینی موجب دل شکستگی سپاه دشت گشته
مبارزان الوس جوجی مانند شیران مردم ربای روی باویزگان آورده و بضرب سرپنجه شجاعت جمعی کثیر
از ایشان را بحکم مجروح و بی روح کردند **نظم** سر دیو خویان پرخاشجوی ٭ بمیدان بگردید مانند گوی
تن نازنین پری چهرگان ٭ بیفتاد در خاک ره ناتوان ٭ آخر الامر آثار ظفر و برتری بر جانب
لشکر تیموری بالکل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگرست و فتح و نصرت موقوف بعنایت
کارفرمای قضا و قدر و باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد
و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان بخاک هلاک افتاد **نظم**
ز کشته فتاده هزار انجمن ٭ نه تابوت نه گور گیر کفن ٭ و صاحبقران عالی مقام از بارهٔ خوش خرام فرود آمده
بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سوده و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده دربارهٔ ایشان انعامات

فرموده و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قورای قیبار گاه باوج مهر و ماه بر افراشت و امیر نور الدین را
که چنان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص داده بارقه قدر و منزلتش را بالوان کیوان
رسانید و اسب و جامه زردوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود الحمد لله الملک
المعبود **ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق**
صاحبقران آفاق بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر تا کنار آتل از عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام
پرتو التفات بر وجنات حال قورزی جافا اغلان که پسر اورس خان بود انداخت و اسباب سلطنتش را
مرتب ساخت فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قورزی خان
از معبر توراتورا گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را
وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولغار آمده و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست
بغارت و تاراج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون
پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرمود و بیک یارق اغلان
و تیمور خواجه اغلان و اوقت و را که در آن طرف بکدر اینه و تمامی اموال و جهات و احشام آن حدود را
بحیطه ضبط در آورده عنان همت جهان نورد بجانب روس تافت و آنولایت را نیز زیر و زبر گردانید
دختران ماه پیکر و پسران خوش منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاده بعد از فراغ بال از قتل و غارت
الوس روس صاحبقران ناموس با لشکر ظفر پیکر عنان فرس بجانب قوم چرکس انعطاف داد و چندانی
قتل و غارت در آنولایت نیز انداختند و از آنجا باره بکوه بجانب البرزکوه تاختند و در اثنای آن
صاحبقران جم جاه بواسطه تهمتی که نسبت با امیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را سیاست فرمود
و چون سپاه رزمجوی بالبرزکوه رسیدند ساکنان آن موضع نیز از شربت انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا
و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهراً و قسراً گرفته سر دو مفسد بدین را بجهت الثرا فرستادند و
پولاد و سیم را نیز تسخیر نمودند و ترخشک آن دیار را بآتش غضب درهم سوختند و بموضع بوغاز قم آمده
آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود پرورنا بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای حشمت آئین را در آغرق بودن
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و بخت بجای ترخان رفته حاکم آنجا که محمد نام

داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورده و امیر تیمور کورکان آنرا در خدمت امیر جهانشاه و قومی
از امرا و سپاه بهرای فرستاد و ایشان آن موضع را ویران ساختند و در وقت مراجعت که از آب
اتل بر روی یخ میگذشتند محمودی ابزر یخ می انداختند الکه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیدند
مکافات زحمت سرای که اوزبکان سوخته بودند آتش در آن بلده زده بیورت قشلاق بازگشت و در اول
بهار سنه ۷۹۸ موافق سیچقان ییل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق از راه دربند متوجه آذربایجان گردید
و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی
گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در سفر ظفر کردار موکب نصرت شعار بود
طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران دوست نواز تجدید او را بانعام خلعت خاص و
کمر مرصع بلندپایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت
آمده منزل اقتام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقتام میرزا امیرانشاه را بولایتی که تعلق
بوی گرفته بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده به آذربایجان شتافته دست ارا
سپاهش از قراباغ و نخجوان تا اوتیک یورت ساخته و دست چپ از سوق بلاغ و درگزین همدان
علم اقامت برافراختند و امیر تیمور کورکان از اقتام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی
حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود پرداخت و ترحم فرموده او را از حبس نجات داد
و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته
اجازت فرموده و در بین اثنا بمسامع جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند امیر یزید برلاس
یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نامی بقتل رسانید و آن بلده را ضبط کرده و گردن از طوق عبودیت
پیچیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از ارکان
ممالک بر جناح استعجال بجانب نهاوند ایلغار نمودند و صاحبقران گیتی ستان متعاقب ایشان بدانصوب
روان گشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرای نهاوند را مسخر گردانیده
و اتباع بهلول را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته سوختند و صاحبقران کامران
قرین اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان
در آن فضای راحت فزای بپایان رسانید **ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بسمرقند**

پادشاه عالیجاه و صاحب تایید در همدان باداب فرایض سنن روز عید قیام و اقدام نموده امیرزاده
محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغونشاه اختاجی بجانب فارس فرستاده فرمود
که تا در سرحد بروند و تمامت سواحل و گرمسیلات را مستخلص گردانند و صاحبقران بیهمال در یازدهم شوال
هفتصد نود و هشت بجانب ماوراءالنهر حرکت آمده بهر دیار که میرسید از کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب
نموده داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل و مسرور میگردانید و چون بولایت خراسان درآمد
والی هرات امیر آقبوغا باقامت رسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت
و پیشکشهای لایق کشیده بمقر خود شتافت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده
بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین
بلقیس آئین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثار کرده لوازم
نیاز بجای آوردند و صاحبقران خجسته آثار از خزار بشهر کش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر
مشایخ آنجا تشریف برده و در باره حفاظ آن مزارات انعامات کرده و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده
از آنجا بسمرقند خرامید بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید
و خراج سه ساله برعایا بخشیده بعضی از متعلقان ظلمه را که بر مردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید
و آن زمستان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بعد از آنکه در آن بلده جنت مثال چندی بسر برد
در اول فصل بهار قصر باغ شمال را التعمیر فرموده بعد از اتمام آنمقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود و چند روزی
در قصر باغ شمال در کمال سعادت و اقبال گذرانید **نظم** بگذرانید در نشاط و سرور * کرد از عدل
ملک را معمور **ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و مبین شدن حضرت
صاحبقران مصاحبت دختر خضر خواجه اغلان** چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان امیر
قراجار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود در سنه تسع و تسعین و سبعمایه عنایت پدر بزرگوار
شامل حال و مال گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان
سنه مذکوره موافق اودییل از آمویه گذشته بجانب هرات توجه فرموده و در آخر همان ماه در اولنگ کهدستان
نزول اجلال نموده قبه خیمه و خرگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخت
ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن ساخت

و در شب جمعه بیست و یکم ذی حجه مذکوره آنحضرت را واله رشیده متولد گشته موسوم به بایسنغر کردید و امیر تیمور کورکان
در همان ولا که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند بشهر سبز عنان عزیمت انعطاف داد
و ماه مبارک رمضان در آق سرا گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان اوریتوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان
که از همدان بجانب فارس و سواحل دریا بیرون رفته و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده مظفر و منصور با غنایم
نامحصور بسعادت ملازمت رسید و رسم پیشکش و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید و در آن
اثنا خیال وصلت با خضر خواجه اغلان در سودای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده و جمال حال بر خضر
خواجه اغلان شمع جهان را در آستان اقبال آشیان عبیر دایا نواع عواطف خسروانه فروغ و زینت داده
مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدر ش روان ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده
بحرم سرای خانی رساند و بنفس مبارک از ییلاق سلطان اوریتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید
و در پاییز همان سال یعنی سنه باغ دلگشای و قصر آن را التمیر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر
خضر خواجه اغلان شد آنگاه بتاشکند رفته و از آب سیحون گذشته امیر عالیجاه در نزدیک قریه چیناس
اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از
اولاد محمد ابن حنفیه است عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه امیر غیاث الدین
ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اغلان را که تکل نام داشت بزینت تمام و تجملی بیرون از حیطه
اوهام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بر قبیلهٔ وی فرمان فرموده بآیین شرع مطهر
آن پری پیکر را در عقده ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر
اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند
آورد حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارث و تاییدات نامتناهی در همه احوال موکب جلال را
ملازم اسباب ساز و دولت قوی و بخت جوان و الحمد لله المنعم المنان گفتار در بیان توجه صاحبقران
گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان رفع اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع اشرار
کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی صاحبقران عاجلا منیع الاعلام
مظفر لوا در تاریخ ماه رجب سنه ثمانمائه موافق پارس ییل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی
از اقطار امطار زیاده و لشکر قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر

ولد امیرزاده میرانشاه را در سمرقند بازداشت بحکومت و از آب آمویه گذشته عنان بکران براه اندراب
انعطاف داده ٭ بجنبید و جنبش بعالم فتاد ٭ بعالم جهان جنبشی کم فتاد ٭ ملک گر شد از نالهٔ کرنای
زبانگ دهل هم بغرید نای ٭ و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجناب گشت طایفه
از مردم آنجا بی رسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوش سال
از ما مال می ستانند و هر کس که در ادای خراج اهمال نماید او را کشته عیال و اطفالش را باسیری می برند
زنان را پس از کشتن کدخدای ٭ برندو زنند آتش اندر سرای ٭ همه غازیان سعادتمند از روی مبارک
آن مژده بدین که سر کرسی سجده معبود حقیقی تعالی شانه فرود آوردند منار بنا برافراخته و حکایت
که ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی ثبت ساختند
و چون امیر تیمور کورکان از دفع شر آن قوم بد اختر فراغبال حاصل کرد
با فروق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بدان سرزمین چند روز در قرار
دوری قبه بارگاه بر اوج سپهر برین برافراخت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن منزل پای مبارک
در رکاب سعادت انتساب آورده در روز شنبه چهارم بنواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار
اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور
صاحبقران مؤید منصور بر اسبی بزرگ که آن را تخت روان میگفتند سوار شده گرد قلعه گشت و چون محاذی دروازه
رسید از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از گذشتن آواز تیر اسب رمید
اما گزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایره خشم پادشاهانه از دروازه دیگر تعلیه شتافته و با تغدموسی
اوغانی که مقدم قبیله کرکس و سرداران آن حصار و اتباع او فرمان داد و فرمانبران در ساعت آنجماعت را
مقید و مغلول گردانیده هفت پی سعادت که تیر بجانب خسرو کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند
کس از نعمی ساختند آخر الامر لکلی سیستانی آن جمع را بگرفت و در چاشت همان روز موسی با دولت نعمان تقرابت
بقتل رسید و حکومت ایریاب را بملک محمد نامی که برادرش بتیغ بیداد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در
هیجدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه
احدی و ثمانمائه موافق پارس ییل از آب سند عبور نمود و کنار بیابان جرو که بچولی جلالی مشهور است
محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود بر استمالی طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه

آمده و اسپ کشیدن و پیشکش بجای آوردند و شرائط امال گذاری و خدمتکاری کردند و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت انصراف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم از آن جوال خسرو
مؤید منصور عبور فرموده و روز پنجشنبه چهاردهم شیخ نور الدین با فوجی سپاه جلادت آیین بدفع شر شهاب الدین
مبارک شاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار جمد واقع است ارسال فرموده و خود نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود
و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران ظفر قرین تمامت جهات و متعلقاتش
در دست عساکر نصرت مآثر و اکثر لشکرش رخت هستی بباد فنا داده بعد از آن صاحبقران گیتی ستان
بجانب تلمبی کوچ فرموده روز شنبه غره ماه صفر سنه ۸۰۱ حوالی آن حصار مضرب خیام عساکر ظفر آثار گشت و اهالی
آنجا قدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن توجه بشهر رفته
در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بآذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد
و باین بهانه شبی که دماغ زمانه از غلبه ماده سودا بهم برآمده بود لشکریان بشهر شتافته و طوفان بلا بالا
گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن بلیه نجات نیافت و روز شنبه
هشتم صفر رایت ظفر اثر از تلمبی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه بقریه کوکری را که دو هزار کس
از متمردان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دستبردی نماید منهزم گردانیده و بسیاری
از اتباع او را کشته هر چه یافتند بغارت بردند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بکنار
آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر موکب ظفر نشان پیوسته از نور طلعت همایون صاحبقران
ربع مسکون روشنی دیده امید حاصل گشت **گفتار در ذکر وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب**
صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل عام صغیر و کبیر چنانچه سابقا خامه
لطایف صریر در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داده صاحبقران کشورگیر حکومت مملکت قندز و بغلان
و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون
آن ولایات را بحیطه ضبط در آورده عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نموده از آب سند گذشته شهر اچه را گرفت
و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملوخان
و سارنگ و ملوخان در سلک سایر امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان
صاحب اختیار ممالک سند و هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی ملتان از

قلت و غلا بتنگ آمده و سارنگ ترک جنگ داده از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و امیرزاده پیر محمد را
فتح میسر گشته بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان دستور است برشکال عظیم روی نمود
اکثر اسبان لشکر تلف شده و حکام آنجا و اهالی را داشته شعار ظاهر کردند و مخالفان بشهر آمده
هر چه می یافتند البته می بردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران بپای مدافعه ایشان
قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات
صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گشت و آفتاب کردار آن ظلمت آباد را روشن ساخت دیده
بخت بدخواهان از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در سوراخها خزیده امیرزاده پیر محمد از مضیق
دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافت و روز جمعه چهاردهم صفر در کنار آب بیاه
بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لوای ظفر پناه از آب
بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانه روز آنجا توقف افتاده و در آن
ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داد و پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید
آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر که از مشاهیر قلاع هند است و از راه دور افتاده و اطراف
آن بیابان است و آب آن از کولی است که بر در شهر از برشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را راو دولچین
میگفتند و در لغت هند بهادر را راو گویند و راو دولچین تا بآن غایت سر بمتابعت هیچ پادشاهی فرو نیاورده
بود از آینده و رونده باج ستانده و هیچ لشکری از شر او ایمن نبوده القصه چون سپاه ظفر پناه
در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند و از افغان و صورن و آواز کره نای لرزه در زمین و زمان
انداختند و هندوان بخت برگشته قدم محاربه پیش آمده چون کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور مشاهده نمودند
امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده روز جمعه بیست و ششم صفر راو دولچین با شیخ سعد
اجودهنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز بساط بوس استسعاد یافته و سه تقوز اسب تازی با
زینهای زرین پیشکش کرده و خدمات او را شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و افسر زرنگار و کمر مرصع
سرافراز گشت و مقارن آن حال جمعی از اهالی دیبالپور که پیش از این از اتباع میرزا پیر محمد مسافر کابلی را
با هزار کس شب غدر کشته بودند بر تیغ سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همچنین موجب هراس مردم بطنیر
برادر راو دولچین مقید شده شاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آورد نوبت دیگر اهل قلعه امان طلبیده کلید

در روب ارسال داشته و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان بشهر در آمده رایان تیره رای در اداء مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز العلیه بطیز در آمدند و میان ایشان و هندویان جنگ صعب روی داد و نسیم فتح و ظفر بر پرچم اهل اسلام وزید و دو هزار کفار بر تیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خان ومان ایشان افتاد و تمام عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در ان اوان در آن دیار نه دیار ماند نه دیار و الحکم لله الملک القهار

ذکر شیران بیشه یکدلی از طی منازل بنواحی دار الملک دهلی بعنایت لم یزلی

راقم این حکایات و جامع این روایات سابقا ذکر سلاطین هند و پستان آنا او خزاوان دولت سلطان فیروزشاه رحمة الله علیه در سلک بیان منتظم گردانیده و از سیاق کلام مورخان چنان مستفاد میگردد که بعد از فوت سلطان فیروزشاه رایت سلطنت نبیره او سلطان محمود از منزل مهر و ماه درگذشت و ملوخان که از اعیان امرای فیروزشاهی بود اقتدار امتیاز داشت صاحبقران اختیار ملک و مال آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و آسیب بیشمار مستعد جنگ و پیکار گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از غث و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطیز عنان بازه گردون مسیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه بهر بلده و قصبه که میرسید جان و خان ومان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را بیری میگرفت و بعد از طی مسافت و عبور آن انهار و بحار بسیار می رفت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سپاه اعدی و تمامانه از آب جون بگذشت و متوجه قلعه زار حصار لونی گشت و هم در روز بظاهر آن قلعه رسیده میشومی که موسوم بمیمون ساو بود موکب همایون را القدم الطاعت استقبال نموده و استقبال لغز نموده و شیخی زاهد با رشاد و فضل و در حین طریق ارادت مسلوک داشته خود را ببندگی صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سپر مخالفت در روی کشیدند و لشکریان اطراف آن قلعه را بقبضه در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداخت و گبران را از مسلمانان جدا کرده عرضه تیغ جهاد ساختند و غره ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی لب آب جون رفته و در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی ساخته و آب جون از حوالی آن میگذرد و روز دیگر رایات هما انتمای صاحبقران کشورگشای بتماشای قصر جهان نمای سوار شده باهتمام

بعزم آنهای مالعضوب بشتافت و آن منزل راحت فزای را نظاره کرده بنظر امعان در ان دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهت معرکه کدام موضع لایق تر است و مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنجهزار پیاده خارا و پست و هفت زنجیر پیل از میان درختان باغ بیرون خرامیده بنزد یک رسید و پادشاه صاحب تاییدات آب عبور نموده بمعسکر همایون بشتافت و قراولان سپاه نصرت نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر مقاتله و مقابله مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در ان موضع نایره جنگ التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را بمدد قراولان روان کرد و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جانستان شکاف در سینه اهل کینه انداختند و ایشان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که بهنگام پیکار شیر فلک را از وی در خطر بود بیفتاد و سقط شد و ارباب کیاست از ینصورت که واقع شد فتح و ظفر و اثق گشته هم دیگر را بشارت دادند و روز دیگر جبهه موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزیده و در آن موضع شهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع آورده در باب توره و سیاق سلاطین باستحقاق کلمات خردمندانه بزبان و شرایط رزم میدان داری و لوازم حزم و تیغ گذاری بعبارتی لایق و تقریری لایق بیان کرد نظم زسر دفتری نکته گفته شد زمرجه گوهری سفته شد در خلال اشتغال شاهزادهٔ ستوده خصال بعرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده از صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و بیمکن که در وقت مصاف با اهالی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن موثر افتاده فرمان واجب الاذعان شرف صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و در امتثال این مثال اهمال ننمایند که اگر تساهل ورزند آنکس را بکشند لاجرم تیغ یمانی سرافشانی آغاز کرده بروایت اقل صد هزار کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز ده تا پانزده کافر هندو را طعمه شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فرقدسای از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر بعضی از آن آب گذشته الطرف رود جون معسکر نصرت مآب گشت یساقیان بموجب فرمان رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کشیدند و از شاخهای درخت و جز حصاری مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان

بر یکدیگر بسته و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند **گفتار در بیان محاربه جنود و محاربه جنود**
ظفر ورود با اهل هند سلطان محمود صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع
سما فی طالع شده تیغ فتح و فیروزی بر شب هند و سلب اهند اخت و هاتف غیبی بفحوای بشارت مؤدای
ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو جهاد را مخصوص
ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده و برای
بلند نیومند رآیده برانغار سپاه نصرت شعار با میرزاده ولد عمر شیخ یعنی پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه
و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قاری بیساول و تیمور خواجه آقبوقا سپرد و جوانغار را
بعدالت سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان
مضبوط و مستحکم کرد و هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت قاعده
آنحضرت در قلب سپاه از ایوان در گذشت **نظم** بقلب سپه شاه نصرت قرین ❊ برافراخت رایت بچرخ برین
عنان تاب شد جانب رای هند ❊ بشمشیر کین ملک برای هند ❊ ز سوی دگر خسرو دهلوی ❊
عیان ساخت آئین کین خسروی ❊ و خود باتفاق ملوخان در قلب بایستاد و میمنه بملک معین الدین
و ملک هاتی ملتانی داد و ضبط میسره را در عهده طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار
و بیست هزار یا چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال نهاد و ماده استاده و عمده و اعتضاد هندویان
فیلان کوه پیکر بمنظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید و از هیبت هیات آن افیال جبال مثال
اسبان الطال رجال بر میدان آن فیلان و امرای کشور هند و سپاهیان بچهم و صلاح آراسته بودند
و بر پشت آنها مانند تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر تخت و در صندوقها چند ناوک افکن و ترکش
انداز نشسته و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آمده قتال و جدال را ایستاده **نظم**
صف زنده پیلان پولادپوش ❊ تهی کرده مغز خرد از هوش ❊ اگرچه لشکر قیامت ازجهتای
دولت صاحبقران کشورگشای صفهای قوی دشمنان درهم شکسته و عقده‌های مهمات کلی را بسرانگشت علاج
از هم گسسته اما چون پیش از آن جنگ پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران
غرایب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن افیال را از جمله محالات می‌پنداشتند
و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر از آن جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران

از علما و فضلای متعالی مکان خواجه افضل الدین و لده مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی
نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما معین است که عورات آنجا باشند آری ❊ گر بود بهرام را در دل هراس
مغفر ناهید را سازد لباس ❊ بنا بر علی هذا صاحبقران مظفر لوا بفرمود که از آهن خارهای خشک بزرگ ساختند
تا وقت حمله پیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه ایشان سازند و چون عنایت ازلی
در جمیع احوال شامل حال آن مؤید حمیده خصال و الآثار بود پیش از آنکه احتیاج بخار خشک شود سپاه نصرت
برگ را گل فتح و فیروزی در چمن اقبال شکفت و دیده امال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت
پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر ❊ دوحه اقبال آمد بارور ❊ کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تسویه صفین
و تقارب طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمد و از روی نیاز دو رکعت
نماز گذارد و جبین اخلاص بخاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسالت نمود و اثر اجابت حال
بر ضمیر منیر صواب نما ظاهر گشته بدل قوی و امل فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب در آورد و علی
سلطان تواچی و الله بخشی و پیر موسی بکاول را با چند قشون از ابطال رجال بامداد امرای هراول فرستاد
و حال آنکه ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی با جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را فرستد
علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر شده و سونجک بهادر
و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و نصرت خماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزاری که در کمین گاه
نشسته بودند چندان صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از کمین بیرون
تاختند و در حمله اول قریب پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان
تاخته شمشیر کشیده طغای خان را که در برابر بود منهزم گردانیده از میسره همین دولت قاهره امیرزاده سلطان حسین
و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که بتمکین ملک معین الدین و ملک
هاتی که لیان کوه آهنین استوار بود درهم شکستند و سایر امرا و دلیران بصف پیلان زده بزخم تیر و تیره خرطوم
اژدها صفت آن جانوران را مجروح ساختند و پیلبانان را از فیل آن جبال بر روی خاک انداختند **نظم**
بگرزی یکی کرده پیل نبرد ❊ ز تیر دگر پیلبان را نگون ❊ و امیرزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده
سالگی بود فیلی قوی اسیر کرده بنظر شاه والا گهر آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران بستوده خصال
رخ نمود و فرزین بند اعدا پیاده فنا رفت و سپه سیادگان اهل فساد بسم اسبان تازی نژاد فرسوده گشت

سواران ایشان روی گریز بسوی شهر نهادند • گریزان سیاهان ازان رستخیز • بود در هم هندوستانی گریز
وسپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندویان را مانند شیران غران در قلاده کشیدند و بسیاری
از لشکر سلطان محمود و ملوخان را به تیغ بیداد بگذرانیدند **نظم** سیاهان هند از یسار و یمین
فتادند چون سایها بر زمین • سر هندوان زیر پا لخت لخت • فرو ریخت چون جوز هند از درخت
ز ترکان صف پیل اندر سراب • بچرخ آمده همچو گاو خراس • و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن
نمودند صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته
و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروزشاه است و آن مقدار وسعت دارد که تیر از یکطرف آن به دیگر جانب
پرواز نمیتواند کرد و آن غدیر در موضع اشکال از آب باران پر شده تمام سال اهالی دهلی میخورند و میبرند و گاه
جانب در آنجا مینهند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان
بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرائب امور که بعز دولت قاهره از ترکش ظهور آمده بود
عرض کردند و آنحضرت از وفور نعم الهی شامل روزگار ملازمان آستان شاهی شده بود آب در چشم گردانیده
رقت نمود و زبان تحسین از برای جلادت آمیز گشاده درباره ایشان انعامات فرمود **ذکر فرار نمودن**
سلطان محمود و ملوخان و وقوع هزیمت و تاراج دار الملک هندوستان چون عقد جمعیت حکام
دهلی از هم بگسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده و طریق مشورت
مسلوک داشته جز فرار چاره ندانستند و در همان شب نیمه شب باطن کفره فجره تیره و همچون لباس تنگ
بود شهر را باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و هم در شب امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته
جمعی از بهادران را در عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت
گرفتند و دو پسر ملوخان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده
باردو آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زرنگار جنود ثوابت و سیار را بر بام این نیلی حصار
منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان به دروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه
برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بعز بساط بوسی رسیدند فضل الله بلخی که نایب
ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایت گشته بجان امان یافتند آنگاه
لوای کشورگشای و نقارهای بلند آوازه را بر پشت دروازه بر آورده صدای بشارت در خم طاس نیلگون اساس

گردون انداخته و صد و بیست زنجیر فیل کوه پیکر و چند کرگدن که بنظر حجت تصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر
صاحبقران والاگهر در آوردند و آنها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند و روز جمعه دهم
ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر در آمده خطبه را بنام و القاب سلطان محمود خان
و صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند و چون **نظم**
بآبیاری دولت بباغ نصرت شاه • لبان غارگل فتح هند شد پیدا • صاحبقران مظفر لوا از بزم عیش
و طرب آراسته نوای نشاط و خرمی بعشرت خانه ناهید رسانید و در نزهت سرای دولت کامی جامهای
می ارغوانی در کشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم که مولانا علاء الاسلام باتفاق جمعی از ترکمانان
عظام بر در دروازه نشسته بتوجیه امان مشغول بودند چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل قند
وغله بدهلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آقایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر گریختند و دست بنهب
و تاراج بر آورده و امرا هر چند در صدد منع در آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان برسم فریدون
و آیین کیخسروی در بزم سرور می نشسته بود و کسی به آنجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش
فساد در دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته
غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چو می در قدح میریختند و امرا در
دروازها را بستند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قرب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب
و تاراج مشغول بودند و روز دیگر هفدهم ماه بود بیرونیان نیز خود را در شهر انداخته غارت عام دست داد
و روز هیجدهم نیز همان شعله آشوب در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر
تا بیست نفر هندو اسیر کرده بنده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید مقدار
بدست سپاه قیامت آثار افتاد که در صفحه تخمینه در بیان شرح آن در قلم نیاید و در همه شهر دهلی که پیکر
انتقال داشت یکی اسیری و دیگری را جهان پناه و سیری را دهلی میگفتند در تاراج و تالان همت مساوات گرفت
و شرح اجمال مباسع جاه و جلال رسید و فرمان واجب الاذعان صادر یافت که ارباب حرب و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ تراشان را جهت
عمارت همایون ضبط دارند تا در ملازمت موکب عالی به سمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد
کار کنند **ذکر بعضی دیگر از فتوحات امیر هند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند**

همه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز در دهلی منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آن ولایت شده
صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الثانی از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد
و چون مرحله وزیرآباد محل نزول پادشاه جلالت نهاد گشت الجیهان بهادر نهار که عالم بهادر بود بخدمت
رسید و طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک هندوستان سخن وری و شیرین
گویی میکردند بنظر آن شاه سپاه قلعه معالی رسانیدند و چون آن تحفه گرامی بعز قبول اقتران یافته رایت منصور
از آب جون عبور نمود و در موضعی که بهادر نهار با پسر خود قلتاش شرف بساط بوس سرافراز شده پیشکشهای
شایسته گذرانید و باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید و امیر صاحبقران از منزل کته بولایت دو آب
که معمورترین ولایات هند بود تشریف برده دو روز توقف کرد و از آنجا روی بقلعه میرت که از مشاهیر قلاع
هند است آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانسیری و صفی که ضابطان آن قلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر بآنجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهرا و قسرا
میرت را گرفته و صفی گبر را در حین قتال بزخم شمشیر آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتشی که می پرستید
سوختند نظم اگر صد سال گبر آتش فروزد ∴ همان دم کاندر و افتد بسوزد ∴ و غره ماه جمادی
الاولی اکثر گبران حصار بدست اهل اسلام گشته کشته برج قلعه شکسته خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه
عالیجاه به نیت غزا و جهاد کفار بد اعتقاد بکنار دریای گنگ رفت چند نوبت با گبران بی ایمان مقاتله و مقابله
نمود و بسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب و دره کوپله باتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت
و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم نموده بتاریخ ششم جمادی الاولی از کنار آب گنگ بهوای سیر قرشه
فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب در آورد و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از
کافران و هندیان ظلمت پیشه بود روان شد و چون بناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری
در میان کوه سوالک و جبل کوکه اوقات گذرانید در آن مدت زیاده از بیست غزوه میان سپاه صاحبقران
کامکار و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بطبق کریمه وان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین
ظفر یافتند و مشرکان لعین خلقی کثیر را بقتل رسانیدند آنقدر غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت
آن بعجز و قصور معترفند در شانزدهم جمادی الاخری بنواحی قریه جمو معسکر همایون گشته در آن مرحله الهیان
شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده و نوازش یافته در بیست و دوم

ماه دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمو از غبار موکب ظفر آثار مشکبار شده و در آن حدود
نیز جمعی بنصرت ورود مراسم راحت بتقدیم رسانیده روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران
اردوی همایون را جهت قتل و غارت رای جمو و اتباع که در مواضع حصین متحصن شده بودند باز داشت و خود
بنفس نفیس جلیس اقبال و دولت از آب جمو عبور فرمود و هندوان کافر پیشه آن بیشه را از شیر زبان خالی تصور
نموده از مواضع اختفا مانند این اوی بیرون آمدند و آنجماعت فوجی غنیمت بیشمار از کمینگاه بیرون
تاختند و کار را گبر را بر طبق دلخواه ساختند دولت تمور تواجی و حسین قوچین رای جمو را که زخم دار شده
بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان
بکلمه طیبه توحید گویا گردانیده با کل گوشت گاو که در کیش ایشان حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز
مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سده سنیه اختیار کرد و روز بیست و چهارم لوای کشورگشای از آب چناو عبور
نموده جمعی از محبه و غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم مهد پادشاهی محفوف بالطاف الهی
بزیر پل منزل گزید و در آن یورت منزل فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران
سپاه هر یک اسرا همین روی معسکر آورند و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازم موکب
شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف و مفتخر گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان
از بند سارنک گریخته در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر برده منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده
حکومت ملک ملتان بتعلق او بی گرفت آنگاه صاحبقران تاجستان ضبط اردوی همایون را در عهده امرای
عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخر بجناح استعجال متوجه مرکز سلطنت اقبال گشت
و در روز پنجشنبه یازدهم رجب در رمضان عنایت ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسید و روز جمعه نیز از آنجا
نهضت کرده در طی منازل و مراحل استعجال نموده روز شنبه بیستم هوای غلم از غبار موکب همایون
طراوت چرخ بوقلمون گرفت و چهار روز از آنجا ایوار کرده شب کناره آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار شد
و روز یکشنبه بیست و یکم آن بحر معدلت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام دراردوی
برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عصمت و مهر داری
با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر برسم استقبال پیش آمده سعادات ملاقات خجسته صفات
دریافتند و زبان بهجت و شادمانی را انبار گشاده و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جوهر بسیار

بصورت نثار ایثار نمودند و روز یکشنبه دوم و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده علاء الملک که صحبت ایشان
بخاندان رسالت از جهت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داد و پیشکشهای لایق کشید و روز سه شنبه بیست و سیم
از ترمذ کوچ واقع شده روز یکشنبه بیست و هشتم در چلچین معسکر ظفر قرین گشت و در بیزحلا امیرزاده شاهرخ
از دار السلطنه هرات و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت نشان رسیده
و منظور انظار اشفاق و مایه مهربانی شدند و روز شنبه لوای کشورکش از آنجا نهضت نموده قبة الخضرا
کش از یمن مقدم همایون فردوس وش آمد و در روز سه شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از آن
سبز حرکت فرموده در کنار آب رود که قبه بارگاه عالم پناه باوج فلک رسید و چهارشنبه پانزدهم از آنجا
کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیجدهم در باغ قراتو به کوشک جهان نمای از فر طلعت عالم آرای رشک افزای
گلستان ارم گشت و روز شنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه شنبه بیست و یکم مانند روح
که بکالبد در آید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات
و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در عالم
فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از کار ملالت روی نمود
همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را
بجانب دار السلطنه هرات فرستاد و از تلقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد
جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق الاتمام والصلوات والسلام وعلی سیدنا و آله العظام الکرام

ذکر شمه از حال امیرزاده میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالم پناه

در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمائه شاهزاده جلالت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط
مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شده و در صحرای مرند جرگه بهم رسیده در
جوار زار بر عمر نخجیربان آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردید تهمتن دراستای تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را
زنده گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپیده و اسب رمیده آن شهسوار شیرشکار را از پشت زین بسر
و گردن بروی زمین افتاد و از صدمت آن حال بیهوش گشته بعد از مدتی اندک افاقتی دست داد و از جهت
شدت سقطه خلل فاحش بدماغ آنجناب و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد علاج بود در
خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شده اقوال و افعال که مستحسن مردم عاقل و لایق بحال سلاطین

کامل نمود از وی بظهور آمد که ماهی چند دانگ کتابی خون بیگناهی بر خاک میریخت و جمعی نابراه اشراف و اعیان
گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشش بر مبارزان زیان می یافت
بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت سرعت دو منزل را یکی میکرد و سلطان احمد جلایر چون شنید
که در آن فصل مسیره دار السلام بغداد اشکال تمام دارد پای در دامن تمکن کشیده بهیچ طرف حرکت ننمود و امیرزاده
میرانشاه بظاهر بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند
که طایفه از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیه غدری نموده اند بنابر آن شاهزاده عالمیان از بغداد
دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت فرمود اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله منصب قضای تبریز
اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون کرجیان بدین از خلال دماغ شاهزاده حشمت آیین
وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت
نمودند و میرزا میرانشاه در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را آهنی بتهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی
از شرم رنجیده و از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر صاحبقران از یورش هندوستان بازگشته
در باغ دلگشا اقامت داشت بسعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را معروض نمود
و گفت که اگر درین اوان توجه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد
که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد و بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات بجمع
لشکرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرده در آن باب قدغن نمود

گفتار در بیان نهضت حضرت صاحبقران کرت دیگر از توران بایران مقهور شدن نواب دمقربان میرزاده میرانشاه گورکان

بنابر استصواب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان
بیاساید و رنج مشقتهای که در مستقر سریر دولت و اقبال بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم
کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن امر خطیر آورده و از امرای امیرزاده شاهرخ سید خواجه و شیخ علی
بهادر و جهانشاه ملکت و میر محمد پولاد را بهرات فرستاده فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را کوچانیده
که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمانشاه را پیشتر به تبریز فرستاد و شاهزاده بموجب فرموده
کاربند شده چون بجاجرم رسید توجه قورقا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که خراسانیان باید که از راه
شاهجهان و استراباد قطع مسافت نمایند که اردوی اعلا از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم امیرزاده

شاهرخ عنان بجانب شاه جهان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک
سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندکان تعیین
نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه که اول روز پاییز بود مطابق توشقان ییل صاحبقران بی عدیل **نظم**
برای صواب و بصدق درست • بآهنگ رفتن کمر کرد چست • در آورد پا در رکاب سمند •
شد آن آفتاب سعادت بلند • برافراخت از طرف رایتی • خرامان زسرو سهی قامتی • و رایات
نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب
حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا باتفاق برادر بزرگ خویش امیرزاده پیر محمد بغداد رود و امیر سونجک
با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه نیشابور به بسطام شتافت
و از بسطام بخوار ری رفت و از آنجا عازم قریه ایوانکیف شده و در آنجا امیرزاده شاهرخ که امیر سلیمانشاه را حسب الحکم
پیشتر بعراق فرستاده بود خود از راه مازندران متوجه بود بموکب همایون پیوست و امیر سلیمانشاه چون بری
رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه نزد او بتحقیق پیوست و هم نموده به تبریز رفت و بعد از آن شتافته قرار
گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا امیرانشاه و ارکان دولت او قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده
او را به تبریز طلب نمودند و جناب امارت مآبی بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با اردوی
همایون روان کرد با معدودی چند از نوکران او و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بجانب
میرزا امیرانشاه با آستان اقبال پناه رسید صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دویم اگر چه شاهزاده را
طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات در روی ننگریست و تیمور خواجه آقبوقا و جلال الاسلام را جهت تحقیق
مهماتش به تبریز فرستاد و ایشان نواب و کارکنان میرزا امیرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نمودند
و دو الک مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده بر طبق دعاوی خویش بهر کس بخشیده بود باز ستداد
نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنوده که افراط میل میرزا امیرانشاه بشرب مدام
و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و از استادان سازنده زمره بوده که پیوسته
مرافقت شاهزاده مینمودند نایره غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس
میرزا امیرانشاه را بردار اعتبار کشند و بموجب فرمان مولانا محمد کاکلی که با وجود تجرد در علوم معقول و منقول
در شیوه نظم و نثر وحید و فضل از فضلاء زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن

کوینده

گوینده که در هر یک فن موسیقی ادوار در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر خود نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای
دار آوردند مولانا محمد کاکلی برسبیل مطایبه روی باستاد قطب الدین آورده گفت خدمت استادی پیوسته
پرده پیش قدم بوده اند باید که حالا نیز همان طریق را مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاح است و جلاد نخست ریسمان
در نای استاد قطب الدین نایی انداخت او را بردار کشید و چون نوبت مولانا محمد رسید این دو بیت منظوم
گردانید **نظم** بپایان کار رو آخر جهان فانی است • گر بایدت وگر نه بدست اختیار نیست • مردانه وار گر بر بت
جای دار • مردانه باید ار جهان پایدار نیست • و همان روز سایر رفیقان با ایشان نیز از همان شربت
چشانیدند لا مرد لقضاء الله ولا معقب لحکمه **ذکر قشلاق نمودن امیر تیمور گورکان در قراباغ اران**
و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون رایات آفتاب اشراق حضرت صاحبقران
پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بدان صوب آورد
و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور گفت که یورت عمر تابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام
گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده خبر آن بمسامع حشمت مسامع خدام ذوی الاقتدار
رسید اول آنکه تیمور قتلغ اغلان که بعد از تختمش خان در الوس جوجی باشارت امیر صاحبقران بر مسند
خانی نشسته بود و بر کفران نعمت اقدام نموده فوت شده و هرج و مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه
ملک الظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در
میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده و دیگر آنکه تنغوز خان که پادشاه ختای و در کفر و ضلالت پیشت
سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اغلان
نیز بعالم عقبی رفته و اولادش باهم در مقام خلاف آمده اند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه
اغلان لشکر بمغولستان کشیده و بسیاری از بلاد و قلاع را مفتوح گردانیده سالما غانما باندکان باز گردید
و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج گشته و با بعضی از سپاه مظفر لوا همت بر اقامت
مراسم جهاد و غزا گماشته و قلب لشکر جهت آن شتافت و در دره خمشلو از قتل و غارت خست که حاکم گرجستان
در دره بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختند و بعد از یکماه
که در آن دیار کمال اقتدار اظهار ساختند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع زمستان آنکه چون
امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز بامیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب

یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا لوحان شهرستان
رفته بهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم برافقت امیر سونجک چند موضع معتبر
آن ولایات سلطان احمد جلایر را مفتوح ساخته و مخالفان را غارت و تاراج کرده و بنیاد حیات مفسدان را
برانداخته اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک دل خیال محال مجال را
داد و سموم قاتل ترتیب کرده هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را
در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب عریضه بدرگاه عالم پناه فرستاد و آن نوشته در قراباغ رسید یرلیغ مطاع
صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شهزاده را بدآموزی کرده بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای
برادر حاکم سازند در فارس و امیر الله داد چون بشیراز خرامید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی اکه ضمیر او فساد
بود ذکر شته مستولی نوشتجی را دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب ... را و سنجر داده ... کرده
و نشان حکومت شیراز را در عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در صندلی آن مثال امیرزاده رستم
رسیده شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روان شده باردوی
همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلای امیرزاده رستم را در صندلی و بعضی دیگر
از عراق عرب شنیده اضطرابی عظیم بوی راه یافت و در دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مفاتیح
آنکه از امارات دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه صاحبقران کشور
کشا حکومت خوزستان به شروان نامی ارزانی بود و او از متمولان آن ولایت مال بی نهایت تحصیل نمود و
با هزار سوار آراسته به بغداد شتافت و از سلطان احمد ترتیب و رعایت یافت و خزینه با امرا و ارکان دولت
سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یک را مبلغی گرامند از ده هزار دینار تا بیست هزار دینار بغدادی
محظوظ ساخت و از تصادم تقدیرات الهی مفصل آن وجوه نویسنده شروان بیرون یکی از نوکران سلطان احمد
کواه بهادر نامی آن کاغذ را باز یافت و پیش سلطان احمد برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی از لشکر ظفر اثر صاحبقران
والا که داشت یکی در هزار شد و کواه بهادر را که ده هزار دینار در آن مفصل بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود
گردن زد و در آن وقت شروان البعضی از امرا مثل قطب الدین صدر و منصور تختاریات فرستاده بود
یادگار اختاجی را نزد او ارسال داشت و کیفیت حادثه را اعلام نمود تا شروان ازان قتل آگاه شدند و ... بغداد آن
کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته قرب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود در الجنت و در دجله

کر سلطان احمد

انداخت و ابواب قصر را بر روی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و با دو جیبان که آتش خاصه را هر روز بدر خانه می آوردند
و پهرکان می سپردند و باز میگشتند و چون چند روز سلطان احمد اوقات بدین وتیره گذرانید شش نفر از محرمان را
فرمود تا هفت اسب از طویله خاصه زین کرده بآنجانب دجله بردند و هم شبی بکشتی از آب گذشته با آن شش کس
سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آن حال وقوف نیافت و مدتی ملازمان آتش پخته بدر خانه می بردند
و خاکیان آن را استاده و عورت سوقی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را ببغداد طمع
کرده برافقت یکدیگر متوجه دار السلام گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از تاراج بلده پشیمان شده و اقتدار
از زر نقد و قماش و اسلحه و اسبان تا نهایت او بقرا یوسف داد که از وی راضی شده و در آخر سنه اثنین و ثمانمائه بسمع
سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح ... دارد بنابران اندیشید
که اگر لشکر ظفر اثر بجهة دو روم و شام در آید مغز ایشان مسدود گردد و بغداد را بفرج نامی سپرده همراه قلعه بغ...
روم کرد و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور انظار
شفقت و احسان گردانیده و جهت ایشان ممر خرجی موجب دلخواه تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر صاحبقران و فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن در رسید قریلتای
فرموده با امرای ملک آرای مشورت نموده خاطر اقبال آثر بر غزو گرجستان و تخریب گرجیان بی ایمان
قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بخت لشکر پرخشم و کین ببلاد ملک گرگین کشید و گرگین
گریز را بستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامی ملک او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحبقران جم جاه بجانب
دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان بآستان اقبال آشیان التجا نمود غازیان ظفر
قرین در آن ولایات آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدای دین را سوخته حصار زریت را مفتوح
ساخته و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند در اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن تنبت سوا
نشسته است و دروب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر صاحبقران عنان
یکران بدان طرف انعطاف داد چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آیین وقوف یافت سواحت را باز گذاشته
بوادی فرار شتافت و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند
و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاده و از تقصیرات سابقه لوازم اعتذار

دستغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بجاده خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشند و مراحم
خسروانه عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب الوان کرجی اتفاق افتاد و آنجه و دیوز حکم سایر مواضع
کرجستان گرفته امیر صاحبقران عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد و در ان منزل ایلچیان حکام رفیع
مجاز مت صاحب دیهیم و اورنگ رسیدند که قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و با صنایف
عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز
تمام یافته بود بخار غرور و پندار بکاخ دماغ او راه یافته ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد
که تا بعد ازین باج و خراج بخزانه عامره ارسال میباید داشت و الا موجی از دریای زخار یعنی از سپاه جرار
بدانجانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند طهرتن صورت حال ایلچیان درگاه
جاه و جلال عرضه داشت کرده چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر کثرت نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی از تمیز و
متاثر گشته اندیشه توجه بجانب روم نمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب
چنان مینماید که درین مقام شمه از حال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم با ایلدرم بایزید در حیز بیان آید
آنگاه خامه بدیع نگار به تحریر نافه مشکین شمامه حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التایید

گفتار در بیان رسیدن سلطنت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال بدرجه فرمانفرمایی صعود نمود

از مسافران بلدان روم و مستخبران اخبار
آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد که آخرین سلاطین
سلجوقی است داود نامی از ترکمه دشت قبچاق با ده هزار خانوار از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مألوف
جدا شده راه که متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل اقامت
انداخت و چون سه سال اوقات فرخنده مآل آن اقبال بگذرانید روزی سلطان کیقباد را گذر
بنواحی منزل او افتاد و جمعی کثیر بنظرش در آمده زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان گشاد داود که بطلاقت
لسان و کیاست و آراستگی امثال و اقران بود پیش دویده بمضمون این مقال ترنم نمود **نظم**

کنز قضا دل بسر وقت شکستگان غمت ❀ هزار صد ان کرامی فدای بر قدمت ❀

و بعد از ادای وظایف دعا
و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت صیت معدلت و سرافرازی و آوازه مکرمت و غریب نوازی آستان کامکار
پایه سریر سلطانی استماع نموده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان اقبال آشیان

از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه بلحظه کلبه احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران غیرت فزای
روضه رضوان کرده تا شرایط اخلاص و عبودیت بروجهی که مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور
پیوندد کیقباد را از استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیده داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق
کلانتران قوم در حسن خدمت و کشیدن ساوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده اسبان تازی و شتران
کوه نهاد و استران رکابی و قطار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود حاضر گردانید و پسر آن
خود عثمان را که آثار رشد و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از همگنان
ربوده بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش ساخت کیقباد چون چشم بر روی عثمان
گشاد بنور فراست دریافت که عنقریب کوکب طالعش بذروه دولت صعود خواهد کرد لاجرم او را از مزید
فوائد و تمامی تحف و تبرکات که آنقوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و قبیله او در صعود اخر
ورسا که در ان اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بزراعت و عمارت پردازند و آن
ناحیت را معمور و آبادان سازند داود حسب الامر نموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو
عنایت فرموده بود بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود و یراق نیک بهم رسانیده چند نوبت
ولایت کفار را تاخت کرده و لوازم نهب و غارت و قتل بجای آورده سرداران فرنگ از هیبت جنگ آمده
قاصدی نزد کیقباد فرستاده و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت در میان بسته و بخلاف
عهد و پیمانی که میان الجانبین قرار یافته همواره لشکر بدین حدود میکشد و هر کس را که میابد میکشد و چون در آن زمان
میان سلطان و کافران قواعد مصالحت استحکام تمام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام
نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و عثمان در محلی که در شکار بود در خانه داود
بود و داود از سیاق سخنانی که در باب احضار عثمان اصدار یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج
بر پرسش متغیر شده بنابر آن کس نزد پسر فرستاده کیفیت قضیه را پیغام داد و اعلام کرد که تا وقتی که این
مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که عراقی که از من
صدور یافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت ملت خیر الانام علیه الصلوات و السلام بوده و طاعت آن است
که بخدمت سلطان شتابیم و بواسطه سخنی که داشته باشیم عرضه داشت نمائیم و این عزیمت را مصمم گردانیده
و بی توقف عنان بجانب منزل انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی همراه نزد کیقباد آنجا رسیده و نشان دیگر یافته

مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقا گذشته بود … رتبه فرزندی دارد و بغایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده
درگاه عالم پناه آید تا وفور الطاف و اشفاق … العین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که
که چون حرم سلطان ضعیفه عاقله شریعت پرور رکیف … مزاج صاحبقران تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافت
بعرض رسانید که تعرض شخصی که در دیار کفار تمهید آثار اشتداد اظهار ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست
بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عاطفت و مرحمت شود تا غزو و جهاد و قلع و قمع نهال شوکت اهل کفر
و ضلالت بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن
خاطر گردید و متوجه ملازمت سلطان گشت و بعد از آن باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره
که در شبستان عصمت داشت با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه درآید و آنچه خواهد
بردارد و عثمان بانجانه رفته زیلوچه و توشکی و سایه بان و شمشیری بقبضه تصرف درآورد و دیگر نفایس و نقود
و جواهر نامعدود التفات نکرد و همین معنی موافق مزاج کیقباد افتاد و گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که
آنچه از خزانه متصرف شده از جمله اسباب پادشاهی است و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیاء نفیسه دلالت
بر علو همت او میکند آنگاه سنجقی که در آن وقت صاحب آن بعرف رومیان خداوند سنجاق بزرگ میبود به
عنایت فرمود و عثمان دوستکام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست و در قلع
و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام نموده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان گشاد و حصار اینک
با خندق قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر برسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرد
دران اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون بغیر از دختری که در حباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا
و ارکان دولت باردوی عثمان شتافته سر بخنجر مطاوعت درآوردند و حکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش
اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمعرض موت مبتلا شد و دست از کار روزگار شسته خاطر بحلول
واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نموده وصیت فرمود که بعد از وی فاتیق را که پسر دختر
کیقباد بود پادشاه دانند و بدستور در تضییق و تصعیب کفار برسا کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اسلام
منظم گردانند آنجماعت انگشت قبول بر دیده نهاده هم در آن دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرد و فاتیق
قایم مقام شده در امر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون مدینه بکر فتح و ظفر فاز گشت کلیسائی که در
معبد فرنگیان بود مسجد ساخت عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را باسم و لقب خود مزین کردانید

در فتح بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورده و اورخان را نیز بعضی شهر بتسخیر نموده مدت سی و شش سال سریر
سلطنت و اقبال او اوقات گذرانید بعد از رحلت او دست از مشیت امور مملکت کوتاه ساخت ولدش محمد سلطان
پای بر مسند ایالت نهاده و در زمان کشورستانی سلطان محمد آق حصار اهل اسلام را مسخر گشت و بعد از آنکه بجنان
پادشاهی گیتی درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید رایت جهانبانی مرتفع ساخت و مرتبه او از مراتب آبا و
اجداد او درگذشت و چون نوبت مقابله و مقاتله کفار پرداخت **ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب**
ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماجرا رایت آفتاب عطیه از افق دیار سیواس و ملطیه چون قیصر روم
ایلدرم بایزید ببسطت مملکت و معموری سپاه و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور جیش و خدم مغرور شده از طرق
مال و خراج طلبیده و کیفیت طغیان او عرضه داشت والی ارزنجان نزد صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم
لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی مآثر بارشاد خضر قلم از ظلمات غلاف بآب حیات وفاق رساند بنا بران
دبیر روشن ضمیر مرش طلبیده و فرمود تا نامه نصیحت آمیز آورده در سلک تحریر کشید و آن مکتوب باین کلمه مصدر
گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره مخلص مضمون نامه آنکه بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی امروز
اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان است و ملوک و سلاطین ایران و توران
حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب در گوش کشیده و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته و چنانچه بر همگنان
روشن است سلسله نسب تو بترکمانان منتهی میشود پس انسب آنست که در سفینه عافیت و عاقبت
اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج
بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون در یمنیت استماع میرفت که تو باقامت فریضه جهاد کمر اجتهاد بسته
ابواب غزو و جنگ بر روی کفار فرنگ میگشایی عنان توجه بالصوب مصروف نخست بملاحظه آنکه مبادا اسلام
بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ناظر شود و از مرور عساکر منصور گرد ملال بر چهره احوال اهل
نشیند طریقه آنکه از آبا و اجداد خویش تجاوز ننمائی و ترک عناد و استکبار داده خود را از مواقفان دولت
فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید و چون از مضمونش
اطلاع یافت غضبناک شده سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مرا
مقابله امیر تیمور گورکان در سر و سودای مقاتله او در خاطر است و اکنون روز افزون **نظم**
برانم که رانم بسر جوش خویش ⁂ گر او خویش ناید بزخم خیمه ویش ⁂ و چون ایلچیان بازگشته و این پیغام بحضرت

صاحبقران گردون غلام رسانیدند و امرای عظام را فی الحال طلب ساخته و برآشفته با سپاه قیامت هراس
عازم سیواس شد و چون عدو داوینگ مضرب سرادقات عز و جلال گشت امیر اسد داد که جهت دفع فتنه
امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را باردو رسانید و امرای عظام در مقام رسیدن او غور شده امیرزاده
پیر محمد را چوب لیساق زدند و بند بر داشته بگذاشتند و شیخ زاده فریدون و مبارک خواجه که از جمیله
آموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزنة الروم
امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوایل سنه ثلث و ثمانمائه
صاحبقران کامکار ایلغار فرموده ٭ سوی شهر سیواس آورد روی ٭ و بعد از وصول سپاه جهانگیری
دو جوانب منجنیق و عراده برافراخته و دروازه‌ها عراق مورچ ساخته **نظم** ز بسیاری خلق و جوش سپاه
نواحی سیواس شد حشرگاه ٭ و سیواس را که بنا کرده علاء الدین کیقباد سلجوقی است باروی بود بغایت
مضبوط و از اساس تا کنگره به سنگ تراشیده بزرگ مربوط و بیست گز ارتفاع داشته و در سه جانب او خندق
پر آب عمیق بود در غایت وسعت و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدند و از سه جانب دیگر
نقبها از پیش بردند و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار سوار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت
داد مقابله و معارضه هر یک مقصور بود چند مدت هیجده روز محاصره امتداد یافت و چون برج و باره
سیواس بزخم سنگ اختلال پذیرفت و نقبچیان یک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفتند
دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و سادات و علما و ارباب عمایم خایف
و هایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمودند و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و دیوانیان از
مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری و یهودیان را نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم
بایزید چهار کس را که جنگ با آلات جنگ کرده بودند زمره از ایشان را که ایمان نداشتند در چاهها افکندند و
خاک بر ایشان ریزند حصار سیواس را از زمین هموار ساختند و فرمانبران را موجب تقدیم رسانیدند و از
ابنیه عالیه اثر نگذاشتند و بعد از آن صاحبقران بنصرت ملطیه و ولایت البستان و ملطیه را تاخته
و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت داده بجانب ارزنجان حضرت ارزانی داشت
و ایالت ملطیه و توابع و مضافات در قبضه درایت امیر قشمان برکان نهاده و رایت مراجعت بدولت برافراشت
گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان قلعه بهنی

و عنتاب بهمین استمام سپاه بهرام انتقام بعد از تسخیر عراق عرب فی سنه ثمان و تسعین و سبعمائه
امیر صاحبقران شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام که ملک برقوق
فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق برخلاف پادشاهان خردمند که ایلچی را
بند و کشتن نیست بعز شهادت رسانیده و از قبل اوراد در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق
بمقابله و مقاتله تقتمش خان مشغولی نموده و میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعه اونیک اتلمش قوچین محاربه
اتفاق افتاد و بحسب تقدیر اتلمش دستگیر شده قرا یوسف او را مقید بمصر فرستاده و برقوق اتلمش را حبس کرده
اهمیتی را همچو جریمه سابق گردانید و در آن ایام که ملطیه و البستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت
آشیان درآمد ایلچیان سخندان پیش فرج که از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال
داشت و از وعده و وعید سخن رانده اتلمش را طلب نمود فرج بر نهج الموارید عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید
ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردیده و فتح بلاد شام را از مناسبت
وقت اولی دانسته عنان ارتش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داده نخست بظاهر قلعه بهنی
رسید و مقبل نامی مدبر فرجامی که از قبل فرج کوتوال حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشته و در مقام
مقابله سپاه ظفر انجام ثابت قدم نموده و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ درآورده نقبچیان
زرین چنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند و بر ستونها گرفتند و در روز پنجشنبه
هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن ستونها زده مانند بنیاد دولت مقبل افتادن گرد و سیلاب ... آمدند
و هراس اساس قرار سایر ساکنان حصار را اندراس داده و سادات و قضات و علما از بهنی بیرون
و بدرگاه عالم پناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و شاهرخ میرزا زبان شفاعت
در خون ایشان را درخواست نموده پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جرائم آن غلام کرم عنان بهاک کشید و از بهنی
یکران بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب تیسیر یافت
و رعایا ردای اطاعت بر دوش و کلهای امانی در چمن کار روائی شکفت **ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب
تیغ سپاه ظفر سلب** در ایامی که صاحبقران کامیاب بحدود بهنی و عنتاب منزل گزید و همی عظیم ضمیر
تیمورتاش که از قبل سلطان مصر حکومت حلب و ولایات آن قیام نموده استیلا یافت و نامه‌ها مبنی از
استعانت نزد ملک فرج ارسال فرمود و فرج احکام باطراف دیار شام فرستاد که جنود آنجا بحلب روند

و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود تقصیر راضی نشوند و موجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرا
دمشق بود ع درآمد بخیلی عجب و حلب ⁂ و دران بلده آن مقدار سپاه جرار مجتمع گشت که در ازمنه سابقه
مثل آن جمعیتی و قوه نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت با شدون و سایر امرای بلاد شام
قرعه مشورت در میان انداخت گفت **نظم** بدین کس که ما را بود داوری ⁂ نباشد با او دلاوری سروری
بلند اختری آسمان صولتیست ⁂ قیامت شکوهی قوی دولتیست ⁂ نماند بدیگر ملوک عجم ⁂
قوی تر بود از فریدون و جم ⁂ و چنانچه تحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین
ایران و توران و هند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم فتح در راه این
مملکت میاید **نظم** همان به که با او مدارا کنیم ⁂ همه بندگی آشکارا کنیم ⁂ و سادات و علما و
مشایخ که در نظر عالی اثر شرع و وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم و پیشکشهای لایق و مناسب ارسال
نماییم **نظم** بدین حیله شاید که آن ابر تیز ⁂ بصحرای دیگر شود ژاله ریز ⁂ و جان و عرض ما بسلامت ماند
و رعایا عاقبت یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تمورتاش را مستحسن شمردند و بعضی از
جهال رجال مثال شدون و دیگر اعراب خسارت مآل از قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند
نظم که چیل تمور ز آسمان نیستند ⁂ هم او هم تو را مان نیستند ⁂ رعب و هراس بخاطر راه نباید
داد و بدل قوی و امل فسیح خاطر بر محاربه و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید مهم بران قرار یافت
که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهیم و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و اگر فی الواقع
برین قرار اصرار نمودندی کار بدانجا که کشید نکشیدی و از آنجانب صاحبقران عالی جناب از عینتاب
دو منزل اشتاب طی فرموده و چون رجحص شامیان مطلع گشت عنان بارة جهان نورد کشیده داشته
هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هرگاه فرود می آمد میفرمود که در معسکر همایون خندق میکندند حلبیان که از لطایف تحمل
پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و حمل بر ... داشتند سواران دلیر
بپای جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیده روز پنجشنبه ربیع الاول
سنه ثلث و ثمانمایه که خورشید مرتبه کشورگشای پرتو وصول بنواحی حلب انداخت پادشاه صاحب تدبیر دو روز در
جنگ تاخیر کرده بتعبیه سپاه پرداخت و ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر
سلیمانشاه و دیگر امرای ظفر پناه بازگذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند

مکان و امرای عالیشان را باز داشت و قول را از طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از پیلان جبال مثال
که از مملکت هندوستان با آنجانب در معسکر ظفر اثر بود با برگستوانها پیش صفوف لشکر بایستاد و از آنجانب سپاهیان
حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از حصن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا
صفها راست کردند و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند **نظم** دو لشکر بمیعادگاه آمدند
بخون ریختن کینه خواه آمدند ⁂ ز گرد و طرف سوران انداختند ⁂ بر بر یکدیگر تاختند ⁂
و نخست از قبل برانغار امیرزاده ابابکر و از قبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان حمله
بردند بسیاری از ایشان را از شام حیات مبدل ساختند دلاوران و دلاوران قول پیلان سیل از فراز کوه
صاحب شکوه بر شدون و تمرتاش حمله کرده یکبار حلبیان را از پیش برداشته و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز
همت بر فنا و اعدام اهل شام گماشتند و تمرتاش با زمره از اتباع از راه در رو ... بطرف شهر گریختند
و طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی دیگر از بهادران فیروزی اثر ایشان را تکامشی نموده همه را از پای
درآوردند مگر یک که جان بیک با بیرون برده بدمشق رسید و خبر آن واقعه را بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب
که بحلب میگریختند شوالستند که بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع شد بسرعت طی مسافت نمایند و اکثر ترک
پیش تیز عنان ریز از عقب شتافته بهر که میرسیدند تیغ بیدریغ و انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان
خود را در خندق می انداختند لاجرم آن مقدار از ایشان در زیر یکدیگر افتاده جان دادند که خندق پر شد **نظم**
یلان عرب خفته در خون و خاک ⁂ ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک ⁂ و همان روز که یازدهم ربیع الاول بود
شهر حلب فتح شده شدون و تمرتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاش جوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری
بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز برج آن را مانند غربال سوراخ سوراخ ساختند چون
نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید شدون و تمرتاش آغاز عجز و انکسار روی نهاده
روزگار خویش مشاهده نموده سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات برداشته از حصار بیرون آمدند
و بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و
دفاین بدست نواب دیوان اعلا دادند و شدون و تمرتاش با هزار کس از اهل پرخاش متعینه گشته غنیمت آن
قلعه که بی نهایت بود در میان ملازمان سده سدره منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان بنفاذ
پذیرفت که شرفات قلعه را ابنیتین قهر از بالای بروج بر زمین انداختند و صاحبقران سعادتمند آیین بوقار

دوات دار که از جملهٔ اسیران بود بمصر پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شیخون و قرتاش درینجانب اسیر و دستگیر شد
و فرج ایشان موقوف بفرستادن اتلمش است میباید که اسیع الحال او را بفرستند تا ما نیز امیران ایشان را
مطلق العنان گردانیم بعد از ان صاحبقران گیتی ستان آغرق را در قلعه حلب گذاشته سید عزالدین
هزار جریبی و شاهان سیستان توبه و غیره را بمحافظت آن جهت تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب بود
عزیمت فتح ولایات شام نمود و قلعه حما و حمص و بعلبک بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان
آن بلاد گسترد آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام و ولایات آن آورد **گفتار در بیان**
رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر
گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدال صاحبقران ظفر ترک چون از مهم بعلبک
فراغ یافته روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه در آن زمان ملک
فرج بموجب استمداد دمشقیان با سپاه بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه
و مرمت برج و باره قیام و اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز گشت پادشاه
مصر شخصی از اهل رشید و زرق اباد و حابل فدایی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشایی فرستاد و
هر یک خنجر زهرآلوده داده تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بد اندیشان
بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت با صاحبقران بلند مرتبت ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون
کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم معتمدان امور دیوان بود ظاهر
گشته خنجرهای زهرآلود از ساق موزه آن جاهلان بیرون آوردند و کیفیت حال با صاحبقران عرض کردند
آنحضرت بقتل شیخ زناق فرمان داد و آن دو فدایی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر
بسته که بجبه سیاه اشتهار دارد منزل گزیده و چون بکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه را بجبره و منده
استوار کرده در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داد و سپاه مشرقی اشتاب از ضرب حسام خون
آشام صبح زننده کافی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از ان طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند
و قهرمان قهر بریختن خون اسیران و شدون و قرتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و مهر روشن
چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی
همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع صبح شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته

لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر صاحبقران از ین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر
از قبه سیار بر سیر آمده بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران نزد
ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت با تحصیل مقاصد و مآرب و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب خود
وضوح تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب لوازم خوف و خطر رعایت ناموس و نام نیست
و گر نه نیم نان روزی تمام است ∴ بکرات قاصد فرستاده اتلمش را طلب داشتیم و فایده بر آن مرتب نشد
لاجرم دست جمعیت عنان سپاه قیامت نهیب را گرفته بدینجانب کشید و مهم ازما را در گذشت اکنون مناسب
بحال شما آنست که اتلمش را ارسال نمایید و سکه و خطبه بالقاب همایون بیارایید تا بساط جدال و نزاع مطوی گردد
و تمهید قواعد مصالحه و مهادات بوقوع انجامد و الا خون عوام متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض
تضییع خواهد بود و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار
خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معظم و مکرم داشته با جمعی
از اصول و اعیان بآستان اقبال آشیان فرستاده پیغام داد که از ارتکاب و افعال سابق نادم و پشیمان
گشته ایم و تا پنج روز دیگر اتلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه صحایف زلال ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود
تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر صاحبقران ملتمس ایشان را بتشریفات فاخر بخشید
و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در ان منزل توقف نمود
علف با تمام رسید از آنجا کوچ فرموده بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد ملک فرج و دمشقیان توجه موکب
ظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشته که سپاه جغتای از ان غایت فرار مینماید که ضعف بر ایشان
راه یافته و بد دلی میکنند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری مبرا از وصمت بیم از شهر بیرون
ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج و یغما و اندیشه غلبه و استیلا دست داد با استعمال
سیف و سنان و تیر و کمان بازیدند و امیر صاحبقران بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال
ایشان شب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و بیاسامیشی برانغار سپاه نصرت شعار پرداخته
روی بحرب اعدا نهاد و آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام قداره ازرق فام از مهابت آن بخود بلرزید
و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته بدرید
نظم نهان گشت از سختی آن مصاف ∴ مروت چو سیمرغ در کوه قاف ∴ سر سینه پردلان سینه سوز

شده چاک شمشیر با تیر دوز ٭ اجل آمده ز آسمان بی کمان ٭ کمین کرده در گوشهای کمان ٭

آخر الامر تابش صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران الحمد بصولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز و ستیز اختیار نموده و جماعت بسیاری از ایشان بنهایت پذیرفت و در اثنا کر و فر میرزا سلطان حسین که میره دمشقیان از ناحیه علم او آراسته بود در برابر میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده تو ملاق قرچین که از جمله ملازمان شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورده و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسید فرمان همایون بقید و حبس وی اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشته و او را چوب لیساق زده و بگذشتند و این واقعه مذکوره در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده و با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه بیست و دوم پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر جماق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشته اشارت علیه نفاذ پیوست که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه گرد شهر را فرو گرفته تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر روی در تعاقب ملک فرج نهادند بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند و بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته قصر ابلق را که محیطان ملک ظاهر است محل نزول و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه را گشاده بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیدند و امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص اموال و ضبط جهات غایت پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بذکر نام و لقب همایون مزین ساختند اما یزداد کوتوال ارک دمشق مضبوط کرده بخیال محال نسبت عصیان سپهدار آن حصار استوار باز نهاده و دلاوران جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و پایه یک از بروج آن قلعه را مجوف ساخته و بر ستونها گرفته آتش دران زدند و التهاب شعله غضب جبروت ناگاه آتش افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرد و یزداد از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و مقالید خزانه و ذخایر نزدیک صاحبقران پیشکش آورد و مار فرستاد و چون او را وقت حلول اجل مقدر بود و از ین اطاعت فایده روی ننمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته او را بیاسا رسانیدند و بندیان

آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافت و سایر متوطنان و لشکریان بجای اسیر گرفتند و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع مشهور ان حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت آثار و کتاب براعت شعار نامها مرقوم باقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان ساختند غلغله انداختند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت صاحبقران از آن ولایت و مملکت بسلامت

دران ایام که بلده دمشق از نور طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آنکه آل ابو سفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی تخصیص جناب ولایت مآب مرتضوی علی المرتضی علیه من الصلوات افضلها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را امیر شیعه از حرب و قتل در باره آن زمره واجب التعظیم تقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان دران افعال ذمیمه و افعال غیر حمیده بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینمودند و عقل اینمعنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه خود را از جمله امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه جهالت نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و اولاد در باره اولاد امجاد خیر العباد روا دارند ع نه امنیت آیین و دین مبین

و اکنون نزد ما بتحقیق انجامید که آن صورت واقع بوده و الا چنین خرابی از دلوان من یعمل سوءا یجزبه با ایشان بحواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر اصابت پذیر بر زبان رفت و در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارم غره شعبان سنه ثلث و ثمانمایه آتش بلا بالا گرفته و مرد و زن و خرد و بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شده متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و شتر و استر غنیمت لشکر قیامت اثر و کثرت آن غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی با آن عظمت بحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم از نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و فرنگی که در اول حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین باز میگردند چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار افروخته بود روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد بنابر آنکه مردم از غایت تنگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف عمارات آنجا بیشتر از چوب ساخته بودند بسیاری از مواضع بسوخت

و آخر آن بجامع بنی امیه رسیده منارهٔ شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته شده بود خاکستر شد بعد از آنکه حال
دمشق بدین مرتبه انجامید امیر صاحبقران باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان بموافق
اوایل سیلان ییل رایت مراجعت برافراشت در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور
یافت که فرشیان آستان سلطنت آشیان باسم میرزا محمد سلطان که در حد موغولستان بود نشان نوشتند
که مضمون آنکه خدایداد حسینی و بردی بیک سارابوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه
عالم پناه گردد که ایالت تختگاه ایلاکخان نامزد اوست و دانزخواجه با تعجیل آن مثال ها مور [illegible]
همایون از آنجا نهضت فرمود و در اثنای راه شاهزادگان و امرای احتشام ذوی القدر و تراکمه آب فرات
تاخته اسب و اشتر و گوسفند بی نهایت الجه کردند و چون ظاهر حماه محل نصب لوای کشورگشا شد اهالی
آنجا الحق رمی مخالفت نمودند و لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان
و مان را بجاروب نهب و تاراج رفتند و ماجه رایات نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده بر تل وصول
بر قلعه پرداخته حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت
آن بوی تعلق گرفته ضرری برعایا نرسید نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان پنج روز را بسر کردند
و در سرچشمه راس العین که بهم رسید از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که هر کس از هر
نوع جانوری که میخواست بدست میگرفت و شمشیر میزد از آنجا موکب همایون روجار فته هوای فضای
آن بلده از پرتو لوای ماجه نصرت انتماء روح افزا گشت و چون بخلاف متصور حاکم ماردین سلطان عیسی
در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننموده هیچ یک از برادران و فرزندان
خود را نیز نفرستاده امیر صاحبقران کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت ساخته اعلام ظفر اعلام
بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عمارات بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر عثمان را
بمحاصره آنحصار باز داشت و نفس نفیس بصوب نصیبین خرامیده اهالی آن موضع کلید آن قلعه را
آورده اهالی آنجا بعنایت خسروانه سرافراز گردیدند در خلال این احوال فتح قلعهٔ النجق بوقوع پیوست
و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه آن حصار بازرست بیان این معنی آنکه حصار النجق محکم ترین
قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن بجنگ و جدال متعسر
بنابر آن صاحبقران کامران مدت ده سال عساکر آراسته بمحاصره آن میفرستاد تا وقت

ساکنان آن نهایت پذیرد و فتح میسر گردد امرا بنوبت در تضییق آن محصوران میکوشیدند و دران ایام موکب سپهر
اساس متوجه سیواس بود و از امرای میرزا امیرانشاه شیخ محمد ایدکو و ارکان دولت میرزا شاهرخ
امیر فیروزشاه در ظاهر آن حصار نشسته با آن پرداختند تا کار محصوران بجایی رسید که چرم کهنه و پوست
حیوانات را میجوشانیدند و سد رمق میساختند آنرا هم نمییافتند بنابران معدودی که دران قلعه مانده
بودند بپای اضطرار بپایان آمدند و امرای کوتوال النجق سید محمد اخلشای را بند کرده بدرگاه عالم پناه
فرستادند و بعد از چند روز فرمان قمتمیش حکم فرمود و کوتوال آن قلعه را ملک محمد اوبهی رجوع
نمود و در آینه مقصود روی چهره گشود **ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام** صاحبقران ظفرقرین
بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم فرمود که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی از امرای شجاعت
اقتباس روی توجه بفتح بغداد آوردند و آنجماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبلهٔ دار السلام
فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر
از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نمود
و دروازه ها بسته زبان بتقریر این معذرت برگشاد که سلطان احمد جلایر با من قرار داده که امیر تیمور
گورکان بنفس خویش باینجا آید شهر تسلیم نمایی و الا ابواب دار السلام بروی هیچکس مگشای
و امرا سخن فرج را وقعی ننهاده ایستادگان پایهٔ سریر اعلا کردند در موصل قاصد باردوی کیهان
پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کوکب حشم عزم یورش بغداد جزم
کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسر بستند یک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و از آن اردو
التوکر وک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریه القباب نشیمن همای چتر فرقدسای گشت از آشیانه
طاوس سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان انداخته بود
و غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ تفسان مینمود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب
شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند تب جیان آهنین جنگ بی لبت و درنگ روی بکار خود
آوردند و در اثنای آتش محاربه و اشتعال نیران جنگ و جدال و اشتغال ابطال رجال محاصره
و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بر مقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری

مسکنی خواجه را از پای درآورد دران ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از خاکساران نکبت انجام دست از جان بشسته
فدائی وار بکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند
و چون فرج را یقین معلوم شد که امیر صاحبقران کاران بطان بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت او را بفرج از
رسالت ارسال داشته تا خبری بتحقیق بیاورد آن قاصد بیارگاه عالم پناه درآمده و بواسطه تحقیق
بعرض رسانید و بخلعت نوازش یافته باز گردید و آنچه دیده بود و شنیده با فرج در میان نهاد و فرج
از روی عناد قاصد را بکذب متهم داشته در مقام مقاتله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون
مدت محاصره بچهل روز رسید و در شهر بلای قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلکه از شدت گرما
گشته خود را از باره می انداختند و موکب همایون پیوسته بفتح و فیروزی میرسیدند و روز دوشنبه بیست
و هفتم ذی قعده نیم روز که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باره را خالی گذاشته
بودند خود را بسپرها نهان کرده و بجای خود برافراشته سپاه ظفر پناه بیکبار روی بشهر آوردند
و نردبانها بدیوار و طنابها بکنگرها انداخته چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه امیر شیخ
نور الدین بتفصیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر برج
برج برآمده از آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای ع زمین چون آسمان برخاست از جای
و لشکریان رخنه در دیوارها کرده و سوراخ افکنده در باره از اطراف هجوم آوردند در بغداد ریختند
صورت فزع اکبر و نمودار دشت محشر مشاهد بغدادیان گشت و از هر طرف که خیال اندیشه بصوب فرار
تاختند راه نجات و خلاص مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی محال خروج و دخول را محفوظ
و مضبوط ساخته بودند لاجرم فریاد و نعره هل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری
از باد پیمایان خاکسار در خوف شعله تیغ آبدار خود را در آب انداختند و از بیم اژدهای سنان
جانستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج دران شدت در کشتی نشسته بود
و با دختری خود بجانب بالا گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار کنار رفته بنوک پیکان آتشبار دمار
از روزگارش برآوردند تا از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون
جمعی از متعینان لشکر نصرت نشان و بسیاری از افراد احناد در وقت محاصره رخت هستی بباد
فنا داده بودند قهرمان قهر قتل تمامی مردمان شهر فرمان فرمود و یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که سرنفری

از ملازمان و سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان صاحبقران عالمپناه نهاده کمر اجتهاد بجهت نفاذ
بر میان بستند و مضمون ان شاء بیک اشارت از ماه سر دو نیم ع علم نموده پای اهتمام در راه طلب
سر نهاده و لالا اهل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروختند و مرد و زن در نایره غضب و فتنه و قهر
بی تفاوت میسوختند • بسوخت آتش عشق تو خشک و تر را • چنین بود چو در افتد بر فراز آتش
از سادات و علما و فضلا هر کس توانست خود را بدرگاه جهان پناه رسانید سالم ماند و خلعت یافت
او را با کول و ملبوس عنایت نامی رسانید و چون کار ساکنان دار السلام از هم گذشت عمارات و مساکن
منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مساجد و خوانق و مدارس که از حکم مستثنی بود و کسی در تخریب
و انهدام آنها سعی ننمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان
بغداد بظهور انجامید و بادیه نشینی در آنجا بار ورزیده و مقتضای فحوای و یهلک الحرث و النسل بوقوع
وذلک تقدیر العزیز الحکیم **ذکر مراجعت امیر صاحبقران از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه**
از حال وزرا و دیوانیان چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ احمرار
گرفت و هوای بغداد از تعفن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر صاحبقران
در اوایل ذی حجه مجدد کوکبه رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای طریق تخم مایه
فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختان بلوط مصلوب ساخت و بعد از
طی منازل و مراحل در سیلاق آق شهر نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات و علمای کرام و اشراف
و اعیان تبریز برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز
نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و تکریم بتقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت
مصیر مجلس عظیم منعقد گشت و دران محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی می گذشت
ما بچه رایت گیتی فروز بحر وصول براوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی عزت افزای
بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات گذرانید بحزم و سرور به تبریز رفته
ورد دولتخانه فرود آمد دران اوان شرف الدین علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی
از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود و این هر دو
خواجه بمنصب وزارت مشرف گشتند و چون نویسندگان چنانچه عادت ایشانست بر امیر جلال الاسلام

دو دیگر زنان عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتاده
و مبلغ کلی بر یک یک تحمیل واقع شده و محصلان جلال الاسلام را آنمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل گشته
کارد بر خود زد اما چون کاری نبود زخم را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر صاحبقران فرمود که سردار شکر
تاریک بوده دیگر در مهم مال دخل نماید و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنسی که تسلیم نمود بر دویست تمغا
متوسط الفتیمه قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را بآب از الت بشست و شوی
بر روز بدر دولتخانه می نشست و بدریوزه از مردم طلب میکرد و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج
محصلان فاضل می آمد در آن اثنا حضرت صاحبقران کشورگیر از تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل
قراتو بخواجه اسمعیل را بخشید ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق
فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن بدوال بروج امیر صاحبقران
بعد از آنکه مدت یکماه در صحرا نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان
ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسید عزم قشلاق قراباغ کرده از راه گنجه و بروع نهضت نمود
و در بیست و دویم ماه ربیع الثانی سنه اربع و ثمانمایه هجری لوای کشورگشای سایه وصول بدان دیار انداخت
قبه بارگاه خسرو جم جاه فلک اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج آسمان دوار افراخته شد و در آن
اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد ستان مرافقت
امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بوده چون بنشابور رسید جناب امارت
مآبی ودیعت حیات سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تکفین و تجهیز کرده روی بمقصد آورده حالا از دامغان
گذشته است و در اقامت منزل گزینه صاحبقران رسید و صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین متاسف
و از وصول امیرزاده محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درج
دولت و اقبال مامور گردانید و ایشان موجب فرموده در کنار آب آق قبلوق بشرف تلاقی دست داد
و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شدند و چون میرزا
محمد سلطان بمدارجه بزرگوار سر افراز گشت زانو زده ترکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید
و صاحبقران سرافراز آن قرة العین سلطنت را در آغوش و بابسط انبساط انشاط اشارت فرمود
و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای اورد واز

جمله تقوز اسب تقرخنک مجموع بزین زرین تو بچی بخشید بعزم شکار فرمود بعد از آن در اثنا افکندن
آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهر خرابی افتاد که از آثار شهریاران نامدار یادگار مانده بود بناء بر آن در خاطر
خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته مشاهده میکنیم باید که بعد از ما سلطان آثاری خیرات بیابد
ملاحظه فرمایند و از آب ارس بجهت آن نهری فرمان داد و تواجیان زمین را بر امرا تقسیم کرده بمدت یکماه
جوی کنده شد که ده فرسنگ طول داشت و از آن نهر بارلاس موسوم گردانید و چندین قری و قصبات
و باغات با آب آن جوی احداث یافت و در آن زمان خبر بامیر صاحبقران رسید که سلطان احمد جلایر
نوبت بجیال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر عمارت و زراعت آن خطه گماشته بنابر آن
صاحبقران چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود اشارت فرمود که هر فوجی
راهی توجه کنند مواد انتعاش سلطان احمد از آن ولایات گردانیده حسب الحکم امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ زاده و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت پیرعلی باز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط
گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده سلطان حسین روی بجیبی دیگر از ولایات عراق آوردند و امیر رندق بن جهانشاه
یک ناگاه ببغداد رسیدند سلطان احمد آنمقدار سراسیمه که مجال جامه پوشیدن نیافت و بی زرابست
خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آنطرف آب بر اسبان بادرفتار سوار گشته
بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه و ایشان را تعاقب نموده سلطان احمد جسر بریده بجانب جزیره خالد
و مالک بیرون رفتند و امیر جهانشاه عنان کشیده و شاهزادگان بهرجا رسیدند از مخالفان
هر کس را دیدند بغارت یسیدند و سرکشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب
بپایان رسانیدند در اول بهار بلخ خالص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم اردوی
همایون گشتند ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه جهان
تاسید در آن اوان که امیر صاحبقران در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم
ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مسخر ساخت
و بشفاعت سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مسخر ساخت و بشفاعت
سلطان احمد از سر جریمه طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان را بوی داد اما زن و فرزند او را

برسم نوا با خود بار بسیار برده در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بنخجوان خرامید اظهر تن بملازمت شتافته
کیفیت حال عرض کرد و بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از ان جسارت نادم و پشیمانست و دو غیره دارد که
ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بجنبانید مع ذالک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب
روم بوده در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان میگشود و خبر عزیمت آن حضرت
دران مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بمهمیدن بساط
مصالحت ترغیب نمودند بنا بران قیصر یکی از قضات آنولایت را با امیری جهت آن مهم ارسال داشت
و ایشان در قراباغ اران بآستان صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که مضمون آن
رعایت طریقه الطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون پیوسته رومیان
با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیرا که نمیخواهم از مرور عساکر منصور
دیار اسلام ویران شود و همین معنی موجب شماتت کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات
مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت نشان گریخته التجا بقیصر کرده است مناسب آنکه او را بخشند
یا مقید بدینجانب فرستد یا از قلمرو خویش اخراج کند تا بین الجانبین یگانگی تبدیل یابد
و در وقت توجه بغزا کفار پرتو التفات ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد و ایلچیان بقبول
این سخن زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شد و بعد از فراغ از ان مهم خلعت و کلاه
و کمر بخشید و رخصت مراجعت داد و فرمود که من علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم
و اول بهار رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رساند که اگر عن صمیم القلب
خیال اتفاق داری مهم قرا یوسف را چنانکه گفته ایم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود را بدینجانب
فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرار وخامت مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد
و عباد نتابد و التوفیق من الله المجید و من الله الاعانة و التأیید گفتار در بیان توجه صاحبقران
عالی گهر بجانب قیصر

سلاطین سایه پرور دگارند ... که دشوار جهان آسان شمارند
بود اطوار ایشان نوع دیگر ... نباشد کارشان جز فتح کشور
مخالف گر بود چون کوه خارا ... نگردد در دل ایشان مدارا
بسان کوه گرکش سوی پستی ... زمیدان دار پیش کردن نتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر ... کنندش صید چون آهو و نخچیر
نظر این تقریر شد این سخن صاحبقران

کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت و تکرار معارک و پیکار که در ان چند سال متعاقب و متواتر بعساکر
نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اخبار ایلدرم بایزید نه اندیشیده و مخالف
رای مقتضای ای اری صف آرای توکل بر تایید ملک ملک بخش عظیم سلطانه کرده متوجه مملکت روم
گردید چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت امول است لوای اقتدار در آنولایت بر افراخت و قیصر را
اسیر و دستگیر ساخت تبیین اجمال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان گذشته نزدیک بپایان رسید
و انجماد از طبیعت عالم زایل گردید تا آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر شد صاحبقران کامکار
خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس شمه از ین معنی اظهار فرمود امرای
کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم
با خود آسوده مستعد رزم و محاربت و مادت سه سالست که یورش میکشیم و پای در میدان
قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر است که شمه از ین صورت بعرض رسانیم و صاحبقران را
ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را واسطه کیاست و سخندانی در مجلس
صاحبقرانی را ابسخن داشت بران آوردند که بهنگام مجال عرض نماید که امرا در باب امضای عزیمت
روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را بخلاف رای امرا مکروه میشمارند و چون شمس الدین
سخن بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران مستوده خصال از وی پرسید که این سخن را با اهل
نجوم از کی میگوئی شمس الدین از جواب عاجز شده و امیر جلال الاسلام جرأت کرده فی الحال
زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف امرا و استصواب اصحاب تنجیم اختیار
میکنیم و بعنایات الهی و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و
دستگیر شود صاحبقران دانشور جهت دفع غم خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبد الله
لسان را که مقتدای افاضل حکمای دوران بوده یگانه عصر و زمان و الحق در شان او ست این بیان

همه چرخ فلک جدول بجدول ... بالسطرلاب فکرت کرده مجمل

طلب فرمود و بمبالغه تمام
از اقتضای اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام
و طریق شرایط احتیاط مرعی داشته طالع روزافزون در غایت قوت است و اختر شوکت دشمن
در نهایت ضعف و چون دران اوان ذوذنابه در برج حمل طلوع نموده مولانا شهاب الدین عبد الله

لسان قیاسی از مولفات محی الدین مغربی آورده ونقل ظاهر ساخت که ظهور ذو ذوابه در برج حمل دلیل است
بر آنکه لشکری از جانب مشرق بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف بطمانینه
تمام یافته روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق این بیت از قراباغ اران
متوجه بیابان بمکور گشت ٭ میان بست ترک قیامت هجوم ٭ بجوز زر رومی و تاراج روم ٭
بجنبید و جنبش آمد جهان ٭ فلک سای برگاه مهان ٭ و چون حوالی منکول از فرتول
همایون رشک روضه رضوان شد بعرض رسید که در حدود حصاریست موسوم بترتوم و قربانیت انواز
کرجیان بی ایمان در ان توطن دارند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال
روی بتسخیر آن حصار آوردند و مدت پنج روز بمحاصره و محاربه پرداختند روز ششم فتح پذیرفت
و مشرکان از ضرب شمشیر غازیان با آتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از ان حکم
ترتوم پناه بدرگاه سپهر اشتباه آورده دعوی پادشاهانه او را سیحان امان داد و صاحبقران کشورستان
از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خردسال را بجانب سلطانیه باز گردانید
و از اونیک بنهضت همایون اتفاق افتاد و صحرای ارض روم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم شد
و شاهزادگان و نوئینان که بعراق شتافته بودند در ان یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران
کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت
رفعت و متانت آن دیده فلک حیران و امیرزاده محمد متکفل آن حصار گشته با طایفه از امرا و بهادران
و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر
شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر ان حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه
و قهر مسخر ساختند خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده
بدانجا خرامید و بنظر احتیاط در ان قلعه نگریسته کوتوالی آنرا بالطهرتن مفوض گردانید و با جمعی اعلام
گردون مماس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید ایلچی که
برسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمد و فرستادگان بوسیله امرای عالیشان
عز بساطبوسی دریافته چند جانور شکاری و دو سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعای
صاحبقران کشورگشای نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن متغیر گشت و سیلاکات ازد

کرده

کرده فرمود که چون سعادت مستعد عزت بی عاقبتان نمیشود و دولت مساعدت نماید نصیحت و نیکوخواهی
کسی را فایده نمیدهد ایلدرم بایزید مردم سخنی میگوید هر نفس مطلوبی میجوید اگر قرا یوسف را میفرستاد و قلعه کماخ را الکا
ما میداد مملکت بسلامت میماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان در آمد اکنون امر را
بگویید که چون سخن نشنید میر داند با پای ثبات استوار دار ع من اینک رسیدم نگهدار جای ٭

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطا از قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه ولشکر

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس جبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی
داشت آنگاه قلعه ما روان را فتح کرده رایت عظمت بصوب قیصریه بر افراشت و بعد از وصول رعایت
رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفر پناه را بر داشتن ذخیره اشارت کرد و از آنجا سه منزل بطرف انکوریه
رفته روز چهارشنبه چهارم اراضی قرشهر معسکر نصرت اثر گشت و در ان مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی
سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن
فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرد اردو را خندق و بجر مستحکم گردانیدند و رایات نصرت آیات از آنجا
نیز در حرکت آمد چون سایه وصول بر انکوریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط
ساخته و دروازها فرو بسته ابواب جنگ و پیکار گشاده بهادران موکب ظفر شعار روی جلادت بحصار
نهادند و آغاز انداختن تیر و سنگ کردند در ان اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی
عالی منزل کرده و بنابر ان اشارت علیه دست از جنگ باز داشته یک اسب تاختن پیشتر رفتند
و آب را در عقب گذاشته بودند فرود آمدند در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم در غم تمام
داشتند و از زبان جیش جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی روز نقش خیالات عجیب بر لوح خاطر
مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف
غزا و سپاه جهاد امیر تیمور گورکان مدت سی سال بود که لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کرده
و کشور میگشودند صاحبقران ظفر اشتمال بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری طلبید و در وقت
تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب شرقی انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید
میان القصد بخواه بسته و بر بارکوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران
جوشن پوش و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج چون دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند

فوج

و بر شیخی مشهور شده با سایر امرای مشهور مثل علی قوشچی پادشاه و علی پادشاه و عیسی بیک و ترتاش و فیروز و محمد بیک یحیی بیک
و حسن پادشاه و خلیل و مراد و یوسف و یعقوب و تنکری برمش و احمد و محمدی و مقبل و غیر ایشان از شجعان پر دل
در مواضع مناسب قرار گرفتند **نظم** دو لشکر بکردار آهن دو کوه ۞ بدو راه نمودند فر و شکوه ۞
میان دو دیوار آهن بنا ۞ یکی کوچه آمد ز تنگی فنا ۞ **ذکر محاربه امیر صاحبقران با ایلدرم بایزید و گرفتار**
شدن ایلدرم بایزید بتقدیر پروردگار مجید صباح روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه ۸۰۴ بدین ترتیب و آیین آن دو پادشاه در
برابر یکدیگر و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از جنبش باد صرصر در تموج آمد و غریو و سورن و نفیر باوج
فلک رسانیده صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و زخم تیر از آشیان کمان پرواز آغاز سر نهاده
سپر و جوشن درجبین افکنده سخت رویی پیش آورد و شعله سنان پهلوانان زبان کشیده زبان طعن
دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران هم سنگ سر گردنکشان را
نرم ساخت **نظم** چکاچاک شمشیر برنده فرق ۞ زمین را بدریای خون کرد غرق ۞ بسا خون که از تارک پیل روس
بر آورد سر همچو تاج خروس ۞ چنان بخت کوپال در روز جنگ ۞ که گویی ابابیل میریخت سنگ
دران روز بخت میرزا ابابکر بکران مردانه مسابقت در میدان مبارزت نموده از قبیل بر الغار سپاه
نصرت شعار چو الغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان تیر خدنگ اساس ناموس اسلمان چلبی را چون
عنکبوت از ضرب درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان نیز بدان جانب حمله کرده دست چپ رومیان
برهم زدند و محمد چلبی که دارالملک قیصر بود و بکر شیخی اشتهار داشت دران معرکه ستیز و آویز بسیار
نمود و چون دانست که معاونت سپاه منصور مقدور او نیست پشت بمیدان کرده بطرفی بیرون رفت
و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان سمند چو الغار برق تیغ جهانسوز بر فرق
دشمنان تاخت و پیر لاس افرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت
از هر دو طرف کر و فر بوجوه انجامید **نظم** کهی شد دریای طوفان زموج ۞ رسانید آسیب توران باوج
کهی آتش و میان کرده تیز ۞ بعیوق بر کرده گرد ستیز ۞ آخر الامر ضعف در جانب رومیان
ظاهر گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنگ پی کردند
و شاهزادگان و امرا جمله حمله کرده ۞ دو لشکر بیکدیگر آمیختند ۞ ز گیتی قیامت برانگیختند ۞
و سحاب تیغ از بس که باران افشاند گرد فضای معرکه را فرو نشاند و شعله سنان چنان و چندان از گرد

از انبوه دیده روشنان فلک خیره شده و از همچنان گرد و غبار آیینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار الغار
سپاه نصرت شعار از صولت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمانشاه
و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دولت تمور مواد اعتضاد و همت تضاعف پذیرفت
و قبل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان و موسی توکل بوغا و در جوانغار لشکر فیروزی آثار علم سرکشی
و اقتدار امیرزاده میرانشاه به ذروه مهر و ماه رسیده و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر زیرک و علی
سلطان و منبر و طهرتن و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ
شروانی آن جانب را مکنت بخشیده و قبل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و قرا عثمان و امیر توکل
برلاس و پیر علی سلدوز با جمعی و رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نموده و جمعی
کثیر از اعاظم شجاعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون فال استظهار و استظلال جسته
شد آراسته قلب مشتری نهیب ۞ زبیران چنانان رستم رکیب ۞ و در اول قول امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس
خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از اهل تهور قرار گرفتند و امیر صاحبقران چهل قشون آراسته در پیش خویش
باز داشت که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از آن پردلان را بدان جانب فرستد و چند زنجیر فیل
شکوه مند ستون مانند را که از تقایای غنایم هندوستان بود کجیم انداخته و با سلحه و اسباب
رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا سر گذار کمان
خطا نشدی معد و مهیا گشته و مقدم صفوف جنود ظفر ورود باستادند القصه تعبیه مبارزان عبیت
علیه بترتیب و آیینی صورت بست که پیکر ظفر واله و شیفته پرچم اعلام ایشان و توسن سپهر بدلکام اراده
رام کام و برام ایشان گشت ۞ سپاهی بیاراست صاحبقران ۞ با جمعی کثیر از رومیان جلادت
نشان و از آن جانب ایلدرم بایزید نیز بترتیب و آراستن سپاه قیام نموده و در میمنه پیر لاس افرنجی را که داماد
زنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن باز داشت و ایشان مجموع ملبس ملابس آل عباس بودند و در میسره
پسر بزرگتر خویش اسلمان چلبی را ۞ که لرزید از هیبتش آسمان ۞ سراسر کماندار و شمشیر زن ۞
سجان رزمخواه و بدل تهمتن ۞ چو از پرهن گرده آهن قصب ۞ در آهن نهان گشته سر تا بپا ۞
تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته سه پسر دیگر عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر ساخته و محمد چلبی که ارشد اولاد اوش بود

سنان آتش کین برافروخته • پر مرغ را در هوا سوخته • که مرغ روح کشتگان را چو پروانه سوخت

دران حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان را که بر پشته ایستاده بودند رانده
بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید بر شاهزاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود دران بلندی بایستاد
و لشکر روم را بنظر احتیاط درآورد بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و چیره دستی قیصر مستولی شده و بازگرد
سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر صاحبقران ایلدرم بایزید را دران بلندی دیده باتفاق امیرزاده
شاهرخ و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بر آنجانب تاخت و جرگه منصور
آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای تجلد و ثبات بفشرد و بهنگام غروب که وقت زوال
آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل غران
از ان بالا روی بشیب آورد سپاه منصور کوچه دادند و دست بتیر و کمان برده بشبه کردند نظم
شتابان بپیکان الماس گون • بدریا رسانید سیلاب خون • و قیصر چون باد صرصر ازان
دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می پیمود و سلطان محمود خان با قوچی از بهادران
بکامشی ایلدرم بایزید اسب برانگیخته بوی رسید و او را گرفته در وقت مساء بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد
نظم رساندش بزرگیانی کمان • بدرگاه صاحبقران زمان • در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطورست
که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته بدر خیمه حاضر گردانیده اند فرمود تا وقت او را
بتعظیم و احترام گشاده درآوردند و در مقام که لایق بود بنشانیدند اما حضرت مخدومی مولوی مرحومی قدس سره
از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه نقل فرموده اند که سیدی احمد ترخان که در انشب یکی از مجلسیان
صاحبقران بود گفت که ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه همایون آوردند و آنحضرت نخست قیصر را
سخنان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق مورخان امیر صاحبقران
دران محل بزبان عتاب آمیز از روی رفق قیصر را گفت که هرچند تقدیر خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر
مختار و خالق بی نیازست اما در عالم اسباب موجب اینهمه محنت که بتو رسیده خود بوده زیرا که اگر در قبول
جزیاتی که از تو التماس کردیم مضایقه نمیکردی بین الجانبین طریقه موافقت مرعی میبود و بواسطه هجوم
موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همگنان را
معلوم است که اگر قضیه بعکس واقع شدی و ترا ظفر و نصرت میسر شدی ازآنچه نسبت تو چه امور نا ملایم درباره

من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکویی هم اندیشه
هیچ باک مدار و غدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا بگشاد
و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده و خلعت پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید
و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع گردانید ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود
معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان تفحص حال
ایشان مشغولی نمایند هرکدام را زنده یابند بمن رسانند در ساعت تواجیان موجب فرمان حضرت
صاحبقران در اطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را گرفته بآستان اقبال آشیان
آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت داده و نزد پدر فرستاد و دران ایام
نزدیک ببارگاه فلک اشتباه خرگاهی بشکل جهت قیصر برافراشته بودند و حسن برلاس و بایزید خزینچی
بمحافظت قیام مینمودند والسلام ذکر شمه از تتمه احوال ممالک روم و اشتغال فرزند
قیصر و امیرزاده محمود و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حضرت حی قیوم چون امیر صاحبقران
از هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود یعقوب کوتوال
کلید قلعه انکوریه بآستان جلالت آورده و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم دران ایام فرمان
همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین
و امیر سونجک که دران زمان تختگاه قیصر بود روند و امیر شیخ نور الدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را
ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سایر امرا ایشان تا کنار اسرقه تاختند و ایضا حکم شد که سلطان محمود
خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوغای و پیر علی سلدوز
عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و حد الیه و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشتند و شهر حاجی
رسیده کمال اقتدار بجای آوردند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار اسرقه تاخت کرد و پسر کلانتر قیصر سلیمان
چلبی را که بآنجا گریخته بود و غلبه از کرجیان فراهم آورده بود بگذرانید تا از آب بغاز گذشته با بحر
رفت و کوچش اسیر شد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار
ینکی شهر قرار گرفت و دران اوان زن و دختر سلطان احمد جلایر در ینکی شهر پنهان شده بودند بدست
عساکر امیر شیخ نور الدین افتادند و سلطان احمد جلایر چنانچه سابقا مسطور شد بغداد رفت و قرا یوسف

یزدر وقت طلوع بهجه الوجلبی را رفیق قیصر را از بساط طرف علی شتافت القصه چون شیخ نور الله بن
از ضبط اموال و سبا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خبر این ایلدرم بایزید را با منکوحه او و دختینه
بنت لاس افرنجی و دختر ش با دو پی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال
محمود خان در کنجک یرلیغ وفات یافت امیر صاحبقران از شنیدن خبر آن زبان بکلمه استرجاع
بگشاد و از برای ترویج روح او تصدقات بفقرا و مساکین داد و فرمانها بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ
فرمود بصحرای سوری حصار را از فر نزول همایون غیرت فزای قلعه فیروزه کار کردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر منتبر و دولت متورا السرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر آقبوغا
دهرات وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای او روان فرمود آنگاه ماهچه رایت آفتاب شعار عظیمه
از سوری حصار در سیر آمد پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بعذوبت ما و لطافت
هوا رشک افزای فردوس اعلا بود مدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر صاحبقران
عزم تنقور لیغ کرده از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بعزم عیش و مجلس فرح
در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنت
صفت طلبید و چون دو چند بگذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از بخار می ارغوان گرم گشت اصناف
الطاف درباره قیصر اظهار نمود از آنجمله یکی تفویض مملکت روم بود و پس از آنکه خاطر خسرو جهانگیر
از تمهید رزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام مملکت انداخت و مولانا عبدالله بن
محمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بمصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که سیاه
که خطبه و سکه در آنجا بنام بابسم و القاب همایون آرایش یابد و اتلمش را از حبس خلاص یابد و بدینجانب
شتابد و الا همای لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود
و مقارن آنحال ایلچی با کور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم رسید و اشرفی
چند از تحف بسیار گذرانیده خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را
خلعت پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در تنقور لیغ نزول اجلال
فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب احتسبه قضا را با شغل وزارت جمع کرده بود
از پیش سیرش اسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نمود و گفت اگر

پادشاه نیز رقم عفو بر صحیفه جرایم قیصرزاده کشد از سر قدم ساخته بخدمت می شتابد امیر صاحبقران شیخ
رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانید و گفت اسلمان را بگوی آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور
آمد اکنون مضی ما مضی که گفته اند بزرگان از گذشته نگویند پی و خدمه بانجانب می شتافت تا غبار مخالفت
از آئینه موافقت بسمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته
صورت معاودت شتافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برد دست بغارت باغ و بستان
برآورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال نموده نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاده
که رایت ظفر آیت بجانب دست راست را افرازد و هر کس سر خلاف داشته از بنیاد براندازد و در شهر
مغنی نساه قشلاق و شاهزاده حسب الحکم بآن طرف و یورت قشلاق امیرزاده شاهرخ که در جوار نقار
بود و ولایت کرمیان ایلی مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت اعلام از تنقور لیغ در حرکت آمده بعد از قطع منازل
شهر تیره را که از مشاهیر بلاد مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدتی آنمقام محل نصب خیام عساکر نصرت
انجام و سلطان حسین حاکم ماردین که از کرده پشیمان بود در آن منزل بپای تخت اقتدار آبکشان سپهر
آمد و امیرزاده شاهرخ متعهد شفاعت و متقبل جنایت شده او را در لباس گناهکاران سر برهنه بپای
تخت صاحبقران آورده التماس عفو کرد و امیر صاحبقران ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و کرم انعام نموده دختر او را
نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان که داخل شهور سنه خمس و ثمانمایه بود مسامع علیه رسید
که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن به دریا متصل یکجانب بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ
آنجا می باشند و آن قلعه را ازمیر و از مواضع متبرکه میدانند و مسافت یک اسب تاختن از آن حصار
دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و آنرا ازمیر نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران
اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام رو دست نیافته چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر
چگونگی حال آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت در عرض دو هفته آنقلعه کبرا
مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار کرد و غایت استواری ازمیر و ایام
محاصره آن ازین قطعه در ظفرنامه مسطور است بوضوح می پیوندد قطعه ازمیر خراب گشت ازمیر
تیمور مؤید جهانگیر ∴ و آن قلعه که هیچ شاه نگشت ∴ بر کنگره اش گشت تسخیر ∴ در جنگ بهفت سال قیصر

دایم میران قتال اشتعال دارد و بنا بر آنکه
فرنگیان بنگاه داشت ازمیر گبران بر

نشانه بر رخ غبار تغییر ٭ بگرفتن و کندنش زبنیاد ٭ زین شد به جهت یافت تغییر ٭ اهمیت کمال کامرانی ٭
بازوی قوی و جستن پر ٭ و چون صاحبقران کشورگیر از امر کبران بازپرداخت تقویت متوطنان ازمیر
مسلمانان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید
تا اگر کفار بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات
شیخ رمضان کرت دیگر از نزد اسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه رسید و پیشکش بسیار از اسبان رهوار
و جانوران شکار و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیله امرا عظام شرف بساطبوسی صاحبقران
گردون غلام دریافت کیفیت اخلاص و دولتخواهی اسلمان چلبی را بشرف عرض رسانید و منظور نظر
عنایت و رعایت گشته فرمان همایون شرف نفاذ یافت که حکومت اسرته و توابع و مضافات
مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغای همایون رسید و شیخ رمضان بانعام
خلعت فاخره و اسب مکمل سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم دران ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی
چلبی رسولی قطب الدین نام بپابوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته بازگردید
آنگاه رایت ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده سایه التفات بتسخیر حصار الق برلغ انداخت و در اثنای جنگ
و جدال تیری بسینه امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گردید و تمامی مردان
آنجا بقتل آمدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ برلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن
اگره زرو ستین نیز همین توجه صاحبقران ظفر قرین مفتوح گشته حکم سایر آن قلاع گرفت و دران اثنا
از پیش امیرزاده محمد سلطان پسر خبر بحضرت صاحبقران ستوده ماثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را
عارضه قوی طاری شده است و از جهت دغدغه قوی بخاطر راه یافته امارا بر جناح استعجال باردوی
میرزا محمد سلطان فرستاد که کسی را فرستند تا کیفیت حال را کما ینبغی بازنماید و موکب جهانگشای
از طارستین بطرف آن شهر در حرکت آمده در خلال آن احوال قیصر سعید البلد رم بایزید در روز چهارشنبه
چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آق شهر بمرض ضیق النفس درگذشت و امیر صاحبقران در اثنا
راه این خبر شنیده بغایت محزون و متالم گشت و مقارن آنحال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان
آمده بقریه کرد که مولانا فرج الطبیب شاهزاده را مسهلی داده و مقیه بیفتاده بلکه بدعلت شده مرض بعجز انجامید
و تالم خاطر همایون سمت ازدیاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسبه بازگردانید بایزید را دکوی نمود و جای

پوشانیده و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بانطلاء احلا اختصاص داده
و صد سر اسب باو بخشیده و یرلیغ التمغای همایون کرامت شود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را
که در آق شهر بامانت گذاشته بوده بآیین سلاطین بر سارد و عمارتی که خاص از برای همین ساخته دفن
کنند و چلبی بران معنی تقدیم رسانید و امیر صاحبقران آقروق را دران شهر گذاشته بر جناح تعجیل روی
باردوی میرزا محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت
و از آنجهت ملال عظیم بر باطن حضرت صاحبقران مستولی شده بیمار را در محفه خوابانیده و در همان روز کوچ
کرد و چون سه مرحله رفته در قراحصار فرود آمد در هیژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده
محمد سلطان از قفس قالب بعالم آخرت پرواز کرد و از حدوث این واقعه کبری صاحبقران سعادت انتما
عنان صبر از دست داده لآلی آبدار از بحر دیده فرو باریده و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر
بایوان کیوان رسید **نظم** سران ملک پیراهن دریدند ٭ دم و یال ستوران را بریدند
و آخر الامر بقضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گردیدند و جسد پاک او در تابوت نهاده
و تابوت را در محفه نصب کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را
بسلطانیه بردند و در مزار استاد پیمبر علیه السلام بصدف سپردند و مدت عمر میرزاده محمد سلطان
بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ این واقعه این رباعی نظم نموده **رباعی** بگذشت نهم ز ماه شعبان
سلطان جهانیان محمد سلطان ٭ چون نور قمر ز گیتی جمع تمام ٭ تاریخ وفات کرد دست جلا عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب ممالک عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد و سایر فرستادگان
امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند سلطان فرج که ملک مصر تعلق گرفته بود خبر فتح روم و اسیر قیصر وقوف یافت
بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابران ایلچیان را باصناف الطاف
نوازش کرده باطلاق اتلمش فرمان داده و ملک او را ببارگاه خود طلبیده از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود
و در بلاد مصر و شام خطبه و سکه بنام صاحبقران گردون غلام کردند و اراسته اتلمش را با دو کس از
اعیان ملازمان خویش احمد واقتیام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و برسم پیشکش اموال
وافر از نقود و عقود و جواهر و زرافه و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسبان تازی ارسال داشت

وقبول نمود که بعد ازان باج وخراج بخزانهٔ عامره رساند وآنحضرت ایضا الطاف نموده ایلچیش را همراه ایلچیان
سلطان قراباتان درنواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت نشان رسیده زمین عبودیت ببوسیدند
وتبرکات وتحف سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت ایضا بعواطف
واشتیاق نموده فرمود که چون ملک ناصر الدین درصغر سن ازمحجر تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بمددِ همت
همت پادشاهانه واجب میدانیم مرآینه بجادهٔ اخلاص ثابت باشد ملتمسات او را بعز قبول رسانیده چنان
خواهیم کرد که بفر اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید وبخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتکریما
اقدام فرمایند واحمد واقیه را انعام وخلعت وزر وکلاه وکمر اختصاص داده مصحوب ایشان وجهت
ملک فرج تاج وقبا وکمر مرصع فرستاد وچون ازان امر فراغت یافت عزم مراجعت ازملک روم
جزم فرمود وخاطر انور برکوچانیدن برقوم قراتاتار قرار گرفته الویلغار عطیه بجانب یورتهای ایشان
که درصحرای اماسیه وارابهی قیصریه حرکت نمود وقراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکوخان ایشان را
ازمغولستان بایران آورده بود وازجهت شرارت نفس مملکت روم فرستاده آن قبیلهٔ سی چهل هزار
خانه وار بودند ومواشی ومراعی واغنام واموال بسیار داشتند القصه چون با همهٔ توق سایهٔ وصول
برعه ودمنازل قراتاتار انداخت دوکس ازکلانتران ایشان اخی ترک ودرت سلازمت شتافته
بخلعت طلا دوز وکمر زرکار سرافراز شدند وبرفتن بماوراءالنهر مامور گشته یلو غاوکرها زبان بقبول آن
گشودند وامیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را گرن گرن وجوق جوق ساخته برامرا وتوامانات
تقسیم نمودند وباتمامی گله ورمه گوسفند روان شدند وبرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که هیچکس ازایشان
گوسفند وچهارپای نخرد تا سبکبار نشوند وخیال فرار نکنند آنگاه عنان بکران صاحبقران گیتی ستان
بجانب عراق وآذربایجان انعطاف یافت ومثال واجب الامتثال سلطانیه ارسال یافت که حضرات
عالیات سرای ملک خانم وتومان آغا وچلبان ملک آغا وخانزاده که والدهٔ شاهزاده محمد سلطان
بود با سایر آغایان وشاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال را استقبال نمایند وچون
رایات ظفر آیات بسعادت واقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان العنبوف نوازش
سرافراز نموده رخصت فرمود که بولایت خود رود ودیگران برطبق مو الهت نموده در مرغزار ارزنجان امیر
طهرتن لوازم خدمتکاری تقدیم رسانید وپیشکش کشیده وکیه بمنزل دیگر همراهی کرده بازگردید ودر اصخی

روم دراری سپهر سلطنت وکامکاری امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان واولاد امیرزاده
محمد سلطان امیرزاده جهانگیر وامیرزاده سعد وقاص رسیدند وحضرت صاحبقران ایشان را در آغوش
مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر ورادرش جراحت واقعهٔ جهانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد
وقطرات عبرات ازرخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرود وید وحضرات عالیات ازاو
بموکب همایون پیوسته آن واقعهٔ هایله را درسکه مضطرب گشته بروجهی نوحه وزاری وگریه وبیقراری نمود
که فلک زنگاری اگر توانستی بردرد دلش اشک گلگون می افشاند وتمامی آغایان لباس سوگواری
پوشیده موافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشسته وتعزیتی درغایت عظمت داشته جهت ترویح روح
شاهزادهٔ سعید بحتمات کلام ملک علام واطعام ضعفا واشام قیام واقدام نمود وبعد ازان فرمان
عالیشان نفاذ یافت که مردم از شعار ماتم بیرون آمدند وعواطف خسروانه همه را باعزاز واکرام وخلعت وانعام
بنواخت وبجهت امر انصبیت غزا اویرش گرجستان رامیش نهاد همت عالی نهمت ساخت **ذکر نهضت**
رایات نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان وتفویض ایالت بعضی از ممالک
بشاهزادگان چون باهجه لوای کشورکش ازمملکت روم بازگشته پرتو وصول برحدود گرجستان
انداخت ملک گرگین باقدام اخلاص وعبودیت موکب همایون را استقبال نمود چون دین وجرئت
پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان باردیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان شد
ودر آنولا اوانی پسر آقبوقا گرجی باتبرکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسید ومتعاقب آن کوستندیل برادر
برادر ملک گرگین ساحت آستان دولت آشیان را مسعود ومشمول گردانید وهمچنین درهر منزل
سروران وحکام بخدمت می شتافتند وپیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص می یافتند
وحوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر رحمت صاحبقران برحال امیرزاده محمد عمر شیخ افتاد
باردیگر حکومت شیراز بدو بهمت تعلق پذیرفت وامیرزاده محمد متوجه فارس شد برادرش میرزا رستم
دریلیاق قصر زرد این خبر شنیده وعازم اردوی همایون گردیده ودرمنزل خوانسار من اعمال جرپادقان
فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم افرق را مدان
بلده فرست وخود ببروجرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت بازآورد ودران مرحله میرزا پیر محمد وامیرزاده
رستم بایکدیگر ملاقات کرده هریک روی بالکای خود آوردند امیر صاحبقران بعد ازآنکه در فارس نزول

نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب را
بواسطه بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع آن حدود با میرزاده ابابکر عنایت کرده فرمود که شاهزاده
نخست بدیار بکر شتابد و مفسدان آنجا بی ایجابار کی منیت و نابود گردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود
و شر قرا یوسف را که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود مندفع ساخته در عمارت و زراعت دار السلام
بغداد مساعی جمیله تقدیم رسانیده خاطر فارغ سازد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست
که در بساخیر وصول موکب صاحبقرانی باقتصیر استماع نموده اساس رعیتش را ه یافته بطرف
عراق عرب شتافت و احشام ترکمان را جمع آورده در صحرای حبت نشست و سلطان احمد که در آن
اوان از بغداد آمده بود بحله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آقا فیروز را که جهة الملک طاهر بود دیگر
و بجهت پسر از پدر توهم نموده باتفاق امرا اعظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکاییل و فرخ شاه که
ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد خبر یافته
در آن طرف آب منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بکومک طلبید و قرا یوسف باتفاق
از آب عبور نمودند و سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار
که از اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد
از صولت قرا یوسف اندیشناک گشته از وی مفارقت اختیار کرد و ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب
لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی قراحسن نام او را
دید و در شب او را بر دوش گرفته قرب پنج فرسنگ برد آنگاه بخشمی رسید که گاوی داشت و سلطان احمد
بر آن گاو سوار شده بتکریت رفته سارق غیر اورات که در آن دیار بود چهل سر اسب و از نقد و جنس
آنچه توانست و اسلحه نیز پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند بهم رسانیده از آنجا بطرف شام خرامید
و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف آمد القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید امیرزاده رستم از بروجرد
بموجب فرمان واجب الاذعان مدد پیوست و شاهزادها دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا
یوسف ایشان را استقبال نموده در کنار نهر تعیم تلاقی فریقین روی نمود و جنگ صعب اتفاق افتاد و
برادر قرا یوسف در معرکه کشته شد و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم مراجعت کرده امیرزاده
ابابکر ببغداد خرامید **ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و مراجعت نمودن از کرجستان**

با فتح و ظفر چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت کرجستان در آمد و امرا زد و ری الاعوانرا
تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده
کوهی است از جمیع جوانب تند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه گشته
و بارتفاع از او در گذشته چنانچه از بالای کوه اصل بغیر نردبان یا ریسمان یا امثال آن بر زبر آن کوه
نمیتوان رفت و آن جبل بحر بگراه باریک غار دو بواسطه تنگی درها جای نزول سپاه و نصب خیام نیست
و جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آنجا قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوال آن زال نام دارد و ذخیره
بسیار جمع آورده چنانچه فتح آن حصار مستحکم در طول ایام محاصره است امیر صاحبقران بعد از استماع این
سخن بکمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخت لوای نصب برافراخت و مردم این
عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار مدت در نواحی آن حصار تیسیر پذیر نبود و با سپاه
اندک در میان ولایت یاغی آن مقدار توقف که ذخیره اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمی نمود القصه روز جمعه
چهاردهم محرم سنه ۸۰۶ هجریه علم ظفر شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین افکنده و عساکر ظفرقرین ساحت وحول
بر ظاهر کرتین افکنده و عساکر ظفرقرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان قطرات
باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن
حصن حصین دوره حصار مستین برافراختند تا اگر فتح از روی غلبه و قهر میسر نشود جمعی از لشکریان آنجا نشسته بامر
محاصره پردازند و چون یکهفته مهم بجنگ و جدال بگذشت در شب جمعه بیست و یکم ماه مذکور پیچک نامی از قوم
تکریت که در کوه روی نظیر ندارند بر آن سنگ پاره که بر جانب جنوب قلعه بود بر آمد و دزدیده بحصار
نشتافته و بحسر زیر آن نشان بجست و باز گشت و هیچ یک از گرجیان را بدان اطلاع نشد و روز دیگر سرگذشت
شب را بپایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرده رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم ریسمان
طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یک طناب و سری در دیگر طناب تعبیه کرده نردبانی ساختند
و حکم شد که نخست چهار کس از تکریتیان بر آن کوه پاره بر آیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران
بر آن جبل صعود نمایند و حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن
کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشانی برافراخت گرجیان تاریک دل
از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز بر آورده تکبیر

قری و قصبات

کفت و محمود نفیر حی نفر کشیده و چون کرجیان از ان حال که در جبال ایشان بکذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده
از روی ضرورت دست باستقبال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه
از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان موجب فرموده عمل نمودند
و در حیرت مبالغ کرجیان کرتین بالا رفت و نخواستند که بمدافعه این مردم پردازند یا دفع جمعی که از بالای
آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر
مصدوقه الحق یعلوا و لا یعلی مجاهدان دین بران کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده زال کوتوال
گرفتار گشت و با سایر او زنان بهر کدام راه دوزخ پیش گرفت و کلیسیاهای ایشان ویران شده شعار شرع
شریف در آن دیار بهمت علو ارتفاع پذیرفت و امیر صاحبقران پلنگک و تمامی بهادران که بران کوه بالا رفته بودند
و غایت جلادت بجای آورده منظور نظر انعام و احسان گردانیده و سرافراز ساخت جانب ابخاز در آن هنگام از
آمده امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را بار دیگر با منظو لوا برسم منقلای پیشتر فرستاده و ایشان
اطراف آن دیار را تاخته و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد کرجیان را با خاک برابر
ساختند ملک کرکین چون حال بر آن منوال دید دانست که اگر موکب همایون بکار در آید یک نصرانی و ارمنی
در آن دیار زنده نماند ایلچیان بحضرت ان با تضرع تمام و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده
و امان طلبید و خراج بر گردن گرفت امیر صاحبقران بخت ان التماس او ابا فرمود و چون علماء اسلام
و امرای ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه نیز جزیه بر گردن گیرند متعرض بولایات شرع ممنون
جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود
گردانیده و فرمود که بجهت خاطر تو از سر جریمه کرکین درگذشتم و ایلچیان کرکین را از سر انصراف گذشته
رخصت یافتند و خبر بهجت افزا الوای ساینده بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که باسم و لقب همایون
مشرف گشته بود و هزار اسب با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلوره قطعه
لعل خوش رنگ که بوزن هیجده مثقال برسم پیشکش آورده و ملتزم جزیه شده و امیر صاحبقران ایشان را
خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و عزم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب عبور کرده
دو منزل طی کرده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران توجه فرمود ذکر بعضی از
وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال در موسم پاییز که اوایل ظهور برودت و سرما بود

و ابر چون کف کریمان و دریای بی پایان گاه سیم بار و گاه گوهر نثار همی نمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود ویران
از خاطر آن بانی عدل و احسان سر بر زد و مهندسان و معماران طرح شهر کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار
و حوانیت و مساجد و حمام بنیاد عمارت کرده اطراف آن را اطناب نمودند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند
و ایشان در آن باب اهتمام مبذول داشته لشکریان تمام آغاز کردند و بیمن اهتمام ضمیر همایون آن کاری
که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یک سال دشوار بر آید در مدت یکماه تمام شد و بهرام زاد در
بی فطنت بیلقان معمور گشت و هم در آن ایام رای صواب نمای جهانبان اقتضا کرد که از رود ارس جوی بریده شود
که آب آن از بیلقان بگذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان در کفایت آن مهم
مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جویی که پنج شش فرسنج طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب
یافت و در آن اوان که اردوی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ایران و توران
جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتیستان آمده بودند و هر روز
مجلس پادشاه گیتی فروز را از نور حضور جمعی کثیر از علمای نحریر و فضلای روشن ضمیر ازدیاد اضارت می پذیرفت
و نکات حکایات بدیع میگذشت و روزی صحبت بذکر فضیلت عدل و احسان و علو رتبت پادشاهان عدالت نشان
منجر شده امیر صاحبقران نخواست که بمجرد گفتن اختتام یابد بنا بر آن از علما استفسار احوال ولایات
و کیفیت معاش حکام و داروغگان فرمود و هر یک آنچه نیک و بد و خیر و شر مملکت معلوم داشتند بعرض رسانیدند
و امیر صاحبقران تدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده در رعایت رعایا و زیردستان غایت
سعی و اهتمام مبذول داشت و هم در آن اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب ورع
و تقوی را که بزیور زهد و تقوی ممتاز و مستغنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته سر دو نفر از
قطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند
و ستمکاران را بجزای ایشان رسانند و از وقایع آن زمان دیگری آنکه امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه
که در سمرقند بسر میبرد حسب فرمان جهان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته روز جمعه جمادی الاولی
سنه ست و ثمانمایه بشرف پای بوس استسعاد یافت سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت و لایت
آذربایجان با توابع و لواحق برای وی رویت و تفویض یابد دیگری آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین
قومی صدر که در تبریز از منهج عدالت سلوک نکرده بود باخته و مقید گشت و دست انصاف صاحبقران مجاهد

صفات سجل اعتبار او را در نوشت تفتیش باستقبال آنکه در آن اوان که مولانا قطب الدین را جهت استخلاص
اموال شیراز و افراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرموده و جناب مولوی مدار بآنجانب شتافته بهانه شمار و شکنجه
مبلغ سیصد هزار دینار کبکی از رعایا و محترفات بستانند و مولانا صاعد الدین که در آن اوقات از کار بر کنار آمده
بود این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که شیخ درویش اللهی آن جناب را دو شاخه و زولانه کرده بشیراز آورد
و آن وجوه را تمام از وی بستانند بصاحبان مال رسانند و نوکرش اعوان را که بار دوم تعظیم نموده بوده
از حلق بیاویزند و شیخ درویش حسب الشرع متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست اعوان را بردار اعتبار
کشید در روز جمعه که گروهی انبوه در مسجد جامع عتیق شیراز آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر بسنگین
بازولانه و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر بر آمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف ایشان رسانید و بیت خواجه فقیه را اندک تغییری داده برین نهج خواند نظم
اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان ۞ که نزد مردم دانا گناه مولاناست ۞ و از اطراف و جوانب
غلغله دعا و ثنا به پادشاه عدالت انتما کوس ساکنان عالم بالا رسید فرح و سرور نزدیک و دور مضاعف
و متزاید گردید شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کبکی را بوقوف قضات و امنا مملکت بی
قصور و کسور بخداوندان رسانیدند و در آن باب محضری بخطوط اشراف و اعیان درست کرده [illegible]
عنان لطف همایون بر داشت و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بند مولانا قطب الدین را بر داشت و او را [illegible]
سمرقند فرستاد و پادشاه دین پرور دادگر چون از تعمیر سلطانیه فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران
شتافت و حکم همایون نافذ شده اگر شاهزادگان و امرا و ولایات برسم قورلتای حاضر شدند تا محل
تختگاه و هلاکوخان بامیرزاده عمر شیخ شیت پذیرد و در آن اثنا منهیان بمسامع جلال رسانیدند که اسکندر
شیخی ولد افراسیاب جلالی که حسب الحکم والی فیروزکوه و مازندران بود خیال تمرد و عصیان دارد
و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بکفایت آن مهم کفایت نمایند
اگر اسکندر شیخی را پرتو خضر وار هدایت نماید تا قدم هدم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب
حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند سپاه کان [illegible] او را جمع آورده بنیاد
برانداز زند و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بموجب فرموده عازم گشته و هم در آن اوقات قدوه اولاد
خیرالبشر رسید که از جانب خود از بلاد ما وراء النهر با کابر زادگان ترمذ و مشایخ اسلام خواجه عبدالله

و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کیتی و پسران شیخ الاسلام کش خواجه عبدالرحمن و خواجه عبدالحمید
باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال دیالمه
و سرداران گیلان تا آن غایت بسده سدره منزلت پناه بمجرد تحف و هدایا اکتفا نموده بودند در آن ولا
اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی
و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول بقزل آغاج حکام گیلان
برسم خراج مبلغ خطیر ارسال داشته و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب امیر سید رضا کیا
باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم گیلان بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته و زبان اعتذار [illegible]
باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو فرود آورند و صاحبقران کهتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود
که از جمله آنچه رسد امیر سید رضا کیا و امیر محمد باشد از قرار نصف مستخلص گردانند و تتمه را بالعام ایشان
دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلث معاف دارند و سید رضا و امیر محمد شاکر و راضی و مفتخر و مباهی
بدیار خویش بازگشتند و مقارن آن سید سود خصال امیر برکه ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته
بریاض قدس خرامید و ازین جهت خاطر همایون محزون گشته فرمود که نعش مغفرت مآب او را بخود
برده برسم امانت دفن نمایند دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش تاج ستان ایالت
همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرموده در آخر
همان زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آیین آمده مخدره را که نامزد امیر
زاده ابابکر بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال
گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت امرا و ارکان دولت بترتیب آش و اطعام [illegible]
قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خاقان
اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد خود را از آنجا بسمرقند نقل نماید و هم در آن ایام [illegible]
کردن اهتمام شکار فرموده اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داده خدمت دور
انصراف ارزانی داشته [illegible] دعا خوانان و ثنا گویان روی بمساکن خویش آوردند ذکر نهضت
رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر صاحبقران چون خسرو گیتی ستان [illegible]

منازل زمستان را بپایان رسانید و عنایت عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید
صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده چهاردهم ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور نموده
و قریه نعمت آباد را که از قرای نهر ارس است بیمن قدم خجسته مکرم ساخت و امیرزاده شاهرخ که از سرحد گیلان
بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و در آن ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشن
خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق
عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه و منسوبات آن را بامیرزاده میرانشاه ارزانی داشت و یرلیغ
عالم مطیع موشح بالتمغای همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که شاهزادگان را که حاکم فارس و عراقین
باشند بیاره ولی امیرزاده عمر حاضر شوند و از امرای عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم امیر موسی و توکل
یادگار برلاس و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن
ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه معروض دارند و گوش هوش شاهزاده را بدر مواعظ دلپسند
و نصایح سودمند گرانبار گردانید به تمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب
از امساک و از قبایح اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قابلیت
امیرزاده عمر بخلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و انعام اسبی بزین زرین مغرز گشته عنان
بطرف ییلاق الاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی
شده روی بمواضع خویش آوردند و امیر صاحبقران کنار آب اغلق را که سیلارود مشهور است محل
نزول موکب همایون منصور ساخت **ذکر فرار اسکندر شیخی از امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه**
و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایات ظفر پیکر سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده که امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه جهت تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه ری گشته و ایشان بعد از وصول
معتقد داشته که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والاگهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته
و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان جولاه
در رستمدار گریخته آن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و آوه و ساوه را جمع آورده متعاقب
اسکندر شیخی برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بدیشان پیوست گرفته نزد اسکندر
شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن ترا مواخذ گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را سبب

بجال

بجال خود دانسته بملازمت مبادرت نمای ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد
و بجبال سخت و عقبات ملازمت اقامت و تحصن کشیده مقام تحصن جست و صورت واقعه از آنها امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب اغلق بعرض امیر صاحبقران رسیده قاصدی بجانب خراسان
روان فرمود که امیر مضراب جاکو براه ساری و آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ
یافت و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک از حدود سپاهان بجانب ری روان گشته و آنحضرت از کنار آب
اغلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع پرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ
واقع شده هشتم شوال سلطانیه را محل نصب سراپرده عز و جلال ساخت چون صحرای قزوین
مضرب خیام عساکر نصرت قرین گشت امیرزاده ابابکر که از بغداد دو اسبه رانده روز نهم بآن منزل آمد
و لب بدست بوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیله سرایملک خانم و امیر شیخ نورالدین درخواست کرد
که پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد باشد و همتش مبذول افتاد و صاحبقران دریا نوال چهارصد هزار
دینار کپکی نقد و صد سر اسب بمیرزا میرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته شرف رخصت ارزانی داشت
و صاحبقران باستحقاق و سوابق ملاق امیرزاده ابابکر را دویست سر اسب و صد هزار دینار کپکی
و صد دست جبه انعام فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شود و با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم
بتقدیم رسانید و در کجور با میرزاده رستم و امرا ایلغار ملحق گشت و شاهزادگان و امرای ایلغار بیست روز
در کجور بودند و چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ از عقب روان گشته و جنگلستان
درختان انداخته راه پیدا ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف شتافتند و موکب همایون بعد از طی
منازل و مراحل در روز شنبه نهم ذی قعده بفیروزکوه رسید و عساکر فیروزی آثار آن قلعه را که از غایت
اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان گرفته احاطه نمودند و با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر
و سنگ پرداخته و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته خضوع شامل حال صاحبقران
عادل را شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر را باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض
عجز و قصور آمده و در روز دهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته امیر صاحبقران رقم تجاوز و اغماض
بر صحایف احوال ایشان کشیده و کوتوالی فیروزکوه را بامیر زنگی تونی مفوض گردانید و در خلال این احوال
یک گروه از قوم قراتاتار و نظامر و امغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان برآوردند و لشکری مرتب

که متعهد ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز کردند و چون این خبر بسایر گریختگان رسید همین طریقه مسلوک داشتند
و از امرا عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و ایتلمش و شاه ملک وغیرهم ایشان را تعاقب
نموده خلق کثیر قتیل گردانیده طایفه از آن قوم جان سبکبار بیرون برده زمره در چنگ آسار گرفتار گشته
و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت **ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر** امیر
صاحبقران بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اوروق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته
علم نهضت مرفوع شر اسکندر را بر افراخت و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه
بطرف هرات یافت و صاحبقران روز جمعه بیستم ذی قعده بجلا و رسیده معلوم شد که اسکندر رو با
بجهنم دره گریخته اند و آن عقبه الیست بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب
بزرگ که اسبان از آن شناه نتوانند رفت از میان آن دره میگذرد و بواسطه این صعوبت بجهنم دره اشتهار
یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بآن دره در آمده چون بآن آب مذکور رسید معلوم داشت
که اسکندر گذشته و جسر ویران کرده لاجرم به بستن پل اشارت کرد و فرمان موجب فرموده عمل نمود
روز دوشنبه بیست و سیم مذکور نخست جمل بهادر که قراول بود بر آن پل گذشتند و متعاقب یوسف برلاس
و سید خواجه و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین عبور نموده بیابان جهنم در آمده جنگل می بریدند
و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر را میطلبیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم شاه
ملک برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست سوار و سی پیاده
همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش می پنداشت تشبیه کرده او را منهزم گردانیدند
و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیده قیتول اسکندر را غارت نمودند
و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود بعم زاده اسکندر رسید و دیگر متعلقان او باز خورده همه را اسیر
کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند
و آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر با اندک مردمی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه
مسطور است دیگر از وی خبر پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرا
عظام ملحق گشته باتفاق کنار آب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر
مضراب جاکو که بموجب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و رایت

دیگر

دیگر آن شیر بیشه جلادت بآن جنگل در آمده در طلب اسکندر سعی بلیغ نمودند و چون از وی اصلا خبری نیافتند
بدرگاه عالم پناه بازگشته کیفیت حال عرض کردند امیر صاحبقران ایشان را معاتب ساخته حکم فرمود که بطرف
گیلان روند و بهر نوع توانند اسکندر را بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه مطلع سعدین مذکور است
یک ماه روز در میان جنگل و لای سرگردانی کشیدند بی آنکه اسکندر را در یابند بموکب همایون مراجعت نمودند
اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گردانیده که چون امرا ایلغار بملازمت صاحبقران فلک
اقتدار بازگشته فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند بر ایشان غضب فرمود و سوگند یاد کرد که اگر
او را بدست نیاورید شما را ادب بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا بار دیگر راه افتاده بولایت تنکابن آمدند
و رسولی نزد سید هادی کیا که در آن وقت حاکم آنجه بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که مملکت
تو تعرض نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آمدن او را
ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد و مناسب آنکه شما در کنار
رود توقف نمایید تا من کس فرستاده او را بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر
شیخی بآن جنگل فرستاد و سردار آن جماعت امحمد نزار اسب میگفتند سید ظهیر گوید که من محمد نزار اسب را
دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل آغاز جستجوی اسکندر کردیم جمعی از [illegible]
نشان دادند که حالا دو نفر مانند زمانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند و ما حضر خورده
بدین جنگل در آمدند و لشکر سید فی الحال در آنجا تاخته چون اسکندر آن صورت را مشاهده نمود سر دو طفل را
بجست و مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل رسانید و خود با یک نوکر در پای درختی نشست و سپاهیان
سید هادی کیا باو رسیده اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آخر دم روی تافته همانجا کارش ساختند
و سر او را نزد سید بردند و سید آن سر را نزد امرا روان کرد تا بمعسکر صاحبقران والا گهر رسانیدند
مولف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل کیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی میربود مع ذالک بسبب
کفران نعمت حالش بدین رتبه انجامید و چون اجل موعود فرا رسید از آن همه پهلوانی فایده ندید **نظم**
بکون و مکان چیزی از خیر و شر ٭ ز کفران نعمت ندانم بتر ٭٭ ز کفران نعمت چه آید بدر این
که نقصان عمر است و خسران دین **ذکر نهضت همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر**
سریر سلطنت و استقلال چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت

از کنار آب جیحون در گذرگاه کلاره دشت شتافت و دران منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین سید قوام الدین را
برتبه تربیت رسانیده و ایالت ولایت آمل و [illegible] بدو داد آنگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان
و حکام عراق و آذربایجان را رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم میرزاده ابابکر کرده امیر سید [illegible]
معبوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز شنبه بیستم ذی الحجه
صاحبقران عالیجاه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخته امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرموده
بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه محرم سنه ۸۰۷ از نیشابور عبور نموده
بکنار آب جعفران شتافت و دران منزل امیرزاده شاهرخ بملازمت شتافته پیشکشهای پادشاهانه
گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب
خرامیده رعایای آنجا از داروغه خود چکتو اناق تبه شکایت کردند و قهرمان قهر قتل او حکم فرمود فرمان پای
او را سوراخ کردند و سرنگون آویخته تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر
ترمذ عبور فرمود و خانه سید علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته سید لوازم طوی و پیشکش بجای آورد
و از آنجا بکش رفته آق سرا از مقدم جهان آرا عزت افزای سپهر خضرا شده و چون قرابه محل نصب
سرادقات سلطنت صاحبقران کشورگیر گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بعز دستبوس
رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتبه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در بدن و روح
در تن بسمرقند در آمدند و بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود نظرش کیمیا اثرش بران نیفتاده
بود رفته و شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عبور نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح
مالامال اشتغال فرموده دران اثنا ایلچی که از طرف دشت آمده و سلیاکات گذرانیده و لوازم اطاعت
و انقیاد اظهار گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان باستان صاحبقران
والاگهر رسیده تبرکات و تنسوقات بعرض رسانیدند از انجمله پرده‌های منقش مصور بود که نظر آن در آینه خیال
هیچ مصوری مرکز جمال ننموده ع در لطف صورت او حیران بماند مانی * والحمد لله الشکر لله الواهب والمعطی
والامانی

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالمیان

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی بلاد و امصار جهان
در تحت فرمان بندگان آستان سلطنت آشیان درآید و همای چتر همایون ظلش بر بساط بسیط غبرا بسیان

شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت افزای سپهر خضرا بی مشارکت غیری بال اقبال بگشاید بنا برین
در آنوقت که از یورش هفت ساله مراجعت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نموده خاطر عالی آثر بران
قرار گرفت که لشکر بجانب دریای خطا برد و لوازم جهاد و غزا بجای آورده بکسر اوثان و اصنام و قتل
اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که بعد از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر
بمقتضای فحوای تناکحوا توالدوا و تکثروا بجای آورده بعضی از شاهزادگان کامکار را مخدرات سرادق
عفت در سلک ازدواج انتظام دهد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان قسمت بسرعت
باطراف ایران و توران خبر رسانند که بقورلتای حاضر گردند و از خسروزادگان چنگیزی نژاد تا بزنی اغلان
و تا شیمور اغلان عرضه داشته که مناسب چنان مینماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین
و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما امیرزاده
شاهرخ متضمن مصلحت مملکت هست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی
بطلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور سرانجام
مهمات طوی و سور صادر شده مواضع کان گل برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره
ربیع الاول سنه ۸۰۷ پادشاه دریا دل بکان گل رفته فراشان چابکدست جهت مسکن خاصه همایون چهار
سراپرده به پیرامون صحرا و هامون کشیده و خرگاه دولت سر باوج فلک نیلگون مرتفع گردانیدند
یکی بارگاهی چو مینا سپهر * کشیده بر طارم مهر و ماه * و دوازده پای عالم آرای که طنابش
از سقرلات هفت رنگ و بالشش مخمل فرنگ بود و بطانهای ابریشمین و ستونهای منقش نگین در یکهفته
برافراشته و وسعت آن دوازده پای برتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت

نظم

سپهری بصنعت برافراخته * جهان در جهان سایه انداخته *

بدین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظماء امرا و خواص پایه سریر اعلا آنمقدار خیمه و خرگاه برافراختند
که عرصه زمین را مانند سپهر برین از کواکب موکب ساختند

نظم

از خیمه و خرگاه تو گوئی سپهر است * پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان *

و دران کوه و بیابان و دران جا و مکان و اقطار ترکستان
و مغولستان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع
گشته که شرح آن بتیسیر نپذیرفت و دران زمان و ایام منکلی بوغای حاجب که از امرای کبار سلطان

بروق بصنوف کمالات انسانی وحفظ کلام سبحانی از اصحاب توفیق واتقان امتیاز تمام داشت از پیش
پدرش ملک نامی سلطان فرج رسید وانواع تحف وتنسوقات از نقود وجواهر واقمشه فاخره بعرض رسانید
رسم رسالت
وازجمله نوادر یک زرافه و نه شتر مرغ علاوه آن برکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان
وامیرزاده پیرمحمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته سعادت دستبوس دریافتند وحضرت صاحبقران را
از ملاقات امیرزاده پیرمحمد پدرش محمد سلطان بیاد آمد ع مثال ابر بفصل بهار گریان شد
وچون هنگام سور وکامرانی بود بوقت ساعت حضرت صاحبقران شاهزاده را آفتاب وار جامه زرنگار
پوشانیدند ولباس سنجاب او را چون پرده ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانیدند وپیام جشن بدوام
وبشارت عشرت صبح وشام بگوش خاص وعام رسانیده صناع وپیشه‌وران ایران وتوران
ومصر وشام وروم واران چهارطاقها بسته بتعبیه‌ها گوناگون ساختند وارباب فرح شادی قبه‌ها
زیب وشعبده‌های عجیب انگیختند مجلس انس وبساط نشاط با حسن وجهی انبساط یافت وانوار بهجت
ومسرت بابلغ صورتی بر وجنات کاینات تافت نظم نشاط دهر وز آنچنان عام شد ﴿ که رسم غم اندر جهان گم شد
وازبرای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت وجمع کثیر از علما وقضات وموالی
واشراف واعیان واهالی در پای سریر سلطنت مصیر مجتمع شده امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم
سلطان فرزندان امیرزاده شاهرخ وامیرزاده ایجل بن امیرزاده میرانشاه وامیرزاده احمد وامیرزاده سیدی
احمد وامیرزاده بایقرا ابنا امیرزاده عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت وعقایل خاندان خلافت عقد بستند
ودران محفل شیخ شمس الدین جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح اشتغال نمود وکلمات
ایجاب وقبول بقاضی القضات سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود وروزگار زبان بتهنیت
ودست نثار گشاده زر وگوهر بیشمار ودرم ودینار بسیار افشانده گشت نظم چنان افشاند گوهر ودرم
که گفتی از فلک میبارد انجم ﴿ وحضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خواتین بلقیس آیین
همه مشتری سیما وزهره جبین اطراف بارگاه سپهر تزیین را بفر حضور نور وصفا بخشیدند وجای شاهزادگان
جمشیدقرین ونوئینان وامرا وتمکین وسادات عظام وقضات اسلام واکابر واعیان درساعه
دوازده پایه مقرر گردانیدند نظم صف حاجبان مرصع کلاه ﴿ بخدمت ستاده درپیشگاه ﴿ وتما
خلایق از امرای هزاره واعیان روزگار واشراف هر بلاد ودیار مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه

دور نشسته

دور نشسته وبیساولان بهرام توان خلعتهای طلادوزی دربر کرده وبر اسبان تازی سوار شده وظایف
خدمت بتقدیم رسانیدند وفیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلهای گوناگون آراسته وبرپشت هر یک تختی بسته
درجای مناسب بازداشته خوانسالاران از شیرهای زرین وسیمین مشتمل بر اوانی مرصع بمقدار حاضر آوردند
که نطاق نطق از احاطه او بعجز وقصور اعتراف مینماید واز اصناف اطعمه لذیذه واشربه لطیفه وثمار حلاوت
آثار دران طوی خانه موجود بود ع که بتحریر شرح آن نتوان داد ﴿ وسوجیان عشرت از انواع مسکرات
پیش از پیش ترتیب نمودند وبعضی شیرهای سلطانی چندین خم خسروانی پر از باده صاف آماده وصلای خلد در دادند
ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین نهاده از کیفیت می گلفام وفروغ چهره انجام
هر دل را سرور دیگر وهر منزل را نوری دیگر بخشیدند وهر یک از مجلسیان مضمون این مقال ورد زبان
گردانیدند نظم در بزم طرب جام لبالب چه خوش است ﴿ از دست نگار سیم غبغب چه خوش است
هر روز نگار خی صبوحی چه نکوست ﴿ کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است ﴿ ودران ایام از غایت
الطاف عام امر فرموده شاه صاحبقران ﴿ منادی گری شد بشارت رسان ﴿ که ایام سور است وایام عیش
می ناب نوشید از جام عیش ﴿ درین جشن کس را نگوید سخن ﴿ اگر تیره روز است اگر نیکبخت
چو این مژده کانی بمردم رسید ﴿ گل شادمانی بدلها دمید ﴿ گرفتند از آن سور کس را آرام
ز رود وسرود وز ساقی وجام ﴿ والوحیران گلعذار خوش لقا نام شده هم آواز رود وسرود
مطربان نغمه پرداز ومغنیان خوش آواز ناهید رقص آوردند ونوای نای وصدای عود وارغنون
در ضمیر ع بران چنگ پشت وجانان چنگ زلف ﴿ تاثیر کرد نظم نی نامی بگویم نی شکر بود ﴿
زنی شکر چو شیرین کارتر بود ﴿ نوای ارغنون وناله چنگ ﴿ از آن منزل برفتی تا بگرسنگ
وچون چند روز صغیر وکبیر وغنی وفقیر وبرنا وپیر با نوش وجوش وخروش گذرانیدند صبوح را بغبوق
وغبوق الصبوح متصل گردانیدند صاحبقران دین یاد دل شاهزادگان ودارا ونوئینان وایلچیان
مصر وشام وفرنگ وبلاد هند ودشت قپچاق وولایت سند وسایر اکابر واشراف را بخلع کرامتها
وانعامات موفور ساهی ومسرور ساخت وبساط ملاهی را طی کرده بهمت معطلات امور مملکت پرداخت
وارباب احتشام را باجرای امر معروف ونهی منکر اجازت نمود خلایق را از ارتکاب شراب وسایر
منهیات منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود الحمد لله المنعم المنان وعلیه الاعتماد وعلیه التکلان

ذکر اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و استعداد سپاه ظفر پناه جهت یورش ختای

حضرت صاحبقران مظفر لوای چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا از طریق مشورت
بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهت مصمم عزم سفر خطا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواجیان
سپاه را از هزار شماره کرده هرچه قابلیت اضافه داشته باشد از سر تحقیق سان زیادت کنند که در دفاتر
ثبت کنند امرای تواجی از میران هزاره و صده محلکا ستانند که بجهه یراق و دستور یورش آینده و تواجیان
و تواجیان بموجب فرمان کاربند حکام و ولایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهت جمع اوردن
چریک متوجه مواضع خویش گشته مقرر آنکه بیلجار معین متوجه اردوی کیهان گردیده با لشکر و معسکر
غزای خطا بپیوندند و امیر صاحبقران از کان گل بسمرقند درآمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول فرمود
و در آن بقعه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسب و خلعت و کمر مغرز فرمود و رخصت داد که بزابلستان
مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش در خانه شاهزاده مشار الیه می‌برد
و خود در طوی عروسی دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هرات متوجه قندهار شدند
و امیر صاحبقران ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ
و بهره‌ور ساخت و دستوری داد و مولانا عبد الله کشی را همراه رفیق او گردانید و مکتوبی بعرض
سه گز و طول هفتاد گز که بآب زر قلمی شده بود بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط
از سایر خوش نویسان زمان امتیاز تمام داشت با سیم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال فرمود
و سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم و بهر چه بشارت
علیه نفاذ یابد درباره ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر صاحبقران در جواب آن سخن نوشت
که سلطان احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف کرامند و نفایس
ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و بر قیاس سایر ایلچیان سایر اطراف را اجازت معاودت
ارزانی فرمود آنگاه از مدرسه سرای ملک خانم بکوک سرای که بنا کرده معماران همت بود نقل نمود و اعلی
فرمود و حکم نفاذ پیوست که امیر برندق نسخه لشکریان از نظر احتیاط درآورده معلوم کند که در یورش
چند هزار کس در رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تحقیق نموده و روایتی که در ظفرنامه
و مطلع سعدین مذکور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل قرار یافته از بلاد ما وراء النهر

ترکستان

و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و تقابای قراتاتار و خراسان و مازندران دویست هزار سوار و پیاده
در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی در روضة الصفا نوشته‌اند روزی میرزا سلطان
احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرانشاه می‌فرمود که دفترسان صاحبقران گیتی‌ستان مشتمل بر آن اوراق
بوضوح می‌پیوندد که ملازم خاصه آنحضرت در حین توجه بجانب خطای سیصد و هشتاد و دو هزار شماره شده
و عدد مجموع سپاه ظفر اثر در آن سفر بهشتصد هزار و دو هزار می‌رسید و العلم عند الله الکبیر المتعال فی
جمیع الاوقات و الاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت یورش ختای

چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک‌ستانی لشکر قیامت اثر حضرت
صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور نالایق مانند غارت و اسیر و مقاتله نموده بودند در آن اولا که آن موید
مظفر لوا از فتح ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند
نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی و الهام کلمات لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهت
تدارک جرایم و آثامی که از خدام اعلی مقام در خلال اشتعال نایره خشم و قتال و استیصال اصحاب
جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار ختا قیام نماید بر طبق کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات
آن معاصی و زلات را بعفو و اغماض مقابل گرداند ان الله یغفر الذنوب جمیعا بنا علی هذا بعد از فراغ
از طوی کان گل و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمره دیگر از امرای عظام
با تاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از
سپاه در یانقار و ریبی و صبران زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شد محافظت
خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشا بیست و سیم جمادی الاولی سنه ۸۰۷ از سمرقند
نهضت فرموده متوجه قشلاق اقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورد
با لشکری که عارض خیال از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصار آن
بقصور اعتراف می‌نمود روی براه آورد **نظم**
روان شد در آن راه چندان سپاه ∴ که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه
سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان
از غبار سم مراکب سمت ظلمت گرفت **نظم**
نه بد بر زمین دزنا جایگاه ∴ نه اندر هوا باد را بود راه

و ماهچه رایات آفتاب اشراق براه قراباق نهضت نمود بعد از قطع منازل بسایه وصول بربایلیق انداخت
و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجه کمال یافته سراپرده سحاب گران تا کران
آسمان تا آسمان احاطه کرد و باد تند در وزیدن آمده برف عظیم بارید طوفان روان و برق خروشان
وزد و دود آه چشم سحاب اشک ریز و موکب نصرت قرین از آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت
سرعت نموده با قشولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان و قوریها
که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت
میرزاده خلیل سلطان بتاشکند خرامید و امیرزاده سلطان حسین بصبران منزل گزید و صاحبقران پسندیده
صفات از قشولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشورگشای در حدود شاهرخیه
نقار ترتیب نماید و این شاهرخیه را در قدیم فناکت میگفته اند و از عبور لشکر چنگیز خان ویران شده حضرت
صاحبقران در سنه ۷۹۴ آنرا عمارت فرموده حصاری استوار ساخت و اهالی آن حوالی را بآنجا آورد
بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت و بشاهرخیه اشتهار یافت القصه برای نقار چندین هزار خروار غله مقرر شد
که بار ابلها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا وقت مراجعت جریک منصور جهت آذوقه تنقیص ننماید
و چندین هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت لشکر ظفر قدر
قدرت شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در اقشولات بمرتبه رسیده که گردون
کار دیده پیش از آن مقدار سپاه با آن همه استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود
و خلایق را از کمال عظمت طوی که آن کل مشاهده و وفور جمعیت اقشولات دغدغه عظیم در خاطر افتاده از ظهور
مضمون اذا تم امر دنا نقصه اندیشه تمام داشتند از اسپیجاب الکال رسیده و صبح و شام
دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر مینگاشتند **ذکر توجه رایات ظفر نگار
از اقشولات بجانب اترار** در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت
برودت رود جیحون منجمد شده مانند نقره خام مینمود از بسیاری برف قله کوه و فضای صحرا
و بساط هامون و روی دریا مسطح شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان باران کره خاک غدیری
مینمود تمامی جبال و تلال را مساوی صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص بر اخراج مثوبات غزا از قشولات
کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفان را سرما برد و روز

چهارشنبه

چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار بسرای بردی بیک برادر امیر شیخ نور الدین از فر نزول همایون طراوت
صورتخانه چین پذیرفت و مقارن وصول از ممر مجاری آتشی در سقف آن خانه مشتعل شد و اگرچه بازمان
در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خواطر روی در آن نهاد چه در آن اوقات
اکابر و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت
متترسید شدند و حضرت صاحبقران در آن اوان موسی رکمال را فرستاده که از راه سیل میتوان گذشت یا نی
و او بامتثال امر مبادرت نموده بازگشت و معروض داشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگر از طرف
سیرام و دیگری را البته غلام بهمان کار روانه فرمود و او مراجعت کرده گفت که در آن عقبه دو نیزه
برف بالای هم نشسته است و درین اثنا قراخواجه از پیش تقتمش خان که از دیر باز در دشت قبچاق
سرگردان بود بدرگاه سلاطین پناه آمد و در روزی که حضرت صاحبقران در دیوانخانه بهشت بر مسند
و کامکاری تکیه داشت و از شاهزادگان چنگیزی نژاد تابزی اغلان و تاشتمور اغلان و جگره اغلان
بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از فرزندان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرا عظام قراخواجه را بشرف بساطبوس رسانیدند
و او بزبان اعتذار عرض کرد که تقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجرم کفران نعمت
سرگردانم و بغیر از آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال
این شکسته بال کرده تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بسپرد ارکان خدمات
قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده و استمالت داده گفت انشاءالله
تعالی چون ازین یورش بازگردم دشت قبچاق و الوس جوجی را باردیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته
بوی سپارم و کار ملکتش را بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد فام ناضر و ریان سازم و در خاطر خطیر خسرو
صافی ضمیر چنان بود که در همان چند روز قراخواجه را با سلکات نامی و تنسوقات گرامی نزد تقتمش خان
ارسال دارد و از آثار علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آورد اما نگاشته قلم تقدیر مخالف
این اندیشه و تدبیر العبد یدبر و الله یقدر **ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان
از جهان گذران بجهان جاودان** چون عنایت بیغایت خداوند غفور در همه حال شامل حال
صاحبقران موید منصور بود در آن اوان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت نمود

خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر متوجه آن شد که فیما بعد اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف
سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون هو الذی
یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه پیمانه تمام و در بستر
سلطنت آسایش نماید عزم غزو ختن و خطای و قتل کفار آنجا جزم کرده و در وقت شدت سردی هوا و
بارندگی و سرما از سمرقند فرود شده بجانب اترار نهضت فرموده و چون صورت واقعه که هرگز
هیچ کس را از حلول آن گزیر نبوده و نیست در آن منزل روی نمود هرآینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا
الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بی‌غایت الهی بر آن عزیمت که مقصود
ادراک مثوبت جهاد بود ترتیب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب
جمیعا طلوع نموده بر وجنات آنحضرت خواهد تافت رباعی گر زنگ گناه صحبت تو خواهد بود ۞
وان یار عزیز تست خواهد بود ۞ از غیر محض جز نکوی ناید ۞ خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود
کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن
قرار داد که خواقین مملکت آسمان را بجانب سمرقند باز گردانند و نفس نفیس از اترار کوچ فرموده
عزیمت یورش خطا با مضا رساند میل تفرج کرده چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان
نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون را از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا صفت روشنی
می‌پذیرفت در آن اثنا رغبت عرق نموده جوهری آوردند برنگ مانند آب و بصفت آتش وش و دلفروز
بلور مذاب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغولی نمود که اصلا میل طعام
نفرمود بنا بر آن مزاج همایون متغیر گشته عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کردند و یکدو جام
دیگر بآنحضرت دادند و بحظ حرارت تسکین یافته چون رطوبت در آن شراب با اثر کرد تب اشتداد
پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه ۸۰۷ مرضی صعب روی نمود بنحوی که امراض مختلفه مخوفه
که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از جمله اطبا مولانا فضل الله تبریزی در علاج
بود و در تداوی ید بیضا مینمود هیچ دوا نفع نمیداد و اصلا مواد فاسده منقطع نشد بنابر آنکه تقدیر الهی
دماغی را اوضاع آشفته بود و صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال نوع دیگر است و نقد حیات در
تصرف قابض ارواح لاجرم بتیغ توکل قطع رشته علایق کرد و با اعتقاد راست و نیت درست

از مهمات توبه فرمودند و بکسر آلات مناهی اشارت نموده خواتین و آغایان و نوئینان را جمع آورده
گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند آرایش داده بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد
و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم داشت و امیر شیخ نورالدین و امیر
شاهملک و دیگر امرای بزرگ را گفت تا عهد و پیمان آوردند که از متابعت شاهزاده مکرم نه پیچند و سر از حلقه
اطاعتش در آورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک با وجود محنتی عظیم با دلی پر الم
بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان و امرای که در تاشکنت قشلاق
کرده اند خبر فرستیم تا بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریافته وصیت ولایت
عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده ۞ آنحضرت فرمود
که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمیتوانند شد و شما را نیز دیدار من
نخواهد گشت و بعد از بیرون رفتن امرا فواقی عظیم بر خسرو هفت اقلیم غلبه کرده با آنکه از بیرون خرگاه
حفاظ و موالی بقرائت قرآن اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله
والد مولانا حبیب الله بدرون خانه درآید و بر بالین همایون بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت
نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری مواکب کواکب لباس نیلوفری و پلاس سوگواری پوشیده
امیر صاحبقران میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بر زبان الهام
بیان گذرانید داعی حق او الله یدعوا الی دار السلام اجابت فرموده و طایر روح شریفش از قفس قالب
شکسته بجانب ریاض پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغت بوده کمال
اقبالش صفت زوال گرفت و کاسه‌ای که از میامن آثار رعایتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
می‌غنودند جمال خورشید مثالش غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود
از صرصر فنا نگونسار گردید و لوای همایون آسمان سای صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح نجاحش می‌آسود عقاب
قضا از اوج ثریا بحضیض الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج ۞ که زو بود اسلام و دین را رواج
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد ۞ صلاح و پناه بلاد و عباد ۞ این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهار
شنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار
این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده اند از جمله مولانا بهاء الدین جامی گفته که تاریخ سلطان تیمور آنکه رخ زاول خون کرده

وزخون عدو روی زمین گلگون کرد ⁂ در عهد شعبان سوی علیین تاخت ⁂ فی الحال سرو پا بیرون کرده

گفتار در ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمانفرمای مشرقین و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سلب که نیر عالم افروز سپهر سلطنت پرتو عنایت از وجنات روزگار
بازگرفت و خط انزار علامت روز قیامت و نمونه صور اسرافیل سمت ظهور پذیرفته ⁂ برآمد ناله واویلا و واحسرتا
بیت
ز مرد و زن فغان و ناله برخواست ⁂ ز فریاد و فغان شور و نوا ⁂ علامات قیامت گشت پیدا
شاهزادگان عالمیان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آیین روی نازنین و گیسوی
مشکین بدست لطافت بکندند ⁂ بروی بخنه و زهره گیسو بریده ⁂ امرای ملک آرای بجای جامه
پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلا از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند
و در آن شب موافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده غمازت تا صباح
قطرات باران سیلاب مینمود و چون بخیال محال یورش خطا امرا منخواستند که آن واقعه تا یله ظاهر گردد
بهنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه و شیون و تغیر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین حضرت صاحبقران
مغفرت قرین آوردند بموجب وصیتش هندو شاه خازن با مر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر
در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ از آن تومینان عالیشان پیر دی بیگ بوقا
و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آوردند
که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت صاحبقران درنگذرند و تخت سمرقند را با امیرزاده
پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی تا بتخت نزد امیرزاده خلیل سلطان روان سازند و تومینان را که در طلایه
بودند آگاه گردانند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش امیرزاده
سلطان حسین بعبیران فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقران صعوبت تمام پیدا کرده
عرید باردوی اعلا توجه نمایند و خضر قوچین بجانب غزنین روان شد که امیرزاده پیر محمد را از رحلت
آنحضرت و منصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتافته و شیخ تیمور قوچین بصوب
هرات و علی درویش کبسک بچه اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و از آن امور مهین
کار روی بنفاذ آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روان شد و در شب پنجشنبه هیژدهم ماه گور

جمهور

سوخت

جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حی لایموت را در محفه نهاده از انزار بیرون آوردند و در همان شب
از آب خجند از زریخ گذشته در دو فرسنگی انزار فرود آمدند و چون گریبان صبح بدست طباشیر افق
صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان را فروخت که صبر و شکیبایی بردو
و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بسوخت ⁂ آبی کجاست کآتش غم این جگر بسوخت ⁂ وین برق جانگداز خشک و تر
مرغ سپیده دم که خبر داری از سحر ⁂ اکنون مینه هم آتش بال و پر بسوخت ⁂ صیحه صبح محشر و فزع
اکبر در عالم صغر بظهور انجامید و در جهان فغانی افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون
جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از دور نصیحت مصلحت اندیشان
ساکن گشت امرا و ارکان دولت و تومینان و مقربان حضرت با خواتین بلقیس حشمت و مخدرات تتق عصمت
طریق مشورت مسلوک داشته خوالطربان قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند
و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت عزو خطای با مضار ساختند
و در همان صبح محفه مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ
بیست و دوم شعبان بآن بلده در آمده جسد مطهر آنحضرت را بر قد عطر سار رسانیدند و بعد از چند گاهی
بموجب که آنحضرت وصیت کرده بود بسید برکه از اندخود بآنجا نقل نموده و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
بعد از ارسال پیر زبر صاحبقران والاگهر دفن کردند و تابوت مغفرت مآل حالیات را با میرزاده الغ
بیک متعاقب بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب خطای
کوچ نموده و از آب سیحون گذشته در جانب شرقی انزار فرود آمدند در تولا شعبده باز سپهر مشعبد
برانگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان این سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران بمیرزا سلطان حسین
رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساختند و اسبان و بعضی از سپاهیان را گرفته دوابه
عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت مسامع امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند ارغونشاه فرستادند مبنی از آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال
استقلال متوجه آن شهر گشت باید که در محافظت شهر سعی نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند گرفته
گرفته مضبوط سازد و قاصدی میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه میرزا
سلطان حسین ایشان را آگاهی داده التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو برسد

رسید بن قیاس نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرای تاشکنت نیز ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک
در انزا توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر اعیان و امرا در ملازمت امیرزاده ابراهیم
سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور از آب سیحون پنج سنگ که سه هزار شتر خزانه با آنچه
بار داشت بآب فرو رفت و از دو نزدیک بآب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرای عظام امیرزاده خلیل سلطان را بدولت و احترام پادشاهی و وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امرای عظام که در ان زمستان
در تاشکنت بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان حسین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان
مستولی شده امیر خداداد حسینی و بادکار شاه ارلات و شمس الدین عباس بر بندق برلاس باتفاق امیرزاده
احمد بن عمر شیخ و شاهزاده خلیل سلطان را که در ان زمان بیست و یک ساله بود بسلطنت برداشتند و دست
بانتخاب داده وصایای امیر تیمور کورکان را نابود انگاشته شد و این خبر در اشتار راه بحضرات عالیات
و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین رسید بغایت آشفته گشته و بقلم تعییر و سرزنش نامه نوشته بجانب
تاشکنت فرستادند مخلص سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده
پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کار دان
عجیب نموده که بدین نزودی فتر تربیت و حقوق حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بچنین
ارتکاب ناپسندیده جسارت نموده آن بایستی که اگر دیگری مثل این در میان آوردی منع و زجر او مشغول
گشتی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شده امیر بر بندق را نزد حضرات عالیات و امیر
شاه ملک و امیر شیخ نورالدین فرستادند و پیغام دادند که بیعتی با امیرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت استمرار
دولت و استقامت مملکت بست و گمان چنان بود که شما درین امر همداستان باشید و اکنون که دانستیم
که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده از آن بیعت پشیمانیم و هر چه شما در باب امضا و وصایای
آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر بر بندق با قبولات رسیده بار دوی همایون بعد از اقامت مراسم
تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین خلوت کرده و نامه امیر خداداد و بادکار شاه ارلات و امیر شمس الدین
عباس که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای
صاحبقران مغفرت شما در نگذرند و بغیر از میرزا پیر محمد جهانگیر کسی را ولی عهد آنحضرت نشمارد و امیر شیخ

نورالدین و امیر شاه ملک بار دیگر در ان باب مکاتیب بامرای تاشکنت نوشته بامیر بر بندق تسلیم نمودند
و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بمواضع قرحق رسیده از آنجا امیر
باستصواب همگنان بطارم سمرقند شتافته شهر را مضبوط یافت و امیر ارغونشاه بنابر مواعید امیرزاده خلیل
سلطان برج و بارو را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بر دروازه چهار راهه که امیر خواجه یوسف
و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند التماس فتح الباب کرد ارغونشاه دست رد
بر سینه ملتمس امیر شاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت
بمن سپرده بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود مجلس را در شهر نگذارم
و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را باو بسپارم تا از عهده امانت داری بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده های امیرزاده خلیل سلطان از راه رفته دروازه باز نخواهد کرد لاجرم
با دل غمناک و چشم نمناک بازگشت و در صحرای غلیبا بحضرات عالیات رسید گفت و هم آنجا نزول
نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مصالحت چنان دانستند که امیر شیخ نورالدین بسمرقند رود و امیر
ارغونشاه را از سر مخالفت درگذرانند و امیر شیخ نورالدین را و سخنان ایشان را استماع امیر خداداد
حسینی رسانیده و بادکار شاه ارلات و سایر چیتیان امیرزاده خلیل سلطان همینی را دانسته آنگاه
باتفاق گفته فی الواقع تاج و تخت ننگ بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است
و ما بغیر او احد وصیت آنحضرت منیدهیم و هم در ان مجلس عهدنامه نوشته هر وثیقه را مهر کردند و امیرزاده
خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش بر آنجا نهادند و بعد از آن ملتمس را با عهدنامه پیش امیر شیخ
نورالدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ بدیشان نمودند و امیرزاده پیر محمد برد بعد از آن زمره
از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر اعتناق عروس مملکت ترغیب و تحریص نموده گفتند
که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بر انه احسان و انعام صید باید کرد
و الملک بعد امی لیل من غلب امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان بر تسخیر ملک
جازم شده عازم سمرقند شد و از اسبان و استران و شتران حضرت صاحبقران و شاهزادگان
و امرا آنچه در ان نواحی دیده همراه برد و بجبر در آورده بر امرا و خواص و طایفه از مردم عراق که با او
نفاق زده کانی کردند و قسمت نموده و امیر بر بندق که منقلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت

پل را ویران کرده متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهده عهدی که کرده بود بدر آید و همچنین امیر خدایداد حسینی
و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده رفیق فرقت رفته و با وجود ایچکی
شاهزاده بعلاوه غدغه بخاطر راه نداده و بکنار آب شتافته به بستن جسر اشارت فرمود و لشکریان همان روز
بترتیب آن قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی
دوابه رسید شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده خاطر را اطاعت
امیرزاده خلیل سلطان نهاده و بنابر آن از مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار
مراجعت نموده بموکب شاهزاده پیوست و بجهه یکجهتی اقدام فرمود ذکر توجه امیرزاده الغ بیک
و امیرزاده ابراهیم سلطان در مرافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان
جهت اقامت عزا رستم طغای بوغا برلاس که همراه امیر برندق بن جهانشاه از امیرزاده خلیل سلطان
جدا گشته بود و بعد از مراجعت امیر مشار الیه عزیمت خود را منع بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین
رفت و کیفیت شفقت امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق را بوی باز گفت مشروح
امرای عظام بعد از شنیدن این سخن چنان مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان عالمیان بخارا روند
و حضرات عالیات را به سمرقند فرستند بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه رمضان مذکور امیرزاده
الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغای بوغا و اتمش
و توکل و قرقرا و حسن جندار اول و ارسلان خواجه ترخان و امیر شمس الدین المالیقی و موسی و کمال و بشیری
و غیر هم حضرات عالیات را وداع کرده و بجانب سمرقند گسیل نموده عنان یکران بطرف بخارا تافتند
و از محل خبر با در ریش معصیت جانسوز حضرت صاحبقران تازه گشت فریاد و فغان از نهاد عالم زدگان
برآمد و بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا
بایقرا و ایجل و سعد وقاص از علیا باد لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه بشتافتند و ارغونشاه
و حضرت خواجه یوسف توهمی بی جایگاه بخود راه داده آنشب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در خانقاه
میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند نظم روز دیگر که باز چرخ بلند ❁ پرتو مهر بر جهان افکند
بشهر در آمدند و بمقبره منوره در آمدند و بلباس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان
تغیر لباس کرده و آواز گریه و فغان برآوردند لاجرم غلغله و ولوله در زمین و زمان افتاد نظم

زبس با

زبس بالا گرفت آواز فریاد ❁ صدا در گنبد فیروزه افتاد ❁ اما شاهزادگان و نوئینان و امرا چون نزدیک
بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در آورده
لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرای سمرقند فرستادند و بسرعت طی مسافت نموده
حمزه طغای بوغای برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده و در روضه ایوب پیغمبر علیه السلام امرای
عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بشهر کشور است با بعضی قلعه
تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون با بعضی دیگر از
حصار متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و پسر شیخ نور الدین بوده رستم برلاس و برادرش حمزه و ایتمش
و توکل قرقرا و دیگر امرا و سپهداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره و لوازم سعی
و اهتمام بجای آورند ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام
تعزیت صاحبقران چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده
بسمرقند نزدیک رسید امیر خواجه یوسف با شاه رو جنگش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که چهار فرسخی شهر واقعست
بعز بساط بوس سرافراز گشت و مجموع سادات و اکابر و علماء آن بلده مراسم استقبال استعجال نمود
و بعد از آنکه بکنار آب کوهک مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح دروب قلعه و شهر و مقالید
کنوز و خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند
که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم رمضان
سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت
سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده
خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه و حیثیت امیر صاحبقران کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولد امیرزاده
محمد سلطان برادر زاده امیرزاده پیر محمد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او را علی الرسم بر سر مناشیر
نویسند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره حضرت خاقان سعید آنجا بود کار تعزیت
از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و امرا و آغایان و نوئینان و اشراف و اعیان باللباس
سوگواری در گریه و زاری آمدند و اقامت لوازم معصیت جهت ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت

7

شعار حسنات کلام پرورد کار بجای آورده صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و دران ایام چندان حلوا و طعام
بمستحقان دادند که قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت ربست بعد از ان کور کر
خاص را افغان و ناله در آورده پوستش پاره ساختند و از کار چند اعتنا نکاه میرزا خلیل سلطان بکمال شاهزاده
و خواتین و نومنان را از کسوت غرا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخر و جامهای طلادوز
بیاراست و ابواب خزاین گشاده آنمقدار زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد
و کیفیت اشراف و اتلاف شاهزاده و زوال دولت و اقبال او عنقریب سمت تحریر و نشان تقریر خواهد
یافت انشاء الله تعالی **ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد** از اولاد ذکور صاحبقران
مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند بر موجب این نسل امیرزاده جهانگیر سه
یازده چه از وی صلح ابا غفار منان از میرزا محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله
یحیی پنجساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکین
داشت با هفت پسر ... خالد هفت ساله بود بخر سعد وقاص منجر قیصر جهانگیر و از نسل
میرزا جهانگیر بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله بابک پسر عمر شیخ هفت ساله
رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله باد و پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ
هیژده ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرای عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه
در سن سی و هفت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست و سه ساله باد و پسر نه ساله عثمان
چلبی چهار ساله میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش
و میرزا شاهرخ در سن بیست و شش سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت الغ بیک
میرزا ابراهیم سلطان در دو در سن یازده سالگی اما الغ بیک نزدیک به پنج ماه از ابراهیم سلطان کلانتر
بود بایسنغر میرزا هشت ساله سیورغتمش میرزا شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اغلان دو ساله
یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات مخدره محذره در پرده عصمت و عفاف می غنودند
صبیه آنحضرت سلطان بخت بیگم که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه بسر میبرد و از امیرزاده شهید عمر شیخ چهار
سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان سه صبیه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ و میرزا
پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان هر یکی دو امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت

صاحبقران است و مادرش آکه بیکی بود و پدرش محمد بیک ابن امیر موسی و العلم عند الله **ذکر اسامی و سراری**
حضرت صاحبقران مغفرت شعاری خامه عنبرین شمامه از نسب نامه که در آن زمان خاقان سعید عالیشان
شاهرخ بهادر سلطان نوشته شده چنین نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات
حیات هژده زن بحباله نکاح در آورده و اسامی ایشان اینست اولجای ترکان بنت امیر مسلا بن امیر قزغن
که سلطان بخت از و تولد نموده بود خانزاده پاک نسب سرای ملک خانم بنت قزان سلطان خان تومان آغا که
مادر میرزا جهانگیر و آکه بیکی بود دلشاد آغا و غلاب که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام
تو عدمی بی بنت اق صوفی قنقرات تومان آغا بنت امیر موسی ... تو کل خانم بنت خضر خواجه جان دولت
ترکان آغا بنت امیر ... سلدوز جان بیک آغا موند و آغا جیبان ملک آغا بخت سلطان آغا سلطان
آغای بکو نور وز آغا و چنانچه از ظفرنامه استفاده میکردد در ذکر قسمت ازدواج امیر حسین الطنبور می پیوندد
آغای بنت امیر خضر یسوری نیز در سلک زوجات صاحبقران مغفرت سمات انتظام داشته از سراری
مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و دو نفر بنظر در آمده بر موجب ... ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا
شاهرخ از وی تولد نمود جهان بخت آغا نگار آغا روح پرور آغا دلشنک آغا سلطان آغا دلشاد آغا مراد
فیروز بخت آغا خوش کلدی آغا دلخوش آغا برات بیک آغا سونج ملک آغا ارزونی آغا منکلی بیک آغا
جونی قربانی که والده میرزا میرانشاه بود باید کار آغا خدایداد آغا تومان آغا که والده میرزا عمر شیخ بود بخت نگار
آغا ملکانشاه آغا قتلو بی آغا **ذکر بعضی از مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران ستوده مآثر معاصر**
بوده اند بر ضمایر ارباب الباب ظاهر و آشکار اخواهد بود که از زمره عظیم الشان و طایفه متعالی مکان
جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد
و امصار ایران و توران بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال تمامی آن طبقه از کتب تواریخ بوضوح
نمی پیوندد لاجرم بذکر جمعی که از احوال ایشان راقم این حروف پریشان را معلوم شده اختصار خواهد افتاد
و من الله الهدایة والرشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغانی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین
عبد الرحیم خوافی بوده و در متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سعی بلیغ مینموده و ورع و تقوی
بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت و فاتش در ماه ذی حجه سنه ثمان و سبعین
و سبعمائه اتفاق افتاد و در مزار هرات که مسکنش بود مدفون شد **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی**

حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ نور الدین
محمود بن عبد الله المزدقانی بود اما از شیخ تقی الدین دوستی کسب روش طریقت فرموده بعد از فوت شیخ علی
بازرجوع بشیخ تقی الدین محمود کرد و گفت فرمان حضرت شیخ متوجه شده فرمود حکم چنانست که در اقصای بلاد بگردی
امیر سید علی حسب فرموده عمل نموده نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهارصد ولی رسید و چهار
صد را در یک مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم
و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک در میان فضلا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی حجه سنه
ست و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد مرقد عطر افشانش در ولایت ختلانست **بابا سنکوی اندخودی**
درویش مجذوب بود از وی کرامات و خوارق عادات منود و در سنه ٧٩٢ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح
خراسان از آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه بسینه کوشتی بطرف
امیر صاحبقران انداخت آنحضرت بآن معنی تفال نموده گفت که خدای تعالی بسینه روی زمین را که خراسانست
بما ارزانی داشت و همچنان شد وفات بابا سنکو در سنه تسع و سبعمایه روی نمود و قبرش در اندخود است
مولانا زین الدین علی تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود در علوم ظاهری و باطنی شاگرد
مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین علی بحقیقت اویسی بوده و از
روحانیت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سره تربیت یافته و در وقتی که امیر صاحب قران
داعیه تسخیر هرات داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نموده آنجناب زبان و دهان بنصیحت
آنحضرت گشاده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن
قدوه اصحاب وجد و حال سوال کرد که شما چرا ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال
دهد مولانا جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر او گماشت و شما نیز اگر با بندگان
خدای بر نهج عدالت سلوک نفرمایید دیگری بر شما مستولی خواهد شد حضرت صاحبقران فرمود که کیست آن شخص
که بر من او را استیلا دست دهد جناب مولوی گفت عزرائیل و امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک
گرفته گفت هیچیک از سلاطین را امیر نخواهد شد که ظفر یابد و انتقال من از دار ملال با جل طبیعی خواهد بود و وفات
مولانا زین الدین علی در روز پنجشنبه محرم الحرام سنه ٨٠١ روی نمود ملک عماد زوزنی در تاریخ وفاتش
این قطعه نظم فرموده **قطعه** سنه احدی ثمان بود تاریخ ؛ که گذشته معضد از سلخ محرم ؛

شده نصف النهار از پنجشنبه ؛ که روح پاک مولانای اعظم ؛ سوی جنت برین رفت و ملایک ؛
همی گفتند از جان خیر مقدم ؛ و دیگری از فضلا درین باب گوید و بهمین اختصار نماید **نظم** تاریخ وفات قطب اولیا
بلحظه بآخر رسید **خواجه بهاء الدین نقشبند** نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول فرزندی
از خواجه بابا سماسی بوده و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر سید کلال نموده در نفحات مسطور است
و خواجه بهاء الدین در حقیقت اویسی است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی
سوال کرد که درویشی شما موروثی است یا مکتسب جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی
عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم باز پرسید که طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود که نمی باشد
پس گفتند طریقه شما چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن بحق سبحانه و تعالی ؛
از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش ؛ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ؛
وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه ٧٩١ اتفاق افتاد و یکی از فضلای زمان
جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داد **قطعه** خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند
آنکه مشهور ولایت شد کمال ملتش ؛ مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان ؛ قصر عارف زین سبب آمد حساب رحلتش

ذکر جناب علامة العلمای سعد الملة و الدین نجم الدین محمود التفتازانی ولادت با سعادت آنحضرت
یعنی عالم ربانی و علامه عالم فانی در دانشوری بی مانند و ثانی ماه صفر سنه اثنین و عشرین و سبعمایه در قریه
تفتازان که موضع شریف و باب و هوا مقام لطیف از ولایت نسا است روی نموده و از سن
چون بمرتبه صبی ترقی فرموده آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی ولامیدان
دانش و ایوان قصر جلال فضیلت و کمال اسبق از علمای متقدمین و متاخرین با قبال درک در ربوده
و شمیم قلم مشکین رقمش و نسیم کلک بدقت سلکش مشام جان مشتقان را روایح فضایل و کمالات معطر
و خانه شرف علم را منور گردانید و فروغ خاطر منیر و افادت ماثرش ریاض امید و چمن انجمن
انوار کمالات را نضارت و فرح و خرمی بخشید و در دو رس مدارس نمایش و ترقی چنک و کان با علاء
رسید و آنجناب فضیلت قباب با طلاقت لسان و لطافت آغاز تصنیف در سن شانزده سالگی
صرف زنجانی را مرقوم خامه مشکین شمامه بلاغت انتما گردانید بعد از آن مطول را بتقریر پاکیزه و تحریر
باسم سامی پادشاه وقت ملک معز الدین حسین کرت هروی ترتیب ساخت و تالیف نموده ملک او را

انعام واکرام تمام از نقود ومسکوک وخلعت فاخر نواخت آنگاه جناب عدیم المثال به دولت واقبال وآراستگی
فضل وکمال بخوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان ومحل درس علوم ومکان فضلای عصر ودانشمندان بود
متوطن شده وانشا وتحریر وتخصیص مختصر مرتبط نظر اندیشه آورده بنام نامی واسم سامی ولقب گرامی جناب
سلطان سلاطین جانی بیک خان که در آن او ان ووقت وزمان پادشاه مطلق العنان خوارزم بود
وپیوسته بزم بحث ورزم مذاکره علوم مجلس فردوس نشد ودر تزیین ترقی ابواب انعام بیکران بر روی
ارباب افضال با علاء درجه میکشود ودر همین کتاب شمه از عدالت واحسان بی پایان او نسق ذکر یافت
وانوار وضوح بر صفحات خاطر صغیر وکبیر کالنور فی وسط السما تافت در سلک بیان وانشا ودر نظم کشیده
وشایبه لاف وگزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح پیوندد لطافت تحریر وحلاوت
تقریر وتوضیح معضلات وکشف مشکلات ورفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود وبر ذمت همت بلند نهمتش ختم دوران
اوان ومحل وزمان که حضرت صاحبقران انار الله برهانه عزیمت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی که پسر
خوردتری بود اعنی ملک معزالدین حسین کرت غوری برادرزاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی کرت دا
وسرخس ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم فتح کرده شود از آن حضرت صاحبقرانی رخصت طلبیده
جناب عمدة العلمای الزمان مولانا سعدالدین تفتازانی را بجانب سرخس وا گردانی بنا بر علی هذا چون
لمعان تیغ عالم ستان وشعاع رمح تشنه کردن کشان یعنی حضرت صاحبقران رخصت طلبیده جناب
عمدة العلمای الزمان آن خطه را در حیز تسخیر کشیده بکوچانیدن اهالی وموالی جرجانیا اشارت فرمود ملک پیر محمد
ندا آورده از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعدالدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرمایند آنحضرت
صاحبقران التماس ملک زاده را بقبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت بعد از آنکه حضرت
صاحبقرانی بجانب سمرقند بازگشت علما ومشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم بندگان
سلطنت آشیان امیر شد وتیسیر پذیرفت اما حاصل آن مملکت التعلق بحضرت صاحبقرانی نگرفت ملکه حاصل
خزانه آن قلعه نامدار که یک گوهر پاک عیارش که جوهر شاهوار بود وشرف روزگار دولت حضرت صاحبقران
عالمیمقدار بدست تصرف شخصی افتاد که قیمت وبهای او را امیدا نیست یعنی حاصل آن مملکت ملک محمد سرخسی
قرار گرفت آنحضرت از مفصل این مجمل استفسار نمود وآن جماعت عرضه داشتند که حالا سرآمد علمای عالم ومقتدای
فضلای بنی آدم مولانا سعدالدین مسعود تفتازانی است که لمعات مصنفات صاحب صفاتش چون شعاع

خورشید شرق وغرب عالم را منور گردانیده ولمعات مولفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال
وجنوب وتمامی روی زمین را حضرت ونضارت بخشیده نظم جهان گرفت جهان را بلطف تصنیفش
که آفتاب بود ذره بوقت ظهور ⁂ دقایق سخن او خفی است همچو سها ⁂ ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور
صریر کلکش در کشف مشکلات علوم ⁂ چنانکه نغمه داود در ادای زبور ⁂ افاضل انام اقتباس انوار انواع
فنون از اشعه ضمیر منیرش مینمایند واهل کرام التماس اضافت علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند
صاحبقران از استماع اقبال این سخنان رقم ناسف بر صفحات روزگار خویش نگاشت وحکم جهان مطاع جهت
استدعا جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعدالدین نخست بهانه جهت عزیمت سفر حجاز را بر طبیعتش
اجابت نمود اما چون ثانیا حضرت صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود وچند
سال در آن سند وجلال در آن شهر با فاده اهل کمال اشتغال داشت وچند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا
ودانشور بر ورق روزگار نگاشت حضرت صاحبقران تعظیم آن پادشاه علما ودانشمندان مبالغه بسیار مینمود
ودر مجالس آنجناب را بر زبر تو شک خویش جای داده ودر وقت وداع تا سر طناب خیمه تشایعه میفرمود
مولانا سعدالدین در شهور سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقعست تصانیف آن جناب
در تمامی علوم از عقلی ونقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد وخرد وخرده دان تفصیل آن کتب را
از جمله تحصیل حاصل میشمارد واز مولانا سعدالدین مسعود یک پسر ماند مولانا محمود آن نیز در سلک علما منتظم
بود ومدت ملازمت امیر صاحبقران مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة والدین
احمد بن قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالدین مسعود استماع افتاده که میفرمود که در آن
اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشته جد من مولانا محمد چندگاهی در شهر هرات ساکن بود ودر آن وقت
جز زر باد مرغاب وبعضی دیگر علما تقوی آب رسید که مولانا سعدالدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کل
طعامی که حلیت آن معلوم نبوده مبادرت نموده اند وایشان زبان بطعن وتشنیع دراز کرده گفته چگونه جایز
باشد که مقتدای علما روزگار لقمه شبهه خورد ومولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شده رقعه به پدر بزرگوار
خود نوشته والتماس نمود که دیگر در مجلس صاحبقران دست بجانب خوردنی نبرد ونامه را بتواجی که از هرات
متوجه ماوراء النهر بود داده تواجی مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دول میان خود نهاده چون بسمرقند
رسید دول میان را پیش حضرت صاحبقران برد وآنحضرت را در اثنا مطالعه مکاتبات چشم بر نوشته

مولانازاده فرستاد و مضمون را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب بجناب مولانا سعد الدین نظام ساخت
و چهار هزار کاه و مولانا محمد بسمرقند شتافت صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانازاده را
تعظیم کرده و التفات بسیار اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت
گفت پنجهزار دینار کبکی نقد تسلیم خدام مولانازاده نماید تا صرف باحتیاج خود کند و خواجه محمود بنابر بخلی که در آن
باب با همت بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات براة نویسیم
حضرت صاحبقران فرمود که آنچه از مزارعان دیرتر وصول خواهد یافت و ما میخواهیم که مولانازاده در این
شهر تنقیص نشود خواجه گفت مبلغ پنجهزار دینار از قمر تمغا در عرض سه روز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آنچه را
بحواله مدد معاش مولانازاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته کن و خواجه محمود هم
در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده برات را برداشته
از بارگاه بیرون آمده و در محلی که پا در رکاب کرده سوار شد حضرت صاحبقران کس فرستاد تا خدمتش را
بمجلس آورده آنگاه تبسم نموده گفت مولانازاده کسی زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام قبول
نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام تمغا منع کند
و آن جناب از این عتاب خجل شده گفت من داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز دهم
حضرت صاحبقران گفت که اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره ات پیدا
شدی و حال آنکه از فرح و سرور آن را قبول فرمودید آنگاه باشارت علیه خواجه دریافت که برات مذکور را
از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از وفات حضرت صاحبقران در
بلده فاخره هرات ساکن میبود و در سنه ٣٩ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود **خواجه علاء الدین عطار**
موسوم بمحمد بن محمد البخاری بوده در سلک اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود
تربیت بعضی از سالکان راه حق را بآنجناب حواله میکرده اند و میفرموده اند که علاء الدین بار ما را سبک
ساخته اند وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمایه روی نمود قبرش در
نوخا بنا نیست **امیر سید شریف الدین علی جرجانی** در سنه اربع و سبعمایه در قریه طاغو از اعمال استراباد
قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن قدوم شریف مشرف گردانید و پس از ترقی
رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان و مقتدای مدققان علما محترم گردید در زر و نقد لطف

مسطور است که در سنه تسع و سبعمایه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قیصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف
متوجه پارس شد و در سیه خواست که با پادشاه ملاقات نماید او را بواسطه بجال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا
سعد الدین سعید النبی را دید که بخدمت شاه شجاع میرود و خود را در لباس لشکریان نوعی نمود گفت که مردی غریب
و تیرانداز نیم و از ولایت زندران بآن دیار آمده ام که در نظر پادشاه سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام
فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین پیاده روان شد مولانا گفت تو در همین موضع
توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملازمت پادشاهی فایز شده سخن تیرانداز
غریب را عرض کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید امیر سید شریف ببارگاه درآمده چون شاه او را بکیفیت
تیراندازی رسید جزوی که از نتایج طبع شریف او بود مشتمل بر اعتراضات اصحاب بتصانیف از بغل بیرون
آورده بدست شاه شجاع داد و شاه شجاع از مطالعه آن صحیفه بحال امیر سید شریف دانا شده مراسم
تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد
و منصب تدریس دار الشفاء خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس
بافاده اهل کمال پرداخته و در سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که امیر صاحبقران شیراز را فتح کرد حکم کرد
که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بفرمان واجب الاذعان
بدان بلده شتافت و تا زمان فوت آنحضرت آنجا بود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین
التفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر
مولانا در بحث و غلبه کرد **نظم** خدایی که بالا و پست آفرید ** زبر دست بر دست دست آفرید
چون حضرت صاحبقران بجهان جاودانی انتقال نمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علماء
دانشور از جانب ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ٨١٣ وفات یافت مصنفات امیر سید شریف
بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی دقت آیین وقت
قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنحضرت تا غایت غالبا درسی از افاده حواشی و مؤلفات حضرت
صفاتش خالی نبوده و مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بوده است **مولانا عبد الله بن مولانا**
لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم علما و منجمان دوران و استاد و مقرب حضرت
صاحبقران بوده و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمینمود و مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه

وزایچه طالع امیرزاده ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ که استخراج نموده جناب مولوی شهاب الدین عبدالله
لسان است این بیت در تعریفش نوشته **نظم** همه زیج فلک بعد ول بجدول ٭ با سطرلاب فکرت کرده حل ٭
و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و همواره آن جناب
نیز لسان بخت و دولت در ملازمت بوده راقم اخلاص بر صفحه ضمیر می نگاشت و از اولاد شیخ ابوعلی بود و حکمت را
میراث داشت **مولانا نظام الدین شامی** آنجناب را شب غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات
صاحبقران خجسته صفات آن فاضل و کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین
مرویست که گفت که نوبت اول که امیر صاحبقران که لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم
گردانید از مردم دار السلام اول من بپایگاه عالم پناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت
در من نگریست و بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو
پیش ما آمدی و مرا ترحیب فرمود و ایضا در کتاب مذکور مزبور است که در وقت محاصره حلب مولانا
نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و از فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرمان فرمای انام برد
و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان دو سخن که در یک کتاب مکتوب است خالی از اشکال نیست
و بهر تقدیر منظور عنایت و رعایت صاحبقران فلک مسیر گشته بود **ذکر شمه از وزرا خاقان مغفرت**
انتما از سیاق اوراق سابقه و فروغ ابواب متناسقه خاطر آگاه اشتباه یافته و بر تو شعور رین
تافته که در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه
نظام الدین احمد بن خواجه داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت منصب وزارت سرافراز بودند
و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت صاحبقران
و خاقان گشته باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور مملکت و مهام ملک و مال اهتمام می نمود و آن
دو وزیر صایب تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح کردندی و بصیقل کلمات ظرافت آمیز
زنگ ملال از لوح خاطر می ستردند و خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال نمود خواجه غیاث الدین احمد در آن
امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانیده انوار انعام و احسان
بر صفحات احوال ساکنان اقطار عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع
نفاع بنا نهاد و قری معموره و مستغلات موفوره وقف نموده ابواب خیر بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد

و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبداللطیف بدار السلطنه هرات شتافت و بعنایت میرزا علاء الدوله
مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گشت و تا زمان استیلای میرزا الغ بیک بر میرزا علاء الدوله در کمال
اعتبار و اقتدار روزگار میگذرانید سایر احوال آن خواجه ستوده خصال در ضمن داستانها می آید
مذکور خواهد گشت لاجرم درین مقام خامه خوشخرام از تفصیل آن در گذشت **خواجه غیاث الدین احمد بن خواجه**
نظام الدین احمد شیرازی بنابت ذکر علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال
و اقران امتیاز و استثنی داشت و آنجناب در ماه صفر سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در امر وزارت
با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده رایت لضفعت برافراشت و در روضة الصفا مسطور است
که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بسبب مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی وزیر میرزا بایسنغر بود
تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب جنید طبق تتماج بدبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن
آش نگریست و روی بمولانا فصیح آورده گفت بزبان عتاب که مردم حرام خورند و چنین خورند و در آن
اثنا دست خواجه بر طبق خورده مقدار شوربا بر دستار خوان ریخت روز دیگر مولانا بر سر دیوان بوقتی
که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم حکایت کردی که روز خواجه سیدی احمد بخانه آمده بود و دستار خوان را
چرب ساخته خواجه سیدی احمد این سخن را شنیده گفت مولانا خاطر خود مشوش مدار که در آش تو آن قدر
روغن نبود که بریختن آن دستار خوان تو چرب شود و وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنه سبع
و ثلثین و ثمانمائه در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین نعش او را بهرات نقل
کرده در جوار مزار فیض آثار پیر مجرد و خواجه ابو الولید احمد قدس سره بخاک سپرد **امیر علاء الدین علی شقاقی**
در زمان فرخنده نشان حضرت خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک بود
نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب
تاج و سریر رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر
علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام نماید و حال آنکه خواجه پیر احمد قریه یحیی آباد که از توابع هرات است
و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بجزوی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبدالقادر گوینده که مردی مزاح کننده بود
و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه مینمود باجارت داده بود و امیر علی کیفیت قرار او را
دانسته نخست بتحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخت و قرینه گو صفی الدین داود وزیر نازنین را بخود

کیب ابا

آورده و آغاز طبخ کرده حقه معجون که یحیی بنا بر مسکرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ابا
فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این بنگ هیچ محذوری ندارد و اشارت بطرفی
کرد که نداشت و موازی یکدو خوراز آن برداشته بخورد بنا برین خاطر امیر علی اطمینان یافته قرب نیم سیر
از آن معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته سر در فرو نهاد صفی الدین فی الحال سوار شده خود را بنظر میرزا شاهرخ
رسانید و معروض گردانید که وزیر اگر بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد فرستادید اول مرتبه که من بخدمت رسیدم
آمده و آنمقدار بنگ تناول کرده که اگر عضوی از اعضای او را میبرند خبردار نمیشود پادشاه دین پناه از وقوع
این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص چون باز
و امیر علی را بیشعور یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود تمام عرض نمود لاجرم نایره غضب پادشاه
مشتعل گشته حشمتی را بطلب او ارسال داشت و حشمتی در قریه یحیی آباد در حالتی که کلمه لا یموت فیها و لا یحیی
بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسب نشانده بپایه سریر اعلا رسانید و امیر علی مطلوب و معاتب گشته
و مبلغی برسم جریمه جواب گفته بغایت بی اعتبار گشت و بعد ازین واقعه در فیصل جمیع مهمات متابعت خواجه
غیاث الدین پیر احمد را پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک طریق مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات
مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان می آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنه خمس
و اربعین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان
عالیمقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی بالیچه که در ضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده
تتمه از آن عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن موضع را استفسار فرموده و خواجه شمس الدین علی
بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم فرموده بود باز گفت و گفت که با امیر علی شغانی سخن دارم میرزا شاهرخ
حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه بمهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده
در بحر اندیشه و اضطراب افتاد خواجه شمس الدین علی در یکدو مجلس انواع تقصیر را امیر علی شغانی ثابت
گردانید و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسید حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید **خواجه شمس الدین**
علی بالیچه بعد از عزل امیر علی شغانی فی سنه مذکوره بمسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگان
سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت اهل علم و درایت
میگماشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی بدان منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر

گشته

گشته و سه چهار روز در خانه خزینه بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عریضه داشتها بنام میرزا علا
آمد خواجه شمس الدین علی بحضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون آن کتابتها بعرض رسانید و در جواب احکام نوشته
و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هر چند وقوع این حالت منضمه کدورت خاطر جناب وزارت مآب بود از غضب
شاهرخی ترسیده انشا امر کرده و روز دیگر بدیوان تشریف برده و خواجه شمس الدین سمنانی تا آخر ایام حیات
خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعه هایله آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته
بوطن خویش رفت مآل حالش بوضوح نپیوست **ذکر صدور حضرت خاقان مغفور** چنانچه از کتب مستفاد میگردد
مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین بن عبد الحمید فردمی و مولانا
شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالمیان بمنصب بلند
صدارت رسیدند و در باب تمشیت مهمات سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع الخیر و ابواب البر
لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند آنچه ممکن بود **مولانا جلال الدین لطف الله** بر سایر شرکا
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت
وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اتفاق افتاد و از آثار آن صدر عالی مقدار مدرسه ایست که در ظاهر هرات
نزدیک بمزار پر انوار خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است و حالا آثار اعاظم آن ویران ساخته بخشتان آن طویله
اسبان ساخته **مولانا صدر الدین ابراهیم** بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان
از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت
شده رایت صدارت برافراشت و همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر
و اهل صلاح مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره
تجاوز نمینمود و انواع عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر در حق آن جناب می افتاد انتقال
مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود مدت حیاتش
هشتاد و سه سال بود **مولانا عبد الحمید** ولد مولانا قطب الدین لطف الله در آن ایام دخل میکرد و در
سرانجام مهام ارباب عمائم از اصاغر و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد **مولانا شمس الدین محمد**
امین بن مولانا ابراهیم صدر بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر عنایت خاقان
عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات

پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اقتدار مراسم آن امر خطیر قیام مینمود و چون حضرت خاقانی از جهان
فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه نگردید
و هرچند میرزا ابو القاسم بابر بهادر و میرزا سلطان ابو سعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند
بجای نرسید فعاش حمیدا ومات سعیدا فی سنه ۸۹۷ مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود از آثار آنجناب
مسجدیست که در درون بلده هرات بیازارچه قبچاق بنا فرموده و دو رباط که در دو طرف کوتل قریه خلیج که از قرای
ولایت هرات رود است تعمیر نمود تقبل الله منه **گفتار در ذکر بعضی از سادات و مشایخ روزگار**
و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل بر ضمایر اولو الابصار مختفی و مستتر نخواهد بود که بنا
بر امتداد ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تأیید
در اوقات سلطنتش جمع کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان
مجتمع گشته بودند در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات
اشتغال مینمودند و بیان حالات مجموع آن طایفه بتفصیل موجب اطناب و تطویل است لاجرم جامع این
صحایف این اوراق بذکر مجملی از حال مشاهیر آن طایفه و طبقه عظیم الشان می‌آید و هر کس پیشتر از عالم
فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم مینماید انشاء الله **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی
البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و در ماه محرم سنه ۸۲۲ متوجه
گذاردن حج اسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات
و علما و افاضل مقدم او را باکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه و فراغ
از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانچه نتوانست که پای از آنکه در عماری نشسته طواف وداع
بجای آورده و در غایت ضعف و ناتوانی بمدینه طیبه در حرکت آمد در اثنای راه روزی اصحاب طلبیده
و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را قلمی فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم جابرنی سید الطایفه الجنید
قدس سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه عند الفراغ
من مکه المبارکه زادها الله تکریما و نحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم و الیقظه فقال فی بشارته و بشارة
القصد المقبول محفلت هذه الکلمه و سررت بها ثم استیقظت من حالة الواقعة بین النوم و الیقظه و الحمد لله علی
ذالک و آنجناب روز چهارشنبه بیست و سیم ماه مذکور بمدینه رسیده و روز پنجشنبه وفات یافت

ومولانا

و مولانا شمس الدین قاری و اهل قافله بروی نماز گزاردند شب جمعه در جوار بزرگوار عباس رضی الله عنه
حسبش با اجداد بسپردند از مولفات خواجه محمد پارسا یکی فصل الخطاب است و در آن نسخه بسیاری از مناقب
و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس و القمر سمت اندراج یافته اما چون سخنان که مخالف مذهب
علمای امامیه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر نکرده اند و بعضی از فضلا
لفظ فصل الخطاب را جهت تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد ثمره شجره وی **خواجه حافظ الدین**
محمد ابو نصر پارسا که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده و در نفی وجود کار از وی در گذرانید
کرامات بسیار از خواجه ابو نصر وقوع می‌یافت و پیوسته انوار باطنش بر وجنات احوال سالکان طریق
یقین میتافت و در سنه خمس و ستین و ثمانمائه درگذشت و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا
در تاریخ فوتش گوید **قطعه** خواجه اعظم ابو نصر آنکه شد ؛ تحیه گاه شمس منظر دار البقا
سرا و چون با خدا پیوسته بود ؛ زین سبب تاریخ شد سر خدا **امیر غیاث الدین محمد** عمده سالکان
طریق یقین و قدوه ناظمان مناظم دین باطن خجسته میامنش انوار معرفت الهی و ضمیر منیر فیض پذیرش
مظهر آثار کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت
اصحاب ایقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف
گردانید و چون بدرجه کمال ترقی کرد ببادغیس شتافته درین محل که حالا لنگر مقدسه آن جناب است رحل
اقامت انداخت و باندک زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته
آنمقدار زراعت و عمارت شد که بصفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان بمرتبه رسید که حضرت
هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار قدس سره گاهی از دار السلطنه هرات و از ملاقات آن
سید پسندیده صفات بلنگر مقدسه می‌شتافتند و از روی اخلاص و اعتقاد صحبت شریفش را در می‌یافتند
و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده دو سه روز آنجا بوده کمال ارادت بجای آوردند و بجوت
پیوسته که در روزی که امیر غیاث با حضرت شاهرخی ملاقات فرمود امیر فیروزشاه را طلبیده مقالید ابنا
و حجره خانه لشکر را پیش او نهاد و فرمود که این درویشان را از عهده قسمت جزئیاتی که درین خانها است
بیرون نمیتوانند آمد توقع آنکه شما لطف نموده آنچه لایق هر کس باشد رسانید از ینجا سامان کرده بوی رسانید
و امیر فیروزشاه این خدمت را قبول فرموده مفتخر و مباهی گشت بنا علی هذا در زمان خاقان منصور

سلطان حسین میرزا اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت میکردند و بدین واسطه چندگاه امیر عبدالخالق امیر
فیروزشاه متعهد آن امر بود **خواجه لطف الله بن خواجه عزیز** واعظی با علم و تمیز بود و سالها در مقصوره مسجد
جامع هرات نصیحت خلایق مینمود و وفاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه بوقوع پیوست و در خیابان
هرات در جوار مزار علامه رازی مدفونست **شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی** بغایت متورع بوده و عالم
و زاهد و با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات مینموده چندکرت بگزاردن حج فایز گشته و در کرت
آخر که بحج میرفت در عوده و حلب فی منتصف رمضان سنه ثلثین و ثمانمایه درگذشت و یکی از فضلا درین باب گوید
وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی ٭ میانه حلب است و میانه رمضان **مولانا جلال الدین یوسف**
اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا
سعد الملت والدین مسعود التفتازانی تحصیل فرموده و مهارتش در فنون منقول و معقول و علوم بمرتبه
رسید که حضرت مولوی در اجازت که از برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات آنجناب
بر سهو بیان تا بیان اطلاع یابد بعد از تامل احتیاط بتغییر بیانی با تغییر بیان اصلاح فرماید و در سنه
که عمارت مدرسه شریفه خانقاه معارف پناه بخاقان سعید که در درون بلده هرات و مجاری قلعه فاخره اختیار الدین
واقع است باتمام رسید آنحضرت تخت قلم تدریس و وجبات احوال جناب مولانا یوسف کشیده بود
روز اجلاس نفس نفیس مجلس درس تشریف حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را
بخلع فاخره بیاراست و اعیت حضرت خاقانی هم در آن روز مرجع العلماء والاهالی مولانا جلال الدین
یوسف حلاج را و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه
ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز دران مدرسه شریفه منصب تدریس تعیین فرمود و امیر شیخی خانقاه را بجناب
شیخ الاسلام خواجه علاء الدین چشتی تفویض نمود از ثقات استماع افتاد که بعد از چندگاه از نصب مولانا
مشار الیهم مولانا شمس الدین جاجرمی را قایم مقام ساخت و در آن روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین
محمد جزری و از اعاظم امرا امیر جلیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف
آیت شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط را درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین
تفتازانی که برین مبحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را بلغت
عربی بیان نمود مولانا جلال الدین اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که یکنوبت دیگر شهادت مذکوره را بعبارتی

تقریر نمایند تا امرا و سایر حاضران که معنی کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بشفقت
حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح نمود آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه
و جواب آمده شش اعتراض از ده بوجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمام حاضران واضح گردید پس روی بامرا آورده
گفت چهار سخن دیگر را قیاس برین نمایند و بدانند که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیه
او ده اعتراضات پیدا شدی تصنیفاتش شرق و غرب عالم فرو نمیگرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا
یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که هر حقی که مولانا سعد الدین در ذمت تو داشت ادا یافت آنحضرت جواب
گفت که حقوق تربیت آنحضرت در باره من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه اولاد او را بمژگان روبم
اندکی از بسیار آن مودی نمیشود و مولانا یوسف اوبهی با حضرت نقابت منقبت و ولایت شعار امیر سید
قاسم انوار قدس سره ارادت تمام بود و فوتش در بلده هرات در شب شنبه پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین
و ثمانمایه **خواجه ناصر الدین خلیل الله جامی** ولد خواجه جلال الدین محمود طبیب بود و از سایر اولاد شیخ احمد جام
بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی مینمود و وفاتش در ماه شوال [illegible] اتفاق افتاد و مشایخ
عظام خراسان را از مفارقت آن خواجه عالیشان خون جگر از دیده بگشاد **کاشف اسرار ازلی**
امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در اظهار کرامات و خوارق عادات
از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت میربود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت
بر آستان هدایت آشیانش داشتند و علما اعلام و فضلا کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام
درگاه کعبه اشتباهش را قبله حاجات می پنداشتند دیوان اشعار آن حقایق شعار سید ولایت مشهور است
و دران کتاب افادت آیات ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهی است مسطور انتقال آن صاحب کمال از
دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریه ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه
دست داد و در وقت سکرات طوطی طبع شکر افشانش نظم این ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد

نظم نعمت الله جان بجانان داد و رفت ٭ بر در میخانه مست افتاد و رفت ٭ کل شیء هالک الا وجهه
خوانده دنیا و پی بنیاد رفت ٭ چون ندای ارجعی را خوش شنید ٭ زنده دل در عشق او جان داد و رفت
نعمت الله دوستان یادش کنند ٭ تا نپنداری که رفت از یاد رفت ٭ مولد شریفش حلب است و بنوزده
پشت طلب بیافعی صلوات الله علیه رسید و از حلب بطریق سیر بسمرقند افتاده در کوه صاف که در حوالی

سمرقند است مقتدا یعنی داشته بسی از اسباب دل مبارکش از آن موضع گرفته روانه بدخشان شدند و چندی
در آن مکان بسلوک گذرانیده روانه کوهبان من اعمال کرمان شده دران محل حل اقامت انداخت خواص
و عوام از بحر بیکران آنجناب بهره‌مند میگشتند بعد از مدتی از راه پیاده احرام طواف بیت الله الحرام
بسته آن دولت عظمی فائز گشته مراجعت نموده خطه ماهان را موطن خویش کرده بعبادت ملک متعال مشغولی مینمود
و در سنه مذکوره وفات یافته و قریب صد سال از عمر شریفش گذشته چنانچه میفرماید ؛ قریب صد سال عمر من
بگذشت ؛ قصه موری نکرده ام بخدا **مولانا نور الدین لطف الله المشهور بحافظ ابرو** در سلک اعاظم
اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تألیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان
نشو و نما یافته تحصیل نموده حضرت صاحبقران نسبت آن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت
و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت را بر استرضاء خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از
فوت آنحضرت بملازمت سده سنیه شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا
بایسنغر را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده
نشان تألیف نموده و وقایع ربع مسکون را بسبیل تفصیل تا شهور سنه تسع و عشرین و ثمانمائه در آن کتاب
افادت آیات درج فرموده **نظم** چو حافظ سخن را بدینجا رساند ؛ سپهرش بساط سخن برفشاند ؛
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از ملال درین بیت که نوشته میشود مذکور است **تاریخ**
بسال هشتصد و سی چهار در شوال ؛ وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی**
جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنه هرات بدرس افاده قیام و اقدام
مینمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان
دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب
و اوان جوانی بگزاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز
که در آن زمان مقر عز پادشاه جهان شاه شجاع بود ساکن و شاه شجاع بملاقات آنجناب بسیار میل کرده چند نوبت
استدعا حضورش فرموده و لوازم تعظیم بجای آورده و مولانا بهر نوع توانست رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت
و بکرات حج اسلام گزارده و شرف زیارت روضه منوره بجای آورده طواف مرقد مطهر حضرت خیر الانام دریافت
چون از آن سفر مبارک باز گشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین را نپسندید و وفات

آنجناب

آنجناب در بیست و هفتم شوال سنه ۸۳۴ روی نمود و آنحضرت در بلده فاخره هرات بقریه عوزه و در واز واقع بود **خواجه
ابو الوفاء خوارزمی** در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس
که مرقوم قلم گوهر بار مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا کمال الدین
حسین در ایام دولت حضرت خاقانی غزلی در سلک نظم کشیده که مطلع آن غزل این بیت **نظم**
ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو ؛ هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو ؛ و طایفه از اجلاف حنفیه سنی بعضی
از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسایل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت بعرض نواب
پایه سریر اعلا رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهرات آوردند اما هر چند سعی نمودند
مدعای خویش را بثبوت شرعی نتوانستند رسانید و مولانا اعتراضات ایشان را بر وجه صواب گفته از آن بلیه
خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه کتاب مستقصی از جمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع
آن کتاب افادت آیات در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده اما بعضی از حکایات آن از خلل خالی
نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی را نیز از نتایج اقلام بلاغت انتظام آنجناب است شهادت
مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه
بوقوع انجامید قبرش در پایان خواجه ابو الوفاست **شیخ صدر الدین یونس الحسینی** از اجله سادات
خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین
تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید
و پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود بلی فرزند منست و روز دیگر
در تعظیم و احترام آن زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت
در قبضه اقتدار آن بود نگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدم نماید و سید صدر الدین یونس
ببلده فاخره بخارا وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری **سید معین الدین
مرتضی نام** و سید مرتضی فی سنه از عالم انتقال نمود و او نیز یک پسر بود **سید رضی الدین عبد الاول**
علیهم الرحمة و الرضوان من الله العلام **مولانا صاین الدین علی اصفهانی** بوفور فضایل نفسانی و اکتساب
کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نموده شرح
فصوص الحکم و کتاب مناهج و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است و وفات آنجناب در دار السلطنه

هرات در چهارم ذی حجه سنه خمس وثلثین وثمانمایه بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار
ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی برادر کلان تر عبد الرزاق مورخ بوده و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل
معارف نفسیه از امثال و اقران فایق و سابق مینمود و فاتش در نوزدهم ذی حجه گذشته اتفاق افتاد حضرت
ولایت شعار امیر قاسم انوار قدس سره عظم شان آن سرور از عالی نقابت و عرفان آن ارباب
مرجع کرامت و اصحاب هدایت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن اسباب معانی
فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی علی کبری که قدوه احرار است ⁘ در نور ضمیر کاشف اسرار است
خورشید جمال و مشتری انوار است ⁘ بی شبهه امیر قاسم انوار است ⁘ از نفحات فوایح این سمات
بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت
شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت انتساب
در شیوه اخلاص سلوک نمود و تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا حال معاش بود
بدار السلطنه هرات تشریف برده و بارشاد فرق عباد مشغولی فرمود و باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان
در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه کعبه اشتباهش را مرجع و ملاذ دانسته
صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خاندانش می شتافت و چون آنحضرت میرزا بایسنغر شاهرخ میرزا
وا ولاد عظام او در غایت استغنا ملاقات مینمود و چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمینمود
از ان رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر منیر میرزا بایسنغر نشسته و خاطر را باخراج آنحضرت قرار داده کمر
سعی و اهتمام در میان جان بسته اما نمیتوانست بی شک بهانه مکنون ضمیر خود در الظهور رساند و چون در سنه
ثلثین وثمانمایه احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد و بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر
سپهر کرامت و برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانیده و رخصت اخراج امیر قاسم انوار
حاصل گردانید همینی که انجام اهمت بجلیه انش بخام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن
ایام غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست نظم ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان
مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان ⁘ و مقطع این ⁘ قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن ⁘
شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان ⁘ چون امیر قاسم نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل
فرموده بلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا آنحضرت

نقابت

نقابت منقبت التماس نماید که جهت ملاقات خجسته صفات بپایه گاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را
بملازمت سعادت امامت برند و چون حضرت امیر بشهر سمرقند در آمدند نخست اتفاق افتاد که ندرا ایشان
رو در ارکه داشته که میرزا الغ بیک آنجاست و بی تکلف القابها بالا رفته میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار
آن مرجع اولیا و اسیلا را بغار گردید و از زبان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده و در همان
مجلس حلقه ارادت در گوش کشیده و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکنده و چند سال امیر قاسم انوار در کمال
جاه و جلال در آن دیار بسر برده و در اواخر ایام حیات کرت دیگر دیار خراسان را بنور حضور منور گردانیده
در شهور سنه سبع وثلثین وثمانمایه وفات یافت و در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید اثنا آن
قلم در رباره آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام
دارد و ایضا مثنوی مختصری انیس العارفین نام از جمله منظومات آن قدوه اولیاء خیر الانام است
علیه الرحمة والرضوان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم دین داری و مزید فضل
و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره ملازم درس و فتوی بود آن حضرت
نقش افاده بر الواح خاطر طلبه علوم مینگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آن جناب
التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از ان امور راضی نشده و تعهد نفرمود مع ذلک
حضرت شاهرخی اکثر قضایای شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت مآب فیصل میداد و مادام
که از ان جناب استفتا نمینمود بحکمی از احکام شرعیه زبان نمیگشاد و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر
عزیزش از هشتاد متجاوز بود ببلده فاخره هرات در منتصف جمادی الاخری سنه سبع وثلثین وثمانمایه
در گذشت و در کازرگاه در پایان مرقد مطهر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره
مدفون گشت و برادرزاده مولانا فصیح الدین محمد علا مولانا عتیق الله بن مولانا یحیی بن محمد علا
در سلک اکابر فضیلت اتسام منتظم بوده و در آن زمان فرخنده نشان چند سال در دار السلطنه هرات بلوازم
امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ثلث وستین وثمانمایه در صبحی که بنماز بامداد مشغولی میفرمود
داعی حق را لبیک اجابت نموده در حین سجده روی بجنات عدن آورده و چون یک شعبه از سبب مسود اوراق
بمولانا موما الیه اتصال مییابد خامه شکین در تعریف خدا اش زیاده مبالغه می نماید شیخ زین الدین محمد الخوافی
از جمله اکابر اصحاب و اولیای عظام و بمزید عبادت از بسیاری مشایخ امتیاز تمام داشت و مدتی مدید

در بلده فاخره هرات زینت بخش محراب عبادت بود و همت عالی نهمت بر ارشاد امت میگماشت و آنجناب مرید
شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه
ترقی نموده حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت آن پادشاه صاحب سعادت همواره بلوازم ارادت
ملازمتش میکردند و بصحبت جنت تربیتش تیمن جسته لوازم حسن اعتقاد بجای می آوردند وفات شیخ زین الدین
در شب یکشنبه دویم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه
مالین مدفون شد و از آنجا جسد شریفش را بروضه تیش آباد نقل کردند و آنجا بعیدگاه نزدیک ابراز
و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارتی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی
مرحومی امیر خواند محمد رحمت الله استماع افتاد که چون در سال مذکور بلا و باء در بلده فاخره هرات و توابع
شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر قدس سره رفته التماس کردند
که دعا کرده رفع آن بلیه را از مجیب الدعوات مسألت فرماید شیخ جواب داد که منتقم جبار هر تیر در
که هر کس دست بدعا بر می آورد بر دستش میزند و اگر زبان بشفاعت گردان میسازد زبانش از کار می افتد
و آنجماعت از مجلس شیخ مشار الیه نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ دعا کرد
طاعون بر زبان مبارکش بر آمد و بآن مرض وفات یافت **قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین**
عبد الله الامامی بعد از پدر بزرگوار خویش مدتی بود در دار السلطنه هرات و توابع و مضافات بلوازم
جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته
اصلا میل و مداهنه منجر ننمود و در ششم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون در گذشت و در گازرگاه
بحظیره قضات امامی مدفون گشت **مولانا ضیاء الدین نور الله الخوافی** عالمی بحر دو فاضلی روشن ضمیر بود
و سالها در مسجد جمعه هرات بامر پیش نمازی و خطابت قیام مینمود و قوت عزیمت و طلاقت آنجناب بمرتبه بود
که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبه غرا مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید و او نیز در سنه مذکور بمرض طاعون
گرفتار گشته جان شیرین بر فشاند قبرش در کازرگاه قرب بابی خواجه عبد الله انصاری **مولانا جلال الدین**
قاینی واعظی متشرع و فاضلی متدین بود و چندگاه در بلده فاخره هرات بامر احتساب قیام مینمود
و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد
و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد ع مدفنش قریب جوزنانست

و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسه پیش بره **مولانا شمس الدین**
محمد اوحد مدرس مدرسه سبزارامان و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد بیگم بود و در سنه مذکوره
بمرض طاعون از عالم انتقال نمود و در شب جمعه متبرک بحضرت عزت پیوست **شیخ ابو سعید بن شیخ**
شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در
سنه مذکوره بعلت طاعون از جهان فانی رحلت نمود **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل
کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابناء روزگار با وی خیال مساوات پیرامن خاطر
نمیگذاشت و در علم قرات و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتاب بقاع خیر مرصعی مینمود
و در اوایل حال بدار السلام بغداد و مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان احمد از وی
بسیار عزیز تعبیر میکرد و پیوسته التفات بسیار اظهار مینمود و چون فراشان قضا و قدر بساط دوران
سلطنت سلطان احمد را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان میرزا میرانشاه انتظام
یافت و پرتو عنایت شاهزاده کامکار بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود
که در آن اوقات میرزا میرانشاه جهت خبط دماغ مرتکب امور نالایق میشد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
تادیب او را پیش نهاد همت ساخته بقتل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر مجال یافته بگریخت
و بعد از چندگاه در لباس قلندری بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقران
بروی افتاد و آواز بلند آغاز خواندن قرآن کرد و از مشاهده آن حالت خسرو جمشید منزلت متبسم
گشته این مصراع بر زبان راند ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد * آنگاه قامت قابلیت خواجه عبد القادر
بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد
بعد از فوت حضرت صاحبقرانی گیتی ستانی در ملازمت پادشاه عالمیان شاهرخ سلطان بسر میبرد
تا در سنه ۸۳۸ بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد **ذکر سید نور الدین بن امیر امیر الکبیر**
الشهیر بسید شریف الدین الجرجانی بعلو نسب و حسب و شرف و محاسن آداب و مکارم اخلاق
موصوف و معروف بود و در سنه ۸۳۸ در خطه شیراز بتنزهات جنات عدن انتقال فرمود **خواجه شمس الدین**
محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دینداری و تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و موسوم

انجام مهام اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صفحهٔ ضمیر منیر صغیر و کبیر مینگاشت و در مطلع سعدین مذکور است
که مولانا محمد شیخ علی توبتی بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعت است و منع
مسلمانان از آن نامشروع است آنحضرت دران باب عذری بر زبان آورد و حضرت مولانا در حضور پادشاه
روی بآسمان کرده گفت خدایا می‌بینی که حکم تو میرسانم و این مغول بچه نمی‌شنود خاقان سعید مغفور
از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداختند و جهت تخمین صابون‌ها مبلغ را
مواخذه ننمایند و مولانا در روز جمعه بیست و یکم ربیع الاول سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه از عالم
انتقال نمود اوقات حیاتش صد و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** مقدم
مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنه هرات
عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد بیگم است حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور است که چون
حضرت خاقان سعید از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت درآمدن بپایگاه عالم پناه نشد
و گزیرش از زیانی نداشت و چون استاد در علم نجوم ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت
یافت او را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بروی خواند **نظم** تو کار زمین را نکو ساختی ٭
که با آسمان نیز پرداختی ٭ انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه
اتفاق افتاد **مولانا عماد الدین عبد العزیز ابهری** سرآمد علماء روزگار و اعلم فقهای فضیلت دثار
دوران او بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گزاردن حج اسلام و دریافت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام
از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی در مراجعت از یثرب و بطحی نزدیک بولایت شام
در قریهٔ علا بتاریخ هیژدهم سنه ثلاث و اربعین و ثمانمایه من الهجرة النبویه رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی
سیبک** در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهر نگار تالیف و تصنیف بر لوح روزگار
مینگاشت منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزی و منظومات لطافت آیاتش در نهایت
رنگ‌آمیزی چنانچه در مجالس النفائس مسطور است که مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن بفتاحی
مبدل ساخت و خماری و اسراری از جملهٔ تخلصهای آنجناب است از غزلی که فتاحی تخلص نموده این دو
بیت بخاطر بود ثبت افتاد **نظم** ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی ٭ رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی

همچو مل های و هوی کن که بر خواهد پرید ٭ مرغ روح از شاخسار عشرت آهی میکنی ٭ و از جملهٔ غزلیات که اسراری
تخلص کرده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزل است **نظم**
اره برگ کنب ای نیکوان زان تیز شد ٭ تا برد بیخ نهال صلح و ایمان شما ٭ و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا یحیی
یکی تعبیر خواب و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده **نظم** ای برون از وصف تعبیر کلام ٭ داور بیدار و حی لاینام
و از مولفات نثر آن پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات
غریب در آن دو نسخه مسطور و وفاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد **مولانا شرف الدین
علی یزدی** اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال
فطنت و هنرپروری از امثال و اقران درگذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح‌بخش
خاطر و منظوماتش در نظر دیده‌وران مبصر بهتر از عقود جواهر ٭ روشن‌روان تیز زبان بلند قدر
مجلس فروز انجمن آرای سرفراز ٭ و مولانا شرف الدین علی یزدی همواره در فارس و عراق نزد
سلاطین عظام معزز و محترم میبود و بقلم لطایف نگار بدایع آثار بر صحیفهٔ روزگار و اوراق لیل و نهار مینمود
و از آن جمله یکی کتاب بلاغت آیات ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نزاکت
آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بحسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور
سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه باتمام رسید چنانچه کلام فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و
حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج
اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد فی سنه اتفاق افتاد و در خانقاهی که
مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان** والد مولانا عبد الله لسان بود و نسبتش از
جانب پدر بقدوة المتاخرین فخر الملة و الدین الرازی می‌پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی مدید در
کمال اعتبار و اعزاز و احترام تمام ملازمت خاقان سعید شاهرخ میرزا مینمود و چون همت آن علامه
چندان متمول حاصل گشت که هزار غلام زرخرید داشت باقی اشیاء وی را بر این قیاس باید کرد و از جملهٔ آثار مولانا
شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته است و عمارت مدرسه که در کازرگاه در سر قبر خواجه
عبد الله انصاری برافراخته و کاروانسرایی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از غرایب اتفاقات است
افتاده که در روزی که حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بآنجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه بود برسید که در

حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار مروی آن شخص تعجب کرده از حقیقت این سخن استکشاف
نمود مولانا گفت غلامان شما این حمام را ساخته اند و سایر عمالک چه و رند مصالح را ترتیب نموده اند
و بنابر آنکه غلام قلعی کرده ام و بوی و هشت دینار دادم که زنجیر ها و ابواب این عمارت را قلعی کرده اند وفات
مولانا شهاب الدین در روز شنبه جمادی الآخر سنه ثمان واربعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و مدت
عمرش شصت و سه سال بود و در کازرگاه در اندرون عمارتی که خود ساخته در پایان پای حضرت شیخ عبد الله
انصاری قدس سره مدفون است و انجه با شد مولانا جلال الدین عبد الرحیم لسان ولد سعید برادر اعیانی
مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان است و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر قیام
نموده لاجرم عتبه علیه اش را اعیان خراسان و ممالک دیگر ایران و توران قبله اقبال می پنداشته
از فنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته نقش ترتیب و رعایت فضلا بر صفحه ضمیر منکشف
چون مولانا جلال الدین ترک آبا و اجداد گفت شرط ملازمت و استادی میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله
بجای می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در کمال تجمل و حشمت سلوک میکرد و میرزا الغ بیک
تصور فرموده که جمال حالش بحلیه علم و دانش محلی نیست بنابر آن سلوک طریق خدمت اختیار کرده
و از جهت نسبت بجناب منقبت بدو راج شده روزی بملاحظه آنکه او را امتحانی سازد بصحیفه مشتمل
بعضی مسایل هم در ریاضی و هیات بوی داد و گفت مراد درین سخن دغدغه ایست و این فن موروثی گشته
لایق آنکه تو این را مطالعه نموده رفع آن دغدغه نمایی و مولانا ملاحظه آن صفحه نگریسته و سخن را معلوم
فرموده از میرزا الغ بیک پرسید که تردد ی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل سخن است یا شبهه
در ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده و مولانا گفت بفرمایید
و میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرده مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر
جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بجای آورده بتقدیم رسانید
وفات مولانا جلال الدین در شهور سنه دست داد و اوقات حیاتش مانند برادر شصت و سه سال
بود و در بیرون فیروز آباد در حظیره حوض هشت در مدفون است که خود ساخته سید رضی الدین صحاف
در کمال ورع و تقوی بود و در آخر زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی متعهد
منصب احتساب نموده و پادشاه شریعت پرور دست تصدی او را در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخت

تا شراب خانه و خانه هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخت و سبوی خانها را برانداخت
و چون نوبت بشرابخانه شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و مولوی از کشته شدن اندیشید و
در شهور سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که همین معدلت و شریعت روزی
خدام آستان شهریاری مستی جرئت در چشم بتان و شکنج خطای خطان خطای مشاهده نمیتوان کرد اما خم خانهای
که از شاهزادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشه
وصول بدانجا جهت شراب ریختن امر محال ۞ آنجا که رشتمال دو دنیا رسد ۞ پادشاه اسلام بعد از شنیدن
این کلام بنفس نفیس سوار شد و بدر شرابخانه آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را
فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شراب ها را ریختند و بسیاری باده ناب حمرا و از آن خم خانها بود
که از شراب ناب جوبی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام
رایحه آن از دست رفته در غایت حسرت کلمه یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان گذشت نقلست که بعد از وقعه
بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در قریه از بلوکات هرات صوفیخانه طرح انداخت و صباحی
که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان
داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمایم
تا دیده او را از چشم خانه بیرون کشند و میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن شرابخانه گذشت و پس از روزی
چند به پل مالان رفته دگر باره هرات رود بتجرع باده خوشگوار لحظه مشغول گشت و در آن بر ملا زبان بغضب فرمود
دست قهر شمشیر از نیام کشیده آنجماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضا را او نیز
سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود و ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که از غایت خشم شمشیر برهنه در دست
متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده و از مرکب فرود آمده کلمه توحید بر زبان رانده بایستاد و میرزا
محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرده و از اسب پیاده شده و زبان باد امی سلام
بگشاد و گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر
کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته و فرمود که تعزیر شما همین بس است که از اسب فرود آمدید و طریق انقیاد
و تسلیم بجای آوردید غرض از ایراد این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در رواج
و نفاذ احکام شریعت غرا میکوشیدند لاجرم تا مملکت ایمنی و سعت میگرفت و ساحت فسحت

بیاض دولت صفت حضرت ونضارت می پذیرفت **نظم** سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک
بی رشحه عیون سحاب ربیع طبع مدار : لیکن زلال چشمه دین کی شود روان : بی یاری سیاست شاهان کامکار
مولانا کاتبی نیشابوری عبدالله نام داشت واز اکثر شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع وجودت
ذهن ممتاز ومستثنی بوده ودر تمامی اسالیب نظم معانی خوب درج نموده بتخصیص در قصاید ودیوان غزلیاتش
بغایت مشهور است ودر اکثر قصاید کثیر الفوایدش مدح وثنای میرزا بایسنغری مسطور است ومیل
تجنیسات وذو البحرین وذو القافیتین وحسن وعشق وناظر ومنظور ومحب ومحبوب وبهرام وگل اندام
از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است وابیات وحکایات آن رسایل در غایت لطافت ونظام
ومولانا کاتبی در شهور سنه در ولایت استراباد بمرض طاعون مبتلا گشته بر بستر ناتوانی افتاد
ودر حال سکرات این قطعه نظم کرده وزبان به بیان آن گشاد **قطعه** ز آتش قهر با گردید ناگاه خراب
استراباد که خاکش بود خوشبوتر ز مشک : اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند :
آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک **بابا سودایی** از ولایت ابیورد بود ونخست خاوری تخلص
مینمود ناگاه جذبه بوی رسید ومدتی سر وپای برهنه در کوه میگردید چون نوبتی دیگر بحال خویش آمد
سودایی تخلص کرد وپیوسته در مدح میرزا بایسنغر قصاید غرا بنظم می آورد گاهی بگفتن غزل میل میفرمود
وهمواره زبان بادای سخنان هزل آمیز میگشود وچون عمرش از هشتاد متجاوز گشت بجوار رحمت درگذشت
این مطلع از اشعار اوست **نظم** عنبرت خال و رخت ورد وخطت ریحانست : دهنت غنچه ودندان
در ولب مرجانست **مولانا محمود عارفی** از مشاهیر شعرای زمان حضرت خاقان سعید بود وملقب بسلمان ثانی
دیوان غزلیاتش مشهور است واین مطلع در این اوراق مسطور که **نظم** عهد کردم که نیایم دگر از میخانه
تا بدانم که مرا پر نشود پیمانه : وازجمله مثنویات مولانا عارفی گوی وچوگان است نظمی در کمال جودت
واین دو بیت در تعریف اسب از آن کتاب است **نظم** آهو بچه آزرم او : گر گرم بچه آذر ابریشم او :
چون گوی سپهر گرد جستی : میدان میدان چو گوی جستی : هرگاه که در عرق شدی غرق :
باران بودی ودر میان برق : وفاتش در سنه بدار السلطنه هرات **امیرشاهی سبزواری** موسوم بآق ملک
بود وچون نسبش بسربداران سبزواری میپیوست ومذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنغر
او را طلبیده وبرا فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری واشعار خود را بتخلص دیگر مبدل سازی

امیرشاهی

امیرشاهی همین را قبول نکرد بنابران حضرت بایسنغری با آن مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند
که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی از ابنای جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت ومیرزا بایسنغر آن مجمع را
سوای امیرشاهی طلبید امیرشاهی در آن باب این غزل گفته نزد آن حضرت فرستاد **نظم**
ای که در بزم طرب جام دمادم میزنی : خون دل ناخورده چند از عاشقی دم میزنی : حیف از آن نازکی که بر تیغ بیکسی
ضایع آن تیری که بر دلهای پر غم میزنی : باز کن از خواب ناز آن نرگس رعنا که عمر : میرود چون دود گل تا چشم بر هم
میگشایی طره و دلها بغارت میبری : قیمت ماه چهره وآتش بعالم میزنی : میکنی محروم از این در شاهی را
دست رد بر سینه یاران محرم میزنی : از السنه وافواه بعضی از مردم آگاه استماع افتاده که امیرشاهی
در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده از آنجمله هزار بیت را گزیده ودر میان فضلا مذکور گشت
دیوان ساخته تتمه را دیوان ساخت وفی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم افتاده وتا غایت
هرکس مطالعه آن اشعار بدایع آثار نموده زبان بیان بتعریف وتحسینش گشاده انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت
الهی در ولایت استراباد روی نمود ونعشش را بسبزوار برده در مقبره پدر واجدادش دفن کردند خواجه
اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری قصیده گفته که یک بیت از آن اینست **نظم**
گو بشو زیر و زبر از اشک واه سبزوار : زانکه شهرشاه بی شاهی نمی آید بکار **مولانا شمس الدین الهروی**
شاگرد مولانا معروف خطاط بود وهمین تربیت میرزا بایسنغر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بسیاری
از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد ومبصران نکته دان همین را قبول فرمودند **مولانا جعفر تبریزی**
در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص نسخ تعلیق مولانا اظهر ومولانا شهاب الدین عبدالله
آتش بز ومولانا شیخ محمود ابن مقله عصر فی وقته ویاقوت زمان بودند ودر شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه
تفاخر مینمودند **خواجه شهاب الدین ابوالمکارم** نسب شریف آن عمده اکابر زمان واعاظم جهان بشش واسطه
بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره می پیوندد وبرین موجب که ابوالمکارم بن علاء الملک بن قطب الدین
محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی ووالده خواجه ابوالمکارم بنت خواجه علاء الملک
خانزاده فخر الملک بنت خانزاده علاء الملک ترمذی بود که از نقبای ترمذ بمزید جاه وجلال ممتاز ومستثنی
مینمود وخواجه ابوالمکارم با وجود علو نسب بوفور فضل وادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر فضلای
آن ایام امتیاز تمام داشت وبوجود سلیقه نقاد وحدت ذهن وقاد موصوف بوده بتعلم بلاغت رقم

ابیات و منشآت فصاحت آیات را اوراق روزگار مینگاشت و بجود و سخاوت مشهور بود بمحاسن اخلاق و کرایم
اطوار پسندیده اتصاف داشت و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله
مامور گردانید و خواجه ابو المکارم حسب الفرمان بدان خطه که در اکثر ممالک هندوستان است شتافته
مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید و بر طبق کریمه و ما تدری نفس
بای ارض تموت وفات آن خواجه خجسته صفات هم در آن ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را
معلوم نبود خامه سخن گزار تحریر آن زبان نگشاد و از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و ابو الوفا و خواجه ابو القاسم
در سفر بنگاله در ملازمت پدر عالی گهر بودند و همانجا توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت ننمودند اما آن یک پسر خواجه
خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق
فرقدان درگذشت **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق اشتهار داشت پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است
و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا کمال الدین حسین النقوی و بعضی دیگر از علما افادت مآب بتحصیل
علوم محسوس و مفهوم قیام نموده باندک زمانی بمرتبه کمال مترقی شده قصب السبق از امثال و اقران ربوده بود
و خواجه محمد اصغر اگرچه بحسب نسب و بموجب وفور علم و فضل اتصاف داشت اما بسیار درشت گوی
و مزاج درشت بود و همواره بتیغ زبان طوایف انسان را مجروح گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمینمود در اوایل
ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در بعضی مجالس زبان بغیبت بعضی امور مقرب الحضرة السلطان
امیر علیشیر بگشاد و بواسطه آنکه ترک ادب کرد خاقان منصور بجلای آنجناب فرمان داد بنا بر آن خواجه محمد اصغر
از خراسان بجانب عراق و آذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت
یافت و در عراق رحل اقامت انداخته بعد از چند سال که بفراغبال اقامت گذرانید در شهور سنه تسع
و تسعمائه که خبر فوت امیر علیشیر شنود بموجب حب الوطن من الایمان عنان عزیمت بصوب خراسان
منعطف گردانید و بعد از وصول روزی چند در دار السلطنه هرات رحل اقامت انداخت و در اواخر
اوقات حیات بولایت جام شتافته در محرم الحرام سنه ۹۱۳ لوای توجه بعالم آخرت برافراخت و در روضه
منوره آبا عظام مدفون گردید رحمة الله علیه و علی والده السعید الحمید **شیخ شمس الدین محمد بن محمد**
جزری مقتدای محققان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلندمکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح
و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را

اسیر گردانید و میرزا محمد سلطان و امیر نور الدین را ببرسا فرستاد جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار فرار نمودند
و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا
شمس الدین محمد فناوی از آن جمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین را همراه خود بپایه سریر اعلی برده
گوناگون بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بصوب
سمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان فوت امیر تیمور گورکان در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح تصانیف
را آنجا در سلک تالیف کشید و بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت
میرزا شاهرخ فی خامس ربیع الاول سنه ۸۳۳ وفات یافت **قاضی قطب الدین عبد الله الامامی**
بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال
در آن مملکت بتمشیت منصب جلیل القدر قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و تمام موقوفات آن ولایات
نیز چندین گاه تعلق بخدام عالی مقامش میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بوده همواره
نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر مینگاشت و نسب شریفش بیکی از صحابه می پیوست بجهت آن امامی
می نوشت **شیخ کمال خجندی** در سلک اکابر مشایخ روزگار انتظام داشت و مانند اعاظم زهاد در زاویه
علی الدوام بریاضت و عبادت اوقات گذرانیده و گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود در نفحات است
که اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بود که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه میگوید و راه صدق میپوید
این تکلفهای من در شعر من ⁂ کلمینی یا حمیرای منست ⁂ از خواجه عبید الله مرویست که فرمود خواجه کمال
چندگاه در ساباش ساکن میبود و در آن مدت بسیار بحیوانی رغبت مینمود روزی والده من بوی گفت که چه شود
اگر طعامی که در وی گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه گاو خود را بکشی تا گوشت بخوریم و حال
آنکه مادرم را گاوی بود در غایت فربهی و چون این سخن شنود فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد
شیخ برد جهت خاطر ایشان مقداری از آن گوشت تناول فرمود بلبل گلک نغمه سرای افضل الانامی مولانا
نور الدین عبد الرحمن جامی در بهارستان این نوا بگوش فضلا سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت
سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما مبالغه در آن طریق شعر را از حد سلاست
بیرون برده است و آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در شعر وی است در
شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع خواهد بود و در بعضی از دیوان

آن جناب مسطور است که ؛ کس را هیچ غرض نگرفت مرا ؛ معلوم شود که در دو چشم ؛ از حضرت مخدومی
ابوی استماع افتاد که میرزا امیرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادت تمام و عقیدت لا کلام داشت و روزی
بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه
درآمد و بعد از لحظه بصحبت احباب معاودت کرده همه را مقبوض یافته پرسید که یاران چرا بحضور میرزا یکی از حاضران
جواب داد که درد کمر دارند شیخ تبسم کرده فرمود کمر را بدر آورند و قسمت کردند و وفات شیخ کمال
در سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و قبر شیخ در تبریز است و این بیت را بر سنگ لوح وی کنده اند
کمال از کعبه رفتی تا بدر یار ؛ هزارت آفرین مردانه رفتی **مولانا محمد شیرین المشهور بمغربی** مرید شیخ
اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی است و شیخ نور الدین عبد الرحمن
از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر میبرد در سنه خمس و تسعین و سبعمایه از نزد سلطان احمد برسم
رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار کرده معزز و مکرم رخصت انصراف
داد و مولانا محمد شیرین با شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان
اشعار مولانا محمد شیرین مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در نفحات الانس مسطور **نظم**
تا مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم ؛ از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم ؛ و وفاتش در سنه
تسع و ثمانمایه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود **مولانا صفی الدین جنتلانی** در سلک فضلا
ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان نگاشت
مولانا شیخ محمود زنگی عجم کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنا محاورات
اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت
امیر تیمور گورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت که **نظم** دو پیر هم مرد و شکسته بهم
علی ترک و محمود زنگی عجم ؛ شیخ محمود بسیاری از وقایع و حالات صاحبقران پسندیده صفت را
در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاد جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا اختیار الدین
و شیخ صدر الدین که قاضی الولایت بود وسیله شده متوجه آستان سلطنت آشیان گشته و شیخ محمود
نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند
اما حسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر آب کر بسته اند میگذشت در افتاد و آتش حیاتش فرو نشست

و رخت بقا باد فنا داد **ع** عرق دریای کرم باد همیشه جان او ؛ و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین یان
نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است
بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد ؛ که بلطف این زنگی دگر از عجم نزاده **مولانا علی بدر** از جمله شعراء دار السلطنه
هرات بود و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه که میرزا امیرانشاه جهت دفع فتنه حاجی بیک جانی قربانی
بهرات آمده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته
قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست که مسطور است **نظم** ای مهر رخ تو ماه منور گشته ؛ عالم از نکهت زلف
تو معطر گشته ؛ خط مشکین تو بر صفحه گلرخسار ؛ آیت حسن جمالست مصور گشته ؛ و شاهزاده
نسبت مولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود **مولانا عصمت بخاری** در سلک
اعاظم ناظمان مسالک سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات ملاحت آثار
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از جمله قصیده ایست که در مدح حضرت صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آنرا
نزد امیرزاده خلیل سلطان گذرانیده و مشمول نظر انعام و احسان گردید مطلع آن قصیده اینست **نظم**
ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان خاصیت ؛ تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان خاصیت ؛
مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشا و علم املا و زبان بی مثل بود و بملازمت میرزا امیرانشاه میبود
و در آن اوقات که کامل التواریخ ابن اثیر را شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد
و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد و در کامل التواریخ آورده که چون عصمت بخاری در بعضی
اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب در منظومات خویش درج میفرمود یکی
از فضلا در این باب این قطعه را بنظم آورد **قطعه** میر خسرو را علیه الرحمه شبی دیدم بخواب ؛ گفتمش عصمت
شعر او چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت ؛ گفت یک بیت شعر او همان شعر منست **خواجه علی تبریزی**
شطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین محمد جزری قرات نموده در علم
حدیث مهارت حاصل فرموده و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر مهارت داشت که صغیر و کبیر روزگار استادی
او را مسلم میداشتند و غایبانه را مانند حاضرانه بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان
با آن لعب میپرداخت **مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی** حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب
و معالجه مرض مهارت تمام مینمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت تمام داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی

بوده و در مجلس عالی راه مییافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی
نیز از جمله شطرنجبان حضرت صاحبقرانی بوده‌اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینمودند گفتار

در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالمیان

واقفان صحایف روزگار و عارفان صحایف اخبار بحکایت عارف و بدین روایت واقف خوانند بود
که آنچه امیرزاده خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملکستانی دست داد
عجب اگر کسی را از ابتدای بنای اساس پادشاهی تا غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والانژاد از روی
نسبت نبیره صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری
از لشکریان فیروزی نشان که در سلک تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نموده و بنابر جناح
استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بدان بلده فردوس مانند رسیدند حکام و بزرگان
و اعیان آن شهر بقدم فرمانبرداری موکب شاهزاده را استقبال نمودند و مقالید خزاین و کنوز را بکلانتران
سپرده لوازم شاباش و نثار بجای آوردند و در آن زمان شهری بدان معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون
موجود نبوده و اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن
مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود
که قوت دراکه مستوفیان از حصر و احصاء آن عاجز و قاصر میآمدند و سایر اسباب پادشاهی از
صنوف سیوف از تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله
تحریر و رقم و تقریر زبان بشرح آن تیسیر پذیرد و مع ذالک چون سابقه عنایت ازلی قلم سعادت لم‌یزلی
بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطه مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نونهال
صاحبقرانی سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال آنهمه موجبات سلطنت و استقلال از تمامه مجموع
آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری آفتاب
با همه آفتاب آثار لوای پادشاهی خبر و حیات روزگار را بکاه بخشیدن رحمت من نشاشد بمجرد اجتماع
زر و کثرت و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد **نظم**
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ؛؛ کلاه داری و آیین سروری داند ؛؛ و سبب اقتضاء ایام کامکاری
و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطانی بعد قضاء ربانی و تقدیر سبحانی آن باشد که شاهزاده در زمان

حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سرای امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر
پیدا کرده و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحباله نکاح در آورده و چون بر توسن پادشاه مرحوم مغفور راز آن
قضیه انشاء فرمود که شاد ملک را بچنینه بکشند و میرزا خلیل سلطان او را که زنانیده در آن اوان که افتوالات
محل نصب رایات نصرت آیات بود و نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان
قهر حکم فرمود که او را حاضر سازند امیرزادگان آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافت
و سرای ملک خانم بنابر ملاحظه خاطر امیرزاده خلیل سلطان گفت آبستن است بعد از آن امیر تیمور گورکان امر فرمود
که او را بپنهان آغا بسپارند تا بعد از وضع حمل او را بغلامی سپاه دهد و مقارن آن صاحبقران بهمال باز
شتافته وفات یافت و شاهزاده بفراغبال آن گلعذار با غنج و دلال را در آغوش کشیده برتبه شیفته جمال
و مشعوف وصال وی گشت که اصلا از استصواب او تجاوز جایز نمیداشت ملکه زمام اختیار ملک و مال را
بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت **نظم** بجان بود در بند او جان او ؛؛ نیز و نفس جز بفرمان او ؛؛
دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که بی مبالغه محاسب وهم
از حزر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی
او گشته و قضیه آن دهش و بخشش الغافیه بود و کسی که سزاوار دیناری نبود بشتر واری میبرد و مستحقی که شایسته
صنوف نوازش مینمود در آرزوی درامی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی از مردم بیگانه را
بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هریک را قرینه قارون ساخته بدرجه امارت و سروری
رسانید و از آن خاطر امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد سمت تزاید
پذیرفت و چون حشمت دهر وزه شاد ملک در نظر مخدرات سراپرده صاحبقران مرحوم مینمود جهت انحطاط
مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را آن داشت که هریک از سراری و خواتین آنحضرت را بطوع و کره با
یکی از ملازمان آستان خود دهد و در سلک ازدواج آنان کشید و گروهی که نسبت بدو رتبه مادری داشتند
با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید حور فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی
در سلک خزف یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با آشیانه زاغ و زغن فرستاد و عندلیب نغمه پرداز را با خلیواز
هم آواز در یک قفس جای داد و بواسطه صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطان
متنفر گردید و امور سلطنتش اختلال پذیرفت آفتاب اقبالش بدرجه زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آتیه

بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله وتعالی وتقدس سا[و]قم حروف گوید که چون از عمال افاضل زمان مجسته نشان خاقان
عالیمکان شاهرخ سلطان درسلک بیان انتظام یافت وآن شمه که خامه بحیثیت ان دیگر آن وتقریر ایام وقایع
ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید وذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن
دودمان دولت قرین بپاراید ومنه الاعانت والتوفیق **ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله**
اختر نوربخش مداری وگوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله پسر اولاد میرزا بایسنغر بود وبمکارم
اخلاق ومحاسن آداب وصورت خوب وسیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز ومستثنی
میبود وذات حمیده صفاتش بعدل وانصاف مایل ووجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار ولطف
شمایل اما اجتناب بساط عیش وعشرت وانبساط بساط لهو ومسرت شغف ورغبت تمام داشت واز رسوم جلادت
وجهانگیری عاری بود وبغیر خیال شراب گلرنگ واستماع آواز نی ودف وچنگ نقشی بر لوح ضمیر نمی نگاشت
مع ذلک حضرت خاقان بعد از فوت میرزا بایسنغر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک ومال
من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد وشاهزاده بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بابائه الغر عمل نموده ابواب
لطف واحسان برروی روزگار طبقات انسان بگشاد ودر وقتی که حضرت خاقان سعید رایت انصراف بصوب [illegible]
برافراخت میرزا علاء الدوله را مجدد منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هرات قایم مقام گذاشت وچون حضرت
خاقان در ملک ری از جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده میرزا علاء الدوله بحبال استقلال بر تخت سلطنت واقبال
نشسته ابواب خزاین بر روی امرا ولشکریان برگشود **نظم** در گنج بگشاد ولشکر بخواند :: بدامن زر وسیم وگوهر فشاند
بعد از آنکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت وکامرانی اوقات گذرانیده در سنه اثنی وخمسین وثمانمایه
در منزل ترناب از دست سپاه الغ بیک گورکان منهزم شده باسترآباد خرامید وچند ماه در ظل حمایت
برادر خود میرزا بابر بسر برده ودر اواخر سنه مذکوره میرزا بابر دار السلطنه هرات را تسخیر فرمود ومیرزا علاء الدوله را
با پسرش میرزا ابراهیم گرفته محبوس فرمود وبعد از چندگاه آنجناب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا محمد رفت ودر روزی که
میرزا محمد در جنبارات کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع
بود میل آتشین بر چشمان میمن آن قرة العین سلطنت کشید آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز
از اردوی برادر بگریخت ومدتی مدید در اطراف عالم سرگردان بود وچند نوبت دیگر با برادر واقربا مقابله
ومقاتله قیام نموده اما در هیچ کجا ظفر نیافت در اوایل سنه خمس وستین وثمانمایه در کنار آب ترمز

جهت خلیفان میرزا محمد صوبداق

در خانه فلک مشحون برشماری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمانش نعش او را بهرات برده در تربت المنور
مهد علیا گوهرشاد بیگم بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت ودر ایام دولتش
مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت برافراشت **ذکر میرزا الغ بیک گورکان** میرزا الغ بیک که محمد ترغای
نام داشت پادشاهی بود بحلیت فضیلت وهنر روی از سایر اولاد حضرت خاقان سعید متفرد وبوفور عدل وداد
گستری از تمامی امثال واقران ممتاز دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده در سایر فنون خصوص
در علم ریاضی ونجوم در آن زمان عدیل ونظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقرات سبعه یاد داشت وپیوسته همت
بر تربیت ورعایت اهل فضل وکمال میگماشت وچنانچه در ضمن احوال صاحبقران استوده خصال سبق ذکر یافت
ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه روی
نمود وچون سن شریفش بپانزده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال فرمود وجناب
الغ بیک در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه ۸۱۲ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت
وبیمن معدلت ورعیت پروری چنان کرد که نواحی آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که رتبت ارم شهر برین
در گذشت ودر سنه ۸۲۳ آن خسرو جمشید در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع وخانقاه منیع بنا فرمود و
باتمام رسانید وبسیاری از مزارع وقری ومستغلات فوائد اثمار آن بقاع نفاع وقف کردانیده وهمچنین فرمان
داد که استادان کاردان رصدی در ظاهر آن بلده فردوس نشان بنا نهادند بطلیموس الثانی مولانا غیاث الدین
جمشید وجامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن داد سعی واهتمام دادند واز نتایج
آن موجود زیجی ترتیب گشت که آن را زیج جدید الغ بیک گورکان گویند واکنون اکثر تقاویم را از آن استخراج نمایند
ومیرزا الغ بیک گورکان در ایام دولت پدر بزرگوار در کمال اقبال واقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید
وبعد از خبر واستماع فوت آنحضرت باستقلال مقصدی ارجمند بنا فی گشته لوای جهانگشای بصوب خراسان
برافراشت واگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح کرده اما نگاه نتوانست داشت وچون ایام حیات واوان
کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانیده وآنجناب
غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت ومیرزا الغ بیک در سنه ۸۵۳ بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشید
وبریاض جنت شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی وسید عماد الدین بن زین العابدین جنابذی در سلک وزرا
میرزا الغ بیک انتظام داشتند وبقدر امکان نقش کفایت وکاردانی می نگاشتند **گفتار در بیان عبور**

میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبداللطیف از حبس میرزا
علاءالدوله میرزا الغ بیگ چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی
چند برسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بخیرات مثل اطعام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنابر آنکه
از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را
ملک خود می پنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراءالنهر و ترکستان را جمع آورده بعزم
تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر
ولد میرزا محمد جوکی که در ولایت ارسنگ و ساری سرای و ختلانات سیورغال او بود خبر واقعه ناگزیر
شنوده است و بخیال استقلال حصه و بلخ و شبرغان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنابران طریق
رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده
او را بعز مصاهرت خویش وعده داد و از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول
بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیه احوالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند
ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حصه و بلخ رایات استقلال
برافراشت و در آن اثنا قضیه شبیخون نیشابور و گرفتاری میرزا عبداللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیگ
در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعه مشورت در میان انداخت و پس از قیل و قال رای اشرف
اعلا بران قرار گرفت که با میرزا علاءالدوله از در صلح و صفا در آید تا گوهر شب چراغ پادشاهی از قلعه
هرات مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بعلی منصب صدارت مشرف بود برسم
رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق مفصلی تشریح پیغام
فرستاد و در آن زمان میرزا علاءالدوله با عساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود
و بعد از وصول جناب صدارت مآب خبر میرزا ابوالقاسم بابر میرزا از طرف جرجان بصوب خراسان
در اردوی میرزا علاءالدوله سمت شیوع یافت و شاهزاده از دو جانب در بلای متوجه خود دیده سخنان
میرک محمود را بعز قبول اقتران داد و بدارالسلطنه هرات بازگشته میرزا عبداللطیف را معزز و محترم نزد عم
بزرگوار گسیل فرمود و او در حصه و بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند بیجان
پیوند که دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشیده و زبان تسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال

به وارزانی داشت آنگاه رایات مراجعت بصوب سمرقند برافراشت ذکر شمه از حال میرزا ابوالقاسم بابر
بهادر ولد کهتر غیاث السلطنه والدنیا و معز الدوله والدین میرزا بایسنغر میرزا بابر پادشاهی
بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و به بسط بساط عیش و نشاط بغایت مشعوف از غایت تواضع و کسر
نفس در مسند سلطنت بر تخت نشست و از کمال مکارم اخلاق و الطاف طینت مرکز سخن درشت خاطر
هیچکس را نخست در میدان رزم هزبری بود جنگ گذار و در مجلس بزم ابری گوهرنثار از وفور سخاوت زر تمام
عیار و خزف بی مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزه او وفا نمود
والحق چنین بود نظم دید دریا بخشش پیوسته او ٭ زد کف خجلت بروی از دست او ٭ با کفش گر بحر دعوی
ز آنکه نبود در کفش جز باد هیچ ٭ و میرزا ابوالقاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت برادر
خویش میرزا علاءالدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند
اوقات گذرانیده در جفای ایام صبر می نمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در نوردیده
طی شد همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون بسطام رسید قاصدان
میرهندو که از قبل موجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق فرموده بود بشرف ملاقات شاهزاده
فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید دادند و بدان جانب بردند و امیر هندو که لوازم استقبال بجای
آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرده پیشکش نمود و فتح آن
مملکت در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار گرفت و در سنه [illegible] میرزا بابر جرجان را مفتوح ساخته بجهت رایات
دولتش بر وجنات احوال متوطنان دارالسلطنه هرات تافت و در سنه [illegible] در موضع جناران با برادر خود
میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از دل که لوح مودت بود با آب خشم شسته
بنیاد حیاتش برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده
بخراسان باز گردید و وفات میرزا بابر در پایتخت هرات روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمایه
در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف الصلوات والتحیه روی نمود ابتدای سلطنت او تا ایام زندگانی
او ده سال بود و در امر وزارت میرزا ابوالقاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین
طاوس و غیر ایشان مداخل داشتند و در ایام دولتش شیخ زاده پورانی و مولانا محمد معمایی رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاءالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر و ذکر فتح ساری

و تولد میرزا شاه محمود بهادر چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان
یکران بطرف ولایت خراسان تافت با لشکری چون دریای جوشان بولایت جنوشان رسید و مسقعه
حرب و پیکار بیاراستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنوده و با الغ بیک میرزا چنانچه مذکور شد صلح نموده
روی بمشهد مقدس نهاد و بعد از وصول بدان مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را جنگ
برادر ارسال داشت و چون آن سپاه ظفر ورود در برابر جنود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان
پای در میدان مصالحه نهاده از نبرد و جدال بازار روی از میدان بر تافته فرود آمدند و صلح از این نحو قرار دادند
که فاصله میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و بر موجب عهد و پیمان بالفاظ ایمان تاکید یافته
میرزا علاء الدوله بهرات بازگشت و میرزا ابو القاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف داد
چون باسترآباد رسید چنان شنود که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ری بود گردن از ربقه اطاعت
خدام آستان شهریاری پیچیده سر از حلقه اطاعت و فرمانبرداری در می آورد بنابر آن در لوای خجسته اهتدای
و همچنین و تمامه با لشکری هریک از ایشان چون شیر ژیان و ببر دمان از خطه جرجان بصوب جنگل بازخواست
روان شد و از آنجانب سید محمد نیز از انصاری و لواحق سپاه بسیار همه بازمند اسپان دویسار در هم آورد
بقدم جرات موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و مداخل اوراق و از دیار
نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رویت نور آفتاب جهانتاب در مضیق آن
پر پیچ و تاب متعذر نمی نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاده جنگی در غایت صعوبت دست داده انامل عنایت الهی
ابواب نصرت و فیروزی بر روی میرزا بابر گشاده و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب شهریاری
در ضمان حمایت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچه علم کشورستانی آن مهر سپهر کامکاری از طرف
آن مملکت اضائت یافت آنگاه سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم
بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از جرم او درگذشت نوبت دیگر سلطنت
ساری را بدو مسلم داشت و یکی از بنات سید ستوده صفات را در حباله نکاح کشیده رایت مراجعت
بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنه ۸۵۲ واهب بی صفت و عطابخش بی منت
میرزا ابو القاسم بابر را مولود عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بدین بهجت و سرور
گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر فرموده و طویهای پادشاهانه ترتیب داده چند روز

بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای می ارغوانی کشید صدای بهجت و خرمی
و نوای مسرت و شادکامی بیزمگاه ناهید رسانید **نظم** بوستان و روستان افشاند زین بهجت نثار
آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت
ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک از آب آمویه بنیت کشورستانی** در آن اوان که میرزا علاء الدوله
میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد وعده کرده که زمره از نوکران را که در نیشابور
گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهیم کرد و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم
بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننموده و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان
کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید ملکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایات ایشان افتاده شبرغان
میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف از جهت
رانشقه بیک ناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او نزمیت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هرات انداخت
و میرزا علاء الدوله از وقوع این قضیه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت
بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف کرد اینمعنی بعز قبول
مقرون شد سحد و دانند خود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکت ناپسندیده صادر شد
مناسب آن بود که آن فرزند را اعلام کردی تا به تدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را
از ویرانی منع نماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داده روی بصوب هرات نهاد
اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت تمام کردند و در هر جا هرچه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله
بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضلای بساتین را بانواع
ازهار و ریاحین آراسته گردانید مرا در شان بعید زبان صلای عشق در داد و گل جلوه گری آغاز کرد و گلستان
بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله جهت جنت نشان سپیر رنگ اختر
میرزا ابراهیم سلطان بترتیب طوی اشارت نمود باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت
گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهت آن کار تعیین فرمود فراشان چابکدست در ان ساحت دلگشا
قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند و مهندسان شیرینکار چهار طاق سپهر آثار بتزئین تکلفات بسیار معد
و مهیا ساختند مصوران هنرمند هریک مناسب حرفه خویش نقشی بغایت غرابت بروی کار آوردند و حکم

ترخانی همه دریافت که صغیر و کبیر و برنا و پیر مبسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله
از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان زهره جبین شراب صافی تر از معین
درکشیده نقش غم از لوح دل بسترد از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لاله سیراب میشود
اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر بیننده مجسم از یاقوت ناب بود و مغنیان نغمه ساز و سازندگان
خوش آواز از الحان دلگشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آوردند و خوانسالاران بارگاه سلطنت
آشیان انواع اطعمه گوناگون از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند در اثنای آن روزگار ناساز
ناگاه عادت دیرینه خویش بظهور رسانیده و صرصر فتنه در اهتزاز آمده سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبدل
گردانیده و الی النعیم لا یکدره الدهر در روزی که مقرر بود که طوی عام دهند و وضیع و شریف در انجمن طرب جام
فرح بکام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم و دفع قاضی را
که در ده فرسخی بلده گورده است مخیم اقبال گردانیده آری خاک عالم را بغم سرشته اند و قرعه ثبات نعیم بنام هیچ
حال بهیچکس ننوشته اند راحت دنیای جراحت منیت و رافت سپهر خضرای مخافت فی **مصراع**
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند **گفتار در محاربه میرزا الغ بیک گورکان و میرزا علاء الدوله**
در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب
چون خسرو عالمستان میرزا الغ بیک گورکان از آنچه سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان
خبر یافت عزم انتقام جزم کرده با لشکری چون امواج دریا بی پایان از آب آمویه عبور کرده و قاضی را از
معسکر همایون روان ساخته روی بصوب هرات آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته
بساط بزم در هم پیچید و باهتمام هرچه تمامتر زر و سلاح بسیار بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی
ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه دار الحکومت و داروغگی هرات بگذاشت و مولانا محمد بساول که از
جمله معتمدان او بود بمزید خصوصیت امتیاز تمام داشت قلعه عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال نمود
و کوتوالی حصار اختیار الدین را با حاجی بیک آقا تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت بکنار آب مرغاب
برافراشت چون از کوتل بگذشت اهتمامی در خاطرش گشت که نوبتی دیگر با عم بزرگوار طرح صلح اندازد و نایره
آن فتنه را بآب تدبیر فرونشاند بنابران جمعی از مخصوصان را بشهر روانه گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر
التماس نمایند که قدم رنجه فرماید و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا بازگشایند و شیخ این ملتمس را

بسمع رضا اصغا نمود و عزیمت فرمود اما قبل از مقصود مقصد میان آن دو پادشاه محاربه روی نمود کیفیت حال آن
بود که چون میرزا الغ بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت نجوم آسا و آسمان وش در حرکت آمد و
طی منازل شتافت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشت و منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از جانب
میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطراب پیش رفت از هر دو طرف تسویه صفوف و تهیه اسباب استعمال سیوف
تمام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند و قول
لشکر سمرقند بفر دولت میرزا الغ بیک آرایش یافت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار
برافراخت و در برانغار چتر زرنگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان
دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که در هر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند جنود
خراسان را از طرف قول چشم امید بنور رایت لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه
میرزا صالح مستحکم گردیده میمنه و جوانغار از لمعات تیغ و سنان میرزا خلیل سلطان آرایش داشت
و در قلب چند امیر تومان بوسون کومک علم شجاعت برافراشت **نظم** همه سر از خشم و دل پر زکین •
بابروی پر در فکنده چین • وچون آن دو سپاه کینه خواه بدین ترتیب و آیین برزمگاه رسیدند
فغان کنای و سورن و غریو کورکه و شیون از دروه منزل بهرام درگذرانید • چنان اندر آمد ز دو لشکر غریو
که از هول دیوانه شد زهره دیو • در آنحال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان را ویران کرده بدان
باد پیمای تازی نژاد بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و همچنین برخاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسان شکسته
شدند مع ذالک قدم فشرده پیاده حمله آتشکار زار را تیز کرده و سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام بیرون آورده
و باهتمام تمام آمیخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند **نظم** ز تیغ یلان جلادت اثر • یکی کشته افتاد بر یکدگر
میرزا علاء الدوله در آن معرکه هولناک اقدام مقدور مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا
الغ بیک است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان **مصراع**
یکبار از هم فرو ریختند • میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدس در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف اردوی
میرزا بابر در حرکت آمده و چون بشان برادر بملاقات فرمود میرزا ابو القاسم بابر آنجناب برادر را در آغوش
مهربانی کشیده خاطر غمگینش را بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار دلجویی کرده ابواب تلطف و تعطف بر روی او
بگشاد و چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هرات رسید مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق برادرزاده امیر محمد صوفی

ترخان و خواجه پیر احمد خوافی و سلطان ابوسعید دارو غه بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساختند و سلطان ابوسعید
در اثنای راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیک گورکان چون صورت فتح و ظفر در آینه
مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف
ممالک خراسان و ماوراءالنهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف غایت مردانگی و پهلوانی
بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتحنامه بنام ولد کهتر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و این معنی غبار نقار بر حاشیه
ضمیر منیر شاهزاده نشست و همین معنی منجر بآن شد که بالاخره مخالفت پدر بزرگوار اختیار کرده گرد اوتش بر بنیان
بست القصه میرزا الغ بیک کامران و کامیاب از منزل ترناب بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب
در حرکت آمده و در چهل دختران سپاه سمرقند شیخ بهاء الدین عمر که جهت تهنیه مصالحه متوجه گشته بود رسیدند
و هر چه داشت عرضه نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیک هم در آن منزل بشیخ ملاقات کرده بتعظیم استخفاف
آمیزی بجای آورد و فرمود تا لاغان مخذوی را بازدهند و چون حوالی نواحی هرات از غبار موکب
آن شهریار عدالت شعار عنبر پرور گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال استعجال
نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگویی و ثنا خوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیک نظر شفقت بر انتظام
و احوال آن طبقه انداخت و همه را مشمول الطاف پادشاهانه ساخت و مقارن آن حال کوتوال حصار زتو قلعه
قلعه و ذخایر را ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا آقا حاجی بیک که در قلعه اختیار الدین بود مراسم متابعت
بتقدیم رسانیده مراسم نثار و ایثار بجای آورد و میرزا الغ بیک از ظاهر دار السلطنه هرات میرزا یارعلی ترکمان
ولد اسکندر قرایوسف را که در بلا زنجیر مقید بود و سلطان ابوسعید دارو غه را بند کرده بقلعه زتو فرستاد
و آنگاه جهت دفع شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بصوب استراباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید دارو غه و یارعلی میرزا ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر
پیوست اکثر گریختگان معرکه ترناب عنان توجه بدان طرف تافته از ازدحام عظیم در سایه علم را دران دیار
نمود و میرزا الغ بیک این خبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشه جمعیت ایشان اندازد بنابران بدانجانب
نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدس شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی راقدها التحیة والصلوة
والتحیة بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه علیه کما ینبغی برتبه رسانید و از آنجا بالنک رادکان

رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه
آمده تحف و هدایا گذرانید و بقبول سکه و خطبه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک
اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ
کرده بولایت اسفراین عنان بگردانید و مدت چهل روز در آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخت
میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سرافرازی بطرف بسطام روان ساخت
و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته جهت عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر
خاطر بر آن قرار داده بودند که هرگاه ماهچه رایت میرزا الغ بیک پرتو وصول بر الکه بسطام اندازد
دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و به پنجه اضطرار در دامان متابعت میرزا سلطان محمد
آویزند القصه میرزا عبد اللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب
تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشته جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت
خروج میرزا یارعلی ترکمان و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعه زتو مقید و محبوس
بسر بردند شخصی از هواداران سلطان ابوسعید سوهان در میان کماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن
دو عزیز بوسیله آن سوهان بندها را سوده و در انداخته جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساختند
و بعضی از مستحفظان را کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفته
و میرزا یارعلی ابواب ذخایر و خزاین گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشیده
لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یارعلی باستظهار آن مردم عازم دار السلطنه هرات گشته از قلعه بیرون
خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم الغ بیک میرزا بحکومت در هرات مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی
یافته قاصدی عنان بو شمال و صبا باردوی اعلا فرستاد و چون میرزا یارعلی بولایت کرخ درآمد امیر بایزید
عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هرات هرکس آلاغی داشته باشد با او همراهی نماید جمعی از روستاییان
مرحابی بلکه بازاریان سودایی عنان او بجانب کرخ روان گشته و سحری میرزا یارعلی بر ایشان تاخت
و تمامی یراق ترک و تازیک را بگرفت روباهان شهر گریخته میرزا یارعلی و رفقا در آن بلده منزل گزیدند و آغاز
می صدر کرد و بعد از آنکه مدت معدوده رفو و تضییق و تفحص روباهان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیک
از جانب مشهد مقدس متوجه بود در راه رسید و میرزا یارعلی هزیمت غنیمت داشته بقلعه زتو باز گردید و میرزا الغ بیک

ازجانب دروازه عراق میرزا بابر علی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار بنا به حصار اختیار الدین بردند
و روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بار علی بقلعه رفته و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یار علی خود را پادشاه
مستقل کرده از کمال نشاط بساط انبساط گسترد و بشرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ اشتغال نموده
اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد و چون قریب بیست روز
درغایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه مذکور ناگاه فوجی از سپاه ظفرپناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازه
ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافتند یار علی را شوریده بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپای کوب
میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرمود تا یار علی را در سر چهارسوق هرات
بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگی بستردند **نظم** چنین بود تا بود گردان سپهر
که با نوش زهرست و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده ابراهیم الکو تمور را پیاپیه
سریر اعلا رسانیده و زبان تضرع گشاده خون او را طلبید و این التماس بقرا اجابت مقرون گشت و
میرزا بابر بر سریر سلطنت متمکن گشت و رایت شوکتش از فرق فرقدین درگذشت و خطبه و سکه در جمیع ولایات
خراسان باسم و لقب شریفش زیب گرفت و سرکار توان را برسم سیورغال بخدام میرزا علاء الدوله
تعلق گرفت و آنجناب میرزا ابراهیم را بدانجانب فرستاده خود بنفس نفیس در هرات توقف نموده و هم دران
ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض مصاحبت میرزا علاء الدوله را عیب فرموده یکی از امرای معتمد را بجوان
روانه کرد اینکه میرزا ابراهیم را گرفته بهرات رسانید آنگاه پادشاه جم جاه بفراغ خاطر در بزم عشرت
و عیش جامهای خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را بهم اتصال داده از حال
رعایا که ودایع خالق البرایااند غافل ماند و امرا ایلچی به مقدار آغاز ظلم و ستم کردند و جهات نامعقول و جور بتوقیع
بلده هرات و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه از این شیوه ناستوده اجتناب کرده و با میر ابراهیم
الکو تمور عزیمت بادغیس فرموده در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان
امیر شاه حسین از جاده استقامت بیرون رفته و از اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته
بنابران اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک نیمروز برافراخت و چون قصبه اسفزار از محل و مضرب خیام
عساکر ظفرشعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند و شاه حسین چون این خبر شنید
دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمیتواند آمد تضرع نامه بپایه سریر اعلا ارسال داشت

در بلده فاخره هرات نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با میر یار علی موافقت نمی نمودند
او را محاصره این بلده میسر نمیشد و چندان اغوا نمود که آتش خشم جهانسوز میرزا الغ بیگ اشتعال یافت و حکم فرمود
که مردم بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه مدت سه روز
نهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه اسم شیء بر آن
اطلاق توان کرد در بوده بدست بیرحمی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فقیری که سرحد اشت
بیاد تاراج و غارت داده بود برهنه و گرسنه پیش پیش اسب میرزا الغ بیگ میدوید و میگفت که ای پادشاه عادل
فاضل خوش عیدی مسلمانان دادی خدای بر تو ترحمت کناد و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابوالقاسم
بابر با سپاه پرتهور در دار السلطنه هرات شایع گشت و میرزا الغ بیگ مراجعت ماوراء النهر جزم کرده حکومت
هرات را که بشرف زوال و صدد انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض فرمود و گفت تا نعش میرزا شاهرخ را
از تربت المغفره گوهرشاد بیگم برداشته بجانب ماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران
مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور فرموده دست تاراج
خراسان باز داشت ع لشهر خود روم و شهریار خود باشم **گفتار در ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم**
بابر بجانب دار السلطنه هرات و بیان مآل حال میرزا علی و دیگر حالات و حکایات میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر چون در حدود دامغان و بسطام شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل ابریشم عنان عزیمت
منعطف کرده اینه جمیع ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت
و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه
سمرقند گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندو او با خواجه را با جمعی دیگر از بهادران غضنفر اثر روانه دار السلطنه
هرات کرده اینه و خود بنفس نفیس عنان یکران بطرف جرجان انعطاف داد امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی
میرزا الغ بیگ رسیده میر ابراهیم الکو تمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هرات بازگشت و امیر
خلیل و با خواجه چون بالقصبه و شیخ نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هرات حکومت کرده بود
نیم شبی نهزیمت غنیمت شمرده روی بماوراء النهر و امرای بابر میرزا بهرات در آمدند و دست به بیداد
و ظلم گشادند دران اثنا میرزا یار علی گرت دیگر هوس جهانگیری کرده بطلب هرات شتافت و چون بدو روز
هرات را محاصره نمود زهره از کار رو اهیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحری جمع

و زبان اعتذار و استغفار بگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایمش کشیده روی
بدار السلطنه هرات آورد و در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب خلاف باز گشوده امیر ابراهیم الکوتیمور را بسمرقند فرستاده
خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا ابو القاسم بابر چون ازین حادثه خبر یافت سلطان ابوسعید دارونه و شیخ علی
بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود جنوشان با امیر هندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان
یازیده جنگ سخت بر جانبین واقع شد اما سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد و لیکن آخر الامر امیر هندوکه
مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست سپاهی عنان اختیار حیاتش در نوشت و هم در آن سال قلعه عماد که گوییا آیت
کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت او خبر میدهد و در تصرف گماشتگان
میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد
و ذخایر وافر و نقود نامحدود بدست میرزا بابر افتاد و اکثر آنها را بامرا و ارکان دولت بخشید و مقارن آن حال
بعضی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظت غافل گشتند و او از محبس گریخته از راه غور و غرجستان
بسیستان رفت و از آنجا بعراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد بپیوندد اما آنجناب بتجویز ملاقات تنفر نمود و
فرمود که آن برادر در یزد توقف نماید که در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت
دولت باشد بجای خواهیم آورد ان شاء الله تعالی **گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ و میرزا
عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم و فرمان پسر والا اختر** بعضی از مهره
علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از پسر
آسیبی خواهد رسید چون میرزا الغ نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان
والی هندوستان که احوال انجوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه نزد پادشاه فرستاده شمه از آن اربع
در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد استانی که در علم طالع مسعود سال وقوفی تمام داشت و پیوسته
از قضایا خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی مملکت حضرت خاقان سعید را در
حیز تسخیر خواهم کشید گفت که اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد بنا بر مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت
بمیرزا عبد اللطیف طریق بی عنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز
میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف بکذا آمده بنا برین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت
کینه پدر بزرگوار را در سینه جای میداد و بالاخره الامر مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش

بگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هرات را باز گذاشته روی توجه بصوب سمرقند
نهاد و بعد از عبور از آب آمویه کس نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی ارسال
داشت بمضمون آنکه بلخ سیورغال دست باید که بازگرد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوز
عظیم دانسته معاودت فرمود و در باب رتق و فتق امور آن ولایت اهتمام تمام فرمود و خاطر عصیان
پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود که هیچکس از آن جهت متعرض مردم
نگردد و باعث برین خبر آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت
القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ متحیر گردید و میرزا عبد العزیز را در آن
بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف در آنجانب خرامیده
آنجناب را از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب لشکریان گذشته باشتعال
نایره قتال اشتغال نمودند و اکثر سپاه میرزا عبد اللطیف غالب گشته و در یکی از آن محاربات
میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شده و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال این احوال از سمرقند
باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا
و رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیگ این خبر شنوده تهدید نامها به پسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز
بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیگ را بجرنه و میرزا عبد اللطیف بسپارند و درین اثنا از پرده غیب
صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور گشته بود و شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد
بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ میگذرانید و نقش ایالت کشور
ستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منتقش میگردانید در آن اوقات که پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته
بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشایی بجانب سمرقند
برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته تحصن نمود
میرزا الغ بیگ پس از آنکه این خبر محنت اثر شنید مضطرب شده عنان بکران بطرف دار الملک گردانید و میرزا سلطان
ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت و ترک محاصره سمرقند کرده میان الوس ارغون شتافت
و میرزا عبد اللطیف هم در آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه نمود و میرزا الغ بیگ بر فراز پشته
وارگفته آن دو لشکر خونریز و دو طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و سنان

و خنجر و شمشیر بر فرق سرکشان بکوفته خلقی را بر خاک هلاک انداخته و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر
ملک قضا عنان بارگیر میرزا الغ بیک را گرفته بانطرف پایان کشیده برد و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند
آورده بحسرت و تاسف میخورد چون بدروازه شهر رسید میرانشاه قورچی که گماشته آنجناب بود در وب قلعه مسدود
ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشم پرنم و دلی پرغم باتفاق میرزا عبد العزیز با معدودی چند از مخصوصان
بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین فراغت نماید و از تعب دوران و محنت روزگار پایان
برآساید و بعد از وصول کوتوال آنحصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد مخالفت
کرد و میرزا الغ بیک بر مخالفت اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد رود نزد میرزا عبد اللطیف رفت
و او در آن زمان بر تخت سلطنت سمرقند نشسته بود و میان پسر و پدر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف
از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بیواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید
و در آن ایام آن جوان [illegible] صاحبقران سعید کرده مغولی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشانده بود و عباس
نامی را که پدر او را میرزا الغ بیک کشته بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است
خان حکم فرمود که هر چه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند و مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را
قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمة الله که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب
الغ بیکی را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت مخدومی در روضة الصفا نقل نموده اند از میر مشار الیه
که گفت شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب متوجه و مسرور اسب میراند
و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی شد ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید
پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم راه سخن داشت
گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آید و چندان
توقف نماید که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون این سخن بشنید زبانش از گفتار باز ماند و اثر
ملال بر بشره همایونش ظاهر شده در آن نزدیکی بود فرود آمده و بار برده [illegible] میرزا الغ بیک فرمود که در در قریه که
پیش او آتش افروخته کباب کنند و بعضی از ملازمان موجب فرموده عمل نموده ناگاه شراره از آن ناره بدامن
پادشاه رسیده و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آن آتش را منطفی ساخته بر زبان راند
که من هم سلیدیک بعضی گفته اند یعنی تو که هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس با شخصی دیگر بخانه درآمد

و چون چشم آنجناب بر عباس افتاد چون دانست بر خاست و در صحبت و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود
پوستین الناسی جناب پادشاهی را از دوش برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفت میرزا را
ببستم تا میرزا الغ بیک غسل بر آورد آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بمشعل که میسوخت نشانده بضرب
شمشیر آبدار چراغ حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه بده روز برادر عبد العزیز را کشته
بود و آن شاهزاده بمعاقبت بجهت محبت سلطنت همچنان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادر را
که در عنفوان ایام شباب بود قتل نموده مدتی جهانبانی او ننموده از نشئه امنیه او نیافت خسر الدنیا
و الاخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از شعرا این قطعه را در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک نظم کرده قطعه
الغ بیک آن شاه جم اقتدار ۞ که دین نبی را از او بود پشت ۞ ز عباس شهد شهادت چشید ۞
شده سال تاریخ عباس کشت ذکر اولاد آن پادشاه جم اقتدار فضیلت نهاد بر ضمایر مورخان
عالی اسناد پوشیده نخواهد بود که خواتین میرزا الغ بیک پنج نفر بودند آق سلطان خانیکه بنت سلطان محمود
خان حسن بکا خانیکه بنت خلیل سلطان و از سراری آن مهر سپهر کامرانی مهای شش نفر منظور در آمده بود
رقیه خاتون مهر سلطان بنت توکل سارتوقا دولت بخت سعادت بخت دختر سیان کوکلتاش و از اولاد
ذکور آن پادشاه مغفور میرزا عبد الرحمن دولت سلطان بنت خانزاده سعید بیگی بنت آقا صوفی اوزبک دو فرزند ارجمند
بنت شیخ محمد برلاس و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز مشهور شدند میرزا عبد الرحمن در صغر سن فوت شده
و میرزا عبد العزیز چنانچه در قلم آمد بعد از آن بده روز بحکم برادر بعالم دیگر رفت و مآل حال میرزا عبد اللطیف انشاء الله
عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و از دختران میرزا الغ بیک گورکان اسامی هفت عزیزه درین فرده
حقیر بوضوح پیوسته بدین موجب طغای ترکان که در طفولیت وفات یافت و خانزاده بیگم که مادرش آق بیکی بود
و در وسادگی از عالم انتقال نمود و اکا بیگم و قتلق ترکان آغا که از سعادت بخت تولد نموده و حبیبه سلطان
که همشیره اعیانی خانزاده بیگم بود و آق پاشی و سلطان بخت که مادر ایشان رقیه خاتونست ذکر بعضی از فضلای
زمان میرزا الغ بیک گورکان چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیک بوفور فضل و علم از سایر اولاد
و احفاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز فراوان داشت و همواره همت بر تربیت و رعایت
فضلا و علما میگماشت در زمان دولتش جمعی کثیر از افاضل در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال اقبال
و دولتش در غایت رفاهیت میغنودند یکی از آنجمله مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیات

وریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت در وقتی که میرزا الغ بیک رصد میساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الدین
و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بتمشیت آن مهم شریف پرداخت **مولانا علاء الدین متی**
در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل میفرمود **مولانا نفیس الدین طبیب**
افضل اطبای آن زمان بود و در معالجه مرض میامن انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح
موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیک
مسطور است **مولانا محمد عالم** در سلک علمای سمرقند منتظم بوده است و با الغ بیک گورکان هم سبقی مینمود و در مجالس النفائس
مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطه حسن طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت گستاخانه صحبت
میکرد و رعایت رتبه پادشاهی بجای نمی آورد بنابران میرزا الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود
و بدار السلطنه هرات آمده دران بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات اوست **نظم**
ما سپه بختیم و مه روز رم و اخترشو ❊ شمع مقصودی بدست خود کسی نفروخته **خواجه عصام الدین شیخ الاسلامی**
بمزید جاه و جلال و وفور علم و کمال از سایر علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آنولایات
بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بود و همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت و در مجلس میرزا الغ بیک
گورکان بر جمیع دانشمندان مقدم می‌نشست و نسبت شریفش بمؤلف کتاب افادت مآب هدایه می‌پیوست
خواجه فضل الدین کشی از جمله اعاظم اکابر و علمای سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود
امیر سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف
و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابران میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را به آنجناب مفوض کرد
و سید مدتی کماینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت از حضرت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی جامع
کمالات نفسانی مولانا و مخدومنا سیف الملة والدین التفتازانی استماع افتاده که در وقتی که میرزا الغ بیک
جهت سنت ختان میرزا عبد العزیز دکان کل طوی فرموده مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب
مدام مشغول گشته و علانیه ظروف شراب بهر سو میبردند در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته
بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن مجلس در آمده و روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را بر انداختی
و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیکی ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از آن جواب داد که تو بشرف
سیادت و دانش اتصاف داری و بجز سن رسیده ظاهرا میخواهی که بفیض شهادت فایز شوی بنابران امثال

قال
سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین خطاب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قیل و
حمامی که خواجه حسام الدین طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گرد آن میساختند زنان مغنیه
بسر حمام رفته در میان مردان نشسته و آغاز تغنی کردند و سید عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه
عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام فی الاسلام بکدام مذهب جایز است که مردان و زنان در یک
مجلس نشسته سرود گویند و خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد میرزا الغ بیک
رفت و بزبان دادخواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع
سخن کان کل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید عاشق را
ملزم ساخته تادیب نمایم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار
بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح وابه که مردی اهل دانش و متقی بود و میرزا الغ بیک
او را اجازت داده که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن که خواهد بی واسطه بعرض رساند از در السلطنه
درآمد و پیش از آنکه بنزد میرزا الغ بیک رفت و از اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی
شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر مینهد چنانچه در روز طوی کان کل ما را گفت که احکام شرع نبوی را
برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دی روز خواجه عصام الدین را که بسبب علم و دانش سرامد اشراف
علماست شیخ الاسلام فی الاسلام گفته است بنابران قضات و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعه این
قضایا نمایم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک کرده
که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان رانده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک مینمائید و در تقویت احکام شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف
دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی انور زده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده
و من میخواهم تا زن برادر را بحباله نکاح خویش درآرم تا برادرزادهای من ضایع نشوند و آن زن نمیخواهد
که بعد از انقضای عدت بنکاح زنی درآید و از وی نفقه می ستاند میرزا الغ بیک اسپاولی را فرمود
که برو و آن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا بده و زن را از عقد او منع کند مولانا ابو الفتح
پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته بود دروا ز
کار منیت پادشاه رسید که چون گفت بجهت آنکه زن که عاقل و بالغ باشد شرعا اختیار دارد که بعقد شرعی کسی

کخواهد در آید شما که امام مذهب او را تکلف مینمایید که زن بر او از شود و مباحث بر او در نیاید و رضا نداد آن پادشاه
مغفرت پناه از این سخن بغایت متأثر گشت و لیاول او از ان کار منع فرمود و فرمود که اکابر و اشراف را اجازت
دهند که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفت محق بوده و لاجرم آنجا بحث
مأیوس بازگشته و بساط مناظره بحث جناب سیادت مآبی در نوشتند **مولانا محمد اردستانی** اعجوبهٔ زمان
و نادرهٔ دوران بوده و در علم رمل و طالع و مسئله مهارت کامل حاصل کرده تخلف نمینمود دران باب از آن عجایب
حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت از مولانا علی قوشچی مرویست از مطالعه کنندگان این اوراق مول
حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده اند که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک
نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیکی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای
مولانا ملاحظه طالع نموده و رمل کشیده گفت سوآلی از جزم است و فراموش کرده اید خاموش باشید پادشاه
فرمود که علی قوشچی محرم است آنچه بخاطر رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح
دارید یکی را بخشیده و دیگری که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک بطلاق دختر خان که بصفت عفت و
آراسته بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نموده و هم دران چند روز خاتون را که مولانا محمد
گفته بود گشته بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شد چندان شماتت نمود
که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد **قاضی شمس الدین محمد مسکین** بصفت علم و تقوی
و شریعت پروری متصف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضا بسر قیام
مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک
گورکان در ایام سلطنت و کامکاری مبلغی گرامند یکی از تجار تسلیم نمود که جنس وفروخت کرده مرابحه آنرا تسلیم
بخزانهٔ عامره رساند بعد از چندگاه سفینهٔ حیات آن تاجر غریق بحر فنا شد و جناب الغ بیکی را در متروکاتش
طمع شد و فرمود که از خزانه ما لعل گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان مهیا و آماده
ساخت تا بورثهٔ میت دعوی نمایند و چون مافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی محمد مسکین رسید
یکی از نواب درگاه را طلبید و بپادشاه پیغام داد که واقعه که زاینید درین قضیه چندان نفعی نشماید
زیرا که حقیقت این حال بر من ظاهر است و اگر چنانچه البته میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم درین وقت که
هوا در غایت برودت است مرا دست و پای بسته چندان غوطه دهید که اشارت نمایم که جهات بازرگان را

در عوض لعل معدوم تسلیم نمایند پس این سخن را بعرض میرزا الغ بیک رسانیده و پادشاه بادین و داد رفت فرمود
بر کمال دیانت جناب اقضی القضاتی آفرین کرده از سر آن دعوی در گذشت و همچنین در آن وقت که میرزا عبد اللطیف
بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجب است قاضی مسکین آن فتوی را
جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف از این فتوی استجازهٔ کشتن میرزا الغ بیک است و حال آنکه
اگر پادشاه جهت مصلحت ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف
بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضوی را از آن مناقشه در گذراند بجایی نرسید والتوفیق
والتأیید من الله الحمید المجید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان
تصنیف اوست و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را
بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست
قد چون سرو تو جانست در انگه روان ❊ سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان **مولانا علاء الدین علی
قوشچی** اعلم علمای زمان و حکمای دوران بود و او در صغر سن منظور نظر عنایت میرزا الغ بیک شده بیمن تربیت
آن پادشاه عالیجاه بدرجات علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند خوانده بود و جهت کمال
خصوصیت گاهی جانور بر دستش می نشاند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید
خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علما نزدیک و دور و مولانا علاء الدین علی در اواخر
اوقات حیات بدیار روم افتاد و دران مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد **خواجه عبد المؤمن**
ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت ذهن از فضلا و ظرفا ممتاز
و مستثنی بود از ثقات استماع افتاده که در زمان فرخنده نشان آن پادشاه عالیشان قاضی قوشچی در یکی
از قضایا با شرع طریقه مداهنه بجای آورده و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیک ظاهر گشته حکم فرموده که ریش قاضی را
تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرده در پایه سریر سلطنت اشتاب زبان بشفاعت بگشاد
و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسب تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی
خلاص شده اسبان را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه آنها را بکلی خود فرستاد اما بعد از چندگاه اندیشید که
ناگاه این خیانت ظاهر گردد و پادشاه بر وی غضب کند بنابر آن روزی قاضی را گفت که مناسب آنست که
تو نیز خود را بمیرزا نمایی تا اگر از آن امر غباری بخاطرش باشد من رفع نمایم و روز دیگر قاضی بموجب فرموده

نموده چون چشم میرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبدالمومن را طلبید گفت که هیچ میر اسب که قاضی قبول کرده بود
چرا تسلیم میراخوران نمی‌نماید خواجه جواب داد که قاضی از سر انجام اسبان عاجز گشته حالا آمده که ریش او را تراشند
تغیر کنند و میرزا الغ بیگ این سخن را شنیده در خنده افتاده از سر طلب اسب درگذشت **مولانا خیالی** و بیلک
شعرای بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمت الله در طریق تلمذ سلوک می‌نمود این دو بیت از اشعار او بخاطر بود
نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه • خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه • گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا می‌طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیگ شعرای سمرقند بوده این مطلع از جمله مطلعات
اوست **نظم** ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب • از شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب •

ذکر میرزا سلطان محمد بن بایسنغر میرزا محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت
موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال میکردید و هرچند لشکر خصم
بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخا درجه و طریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک
و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی کسی از مخصوصان تقربی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانیده و بر سبیل
که چه نسبت که شما درین امر تقلید آنحضرت نمی‌نمایید میرزا در جواب این بیت خواند •• میان عالم و جاهل همین قدر فرق است
که آن کشیده عنان باشد این گسسته مهار • و میرزا سلطان محمد در زمان خاقان خجسته صفات مدت
در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانیده و در آن وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید
آن شاهزاده صاحب تأیید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان
رفت و بعد از ضبط آن ملک عنان عزیمت بطرف شیراز شتافت و میرزا عبدالله بقدم مقابله
از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبدالله شکست
یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بنصرت
و ظفر بشیراز در آمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را باستدعای میرزا عبدالله باصطخر
فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول مقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید
تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر عنایت ساخته فرمود که در شهر
از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و الا بخراسان رود و میرزا عبدالله بصوب مصاحبت میرزا الغ بیگ سفر خراسان
اختیار کرده چون بهرات رسید چند روز در ظل عنایت میرزا علاء الدوله اوقات گذرانید اما در روز واقعه

ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان را ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیگ کورکان آورد
و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه
بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را بحیطه التصرف در آورده و میرزا سلطان محمد از طغیان
ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون موسوم بحضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه
در قلم آورد مضمون آنکه شهریار اعظم میرزا جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع
افتاده که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده‌اند این صورت بغایت قبیح واقع شده
میباید که آن ولایت را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و مملکتی که حضرت خاقان سعید جهت او تعیین نموده قناعت
نماید و الا میدان جدال و قتال آراسته باید تا مقتضای قضا ایزد سبحانه و تعالی بظهور آید و مهر بر روی نشان
زده در صحبت قاصدی چند ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری بی قیاس در عقب ایلچی روان شد
و چون میرزا جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد مضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در
کمال تهور و شجاعت است یا از نشاء جوانی بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی چنین نشان می‌نویسد
و با سپاه فراوان روی براه فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از
طرفین در میان انداختند و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز
بازگشته امیر جهانشاه بطرف آذربایجان عنان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت صاحب سعادت چهار سال
دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در جنگ برادران بدست میرزا بابر
گرفتار گشت و تقدیر مالک الملک القدیر بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و در
اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد افتاد **گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب
دار السلطنه هرات و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات** چون میرزا
سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم میرزا الغ بیگ کورکان
بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر مملکت خراسان افکند و لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود
بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر نیز جنود نامعدود مجتمع ساخته از دار السلطنه باستقبال برادر نهضت
فرموده و در نواحی جام آن دو برادر بهرام انتقام یکدیگر را سینه و گردان مرد و لشکر و مردان مرد و کشور
در هم آویخته بنهایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم میرزا سلطان محمد

وزیدن گرفت و میرزا بابر شکست فاحش یافته عراقیان را سعادت تمام و استیلا دریافت و تیسیر پذیرفت و میرزا
ابو القاسم بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بلا بساحل نجات کشید و خود را بقلعه عماد رسانید
و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هرات خرامید و رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت
و تشیید مبانی احکام سلطنت روزی چند بر بساط عیش و عشرت بپرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر
روزی چند اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش از عراق آورده بود روان ساخت و در آن
زمستان در بلده فاخره هرات قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان
از سایر امرای میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار امتیاز و مستثنی بود آغاز ظلم و تعدی کرده و ترک و تاجیک را مصادره
و مطالبه ساز داد و حضرت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در دیوان میرزا سلطان محمد در جرگه امرای عظام
بمهر میرزا و جناب امارت مآب را از اشتغال بآن امر خطیر منع فرموده بجایی رسید که لاجرم اختلال احوال
ملک و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هرات گریخت و عنان عزیمت بصوب ملازمت
امیرزاده ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعه عماد بسر برد بدستور سابق استحضار آن را
بمیرزا محمد صالح سپرد و از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و کماشتگان میرزا سلطان محمد را از آن ولایت
بیرون کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا
بابر را مطمح نظر ساخت و میرزا علاء الدوله را بحکومت هرات روان کرد و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد
گشت و امیر حاجی غنا شیرین را با سایر امرای جلادت آیین برسم منقلای پیشتر فرستاد میرزا بابر مانند
شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون تاخته در مشهد با زنابرای عراق رسید و از جانبین طالبان نام
و ننگ در میدان جنگ تاخته تیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و نیزه ثعبان
نشان روز نهاد در سینه یکدیگر گشادند درین عنایت الهی شامل حال میرزا ابو القاسم بابر گشت و سپاه
عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امرای تومان درنوشت
از آنجانب میرزا سلطان محمد در ولایت طوس ضبط اغرق بعهده خواجه پیر احمد خوافی که [illegible] از
عقب امرا ایلغار نموده در اثنای راه گریختگان معرکه مشهد را [illegible] رسیده صورت حادثه را بعرض رسانیدند و آتش
خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرده چنانچه زیاده از سیصد سوار در موکب همایون

نامد

نامد و چون باردوی میرزا بابر رسید لشکریان جرجان پراکنده گشته و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد
بتصور آنکه شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه
خبر یافت که اغرق ویران شده مردم سر خویش گرفته اند و راه گریز پیش و کیفیت این چنان بود که بعد از ایلغار
میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شده و شوری در میان لشکریان افتاده هر چند خواجه پیر احمد
خوافی سعی نمود هیچکس را نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر ظفر شعار را خالی دیده و متحیر گردیده یکدفعه
توقف فرموده درین اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از کمین بهرات شتافته و کماشتگان آنجا بر او
عذر خواسته در بسته فرماندهی نشسته آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت
و گفت که مردم بالطبع هواخواهان میرزا علاء الدوله اند و او حالا در آن بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده
و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان می نماید که بعراق مراجعت نماییم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر
خراسان نهضت فرماییم و سخن قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن
این خبر متوجه بلده هرات گشته میرزا علاء الدوله قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی
بجانب قبة الاسلام بلخ آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هرات درآمده همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین
مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا
احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید
که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه من الوجوه متعرض متوطنان
حصار نشوند و کسی دیگر را نگذارند که قصدی اندیشند و میرزا بابر بموجب بتقدیم رسانیده مولانا احمد یساول
با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بحسب فضایل نفسانی و کمالات
انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما مودب و آزاد
نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سودای مزاج و تندخوی و درشتگوی بود و بخطاء اندک عقوبت
بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید
و آنحضرت را با شاهزاده آن مقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام و چون میرزا عبد اللطیف روحی که

سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانید و به ریاض بهشت فرستاده در سمرقند پای بر مسند استقلال
نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد و تعلیه خلفا کرده و در ایام جمعه بنفس خود بقرائت خطبه و امامت نماز می
پرداخت و در رعایت جمیع شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی
از ارلاس و ترخانیان را مثل امیر محمود دابشوق و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان که در ملازمت
او جان سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلب نموده بقتل رسانیدند زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک ایشان باعث
امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که ملازمت میرزا عبد اللطیف آمده گشته بودند
القصه بنا بر قتل امرای برلاس و ترخان و سایر نوکران از سلطنت میرزا عبد اللطیف متنفر شده و در ان ایام
نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان
آورده بودند بجهه سرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه ۸۵۵ در کمینگاه غدر
نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از باغ چنار بشهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بر هدف
مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد بر آورد که تیر رسید الا حرم جمعی که ملازم
رکاب سلطنت مآب بودند متفرق شده و دشمنان خود را باو رسانیدند و سرش از بدن جدا کردند
و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر
پیوسته این بیت را میخواند **نظم** پدرکش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه نپاید *
از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بدست باباحسین نامی کشته شد و مطابق تاریخ قتل پدرش
کلک قضا تاریخ کشته شدنش را باباحسین نوشت * باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ *
تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت * و میرزا عبد اللطیف را پنج پسر و یک دختر بود بر موجبی که نوشته میشود
میرزا عبد الرزاق که در پس چند سالگی بحکم سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید زهر هلاکت نوشید
میرزا احمد در وقتی که شانزده ساله بود بفرمان سلطان ابوسعید گورکان از جهان گذران انتقال نمود محمود میرزا
که در ده سالگی فوت شد میرزا جوکی که سالها با میرزا سلطان ابوسعید مخالفت کرد از قلعه اختیار الدین جهت
اضطرار روی فرار به دار القرار آورد محمد باقر میرزا که در ایام طفولیت وفات یافت دختر میرزا عبد اللطیف
قتلق سلطان نام داشت و او نیز در صغر سن بعالم عقبی شتافت القصه چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید
موجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک در دار الملک خراسان

سابقا خامه مشکین رقم
این خبر مسامع جان مطالعه کنندگان رسانیده که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر را شنید دار السلطنه هرات
باز که داشته هجوم نمود بطرف بلخ را بر افراشت بعد از حصول المقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر
خبر استماع نموده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده رو
بکوهستان بدخشان آورد میرزا ابوالقاسم بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت
هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را از بنیاد برانداخته
ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بغلان را امیر پیر درویش برلاس و برادرش امیر علی که بصفت
نصفت و سخاوت و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایات نصرت آیات بصوب
دار السلطنه هرات برافراشت و چون سعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نموده دید که در غیبت
موکب همایون صورتی در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب فساد و بیداد بر روی روزگار
ساکنان گشاده شرح این اجمال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعه
اختیار الدین را باویس بیک سپرده و اویس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق
جان او را شیرین نموده بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصارداری ترتیب
ساخت و بدست بی شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد بر افراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام در
حصار می نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بزجر و تکلیف از میان بازار کشیده
بحصار می برد و با آنکه میرزا ابوالقاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ باز گشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود
اویس همچنان در مقام عصیان بود و اصلا از مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون بحصار در متانت قلعه
سپهر لاف همسری میزد و در آنوقت ذخایر بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره
و محاربه مناسب ننمود و رای جهانگشای بر حل این واقعه مشکل گماشته یکی از یکهیان نزد اویس فرستاده
پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه جم جاه شبی بشهر تشریف آورده
و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده و خود نیز متعاقب بر سم مطایبه از عقب روان ساخت و خلفه
در قلعه فرستاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا بدر حصار پایان آمد که پادشاه را استقبال کند از عهده
که ملازم بابری بودند تیغ مصقول نامی در روی او آویختند و اویس بیک بزخم خنجر او را هلاک ساخته و دلاوران دیگر نیز

با وی رسانیدند و بضربات پی در پی تن خستهٔ پیچش را به دوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادرش و بیغشا
و مراد ترکان متقرب او بوده بپای اضطرار از حصار بیرون آمدند و کلید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب
سپردند و ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده
عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک شهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آن آستان
سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیدند حسب الحکم
بعضی از اهل اعتماد سپردند و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا ابوالقاسم بابر بنابر دغدغه که از طرف
میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان
کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت گفتار در

بیان محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا بابر ابوالقاسم در منزل جناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرو ریاض کامرانی بتقدیر جناب جلال سبحانی

در شهور سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر کرت دیگر لشکر بیحد از ولایت فارس و عراق فراهم آورده بعزم تسخیر
خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام
این خبر شنوده جناب شیخ الاسلامی خواجه مولانا را که در آن خطه بواسطهٔ استیلاء سلطان ابوسعید میرزا از
ماوراءالنهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا احمد فرستادند و التماس صلح فرموده آنجناب بدرگاه
سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن سر باز زد
و عاقبت بنابر وقوع و فور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا سر رضا جنبانید و مهم بر این قرار یافت که محروسه لاحجی
از ممالک خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا سلطان محمد
موشح و مزین گردد و میرزا ابوالقاسم بابر پس از مراجعت خواجه مولانا باعتماد صلح کرده از بسطام
از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت و در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد
دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاد و از بسطام و دامغان گذشته بحلکاه اسفراین درآمد میرزا
بابر از شنیدن این خبر برآشفت و مانند شیر دلیر از بیشهٔ مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون
از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین بجانب استراباد عنان یکران تافت و در موضع جناران آن
سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بعد صف حملهٔ شیران مصاف تیز ساختند

و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته **نظم** بهر سو که تیغ و سنان برفراخت
سر و سینهٔ خصم را خورد ساخت ⁂ و میرزا ابوالقاسم بابر نیز صد اکیسه دار در معرکه کارزار انداخته
به تیر و سنان و شمشیر تیز ⁂ برآورد از دشمنان رستخیز ⁂ در آن اثنا میر ابوسعید مبرم از میرزا سلطان محمد
گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچه
دهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه از اطراف و جوانب درآمده نگذارند که بیرون رود و مقارن آن حال
شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت که منم محمد بن بایسنغر و سپاه بابر میرزا بموجب تعلیم
امیر ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفته و تنگ نشسته عراقیان بموجب همایون پیوند
کوشش تمام بتقدیم رسانیده آخر الامر نسیم فتح و نصرت از جانب میرزا ابوالقاسم وزیده و جنود عراق روی بهزیمت
آورده میرزا سلطان محمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرماندهی خراسان سواره ایستاده که او را
پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته زبان سرزنش گشاد که از جانب تو چه واقع شده بود
که قاصد خون و مال مسلمانان شده دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را در میان گرفتار گردانیدی
میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی نموده و میرزا بابر باغوای
بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که در شجاعت و مروت و انسانیت یگانه و فرزندی آدم
گیتی در وجود نیامده بود اشارت نمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم
بقطع رشتهٔ حیاتش اقدام نمایند و در اثنا راه میرزا سلطان محمد روی بطلب که زخمی که به بیتش رسیده بود به
موکلان گفتند که مهم از آن درگذشته است آنجناب فرمود که با بی مروت نگرد جواب دادند که فی گفت پس مرا
کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیکضرب شمشیر کار آن شهریار
عالمیقدار را آخر ساخت ⁂ در داکه اساس چرخ را ثبت مدار ⁂ از دایرهٔ زمانه دورست قرار ⁂
زنهار امان زدوران سپهر مدار ⁂ کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار ⁂ و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر
سرافراز گشت شکر نعمتهای الهی بجای آورده و بکر فتحنامها باطراف ممالک محروسه فرستاده و فرمان داد نعش
برادر عالی گهر او را بدار السلطنه هرات برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از جمیع
یک برادر جمیع ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را از حلیهٔ
رؤیت عاری گردانند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم آورده گفت آب در چشم آورد

و میل ار بوجهی در نگهبانش کشید که بر وی مکی دیده اش نرسید بر مناسب مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی
و مروت غریزی میرزا ابو القاسم بابر آن بود که جراید جرایم برادر را از نابر رقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی
و از ایشان عفو فرموده مضمون این کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار بظهور رسانیدی اما چون سر رشته
اختیار در قبضه قدرت کارفرمای قدرت است و کار وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر و توفیق ازلی
برجال روزگار بستگی دارد امثال آن افعال ناپسندیده از آن پادشاه خردمند صدور یافت و ذلک تقدیر العزیز
العلیم **گفتار در بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بدار السلطنه شیراز و مراجعت فرمودن**
بنابر مشیت مهیمن کارساز چون مساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد
روی توجه بممالک فارس و عراق آورده و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات
مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز براه یزد توجه فرمود بعد از نزول در حدود آن ولایت جمعی
از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابنای امیر فیروز شاه بسعادت
دستبوس استسعاد یافته و بپایه سریر اعلی مستعلی گشته شدند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه
رسید و منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد منتهض و سرافراز بشهر شیراز مخیم گردید
پادشاه نوازنده چنگ عشرت ساز داده با جوانان ساده عذار و دلبران ناهید رخسار تجرع باده خوشگوار
اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بیرون نهاده و در آن اثنا خبر استیلای سپاه ترکمان بر بلده
ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط نشاط در نوردیده عنان عزیمت بصوب [illegible] معطوف گردانید و کیفیت این واقعه
چنان بود که بعد از فتح حصار ارک میرزا بابر هر یک از ولایت عراق و فارس را نامزد یکی از ارکان دولت
فرمود از آنجمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر و ایالت قم را بامیر درویش علی تفویض نمود و ایشان
راه ری پیش گرفته بلاد مذکوره خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده آن ولایات را مصادره و مواخذه کشیدند و چون
امیر شیخ علی در استعمال ادویه ظلم و ستم مبالغه میکرد طایفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکمه که در آن حدود بودند
التجا نمودند و ترکمانان بیک ناگاه بر سر امیر شیخ علی ریخته او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر
که بحقیقت کلید مملکت عراقست رایگان بحیطه تصرف امیر جهانشاه ترکمان در آمده لاجرم طمع در دیگر بلاد
کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را
مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانیده این اخبار بسمع

ایالت

ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان مفوض
داشت همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان بارد وی نصرت
نشان رسید و بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش
جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندید و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه [illegible]
از کوشک زر دهنان نهضت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هرات معطوف گردانید و در بیست و دوم ماه
بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت
عزیمت برافراشت و بعد از وصول بدان امیر سلطان حسین را بحکومت نصب فرمود و بصوب هرات
موکب همایون در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در دشت قرجاه و جلال نزول اجلال فرمود
و بوضوح پیوست که هم میرزا علاء الدوله بهمین شبیخون عرصه امیر پیر درویش هزار اسب قبض یافته و آنجناب
از راه قهستان بطرف ری شتافته چنانچه شرح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر خروج**
میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات در آن اوان
که دیده دوستان میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را
بمشهد مقدسه رسانید و از آنجا راه میمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایات امیر سلطان محمود
بن امیر بابا کار شاه ارلات که خواهرش در حرم پادشاه بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند
بموکب عالی پیوسته و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله
بامداد و اعانت ایشان مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی بالشکری طخارستان
در برابر ارلاتیان آمده مابین الجانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری که خورده از پای در افتاد
و میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه هرات گشته
و غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع
میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش در نواحی هرات رود بدان شهریار بد طالع رسید و بیک
حمله سلک جمعیتش را متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هرات رود بسیستان گریخته از آنجا بری رفت
و بامیرزاده جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر
بدار السلطنه هرات رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبتی دیگر از روی فراغت

مجلس خود را جشن آرا گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح
شراب ارغوانی میآشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت
عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه
والا حشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمائه میرزا مظفر الدین
سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر اعلا رسیدند و کیفیت حال عرض کردند و هم
در همین سال میرزا بابر خواجه میر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و زر نقدی
مبلغ دویست تومان کپکی از وی گرفته و دیگر از وی چیزی مطلبید تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر
اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بتنزهات آنجهان آورد و در عمارات سر مزار شیخ زین الدین
خوافی که بنا کرده و معمار همتش بود مدفون گردید و السلام علی کل شیئ هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

ذکر پادشاه حشمت پناه میرزا سلطان ابوسعید میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو
منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین
و در مهد بساط النصفت و رعیت پروری و تشیید معدلت و اساس شوکت و مرحمت گستری آنقدر مبالغه
میفرمود که هیچکس زیاده بر آن مرتبه تصور نمیتوانست نمود فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت
و سایه چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را مفقود و نابود می پنداشت در فیصل قضایا از جاده شریعت
نبوی تجاوز ننمود و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد
و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراءالنهر و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران
بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش تفرقه و خللهای چندین ساله تدارک یافته چنان امن و امان و لوای
احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط گردید ٭ معدلتش بست بتدبیر و هوش
گردن دو گرگ بکوی خویش ٭ تا در عدلش جهان در گشاد ٭ سپه لمرزید ز طوفان باد ٭
و میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان است و در بدایت حال ملازمت
پادشاه ارسطو فطنت میرزا الغ بیک گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای زمان صبا و صبی
و افتتاح اشتغال امارت و نمایشات قلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه ضمیر منیر نگاشته و منتهز فرصت بوده خود را
از ابتدای زمان بتکفل امور کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخش

طن
اصلاب نقطه و اشباه استمداد همت مینمودند و بزبان حال لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از سیمای فرخنده اش
ایشان استدعا مینمود و چنانچه سابقا مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان
و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آنجناب باستظهار
ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک این خبر را شنود از سر راه بسرعت تمام
روی بطرف سمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی
در و امان چنگهای حمیده و اطوار لطیفه عنبر مکشد پس از آنکه میرزا عبد اللطیف بمسند اشتغال بر سریر پادشاهی
نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند فرستاده حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از مجلس
گریخته بجانب بخارا شتافت و بحسب اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا
عبدالله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابوسعید که در اکثر اوقات از وی بسلطان تعبیر کرده خواهد
آمد در بخارا خروج نمود یکی از داروغگان بخارا آنجناب را گرفت و در مضیقی تنگتر از حوصله بخیلان
بازداشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بدان دیار رسید امرا و اعیان بخارا بالقدم اعتذار
نزد میرزا سلطان ابوسعید رفته و زبان باستغفار گشاده آن شاهزاده صاحب سعادت را از مجلس
بیرون آوردند و بر مسند سلطنت نشاندند نقد اخلاص و نیاز برسم نثار بر افشاندند **نظم**
عزیز مصر برغم برادران غیور ٭ ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید ٭ و از آنجا که غایت علو همت آن
عالی نهمت بلند منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت
بخارا اقناعت کرده و کمند اندیشه بر کنگره تسخیر ولایت سمرقند افکند و میرزا عبدالله از خیال
استقلال آن مرکز دایره عز و جلال آگاه شده مراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع
قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید
و شهر یسی را جهت التصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت گذرانید و میرزا عبدالله چون
بر این حال اطلاع یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی امرای شجاعت بنیاد بدان جانب فرستاد
و آن طایفه در طلب ترکستان عازم گشته سلطان سعید در شهر متحصن و امرا آغاز محاصره و محاربه کرد
در آن اثنا فوجی از معتمدان خود در الطریق پنهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سپاهی بمخالفان
نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر شادیانه زدند باران تزلزل بارکان ثبات

و قراولان لشکریان میرزا عبدالله راه یافته سر خویش گرفته و طریق سمرقند در پیش و بهادران سپاه سلطان ابوسعید
دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و حول و بغال ایشان را غنیمت گرفته و چون کرکجکیان
دار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبدالله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم جزم
فرموده بترتیب اسباب مقابله و مقاتله و تکمیل آلایات نمود از جانب سلطان ابوسعید معتمدی نزد ابوالخیرخان
که در آن زمان پادشاه الوس حاجی خان بود فرستاده و ابوالخیرخان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه
فراوان در نواحی پسی میرزا سلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تأیید بعنایت ملک
بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبدالله از اتفاق اعدا آگاه شده
با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابوالخیرخان و سلطان
سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج
بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تمام قوت در حکم توانایی داشته داد پهلوانی و مردانگی دادند زمین از خون
کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه سیاه همت تضایق پذیرفت آخر الامر
تأیید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شده و میرزا عبدالله عنان قرار بصوب فرار منعطف گردانید
و در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب شنبه بیست و دوم
شوال سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم سلطان ابوسعید جام شهادت چشیده سلطان سعید [illegible]
این بار بلوازم محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنا بر آن که اکثر اوزبکان
بسمرقند در آمده ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد بر خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت
ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرای ابوالخیرخان را که مصحوب موکب اعلی بودند غافل گردانیده
یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید دروازه بگشایید تا از تعرض
اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور سلطان ابوسعید بسمرقند در آمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و باره
شهر مضبوط گردانیده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابوالخیرخان و امرا و مقربان او فرستاده و پیغام
داد که بیمن امداد حضرت خاقان دار السلطنه آبا و اجداد بتحت تصرف این جانب در آمد مناسب چنان است
که ملازمان موکب خانی بطرف منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت ننمایند که فایده در آن
ترتب نخواهد یافت ابوالخیرخان چون دید که چاره منحصر در آن التماس است دست انتظار عنان

مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال
پرداخت که مبنی بر قواعد عدل و انصاف و خوض آسیب جور و اعتساف قیام نمود و رقاب و نواصی در ربقه
اطاعت کشیده و قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار عدالتش
بر اطراف و دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق او بتحت التصرف ملازمان
آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصای ترکستان تا حدود آذربایجان
در حیز التسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجایی رسید که زیاده
بر آن متصور نبوده بود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید و انتقال گردید در اوایل شعبان
سنه ۸۷۳ روی بجانب عراق و آذربایجان آورده بود در حدود قراباغ اران ویران شده اسیر سرپنجه تقدیر
گشت و دو و سه روزی مقید بود و در دست سیاست امیرحسن بیک بساط قیاس در نوشت چنانچه
تفصیل این حکایات عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و بعضی حالات آن سلطان صاحب سعادت در ضمن
داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه
قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین قرحق و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمت الله قهستانی
و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزرای سلطان ابوسعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه
عالیمقام مولانا فتح تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت
می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن جهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت عراق و خراسان

پادشاه بهرام انتقام میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر عنان
تسخیر فارس و عراق فرموده رایات آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه بیست و سیم رجب از
دار السلطنه هرات در حرکت آمده بعد از قطع مراحل و منازل ملغزلغاج خبوشان را معسکر همایون
ساخت در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده
قصد غدر میدارد و با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه
شرف نفاذ یافت که امرای عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن کس بوضوح
انجامید آن میرزا خلیل سلطان را بپا رسانیدند و شاهزاده چند روزی مقید بوده در بیست و دوم

بمضان او نیز سوی ملک عدم گشت روان ∴ و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام بآداب صیام
قیام و اقدام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم ذی القعده
سلطان آباد استرآباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت ساحت ایوان مسیح شد و گشت و از ستیان
در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا با آخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزیین
باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق
در حرکت آمده در اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده و بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا بخیال تسخیر ولایات
خراسان از آب آمویه بسرعت برق چون برق و باد عبور نموده و امیر پیر درویش و امیر علی ظهار جلادت شکوه
تا اندخود پیش رفته و بعد از مقاتله مرد و مردانه از زخم تیغ زهر دو سپاه از پای درآمدند و حالا از حدود بدخشان
تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف میرزا سلطان ابو سعید است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات
خراسان بسمت ارتفاع پذیرفته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر استماع نموده دفع آن حادثه را
از تسخیر عراق و فارس اهم و اولی شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد
همت ساخت و در طی مسافت مسارعت نموده پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور فرموده از
طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده دار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته
از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابو القاسم بابر به بستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای
آورده در غره رمضان سنه ۸۵۵ از معبر قندز و بغلان عبور کرد و روزی چند در ارهنگ لشکر اقامت انداخت
و امرای عظام را جمع آورده کشتیها ساخت **ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بطابر دار السلطنه
سمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان خسرو سعادتمند** چون امرای بافرهنگ موجب اشارات
خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ جمع کردند ٭ درآمد بکشتی شه پاکدین ٭ و امرا و لشکریان زمره
زمره و طایفه طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشورکشای گشت آنگاه و سپاه
از آب وخش نیز بسلامت عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافته و از آنجا بسوی کش رفته
شه و لشکر از بیخ و سود کی ٭ رسیدند بختی باسود کی ٭ و در تونداک خواجه نظام الدین مودود که از اولاد
صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تمکین
رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب تمهید بساط صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند در آخر

مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ المبین یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که تقریر رسانم رسیدند
که آن که است گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من ایلچی ولایت را کپنک پوش گرفته ام آسمان آسمان بالکلام
گذاشت امرا از استماع این سخن در تندخوئی و درشت گوئی شمشیر از خنجر و تیغ سنان مانند نشتر تیزتر مبالغه نمود
و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق
امرای عالیجاه پرداخت و روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه
سمرقند گردید و روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت و اقبال در کفر بخی بلده مذکوره نزول اجلال فرمود
قبه سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراخت و از آنجانب میرزا سلطان ابو سعید بنابر استصواب خواجه ناصر الدین
عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرار داد و جمعیت بیرون شهر را در آورده
و باره را امر بنیه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابو القاسم بابر
در قریه خشر ریو منزل گزید از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید بیاده و قدم
کابلی و محمد ملک امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربه ساخته بطرف دروازه تاختند و از لشکر بهرام
فر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمدند و باشتعال آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته
امیر خلیل و مولانا محمد یساول با جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند و فوجی عرضه تیغ و تیر گشتند و چون اسیران
اسیر از نزد سلطان ابو سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا محمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بزبان
گذرانید و مولانا محمد یساول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میانه شما برادران صلح واقع شود و این
موافق مزاج پادشاه افتاده می فطنت و رعایت ایشان پرداخت و فرمان داد و روز دیگر میرزا ابو القاسم
بابر مانند شیر خشمناک با جمعی کثیر از بهادران چابک روی بتسخیر شهر آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان
کار و دلیران روز پیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ و ساز کردند و در آن روز
ارای یاری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت
و چون سلطان گواکب مواکب از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته حصار مغرب با منزل ساخت از
طرفین عنان باز کشیدند مگر لکه خویش را شتافته و بر بین قیاس قریب چهل روز در ظاهر سمرقند هر روز
نایره قتال التهاب مییافت و شرار قتل و اسر رعیت بخسار مردم اندرون و بیرون تافت
و در آن ایام از امرای سلطان سعید عبد العلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از سپه داران در دست

در دست باریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشته بعد از ان لشکر بره و سر بار آورده دست بردی نمود که اعضا
و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از سرو و جانب ایل بصلح و صفا گشته و آغاز گفت و شنید کردند
و مهم بران قرار یافت که هر دو پادشاه عالمپناه اسیران را بگذارند و سلطان ابوسعید بمملکت ماوراء النهر قناعت
نموده دیگر متعرض ولایت خراسان نگردد و برین جمله عهد و پیمان درمیان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل
و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخر پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه
نظام الدین داود و مولانا فتح الله تبریزی و امرای سمرقند را البا سهاء پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد
و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمده در اوایل ذی حجه مذکوره با تمام لشکر
از نهر کی بسلامت عبور نموده و میرزا بابر جمیع آنکه در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند منظور
نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود ایالت قبة الاسلام بلخ با میر شیخ حاجی تفویض یافت
و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت سان و چهار یک شتافت و خط اندخود با میر شیخ ذوالنون
و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش ارتفاع
یافت و پادشاه ملک بخش قندز و بغلان را با میر پیر سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه
بدار الملک خراسان نهاده و در چهاردهم محرم [illegible] بلدهٔ فاخره هرات رسیده و زبان حال
وقال متوطنان آن دیار مضمون این مقال گویا گردید **نظم** هزار شکر که باز دگر بصد اقبال رسید رایت
شاهی سپهر جلال **ذکر فتح مملکت سیستان و دفینه مازندرانیان که بکف دو بیان بعضی**
دیگر از وقایع که در ایام حیات میرزا بابر روی داد در اوایل سنه ۸۵۱ بعرض میرزا ابوالقاسم
بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد بیگ علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم
تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آباء و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک مینماید
نقش استقلال بر صفحهٔ ضمیر میگذارد و بران پادشاه عالمیان امیر هندوکه را با طایفه از اتراک جهة فتح
سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدان جانب
نهضت نمود شاه حسین مقاومت با آن شیر دشت شجاعت در خیر مکنت خویش ندید و تمامت مملکت نیمروز
باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکت را
مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و هم در آن سال شاه حسین لشکری

فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته یکبارگی از سر حکومت درگذشت و بدست
یکی از نوکران خود گرفتار گشته سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هرات فرستاد تا بدار الحساب
آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر تجدید نظر التفات بر حال میرزا سنجر انداخت
و او را در ولایت مرو و ماخان که سابقاً سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمانروا ساخت و در خلال این احوال
جمعی از بوساراتح زندانیان که بفرمان امیر بابا حسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد
بود یکی از موکلان را با خود موافق ساخته خروج نمودند ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران امیر بابا
حسن انتظام داشت تاختند او را بقتل رسانیدند و بر هرکس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده اطراف
آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن
دو کار الطف رنفرمود و چند گاه قلعه عماد در تصرف مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین
محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت با امید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد
و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد را در خم ایوان سبع شداد اندازد و در ان اثنا که جلال الدین
بساختن نردبان و مجار و سایر اسباب قلعه گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده
جمعی ایشان جهت تمهید بساط مصالحه بر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسن
پیش رفت و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با
یکدیگر گفتند در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا دست جلال الدین محمود و نوکران بابا حسن بسایند و
قاعده عهد موکد سازند و جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته بپایان کشیدند
و ایشان بی اختیار از آن مکر غافلان گشته بقتل رسیدند و بقیة الطایفه اظهار شعار خلاف بیشتر از بیشتر
مبالغه نمودند بعد از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بجنگ آمده بود معتمدی
پیدا کرده بجلال الدین خبر فرستاد که در فلان برج قلعه محلی هست که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا
هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر را شبی منتظر باشند و چون روشنایی چراغ
ببینند بی دغدغه بپای قلعه آیند که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و یاران او در شب موعود حاضر
بوده چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبانها نهاده بمعاونت
مستجاب عزم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته قریب صد کس بآن برج

درآورده و مانده ایشان واقف شده بعضی جان بتک پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آورده و امیر جلال الدین محمود سرهای مقتولان را بهراة فرستاد و میرزا ابوالقاسم بابر بتیغ و سرو کرده ونسبت با آن سرداران شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانیده منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر باباحسین مفوض گشت و سلطنت آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرض صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذنابه در غایت عظم و مهابت در محاذی برج ثور مشکون گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هرات است و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شده و از آن جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله العزیز الاکبر

گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد جاودانی

چون حکیم علی الاطلاق از دار التقرار اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در بیست و پنجم شعبان سنه ٨٦٠ بعزم طواف امام عالی گهر و مرقد معطرش علی الرضا بن جعفر علیهما السلام اثنا سفینه بساغ محنت زتشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادای طاعت و قضایا و اجبات گذرانیده در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده و ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده در اوایل ذی قعده عنان ابرش گردون فام فلک خرام بصوب مشهد مقدس انعطاف داد و چهاردهم ماه مذکور چهارباغ مشهد مقدس بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه منوره رضویه قیام نموده و سده آن عتبه کعبه مرتبه را بالصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غوررسی ضعفا و رعایت فقرا اثر الطیبی و اهتمام بجای آورد و زمستان ییلاق قشلاق در همان ولایت فرود و پس رقبت آفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت در میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و آن معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بعنف و گاهی بلطف ایشان را ملاقات فرموده لاجرم امرای

عظام

عظام بمصلحت راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادر او امیر حسین علی و خواجه حبیب الدین سمنانی بروضه منوره قدوه خاندان پیغمبر آخر الزمان درآمدند و لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بدی نیندیشند و در مقام خلاف و نفاق نباشند که گفته‌اند ، که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست ، و میرزا بابر از مصالحه امرا ابتهاج و سرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین ایشان بگشاد و هر یک از امرا اعلیحضرت رسم آشتی خواره جشنی ترتیب کرده باده‌ها طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تایب بود اکثر ایام ارباب سازنده و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود در آن اثنا روزی در محل دلگشا و موضع روح فزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی شوریده و موی ژولیده نیکوروی نزدیک پادشاه و امرا از سر نیکی پیدا شده بی درنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفایی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود ، اینهمه طمطراق کن فیکون ، شمه‌ایست پیش اهل جنون ، خاطر اصفا فرو از کار بر ملاحظه معانی آن ترجیع کرده ابیاتش بپنجاه رسید بغایت محزون گردید و درویش بعد از اتمام ابیات انتظام غایب شد از نظرها چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلب نمودند نیافتند و چون اکثر فصل زمستان بانبساط ایام بهجت و نشاط ، بگذشت چنانچه بگذرد باد بهشت ، میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه ٨٦١ که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود بعازم الملک رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بعیش و نوروز پرداخته بر پا جسته ناگاه ناخن آتش شعار که شهریار عالمیقدار را بحال او اهتمام بسیار بود بشکست و این معنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت که ، تو بزمی کردم آمد بهار ، ساقی توبه شکنم آرزوست ، بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را به بسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای باده ارغوانی و اقداح راح ریحانی از لاله عذاران سرو رفتار درکشید و در صباح شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهارباغ مشهد در محفه نشسته سیر فرمود و پس از فراغ جهت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغیر پذیرفته و بر بعضی ملازمان غضب کرده رجوع بحرم سرا درآمد و در چاشتگاه همان روز حیاتش بسر آمد آفتاب سپهر اقبال از اوج عزت و کمال بحضیض زوال نقل فرمود از مشاهده آن حال امیر و وزیر و صغیر و کبیر و ناله و نفیر آمده سیلاب خون از فواره دیدها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانیده است

حرب

برآمد ابر از دریای اندوه ٭ فرو بارید سیل از کوه تا کوه ٭ و روز دیگر امرای عالی گهر تجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین ساختند
و جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضهٔ رضویه واقع است مدفون ساختند اطبا اما احساس سمی از سموم میکردند
و اذکیا فراست اثر ما قرب جوار امام هشتم را علیه السلام بر این معنی دلیل می آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار
در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید ٭ آفتاب ملک بابر خان نماند ٭ کی چنان خورشید پنهان شود
در ربیع ثانی و فصل بهار ٭ لاله را ساغر ز خون دل پرست ٭ چرخ را گفتم که با چاک شد ٭ دیدها از اشک من
پر در است ٭ این چه حالست و چه تاریخ است گفت ٭ موت سلطان موید بابر است ٭ و میرزا ابو القاسم بابر
بن بایسنغر بن میرزا شاهرخ را غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نبود و بعد از ذکر او اسامی اکابر آن زمان مسطور
و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر شمه از حال بعضی مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه عالیجاه**

باول از جمله اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت آن پادشاه صاحب حشمت میرزا ابو القاسم بابر بوده چون
از جهان فانی بعالم و سرای باقی جاودانی انتقال نمود یکی شیخ الشیوخ شیخ بهاء الدین عمر بوده آنحضرت
قدس سره خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی بوده است و شیخ محمد شاه رحمة الله تعالی از چاشنی درویشی
حظی تمام داشته است و در وقتی که از راه مرو بمکهٔ مبارکه زادها الله شرفا و تعظیما میرفته در منزل
مینو جان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بر روی
او ظاهر گشته چنان بود که یکبار در وقت ادای نماز نزدیک خود می نشاندند تا او را عدد رکعات صلوات
ضبط نموده و سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوسته و ظاهرا از روی
تا شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی مانند شیخ بهاء الدین عمر کسی بر سجادهٔ طریقت و مسند تقوی و طهارت ننشسته است
و شیخ بهاء الدین عمر در زمان دولت حضرت خاقان والاگهر میرزا بایسنغر بعزیمت کعبهٔ مبارکه
و گزاردن حج اسلام و استلام حجر و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر البشر و انام علیه الصلوة والسلام
از دار السلطنهٔ هرات بطریق توجه در حرکت آمده جمعی کثیر و گروهی بی شمار و نظیر از صغیر و کبیر اکابر و اعیان
زمان مانند مولانا شمس الملة والدین محمد بن اسد و جناب مرشد الطریق الحقیقة فی الطوایف مولانا سعد الملة
والدین کاشغری و زبدة المشایخ خواجه زین الحق والدین خوافی و خدمت مولانا قطب الدین طهیری
و زبدة العلماء والفضلاء شرف الدین عبد القهار و مولانا اعظم اکرم تاج الدین حسن و خدمت مولانا
فرخ و خواجه نیکو سیرت خواجه اسمعیل حصاری و غیرهم از عباد و صلحاء در ملازمت حضرت شیخ بجانب حجاز

از راه

از راه حقیقت نه از طریق مجاز روان و بشرف دولت طواف و رکن و مقام و زیارت مرقد مطهر عطربار حضرت رسالت و پیغمبر
خیر الانام علیه الصلوات والسلام مشرف بصحت و سلامت مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی و جناب افضل الانامی
نور الملة والدین عبد الرحمن جامی در نفحات الانس از جناب قدوة السالکین مولانا سعد الملة والدین
کاشغری نقل کرده مسطور فرموده اند که گفت که خدمت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه یکبار مرض قوی بر ذات شریفش
عارض شد و چون آن جناب صایم الدهر بودند اصحاب جهت عارضهٔ مذکوره که بر ذات خجسته صفات مستولی شده بود
تکلیف افطار کردند ایشان قبول ننمودند تا که جماعتی از اهل غیب بجانب محفهٔ شیخ بزرگوار آمدند و چون در محفه نزد
بزرگوار نشستند من آن قضیه را پرسیدم گفتم جواب داد که آن قطب بود و اصحاب وی و آن وقت که در محفه آمدند من پای
دراز کرده بودم از آن جهت نزد من ننشستند و من بعد از آنکه پای خود را گرد کردم مراجعت کرده پیش من آمدند و فاتحه
خواندند و ببرکت آن صحت یافت و این قصه و قضیه در مطلع سعدین مذکور است و شیخ بهاء الدین عمر
در دهم ماه ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه من الهجرة النبویه در قریهٔ جغاره از بلوکات و اعمال
دار السلطنهٔ هرات وفات یافت و انتقال فرموده قالوا انا لله و انا الیه راجعون اجابت نمود و میرزا ابو القاسم
بابر همان روز که این خبر محنت اثر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آن جناب و مریدان و احباب یعنی شیخ نور الدین
محمد که خلف رشید آنحضرت بود پرسش نمود و پیشتر از برداشتن جنازهٔ شیخ بزرگوار بازگشته بخیابان قدم را
گذاشت و در آن مقام توقف نمود تا نعش حضرت شیخ را بآنجا رسانیدند آن پادشاه عالیجاه باستقبال چند قدم
پیش آمده و از پاره کوه سکرفرود آمده نعش آنحضرت را برداشته و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ
و اتفاق اکابر و اشراف آفاق جد مسود این اوراق شیخ برهان الدین خاوند شاه پیش رفته بر جنازهٔ شیخ
نماز گزارد و مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنهٔ هرات است و میرزا بابر ابو القاسم
بر سر مزار آنحضرت عمارت عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در آن ماه ربیع الاول مذکور جناب قاضی القضاة فی
الاسلام من الانام یعنی جناب ملاذی الانامی **قاضی قطب الدین محمد بن محمد الامامی** از این دار ناپایدار فانی
بجناب جهان جاودانی انتقال فرمود و جناب کمالات آثار مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این
قطعه نظم نموده استشهاد و اظهار فرمود ٭ پناه شریعت سید قاضیان ٭ محمد القوم امامی امام
ده و دو ز ماه وفات نبی ٭ ز دار القضا شد بدار السلام ٭ بجای نبی بود و تاریخ اوست ٭

وفات النبی علیه السلام **جناب مغفرت شعاری مولانا سعد الملة والدین الکاشغری** در اوایل
حال بتحصیل علوم مشغولی مینمود و بالاخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان مولانا نظام الدین خاموش
انتظام یافت و پرتو انوار هدایت بر وجنات حالش تافته شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده بنیادش را روشن
ساخت و بر سجاده ارشاد نشست و بسیاری از سالکان را بمرتبه هدایت رسانید و در مطلع سعدین مذکور است که نه بسبیل
جزم مسطور است بلکه بطریق تعجب مزبور است که در آخر جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمایه که مولانا سعد الدین
کاشغری بر بستر ضعف صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف این واقعه بر سبیل تعجب بر زبانش گذشت
مضمون آنکه چنان تصور میکنم که مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند و من گمان میبرم که بنابر آنکه اطفال
صغیر دارم بودن را اختیار کردم والعلم عند الله تعالی و بعد از اظهار این سخن بدو روز جناب مولوی
فی یوم الاربعاء السادس من شهر المذکور وفات یافت و در سر خیابان قدیم مدفون گشت رحمة الله
علیه و اسعه **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مسطور است و بر سبیل جزم مذکور که مولانا
شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن خود را بعرض و اعراض دنیوی
کمتر می آلود و امارت و ریاست را دوست نمیداشت و چون میرزا بابر بوی التفات میکرد پیوسته تخم چنده
نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صفحه صحیفه خاطر محبت آثار مردم مینگاشت بلکه خلایق را بسلطنت او دعوت مینمود
و از متابعت میرزا بابر منع مینمود و در سنه ستین و ثمانمایه سید عبد الله نامی از جانب لورستان در شیوه
سپاهیان بدار السلطنه هرات رسید و بجناب مولوی در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید
مقارن آنحال داروغگان هرات شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله
آمده بود و بخدمت سید عبد الله و مولانا محمد مکاتیب آورده بنابر آن میرزا بابر سید را با نخود دست
و جناب مولوی را بسبب آن کسیل کردانید و جاسوس را بکشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گردید
بیت از منظومات اوست **نظم** کسی محرم سر بجز شاه نیست ٭ ز احوال شه جز شه آگاه نیست ٭
قاضی عبد الوهاب مهدی از اصناف فضایل و کمالات محظوظ و بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا
مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا را در صنعت مقلوب مستوی این رباعی بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی
رسانید آنجناب اندک تاملی کرده همان صنعت جواب داد که را آید یارب و از مصنفات قاضی عبد الوهاب

و وصایای خواجه نظام الملک طوسی است که منظوم نموده از برای خواجه پیر احمد خوافی و در سلک تحریر کشیده مشهور است
و افصح بسود مند و حکایات دلپسند و در آن نسخه شریفه مسطور و این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از اعاظم
وزرای میرزا بابر است بنابر اعتقاد و اختصاصی که بجنابش داشت از نتایج طبع آن فاضل بلاغت آثار است **نظم** وزیری که برای بیش
ندید که هر روز ٭ فضای چرخ دو تا گشته قالبچه ٭ اگر مقدار اگر دو موش [illegible] فلک سازند ٭ نه [illegible]
همه [illegible] ٭ مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی ٭ وجیه الملک اسمعیل محمود بن [illegible] ٭
مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی پیوسته بادای وظایف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام
مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل
اختیار در آن باب رجوع بایستی کرد بخود ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیر ایشان مینگاشتی همواره
خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است
که مولانا جلال الدین ابو یزید را بحسب ظاهر پیری نبود همانا اویسی بوده است و میگفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش
می آید آنرا بواسطه روحانیت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه رفع میکنم تا آن مشکل آسان میشود
وفاتش در شب دهم ذی قعده سنه اثنی و ستین و ثمانمایه اتفاق افتاده و در قریه پوران مدفون گشت
و پادشاه پاک اعتقاد صفدر السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش
عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابو یزید از نود سال متجاوز بود **خواجه شمس الدین محمد کوسوی**
از اولاد شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر
جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت بآنجناب لوازم کمال
اخلاص و ارادت بجای می آورد و در مسجد جامع دار السلطنه هرات بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و بر سر منبر
به بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی علیه التحیه و السلام زبان میگشود و مولانا
سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین اسد و مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بمجلس وعظ میرفتند
و آنچه از وی میشنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند از ثقات استماع افتاده که میرزا سلطان
ابوسعید در جمعه اول از ایام سلطنت خود بپای وعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن زمان که آنجناب
سخن میگفت یکی از حاضران فی تقریب صیحه زد و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد

روی به پادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی که موجب وجد و حال شود نگفته ایم غافل از این که میرزا از جای دیگر است
وفات آنجناب در عیشگاه روز شنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ستین و ثمانمایه روی نمود
یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه نظم فرمود **قطعه** شیخ کامل قدوه کل که بود : اهل صورت را بمعنی رهنمون :
خواجه شمس الدین محمد کز غمش : آسمان پوشید دلق نیلگون : ساخت چادر ساحت قدس مقام :
خیمه زد از خطه امکان برون : چرخ دون پایه قدرش بود : سال تاریخش بپرس از چرخ دون :

ذکر مراجعت نمودن میرزا علاء الدوله از دشت قبچاق و ملاقات فرمودن با ولد نامدار خود سلطان ابراهیم بعد از چند سال بتوفیق ملک متعال و کریم شفیق علی الاطلاق

و تأکید این مبنیه آنکه در آن زمان که میرزا علاء الدوله از استیلا برادر میرزا ابوالقاسم بابر فرار اختیار نمود میرزا کمغول قلعه زاتورا مضبوط ساخته بود و امیر عبدالله میرزا در محافظت حصار رحش می نمود ملک قاسم و اله بخشی قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خوشان امیر حسن شیخ تمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن امیر خاوندشاه بود و در آن اوان احوال میرزا علاء الدوله بعد از چند سال باز آمده روزی چند بنواحی ابیورد خیمه اقامت برافراشت المقصد کیفیت انتقال و کمیت احوال از مطالع مطلع سعدین بدین وجه مبین میکرد که میرزا علاء الدوله در آن اوان که از دست برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ را بازگذاشت رایت عزیمت بصوب ختلان برافراشت و روزی چند در آن کوهستان سرگردان بود و آخر الامر بدشت قبچاق خیمه اقامت برافراشت و تا زمان خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات میگذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمده قاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون پیش ابراهیم سلطان که به اشتیاق او بود فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده و سخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته و ترکات بایسته ارسال نمود اما بحکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه دار السلطنه هرات گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم سلطان مراسم استقبال باستعجال نمود و در کنار آب سنجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مصحوب امتثال احسن حال بر زبان آورد که : الحمد که بعد از سفر دور و دراز : شد مرا بار دگر دیده بدیدار تو باز :
و میرزا ابراهیم ترفع و سرور موفور ظاهر ساخته در یافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات

بتقدیم رسانید : منم که دیده بدیدار دوست کردم باز : چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز : و پدر و پسر در باب مصالح ملک و دولت سخنان در میان آوردند و چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهرات رفته روزی چند از تعب دوران برآساید و آنجناب بجانب هرات رفته روز جمعه هفتم جمادی الآخر سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بقریه سقلمان رسید سادات و قضات و موالی و اهالی باستقبال موکب همایون نموده مشتر الطینان بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهت تماشا از شهر بیرون رفته بودند که در هیچ عید و نوروزی مثل آن جمعیتی مشاهده نموده بود : در آن روز از کثرت خاص و عام نبود کسی را مجال خرام : و میرزا علاء الدوله بکوچه خیابان در آمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد بیگم تشریف برده مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورد و از آنجا بباغ زاغان رفت و بتمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود : مجلس آرایان سبک برخواسته : بزم عیش و خرمی آراسته : و آن پادشاه گیتی فروز بمساعدت بخت فیروز چند روز همدم جام مدام و هم نفس خوبان گل اندام بسر برده خط تمام از زندگانی بر داشته و هنوز از آن کار باز نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده رایت عزیمت برافراخت

ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید چند گاه در ولایت اسفراین اعمل نصب سرادقات سلطنت کرد اینه با لشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن ور متوجه دار السلطنه هرات گشت و میرزا ابراهیم سلطان از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد میرزا فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در هرات مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله نقد دره وداع سلطنت را وداع کرده در غره شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه روی باردوی بابر آورد و پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده هرات از سادات و علما و فقرا و صلحا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بیان بنان از عهده شرح آن بیرون نمی تواند آمد و رنود و اوباش بر سر دست بغارت و تاراج برآوردند که قلم و زبان متکفل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بعقبه کوسویه رسید و چتر تفرقه و فراصفا کنار سر از آشینه شاربران استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر میرزا دیخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بنفس نفیس در پانزدهم ماه شعبان به وصول باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته

و مولانا احمد یساول روزی چند حصار واری بجای آورده عاقبت الامر با مان خرامیده ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر رحمت پادشاهانه گردیده و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام و اقدام نمود و بامضاء احکام حضرت خاقان سعید مغفور فرمان فرمود روزی چند الکای کوهستان که در شرقی هرات است مخیم سرادقات اقبال او گشت و مکنت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین والسلام **ذکر رفتن میرزا علاء الدوله با والد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هرات** در اوانی که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم سلطان از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غورستان شتافته بودند در غور بایان منزل گزیده و بسر در غور بالاخیمه اقامت منصوب گردانیده در اثنا آن مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبخون بر سر قرا بهادر که ملازم میرزا ابراهیم سلطان بود برد و تمامی جهات او را عرضه نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده و سخنان شکایت آمیز پیغام داد میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرا بهادر که غلام منست غبار نقار بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود بنابران این آسیب بوی رسیده و بدبخت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یکانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند در خلال آن احوال امرای ترخانی از میرزا ابراهیم بگریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت و مقارن آنحال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزا ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود و از حبس شاهزاده متغیر شده طایفه از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی ناگاه شبیخون بر اردو برده میرزا ابراهیم را نجات داد و علم توجه بصوب سبزوار و تولک برافراخت و چون کیفیت این صورت بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنمعنی را از اسباب دولت و اقبال پنداشته مثال برق و باد بار دوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی بغایت بهجت و عظمت ترتیب داده امرای عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضعی مناسب نشاند و بزبان تلطف استمالت داد دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هیژدهم همان ماه میرزا ابراهیم که ولد ارشد

میرزا جهانشاه بود در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبیده **گفت و گو در بیان توجه میرزا سلطان ابوسعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه میان آن دو پادشاه** در آوانی که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم سلطان از بیم سپاه عراق و آذربایجان بغورستان شتافته بودند در غور بایان منزل گزیده و بسر در غور بالاخیمه اقامت منصوب کرده بودند در اثنا آن ازغر اهالی هرات چون میرزا سلطان ابوسعید در حد و دقبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هرات وقوف یافت بالشکری که محاسب وهم و خیال از استیفای آن بعجز و قصور اعتراف نماید و کرده توجه نموده از ابطال رجال کرمیان از عدد آن عاجز آمده و کمیت تیز رفتار قلم از طی مسافت بیان کمیت آن فرو مانده متوجه قتال گشته روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناه از اوج مهر و ماه در گذشت جز غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت و آغاز تامل نمود ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین مولانا یوسف خط از نزد میرزا سلطان ابوسعید برسالت رسیده و از زبان آن خسرو صاحب تمکین سخنان صلح آمیز بعرض رسانیده میرزا جهانشاه هوس سلاطین ذوی الاقتدار با محبان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را از جهت تمهید مصالحه مصحوب ایشان فرستاده و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفای سخنان دل پذیر بعرض رسانید و سلطان سعید سخنان محبت آمیز و الفاظ مودت انگیز بر زبان راند هیل ضمیر آفتاب تاثیر موافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور را مقضی المرام مراجعت فرمود و میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده و از الکای کوهستان کوچ کرده در دامن کوه مختار رلوای ظفر انتما ارتفاع داد در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان میرزا ابراهیم روی گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که دوران زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه جم جاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت گذراند که ناگاه خبر رسید که میرزا سلطان ابوسعید از راه لنگر امیر غیاث بولایت هرات درآمد میرزا جهانشاه در حیرت افتاده آتش غیرت اندرون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته

کشته میرزا پیر بداغ را که ارشد اولاد وی بود بر سبیل منقلای از پیش روان فرموده و خود نیز از عقب شتافته
در قریه یحیی آباد نزول نموده و میرزا پیر بداغ با قراول لشکر سلطان ابوسعید حرب کرده طایفه از ترکمانان سپاه
ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاد و بر ایشان حال با پدر رسید و
کیفیت حال بعرض رسانید و مقارن آنحال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی
که در قلعه محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده لشکر جمع مینماید بنابر آن میرزا
جهانشاه بکلی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت فیصل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد
میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه وقتی عقد صلح تأکید میباید که مملکت آذربایجان
که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت کند و فارس و عراق بتصرف نواب دیوان اعلا بازگذارد
و بعد از گفت و شنود بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین قرار گرفته که میرزا جهانشاه دست از تمامی
ممالک مازندران و خراسان باز دارد و بی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و بر نتیجه عهد و پیمان در میان
آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت انعطاف داد و راه آذربایجان پیش نهاد همت ساخت
و در اواسط صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمائه از جانب جنوب بلده هرات با پایان قریه مرغاب فندیارت
کاه روان شده روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل الدین ارغوانی و پهلوان حسین دیوانه از اردوی
سلطان سعید بدار السلطنه هرات رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان
جای و اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند و من الله التوفیق **گفتار در بیان وصول میرزا
سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی
بعضی از سالکان مسالک جهانبانی** چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرد
دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب
ولایت عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از عدوه مرات رو و همعنان فتح و ظفر رو در
حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر در دامن کوه مختار نزول فرموده سادات
و قضات و علما و اکابر و اعیان سرا کرام مراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف
و اعطاف نوازش نموده روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعادت بهر عزت افزای غیرت
ریاض جنت گشت و قدم بر مسند خلافت و عدالت روی نهاده بوسیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت

از ایوان کیوان درگذشت و از غایت حرص مثوبات اخروی بکمال اهتمام تقویت شریعت حضرت نبوی همان روز بمسجد جامع
تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز بمجلس وعظ خواجه محمد کوسوی تشریف برد و خطبه از القاب آن عالیجناب
بجانب کیوان آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرخنده کامیاب زر زیب و زینت آمد :: همایون نام او
سکه بر دل نقش کرد :: مهر از مهرش و مان سکه بر زر میکند • مهتری کز خطبه اقبال او زینت گرفت
مشتری کو برشاه فرق منبر میکند :: و چون در آن سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر
از وقایع و حوادث دوران نقصان فراوان بغلات و حبوبات ولایات خراسان راه یافته بود در زمستان
سنه مذکور در بلده هرات و توابع و مضافات قحط در غایت صعوبت روی نمود چنانچه خلق بسیار از
ضعفا و کسبه بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودانی نهادند و سلطان سعید حال بر منوال دیده و فا هیبت
خلایق مطمح نظر عدالت اثر گردانیده پیشتر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و دست لطف و احسان
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقیران و ضعیفان بگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان واقف گشته خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال
داشته طرح یگانگی و موافقت انداختند و چون سلطان ابوسعید این خبر شنید با آنکه در آن اوان
زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبودند مضمون کلمه
همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله را منظور داشته جهت دفع شر معاندان نهضت
فرموده و در اثنا راه بمحض موهبت الهی امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد تیمورتاش با سپاه جویان
پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاول در میان
مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و پسر میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند
و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت اظهار ساخته و در آن روز برانغار
و جوانغار سپاه سلطان سعادت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب شده
روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراء النهر عنان بگریز باز نکشیدند و خبر انهزام پادشاه
فلک احتشام در آن دیار شایع گردید و سلطان سعید چون از گریز برانغار و جوانغار و دلاوران قول عزم ستیز
فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده و شبدیز گردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخت
آثار رستخیز بظهور رسانید تیغ آتش آب خونناب طراوت گشته آغاز گردن زدن کرد و تیر خونریز

چو بالابلندان سرجم ول : رسم تطاول بجای آورد : بخونریزی سواران شد تیز رو دود : ز دل مهجت
جان می‌ستد فرد : مبارز شد بخشم گشته : بخون آشامی از خود گذشته : و هنوز ساعتی
نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با ماه رایات کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود و میرزا علاء الدوله باتفاق
پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر گرفتار گشته از دست تخته شهر شربت شهادت و قهر چشید
و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد تقدیم رسانید فتحنامها باطراف ممالک خراسان
و ماوراء النهر و ترکستان فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اسمعیل را بتعاقب میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مامور گردانید و بنفس نفیس روی به ییلاق بادغیس نهاد
و در آن مقام امرای ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت ملکی
مسند دولت و اقبال تشریف برد و عیدگاه دار السلطنه هراة را مطرح انداخته در اتمام آن بنای جنت
فزا شرط اهتمام بجای آورد **ذکر تسخیر حصار زرنو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن زمان**
اتفاق افتاد از ریاض حکایات سابقه شمایم این خبر مشام جان مستنشقان اخبار سابقه میرساند
که هر که بچه تدبیر حصار زرنو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز یافته و از استیلا
و مدت دو سال بواسطه حدوث اصناف خطرات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک
و حکام بر تسخیر آن قلعه نتافته تا درین اوقات که سلطان سعید که خاطر خطیر از مهمات ملک خراسان
فارغ ساخته همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخته و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم
خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی زرنو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط در آورده
فوجی از امرای سپاه را السابقین بمقابل کوب و محاصره آن جمع منکوب بازداشتند و چون دانسته که
بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد میسر نپذیرفت و در استقبال نیز فایده
مترتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که محاصره مامور بودند دیده امید بر رصد انتظار نهاده
که قوت دولت روز افزون شعبده انگیزد که دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر فرق هر که غدار بیزد و هم
در آن ایام مقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک شده اختلافی در میان ایشان
پدید آمد و هر که نسبت بمتابعان مرکان گشته طایفه را بقتل رسانید و بقیة السیف از وی متوهم شده و تیغهای

آخته بر سر آن کینه سبه دولت تاختند و در ساعت سر آن مرد از تن جدا کرده بهرات فرستادند و این فتح در اوایل
ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد
تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بجد و دامغان
رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایات سپاهی بهم رسانید و عنان عزیمت بطرف
مشهد مقدس منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هر چند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن
شاهزاده سعادت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهرات آورده
در جنب المغفوره گوهرشاد بیگم بخاک سپردند و امرای سلطان ابوسعید موجب فرمان واجب الاذعان لوازم
ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال سلطان سعید را از رقیه بیگم بنت میرزا علاء الدوله
پسری در وجود آمده و میرزا شاهرخ موسوم شده و هم درین سال موجب فرموده سلطان ستوده خصال
امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد لوا زکه از قبل بابا حسن
متعهد ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باروی قلعه عماد را
بتیشه قهر ویران ساخته و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از سپاه میرزا جهانشاه
بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابای وی نمود شربت
شهادت چشیده و هم در آن معرکه شیخ زاده برقوام در سلک ملازم بیدو منتظم بود شهید گردید **گفتار در**
بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو در وادی عصیان فروغ تفصیل این حکایت
از مطالع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه
فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان در ولایت جرجان استیلا
یافته بودند تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار اظهار کردند و لوازم نهب و تاراج بجای آوردند
سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شده و ابوالغازی
سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استرآباد را باز گذاشت و رایت عزیمت بصوب داق
برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت
بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در ضمن
همایون امیر خلیل هندو که سردار عبادت شعار بود از اوایل زمان جهانبانی میرزا ابوالقاسم

بر بار آن غایت در سیستان حکومت می‌نمود بنا بر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاهی مرد
عازم عزیمت بصوب هرات برافراخت و امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید بر آن شهر حاکم بود دا
بی نظیر دار و فرد باتفاق سادات و قضات و اکابر برج و باره هرات را مضبوط گردانید و در باب دفع و منع
جماعت سیستانیان بکمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هندو که هر روز از صباح تا رواح بمحاربه
و پیکار اتفاق و اشتغال می‌نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ باریدند آغاز و اعطا رو داده مردم بسیار کار
ربط و ساعد بود و چون سر کرد و مانند امیر خلیل کموی نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته ...
نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بمعسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و خان آن مجلس او را
بغایت منفعل ساخت قطعه اینست که ؛ یاران بیام ما رسانید بخلیل ؛ گوید اگرت اسیر ساختن بود
در روز روزه در دست آوخودده ؛ صیدی بوده که وقت قبق باختن بود ؛ القصه چون صباح روز عید
از جمعیت مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هرات آورده و مردم او بکمال سعی و کوشش
تقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و بخراب کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که
بر شهر استیلا یافته و سرویان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی اندازه بیرون تاختند و سپاه با فور
و متوجه سیستانیان گشته چون بسیاری از مخالفان از بخاک راه بر آمیختند و آوازه در انداختند
که میرزا سلطان ابوسعید رسید و بنا بر آن اقدام ثبات و قرار لشکر سیستان متزلزل شده امیر
خلیل از مقام گرفتن هرات درگذشت و عنان بصوب فرار منعطف نموده عازم ملک نیمروز شد و برگشت
و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرات امیر خلیل را شنوده بسرعت هر چه تمامتر
طی مسافت نمود اما پس از گریختن سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و دور
جمعی که در دفع اعدا اثر الطیر ... بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی
از سپاه نصرت دستگاه باستیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود که تا او را اسیر و ذلیل
نکردانند باز نگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات
احوالش لایح گشته خلعت غلامی و حلقه عبودیت و بندگی در بر و گوش کرد و از جمله ملازمان در گوش کرد
گرفته روی نیاز بر آستان بلندنشان عالی منزلت سلطان بخت فلک آشیان آورده در نواحی اسفزار
با میر کریم داد که متوجه دفع شده بوده و چاچی زده و امیر کریم داد بنا بر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت

در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود و او را بپایگاه جهان پناه برده سلطان ابوسعید رقم عفو و بخشش بر جرایم او
کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده در سلک امرا منتظم گردید آنگاه موجب فرمان
واجب الاذعان امارت سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملک زادگان دیار بود تعلق گرفت و آنجناب مملکت موروثی
خود را شتافته امور دولت و اقبال او بهمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد**
و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلده استراباد در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه میرزا علاء الدوله
که بعد از فرار از معرکه سلطان ابوسعید از طرف کوه و بیابان بی سر و سامان بخت برگشته در ولایت قلزم در خانه
ملک بستون که در رستمدار بود در گذشت و نعش او را بهرات آورده در مدرسه مهد علیا
گوهرشاد بیگم بخاک سپردند و صبیه آن پادشاه مرحوم رفته سلطان بیگم که حرم محترم سلطان ابوسعید بود
بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد
جوکی بموافقت و معاضدت میرزا امیر نور سعید که از جمله تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته
بنا بر آن سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد و میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن
توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده و بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید
همعنان نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانید
از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه شتافت بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار بلوازم بیان آمدن
موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی از وقت و میدان فلق تا هنگام پدید
شفق بتیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر
بر طبق مرام جلوه گر شود از طرف خراسان ایلچی آمد و خبر رسانید که پادشاه مظفر لوا سلطان حسین میرزا خط
جرجان را فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان ابوسعید از استماع این خبر متاثر گشته امیر
سید احمد ارغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود آن مملکت روان فرمود و از ... رقم
و باد از آب آمویه گذشته بجانب نیشابور و سبزوار شتافته و در آن ولایات بحقیقت فرمودند ...
جزایر عنان عزیمت بطرف دار السلطنه هرات تافتند و مردم ملوکات را بشهر در آورده اسباب قلعه
داری بکلی وجهی مرتب ساختند و میرزا سلطان در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت
ارتفاع یافت و نایره قتال و جدال بکانون ... مردم و مردان یافت و چون میرزا سلطان ابوسعید

جزم مصمم هرات شنیده با میرزا محمد جوکی صلح گونه در هم بسته و از جیحون گذشته با حدود میمنه و فاریاب
عنان بازکشیده و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنجناب استماع نموده از ظاهر هرات برخواست و از منزل
سترکی باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آن مقام راه سرخس عزیمت استراباد نمود
و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان رفته میرزا سلطان حسین تا سخا نخس آمد و از آن منزل در شبی
که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان یکران مصوب باورق گردانید سلطان
سعید گلستان گلشن استراباد را بیمن مقدم شریف عشرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز
بعیش و نشاط اوقات مصروف داشته و در آن ولا امیر خلیل هندو که بجزای اعمال خویش گرفتار
و سلطان وجود و تحدش باحسان التفات سپاس آن سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان
داده بود و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود اما خاطر همایون پادشاه از کدورت اعمال سیئه
که از وصادر گشته بود صاف نشده بود لاجرم با آنکه نهال عمرش از پای در آمده در آن باب استعفا فرمود

ذکر توجه رایات سلطان آفاق بلده فاخره مرو بجهت قشلاق نمودن در سنه تسع

وستین و ثمانمائه رای همایون حضرت سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلده فاخره مرو قشلاق
نماید و چنان بموجب فرمان عالم بامرا و لشکریان رسانیده رایت نصرت نشان در اواخر ربیع الاخری
بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزاده امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هرات حاکم گشته بتمشیت
مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید دو روز در قصبه بجنده توقف نمود در اوایل جمادی الاول در زمان
عنایت ایزد تعالی بصورت قشلاق رسید و آن زمستان از عنایت اقبال و کامرانی در آن خطه اوقات
گذرانیده در موسم بهار و زمان استوا لیل و نهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف
خویش نهضت فرمود و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در هفدهم درجه حمل بود بباغ سفید رسیده
بتجدید ابواب عدل و رحمت بروی برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از
سرحد اعتدال بگشت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت [illegible]
در تمامی مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشیده و بدین واسطه وجه اقبال امانی و الطاف انسانی که شجره
اصلها ثابت و فرعها فی السماء نضارت یافته بساوج ثریا کشیده و درنهال از فیض سحاب عنایت
و تاب متعال در چمن دولت و اقبال نو شکفته و عقد مراد ستوده خصال از در بها صفت گران زیب

وزینت

وزینت پذیرفت و در اوایل شوال سلطان سعید میرزا را پسر خورشید منظر تولد نموده میرزا بایسنغر موسوم گشت
و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق در
نفاذ یافت تا باین تقریب درباره سایر شاهزادگان سنت ختان تقدیم رسانیده رعایا و مزارعان برحسب
فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراشتن چهار طاق کرده آن روضه بهشت آیین را
بقبهای رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیبای روم و زربفت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب
حرفه خود قبه بدیع ترتیب کرده نقد هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن زمان مهندسان جهان
در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجوبه ظاهر مینمودند از آنجمله
خواجه آرده کرامی اصفهانی در یک شتر سیم و دو حاجت مجر فی صنعت پیشه را که در کارخانه آفرینش
بظهور آورده چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر پیشه وری مهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی
از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد بهیات جنبش ایشان
مرقوم قلم التصویر گردانیده بود که در آیینه خیال صورتی از آن زیباتر نمینمود سلطان سعید چون
آن لعب عجیبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته در باره آن نادره دوران انواع بخشش و احسان
بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را
آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پرده اندوز آرزوی دل خاص و عام برکشید
و ساقیان سمن ساق مجالس انس را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیده و بساط های
مالامال پیران چنگ پشت را سرمست گردانیده لباس ایام جوانی پوشانیدند خوانسالاران عشرت دوست
چون اطعمه گوناگون از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند و از اوایل
شوال تا روز جمعه پنجم ذی حجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا و پیر و برنا در عیش و نشاط
بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع انجامید و شاهزادگان بآیین دین مختون گشتند آنگاه پادشاه
جم جاه پرتو اهتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالیمقام بساط لهو و لعب در نوشتند
و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان ابوسعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هرات
اوقات همایون گذرانید و در سنه اثنی و سبعین خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافت و بساط

نشاط وکامرانی وشادروان عظمت وجهانبانی مبسوط ومرتفع ساخت ونوبت دیگر رتق وفتق مهمات رعایا که احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخت وامر اشرف دیوان اعلا را بوی مفوض کردانید تبیین سخن آنکه قبل از طوی شاهزاده دفاتر ممالک محروسه را که خواجه قطب الدین طاوس وخواجه اسمعیل وخواجه نعمت الله ومولانا امیر ملک کرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمانی که وزراء عظام ساخته بودند پسندیده ورقم عزل بر ورق صحیفه حال خواجه طاوس کشید وخواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت عهد خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض کردانید وآنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا او خراسان رسم خدمتانه چیزی گرفته ام از اموال خاصه سلطان الفرق فی مدارم سلطان سعید فرمود که هرچه از کس گرفته بتو بخشیدم وترا از منصب وزارت عزل کردم زیرا که کاه وزر الغضب من گرفته میکرد نسبت نیکو خدمتیها که از تو صدور یافته میخواهم که عزری تو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده وانگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برده وبر گوشه تخت نهاد وبازگشت وبجای خود بایستاد وظاهرا مرکز وزیری باین سهولت معزول نشده است القصه هنوز سلطان سعید در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع درد اکه در کار نگوا

ذکر شمه از احوال میرزا جهانشاه ومیرزا پیر بداغ وذکر کشته شدن پدر وپسر بتقدیر الملک علی الاطلاق

از مطالع آثار سلاطین وولایات آذربایجان وعراق نیز اخبار عرصه آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا سلطان محمد بن بایسنغر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد وما در اجل دوحه سند کافی آن ثمره بهشت کامرانی را منزل جنب رفان از پای در آورد ماهچه لوای جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسید وتمامی ممالک آذربایجان وعراقین وفارس وسواحل دریای عمان وارمن وگرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را منتخر گردیده وجمیع سرداران اطراف واکناف ممالک کردنکشان طوق اطاعت حکم ونشان او نموده رشته ایالت فرمانبرداری وفرمان روائی ولوازم خراج گذاری بجای آورده بغایت والتفاتش مفتخر ومباهی گردیدند مگر امیر حسن بیک بن پر علی بن قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت وسلوک مینداشت وهمواره قلم علو همت نقش استقلال وصورت استبداد بر لوح ضمیر وصفحه خیال مینگاشت واین معنی بر ضمیر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم بود وبواسطه کمال متانت وحصانت

این قلاع وبروج امیر حسن بیک پیکر این مراد بر وجه دلخواه چهره نمیکشود ودر خلال آن احوال از پس پرده تقدیر صورت دیگر جلوه گر گشت ودست تقدیر ایزدی بساط فراغت وابهت از مملکت جهانشاهی در نوشت تفصیل این اجمال آنکه طی کلک شیرین مقال در نوشتن این منوال رقم میزند که میرزا پیر بداغ که اشجع وارشد اولاد میرزا جهانشاه بود بنیابت پدر در ولایات فارس وبغایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان ابوسعید ومیرزا جهانشاه در خراسان بصلح انجامید از طمع بزد وشیراز انباز گردیده وبخیال باطل وتصورات بی حاصل از مقام اخلاص ومتابعت پدر درگذشت ومیرزا جهانشاه چند نوبت رسل ورسایل نزد پسر فرستاد واو را نصایح سودمند فرمود وسلوک طریق رشد ورشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیر بداغ آن سخنان را بسمع رضا جای نداد ومطلقا پای از طریق عناد بجاده صلاح وسداد ننهاده در گوش نیز جای نداد آخر الامر محترم میرزا جهانشاه که والده میرزا پیر بداغ بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را بازگذاشته روی بحکومت بغداد آورد ومیرزا جهانشاه از آن امر فراغبال حاصل نمود وایالت ولایت شیراز را بپسر دیگر خود امیرزاده یوسف ارزانی داشت ومیرزا پیر بداغ در دار السلام طرح اساس جهانبانی انداخت اندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال عروس شیراز اصلا از دماغش بیرون نمیرفت واز غایت حصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میکردید واز انفاع بغراز مرزا زود انجد وغیر سید والوا الظلم والتعدی بتقدیم میرسانید وهرچند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود میساخت وبوسیله رسل ورسایل نصیحت فرزند خردمند پرداخت بجای نمیرسید وآن شاهزاده خود را از مقام شقاق وخلاف منکید زانید لاجرم میرزا جهانشاه خطر استیصال پسر قرار داده در شهور سنه سبعین وثمانمائه با لشکر بسیار بطرف دار السلام بغداد شتافت ومیرزا پیر بداغ برج وباره شهر را محکم ساخت ودر مقام تحصن ونزاع ثبات قدم نموده میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده حصار متانت دار السلام ونتیجه اتباع شاهزاده بهرام انتقام مدت یک سال صورت فتح چهره نگشوده در آن اوقات لشکریان عراق وآذربایجان مشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند ومیرزا پیر بداغ وبغدادیان بقدر امکان در مخالفت ومدافعت کوشیده غایت جلادت ومردانگی بجای می آوردند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی برتافت وقحط وغلای عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره میخوردند جهت تغذی در کشتن سگ وگربه بشرط اهتمام بجای می آوردند لاجرم

کار بغداد یان بجایی رسید که یکبار فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی دار السلام دروازها گشادند و کرسکان محصور بفرح و سرور موفور روی بارد وی میرزا جهانشاه نهادند و پیر بداغ میرزا پای در دامان توکل پیچیده در وثاق نشسته وکان بمنزد که پدر درباره او اندیشه قصدی نماید و هم در آن ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا بکشتن میرزا پیر بداغ مامور گردانیده بود و ایشان بیکناگاه بخانه های بسته پسر شاهزاده رسیده دست راندن تیغ گشادند و محمدی بقصد تیر زبر دیوار زده دیگران مهم او را منفصل دادند و آن حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طبایع خلایق از متابعتش متنفر شدند و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر از مهم پسر جمع ساخت بکلی همت متوجه دفع امیر حسن بیگ گشته رایت عزیمت بطرف دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیگ از توجه دشمن آگاه گشته چون استطاعت متابعت نداشت در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش و ارض روم شتافته نزدیک بمنزل حسن بیگ خیمه اقامت بنصب فرمود و امیر حسین بیگ کمال کیاست و کاردانی ظاهر کرده رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و میرزا جهانشاه آن امنیتی را بر جبن و ضعف آنجناب حمل کرده تا بستان و تیره در همان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود زمستان و وقوع شدت سرما لشکریان از توقف در صحرا ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را شرف اذن ارزانی داده با خواص مقربان روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغولی کرد و امیر حسن از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده با ده هزار کس از نخبه جلد بعقب میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان باردوی رسیده طایفه از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعور داشتند بر وصول باغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی و میرزا یوسف بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاوردند و معسکر بازگشته مدر الزمان و اقعه بایلد و اقف ساختند و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانو بند بسته که آن خبر شنود ولی از آنکه زانو بند دیگر مستحکم سازد سوار شده روی بصعوب فرار آورد و امیر حسین بیگ همان لحظه باردوی در آمده محمدی و یوسف را اسیر کرده و در وقتی که میرزا جهانشاه بگریخت مجهول از لشکریان امیر حسن بیگ اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسب و جامه او را بکشت و مراجعت بازگشت و هیچکس بر آن مطلع نشد و امیر حسن بیگ تجفص حال خصم پرداخته

در آن اثنا سر قورمشی انزد محمدی و یوسف فرستاده پرسید که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شحنه ما بود و امیر حسن بیگ باز آغاز جستجوی کرده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامه های پادشاهانه در بر دارد بگمان که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد و امیر حسن بیگ احضار او را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامه های اوست امیر حسن بیگ فی الحال قاصدی بر آنجا فرستاد تا سر آن قتیل را از بدن جدا ساخته بنظر او رسانند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیگ بلوازم شکرگذاری و نثار الهی پرداخت و محمدی را گرفته میرزا یوسف را نیز میل آتشین نابینا ساخت

نظم چو دولت از آن خاندان گشت درگذشت
یکی گشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابو سعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالیمکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان چون آفتاب اقبال ابو النصر حسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد انصرام یافت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسین علی که از پسر اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین بگشاده صد و شصت هزار سوار را مواجب داده خاطر را که هرگز بسیج شاهزاده را همعنی میسر گشته و امیرزاده حسین علی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخت و شرح احوال آن بدرگاه عالم پناه میرزا سلطان ابو سعید پیغام داد و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته تمامیه ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم نماید از شنیدن این خبر انواع نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان پیدا شد و حکم اعلی با اجتماع لشکرهای خراسان صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجناب پیوسته کلیات امور دین و دولت بمشورت خواجه ناصر الدین عبید الله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرک عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه بالتماس حضرت سلطان متوجه مرو گردیده و میرزا سلطان ابو سعید در باب یورش عراق و آذربایجان شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید بسیار خواجه اطراف امضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمودند و میرزا سلطان ابو سعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق در آخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه

بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بر شهر و ولایت که میرسید بطواف مزارات و اولیا و مشایخ رفته شرایط
ادای ارادت تقدیم میرسانید و فقیران و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره مند میکردانید و در وقتی
که چمن سینه خورشید پرتو التفات بر درجه شرف انداخت و نقشبندان امید فضای صحرا و دشت را از شکفتن گل و ریاحین
عبرت افزای نگارخانه چین ساخت و مانیه طوق طغر نگار در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز
در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال پیوسته
از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه جهانپناه با تحف و تنسوقات
می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز و نثار عرض میکردند
و در کالپوش با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان را بضبط آن ولایات نامزد نموده ملکه هر افراد آن
مطالعه ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان
رفت و امیر نظام الدین احمد امیر علی برلاس فارس را و شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود در
اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در امیر سید راد ایالت قزوین و سلطانیه را
پیش نهاد همت ساخت همدان و درگزین با امیر حسین علی قوشچی تعلق گرفت و یزد با میرزا ان شیخ بصفت
اختصاص پذیرفت و هر کس از امیران بهره ولایت که بعنان عزیمت انعطاف داد عنایت خالق
بلاد و عباد و نفاذ آن مقصود در کنف مرادش نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان
آستان کامکار قرار گرفت و انوار آفتاب معدلت و آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن مملکت
و از آنوقت که امیر حسن بیک خاطر از مر میرزا جهانشاه جمع کرده تا زمانی که موکب سلطانی در ییلاق
کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان بدرگاه عالم پناه رسیده عرض اخلاص و شرح
اختصاص کردند و بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف سر از نسبت مردودان
عالیشان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان جمیم اللقب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهند بود بخلاف
این بنده ها که جهت طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان
سعید در کالپوش ایلچیان را الطوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک کله زربفت
زردوزی و کمر و شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک خود از آن طرف عزیمت نماید
که عساکر منصور از ینجانب متوجه اند تا بحسب مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده

حسین علی

حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار با پیشتبان آسمان مقدار آمده لوازم بندگی و سرافکندگی
نمود و معروض داشت که از زمان آن شاهزاده بحضرت نواب کامیاب عرض دارند که مملکت آذربایجان و عراق
و فارس و توابع با کنوز فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه
ظفرقرین ۞ ما ز آن توئیم و هر چه داریم ۞ امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته حال دریغ ندارند
و همت آن عالی نهمت بر دفع مخالفان که تیغ بی دریغ پدرم را شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچی او را نیز مشمول
شفقت و احسان گردانیده حضرت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول
آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون در کالپوش در حرکت آمده بعد از
قطع منازل و مراحل مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیرزاده مرید با طایفه از امرای برسم منقلای پیش
روان شدند و عنان ریز بتبریز در آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسین علی بیک ویران گردید و الحکم
لله العلی الحمید **ذکر ویران شدن امیرزاده حسین علی در موضع مرند و رسیدن او**
بملازمت سلطان عالیمکان سعادتمند و در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان
سعید بود امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک در
خاطر داشت و بر لوح ضمیر این اندیشه مینگاشت و چون خبر قرب دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه
و جمعی دیگر از امرا را بدرگاه برسم قراولی ارسال فرمود آنجماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده
بملازمت امیر حسن بیک شتافتند و خبر بیوفایی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید بتبریز در اردوی امیرزاده
حسین علی شیوع یافته مردم هوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان متیسر نشد رفت بعضی از لشکریان باردوی امیر
حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان پیش
از پیشتر در ضمیر آنحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت و مقارن وصول موکب همایون بآن بلده
عرضه داشت امیر مرند و سایر امرا که بتبریز رفته بود در رسید بمضمون آنکه امیر حسن بیک رقبه از ربقه اطاعت
پیچیده بنام این بندگان نشان نوشته که امرا می باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را تسخیر
کرده بسر خود اخور لوحید داده ام لاجرم الشب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات
بدین دیار اندازد تا صورت بهبود در آیینه مقصود چهره گشاید امیر حسن علی چون شنید که سلطان ابوسعید
سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده اند دست فرسخی تبریز کوچ کرده بعقب باغ رفت و سلطان ابوسعید بهلوان

یوسف شیرازی ابتدا و تکلی تبریزی ارسال داشته از سلطانیه میانه رفت و در آن موضع امیرزاده حسین علی و والد او سلطان علی
و برادرش امیرزاده یوسف تکول و جمعی کثیر از امرای ترکمان با قرب پنجاه هزار نفر لشکر باردوی همایون رسیدند
و سلطان سعید او لاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل بساط فیض گستر نوازش ساخته نوازش نمود و مواجب لیسیند و غلا
مستظهر و امیدوار گردانید و درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر
فرستاد و سلطان ابوسعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بیاراسته امرای عظام بآئین تمام یوسف
بیک را پیش بردند و فرمودند که بیست و هشت جا زانو زد تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک
بوسیله امرا از زبان عم خویش معروض داشت که قریب صد سال است که آبا و اجداد بنده با آن حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته‌اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت
نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و کلید آن آستان که داشتم امید
آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهند که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخواسته [illegible] جهت
مدار کرمسیر کرده و ایضا امیر حسن بیک عرضه داشتی مبنی بر بعضی سخنان ارسال داشته بود و در آن عرضه
این بیت را مندرج گردانیده که **نظم** گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان * نگاه‌دار سر رشته تا نگه‌دارد
القصه چون سلطان سعید پیغام حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است
بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف
حسن بیک ارسال نمود و چون میرزا محمود باردوی امیر حسن بیک رسید آنحضرت نیز بارگاه پادشاهانه
و تختی زرین منصب کرده میرزا بایدکار محمد بن سلطان محمد بن بایسنغر را بر آنجا نشاند و خود بعظمت هر چه تمامتر
بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سرداران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش بایستادند
آنگاه میرزا محمود را بار داد و او در غایت دهشت با آن مجلس در آمد چند نوبت زانو زده و بشارت
امیر حسن بیک نخست میرزا بایدکار محمد را دریافت بعد از آن بدستبوس امیر حسن بیک فایز شد و سخنی که داشت
عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید **گفت** در بیان انهزام
سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان دیده و داران
مرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان دیده و داران باغ
اقبال دانند که کمال آفتاب سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال مثال سایه غمام بر شرف انتقال چون سایه
پادشاه متعال تغیر دولت سلطانی تعلق گیرد آن بجای بسیاری سپاه چرا تشتت پذیرد عقلا گفته است

آثار بوقوع پیوندد و اذا هار اراده الله تغیر دولت فلان قضاء الحق لابد واقع فخفف القلم بالملک من دون حکمه ولا تبغیّر لقدر
والحکم قاطع فنظر این تقدیر آنکه چون پادشاه بانهدام دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید
متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و مقاتله او ادراک و آوردیکان صورت نصرت روی
ننمود و اسباب فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقه لوای امیر حسن بیک وزیده دست تغنات
سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی بر گشود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه
در آن ایام که منزل میامن مضرب خیام سلطان یگانه و پادشاه زمانه و معسکر از کثرت لشکر نشانه روز محشر
مینمود یکبار جنود برف و سرما در عرصه عالم دست بتاراج و یغما بر آورده و خسرو سیارگان سنجاب سحاب
بر دوش افکنده و از بیم سرمای سرد سر از خرگاه لاجوردی بر آوردی بیرون نمیکرد بنابر آن سلطان سعید
امرا و نوئینان را طلبیده و در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرموده و رای همگنان بر آن
قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالمیان قشلاق
نمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون ساعت فرخی قراباغ محل نزول همایون گشت
بسبب قلت مأکولات ارباب تدبیر صلاح در آن دیدند که بطرف محمود آباد روند تا شیروانشاه کدام از شواری
میرزا باردوی اعلا ملحق شود و بدین کوچ کرده بصحرای رسیدند که علف او زهردار بود و هر چهارپایی که بخورد از چنگ
گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه بجایگاه محمود آباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه انجامید که بها یکمن
غله به دو دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمیگذاشت که از طرف خراسان
و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود اما روزی چند از شیروان طعمه فراوان بکشتی باردو میبردند
و در آن اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود و تراکمه که الاغان فربه داشتند
پیوسته تواحی اردو را تاخته و هر کس را مییافتند بعالم آخرت روان میساختند و چون روزی
چند حال بر منوال بگذشت شیروانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و این معنی موجب
آن شد که موکب همایون از محمود آباد بجانب اردبیل در حرکت آمد و در اثنای راه بمحل رسیدند
چهارپایان بسیار در لای اجل فرو رفته و شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا گذشته و بمنزل تابیان
نزول کردند در روز پنجشنبه ۱۲ رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب
معسکر امیر حسن بیک روان شد در اثنای راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار شدند و مقدم ایشان

که امیر بیک ترکمان بود پیش آمده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را دوست
و دوستان صدساله را دشمن ساخت پس از آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود میباید که فردا امرای بزرگ از آنجا
بیایند که امیرحسن بیک جهت تمشیت مهم مصالحه مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر
سید مزید با جمعی از امراء رفیع مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده
و امیر سید مزید چون عدد مردم خود را زیاده از مردم ترکمه دید بغرور موفور بر ایشان تاخت و اساس جمعیت
آن طایفه را پریشان ساخت پس امیر سلطان ارغون گفت انجماعت کومک دارند توقف میباید کرد امیر
مزید سخن او را قبول ننمود و چند فرسخ در قفای گریختگان راند در آن اثنا امیرحسن بیک با ده سه هزار
سوار آراسته از کمین گاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه
و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی و قوب با بعضی از متعینان بقتل آورده و امیر سید
مزید گرفتار گشته بقیه السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطانعلی ولد حسین علی
میرزا الطرف همان گریخته آنجا کشته شد و مدرش در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر
محنت اثر در اردوی تخت قرین شروع یافت سلطان ابوسعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین
محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الحق و امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین
که آبا عن جد مسالک ولاه مازندران انتظام داشت جهت تمشیت مهم بساط صلح و صفا نزد امیرحسن بیک
فرستاده از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدرالدین ابراهیم قمی
بهمان مهم ارسال داشت امیرحسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط التعظیم و احترام بجای
آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت گویند بعز اجابت اقتران دهد
کناگاه سیاره دیلمی که قبل از این امیرحسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود بابا
و معروض داشت که خراسانیان بغایت مهجور و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید
شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار خواهند نمود امیرحسن بیک مهد علیا و سید صدرالدین ابراهیم قمی را
نومید بازگردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ولایت ساری
ارزانی فرمود **ذکر واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید** چون سید صدرالدین ابراهیم
قمی و مهد عالیه بپایه سریر اعلا معاودت فرمودند سخن تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه

امیرحسن بیک پیدا می نمودند و بعضی امرای خراسان مورچلهای خود را ویران کرده باقدام بیوفایی دشمنان را
استقبال کردند بنابر آن سلطان سعید در نیمروز شانزدهم رجب عنان تعجب روی بصوب فرار آورد
و بسرا امیرحسن بیک بتکامشی شتافته و آن جناب را گرفته در نیمشب باردوی همچو رسانیده و بمحافظان هشیار
سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیرحسن بیک بر تخت فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را
طلبید و چون نزدیک بیارگاه رسید شرایط التعظیم و احترام بتقدیم رسانیدند و آنحضرت را در موضعی که مناسب
دانست نشاندند و سخن از شکایت آمیز بر زبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا
فرمود و امیرحسن بیک میخواست که بجان آن خسرو عالیشان آسیبی نرساند بلکه داعیه داشت
که او را با اردوی او بطرف خراسان بازگرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شیروان
و استصواب جمعی از امرای ترکمان خاطر بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را باردوی شاهزاده
در آورده و در بیست و دویم ماه رجب موکلان سلطان ابوسعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و
شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه را اشک کید یکدیگر را در آغوش کشیده میرزا یادگار محمد
بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را بازگردانیدند و شربت شهادت چشانیدند **نظم**

دریغا که آن شاه عالی نژاد ∴ که در عدل مثلش گیتی نزاد ∴ به تیغ ستم نقد جان برفشاند ∴
از و غیر افسانه چیزی نماند ∴ بجز خون شاهان درین طشت نیست ∴ بجز خاک خوبان درین خشت نیست
جهان با همه زینت و زیب او ∴ نیرزد بدین رنج و آسیب او ∴ **گفتار در بیان شمه از آنچه بعد از
فوات پادشاه سعید سلطان میرزا ابوسعید نسبت با امرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید**
در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات رستخیز در معسکر کثرت از پایکی
وجهی ظهور یافت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر
و بر از ایوان کیوان درگذشت ∴ فرومانده گان را در آن رستخیز ∴ نه روی رهایی نه راه گریز ∴
همان ساعت دلیران لشکر امیرحسن بیک هر یک ستان جان ستان در دست و خدنگ جان افشان
در شست بلشکرگاه تاخته و آغاز تاراج و غارت کرده بنای جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد برانداختند
اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاهی برجای بود که ابوالنصر مظفرالدین تشریف حضور ارزانی
فرموده سواره بدرسرای پرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایسته منع نمود و خواجه

سرایان و مستحفظان حرم با دستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرده خزاین و نفایس را مضبوط کرده بعد از آن
ببعضی دیگر مهمات پرداخت و روی بسرانجام سایر مهمات آورده خاطر از آن متوجه معسکر ساخت و بنفس مبارک
بمنع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسیر خراسانیان اقدام مینمودند مشغول گردید و چند کس را از آن
مردم به تیر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تا الکه آذربایجان و سیاقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا
و سپاه پادشاه شهید در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردیدند و اکثر متعینان را در عنایت بنهایت
نوازش داده و ابواب رحمت و عاطفت پروری بر روزگار آن بیچارگان بگشاد و از امرای عظام و صدور
عالیمقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار و امیر عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر
بواسطه بعضی از سخنان ناشایسته الخ که گفته بودند کشته گشته سایر بندیان نجات یافته و بعضی از ایشان
ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کردند و طایفه رو بخراسان نهادند و چندی سپاهیان روی براه شیروان
و گیلان عازم اوطان خود گشته و از وزرا سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اردوی او بود
ملازم امیر حسن بیک شده منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال
داشت بعد از استماع آن خبر در بارگاه پادشاه مظفر اثر شتافته رایت وزارت را برافراشت و خواجه قطب الدین
طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولاد امجاد آن سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که منشی
دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر مینمود او را یازده پسر نیک اختر بود باین ترتیب
میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا
ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و از این یازده شاهزاده
شاهزاده چهار نفر مرتبه سلطنت و فرمانفرمایی یافته و اسامی ایشان اینست میرزا عمر شیخ میرزا سلطان احمد
میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک و چون تفاصیل احوال این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد را راقم
حروف را معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که سلطنت رسیده
در ذکر تقدیم میدهد سلطان احمد میرزا اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش فی سنه خمس و خمسین
و ثمانمایه در دار السلطنه سمرقند از دختر اورده بوغای ترخان که بحسب شرع عقد ازدواج آن
پادشاه سعادت انتما انتظام داشت روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دار الملک

حضرت صاحبقران را بدان قرة العین پادشاهی مفوض ساخت جانی بیک و ولدای بادجوز و ترخود و قاسم بیک
کاشغری را باتابکی آن شاهزاده ملحق گردید و رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی
اوقات حیات سلطان سعید آن خسرو صاحبقران در ماوراء النهر بمسند سرافرازی متمکن بوده با رعیت
و سپاهی در کمال عدالت و نیکخواهی سلوک مینمود و بعد از وقوع واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان
از آب آمویه بگذشت و چون باندخود رسید خبر استیلای خاقان منصور سلطان حسین میرزا بمسموعش رسید
عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال آن پادشاه
ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلاف محاربت اتفاق
افتاد اول با برادر خود عمر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی امتین و در آن معرکه سلطان احمد
میرزا ظفر یافت و نعمت سمت کفران نعمت گرفتار گردید دیگر با برادر خود عمر شیخ میرزا در میان
شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نیز فتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت نافت نسیم الکه
نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بخانیکه مشهور است قصد سمرقند فرمود
نواحی تاشکند را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت
و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده سمرقند بعزم استقبال نیران پیکار اعلام نصرت آثار
ارتفاع داده متوجه آنجانب شده و رمل بعضی از مغولان جابقوچی اگرفته چون بکنار آب چیر که محل نزول سلطان محمود
خان بود رسید مردم لشکر از یکدیگر متوهم شده پیش از آنکه با استعمال آلات قتال پردازند هر طایفه بطرف
مملکت خود گریزان گشت چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده اسب جلادت در میدان
فساد نهاده بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا با زمره از ابطال رجال دفع او را پیش نهاد همت
ساخته عنان یکران بصوب معسکرش انعطاف داد و در نواحی یایلاق تلاقی فریقین روی نمود
حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بطرف دار الملک خود معاودت فرمود و در سنه
تسع و تسعین و ثمانمایه سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا که از سلوک میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر
بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقلال نمودند و سلطان محمود
خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از جانب جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند
دران اثنا واقعه در غایت غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در ربود

آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در روضات بهشت
برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه مجدتر شد و از اراتپه و خجند گذشته در
کرفته دو چهار فرسخی اندجان منزل کردند اما فتح آن ولایت او را میسر نشد و چنانچه درین اوراق انشاء الله تعالی
در سلک تحریر انتظام خواهد یافت و با حضرت پادشاه ظهیرالدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری
نشسته بود صلح کرده مراجعت فرمود و بعد از قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اختلال
مایل شد و تب محرق قوی مزاج آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور
بنواحی اراتپه ورکت آتش شعله حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار
سال درین دار پر ملال اوقات گذرانیده و سلطان احمد میرزا از صغار اعتقاد و سلوک طریق رشد و رشاد در
ادای صلوات مکتوبه شرائط اهتمام بتقدیم رسانیده در مجالس شرب نیز مدام از قیام مینمود و همواره مضمون
آیت اوفوا بالعقود را مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز ارتکاب خیال امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بودی
پیرامن خاطر عاطر عالی نمیگذاشت اگرچه در معارک بنفس نفیس مرکب جهانبانی بظهور رسید در فن تیر انداختن
و قبق انداختن را اکثر قادر انداز ان زمان فایق بود و تیر ارش در اکثر اوقات بهدف مقصود رسیده
خطا نمینمود قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی هر شب یک شبانه روز در مجلس نشسته اقداح باده
خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم در غایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند
از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی اگرچه امساک بر طبع پاکش غلبه داشت اما خیال امری که خلاف مراسم
مروت تواند بود پیرامن خاطر نمیگذاشت و پیوسته فحوای کلمه من همت نجابت العین منظر ضمیر منیرش
بودی و اگر در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن
در حباله نکاح در آورد و او را ایزد سبحانه و تعالی هفت فرزند کرامت کرد اسامی ازواج آن ارجمند
تخت و تاج برین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهرنگار خانم بنت یونس خان دوم ترکان بیگم
که نسبتش بامرای ترخانی می‌پیوست سیم قتلق بیگم بران پادشاه عالیجاه بمثابه مسلط شده که تا وقت انقراض
رشته حیات آنحضرت را نگذاشت که با هیچ یک از خواتین دیگر ملاقات نماید چهارم خانزاده بیگم که نسب بنجبای نژادگان
ترمذ درست مینمود پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم بنت احمد که برادرزاده امیر سلطان ارغون
اما اولاد ذکور دو نفر بودند و هر دو در خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جمله دختران پادشاه عالیشان

چهار نفر از قتلق بیگم در وجود آمده و یکنفر از حبیبه سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتلق بیگم اول رابعه سلطان بیگم
بود که او را قراگوز بیگم نیز میگفتند و قراگوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد بحباله نکاح سلطان محمود خان در آمد
و بعد از شهادت سلطان محمود خان حضرت جانی بیک سلطان آن عفیفه را در سلک ازواج کشید دوم صالحه
سلطان بیگم که او را آق بیگم نیز میگفتند و آق بعد از فوت پدر بحباله نکاح پسر عم خود جناب سلطان مسعود میرزا
در آمد سیم سلطان بیگم که چند سال در حرم پادشاه جم جاه ظهیرالدین محمد بابر بسر برده چهارم سلطانم بیگم
که سلطانعلی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش در آورد پنجم که از حبیبه سلطان بیگم
تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه
راه یافت و بعد از چند گاه دختری از وی در وجود آمد اما در همان ایام وفات یافت دختر باسم
مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه روی
نمود و آنحضرت ارشد اولاد سلطان سعید و برادر عیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت
و مردانگی موصوف و بسخاوت و فرزانگی معروف تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعادی
دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیای ملک و ملت ضمیر رای عالم آرایش
خورشیدصفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر جهانبانیش چون ماه شب چهارده در شب دیجور حوادث
لامع طبع پاکش مدرک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف جوادش کافل مصالح
اهل فضل و غمام انعامش شامل اشراف و اماثل ٭ ذات او بود زیب تخت و سریر ٭ بود رایش چراغ عالم گیر
کف جودش چو ابر گوهربار ٭ چو طبیعت نکو آثار ٭ پدر در ضمان حمایت حضرت داور جل ذکره بجای
خراسان نهضت فرموده قرین صحت و سلامت و آن شاهزاده عالی گهر در روز گرفتاری روز پنجشنبه
دوم ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هرات رسید و برای سپاهی و رعیت استقلال نمود
و روز جمعه سیم در مسجد جامع بلده فاخره هرات خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان
ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بعد از انتشار خبر واقعه جانسوز سلطان
سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند
بگردید عالم ز آیین خویش ٭ که آمد عجب مشکل صعب پیش ٭ و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیارالدین
یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا اظهار کرده کار از خیر تدبیر در گذشت بنا بر آن

در وقت استوا سلطان محمود میرزا باتفاق امیر یار علی مغول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق
یکدلی از دولت خویش روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلده فردوس مانند
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت
مسلوک بود و آخر الامر میرزا سلطان محمود به بهانه شکار از شهر بیرون رفت و با غوای احمد مشتاق و سید بدر
و خسرو شاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفتند و بعد از وصول مقصد امیر
قنبر علی که در آن وقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود رایت سلطنت برافراخت و میرزا سلطان محمود را
سلطنت برداشت و آنحضرت در ولایت ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندز و بدخشان
تمکن یافت و کوس علم سلطنت برافراخت میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمایی چند نوبت سپاه بطرف
کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت
و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا
جنگ مکرر اتفاق افتاد چنانچه شنوندیان واقع خامه دو زبان هنگام تقریر آن حالات زبان خواهد
گشود و در شوال سال نهصد و نود و نه میرزا سلطان احمد وفات یافت و سلطان محمود میرزا
بنا بر استدعاء اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجه کمال رسیده در دار الملک
حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب
عیش و عشرت برگشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر
بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت
ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان از حاکمی در ضمان امان بودند آغاز
درشتی کرد چنانچه اثری تعدی او باولاد و احفاد خواجه نیز رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات
بغایت دلیر بود مصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار می‌نمود و ارکان دولتش
نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده حرمت
اهل ناموس را در می‌نوشتند سمرقندیان که قریب بیست و پنج سال در ظلال حمایت سلطان احمد میرزا
بفراغبال گذرانیده بودند از مشاهده امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن
پادشاه باستقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نمودند و تیر دعا بهدف اجابت رسیده در ماه ربیع الآخر

سنه تسعمائه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار الفنا اوقات
گذرانید میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت رای صواب نمای والد مسعود اوراق خواجه همام الدین محمد
بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و امر صدارت آن حضرت عالیجناب
افادت پناهی عمدة العلمای مولانا عصام الدین داود خوافی قیام می‌نمود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده
دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش زهره بیکی آغا ست از قوم
اوزبک و چهارم سلطان حسین میرزا است که مادرش خانزاده بیگم است نبیره میر بزرگ مذکور و سلطان حسین
میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار
یافته و والده جان میرزا سلطان نگار خانم بود دختر یونس خان سمت تحریر خواهد یافت **الغ بیک میرزا**
در زمان والد نامدار خویش سلطنت مملکت کابل و غزنین و لواحق آن مفوض به او بود و ایام دولتش
امتداد یافت و در مدت مدید در کمال عدل و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی می‌نمود
و چون سنین تاریخ هجری در گذشت آن خسرو معدلت آیین متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق
بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف رای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط ولایت
بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر شجاع الدین ذو النون ارغون از قندهار لشکر بکابل کشید
و شاهزاده را گریزانیده با الآخره ظهیر الدین بابر پادشاه همعنان اقبال و تایید بجانب کابل نهضت فرمود
و آن خطه دلگشا را از میرزا مقیم گرفت و پرتو انوار معدلتش از اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی فتح
سوی ملک محمود غزنوی بنوی شد زعدلش چو تیر بنوی و تا غایت که تاریخ هجری بغره جمادی الاول
سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در آن مملکت بر مسند اقبال استقلال
تمکن دارد از غایت خیراندیشی خدام درگاه سلاطین پناهی شاهی لوازم موافقت بجای می‌آورد
چنانچه شرح این وقایع العجایب در سلک بیان منتظم خواهد گشت ان شاء الله تعالی و تقدس **ابو الغازی**
میرزا عمر شیخ تولد آن شاهزاده سعادتمند فی شهور سنه ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید
از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود عاقبت
محمود در مسند خلافت و کامرانی در حجر عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسن رشد و تمیز رسید
بتفویض ولایت کابل و غزنین ممتاز و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد چون منزل

خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم
بایسنغر میرزا بود که مادرش پاشه بیگم است
سیم سلطان علی میرزا که مادرش هم

دره کز مرکز رایات نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلا باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان
رسانید مضمون آنکه درین اوان جهت سنت ختان عالیشان مراسم طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید
و همه مرا توجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت حضرت ما باشند بنا علی ما عمر
شیخ میرزا بسمرقند سعید والا مراجعت فرمود و بعد از انقضا ایام نشاط و انبساط مناسبت مشارکت اسپی بخاطر
اشرف اعلا چنان خطور نمود که همچنانچه حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارت
از اندجان و توابع آنست به پسر مفوض کرده ایم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن
درج کشورستانی امیر خدای بردی تیموتاش متعلق گشت و شاهزاده صاحب سعادت عنان دولت
و اقبال بملک فرغانه که مشتمل بر هفت قصبه معموره است تافت اخسیکت را که ظاهرا در سوابق اخسی کنت بوده
و بنا بر تخفیف و ترحم حالا اخسی قرار یافته دار الملک ساخت و چنانچه از شیوه ستوده نواب کامیاب
مقصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در سر قصبه داروغه منصف تعیین کرد و در انجاح
ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد ؛ برحمت چاره بیچارگان شد
مراد خاطر آوارگان شد ؛ و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض ایام حیات والد جنت مکان
بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت ننموده اراده کرد و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض مملکت
سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میکشود و برین قیاس احیانا اطراف مغولستان لشکر میکشید
و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار میگردید بجهت میان آنحضرت و یونس خان غبار نقار ارتفاع می یافت
و نائره خلاف و عناد کانون درون متوطنان آن دیار میگردید بجهت میان آنحضرت مغولان را
میثاق و مع ذالک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی نسبی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد
خود طلبیده مراسم انسانیت مرعی داشته چند ولایت موروثی خود را اضافه الکای موروثی آنحضرت
گردانید اما چون مدعای عمر شیخ گورکان از آن زیاده بود زلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش
صفت انطفا نگرفت اول او والده مرحوم عالیشان محترمش و آنحضرت را سه نوبت با اقارب واجب مقاتله
و مقاتله سمت وقوع پذیرفت در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه از عمر شیخ
میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان
وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را عرق شفقت ابوت بسیجی در

حرکت آمده طریق عطوفت و مروت سلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان مشمول عنایت و التفات باز بولایتش
فرستاد و دیگر آنکه جمعی کثیر از لشکر قیمتا از اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی افزون از حیز و چون بطرف
منازل مراجعت نمودند و آن خبر بسمع آن خسرو شجاعت اثر رسید با فوجی از شجعان کینه کوش و بهادران جوشن
پوش بیکامشی اوزبکان توجه فرمود و از آب ... بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسید آنجماعت
چون گرد موکب عالی دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند در کنار آب چون از جانبین آتش قتال اشتعال
یافته بباد حمله صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان
و پیکان خدنگ مرگ آهنگ پاره خون ساز نبرد و دل پهلوانان بکشاد و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی
بر شقه پرچم آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمده اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی
اموال سمرقندیان را باز گردانیدند و جنابه نقصان بصاحبان رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان
احمد با سپاه بی پایان عهد دار سمرقند متوجه فرغانه گشت و میرزا عمر شیخ نیز با لشکر ستیزه در استقبال
فرموده در قریه خواص که در میان شاهرخیه واقع است ملاقی فریقین روی نمود و بعد از آنکه بحث و غبار
جنگ نشسته با هجه طوق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت آثار ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر
شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش انعطاف داد نظم چنین است آیین گردان سپهر
گهی کینه ورزد گهی گاه مهر ؛ و بر وجهی که سابقا مسطور گشت طایر روح پر فتوح عمر شیخ میرزا از بام کبوتر
خانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه بجانب ریاض جنت پرواز نمود
مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اما از پسران
بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازی است که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نمود دویم جهانگیر میرزا
که دو سال از پادشاه بابر در استقلال خردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امرای تومان مغول
انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اندجان بود مسماه با امید
و دختر خردتر عمر شیخ میرزا خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت کشورستانی ظهیر الدین محمد بابر
پادشاه است دختر چهارم مهربانو بیگم که مادرش قوچی بود آغا سلطان نام هفتم رقیه سلطان بیگم و این دو
دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمود و میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد دو منکوحه و یک سریت دیگر داشت
از جمله دو زوجه یکی الوس آغا بنت خواجه حسین بیگ بود و دیگری قراگوز بیگم است که دعوی فرزندی میرزا ابو

از والده ناصر میرزا تولد نمود پنجم شهربانو بیگم
که او نیز همشیره اعیانی ناصر میرزاست ششم
یادگار سلطان بیگم که م

میکرد قماتو سلطان بود و از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان **میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ** از رقیه
سلطان بیگم صبیه میرزا علاء الدوله متولد شده بودند و در روز وزیر ای حضرت سلطانی ملازمان امیر حسن بیک
آن دو برادر را گرفته بودند و حسب الحکم در قلعه از قلاع آذربایجان حبس نمودند و آخر الامر از آن عقیده نجات
یافته در آن ولایات در غایت اختلال احوال میگذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا شاهرخ بجانب
مازندران عازم دار السلطنه هراة گشت و چون بولایت ساری رسید بتقدیر حضرت باری در گذشت و نعش
او را بهرات آورده با آیین سلاطین بمدرسه علیا که موقوفه گوهرشاد بیگم بردند و بطریقه سنت سنیه نبویه بخاک سپردند
و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر در آن مملکت میبود و وقتی که از عالم انتقال نمود **میرزا ابابکر** اشجع
اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بار فرمانفرمائی قیام مینمود و بعد از
شهادت آنحضرت نخست بمیرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت
برافراشت و چند گاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود
استراباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این اگر تحقیق پیوندد در ضمن وقایع
ایام دولت سلطان حسین میرزا بکلک بلاغت ثمام خواهد گشت **سلطان مراد میرزا** در زمان دولت پدر در
ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاده و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار
آن مملکت بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص عبودیت کشاده دوران دولت سلطان سعید
بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاهزاده از آنجانب
نهضت فرموده در اثناء راه خبر واقعه پدر شنیده آه سرد کشید و عنان بطرف گرمسیر گردانید
و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان باغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت
و تاراج بر داد لاجرم شاهزاده بهرات رفته روزی چند بملازمت سلطان حسین میرزا قیام نمود و بعد از آن
پادشاه عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادران فرستاده و میرزا سلطان مراد از خوان کرم تفقدی فهم کرده بار دیگر
روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه زتو فرستاد
دیگر خبری از وی بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده
هرات قایم مقام پدر شد و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد میرزا خلیل را
بسمرقند فرستاد و شاهزاده در آن ولایات خروج کرده بر دست یکی از امرای میرزا سلطان احمد بقتل رسید

میرزا سلطان ولد بموجب فرمان پدر در میان امرای ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید
باندک زمانی بمرتبه خوشگوار ملک جشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر بولایت سمرقند
بود و چون چند گاه از آن حادثه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نمود
باخراجش حکم فرمود و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر از دست پادشاه عالیجاه میرزا سلطان حسین
شکست یافت میرزا عمر بجانب نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایات یکی از امرا او را گرفته بهرات فرستاد
و سلطان حسین میرزا نخست شاهزاده را در قلعه اختیار الدین محبوس کرده عاقبت در ماه رجب سنه ثلث
و سبعین و ثمانمائه او را بقلعه زتو ارسال داشت و دیگر خبری از وی معلوم نشد **ذکر بعضی از اعاظم
و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما** در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان
ابوسعید کورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان توطن داشته
و اعلام دینداری و رایات پرهیزکاری می افراشته و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است
لاجرم بربیان شمه از زمره مشاهیر اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانه و التوفیق **مولانا فتح الله تبریزی**
در زمان فرخنده نشان در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدت مدید در ملازمت سلطان سعید
بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت
و طالب علمان را از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه
که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هرات
شتافت و در سیم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره وفات یافت **مولانا محمد جامی** برادر حضرت افضل الاعاظمی
مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس سره بود و نزد بعضی از علماء آن زمان در مطالعه علوم ظاهری
بران آفتاب آسمان سخنوری فایق مینمود مع ذلک در غایت تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید
و گاهی بنظم اشعار آبدار میگذرانیده و فاتش در سنه   اتفاق افتاد حضرت حقایق پناهی افضل الاعاظمی
مخدومی جامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و چند از اشعار آبدار اینست **مرثیه**
من بودم از جهان و گرامی برادری ؛ در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری ؛ ز آنسان برادری که در اطوار علم و
فضل ؛ چون آن نزاد مادر ایام دیگری **مولانا شرف الدین عبد القهار** حاوی علوم معقول و مشروع
و جامع فروع و اصول بود و در نظم اشعار انصاری بلیغ بود روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود و

در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر زینت اکسیر و فن اسباب کیمیا میگماشت و بشرف
گزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوات والسلام مفتخر و مشرف گشته بود و در رجب
سنهٔ تسع و ستین و ثمانمایه در بلدهٔ فاخرهٔ هرات از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خوردترش مولانا کمال الدین
عبدالرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شرف دین از تاریخ وفاتش خبر داد و دفنش در مزار
فیض آثار شیخ بهاء الدین عمر قدس سره اتفاق افتاد **مولانا معین الدین توفی** از اکابر علمای زمان سلطان
سعید بود در علم و دانش امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت جمعی کثیر از طلبه
ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور میبودند وفات یافت و دفنش در مزار
چهل گزی بوقوع پیوست **شیخ صدر الدین رواسی** حاوی علوم ظاهری و باطنی بود و در اوایل حال چندین سال
در مدرسهٔ طیبه اوقات گذرانیده در ولایت مصر و شام از تعینات را آورده و چون از عربستان مراجعت نمود
در ولایت اسفراین بدار السلطنه هرات خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب [illegible]
آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان گردانید و وفاتش در غرهٔ شهر رمضان سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمایه
اتفاق افتاد و سلطان شاه الیه جنازه نموده [illegible] گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد ضیاء را اعزاز
رسانیده شیخ قطب الدین نعش والد مرحوم خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید
مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا
قیام مینمود و وفاتش در [illegible] ذی حجه سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمایه در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد
و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین
عبدالوهاب مراسم تعزیت داری اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشان را
پرسش نموده خلع فاخره پوشانید نعش مولانا لطف الله از هرات به بخارا نقل کردند و در موضعی مناسب
بخاک سپردند **شیخ کمال تربتی** سر آمد ظرفا ولایت خراسان بود و از فن شعر و معما وقوف یافت و در اواخر
اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ رسول علیه الصلوة والسلام
فایز شد چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبهٔ تربت که مولدش بود رسید وفات یافت **مولانا فاضل**
در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و در شرح شمسیه حاشیه تصنیف نمود **سید کمال کلکول** در شعر مهارت
داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفهٔ روزگار نگاشته او را قصیده‌ایست که دوازده هزار بیت مصنوع ابیات

آن

آن استخراج میتوان نمود و کلکولی تخلص مینمود مقرب بحضرت السلطانی امیر علیشیر در مجالس النفائس قوم
قلم خجسته رقم کرده که از بدایع اشعار سید کمال کلکول آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابوالفرج
قصیده در سلک نظم کشیده که چند بیت آن قصیده را از این قبیل بود که از هر مصراع تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد
چند بیت دیگر از آن صنعت داشت که از هر حرفی تاریخ بیرون می آمد و با صلاح معانی ابیات آن قصیده خلل
واقع نبود این مطلع از جمله منظومات سید کمال است **نظم** ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جهان را
در خاک نشانده قد تو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن میبوده و هم در آن ولایت از عالم انتقال
فرمود **خواجه مؤید دیوانهٔ مهنه** در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و پیر
سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره انتظام داشت و بواسطهٔ جنون پیوسته نقش سلطنت بر صفحهٔ ضمیر
میگماشت و نزد خویشان و مریدان این معنی اظهار ساخته ولایات خراسان را بایشان بخش میکرد
و در آن اوقات که میان حضرت مغفور ابوالغازی سلطان حسین میرزا و سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع
انجامید این بیت نظم آورده **نظم** چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان را بدهد روشنی از سر نو
و این معانی بعرض سلطان سعید رسیده فرمود که خواجه را بطریق نهانی تنبیه کرد **خواجه مؤید بزرگ**
بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی
مینمود و همواره بوعظ و ارشاد و رفع عباد مشغولی میکرد و سلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم
و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید بجنت موعود در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظوماتش
مطلعی بخاطر بود خاتمه بر آن زبان گشوده تحریر نمود **نظم** از رو و روی تو آیینهٔ جان ساخته اند
وانگه رسان آینه جان را نگران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جامی
منتظم بود و در طریق فقر و تجرد و فنا و سلوک کسب بود و از فن موسیقی وقوف تمام داشت و گاهی نقش تألیف
و نظم اشعار بر لوح خاطر مینگاشت از مصنفاتش رسالهٔ مشتمل بر نشانات اکابر سلف در میان مردم مشهور است
و از اشعار آبدارش در مجالس النفائس مسطور و مذکور **نظم** رسید موسم شادی و ذوق و عیش طرب
اگر که امداد دلی رسد چه عجب **خواجه مولانای سمرقندی** والد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند
پدر خویش سالها بار شیخ الاسلامی سمرقند و ماوراء النهر مشغولی مینمود و از تحصیل علوم بهره تمام داشت
و در فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت بر جبین خاطر مینگاشت و چون آنجناب در هواداری سالک طریق

سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی مبالغه تمام مینمود و در وقتی که سلطان سعید بر ملک سمرقند استیلا یافت متوهم
شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابوالقاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده
ابواب لطف و احسان بر روی روزگارش برگشود و بعد از چندگاه که آنجناب در بلده هرات معزز و محترم
اوقات میگذرانید بنابر استدعای سلطان ابوسعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر
اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هرات آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمایه در
مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین خاوندشاه** نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسله آبا و اجداد
سید اجل بزید بن الامام زین العابدین علیه الصلوة والسلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه امیر
کمال الدین محمود نام داشت و چون سید کمال الدین محمود بریاض رضوان انتقال نمود و سید خاوندشاه
در صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مالوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل
علوم و اکتساب فنون محسوس و معقول آورد و در اندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته
بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام رسانید و شیخ بهاء الدین
عمر نسبت بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت نمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد
و هم در ان ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخت گفت که سید میخواهم که با هم باشیم اما سلطان
احمد خضرویه گریبان شما را گرفته بجانب خود میکشد و امیر خاوندشاه بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر
از تربت شیخ مراجعت نموده و همانجا وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و آنحضرت
سه پسر داشت امیر خاوند محمد که والد بزرگوار مسود اوراق است و سید نظام الدین احمد سلطان احمد که سالها در
خدمت بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمت الله که مجذوب متولد شده بود و از وی
خوارق عادات بظهور میرسید **شیخ نور الدین محمد** ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم
آنجناب مبالغه بسیاری فرمود و وفاتش در ربیع جمعه بیست و سیم رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه
روی نمود و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گزارد و در حظیره والد خود مدفون شد **شیخ قطب الدین**
احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علما
اخیار جهان بود از اواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین

میرزا

میرزا در دار السلطنه هرات بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا و مرابا بدستور آبا و اجداد خود
که بر مسند قضا متمکن مینمودند در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم
دینیه میپرداخت و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل
طعام خوردن بعلت فجا اتفاق افتاده و در مزار مولانا فخر الدین رازی مدفون گشت **مولانا قطب الدین**
یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی بود و در اواخر زمان اقبال
خاقان سعید و حضال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده خصال سلطان حسین میرزا بلوازم
منصب شیخ الاسلامی مشغول میبود از علوم دینی بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خاطر طلبه علوم
مینگاشت قضایا بر عهده او در کمال امانت و دیانت فیصل میداد و هرگز خیال امانه و ملاحظه بخاطر منیر
نمیگذرانید و وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار فائض الانوار
مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره مدفون شده است **سید صدر الدین ابراهیم**
قمی از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بوده است و همواره با سلطان ابوسعید میرزا مصاحبت
مینمود گویند در روزی که سلطان ابوسعید بقتل میرزا معز الدین سنجر فرمان داد سید ابراهیم در باب ترک
اعلام سر رمنکرده چون آن پادشاه را طلبیده زبان بعذرخواهی بگشاد و سلطان سعید بانگ بآنجناب
زده آن التماس را بسمع قبول جای نداد روز دیگر در خلوتی سید را طلبید و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده
باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار
کرد اطلاقش سبب فتنه و فساد مینمود بنابران دی روز درخواست شما را بسمع رضا نشنودیم سید
ابراهیم بنابر آرزوی که از قضیه مذکوره در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست
اما میدانم که گوهر شاد بیگم چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانید و سلطان سعید از شنیدن
این سخن بکنایت الخیر متغیر گشته از مجلس برخواست و اشتغال سید ابراهیم بحیات النعیم در اوایل ایام
دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود **مولانا شمس الدین علی الفارسی** اعلم فضلای
زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود
و چون نسبتش بمولف کشف کشاف میرسید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده هرات در مدرسه
غیاثیه بدرس و افاده اشتغال فرمود و نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را بر صفحات ضمایر طلبه علوم

میگذاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی چند گاه
بنوشتن تاریخ و وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان رفت
و پرتو انوار عاطفت میرزا سلطان محمود در وجنات احوالش تافت و هم در آن ولایت ساکن بود تا آنکه از جهان
گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و کمال یگانه زمان خود بود و مدتی در دار السلطنه
هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را
بعبارت قریب الفهم بر صحیفه ضمیر طلبه مینگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید
و همین معنی موجب رشک و حسد سایر علما خراسان گردید در ان اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین
شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم و استادی میرزا سلطان محمود کیست جناب مولوی
جواب داد که جهت آن مهم هیچکس بغیر از مولانا داود نیست و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی
قرة العین سلطنت نامزد کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در ملازمت سلطان محمود
میرزا میبود و وفاتش در ولایت حصار شادمان روی نمود از مولفاتش حاشیه شرح شمسیه در میان طلبه
مشهور است **مولانا قطب الدین النفیسی** در علم طبابت از اکثر اطبا زمان مهارت بیشتر داشت
و در سلک بارگاه خواص سلطان سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری
قیام مینمود جهت مهر کردن فرامین مطاعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت بآنحضرت ملاقات میفرمود
بعد از شهادت آن خسرو صاحب سعادت چندگاه در حبس امیر حسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن
قید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید و مدتی دیگر در آن آستان در
دولت و اقبال بسر برد و چون تقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی شاعر**
بلطف طبع و حسن خلق از سایر شعرای سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب
نظم مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده ردیف آفتاب در سلک
نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نمودند هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن
مطلع اینست **نظم** ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب ⁂ شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب ⁂
و مولانا لطفی در آخر ایام زندگانی این مطلع را گفته که **نظم** گر کار دل عاشق با کافر چین افتد ⁂
به زانکه بید خوی پرچم چین افتد ⁂ منظوم ساخته نزد جناب افضل الانامی مولانا عبدالرحمن جامی برد

و التماس نمود که آن غزل ساخته در دیوان خود درج نماید آنجناب این ملتمس را مبذول داشته و مولانا لطفی
در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از ان روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن طریق ثابت
قدم بوده تا وقتی که از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین بخاری** مولانا محمد معمایی مشهور است سالها در غایت
اقتدار صدارت میرزا بابر مینمود و در ملازمت میرزا سلطان ابوسعید در غایت اعتبار بود و پیوسته نقش رسایل الفاظ
آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر مینگاشت و در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بر سر قبر خواجه
حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفای شیراز بر دیوار آن گنبد نوشت اگرچه جمله اوقات شهر غارت کرد
خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد و در روزی که خدمت سیادت پناهی میرزا بابر بر بالای آن منزل برده عنایت رفت
میکرد که چشم پادشاه بران نوشته افتاد با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در ان اوان که سلطان سعید
بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد
ارسال داشت و در اثنای راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک آوردند و پادشاه بنابر
شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب چون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر
از مهم میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید آنگاه بشرف اجازت سرافرازی فرمود و مولانا محمد بهرات آمده
با مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا
آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود
و بکچیک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بگزاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت برحمت
ایزدی پیوست **مولانا عبدالحی منشی** در خط تعلیق سرآمد خوشنویسان متقدمین و متاخرین بود در زمان
دولت سلطان سعید مدت مدید صاحب دیوان ایشان بوده بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از وقعه
قراباغ منظور نظر تربیت حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت آن قبلق بهمان منصب اشتغال
مینمود و همواره رایت نیابت و تقرب می افراخت **مولانا کمال الدین شیخ حسین** بکمال علم و دانش
در اقطار امصار مرتبه ایست که حاجت بشرح و بیان ندارد و جهت بار آن استظهار بکمال علم و دانش
فضلای با حقیقت آثار در زمان سلطان سعید مدتها بود که قلم و زبان بیان آن از محال می شمارد
و در ان ایام خجسته آثار فرخنده انجام منصب احتساب و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال
تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر آثار اقتدار بر وجهی ظاهر ساخته بود که قلم و زبان بیان آن را

شوانند نمود و هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر منیر نگذاشت و سلطان سعید در بسیار امور همیشه
پیوسته مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن قدوه اهل کمال تجاوز نمی نمود
و جناب مولوی حسب فرمان واجب الاذعان دائم الاوقات ربا و استکشاف حالات صنایع و محترفات میگماشت
و امیر تومان دار السلطنه هرات را در استخلاص مقرریات حاجات و حواله اخراجات مطلق العنان
بلکه مقرر کرده بود که مادام که براوات بثبت آنجناب نرسد هیچکس از ارباب ضبط بکسی نمیدهد و این قاعده تا آخر ایام
حیات سلطان سعید میرزا استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در ایام دولت ابو الغازی سلطان حسین
میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا کیچیک جهت تلمذ بدرس آنجناب می شتافت امابدستور پیشتر اعتبار
و اختیار نداشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت

حضرت هدایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر
بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بوده در جوانی از مولانا یعقوب چرخی قدس سره
ارشاد یافته بسلوک مشغولی نموده باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده میامنش باشعه لمعات انقیاد
روشن ساخته چراغ ولایت را افروخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن اصحاب عصبیت را
بشعشعه لوامع شریعت بسوخت و عتبه کعبه مرتبه اش ملاذ ساکنان بارگاه توفیق و سالکان مسالک
دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش پناه ناهجان مناهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین
نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت عراق و آذربایجان نسبت به آنحضرت ارادت و اخلاص
داشته و هر سخنی که از وی می شنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای همایون آنجناب
تخصیص سلطان ابوسعید میرزا که در مشیت امور ملک و دولت پیوسته بخواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی
نوبتی پیاده در رکابش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد و امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر کرده
جادهٔ متابعت خواجه جایز نمیداشتند هم عالی بر عظم شان و سمو مکانش میگماشتند حکایت مشهور است
بر السنه و افواه مسطور در زمان مذکور نوبتی سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا اتفاق کرده لشکر بسمرقند
کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران را پیش نهاد همت ساخت و در
روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله
بدان معرکه تشریف می آورند و آن سه پادشاه جهت حرمت آنجناب عنان کشیده نگاه داشته دست باستقبال

آلات قتال بردند معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست و همان لحظه خواجه عبید الله به آنجا رسیده بزلال موعظت
و نصیحت نایره قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی ساخته فرمود تا در میان میدان
شامیانه را برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شدند
و آنجا رفته و بر یک بالین نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان بجای آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده
پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه خویش رفتند و تا آخر حیات بر جاده موافقت ثابت قدم بودند و وفات
خواجه عبید الله در سمرقند فی ربیع الاول سنه خمس و تسعین و ثمانمایه دست داد و بعد از رحلتش باندک
زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و پریشانی روی بدیشان نهاد مقرب الحضرت
السلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله رحمه الله قطعه بنظم آورده در سلک ثبوت
آنحضرت را در سنه ست و خمسین بکمال برده و آن قطعه اینست **قطعه** خواجه خواجگان عبید الله ⁂
مرشد سالکان راه یقین ⁂ شد بخلد برین که در فوتش ⁂ سال تاریخ گشت خلد برین ⁂ و از خواجه عبید الله
دو پسر هدایت سیر یادگار ماند خواجه قطب الدین یحیی و خواجه محمد عبید الله که بخواجگان اشتهار دارد و حکمت
که اگر جاری سخن بکنار توفیق یابد در اثنای بیان احوال سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو بزرگوار حمید خصال
شمه بصفحه روزگار نگارد چون قلم مستوده رقم بانداد شیء ثبت مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و امجاد
آن خسرو شهید بانذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مذیل گردانید وقت آن رسید
که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذو اقتدار جمشید حشمت فریدون لوای اسکندر
همت کسری عدل معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا مشام جان مشتاقان فضل و کمال معطر
گردانند و از نسایم آثار بدایع اطوار آنحضرت پادشاه معدلت دثار فضای راحت افزای این صفحات لطافت
صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلا رسانید **نظم** کند کنجی از کان ادراک پر
چه فیروزه خیزد ز وادی چه در ⁂ و بنا بر آنچه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات فی قصه
باوصاف و القاب بعضی تطویل و اطناب نموده بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از آن خسرو ستوده خصال
بخاقان منصور تعبیر نماید تا جهت تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار
لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبت آنکه بدر جای که آن پادشاه عالی جاه موسوم منصور بوده ایضا در
جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت اختصاص یافته بنصرت دست غنایت مهیمن همچون الویه ابطال فیروزی

بر روی روزگار همایون آثارش گشوده و چنانچه از ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت
فتوحات پسندیده بصفحات شروح معروض خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی وهو القادر علی ما یشاء قدیر

ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا

مشاطه الکار سخن و پیرایه بند حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را بر چه منوال در منصه ظهور جلوه می آورد
که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و دهش
چو خورشید تابنده و افروخته ∴ و در آسمان مهر و وفا ∴ چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش
چو ایام بهار خرم و حرمی ایام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت
همچو بهشت از فیض سلسبیل نامه و بار و روان نسیمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات
آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن اداتش ریاض
کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی
و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریز بنیاد حیات شجعان اسفندیار توان را برانداختی
از سهم گرز سنگینش کیوان در سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شبی در بستر فراغت
نغنودی و شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت رگ گردن خصم می برید و شعله سنان خونبارش در صحرای
وغا مدام خرمن زندگانی اعدا محترق گردانیدی بزم عیش و نشاطش بهشت وش بجواریان حورعذار آراسته
و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از لعل عذاران آراسته طبع نقادش از صفای وحدت غیرت افزای
آب و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت سخنان مطبوع دلکش ∴ چنین طبع پاکش آب افسرده ∴
چنین فهم تیزش آتش برده ∴ در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده دفع وجود
اهل تکبر و تعدی به تیغ سیاست از لوح هستی بستردی و بهنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیه
خیر البریه بطبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در طریق
شریعت غرا و تشیید مهام ملت بیضا بقدر امکان امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی
نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی در رعایت حمایت سادات عظام
و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت آثار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات
و وصول مسئولات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در دفتر دو نوبت

روز چهارشنبه و دوشنبه قضات و علما را بمجلس اشرف اعلا طلب میدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی آنها
وین بفیصل رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام
مشایخ اسلام و حفاظ کلام از شیرین ملک علام بر ذمه همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی به بنای بقاع
خیر از مساجد و مدارس و خوانق و اربطه بغایت مایل و راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات
مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف فرمودی و در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای
بسیار سعی و اهتمام نمودی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین نفیس نفیس لوازم جد
و اجتهاد بجای آوردی از اوایل نسیم تمیم صبا صبی و مبادی احوال نشو و نما پیوسته نقش قلم اندیشه
حرف جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت انا بود
و معدوم انگاشتی بنا بر علیه هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمایه با وجود چندین پادشاه عالیجاه
که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد روزی چند
آن بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بی وفایی بعضی امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه
اثنی و ستین و ثمانمایه دار الفتح استراباد را از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نموده چون
سلطان سعید متوجه آنجناب شد مصلحت در مقابله و مقاتله ندید بصوب اوراق توجه فرمود و در سنه ثلث
و سبعین و ثمانمایه که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر و تایید دار السلطنه هرا
شتافته تسخیر آن بلده فاخره ملازمانش را باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور
خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور ظفر قرین زیب و زینت گرفت و رشحات سحاب مکرمت
و معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتغال یافته بود بصفت تسکین پذیرفت
و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میان خاقان منصور ظفر قرین و میرزا یادگار محمد در جناران مقابله و
مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران
سلطنت موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه
هرات نهاده و در محرم سنه خمس و سبعین بران بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف
میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز بار دیگر رایات فتح و نصرت مستقر دولت و اقبال
ایلغار نمود و در شب بیست و سیوم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را که بادیه

جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع حکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقابله و مقاتله
دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شد و میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد پس از آن
از کنار آب آمویه تا ولایت در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفت تا شهور سنه ۹۰۰ در غایت دولت و اقبال
و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهت
عارضه مفاصل خام طمعان هوای پادشاهی کرده و آن غلام از رفتار بازمانده هریک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال
بر لوح خاطر نگاشت و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن خسرو و چراغ دودمان صاحبقرانی
و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان تاب مقاومت نیاورده
منهزم شده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاد و بالاخره
صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن
طریق مخالفت نه پیمود و در سنه احدی عشر و تسعمایه خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح محمد شیبانی خان
که بر ممالک ماوراءالنهر استیلا یافته بود از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و بعد از وصول بمنزل بابا الهی
بتقدیر مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه مذکور بریاض
جنان انتقال فرمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال درین دار ملال اقامت داشت و بر سبیل استقلال
در خراسان و طبرستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال
برافراشت خواجه عبدالله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاءالدین علی صانعی و خواجه سیف الدین
مظفر بتکچی و برادرانش خواجه منصور و خواجه معزالدین حسین و خواجه نظام الملک خوافی و خواجه مجد الاسلام
و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمد و خواجه علاءالدین علی منکال و خواجه جلال الدین
عطاءالله و خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی و خواجه نعمت الله سرخ و سید زین العابدین علی در سلک وزرای
خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام حمزه اندخودی المکی و مولانا قطب الدین محمود الخوافی
و خواجه کمال الدین حسین کرنگی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادل شاه کیلانی
و قاضی برهان الدین محمد مروی و میرک جلال الدین قاسم و مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین
محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین حسن بن سید جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین
طبسی و امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی بمرتبه منصب آنحضرت صعود نمودند و چون مجلی از سیر

شود و خاقان منصور همت بتحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت
و من الله الاعانة و التوفیق **گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور و ذکر ولادت آن پادشاه**
مظفر لوا از کرایم نعم و جسایم موالا کرایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت
علو انسابست که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آدابست بنا بر علی هذا در تمامی ملل و ادیان
اعیان عرب و عجم محافظت صحت نسب نموده اند و تعظیم شان و سمو مکان خلاصه دودمان سلاطین صاحبقرانی
بوده آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده اند و شایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر
بغایت عالی نسب آمده بود که نقاوه خواقین کشورستانست زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار خسرو فرخنده
کامکار سلطان غیاث الدین منصور امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان است و والده
سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر
بود از قوم ایلچی کدای که نسبتش بواسطه بچنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود دختر ایسن تمور
خان که از اولاد کیک خانست و مادر قتلق خانم کیتی خاتون بود که او را بی بی توختی نیز میگفتند و بی بی توختی
دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آنجناب ولد عبدالواحد و شیخ عبدالواحد پسر خواجه
عبدالهادی است و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است قدس سره و والده
نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم
تاجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر محمد علیا آکا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه
بیگم قتلق سلطان بیگم بود دختر میرزا امیرانشاه و مادر قتلق سلطان اوردون سلطان بیگم بود دختر سیورغتمش
خان بن دانشمندخان بن قیدو خان بن نوزخان بن اوکدای قاآن بن چنگیز خان کس را نبود چنین
نسب در عالم و ولادت باسعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه
در میان شرق و شمال دارالسلطنه هرات نزدیک بسر پل توالکی در سرای که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق
افتاد و شعشعه آفتاب دولت طلعت همایون و انوار کوکب طالع روز افزون تمامی ربع مسکون صفت اختیارات
و نضارت داد و مادر میرزا چون آفتاب جمال جهان آرایش را دید دیگر از خورشید انوار اقتباس نکرد و مشتری
صافی ضمیر را از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایه سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچه
گلزار کامکاری از تبسم صباح بهجت شکفته بود که شمایم فرح افزای از ان احوال و اطوارش بمشام جان میرسید و هنوز ان

امیر کیخسرو بن ختلان بن سود و بن نابت کیلیکی
بن تومن خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بود
بنت ...

نهال چو بهار نامداری از لوامع انوار نشو و نما رسیده بود که دلایل آثار سعادت بخش کشورگشایی از حرکات
و سکنات او ظاهر میگردید **نظم** همان دم که گل زیب رونق باغ ‧ شود عطر او عطر بخش دماغ ‧ همان دم که بنیاد از شرق
مهر ‧ کند غرب را روشن از نور چهر ‧ و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت و حجر
تربیت والدین خویش اوقات فرخنده ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات
سعادت و اقبال از صادرات افعال و واردات احوالش ظاهرتر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیده فراست
در جبین آن آفتاب طلعت می نگریست میدانست که عنقریب به اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب دانش
بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفاتیح
اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگار خواهد گشود و چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور
ستوده خصال در گذشت آغاز ترقی و سعدش ظاهر گردید **نظم** آن از اکثر ایشان مضرب اعلامت ‧ ز چهره او چو نور
پیداست **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن**
بملازمت میرزا سنجر در عیش و نشاط و کامرانی بعد از آنکه هفت سال از عمر مبارکش بهشتم در آمد
فی سنه تسع و اربعین و ثمانمائه پدرش سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گردید و آن در
یتیم صدف شرف هفت سال دیگر مقیم دولتخانه خویش گشت در وقتی که ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی
طی نمود زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود که **نظم** ای چارده ساله قرة العین ‧
بالغ نظر علوم کونین ‧ فارغ منشین نه وقت بازیست ‧ وقت هنر است و کارسازیست ‧ و با والده
ماجده خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا ابو القاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب را
بر لوح دل نگاشت میرزا ابو القاسم بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید و مواجب متابعت
تعیین فرمود هر روز لطفی مجدد و تفقدی مهید بظهور میرسانید و در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه که میرزا ابو القاسم
در ظاهر سمرقند با سلطان ابوسعید فی مطارحه امر مصالحه نمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت میلان خاطر به
سلطان ابوسعید میل فرمود و از میرزا ابو القاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت مقارن آن حال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر
شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از قرابتان در قلعه سمرقند محبوس ساخت
و نه دانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و از قید زندان مغفرت و زیان

رسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت سبای ملک فرمانفرما باید بود از غدر دیو سیرتان و مکر بداندیشان متاثر گردد **نظم**
نافه مشکین اگر بندش کنی در صد حصار ‧ سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او ‧ القصه چون این خبر محنت اثر
در دار السلطنه هرات بعرض فیروزه حکم رسید مصحوب قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید
و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص والداشته کرده ملتمس مبذول افتاد و آن آفتاب عالمتاب
از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد ‧ منت خدای را که همایون و کام مطلب
از عقده کسوف برون آمد آفتاب ‧ و خاقان منصور والاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل
و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار
تفاخر در مصاحبتش بسر برده بعد از آن بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین سنجر بدیده بصیرت
فر دولت و اقبال از ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده
نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخت و صبیه صلبیه خود را که پرده نشین حجله عفت بود بنکاح سلطان حکم نامزد
بحباله نکاحش در آورد و چند روز لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس
عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بار و بهای چون آفتاب جامهای شراب در گردش
آورده هیبت مواصلت همایون از منزل امید و عشرتگاه خورشید در گذشت از فروغ چهره ساقی بزم طرب
گلزاری بود پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری مینمود مغنیان زهره وش بنغمات
دلکش و نواهای روح افزا پیران چنگ پشت را القانون جوانان چنگ زلف برقص و سازندگان دلنواز
و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط و رود انبساط مردم را بآهنگ دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را
با وتار عشق و محبت مقید کردند **نظم** خوبی حسن و خوبی آواز ‧ میرود هر یکی به تنها دل ‧ چون شود جمع هردو
بجای ‧ کار صاحبدلان شود مشکل ‧ و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر
قضاة و اعیان امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید و میان خاقان منصور و آن عفت افزای رئ
درج حقه الفت و مودت انتظام یافت و اندک زمانی از نتیجات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بدیع
ثانی مهر دانه آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم در عالم ظهور نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا موسوم
شده نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فرخنده
فر در مقام فرزندی بسر برده بالاخره چون از جانبین صورت مخالفت روی نموده چنانچه خامه مشکین شمامه

بشرح آن زبان خواهد کشود **ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت بمیرزا معز الدین سنجر**
چون عنایت و تاب بی منت مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیری از روی استقلال بر تخت سلطنت
و اقبال نشانند و تاج و باج خلافت بفرق فرقد سای او سرافراز گرداند دران اوان در مرو شاهجان اقامت
داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا سنجر ظاهر شد و ازین ملک ستانی نشست و صورت حال آنکه در سعادت آن
احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله
انهزام یافت میرزا معز الدین سنجر خاقان مغفور را در مرو بنیابت خویش تعیین فرموده عنان عزیمت
بجانب مشهد مقدسه تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون و حسن ارلات که از ترکشیدگان
دولت سنجر بود غبار نزاع ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت فرموده و منی خیال آن جاهل باطل را
بعرض رسانیده خاقان پر دل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده و متعاقب سفیف الملک مکیکرد و
مراتب جانفعلی بساول با شصت سوار از مرو ابن جرار بآنحضرت ملحق شد خاقان عالی گهر بمیدان پیکر فتح و ظفر
امیدوار گشته عنان یکران بطرف شهر انعطاف داد و بیدغدغه در آمده و امیر حسن امعیده ساختند
پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد   زمین مقدم شاه جوانبخت   رتبه برگذشت از آسمان تخت
و روز دیگر از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذو النون عراقی و امرای ایل اغلی با هم اتفاق
نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته یکبار شمشیر غدر از نیام انتقام
کشیده بولوی شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالمیان را در سر دیوان شربت شهادت
چشانیدند و علم بغی و طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام
برج و باره صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی راد جانفعلی بحیله گرد از شهر گریخت
و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت و همان لحظه زننده تاج و سریر
مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع شر ظلام که بر معارج سوح عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته شعبت
نقارها دران برجی که بطرف کاهکانست بر آمد و مردمی را که دران فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم
ساختند و ازان در شهر غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام که مخالفت خاقان منصور در میان
بسته جمعی از ملازمان موکب نصرت انتساب را که در پایان آن برج استاده بودند چون از هجوم مردمان
خبردار شدند خاک بیوفایی بر فرق دولت خود بخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو ثوابت

بسیاری از اعالی برج بضعف اظهار میل سقوط نموده خاقان منصور از ان برج بپایان آمده بطرف سرسند سلطانی
توجه فرموده و بعد از وصول حسن هرکس و مردم ایرانجی از ساق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل
رایت نصرت شعار مجتمع گشته و مقارن آنحال میرزا سنجر مستقر عز خویش رسیده و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را
از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان بلخ و طهمان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور
بضرب تیغ و سنان بر بدخواهان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیات اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جانفعلی
بساول را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دل شکسته گشته میدان کارزار
کینه گذار را بازگذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج کس نماند مع ذالک آن سرور چند مرد تاریخ
بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر میساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه صف مخالف
میتاخت و چون لشکر میرزا سنجر بسیار بود و محمد جهان و قل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص
عنان توسن همایون را گرفتند و مبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند
فرسنگ موکب عالی را تعاقب نموده خایب و خاسر باز گشتند و خاقان باستحقاق بجانب مروجان شتافته
مدت پانزده روز در میان بچه و ورکه تاش حل اقامت انداخت آنگاه ازان منزل کوچ فرموده موضع
از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام
بلخ اقامت داشت و از آخته آغوز امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس
در آنجانب کریخت توقف مناسب نمود خاقان منصور از آخته آغوز پای مبارک در رکاب سعادت انتساب
در آورده منزل با بابا قنبر تشریف برد و از آنجا بجانب خان توجه فرموده چند گاه هر روز در بیابانی
بسر میبرده بر شدت آلام ایام از جام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد
و دران اوقات چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بسبیل ایلغار لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری
از پیش نتوانست برد و او را مطلقا صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل زمستان در بیابانی
که در میان خنوق و مروست اوقات گذرانیده و پای در دامان شکیبائی کشیده در انتظار لطیفه غیبی
بسر میبرد و توکل بر کرم حق سبحانه و تعالی داشت **گفتار در بیان توجه خاقان منصور دشمن شکن بجانب
دارالفتح و الظفر و رفتن بر امیر یار حسین** چون سلطان ربیع آیین بیح که بواسطه هجوم سپاه شتا در بادیه
اختفا ناپدید بود بتختگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده رو از

کنبد حضرت ابیت الشرف خویش را محل نزول گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثری پیاده بودند
از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد نهضت فرمود از آنجا خواجه میرک یساول را با چهار نفر دیگر جهت طلب اسب
بیابانات روان فرمود و ایشان از آنجا دویست سر اسب رانده منظر آن شهسوار میدان کامکاری آوردند
و آنحضرت اسبان را بر خدام قسمت کرده بصوب طرق روان شد و بعد از وصول بدان موضع ارس خواجه
مش با فوجی از لشکریان از میرزا سنجر گریخته بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت
گردانیده لوای جهانگشای بصوب نسا برافراخت و در اثنای راه مصروم میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا
علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند و چون منزل
بیمی کولی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه
ترکمان از جرجان بگریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن
خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجانیان انعطاف دادند
و سه بامی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد لشکر انجم مغلوب و منهزم در منزل اینو امیر بابا حسین
رسید و آن پهلوان صف شکن بزور بازوی خویش مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف
قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور الطاف ربانی و عنایات موفور امیدوار ساخته
و حسام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز و زخم سنان فتنه انگیز جمعی از
لشکریان بابا حسن را مجروح و بی روح ساخت و بر خاک هلاک انداخت و بباد حمله دلیران نیران حرب
افروخته به تیر دلدوز شجعان باصره سلامت بر دوخته شد کوه آهن از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت
رمانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوز دل برگشتگان گونه لعل بدخشان پذیرفت ؛ تف تیغ و خنجر جان
بر فروخت ؛ که در چشمه خون ماهی بسوخت ؛ عاقبة الامر تاب حمله خاقان رستم توان سپاه جرجان
طریقه ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعله آتش
بآب تیغ آتش فشان اطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آوردند و لطف
پادشاهانه از تیغ حرام خود گذرانیده از دست عواطف بی دریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت
آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در جمادی الثانی ثمان و ستین و ثمانمایه
روی نمود و آنحضرت از ابیورد به نسا رفته مال ارس سیل آتو لایت را گرفته بر امراء و سپاهیان قسمت فرمود

ذکر توجه خاقان منصور بجانب دار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت حضرت آفریننده

در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبد الله قشتر
و عبد الرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند خاقان منصور ملاحظه حقوق
پدر فرزندی محمود ترکستانی را که بایلچی قراق مشهور است تاکید قواعد موافقت و اتحاد مرع فرستاده و
این خبر آتش غضب خاقان را مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد
اما در آن اثنا قریب سیصد سوار از قوم جلایر بر سایر سپاهیان حدود جرجان باستان سلطنت آشیان
رسیده عروس مملکت را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون
حسین سعدلو که بر اکثر عظماء و امرای ترکمان سمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطه جرجان لوای حکومت
افراشته عنبری را چشم در پی آورده میامن توجه خاطر همایون مغلوب سازند که ما در خراسان
مجال اقامت نمانده و کفار ممالک موروث از خار طغیان و افغان پیراسته گشته هر کس از امرای الوس
جغتای در هر جا باشند درگاه عالم پناه را مرجع و ملاذ خویش دانند لهذا این سخن بر محک ضمیر خاقان تمام
عیار نمود و از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول محمد خدایداد که سابقا در
سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت بموکب همایون ملحق گشت و بعنایات بی غایات پادشاهانه سر افرازی گشته
رایت مباهات و افتخارش از فرق فرقدین در گذشت و روز بروز از مردم دلوخش سپاه پوش
پر جوش و خروش بملازمت میرسیدند و شرایط نیاز و شادی تقدیم رسانیدند و غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده
بخت بیدار میگردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون
آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه غره ذی حجه سنه [illegible] خاقان منصور
سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر
و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تهیه مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی
ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو بخنجر غبار جنگ و شمشیر پرداخته که در
نزدیک قلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار شدند خاقان منصور بنفس نفیس
پیش آمده از چشمه تیغ آبدار یکی از شجعان ایشان را شربت هلاک چشانید و دیگری را خود را پیش انداخت
او را نیز از شراب همان قدح سیراب گردانید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت

برون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان طرفین بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند
برآمد خروشیدن گیر و دار ۞ درآمد نهنگ از آن روزگار ۞ ز خون یلان خاک آغشته شد ۞ تو گفتی زمین
ارغوان کشته شد ۞ سعد لوحسین و سپاه ترکمان چون دستبرد خاقان منصور و دلیران موکب ظفر
اثر مشاهده کردند یکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشانرا تعاقب
نموده بسیاری از تراکمه را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و سعد لوحسین و جمعی از سرداران اسیر کرده حسب الحکم
بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر سبیل این فتح نامدار لوازم محامد پروردگار عظم سلطانه بجای آورده زمره
که دران معرکه بجولان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات ترکمانرا
که مستورات بودند از پاس حفظ لشکریان ایمن گردانیده و برفتن وطن مالوفه اجازت فرمود **نظم**

چو از غایت لطف پروردگار ۞ خدیو جهانگیر جم اقتدار ۞ برافراخت اعلام فتح و ظفر ۞ نماند از سپاه مخالف اثر
بر اطفال و نسوان خیل عدو ۞ بجمعی که بودند بی راه و رو ۞ ز محض عدالت ترحم نمود ۞ طریق سلامت بر ایشان گشود
لوای شریعت نزدی برفراشت ۞ سپه را ز آزار ایشان بداشت ۞ بلطف حسینی و خلق حسن ۞ فرستادشان زود سوی وطن

گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن

چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع
نموده و در منزل سلطان میدان مجاورات نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان براوج فتح و ظفر جلوه گر شد
گلزار مملکت جرجان از خار وجود اهل طغیان پیراسته گشت و سپهر ستمگار از سر آزار و اضرار متوطنان
آن دیار درگذشت خاقان منصور عنان دولت و اقبال بصوب استراباد راجع ساخته مقدم شریف عزت فزای
گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اشراف و اعیان را
بمائده انعام و اکرام بنواخت و رشحات سحاب شیم بر ارباب ستم فرو نشاند و لمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان
آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید چنانچه جمیع رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار
ترکمانان نهاده بود نجات داد و اطفال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب بر کمان
مرحمت بر روی روزگار ایشان برگشاد **نظم** گشاد چشمت او دست عدل بر عالم ۞
کشیده هیبت او پای ظلم در زنجیر ۞ و چون این جلوس همایون در مبادی ماه شریف محرم مقارن
لزوم عید بود روی نمود محمد خداداد و سایر امرای والاتبار بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب

چنین

چنان مینماید که انسب چنان مینماید که سکه و خطبه جدید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیده
موافقت بظهور پیوندد و آنحضرت این سخن را بسمع رضا شنوده فرمود که خطبه را بنام خجسته فرجام خوانده روی زر را
از نقش القاب فرخنده ارتسام سکه قبول رسانیدند اما آنچه در باب خطبه و سکه مرقوم کلک بیان گشته منقول از
مسودات که مولانا شمس الدین علی فارسی و خواجه شهاب الدین عبدالله المیانجی بنواب سلطان خاقان منصور مظفر لوا
ابو الغازی سلطان حسین میرزا باستماع سواد فرموده آمد اما مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعدین
نوشته است که دران عهد خاقان منصور فرمود که خطبه و سکه باسم و القاب سلطان سعید مزین ساخته
نقود و مسکوک برسم ساجق نزد آنحضرت فرستاده و طریق اطاعت و فرمانبرداری کردند والله اعلم **نظم**
خورشید در نوازش میخواست چنین باشد ۞ تا سکه جبینش سلطان حسین باشد ۞ مقارن این حال قتلق درویش
الهی از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت
و اتحاد بعرض رسانید و ایضا معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آنحضرت باید که در حفظ اعلام شوکت
سپاه ترکمان و دفع اقتدار مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورند و در سلوک طریق موافقت
و معاضدت این جانب خود را معاف و معذور ندارد و مقرر آنکه هر ولایت را از تصرف آنجماعت استخلاص
نماید بر ملازمانش مسلم بود و بهیچکس امر او باب تعرض نخواهد خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور
نوازش نموده در حضرت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان ابوسعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد
اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر خطیر از ممر میرزا جهانشاه
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب بیاور و کند که بتصرف محمد قوچین از بندگان
خاقان منصور بود فرستاده و محمد قوچین بمدد دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان
منصور فرستاده آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام اسب و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر
سید کوکلتاش نزد سلطان سعید فرستاد و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده
بولایتی که بضرب شمشیر تیز از مخالفان بتصرف رسانده بودیم در آمده او را مشمول لطف و عنایت ساخته بسده سدره
منزلت روانه داشتیم و سر سلسله بخش مواخات و مصادقت را مکرر داشتیم و چون محمد مشتاق
و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید احسان رعایت جانب خاقان منصور ننموده امیر سید را
گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید بنیاد عداوت از زمین

مخالفت برسید در روز دوشنبه بباریدی با غضب آن قدر نشو ونما یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب
لیل ونهار ظاهر گردید ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد ومحروم
شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل سنه اربع وستین وثمانمایه
بسامع خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از احشام که در جه ودیار دهستان اقامت دارند
همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده اند ونسبت بآینده وروند طریقه بیرای بجای می آورند بنا بران عبد العلی
ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت وعبد العلی بعد از انجام مهم
اعراب تا نواحی نیشابور وسبزوار رایت اعلام اقتدار برافراخت وچون این خبر بعرض سلطان سعید رسید
امیر علی فارسی برلاس وحسن شیخ تیمور وامیر نور سعید وامیر سعید را بدان جانب روان کرد اشاره
وعبد العلی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود وچون بخلاف حکم متعرض مملکت
سلطان گشته بود خاقان منصور روی غضب فرموده وامرای سلطان سعید بعد از وصول بالنک رادکان
عریضه داشتی بهرات ارسال داشتند مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع خبر توجه بندگان
عنان مراجعت بجانب استراباد انعطاف داد ومیرزا سلطان حسین پیوست وآنحضرت در غایت حشمت
وعظمت بر مسند اقبال تمکن دارد ولوای استقلال افراشته عنقریب استراباد شهریاری میشود ونمی شمارد
سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخته با تمامی سپاه خراسان
در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاول بدان جانب روان شد اما خاقان منصور چون خبر وصول امرای سلطان
سعید بالنک رادکان استماع نمود با فوجی از امرا وبهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود وبعد از آنکه
نزدیک مخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنا بران رعایت حزم کرده باستراباد
بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده شهر را مضبوط سازد واز سر تمکین و وقار بمدافعت ومقاتلت
خصم پردازد در اثنای آن احمد وبابا قوت با قوم جلایر پشت بدولت داده از موکب همایون روی گردان شدند
واز آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت وقصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود
لاجرم خاقان منصور اصلاح در مقابله ومقاتله ندیده مملکت استراباد را باز گذاشته ورایت اقبال آفتاب
اشراق بصوب اغرچه واواق را برافراشت واهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر
منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خونفشان روان ساختند واز سبزه زار آن دیار مرده جست

پادشاه

پادشاه کامکار ظاهر گشته اشجار بیحد و از سر هوا افراخته ودر آنشب موافقت با زبانه کان مرجان اشک باران
از دیده وغمام روان گردید وچشم زمانه تا ندید مردم آن ولایات سیل سرشک از نظاره سحاب باران گردانیده
تا مدت سه شبانه روز حال بر منوال جاری بود ودر آن ایام آفتاب جهانتاب جمال نمی نمود بنابران
لشکریان سلطان سعید میرزا امیر شد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند والواب تعرض از بروی
لشکریان که متعاقب رکاب ظفر انتساب متوجه بودند بخشایند وخاقان منصور چون هفت روز طی مسافت
نمود با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی وپل عبور فرمود وسلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت
شنود معنان نصرت واقبال باستراباد شتافت وایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض نمود
عنان مراجعت بصوب خراسان تافت ذکر ثمرات موافقت ومخالفت خاقان منصور با پیراق سلطان
ومصطفی خان وبیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب جرجان چون خسرو منصور مظفر
ابو السلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم
میرشاه وسلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان وخرم بوده جز بساط بوسی حاصل نمودند
ودر آن منزل بخاطر خاقان ستوده ماثر گذشت که عبد الرحمن جادو ودر الشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد
واظهار اتحاد فرموده استمداد نماید ومصطفی خان در آن زمان در سلک خواقین الوس اوزبک انتظام داشت
وبعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو روی بار دوی مصطفی خان
آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند وخبر رسیدن یاغی رسانیدند وکس از آنجا گرفته
بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق را استکشاف احتمال اتحاد بوضوح پیوست که پیراق سلطان
با مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده بنا بران خاقان منصور آن مردم را گذاشته پیراق
سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد وسخن صلح درمیان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال
پیراق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت وخواست که بنای مظاهرت را
بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند وکریمه مجد پادشاهی آغا بیگم را آن مظهر لطف ورحمت الهی در حباله نکاح
خویش رساند وچون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس
کرده بود وآنحضرت جواب داده بود که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد
خواهد انجامید نخست التماس پیراق سلطان را قبول نفرموده اما از الحاح ومبالغه بسیار آن امر

آن درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت ازدواج یافت و دری برج دولت باوج کوکب سعادت اقتران نمود زمره
از امرای مصطفی خان که همراه پیرداق سلطان بودند پس از آنکه حال بدین منوال دیدند بازگشته بخدمت خان رفته
کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابران میان برادران نزاع در میان آمده خاقان منصور به پیرداق سلطان
پیوست و از جانبین دست بمیدان قتال و جدال گشاده چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر
مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق پیرداق سلطان آن بلده را محاصره
فرموده مدت چهل و یک شبانه روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشته هر روز از درون و بیرون
ساحت مخاصمت و محاربت پیموده همت بر قتل و انهدام یکدیگر میگماشتند و دران ایام بیست و پنج نوبت مقاتله
اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اهل بسالت را انهدام بنای زندگانی دست داد عاقبت مصطفی خان صواب چنان
دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان
نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را باجابت مقرون گردانیده
شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان استغفار خاطر خود نزد خاقان
منصور واجب فرمود و آنحضرت تیجاق بهبود نام را که نظیر آن بارگیری در عرصه جهان بجولان نیامده بود بمصطفی خان
ارسال فرمود و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت بنابر استصواب آق
صوفی بصوب اوق شتافت و بعد از آنکه روزی چند دران منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه
خمس و ستین و ثمانمایه بمسامع علیه رسانیدند که سلطان سعید از دار السلطنه هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی
بترکستان لشکر کشیده بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابران خاقان عالی نژاد فرصت غنیمت شمرده
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امیدی بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود
که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق
افتاد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور بکمال سرور طلوع نمود و از امرای میرزا سلطان محمود
امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله وردی و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بصوب
وادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط شهر شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند
سلطنت نهاد و خطه جرجان از فروغ طلعت آن خورشید تابان غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه که بعد ازی
باسم و لقب همایون مزین گشت و صیت این فتح نامدار از ذروه سپهر بپایه گردون گذشت و آن خسرو والا نژاد

در قربات

در قربات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته روزی چند
در غایت فرح و انبساط برعایت امرای عظام پرداخته اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از آن عزیمت بصوب
دار السلطنه هرات منعطف گردانیده متوجه گردید **نظم** سعادت همرکاب و بخت همراه ⁂ ظفر از پیش نصر من الله ⁂

ذکر محاصره بلده هرات و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن زمان و اوقات

صاحب حشمتی که عرصه هفت اقلیم در نظر
همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت فرماید همتی که فضای وسعت نمای سپهر در دیده
بصیرتش بصورت هبا بنماید چرا باج سلاطین امم از ابواب دولت و سپهر در ربودی و نگار خود چسپان
بخشاید بنا علیهذا چون خاقان مظفر لوا خاطر آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت و بجانب
خراسان نهضت فرمود و لشکر جهت تسخیر آن الکا برافراخته و این خبر بمسامع امرای سلطان
سعید امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند رسید خان ریز خود را با
هرات رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمایه مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری
بکل وجهی مرتب گردانیدند امیری بی‌نظیر که داروغه آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملک بالتعهد نمود و امیر
عبید الضعیف دروازه عراق التکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت
و حراست دروازه قپچاق بامیر احمد یار بمشتاق منتسب پذیرفت و دروازه خوش بارای امیر سلطان حسن
ارهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل حصار بچرخ درگذشت
سید اصیل ارغون و سید مراد الطریق کومک بودند در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی
محافظان دروب و بروج را معاونت مینمودند بهنگام احتیاج و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته
آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارگاه جهان نورد بهرات معطوف
گردانید روز دوشنبه چهارم ذی قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده و باغ زاغان را نشیمن ساخت
و منصور آنکه شاید مردم هرات پی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه ها بگشایند چند روز از اشتغال آتش قتال را
در حیز تاخیر انداخت و حال آنکه سروران هواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند و هر روز
در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می‌افزودند دران اثنا روزی خاقان منصور
با جمعی از خواص پی انداحام خیل و حشم بعزم حمام بر آرایش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون
خرامیده و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر را رسانید و ایشان انجمنی را

فوجی عظیم سپاه پشتیبانی و شیر رسیده آن شاه بیاز قلعه دولت و اقبال کاشته بابین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن
و تیغ و تیر از شهر بیرون تاخته و نه دانسته که چون خسرو ثوابت و سیاره بتنها سر بر خنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار
برکشید و از ازدحام لشکر ظلام نیندیشید و شیر بیشه ژیان هر چند تنها ماند تحجز و اگر آهو را گله گله بود و اند **نظم**
اگر چه بسیار باشند گوزنان ؛ ندارد بر شیر یکدیده وزن ؛ همای که بر اوج عزت برد ؛ ز گنجشک بسیار کی برد
و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام بر عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زنان و شیر
صف شکن عنان بحرب ایشان شتافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر ایشان خیره سران
تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایمال ازلال کرده با خاک راه یکسان ساخته بقیة السیف هزیمت نموده روی بشهر آوردند
و بهزار حیله خود را برج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند بعد از آنکه یازده روز بر این منوال گذشته کنان
هرات را احتمال اطاعت و انقیاد در دل گذشته خاقان منصور از باغ زاغان کوچ کرده در النک کهدستان قبه بارگاه
باوج مهر و ماه بر افراشت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام صورت فتح چهره نگشوده و اعلام ظفر پناه
از کهدستان در حرکت آمده در پنجه باد نزول اجلال فرمود آنگاه مبارزان موکب همایون چند روز از وقت
طلوع آفتاب زرنگار و خورشید خنجرگذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیاره بر برج
سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداخته و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ
سینه سوز هرویان را از اول روز تا وقت افروختن شمع شب افروز مجروح و مبروح کرده باشند و آثار
کمال دلاوری ظاهر ساخته مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده و جنگ پیش می بردند و امیر شیخ حسن
تیمور و امیر سید را مانند شیر ژیان و ببر دمان میدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند
از ملازمان موکب همایون هرکس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون میفرستادند
و از شهریان نیز هرکس در پنجه تقدیر اسیر سرپنجه لشکریان خسرو جهانگیر ... از همان تیر ... رسیدند در این اثنا
بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید امیرزاده محمد جوکی مصلحت کوتاه کرده از آب آمویه عبور نموده بنابر آن
عازم رزم آن پادشاه عالمپناه گشته در بیست و هفتم ذی الحجه از پنجه باد بکنار آب مرغاب نهضت فرمود چون در
ولایت بادغیس منزل ... خاقان دشمن شکن عزیمت فزای این سر بگشت کشته قاصدی از پیش
امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته رسیده و بشرف
عرض رسانید که امیر سید مرزا یغون و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران پنجه قهر و دلیران کشور ماوراءالنهر

مانند خوی و همه جنگجوی ؛ بر شدی و جنگ آوری کینه جوی ؛ بعزم مقاتلت توجه بمنزل موری آمده و میرزا
سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سرداران لشکر مشورت بجای آورده
خاطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بنابر حمله ابطال جبال پیکر آن جنگ و جدال برافروخته خرمن حیات دشمنان را
بشعله سنان جانستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع تودان کوچ واقع شده در منزل
ترناب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر از آب ترناب شبگیر کرده در آن شب
محل شیخ تیمور پیشتر نکبت و ادبار اراده وی بنصرت آثار بگریخت و بر غاب شتافت و در راه سلطان سعید
و چون منزل سرکی بنزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آتش انقلاب و اختلاف و اختلال در آسیای امرا و ارکان
دولت پیدا شد که کار ایشان باستعداد مقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸۲۲ علم ظفر رقم بصوب حشر
در حرکت آمده و بعد از وصول خاقان آن قلعه را بامیر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد را بابیورد عازم استراباد
گشته و با جمعی از ملازمان بتجمل طی مراحل و منازل فرموده قرین سعادت عافیت بدار الملک جرجان رسید
و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت مینمود
طریق نثار و نیاز بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با قومی از خواص و زمره
اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشادند و باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ
در گردش آمده و عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد **نظم** بگردش در آمد می لاله گون ؛
بآهنگ چنگ و نی ارغنون ؛ گرفته بکف ساقی گلعذار ؛ شرابی چو از لعل نوشین یار ؛
مغنی بالحان مردم فریب ؛ بر آورد از اهل مجلس شکیب ؛ ز بس خوردن رطلهای گران ؛
بشد هوش و از سر سروران ؛ شد عشرت انگیز صاحبکرم ؛ که ای ماه سیاه و سران حشم ؛
تعالون ... سیمو آمین کی ؛ نمودند کیفیت خالی ز می ؛ در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که
سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافت بخست تقلید سرخس شتافت و امیر سید
آقا را شهید کرده عنان بگران بدین طرف تافت لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط در نوشت و دیوان
با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آنجماعت متفق اللفظ والمعنی معروض کردانیدند
که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت
استراباد را باز گذاریم و دست در حبل متین شکیبایی زده مهم حرب و جنگ را چند گاهی در توقف اندازیم خاطر

اصاغر و اکابر بر توجه جانب اواق وار یافت چون پرده شگفام شب صفو کافوری ایام را مانند چهره خوبان
گل اندام رنگ سودا ارزانی داشت خاقان منصور رایت نهضت را برافراشت و در آن شب دیجور که نور ماه از روی
اشیا حائل بود راه غلط شده بر ممری افتاد که بواسطه مجاورت دریا وفور گل و لای انواع تعب و محن بجان
عالیجناب و ملازمان موکب نصرت آیات رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زرافشان آفتاب را در
بحر اخضر انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب گذشت و ساعتی در منزل توقف کرده چون جمعی کثیر از امرای
سلطان سعید با جنود نامعدود از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار روز طی مسافت کرده
قرین صحت و عافیت در اواق نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت و رافت بر مفارق ساکنان آن حدود
مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و اکرام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر**
از سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشورگیر در زمان امان پادشاه قدیر در موضع اواق لوای آفتاب
اشراق برافراخت و اهالی اطراف آنجا که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرائف
تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت
و مودت بخاطر عاطر میرسد که بدین جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته
در سرانجام مهام کشورکشایی بموجب اقتضای آرای صواب نمای عمل نماید و دولتخواه بجهت فرستاده مصطفی خان
شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب جهت ملاقات بزبان گذرانید که چنان استماع افتاده
که آن فرزند ارجمند درین سفر بمدارج بلند ترقی فرموده و بهر ولایت از ولایات خراسان که رسیده
خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقوائم سلطنت ما راه یافته لاجرم
دغدغه میشود که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون
نتوانیم آمد و همین معنی موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قنقرات و یعقوب اغلان را باستقبال
موکب همایون مقرر ساخته وصیت فرمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و دولتخواه ازبک نیز چنانچه
سریر سلطنت مصیر رسیده آنچه دیده و شنیده معروض گردانید و رایات آفتاب اشراق از اواق در حرکت
آمده کنار جیحون محل نزول همایون گشت و دران منزل بتحقیق پیوست که عثمان قنقرات بخلاف فرمان مصطفی خان
داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد و دلکش عصیان در میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر نگارد و بنابران
خاقان منصور از جیحون گذشته کنار آب اصفاو کوتی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و امارات

وصول رایات منصور محصوران اهالی شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده و میان بناها
قلعه‌ای شهر تحصن نموده و در آن شب اقدام محاربت پیش نیامد روز دیگر که شهسوار خورشید سپهر از ربع معمور صبح در ربو شده
ولوای خطوط شعاعی افراخت حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قنقرات که بمیرزا ایاق مشهور بوده
از دیوار بست طار شهر بفضای صحرا خرامید و صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از
جانبین آواز نقر و سورن برخاست و از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروختن گرفت و از شرار این
قتال ابطال جوال خرمن حیات دلیران صفشکن صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی قنقرات از عقب
جوانغار که گرده آن دو دولتخواه ازبک بود در آمد و او را دستگیر کرده بقلعه در آورد اما سایر مخالفان تاب
صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریخته در آمدند و دروازه‌ها را استحکام داده و بر
برج و باره آمده آغاز تیر و سنگ انداختن کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها در سر کشیده
بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بجانب بر صعود نمودند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی
از مهب انصر الامر عندالله وزیدن آغاز نهاده و روایح مشکین فوایح ظفر و فیروزی از گلزار خجسته
آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قنقرات با تمامی سپاه و اتباع
مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشته و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب
بدان بلده در آمده رایت تسلط و اقتدار برافراشته اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظل عدل
و احسان جای دادند و برشحات غمام برافشان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان
بر طاق نسیان نهادند و هم دران ایام عثمان قنقرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود ساخته
بقبه سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهی شامل حال گشته در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن [illegible]
تاج و سریر رسانیدند که وطن مألوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را ازین
دیار آورده بود امید آنکه این بیچارگان بخان و مان خود بعنایت خاقان عالمیان بمسکن معهود معاودت
نماییم و این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراشت و باندک زمانی معمار عدالت
آنحضرت جابجا آنرا معمور و آبادان ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار
سید زین العابدین جنوقی نهاده بجانب دارالسلطنت خراسان بار دیگر باواق خرامید و متعاقب آن انتقال سلطان
جنوق بهواداری خدام آستان خاقان با قتلق درویش الهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان

بود اظهار مخالفت نموده بسپرش بر کشته و کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر دولت و اقبال گردانیده و موکب
همایون بدان جانب شتافت و پرتو انوار عدالت بر مفارق اهالی آن ولایات تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم
از لمعات ماهچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان مذکور اردوی همایون را آنجا گذاشته بار دیگر
علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بحدود مرو رسید و بوضوح انجامید که سید اصیل ارغون و حسن
شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایات را مضبوط داشته‌اند عنان مراجعت
بجانب خوارزم معطوف ساخت **بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرای
سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز** در شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائه که میرزا سلطان سعید انار الله برهانه
از ترکستان و ماوراء النهر با سپاه پرخشم و قهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت
گردانیده بود خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم [illegible] بصوب رزم
جزم فرموده عنان یکران جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قرص سریع السیر در هیچ منزل ساعتی
نیاسوده از راه یازر و نسا و ابیورد بحدود سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامید و عساکر نصرت شعار بر سر ولایت
گر عبور نموده بلوازم یالان اقدام فرموده از مخالفان هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع
این خبر عنان تماسک از دست داده از ییلاق بادغیس بولایت قوشنج شتافت و از امرای کبار
امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرموده ایشان
بر جناح استعجال بآنجانب ایلغار کرده فوجی کثیر از مبارزان خجسته اثر در نواحی ترشیز با آن شیرمردان ستیزه رسیده
و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از ششصد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت
دست در عروة الوثقی زده که من یتوکل علی الله فهو حسبه و مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
بر خاطر عاطر گذرانیده و با آن جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دیو صورت عفریت سیرت صف کارزار بیاراست
و چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسیده مانند شیر ژیان که از گله آهو نیندیشد و باز بلند پرواز که از کثرت کبوتر
نظر همت در نیاورد بر ایشان حمله کرده تیغ عیار گداز خون آشام و خدنگ دشمن ربائی را قوتی داده بکمال مردانگی
بجای آورد و با یراق تمام سمند برق مانندش همچند شال در میان شعلهای معرکه بیکبار در جولان آمده
اژدهای آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق میساخت و
پیکان خونفشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان میشکافت و از طعن سنان جان ستان دهشت

زندگانی سالکان طریق عصیان را برمی انداخت لاجرم گرد نبرد از بسیط غبرا باوج گنبد اخضر رسید و سرهای سران
و تنهای دلاوران با خاک راه برابر گردید و بدنها بر زمین افتاد **نظم** سرهای سران فتاده در خاک ۞ پهلوی دلاوران چاک شده
مسود اوراق بواسطه عبری از لفظ گوهربار آن خسرو با استحقاق استماع نمود که فرمود که در روز محاربه ترشیز زنگ کس
از دشمنان پرستیز بضرب شمشیر خونریز مجروح و بی روح گشته و در آن معرکه بهادران موکب همایون نیز لوازم
جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امرای سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدند عنان
لوای گریز گردانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا با بیشه برابر شده و وحوش و طیور را مایده مستوفی مقرر گشته
در مصافی که اندر آن دو نفس **نظم** تیغ را با کفش قران بودی ۞ صد قران وحش و طیر را بس از آن
فلک از کشته میزبان بودی ۞ و خاقان منصور بعد از فتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد برگشته صحرای
رادکان از فر نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از آنجا باستصواب زمره از امرا الظاهر و
نشافته عساکر منصور و بعضی جهت سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه مصلحت غارت و تاراج در قری
و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امرای سلطان سعید میرزا که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بکار [illegible] موکب
همایون می آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسب
ارلاقی که بر سایر اسبان طویله خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوینی
روی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بهزار ترقش بخاطر همایون خطور نمود که بجنبر [illegible]
خیوق رود و آن قلعه را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقان متوطنان آنجا باظهار مخالفت
مبادرت جسته بنسبت قرابت امیر ابوسعید که شادمان نام داشت لوازم فرمانبرداری مرعی میداشتند
مقارن آن حال با بارتن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق پیوست و مردم آنجا را از وصول آنحضرت
آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده شادمان رایت مدافعت و مخالفت را افراخت و همه دفعه
مشغول گشت پس ایلچی و انجای اقتضا فرمود که چند کس از متجعان ربالای حیله بمعاونه پوشانند و بر دراز
گوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان بحصار درآیند بضرب تیغ بطان آن قلعه دست بجنگ
در اندازند و تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسر پذیرد و بدین خیال هفده نفر از امرای جوشن و مثل امیر مظفر برلاس
و امیر ولی بیک و عبد الرحمن ارغون و سید علی کوکلتاش و دیلوی شاتخ و شیخ ابوسعید جان در میان
و میر علی میرآخور و قتلق چهره و شاه علی کابلی و آقا جان قورلاس و یوسف طنبورچی و داود میر شکار و غیرهم

بهیاتی که مذکور گشت متوجه قلعه شدند و شبی چارجولی را خاقان مظفر لوا متعاقب آنجا عنان سال داشت تا مرکاه ایشان
بخیوق در آیند بارشته جز باورد و چون شبلی مقصد رسید دید که امرا در آمده اند و او نیز بی توقف بشهر در آمد درین
اثنا قاضی مویدا از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و بسعادت تقبیل انامل فیاض
دریافته عرض کرد که حالا جمعی ازین بهیات در آمدند بخیوق لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شده و چون امرا
بپای قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند و ببالای فصیل برآمده مردم شهر هجوم
نموده دست انداختن تیر و سنگ برآوردند و عبدالرحمن بایغون را دو زخم زده بزیر فصیل انداختند و پس از آنکه
منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداختند و صلاح توقف نبود و فرمود که عبدالرحمن
را بشتر بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جرات
آنجماعت مشاهده حضرت خاقان گشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه
شد و روز دیگر عبدالرحمن فوت شده خاقان دولت نواز اشارت فرمود که او را درش قادر ردی
در جای مناسب دفن کنند و اثر قبرش را ظاهر نگردانند آنگاه موکب همایون بهزار اسب شتافته از آنجا بقلعه
ترسک خرامید و آنرا تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید **گفتار در بیان رفتن خاقان**
عالیمکان جهت استمداد نزد ابوالخیر خان چون خاقان منصور چندگاه دیگر بارو کار ساز کار در
ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا گذرانید خاطر اشرف چنان قرار یافت که نزد ابوالخیر خان
که در آن زمان خاقان ملک قاآن دشت قبچاق و عمده خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده
متوجه تسخیر خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده
روی براه آورد و بعد از قرب وصول بمنزل ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان و اتفاق گشت جمعی از شاهزادگان
جوچی نژاد و نوئینان عالی نهاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاد و ایشان در غایت تعظیم و احترام
با آن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهت نزول همایون منزلی مناسب تعیین نمود
روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون منور ساخت ابوالخیر خان و شاهزادگان
و نوئینان و اشراف و اعیان ایلپایه سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمود که حضرت
خاقانی را ببارگاه در آورند و مدعای خان و نواب و نوئینان چنان بود که جهت تعظیم خان تایوغ نمایند و باصطلاح
اوزبکان تایوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک گوش را جهت نیازمندی گرفته

مانده اگر خان پشت خم گشته خاقان منصور این صورت را قبول نموده درین گفت و شنود بسیار واقع شده
ابوالخیر خان بدان راضی شد که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر آیین
در آمد و چون چشم ابوالخیر خان بر چهره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری
و آثار استقلال ذات و تقلد امور شهریاری مشاهده فرموده از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را
در آغوش کشیده و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده بترتیب مجلس بزم اشارت فرمود
و فرمان بران برآنموجب عمل نموده جامهای شراب و بال و قمیز در گردش بعد از آنکه دماغ ابوالخیر خان
از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاده آنحضرت بجرعه
شراب بسیار قیام نموده اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشده و اینمعنی موجب ازدیاد مواد اعتقاد
خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین بگشاد و مبالغه تمام در نوازش آنحضرت را بخود نزدیک تر می کشید تا سر دو زانو
بتونشک خان رسیده بنابر آنکه در آن اوان ابوالخیر خان بمرض فالج مبتلا بود و ساعتی که زانو های جانب
سعادت نشان بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست
عن قریب باعلا مرتبه ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل
یابد و در آن مجلس بر خط الطف رد و دلجویی و غریب نوازی مبذول نمود تا آنکه قلپاق از سر برداشته و
خاقان منصور را تایوغ کرده گفت چند تو مارا در وقت ملاقات تایوغ نکردی ما جهت احترام تو این کار
قیام نمودیم و خاقان منصور از التفات حضرت خاقانی انفعال یافته فی الحال برخاست و رسم تایوغ
بجای آورد القصه خاقان منصور یک هفته در اردوی ابوالخیر خان معزز و مکرم و محترم بفراغت اوقات
گذرانید و ابوالخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت نشان بتسخیر خراسان نامزد
نماید اما هم در آن اوقات بحسب تقدیر حیات خان بانقضا رسید و علت فالج بر طبیعتش دست از تمشیت
امور بدان کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک بمرتبه پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت
قبچاق مجال نبود و هو الغفور الودود **گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از جانب دشت قبچاق**
و مسخر شدن ممالک خراسان بحضرت پادشاه عالی اطلاق سلاطین را شاید آگهی ∴ مرتب می شود اسباب شاهی ∴
اگر محض تقدیر خداوند ∴ مدد از غیر ایشان را نبود عیب ∴ رسد امدادشان از عالم غیب ∴
در دولت بایشان گر نباید ∴ چو فضل ایزدی یاری نماید ∴ بماند کارشان در بند یکچند ∴

بهر جانب عنان عزم تابند ⁂ ز فیروزی و نصرت کام یابند ⁂ نظر این تقریر دلپذیر تصویر حال خاقان منصور جهانگیر
سلطان معز الدین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
مقتضی آن گشت که رایات ظفر آیات آن حضرت بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه جهت مدد
آنحضرت لشکر تعیین نماید فوت شده و آن خسرو نصرت قرین از امداد سپاه پر عناد اوزبک قطع نظر کرده
با سی نفر از ملازمان خاص که در آن سفر لسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود
و مقتضی کلمه کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده میامن پیکر
فتح و فیروزی از عنایت حضرت پروردگار داشت نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب
و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش رسانید که ⁂ بهر جانب که رانی سمند
رکابت را بود دولت عنان گیر ⁂ و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر دولت و اقبال باستقبال موکب
همایون فیروزی فال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید که **نظم** بهر منزل که گردد جلوه گاهت ⁂
شود دیهیم شاهی خاک راهت ⁂ طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را بدینسان رقم مینماید که چون حدود ابیورد
از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید
در قراباغ اران رسیده و افواه الطاف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور تا ابیورد در آمده بی دغدغه
اشراف و اعیان آن ولایت لوازم نیاز و نثار بقیام نمودند و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب
پادشاهی بزبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه هرات رسید امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر
بی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را
عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه ایران بعد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود
و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت شعار که در آن ولا در سایه ظفر انتما جمع آمده بودند از ابیورد
بجانب مرو نهضت کرده و امیر مبارز الدین ولی بیک را بمشهد مقدس فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از
گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در قوشخانه جام با امیر ولی بیک رسیده بین الجانبین بصورت
مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید نزد مردمان
بتحقیق انجامید چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر خلایق شعار هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج
روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد

وچون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه بچده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از
نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی از امرا از انوزده حضرت طلب نمودند که اقدام جلادت پیش نهاده سر راه بر آن
شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت کرم جبلی تجویز نفرمود و فرمود که ⁂ چه گیریم سر راه سرگشته ⁂
سر رشته بخت برگشته ⁂ و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در بعضه واند خود میرزا سلطان احمد پیوسته
و کیفیت حال باز گفته بر انصحت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و از آب آمویه گذشته روی توجه
بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه بچده کوچ فرمود بعد از طی یک دو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی
کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسیده و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون
این مقال بعرض رسانید ⁂ تخت جمشید و تاج افریدون ⁂ آرزومند پای و تارک تست ⁂ آنگاه خاقان
ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید خان در میان را بداروغگی هرات ارسال داشته و چون مشار الیه بدان بلده
فاخره در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد شده تادیب بلیغ نمود و بساط عدل
و داد ممهد گردانید فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهت مزاحم و متعرض کسی نشود و همین شفقت
و رافت آنجناب مردمان از جور طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و روز چهارشنبه هشتم
ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت
همعنان و اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه باولیکا رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف
که آن خبر بهجت اثر شنوده بودند رسم استقبال استعجال نمودند و بانواع التفات و اصطناعات سرافراز گشته
زبان مدح و ثنا گشودند و تخت حاجی بیک باز فر نزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون شده روز جمعه
نهم امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدس رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید و روز
جمعه در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفته زر بسیار بر سر
نثار پاشیدند و حصار آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند

خسرو کامران عدل طراز ⁂ شاه عالمیان بنده نواز ⁂ چون قدم زد بسوی سواد هرات ⁂
گشت ظاهر ز مقدمش برکات ⁂ روی زر شد فزین آتش ⁂ نقش سکه موافق کامش ⁂
یافت از نام شاه دین پرور ⁂ سر منبر چو روی زر زیور ⁂ آب تیغش غبار فتنه نشاند ⁂
آتش ظلم فتنه جوی نشاند ⁂ از نسیم بعدلش عالم ⁂ گشت چون گلشن ارم خرم ⁂

والحمد لله المنعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم ذکر وصول آن شاه ستاره اوج سلطنت و سرفرازی بباغ
زاغان و مبسوط ساختن جناح عدالت و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلده خراسان

بر وفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم ٭ شایسته افسر کیانی ٭ زیبنده تخت خسروانی ٭
سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت اقبال از مطلع اقبال سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی
نامرادی را در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب مهر و اعتساف برهاند و تشنه لبان سالک
بیداری را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای روح امتنان رساند بگلزار
ریاست و سرافرازی از آن در رون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیدگان بیرون
آرد و چون پایه ایالت و کامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق برگشته گستراند
معمار همتش قصور جهانبانی بآن قصد تشیید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی راه نیابد و انوار
همتش از افق کشورستانی بآن نیت لامع گرداند که شرار شر بر وجنات روزگار سالکان مسالک مسلمانی
نتابد ٭ بود مقصودش از گیتی ستانی ٭ رواج ملت آخر زمانی ٭ چو اعلام ایالت بر فرازد ٭
رعیت پروری را پیشه سازد ٭ کند تعمیر قصر عدل و احسان ٭ پی آسایش اشراف انسان ٭ و چون در آن
اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ اران بفیصل انجامید در دودمان حضرت صاحبقرانی
امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالمیان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که مصداق این
مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی ابنا که کلام معجز نظام از مقالید السموات و الارض مخبر از طول و عرض
مملکت اوست مفاتیح سلطنت خراسان و ولایات را بر طبق والله یؤتی ملکه من یشاء بقبضه اقتدار آن خسرو
کامکار داد تا در روز جمعه یازدهم و بقولی دهم رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیگ
بباغ زاغان تشریف برده قدم بر مسند جهانبانی نهاد تختگاه خاقان مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه
عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن
سکندر دستگاه در نضارت از فلک هفتم در گذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدل قوی
و امل فسیح روی بتثبیت جهانبانی آورد و بر توجه الطاف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح
مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان بگسترد و در تقویت شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت
بیضا فرامین مطاعه نفاذ انجامید و در باب رعایت سادات و قضات و فضلا و ارباب درس و فتوی

نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسید ٭ شد از انوار عدلش ملک روشن ٭ ز فیض همتش گیتی چو گلشن ٭
ز فتنه اهل عالم را امان داد ٭ بعهدش عدل کسری رفت بر باد ٭ اساس شرع از سعیش متین شد ٭
دعاگویش همه روی زمین شد ٭ و هم در آن اوقات که آن بانی مبانی کشورستانی را عرایس آمال و امانی دست
در آغوش داشته داعیه ازدواج با درة التاج سلطنت و کامرانی شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید از خاطرش سر بر زد
و مجلس شرف بوجود سادات و قضات و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا
بحباله نکاح در آورده و محفل صحبت و شادمانی آراسته انایه سپهر جهان مدید عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن
پرورده بود بصورت نثار نثار کرده و در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فیروزه فام نقاب باز رخسار
فایض الانوار گرفت شاه عالیجناب بالطبع چون آفتاب بحجره مهد عفت ایاب خرامیده معانقه زهره جبین برج کامرانی
با امید بروج نامداری بهمت وقوع پذیرفت اما بحسب قضا و اقتضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نیفتاده و بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و
خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید
و هم در آن ایام که دیده اشرف پادشاه گردون غلام بدیدن محمد راستراد و مرام روشن بود باحداث
باغ مراد که بعد از چند گاه بباغ جهان آرای موسوم شد فرمان فرمود و معماران تدقیق و مهندسان حاذق
چهار باغ وسیع که چهار صد و چهل جریب بود و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان
بنا و مزدوران توانا آغاز کار کرده و در باب تکلف و لطافت و متانت و نظافت آن بوستان بهشت صفت
کمال جد و اهتمام بجای آورده باندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرد آن گلشن فرخنده
سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل فرموده لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای
روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل اندکین گشت از رشک نضارت ریاض حضرت آتش سبزوار
بهشت شرمساری برده و از لطافت آب و عذوبت آب تر چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم
لطیف و دلگشا آب و هوایی ٭ مبارک منزلی فرخنده جایی ٭ درختان چون بتان قد کشیده ٭
ز یکدیگر بخوبی سر کشیده ٭ کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور عالی
از قصورش از رفعت گنبد سپهر بسته بر کوی تفوق برده ٭ از عمارات اوست در کشور ٭ قبه سپهر و قصر سدیر
والحمد لله العلی الکبیر والصلوات والسلام علی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از امرا و صدور و سعادات

ملازمت خاقان منصور و بیان انجام بعضی از مهمات عظایم امور هم دران اوقات
که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون رشک غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر ملجا و مرجع و ملاذ
اعظم فضلای روشن ضمیر نظام الدولة والدین علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت
حضرت اعلا رسیده و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال
بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان
میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر
اولو الاسعار میگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفرلوا
بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت با میرزا ابو القاسم بابر وفات یافت خاقان منصور از مشهد مقدس بدشت شتافت
آن امیر صافی ضمیر هم دران ولایت توقف نموده بود و بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرموده و در زمان دولت
سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان میگذرانید
اما فراخور حال تربیت و رعایت نیافت بنابران از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین
فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با میر درویش محمد ترخان و امیر
احمد حاجی که صاحب اختیار ماوراء النهر بودند اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بر
توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشت امیر نظام الدین علیشیر همراه آمده در روان شد
و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان مظفرلوا بر بلده فاخره هرات از امیر محمد حاجی اجازت
حاصل نموده روی بهرات آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت و بعد
امتداد ایام مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقان روشن ساخته التفات و عنایات
بی نهایت یافت و در روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که مرتبت از آن جنگ لولو ابدار
و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرموده آن معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت پناه گشت
و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی رسید
که سر انجام تمامی امور عظایم جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه در ضمن حکایات
آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اغلاقچی که از
معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین

خوافی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه طاوس مشرف دیوان همایون شده و مولانا قطب الدین بامر حکومت
اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر الدین گرفت و هم دران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت
خاقان خجسته صفات رسیده و مقارن آنحال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک
لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان
از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق
گردانید و میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخته و عنان اختیار بقبضه اقتدار
او [illegible] داده پرداخت و هم در آن اوان شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیده
و ملحوظ مرحمت و ملاطفت گردیدند و امیر زین العابدین ارلات باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر بادکار شاه ارلات
بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور شدند و در آنجا بنا بر مخالفتی در میان ایشان و امیر یارعلی مغول که از قبل
سلطان محمود میرزا که در آنجا بود معامله روی نمود و یارعلی گرفته شده امیر زین العابدین ارلات باتحت تصرف در آورد
و یارعلی مغول را مغلوب بشهر فرستاده و بحکم سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانیدند و هم دران ایام
خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجا
رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که از کلانتر سلطان سعید بود و بعد از قراباغ خود را بنواحی ری رسانیده
و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد آن خیال محال در خاطرش بگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته
تخت وجود او را از زوال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا مدام بر آن
جریان دارد که هرگاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال طلعت ادیم المثال
اطراف عالم را بپاید متعاقب شام محنت و فرجام تعذیب سلطنت و استقلال روی نماید و شب ظلمت انجام
مصایب چهره گشاید دران اوقات که خاقان مسعود خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف و ولایات
خراسان را منور ساخت و مهچه لوای جهانگشای آنحضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن بلده انداخت
والده آنحضرت مهد علیه فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه در گذشت و در بهشت
برین با زمره حور عین هم نشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بختمات کلام ملک علام
و اطعام طعام اشارت فرمود و جهت مرقد منور معطر مهد مرحومه در کوچه خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبایی

بنا فرموده والی بومنا بدان آن گلستان جنت نشان معمور است و شکارگاه جمهور مردم نزدیک و دور و هو العفو الغفور **گفتار**

در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان و انهزام یافتن از دست نواب

ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان میرزا سلطان ابوسعید ترکمان صبح گرمان گرد

از خراسان بصوب آذربایجان معاودت فرمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاه

بن امیر تیمور گورگان باشارت عمه خود پاینده سلطان بیگم که ملکه خجسته عاقله بود و در تربیت برادر زاده سعی بلیغ

مینمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند گاه در ظل رایات آن حضرت آتش رغبت رضا میتاوده تا که زیاید

و بعد از قتل آن پادشاه حالیجاه ابو المنصور امیر حسن بیگ در غایت التعظیم و احترام میرزا یادگار محمد مبالغه نمود و چون

خاطر خطیر از امر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید

و او را بتر غیب مملکت موروث رخصت فرمود و میرزا یادگار محمد بفور موفور عزم جهانگیری افراشته بخشت بجا جا

شتافت و در مرتبع زاهد طارمی انصولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابو الغازی

سلطان حسین میرزا رسید امیر مبارز الدین ولی بیگ و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر

فیروزشاه را با سپه المیغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان

از راه نیشابور بشقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچک را از عقب

ارسال داشته شاهزاده در شبقان بامرای المیغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دامنه

استراباد بیرون آمده بودند نهادند و بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که از پایه سریر اعلا بدیشان رسیده

بودعنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروش ییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد

سکندر بود تحصن نمودند و یادگار محمد میرزا بپای آن کوه گردون رفعت رفته چون مشاهده فرمود که کنگره اندیشه

کمند تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی برافشاند و باز بر قمر میر بطرف اسفراین راند و از آنجانب خاقان کواکب

مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمایه از دار السلطنه هرات رایات نصرت آیات افراخته

مشهد مقدسه را محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد مطهر ساور خوشه جنت آسا و امام علی بن موسی الرضا

علیه التحیه و الثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سده سنیه الصلات و انعامات منواخت و چون میرزا

کیچک و امرای المیغار خبر قرب وصول موکب آن حضرت شنودند از کوه خروش ییلاق پایان خرامیده

در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند و خاقان منصور از آمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته

عزم توپ میدان رزم جزم فرموده و برالنگ رادکان عبور کرده از حد جنوشان و ملغز یغاج بشعب کوهی که در میان

جنوشان و اسفراین حایلست در آمده و میرزا کیچک و امرای المیغار در آن منزل بار دوی آن حضرت ملحق شدند و خبر رسیدن

میرزا یادگار محمد با سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان متهور خبر یافت سید مراد قلاقچی

و امیر علی میراخور و شیخم این افعی را با بهادران جرار با رسم منقلای از پیش روان ساخت و آن شب بهنه اسباب

پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امرای المیغار با امیر علی میراخور دو چار خورده آغاز کارزار

کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی بدرگاه همایون آوردند **ذکر محاربه خاقان**

منصور در منزل چناران با میرزا یادگار محمد میرزا صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ

لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و انشعاع تیغ عالم سوز افطاع مواکب کواکب را انهزام داده بهمت

فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور

مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف مبتلی بدلیل را بجوشن عنایت و حمایت الهی بپوشید و بر بارگیر

تایید نامتناهی سوار گشته در تعبیه سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید و سرداری میمنه را بمن جلادت

امیر مبارز الدین ولی بیگ مفوض داشت و ریاست میسره را بسر پنجه شهامت میرزا کیچک و امیر عبد الخالق

باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابوسعید جان در میان بهراول مقرر کرد و خود بنفس نفیس

همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود و سپاهی آراسته شد که بهرام تیز جنگ بر اوج سما از بیم پیکان

خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب در سر کشید و نهنگ سیه رنگ دریا از خوف سنان جان ستان

ایشان جوشن پوش گردید **نظم** خدیو جهانگیر دشمن شکن ؛ سپاهی بیار است پولاد تن ؛

همه تیز خوی و همه تیز جنگ ؛ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ ؛ گرفته بکف خنجر خون فشان ؛

ربوده ز بهمن و سر سرکشان ؛ و از آنجانب ابو المظفر یادگار محمد شیر غرم بهمه بهلوانی تیز کرده بمیدان

ستیز خرامید و روی تعبیه لشکر آورده خود در قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داد و امیر محمد علی بار یحی

براس و امیر سلطان حسین یا رهنگی را بجوانغار فرستاد و ایوب شیخی جلایر را و محمد کوکلتاش را سر اول ساخت

و بکثرت عدد و عدت مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه عالمسوز شاهزاده در آن روز بکثرت تا کوراق

اشجار زیاده بودند و بقوت از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند **نظم** همه پر ز خشم و همه کینه کوش ؛

همه همچو دریا بجوش و خروش ؛ گرفته بکف تیغ ران همه ؛ که حمله چو شیر فران همه ؛

وبعد از آراستن صفوف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سوران انداخته باشتعال آتش قتال فرمان داد
میرزا سلطان حسین چون آفتاب تیغ زر اندود از نیام ظهور رسید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید
و میرزا یادگار محمد پیکان دل دوز بزهر آب داده و خدنگ چهار پر بر زه کمان کیانی نهاد و فغان کره نای و کوس بگوش
نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب بپوشید و نایره حرب آتش فساد در خرمن
جانها فکنده و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود بر کند **نظم** دلیران بکین رایت افراخته ۞ بقصد سر یکدگر تاختند
چنان ریخت خون تیغ خارا شکاف ۞ که شد لاله گون خاک دشت مصاف ۞ دران اثنا برانغار سپاه خاقان منصور
امیر مبارز الدین ولی بیک بیک حمله جوانغار مخالف را برهم زده منهزم ساخت و امیر شیخ حسن تیمور از دست چپ در میدان
تاخته عنان حیات شمار دشمنان بر انداخت و میرزا یادگار محمد چون شیر شرزه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار بحمله
حمله آورده و آثار قتل اظهار ساخت و بعجب لیال سپاه ظفر مآل گشته و خاقان رستم خصال آنحال مشاهده
نموده بهادران موکب همایون را فرموده تا شیر کردند و عقابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند
دلیران دشمن کش تیز چنگ ۞ سوی ترکش و تیر بردند چنگ ۞ بهر تیر کز شست انداختند ۞ یکی را ز زین سرنگون ساختند
و با وجود وفور باران تیر مرگ تاثیر فوجی از شجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر مآثر رسانیدند
و دست باستعمال تیغ و سنان برده بهیران کارزار مشغول گردانیدند دران اوان خاقان پردل بقوت شجاعت کامل
بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حمله قیامت مهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان
و گریزان ساخت **نظم** هر چند که تخم بود تند و دلیر ۞ فی الحال گریزان شود از حمله شیر ۞
تیهو ز مصاف باز بگریزد زود ۞ آهو ز بر ببر کجا ماند دیر ۞ شجعان که در تاب و توان خود را از رستم
دستان زیاده می پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه کش می انگاشتند
مانند پشه ضعیف نهاد که با تندباد بستیزد و مثال کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزد از صدمه قهر
پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار آوردند و مبشران تایید الهی
و کارسازان تقدیر نامتناهی نسیم روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلکشای ظفر و فیروزی در دادند و خاقان
منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه
اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید تغائی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیرزاده محمد سلطان ارلکی
بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه نام بردگان را پایمال عدم نمودند و خاقان

منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر بلوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانید و امیر حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استراباد سرافراز
و مفتخر ساخته عنان عزیمت بصوب مستقر عز و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعید را در غایت استعجال و سرعت
طی فرموده چنانچه از مشهد مقدسه رضویه در عرض سه روز بدار السلطنه هرات رسید و در تخت حاجی بیک نزول نمود و منتظران
زوایای خدمتگاری و معتکفان جنب های امیدواری مدت انتظار کشیده از غبار موکب سپهر اقتدار روشن ساختند
و لوازم شکر و ثنای ایزدی بکمال آورده بایفای نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان دران زمستان بباغ
سفید ارق قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود **ذکر بعضی از امرای**
میرزا جهانشاه در بارگاه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بپادشاهی عراق و آذربایجان
دران زمستان که خاقان مظفر و منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا در باغ سفید روی بتهیه بساط عیش و نشاط آورد
و بتجرع اقداح افراح پرداخته غبار شداید سفر و متاعب خوف و خطر از لوح دل می ستردند یار علی ترکمان و بیرم بیک
محمد علی شکر که از اعاظم امرای ترکمان بودند با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا ابراهیم بن
میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک گریخته عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و کسی بکسی اساس دولت
خاقانی رسیده بمصاف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه اربع و سبعین و ثمانمایه
قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورد و از زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان
عالیمقام رسانید که همواره میان آبا عظام و اجداد کرام اساس مودت و بنای محبت ارتباط و استحکام داشته
و چون اجنابت قاد مجمت ردفع فساد میرزا جهانشاه میر گشت میرزا سلطان ابو سعید از شیوه ستوده اسلاف
تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشید و هر چند از ینجانب تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بران مترتب نگردید
عاقبت منتقم جبار او را با بو مسود صورتی که در پرده غیب مستور بود بظهور فرمود اکنون مدعا آنست که روابط اتحاد مودت و یگانگی
مرعی باشد و حاجت تا الکه قرار و ثوق که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی را
رعایت موفور کرده در روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاه را از مقتضای مروت
مستبعد شمرده جواب آن سخنان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر
مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و ساوه چی حاکم سیستان شد و آن حاکم
زمام حکومت بدست گرفت و حکومت قهستان در قبضه اقتدار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت امیرزاده یادگار محمد میرزا
چون از معرکه جنابران بحدود دامغان و سمنان رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر

حسن بیک در مقام امداد شاهزاده درآمده امیر یوسف بیک و امیر حسن بیک اکه در ملک خوزستان او را نظام داشتند و امیر شاه مسعود
بن امیر شاه سوار قرا او توق و دو هزار سوار ایکل مسیح کوکب میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده آماده رزم و پیکار گشته
عنان مراجعت انعطاف داده و در ولایت خراسان علم و سپاه آغاز نهاده و هم دران اوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفته و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده
متکفل تسخیر قهستان گشته و شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدان جانب روان ساخت تا چون بدانجا رسند امیرزاده
تا تخته اساس حیاتش برانداخته اند و این اخبار بدار السلطنه هرات رسید بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر آق
و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردان شده و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند
آنحضرت بقرار آنجماعت التفات نموده و امیر عبد الخالق امیر فیروز شاه و پیرم ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان
برسم المغار روان فرموده و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نشابور بطلب علوفه بوده
اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرای المغار [illegible] رادکان [illegible]
اقامت برافراشته و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو این خبر بر پیشگاه خاطر خاقان
عالیجاه تافت که تا بنفس همایون متوجه [illegible] دولت روز افزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابر آن
در غره شهر رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرموده و در [illegible] رادکان امرای المغار را
بخود ملحق گردانیده عازم سبزوار شد و میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی که از سادات خواص
او بود و مزید استظهار و امتیاز داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان آورد و بعد از آنکه سبزوار محل نزول
لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیده و قاضی بیک را با مقتدایان
از متابعان مغلول و مقید گردانیدند و قاضی بیک زنده مانده سایر اسیران [illegible] گذشته و بعضی
از ارباب الوکالات مثل [illegible] الکه سکی و خواجه معین محتسب که دم از هواداری حضرت شهریاری زده بودند باصناف
الطاف مخصوص گشتند و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شد و چون
پنج ده پایان ولایت [illegible] آباد معسکر خاقان والا اثر گشت قراولان سپاه شاهزاده بیار علی ترکمان و پیرم ترکمان
و شیخم ایل اغلی که برسم المغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دچار خوردند و در سر پل جاجرم شعله تیغ و تیر
معرکه رزم گرم کردند و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام نعمت الله خوارزمی و عبد الله جلایر
و قاسم دولت [illegible] طایفه دیگر اسیر ساختند و بپایه سریر اعلا آوردند از جمله اسیران شخصی که نوکر خاص

امیر حسن بیک بود و بخواهی [illegible] گشته سایر آن طایفه بسیاست [illegible] قهر [illegible] آنگاه [illegible] عطف
از ان منزل در حرکت آمده در [illegible] وصول بقصبه جاجرم انداخت و درین موضع فلک ستیزه کار شیوه ناسازگاری ظاهر ساخت
کار فلک اینچنین بود و پیوسته **گفتار در بیان تغیر یافتن نیت رزم و معاودت خاقانی از جاجرم بجانب**
خرم دران ایام که جاجرم از موکب خاقان منصور بستان گلستان ارم خرم بود زمانه بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز
ستمگاری کرد و این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در
دهنه استراباد نشسته بود و سر پنجه شجاعت از هم بگسیخت و امیر حسن بقلعه شاسمان گریخته بعد از چند روز بیرون
آمد و دست نیازمندی بدولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این خبر فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب
خاقان تهمتن روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بسایر امرا و سرداران بی اعتماد گشت و چون عنایت
خرم روزی از اقبال بمیدان رزم در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع منازل و مراحل مشهد مقدسه
رضویه شتافت و التجا بعتبه علیه واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه علی بن موسی الرضا علیه السلام و التحیه نموده آداب
طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورد و نضارت ریاض دولت را از [illegible] اسباب العطایا مسالت کرده بطرف
پل خاتون که محل نزول اردوی همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هرات غوغای عظیم دست داده و تقدیر یک [illegible] ابواب [illegible] در روی متوطنان آن دیار گشاده [illegible]
آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله خطب بخواجه قطب الدین طاوس سخن تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی
رسانید و خواجه طاوس مواخذ و مقید شد که مبلغ [illegible] هزار دینار کپکی فرود آورد و خواجه عبد الله بجای او منصب
اشراف دیوان اعلا دخل کرد و درین اوقات که [illegible] از سایه چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بود خواجه
خواجه عبد الله که باتفاق خواجه نظام الملک [illegible] سمنانی در هرات بسرانجام امور دیوانی دخل داشت [illegible]
و رعایا [illegible] گردانیده [illegible] آه [illegible] رعایا باضطرار رسید و مهم
انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه را در وقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود و ابواب
انصاف بر روی خلق بسته سنگباران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله جان از ان مهلکه
بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان
بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده باردوی همایون رسانید متعاقب آن
خاقان [illegible] امیر نظام الدین علیشیر را بجهت تمهید بساط العدل و الانصاف و رفع رسوم ظلم و اجحاف

محاربات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی حصار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده منتظر
و انتظار طلوع ماهچه علم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه نیز مراد این مهجوران موافق مقصود نور افشان گردد و آنچه مطلع
دولت عدام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول قران یافته هوای حصار از غبار سم سمند پادشاه کامکار
مشک آثار گشت و امیر مظفر برلاس بملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی در اساس نهاده و سر رشته یکی
بجای آورد و نسیم عنایات خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده و ثمره مقصود محصول شجره بهبود امیدوار گشته
و از حصار بنهضت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاد و امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر
سدره اشتمال قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و عواطف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز داشتنا یافتند
و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامید و چهارباغ قصبه میمنه از طنطنه کوس نزول همایون بلند آوازه
گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده و مکارم اخلاق خسروانه آفاق
همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت
بصوب استقرار سریر کرامت برافراشت ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان توجه
از حیف واقعه امرای آذربایجان و عراق در آن اوان که خاقان عالمیان ابو الغازی سلطان حسین میرزا
از النگ مشرکو بصوب قلعه زرتو کوچ فرمود هنوز ابو المظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اما محمد شاهزاده پاینده
سلطان بیگم جرگه فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هرات داشت بشهر درآمده آن
بلده فاخره را جهت برادرزاده ضبط نمود و نقاره شادیانه زده فرمود که روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین
و ثمانمایه خطبه بنام یادگار محمد میرزا خواندند و دران ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک
نظم کشیده که مطلعش اینست نظم همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید * ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید
چون یادگار محمد میرزا بولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف بلده هرات استمالت نامها روان گردانید
و از شمال شهر گذشته تا زعقب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط
آنکده و تعیین نموده رایت مستقر دولت و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسواد هرات درآمد
و سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرموده و همه را
بنوازش بی دریغ سرافراز ساخت و آن روز که قمر در طریقه محترقه بود با النگ کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه
نهم محرم که دیگر روز ربیع نخستین بود بباغ زاغان نشست یافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از

بدار السلطنه هرات ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر در آن
بلده فاخره دستگاه یافت مقتضای عادت جبلی خویش جراحات جابرجات ایام را بمراهم مبدل ساخت و بقدر مقدور با
مظلومان و ستمدیدگان و استیصال بنیاد ظلم و عدوان پرداخت و فرمود تا نشان رفته زنشان را و جمعی
میرخوانند لاجرم خاطر خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال حضرت
السلطانی امیر نظام الدین علیشیر گشودند و چون امیر علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الملک مستند
وی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست و بعد از آن اردوی همایون از قبل
خاتون بصوب قلعه زرتو روان شده خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بتاریخ یازدهم
ذی حجه کوره باغ نظرگاه نزول نموده در دهم از آنجا با النگ مشرکو که در برابر پل سالار است شتافت و از آنجا
یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت بوصول عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه
عنان یکران [illegible] رسیده و همدران ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در دهه و بلچوخان بطغیان بوج گردون
رسانیده و این اخبار در اردوی ظفر انتما اشتهار یافت طایفه که پرده شقاوت بر بصیرت ایشان را پوشیده
بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و همعنی ضمیر منیر خاقان منصور گشته مناسب چنان نمود که چندروزی
از مقابله و مقاتله اتفاق [illegible] و از النگ مشرکو بنیت قشلاق نقل فرموده و درین منزل بسیاری از مردم
بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی
خاقانی راه یافت اعلام نصرت فرجام از دشت ساقسلمان براه تغور رباط متوجه قلعه زرتو گشت مصلحت آنکه در
چند اوردوی همایون را دران حصاری که مانند قلعه سپهر دوار از کمند نوایب روزگار محروس و مصون است
مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب مناسب باشد توجه را آوازه و بعد از حصول [illegible]
توقعی که از خاک بر گرفته تربیت آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلا یکدو نوکر تشریف می آورند در قلعه را می گشایم
و در طریق اطاعت سلوک مینمایم خاقان سعادت اشتمال از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب
مرغاب انعطاف داد و چون معتمد رسید از ترکمه میرزا ابراهیم بر علی و یار علی قتامس و از مردم ماوراء النهر سلطان
بایزید انغلان و سلطان ارغون و شیخ درویش قوچین سالک فرار گشتند لاجرم حیرت عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر
طاری شده میدانست که بکدام جانب توجه نماید دران اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون
اساس رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار مخلصان اختصاص آثار چون امیر سید

فروغ طلعت آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانیده و امرای آذربایجان که قراسلطان بلوی النفر
امیر حسن بیک و کوبک شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین و منازل
جنت آیین فرود آورده و غایت عنایت در باره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه آنحضرت دعای دوام دولت
امیر حسن بیک بر زبان رانند تا گاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی بمنصب
اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال الی القبضه اختیار بابنده سلطان
باز گذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشعوف بود اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع
نغمه عود و چنگ صرف مینمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس طلبی صادر شدی پرسش آن بجای نیاوردی
و امرای ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشاده و طوفان
بلا بالا گرفت بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان حسین ولد امیر حسن بیک در النگ کان راه
خیمه اقامت برافراشته متعرض متوطنان آنجا گشت و دست ظلم و تعدی امرا در اوراش زینل بیک که در ولایت
قهستان از حد اعتدال درگذشت و در خلال آن احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود
و بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه جرس بجانب شبرغان و جرمغان خرامید که بسیور غال
او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان منصور بدولت و اقبال از افق
دار السلطنه هرات طلوع نماید **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت**
بعد از تقدیم مشورت با امرای صاحب رای در آن ایام که قصبه میمنه از میمنت مقدم معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی
سلطان حسین میرزا غیرت افزای فردوس اعلا بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد
از نشاء باده غرور بغایت مشعوف است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور است و سر رشته خیال ضبط ملک و مال
در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشورستانی بر لوح دل نمی نگارد و از ظلمات طغیان حضرت امرای ترکمان
فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده از ضلالت ارکان دولت و مبانی تشریف و قواعد ملت منیف بانهدام و انعدام
نزدیک رسیده بنابر آن عزم همت خسرو منصور مظفر لوا بدین فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشا بر آن قرار داد که بیک
ناگاه بجانب دار السلطنه هرات تازد و صرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد پس در خلوتی
که در بارگاه جهان پناه در روی غیر بسته بود با امیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاده و مهمات مطلوب خاطر خطیر
با آن صایب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در اقتضای این سرصیت فرموده

کرکرای سپاهی گشته بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب اینهمه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجاه جواب داد
که عدم افشای این راز از واجبات است زیرا که مردم که از موکب همایون گریخته نزد یادگار محمد میرزا میروند اگر از عزیمت
وقوف یابند پیش به کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هر گاه پرتو شعور شاهزاده و سرکشان ضمیر آفتاب تاثیر افتد سالک
طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود است بحصول نپیوندد القصه بتاکید امیر مستوده خصال بی آنکه آن خیال را بر ارباب نظام
سازد رایات نصرت را بر افراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف گنبد آب مرغاب روان شد و بعد از قطع منازل در بوکن
نزول نمود آنگاه امرای عالیمقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس جنتی نشان مدعا فی الضمیر خویش خاطر نشان ساخت و مقتضای
کریمه و شاورهم فی الامر بجای آورده بامر مشورت پرداخت و تمامی آنجماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در رضای
خاطر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت الطاف قیاد و اطاعت نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان
دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد لاکلام از بوکن روان شده بسرپل تابان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون
گشت و در آن مرحله امیر پیر محمد ارلات و امیر ساربان جنید بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت
اردوی همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در رکاب سعادت منقبت بتصمیم عزیمت فرمودند **ذکر نهضت**
رایات ظفر مآل خاقان منصور بجانب دار السلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا
یادگار محمد
سلاطین که کشورستانی کنند ❊ بتوفیق حق پادشاهی کنند ❊ چو تایید یابند از لطف حق
شود حال ایشان دیگر نسق ❊ نباشد چو دیگر کسان کارشان ❊ بود بوالعجب جمله کردارشان ❊
نترسند از دشمن کینه خواه ❊ ندارند باک از جهان سپاه ❊ چو سازند اعلام همت بلند ❊
ببندند خلقی به بند کمند ❊ اگر فکر تسخیر کشور کنند ❊ بیک حمله ملکی مسخر کنند ❊
بهر سو که تازند بهر ستیز ❊ برآرند از عالمی رستخیز ❊ شبی گر خیال شبیخون کنند ❊ بیکدم جهانی دگرگون کنند
موید این معنی و مصدق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات در غایت عظمت و احتشام
مقام و آرام فرموده بود چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش مینمودند و از خراسان تا بغداد
کوبک دیسی داشت و بهکس خیال اشتغال و پرامن خاطر نمیگذاشت و ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت
عدد و عدد مخالفان نیندیشیده و باندکی از ملازمان رکاب ظفر انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده
عنان یکران بدان صوب گردانید و مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی پیموده بیک ناگاه مهچه رایات جهان
نزول کرد و میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود **قطعه** شنیده‌ام که نه مشتری چنین بهرام ❊

محمد خسرو خان کبری در عقب ایلغار در حرکت آمده تا از دریک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غفلت
غفلت مانند بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده از راه کوچه خیابان بسان آن سیل
وبا در روی بمقصد آورده و بعد از وصول بمزار علام راسی میرزا الجیک را با کوکه امیر مظفر ارسال داشت و دو دولتخواه
و سلطان خواجه اوزبک با جماعتی اوزبکان بدان دروازه باغ زاغان که متصل مدرسه مهد علیا گوهرشاد بیگم است
روانه کرده اند و میرزا سلطان احمد را با قومی لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد است
روان ساخت و امیر ناصرالدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را بخانه امیر فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و
و نفس نفیس همایون پادشاه دلفراز از لشکر قیامت آثار در عقب امیر مظفر نهضت فرموده و در اثنای راه یادگار امیر آخور
از پیش امیر مظفر رسیده و عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را بسان مبانی در هم شکسته اند
لاجرم آنحضرت مانند شهباز تیزپرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمالی که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان
یکران بازکشید و خرگاهی در نواحی قصر آن باغ مرکوز شده بعضی از مخصوصان اشارت فرمود که بدان خرگاه درآیند
و هر کس آنجا باشد بملازمت رسانند مقرب الحضرة السلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاده و امیر بابا علی را که در آن زمان
در ملازمتش میبود همراه در آن خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده عرض کرد که درین خرگاه مجلس مستی آنگاه خاقان
منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بالصعود امر فرمود اما از هیچیک جوابی نشنود زیرا که وهم تجاسر بر
آنجماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را بامیر بابا علی سپرده و شمشیر از
نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه زینه معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان منصور امیر قنبرعلی
نیز با آن همراه گردانید و بعد از آن اتکال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته و شته شمع بدست آورد
بدان جهت چراغ دولت موکب همایون را برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشته و از محل
متعدد بران قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر ساده تنعم و ناز خفته یافته دستگیر کرد و امیر قنبرعلی
شاهزاده را از روی مسند انداخته از راهی که امیر علیشیر صعود مینمود پایان برد و کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان آورد
ترا که گفت که در باغ عیش بنشینی ؛ می شبانه خوری و خواب صبحگاه کنی ؛ خاقان منصور بواسطه فرط حمیت جبلت
همایونش بدان منظور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده و میخواست که از سر خون او در گذرد اما امرای عظام
بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند و بتجویز تیغ وزرا ازان مینمود لاجرم همان لحظه **نظم** اجل خانه تن بپرداختش نقش
پس از تخت بخت اندازنش ؛ جهان کار را از نیکو بسیار کرد ؛ زمانه نخستین نه این کار کرد ؛

گو داشت ایشان را در جنگ سرافرازی ؛ رساند به سقاقان چین شبخونی ؛ که تیغ او بسر خصم کرد بازیها ؛
هزار بار از آن بیش عجب تراست ؛ که ساخت دولت سلطان حسین ابوالغازی ؛ شرح احوال قصه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر
حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب چهره
قسمت کرده با شصد و پنجاه سوار که بنوک سنان خار اشکاف زنگها زدودندی و بزخم پیکان دیده دوز
خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی **نظم** تیغ آهنگان پاک گهر ؛ بر تیغ نوشته رب الظفر ؛
در غایت استعجال بجانب مستقر جاه و جلال ایلغار فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمد
و چاشتگاه روز دیگر از آنجا بر آهنگ بابا خاکی توجه نمود و آنجا بمؤیدات فتح و ظفر کرد در اثنای راه بموجب
وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوه اهل حقیقت بابا خاکی از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار شیب از اختلاط
شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوه سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشور
گشای همایون بشنود بخلاف معهود دامن ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت
گردانید و علیق و گوسفندی و کاهی پیشکش فرموده و التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان
منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانه درویش نشست که حاضری کشید آنگاه روی بهرات آورد
و بابا خاکی تا قله کوهی که ممر موکب سپاه ظفر اثر بود همراه آمد و جبه خود را بدست خاقان منصور داده در غایت
عقیدت بر نوبت اطراف بدست اشارت فرمود که مشابه راندن تیغ بوده و سوران از جهت باز گشت و خاقان
منصور باستظهار قوت صوری و معنوی عنان بصوب عالم نور در راه هوا داشت تنگ انعطاف داده چون شب
در آمد شمیم قراول را بر سم رسالت بخبری پیشتر فرستاد و در صحرای هوادشت تنگ شخصی که در نماز دیگر گشته
از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح پیوست که مخالفان دولت
قاهره اصلا از توجه لوای جهان گشا خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت پیشتر از پیشتر عزیمت فرمود
همان لحظه از نزد شمیم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه خیرزدوک رفته نشستیم و خبر غفلت و عدم شعور
از سر و پایان خبری شنودیم و آنشب بیست و سیم صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچه علم آفتاب
شمیم تو وصول بر چشمه خیرزدوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند
و بموجب فرمان و احتیاط دو خان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان در میان و امیر اسیم برلاس
و درویش علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازه خنجر روان گشتند و حاجی

همانستاین چتر همیشه وزه فام ∴ که گردید گرد سپهر سام و جام ∴ همانستاین نزال زیبا نقاب ∴
که در عهد جم بود و افراسیاب ∴ مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد گوید **قطعه**
شد شهر صفر تهیه و هم شهر صفر ∴ از سال شهادتش رهد از خبر ∴ و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بجمیع امرای ترکمن
که طایفه در باغ زبیده و زمره در باغ نو اقامت داشتند رسید همان شب عنان اصطبار بدست قاید طراق فرار داده مضمون
سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت محو الطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی از امرای جغتای
که از ظلال لوای خاقان کشورگشای گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند موجب شفاعت بعضی از ارکان دولت
بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر را که رواتق فاتق مهمات شاهزاده بود روز دیگر بیاسا رسید و العظمة الکبریاء
لله العلی الحمید ∴ برگرفت از چهره زیبا نقاب ∴ روز دیگر کز سر نو آفتاب ∴ پرتو اقبال بر عالم فکند ∴
بر سریر سروری شد کامیاب ∴ **گفتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دویم بر سریر سلطنت**
هرات و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق جاه و جلال
خاقان والا جناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از طلعت خورشید سیما فرحت
افزای سپهر اخضر گردانید و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط
عدل و انصاف فرامین مطاع منفاد رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بیقرار گشته در انگشت اقتدار
خسرو کامکار قرار یافت و روزگار زمانه ساز کار که غبار آزار بر ذیل زمین صغار و کبار بهمت نهایت پذیرفت
سادات عظام و قضات اسلام و علمای کرام و فضلای عالیمقدار افادت آثار که در انتظار روزی چنین
شبها بر خاک نزار سانیده بودند از قبل آسایار گاه سده همایون شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و خجستگان
نایره بیدادی و خاک شدگان وادی نامرادی از صنایع عام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته
مضمون آیت کریمه فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و مشاهده تکلف بی حجتور بی
و نهایة التصلف و معدلت گستری دوم مرات را آن روز مانند عید سعید بود و نشان ایام نوروز عزم و فیروزی میسر شد
جهان کهنه از نو زندگی یافت ∴ ز فر طلعتش فرخندگی یافت ∴ شد از برج شرف خور عالم افروز
زمستان رفت و آمد روز نوروز ∴ و خاقان منصور همان روز متوجه ارگ اختیار احوال مظلومان شکسته
بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و فراز خان
و محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند و عمال و دیوان

جهت طلب آن نوح تنگ بر دل مجروحان نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه به زیارت مقرب بارگاه
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره بگازرگاه تشریف برده و روی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده
مجاوران آنجا بلوازم نوازش بجای آورده و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک
سلطنت طلبیده گفت دار السلطنة هرات باید پیشتر از آن سلطان سعید ضبط باید نمود و اگر نفس من باز ادبار فرزند
حد شرعی موجه شود اجرای آن امر باید نمود و بر قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب اصحاب مناصب
شرعیه احکام مطاع منفاد پیوسته و در تشیید احکام دین قویم و تمهید قواعد شریعت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته
بساط شریعت پروری مبسوط گردانیده و هم در آن اوان بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد ابو سعید میرزا
که از کابل بحدود بلخ آمده بود و باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده مینمود از آنجا بجانب مرو
تاخته و مشعله پریشانی در خرمن متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والا گهر در
اهتزاز آمده رایت ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون تند پرچس
از نزول همایون نشک افزای سپهر فیروزه مترس شده بوضوح پیوست که اعدای دولت روز افزون از توجه
موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از همان معبر بشتاب و
از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در خود قدرت خویش ندیده
لسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید کردیر پیشتر اختیار نمایند عنان بصحرای فرار گردانیدند **نظم**
هنوز خسرو خورشید روی ننموده ∴ ستارگان بگداز ز جای و بگریزند ∴ و خاقان منصور در غایت حشمت
و کامرانی بمرو در آمده آن زمستان آنجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات بتحریر ساحات تعمیر بلاد و ترفیه
عباد و تشیید امور مسلمانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت **ذکر در آمدن در قبة الاسلام**
بلخ بجز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در آن یورت و قشلاق روی نمود
از ریاض صفحات سابقه گلزار حکایات متضمن شمیم این خبر مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در اوایل
که میرزا یادگار محمد تا شیا بمدد امیر حسن بیک متطهر گشته روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود
نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ پیش نهاد همت گردانیده امیر مغول و سلطانعلی چهره که بموجب فرمان حضرت خاقان
در آن بلده بودند و ذخیره بسیار جمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره نموده چند گاه از مرد و جانب
غایت جلادت و مردی بظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده تربیت سلطان محمود میرزا بود به دلالت

بخت فیروز بدایت طالع نورافروز آن شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ
رعایت خسروانه برافروخت و بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران پنج سلطانعلی چهکینه بفریب نفس ظلمانی
تابع وسواس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده هردو
خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود در فتح پنج گشته میر مغول را دستگیر کرده محبوس
یادگار را که از جمله معتمدان او بود بجانب سمرقند روان فرمود و یادگار در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده
دفتر حقوق میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاده برافقت میر مغول عنان عزیمت بمرو انعطاف داد نظم
هر که باشد نهوای سر کویت سرکشش ٭ نتوان برد بزنجیر بسوی دگرش ٭ از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور
در شب اول عید در مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندما و بارگاه اختصاص از هر جانبی سخن در
پیوسته در اثنا صورت حبس و گرفتاری میر مغول بر خاطر انور خطور نموده و اظهار ملال فرموده برافقت امیر
نظام الدین علیشیر عزت مخلص او فاتحه فاتحه قرائت فرموده و همان لحظه میر مغول و یادگار آنکه بدرگاه عالم پناه
رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدین
ولی بیک بامارت مشهد مقدسه منزرگشته رخصت توجه یافت و تمشیت امر سیاست سلطانی بر و جنات احوال
محمد معین و عبدالهادی که در علم انشرارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت مسامع جلال رسید که فوجی از
امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند
و بر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریم داد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را
از زخم پیکان اجل آب شربت شهادت چشانیده و امیر کریم داد را اسیر گردانیده اند بنابر آن آتش غضب خاقان
عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان گران بطرف مرغاب تافت گفتار در
بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن چون خسرو چهاردهی
پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتا و ربیع درهم آمیخته سلطان
اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ بحر شجاعت و فرهنگ منبر السلطنة و الخلافة ابوالغازی سلطان حسین بهادر
دریای لشکر ظفراثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورد و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان
از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید اختتام نمای لب تشنگان رمضان
کشتان آن فلک سرفرازی بمنزل سارقیاری رسید و در آن مقام فرخ انجام تا ... عید صیام قیام

نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را در هم نوردیده رزم اعدا
دولت وجهه همت عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه نصرت پناه خروش مصاحبه با سلطان نامیه جنود نزاهت آثار
ریاحین از نایر فضای دشت و کوهسار رشید و چتر لعل پیکر لاله را برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید
سلطان ربیع رایت افراخت ٭ از لاله علم زگل سپر ساخت ٭ افواج سپاه سبزه و گل ٭
شد عازم سیر کاه و میل ٭ و چون منزل بنجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار نعیم سپهر شد قاصی
علی کهدار و ایل جلوس خاقانی برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه عالم پناه آمده بود و در وقت
استیلای یادگار محمد میرزا مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان را
که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت
معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از بنجده بموضع گل باغان شتافته از آنجا بچچکتو انعطاف
افتاد و چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در چچکتو توقف فرموده و از آن مرحله چتر همایون فال بمنزل المال
نقل نموده خاقان بهلول و المال میبخش گرده روی بولایات اندخود آورده موضع چکمن محل نزول سپاه صف
شکن گشت خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حدود بلخ راه کوه پایه در حرکت آمده از پل چراغ
گذشته بمیمنه منزل گزیده جیلش آنکه از عقب مواکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست برد نمایی
بعد از تحقیق این خبر رای اضاءت جهانگیر چنان اقتضا فرموده که اردو بصوب بلخ روان شود تا سپاه
مخالف بسبب عبور بوادی که از آب و آبادانی دور است سخت باید بنابر آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه
معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده و خاقان منصور کامران
دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داد
بمصاف اعدا را وجهه همت بلند ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده نماز شامی به دو فرسخی چکمن رسید و خدام موکب
خاقانی آن شب تا روز بنابر قرب جوار یاغی اشارت عالیه بتقدیم انجامید که مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم
رسانید و تهیه اسباب مقاتله کرده خود در آتش معرکه رزم و کارزار گردانید ٭ صباحی که قصاب افراخت رایت
رسانید او ه ت ظلمت بغایت ٭ بمیدان راند نورانی مواکب ٭ بتیغ افشاند سرهای کواکب ٭ خروش
کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و نفیر و سورن کره زمین را ممتز لزل ساخت ٭ رسید تقرآن ان
دو دریای خونین در آید بجوش ٭ غریو از کوس دهنده مغز ٭ بپای تکاور درآورد نعل ٭

وخاقان منصور مغفر بر سر نهاده و جوشن در پوشیده و بر بارگیر قمر منزل نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید
و در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگتر بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی
کثیر از اهل تهور معاضدت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بنور شوکت میرزا سلطان احمد سمت
استحکام پذیرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر خالق امیر فرخ شاه با بسیاری از سپاه سمند او تعین پذیرفت
و امیر مظفر برلاس و امیر احمد حاجی فارسی و امیر شیخ ابوسعید جان در میان و میر مغول و التون اشتر بر اولی
متوکل شد و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر را آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را مردان
کارزار جنگ گذار و شیران بیشه کارزار استحکام ساخت و بلغرای معرکه بکار در آمیده و لوای مقابله و مقاتله را برافراخت
دم نای رویین برآمد باوج ؛ دو دریای لشکر برآمد بموج ؛ یلان قرب جنگ انداختند ؛
بمردانگی تیغ کین آختند ؛ سپاه پادشاه حسین الاسم غازی لقب تیغ خونفشان پهلوی پهلوانان میدان
و لشکر سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنگ خاراگداز بدل [illegible] چشم شکار میرسانیدند و شمشیر الماس
گون رگ تارک اعدا شکافت و پیر مرگ تاثیر این چون سفیر اجل سوی خانها میشتافت در آن اثنا
قنبر علی میراخور بهم عنانی فوجی از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده
بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند مرغان تیز پرواز آشیانه کمان را رم داده بر شیوه در شیب مبالغه نمودند که از سهم
سهام خون آشام بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب در سرکشید ؛ یلان کماندار بهرام جنگ ؛
گشادند از شست تیر خدنگ ؛ چنان گشت بسیار باران تیر ؛ که گفتی کمان گشته ابر مطیر ؛
و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در
برابر اعدا باستعمال آلت قتال نپرداخت و همین معنی بر ضمیر خاقان مظفرلوا ظاهر گشته چنان گمان برد که
حسن با دشمنان زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام بیرون نمی آرد بنابر آن برادر را امیر [illegible] امیر درویش
علی کتابدار و امیر بهبود و امیر محمد علی آتکه و بخشیکه و شاه ولی قلیچاق و دوست محمد چهره و امیر قل علی
و علیکه ترش با سیصد نفر از بهادران رستم اثر بر سم قشون تولغاه بجانب حسن فرستاد که اگر
او در همیه فرار داشته باشند بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش را بسوزند و قنبر علی میراخور و موافقان
او مرتیر کرده [illegible] جلادت داشتند انداخته و اسبان الجزت جولان با منه ساختند امیر حسن شیخ تیمور
باتفاق جارسان مضمار تهور تورها و سپرها را از سر دور انداخته و شمشیر تارک شکاف را از غلاف

برکشیده بسیان شیر ژیان که در گله آهو آورد بدشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بوده مانند بنات النعش
متفرق و پریشان گردانید ؛ بیک حمله آن شیر مردم شکار ؛ برآورده از خیل دشمن دمار ؛ و برین قیاس از جوانغار
لشکر نصرت شعار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و مسک براق سلطان و دولتخواجه
اوزبک و از برانغار امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف اعدا حمله آورده آثار رستخیز ظاهر کردند
و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان بحر بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و خونریز بود
بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی
در پیوستند که چشم سپهر از شدت صدمت سم ستوران صعوبت هیاهو متوحش آهنگ هوا نمود و نقاب
نعل مراکب کواکب انعقاد گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب اخضر سپهر متواری گشته
چهره گشود و لمعان سنان آتش بار صاعقه کردار خرمن زندگانی میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار
جانسوز در کانون [illegible] روان می افروخت [illegible] خون [illegible] غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز گران
سنگ گردن کردان را از رسم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید ؛ چنان شعله زد آتش
کارزار ؛ که دل سوخت بر چرخ زان شراره ؛ چنان بخت خون تیغ الماس گون ؛ که روی زمین گشت دریای خون ؛
عاقبت مبشر اقبال مژده وینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانیده و علامات [illegible]
بر صفحات احوال سلطان محمود میرزا و جنود وجوه انجامید و جنود ظفر ورود خاقانی رایت فتح و فیروزی برافراخته
اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته شدند و ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آن
آخر جنگ قرب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسر وقت بایقرا میرزا که با بیکس در جوانغار
لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر در آمد
و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاده یک انگشت پایش بشکست و لاوران سپاه سلطان محمود میرزا
آن خسرو عالی نژاد را گرفته همراه گردانیدند و چون قدمی چند بسعی معسکر خویش رفتند خبر گریز پادشاه ایشان
بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا بازداشته پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را به لشکر ظفر اثر
کامکار رسانیده و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح
و ظفر و فرار دشمنان و اثر دوان اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرموده امرای [illegible] آثار و نوئینان
رستم کردار که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و لوا [illegible]

عواطف خسروانه مفتخر و مباهی گردانیده و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را
بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق که پای جرات در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قهستان
سرافراز ساخت والحمد لله المنعم المفضل والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله خیر آل **ذکر وصول میرزا ابابکر
ولد سلطان سعید بملازمت خاقان صاحب تایید** چنانچه در اثناء بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح
انجامید که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلندهمت بود و در دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت مینمود
بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفته
و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان جمع آمده میرزا ابابکر بهمت انتظام پذیرفت و چون در موضع جکتن
بعنایت پادشاه ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت و شعشعه ماهچه رایت نصرت
آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر عهد فرمود که با خاقان منصور طریق
اخلاص و محبت ابراز نموده دم از موافقت و اتحاد زند و کریمه از دودمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد
و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلا فرستاده و شمه از مکنون ضمیر منیر بنواب
درگاه عالم پناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشته
بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده
رود و او را بغایت عنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت سده سدره مرتبت
شتابد و امیر علیشیر حسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالمیان رفته چنانچه از کمال فراست و وفور
کیاست آنجناب مقصور بود ادای رسالت فرموده و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه
سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملازمت
همایون شده و از آب جیحون گذشته در دهه ضحی شرف ملاقی دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را
بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور
پرداخت و مجلس نشین حرم عفت و حشمت سلطانم بیگم را نامزد شاهزاده کرده و خاطر منیر از آن سپهر خلافت
متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را اگرچه بعد از جزی پوشانیدن خلع طلادوز
و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانیده و امیر جلال الدین مزید ارغون و سایر
امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخت و رخصت انصراف

داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید امیر مزید ارغون بجنبید و با جمعی از کلکیان که اختیار و اعتبار جناب
امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانیدند لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر
راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر ولایت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت
و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانیده و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده بجانب
بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مخالفت
میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور** دران زمانکه
بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بعضی از بلاد خراسان و مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان
معدلت کیش تخلف نموده طریقه فرار پیموده بودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر
بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و قومی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه اربع و سبعین و ثمانمائه
از دست سلطان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر و قندهار آورد و بعد از حصول بحدود آن ولایات
امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای سلطان سعید بود در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده
فرستاده و او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده و پای برسند سروری نهاده
و دران اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده
با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکرش بر کانون دل مظلومان
تافت و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده میرزاده ابابکر را اجازت توجه بجانب
بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد
عمر بآن حضرت انجامید بنابران خاقان استیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان
گردید و بعد از وصول بموضع جنت آخور عنایت ملک وهاب خاقان بلندجناب را پسری شایسته افسر
فرماندهی و فرزندی زیبنده تخت و کشورکشی عنایت فرمود ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیه
خدیجه بیگی آغا که موجب شریعت غرا در حباله خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نموده و بهمین سبب فرح و انبساط
خاطر همایون شده بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن طوی فراغت یافت از آنجا کوچ
فرموده بعد از طی منازل و مراحل بهبادین خواف را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن
مرحله بموضع استندارک که داخل ولایت قاین است شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع نمود

وفوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا نه کس را اسیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند
و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمحاصرهٔ استعجال
دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه قاین
گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت
بسیار گرفتند و چون دانستند که شاهزاده دور شده رسید عنان مراجعت انعطاف دادند و در زمان قلیل
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هرات رسیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت
و اقبال بگذرانیدند و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانیدند اما میرزا
محمد عمر پس از وصول الفتنه بار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم آورده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و این خبر بسمع اشرف
خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس را و دیگر امرای ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب
فرستاد و بین الجانبین مهم مقاتله انجامید و در اثنا اگر و فر تیری بر مقتل شاهزاده خورده و مملکت فراه
تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمد و آتش فتنه بآبیاری تیغ تیز فرو نشست ذکر سپرداختن

بعضی از ارکان دولت و بتربیت کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء

نیت چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر نظام الدین علیشیر را که در تهیهٔ اساس خیرات
و مبرات وجود دستگیر و صفای ضمیر شیپه و نظیر نداشت با علا مراتب جاه و جلال رساند در اوایل
طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهدهٔ آنجناب کرد و امیر نظام الدین
علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس فرمود
که امیر نظام الدین شیخم سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بقبول اجابت مقرون گردانیده
در شعبان سنهٔ ست و سبعین و ثمانمایه پادشاه بنده نواز و جهیر کرد که امیر واجب الاعزاز منصب
عالی مراتب امارت دیوان را سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر از قبول این امر ابا نموده بعرض
که من حالا که در جرگهٔ ملکیان سده سدره مقام انتظام دارم بر صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام
بر سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم و هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره جمعی از امرای
برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود پس تکفل امارت دون مرتبهٔ من باشد خاقان منصور این عذر را شنید
و بحکم همایون از مصدر عنایت بغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچکس از امرای عالی اساس

بر امیر نظام الدین علیشیر مقدم نمی زند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق خاطر خاقانی صاحب منصب امارت
دیوان اعلی گشته بپوشیدن خلعت زرین و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود که
علیشیر موجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهند زد اما چون در آن زمان نشانی بدست آنجناب
دادند که علی الرسم بساعت نیک مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جایی مهر زد که از آن پایانتر هیچکس را جای
نماند ❁ نزار نقش را که رد زمانه دشمود ❁ یکی چنانکه در آئینه تصور است ❁ و این معنی موجب استحسان خواص
و عوام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام گشت و شرف این وضع از نشان که مهر ترافیان آن امیر
صافی ضمیر نقش پذیر آمده بجایی رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که در پهلوی
و حقیقت کلمه المکان بالمکین نزد همگنان بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله
رازی در تاریخ امارت امیر نظام علیشیر گوید ❁ میر فلک جناب علیشیر کز شرف ❁ عاجز بود زدرک کمالات
دیوان نشست آخر شعبان بدان دولت ❁ از لطف شاه غازی والحق چنین سزد ❁ چون مهر زد به دیوان سلطان
روزگار ❁ تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد ❁ و هم دران روز که امیر نظام الدین علیشیر مهر زد و در دیوان نشست
نشست امیر حسین بار و میر مردان بمنصب سرافراز گشت و هم در این سال خواجه نظام الملک خوافی در منصب
وزارت دخل نمود و خواجه نظام الملک ولد خواجه شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بقضاء بعضی از
قصبات ولایت خواف قیام می نمود و در آخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه
پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه فاضل افضل
ملاذ متصدی پروانه و رسالت بوده جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب
در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن داد خواهان و احکامی که در باب مهم ایشان صدور
یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه اطلع علیه قلمی نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان سلطان ابو سعید
چندگاه در منصب انشا با مولانا عبد الحی منشی شریک بوده و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوظایف
میرزا الچیک قیام می نمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از نشانها
طلبیده بمنصب مذکور سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین
محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهم رعیت و سپاهی تازگی صفت نظام و انتظام
شد از عدل او میر نیکو سیر ❁ زمان تا زمان ملک معمورتر ❁ ز تدبیر آن خواجهٔ پاک دین ❁

اساس ایالت بغایت متین   و مقاران بتربیت و رعایت آنحضرت امیر حسن شیخ تیمور بجزای عمل سیء خود
گرفتار شده و دست سیاست خاقانی روزنامهٔ زندگانی آن شیر بیشهٔ پهلوانی را درنوشت و حسن شیخ تیمور در زمان
میرزا ابو القاسم بابر یساول بود و بواسطهٔ وفور قوت شجاعت پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز داشت اما حسن
بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مطبوع بود چه پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت در زمان سلطان سعید روزی
چند غاشیهٔ خدمتگاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد
بهیچ قرار برقرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از وقوع قراباغ باز بآستان خاقان گیتی ستان
آمده بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جراید جرایمش کشیده و ایالت استراباد را بوی تفویض کرد و او باز بسیر
طریق بیوفایی سلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد رنجیده از کنار
مرغاب بولایت شملغان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بانفصال انجامید در قشلاق مرو بملازمت
حضرت خاقانی رسید کرت بعد اخری بملازمت مخصوص عین رعایت و تربیت گردد و با وجود این همه مراحم
و اشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش پوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال الخخین غبار فتنه
قلعهٔ ختوشان که تعلق بدو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داده بمعتمدان خویش معمور
ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات قدم در وادی فرار نهد و باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را
که بجانب صحرا بود درینه فرمود و شخصی از نوکرانش مرواتشاه نام حقیقت اخیال را بوسیلهٔ یکی از ارکان دولت
بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس
و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار مشورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت
رخنهٔ کریک را سیا کشند به   و در روزی که حسن بسوبا که یکی از دوستانش بود رسانیده بند خود را سوده
داعیه داشت که بهر حیله از آن قلعه بگریزد تیغ قطع سیاست رشتهٔ حیاتش بگسیخت و خونش از شریان
سربان آمده با خاک راه در آمیخت ⁂ فلک که دیر مهر ورزد و کین هست ⁂ درین خراب سرا کار روی آینه ست
یکی را کند چون خور بر افلاک ⁂ یکی را افکند چون سایه بر خاک ⁂ **گفتار در بیان نهضت رایت آفتاب**
اشراق جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی
بامر ایالت پرداخت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجهت تمام و جهد
لاکلام اسباب عناد و خلاف بهم رسانید و قاصد نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاد

خوب

و خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید و چون این خبر در دار السلطنهٔ هرات شیوع یافته رای
جهانگشای چنان اقتضا کرد که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده ازین عنان اختیار آن دیار
در قبضهٔ اقتدار او نگذارد بنابران امیر عبد الخالق را با جمعی از سپاهیان موافق بجانب بلخ فرستاد
که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را جهت مدد این سرحد روان کرده اند که
اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان
در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند و امیر عبد الخالق
بعد از قطع منازل و مراحل ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش
چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه
اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ازاله نمایم و چون امیر عبد الخالق بپایهٔ سریر خاقانی رسید آنچه از احمد
مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت
که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیهٔ خلاف و نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفاق آید و بعد از آنکه
از وعده که کرده بود اثری مترتب نشد تادیب او را بر خاطر عالی مآثر قرار داده رایت ظفر آیت بعزیمت قبة الاسلام
بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنهٔ هرات مقرر کرده
امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته مجدداً بارهٔ
بلخ را استحکام گردانید و خاطر بتحصن قرار داده ایلچیان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
ارسال داشته مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه شدند احمد مشتاق کس بسلطان
سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شده و سلطان احمد میرزا اگرچه خود فی الحال نهضت ننمود اما فوجی
از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون ماهچهٔ علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را
نورانی ساخت و کیفیت تحصن احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان مظفر قرین چین قهر در جبین مبین انداخته
بترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه فرمان فرمود و چون ماهچهٔ علم نصرت شیم اطراف شهر را
تقسیم یافته هرکس بموجب حکم نزول فرمود و رایات خاقانی در برابر برج شاه حسین منزل گزیده و مقرب
حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر دروازهٔ دشترخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان دولت
و عساکر مریخ صولت آن حصار را در میان گرفته و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بسیلان

همت همواره ساختن آغاز انهدام درخت کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا العرض حضرت اعلا رسید
که سلطان محمود میرزا با سپاهی فراوان بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق پیش نهاد همت بلند گردانیده
بنا بر آن فرمان همایون شرف نفاذ یافته امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود فلک اقتباس معبر ترمذ رفته
در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله
و مقاتله برافراخته و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار آب جیحون قوی دل و مستظهر
خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانیده هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال
افروخته بنهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید و ازینجانب هر صبح که شهسوار نیزه گذار آفتاب
کمند همت بر تسخیر حصار دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد
خاطر اقبال مآثر ساخت صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کره نای و سورن ارکان عالم را
متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چترها در سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست
جلادت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در
اثنا روزی امیر سید مهدی که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز
و مستثنی بود با فوجی از لشکریان و دلیران عسکر ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر فصیل بودند
تیر و سنگ میپرداختند منهزم ساخت و از خندق اول گذشته پای تهور پیش نهاد تا بکنار خندق
شیر حاجی را که در میان خاکریز بود رسید و خواست که از آن خندق نیز بگذرد و کمند همت بر برج شاه حسین اندازد
احمد مشتاق چون حال بدین منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره و باران فرستاد تا بمخالفت سید مهدی
و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با میر سید مهدی باغاز مقاتله کرد و آن سید
بلند قدر بسر پنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاده آنگاه بر زبر او نشسته
خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته
دست دراز کرده نیزه آن شخص را گرفته بدست و ساق کشید تا از پای در آمده و سر دو کشته سرهای ایشان را
بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آنحضرت آن زبده اولاد سید کرار را باصناف الطاف
پادشاهانه و انواع عواطف خسروانه نوازش فرموده و بانعام اسب و زر و خلع قیمتی و اشیا دیگر سرافراز
گردانیده در علو قدر و منزلت افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری ذخیره مدت

محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر اوقات از صبح تا شام نایره قتال مشتعل بود و از شام تا صبح
نعره حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن ایام ترکمانی که مشهور بود بقراجارچی بر نشیب برج شاه حسین
بر آمده و در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان ساخته خاقان منصور و جمهور
ملازمان آنحضرت نشان را دشنام میداد و آنحضرت را چون این معنی ناگوار اوقات بوقوع پیوست آخر کار
سه چهار کس از قادر اندازان فرمود که در مقابله آن برج بایستادند نزدیک بیکدیگر و سهام خون آشام بر
کمان نهادند و چون قراجارچی آغاز سب و شتم کرد همچنان آواز شصت در شست گشادند و این سه
موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت الثری
در هیچ جا قرار نگرفت و همین معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام
نگشود و مقارن اینحال امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود خاقان منصور
از وقوع آن حادثه متغیر گشته بر احضار او امر فرمود و شرح این واقعه آنکه در ایامی که امیر مظفر برلاس در کنار
آب لوای ظفر مآب ارتفاع داده لشکر ماوراءالنهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب در کشتی نشسته
بمیان دریا میرفتند و از آنجانب امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر بندق بن جهانشاه بن جاکو
برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از این طرف
امیر مظفر برلاس و از آنجانب امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بمیان دریا روند که بواسطه
گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را موکد ساخته بر موجب تقدیم رسانند و در اثنای آن قیل و قال
باد تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند
سفینه را نگاه نتوانسته داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله و فرح و انبساط را بعنان
سماوات رسانیدند و سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن
دانست که خود را در آب انداخت و شناه کنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان تشبیه کرده در تیر
که در کشش تیر پرداخته انداختند و بنا بر آنکه مشیت ایزدی مقتضی الطاف آنحضرت حیات جناب امارت پناه
نشده بود هیچ یک از آن پیکانها بهدف مرام اندازان بوی نرسید و ابو سعید ایشیکی که از آنجانب از نوکرانش در آب
انداخته بساحل نجات رسانید

گر از گردون بیارد صد هزاران تیر ∴ نیاید کارگر بی حکم تقدیر
وگر عالم سراسر آب گیرد ∴ یکی بی حکم یزدانی نمیرد

و اگرچه امیر مظفر برلاس کشتی حافظ

سبحانی و قوت دولت خاقانی ازان فرقه ب باک خلاص شد اما جمعی از سواران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست
لشکریان سلطان محمود میرزا افتادند و استقلال تمام در احوال ایشان راه یافت و کیفیت واقعه بایستادکان پایه سریر اعلا
عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبیده و چون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر
شد که امیر مظفر بموکب گردون مواکب پیوندد و درین اثنا بسلطنت پناه اشتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی
همایون سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان به انجیت [?] عدم وجدان قوت قوت یکبار معدود [?] شده هرکس مجال یافت
راه گریز پیش گرفت چنانچه در بازار بهمت رکاب دولت انتساب زیاده از ده هزار کس نماند و بعد از وصول امیر
مظفر برلاس باردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیر نظام الدین علیشیر مدار السلطنه
هرات رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم آورده بفرستد و آنجناب حسب الامر نموده [?]
دو هزار خروار غله و حبوبات حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب
بلخ روان کرد و دران اوان که امیر علیشیر در شهر او دمیرزا ابوالخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام
داشت یاغی شده و از هرات بگریخت و مقرب الحضرت السلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه
اختیار الدین بند کرد **ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا**
ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان تا موضع کرماب و دران اوان که امیر مظفر از کنار
آب آمویه بازگشت سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و مرد و مردانه رو بحیله کرده
که هر اقحت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام نمایند
خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این خبر بمقتضای رای صواب نمای توجهات [?] مدار السلطنه هرات
و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود حدود را مجتمع ساخته
علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که در کنار آب از سپاه
نصرت مآب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت انتظام روان
متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از شهر شتاقی بگذرند و باردوی همایون در آمده دست
تیغ و تیر بر آرد و بحسب اتفاق روزی بهنگام نماز دیگر خاقان عالی گهر بر بالای کوه سکر نشسته گرد موجها [?] می آمد
دران اثنا نظرش بر نهر پل شتاق افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب میر ایوب با هزار کس بکنار
جوی رسیده چون دید که پل ویران است عنان بگردانید و بطور نتوانست رسانید و از همانجا بسوی ان آمده [?]

بازگردیده

بازگردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بکامشی او فرستاد و بعضی از پیادهای سپاهش
بازگردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا با لشکر ملا شبها آغاز گذشتن کردند و خاقان
منصور انجرات اعدا و توقف پایتخت صلاح دولت ندانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع
جنود ظفر ورود عنان گیران بحرب مخالفان نماید و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر
مآب گشت و میرزا ابابکر دران منزل قلم بطلان [?] بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون
خاقان کامیاب از فاریاب کوچ فرموده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود
میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف تصور ایشان [?] شتاق الواب شهر بروی امید ایشان
نگشود و برادران از فتح آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت
آمدند لاجرم خاقان منصور بطاز زمان [?] رکاب نصرت انتساب را جنبه پوشانیده از کرماب بچکتو رفت و از آنجا
متوجه پل تابان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول از جانب هرات
با ده هزار پیاده و سوار رسیده موجب استظهار شاه و سپاه گردید و خاقان منصور از آب مرغاب عبور
نموده پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و دران منزل او یماقات ولایت مروچاق و بادغیس
بوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر احتیاجات که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت
ارزان شده و لشکر از قحط و غلا بخصب و فراغت رسیدند و مقارن وصول همایون بکنار آب مرغاب هر روز
فوج فوج از عساکر ولایات خراسان بپایه سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا و ثنا گشاده ساخته
مستعد جنگ و پیکار میگردیدند **نظم** ز هر کشوری لشکری تیغ زن ٭ یلان سپه افراز دشمن شکن ٭
بخدمت شه آراسته میان ٭ کشاده بمدح و ثنایش زبان ٭ بدرگاه عالی رسیدند شاد ٭
سپه شد زریگ بیابان زیاد ٭ و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل
کرماب رسیدند و از جنود اجتماع ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن
آنحال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر از موکب همایون فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی
مجتمع ساخته بتسخیر حصار شادمان مطمح نظر همت گردانیده بنابران برادران از آنکه مبادا موکب نصرت
نشان بشهپال [?] گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان
نزد خاقان عالمیان صحت پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه بکواکب اساس [?]

عدل امور ساخت و امیر مظفر موجب فرمان عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران بازکشید اگرچه سلطان احمد میرزا
و سلطان محمود میرزا سیاه اما پس بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را
نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و نفاق نه پیماید و جاده مستقیم وفاق و اتفاق آید بنابر آنکه احمد مشتاق از آن
عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من ازین اظهار جرات و جسارت آن بود که بر ضمیر انور همایون
واضح گردد که از دست من کاری می آید و امیر عبد الخالق نمیتواند که مرا فریب و تزویر دهد القصه آوردن تحکیم بنیان
عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق بلخ را با میر مظفر سپرد و روی توجه باردوی همایون آورد و امیر مظفر
کیفیت را عرضه داشت استاده کان پایه سریر اعلا کرده چون آن عرضه داشت بکنار آب مرغاب بنظر
انور همایون رسید خاقان کامیاب ∴ ظفر همعنان نصرتش در رکاب ∴ بجانب مستقر سریر سلطنت
و اقبال کوچ فرموده و مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت
آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سود و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و لطف و مرحمت آن مهر سپهر
استقلال دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و خجالت [illegible] شهریاری امیدوار خاقان منصور
از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش
خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانیده ∴ بنزد کسی کو بدانش مهست ∴ ز مجرم کشی جرم بخشی به است

عرض بعضی احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان ستوده خصال از تسخیر بلخ فراغت یافت زمام
حکومت آن مملکت را در قبضه قدرت میرزا بابر نهاده و آنجناب به آنجانب شتافته امیر مظفر برلاس آن بستان
آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بجهت حلول اجل طبیعی درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین
محمد برندق باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده دار السلطنه هرات حرسها الله
و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان توامی [illegible] مقام
بر جمیع امرا مهر زد مقارن وقایع مذکور ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر مایل آن شد که خانم سلطان بیگم بنت
سلطان ابو سعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان علاء الدوله در سلک ازدواج بدیع الزمان
میرزا انتظام دهد بنابر آن بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام
بموجب فرموده عمل نموده رعایا و صناع در باغ زاغان ساختن چهار طاقهای فرحت نشان افزای ریاض
رضوان گردانیدند و در هر صنفی از اصناف محنت [illegible] تعبیه مناسب عرف خود بظهور رسانیدند و وقتی که اختر

شناسان

شناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلا
مجتمع گشته [illegible] ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سایر سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت
نشستند ساقیان حور عذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ساز و آواز
نشاط می پرستان را زیاده کردند خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه آنقدر معد و مهیا ساختند که رسم
جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن سور و سرور و طرب بیکماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالمگیر
روی بسوی مهمات ملک و مال نهاده و در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزیر
زادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته
بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شد و باندک زمانی کارش ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین
نظام الملک سمنانی از نیابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان منصور رسانیدند و آن کلمات
موثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مواخذ گشت و امیر بدر الدین محصلی او مقرر شد و در آن ایام خاقان منصور بر سبیل
آن قضیه پرداخت و خواجه قوام الدین و نظام الملک و خواجه افضل در پای سریر سپهر مقدار بیکبار با خواجه
مجد الدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند و پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست
که یک یک با او سخن کنید و باتفاق تفتیش نمایید خواجه مجد الدین محمد بدین عنایت مستظهر گشته برخواست و [illegible]
بعضی از مقرران چون این صورت مشاهده نمودند خاموش گشته لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد
ثابت نشد و زبان خاقان منصور باطلاق وصد و رایفه چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کبکی بر سبیل
شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی که روانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نمایند و تا شهور سنه اثنی و ثمانین
و ثمانمائه حال خواجه مجد الدین محمد بر همین منوال بود و بعد از آن نوبت دیگر ترتیب یافته اعلام اقتدار و اعتبار برافراخت
چنانچه بر قوم کلک بیان خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بلیغ بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی **ذکر شمه
از کر و فر میرزا بابر و کشته شدن او از دست زمانه مکار** میرزا مظفر الدین بابر که در منزل فاریاب
از رکاب ظفر مآب خاقان کامیاب تخلف جست و بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال
متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب موکب همایون تاب مقاومت نیاورده
پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم آورده متوجه خراسان گردیده بنواحی مروشاهجان آمد
و چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین [illegible] و امیر محمد

بار دیگر از پس از مردم کاری چاره فیروز شاهزاده نمود گردانیده و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ
گریخت و از آنجا راه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت و سبک ناگاه
کرمان را فرو گرفت از چهار طرف نفیر و کرنای و دهل و نای و سورنا باوج فلک نیلگون رسانیده داروغه کرمان فرار
اختیار کرده و میرزا ابابکر بشهر در آمده چند بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد
پادشاه عراق و آذربایجان پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرای نامدار را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص
کرمان نامزد فرموده و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در خود ندیده (?) هزیمت شده بار دیگر بصوب سیستان
چون بحدود ولایت رسید شنید که مرض نقرس و درد پای بر حضرت صاحبقران استیلا گشته بنابرین باتفاق پیرام
بیک و بیرعلی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات گشت خیال همگنان
آنکه همچنانکه خاقان منصور از میمنه و میسره بیغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند اندیشه گردانیده ایشان
نیز آنحضرت را بسبب تسلط و اقتدار بتدریج و خفا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان
از پای در نیاید و شاهباز فلک معالی از قصد چهره ضعیف نهاد گروهی روی نتابد زغن (?) عنقا شکار کس نشود دام از چین
کانجا همیشه باد بدست است دام را ۞ القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور از خیال شاهزاده وقوف یافته
با وجود شدت مرض در محفه نشست و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان
بودند با سرعت (?) و جلال متوجه قصبه اسفزار شد تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده با جمع سپاه نصرت پناه
فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوف یافت و بدان واسطه میرزا ابابکر و یاران
شد و عنان بصوب فراه انعطاف داد و آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست امتیاز داشت
قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر از نواب پایه سریر اعلا اجازت یافته جهت علوفه و تحصیل خود بجانب فراه
توجه نموده و در حدود اسفزار شبی بقراولان میرزا ابابکر باز خورده و در ساعت او را گرفته و پیش شاهزاده بردند
و چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آن حضرت از کیفیت (?)
اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته پانزده هزار کس در نواحی بلده هرات در کمین بنشسته تا در کار هجوم حضرت مسامع
وصول بر آنکه وداد از دو پای جلادت پیش نهاده دست بردی نماید و چون حقوق تربیت سلطان سعید در این
بنده بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق
واقع تصور کرده جان احمد چولی را با اسب و جامه نوازش نموده عزیمت هرات را بتغییر داده روی بطرف خاقان نهاده

شب با شهزاده همراه بوده و بوقت نماز بامداد مجال یافته فرار نموده در نواحی سبزه بملازمت خاقان ظفر قرین رسیده شرح
واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد
نهضت نموده و میرزا ابابکر از توجه موکب همایون وقوف یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد
و در هر منزلی جمعی از آنجناب جدا گشته و در هر مرحله قومی از سپاه شیر دل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند
و آنحضرت در طی منازل بشتاب مسارعت میفرمود که از اردوی نصرت نشان تا میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه
نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسید با معدودی چند از آب عبور نموده در آن طرف رود بسبب استراحت
فرود آمده شب را آسوده اما خاقان منصور در آن شب از آسایش اجتناب نموده و قلب و میمنه و میسره آراسته
می‌نمود چون ملاح اصباح گرمابخش (?) تقدیر کشتی زراندود خورشید در بحر اخضر فلک انداخته منقلای سپاه کشورگشای
بکنار آب گرگان رسید نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اغلی و یار محمد سارق جولی از آب
گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب نیز عبور نمود میرزا ابابکر که تا آن وقت مانند بخت خویش در خواب
بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکه سوار مجال فرار یافته جمعی از بهادران نصرت نشان بتکامشی آن نامور
گشتند از آنجمله میر محمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده جوان را تنها دیده عنان بازگردانید
تیری بحلقش زد امیر حسید (?) نیز خود را بآنجناب رسانیده و دست باستعمال سیف و سنان برده اما مغلوب شده
میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن موضع فرود آمده و اسبی طلبید که خود را از گرداب بلا
بساحل نجات رساند آنجناب الحشت (?) قبول بر دیده نهاده آنحضرت را مطمئن گردانیده و جمعی را در خدمتش باز داشته متوجه
اعلا گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلادر را با فوجی از شجاعان
جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته سبک ناگاه در آن خانه که محل نزول
شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه آنجناب را گرفته رشته حیاتش را به تیغ
تیز انقطاع دادند و آن دهستانی ناپاک که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده بود طریق غدر مسلوک داشته
از عقب فرستاده بود بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده و خاطر اکابر و اصاغر
آن دیار را که دغدغه تمام داشتند از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که در شهر حاکم بود از وصول آن
خبر بهجت اثر مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ جمع از آن خطیبه (?) کبری عنان جهت
مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای که آشیانه معهود اعلام عدل و انصاف

برافراخت **ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت**
قادر بیچون امیر ذوالنون والد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود
بصفای عقیدت و وفور عبادت از جمهور ارباب زهادت سبقت می‌نمود و در زمستان سلطان سعید میرزا سلطان
ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر می‌برد و بهنگام کوشش و داد و ایام رزم و پیکار باستعمال
سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد بنابر آن منظور نظر و ملحوظ عین تربیت و رعایت
و باصناف انعام و احسان مخصوص از امثال و اقران شده مرتبه او از مراتب اقربا و اخوان او در گذشت و بعد از فوت
قرابایغ امیر ذوالنون بهرات شتافته روزی چند در خدمت بارگاه عالم پناه اوقات گذرانید و در آن اوان
چنانچه مطمح امید اوست تربیت نیافت بنابر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایت فیروزی نشان متوجه دفع
میرزا یادگار محمد بود دلیغر ایغاج خبوشان عنان بکران بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند
رفته پرتو دولت سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن
منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان آورد و چون در ابد سلطنه
هرات بسیدخاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود
و حال آنکه در آن اولا اقوام هزاره و نکدری بر آنجا و دا استیلای تمام داشته و امیر ذوالنون فی شهور سنه اربع
و ثمانین و ثمانمائه با لشکری اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت
محاربت فرموده و بقوت دولت خاقانی در غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک ظفر و نصرت اختصاص یافته
ولایت مذکوره را در حیز تصرف در آورد **نظم** اگرچند بودی بهنگام کار ‧ از و یک سوار از نژاد هزار ‧
به پیکان خونریز و شمشیر تیز ‧ برآوردی از دشمنان رستخیز ‧ اقوام هزاره و نکدری چون آن چنین را مشاهده
نمودند سر انقیاد و اطاعت بر خط اخلاص و فرمان نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفتند
از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق
امور مملکت قندهار و فراه و ساغره و تولک را نیز در قبضه اقتدار او نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان را
بنوبت باسم حکومت قندهار میفرستاد و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافت و بهیبت و
شوکت او جهت پرتو انوار عدالتش بر ولایت شال و مستونگ و سیوی و توابع و لواحق تافت و مشار الیه تکلفه قائم نسقط
آنجناب بشجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اجتهاد

می‌افراشت اکثر شبها صبح در اشاعت نصفت و احسان بکذرانیدی و از صبح تا شام در اقامت نوافل و قراءت
قرآن بسر بردی و در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی
و در محراب طاعات و عبادت روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بکمال اخلاص و نیازمندی شرط تحسین بجای آوردی
پرورش همه معدلت کار بود ‧ شب از بهر طاعات بیدار بود ‧ ز شمشیر خونریز او روز جنگ ‧
همه روی صحرا شده لاله رنگ ‧ و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس و افزونی ابطال جابل استظهار تمام پیدا کرد
تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور نموده در ادای مقتضیات شرایط تغافل و اهمال بجای آوردی حکومت قندهار را
به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرموده داور و نکی ساغره و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ولایت غور را
بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت
و اهل غور و سعادت و نعمت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور
خزاین نقود و افزونی اتباع و حشم مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تجبر و حشمت آن از حد اعتدال در گذشته
لایق دولت چنان مینماید که قبل از آنکه اندیشه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیرش سنوح نماید یکی
از شاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده بافوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد و بنابر آنکه امیر
ذوالنون در بعضی اسفار با سپاه زمین داور و قندهار رهوکب فیروزی آثار می‌پیوست خاقان منصور بدین
سخن اهل غرض التفات نمی‌نمود آخر الامر تیسیر کل قصد بموجب استصواب آنجماعت عمل نمایند و در آن اثنا
بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار در مقام مخالفت آمد و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت
هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا نمود و جان بساحل نجات کشید چنانکه کیفیت این حکایت در محل خود
مسطور خواهد گردید ان شاء الله تعالی **ذکر ظهور مزار بهشت نشان که منسوب است بحضرت شاه مردان در**
قریه خواجه خیران در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام
بلخ لوای ایالت و جهت پروری مرتفع کرده بود از وراء استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود
شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بنبیره عرفای کرام سلطان بایزید بسطامی اتصال
می‌یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت و بشرف ملازمت حضرت بایقرا
میرزا دریافت تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن مکتوب بود
مرقد شاه اولیا و عمده اصفیا مهبط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن **ابی طالب علیه الصلوة و السلم**

در قریهٔ خواجه خیران در زمان سلطنت بنابران میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده و با ایشان
مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف برد و در آن موضع که در آن کتاب یقین یافته بود
گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان روان را امتثال نموده حفر کردند ناگاه لوحی سفید
پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران
بایوان کیوان رسید همگنان روی نیاز بران خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص
برگشودند و این خبر در اطراف ولایت اشتهار یافته اصحاب امراض بسوی آن آستان جنت نشان روی آوردند و بسیاری
زمره از مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم
ازدحام خواص و عوام در آن سده سدره مقام بمرتبه واقع شد که در بیان مقصور آن نتوان نمود و کثرت نقود
و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجه انجامید که محصل از وجود آن مقدار زر و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون
حال بران منوال دید صدی حصنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاده صورت واقعه را عرضه داشت
ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته
احرام طواف آن قبلهٔ امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص متوجه آنجانب نهضت فرمود و پس از وصول غایت نیاز
و اخلاص بجای آورد و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنهاد و در اطراف آن ایوانها و حجرات
طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ که حالا بنهر شاهی مشهور است
بران مزار فیض آثار وقف کرد و امر نقابت آن آستانهٔ علیه را بسید تاج الدین اندخودی که از جملهٔ اقربای سید برکه
بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمود و منصب تولیت بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات
و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده و در ضمان
صحت و سلامت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هرات شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت
برگشاد و القصه ظهور مرقد منور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعیین موقوفات در اطراف آفاق
اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بآنجانب برافراخت و چند گاه آمد شد خلایق بآن
حضرت کعبه مرتبه بمثابه بود که هر ساله قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بآنجا می آوردند و نقیب و شیخ و عمله آن
فرخنده مقام تمامی اموال را صرف ضیافت صادر و وارد و راتبه عمارت میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت
صفت مصر جامع گرفت بالجمله زمانی آن مقدار جمعیت در نواحی آن سده سدره مرتبت دست داد که شرح آن

بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابران یکی از اهل مکر و تزویر که در سلک اراذل دار السلطنه هرات انتظام داشت با خود
خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزاری زر و جوهر بدست آورده پای در معارج عزت
نهد بنا بر آن شامی در کازرگاه نزدیک بآستانه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد چون مردم بروی جمع شده کیفیت
حال پرسیدند جواب داد که حالا شخصی بصورت عرب بر اسپان تازی نژاد سوار در این صحرا بر من ظاهر شده
و گفت مرقد فیض بخش حضرت شاه ولایت پناهی اهل بیت علیه السلام در فلان موضع است و اشارت
بجائی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سنگتراش بود و مردم از اراجیف با آن تخته رفته فی الحال جمعی کثیر از
قلندران و تبرائیان گرد جمع آمدند و صورت قبری ساختند خاک قدم اراجیف را مانند توتیا در دیده کشیده لبان
آب حیات فرو برده آنچه توانستند روی نثار کردند و از موضع قبر خاک گرفته تبرک هر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود
و در عوض زر و جوهر اخذ مینمود و ظهور قبر امام در طوایف انام مشهور گشته خلقی بی نهایت خصوصا مرضی و معلولان
بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین می سودند چون کوری یا لنگی بسر قبر رسیدی و شفا نیافتی
بر خاک نهادی اتباع اراجیف از روی چاپلوسی پرسیدی که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر مسکین بی صلوات فرستادی
فریاد و فغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر بزبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را در زیر لگد و زخم
میساختند که شکاکست و منافق و قتل و حرق سزای اوست و لایق القصه اراجیف در عرض پانزده روز نیابتا سیل
زر و جوهر و اجناس نفیسه و دیگر از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد جمعی دیگر از
از مردم بی هنر این هوس در سر افتاده مثال این واقعات دروغ ساختند و در هر یک محلتی از محلات درون
و بیرون هرات و بعضی از ولایات صدای ظهور امام در انداختند اراجیف چون آن حال دیدند از سوابق ترسیده
منهزم گردیده و لطلاب آنجماعت نزد خاقان و علما و اعیان هرات شکایت کرده مولانا کمال الدین بتادیب ایشان
مامور شد و آنجناب اکثر آنجماعت را گرفته الزام داده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود تا آن شوغا و آشوب تسکین یافت
و دیگر کس آن اندیشه باطله در کانون درون هیچ بوالهوس نتافت اما آستانه خواجه خیران تا غایت معمور است
و مطاف طوایف جمهور خلایق نزدیک و دور و الله اعلم بحقایق الامور **گفتار در بیان شمه از حال محمد سلطان**
میرزا که بکیچیک میرزا مشهور است و ذکر انتقال آن از محنت سرای دنیا بجنت اعلی شاهزاده محمد سلطان
خسرویی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و لطافت سیرت موصوف و بکیاست و کفایت و محاسن کردار
و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل

در تحصیل فروع و اصول علوم متفرد و در تکمیل فنون معقول و منقول متفرد شرح فضایل علما نسبت بکمالات بسیار
شمه‌ای از عمان و وصف مقالات بلاغت قیاس با الفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران **نظم** روشن از دل چو مصباحش
کشف کشاف و فتح مفتاحش ؛ عقلیش از قیاس عقل برون ؛ نقلیش از مقام نقل برون ؛ و آن در درج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا
شیخ حسین شرایط کتب متداوله بجای آورده و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت
میکرد چنانچه سابقا مذکور شده بعد از واقعه قراباغ بهرات آمده و در ظل عاطفت خاقان منصور در تمام ایام با فیروز
عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافته زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام
سلطنت و اقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال گذرانید
و علو کیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از افعال و احوالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور
بنابر ملاحظه احوال همشیره دخترزاده روزی چند تغافل ورزید … شعار خود ساخته بتصور آنکه شاید میرزا کیچک مقتضای
عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید … پرداخت **نظم** بر شاخ پایدار که ابلهست
سربلند ؛ منشکن بدست خویش که آن هم نخست بشکست ؛ در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن
شاهزاده مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت تافت در آن اثنا شاهزاده خلافت پناه جهت حرارت خورشید
برفع چتر مبادرت نموده و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک بود و در آن قبیل مسافت میفرمود از مشاهده این حرکت
او بنا بر غضب قیامت لهب مشتعل گشته و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون بابقه میرزا کیچک فرمان
کارانه‌دار در گذشت امرای عظام در ساحت شاهزاده در آمده بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر
عروج محبوس گردانیده بمحافظان شایسته سپردند **نظم** چنین است رسم سپهر بلند ؛ که زین ست اقبال او را گزند ؛
گل دولت از باغ دنیی که چید ؛ که آسیب از خار نکبت ندید ؛ و چون میرزا کیچک چندگاه مانند لعل در صمیم
کان و در در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان
گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال ملازمت جاه و جلال میکرده از افعال و اقوال سابقه نادم بوده
لوازم اعتذار و استغفار بجای می‌آورد **ع** که گر کنم چه خجسته شد … ؛ عاقبت رخصت گزاردن حج اسلام و ادراک
شرف زیارت خیر الانام علیه الصلوات و السلام در ضمیرش پیدا شده و مبالغه تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرد

با طایفه‌ای از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافله توفیق با دشاه … رفیق خدام ذوی الاحترام
و همراهی … مالک الملک لایزال همعنان موکب کواکب احتشام **نظم** توفیق رفیق و بخت همراه ؛ اقبال ندیم گاه و بیگاه ؛
هوای تبریز از غبار سم سمند آن خسرو جهانی عنبر عبیر بیز گشت و پادشاه عطوفت لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را
عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نموده شرایط مهمان نوازی بوجهی که فراخور همت
عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات تشریف فرموده میرزا کیچک جواب داد که چون احرام طواف بیت الله بسته‌ام
و زبان حال و قال بادای کلمه لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمیدانم که درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام
نمایم و … آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی … اگر آن حضرت لطف نموده
غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده … **نظم** از آن طرف نپذیرد کمال آن
و زین طرف شرف روزگار ما باشد ؛ سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این ملتمس را مستلقی
بقبول نگشت و میرزا کیچک پای همت در دامن استغنا پیچیده چند روز از طرفین بدین گفتگوی گذشت القصه
قرار یافت که میرزا کیچک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز بدانجا تشریف
حضور ارزانی دارد و روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داد از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم
بتقدیم رسید سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف
ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق از تبریز رفیق عزت و احترام ببلاد شام شتافت از آنجا بمصر
و میان آنجناب و ملک مصر ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات واقع شد و میرزا کیچک از مصر
و مسرور متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه مطهره رسول علیه السلام عنان بازگشت
بصوب خراسان انعطاف داد و چون در زمان امان حضرت واهب العطایا نزدیک بدار الملک هرات رسید
و گوش هوش میرزا سلطان احمد و … خبر وصول فرزند ارجمند شنیده … امید ایشان از آب سحاب
عنایت حضرت باری ثمره سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو مشتاق زاویه فراق بنسیم مژده
وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون امثال بر زبان حال و قال ایشان گذشت **نظم** باز آن طلعت خورشید سیما
میرسد ؛ چشم روشن شد که نور دیده ما میرسد ؛ تا امید آثار روزگار دولتش ؛ دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد
و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را بقدم اشتیاق استقبال نموده … بیت الاحزان
هجران … من الحزن گرفته بود از تشمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند.

سلامتی ذات مجسته صفات شاهزاده عالیمقام و توفیق گزاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات
بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی مراسم استقبال اشرف
و شرایط نیاز و نثار بکمال اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز میرزا کیچک را چند فرسخ استقبال فرموده انقدر
لطف و مهربانی ظاهر کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا کیچک در غایت سرور بوطن مالوف و مسکن معهود درآمده
همواره در متنزهات دار السلطنه هرات با فوجی از علمای مجسته صفات لوازم صحبت مرعی داشت و بیشتر اوقات فرخنده
ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانید و همت بر اکتساب سعادت اخروی میگماشت **نظم**
نشستی با ارباب دانش مدام ۞ ز کسب کمالات جستی مرام ۞ نمودی خط حسن و آموزگار ۞ بخشش ما خطر خسته
و چون مجالست که سپهر غدار درین مرحله ناپایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار نگذارد در شهور سنه ٨٩٥ مرض صعب عارض
ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشت و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه ذات آن شاهزاده
درگذشت داعی الله بحوالی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا کیچک رسانید و شاهزاده
خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بضیافت خانه فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال برومند بخت و اقبال
بصرصر فنا از پای درافتاد و دوری آفتاب درخش از برج استقلال و اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد **نظم**
خورشید سپهر عدل و اقبال ۞ جمشید سریر فضل و افضال ۞ بر اوج کمال یافت نقصان ۞ از دیده بخت گشت پنهان
والد بزرگوار و والده عصمت شعار آن شاهزاده عالیمقدار بدست اضطراب لباس شکیبایی پاره پاره کرده شیون و خود را
بر خاک راه افکنده سیلاب سرشک تحت الثری و دود آه بثریا رسانیدند **نظم** بدست غم گریبان چاک کردند ۞
ز دیده خاک را نمناک کردند ۞ ز خون دل زمین گردید گلگون ۞ ز دود آه ایشان تیره گردون ۞ و خاقان منصور
بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا همشیره عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش
اشارت فرموده اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایه سریر آسمان نشان بآیین سلاطین صاحب تمکین
بلکه بتجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه
نهاده بر دوش گرفتند و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و خواص و عوام و طبقات ایشان
پیاده در متابعت روان شده از کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند بر محفه تابوت محفوف برحمت حی لا یموت نماز
گزارده و آن گوهر پادشاهی بحظیره گازرگاه که بهمین مصلحت بنا یافته بود بخاک سپردند و بطریق سنت سید البشر
خیر الانام علیه التحیه و السلام بخازن خاک سپردند **رباعی** ای چرخ جهان خراب از کینه تست ۞ بیدادگری عادت دیرینه تست

ای خاک اگر سینه تو بشکافند ۞ بس گوهر قیمتی که در سینه تست ۞ اصحاب این مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است
چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح شاهزاده
عالی گهر را باصناف صلوات و صدقات شاد گردانیدند و حظیره متبرکه منوره را بانواع تکلفات زیب و زینت درافزودند و
مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی دران ایام برای کتابه آن چند قصیده در سلک نظم انتظام داد **نظم**
خجسته حرمی کز برین سبز طارم است ۞ قندیل گور خانه شاهان عالم است ۞ جهت شمس سپهر شاهزاده میرزا
شبنم سهیلی این رباعی در سلک نظم کشیده **رباعی** ای داشته تاج سلطنت عالم تنگ ۞ وی آمده از محنت ایام بتنگ
بیرون زده زین جهان فانی و رنگ ۞ بر روی نهاده در برآورده سنگ **ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه**
هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد که بدیع الجمال
بیگم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را از السلطان ابوسعید باز گذاشته در خطا و ق
رایات آفتاب اشراق برافراخته در سلک ازدواج پیرحاق سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیرحاق سلطان
احمد خان که از جمله خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و کثرت اتباع زیادت داشت دره التاج سلطنت را بحباله نکاح خویش در
آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت الکاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربست
مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمده و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مسند سلطنت
آبا و اجداد توقف نموده ولد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم مرافقت والده اختیار فرمودند و چون
محفه زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هرات رسید خاقان منصور مخدرات شبستان سنق خلافت و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمتی هرچه تمامتر بمستقر عز و کرامت
رسانیدند و لوازم ساچق و نیاز و نثار بجای آوردند و بستر عظمی دیده و دیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای
لایق کشیده حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیره عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی
داشته رای همایون شد و چنان اقتضا نمود که میرزا ابابکر را از بلخ بدرگاه عالم پناه طلب نمایند و حکومت
آن ولایت را در قبضه درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهاد و بعد از وصول بابکر میرزا
بهرات جنت نشان شاهزاده عالیمکان مظفر حسین میرزا ترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمود
و باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافته هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که از آب آکنده است
مالامال بود چهار طاقی در غایت زیب و زینت برافراخت **نظم** بپهلوی آن حوض کوثر اثر ۞ شد افراخته چار طاقی دگر ۞

نزین بر سپای روم و فرنگ ❊ ز اجناس نره وزی هفت رنگ ❊ بهر یک نشسته بسی مه جبین ❊ چو در قصر باغ جنان حور عین
ز مردم بوده دل و دین بهم ❊ فرح بخش جانهای غمگین بهم ❊ و صناع و محترفات آراسته که جهت در باغ زاغان
حوض از ساختن چهار طاق پر زینت و دکاکین غرایب آیین حضرت نگارخانهٔ چین و رشک تماشای بروج چرخ برین گردانیدند
بهر سو دکانی شد آراسته ❊ مهیا در آن هر چه دل خواسته ❊ خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلگشای
نقل فرموده قریب و ماه در عمارت جنتین بابر مرد از مقربان درگاه بهشت آیین در چهار طاق خاصه همایون که بطلا و لاجورد
منقش گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاق خود قرار گرفته بتجربه
ریحانی و استماع الحان و اغانی قیام نمودند و در آن ایام فرح سرور در خاطره جمهور بدرجه‌ای رسید که در عرصه آیینه
هندسان هنرپیشه و صناع نیکو اندیشه نقشهای غریب و اصناف امور عجیب بعرض رسانیدند و هر طایفه مناسب
حرفه خود صورتی نادر و هیکلی بدیع بمنظر ظهور آورده آنرا ساختند و در آن اوقات از اصحاب حسن و ملاحت و نغمه‌سرایان
صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجلس عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند بنغمات دلگشای و ترنمات فرح بخش
و صغیر و کبیر را می فریفتند و فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب لالهٔ لعل در بزم بوستان افروز و صفای
و تاب عارض ساقیان نسرین جبین که با نور آفتاب برابری می‌نمود محفل بستان را چون فضای سپهر برین روشن
میگردانید **نظم** پری پیکر بتان نغمه پرداز ❊ گهی از ساز دلکش گه ز آواز ❊ نوای عیش و عشرت می سرودند
نشاط باده نوشان می فزودند ❊ و در آن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت
مایده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام معد و مهیا میساختند و از وفور اطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه آثار
و جوع از عرصه عالم بر می انداختند **نظم** بزم خسروی مردم مکرر ❊ شدی خوانهای نعمت روح پرور ❊
بهر خوانی ز دعوتهای شاهی ❊ مهیا بود چندانی که خواهی ❊ و در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست اصحاب
تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده نسبت بمظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت
خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده سدره مرتبت را خلع فاخره پوشانیدند و بعد از انقضای آن
زمانی از آن جشن و سور و وصول مظفر حسین میرزا بحد بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده
خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافت
کرت دیگر در باغ مذکور بستن چهار طاق و سایر موجبات سور و سرور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین
و ثمانمائه در ساعت مسعود و زمان محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلا اجتماع نموده جناب شیخ الاسلامی

مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن در گوهر بحر کامرانی را با بکر عقد بست و در آن محل شرایط نثار چنانچه باید و شاید بجای
آورده و هم در آن لیالی میان ابو المنصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم لوازم امتزاج بوقوع انجامید **نظم**
چو جان و تن بهم پیوسته از آن ❊ که جان از تن نشد فرق و تن از جان ❊ و چون سنت ایزد تعالی و تقدس ولن تجد لسنة الله
تبدیلا همواره مقتضی آن بود که دوران ناپایدار دنیا هر راحتی با جراحتی مقارن باشد و هر محنتی مستلزم محنتی و هر سوری قرین
عزایی و هر سروری متصل بغم جان گزایی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال سنجر میرزا با عراض
اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و از همین ملال خاطر فرخنده آثر خاقان بی مثال شده چنانچه
دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و اهتمام و ختمات کلام
ذو الجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و ابابکر میرزا و سایر متعلقان آنحضرت را
خلع کرامند پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورده و در زمستان آن سال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید
بساط عدل و داد و تشیید اساس صلح و سداد در دستور قدیم اهتمام کرد **ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب
حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه مجد الدین کرت ثانی** در زمستان سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه
که خاقان عالمیان در مرو شاهجهان بطریق قشلاق اقامت داشت بود رای ملک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول
که بعد از فوت امیر ولی بیگ والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد
و مقرب بحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر تقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون
تکفل مهمات خاقانی و کثرت
شغل سلوک طریق حصول امنی سبحانی نخست بقبول آن امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه رضا جناب شده
روی توجه بجانب آورده و از ملازمان درگاه عالم پناه امیر نظام الدین علیشیر بابا علی و امیر بدر الدین را بطوی
چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و کل افشان استراباد
از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد آلتی گشته سادات و علما و اعیان
و ارباب و کلانتران ولایت جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند
و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت
غنودند حکام مملکت مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه ربقهٔ اطاعت
در آورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود در طبق

عرض نهادند که داروغه‌ای که خطه استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه
سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روان کردانید
و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی
ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسب و جامه و زر نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش
جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در تقویت
تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت پروری بر سر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت
قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید **نظم**
آن میر علی سیر که دارد ۞ اوصاف برون ز حد تقریر ۞ چون کرد قبول امارت ۞ تاریخ شد شمس امارت میر
و هم در آن زمستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت مفصل این مجمل آنکه آن اوان
بار که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کپان را بر انگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد
سخنان تقریر آمیز بزبان آورند و آنجناب از گفته مناسب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد علی
توشکچی پروانچی بوده در سایر مهمات سلطانی مدخل مینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت
آن خواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر نظام الدین علیشیر تجویز آن معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب
دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل بود پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت
موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز عاطفت آیین بر آن قرار داد که خواجه مجد الدین محمد را بصاحب
بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت
خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل الدین
محمد را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد و وزیران چنانچه میباید در این سخن
جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بر انوار آمده عرضه داشت
که اگر آنحضرت را دوازده هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال
دیوانی متصرف میشوند سرانجام فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور قرین بهجت گشته
همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داد
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع روی نشان اعلی و جواب عرضه داشت

و تشخیص

و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ یک از امرا و صدور و بتکچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات
ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او در فیصل تمامی مهمات سلطانی و سرانجام
جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانسته و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین آن خواجه والا تبار را
معتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی بمنتهی صعوبت از
حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه بزبان حال باداء این مضمون اشتغال
نمود ۞ شب یلدای مرا شد ز صبح سپید ۞ یافت قفل غم از فاتحه صنع کلید ۞ دل که از خار جفا دید فراوان محنت ۞
از گلستان وفا بار گل بخت بچید ۞ و چون خاقان منصور فصل زمستان در بلده مرو شاهجهان بپایان رسانید
مانند آفتاب عالمتاب بیت الشرف خویش گشته بجانب دار السلطنه هرات خرامید و در آن اثنا خواجه افضل الدین
محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در مقام انتقام آمده او را البته مؤاخذه و مصادره مبتلا خواهد
گردانید جهت خلاص خود تدبیری اندیشیده با آنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار استراباد رفته محاسبات
سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین
محمد بنا بر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را بسهولت بعرض خاقان عالی گهر رساند او را اجازت
داد و خواجه افضل الدین محمد مانند تیر از خانه کمان بیرون جسته باستراباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبه
کوکبه جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد نمود و جمیع صدور و وزرا و اکثر تونقیان و امرا اکثر ملازمتش
بستند رعایا و مزارعان و محترفه و پیشه‌وران از دست عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت
فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان اشغال را در مصادره کشید هر کس در وقت اختیار
خواجه نظام الملک و خواجه افضل دخلی در اموال پادشاهی داشت بسلاسل و اغلال مقید و منضبط گشته هر چه دست
قدرت او بدو رسیده فرو می‌آورد لاجرم در اندک وقتی قریب دو هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عمله دیوان اعلی و بقایای
تحویلداران در خزانه عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان تبانی آن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید و از
فرط مهابتش هیچ عمله را جای پای آن نبود که یک دینار و یک من بار از هستی بحسب رشوت بستاند و از کمال سیاستش
هیچ عوانی زهره نداشت که مقدار آثار بیازاری رساند **نظم** پاس عدلش رسید تا جائی ۞ که بروی درشت هیچ عوان ۞
خورده از دست کس نیارد برد ۞ مگر از دست زرگران سوهان ۞ و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صبح تا وقت
نشستن همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی میگماشت و بعد از آن تا نزدیک نیم شب با طایفه از اهل فضل

روزگار فضلای رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هرکس
درین باب مبالغه بیشتر میکرد نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان
گسترده بود و از ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود
این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت بود و بادنی چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان
بفحش و دشنام میگشود و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات درشت میرنجانید و اثر بدزبانی او باکثر اهالیان و مقربان
آستان خلافت آشیان میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل
بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا بر علیهذا اکثر امرا کمر عداوت او
بر میان بسته و در کمین گاه عذر و قصد فرصت نشسته و آنجناب بعد از آنکه دو سال در کمال اختیار و استقلال
اوقات گذرانید مواخذ و معاقب شده از خراسان فرار نمود و در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت شتافت
چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون والتایید **ذکر فوت بیگم و بعضی از**
اعاظم والده بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکه درشت خوی بود و بواسطه علو نسب خود را
بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از
خواتین بهره جبین التفات مینمودی بیگم از کمال غیرت در خشم شده بنهایت خشونت با خاقان والا گفتگوی
می آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آن حضرت لفظ طلاق بر زبان راند و از سر ملاقاتش در گذشت
بنا بر علیهذا آن ملکه در غایت حزن و ملال اوقات روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ثمانمایه ببعض
شده ریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا بلکه جمیع شاهزادگان عالمیان کسوت تعزیت پوشیدند
جنازهٔ مرحمت اندازه آن عالی حضرت العظمت را بتمام ترتیب برداشته و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند
و چند روز بلوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام قیام
و اقدام فرمودند در همین سال پهلوان محمد کیر و بسبب که داروغه و کوتوال قلعه اختیار الدین بود و بافوق رعایا و عجزه
را بابار بیهج رأفت و شفقت سلوک مینمود عالم را وداع کرد نزد یکی از سادات مصرع مدفون گشت عمارتی که بر سر آن
مزار فیض آثار واقع است ساخته و پرداخته پهلوان محمد است تقبل الله تعالی منه **ذکر رفتن خواجه افضل الدین**
محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر علیشیر بملازمت آستان خاقان چون خواجه
افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات

گذرانـ

گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطرنشان خاقان منصور شده فرامین مطاعه در باب طلبش
بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید نایرهٔ غضب حضرت خاقانی
که بسیاد سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میسازد لاجرم چاره جوی گشت
و بعد از تامل و اندیشه باستصواب امیر علیشیر بجانب عراق و آذربایجان در حرکت آمد و چون طی منازل
و قطع مراحل کرده بآستان خلافت آشیان سلطان یعقوب میرزا رسید مشمول انعام و احسان بیکران
گشته امارت قافله حاج برای صواب دیدش مفوض گردید و بدان واسطه گزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ
منوره خیر الانام علیه الصلوات والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت
اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطه استراباد بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق
ادراک ملازمت خاقان والا مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد و بعد از استجازه امیر بدر الدین را در استراباد
قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانید و التماس نمود
که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا بیش ازین آنجناب از شرف ملازمت محروم نماند
و حضرت اعلا این ملتمس را بسمع رضا شنود و پس از روزی چند مقرب حضرت خاقانی را رخصت معاودت
داد و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر را جهت عرض بعضی از مهام
بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از شرف جنون بهره تمام بود در وقتی که کیفیت شراب
آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطان چنان استماع نموده که ملازمان آستان
خلافت آشیان کالکی بکابل تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر
اندیشه مخالفت بر صفحهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد
باستراباد فرستاده و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته و در آن نشان گنج
یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلا خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع
نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی
در بحر حیرت افتاده زیرا که از آن قضیه هیچ اطلاع نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده روز از استراباد
بهرات شتافت و سعادت تقبیل بساط علا دریافت مناط حاصل کرده کذب محض و بهتان است و هرگز این
نوع سخنی بگوش من نرسیده بنا بر آن امیر حیدر مواخذ و معاتب گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل

امارت بمبالغه تمام استعفا نمودند و الحاح از حد اعتدال درگذرانیده و خاقان منصور حافظ رضای خاطر ستوده
مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانیده در قرب حضرت سلطانی بفراغ بال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت
فرموده و واسطه ترک امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجایی رسید که خاقان منصور
مکتوب مینوشت و القاب آن جناب بر موجب ذیل قلم می آورد که جناب امارت مآب معالی ایاب زبده ارباب
دین و دولت عمده اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة اعتضاد الدولة
الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القدیر بعد از آنکه امیر علیشیر
از حکومت استراباد استعفا نموده بار دیگر امیر مغول جهت ایالت بدان مملکت توجه نمود **گفتار در بیان تزویج**
شاهزاده محمد معصوم میرزا با دختر الغ بیک میرزا و آیین بستن طاق مرادات از پل مالان تا باغ زاغان
در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید میرزا دختری
پرده نشین مخدره داشت که از مهر دیدار عارض آفتاب کردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایقش
مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و بنفشه مشکین از تاب
زلف سمن سایش بغایت منفعل **نظم** دو چشمش دو آهوی مردم شکار ٭ دو ابرو دو شمشیر ستیزه روزگار ٭
زمین ساده گیسوی عنبر لقب ٭ درآویخته آفتابی دو شب ٭ لبش رشته بر جیب جان کشته زد ٭
دهانش بر آن رشته گره ٭ و خاطر همایون بر آن شد که آن پری چهره را بحباله نکاح شاهزاده محمد معصوم
رساند و بواسطه آن وصیت میرزا الغ بیک را مفتوح و مباهی گردانند بنا بر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان
جهت تشیید آن امر نزد الغ بیک میرزا فرستاد و بعد از طی منازل و قطع مراحل در کابل بشرف ملازمت پادشاه
عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهره برج سلطنت و جهانبانی را برای درج خلافت و کشورستانی
خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده و براق مهد علیا اشارت علیه
مبذول داشته درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان بتقدیم رسانیده و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه
محفه زرنگار آن مخدره تخت و ثمار را بحشمتی که دیده گردون پیر در نظاره آن حیران ماند بجانب خراسان روان ساخت
و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هرات رسید خاقان والا گهر ترتیب طوی و آیین بستن
شهر و کوی فرمان داد و امرا و ارکان دولت بسرانجام جشن و سور و نشر رایات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ
جهان آرای بازارها آذین بسته چهار طاقها افراختند تمامی جدران و دکاکین بدیبای چین و مخمل فرنگ پیراسته شد

و انواع تکلفها بظهور پیوست که از چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان
خارج و متجاوز و اکثر محله نشینان نسق صحبت و خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفه های گوهر نگار نشسته
باستقبال شتافتند و در دوازدهم ربیع الاول سنه مذکوره در سر پل مالان بآن ماه سپهر شهریاری ملاقات
نموده از جانبین بشرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آن مقدار زر و گوهر سابق کردند که فاقد نیاز
از هر جانب آن خیمه بربست و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا گشاد و همانروز از
پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته در تمامی آن راه که زیاده از یک فرسخ است زنده و طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان
نغمه پرداز رود و سرود و صدای چنگ و عود و ادای نی بنیاد می نمودند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور
و شاهزاده محمد معصوم نقود موفوره و اجناس نامحصور نثار جاری زهره اوج نامداری می نمودند و باین ترتیب
و آیین او را بباغ جهان آرای رسانیده قضات و علما و اشراف و فضلا را در مجلس همایون نشانده و مقتضی
شریعت غرا آن دو شاهزاده حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پرده زنده روی سوز آرایش روی
عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجله نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنه ایشان صفت پذیر یافت
شاهزاده محمد معصوم بخلوت خانه خاص خرامیده آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل از وی حاصل کرد
با لباس تجلد گوهری سفت ٭ که نتوان بقلم کیفیتش گفت ٭ روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب را
در فضای بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید ربع مسکون را منور و مزین ساختند **نظم**
روز دیگر که بزمگاه سپهر ٭ گشت روشن ز روی طلعت مهر ٭ خاقان مذکور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت
بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای
شراب ارغوانی و شعشعه طلعتهای راح ریحانی بر صفحات رخسار گلگونان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق
اطراف آن محفل را انور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز عصفور و سرور باده پرستان زیاده
گردانید **نظم** چو گلگون گشت از می روح ساقی ٭ نماند از هوش مستان هیچ باقی ٭ مغنی از نوای روح پرور
برقص آورد کروبی و حور ٭ مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان هر زمان اغذیه لذیذه و مطعومات
لطیفه از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون و از آنچه باحاطه دایره احتمال درآید بیرون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما
یشتهون مهیا گردانیده و قافله جوع را مسند خواص و عوام از آنکه وجهی که رجوع ممکن نبود می کوچانیدند **نظم**
ز چهره غم زده مهمان چه خواهی ٭ ز مرغ آورده حاضر تا بماهی ٭ و برین نهج چند روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان

منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام مینمود و چون ازان کار رسالت دست داد بطی مناهی و ملاهی اشارت کرده ابواب تقویت شریف حضرت رسالت پناهی بگشاد و **ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت عراق** سابقا خامه قلم واسطی نژاد بتقریر این راز زبان بگشاد که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد استعفا نموده خاقان منصور بار دیگر حکومت آن ولایت را بامیر مغول رجوع فرموده و دران زمان که امیر مغول در جرجان بامر فرمانفرمایی اشتغال داشت فی شهور سنه ثمن و تسعین و ثمانمایه حکم همایون صادر شد که جناب معالی ایاب افتخار الاعاظم والاعیان خواجه فخر الملة والدین محمد تبکچی که مرجع و ملاذ اکابر و اعیان ولایت بود و پایه سریر خلافت مصیر شتابد چون آنجناب برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هرات رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعه اختیار الدین محبوس گردید و بعد از آنکه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکابچی و امیر درویش محمد سوچی باستراباد شتافته بضبط مهمات خواجه فخر الدین بپردازند و اولاد و اقربای آنجناب را مواخذه و مطالبه سازند و امرای عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نموده و آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تشویشات و تسویلات شیطانی بصحابه عصیان و نافرمانی رجوع نمود بی ستهابا خواجه شمس الدین محمد تبکچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین اتفاق سلوک داشت و گرفتاران را از بند رهایی داده بدست پرشرمی ابواب فساد بگشاد عالیجناب سیادت پناه نقابت قباب سید کمال الدین اجل که بعلو نسب و طهارت ذیل موصوف بود بگزاردن حج اسلام فایز شده و هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بدرجه علیه شهادت رسانیده و خواجه شمس الدین را که صاحب دیوان امیر علیشیر بود در آن ولایت بضبط کارخانه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین اجل بایسته دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون اینحال مشاهده نمودند از الفتح استراباد متوجه هرات گشته و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت مغول تعجب فرموده زمام سلطنت استراباد را در قبضه قدرت بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآنصوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در آن سنه سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود پسرش بایسنقر میرزا نشسته بتبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت گردانیده و در سلک امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول در ظل تربیت میرزا بایسنقر سر برده در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعدای دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفایی نهاده

بمخالفت پیوند داما در وقت شور صفوف و خاست کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که از تفاق فایق مهمات میرزا بایسنغر بود بکیفیت عزیمت او اطلاع یافته در ساعت آن حرام نمک را پیش خود طلبیده بضرب عنق فرمان فرمود **ذکر مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک و تبدیر پسران او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشورگیر و بیان حالات خواجه عالیشان و بالاخره کشته شدن** دران اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک چند گاه در مسند نقش روزگار که بانتظام اشتغال داشت اما مانند ماهی در شبکه اضطراب آغاز نموده و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بنابر التفات و عنایات آن صحیفه را بجنس تسلیم مقیم السلطنه نمود و چون بر توشقوی خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک اطلاع افتاد همگی همت بر دفع وی مشغول و مقصور داشت چنانچه از اشتعال نایره عداوت ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدلل شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقید و مواخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت رهایی از دست ایشان مبلغ وافر و اموال متکاثر تسلیم نمودند و امانت یکروز در چهارسوق بلده هرات تعین کردند و چون ایذا و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و متملکات او تنخواه وجوه برات داران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت فرمود تا بند از پای خواجه برداشتند و او را مطلق العنان کردانیدند مقارن آنحال نایره رشک و حسد در کانون دل و درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده با هم اتفاق نموده عهد و پیمان را بتغلیظ ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را در امور کار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع مقیم السلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام باز دارد محتمل است که بعضی از ارکان دولت نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه دیگر مخالفت بسته در صدد انتقام درآید بنابران خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت من نوبت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن گردانم و زمام مهام فیصل و قطع مهمات را در قبضه درایت تو نهم **نظم**

با کر نوبت مصلحت دوستی و صفاست ۰ بشرط آنکه نگویی از آنچه رفت حکایت ۰ مقرر آنکه قواعد عهد و پیمان را

بتغلیظ ایمان موکد سازی و من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و در جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح محبت و موالات نیندازی **نظم** گرت هوست که ایام سلسله پیوند ۰

نگاه دار سر رشته تا نگهدارد ۰ خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد میثاق بست و اساس معاهده بقسم مستحکم ساخته بار دیگر بر مسند وزارت نشست و خواجه مجد الدین محمد بسبب

انتظام داستان از ترتیب قضایا و امور پادشاه کامکار بانگشت خواجه نظام الملک روزی چند قوانین پسندیده
دستور العمل دانسته مهمات ملکی و مالی را بتفصیل میرسانید اما بالاخره دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده
با مخالفانش در ساخته و در مقام انتقام آمده بعد از انقضای اندک زمانی خواجه مجد الدین محمد را در ورطه رنج انداخت
چو زنگهای مباش ایمن ز آفات ٭ که واجب شد طبیعت را مکافات ٭ القصه چون ذات شریف معتمد السلطنة از
مکیده در فضای جهان مفقود گشت رایت جاه و جلال و علم عزت و اقبال خواجه قوام الدین نظام الملک از ایوان کیوان
درگذشت کوکب طالعش از اوج سعادت لامع شده و آفتاب دولتش از سپهر عظمت طالع آمده سلطان صاحبقران
همگی همت را بر ترتیب او مقصور گردانید پایه قدر و منزلتش از مرتبه وزارت درگذرانید و حکم شد که خواجه مشرف دیوان
بوده باشد بین الامرا و الوزرا ممتاز بود و منصب امارت دیوان یافته و بر مسند اشراف دیوان نشسته و کمر شکوه ندیمی
بر میان جان بسته بعد از روزی چند یکمرتبه دیگر ترقی نموده و جرگه امرا و تومانات ممتاز و حکم همایون صادر شد که در فرامین
مطالعه او را امین الدوله و القاهره نویسند بالجمله از رشحات سحاب عاطفت سلطانی چمن آمال و امانی خواجه نظام الملک
ناظر و ریان گشت که پایه اعتبار و اقتدارش از وزرا سابقه بلکه از امرا سالفه درگذشت نظم بخاک آستانش توتیا گشته
دست قضا سرش به پیر زمین ساید ٭ امروز آنکه مرتبه قصه قال دیقیت ٭ وز دستش نخست شد بصد شرف رسا
اکثر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت در سرانجام مهمات محتاج بدان حضرت بودند و جمهور علما و فضلا جنب الاحترام
ملازمت عتبه علیه اش مینمودند و فی الواقع خواجه نظام الملک بصفت وقار و تمکین و سمت حلم و تواضع اتصاف داشت
و پیوسته بتکرار ادعیه و اذکار مواظبت نموده رایت پرهیزکاری می افراشت و اصلا در سیاق اول نبودی و هر کس
مرهمی که داشتی خدمت یافته خود بوی حرمت نمودی و لفظ فحش مطلقا بر زبان نیاوردی با همه کس بتعظیم گفت و گوی کردی
خلعت مردمی و جامه انسانیت ٭ خاص بر قامت و با قیمت او دوخته بود ٭ امجاد و اولاد آن خواجه والا نژاد
خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال
وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته نظم دو برادر باهم از زمانی که از قدر آمدند ٭ آن فروزان
ماه آب و این امارت را ماه ٭ آن کمال دین و دولت در همه باب رشید ٭ وین عمید ملک و ملت در نهایات کمال
و این دو برادر نامدار در زمان اقتدار پدر بزرگوار در سلک ایچکیان و مقربان منتظم بودند و خواجه کمال حسین نظارت دیوان
در مجازی مهر بزرگ همایون بختم مرجع طولانی مهر میزد و خواجه عمید الملک در میدان جلادت و سپاهیگری گوی سبقت
از امثال و اقران میربود القصه چون مدت چندگاه امین الدوله و اولاد و اقربای او در کمال استقلال مهمات

سلطانی و معاملات دیوانی تنظیم و تنسیق مینمودند بالاخره مقتضای آنکه گفته اند نظم کدام سرو سهی را سپهر آبی داد
که باز خشک بگردش بآتشش بر باد ٭ گر انهاد فلکش تاج سروری بر سر ٭ که بند حادثه بر دست و پای او ننهاد ٭
مزاج سلطانی بر خواجه نظام الملک و اتباع تغیر پذیرفت و این نوبت نایره غضب بمثابه اشتعال داشت که
مطلقا بزلال عفو و اغماض تسکین نگرفت نظم بود ایوان قصر شاه والا ٭ بر آن ایوان مرو بسیار بالا ٭
که ترسم چون ایوان ز ایوان در افتی ٭ ز سر افتاده و محکمتر افتی ٭ و در ایام اقتدار بحسب اقتضای
روزگار جهت علوفه لشکر و اخراجات ضروری دیگر در عرض دو سال چند کرت برسم سرشمار و سرشمار مبلغهای کلی
از محترفه و زارعان بلده هرات و بلوکات دار السلطنه هرات ستانیده بدان واسطه خواص و عوام در پریشانی
و تفرقه افتاده و وقوع این حالات بر ظلم و بدنفسی خواجه حمل نمودند در خلال این احوال خواجه افضل الدین محمد که در سال سنه ۹۰۵
بواسطه استیلای خواجه مجد الدین محمد بجانب عراق و حجاز رفته بود در رمضان سنه مذکور بهرات رسیده و بوسیله بعضی
ایچکیان بشرف بساط بوسی مشرف گردید صاحبقران بمقتضای کلمه چه بدیلۃ او را منظور نظر عاطفت گردانیده و جناب
امیر علیشیر بنابر محبت قدیم و عداوت جدید که بخواجه افضل و خواجه نظام الملک داشت در پناه حمایت خود خواجه
افضل را جا داد تا سلطان صاحبقران باتمام مهام وزارت را در کف کفایتش نهاد و بعضی از ارکان دولت
و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از وی رنجیده بودند در مخالفتش بخواجه افضل موافقت نمودند و در مقام
تفتیش و تفحص خواجه نظام الملک در آمده بود و امری که متضمن تقصیر یا تصرف ایشان بود بطی مینمودند و کیفیت آن را
بسمع پادشاه کامیاب بعرض میرسانیدند و در اواخر شهر شوال سنه ۹۰۵ امرای عظام خواجه نظام الملک و فرزندانش را
بامر پادشاه عظام گرفته در قلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند و اموال و متملکات و جهات ایشان که در مدت
بیست سال فراهم آورده بودند جهت دیوان ضبط نمودند در روز شنبه بیست و پنجم شوال سنه مذکور میان حضرت
میان حضرت اعلی و بدیع الزمان میرزا در النگ نشین محاربه بوقوع انجامید و پدر بزرگوار بنصرت و ظفر مخصوص
گشته پسر را منهزم گردانید و معاندان خواجه نظام الملک بکوتوال قلعه در ساخته معهود و مهیا شده بودند که اگر
بدیع الزمان میرزا غالب گردد از حصار فرار نموده بدو پیوندند و امیرشاه منصور که از معرکه گریخته بشهر در آمده بود
براق داود نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده اند از استماع این سخنان نایره غضب سلطانی مشتعل گردید و سوختن
خرمن حیات ایشان را با خود مخمر گردانید و بعد از روزی چند خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک شبی فرصت
یافته از قلعه فرار نمودند و بخانه معتمدی نزول فرمودند عسسان پی بمقر ایشان بردند و نوبت دیگر آن دو جوان

خجسته سیر ما انند در در صدف محبوس گردند چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض پادشاه زمان رسید آتش
قهر سلطانی شعله بفلک اثیر رسانیده حکم واجب الامتثال از موقف جلال بسیاست آن جماعت صادر گشته در روی
قلعه سپند مذکور خواجه کمال الدین حسین را در ... اختیار الدین در پیش ... بقتل رسانیدند و خواجه نظام الملک را
در درب قلعه سلاخان مریخ نشان لسان گوسفند پوست جسد ... از سر برون کشیدند و خواجه عمید الملک
و بعضی از اقربا مثل خواجه عماد الاسلام وزیر خواجه عبد العزیز و خواجه نظام الدین کرد را در دروازه ها و گذرها بعضی را
از حلق آویخته و برخی را خون بخته حسرت کافور را یاد ساختند و تاریخ واقعه حادثه کبری از لفظ ... بملک ...
می پیوندد و بظهور می انجامد فسبحان الحی الدایم الذی لا یزال تعالی جل جلاله و عم کبریاؤه نظم
بقائی که بروی فنا سابق است ، فنا هم گرش هم بدو لاحق است ، بقا نیست آن بلکه عین فناست
بقای حقیقی بقای خداست ذکر شمه از مآل حال امیر حیدر و کشته شدن مقتدر داور مجملی از حال امیر حیدر آنکه
او پسر سید آقا بود که سلطان سعید او را در حرس قتل فرمود و امیر سید آقا خال امیر نظام الدین علیشیر است
و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و خوشی صحبت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز داشت
لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک یکجیان آستان خلافت آشیان
انتظام داد و در آن اوان که امیر نظام الدین علیشیر بایالت ولایت استراباد سرافراز شد در همراه خود برد
و میخواست که منصب حکومت آن ولایت را بوی باز گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا گذشت در وقتی که برسالت از
جرجان بهرات رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض خاقان منصور رسانیده مواخذ و مقید شد و چون از آن
قید نجات یافت از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد جمعی کثیر از آن طایفه پیرو ...
امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هرات واقع است منزل گزید و گاه و بیگاه بر بازارها ...
دوران نموده بسیاری از صغار و کبار روزگار را ... نموده و همه را ... قلندران و مصاحبان کرده آنگاه بجانب قبة الاسلام
بلخ رفته امیرزاده ابراهیم حسین بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستان علیه شاهیه متوطن شده جمیع مهمات
آن بقعه را از پیش خود گرفت در آن اثنا روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا با او ارادت
تمام داشت جهت طواف آن روضه بهشت آیین قدم رنجه فرمود پی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار
شتافته و همینی بخاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستان علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دو دست ...
و بجهت ... ابراهیم حسین میرزا قصد ازای امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی ...

امیر خسرو شاه نسبت با وی لوازم تعظیم و تکریم پرداخته بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت
او را برسالت آستان خلافت آشیانه روان گردانید و بنا بر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر
در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و او را بسلوک طریق مخالفت ترغیب میفرمود در بارگاه
سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات بشنیدن ...
متاثر و متنفر گردیده کس فرستاده جسد او را از منزل بابا خاکی بمقتضای چشمه ماهیان نقل نموده اولاد و متعلقانش را
بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه از میرزا بایسنقر متوهم گشته و بهانه یورش بلخ آن
شاهزاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم شقاوت برافراخت و چون باوج رسید در اواسط
محرم سنه خمسین و تسعمایه آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهداء کربلا رسانید و ولادت میرزا در سنه اثنی و ثمانین
و ثمانمایه در حصار واقع شده بود و آن حضرت در عدل و نصفت و فضل و رافت سرآمد ابنای زمان بود و در
خط نسخ تعلیق را نیکو مینوشت و از هنر نقاشی وقوف تمام داشت از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می پرداخت
و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت را محظوظ میساخت و این بیت از جمله منظومات آن خجسته صفات است که نظم
سایه وار از ناتوانی جا بجا می اوفتم ، گر بکرم روی دیواری بپا می اوفتم ، القصه چون این کار از خسرو شاه کافر نعمت
بر همچنان امری چنین خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان و حصار
شادمان بامر جهانبانی قیام فرمود مآل حالش در ضمن حکایت آینده مذکور گشته کشته شدنش به تیغ انتقام منتقم جبار
بزبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت انشاء الله تعالی گفتار در پیچیدن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا
سر یکبار جهت مخالفت خاقان دارا حشمت در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بجانب استرآباد نهضت
و از حسن عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیک تنگ آمده بود
آن بلده را بیکی از امرای معتمد سپرده بنفس نفیس با فوجی از ابطال جلال و هژبران بیشه قتال روی توجه بملاقات
کپک میرزا آورد و بعد از وصول بجبه و اپورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام استقبال
کرد و مراسم اعزاز و تکریم را بحسن وجهی بجای آورد و آن دو برادر سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه
نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بمحاربه پدر بزرگوار قرار داده و قریب شش هزار
سوار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بمسامع آن آفتاب اوج شهنشاهی رسید و امیر محمد ولی بیک را بایلچی
درجه رعایت و تربیت رسانید و بمنصب حکومت دار السلطنه هرات سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید

بعد از ان موکب ظفر نشان جهت انطفای نیران طغیان شاهزادگان بدان جانب توجه فرمود و خاقان منصور با وجود ضعف
مزاج شریف بقوت دولت در محفه درآمده و بسرعت تمام طی مسافت میفرمود و ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون
از قرب وصول جهانگشای خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بارگی گیتی نورد بصوب ولایت نسا تافت
و خاقان منصور در اثنای راه حدیث توجه فرزندان استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز
ستیز اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر میکارند بنابران ابو المنصور مظفر حسین گورکان و حیدر
محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس با اکثر لشکر ظفر اقتباس بکامیابی ایشان روان ساخت و بنفس نفیس
در حرکت تانی فرموده باهستگی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بکلوا چشمه رسیدند بخلاف مقصود
شنیدند که ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور موفور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته
دل بر اشتعال نایره قتال نهاده اند لاجرم ایشان نیز تعبیه سپاه پرداخته مانند علم نصرت نشان مظفر حسین میرزا
گورکان از افق قول طلوع نموده و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده در جوانغار ابن حسین میرزا ایستاده و در ان هنگام
افزوده از انجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت و ابراهیم
ترخان در جوانغار و بدین ترتیب سرو سپاه روی برزمگاه نهادند و در دشت کلوا چشمه تقارب فریقین بتلاقی
انجامید و دلیران روز پیکار در هم آویختند کام جان جمعی از جوانان لب بجرعه جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان
تیر دیده دوز چشمه چشمه خون از فواره دلها فرو ریخت و روان ساخت و شعله سنان سینه سوز هوش از دماغ
احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین کار تیغ گفت بجوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار از نخل
قامت دلبران کبک رفتار ازپای درآورده بر خاک هلاک انداخت **نظم** ز تیغ خونفشان و خنجر تیز ٭ ز پیکان بلا انگیز
فتنه انگیز ٭ چنان خون ریخت اهل ستیز ٭ که کلوا چشمه شد جوی پر از خون ٭ و در آن روز هولناک انجام
شاهزادگان بر ابراهیم ترخان برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان
یکران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت
مظفر حسین میرزا که در قول سپاه بود چون حال بدین منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بمعرکه کند
اما امیر سلطانقلی قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از ان حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی
شود مخالفان دلیرتر شوند و اثر این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات
قدم ورزید خاقان منصور در دره که منتهی بکلوا چشمه میشود توقفی کرده در ملازمت موکب همایون میر شمس الدین محمد منشی

و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و اختاجیان و شاگرد پیشگان کسی نبود
از کرکجین برانغار فیروزی آثار خبر یافت از کمال تهور جبلی غایت وثوق بعنایات ازلی از محفه بیرون آمده با وجود
ضعف مزاج جامه جنگ در پوشیده و مغفر بر سر نهاده بر اسب ابلق رنگ تیز آهنگ سوار گردید و عنان یکران بعزیمت
نبرد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود تا نقاره و کورکه بلند آوازه ساختند و سواران سوی لشکر افراختند
رایت نصرت برافراختند و بدین طریقه از راه دره بیرون آمده و چون چشم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر چتر
علم ظفر شیم افتاد و یقین دانستند که خاقان رستم حشم بر باره کوه پیکر نشسته و میان همت بسته و بعزم رزم
و پیکار چست بر بالای اسب جسته تزلزل بر ارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی
وزیده هر یک از ان دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافتند ابو المحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد
در پیش گرفت و چون گریختگان سپاه خاقان جم جاه کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر
روی بمعرکه آوردند و بار دیگر شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند و خاقان منصور لوازم حمد
پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان رسانیده و جدول جلدوی فتح را نامها نوشته باطراف ملک
خراسان روان گردانید **ذکر نهضت خاقان عالیمقام بجانب جرجان و مراجعت**
بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان از ان زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع
نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب صواب مکنون ضمیر منیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان
وقوع مییافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه کلوا چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت
و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد
نهاده و این خبر بمحمد محسن میرزا رسیده شاهزاده را سیلاب اضطراب از سر در گذشت و متوجه کنار آب اترک و میان
ترکمانان چه گشت و در اثنای راه کپک میرزا اردو بازار برادر را غارتیده بطرف خراسان عزیمت فرمود و مانند
شیر خشمناک بی ترس و باک بجد و دان ولایت درآمده و کیفیت حال با ابو المحسن میرزا اعلام فرمود چون این خبر
بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن نویسند و نزد شاهزاده فرستاد
و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند تو حقوق خدمت ابوت را بالعقوق مخالفت مبدل ساخته بملازمان
موکب نصرت نشان مقابله و مقاتله درآمدی بالقلم رقم شفقت اصلی و عطوفت جبلی خط عفو بر جریده آن جرایم کشیده
ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق را بآن فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم

و پشیمان بوده من بعد بلوازم خدمتکاری تقدیم رسانند و آن مملکت را همچنین بمعدلت و رعیت پروری معمور و آبادان
گردانند و پس از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمیرزا محمد محسن سید متبع و میر کوشته مشهد مقدس رسانید
و قدم در وادی فرمانبرداری نهاد و دیگر امری که موجب انتقام خاطر همایون خاقان آفتاب احتشام باشد صدور
نیافت و خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان
ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق آن ملک گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت
و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هرات از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسید که
بدیع الزمان میرزا با سپاهی ملا اشتها بنواحی هرات تشریف برده و دخان طغیان مرتفع گردانیده و اکنون
در ظاهر آن بلده قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر تسخیر
ممالک گماشته خاقان منصور چون این خبر بشنود نشان حکومت استراباد را مصحوب مولانا شمس الدین علی
شاه پسندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دل پسند
بنام شاهزاده روان ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشته بعد از وصول باسفراین زمام ایالت
آن ولایت را بقبضه اقتدار امیر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات
بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بمحمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده نمود
و لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آن حضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرجان جمع
گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات
و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت در آن اوقات که خاقان والا قدر ابو الغازی سلطان حسین
بهادر خان جهت دفع محمد حسین میرزا عنان یکران بصوب استراباد انعطاف داد و سلطان بدیع الزمان میرزا
از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور بییلاق غور خرامیده و بعد از تقدیم مشورت و خیال تسخیر
ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکدری و قپچاق را مجتمع ساخته و علم نهضت برافراخته با جنود نامعدود
ببالای ولایت هرات رفتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچند یافتند تصرف کرده و از آنجا
عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و در آن سرکار گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه بلده هرات
گشتند و از شیوع این خبر امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین ولی بیک و سایر امرا و ارکان دولت که در آن
بلده فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خاطر بتحصن

قرار

قرار دادند چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوک
که در باغات خود مانده بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان مراجعت فرموده و امیر ذو النون
با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر او را بجنگ او بیرون روند ظن آنست که انهزام یابد و تقارن
آن حال محمد معصوم میرزا از جانب چچکتو بهرات آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته
در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دیوار بست بیرون رفته و در قلب سپاه میرزا محمد
معصوم و امیر بابا علی گذاشت و از آن جانب سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون پیوست در محلی که قراولان
خبر رسانیدند که سپاهی سپاهیانه نمودار شد همان ساعت امیر ذو النون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده
چون شیر غژان متوجه پیکار گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین و تلاقی انجامیده آواز نفیر و سورن
از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آهنگ ساخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای
معرکه هیجا باوج فلک تیز گرد خورشید عذار آفتاب را در زیر غبار و نقاب غبر استوار ساختند زبان سنان
سام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تا شیر دل پهلوانان بلسان اجل درخشان می سفت و شمشیر تارک
شکاف سپکخورت از فرق سر تا ناف می شکافت و جانهای دلیران از زخم تیغ بیرون جسته بعالم آخرت
می شتافت نظم بر آمد فغان از زمین و زمان ٭ در آمد تزلزل بکون و مکان ٭ ز تیغ سران ماند و تیر خدنگ
هوا چون نقشان شد زمین لاله رنگ ٭ در آن زمان و اثنا ماهچه لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا
پرتو وصول بمعرکه انداخت و هرویان را از مشاهده آن حالت دست از کار رفته دل از جای رفته شکست رسید
عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک نیز گریز
بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین و سید عبد الله مصلحت در آمدن بشهر ندیدند روی باردوی
همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر در آمده دروازها را بر کشیده برج و باره را بمردم استعداد ساخت
و بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده و پس از چند روز بپل مالان نقل کرده و طمع
بسته داشت که پیش از آنکه مباشرت جنگ و پیکار کرده هرویان شهر را بدو دهند بنابر آن بمواسا و مدارا گذرانید
سپاه را اجازت حرب نداد و چون مدت چهل روز حال بر منوال گذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست
و امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و او را از مقاتله و مقابله بترسانید
و التماس فرمود که از ظاهر هرات کوچ فرموده ملاطفت (؟) نماید تا میان او و خاقان منصور ملاقات واقع شود

دیگر نیران فتنه و فساد اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان
بر پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه روز اعلام ظفر فرجام خاقانی پرتو وصول
بر سواد هرات انداخته امرای عظام و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند و خاقان منصور همگنان را
پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت
و الطاف سرافراز گردانیده و بدولت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده لوای عیش و نشاط باوج عیوق
رسانید **ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر** چون سلطان
بدیع الزمان میرزا از ظاهر هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامت لشکر مرغاب و چچکتو در ظل رایت
فتح آیتش مجتمع گشته و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیت عظیم دست داد و دو دست
بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه باروجاق حکومت مینمود از تسلیم حصار اباکرده شجاع بیک روی بتسخیر
آن قلعه آورده و سپاه هزاره و نکدری و سایر افراد لشکر ظفر اثر توره و چپر و سپر بر سر کشیده دست به تیر و کمان برده
بقدم مجادلت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر دست بریده از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغولی نموده
بالاخره از مقاومت عاجز گشت و شجاع بیک قهرا و قسرا حصار موروجاق را مسخر گردانیده و امیر بریده دست را گردن
بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آن حضرت جریمه او را بالعفو و اغماض مقابل ساخته
بطلاخش فرمان داد و خاقان منصور در بلده هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والا نژاد وقوف یافته
بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا جنود نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان
ایشان بغایت لاغر و ناتوان بودند و نمیتوانستند که از آنکه چند گاه آسایش نمایند مرکب سفر دیگر شوند بدیع الزمان
میرزا ابواب مقابله و مقاتله بجنبانید لاجرم خاقان منصور با مقرب حضرت سلطانی غضنفر نوشت الطرخان و مصالحه
و مولانا فصیح الدین صاحب دارای استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخته و جناب
صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای
رسالت فرموده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نموده آن حضرت بملاحظه حقوق ابوت مایل صلح
گشته بعد از تکرار آمد شد مهم بر آن قرار یافت که سلطنت ممالک بلخ و توابع از کنار آب آمویه تا مرغاب بحیثیت استقلال
تعلق بمیرزا بدیع الزمان داشته در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده را در خطبه ذیل اسم همایون حضرت خاقانی
کرده شد و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا

در بلخ متمکن بود و چند گاه با خسرو شاه و میرزا بایسنغر مقاومت کرده آن ولایت را با برادر بزرگتر تسلیم نمود و خاقان
مذکور را از آن جهت و حذر دیگر شد که مبادا آن ولایت را برادر مضایقه نماید و فتنه دیگر پیدا گردد بنابر آن جهت
خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسب چنان کند
که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده با برادر مضایقه نکرده و بجانب هرات نهضت نموده به پدر بزرگوار پیوندد
و خواجه عبدالله بر حسب فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا به آن حدود رفته بشرف ملازمت
ابراهیم میرزا را حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت حضرت اعلا مایل گردانید و از بلخ بیرون آورده در اثنای راه
آن دو در درج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان
میرزا را در آغوش کشیده زبان بتفقد و دلجویی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام
و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا بملازمت خاقان منصور راه نهاد و همت
گردانید و چون با چهره رایت فتح سلطان بدیع الزمان از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق
ساکنان طخارستان سایه گسترد و رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده
فرستاده اظهار اطاعت نمود و در ممالک قندز و بقلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان
و بدخشان خطبه و سکه را بنام همایون آن حضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا آقا صدان امیر خسرو شاه را باصناف
عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسب و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت
و امیر شجاع الدین ذوالنون و ولد شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان
برادر امیر ذوالنون امیر جلی ارغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرماندهی برافراشت **گفتار در بیان
سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی
بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکین تمام پیدا کرده و اکثر توابع و لواحق
آن ولایت را بحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش گذشت و در اواخر سنه ۹۰ سپاهی
شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکناگاه دایره کردار گرد منزل امیر صدرالدین را فرو گرفت
و کسی نزد شیر مشیر سپاه فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر صدرالدین رعایت حقوق نعمت و تربیت
خاقان منصور کرده سر بحلقه متابعت شاهزاده در نیاورده و با اندک مردی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان
و سیف و سنان برد و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر صدرالدین مانند شیر خشمناک بر ایشان حمله نمود و زخم خدنگ

دلدوز و ضرب سنان جان سوز زهر در سینه بهادران میکرد اما چون لشکر بهادران بسیار بود او را در میان کرفته
از اطراف و جوانب او علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در ان اثنا
عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار میکردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بسعفه در معرض
هلاک نیارد و امیر بدر الدین اصلا آن سخن را بسمع قبول نشنود و حرب میکرد تا وقتی که از ضرب تیغ آبدار شربت
شهادت در کشید چون مظفر حسین میرزا از کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم رزم را بجزم کرده از نظر
بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی کثیر از سپاه برسم منقلای پیشتر
روانه کردانید و میان امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه
روی نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایره قتال زخم
بهتری از پای در افتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود مظفر حسین میرزا را
بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر کردانید چون کریختکان بمعسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت حال بعرض رسانیدند
و مردم متباه بهم بر آمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف زاوه آورد و تا قصبه تربت عنان باز کشید
کپک میرزا نیز از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی کذاشته رایت عزیمت را بصوب ولایت نسا و ابیورد بر افراشت
و از آنجا محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشابور و سبزوار جلوه کاه سپاه ظفر پناه ساخت و
طایفه ضلالت رعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهرها و ولایات پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه هرات
شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بکیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر
شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محافه محفوف بانوار فتح و فیروزی بیرون
در آمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هرات کذاشته در محرم الحرام سنه اثنی
و تسعمایه روی براه آورده علم نصرت بجانب استراباد بر افراشت در اثنای راه مظفر حسین و امیر شجاع الدین محمد
برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر
انتساب مجتمع کشته دعاگو و ثناخوان کمر خدمت بستند و خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید
صلاح توقف ندیده و کرت دیگر عنان بکران بوادی فرار کردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل
دار الفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش داده چنان رحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان
مبسوط ساخت و تمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود اساس

سرافرازی

سرافرازی و رعیت نوازی بر افراخت در ان اثنا محمد حسین میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت خاقانی کرده عازم ملازمت
کردید و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده ما فی الضمیر خویش را عرضه داشت نمود و خاقان
منصور از همین مطالبت مبتهج و مسرور کشته فرستادکان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر کردانیده
مباهی ساخت و مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و جلادت شعار فرزند ارجمند اظهار اشتیاق
فرموده و محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمده و خاقان منصور
امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان کذرانید که باید که در بسیج منزل
طریق حزم و احتیاط نا مرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا سعادت نزدیکست مبادا که ناکهان خود را بکپک میرزا
رساند و دست بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده و پیشکش کشیده از زبان خاقان
منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت بجناب امارت غایت
منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی را بر افراشت در
غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده میرزا طریق
حزم رعایت کرده نمیفرمود و محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدان جانب ایلغار کرده و در یکی از مراحل اکثر
سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند بیکبار بر اردوی او در رسید و محمد حسین میرزا سپاهی
سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محال است و باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت
خویش سوار شده بطرف اردوی همایون کریخت و اکثر اسبان و اشتران و خیمه و خرکاه و احمال و اثقال او
محمد حسین میرزا کرفته بجانب کناره آب اترک باز کشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور
همایون کذشته بود بوقوع انجامید فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام رایق کپک میرزا را
از خاصه همایون سپاه انجام نموده باستقبال او فرستند هر یک از ارکان دولت جهت یکی از افراد خواص
شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال داشتند و فرمانبران حسب الحکم بتقدیم رسانیدند باصناف آنچه
محمد حسین میرزا کرفته بود بیکساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده
فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سلک ساکنین آستان سعادت دستبوس خاقان
ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت
مفتخر و مباهی کشته پایه قدر و منزلتش در افزود و خاقان مظفر نشان نوای منصب امارت دیوان اعلا شاهزاده

سعادتمند تعلق گرفته فراین مطالعه ضمیر عالی آن درّ درج کامکاری زیب و زینت پذیرفت درین اثنا بتلقین ملقّن
عالم غیب و ارشاد هاتف لاریب میرزا محمد حسین را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد
جهت عذرخواهی جریره صدور سخنان بی تکلف فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاده خاقان پوزش پذیر معاذیر
آن فرزند ارجمند را بحسن قبول تلقّی نموده و عرق شفقت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرمود
و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالمیان نشان ایالت آن مملکت را بنام شاهزاده
فرستاده و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای
راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن را بخلع فاخره و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بجهة ایالت طوس
و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و دورون را برای صواب نمای متعلق گردانید و او را بشرف رخصت ارزانی داشته
با وجود وفور ... در طی مسافت مسارعت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات حضرت آیات خاقانی در مستقر سریر سلطنت و کامرانی

از مطلع ضمایر فضایل مآثر فطانت منتسبان سخندانی نیر عالم افروز این مقال طالع است که جلال جناب
سبحانی از اشراف طبقات انسانی با تشریف و لقد کرمنا بنی آدم مشرّف گردانیده و بتشریف خطاب یا بنی آدم
لا جلک و خلقت لک الحکمی فرق مباهات ایشان را باوج مهارت رسانیده پس شوا اندوده که دار قرار و فضای استقرار
آن نوع گرامی غیر از عزّ حلقه عیش اعتبار و سرای پایدار جایی نباشد **نظم** دنیا نزد اهل خرد البس محقر است ۰
با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است ۰ بلکه مناسب جلوه‌یابان رفعت مکان که رفعت افقی بشان ... و فضلنا هم
علی کثیر ممن خلقنا ... مظهر ... است که پیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة
شنوده ... بریاض ... خلد برین انتقال نمایند همت از مضیق زحمت و تباهی بجنت رحمت نامتناهی
خرامند و دیده بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند **نظم**
برین سرای فنا دل منه که جای دگر ۰ برای سکن تو کوشیده اند قصور ۰ هر چند عارف خبر داند که غرض از ترتیب
این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست ناگزیر ... کسوت سوگواری پوشیده کیفیت
آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی سنه ست قاصدی ... از اردوی
اعلای خاقانی بدار السلطنه هرات رسیده و این بشارت رسانید که موکب گردون کوکب بر جناح استعجال
توجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از اهتزاز نسیم این خبر بهجت اثر قلب بوستان ریاض امانی

و دل متوطنان آن دیار از قدوم حضرت ... نضارت پذیرفت خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز یکشنبه
دهم ماه مذکور بوقت نماز پیشین مقرّب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجلّه اصحاب و اعزه جناب
برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه رباط پریان منزل گزیده روز دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده در آن مقام
خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده در اکثر آن شب از غایت شعف با دراک شرف ملازمت خاقان کامکار
بیدار بوده و در وقتی که راهبان ... تقدیر مهرهٔ زرنگار خسرو ثوابت و سیار را ... سپهر دوار بستند و سلامت و سعادت
سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندکی
مسافت فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آن جناب سرافراز
میگشتند و نوازش می یافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه محفوف بدولت و اقبال خاقان ... تفضیل
از دور بنظر در آمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله که در موکب ظفر دستگاه پیشتر رانده و مقرّب
حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشیده و مراسم پرسش بتقدیم رسانیده
هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله
از من واقف باش و مقارن آن حال مهد حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمد
تا پیش رفته بعزم معانقه پادشاه عالمیان ... کرد و چون پاهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یک دست
بر دوش خواجه عبدالله و دست دیگر بر کتف مولانا قاسم خواند امیر انداخت و خود را بمحفّه نزدیک رسانید
و بتقبیل انامل همایون قیام نموده بواسطه استیلای ضعف همانجا بنشست و هرچند خاقان سعادتمند
بزبان تلطف و دلجویی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب شنوانست گفت و این معنی
موجب پریشانی خاطر خاقان شده فرمود که آنجناب را در محافه خاصه نهاده که کوتل بود و هم امشب بشهر رسانند
و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پریان گشت و آنگاه علامات
سکته بر نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که هم آنجا ...
فصد باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی ... که او نیز دم از اطبات میزد در طریق خلافت
سکوت نموده گفت که بعد از وصول هرات و اجتماع اطبا در علاج شروع می باید کرد تا خطایی واقع نشود
و خواجه عبدالله ... مصحوب شده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورده‌اند ۰

سعادتمند تعلق گرفت و فرّ این مطالعه مهر عالی آن درج کامکاری زینت و زیب پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملقّن
عالم غیب و ارشاد هاتف لاریب میرزا محمد محسن از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد و
جهت عذرخواهی بهره‌مند صدر سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم‌پناه فرستاده خاقان پوزش‌پذیر معاذیر
آن فرزند ارجمند را بتحسین قبول تلقی نموده عرق شفقت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرمود
و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالمیان نشان ایالت آن مملکت بشاهزاده
فرستاده و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داده و در اثنای
راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن را بخلع فاخره و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بجهة ایالت طوس
و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و دورون را برای صواب‌نمای متعلق گردانیده و او را بشرف رخصت ارزانی داشته
با وجود وفور پیری و ماندگی در طی مسافت مسارعت بتقدیم رسانید **ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی
از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر سلطنت و
کامرانی** از مطلع ضمایر فضلای آثر نظمان منازل مسند سخندانی نیر عالم‌افروز این مقال طالع است که جلال جناب
سبحانی اشراف طبقات انسانی را بتشرف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف خطاب یا بنی آدم خلقت الاشیاء لاجلک
و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج مهارت رسانیده پس شواند بود که دار قرار و فضای اقتدار
آن نوع گرامی غیر از حظیره قدس اعتبار و سرای پایدار جایی نباشد **نظم** دنیا بنزد اهل خرد بس محقر است ۞
با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است ۞ بلکه مناسب علوشان رفعت‌مکان که رفعت افق شان بطراز و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز باشد اینست که بیش از چند سال درین منزل پرملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة
بشنوند بی‌شائبه اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند همت از مضیق زحمت و تباهی بجنت رحمت نامتناهی
خرامند و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند **نظم**
برین سرای فنا دل منه که جای دگر ۞ برای سکن تو بر کشیده‌اند قصور ۞ هر چند عارف خبر داده که غرض از ترتیب
این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست نامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت
آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی سنه ۹۱۱ قاصد قمرنژاد
اعلام خاقانی بدار السلطنه هرات رسیده و این بشارت رسانید که موکب کواکب مراتب بر جناح استعجال
توجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از استماع این خبر بهجت اثر دل ساکنان ریاض امانی

و دل متوطنان آن دیار بحضرت و بشارت پذیرفت خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه‌شنبه
دهم ماه مذکور بوقت نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفرقرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب
برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیده روز دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده در آن مقام
خبر قرب وصول موکب همایون استماع نمود و در اکثر آن شب از غایت شعف بامید ادراک شرف ملازمت خاقان سکندرمکان
بیدار بود و در وقتی که راصدان تقدیر مهره زرنگار خسرو ثوابت و سیار را در قوس سپهر دوار بستند بسلامت و صحت
سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک
مسافت فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز
میگشتند و نوازش می‌یافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه محفوف بدولت و اقبال خاقان مسعود چتر جلال
از دور بنظر در آمده عالیجناب معالی‌پناه خواجه شهاب الدین عبدالله که در موکب ظفر دستگاه پیشتر رانده مقرب
حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشیده مراسم پرسش بتقدیم رسانیده
هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله
از پی واقف باش و مقارن این حال محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمد
تا پیش رفته بعزم معانقه پادشاه عالمیان عزم کرد چون پایهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست
بدوش خواجه عبدالله و دست دیگر بر کتف مولانا قاسم خواننده انداخت و خود را بمحفه نزدیک رسانید
و بتقبیل انامل همایون قیام نموده بواسطه استیلای ضعف همانجا بنشست و هر چند خاقان سعادتمند
بزبان تلطف و دلجویی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی
موجب پریشانی خاطر خاقان شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه نهاده کوتل و بهم شب بشهر رسانند
و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پریان گشت و آثار
سکته از بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که هم آنجا بعضی
فصد باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی که زیاده از دیگر اطبا تمیز داشت در طریق مخالفت
سکوت نموده گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطایی واقع نشود
و خواجه عبدالله رای وی را مستصوب شمرده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آوردند ۞

دولتخواه که غریق بحر غم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبد الله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که
امر اهم قاعده واقع نشود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده کس نزد خاقان منصور فرستاده و کیفیت
حال پیغام داد و آنحضرت فرمود که بمقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا باز آمدن قاصد و پیدا شدن
فصاد سه فرسخ مسطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصاد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت
و مرض اشتداد پذیرفت در نیم شب جمعه آنجناب را بمنزل رسانیدند و علی الصباح جمیع اطبا مجتمع گشته
نوبت دیگر قصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بر سر بالین هدایت
قرین تشریف آورده او را بیهوش و بی شعور دیده و دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید
و در روز شنبه صعوبت آن عارضه از غشی مرتبه مشتد شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب بگذاشت و از تنگنای
هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود **نظم** دهد واکه پاکیزه جهان از جهان رفت ؛ پاک آنچنانکه آمده بود
آنچنان برفت ؛ ز روش که پاکیزه معارف شکار بود ؛ آواز طبل شاه شنید و روان برفت ؛
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن فلک نیلوفری سر شعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت
اثر در دار السلطنه هرات ظاهر شد و اشتهار یافت که نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام
فرو یافت و از هفت فلک نفیر و ناله امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر معیر انداخت و سپهر خضر موافقت اصحاب
تعزیت کسوت نیلگون در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علمای اعلام عمامه عزت
از سر افتاده متحیر شدند که دیگر رتبت از کجا یابند و فضلای لازم الاحترام خلعت شکیبایی چاک کشته
ندانستند که من بعد مجلس که آرایند زهی سنگدلی کوه که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید و زهی بی رحمی
سپهر که از الم آن جناب [illegible] انجم را بابان اشک خون فرو نبارید **نظم** چرا خون نبارید چشم سپهر
چرا گشت روشن دگر ماه و مهر ؛ چرا سلک ایام درهم نشد ؛ چرا ماه و سال جهان کم نشد ؛
خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل متوجه حضرت سلطانی تشریف آوردند
و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدیل آن بطل طریقت و شریعت را غسل کردند و جنازه همت انداز [illegible] بعیدگاه
هرات بردند و بعد از ادای نماز در گنبدی که در شمال مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته
شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیه مدفون گردانیدند ؛ ای خاک چه دانی که چه در بر داری

اقحز

و حضرت خاقانی تا سه روز در تعزیت سرای مقرب الحضرت توقف کرده با سایر اصحاب مصیبت مشارک بودند و از فقدان
آن امیر عنایت سیر صاحب حشمت غمناک و متألم بود و آنگاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود و امرای نواحی
و خوانسالاران مقدار الطعام مرتب ساختند که شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن طعام داشته باشد
نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و عمده و رعیت تمامی
برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هرات است
جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه همایون که در آن منزل بر افراخته بودند بر تخت نشسته چنان مجلسی
دست بهم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر چنان جمعیتی نیفتاده بود و امرای
تواجی سوار شده بلوازم چاوشی پرداختند خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ
خوش الحان بقرات آیات معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را
بسلب کسوت تعزیت مأمور گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت آن جماعت را نزدیک سریر طلبیده
بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر ملایک تبار را
بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند
از آنجمله امیر سید [illegible] الدین ابراهیم این قطعه بر منوال نگاشت **قطعه** مرد دین پرور علیشیر آنکه بود ؛
عقل دراکش ملک و ملت را پناه ؛ در هدایت هادی او هر را ؛ در ولایت واصلی دین اله ؛
عاقبت زین تنگنا آمد به تنگ ؛ شد سوی فردوس با صد عز و جاه ؛ در جنان پرسید از تاریخ فوت ؛
گفت رضوان شو ولایت را پناه ؛ و راقم را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که **قطعه**
جناب امیر ولایت پناه ؛ که ظاهر ازو گشت آثار رحمت ؛ شد از خارزار جهان سوی باغی ؛
که آنجا شکفته گلزار رحمت ؛ چو نازل شد انوار رحمت بروحش ؛ بجو سال فوتش ز انوار رحمت ؛
بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار رحمت
و عمارات آن فرخنده صفات رساله علیحده مکارم الاخلاق در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان
فرق انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و بالتماس سایر وقایع زمان حضرت
خاقان منصور برگشود ع مثل آن شاه در ایام نبود **گفتار در بیان بعضی حالات و مقالات پادشاه**

خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر بهادر بسبیل اختصار دران ایام که امرای عظام پادشاه گردون
غلام در حدود اچسی اعلام نصرت اعلام افراخته اراده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اچسی حسن دیکچه
نام فوجی از اوباش و لیام جمع آورده قلعه کوه اچسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی
قرا بتبلیغ سپاه پادشاه عالیجاه بآنجا آورد و از اتفاقات چنانکه دران اوقات سید علی و ایدحید علی کوکلتاش
و حاجی غازی منغت با لشکری که سلطان محمود جهت پادشاه تعیین نموده بود بنواحی اچسی رسیدند و این اخبار در
اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافت و از همین قرین یاس و حرمان گشت و فوجی از معتمدان شجاعت شیم
و دلیران حرب اندیش بکومک قلعه اچسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بتحقیق شام بخت ایشان بود
بکنار دریا رسیدند و از چگونگی احوال سپاه پادشاه و نوئینان و لشکریان خان عالیشان آگاه شده
سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال غرور بر اسپان برهنه نشستند و فوجی بسفینه در آمدند اما نهنگان دریای
هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه ظفرلوا ایشان را فرصت ندادند که کشتی را بکنار کشند و از آب بگذرند بلکه آن
جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار گشته فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه آن جماعت از
مخالفان که در کشتی بودند اصلا موجب اشتغال قتال شوانستند گشت غایتش آنکه قالوغاج بخشی بطریقه قرب
یکی از اولاد امرای مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در استیصال آن جماعت زیادتر سعی
نمودند و اکثر نوکران اوزن حسن سیلای قتل [illegible] گشته چنانچه قریب هشتاد نفر مرد دلاور زیاده از پنج شش
کس نجات نیافتند و این خبر باوزن حسن رسیده در ساعت از ظاهر [illegible] کوچ کرد و روی بصوب اندجان
آورد و ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود چون کیفیت احوال اشنوده دانست که بنای دولت
آن جماعت از تار عنکبوت بی بنیادتر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم
شعار عبودیت آن حضرت ظاهر گردانیده قلعه اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام آن حال بدرگاه
عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده اوزن حسن بطرف اچسی در حرکت آمد و سلطان احمد تنبل بصوب
اوش کی الکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و پادشاه عالیجاه بعد از وصول ایلچی
ناصر بیک بپایه سریر شتافته صباحی که جمشید سپهر یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید
عنان یکران بصوب آن دیار انعطاف داد و بار دیگر حوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذی قعده

سنه اربع

سنه اربع و تسعمایه از هجرت خاتم النبیین صورت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش
گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قول باغ هجوم نموده ایشان را بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت
کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزن حسن نیز در اندرون قلعه اچسی از معاونت بی خبر و دشمن بی شکن عاجز شده بود
بوسیله امرای تهتی امان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته مفاتیح قلعه را بجانب پادشاه شتافت و پادشاه
عالیجاه چند روز در اچسی توقف نموده مهمات آن قصبه و قضیه کاشان را بالسبه انجام اقران داده امرای مغول را
مشمول انعام و احسان و رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اچسی منصوب کرده ظفر
همعنان نصرت ازلی روان علم نهضت بصوب اندجان برافراشت و اوزن حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان
بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران مضمون این بیت که نظم ز بیدولت گریزان باش چون تیر
وطن در کوی صاحب دولتان گیر * علمیه [illegible] گشته بموکب عالی پادشاه پیوستند بعد از آن [illegible]
و ایلچیکیان بعرض پادشاه جهانبان رسانیدند که مردمی که در قرات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد کشته اند
و اموال و جهات مخصوصان پادشاه را عرض نهب و غارت کرده و تاراج برده همین جماعت اند و اکثر ایشان
بهر کس آمیخته اند سررشته وفا و عهد را بانامل غدر گسیخته اند و هنگام مجال پای عدم مروت دراز کرده در راه
بیوفایی نهاده مکر بحیثیت ادعیتم اخلاص داشتن خلاف شیوه اولوا الالباب است در زمین دل ایشان تخم
اختصاص کاشتن منافی شیمه اصحاب آداب نظم ز بدعهد چشم نیکی داشتن * بود خاک در دیده انباشتن
اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب است
که فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد که هر کس از مهاد خود در تصرف هر کس یابد بستانند و برحسب
حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل رباطک بطرف
اوزکند شتافتند و قاصدی نزد احمد تنبل فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبردار کردند و پادشاه سعادت شیم
بعد از تخلف آن جمع مسرور [illegible] بصواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین را با جمعی از سپاه ظفر آرا بدفع شر ایشان
نامزد فرمود و بعد از آنکه امیر قاسم بمغولان رسید سلطان احمد تنبل بایشان پیوسته روز دیگر آن دو لشکر
در کنار آب سکیه بیکدیگر رسیده نایره حرب و ضرب التهاب یافت و بتقدیر حق جل و علا سلطان احمد تنبل غلبه کرده
امیر قاسم قوچین و علی دوست طغایی و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سید قرا و چهار پنج نفر دیگر از ایلچیکیان
و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امیران اسیر و دستگیر سرپنجه تقدیر شدند و علی درویش بیک

ومیرم لاغری و امیر توقه و طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و میرشاه و حسین و میران و میرم دیوان داخل گرفتاران
بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این سانحه مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفته و در الکای که
متصل است بپشته جلش و از آنجا تا شهر یک فرسنگ مسافت بیش نیست فرود آمدند و جیه و باصف پیکار آراسته
و در دامنه پشته آغاز جنگ کرده بخیال جدال جولان نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشته جان دشمنان از کوچها
و محلات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که بمدار الملک فرغانه آیند و سلطان احمد تنبل
قریب بیکماه در ان نواحی بوده و از نامرادی گرفتار توقه و میرم لاغری را از صفت حیات بری نمود و لوای توجه بجانب
اوش برافراشت و حال آنکه داروغه اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروی والی بوده و آن شخص پس از استماع خبر توجه مخالفان
در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در سیزدهم محرم الحرام
سنه خمس و تسعمایه از اندجان بسفر گرده بهار بیک حافظ بیک را از مقدم کرم قیرت فزای گلستان کام تشنه
و دیگر روز اتفاق توقف افتاده و قول و جرانغار و جوانغار جنود نصرت شعار شیران بیشه کارزار استحکام تمام یافته
اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از طی منازل چند این خبر بگوش هوش رسید مخالفان
کینه کوش در ظاهر اوش اقامت نموده آهنگ رباط سرخ کردند و پادشاه از اوش با بهادران جوشن
پوش از قریه لات که در حدود اوش بود عنان جهانکشای بدشمنان انعطاف داده و در اثنای راه بوضوح پیوست
که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند و رایات نصرت نشان بنواحی اوکند شتافته تحریک منصور به چه در آن
حدود دیدند غارت کردند آنگاه پادشاه نامور بقلعه ماد آورده و آن حصاریست در غایت متانت و استواری
مشهور بکمال صناعت و محکمی پیراسته و افواه نه کور طایر وهم تیز پرواز از عروج بر برج حصینش عاجز و کمند خیال از تقبیل
از وصول بکنگره منیعش قاصر رفعان هوای فضایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز
حصاری در بلندی رشک افلاک ؛ بیمثلی مثل در خطه خاک ؛ زبان کنگرش هم از انجم
و ز تو قائم گشته و هم مردم ؛ و دران ایام برادر زاده سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قریب بیست و دو
سوار و پنجاه نفر از مردم پیاده سلطان احمد تنبل دران قلعه اقامت داشت و از اسباب حصار داری آنچه
ضرورت بود فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعه ماد مضرب خیام سپاه جنگجوی گشت حصاریان از بالای برج و باره
آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر و جپر بر سر کشیده روی بخندق و خاکریز آوردند و از آنجا
بسبتر تیز چون دعای مستجاب بسبیل عالم بالا نمود و از ان طرف سنگ مرگ آهنگ لسان کار مخالفان پادشاه

فیروز جنگ

فیروز جنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بابا و جمعی دیگر از ابطال جدال بزخم سنگ پامال
حریف جنگ اجل گشته و طایفه از مردم حصار به تیر جگر دوز سینه سوز اجل رسیده و از وقت چاشت که خورشید نگار
گردون تا بوقتی که نظارگیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایره محاربه و محاصره التهاب
داشت و روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت معرکه را مشاهده نمودند و آثار عجز و انکسار از آن جماعت بر وجنات بروزگار درمعاهان
خود طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر بستگی ایشان ترحم نموده از سر خون ریختن محصوران در گذشت اما خلیل را
با قریب شش صد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان مقید داشته بند کرده
مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند بجو توبه که قریه ایست از قری اوش مضرب خیام
عساکر پرجوش و خروش گشت و سلطان احمد که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان
نردبان بر فصیل شهر نهند و بکمند حیله دران شهر درآید و اندجانیان از اندیشه خاینان وقوف یافته سپاهی موافقت
پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته بمنزل آب خان که از اراضی قریه رباط سرخ است
معسکر ساخت و باب خان از دو یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود مدت چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر
نشسته از هیچ طرف کسی سلاح لان در میدان مردان نکرد اما گاهی سپاهیان که بطلب غله و کاه تردد میکردند
دست برد بهم مینمودند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغای در مثل این
معرکه بدست مردم تنبل افتاده گرفتار شد و غیر از وی کسی از متعینان آسیبی نرسید و دران منزل امیر سلطان احمد
قراول که پدر قوچ بیک بود بعد از واقعه میرزا بایسنغر با برادران و کوچ و متعلقان از ترکمین متوجه اردوی ظفر قرین
گشته بود بعز بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جهت عرض مرض باوطان رفته بود بازآمد
و از پشت استظهار شاه و پادشاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده صباحی که خورشید خاوری
بقصد تعرض مواکب کواکب آهنگ سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری روی توجه بصوب
معسکر مخالفان کرد و جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال
کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و رخت ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه آن جمع پریشان از فر
نزول آن پادشاه عالمیان رونق باغ رضوان یافته و همان شب خبر رسید که میرزا جهانگیر و تنبل در قریه
خونان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزیده روزی که خورشید خاور علم ظفر پیکر از افق مشرق افراخت
بضرب تیغ زرافشان مواکب کواکب را منهزم ساخت صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت ؛ صبح که خسرو انجم

برافق طارم خضرا علم گرد برون تیغ ظفر از نیام گشت روان جانب خیل ظلام پادشاه عالم پناه تقدیر سپاه
ظفرپناه پشته در برابر انغار علی دوست طغائی و توابع او رسا که شیر بیشه کشورگشائی بود مقرر ساخت و در جوانغار رایت
شجاعت شعار والا ابراهیم و ویس لاغری و سیدی قرا محمد علی مبشر و کچیک بیک برادر کلانتر خواجه کلان بیک و او بار ارغه
نهنگان بحر بجلی آن از خطیر را اختیار کردند و با فوجی از بهادران پرخشم و کین در ظلال رایت و سنجق خورشید و نق
بدین ترتیب و نسق بجانب اعادی خلاف روان شده ایشان نیز صف قتال برآراستند و استقبال سپاه ظفر مآل
نموده جنبات جنبان را از خاشاک و خس پیراستند در استقبال سپاه ظفر مآل در میان شرق و جنوب قریه خونان
بموضعی که سقا نام داشت آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند و همه جلادت کستر مهمیز تیز کردند از ضرب تیغ و زخم
نیزه و شمشیر رنگهای خون در صحرا سرنگون گردانیدند کچیک بیک با جوانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خونان را
از خون خوبان رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب کچیک بیک حمله آورد و بنوک سنان نقش وجود جمعی را از
صفحه هستی بستر و بهادران سپاه میرزا ابابکر و تنبل نیز بقدر مقدور در لوازم کشش و خونریزش کوشیده
و گرد نبرد با اوج فلک تیزگرد رسانیدند و آئینه خورشید را تیره گردانیدند اما چتر اقبال و دلیران موکب با برین را بخطاب
ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشیده و میر آمال کوکب اقبال و طالع سال آن مهر سپهر سروری را
باوج ظفر و سپهر کرمی رسانیده بر اعدا غالب گردید میرزا ابابکر و تنبل شریر در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار
کردند و بسیاری از سپاهیان ایشان گرفتار گشته رو بمدار الفرار کردند در آن روز قریه خونان از فریاد شادکامان
در دل باهی رعایض خوبان تفوق نموده لوای حضرت کشورگشائی از آنجا باندجان شتافته روز چند از رنج راه را آسوده
آنگاه پادشاه اسلام پناه باب صواب رای عالی جاه قبض مخالفان که فرو رفته بودند بموضع رباطک که بنواحی
در میان و نوشان واقع است غرامیده طرح قشلاق انداخته جریک منصور را بتاخت مواضع مخالفان
مامور گردانیدند و اعدا از مقاومت سپاه ظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبرعلی که بحسب یاق لشکر از سایر
امرا ارباب تفوق داشت مبالغه تمام رخصت گرد و روی توجه بصوب خجند که الکای او بود آورده و بعضی دیگر از امرا
و لشکریان نیز بتقلید قنبرعلی میل بخانهای خود نمودند نواب کامیاب پادشاه باندجان بازگشته چند روز فراغت
نمودند در خلال این احوال سلطان احمد تنبل چند نوبت ایلچیان بآستان سلطان محمود فرستاده و طلب کمک
طلب کرد برادر بزرگتر تنبل بود و در سده سنیه خانی منصب حجابت داشت مشار الیه و احمد بیک که قرابت مشار الیه
و آنکه در لغان سلطان محمود خانیکه بود اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمود و محمد بیک را با تیغ

ششهزار مغول تیغ گذار بکومک تعیین کردند و ایشان از راه اردکنت نطابه کاشان شتافته علم محاربه برافراختند
این خبر باندجان رسیده پادشاه جهانبانان در قلب زمستان که از شدت برد در میان زمین و آسمان قطرات
باران لسان لآلی عمان منجمد گشته و مرغ آبی اگر توانستی با مرغ کباب در یک سیخ کشیده از سر متاع جان در گذ
بصوب کاسان نهضت نموده یکشب قرین سرما بتعب طی مسافت نموده صباح در اخسی نزول نموده و در آن منزل
آسایش کرده روی بصوب کاسان آورده و فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بر یکه سخی آن بلده انداخت
خبر رسید که سپاه مغول بر توجه پادشاه کامران از اندجان مطلع شده از یک سوار که در آن محل قراولی بود بصوب بلغار
گردو در روز بین الصلوتین نزدیک باردوی پادشاه حاقین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و آن لشکر
متحیر شد زیرا که گمان نبرد که با وجود شدت دی و صعوبت زمستان و تنگیهای وی سپاه پادشاه آن مسافت را
بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد امرا و ارکان دولت را طلبیده
و بر زبان الهام بیان راند که این غنیم را پروردگار کریم بدینجا رسانیده فی الحال بروی میباید تاخت و مهم او را کفایت
نمود ویس لاغری و بعضی دیگر از امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله فردا صباح رایت قتال برافرازیم
و در استیصال نهال اقبال اعدا اهمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکوخواه را بسمع قبول راه
داده همان شب تنبل بصوب قلعه ارخیان روان گشت و روز دیگر پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب فرموده در
یکفرسخی ارخیان بمنزل غزنه تمکان معسکر گردانیده و قریب چهل روز آن منزل محل نصب شادروان عظمت پادشاه
بود و تنبل در ارخیان ثبات قدم نموده لوای مطاوعت بر روی روزگار خود گشوده و در آن اثنا سید یوسف
که مقدم مردم قم بود و لواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه کلانتری اقوم پای برتر نهاده داعیه
امارت و سروری داشت قاصدی نزد تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان
نوید داد و پادشاه دین و داد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد تنبل منع
آید و از یکفرسخی ارخیان یکشب در میان پنجیان رمان رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن
مهم سامان شود احمد تنبل در خدمت میرزا ابابکر آن قلعه در آمد و پادشاه بترتیب اساس قلعه گیری فرمان داد
در آن اثنا علی دوست و قنبرعلی سلاخ که کاخ جنبه ایشان از خاک و آب غرور و نفاق تعمیر یافته بود بخلاف مبانی
پادشاه مظفر لوا قاصدی بآن قلعه فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا ابابکر و تنبل از ایشان ممنون

گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن دو امیر افتاد ملتمس انکار ننموده حسب
خاطر ملتمس ایشان را بشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی آنقدر اعتبار و اقتدار یافته بودند که در ان زمان
پادشاه را قبول مقتضای آرای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج موکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر
میرزا باشد و ولایت اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه
کوچهای خود را از آن ولایت بیرون برند آن ولایت را نیز بنواب دیوان اعلا گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت
خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هرگاه آن بلده فردوس آیین التسخیر نمایند پادشاه
کشورگیر آنجا بر سریر خلافت مصیر نشسته تمامی ولایت فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل
از قلعه بیرون شتافته شرف ملازمت پادشاه بلند محل را دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر
و مباهی گشته عنان توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه بلند جوانبخت بجانب اندجان که برج طالب (؟) آمد باندجان در آمد تنبل
برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داده و خلع فاخر پوشانیده نزد میرزا جهانگیر فرستاد و آن حضرت تغائی بیگ و
محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی که عقیده داشت جا بجا عنایت نموده شرف رخصت ارزانی فرمود
و بعد از ان علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و غیرت بر ترفع گردانید و عظمت و ابهت
او از حد و عهد درگذشت مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل میرسانید ملکه مقرب بحضرت امیر خلیفه را
بخلاف رضای پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که بهر طرف که خواهد توجه نماید ابراهیم ساروی و ویس لاغری را بی جهتی
مواخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت آشیان نباشند و ایمغائی بر حیمیر میرزا باقی
مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضی دفع علی دوست نبود چند روزی صبر و شکیبایی
فرمود **نظم** بصبر برگشاده کار مکرمی * هرکار بصبر برگشاید * مقصود که رنج نهفته از خلق * بر شاه بصبر میگشاید

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی امور ناخوش چون انچه مذکور شد برین نهج
مسطور در اردوی پادشاه مؤید منصور برین نهج سطور شیوع یافت نایره خدعه و اندیشه در کانون درون بعضی از
امرای فکرت پیشه را فروغ یافت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که تابع آن بودند از موکب پادشاهی جدا شده
ملازمت امیر خسرو شاه اختیار نمودند و پادشاه از تهور در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال مآثر چنان رسید که اراده تخیل
و بالای تردد الچه خان که خال آنحضرت بود از شهر کش کوچ کرده روی توجه بدان سو آورد و در بعضی از حدود مملکت

خس

خسرو شاه عبور فرمود اما رفتن بطرف قراتکین تیسیر نپذیرفت و از بالای کره و طی مسافت نموده راه سر طاق پیش
گرفت و چون نواحی آنجا اندک مضرب خیام پادشاه شرف تاکید گشت قاصد امیر خسرو شاه در رکاب عالم پناه رسید و یک
تغوز اسب و یک تغوز قماش پیشکش آورده گذرانید و از نوید آنکه آن خسرو اهل ادراک در حرکت آمده در روز وصول بمنزل
کرود رسید و شیر علی چهره فرار نموده نزد امیر ولی رفت و نوکر شده روز دیگر قوچ بیک نیز از طرف حصار رسید و موکب
پادشاه بدیده کرود در آمده بپای توکل سپاه بالا قطع مسافت میکردند و در طریق راههای تنگ و کوههای سنگ
اسب و شتر بسیار از رفتار باز میماند و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام بر همین منوال راه درنوردیده روز چهارم بسر طاق
رسیدند و کوتلی دیدند که شیب قلعه الوند برابر و قلعه آتش از سپهر بلند بسیار برتر راه او بغایت تنگ و سنگ
و پای وهم از اندیشه صعود بر ان لنگ و آن کوه گردون شکوه با مدد و ابهت مطوی شده و نواحی غان مجل
نزول لشکر نصرت نشان گشت فلک خان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت آن آستان خلافت آشیان
خلافت آشیان تخلف جست او بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یک سر اسب پیشکش
نفرستاد و پادشاه جهانبانی خان را از دست داده است که انسب صعوب قلعه کشنود توجه نموده از کشنود
بکنار آب کوهنک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر ادوی از آب کوهنک بایلاق مضرب خیام عساکر ظفر
شعار گشت متعاقب اسخال امیر قنبر علی از لشکر او ابوالقاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساط بوسی رسیده
و بنوازش بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از ایلاق بقلعه سفید کشتافت و از آنجا
توسن همت بصوب فتح قلعه محفوظ سمرقند تاخت **ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دید و از آنحضرت مدبر آن**
صورت فتح در آیینه امید متیقن گردید از جمله بشارات علیه و بشارات لاریبی که هوشمندان آگاه دیده
بصیرت دیده‌اند و اصحاب نقطه و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوت است چنانچه امی حرمی چو ابر زوار بنام و حبیب لاانبیاء قلبی شرالف الصلوات ولطایف التحیات میفرماید
که الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اول بعثت مدت
شش ماه وحی بطریق رؤیای صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت مآب در ان اوقات میدیده اند تعبیر
آن مانند صبح صادق از مطلع اجابت میدمید و خواب دیدن یوسف علیه السلام بر وجهی که کلام واهب دیده
وحی الانبیا بنیکران آن ناطق است مشهور است و در باب سید و امواج انشان فضیلت پناه مذکور حقیقی خواب که در آیت

واز غرایب اتفاقات صدق الله رسوله الرؤیا بالحق کورد مسطور است **نظم** خوش آن کز قید صورت باز رسته ∴
ز سحر چشم بندان چشم بسته ∴ دلش بیدار و چشمش در شکرخواب ∴ ندیده هیچکس بیدار در خواب ∴
بپوشیده و نا آینده دیده ∴ ولی پوشیده آینده دیده ∴ و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب
هادی دین منیف مجازی ظهیر الدین محمد بابر غازی و الثان بشارت مستظهر گشته بیکبار همت متوجه قلعه سمرقند گردید
کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یایلاق قلعه سغدیک اقامت داشت و نقش
تسخیر سمرقند بر صفحه ضمیر فیض پذیر می نگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین
عبید الله متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم تعظیم و استقبال بجای
آورده خواجه نشسته و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب انداختند و از جهت خاطر مبارک آنحضرت
تغیری تمام در زمان پیدا کرده و مولانا بابا بتغیر مزاج ولایت پناه را فهم کرده و در پادشاه نگریسته با بمعنی اشارت نمود
و پادشاه نیز باشارت و ایماء جواب فرمود که مراد وقوع این امر هیچ گناهی نیست مگر آنکس که دستارخوان آورده تقصیر
کرده و حقیقت این سؤال و جواب برای حقایق نمای خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته
روان شدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورد و خواجه در دالان همان خانه یکی اند و بازوی پادشاه را
بگرفتند و همچنان برداشتند که یکپای آن حضرت از زمین برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان ناظم منتظم
گذشت شیخ مصلحت بینی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب ملک گلشن
غنچه امنیت در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در طلع ملاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر مسند اقبال بعز عنت
خواهد خفت صبح فتح و فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع
خواهد گشت **نظم** بالطاف الهی صبح امید ∴ دمد از مطلع اقبال جاوید ∴ برآید مهر از برج عنایت ∴
عیان گردد شب غم بی نهایت ∴ از غرایب اتفاق آنکه هم در آن اوقات روزی پادشاه فرخنده صفات
با جمعی از ایلچیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانب در پیوسته در آن اثنا آن حضرت فرمود
که آیا چند روز دیگر بار فتح بالبلده بانوار سمرقند میسر شود هر کس در باب آن بکلمه متکلم گشت آخر زبان الهام بیان
نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز بعنایت حضرت پروردگار بهمه ... اعلم و بنصرت
محمد و علی و یازده فرزند معصوم علیهم الصلوات و علیهم السلام الیشان صورت فتح سمرقند تغییر می پذیرد این کار

خطیر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت میگیرد و چنانچه گفته بود وصول آن مراد بعد از انقضای چهارده
روز اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشاد **ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند محض عنایت**
سبحانی و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده
انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت او است و عنان اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضه مشیت او چون
در بارگاه و سپهر اشتباه و درگاه ... که منشور فایض النور تؤتی الملک من تشاء از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان
موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها از آنجا صفت ظهور گیرد و فرق فرقد سای کشورگشای
با فسر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر افرازد و قامت قابلیت عالم آرای الخلعت با بهجت آیة الله الملک زیب
سازد و مرآیینه مهمسازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف معضلات مهمات را بوی عطا نمایند و کار
پردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالات را بر روی روزگارش برگشایند لاجرم صعود
مدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول مقامات مطالب سنیه علی امن الفال مقرر گردد
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **نظم** سریر آرای ملک پادشاهی ∴
مؤید چون بود از فضل الهی ∴ مرادش شود در دم حاصل ∴ روا آسان شود هر کار مشکل ∴
اگر خصمت عدو باشد چو انجم ∴ نباشد هیچ خوزان رو تو هم ∴ بلی هر که برآید مهر انور ∴
بود اختر برش از ذره کمتر ∴ چو گردد رایت خور عالم افروز ∴ شود بر قبه افلاک فیروز ∴
و اشباه این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصال است که در آن زمان که
شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیاده هزار در نواحی قلعه دیار شادروان عظمت و اقتدار با اوج فلک
دوار برافراشته بود جان وفا میرزا با قرب شش صد ازبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خود
می پنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از مشاهیر در قرودی
بودند که نزدیک شهر دست مقیم بودند از کثرت و استیلای اعدا اندیشه و مضمون کلام معجز نظام و من یتوکل
علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده و باده و بیست کس از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت
شبی بدان بلده محفوظه در آمده و غلغله رستخیز در عالم انداخت خامه مشکین عمامه از شماره این خبر دماغ جان جهانیان
برین وجه معطر گردانید که در آن فرصت که پادشاه بزرگ همت لوای قلعه سفیدک را مضرب خیام عساکر ظفر نزک گردانیده
بود خاطر اقبال اثر بران قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد اساس و جعلنا اللیل لباسا فرو اجسام

فرق ایام پوشیده و پرده قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گردانیده پنهان و پوشیده بخندق
سمرقند در آمده و شاتور بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال
روزی بعد از ادای فریضه نماز پیشین فتح و دولت در رکاب و نصرت همنشین از باد سیلاق متوجه
آن دیار گشت و نیم شب منزل خان از فروغ ماهچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان یافته چنان معلوم
شد که ازبکان سمرقند شنیده اند که پادشاه سعادتمند کمند همت بر کنگره تسخیر آن حصار افکنده متوجه است
و تهیه اسباب کارزار نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف باد سیلاق انعطاف داد ع این بار نشد بار
دگر بر آید ۰ و چون دو سه روزی برین آمد و گذشت بار دیگر پادشاه عالی گهر عازم آن مهم خطیر گشت و از باد سیلاق
بنواحی حصار شتافته از آنجا بمقتضای فرمان اعلاشانه فاذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت
ملک ملک بخش نموده و نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمند تیزتک آورده بصوب سمرقند توجه فرموده و در شب
قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم لسان فتح و ظفر از شیبانی خان جدا شده به پادشاه سلیمان مکان
بوده و در پیکر نصرت پیکر تشریف داشت و همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کام دلخواهی بر صحیفه روزگار
مینگاشت و رایات شرفناک بعد از انقضای نصفی از شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تایید قریب
هشتاد نفر از جوانان رستم اثر پیشتر فرستاد و فرمان داد که در پهلوی مزار عاشقان لسان عیاران عاشق پیشه
بی [illegible] و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنده و دروازه فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی
سایر کمربستگان موکب فیروزی نشان بگشایند و نفس نفیس پادشاه با زمره از دلیران شجاعت اثر آهسته آهسته بصوب
دروازه مذکور روان شده و آن جوانان شیردل از همان موضع که پادشاه عادل فرموده بود بر باره صعود نموده خود را
در شهر افکندند و شمشیرها کشیده و بدروازه فیروزه رسیده دیدند که قفلی که داخل بود [illegible] کران ترکستان
بود و بموجب فرمان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود با جمعی از ملازمان سر به بستر استراحت
نموده است در ساعت آن جماعت سر آن شهرستان بعدم فرستاده دروازه بگشادند یا ایها اللیل اسفر
با و آن الحوادث قد طرف اسمارا و همان زمان پادشاه کامران ظفر همعنان نصرت از پی روان بر انگیخته
مانند حیاتی جاوید که بتن [illegible] آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیاراید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان حال زمان
لب بتکرار این کلمه بگشاد که السلطان للبلدة کالروح للجسد و از مردم شهر دیده بخت هر کس در آن زمان بیدار بوده بچشم
سر مشاهده آفتاب طلعت آن حضرت مینمود فی الحال غلغله رعایا مرحبا پادشاه باوج سپهر خضرا رسانیده و لوازم

محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده
بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافته و از غایت فرح و مسرت مدهوش وار
از خانها بیرون دویده بملازمت شتافته حقیقت کلمه وافی بهجت ان لله الطاف خفیه نزد همگنان ظاهر گشت و زبان
دولتخواهان بشکر مهیمن منان گردان شد و صیت تهنیت سابقا از ایوان کیوان سبع شداد در گذشت نظم
در شب غم کوکب مسعود ناگه رو نمود ؛ خلق را در شام نومیدی عجب صبحی دمید ؛ حال این جمع پریشان بجمعیت نهاد
بار رستند اهل محنت از عقوبات شدید ؛ ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد ؛ مهچه اعلام شاهی چون مه شوال دید
اوزبکان بکان بکان در تکاپوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان میگشتند و دلیران سپاهان جنگ
پرخاش و لیام داده با تش آمرونه بر گشتگان تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند و جماعتی [illegible]
که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان [illegible]
شیبانی خان بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب پانصد نفر بوده
کشته گشته بر پیش المهاد شتافتند و آن شب تا وقت صبح که موذنان ندای صبح در خم طاق فیروزه گردون
انداخته آواز سوزن [illegible] خبر را پسیده و هر کس از سمرقندیان هر آنچه که در خدمت اوزبکان گوشیده
اموال ایشان را وجه نهب و غارت و تاراج میگردانیده و پادشاه عالیجاه در پیش طاق خانقاه منزل گزیده بوده و اکابر
و کلانتران متعاقب شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال خود تحفه پیشکش میساختند و چون خسرو [illegible]
و سیاه زیر خنگ فلک دوار سوار گشته خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشته [illegible]
پنهان کرده اند خبر بپادشاه عالی گهر رسید که طایفه از اوزبکان میان مرد و دروازه آهنین [illegible]
بخیال [illegible] ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده از بیست کس [illegible]
جهت اخذ غنیمت و تفحص اموال غیبی بهر طرف رفته بودند مع ذالک آن خسرو وافر تهور پای مبارک در رکاب [illegible]
آورده متوجه دروازه آهنین گشت و رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو رفتن [illegible]
مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه نازله خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار جوشن پوش
تیغ گذار نزدیک دروازه آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه ملک همت زیاده از بیست کس نبود
بمقابله خصم شتافتن مصلحت ننمود شیبانی خان ساعتی بایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم
روی بار دوی خود آورده و پادشاه نصرت قرین ظفر قرین را از دروازه آهنین ببوستانسرای ارگ رفته ساعت

آن منزل از قدوم سعادت لزوم رشک رخسار خوبان چگل ساخت و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اشراف سمرقند را
که جهت اقامت مراسم تهنیت آمده بودند بار داده آن جماعت دعاگو و ثناخوان بپایه سریر سلطنت مصیر آورده بجوار
بیکران اختصاص یافته بزبان مضمون این مقاله گویا گردانیدند **نظم** که شاها بکام تو باد ا جهان ؞
مرفه بدورت کهان و مهان ؞ زعدلت سمرقند معمور باد ؞ ازین ملک ظلم و عدو دور باد ؞
نه تنها سمرقند شد زان تو ؞ تمام جهان شد بفرمان تو ؞ ز انصاف تو عالم آباد باد ؞ ز الطاف تو خلق دلشاد باد ؞
و بر ضمیر منیر مورخان دانش پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند بر این منوال که پادشاه را اسعاد شده از میر گشت بغایت
مشابه است بحکایت رفتن صاحبقران امیر تیمور گورکان و بابا دو بیست و چهل و کس در شب از قرشی و گرفتن آن
بلده دو کال کوششی چنانچه شمه از آن قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت آن بزبان خامه فصاحت
بیان گذشته اما اگر هوشمندی بسندیده اصاف بنظر انصاف این دو حکایت را مطالعه نماید داند که این جرأت
و تهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگشای بچند وجه فضیلت
دارد اول آنکه در آن شب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمای آن حوالی نبود بلکه امرای امیر حسین
جز امیر مسلا موسی و ملک بهادر در بیرون آن شهر بودند و پسر امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن
بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک
موروثی خود می پنداشت و همیشه تعلم اندیشه نقش تمامی ممالک ربع مسکون بر صحیفه خاطر مینگاشت با جمعی کثیر از سلاطین
شجاعت آیین در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه باوج چرخ برین بر افراشته بود و جانو قه میرزا که از طریق حزم
و قوفی تمام داشت در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر اوزبکان ربوده بود و در بیش شیبانی خان مسرور بود و در ب
شهر سمرقند با اوزبک دویست در نفس شهر بود دیگر آنکه سمرقند کرد ار السلطنه بلاد ماورا النهر است شهر بیست و غایت
بزرگی و فورستانت و استواری مشهور بکمال رفعت و استحکام و برج و باره بر آسمان ادوار افتاده و هرگز هیچ پادشاه
ذو شوکت تسخیر آن شهر را بسبیل غلبه و قهر بخاطر نگذرانده و در میان خواص و عوام بلده محفوظ مشهور گشته و قرشی
موضعی است مختصر که دارم از داروغه نشین بوده و در مناعت و محکمی در هیچ وقتی با سمرقند دعوی همسری ننموده ؞
ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا   القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف و اکناف ماورا النهر اشتهار
یافت متوطنان شادوار و سغد و تومان و سایر قلاع و بقاع نواح آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر
گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر

و حیران روی بجانب بخارا آورده و متعاقب آن اخبال محمد مزید ترخان بقرشی در آمد و حصار و قلعه قرار را محکم و پادشاه
عدالت پناه از استماع این اخبار فرحناک و مسرور گشته در تمهید بساط رأفت و احسان و تأکید اساس نصفت
و امتنان مبالغه نموده و در تربیت علمای اسلام و رعایت شعرا شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرموده و جناب
زبدة الفضلا مولانا بنایی که مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرایی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرای زمان
ربوده و در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر می برد و چون پادشاه افاضل نواز را آن فتح میسر
شد قدم از سر ساخته ببرکاوسفینه استشفاه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریقه حزم نموده آنجناب را
بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه عدالت پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخت
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار او مفتوح گردانید و مولانا بنایی در آن ایام بنام مجسته فرجام پادشاه
عالمیقام عمل ساخته این رباعی را در آن درج کرد **رباعی** نی غله مرا گران تو انعم نوشید ؞ نی محمل غله با تو انعم پوشید
آن را که نه خورد است و نه پوشیدنی ؞ در علم و هنر کجا تواند کوشید ؞ و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر
مذکور جواب این کلام بلاغت نظام در سلک بیان کشید که ؞ انیسلاپاربی کونلول و رکجی بولقوسیدور ؞
انعام و وظیفه ساربیع بدبولقوسیدور ؞ روی غله و محمل که دیب اینک سالدیم ؞ محمل بولبی غله دین اولقوسیدور
و در آن اثنا خواجه ابو البرکه فراقی تخلص سمیرقند بصحبت پادشاه رسیده و رباعیات مذکور را شنیده در تتبع آن نظم کرد
پادشاه این رباعی را گفت **رباعی** بو جور که قلدیم و رسوله دلقوسیدور ؞ سلطانی کرم انعذر فی قولقوسیدور
توکولکان اگرچه تولما سا ای ساقی ؞ تو کوکلکام در دابولقوسیدور ؞ القصه در آن زمستان پادشاه گیتی
ستان در سمرقند فردوس مانند بر مسند سرفرازی تمکن داشت همواره لوازم رعایت پروری و دوست نوازی
بر و اهتمت نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و شیبانی خان از آنجا بقلعه دبوسی که والی آن ابوالفتح
ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشیده و آن حصار را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانیده و الحکم لله
الحمید المجید و منه الاعانت و التأیید **ذکر محاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه**
کا رزن و بیان تحصن آنحضرت در بلده محفوظه سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر حضرت خداوند
پادشاه صف شکن و دین پناه و تهمتن بعد از فتح سمرقند همواره تقلیم اندیشه نقش مقاتله و مقابله با محمد شیبانی خان
بر صحیفه ضمیر نورانی مینگاشت و چون شنید که بنا بر تقدیر بی تغییر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعه دبوسی استیلا
یافته و تمامی متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما چون در آن اوان در آستان

خلاف آنکه شیبان [ششم] از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس احدی نبود و در موکب خانی پنج هزار سوار و پیاده بودند که هر یک
از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار می‌بودند و چند امضای عزم رزم در حیز تأخیر
افتاد و در آن اثنا سلطان محمود خان اوزبک بیک و قنقه محمود را با پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والاگهر فرستاد
و ایضا از نزد جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد تنبل خلیل میرزا با دویست سوار شجاعت اثر بامداد در رسید بعد از آن
پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ست و تسعمائه بخیال قتال محمد شیبانی خان یراق سالکان مسالک پهلوانی
کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از جهت حلول سعادت پرتو حضرت و نضارت یافت پنج شش روز آنجا توقف واقع
شد و چون سپاه از سرانجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ از آن طرف نهضت فرمود
و از سر پل گذشته منزلی را که شایسته مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال
پادشاه مسعود متصل آمده در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات برافراخت
و پنج شش روز دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران بیمنه پهلوانی
در میدان مردان جولان در آورده غبار گرد نبرد با اوج سپهر تیزگرد می‌رسانیدند و باستعمال الشقال [illegible] پرداخته
کمال جرأت و جلادت ظاهر می‌گردانیدند و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبیخون یکبارگی [illegible] پادشاه
ربع مسکون در آمده اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقهای [illegible] و چپر [illegible] تمام داشت کاری نتوانست
کرد و کلمه العود احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بمقاتله [illegible]
خصم توجه فرماید و مجددا ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته طریقه گیتی ستانی بجان شیبانی نماید و امیر قنبر علی
نیز آن حضرت را ترغیب و تحریص نموده می‌گفت دشمنان دون را بیش ازین مهلت نباید داد و علی اسرع الحال
بزخم شمشیر و خنجر رخنه‌ها در دیوار قصر وجود ایشان می‌باید کشاد اما چون در آن اوان خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان
با دو هزار سوار آراسته بلشکر [illegible] آمده و عنقریب بدو سه روز [illegible] می‌پیوندد و ایضا احمد و غلات بفرمان سلطان محمود
با هزار سوار مرد دلاور در بیست و سه روز بمواکب کواکب اثر ملحق می‌گردد و سایر امرا مرحوم در محاربت مصلحت
نمی‌دیدند و می‌گفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید زد حضرت پادشاهی بتأیید الهی امیر
قنبر علی را الصواب اقتران تصور فرموده صباحی که [illegible] خورشید لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت
و مواکب کواکب از تیغ اندوه پوشانید [illegible] جنود ظلمت را در پس نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه
ضمیر مهر تنویر بر تعبیه سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانیده مقرر شد که امیر قنبر علی و سید علی خواجه و برادر خوردش

خالد

خالد و میرشاه حسین قوچین و سید قاسم ایشک آقاسی حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوج دیگر از بهادران پرخشم
و کین در سر اول رایت توکل برافرازند و ابراهیم ساره و ابراهیم حاجی و ابوالقاسم کوه بر و جوق دیگر از اهل
دربار انغار پیکار اعدا را مطمح نظر همت سازند و ابراهیم ترخان و سلطان حسین ارغون و قرای برلاس و میر احمد خواجه
حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و شیر انجوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمره از اچکیان
در سایه علم ظفر پیکر پادشاهی در قول توقف نموده همت بر اعدام و افنای اعدا گمارند و از آنجانب محمد شیبانی
خان صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود و محمود سلطان را در برانغار بازداشته ضبط جوانغار را بحمزه
سلطان و مهدی سلطان تفویض فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاشخوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر
آتش خشم و کین مشتعل ساختند بهادران پر دل بنوک پیکان جان گسل [illegible] خونریز در جسم جوانان [illegible] بگشادند
و دلیران رستم توان بضرب شمشیر بران چند در جان جوانان انداختند [illegible] ایشان را باد فنا بر دادند
تمام کاهها زنابان تیر ؛ رسانید طوفان بچرخ اثیر ؛ حسام دلیران چو خونابه گشت ؛ ز خون رود جیحون پدیدار گشت
در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب موکب عالی شتافتند و پادشاه سلیمان عنان یکران بحرب
مخالفان [illegible] جوانان سر اول که در شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند لطف [illegible]
ماندند چنانچه در پیش روی آن خسرو جنگجوی کسی نمود و با وجود استیلا بر جمله [illegible] قیام نموده زخم پیکان
و ضرب پیکان او را بازگردانیدند و آن وحشیان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان [illegible] فرار منعطف
گردانیدند اما پس شیبانی خان مجال توقف محال دانسته و سراسیمه [illegible] اساس ثبات بعضی از نزدیکان
شیبانی خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و هم درین معرکه از اشتغال قتال [illegible]
گذشت لایق آنکه مضمون الفرار فی وقته ظفر را علم نماییم و از مقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
تجاوز ننماییم شیبانی خان مقالات این جماعت را بسمع قبول شنوده جنود خود را استمالت داد و تهیه [illegible] معرکه را
امر فرموده بار دیگر اوزبکان پرشور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار نصرت آثار را از پیش برداشته و از پس
قول در آمدند پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آوردند
اما چون در ملازمت رکاب سعادت انتساب کسی نمانده بود و جمعی اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده [illegible]
و ایشان را استیلا میسر شده و از امرای عظام در آن معرکه سه تن ابراهیم نام یعنی ابراهیم ترخان و ابراهیم ساره
و ابراهیم حاجی بعد از ظهور رسانیدن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی

نشانه شده و اعیان در این روز جانسوز ابو القاسم کوه بر وحید آقا پسر کلانتر قاسم بیک قوچی و خدای وردی توقچی
و خلیل را در سلطان احمد قبل بقضای حق عز و علا مرتبه شهادت یافتند و در ان اثنا مغولان که از نزد سلطان محمود بکومک آمده
بودند مانند اوزبک بتاراج لشکر نصرت اثر اشتغال نمودند پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت در آن معرکه
هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک بپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون ده دوازده
نفر در موکب عالی کیتی نماند و سهام اصحاب ظلام با علام مردی اعلام رسید از آن عرقاب بلاعنان عزیمت بطرف
دریای کومک معطوف گردانید و با جبه و کچیم اسب در آب راند و بشورش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کچیم
برید و بطرف شمال توجه فرموده در النک قلعه با دیگر باره آب کور عبور کرده میان دو نماز از دروازه شیخ زاده
بشهر در آمده و در ارک نزول اجلال فرموده و زمره از امرا و ایلچیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم
و هراس هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاخ راه قندهار پیش گرفت در روز دویم از آن حادثه خواجه
ابو المکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در مجلس
اشرف اعلا مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر به تحصن قرار یافته ضبط دروازه ملک و منکران
بقرای برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی هراس تعلق گرفت و دروازه کازرستان بهمین شهامت شیرم
طغای و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر قاسم قوچین
و زمره از مقربان درگاه سپهر قرین کومک باشند و در مدرسه میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن گردند
تا بنسبت ایشان بجمیع دروب و بروج شهر علی السویه باشند و در هر طرف بمدد احتیاج باشد توانند رسید و پادشاه
بر بام آن بقعه قبه خرگاه باوج فلک مهر و ماه رسانید و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل کردند در روز دیگر شیبانی
خان بنواحی بلده محفوظه آمده در دور فرود آمد و لیام و اوباش بعزم جنگ و پرخاش از محلات شهر فوج
فوج بیرون خرامیده در مدرسه می شتافتند و بعد از ادای دولت پادشاه استجازه یافته از دروازه بیرون
رفته و بباد جرات و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ در گریز کرده
نزدیک شهر می آمدند تا آنکه شهریان دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی می شتافتند و سر بجه بهتوره
غارت میکردند آنچه میبافتند در آن اثنا روز شیبانی خان از طرف دروازه آهنین جنگ پیش آورد و جمعی از
کمین گاه پنهانی باز داشته پیادگان که بدستور ایام سابق پیش رفته بودند در وقتی که از حریفان اوزبکان گشته
روزکار واقف شدند که سواران لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و مابین الجانبین جنگ عظیم در پیوسته

تومنان کوکلتاش و قتلق نظر طغای و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر ظفر و صاحب تاییدیه بجهت پیادگان بکران
بجرب اوزبکان انعطاف دادند و قتلق نظر یکی از مخالفان را شمشیر رسانیده اما چون سپاه اوزبک بسیار بود
پیادگان را مغلوب گردانیده تیغ فولاد کشیده تا در دروازه آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند
و در آن مقام قوچ بیک جنگهای نیک کرده پادشاه عالم و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای دروازه تفنگ
تفنگ مرگ آهنگ بر دو انداختند لاجرم اعدا بازگشتند روز دیگر شیبانی با سپاه پولادپوش رعدخروش میان دروازه
آهنین و دروازه شیخ زاده آمده آماده مقابله و مقاتله شد و پادشاه عالیجاه با جوانان صاحب سعادت بر پشت دروازه
شیخ زاده شتافته بدستور معهود دست تیر و کمان بردند و از شست درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر
گشاد یافته بر اسب یوزی که یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانچه از پای در آمد و جان بداد و از روز سپاه دشمن
نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان در نواحی برج کردن خود را بپای فصیل رسانیدند و زمره دیگر که بکمان بند
که اکثر لشکریان موکب عالی در دروازه آهنین و دروازه شیخ زاده جمع آمده اند و در بارگاه کازرستان و دروازه
بوزن کران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال جلال کند بجانب آن دروازه
روان شده راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و
بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران رستم جلادت سپر ممانعت در روی کشیده بپای
[illegible] گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره بر آمده زمره بر نردبان بودند آن بلیان فیروز جنگ
[illegible] نند و آثار روز رستخیز ظاهر کردند و همه را گریزانیدند و قوچ بیک از سیار رقا خیتره و خنجر
[illegible] نش وجود جمعی را از صفحه هستی و بقا سترد و حیدر برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قتلق نظر
[illegible] یر و ناوک خونریز موجل خود را از تعرض اعدا محفوظ نمودند روز دیگر امیر قاسم قوچین
[illegible] جلادت آیین از شهر بیرون رفته با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
[illegible] شان از تا خواجه شمشیر رسانیدند و چند جوان مشهور را از اسب پیاده کرده روس مبارک
ایشان را بنظر انور پادشاهی رسانیدند و بدین قیاس قریب چهار روز یا چهار ماه میان آن دو سپاه
نایره حرب و جنگ و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه عالیشان در محافظت
آن بلده جنت نشان بقدر امکان سعی مینمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم
محاصره از خود تقصیر راضی نمیکردید در آن اثنا بقحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم

نشتافته و اعتنا درین روز جان سوز ابو القاسم کوه بر و حیدر آقا میر کلانتر و قاسم بیگ قوچی و خدای وردی توقچی
و خلیل را در سلطان احمد حسن بقضای حق عز و علا مرتبه شهادت یافتند و در ان اثنا مغولان که از نزد سلطان محمود بکومک آمده
بودند مانند اوزبک بتاراج لشکر نصرت اثر اشتغال نمودند پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت دران معرکه
هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک پرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را گلگون میساخت و چون ده دوازده
نفر در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب طلام با علام مردی اعلام رسید از ان عرقاب بلا عنان عزیمت بطرف
دریای کوهک معطوف گردانیده و با جیبه و کجیم اسب در آب رانده بشورش بسیار از ان جانب بیرون رفت و کجیم را
بریده بطرف شمال توجه فرموده در النگ قلعه دبکران آب کوهک عبور کرده میان دو نماز از دروازه شیخ زاده
بشهر در آمده و در ارک نزول اجلال فرموده و زمره از امرا و ایچکیان که از ان معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم
و هراس هر طایفه بطرفی توجه نمودند از انجمله قنبر علی سلاخ را قضیه در پیش گرفت … و بیم از ان حادثه خواجه
ابو المکارم و قاسم بیگ قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در مجلس
اشرف اعلا مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر بتحصن قرار یافته ضبط دروازه ها بوکران
بجرای برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی هراس تعلق گرفت و دروازه کارزستان بهمین شهامت شیم
طغای و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر قاسم قوچین
و زمره از مقربان درگاه سپهر قرین کومک باشند و در مدرسه میرزا الغ بیگ که در میان شهر است ساکن گردند
تا نسبت ایشان بجمیع دروب و بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف مدد احتیاج باشد توانند رسید و پادشاه
بر بام آن بقعه قبه خرگاه را باوج فلک مهر و ماه رسانیده و ملازمان در حجرات آن مدرسه منزل کردند و روز دیگر شیبانی
خان بنواحی بلده محفوظه آمده در دور رفرود آمد و لیام و اوباش بعزم جنگ و پرخاش از محلات شهر تند
فوج فوج بیرون خرامیده هر بدرسه … شتافتند و بعد از ادای دولت پادشاه استجازه یافته از دروازه بیرون
رفتند و بیاد جرات و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ در گریز کرده
نزدیک شهر می آمدند تا آنکه شهریان دلیرتر شدند و تا نواحی اردوی خان شیبانی می شتافتند و بسر خیمه ها شور
غارت میکردند آنچه میان … در ان اثنا روز شیبانی خان از طرف دروازه آهنین جنگ پیش آورده جمعی
کمین گاهها پنهانی باز داشته پیادگان که بدستور ایام سابق پیش رفته بودند دور روز وقتی که از حریفان اوزبکان شکسته
روزگار واقف شدند که سواران لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آورده و من الجانبین جنگ عظیم در پیوسته

ازجانبی

تومینان کوکلتاش و قل نظر طغای و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر منصور و صاحب تابیه بجماعت پیادگان گران
بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را شمشیر رسانیده اما چون سپاه اوزبک بسیار بود
پیادگان را منقلب گردانیده تیغ فولاد کشیده تا در دروازه آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر بخشند
و در آن مقام قوچ بیگ جنگهای نیک کرده پادشاه عالم و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای دروازه ها تختهای
خدنگ مرگ آهنگ بر … باریدند لاجرم اعدا بازگشتند و روز دیگر شیبانی با سپاه فولاد پوش رعد خروش میان دروازه
آهنین و دروازه شیخ زاده آمده با مره مقابله و مقاتله شد و پادشاه عالیجاه با جوانان صاحب سعادت بیکبیک دروازه
شیخ زاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست بتیر و کمان بردند و از شست درست پادشاهی تیر برگ تاثیر
گشاد یافته بر اسب بوز که یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانچه از پای در آمده جان برباد داد و از نزد سپاه دشمن
نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان در نواحی برج کردن خود را پیاده لای فصیل رسانیدند و زمره دیگر که کمان بند
که اکثر لشکریان موکب عالی مربوانند آهنین و دروازه شیخ زاده جمع آمده اند و در بارگاه کارزستان و دروازه
سوزن گران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال جاهل کنند بجانب آن دروازه
روان شده راندند و شصت پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ
بیگ و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران رستم جلادت سپر ممانعت در روی کشیده بپای
مرافقت متوجه آن جماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان پیاده بر آمده زمره بر نردبان بودند آن ملعان جنگجو فیروز
خود را بآنجا رسانیدند و آثار روز رستخیز ظاهر کردند و همه را گریزانیدند و قوچ بیگ از سار … و خنجر
دست بشمشیر و خنجر برده نقش وجود جمعی را از صفحه هستی … و حیدر برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر
نیز دران روز بضرب تیر و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا محافظت نمودند روز دیگر امیر قاسم قوچین
با شیخ با جمعی سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشیر رسانیدند و چند جوان مقهور را از اسب پیاده کرده روس مبارک
ایشان را بنظر انور پادشاهی رسانیدند و برین قیاس قریب چهار روز یا چهار ماه میان آن دو سپاه
نایره حرب و جنگ و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه عالیشان در محافظت
آن بلده جنت نشان بقدر امکان سعی مینمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم
محاصره از خود تقصیر راضی نمیگردید در آن اثنا قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم

سمرقند را فرو گرفت و چند گاه بجز قرص مه و خورشید که هر صباح از تنور افلاک بر می آمد چشم شهریاران و شهریان
بر گرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه گاو و دانه موجود نبود مگر در حجره سنبله و وصول بآن مهم دست نمی داد
گوشت و نخود مانند کبریت احمر نایاب گشته و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و خر بعدل و تحلیل حاصل کرده
کار از ملاحظه حل و حرمت درگذشت زمره از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند
و طایفه چوبهای خشک را رنده کرده و تراشه چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسبان میکردند و در
اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و قهستان
ایلچیان فرستاده کومک طلبیده و ولات ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال و اهمال نموده هیچکس بفریاد نرسید
لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان گشته و دود و خود را از پیچ و تاب رهانیده بار دوی شیبانی خان می پیوستند
و او مجموع مردم شهر را دانسته از نواحی خانه عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب نسب در کوی قبه بابکاه مرتفع گردانید

ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاهی سلیمان مکانی سمرقند را با بوالفتح محمد شیبانی خان چون حضرت
پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود و معلوم فرمود که بواسطه شدت قحط و غلا
عدل و تحلیل و غذا سپاه سمرقندیان بسیار دارند و بسبب ورت نقش متابعت اعدا از صفحه ضمیر می نگاشت
مصلحت چنان نمود که چند گاه دیگر بار ذر کار ستیزه کار در رسانند و آن بلده را باز که ایشته علم نهضت بجانب
تاشکند برافرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمایه در شبی که از غاشیه ظلمت او از راه کاخ سماع راه می نمود
و بجز دیده روشنان فلک چشم هیچ پاسبانی باز نبود پادشاه عاقبت محمود بمعنان خواجه ابو المکارم و بعضی
دیگر از خاصان و قریب صد نفر از نوکران سعادتمند از دروازه سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورده و در
اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت شاذی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه گردون محل دریافته بود
از جانب اندجان رسیده بشرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و از کام آثار مشتر زلال حضور پادشاه
احتشام از صفحه ایام محو شده و انواع شفقت و عطوفت بر وجنات احوال او تافت و چون پادشاه باستحقاق در
حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان بوضوح انجامید که بواسطه وفور عصیان و طغیان سلطان
احمد تنبل دخول در آن بلده متصور نیست بنابر آن عنان بکران بجانب تاشکند کردانید سلطان محمود خان والی
که اخوان آن مهر سپهر اقبال و دولت بودند مقدم شریف او را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم
موافقت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را اکرت بعد اخری فتح سمرقند میسر گشت در اکثر بلاد

ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراشت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان
و ختلان و بدخشان و قندز بر لوح خاطر مینگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه و مبالک اوزبک را بیغارت و تاراج
آنجا و دیار میفرستاد و هیچ رعیتی و زیر دستی در آن قتال از اسرار فرو نگذاشت آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید گفتار در بیان

بعضی از حوادث بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد ارغون چون بمقتضای کلمه همایون کل شیء
هالک الا وجهه و الیه ترجعون ثبات و دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال
از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمایه میرزا سلطان
ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جل و علا پیوست و پسرش عبد الرزاق میرزا حاکم آن دیار گشته بجای
پدر بر مسند فرماندهی نشست و نعش والد مرحوم خود را بموجب وصیت در قریه روضه که داخل ولایت غزنین است
و مرقد با انوار مجاهد غازی سلطان محمود سبکتکین آنجاست دفن فرمود و بر بالای آن مقبره گنبدی ساخته مجاوران
تعیین نمود و ما بسبب صغر سن از عهده ضبط مملکت و دارائی سپاه و رعیت کما ینبغی بیرون نتوانست آمد
و در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده شیرم ترکی سر انجام تمامی مهمات جزوی و کلی از پیش خود
گرفته و امیر محمد یوسف و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت کابل بی خبر بشهر در آمده ناگاه بر سر شیرم تاخته و بتیغ انتقام
شهید فی الحال بنیاد حیاتش را بر انداختند و این حبه پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در کرمسیر
بسمع والد خورد تر امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسیده و در آخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر بکذری و هزاره در هم
کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانیده و بدان جانب نهضت نمود و میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد
و محمد مقیم مرد دولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده و دختر میرزا الغ بیک را بحباله نکاح در آورد و این اخبار در وقتی
که بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسیده و موجب فرح و ابتهاج همگنان گردید

ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون معظم خان عالیجاه و باز گشتن از کنار آب
آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابوالفتح محمد شیبانی خان
در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت کار و اشراف سمرقند را به تفرقه مبدل گردانید
خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصد نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بمقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود
و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبکان استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب
عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردوی

گیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال وا ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود و بنا بر آن میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل
بقندهار روز بروز فرستاده امیر شده و حسب الاذعان بنام امیر ذوالنون و اولاد و اخوان در قلم آورده مضمون
آنکه علی اسرع الحال سپاه آنحدود را جمع ساخته بقبة الاسلام آیند تا در ملازمت موکب عالی بر فع شر اوزبک
و فتح ما وراء النهر قیام نماییم و امیر ذوالنون لوازم اطاعت بجای آورده با ده سه هزار سوار جرار بجانب بلخ در رسید
و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بمزید لطف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم
اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسروشاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون
فرستاده در باب توجه بجانب آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار
جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در آخر شعبان و شعا
با قرب دو هزار سوار و پیاده همه جوشن پوش و نیزه گذار روان شده و چون بقرب ترمذ رسید امیر ناصر الدین عمر بیک
وفادار را بمدار السلطنه هرات فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر موضع
رجال ترمذ نزول اجلال فرمود و ملطفه کوس حربی بر اوج فلک سیاهی رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که میر باقی استظهار
داشت فی الحال بآنجانب آمده بتقبیل بساط سلطنت آب پرداخت و منشکر گشته بدید عنایت و التفات
یافت الغرض بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسروشاه
بحصار شادمان فرستادند و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد شیبانی خان خبر دادند
و فرمود که زودی بمعسکر ظفر اثر پیوندند تا علی اسرع الحال دفع اعدای ملک و دولت میسر گردد امیر سلطان حسین
و عبد الله قراقولاغ با امیر خسروشاه و برادران او امیر ولی بیک و پیر ولی ملاقات کرده فرامین میرزا بدیع الزمان
و مکتوب امیر ذوالنون بایشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسروشاه
بنا بر عدم مساعدت توفیق از اطاعت گردن پیچیده بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم شیبانی
خان فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذر سقیم بر زبان آورده ایلچیان را
اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا باز گشته خلف وعده امیر خسروشاه را معروض
شاهزاده داشتند شاهزاده در باب عبور از آب متردد شده و متعاقب آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پیش
میرزا اعلاء باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلافت مقصور لشکر بمدد نمی فرستد لاجرم
بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول

بظاهر

بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان منزل گزیده و امیر شجاع الدین ذوالنون را رخصت انصراف
ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بجانب مستقر خود برافراشت نقصان تمام بشوکت بدیع الزمان
میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و شیبانی خان ببلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص سلطان بدیع الزمان بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آب آمویه عبور نمود و متوجه بلخ گردید

در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه در سلک اعاظم سادات دشت قبچاق
منتظم بود و بسبب عرق قرابت نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود و از دیار
ما وراء النهر بقبة الاسلام شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا دریافت و چنان ظاهر ساخت
که بواسطه ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی رو گردان شده التجا بظل عنایت پادشاه آورده ام و مادام تحیات
لوازم دولتخواهی بظهور خواهم رسانید و سلطان بدیع الزمان میرزا بدان سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول
انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت مآب با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک
داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی بگشاده ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع امید
فریب میداد و از جمله امرای خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد
برلاس و آقتاب ترخان و قراپر محمد و جینک کلدی اوزبک بهم اتفاق کرده با سید جعفر خواجه بیعت کردند که
بهنگام فرصت دست بردی نمایند و پای در وادی مخالفت بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان
بر روی روزگار خویش بگشایند در آن اثنا باقی محمد خان که سابقا بواسطه استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن
خطه گریخته بپناه بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت مینمود آثار خلاف
ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر ترخان قاصدان نزد محمد خان شیبانی خان فرستاده پیغام داد
که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود در اقدام آن آستان سپهر احتشام سپرده
در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته و از سمرقند
متوجه کنار آب آمویه شد و بنا بر علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه
بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنه محمد باقر بجانب اندخود رود شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آن حضرت
گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا رنجیده و چند روز در خانه نشسته از ملازمت
بارگاه سلطنت تقاعد ورزیده بود بنابران آقتاب ترخان و بعضی دیگر از خاصیان در طمع افتادند که آن جناب را نیز

با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا بی‌جهت
و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان
در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد
باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب است که فردا در سر مزار خواجه ابو نصر پارسا
همه جمع شده عهد و پیمان در میان آوریم که طریق خلاف سلوک نداریم تا این مهم تمشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته
هر یک بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر از حقوق تربیت بدیع الزمان میرزا اندیشه کرده همان شب در چهار باغ
ابراهیم میرزا بملازمت شتافت و کیفیت خیالات فاسده باغیان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان
میرزا چون نسبت بآن جماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه میباید
بسمع قبول نشنود و امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار
خواجه ابو نصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد آنحضرت این التماس را بشرف اجابت
اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسن علی سلطان مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان
حسن علی را در یکی از حجره‌های آن جماعت نشانده در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار
بنشست و همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و با آنجناب بخانه رفته در قضیه مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند
و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی
بخدمت سلطان بدیع الزمان رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی
نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از
اجتماع آن زمره سلطان بدیع الزمان میرزا امرای عظام ناصر الدین عمر بیک و نظام شیخ علی طغائی و عاشق محمد
ارغون و یادگار ابو اسحق آتبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور بخشی را بگرفتن عاصیان مامور گردانید
و امرا همان ساعت آن طایفه نمک حرام را مواخذه و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند
و یراق و جهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران نمک بحرام شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان
و تینک کلدی اوزبک بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر و قرا بیرمحمد و سید
جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور متکفل سید جعفر خواجه بود و گفت چون
ممیز این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان

میرزا

میرزا اورا بحلق کشید و مقارن آن حال خان کیتی ستان از معبر کرکی عبور نموده و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ
سلطان ابراهیم میرزا عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید **ذکر طلوع ماهچه رایت نصرت آیت
خاقانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ** در اوایل سنه
تسع و تسعمایه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنابر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی
عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب عالی پیوسته بنوازش شاهانه منظور نظر
التفات شد و محمد خان از آنجا بطرف آب کوچانیده و خبر خان کیتی ستان در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان
بعرض میرزا بدیع الزمان رسیده بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندیده و نونهال
حدایق سلطنت جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشت و امیر سلطان قلبچاق را در ملازمت شاهزاده بازداشت
و مقرر شد که صاحب السیف والقلم جلال الدین میرکی و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قرا حسن الفوت نیز در آن
بلده باشند و امیر علیخان ولد امیر عمر بیک کوبک قبا بیک که داروغه شبرغان بود رفته در محافظت آن
بلده طریقه اهتمام بجای آورد بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره گزبان و چهار بیک قیه از آنجا بقلعه بغلاج
شتافت و از قرا سنجاج غسان عزیمت بجانب جبال جزروان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را
فیصل داد در دو قع چو بیلغ آورده فوجی از لشکر قیامت اثر را بتاخت شبرغان نامزد کرده چون آن جماعت
بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان و امیر عمر بیک با مبارزان دلاور از قلعه بیرون خرامیدند و میان
آنجناب و اوزبکان مقابله و مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای ستیز و آویز آسیب بسبب امیر علیخان رسیده و لشکر
اوزبک او را دستگیر کرده بنزد کرایان بر بالش تیغ نهادند و باردوی خان بردند و ماهچه رایات ظفرآیات خانی در کمال حشمت
و کامرانی از افق بلخ طلوع نموده امیر سلطان قلبچاق و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بتحصن قرار دادند
و دروازه عراق پهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان گرفت و دروازه عکاشه
بیمن جلادت و پهلوانی امیر جانعلی و جان احمد قلبچاق و امیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف
والقلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شترخوار را ضبط نموده و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و قرا حسن
الفوت در ارک متوطن بود و امیر سلطان قلبچاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و هر جانب مستحفظان
بر بروج و دروب باحتیاط نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد شیبانی خان با قرب ده هزار کس از سالکان مسالک

پهلوانی و برابر دروازه شترخوار منزل گزید و جای ابو محمد سلطان را در دروازه عراق معین کردانید جمعی دیگر از سلاطین جوجی
نژاد در دروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشت
و امیر سلطان و سایر امرای میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و چون آن سخن بسمع قبول
ایلچیان جوابی نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از آنکه اوزبکان چپر و توره بسیار بهم رسانیدند
و آب خندق را بطرف دیگر انداختند و توجه بخاکریز مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک
از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و غریو کورکه و کوس در خم طاق سپهر انداختند و مانند مور و ملخ
روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و خان در آن صباح جوشن تنگ پوشیده بر اسب کوه پیکر
سوار گردید و قرب ده هزار اوزبک جیبه پوش بهرام کوش پیاده پیش پیش او روان شده چپرها و توره‌ها در سر
کشیده بخندق دروازه شترخوار درآمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ
بردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاکریز بالا رفته نزدیک بخندق تیرحاجی رسیدند از آنکه
نخست خود سنگی بطرف دشمنان انداخت و آن حجر بجبری خورده او را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاوران
که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ گشودند و سپاه خان چاره مفقود دیده
دانسته بسیاری از ایشان در خندق صریع و قتیل بر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام
قهر تیر مرگ تاثیر از شست کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آواز بغرش در آورده ابواب محاربه و مواقفت گشادند

لسان شد الا از ابر بهاران • ز فرق اوزبکان شد تیرباران • سهام تخش از دل گشت پر خون •
ز سنگ رعد شد گر گوش گردون •

و اگرچه در آن روز نیز اوزبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم
ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات است عاقبت انهزام یافتند
و در آن جنگ قرب پانصد نفر از خیل خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد آهنگ از عالم فانی روی بجهان جاودانی
آوردند و برین قیاس بیست نوبت دیگر چریک اوزبک بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت
نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشید امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مامور گردانید
اما بقدر امکان در امر محاصره سعی نموده در تضییق محصوران میکوشید و در آن اثنا شبی میر علیخان فرصت یافته
بند برپا بگسیخت و بجانب خندق دروازه شترخوار آواز برکشیده نام خود اظهار کرد و جمعی از نوکران خواجه میرکی

پایین دویده او را بالا بردند و والده و اصحاب لوازم شکر الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر
بلخ نشست دانست که تسخیر آن بلده بجنگ نیز صورت پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا بگشاید و بآن وسیله
آن خطه را تصرف نماید بنابر آن امیر درویش علی را که در اواخر ایام حیات امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده قریه
فیض آباد بسر میبرد و در آن زمان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول ببلده بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت
اختیار نموده بود بشهر فرستاد و فرمان داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده و سلطنت از آن
خاندان بنوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی
اعتماد نموده ابواب لجاج و عناد فرو بندند و بدست متابعت دروازه ها برگشایند و چون امیر درویش علی
با میر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات و لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب
آن سخنان گشته گفت قریب بصد و پنجاه سال است که ما با عجزه در ظلال حمایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان
بفراغت و رفاهیت گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده سؤال است که بجای آن وقت
با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان
نابود انگاریم و شهری که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مثل اهل خیانت جهت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه
عنقریب خسرو همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال برخواهد انداخت
و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان
برده اند که ذخیره ما باتمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر همه چیز خورده نمانده‌ایم هنوز یکساله ذخیره داریم و دفینهای مخفی
آن بود که در آن ایام دراز کوشش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بصحرای عدم آورده بودند القصه امیر درویش علی
چون این سخنان استماع نمود دانست که بواسطت او کسی ابواب شهر بر روی محمد شیبانی خان نخواهد گشود باز
گشته آنچه دیده و شنیده بعرض رسانید و خان در اواسط همان زمستان طبل رحلت کوفته و از آب آمویه گذشته
بسمرقند شتافت نوبت دیگر آفتاب فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال مردم قبة الاسلام بلخ تافت
اما در مدت محاصره آنقدر خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نگردد
بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خاطر سخن گذار این قطعه در سلک تحریر در آورد **قطعه** محمد خان چو از آمویه بگذشت
مذاق عیش اهل بلخ شد تلخ • رسید از غارت و تاراج اوزبک • ز معموری چنان آن ملک را سلخ •
تمامی شهر ویران گشت از جنگ • از آن تاریخ شد ویرانی بلخ •

ذکر شمه از حال میرزا بدیع الزمان و ما لحقه

لاسلام

امیر ناصرالدین عمر بیک ترکمان دران ایام محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصره قبة
بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان در حصن تحصن فرموده چند نوبت رسل و رسایل بپایه
سریر اعلا فرستاده کیفیت بیداد لشکر قیامت آثار ازبک شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون آثار بیباکی
ازان حضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف جان نثار
و امیر ابوالقاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود در حوالی قامت انداز ند و کنار آب مرغاب را مضبوط و محکم سازند
و میرزا بدیع الزمان فروردین سپاه سبزه و ریاحین بفضای دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جونعانان
محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده و کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود
و در باب استمداد جهت دفع سپاه ازبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه بار دیگر اطناب [illegible] کرده از خود امیر ولی را
بملازمت شاهزاده روان ساخت مجملا آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورده [illegible] نسبت
بدیشان مقصدی نمی اندیشید خود نیز با لشکرهای ختلان و قندز و بغلان بخدمت شتافته در مقابله و مقاتله محمد خان
پردازند و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعز دستبوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیک
خیال طلب کرده با امیر ولی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده بترسانید فی الحال طبل کوچ کوفته [illegible]
بشبرغان شتافت و عمر بیک در ان بلده که بتصرف خواهرش بیگه قبیله بود توقف نموده امیر ولی بیک عنان بکران
تقند تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در ان اوقات که سلطان بدیع الزمان در قبة الاسلام بلخ [illegible]
رایت دولت و اقبال برتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا شیخ محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد
بن خواجه سیدی احمد شیرازی است از مرتبه امارت برسانید و زمام اختیار ملکی و مالی را بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را
با اکثر امرا و تومنیان در دیوان امارت عهده دار [illegible] و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام
میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان مساعی برنمیگرفتند بنابر آنکه در ان اوقات چند نوبت از احوال و افعال
امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر شده در ان
بهار که در نواحی جونعانان جهت اقامت خیمه برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بزینت
ترتیب سرافراز ساخته در دیوان تواجی مقدم بر تمامی امرا امیری عنایت کرد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در ان
ایام خواجه نظام الدین نیز منظور نظر التفات شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گردید و بالجمله دخل امیر
سلطان بایزید و خواجه محمد محتسب باختیار تمام روی نمود و مهام امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در

وزارت [illegible]

نقصان

نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت
فرمود اکثر امرا تعاقب عمر بیک را در شب دیجور مکروه داشتند و روز دیگر خواجه ناصرالدین ابونصر بن خواجه عبدالملک
بن خواجه ابونصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند اما فایده
بران مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از سر عناد درگذشت بعد از ان میرزا بدیع الزمان
قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاده و پیغام داد که علی الصبح الحال فوجی از ابطال رجال
متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از ان منزل کوچ کرده
عنان بجانب جچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت عمر بیک در ان ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه
یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان از کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته معرکه قتال

نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عروض
مرض از منزل ترناب چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان میرزا بصوب جچکتو
در هرات شیوع یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شده بخیال آنکه شاید که آن صید وحشی را
دام اطاعت در توانند آورد و آن سرکش را دیگر مطیع و منقاد توانند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترناب را معسکر
ظفر مآب ساخت و در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان
نهاد کار از مضای آن عزیمت درگذشت حکمای مسیحا نفس و اطبای حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسب
کردند و همگی همت در ابرای آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین
بلقیس آیین و شاهزادگان با تمکین و امرا و تومنیان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان
و درویشان و گوشه نشینان جهت صحت ذات ملکی ملکات را از حضرت واهب العطیات مسألت نمودند
مدعا کشادند و پس از روزی چند مسألت اصحاب عبادت باجابت رسیده از دارالشفاء و ننزل من القرآن ما
هو شفاء و رحمة للعالمین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید   دعای اهل عبادت [illegible]
و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بامان کوه الیتمور رسیده نهضت و مرض [illegible]
انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد
و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر ان امیر سلطان بایزید
برلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی

دفع جرایم و آثام این مسالک سبیل سپرگردانی را بآب عفو و رحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ
دار السلطنه هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصه ی فتنه نشنیده حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه
سریر اعلا می آیم و غاشیه مطاوعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آسایم و چون امیر سلطان
بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته
سرعی بهرات فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر باردوی همایون رسانند التماس شاهزاده را
بشرف اجابت مقرون گردانند اما در ان اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را چنان بخاطر رسید که اگر
درین محل که هنوز شمه از ضعف مزاج اشرف اعلا باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو نیست بدیع الزمان میرزا باردو آید
محتمل است که اکثر لشکر بسایه لوای کشورکشایش التجا برند و موافقت و متابعتش را لوازم شمرند و همین معنی را بعز
عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته
اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف دار السلطنه هرات کوچ کرده خاقان
منصور قرین صحت و سلامت بمستقر سریر خلافت رسید و لوازم نصفت بجای آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا الناتیمور بطاق شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک بآستان اقبال آشیان

در ان ایام که امیر سلطان بایزید برلاس از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده سبب
عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفته که آیا کدام مملکت را از خار طغیان
معاندان بمدد پیستاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه
شبرغان متحصن گشته بود بچه طریق از طریق عناد بگذرانیده بسجاده اتحاد رساند مقارن آن حال مبشری
خجسته مقال از نزد امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون رسیده از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید
که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور و دوازده و غور و قرجستان
و ساخر و تولک را جمع آورده در جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روز افزون
آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان منفصل یافته دست عنایت الهی ابواب
فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع
این بشارت مبین چهره فتح و ظفر واثق گردیده از الناتیمور در حرکت آمده عنان تکاور بصوب شبرغان
منعطف گردانید و چون مراحل منازل قطع کرده ساحت علم ظفر شمیم پرتو وصول بر رباط سنجبار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب

رسید

رسید و آن مقام را از فایح الطیب عبیر مقبل مشموم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون از بجانب
وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داده برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان
بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته
صباحی که روز چهارشنبه بود از شهر نه بازار بطاق شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آواز سورنای و کرنای باوج
فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در نزد دیگر
سیدی احمد میرزا فرود آمده سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرف دیگر افکندند
و جهت برساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود
که مابین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک امرا و تومینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد
اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید بساط صلح
و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد بعد از تکرار آمد شد امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام
نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان مبلغ قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان
اطمینان بخشند دروازهای شبرغان را بلسان نواب دولت و اقبال بروی بدیع الزمان میگشایم و بدستور
پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جانسپاری سلوک مینمایم و امیر ذوالنون این التماس را بشرف اجابت
مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شبرغان گردیده و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان
بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده و در آن زمان آنجناب را چنان بخاطر رسید که اگر آن حضرت قدم
عنایت و بنده نوازی بقلعه خرامد و بی واسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیض آثار امیدوار گرداند سر انجام
آنچه مقصود است بحصول خواهد پیوست و همین معنی را بعرض رسانیده بدیع الزمان میرزا از صوابدید آن امیر دولتخواه
و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت و امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه نقاره
بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانیده و ولوله انداخت حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه تشریف
و امیر عمر بیک شمشیر در گردن و کفن در دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار بگشاد
و بدیع الزمان میرزا دو قرزلات و جرایمش را بآب عفو و اغماض فرو شسته او را بمزید تربیت و عنایت مفتخر و مباهی
گردانیده و سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بی نهایت مستظهر و مطمئن خاطر ساخته معاودت باردوی عالی
نموده همان روز از شبرغان کوچ فرموده نواحی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک

بملازمت شتافته از مقام مخالفت و فساد بجای دیگر گذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسروشاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند وزارت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی** چون مهم عزم
برنهج مسطور مفصل با فتح سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم و نوئینان و امرا در باب تسخیر ممالک که در دست ابو الفتح
محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر همه بر آن قرار داد
که امرای عظام امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و امیر علیجان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور
نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که توانند او را استمالت داده مطمئن گردانیده باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه
ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک نیز پذیرد و امرا با بنزار سوار عازم قندز گشته مسود اوراق نیز حسب الحکم
در مرافقت ایشان روان شده و هم در ان ایام خسروشاه و اندیشه سید حسن ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود به
سریر اعلا روان فرموده تا کیفیت احوال او بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده و طلب عهد و پیمان نماید که مرکز
آن حضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت یابد آنگاه موکب عالی از شبرغان بجانب
دره گز در حرکت آمد امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که
با امیر خسروشاه استعلام نماید که محل ملاقی کجا خواهد بود و پس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و خسروشاه را از توجه
امرای عظام مطلع گردانید خسروشاه بحسب تقدیر ویران گشته متوجه کهستان شد از سر حکومت در گذشت
مبین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود خان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان
مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آوردند و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته
عبد الرحمن بیک را که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم منقلای باستقبال
یاغی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال
یافته تیری بکتف عبد الرحمن بیک خورد و روی بصحرای انهزام نهاد و گریختگان آن معرکه از محلی که امیر شاه منصور در قندز
بود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال
بنکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرای کبار عنان تماسک و تمالک از دست
داده و قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت
فرموده در منزل علم با امرای عظام رسیده صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذو النون از کمال جرات و شجاعت
فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت افراشتن بسته مردان

دشبوده دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف سلطان محمود باز نگذاریم
و امرا طوعاً او کرهاً در امضای این عزیمت با میر ذو النون اتفاق نموده آن تدبیر پیشه وفا همان ساعت [illegible]
از دوق خود دا لطرف باردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت
سلطانی رسانده خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز
بر انصوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت گشاید و این فقیر در ره گذر بسعی ملازمت مفرز گشته کیفیت
درای امیر خسروشاه و ملتمس امیر ذو النون را در ظاهر سمرقند عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا
فرمود که هر گاه خبر آمدن امرا بقندز مسموع شود ما بآنجانب رفته و چون امیر ذو النون در ظاهر قندز نزول نمود
بتحقیق پیوست که مولانا محمد بدخشانی که در قندز بغایت معتبر بود و خواص صغار و کبار را متابعت محمد خان شیبانی
دلیل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر را بدو سپارد و امیر ذو النون قاصدان جهته آن نزد مولانا
محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نموده پیغام فرمود که مناسب چنانست
که دروازها بگشایند تا من با سایر امرای عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب را مضبوط گردانیم و بمعاونت عنایت
الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع شهامت اوزبکان کمال شهامت و صرامت بتقدیم رسانیم و مولانا محمد
این سخن را بسمع قبول جای نداد در مقام هواداری محمد خان راسخ بوده دروازهای قندز نگشاد و بنابران امیر ذو النون
با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در ره گذر بشرف ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده و قضیه قندز را
عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضای خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات
جزم کرد و محمد زمان میرزا را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده و در بستر معهود محافظت آن بلده را بنیروی
شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلیچاق بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از
وصول بکور کانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیجان ولد امیر عمر بیک داده و او را تقلید شبرغان
فرستاده از راه انخود با النگ چیچکتو شتافت و در آن منزل امیر حسین از پایه سریر اعلا باز آمده الطاف و عواطف
که از قبل خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و همچنین موجبات تصمیم عزیمت
آن حضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون نضارت ریاض رضوان رسانیده و در آن منزل امیر خسرو
شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش
تافت چنانچه کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل آن ولایت بعد از داستان محاربه شیبانی خان

با سلطان محمود خان بر زبان خامه سخن ادا خواهد گذشت **ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجه خان بجهت ملاقات پادشاه و جنگ کردن و بیان وقوع محاربه میان آن خواقین عالیشان و محمد خان شیبانی**

در آن اوان که پادشاه مؤید کامکار ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه فتح دار السلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان بر گشوده و با آنکه جهانگیر میرزا انسان اقبال و دولت از وی جدا شده بود او به پشتیبانی اسم سلطنت روی اطلاق نموده با جمعی بر اخوان پادشاه اسلام پناه و سمرقند را شیبانی خان باز گذاشته استیلای مملکت موروث میسر شد تا بتخت نشست و چند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه بر آسوده و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالجه خان مشهور گشته بود همت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده به پادشاه جهانمطاع سپارد و این عزیمت را از قوت بفعل آورده با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن مقصود حمایل کند شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الجه خان هر دو دست و زبان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان بگردان بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داده و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافت قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاده و مغولان آنجا پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتار گشته‌اند و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شمار تمنای آنست که نائره غضب قیامت نصیب خرمن حیات و رشته زندگانی آن بروجهی که دشمن دیگر اولاد چغتای خان نوشیده ملاحظه آنکه کسی گرفتاران را محترق نگردانند مگر خواجه ابو المکارم را محبوس گردانیده از گریزان آیند و آن دو خان عالیمکان را دو سه روزی نگاهداشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف که خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم پس از دو سه روزی که در حبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده محاسن شریف را تراشید ولیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست کرد که خود را بجائی رساند که از شر اعدا ایمن ماند و هم در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم آنجا برد و آن بی‌مروت یک دو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه مرحوم خود بردند و چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که زنبیل ما چه کردی در جواب این بیت خواند

چراغی که ایزد بر افروزد * هر آنکس پف کند ریشش بسوزد * اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آن عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاده و بعد از این وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادرش محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراشت و ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الجه خان با عمام اوکوچ کونچی خان و سونچک خان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی تاشکند بمیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت **ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر** چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الجه خان عنان بگردان بصوب مغولستان گردانید بیکر فورد در طی مسافت اوقات گذرانیده بوضوح انجامید که قومی از معاندان دهنه دره را که در راه بران واقع است مضبوط ساخته‌اند و بحبال دست برد جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته‌اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه نیز مهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینه الرجال ترمذ تافت و حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون را فوزی عظیم دانسته بمسارعت و شتاب بخدمت شتافته آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر مصاحبت پیر بعرض آن زینت بخش تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ما وراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی افتاده مناسب آنست که چند روزی بار دو کار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از صدمه مملکت اوزبک دور اندازیم * ندارد اگر طاقت روز جنگ * طاقتم ار گزین سید رنگ * زملکش بجایی نما اشتغال * که یکچند ایمن شوی از قتال * پادشاه عالیجاه این رای استصواب شمرده در شهور سنه عشر و تسعمایه روی توجه بطرف کابل آورده بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت شعار با تحف لایقه بملازمت پادشاه شتافته اظهار اخلاص و خدمتکاری نمود و سعادت تقبیل قوائم سریر خدمتکاری دریافت و بعد از روزی چند که اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه با استقبال رفته و حلقه عبودیت در گوش کشیدند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته و جناب امارت مآب چون حال بر منوال دید بغایت متوهم گردیده و شبکی مهمات و یراق خود را بجای گذاشته و بسوی گریز قرار اختیار

کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که او دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب ملجا و ملاذی نمانده بود ❊ آنکه برم آذرم که شوی از همه فارغ ❊ آن سخط اگر نیز نیابی چکند کس ❊ و در قصبه میمنه قرب وصول امیرخسروشاه بعرض خسرو عالیجاه رسید بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر پشته فرود آمده شاهزاده و امیر ذوالنون امیرخسروشاه را آورده سعادت دست بوس رسانیدند و حالتی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب بگنت امیرخسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و سایبان و اسبان راهوار و شتران باربردار و استران رکابی و قطار فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرموده و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیرخسروشاه ارسال نمود و بدیع الزمان میرزا با امیرخسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در النگ چکتو قبه خرگاه بذروه فلک مهروماه رسانید **وصول موکب پادشاهی بظاهر بلده کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت خداوندگار عزوجل** چون مشیت پادشاه بی‌زوال و ارادت شهنشاه متفرد در استقبال متعلق بدان بود که از فیض غمام عدل و احسان خسرو والاقدر ظهیرالدین محمد بابر ریاض امید لب‌تشنگان بوادی ظلم و عدوان بصفت خضرت و نضارت پذیرد و آفتاب دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بوجنات احوال برگشتگان جنگ سیال تابد آن حضرت را در معرکه جانستان خواقین مثل شیبانی خان در پناه لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بختیار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از مراق و تجمّلات امیرخسروشاه قوی گردانید لاجرم پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای ظاهر آن شهر را از یمن مقدم همایونش بنضارت گلستان ارم در پذیرفت امیر محمد مقیم چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که جریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجای بملازمت حضرت کشورگشای مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشته عفو و طلب امان و بسلامت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده خان سعادت ... و محمد یار شاه

محمد مقیم را بحسن قبول تلقین نموده سوگندان بزبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانیده دروازهای شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرماید و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافت و پیشکش شایسته گذرانید محمد یار پادشاه حسب وعده او را بعواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص داد و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تأییدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت التصرف در آورده عموم آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و طغیان و دستخوش ظلم گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید **نظم** علم عدل و داد ساخت بلند ❊ پرتو لطف بر جهان انداخت ❊ سکه در ملک تخم احسان کشت ❊ کشت خرم چو مرغزار بهشت ❊ باغ امید اهل فضل و هنر ❊ شد ز عدل و عطای او نوبر

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی ملاقات میرزا بدیع الزمان را با حضرت اعلی مستحسن شمرده و مضای آن فرمیت را متضمن صلاح دین و دولت دانسته بر آن حال و قال مضمون این مقال بیان فرمود مصرع

چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش ❊ امید هست که ما نیز در قدم باشیم

بدیع الزمان میرزا ادای چکتوهای مبارک در رکاب میمنت اسباب آورده از راه سپرلق بان بجانب لشکر مقدسه خاقانیه در حرکت آمده و خبر تهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیرخسروشاه بصوب دارالسلطنه هرات شیوع یافت خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید و امرای عالیشان و جناب شیخ الاسلامی سعد الملة والدین محمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطانعلی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب نموده و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاده و قواعد عهد و پیمان را بتغلیظ ایمان موکد گردانید که نسبت ببدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیرخسروشاه قصدی بخاطر خاطر نگذرانیم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آق بیغ بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان نمایند تا بی دغدغه بشرف ملازمت با مضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردیدند و در النگ مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکش لایق کشیدند و کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح میکردانیدند

و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم بکمال اعزاز و احترام تقدیم رسانیده توپشاق ایشان
و همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال
دست داد ابو المظفر حسین میرزا و والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند
با آنحضرت ملاقات نمودند و غبار نقار که بین الجانبین حایل بود بآب الفت و مؤانست فرو نشانده در تاکید
مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاخری سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور
از باغ جهان آرای متوجه ملاقات فرزند سعادتمند گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد
و در وقت نماز پیشین نواحی خیابان بابا عباس که نیم فرسخ از قریه کرخ باین تر است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت
تخت روان خاقان منصور نمودار گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت روان خاقان منصور افتاد
خواست که پیاده شود و باب جرایم رومال در گردن انداخته و سه نوبت زانو زده بشرف پای بوس رسید و خاقان
منصور از مشاهده آنصورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان
یکزانو زده حضرت خاقانی را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از فواره دیده اشکبار
روان گردانیدند پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند ❊ گاهی پدر از کمال اشفاق ❊
در روی پسر نظر نمودی ❊ گاهی پسر از سر تواضع ❊ رخساره بخاک راه سودی ❊ و هم دران مجلس که بوجود
سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذوالنون
و امیر خسرو شاه را بشرف دست بوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین
خدمت بوسیده لوازم اخلاص و عبودیت بظهور رسانیدند و خاقان منصور ایشان را بانواع پرسش و نوازش مفتخر و
سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان راند و غبار خاطر ایشان را بزدود
و آنگاه حضرت خاقانی سلطانی در النگ داغی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشته
و بتجرع راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی برگرفت رایت شادمانی برافراشته و روز دیگر
مهمانان قضا و قدر مجمره زرین سپهر خورشید خاور را بجانب شهرستان اخضر کشیدند و ظلمت شب مغارت
متوطنان ربع مسکون را بعنایت روز موصلت رسانیده خاقان منصور بر تخت روان نشسته بنیاد و از آن
روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان پیش پیش
آن حضرت روان شده امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند

و آن روز از اصناف فرق انام غلبه تمام بنشاط و سرور لا کلام از شهر بیرون شتافته تمام دشت و کوه را فرو گرفته بودند
و اجتماع خلایق انبوه و زن در صحاری بطریقی بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز چنان کسی مشاهده ننموده **نظم**
دران روز از کثرت خاص و عام ❊ ز بسیاری ازدحام عوام ❊ دران راه راه نفس بسته بود ❊
ز حمل خلایق زمین خسته بود ❊ و خاقان منصور بدین فرح و حضور بدین ترتیب و آیین از راه خیابان بمدارس
سر پل انجیل که بنا کرده معماران آن حضرت است رسیده شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده
گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دو پایه تخت روان را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر
خسرو شاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشته بمدرسه شریفه در آوردند خلایقی که دران مقام حاضر بودند
و در حال خجسته فال خاقان منصور ناظر از مشاهده آنصورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا بادوار رسانیدند
و جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان
آرای شتافت و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا غیرت سپهر خضرا یافت
و هر یک از امرا در مقام بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت
بسر برده از رنج راه براسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نموده در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هرات بود**
دران ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده
در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورده امرا و سپاه و وزرای آنحضرت را
خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرده و همچنین ابوالمنصور مظفر حسین گورکان ضیافت برادر بزرگتر و امرای خجسته
سیر آنحضرت خسروانه ترتیب نمود و لوازم پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیگ روز افزون نیز بزمی در غایت عظمت ترتیب ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برده و اسبان
تازی رهوار و تحف و تبرکات پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورده برین قیاس سایر امرا و ارکان
دولت مراسم اخلاص تقدیم رسانیدند و جوانمردی و دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی
ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر
نسبت به پسرش محمد مقیم ضرری اندیشیده او را حضرت نهد و بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار نهد
داوری بهاند پس از ده روز یا پانزده روز که در هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت
خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا دران ایام که در هرات تشریف داشت صبیه حیدر میرزا الغ بیگ

بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خود پاینده سلطان بیگم بسر می‌برد بحباله نکاح درآورد و در روز
عقد سادات و قضات حاضر گشته قاضی اختیارالدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود
و باین بهانه چند روز مجلس سرور تمهید یافت و هم دران اوقات خجسته صفات خواجه افضل الدین محمد کرمانی
که بکمال اعتبار و اختیار او در باره سریر حضرت خاقانی مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده درگذشت
و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آن خواجه
عالیجناب را مشایعت کردند و کالبد او را در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام
تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوا امیر مبارزالدین محمد ولی بیک بتجسس جهات خواجه مرحوم
فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان آنجناب مواخذ گشته از ان مر اموال موفور و نفایس
غیر محصور بوصول (بحصول) شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابتی نسبی داشت و همین اهتمام او
منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب ترتیب آنجناب بمرتبه وزارت نشسته
سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط می‌نمود در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرود آوردند محصلان
حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان جم جاه و بیان
مآل حال امیر شجاع الدین خسرو شاه** چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان
عالیشان بسر برده و خسرو ثوابت و سیار از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام
آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا کرد که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی
از نوئینان و امرا کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب خود گردانند و اگر محمد شیبانی خان بنیت کشورستانی از آب
آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله اقدام نمایند بنابران سلطان بدیع الزمان در ماه مبارک رمضان سنه تسع عشر
و تسعمایه از منزل مقرب بحضرت سلطانی سفر کرده در حظیره جعفریه کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار
نزول فرمود و مقارن آنحال از نزد ظهیرالدوله و الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان بپایه سریر خاقان جم جاه رسیده
مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بر اظهار موافقت بود بعرض رسانیدند و بشمول انعام و احسان اجازت مراجعت
یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جعفریه نهضت نموده بچهل دختران شتافت
و دران منزل تتمه ایام صیام را بنهایت رسانیده بلوازم سنن و مستحبات عید فطر قیام فرمود آنگاه بصوب
کنار آب مرغاب روان شد و چون مرحله مسیری از فر قدوم همایون نضارت ریاض روضه رضوان یافت

میرزا

میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران همعنان
یکدیگر از آنجا بپنج ده مرغاب رفته در آن موضع بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلا بوصول انجامید میرزا مظفر حسین
بدارالسلطنه باز گردید و امیر خسرو شاه عنان بسوی قندز و بغلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از
طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسید و جمعی کثیر از مردم هر جانبی بر وی جمع گشته و اوزبکی که داروغه
قندز بود با فوجی از جنود امیر خسرو شاه را استقبال نموده بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافت و بسیاری
از اتباع خسرو شاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشته و بقیة السیف روی بانهزام آوردند و آنجناب اسیر
سرپنجه تقدیر شده سرداران سپاه اوزبک او را بر درازگوشی نشانده و بقندز برده فرمود که بگرد شهر گردانیدند
آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می‌افراخت بقتل رسانیدند **نظم** مبین دور سپهر و مهر گردش :
که هیچ از کین گذاری نیست مهرش : بمهرش دل کسی چون صبح کم بست : که در خون شفق هر شام دست شست
و امیر خسرو شاه امیر عادل رعیت پرور بود مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت
در قندز حکومت می‌نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال دیگر ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان
و قندز و بغلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت [illegible]
برمی‌افراشت و آنجناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می‌بود و همواره بادای وظایف
طاعات و رواتب عبادات و قرآت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام می‌فرمود
اما با وجود این صفات حمیده چون بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم انتقال ملک و دولت
نقش بیوفایی و کفران نعمت بر لوح خاطر نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حیات یکی از مخدوم زادگان خود را بتندباد
عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی
بشآمت این افعال گرفتار گشت و بسرپنجه ذو الجلال و الاکرام جاه و جلالش درنوشت **نظم** چو از لوح دل [illegible]
فسانه : شد بمحنت و در دشت مبتلا : وفا کن بهرکس ولی نعمت است : که در بیوفایی بسی زحمت است
درهمین سال یعنی سنه عشر و تسعمائه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی
و دوام بمرض صعب گرفتار گردید و معالجه و مداوای اطبا فایده نداد و در اواخر شوال ایام حیاتش بنهایت
رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالآخره
دست در حبل متین شکیبایی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب متمسک شد و ولایت

ذوالنون داد که تمامی لشکر سیستان و غور و ساخر و تولک و اوق و قلعه کاه و فراه و خشکرود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع کردند و امرای عظام جهت سیاست لشکر حابقو احیان باطراف ولایات مذکوره روان ساخت و امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر سپاه ایران آن ممالک جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در قلات از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان با ردوی نصرت نشان فرستاده و اظهار اتحاد و محبت نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانیده و موکب عالی بدیع الزمان میرزا از قندهار راه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال اهلیه صلبیه امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره خاطر بود از عالم رحلت نمود و بدیع الزمان و امیر ذوالنون از وقوع آن دو مصیبت که در عرض هشت روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که در سیستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند توجه نمایند امیر ذوالنون و امیر سلطانعلی ارغون را با یکی قرت العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا التمیس نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بکمی همت بر تعهد احوال آنحضرت اکثر مصروف دارد و امیر سلطانعلی با آن التفات مفتخر و مبتهج گشته لوازم پادشاهانه ترتیب نموده روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساچقهای شایسته لوازم نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه سلطان بدیع الزمان میرزا بهرات جهت طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکم صاحب شوکت که مدار امور سپاهی و رعیت قایم تواند نمود نبود محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر سر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بجانب جیحون میفرستاد و لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب شهر و ولایت میکردانیدند و در آن میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهر کدام مقصود میرسانیدند و دیار بیرون مذکور جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته به نهب و تاراج فرق عباد پرداخته و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و امیر قاسم برلاس و محمد قاسم میرزا که آنیش از جانب بادر میرزا بایسنغر

که سیورغال شاهزاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرده و آن حضرت به انصوب شتافته روی تمهید بساط معدلت آورده **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب** بلخاب کوهستانیست که آب دره کز و مرغاب و هرات رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و تنهای پر درخت مردم آنجای همپیشه در مقام سرکشی اوقات گذرانیده دکام بقفای اطاعت حکام بجای نمی‌آوردند در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبه الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت اثر بتادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال به آنجانب فرستاده و میان امیر محمد باقر و بلخابیان نیز ان مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآبی منهزم باز آمده چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود و شوالشت کمانان طایفه انتقام گشته لاجرم در هنگام که کنار آب مرغاب معسکر ظفر مآب بود اندیشه تاخت بلخاب در خاطر خطیر خطور نموده رایات ظفر آیات فراخته به آنجانب ایلغار فرموده و بکنکاه و اطراف و جوانب کوهستان را فرو گرفته از اهل طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داد و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز عهد و بلخاب معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر الچیان رسیده از زبان آنجناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر السلطنه والاقبال محمد بابر با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشای بصوب قندهار و زمین داور برافراشته بقلات آمده و نقش تسخیر این ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر منیر نگاشته مامول و چشم داشت چنان است که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده دفع اعادی دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از تاب آتش جور و تو ایب محروس و مصون ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب ملتمس دانسته دوستکامان امیر ذوالنون را مقتضی المرام باز گردانیده موکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد **کیفیت در بیان وصول سلطان بدیع الزمان مملکت قندهار و ذکر بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار** چون رایت نصرت شعار شاهزاده کامیاب بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش شجاع بیک و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر علی التعاقب و التواتر بار دوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا

می بوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر بابا خان ولد خواجه جلال الدین
میرکی که در اندخود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین جنگ و ستیز اتفاق
یافته اوزبکان را صورت فتح و ظفر روی نمود و آن سردار بسعادت شهادت فایز شده لشکریان روی بصوب فرار آورده
بنا علی ذلک امور مملکت آن ولایت یکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده و دود آه ستم
رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت و چون این اخبار بدار السلطنه رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ
جهان آرای مدینه و باغ شهر آمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که
با باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده و با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت
مرعی داشته خاطر عاطر بران قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بسلسله مراتب طلبیده و طریقه دلجوئی بجا آورده
آن حضرت را برسم منقلای بجانب آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد
خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن خواجه شمس الدین محمد بخشی را که از سایر نواب درگاه عالم پناه
بمزید عقل و فراست و کیاست امتیاز داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین عنایت آمیز
ارسال داشته سخنان مهر و لطف انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب شتا ببلخ رسیده بتمامی
کیفیت اشتیاق خاقان منصور بعرض رسانید و بعبارات و تقریبات ادای رسالت نموده ضمیر آن زبده تاج و سریر را
بملاقات پدر مایل گردانید و بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم دار السلطنه هرات شد
و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر بهجت اثر فرستاد و امیر ذو النون را شرف خدمت ارزانی داشت
که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار
عنان یکران بکنار آب شتابد و موکب عالی سلطانی از [illegible] متوجه مستقر سریر
خلافت و جهانبانی گشته چون برباط درکش رسید امرای عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هرات بیرون
آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و پیشکش و نثار بجای آوردند و سلطان بدیع الزمان
میرزا هم عنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در پل در قر بملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان
منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت و شفقت و عطوفت اظهار نموده بدیع الزمان
میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول نمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان**
کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت بکنار آب مرغاب همت عالی نهمت خاقان

کامل حشمت

کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد
و رفع غبار ظلم و بیداد معطوف **نظم** خدیو جهانگیر والانژاد ⁘ شه کامران عدالت نهاد ⁘ چو اعلام کشورگشائی
برفراشت ⁘ بجز دفع بیداد کامی نداشت ⁘ بنا بر علی نداران و لا که جز اسر و قتل و نهب و تاراج که دود
هیچ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت آثار اوزبک وقوع یافت دار السلطنه هرات بدرجه
و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تکسر و پراکندگی متوطنان آن ولایات کرت بعد اخری بوضوح انجامید
خاقان منصور ظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلا و فقدان قوت محرکه در دست و پا از کمال غیرت خسروانی
و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده و امرای عظام
و وزرای عظام و حشم را بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت شعار امر فرموده میرزا بدیع الزمان
زیاده از بیست روز در دار السلطنه هرات نگاه نداشت و برفتن بکنار آب مرغاب مأمور گردانید شاهزاده حسب الحکم
رایات نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورده جهت شدت برودت هوا
روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزیده و نیمه آن ماه مبارکه را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود
آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه میرزا از آنجا نهضت فرموده در قصبه مورچاق علم آفتاب اشراق
برافراخت و در آن منزل امیر علیجان برادر که پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هرات توقف کرده بود از ایالت
شبرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مورچاق
بسر چشمه یان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون خاقانی روزی چند در آن مرحله لب پنیسا ساکن گردید
اما خاقان منصور در وقت طلوع طالع و کل و اجتماع جنود ریاحین توکل بر عنایت صانع حزم بکل کرده دوازده هزار
سوار خنجرگذار را الکا و مواجب داده باصناف حشمت و حمل روی براه آورده **نظم** چون خسرو مهر از سپهر نور
برج حمل گشت پرتو ⁘ افراخت رایت نیکخواهی ⁘ در اوج شرف لوای شاهی ⁘ رایات نصرت
آیات خاقانی محفوف بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده سپاه
ظفر دستگاه نشان سبزه و لاله اطراف کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود **نظم** سپاه خدیو ظفر لوا
بجنبید چون بحر اخضر ز جا ⁘ زپیش قدم فرق آهن همه ⁘ دل و جان پر از کین دشمن همه ⁘ و در انتهای
منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول
بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از امضای آن عزیمت و ارتکاب لوازم لشکرکشی درگذشت و غایت کل حرکت

وسکون و نهایت کل کاین الا یکون کل شئ هالک الا وجهه له الملک والیه ترجعون انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور قاطبه علما عالم را معلوم است و طایفه فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قیوم و قدرت کامله قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا جعلناکم فی الارض با فسر زیور توقی من تشا آراسته کرده و عاقبت دست از امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عافیت انجام جور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره بر جریان پذیرفت که اقدام همت انجام فیروز اعتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون تخت مخیته بخت و جعلناکم خلایف فی الارض مشرف شود آخر الامر در تختگاهی سیاکل مسیامی طول و منتفر کشته بساحت وسعت انا جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم ولا عمر ابد الدهر محال است ∴ بقای دنیوی ز فنا انتقال است ∴

و فا از ملک دنیا نیست امید ∴ نباشد خسروی در جاوید ∴ چه شد جمشید دارا کی برفت ∴

سکندر سوی آن عالم کجا رفت ∴ کجا شد شاه کیکاوس و نیشاپور ∴ کجا شد اردوشیر و ایرج و طور ∴

کجا رفتند بهرام و منوچهر ∴ فریدون چون نقاب افکند از چهر ∴ چرا کسری بر ایوان نیست بر تخت ∴

بآن عالم چرا برد از جهان رخت ∴ کجا شد صولت چنگیز خانی ∴ شکوه حضرت صاحب قرانی ∴

همیشه هیچکس را زنده کی نیست ∴ بدنیا خلعت پاینده کی نیست ∴ هر چند ضمیر عارف هوشمند ملهم راست کما هو

المعتقد مسلم مقصود چیست و فرض تشبیب این واقعه اگر گیست خامه دبیر کیفیت حال را بدین منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن سپاه پادشاهی شد عرض مرض بآن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات میمنت صفات سمت تراخی پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس نتیجه میداد و ساعت بساعت مزاج همایون در تضاعف و ازدیاد میبود شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از تشخیص اطبای حاذق حکمای مدقق دانستند که آن عارضه شفا پذیر نیست و آن واقعه ناچار ممکن التدبیر فی بنا بر آن اندیشیدند که اگر خفتی آن حضرت را در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و سر رشته از دست کریمان لطر فی فتنه صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه طلبیده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی حجه در سرپل بابا به نظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن اوراق هم از آن منزل گذاشته تا بسعد کس از امرای خاص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح

روز سیم ماه حجه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بکفر منی اردوی همایون انداخت شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالیمقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بر اسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و ستایش اقدام فرمودند و بدیع الزمان میرزا آن روز در همان موضع توقف کرده و از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را سخت پست و قوی دیده بغایت حزین و غمگین گشت و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف باز گشت و کس بسر پل بابا فرستاده تا اغرق را بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان و ابو المظفر مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر با برادران دیگر رسم الطاعت و الانقیاد رعایت نموده و شارع مستقیم وفاق آمده باستیصال تخم خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا به معسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفته بمجلس عالی درآمدند و از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغایی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا علی بیک و امیر محمد جعفر ابنا امیر محمد برندق را بآن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند العمر بر جاده مستقیم اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم بوده در هیچ امر مخالفت نکردند و امرا من صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این صحبت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار طوایف امرا و لشکریان تافت نظم ز ان جشن اتفاق خواطر قرار یافت ∴ ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت ∴ و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بصعوبت انجامیده بود و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده و سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه دیوان خانه جهت ادای نماز عید مجتمع

گشته و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریهٔ حاضران بر چرخ
بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیدهٔ معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلا
بگشاد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجهٔ سنهٔ احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب آفتاب سپهر سلطنت
و کامکاری بمغرب فنا اشتغال نموده شهباز روح مقدس آن پادشاه عالم‌پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر انس پرواز نمود انوار طلعت خورشید حشمت که عالم از فروغ عطفتش فراغت بوده
در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت متواری شد و منشور حیات حضرت سلطانی که جهانیان از نور معدلتش مرفه الحال زندگانی
مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازهٔ کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در شهر و کشور
منتشر میکرد دیگبار فرو نشست و آواز فغان رعیت و سپاهی که در مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این
مصیبت بلند گشته با ایوان کیوان پیوست **نظم** آن سایهٔ لطف حضرت سبحانی * کز شمع رخش بود فلک نورانی *
افسوس که نور دولتش یافت زوال * فریاد که رفت از جهان فانی * و در آنشب بموجب خواص شبستان سلطنت
بر نهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال حزن و غم و غایت غصه و الم
بجای اشک سیلاب خون از دیدهٔ پرنم گشودند * علم زد آتش از دلهای محزون * ز مژگان شد روان جوی پر از خون

ذکر نقل نعش مغفرت آل مستقر جاه و جلال صبح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر محفهٔ جمشید
خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و در بالکیر تشنهٔ گردون سیر پایه کرده از افق مشرق بسوی شبانخانهٔ
مغرب دوانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفهٔ محفوف رحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را
در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب از اردوی
همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعهٔ زتو را محل سرادقات عزت گردانیده و کوتوال آن حصار استوار سلطنت
یکلی امیر زین الدین علی بپایان آمده تحفه‌ها با مفصل ذخایر بعرض رسانیده منظور عنایت و ملحوظ عاطفت گشت و آن شب
در آن منزل اتفاق افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیاره حصار مناعت آثار گردون را جولانگاه جولان
ساخت و نقود و نجوم را تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت بر منبر برج سلطنت و جهانبانی ابو المنصور مظفر
حسین میرزا با فوجی از نواب و خواص بقلعهٔ زتو صعود نمودند و آن حصن آسمان اختصاص را نظر اعتبار ملاحظه
کرده خزاین و دفاین را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی سابق و مشکک شده لوازم پیشکش بجای آورده
بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه را بجناب تعلق گرفته سحری روز دیگر

از آنجا

از آنجا نیز کوچ واقع شده بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که نیز در آن اوان بفرمان خاقان
فردوس مکان حاکم بلدهٔ شهر بود با جمله سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران
همه لباس مصیبت و تعزیت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده بشرف ملازمت شاهزادگان
جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آوردند روز دیگر که آب چشمهٔ آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر شسته
بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود دیگر بار غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه
هرات بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازهٔ رحمت اندازه‌اش نماز گزارده تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را
گنبد مدرسهٔ شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن فرمودند و اولاد و امجاد
و ارکان دولت آن پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام
نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداخته خلایق را از لباس
تعزیت بیرون آورده بسرانجام معظمات و مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند **تعداد اولاد**
امجاد خاقان منصور بخشندهٔ بی‌منت و واهب جنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنه و الخلافه
ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بدیع الزمان میرزا از مهد علیا
بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطانم بیگم که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان اویس میرزا بوده و در اواخر
در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا
اق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم بابر انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا
خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد میرزا محمد مقیم
بود از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه
بیگم آغا ابو الحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیف سلطان آغاچه که نسبش با مرای چهار
می‌پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا از سعادت
بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم
که حرم سلطان اسکندر میرزا بود و منور سلطان بیگم که شبستان امارت الغ بیک را بشرف سیادت مشرف
بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیهٔ پاپا آغاچه بنت ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا ام سلطان بیگم صاحبه
سید عبدالله میرزا بوده فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ یادگار فرخ میرزا شاهی بود و از منگلی بی آغاچه که ترکیه بود مملوک

شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود بآن حضرت بخشیده
بود و عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای [illegible] سلطان [illegible] از زبیده آغا جلایر و از اولاد ذکور
خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آن حضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا
شاه غریب میرزا حیدر محمد میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوتراب میرزا و از اولاد اناث
نیز نه مستوره در زمان حیات آن پادشاه محجبه بصفات نقاب تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست
آفاق بیگم بیکه بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج طاهرات آن حضرت بیکه سلطان بیگم و لطیفه سلطان آغاچه
و زبیده آغا جلایر و چولی بیگم در زمان زندگانی آن حضرت باندک زمانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از
واقعه آنحضرت باندک زمانی سر [illegible] افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم که تا غایت
در قید حیاتست **ذکر شمه از حال بعضی از مشاهیر وزرای ابو الغازی سلطان حسین میرزا** از جمله عادات
آن پادشاه صاحب سعادات یکی آن بود که زود زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان می‌پرداخت و همواره چهار
پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن خدیو سپهر خلافت جمعی
کثیر بمنصب وزارت مشرف گشته و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه اندراج یافته و شمه از حال برخی
دیگر اینست که مسطور میگردد **خواجه قطب الدین طاوس سمنانی** بموجب علو نسب و عظم شان و قدم دودمان
موصوف و معروف بود و در داستانهای گذشته چنانچه بهر جمیل مستتر میشود در زمان سلطنت میرزا الغ بیگ و ابوالقاسم
بابر و میرزا سلطان ابوسعید متصدی امر وزارت قیام مینمود و پس از واقعه قراباغ در دار السلطنه هرات شرف
و بنا بر التفات خاقان منصور بمنصب اشراف و وزرای عظام دخل مینمود و اعتبار و اقتدار بسیار یافت و در وقت
استیلای یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظل عنایات معدلت
خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال
نهاد بنا بر طمع اموالیکه خواجه طاوس را بود ابتزاع کلی بود و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده
عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده بتتمه اوقات حیات
بپایان آورده در سنه ستمایه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید
و مرغ روح پرفتوحش قفس قالب شکسته همای [illegible] بینداخت ۞ جهان از فر کاوسی بپرداخت ۞
خواجه شمس الدین مروارید کرمانی در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا

جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آن سال که سلطان سعید
عزیمت عراق و آذربایجان نمود بفرمان واجب الاطاعه بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات
بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدار [illegible] آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت
شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر سعی فرمود و جهد نامحصور بجای آورده عاقبت
عافیت طلب شده از آن کار استغنا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور
منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را مفوض برای
صواب نمایش گردانید و آنجناب چند گاه در ترویج و تعمیر آن بقعه کوشیده در ضیافت آینده و رونده
اهتمام تمام رسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد
روی نمود ۞ [illegible] مزار فیض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور تسلی
خاطر اولاد امجاد خواجه مغفور پرداخت و ولد ارشد آن عالیجاه افضل پناه خواجه شهاب الدین عبدالله
پرسش و انعام خلع فاخره بنواخت **خواجه علاء الدین علی الصانعی** در سلک اشراف ولایت باخرز
سمت انتظام داشت و بواسطه انتساب آل بزرگ همواره رایت مفاخرت می‌افراشت بحدت طبع و جودت ذهن
و مهارت در نظم اشعار و انشاء [illegible] موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور
منظور عین التفات خسروانه گشت در امر وزارت شروع نمود بنا بر آنکه در صفت کفایت ظاهر شده بود بر عجزه
و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و پیوسته بسایر وزرا رقم تقریر تزویر بر اوراق ضمیر منیر میکاشت مزاج اشرف
مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر از وی متنفر گردیده و در آن اوقات از روی جد و هزل روزی
این بیت در سلک نظم کشید ۞ فردا که شود معرکه ضرب شمشیر ۞ معلوم شود قوت بازوی علیشیر ۞
و همین سبب [illegible] شده و دیگر اسباب بعد حلت شد و خواجه صانعی صباحی که در پایه سریر اعلی
در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که [illegible]
بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع
چو بار [illegible] سبک گردی سبکی بار گران هم ۞ القصه در آن روز خواجه صانعی مواخذه و معاقب گشته [illegible]
هرچه داشت فرود آورده و در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس او شش سال امتداد یافت و در آن ایام
غزلی منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد که مطلع آن غزل اینست ۞ الحمد که [illegible] تو فریاد منست

و آنکه هرگز نخورد بر خالق باد منت   اما هیچ فایده بر تربت نخشت و امیر علیشیر از سر ابنای او درگذشت و خواجه صاین اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده و کتب متداوله را مختصر و تلخیص بنظم مطالعه در آورده و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده اکثر صنایع شعری را تعلم بی روی در آن قصیده درج نموده و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره** از بزرگان و بزرگزادگان مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهرات آمده در منصب وزارت دخل نموده و بعد از چند گاهی جمعی از مردم شریر او را بعضی تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابران مقهور خاقان منصور گشته در زندان قلعه هرات محبوس شد و مدت چهار سال در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر بقتل او فرمان داد و چنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که در آن محل که نایره غضب خاقانی مشتعل بود بکشتن خواجه مظفر حکم کرد یکی از نواب بنابر آن غرض که داشت عرض کرد که خواجه صاین نیز که در زندان خواجه بود خاقان منصور گفت او را نیز از امور سیاست کنند و در آن روز که داخل ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی و تسعمایة بود خواجه صاین را از طاق چهارسوق هرات و خواجه مظفر را بر در دروازه ملک بحلق بر کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید **رباعی** ای دیده بعالم ستمکاره نگر ❊ در خواجگی جهان خونخواره نگر ❊ از حالت صاین برو عبرت گیر ❊ در حال مظفر شبانکاره نگر **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید طلعت شفقت تمام ظاهر میساخت و بخلق و وفور کرم از اقران و اقوام امتیاز داشت همواره خیال هم نشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در مشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت منظور نظر خاقان عالیجاه گشته کرت ثانیه در امر وزارت دخل نموده خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مواخذه و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یکدو سال فرصت یافته در صورت عورات از بالاخانه زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهرات در گوشه مختفی بود و چون آنجناب مناصب وزارت سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا شتافت و بواسطه خدمات لایقه و وسایل لایحه مرتبه بلند و درجه ارجمند یافت و چون مقتضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودانی

شتافت **خواجه علاء الدین علی منکال** بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی مرکز محبت مواخذه و مصادره مبتلا گشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت **خواجه نعمت الله سبزواری** در علم استیفا و سیاق فی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی به انجام اعمال بزرگ و اشتغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله مواخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه مجد الدین چند ماه که بلوازم آن امر پرداخت بخود مغرور گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه محمد بانتقام خواجه نعمت الله فرمان داده محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود بر وی تقریر نمود در جناب وزارت مآب باتصرف و التقصیر متهم و منسوب گردانیدند و در شکنجه و تعذیب کشیدند گویند که در آن وقت که خواجه نعمت الله را شکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت که کسی را بفرست تا آن صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در آن آغاز لطیفه گفتن کرده فرمود که مرد حمال تویی مرا چه ضرور است که جهت صندوق کسی را بفرستم القصه چون خواجه مجد الدین محمد ملکا کثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت الله بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که جان بسفر آخرت بربست **رباعی** بر سفله جهان تا کسی مپسند ❊ تا بتوانی دل ز نیاتی غافل ❊ بس زلف چو مشک او است زناکل ❊ بس روی چو گل از دست در پرده گل **سید زین العابدین علی** پدرش زین الدین علی مدت ممتد در مهمات دیوانی مدخل داشت نهال سیادت از دودمان سادات ارجمند می افراشت و آنجناب بمحامد و محاسن شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حالات لوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش در مشکاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را مفوض بوی ساخت و در آن اوان خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار نهاده سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلاث و تسعمایه که خواجه نظام الملک با اولاد و اتباع بسعادت شهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چند گاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از اوقات خواجه افضل الدین محمد

خاقان بلندمحل کرت بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرده و آنجناب استعفا نموده مهم بران
قرار یافت که وزرای عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهمات دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را مادام
که بتوقیع و نشان مهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین العابدین انگشتر اعتبار بخبر یافته بر جمیع وزرا مقدم می‌نشست
در رقم الطلع علیه توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر
التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند گل اندر کفا قبا بود در هیچ مهم دخل نفرمود و چون
رایت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای
گریز با فوجی از اوزبکان در ستیز و جنگ آویزه مهم بجنگ و جدال سرایت کرد و تیر جانگداز بر مقتل سید زین العابدین
رسیده مانند اجداد بزرگوار خویش در ... شهادت متوجه عالم بقا گردید **نظم** چنین است کردار گردان سپهر
گهش نوش قهر است و گه نوش مهر . نباید کسی پرور در گریبان . بخاک فکند آخرش خوار و زار .

خواجه معزالدین حسین برادر خورد تر خواجه سیف الدین مظفر بتکچی بود و مدت مدید لوازم منصب وزارت خاقان
منصور و تولیت موقوفات هراة قیام مینمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی موصوف بود و نسبت براستی
اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و جهت پروری بر افراشت
و تا آخر حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر ملازمت بدیع الزمان
میرزا در میان بسته در امر اشراف دیوان شروع فرمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را
وزیر ساخت و کار ... بترتیب و مهماتش پرداخت و در روزی که محمد خان در نواحی مرو تیغ ... پا سفر ...
شاهی کشته گشت هم در آن معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین حسین را در نوشت **مصرع**
بقای جاودانی نیست ممکن **خواجه عطاء الله** در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف
طاعات و عبادات میگماشت در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی و ملاهی
درگذشت و روی بمحراب آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان تقصیر از خود راضی نمیشد و در علم
سیاق و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت
شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیاست روز بروز مهم آن ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت
برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوانی بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا بر رقم الطلع علیه توقیع میکشید
و مهمات دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید با وجود اشتغال و دخل در مهام

ملک

ملک و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح در کف گرفته در اثنای قیل و قال
باصحاب جاه و جلال تردد میکرد و اشتغال میفرمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب
رسالت و پروانه علاوه مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم خالفت خاقان را فرق رافت تجسس ... در فرامین مطاعه
عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت خواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت محمد خان شیبانی
اصلا منصب قبول نکرده و ایضا در ایام استقلال رایات ظفر آیات شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی نیاورد
اما درین ازمنه مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزرای دار السلطنه هرات هرگز هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب
آنجناب بفیصل نمیرسانیدند و در توجیهات و تخصیصات و قرار مهمات مزارعان و رعایا و محترفه را بمیامن ... ایشان
عمده دانسته ابواب مشورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت بلاد خراسان بحکم
نواب آستان ملک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلی داشت خواجه عطاء الله بمرض موت گرفتار
گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست که کار از تدارک درگذشته خاطر بحلول واقعه ناگزیر نهاد
بنابر آنکه وفور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را مفصل کرده و مقرر ساخت که
از آنجمله چه مبلغ و چه مقدار پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریق سنت
اسباب تجهیز و تکفین او را ترتیب نموده بنظرش در آوردند و کفن را بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشانده
فرمود تا مفصل کرد که از روز اول فوت تا روز هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج
تعزیت ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و مؤذن و معرف را چه چیز دهند بعد از آن آنچه از اسباب
و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربای خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی
از درویشان را پیش خود طلبیده بذکر مشغول شد و در یکشنبه دوم ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت و تمامی
سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان ملکیه ... عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعت کرده
در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش او نماز گزاردند و حسب الوصیة شیخ الاسلام شیخ صوفی چلبی در موضعی که خود تعیین
نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد . خواجه سالکان عطاء الله
که دلش داشت میل باغ جنان . جانب خلد رفت و شد تاریخ . میل خواجه عطای بکوی جنان

ذکر صدور خاقان منصور خلد ملکه چون در زمان خجسته نشان خاقان عالمیان موقوفات بلاد خراسان
بمرتبه رسیده بود که یک کس از عهده ضبط آن بیرون نمیتوانست آمد بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر

ارباب عمایم بآن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آن جمله سید جلال الدین
محمد اندخودی در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بود و بازبدة الاعیان سید برکه رحمة الله علیه نسبت خویشی
داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور بمنصب صدارت رسید و مقدم بر تمامی صدور
عظام توقیع میکرد اما بسبب عدم وقوف و کثرت شعف بارتکاب شراب مهمی از پیش نتوانست برد و در کمال بی
اختیاری سلوک میکرد تا زمانی که معزول شده روی بگوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی
بصفت فقاهت و فضیلت معروف بود و بوفور فراست و کیاست رایت تقوی می افراشت و آنجناب در زمان
سلطان سعید میرزا نایب شرف جهان مولانا نظام الدین عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعه قراباغ مدار السلطنه
هرات تشریف آورده خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض فرمود و چون جناب مولوی چند ماه بلوازم آن مهم پرداخت
در بیست و سیم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب اهل فساد مواخذ و مقید گشت و در مصادره
یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال
استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میگردانید و فاتش در زمان اختیار و اعتبار
معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد بود در شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود و چون مولانا قطب الدین [illegible]
معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد بود بلوازم امر صدارت قیام فرمود و سه چهار روز در صبح تا شام اعاظم امرا و وزرا
و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات در آن تعزیت مراجع می شدند
و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد حلوا و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری
بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره معتمد السلطنه
و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند خواجه کمال الدین
حسین قدوه اعاظم کبرکی و عمده اکابر ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و اقرو فی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان
مستثنی مینمود چندگاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت
و در آن اوقات بجهة بسیاری و کمین بار از رسم الصدارت طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذالک بعضی از اهل
بغض و حسد آن خواجه امجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و شکایت گشادند
و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغ کلی بدیوان فرود آورد
بقیه اوقات را بفراغت گذرانید و در دهم رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت

گفته و در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هرات ساخته و پرداخته او است مدفون گردید حافظ معین الدین
خلیفه [illegible] بمنصب صدارت خاقان منصور معین بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذه گشته در شهور سنه
سبع و تسعین و ثمانمایه در سر خیابان کشته شد سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب
اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت [illegible] پسری در شهرستان
دل جای داده و سطوت آن [illegible] که تیغ آن پسر بوده براه هر سر در پی ایشان نهاده و در کوچه و بازار دوران
میکرد و مستعد صلوات شده رباعیات منظم می آورد و این رباعی از آن جمله است رباعی آنانکه پرستنده خورشید و مهند
از چشم تو در آرزوی یک نگهند ؛ لشکر اگر حسنت که من می بینم ؛ خوبان دگر جنبک تعلیم کهند ؛ و میر سر برهنه
بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز فراوان داشت
و همواره مبتکار شیرین حکایات و رنگین کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و چون
از جانب ماوراء النهر بدار السلطنه هرات تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شده
بمنصب شیخی و تولیت مزار بزرگوار لقمان پرنده منصوب گشت مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت
صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات و نذورات آن مزار حاصل
میشد بمصرف رسانید و بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته
نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند و اینمعنی سبب عزل سیادت مآبی شد میر سر برهنه تصور نمود که مقرب
حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنا بر آن در جواب این مطلع آنجناب نظم الهی خاکستر گلخن شده آن کهم
شانه دیوانگی عشق بخاک و سیهم ؛ این مطلع را در سلک نظم داد که ؛ آن سهی سرو که در سایه خود داد رهم ؛
گرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم ؛ و امیر علیشیر از این کتابت بحدی رنجید که تا غایت تقاربین الجانبین ارتفاع
داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت
خاقان منصور را بتفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کم کمی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع نمی نمود
میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک این آستان
عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه حسین دعوی تقدیم دارد امید که بلطف و التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد
و در آنحال حال امیر ستوده خصال را از ایام گدای مسواک جناب سیادت مآب یاد آمده این بیت بر زبان راند که
در مقامی که صدارت بگدایان بخشند نظم چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی ؛ و کوکب آل میر سر برهنه

مرجع اقبال رسید و مقدم بر خواجه کمال الدین توقیع کشید و بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت کاشانه عزلت را منزل
ساخت و بقیه ایام حیات را بی آنکه مقید منصبی شد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانید و در شهور سنه
ثمان وتسعین وثمانمائه مریض گشته بعالم آخرت خرامید **خواجه غیاث الدین عادلشاه** در سلک اشراف
و اعیان ولایت ختلان منتظم بود و چند سال امر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب
در بلده نیشابور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را در راحت مصروف داشت **ملاذ الاعاظم میرک علاء الدین**
در شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمائه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار
و استقلال بر اسم منصب صدارت قیام نمود و چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان
سنه احدی وتسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود **قاضی برهان الدین محمد مروی** در اوایل
حال منصب قضای ولایت مرو و صدارت ابوالحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطه تغیر مزاج
کشاهزاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهرات شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بمسند
بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنه تسع وتسعمائه میل وطن اصلی کرده مرخص شد و بمرو شتافت و ابوالحسن
میرزا بنابر ذخیره که آنجناب صدارت مآب دغدغه داشت او را مواخذه و مصادره کرده لاجرم اعراض نفسانی
بمزاج او استیلا یافت و مریض گشت و در سنه احدی و تسعمائه درگذشت **سید غیاث الدین محمد مهدی**
از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین
نظام الملک در امر صدارت شروع نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک در درگاه خاقان منصور معتقد و معتبر
داشت سید از آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث وتسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک
مواخذه شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده از غضب حضرت خاقانی ترسید و نزد امیر
ذوالنون توقف نمود جناب امارت مآبی او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چندگاه در ملازمت
آن حضرت بسر برده اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت و دخل در امور ملک و مال و خلاف با برادر
حضال منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت متواری شد که ببلخ رسالت رود و چون بآن بلده رسید شجاع الدین
مکتوبی با ابوالحسن میرزا فرستاده مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ نمیدهد آنگاه اولاد
میرکشاه و سید قاسم که مشهور است بمیر مخدوم نزد امیر ذوالنون بودند ایشان را نیز از آن بلده حذر داشته
و ایشان بعد پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر وتسعمائه که امیر نجم ثانی در محاربه اوزبکان

کال

بخارا بجهان جاودانی شتافت و سلاطین ماوراءالنهر بجهه دو مشهد مقدس بصوب آمدند و امیر محمد و مراد دار السلطنه
هرات باردوی تیمور سلطان و عبیدالله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب خراسان ترغیب و تحریص
نمودند بنا بر آن چون ثانیا پیچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی ظل الله از ظلال معدلت و
پرتو وصول بر بلده فاخره هرات انداخت سید و اولاد مواخذه شده مبلغ کلی فرو آوردند و بعد از آنکه از آن جنگ
محصل خلاص یافت فرار بر قرار اختیار کرده بماوراءالنهر شتافت و در آن مملکت وفات یافت **مولانا غیاث الدین**
جمشید قاینی پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دارالقضای جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی
بود و نسب مادرش بجمشید قاینی که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان قهستان حکومت می‌نمود می‌پیوست
و مولانا غیاث الدین از مسایل شرعیه و کتابت و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت
خاقان منصور چند گاه اموالات خاصه آنحضرت را بحیل شرعیه از شایبه شبهه و حرمت محفوظ میساخته
بنابران بکلانی ملقب شده و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه نظام الملک
بسبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشود مواخذه و معاتب گشت و تا آخر ایام
حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور
عنایت گردانیده و بار دیگر مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردیده و فاتش
در ولایت قاین در شهر رجب سنه تسع عشر وتسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون
گشت **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین محمد خوافی بود
و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور میبود و در زمان وزارت و امارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز
داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت حضرت خاقان منصور قیام مینمود
و در روز فوت مشار الیه مواخذه گشته مبلغ کلی فرو آورد بعد از آنکه از آن جنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت
تتمه ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین طبسی الاصل بود
و مادرش در سلک بنات سادات عظام نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند
بود و در علم جفر و تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار مشغولی میکرد و در ابداع مولفات لوازم فصاحت
بجای می‌آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چند گاه در
ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصور شیخی و تولیت موقوفات

مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنه اربع وتسعمایه منصب صدارت
و رسیدن داد خواهان ما را بای صواب نمایش تفویض نمود و مولانا فصیح الدین صاحب دار در تاریخ صدارت آن
صدر عالیمقدار این رباعی نظم نمود ∴ ای آنکه نیاد هست تو قدر قریش ∴ بر اوج صدارتی سر صدر قریش ∴
ای صدر قریشی لقب عالی قدر ∴ تاریخ صدارت تو شد صدر قریش ∴ شرح منازل ایشان و مجالس العشاق
در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامه سخن گذار یک بیت بر لوح بیان مینگارد
ازین باغ جهان آرا چنان آرم قدم بیرون ∴ که باشد روضه خلدش درون باغ ارم بیرون ∴

خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق
و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سر آمد ابنای روزگار رفیع طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات
بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر منشورات مولفاتش مثال سحبان زیور جواهر بلاغت آراسته
و رشحات خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و اثرات کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر گرانبها
بر زینت و زیب در فن موسیقی و ادوار تقانون خود در استادان سر گرفته و در بسیاری فنایت به رود کار
اتباع و پیروی ملت حنفی حجازی پذیرفته **نظم** فضل نوبت تو آیین زد ∴ چنگ دولت ره اهمس چین زد
جز تقانون علم لب نگشاد ∴ پای از راه دین برون ننهاد ∴ و آن دوحه چمن فضل و افضال در چمن
دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافت در ریعان اوان جوانی منصب صدارت منصوب گشت و مقدم
بر اکثر صدور توقیع گشته چند سال و غایت اعتبار بلوازم آن امر پرداخته در آن اوان که رایت اقتدار
خواجه نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله از وی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب
استعفا نمود و هر سال بی از آنکه مقید منصبی شد ملازمت سده سنیه سلطنت مینمود و بعد از موآخذه و مصادره
خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن عالی ضمیر فضایل نفسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب
رسالت و پروانه که در آن زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب کار سلطنت بود سرافراز گردید و پس از چندی
چند از آن مرتبه پا بر نهاده در جرگه امرای عظام مهر زده جای امیر علیشیر را بنقش خاتم آمین تزیین داد
و تا اواخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز نیابت و تقرب آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود
و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزیده اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فوتش در ده
جب سنه اثنی وعشرین وتسعمایه اتفاق افتاده و امیر صدرالدین ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت

در سلک نظم انتظام داده که مطلع آن قصیده اینست ∴ گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست ∴ بحیله‌ای که در بلای
غمش مثبت در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است در خزینه گوره همتا اندراج دارد
مخدوم اهل علم و سپهر جهان فضل ∴ در دانه گوهر شرفش در وبال رفت ∴ آمد ز اوج عز قدم روح همچو قدس
در عالم مثال ولی بی مثال رفت ∴ در لوح دل نوشت امینی بدود آه ∴ تاریخ آنکه قدوه اهل کمال رفت ∴
از نقاد طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید و غزلیات و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و ترسلی
که محتوی است بر مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور است و کمال بلاغت او مشهور است و منظومات بر السنه
و افواه و اصحاب نظم و انشا مذکور و هو العفو الغفور **امیر صدرالدین سلطان ابراهیم الامینی**
والی عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدرالدین ابراهیم است و انتساب
مولانا ابراهیم با کابر و اجب التعظیم ما وراء النهر مثل صاحب هدایه شیخ ظهیرالدین ابو العلا که علو نسبش در میان
علما کالشمس فی وسط السماء هویداست بثبوت پیوسته و مادر والده ماجده امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین
عبدالرحیم بن مولانا عبدالله لسان بوده که سالها بصدارت بایسنغر میرزا و علاء الدوله قیام مینمود
و نسبت مادران جده پیشین از جانب پدر بمقتدای اهل سکون و پیر سلطان ابو سعید ابو الخیر می پیوندد و از طرف
مادر با میر عبدالحی بزرگ که از نقبای موسوی مشهد مقدسه رضویه بوده و سید کمال الدین جرنبادی سبزواری
در سلک اجداد مادران ستوده انتظام دارد و جمال حال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف آراسته است
بنور عقل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و در حسن سیرت و نقاء سریرت است دست پرورد عنایات
سبحانیست و بجودت وحدت قریحت جامع انواع فضایل نفسانی در ذهن سلیمش در اوان اقسام علوم بدرجه کمال ترقی
نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر
بصفت مهارت موصوف و در شیوه جد و هزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثوراتش که امثال اللؤلؤ
والمکنون زیور گوش سخنوران فصاحت شعار و لآلی عقود منظوماتش که انهن الیاقوت والمرجان **نظم**
از نظم تو آثار فضایل ظاهر ∴ وز نثر تو انوار بلاغت روشن ∴ ای طبع تو مشاطه ابکار سخن ∴ اندیشه نکته تو
جهانی روشن ∴ و آنجناب از اوایل ایام جوانی چند سال بملازمت شاهزاده ستوده خصال ابو المنصور مظفر حسین
میرزا قیام مینمود و در سنه خمس عشر وتسعمایه بکمال قابلیت بر ضمیر منیر خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت
خاصه همایون را بای صواب نمایش تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه فرخنده

حسین میرزا

ذخیره صفات در غایت اعتبار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر
بر وجنات احوال خجسته صفاتش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان
عالیشان با بو الفتح محمد خان شیبانی اشتغال داشت امیر سلطان ابراهیم سند سایر صدور روزی چند با موافقت
مواخذه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و خلوت منزل گزیده و در سنه
ست عشر و تسعمایه که اشعه لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت بر ممالک خراسان انداخت آنجناب منظور نظر
عنایت نواب کامیاب گشته بسیورغالات و انعامات مفتخر و مباهی شده و در سنه ست و عشرین و تسعمایه
از دار السلطنه هرات باردوی همایون رفته مجدد باصناف الطاف اختصاص یافت و تا کیفیت تاریخ فتوحات
شاهی برای صواب نمایش تعلق گرفت و حالا بسعی تمام و جهد لا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشای
آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نمیگذارد
و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیست که در ترجمه دیوان معجز نظام مظهر العجایب و الغرایب
مقتدای مشارق و مغارب امیر المومنین علی ابن ابی طالب سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی
هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار که مانند آب حیوان در سواد حروف پنهان بود با بلیغ وجهی ظاهر گردانیده
و از جمله لغات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در ذکر رساله مهر و مکتوب بعبارت خوب و اسلوب
مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله رایات بلاغت و سخنوری و لوای براعت و
فضل گستری برافراخته ◦ طبع لطیفه تو هر فکر نکو کند ◦ و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
امیدواری بکمال کرم کردگاری آنکه ◦ تا جهان را اتقا بود بمکن ◦ آن حاوی فضایل انسانی مقرون
بحصول انواع امانی و امان در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذرانده و همواره از نکهات سحاب کلک
گوهربار و دهام خامه گوهر نثار ریاض فضل و کمال گلزار جاه و جلال او زمان گرداند عنه و فضله وعونه وطوله ذکر بعضی
از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با مغز السلطنه و الخلافه سلطان
حسین میرزا مقدم این طبقه عالیشان و اشراف اینطایفه معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام
روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین
فرزند او امیر علاء الملک در آن مقام بهمت انجام منصب جلیله المراتب نقابت منصوب بودند و حسب نسبه الولا
علو منزلت و سمو رتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند این نقیب واجب الترحیب

از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادات صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره
همت عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد مصروف میگشت تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و قدم دودمان و رفعت ایشان از آفتاب در وسط السما ظاهرتر و حالا زمام
نقابت آن سده سپهر رتبه علیه تعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار
با ایشان نقش مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمیکارد سید غیاث الدین فضل بن سید علیش
بعلم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آن ولایت بلوازم منصب
شیخ الاسلامی و فیصل شرعیه اقدام مینمود امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت نجابت
و سمت جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دینداری و غایت
دیانت و پرهیزکاری از اکثر علمای عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی مینمود زبان گوهرافشان حقایق بیانش
صحت و آسانی و بیان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته بنیادش مظهر آثار ولایت
و ارشاد خاطر فرخنده ماثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و چنانچه جمع گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم
تفسیر و حدیث و انشا و تالیف شیوه الطرز داشت و در زمان خاقان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آنجناب است
بهرات تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفته در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق
میپرداخت و در ماه ربیع الاول در بیان میلاد با سعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت مینموده طوایف
انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید ستوده خصال کتاب با فادت اثر درج الدرر که محتوی است
بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هرات و معراج الاعمال در بیان اوراد و عبادات در میان اهل اقطار
جهان مشهور است و صحت درایت و بلاغت آن نسخ بالسنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین
از جهان محنت آیین بریاض بهشت برین در هفدهم ربیع الثانی سنه ثلث و تسعمایه روی نمود و خاقان منصور
بتسلی خاطر اولاد امجاد توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را با ایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین
محمد تبادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی قدس سره انتظام داشت و همت بلند بر اداء وظایف
طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی نسبت بآن جناب
در غایت ارادت و اعتقاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده و میامن اقتباس انوار سعادت
کرده و بامر و نواهی خدا و احکام عالم معاشش مفتخر و مباهی میبودند از آثار انامل فایض جناب حضرت مولوی قصیده

بوده وشرح منازل السایرین واز ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور ۞ آنها که بحجرهٔ همت
سروت کزانند   کر راهست بکوی همه کوته نظرانند   و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی وتسعین
وثمانمایه وفات یافته در خیابان هرات مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض
آثارش خانقاهی ساخته در استرضای خاطر عاطر والد رشیدش مولانا حمید الدین کوشیده و مولانا حمید الدین مدت
مدید دران خانقاه قایم مقام والد معارف پناه ودر غایت تقوی وطهارت سلوک می نمود ودر سنه مذکور از عالم رفت
امیر محمد هاشم بشرف ذات ومحاسن صفات واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودر زمان
سلطنت خاقان منصور مدت مدید بمنصب نقابت منصوب بوده بلوازم آن امر قیام می نمود ونسب شریفش بسید
اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات نقبای خراسان انتظام داشت می پیوندد وسلسلهٔ آبای
سید اشرف بحضرت امامت اثما ابی عبدالله الحسین بن علی المرتضی علیهما السلام ملحق میکردد **سید کاظمی**
بلطف طبع وجودت ذهن اتصاف داشت ودر شیوهٔ سپاهیگری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت
ودر اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد وبموجب فرمان واجب الاذعان جهت
رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرکه آورده ودر وقت
مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت وهم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه
تن را از مهمان روح باز پرداخت وقصیدهٔ شهر آشوب که در مذمت اعیان واشراف دار السلطنه هرات
منظوم شده از نتایج طبع اوست ومطلع آن قصیده اینست ۞ شکر خدا که قاضی شهر هری نیم ۞
در سلک آدمی صفتان خری نیم **مولانا کمال الدین عبد الرزاق** ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی
بود ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر وثمانمایه در هرات روی نمود ومولانا اسحق سالها در اردوی
خاقان سعید منصب قضا داشت وبرتق وفتق امور شرعی اوقات شریف مصروف میساخت وگاهی در مجلس اشرف اعلی توضیح
مسایل وقراءت رسایل میپرداخت ومولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی واربعین
وثمانمایه رساله که قاضی عضد الدین در معنی حرف واسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشته ودیباچهٔ آن
انشا منتج را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده وبآن وسیله بشرف دستبوس حضرت خاقانی
دریافت ودر اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه دکن مامور شده بجانب هندستان شتافت ودران
سفر خطاب مولوی یافته وقایع غریب وحالات عجیب روی نموده آخر الامر قرین صحت وسلامت بخراسان بازآم

ولعبد از فوت خاقان سعید بر سبیل نوبت بملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا بابر میرسید و بزمان
سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع وستین وثمانمایه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت وتا آخر
ایام حیات بدان امر اشتغال داشت ووفاتش در ماه جمادی الاول سنه سبع وثمانین وثمانمایه روی نمود واقلام بدایع
ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع سعدین در میان مردم متداول ومشهور است ودران تاریخ شریف
معظم وقایع معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت میرزا ابوسعید گورکان
مسطور والله اعلم بحقایق الاحوال الامور **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام با بن حسام اشتهار
دارد واورا در نظم اشعار قوت بسیار بوده وهمواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه وسایر ائمه معصومین
قصاید غرا نظم می نمود وآن ابیات بلاغت آیات عالی الغایت مشهور است ورا پسند وافواه محبان آل عبا
مذکور واز جملهٔ مثنویات ابن حسام کتاب خاور نامه است که بروزن شاهنامه در سلک نظم کشیده ودران نسخه
کمال شجاعت وکرامت امیر المومنین علی علیه الصلوات والسلام مندرج گردانیده ووفات ابن حسام فی تاریخ
سنه ثلث وتسعین وثمانمایه در قصبه خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست **خواجه مسعود** از جملهٔ اعیان
عراق بود ودر زمان خاقان منصور از وطن مالوف بهرات آمده بملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود
وچون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال محبت مآل جوکی را بوی رجوع کرد وخواجه در این
باب دوازده هزار بیت در سلک بیان آورده وقصهٔ یوسف وزلیخا ومناظرهٔ شمس وقمر وتیغ وقلم از جملهٔ منظومات
اوست واین مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور است **نظم** بیتو چون در گریه خوابم میبرد ۞
خواب می بینم که آبم میبرد ۞ وفات خواجه مسعود در بلدهٔ فاخرهٔ هرات روی نمود ودر مزار پیر سعید مدفون شد
قاضی نور الدین محمد الامام ولد رشید قاضی صدر الدین محمد بن قاضی عبد الله بود وبعد از فوت قاضی قطب الدین
احمد منظور نظر عاطفت خاقان گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود ودر فیصل قضایای شرعیه غایت امانت
ودینداری ونهایت دیانت وپرهیزکاری بظهور ساخت ودر کمال جاه وجلال ووفور اختیار واستقلال بقطع
وفیصل مهمات دینیه پرداخت ومضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود
ودر هیچ قضیه از قضایا فرق انام از مقتضای فتوی علماء اسلام تجاوز نمینمود وبعد از مدت ده سال که بآن
اشتغال داشت پهلو به بستر ناتوانی نهاده در بیستم جمادی الاول سنه احدی وتسعین وثمانمایه دست قضا
سجل حیاتش را در نوشت ودر گازرگاه بحظیره که نزدیک مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری

قدس سره ساخت متوجه نمودند فوت گشت واز قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی
ملاذ الانامی صدر الشریعه والدین محمد وجناب فضایل آب معالی دستگاه جلال الدین محمد مدظلهما الی یوم الموعود
واین دو پسر عالی گهر بعد از فوت پدر منظور نظر سلطان خاقان منظور گشته سیورغالات و معافیات حضرت
القضوی به ایشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته و منصب قضا منصوب گشته
در فیصل قضایا اقتدا به سنت سنیه آبا عظام و اجداد کرام خویش اشتغال مینمود و چون سلطنت خراسان
از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی انتقال یافت بدستور معهود آن امیر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود
بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از فروغ رایات جهانگشای شاه جنت اقامت زیب پذیرفت و قدم خاندان
و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزگاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب کاهد
سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هرات و مضافات مفوض به رای صواب نمای ایشان شد
و چون آن عالیجناب دو سه سال لوازم آن امر قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر به امر احکام
اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی اجتناب نموده دست از آن باز داشت و مضمون این بیت را که
ز منصب روی دل در بی منصبی نه ؛ که از هر منصبی بی منصبی به ؛ مطلع نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت
بر ادخار مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر فرخنده سیرش در غایت اعزاز و احترام
و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف متمکن بوده یعنی دار السلطنه هرات حمیت عن الآفات تشریف دارند
و طوایف انام از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد
و ارادت بجای می آورند **قاضی شمس الدین عبد الله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن
مولانا شمس الدین عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چند گاه در
بلده هرات بلوازم قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطان ابو سعید به تدریس اشتغال داشت و چون اجل
موعود در رسید علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت **مولانا یوسف بدیعی** از ولایت اندجان بود و در صغر
سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر
بهرات تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری
و فن معما صاحب وقوف بود و در شش قواعد معما رساله مفیده تالیف فرموده و این مطلع از جمله منظومات اوست
گر با این آب و هوا گویت بود منزلگهم ؛ فی زلال خضر یابد نی دم روح الهم ؛ و فاتش در شهور سنه سبع

وتسعین وثمانمائه در هرات اتفاق افتاده و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه
ارباب علم و عرفان و عمده محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای بسیار در بلده هرات
بافاده قیام مینمود و فاتش در سنه سبع و تسعین وثمانمائه اتفاق افتاده و در مزار بهاء الدین عمر مدفون گشت
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع
مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده مشیخ و شاب لسان قطرات سحاب بخش فضای جهان بوقلمون
از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز است و از لآلی نثرش عرصه عالم خاک جواهرانداز تصانیف او در اقسام
علوم بیحد و در تصنیف خزاین بیعد لاجرم حاجت آن نیست که خامه دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش
و عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب تفتیش و ایقان برگشاد
چه حاجت که کلک بلاغت مآب ؛ نویسد که عام است فیض سحاب ؛ چه حاجت که گوید که از نور مهر
منور بود عرصه این سپهر ؛ ولادتش در شب بیستم شعبان سنه سبع عشر وثمانمائه بقصبه خرجرد جام
اتفاق افتاده و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاده بواسطه
مناسبت اصلی و ملایمت جبلی رو بمبادی مبسم صبا صبحی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را خضرت
و نضارت بخشیده و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط
گردانیده و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر ظهور حلیه جلال را در فن معما رقوم قلم مبدع
آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بترتیب دیوان اول و تالیف بعضی رسایل تصوف
پرداخت سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و سوانح کتب
افادت آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف بهارستان روزگار و اوراق نگارستان لیل و نهار ثبت یافت
میان خدمت مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارتباط و استحکام لاکلام داشت لاجرم
آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش را بر لوح بیان نگاشت مصنفات
مقرب حضرت سلطانی نیز بترکیب و توصیف آن حاوی کمالات استمالت دارد و هر کس مطالعه کتب آن دو بزرگ
فایز شده راقم حروف را درین دعوی راست گوی شمارد و وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در روز جمعه
هژدهم محرم سنه ثمان وتسعین وثمانمائه روی نمود و مدت حیات هشتاد و یکسال بود بصباح روز شنبه خاقان
منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب

تشریف برده و در آنجا در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش او را بعیدگاه برده و نماز
گزارده و تحت مولانا سعد الدین کاشغری باز آوردند و در پیش سوی او دفن کردند و حضرت خاقانی و جناب مقرب حضرت
سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما و اطراف را در عیدگاه در آن مجمع ساختند جهت تبریح
روح خدمت مولوی اطعام طعام و ختمات کلام قیام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیب بندی
غرا در سلک انشا کشید مطلعش در خاطر بود ثبت کرده شد ◦ هر دم از انجمن چرخ جفای دگرست ◦ هر یک از انجم آن داغ بلای دگرست
و تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام دادند از آن جمله نوری که شاعر و
ابدال وش بود و نظمی دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت ◦ جامی که بود مایل جنت مقیم گشت ◦
فی روضة مخلدة ارضها السماء ◦ کلک قضا نوشت روان بر در بهشت ◦ تاریخه و من دخله کان آمنا ◦

خواجه رضی الدین احمد مقتدای اولاد امجاد شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود و از سایر اشراف مشایخ
خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی و مستغنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام
مشار الیه تعلق بوی میداشت و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت
و چون آنجناب از جهان گذران بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم
مقام گشت و عمت یاو و دران ولایت از امثال و اقران درگذشت اما بواسطه سعت مشرب گاه با شاهزادگان عالیمکان
مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقه آبا و اجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود و بصفت جود و سخاوت و سلوک طریق
و نبل مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیات آنچه از جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده مینمود و تخم محبت
و اخلاص در زمین دل همگنان میکاشت **خواجه عبد العزیز جامی** بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته
ساعات بادای وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان پی
تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر سجاده پرهیزکاری و دینداری نشسته شرایط افاده علوم
ظاهری و باطنی بجای می آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع نظامی** ولد مولانا جلال الدین مطهر باخرزی
بود و در اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود و در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر
مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس همایون خاقانی منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع حالات آنحضرت
گماشت اما چون در آن اثنا گزارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور
تصنیفات او نپسندیده و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانیده و خواجه مجد الدین محمد بصحبت

کمال

مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از سخنان مزاح آمیز او متغیر میشد بجهته
بدو بی نزول مینمود و آنجناب بخواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت بنام ایشان در رسالات
تصنیف و تالیف کرده و یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک
خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت
ظاهر گردانیده **نظم** دو برادر با هم ارزانی که از قدر آمدند ◦ آن وزارت را مآب و این امارت را مآل
آن کمال دین و دولت در هما پای رشید ◦ وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال ◦ هم بود از روی آن
هم بود ابتدای صبح سعادت از فروغ
خورشید دولت را اجلال ◦ برترند از مهر و ماه این در علا آن در علو ◦ برترند از بحر و کان آن در سخا این در نوال
از جناب او نخواهد کرد دوران اجتناب ◦ وز رکاب این نخواهد کرد اقبال انتقال ◦ آن بود خورشید منظر
این بود در چرخ قدر ◦ آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ◦ ماه و جاه و حشمت این باد خالی از خطر ◦
آفتاب دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود
مولانا حاجی محمد در سلک فقهای زمان ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و
مهارت در امر درس و فتوی اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدتی مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه
بر اسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود آنجناب را خاقان منصور بتکلیف موفور
قاضی دار السلطنه هرات گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایا بشرع طریق اجتهاد مسلوک
میداشت که قضیه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد و وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه [illegible]
دست داد و راقم حروف را نظر این رباعی در تاریخ افتاد **رباعی** آنکس که شریعت نظام از وی شد ◦
از حکم قضا سجل عمرش طی شد ◦ از صفحه دل چو محو شد نام نظام ◦ توضیح پذیرفت که خافی کی شد
مولانا معین الدین الفراهی برادر امجد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف
مینمود و در زهد و تقوی درجه اعلا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر درمیگاشت و در ایام جمعه بعد از ادای
نماز وعظی در کمال تاثیر میگفت و در معانی آیات و احادیث مسجد را بالماس طبع لطیف می سفت و با خاطر امرا و فنیان
که در مجلس وعظ او می نشستند منفعت میبخشید و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر زبان او میگذشت و
بعد از فوت برادر بتکلیف خاقان والا گهر مدت ... سال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هر چند دیگرباره مبالغه
نمودند قبول نکرد از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوه در میان مردم مشهور است و اکثر

و حالات سید کائنات علیه افضل الصلوات روایات مختلفه دران نسخه مسطور و آنجناب در تفسیر فاتحة الکتاب و قصه
یوسف علیه السلام تصانیف دارد که همگی کمال بلاغت آن کتب باستحسان مشهور و مولانا معین الدین در شهور سنه
سبع و تسعمائه بمرض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبدالله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین
مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفزاری** در ایام جوانی بتحصیل علوم اهل کمال تکمیل فنون محسوس و مفهوم پس
قیام نمود و در میدان درس و افادت از امثال و اقران قصب السبق در ربود و آنجناب بحسن محاوره و مکارم
اخلاق اتصاف داشت و مدتی در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هرات همت بر نشر فواید علمی
میگماشت و در ماه جمادی الآخر سنه تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بر عرض جسد اوراق بقا باد فنا داد **مولانا
کثیر الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء ماوراء النهر بلکه مقتدای
فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گزاردن حج اسلام شده به دار السلطنه هرات
رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و محفوظ رعایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مضا
رسانیده بعد از مراجعت در دار السلطنه هرات توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه قبر که اخلاصیه
بتیسیر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که مولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود
با وجود کمال دانشمندی کبرسن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه ربیع الاول
سنه احدی و تسعمائه رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم
و سرعت فهم و حدت طبع از اکثر فضلاء و دانشمندان زمان مستثنی بود و بصفت مشرب و میل خاطر به
صحبت اهل طرب بعدم تقید بر تمامی ظرفای هنرور فایق میشد و مدت مدید تدریس مدرسه خاقان سعید مغفور
و خانقاه و خلاصیه مقرب حضرت السلطانی تعلق بآنجناب میداشت فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر سپاهی
انطایفه علوم میگماشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنه ثمان
و تسعمائه بوقوع انجامید و از نتایج طبع رساله ایست که در وفق معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا رقم کلک
بلاغت انتما گردانید **حضرت امیر امجد امیر خواند محمد** از سادات عظام امیر خواندشاه ملکه از اکثر علمای فضایل
پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نمود
در علم معقول و منقول نقش مهارت تمام بر لوح خاطر نگاشته و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا
بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر

حکایات

حکایات و تقریر روایات درجه داشت که بیان فصحا توضیح آن را کما ینبغی از جمله محالات می شمردند و تالیف کتاب
افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانی است معین و بلطیفه عبارات آن نسخه فصاحت انتما
بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی نسبت دارد و بنابر آن گستاخی
خود را در سلک شاگردانش میشمارد و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره به دریا چنین بی ادبیست و اقتباس ذره
از خورشید و الا غایت بوالعجبی ؛ چه نسبت ذره را با مهر انور ؛ نمیشاید خزف در عقد گوهر ؛
اگر خواهد که باشد آبرویم ؛ همی گویم که من شاگرد اویم ؛ نه شاگردم غلام کمترینم ؛
بگرد خرمن او خوشه چینم ؛ غرض ازین اطناب این شرف انگیز آنکه اگر کلک سخن گزار درین مقام بیش ازین در ذکر
مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیبجوی بنابر نسبت مذکور نحو دستان گفتار
و گفتار اینمقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده
مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت امیری مخدومی را در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شده و از اختلاط
خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال در گازرگاه بر سر مزار کنج نشسته و اکثر اوقات بکسب سعادات
اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در رمضان سنه اثنی و تسعمائه بواسطه عروض مرض از آن
مقام بشهر مراجعت نموده در بستر ناتوانی افتادند و مدت سیزده ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنه
ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت فضای جنان انتقال فرمودند و فات آنحضرت در سن شصت
و شش سالگی دست داده و دفن ایشان در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین
محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجه ازاله علل بایمن انفاس مسیحا
ظاهر میشد اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنه اربع و تسعمائه علم عزیمت بصوب
عالم آخرت برافراشت **مولانا شمس الدین محمد رومی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد
و عرفان بود و قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت علیه السلام
و التحیة سعی نمود و جمعی کثیر از درویشان و مطالبان طریقه ایشان هر روز بآستان بوسی کرامت اشیانش
میرسیدند و از باطن فرخنده و میامن اقتباس انوار سعادات گشوده مرادات فایض میگردیدند و بجناب
در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب
سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در موضع که صلاح

واننده جسد مراد فن کنند و در شب شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر
بعد از تکفین من شرایط استتمام بجای آورده باتفاق اشراف و اعیان مراسم نعش مغفرت صفاتش بعیدگاه هرات
برده و نماز گزارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ارشادش بود دفن کردند اما بعد از روزی چند
بعضی اندیشیدند که مبادا آب بقبر رسد و آن عزیز را از قبر بیرون کشیده بکابله گاه بردند و نزدیک بمزار متبرک حضرت
باری خواجه عبدالله انصاری تختی ساخته او را دفن کردند و این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی
در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده در روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده **قطعه** آن برگزیده عرش او را
از علمی شهود بود شهود ◊ منسوب بروح در حقیقت ◊ زان نسبت مرده کون منقود ◊ شد سوی جنان و گشته تاریخ
شنبه که ز صوم شانزده بود ◊ **مولانا میر حسین معمایی** در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر ضمیر منیر
عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت
و چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بود بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را
مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجایی رسید که رقم نسخ بر کتب رهبر آن صنعت کشید در سنه اربع و تسعمایه بمرض
اسهال درگذشت و در خیابان مدرسه مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در
فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده و مسود اوراق را در
تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت افتاد **قطعه** مظهر خلق حسن میر حسین ◊
سید فاضل فرخنده صفات ◊ کرد رحلت بسوی خلد برین ◊ یافت از حادثه دهر نجات ◊ نور رحمت چو بر آن تربت نازل شد
نور رحمت شودش سال وفات ◊ **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام منطق و حکمیات اعلم علمای
زمان خود بود در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسه مهد علیا گوهرشاد
آغا و در مدرسه اخلاصیه مقرب حضرت سلطانی بدرس و افاده اشتغال نمود بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک مدرسی
مدرسه گوهرشاد بحکم داده در مدرسه غیاثیه علم افادت بر افراشت و در روزی که آنجناب در آن مدرسه اجلاس
میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علما و اکابر دار السلطنه هرات مجتمع گشته و نیز یکی از شروط
دقیقه آن مدرسی آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشد در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعریض بعض
دانشمندان خراسان کرده در آن مجمع آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار ارتکاب بدیعه و معانی
شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افاده رقمش حاشیه شرح حکمت عین و بعضی دیگر

ازین

از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت آثارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور گشت
بسوز سینه مستان برقت می ناب ◊ که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب ◊ انتقال مولانا مسعود شیروانی
از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار پیر سید الله مدفون گشت **مولانا خلیل**
ولد مولانا فاضل سمرقندی بود در اوایل حال بملازمت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از قتل
شاهزاده بدار السلطنه هرات شتافته و آغاز کرده رقم التفات مقرب حضرت سلطانی بر احوالش افتاد مدتی در
مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و اکثر در آن اوقات طلبه علوم شد از نتایج
طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود
خاطر امیر علیشیر از وی متفرق شده بنفرتش حکم فرمود و آنجناب از هرات ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت
سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برده در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورد
و در ظل حمایت امیر خسروشاه بود تا آن زمانی که از عالم انتقال نمود **مولانا شیخ حبیب الله** برادرزاده مولانا عز الدین
حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم بابر میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت
گوی مسابقت میبرد و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرض و ازاله علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید
با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشره گشاده بسر بالین فقرا
و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بی کلفت در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می
آورد و در شهور سنه مزاجش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت
الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود بدیع و شیرین کلام و از حیث قوت بدیهه سرخیل افاضل شعرای انام
همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار فرح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق
نرمی و نکته پردازی فرو نمیگذاشت و میتوان بی تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این
بیت نظم نموده ◊ در شعر و ندیمی و در فضل و در ادب ◊ نه در عرب نظیر من است و نه در عجم ◊
و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بسر میبرد و بحیثیت لطف طبع و حسن
تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر شهریار کشورگیر می سترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسیده مولانا
حسنشاه هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا سلطان محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب
دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ نقصی در ذات تو نمی بینم پادشاه گفت که سالهاست مرا از کجا دانستی

گفت از آنجا که میتوانی گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نیکوئی میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاده
و پنج هزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت یک از غایت کاهلی در میان راه اندیمی مولانا حسن شاه
بعد از شهادت میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هرات متوطن گشته همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط
مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت
پرتو انوار عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوال شاه افتاد و جناب مولوی بتقریبات پیوسته
مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات وجهت رشحه خاطر عاطرش ابیات بسلک نظم در می آورد
از جمله آنکه نوبتی داروغه هرات بموجب فرمان خاقان خجسته صفات و همه کبود را که ضعیفه سیاه روزگار روسپی
بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظفر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول
افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمد و همان التماس کرد مقرب حضرت خاقانی جواب داد که آن خانه
بخواجه مظفر تعلق دارد مولانا حسن شاه این رباعی در بدیهه آورد رباعی در شهر اگر مظفر عودی مست :
بر خود در فسق کاین نیارد در بست : هر قحبه که از شهر برونش کردند : این قحبه زن آمده بجایش بنشست
دیگر آنکه بعد از فوت سلطان حسن ارغون که مقرب حضرت سلطانی جهت ترویح روح او ترتیب آش عظیم فرموده
و فرمان از آغاز اسباب و مصالح کرده هر روز مولانا حسن شاه در دولتخانه آنجناب می آمد و خبر میگرفت که
آش بکجا رسیده قضا را در روزی که آش میکشیدند او را مهمی روی داده در وقتی که بملازمت امیر علیشیر آمد طعام
با تمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبان او گذشت رباعی در آمدم و غصه و غم خوردن
دانم بیقین که جان نخواهم بردن : یک آش دگر برای من فکر کنید : کز غصه این آش نخواهم مردن
وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود مدت عمرش زیاده بر صد سال بود امیر حاج
بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه الصلوات
والسلام والتحیه قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید و غزلیات انسی بود و قصه
لیلی و مجنون را باین بیت افتتاح نموده نظم ای عشق تو تا جهان طفیلی : مجنون تو صد هزار لیلی :
مولانا کمال الدین الواعظ در علم نجوم و انشا بیمثل زمان خود بود و در سایر علوم با امثال و اقران دعوی برابری
مینمود و آواز خوش و صوت دلکش داشت و بر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات
بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیاده

سلطانی که در سر چهار سوق بلده هرات واقعست بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر در
لوازم آن کار شرایط اهتمام بجای می آورد روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه در مزار
پر مجد خواجه ابو الولید احمد رسیده او را خر اوقات حیات چند گاه در حظیره سلطان احمد میرزا بآن امر پرداخت
و چون بمقتضای اجل موعود رسید فی سنه ست و تسعمائه مهر سکوت بر لب زد و عالم آخرت را منزل ساخت و مصنفات
مولانا کمال الدین بسیار است و آثار خامه بلاغت ثمارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا
و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت
دثارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است نظم سبز خط از مشک تر غالیه بر پسین میزند :
سنبل تاب داده را بر گل و نسترن زند : و درین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که اخبار
همت رقیب میباید فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی هم بمقام پدر بزرگوار شده
صباح جمعه در مسجد جامع هرات که مجامع اصناف فیضانات است بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازد و الحق
در آن امر بحسن وجه و ابلغ صورتی ایات تفوق بر امثال افاضل میپردازند از سایر اقسام فضایل نیز بهره
تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین
علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی و فقه
در آن رساله مندرج و مذکور مولانا جمیل عبد در سلک دانشمندان متقین انتظام داشت و چند گاه در دار السیاده
سلطانی بتعلیم دانش نقش افاده بر صفحه خاطر طلبه مینگاشت و فاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد
زان عبد جمیل گشت ناخوش : کاراسته شد بحسن اخلاق : تاریخ وفات او خرد گفت :
علامه بی مثال آفاق مولانا نظام الدین عبد الحق از اکثر متقیان دار السلطنه هرات بمزید فقاهت
ممتاز و مستثنی و چند گاه بمنصب قضا سرافراز گشته بفیصل قضایا شرعیه قیام مینمود مولانا سیفی در زمان
خاقان منصور از بخارا که وطن مالوف و مسکن معهود او بود بهرات آمده باغاز بتحصیل علوم نمود و در ظل تربیت حمایت
امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام میفرمود و بعد از
چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن روی بماوراء النهر آورد و بشرف استادی شاهزاده بایسنغر میرزا مشرف
گشته دو سه سال در خدمت آن حضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه
شربت شهادت چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آنکه دست قضا سجل حیاتش را نوشت و آ

اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آن جمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد نظم ای ترا چون دل عشاق
پریشان کاکل : قامتت فتنه و سر فتنه دوران کاکل : همچو دودیست که بر گرد سر شمع بود :
حلقه حلقه بسر آن ستمابان کاکل : و ایضا مولانا سیفی در باب صنایع بدیع علیحده اختراع نموده و در آن منظومات
امثال و معانی بدیعه درج فرموده و از جمله آن ابیات این مطلع بغایت مشهور است که نظم تا بنقد جان حبت خریدار شدیم
عاشق بیچاره نان میکشد و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بوده و فتوحات حالات خاقان
منصور را اشتغال مینمود و چندگاه قضای ولایت زاوه و محولات کرشا و مولود اوست تعلق بوی میداشت
و بواسطه شکایت کلانتران آن ولایات از آن امر معاف شده همگی همت بر نظم اشعار گماشت و این مطلع از منظومات
اوست نظم ملک شسته بآب خضر اگر دامان من بودی : هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی :
شیخ صوفی علی در سلک خاص مریدان شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات
شیب همواره همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه
آنجناب ساکن بوده اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از باطنش اقتباس انوار سعادت مینمودند
و شیخ صوفی علی در اواخر رمضان داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت و در حظیره که خواجه جلال الدین
عطاء الله در پس خیابان ساخته مدفون گشت مولانا منصور تنکچی مدت مدید در ملازمت آستان سلطنت
آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم پرسیدن مهم دادخواهان مشغولی مینمود و از اشعار وقوفی تمام داشت
و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت و این مطلع از جمله ابیات اوست نظم پرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون
یادم آمد که مرا رفت دل از پرده برون مولانا نظام الدین استرابادی سرآمد قصیده گویان زمان خود بود
گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست نظم باغ دل در این بستانسرای عالم فانی
نهال آرزو فشان که بار آرد پشیمانی مولانا محمد بدخشی بجلادت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره
همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت و مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات
گذرانید و چند سال در علم معما رقوم کلک فصاحت انتما گردانیده از جمله معمیات آنجناب این معما باسم حبیب بخاطر
بود ثبت گشت نظم ترا تبخاله بر لبهای خندان : حبابی شد بطرف آبحیوان مولانا محمد زیارتگاهی
از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر نواسه مولانا شرف الدین عبد القهار و او در ایام
جوانی در مدرسه اخلاصیه بتحصیل مشغول نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید

بسبب

خوب

بسبب عدم توجه امیر نظام الدین علیشیر بعد از چندی از آن امر معزول گردید بنابران فی سنه خمس و تسعمایه از بلده فاخره
هرات بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس
و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان حضرت او نوبت آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت تعظیم
و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نورالدین محمد بواسطه حسب دخل در امور دیوانی و اشتغال سلطانی از بدیع الزمان
میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان بمومی الیه مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بعز اجابت اقران داد
بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزل تمام دست داد و کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه
اوقات حیات در ملازمت اولاد امیر ذوالنون ارغون بپایان رسانید مولانا معین الدین اسفرایی
عمده مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات
همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جمله مولفاتش تاریخ بلده هرات و ترسل مشتمل بر منشآت و مکتوبات منشیانه و
در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور نظم نه سرم هست آنکه می بینی بچشم سر یکی
کز غوغای چشمش میکند خاک بسر مولانا فصیح الدین صاحب دارا بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم
اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استراباد بود و در فن شطرنج چه صغیر و چه کبیر و چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت
تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین
علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت
و داروغه کتابخانه همایون در سلک ایلچیان امید تقرب برافراشت و از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست
که در مرثیه مقرب الحضرت السلطانی در سلک نظم کشیده حروف آخر آن تاریخ وفات آنجناب و معانی اشعار او
غلی واقع شده و فوت مولانا صاحب در سنه عشر و تسعمایه در ولایت استراباد دست داد و از معمیاتش این
رباعی باسم حبیب بخاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا : باشد بی آرامی دلم عشوه نما
شکر دل ویران مرا کان حبیبا : دزدانه نهفت و بایش آورد بجا مولانا حاجی محمد نقاش ذوفنون
زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه صور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب
مهارت تمام داشت و چندگاه همت بر یافتن چینی فغفوری میگماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار
جسم او ظروف میساخت که بغایت شبیه بود اما رنگ و صفایش چنانکه باید نبود و از جمله مخترعات
مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی در کتابخانه امیر علیشیر ترتیب نمود و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود

که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از
گذشتن ساعت دوم دو نوبت آنحرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود
و آخر الامر از آنجناب بجهت در شهور سنه اربع و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا بمحاصره هراة اشتغال داشت
بکرنجیت و شاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در زمان محمد خان شیبانی در گذشت **خواجه میرک**
نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر خود نداشت و فاتش در زمان محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع
پیوست **مولانا بنائی** ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت تمام ظاهر مینمود و از علم شقوق
و موسیقی وقوف تمام داشت و در اواسط خاقان منصور از امیر علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی ملازمت
سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر مقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلده
هراة متوطن بود و کرت دیگر امیر صافی ضمیر غبار نقار بخاطرش نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت
پرتو التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تسخیر محمد خان شیبانی درآمد ملازم گشته
در سلک خواص بارگاه سلطان ملازمت میکرد و در تحریر تاریخ وقایع خانی شرایط اهتمام بجای می آورد و بعد از
کشته شدن آن پادشاه عالیجاه با ولادش پیوسته در وقتی که امیر نجم ثانی بفرمان مهر سپهر کشورستانی
یعنی شاه دین پناه لشکر بماوراء النهر کشیده و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید تیغ خونریز
غازیان عظام بنای حیات مولانا بنائی را بانهدام رسانیده و دیوان اشعارش در ماوراء النهر و خراسان
مشهور است و اشعار آبدارش السنه و افواه طبقات مذکور و مولانا بنائی شیر علی نام داشت و در اواخر اوقات حیات
دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده **شیخ الاسلام امجد**
مولانا سیف الدین احمد علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بنهایت امانت و دینداری موصوف گشته
و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف و اصحاب درس و فتوی مشمول رحمت شاملش بودند و ارباب
زهد و تقوی از بطن فیض شش اقتباس انوار سعادت مینمودند و آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین
یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده و قریب سی سال
در خطه خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه رمضان سنه ست عشر و تسعمایه بواسطه سعایت
اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی نفاذ یافته مصادره آن جناب صدور یافت و هم در آن
ایام بنابر تقدیر پادشاه رتبه کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع بلده هراة مشهور است

محققان

محققان واقع است از آثار جناب شیخ الاسلامی است و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته
در میان طلبه مشهور است سخنان آن رسایل بر الواح خاطر مسطور **خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا**
زاده ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی الطرفین مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام
امیر علیشیر مشکوات را شرح نوشته و سالها در مدرسه خاقان شاهرخ میرزا و در مدرسه سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس
و افاده اشتغال داشت و در همانسال که امیر نجم از هراة بجانب قندهار رفت و مولانا زاده را به بلاد هند پیش
گرفت دیگر خبری از وی نیامد **مولانا محمد طالب** طالب علمی خوش طبع بود و در فن شعر از امثال و اقران
ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از
سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت و در شهور
سنه ثمان عشر و تسعمایه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در کول ملک محاربه اتفاق افتاد مولانا
محمد در معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و از منظومات
مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است **نظم** چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من
محبت همه اشیا بغیر وجه حسن **امیر کمال الدین حسین ابیوردی** در سلک فضلای سادات خراسان
منتظم بود در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغولی مینمود و در آن اثنا بمجلس کیچک میرزا افتاد
و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روزگارش بگشاد اما در وقتی که میرزا کیچک عزیمت
حج فرمود امیر حسین با وی موافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش بشتافت
لیکن بحسب تقدیر بیک قدم در آن سفر ملک دیگر نتوانست رسید و چون حج اسلام گزارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت
ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چندسال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمد
و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات مینمود و از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه
در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر میکرد آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد
که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی را با دیگر کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی علی و بعضی دیگر از نواب
آن درگاه ببرد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتاب را از مولانا عبد الکریم می ستاند خدمت مولوی سهو کرده
فتوحات مکی را که در ضخامت و جلد بکلیات مذکور مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین والی کتاب را با احتیاط
نموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و خشکش گذرانید

پادشاه عالیجاه از مکارم اخلاق او پرسیده گفت که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشید امیر حسین
جواب داد که بنده و برادرم مصاحبی بود که ملالت در برابر مجلسه نمیگذاشت سلطان یعقوب از حقیقت این سخن
استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان
فرستاده اند همراه داشتم هرگاه که اندک ملالتی دست میداد دران کتاب بافادت مآب نظر می انداختم
پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نماییم و امیر حسین کس فرستاده که آن مجلد را بمجلس آورند و چون
باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت منفعل گشت
و از جهت دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشده و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور بمنصب استیفای
سلطان بدیع الزمان او را بشیخی آستانه علیه منصب کرد و در سنه ثمان و تسعمایه آن امر را بمنصب صدارت
مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هرات بود امیر حسین از صدارت استعفا نمود
و با بیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانید و در سنه اربع عشر و تسعمایه محمد خان شیبانی او را برسم
رسالت متوجه درگاه عالم پناه پادشاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملک آشیان مشرف
گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت
انداخت و در سنه عشرین و تسعمایه عالم آخرت را منزل ساخت از جمله معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان
بخاطر بود ثبت افتاد **نظم** پادشاهی که طرح عدل انداخت : نام خود در نگین دولت کند :

خواجه ناصر الدین ابو نصر مهنه باصناف سیر حسنه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق
حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادت از
سایر اکابر خراسان ممتاز بود و پیشتر مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مهنه که قلم شکسته
رقم در ذیل وقایع ایام دولت سعید ذکر مناقب او طی اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ
خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت
و آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید دارو غه مهنه بطمع جهات و متملکات خواجه را مواخذه و مطالبه
گردانید در اثنا اعراض نفسانی بران جاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید و از اشعار بلاغت
آثارش این مطلع بخاطر بود ثبت شد **نظم** نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیز : از آن چون شعله شبنم
دمی صد بار بر خیزم **مولانا سلطانعلی المشهدی** بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط

نستعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور
همواره باشارت آن حضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز
زبان میگشاد و از آنجمله این مطلع ثبت افتاد **نظم** گل در بهار از آن رخ گلگونه نمونه ایست : چون اشک من که
دل پرخون نمونه ایست : و آنجناب فی سنه تسع و عشر و تسعمایه در مشهد مقدسه درگذشت و هم دران بقعه
متبرکه مدفون گشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین
مرتضی بن صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او خامه مکسور اللسان در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود
و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه سبزواران
و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه بتعلیم دانش افادت بر صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلای محمد خان
شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت
لوازم آن امر پرداخت بالاخره طبیب نفس او از آن منصب درگذشت بعد از آن موجب استدعای
قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بدانجانب توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی آن ممالک را بوی رجوع نمود
و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان
انتقال کرد در کمال اعتبار و اقتدار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت
آمدند و زبان بعیبش گشادند و خرس پستی آن فرزانه را بیک پرش ابوالوفا نام بباد فنا بر دادند و اکنون
دو پسر دیگر آنجناب ابو الصفا و ابو البقا در بلده فاخره هرات تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی ابکی همت
بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم میگمارند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمده علمای
زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بوده و در زمان خاقان منصور سالها مو در مدرسه شریفه سلطانی
و مدرسه بدیعیه و خانقاه و خلاصیه بر درس و افاده و قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت
بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت **امیر محمد امین و امیر محمد حسین** در مدرسه
اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینمایند و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی
اتصاف دارند و همواره در پی افاده و استفاده میگذرانند و امیر محمد حسین در مدرسه جالبیه بافاده و قیام
مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی به
احتساب اشتغال مینمود **مولانا فصیح الدین محمد البسطامی** جوال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول

ومنقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات شهره آمده و دوران میمنود طبع سلیمش مرکز مخفیات مولفات علمای
متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلای متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متعدد او لاتما
در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و از آنجناب آخوند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد
و تدریس مدرسه خلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی معا و احیانا فرادی با خوند تعلق میداشت و آنجناب در
شهور سنه سبع عشر و تسعمایه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست سلوک
طریق مسافرت اختیار کرده از هرات رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت
مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد شیخ بود بسر برد و در اواخر سنه عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد
از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین و شرح
مایة العامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابق در میان فضلا مشهور بود طلبه علوم را از مطالعه رسایل فوایده
تمام روی مینمود **امیر برهان الدین عطاء الله** در عنفوان اوان جوانی از بلده مشهد که مولد و منشاش بود
بدار السلطنه هرات آمده بتحصیل علوم باندک زمانی تحصیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود
و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در
صنایع و بدایع تسمیط مذکور **نظم** بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ٭ ز فر رافت شامل بعدل عادل خسرو
شه غازی که در هیجا چو شد سپاه را آسا ٭ شوند از بیم او اعدا چو روباه گریزان به سپیده ٭ سپهر سلطنت سلطان حسین آن
صفدر میدان ٭ که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل ٭ و امیر عطاء الله را در لوا اخر اوقات حیات
دیده ظاهری از رویت اشیا عاطل گشت از بلده فاخره هرات بمشهد مقدس رضویه رفته در اواسط شوال سنه
تسع عشر و تسعمایه در گذشت **شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی** نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بتصفیه
خاطر عاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود و جود و سخاوت آنجناب بمرتبه بود که تمنا
نداشت و همواره در غایت خوشدلی و تازه رویی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و خاقان منصور
نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در باره وی شرایط
انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مواخذه و مصادره نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه
هرات نتوانست بود و در آن اوقات بولایت قندهار رفته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه
شبی از بام افتاده در گذشت **سید نظام الدین سلطان علی آلموسی** با طهارت نسب و تقوی و ارشاد فرق برایا منجابت

مشغوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده و واقعات تقریر مینمود بنابران بخواب بین مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و پسرش سید فضل
بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده
چند گاه همت بر پرستش رعیتی گماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد
و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند روز اتفاق افتاد **خواجه آصفی** ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت
سلطان سعید قیام مینمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای الزمان
رفیع مقدار امتیاز تمام داشت و گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع
میرزا میگماشت و دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور ٭ بسی خون در آب
دیده چون ماهی وطن دیدم ٭ که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم ٭ وفات خواجه آصفی در سیزدهم شعبان
سنه ثلث و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال فوتش کوکب طبع امیر سلطان ابراهیم امینی ترکیبی غریب
نهاد که **نظم** چون آصفی آن چشم خرد را مردم ٭ در راه اجل گشت نهان چون مردم ٭
پرسید دل از من که چه آمد تاریخ ٭ گفتم ز رجب آمده روز دوم **امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی**
در تاریخ فوت سلطانعلی فرموده **قطعه** سید عالی نسب سلطانعلی ٭ آنکه میگفتش خرد زاهل یقین ٭
میرزا چون خواب بینی شیوه بود ٭ سال فوتش هست میرزا خواب بین **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک
اجله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مسند شریف
سلطانیه نقش افاده بر حاشیه منیر طلبه مینگاشت و منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان متعلق
متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه
انتقال فرموده و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه بدین رباعی زبان گشاد ٭ عالی نسبی که بود در دین فخر
در علم یگانه در فضیلت نادر ٭ شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ ٭ افسوس جناب میر عبد القادر ٭
مولانا عبد الله هاتفی خواهرزاده مولانا عبد الرحمن جامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرای آن زمان
گوی تفوق میربود اکثر کتب حضرت شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده و در میدان
امتحان رایات اسکندرنامه و ظفرنامه تیموری بنظم آورده افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نموده اما توفیق
اتمام نیافت و در ماه محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت **مولانا صاحب معرفی** که لطف حسن بیان

وطلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید **قطعه** از باغ دهر طوطی خوش کلام رفت ؛ سوی ریاض خلد عندلیب خوش مطرب ؛ جان داد و در جنت چو پاک سوال گفت ؛ روحی فداک ای صنم الطف لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او ؛ آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب ؛ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ؛ از شاه و شهان شعر شاعران طلب **امیر رضی الدین عبد الاول** پدر بزرگوارش امیر محمد بن امیر رضی الدین (نورالدین) عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر سید الدین یونس الحسینی بوده و والده ماجده اش در سلک بنات کرامات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت (تقوی) و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون مجهول و معلوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شد و پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب شنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه از عالم فنا بدار بقا رحلت فرمود پدر عالی گهرش امیر نورالدین محمد امین که پس شریفش از هشتاد و یک متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشکباری با وج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز مصر فضل و کمال در کوشه بیت الاحزان حرمان و ملال نشسته زبان حال و قال بمضمون مقال وا اسفا علی یوسف گویا گردانیده بعد از چند شده که آن سیادت پناه در مفارقت آن فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت در اوایل ربیع الآخر تسع و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت برافراشت و این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول **قطعه** سید فضل رضی الدین که بود ؛ زبده اولاد محمد و بتول ؛ رخت از دار فنا سوی جنت ؛ شد مقیم کوی ارباب قبول ؛ بهر سال انتقالش عقل گفت ؛ انتقال زبده آل رسول ؛ و این رباعی مشعر است از ماه و سال ارتحال امیر نورالدین محمد ؛ از حکم قضای حضرت سبحانی ؛ چون میر محمد امین شد فانی ؛ از سال و مه وقوعه پرسید کسی ؛ گفتم که اوایل ربیع الثانی ؛ ولد غیاث الدین یحیی (بود) بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی بود و در اوقات جوانی از ولایت زاوه و محولات دار السلطنه هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و نوشتن فتاوی و تحریر سکوک و سجلات را پیش نهاد همت ساخت و در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور منصب قضا سرافراز شده و پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت

لوازم امانت و دیانت از تمامی قضات دار السلطنه هرات اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی بکامیاب و مبتغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابوالفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از گشته شدن آن پادشاه عالیجاه اختیارا و اضطرارا بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان عشرین و تسعمایه بمرض سو القنیه در قصبه تربت بمقبره آبا و اجداد فوت گشت از نتایج اقلام (فصاحت) ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلای روزگار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخته این قطعه بر لوح خاطر مسطور **نظم** از همت بزرگ شده منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده ؛ مرکز کسی ندیده منبر ز سنگ مرمر ؛ تاریخ شد همانا مرکز کسی ندیده ؛ والد ماجد آنجناب شیخ قطب الدین در سلک ابرار قطب سپهر ولایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بتجرد و تقوی و پرهیزکاری از سایر ابنای زمان ممتاز و مستثنی میمود و شیخ نورالدین از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل شباب از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علم تافت و مدتی مدید در زمان حضرت خاقان منصور (و خان) شیبانی در بقاع و رقاع فاخره هرات منصب تدریس منصوب بود و در آن اوان کلانتر شاهی بار بعضی امور که تحریر آن لایق سیاق تاریخ نیست زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار بدایت آثار گشوده در اوایل سنه (اثنی) و عشرین و تسعمایه بصوب ولایت کرمسیر و قندهار رفت و شرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دریافته فروغ مکرمت آنحضرت بر وجنات عالاتش تافت بعد از چند گاه که در سایه عاطفت آن پادشاه وافر رافت معزز و مکرم اوقات گذرانید فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کابل بجنات عدن خرامید و حالا برادر ارشدش زبده الفضلای فی الخافقین کمال الدین که از اقسام علوم و فنون بهره مند است و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطایف گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف خسروانه بوده و شرایط ملازمت بجای می آورد و در سرانجام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول و در انجاح مقاصد خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضای خاطر میکارد و عطیه کف نوالش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب گنجینه دل بحر آثارش مخزن دقایق مولفات اولوا الالباب **نظم** چو مستازوی خدا و خلق خشنود ؛ فلک را دولت او پاینده بود ؛ خال جمال وی راد صاحب کمال است بوفور فضل و عرفان آراسته آمد

اصحاب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آیین وجیها فی الدنیا والآخرة
ومن المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنه هرات بسجادهٔ زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم از
جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه بیرون ننهاد و شیخ ابوالوجد بغایت درویش وش و فانی مشرب است و گاهی بنظم اشعار اشتغال
مینماید و این مطلع از نتایج طبع شریف اوست   چو تیر خود کشی در سینه ام مگذار پیکان را   مرا دل ده که با درد اندوهست دائم جان را
و آنجناب نیز حالا در سنه سبع و عشرین و تسعمائه بحضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می آورد و از مولد کثیر الفواید
نواب آن درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام میبرد   در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهرات
آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بذروهٔ کمال ترقی فرموده در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله
انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه ست عشر و تسعمائه متوجه آذربایجان شده و چنین مسموع
میشود که حالا در شیروان متوطن بوده بافاده قیام مینماید   در علم و کمال و از اقران مولانا شمس الدین
علی بردعی است و او نیز در سنه مذکور از هرات بجانب آذربایجان رفت   در سلک علمای محقق
و فضلای مدقق انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار السلطنه هرات بماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبیدالله خان
شده بمنصب صدارت سرافراز شد و بعد از چندگاه دست از تحمل آن شغل باز داشته و حالا هم در آن بلده ساکنست
و بتدریس و افاده اشتغال مینماید   ولد مولانا درویش اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا
حسام الدین ابوالخوافی که صدر و استاد سلطان محمد میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بجودت طبع
و حدت ذهن و ادراک و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای عالیشانست
و علما و فضلای زمان بیانش مفتاح ابواب معانی و کلام بلاغت انجامش مبین دقایق صحف آسمانی و آنجناب
در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بمرتبهٔ بلند ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا
مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار بسیاری از طلبه بگشود و در ایام دولت شاهی و در ایامی که امیرخان
حاکم خراسان بود در مدرسهٔ عالیهٔ سلطانی مدرس گشت اما بعد از اندک زمانی بعضی از وقایع دست داد و قضایا
و اوراق حادث شده آن منصب را در نوشت و جناب مولوی در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمائه
از دار السلطنه هرات ببخارا شتافت و حالا در آن بلده از احسان عبیدالله خان محظوظ بوده بسبب افاضت علمی
و طلبهٔ علوم را از فواید خاطر افادت مآثر مستفید میسازد و از جمله اصحاب علما بکرم ذاتی و سخاوت
جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد

وازصنعت

وازصنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف
بگزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایز گشته و از غایت سلامت نفس
و اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانی که امیرخان موصلو در بلدهٔ هرات بحکومت
مشغول بود بنابر استدعای حضرت سلطنت شعار ملک سلطان محمود از وطن مألوف سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت
در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن
سدهٔ سنیه اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه اش مجمع افاضل علما و اماجد خیر الانام
لوح ضمیر مهر تنویرش مطلع اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار
حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و نقود کمالات در مخزن باطن خجسته مباحثش
مخزون نیر شمایل خوبی از مشارق جمال محبت مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی خصایص علم و کمال لامع
رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل **نظم**
زبانش مظهر اسرار تحقیق ؛ ضمیرش مظهر انوار توفیق ؛ جمال دین مزین از استماعش ؛
علوم شرع واضح از کلامش ؛ ز توضیح بیانش گشته روشن ؛ بر اهل علم هر مشکل ز هر فن ؛
و آنحضرت سالها عمر بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم
دینیه و اصناف فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی در گنبد
که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشته و در هفته
یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنه هرات تعلیم احادیث نبوی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خاطر اکابر و اشراف
مینگاشت اما بنابر حب عزلت و گوشه نشینی باشتغال این امور التفات نمی نماید و تمامی اوقات خجسته ساعات
مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغول می فرماید سلاطین انام و حکام اسلام
باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمهٔ همت واجب میدانند و در ترفیه حال و رفاه بال خدام
عالیمقامش طریق اشفاق مبذول میدارند آنچه میتوانند و آنچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت
منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و هر شایبهٔ شبهه
صنع و ادراک نظر آن کتاب افادت مآب در آیینهٔ خیال ارباب محال می شمارد و ولد امجد آنحضرت
که میرک شاه مشهور شده اند باستفاده و تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه اند و در غیره مشهور و مذکور و بنابر تعین

و اقف قایم مقام پدر بزرگوار خویش بود و بلوازم درس و افاده مشغولی مینماید و زمره از طلبه ملازمت آن درس نموده
از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند		و الده حضرت خواجه کلان سالهای
فراوان در بلده فاخره هرات بنا بر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایای شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده
مهمات فرق انام را حسب فتوی علمای اسلام بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام
دولت محمد خان شیبانی دو سال بمنصب قضا منسوب شده و قایم مقام پدر بزرگوار خود بوده و در مدرسه گوهر شاد
بیگم بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره مند است
اما بواسطه کمال حلم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات
در سلک اعاظم علمای زمان و اکابر و فضلای دوران انتظام دارد و بصفت
تقوی و پرهیزکاری موصوفست و پیوسته همت بر افاده علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت
ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سر آمد دانشمندان بوده ماثر تحصیل آنجناب در درس مولانا کمال الدین
شیخ حسین و مولانا زاده مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شیروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی
اتفاق افتاده و درین اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسه سلامیه ابواب درس و افاده گشاده و مولانا معین الدین
محمد برادر اوست سعادت دانشور		و مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطه
بعضی از عقوبات جلای وطن اختیار کرده و از دار السلطنه هرات قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت
دره و سیستان و قندهار آورده و حالا در قندهار مشمول عنایات حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج
طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر اسباب افاده و طلبه میرساند		متانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق
مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم بی مثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی گذرانیده و از
شرایط امانت و دینداری دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است
و حالا اکثر طلبه دار السلطنه هرات بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند
بواسطه هدایت ازلی در صغر سن از روش والد خویش خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک
اعاظم اهل یقین انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت
بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص متبع طریقه مرضیه نقشبندیه
پیش گرفت و مدتی ترقی بسیار کرده و فضای باطن فرخنده میامنش از انوار فیوضات الهی صفت نضارت

پذیرفته آنگاه بحضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین ابیوردی که در آن زمان در سایه سپهر ابیوردی مثل او سالکی در دار السلطنه
هرات تشریف بنا ورده بود تشریف آورده بجاذبه شوق شیخ جلال الدین آنجناب را بخود کشیده و با بیورد برد و شیخ مدت
هفت سال در صحبت آن حضرت گذرانیده و بعد از آن بوطن مألوف مراجعت فرموده و حالا در بلده فاخره هرات بمسجد
جامع حضرت بکیفیات بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و سخنان موثر در وعظ بسیاری از تشنه لبان
بادیه معصیت را بآب هدایت میرساند		در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق
گشته و پایه قدر و منزلتش در نظم و شعر و معما از سخن فضلای سرآمد درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات
بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا شاه حسین در قصبه اوبه
توطن دارد و از مزرعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد و این مطلع از جمله منظومات اوست		سوی بستان
رفتم از کوی تو ام آمد یاد		روی گل دیدم گل روی تو ام آمد یاد		و این معما باسم شاهی از نتایج طبع عنایت
سمات اوست که		رند و شاهد را نشاندی ای صنم		عاقبت این شیوه با رجای هم
از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد
شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام
و احسانش بهره ور میگشت و بسبب این اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست شاهزاده او را از مرحمت
معاف داشته جناب مولوی چندگاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و بیسامان اوقات میگذرانید
و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب حضرت جلیله شاهی در آمد مولانا آگهی بهرات شتافته ساکن شد
اما کسی بحالش نپرداخت بنا بر آن در شهور سنه بیست و عشرین و تسعمایه قصیده شهر آشوب در مذمت تمام حکام
و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هرات در سلک کشیده و آن ابیات بعرض امیر خان که در آنزمان والی
خراسان بود رسیده بسبب بعضی تقطیع دست و زبان مولانا آگهی حکم کرده و از غرایب آنکه با وجود وقوع آنحال
جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات
قصیده مذکوره مطلعی بخاطر ثبت افتاده		عرصه شهر هری فوق سپهر اخضر است		رد بر آن مشتری
خورشید کلنگ زر است		و له مولانا نور الدین محمد غوریانیست که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشته و
چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب و حافظ علی بجودت ذهن و جودت شعر
موصوف است و اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد و چنانچه

قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع از آن
قصاید اینست — حریم حرمت کوی تو جنت ابرار — شمیم نکهت کوی تو راحت احرار — و صنعت مقلوب
مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع را در سلک نظم کشیده — دل او را درد و درد آرام داد
داد آرامی ما را درد داد — صنعت مقطوع و موصول به دو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صحیفهٔ بیان
نگاشته — ای در دل آرام زده در دست آذر — و خالت زخت بر گل نو تا فر — خطت طلب مشک
مشک ختن — چشمت شبه شمیم و گیسو عنبر — در سلک فضلای زمان و ملغای تملیح
بیان انتظام دارد و اکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار لطایف شعار در متانت کمال و سلاست نظم نموده
و از آنجمله این رباعی است که جهت اشتغال آتش بیگانگان گفته — تا آتش عشقت به دل افروخته‌ام
چون شمع همه سوختن آموخته‌ام — ای دل اگر چو سنگ و آهن داری — میکن حذر از دل که دود سوخته‌ام
لطف طبع و صفای ذهن موصوفست و مهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را
باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و وجود آن نسخهٔ شریفه
بمثابه ایست که چون مطلع انوار پادشاه مجرد در مثنوی — نامت به عجم رفته بکشور است — وین همین حجازی عجم
بار غازی رسیده رباعی را که نوشته میشود در سلک نظم کشیده ارسال نموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت حاصل
داشته و در این اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار غرا بر لوح بیان مینگارد و این
غزل از آنجمله است — ما را غم تو همدم جان حزین بس است — درد تو مونس دل اندوهگین بس است
گر با توام نماند مکان وه چه باک — شد قتل من به تیغ جفایت یقین بس است — گر بر فلک نسود سر از جاه و حشمتم
روی نیاز بر قدم تو ام بر زمین بس است — گو در حرم مباش ز انبار دیگران — داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است
در سلک بندگان سگان کمین خویش — ره داده‌ای مرا شرف من همین بس است — ما را چه غم اگر نشینیم با حبیب
ایستیم با سگان در تو همنشین بس است — ز آشوب روزگار چه غم با پناه تو — ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است
و اسم این معما باسم ملک از جملهٔ معمیات آنجناب است — در هجر تو مست ای برخ مطلع نور
صد داغ بجان عاشقان رنجور — بنمای رخ ماه خویش تا کی باشند — زان زلف و کلاه دلفگاران مهجور
زبدهٔ شعرای زمان خود بود و قصاید و غزلیات و مثنویات را در کمال سلاست
و بلاغت نظم مینماید پرتو اهتمامش بر مطالعه کتب افتاده اولا تشبیه یافته و حدت ذهن در میان

فرق انام اشتهار یافته از نتایج افکار و شاه درویش لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است
و این مطلع که نوشته میشود در السنه و افواه مذکور است **نظم** ای که مرهم زمن کان ماه را منزل کجاست
منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست ؛ و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات اوست **رباعی**
آنی که تمامت زنمک بیخته‌اند ؛ ذرات وجود تو زنمک بیخته‌اند ؛ با نیره جانها نمک آمیخته‌اند
تا همچو تو صورتی بر انگیخته‌اند ؛ بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت
طبع موصوفست و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمه
ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثارش مترشح میشد و بنظم قصیده و غزل از سایر اقسام شعر بیشتر مایل
و بخلاف سایر شعرا مضمون الذل مع الطمع را نوشته و قصیدهٔ بل مرصع را تتبع نموده از بیت آن قصیده
جفت افتاده **نظم** خواسبی پیچ و تاب بل مرصع رسن ؛ تا که برآید ز چاه یوسف گلپیرهن ؛ و این مطلع غزل نیز از
جملهٔ منظومات اوست **نظم** نخواهی که دم با ور چاک چاک سینه چاکم ؛ مگر روزی که گیسو در هنت خار خاکم
ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت
و مولانا مجنون سعادت درویشی وشی و شوخ و فی مشرب است و اشعارش قیمتی و هموار اتفاق می‌افتد
و این مطلع قصیده نیز از نتایج طبع اوست **نظم** فیروزه سپهر را انگشترین نشست ؛ روی زمین نگار تو انگشتری نشست ؛
مظهر بدایع صورست و مظهر نوادر هنر قلم مانی قرینش ناسخ آثار مصوران عالم
و بنامی معجز نمایش امی تصویرات بر روی بنی آدم ؛ سوی فلکش رایت استادی ؛ جان داد به مصوری جمادی
و جناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز
بآن جناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد و منظور نظر رحمت سلاطین
انام است و مشمول عاطفت مهابت حکام اسلام ؛ بی شبهه همیشه اینچنین خواهد بود
استاد نسخ تعلیق نویسان عالم است و بحسن کردار و لطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران و بوجوه حسن خط
و لطف طبع موصوفست و صحبتش اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات توطن دارد و گاهی همت
بر کتابت نسخ شریفه میگمارد و توفیق رفیق حال او پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر
و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در بلدهٔ هرات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بوده و در سایهٔ تربیت و عنایت آنحضرت
بفراغت میگذرانیدند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب و اجتناب از منعی که موجب ملال شود اولی

لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان العجب ذکر شمه از حالات امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلاء
لوای دولت محمد خان شیبانی را در ولایت خراسان بر طبق عرض مینشند کار بسیارست در پیش قلم
شکسته لیکن قوت تحریکم باد الطاف الهی رهبرم خامه توفیق دارا رهبرم تا دهم این داستان را ختم
و نهم سوی کرسب المرام **گفتار در شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین**
گورکان در امر سلطنت و جهانبانی و ارکان دولت ایشان که فتنه زمان بود بر مرآت ضمیر انور عقلای دانشور
حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانه الوهیت صفت
وقوع می پذیرد نمونه از آن در کارگاه سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بیمانند حضرت خداوند جل جنابه
جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبراست می باید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرا باشد
وجود فایض الجود سبحانی نتواند بود کما یجب و ینبغی مصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود **مصرع** سلطان یکی بس است چو جهان
جهان یکیست **بیت** و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارایی رعیت و لشکر خواهند
که شریک باشند هر آینه بر طبق آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال سهام ملک و مال
اختلال یابد و شرر فتنه و فساد بر جنبات احوال عباد و اطراف بلاد تابد **مصرع** غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
کلمه خجسته لا یصطلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا
بعد از فوت خاقان منصور مغفرت پناه شاهد این دعوی است شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی
منزلت و اعیان حضرت از تعزیت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقل متصدی
منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آن حضرت شریک گردانند انجمنها ساختند
و بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند تعلم لطف تقریر بر لوح خاطر ایشان
نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان منصورست
و جبلت جلیلش بر تمهید اساس کرمت و جهان منظور باستقلال پادشاه باشد و نسبت مظفر حسین میرزا
طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را بدو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف
ولایات حکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آیند و خیال استقلال بر آیینه خاطر نگذرانند و زمره از مردم
کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب نقیض گرفته گفتند که مناسب چنان مینماید که برادران با
یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد با وجود این بسعادت

این جنابت صورت مخالفت روی نماید و بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند آری باتفاق جهان میتوان گرفت
و درین باب قیل و قال بسر حد تطویل انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود اختیار و اقتدار
تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند
که بدیع الزمان میرزا مستقل و متصدی امر پادشاهی باشد چون در آنوقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها
و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه
در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی سامی ایشان را
نقش کردند و وجوه منکحات آن مرز بوم کشت و املاکات و محترفات آن بلده فاخره را بحسب جمع تقسیم نمودند
بعضی تعلق بسرکار بدیع الزمان میرزا و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت
و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بهمین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه
در عهده صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد و منصب حکومت
و داروغگی دار السلطنه از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا تعلق بامیر نظام الدین شیخ علی طغائی گرفت
و یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد کور بنیابت امیر شیخ علی و محمود
ترنگ بنیابت امیر یوسف علی بشحنگی منصوب گشته و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک
امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار زر تو بفرمان مظفر حسین
میرزا در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت پناه
ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابوالمنصور مظفر حسین میرزا شتافته وظایف
پادشاه را ملازمت مینمودند و خواجه جامی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان
بقاعده مستمره و مولانا غیاث الدین جمشید علابی تعلق گرفت و امر نیابت و شغل پروانه و رسالت
به سید غیاث الدین محمد بعضی صفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که آنجناب بدستور خواجه عطاء الله رقم
الطلع علیه بر فرامین مطاعه توقیع کشد و مهم وزارت مظفر حسین میرزا بخواجه قطب الدین یحیی و درویش محمد
قابض تعلق گرفت و بجهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار
به امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص گشت و باین ترتیب و آیین اتفاق
دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هرات بتدارک مهمات سپاهی قیام نمودند و موافقت و مرافقت

نزادگان

یکدیگر مهام سلطنت را فیصل میدادند و ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشوده اما چون این خبر بمسامع شا
دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر ما رتبه تقدم دارد باستقلال
مقصدی پادشاهی بحیثیت را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا ابن اهد
ام با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در ملکی که متصرف
بودند خطبه و سکه بنام خود خواندند و زدند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت
و مفاتیح سلطنت ملک خراسان بقبضه اقتدار اوزبکان درآمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بدبختاری امیر مبارز الدین محمد بن ولی بیک در قلعه اختیار الدین و فرار او بالون بعنایت حضرت رب العالمین

خاقان فردوس مکان امیر محمد ولی بیک را بنور لطف و عنایت نواخته و بکمال مرحمت
سرافراز ساخته هم در دیوان تواجی و هم در دیوان عال مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هرات را علاوه
آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان
در احکام همایون او را ارکان دولت می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام
اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود ٭ مبادا که خاقان عالی تبار ٭
بجز وی کسی را نمود اختیار ٭ بنا بر علیه آتش رشک و حسد که لازمه ذات ارباب جاه و جلالت است در کانون
درون سایر ارکان دولت خصوصا امرای برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بودند که سر سبز
غرور سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و جویبار حشمت و اعتبار او را
بخاک مذلت و انبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال را بقبضه اقتدار درآورند اما در زمان خلافت
خاقان فردوس مکان اعلا تدبیرات ایشان بعد فوت او رسید تا در اوایل ایام جهانبانی بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا از غایت غفلت زبان بتفتیش گشودند و درین نوبت سخن ایشان موثر افتاد سبب اقرب در تدبیر
این امیر آنکه والده و اکثر ارکان دولت خاقان منصور امرا و ارکان دولت در باب قرار پادشاهی مشورت نمودند
امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر
بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشند تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند
و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا و والده او متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس
مدخلیت شده شاهزاده باتفاق امرا الیهم و سایر مردم که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان

بدیع الزمان رسانیدند که محمد ولی بیک از روی اخلاص خدمت نمینماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد بیک
میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقت میخواست که کسی متعرض او شود اما جهت رضای خاطر برادر و برادران بر او
هم داستان شد و هم در آن وقت بگرفتن او فرمان فرموده و در باغ جهان آرای در مجلس کنکاش امیر مشار الیه
موافقت گشته آن روز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون همسایان تقدیر مهر سپهر را از قصر سپهر بنهانخانه
مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان بدیع الزمان میرزا محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین
بردند و با میر درویش بیک و هم در آن روز امرا و دیوانیان سر دو سرکار نواب جناب امارت مآب اموال قدغه کرده
بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن محمد ولی بیک
اول خطایی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد
و توافر نوکران شجاعت نهاد از امرا و ارکان دولت امتیاز داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات و صفت
منشور گرفت و ملازمانش که عدد ایشان بپانصد نفر میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی
چند در قلعه اختیار الدین بنشسته همگی همت بر مخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشید و یکی از دوستان
پیغام داد که مقدار حلوای قند پخته مخدرات در آن تعبیه کنند و بقلعه فرستند و آن شخص موجب فرموده
عمل نموده امیر محمد حلوا را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از
ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر سعلم لفظ و اقتباد بیدار نشدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همان شب
با یک رکابدار یوسف نام خود را از بر آن دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بازار اسب است رسانید
و الطناب پایان رفته اسبی که بعضی از ملازمان او طلب کرده بودند سوار شده و از برق سرعت سیر
استعجال نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آورد روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب باز
کردند از امیر محمد اثری و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک بملازمت بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت
خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و در همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق
محمد کوکلتاش قایم مقام شد و امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز از آن خیر معهود آن مسافت بعیده را پیمود
بعد از وصول بمقصد ابوالمحسن میرزا مقدم امیر محمد را از مغتنمات ازدیاد دولت تصور کرده او را بانعام جلیل فاخره
و نقود وافر و اسبان گردون توان و شتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا
برون کرد
که فراخور آن شاهزاده مظفر لوا بود محظوظ و سرافراز ساخته و بسته واله مغفور خویش کرده و دیوان مهر

حکم فرمود که امرای دیوان تواجی و مال بی توقف استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی فیصل ندهند و امیر محمد برندق برلاس
نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال و قال آن شکسته در ذو الجلال گویا گردانید **ذکر آمدن ابو الفتح محمد خان شیبانی
بجانب خراسان و گذشتن سپاه اوزبک از آب آمویه و تاراج و تخریب ولایات بلخ و غیره در آن نواحی** در آن اوان که خبر انتقال
خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه عفو غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد شیبانی خان که سالهای
فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی کثیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات
ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب و تاراج پاک ساخت
و جمعی انبوه خود را از مرو الرود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل
محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمایه کیفیت حال بسمع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید گمان بردند
که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه دار السلطنه هرات است بنا بر آن خوفی عظیم
بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه مکرر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرای عظام
با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه یکی از ارکان دولت متکفل آن خدمت گردد
شیر بیشه شجاعت امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با دوازده هزار نفر از سپاه ساخرو تولک و زمین داور در
اواسط ماه مذکور بظاهر هرات رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت مغفرت انتما قاصدی بجهت استمالت
و صیانت امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده چون امیر
ذو النون شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان دریافت کیفیت آمدن
ایل امان و اوزبکان بر الجنار آب مرغاب معلوم نموده پیش از آنکه از رنج راه بیاساید امیر سلطان را بنیزه بر لاس انجود
ملحق گردانیده بجانب روحاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر چون از قرب وصول امیر بهرام قهر وقوف یافتند
راه جوال نوردی گرفته علم هزیمت بر افراشتند و امیر ذو النون متعاقب ایشان بیابان در آمده خود را باوزبکان
رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب هفتاد نفر از شجاعت را بر خاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگر را
اسیر گردانیده رایت مراجعت بر افراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف
و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب
شاه شجاع و محمد مقیم نیز از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساطبوسی دریافته
بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقاومت و محاربه**

محمد خان شیبانی چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان
کرده جهت اطلاع آن ولایات شخصی را که مولانا حقانی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هرات فرستاده و مولانا
حقانی در اللنگر جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان فایز
گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد
شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط اطاعت بجای آورده‌اند
مناسب آنکه شما نیز سنت سنیه پدران خود را قبله اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت
عدول و انحراف ننمایید تا عرصه مملکت آباد ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند
سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان چون معلوم داشتند که غرض شیبانی از این مراسله چیست جواب آن
سخنان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان
و جنود ظفر ورود فرمان دادند و در خلال این احوال از زیرک قلیچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود عرضه داشتی رسید معروض داشته
که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده
بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه غلهای شهر را ذخیره نمانده و نقصان قوت و قوت سپاهی بحد عدم رسانیده
امید آنکه حضرات باتفاق متوجه آنحدود گردند تا شر اوزبک اندفاع یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال
متوطنان آن ولایت تابد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقاتله و مقابله شیبانی خان قرار دادند و مجددا قاصدان جهت
اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند و داروغه ایلچی فرستنده گروه از دار السلطنه هرات رایات
نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ بر افراختند و از گرد مراکب کواکب چهره ماه و مهر را تیره و دیده روشن‌دلان را
خیره ساختند **نظم** روان گشت شاهان نکوکیش ۞ سپاهی بنهایت از پس و پیش ۞
تا سپاه الهی گشته خرم ۞ ظفر در خدمت و اقبال محرم ۞ و چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب
مراتب ایشان مشک افشان گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت مآثر با سپاهی چون اعداد اختر از بلده فاخره
مرو تشریف آورده دیده امیدواران که مکارم روشن گردانید میرزا بدیع الزمان که از همه حیثیتی از وی بزرگتر
بود بتوجه نزد او نرفته منکسر گشته مظفر حسین میرزا را چند در سلطنت دار الملک خراسان با بدیع الزمان میرزا شریک بود
اما چون بحسب سن از میرزا ابو المحسن خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم مهمانی و شادی و ...

یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا را از قاین و امیر سلطانعلی
از ممالک سیستان و سایر امرا و لشکریان از ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوسته **نظم**
رسیدند از اطراف سروری ٭ به یک ملازم شده لشکری ٭ بخوان عدو تنگ بسته میان ٭ گشاده [illegible] سلاطین زمان
و هم در آن ایام که کنار مرو الرود مضرب خیام ظفر ورود بود و روز بروز جمعیت شایسته همیمون شان از سلاطین خراسان
بر طبق دلخواه دوستان می‌افزود ناگاه مبشر خجسته مقال به درگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید
و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت
پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی
و امرا و ارکان دولت تافت **نظم** مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید ٭ که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم و هجر مکن ناله و فریاد که دوش ٭ زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید

گفتار در بیان پیوستن پادشاه بابر با میرزایان در کنار آب مرغاب (?)

ذکر آمدن پادشاه کامران ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی بهرات

و در آن اوقات داعیه کوس شوکت و سپه‌افرازی و شعشعه دولت
و رزم‌سازی و سایر محاسن شمایل و محامد فضایل پادشاه شهسوار مضمار تفاخر مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار
آفاق مشهور گردید و کیفیت محاربات و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور
مغفور سلطان حسین میرزا رسیده بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آن سرو
ریاض سلطنت و اقبال اعلا درجه کشورگشایی و استقلال طلوع خواهد نمود و سرپنجه عنایت ایزد متعال ابواب
حصول امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بنابر آن سید افضل ولد سلطانعلی خواب بین را
که در سلک صدور و فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت و حسن اعتقاد
پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد
دوجهانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاه را مشابه فرزند دلپسند و برادر ارجمند دانسته
باید که رفع بیداد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی طریق سعی مسلوک دارد و دقیقه‌ای از دقایق یکانگی و وفاق
نامرعی نگذارد تا سپاهیان مجال مخالفت در ممالک محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ماوراء النهر بر
ابهت و جهانبانی بنیاد نهند و چون سید افضل پیام بپادشاه بلند محل رسید و این سخنان پسندیده را
بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز نظام و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها را ... سید افضل را الطاف
و افضال و انعامات پادشاهانه مخصوص و بهره‌ور ساخت و عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود و در آن

اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفرلوا از کابل بیرون رفته بجانب اویماقی که در آنجا بودند توجه فرموده بخاطر
خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران اویماقات سر رشته اطاعت جهانگیر میرزا در آورند که بمظاهرت
ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع برگشاید لاجرم رای اشرف اعلا چنان اقتضا نمود که لوای فلک
فرسای بر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب همایون پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد آنگاه پادشاه
عالیجاه خطه دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت
پروری وصیت فرموده و بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمایه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده
نهضت فرموده متوجه شد **نظم** باقبال شاه فریدون صفات ٭ ز کابل روان شد بسوی هرات ٭
ظفر در یمین نصرت اندر یسار ٭ رفیق سفر لطف پروردگار ٭ و چون کلانتران قبایل و حشام از توجه
موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای جهانگیر میرزا ناکرده با ثبات و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش
شتافتند و میرزا جهانگیر تجدید خاطر شده ولشکرهای بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر بانواع اصناف
اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه والا جاه
مشک افشان شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و بر ضمیر الهام پذیر گذشت که بکلی
میان اولاد آن خسرو مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان بتحت
تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان در آید بنابرآن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بصوب طی منازل و مراحل
میمون و سعید از وصول بولایت جریدان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب تحقیق پیوست
و خاطر خطیر آن پادشاه خیراندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان را
پیش نهاد همت عالی سازد و بموافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان کریمان
بطرف مرو و انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی فرستاده بر مرغاب فرستاد و چون میرزا
بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده
بترتیب لوازم نیاز و اثبات استقبال نمودند **نظم** بیا که رایت منصور پادشاه رسید ٭ نوید فضل و کرامت بمرد و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ٭ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ٭ و بموجب فرمان بدیع الزمان
میرزا امیر محمد برندق و امیر شجاع الدین ذو النون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافته
و در منزل درنام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند

و بعد از قواعد تأکید عهد و پیمان پادشاه عالمیان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان
چون از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافت مقدمان برادران را برسم استقبال از مروچاق نهضت فرمود
و در منزل کل باغ جان مشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دوحه خلافت سمت عطریت گرفت
و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یتعلق بهذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین کورکان و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاه را
فوزی عظیم دانسته در لوازم مهمانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند آنقدر که توانستند و قواعد اتفاق
و یگانگی بدستیاری مودت و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعدای
ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و چون پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین
خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بحرد و تحریک بیان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن بسعی خامه و زبان ممکن التحریر
نی و غالب اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند
ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع این همه
سروران عالیجاه و اتفاق آنمقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود   چو دولت عطا نیست از کردگار

نیاید ز بسیاری خیل کار   بتدبیر دولت نیاید بدست   ز تقدیر داند و جهان هرچه هست
خدا در ازل هرچه تقدیر کرد   بتدبیر نتوانش تغییر کرد   یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بتسخیر محمد خان شیبانی و باز مراجعت کردن سلاطین و حکام ولایات خراسان

چنانچه از ضمن حکایت گذشته و فحوای داستان منظور گشته معلوم میشود
که کپک میرزا بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت
و در موقف خود یعنی مشهد مقدسه رضویه ساکن بوده تعلیم خیال نقش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از جهت فتوری تمام
بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت و بتمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت
شجاعتش پیوسته بنا بر اشتغال قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا از الوس تیموری
اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بعلی قوی و املی فسیح بمیدان حرب و معرکه طعن
و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسألت میباید کرد تا شکر مطلوب از پس پرده
غیب جلوه گر گردد امیر محمد برندق برلاس که همواره اساس ملک حسن تدبیر او صفت رفعت میافت گفت که

ما بقوم بعزم اعدا بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بتسخیر ممالک خراسان با برادران اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره
هرات خواهد کشید بنابر آنکه مردم شهر بالطوع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند و امیر شیخ علی طغایی و یوسف علی کوکلتاش
از محافظت آن بلده عاجز آمده محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بحیطه تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع
آن صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ در آن بلده دارند از ما روی گردان شده به هرات خواهند رفت انسب
و اولی آنست که درین زمستان دفع دشمن خانگی کنیم و در اول فصل بهار که صحرا و بیابان علیق چهارپایان
خواهد بود از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفت و گوی خبر رسید که امیر
قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت قوت مقاومت شهر فوت شده از شیبانی خان امان طلبیدند
و خان ایشان را مواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان قلنجاق ابواب قبة الاسلام بلخ را بر گشاد
و مواکب گردون مراتب شیبانی پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساختند
و پس از آنکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان معاونت و مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر
و مطمئن خاطر در کنار آب مرغاب اجتماع نمودند و التهاب نایره قتال دارند بر جناح استعجال رایت سعادت بر افراشته
و از آب جیحون گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخته و چون این خبر در مرغاب انتشار یافت وقع الواقع فردا آن سلطان
عبور از آب آمویه و مقاتله با شیبانیخان موقوف داشت و در آن برادران امیر محمد برندق روش گرفت و الحاح نامرعی گشته
سنگ تفرقه میان شور و در ابن حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرد و ابوالمحسن میرزا روی بصوب مرو نهاد
و ولد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی ارغون بر جناح انصراف یافته و سایر امرای اطراف استیجاز نموده
عنان بجانب منازل خود تافتند و حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه را نیز داعیه توجه بطرف
کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرد و مضمون این مقال پیغام فرمود   حکایت از ترا امیر دار چشم
آن داریم که رنج دهی از عشرت آن که داری   اگر سپهر جفا کند تو نپسندی   و گر زمانه جفا کند
تو نگذاری   و حضرت پادشاهی از کمال خیر اندیشی و نیکخواهی ان ملتمس را بعز اجابت اقران داده مصحوب
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدار الملک هراة تشریف آورد و ارض معتقدم میمنت شیم بلده هراة
را غیرت افزای گلستان ارم کرد و در منزل امیر علیشیر که بمطلع ترین آن سرزمین بود نزول اجلال فرمود
و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم نزل و نثار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمود و هم در آن
چند روز بنابر عهد و پیمان محمد محسن میرزا و مظفر حسین میرزا بقصبه کوزه‌کار تشریف برده طرح قشلاق

طالع شده بود بر پای اخضر سپهر عبور فرموده محمد خان شیبانی از آب آمویه از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر
گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی بار دوم الحاح و
طلب ایشان را در روز دوشنبه چهارم ماه ذی قعده از بلده هرات مدبر گاه خلایق پناه تشریف داشته در روز دیگر بتشریف ملازمت
مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام بساط مشورت مبسوط کردانیده و ندیشه آشنشته که تیر تقدیر را بسپر تدبیر دفع
میتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمسلیت خس و خاشاک میتوان داشت هیهات هیهات
دفع تیر قضا نمود بسپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بوده که ولایت خراسان بحوزه تصرف

محمد خان شیبانی در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید لاجرم با جتماع جنود ملا اشتها و تدبیر امرای ممالک رای
هیچ فایده مترتب نگشت و هم در ان اوان سپاه بهرام قهر ماوراء النهر بسان سیل که از فراز کوه بنشیب آید از آب
آمویه عبور نموده خراسانیان را طوفان بلا از فرق سر در گذشت چو تقدیر الهی بود زمینسان
که گردد متقلب ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن از کودک و
که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی
عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند بر زین ملک ستانی نشسته و از معبر کرکی عبور فرموده بجهت دانکه خود
و امیر شاه منصور که در ان اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت
خانی و اقتدار اقبال مثال پادگاه سلطنت استقلال خبر امید و خاشیه ... رد و دست کرفت و منظور
نظر التفات گشت آنگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بکنار آب مرغاب ایلغار فرمود و بعد از
وصول بروحاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمانبرداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا آن غایت
نزد بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه صحت نه پیوسته بود و پس از وصول
محمد خان بنواحی باد غیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته زورق
بجر حیرت و اندیشه گشته و کرت دیگر طریق مسلوک مشورت داشته امیر شجاع الدین ذو النون بنابر شجاعت جبلی
صلاح در جنگ صحرا اندیده و امیر محمد برندق التحصن در بلده هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی
از ین دو قرار دهند صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمایه آثار قرب محمد خان
شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و مقابل آن سپاه مظفر لوا و لد محمد خان تیمور سلطان
و عبید الله خان بن محمود خان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته نهنگی را که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک بنشاکند
انباشته کردانند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از رفتار باز دارد نیز در مقام مدافعه و مقابله در آمدند
دو لشکر رو برو صف بر کشیدند بقبضه خنجر کشیده خروش و شیدن بهادران تهمتن و آواز
نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تصویر
آیه تکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت **نظم** در گرد سپاه شعله تیغ نموده پیکان
برق از میغ عقاب تیر جهت طعمه زبانه چه دهان باز کرده و اژدهای پیکان از طعن نیزه صغیر و کبیر

زبان دراز کردانیده ❁ دران میدان سپنان آتش انگیز ❁ زبهر طعن کردان شد زبان تیز ❁
عقاب تیر آمد سرخ منقار ❁ زخون پردلان روز پیکار ❁ از جمله امرا و لشکریان امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی و فوجی از شیران بیشه رزم آزمایی در آن روز در معرکه پیکار آثار رستخیز ظاهر
ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آهنگ و زخم تیر ترک تاز شیشه زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی
در فرق آب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت پیکر ازبک اضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز لسان دریای
پر موج فوج از عقب کوکبه سپاه شاهزادکان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی
هزیمت تافتند و پریشان و پیامان هر طایفه بطرفی از اطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون
که زبان حال آن گروه همواره مضمون این بیت مترنم بود نظم منه زمن دشمن بدکان ❁ بجز سوی شمشیر
پشت کمان ❁ مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان
تر ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر الامر ازبکان از اطراف و جوانب او در آمده آن شهسوار
میدان پیکار را از اسب پیاده کردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته پیش خان برند امیر شجاع الدین
ذوالنون تن بعجز در نداده جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغایی با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر
سر پنجه تقدیر گشتند و سپاه قدر قدرت ازبک حد و دستغوز رباط کرخ حکیمان استعاقب نموده آنمقدار غنیمت
گرفتند که بیان بنان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد اندکی از آن قاصر و عاجز است از شرح
آن اشیا قلم و الله تعالی بحقایق الامور اعلم **گفتار در بیان کیفیت تفرق و پریشانی حکام و عساکر**
خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنک کهدستان چون از مهب
عنایت حق عزوجل در میان رباط امیر علیشیر و منزل پل النسیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید
سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق
عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردیدند سید عبدالله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند
و عبدالباقی میرزا و امیر محمد بُرندق برلاس در حدود سبزوار با ابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان
بدیع الزمان میرزا بطالع دار السلطنه هرات شتافته آنشب در باغ نو منزل گزیده تخلط نموده سحر چون خسرو خاور
علم بر کوهساران زد متوجه حدود زمین داور و قندهار شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در
آمده در باغ شهر خراميده و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر

یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن طلبیده در باب محافظت هرات از ایشان معاونت جست جواب دادند که نگاه
داشتن شهر ملک بکر میسر میشود و مجرد استحکام فایده مترتب نمیکرده مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده
از سه نوکر این بلده در بناه نمانده کار بر عرض کرده که برین تقدیر چگونه با سپاه ازبک مقاومت توان نمود بنابران آن
شاهزاده عالیشان سیصد هزار درم و داغ ملکی مال و او در و اهل و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان
از دروازه فیروزآباد بیرون رفت والنه از آن تیز روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام
سادات و قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده
بود قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بسلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی
قرار یافت راقم حروف عرضه داشتی مشعر باین معنی در قلم آورده و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا
عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان
نزدیک شغور رباط خود را بمحمد تیمور سلطان رسانیده و کیفیت حال عرض کرده و محمد تیمور سلطان او را نزد پدر فرستاد
و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون عرضه سرویان در آخر همان روز در النک کهدستان را مضرب خیام
دولت و اقبال ساخت و خاطر به سلطنت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان من لا
یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء **ذکر وصول اکابر و اشراف**
هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی و در روز دوشنبه که جمهور
متوطنان هرات از هجوم سپاه حشمت محمد خان شیبانی دروازه های شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود
بسته در کمال حیرت و اندوه بودند لشکر قیامت اثر ازبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم استیلا
افراخته غارت و تاراج پیشه نمودند امری در غایت غرابت دست داده و قتل طایفه از سپاهیان ماوراءالنهر
اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معزالدین حسین شبانکاره و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی از ملازمان
دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکه رباط کرخ گریخته شب در باغات بیرون هرات غنوده بودند
در چاشتگاه آن روز خیال فرا نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل بر اسپان تازی قطار
سوار شده آواز بر آوردند که دولت دولت کپک میرزا و ابن حسین و جاپر خوردند گفتند که اینک محمد محسن میرزا
با سپاه بسیار رسیدند و بعزم رزم محمد خان کردند روانه و او باش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر
از خانه های کمان بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بسیصد کس

بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بتحقیق پیوست جهت کشتن آن جماعت دغدغه اکابر و اهالی غوری
دروازه و یاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر بار و پر بار بگشاد و سادات
و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجه تفکر سپری کردند [illegible]
مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا [illegible] آن سالک طریق جهانگشای
دار السلطنه هرات رسید و نشانی که منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی
اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بمحمود باد غیس رسید
بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشای منهزم گردید و ذو النون ارغون کشته گشت و شیخ علی طغائی
اسیر سرپنجه تقدیر شد و النگ کهدستان مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال سکنه
بلاد خراسان گماشته ایم میباید که چون برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و کسی را
از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هرات بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان
قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیدند و همان روز شیخ الاسلام و عمده اولاد امجاد خیر الانام
جمال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی
اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله
و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهدستان شدند و چون نزدیک معسکر ظفر اثر رسیدند
مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت
داشت و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را باستقبال
نمودند و در یکی از خیام فرود آوردند و پادشاه را آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که نخست کیفیت مال امان
و پیشکش و ساوری [illegible] اقرار دهند آنگاه اکابر و اشراف بمجلس اعلا رسانند و مولانا عبد الرحیم
و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگچه
یکمثقال که هر تنگچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود بانجام نمایند و اکابر [illegible]
بیست هزار تنگچه جهت پیشکش خاصه خان فرود آورند و پانزده هزار تنگچه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند
بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور
سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان و جانوفا میرزا و قنبر بی آراسته اکابر و اشراف را

بار داد و اگر چه جماعت مذکوره میان خوف و رجا بدان خرگاه سپهر اشتباه درآمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان
قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته بعد از ساعتی بسعادت اشارت فرمود و جانوفا میرزا بمنصب
حکومت و داروغگی هرات مفتخر و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم
توجه کرد و جانوفا میرزا در منازل اولاد امیر غیاث الدین فرود آمده و مولانا عبد الرحیم در خانهای [illegible] دروازه خوش
نزول نمود **گفتار در آمدن وزرای عظام ببلده فاخره هرات و ذکر شمه از شدت مطالبات**
و صعوبت وقایع حالات چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال
محمد خان شیبانی طلوع نمود بلاد دار الملک خراسان را که همواره محل سلاطین عالیشان بوده در دست تسخیر فرمود بحکم کلام
حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات خاصه و آنچه
اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفه از
تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم بدار السلطنه هرات درآمدند و تحصیلات نوشته قسمت نمودند تمام
وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری
از ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
بتمام گرفت آن جماعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بعز ملاقات خانی فایز شدند و مهد علیا خانزاده خانم
بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود
و چون این امر مستعجل گشت خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی
از اهل دیانت و جمعی بطمع عاجل ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام
یافت و مهر النسا بیگم را که صبیه صلبیه میرزا مظفر حسین است و از بطن مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان
بحباله نکاح درآورد و محمد خان بقیه حجله نشینان تتق عصمت را بشهر فرستاد و جهت مطالبه ذخایر و نفایس
و اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لآلی آبدار و شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی
و سایر جواهر و زر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه باستقلالی
نگنجد و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و قماش فراوان بدست آمد و لشکر
قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند
بحصول موصول گردانیدند مضمون آیت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة از وقایع وجهی ظاهر گشت

و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نازنینان
حرم حرمت بدست اوزبکان بی‌رحم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره‌جبینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بی‌آرام
صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی‌آسودند **نظم** علم زد آتش ظلم اندر آن بوم ٭ جهان یکباره شد
آزار مظلوم ٭ برآمد ناله و شیون ز مردم ٭ نبود آن قوم را اسلام ترحم ٭ و بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود
آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار ایشان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم الحرام
در مسجد جامع دار السلطنهٔ هرات خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و محمد خان حکم فرمود که بر نقش
امام الزمان و خلیفة الرحمان بر زبان راندند و آن خان گیتی‌ستان مقتضای علو همت فرمان داد که نیم انگه بر تنکجات
سابق اضافه نمایند و چون سکهٔ همایون زیب و زینت یافت بر یک از آن شش دینار کپکی جاری می‌داشتند
و تنکجات کمثقال سابقه را پنج دینار بستانند در خلال این احوال بعضی افراد مردم تازیک که ملازم سلاطین
و حکام خراسان بودند و از بیم حیف و تعدی اوزبکان در جبال حدود هرات تحصن جسته از غایت خشیت
سخط فراغت نمی‌نمودند عرضه داشته بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاع
در باب استمالت آن جماعت صادر شده همگنان بشرف بساط‌بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت
مناصب مناسب یافتند از آن جمله خواجه صفی الدین حسین شباکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت
نشستند و خواجه شمس الدین محمد فرشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر دیوان املاک و اسباب خاصه شدند
و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد یا جنابان امیر جلال الدین محمود ملازمت سدهٔ سلطنت اختیار کرده و امیر
سلطان محمود روی بتکفل مهمات جانوقا میرزا آورد **ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار زره** چنانچه از مضمون
حکایات سابقه بوضوح می‌پیوندد سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین با میر عاشق محمد کوکلتاش
ولد امیر سارابان جنید مفوض گردانیده بود در وقت توجه برل حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا
سلطان ابوسعید را با بقیه اغا که بعضی سبب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشته و از معرکه مرال امیر عاشق
محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی از افراد جبار که مجال فرار یافته بودند بحمایت آن قلعه التجا نمودند
و ایضاً صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی بآن حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از اشتداد
محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون اتباع عتاب سطوت اوزبکان بر اهل ولایت سیاست خراسان
بودند با وجود آنکه مهم شهر باین مرتبه که شرح کرده شد رسید در محافظت آن قلعه از خود تقصیر راضی نشده

و محمد خان شیبانی بهمگی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان بعنوان انیش امیر محمد کوکلتاش فرستاده تا او را
از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آوردند و چون نتیجه
بر آمد ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز
بدان کار پرداختند قواعد برجی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهدهٔ آن حال پایه
ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی بپایهٔ سریر خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند
و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم صدر بقلعه رفته بر در عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرکی بپایان آمده مولانا
عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان با ایمان موکد گردانید و از قبل خان سوگند خورد که چون قلعه تسلیم نمایند متعرض جان
و مال ایشان نقصان نرسانند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمره باضطرار از مضیق حصار بیرون
خرامیدند و میر در عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذ گشته و اموال و جهات خود را فرود آوردند و بجان امان یافتند
و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول بر وی بملازمت بدیع الزمان
میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که قرابتی بود و نسبتی تعقیب نجات یافت
و از دو سه بستان سپرده عصمت کابلی بیگم را قنبر بی بحبالهٔ نکاح در آورده و عندلیب با تیمور سلطان بحرم سرای
خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جانوقا میرزا از بیرون دروازه
خوش مر آنجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ
گشت فتح قلعه زره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت
قرعهٔ مشورت در میان آوردند و بنابر آنکه آن حصار از مراتع صنایع آفریدگار است گرفتن آن بجنگ
بیرون از حیز امکان است ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بر آن قرار یافت که با رسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را
بملازمت آوردند و خواجه شمس الدین محمد فرشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت
شده عنان عزیمت بجانب حصار زره منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بغلاظ
ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم‌پناه رسانیدند و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر را بتسلیم
خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از مساعی مرضیات ایمن شد

مولانا عبدالرحیم از صدر انست که داخل بعضیات

گرستان نسبت او را اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهرات آمده
در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود عنایت
علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود ؛ که حاصل کند سنگ بختی زر و در ؛ بجز کیمیا کی چشم کور
توان پاک کردن ز سنگ آینه ؛ ولیکن نشاید ز سنگ آینه ؛ طرفه تر آنکه بحیره اندک مسئله که از رجا مولانا
عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان اظهار ساخت
که در بلده فاخره اترار مدرس کسی از علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون
بصدق پنداشته و جمعی که عقلی داشتند منشاء آن دعوی احمقی را خبط دماغ کردند و در وقتی که محمد خان شیبانی
بر زین ملک ترکستانی نشسته بجد و در ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور
نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت و در پرتو عنایت خانی بنسبت
با وجه تر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات سودا
پیوسته در دماغ و مزاج و گفتارش و کردارش سیما او و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش
هویدا ؛ دماغی داشت از خیال مشوش ؛ از آن رو قول و فعلش بود ناخوش ؛ نظر عقل و فعلش در بودی
ز قولش راستی محو بودی ؛ راقم حروف کرات از وی استماع نموده که میگفت که اگر عقلا ارباب عقول تا می
سنجند همه خلایق می آیم و دانش من مرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود و در حین مباحثه او را الزام
مینمایم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت مهمی جزوی
مهمی قوی بر ایشان ارشاد در بابها سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بدشت پیراهن و تنبان
پوشیدی و باندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان راندی مانند خان بیمکس را اهلیت نگردی
و در منع از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان میسر گشت سادات و مشایخ
و قضاة و علما و فضلا و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها در سرانجام مهام رجوع بمولانا عبدالرحیم قیاس مینمود
و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنکه بکیتقالی که از آن جماعت طمع کرده بود آن وجه را بحصول
موصول گردانید بعد از آن کرت دیگر از وی التماس مهمی و مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکل ترین امور که در آن اوان
جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که سیاست طبیعت مولانا عبدالرحیم مشابه علتی داشت که اگر فی المثل عزیزی و را
دو روز متعاقب ملازمت کردی و هر روز تحفه و تبرکی مناسب نظر شریف آوردی و بار سیم چون او را دیدی باز پرسیدی

که وی چه کس است و مولانا عبدالرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم جهت سایر اکابر قیام مینمود اما چون
زمره در مجلس خلافت آمد شد فرموده او بحق سابقه نسبت بهم فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای می آورد
و مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارات خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امیر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض
فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان را علاوه آن منصب گردانید و قاضی غیاث الدین حسین و قاضی صدرالدین
محمد الامامی را نیز بقاعده استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را بالمشارکت غیری
بسید صدرالدین یونس مفوض داشت و تدریس ارغنی را بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدرالدین
ابراهیم و سید زین العابدین برادر خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال
دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان سابق منصوب گشته بودند کشیده و بنسبت ارباب مناصب سایر بقاع خیر همین
عمل نموده و صدر و میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمانداد که بدستور سابق
ایام مهام و اوقاف را بکفایت اقران و هنداما بجماعت اتخلیقات نالایق کرده بر خلاف معامله از ایشان
چیزی از ایشان مطالبه مینمود و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم داشته بود که امیر سلطان
ابراهیم الامینی مسود اوراق از سایر امثال و اقران امتیاز داشت در آن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه
گشت که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از دشت دوازده
خوش با آن آمده در منزل جان میرزا میرآخور که نزدیک دروازه مذکوره است منزل گزید روزی از گوسفندان کوکیزان
او را بجهت گرفته بودند شفاعت آن گوسفندان بامیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی
تسلیم نمود و فرمود که در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکه خانی که شش صد دینار تبریزی باشد جواب گویند ما التجنت
قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نقره خدمتکاران آن مقدار کسی همراه نداشتیم که گوسفندان را بجای
رساند التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم
و قسمت کرده بها جواب گوییم این ملتمس به قبول نیافت ما ناکام عوض عصای تکلف که در ایام صدارت بدست
میگرفتیم چوب بهای چوپانی بر داشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خویش و قبل
از آن پیشتر روزها ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند ما را بدان حال مشاهده نمودند تعجب کنان و

خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده گرفت و مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد چون از وی
پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر را بر این قرار داده بودیم که در زندان او زنگ شبانگاه نیم اما امید نیست که در میان
بازار کشش این مرا موجب خواهیم گشت ✿ ز روزگار همین حالتم پسند آمد ✿ که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم ✿
برین صحیفهٔ مینا ز خامهٔ خورشید ✿ نگاشته سخنی خوشتر آب زر دیدم ✿ که ای به دولت دو روزه گشته مستظهر ✿
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم ✿ و بعد از آنکه هر یک از صعوبه و مباشران او و قاف مولانا عبدالرحیم را بر آنچه
توانستند خدمتکاری نمودند امیر سید الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنگه شش
دینار مطالبه فرمود و پس از گفتگوی بسیار مهم بر آن قرار یافت که شش هزار تنگه از خاصه دو کس و جهات سایر صد و
و مباشران او مواخذه فکر رفته زیاده تعرض نرسانند و حال آنکه در آن زمان به واسطه غارت و تاراج هیچ یک از ما یک
پنج تنگه نقد نبودیم مع ذالک سعایت آلی در عرض پنج شش ماه آن مهم به تفصیل رسید و جناب مولوی در آن ایام اوقات
موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود منصور و یوسف و قاسم تقسیم نموده فرمود که از حاصل آن ده دو
جهت رسم الصداره گیرند و ده یک رسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانه پیدا کرده بر اوقاف
حوالات مینمود و از وقفیان مطالبات مینمود لاجرم رسم راتبه و صادره و وارده از خوانق و رباطات و ترابات
قبر که رفته بود و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال وجهات و اخراجات را بر موقوفات حواله کرد نقصانی
تمام بحاصل وقف راه یافت بقاع خیر روی به ویرانی نهاد بنا بر اقتضای حکمت تا غایت که تاریخ هجری سنه تسع عشر
و تسعمائه رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و معموری و آبادانی اوقاف
سعی نماید انشاء الله تعالی بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث تالیف این جزو بوده خاطر مستوفی
ماثر اوست تا ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل گشاید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء

ذکر موت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و چگونگی شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضای قضای مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر تیمور ✿ معین الدین ابو المحسن بهادر ✿ پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف
و مشهور و از لوازم جور و اعتساف سفاهت مجتنب و محترز انوار عنایت ازلی از ناصیهٔ مشتری سیمایش ظاهر و هویدا
و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رای خجسته کیشش در سرانجام امور مملکت مقرون
بصواب و تدبیر صواب نمایش در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب   زنهای روشن گیتی ز نور

نوشیروان

زنده پرشن تمام ملک معمور ✿ و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش به ایالت مرو و شاهجان پرداخت
بواسطه وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی
ولایات ماوراء النهر را مسخر کرده بود ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه مرو را بکمال عمارت مآثر آورده جمعی از
ذخایر و نفایس و مواد آنجا رسانیده و در اوایل سنه ثلاث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک بر خراسان در آمد آنحضرت
اروق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخت و لوای جهد بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت و محمد محسن
میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را با قدام تعظیم و اجلال استقبال فرموده و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بسط
بساط عیش و انبساط اشارت نموده و قدح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در گشت و مغنیان طرب سان کار نوای
مطربان خوش آواز عشرت خانه ناهید درگذشت ✿ شکر لب مطربان نغمه پرداز ✿ کهی از حسن نی و که ز آواز ✿
بهر مجلس نوایی می سرودند ✿ نشاط می پرستان می فزودند ✿ در آن اثنا که بحیکان معرکه منزل متعاقب و
متواتر به ملازمت میرسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند ابو المحسن میرزا و کپک میرزا بعد از
شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قرمز جهت آن
هر روی اطراف بلاد خراسان آوردند با اندک زمانی جمعیتی تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاه
جنگجوی درشت خوی یراق بسیار و سلاح بیشمار را آماده جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این جمعیت خبر یافت
عنان یکران همت بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را بدین خدمت مامور گشته
با جنود نامحدود و عساکر نصرت آثار ✿ سپاهی همه پردل و کینه جوی ✿ بمیدان مردانگی رزمجوی ✿
اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه السلام برافراخته و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال
طی مسافت کرده دو سه منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه ایشان شنیدند امرای عظام را
طلبیده در باب مدافعه آن کار مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای بعرض رسانیدند
که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانی در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله
سلطان بدین جانب فرستاده و بنفس خویش با اندک مردمی در الکای کهندستان ایستاده و بنا بر علی هذا
چنان مینماید که با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته
بباد حمله آتش جنگ را افروزیم و تلاش آن را بروی خود کرده خرمن جمعیت اوزبکان بسوزیم زنده دیگر بزبان آورده
که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابو المحسن میرزا با اروق و طایفه از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط

سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر همراه بعضی از جبال رفیع و عقبات متین با معسکر ظفر اثر ساخته بطریق قدیم
بدانجا اعدا پراکنده اند ❊ تا به چشم کرا از هیبت سانح کردد ❊ جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست
که توکل بر کرم ملک مالک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننماییم و باستقبال و زبکان شتافته ابواب جنگ و
جدال بکشاییم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثانی الثن را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان
گشته و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال رسیده بود از موضع سنک لبست جهتی برای حفت
فرموده خاطر بران قرار دادند که در ارض مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل تبرک بکار زار سپاه اوزبک
پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه شاهزادکان عظام را شنیدند
و از سرعتی که در حرکت مینمودند با بسیاه هتابی آغاز طی مسافت کردند ناکاه حدیث مراجعت ایشان استماع
فرموده بر جناح استعجال روان شدند و هر صباحی که ابو المحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت
از باده شبانه سرکران ربیتر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند
مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع کردانید که سلاطین ماورا النهر با لشکر بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند
ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش و ملول سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع
سپاه و مکمل شدن بهادران نه بخواه دل بر محاربه نهاده عنان کران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن زمان
محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق کذشته بر انفار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار مردان
روزکار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و مترصد جنگ و حرب و آماده طعن و ضرب کشته انتظار میکشیدند
چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف صدای انداختن نفیر و نقاره نواخته و یلان دلاوری در برد
زرهها ی سبز جلادت در آویخته در میدان کین تاختند از وصعود کرد و غبار خورشید خاسف الانوار نقاب
ظلمت آثار در پیش رخسار حایل کردانید و از شعاع قبه زرنکار و لمعان سر نیزهای شمع کردار ساحت
میدان منور شده دیده مردان خیره کردید ❊ ز بس تابچه رخ کرد لشکر ❊ ز بس تاب قبهای انور ❊
از سر سپری لیک آمروز ❊ شد قبه چو مهر عالم افروز ❊ تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده مرغ روح اهالی
از جنکاه ی قفس بدن فانی بر پرید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر کردن سروران را
طعمه کردانید نیزه خطی کل من علیها فان بر ناصیه احوال سروجوانان ثبت نمود و تیغ زمردین پیکر از خون یلان
برنگ یاقوت احمر برآمده ریک بیابان را کونه لعل و مرجان کرامت فرمود ❊ از شعله شمع سنانی

شده جهت قصه پهلوانی ❊ از عکس زمین که غرق خون بود ❊ فیروزه چرخ لعل کون بود ❊ محمد محسن میرزا که از
وفور شجاعت و دلاوری داستان هفتخوان اسفندیار را معتبر نداشتی و لوقت پیکار و تیغ گذاری بستم دستان
و سام نریمان مقاومت توانستی نمود در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای غا بودند
بصف اعدا تاختن در هر حمله سیاه بسیاری خاک هلاک انداخت با هر پهلوانی که آن خسرو پلتن در آویخت اگر خود کوه آهن
بود از هم فرو ریخت در صفی که آن پادشاه دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه سد سکندر بود از بیخ بگسیخت
چو آن شیر دل سوی میدان رسید ❊ بهر حمله پیلی ز هم بر درید ❊ بهر صف کز آن پیلتن و نهاد ❊ ز خون یلان خاک گلزار داد
اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشته
نخست بر سپاه خراسان شکست افتاده مهم از تدبیر رفته و هر کذشت امیر بابا محمود و لد امیر بابا حسن که سالها در سلک محرمان
خاقان منصور منتظم بود و منصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از روسای لشکر شاهزادکان از زخم تیر و تیغ گوز یلان
بر خاک افتادند و بقیه السیف روی بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت
دست داد و سپاه ظفر پناه ماورا النهر از روی ستیز و قهر شاهزادکان را در میان گرفته هر دو را اسیر سرپنجه
تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود بردند بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری هیبت را از پای در انداختند
فلک را سر انداختن شد سرشت ❊ نشاید کشتن سیه سر از آن نوشت ❊ بزور دکس اکه آخر نکشت ❊
که در مهر زست و در کین درشت
ذکر تهماز استیز و آویزابن حسین میرزا والتجا کردن او به درگاه فرمانفرمای مشرقین
شاهزاده سعادت انتما ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در
میدان جلادت و بهادری کوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه دار السلطنه
آن زمان و نیت کشورکشایی بر زمین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب تون و سبزوار
توجه فرمود و امیر محمد زندوق برلاس و عبد الباقی میرزا و موکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت
فتح آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبد الله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
و امرا بدانجانب شتافته ملحق گشته و عظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان
چون از جمعیت ابن حسین میرزا و دعیه جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافته کیفیت حال را بپایه سریر اعلا
عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا از توجه اعدا مطلع شده موضع کبجه گرد را
معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین

صدای کوس چنی نمونه صور اسرافیل در قالب جهانیان دمید و صوت کرنای بلند گشته مسامع ساکنان حصار
افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش
برآوردند سهام جهان پرواز آتش بار از کمان گردان صفدر چنان خندان در پرواز آمد که نقاب گون رخسار آفتاب بست
و رنگ نهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دو رحی بست مانند دلپذیر در دل جوانان نشست و شعله
سنان لسان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره جلادت می افروخت ابن
حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه
و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت اثر اوزبک شمال پلنگ نژاد آهنگ صرصر جلادت آتش جنگ می افروخت
و سحاب تنگ غبار اگر از عقد ثریا بگذشت چون امید و غصه دو آمیزه در هوای احوال ابن حسین میرزا غالب آمده
میمنه و میسره سپاه مخالف از پیش برداشت و عبیدالله سلطان از زخم زده رایت اقتدار برافراشت چون قلب منقلب
نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایات محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه
خراسان که اکثر ایشان با نهب مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه میدان پیکر فتح و ظفر آیینه
گشته بود دیگر شکست یافته دل از ملک و مال برگرفته عنان لوای فرار بتافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله
میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد زندق بر لاش فوجی دیگر
از روسای سپاه اسیر سرپنجه تقدیر شدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود را بتلقین ملهم غیب
و الهام حق لاریب بخاطر گذرانید که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه و بکشتی عاطفت کو سر حجر نبوت التجا
میباید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بکودی فراغت واصل شویم و مقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین
بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید رفت تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده و بنجات عافیت فایز گردیم
و همینی با بعضی از خواص که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه بیرون آمده بودند اظهار ساخته همگنان جواب
دادند که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال بظلال رایت همایون فال پادشاه بر تعهدی
حصول مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا الطوف اراده وی کیهان پوی در حرکت آمده
بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه و شرف پابوس گیتی ستانی پادشاهان کشورگشای تواند بود دریافته بنهایت عنایت
نواب کامیاب شاهی مفتخر و مباهی شده و بانعام تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود
نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر برد **نظم** برین آستان هر که ساید جبین *

باقبال و دولت شود همنشین * که آمد برین در ز روی نیاز * که در هر دو عالم شد سرفراز **ذکر بعضی از حوادث سال**
که شرح آن واجب است نزد مورخان چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عزشانه خلعت بهجت با
و الله تؤتی الملک من تشاء برقامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بعرصه پیمایی جزمن جمعیت اولاد والامرا
خاقان منصور را پریشان گردانیده هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان شیبانی بلوازم شکر و سپاس
ملک کشور بخش پرداخته هر یک از امرا و سرداران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله
سلطان که در معرکه شاهزاده کامکار عالی مکان غایت شجاعت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه
سابقا مسطور گشت منصب حکومت و دارالملک هرات بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه
ابوالوفا که او را خواجه خورد میرزا گویند بهمت تفویض پذیرفت ... چهره آگاهی روی بدار و ملکی ولایت توسع آورده
رسید بادی خواجه ولد مرتضی خواجه که پسر محمد خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار
متعلق بر بقش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مروشاهجان از ایوان کیوان در گذشت و رای پی در باخرز بطرز ترخانی
قیام نمود و ایلامان در ترشیز علم دارایی برافراخت و زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که پسر
خوردتر محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بود درآمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش
در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان
شد و عبیدالله سلطان بدستور الداخه خود در بخارا حاکم گشت و در خلال احوال گذشته حضرت خلافت پناه
ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار برافراخت
و اولاد امیر ذوالنون شاه شجاع بیک و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده و بعد از وصول جنود سعادت
ورود بحدود قندهار در قلنک قریه که در نیم فرسخی آن بلده واقعست میان الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع
یافت و کوشش و کشش بسیار ... نور الظهور آمده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پادشاه خجسته شمیم وزیده و ابنا
امیر ذوالنون لوای فرار افراشته تمامت مملکت قندهار و زمین داور بحیطه تصرف پادشاه فریدون
فر درآمده و خزاین امیر ذوالنون را که در مدت حکومت اندوخته بود بر امرا و سرداران سپاه قسمت فرمود
و ایالت ولایت قندهار را ببرادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا تفویض فرمود آنگاه بکابل باز گشته
در ضمان دولت و اقبال مستقر جاه و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنود بعزم تسخیر
آن سرزمین بجانب پهلوانی متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داور معسکر ظفر اثر گردید شاه بیک و میرزا مقیم با شکوهی

کوکلتاش منهزم گشت و چون سپهر خسرو ثوابت و سیار در بروج شمالی بنهایت رسید و هوا آغاز دم سردی نموده
حریف خزیف فضای باغ و بوستان از برگ و بار عاری گردانید خان خورشید احتشام در غایت حشمت و احترام بجانب
ماوراء النهر اعلام ظفر اعلام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد بن امیر یوسف و قاضی غیاث الدین حسن و امیر
صدر الدین یونس و قاضی صدر الدین محمد الامامی را همراه برده تمامی تمام بر دکان را بانعام و احسان بنواخت
و بعد از عبور از گذر چهار جوی بخارا شتافته چند روزی در آن خطه نزهت انتما آسوده آنگاه بسمرقند فردوس مانند
خرامیده قشلاق فرمود و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که از معرکه بجانب نسا و باورد گریخته بود
لشکری فراهم کشیده بمشهد مقدس رضویه شتافت و سیدها و بعضی از اهل صلاح توقع نمود از آن شتافتن بکران نجات
مرو شاهجهان تافت چون این خبر بماوراء النهر رسید عبید الله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا
متوجه دفع شاهزاده گردید و در نواحی مرو قنبر بی و سیدها دی خواجه بموکب سلطانی پیوسته باتفاق عزم رزم
محمد قاسم میرزا کردند و بطرف مشهد مقدس رضویه نهضت نموده در سرعت سیر لوازم اهتمام بجای آوردند و محمد قاسم
میرزا چون خبر اعدا شنید دل بر مقاتله نهاده در مشهد رایگوچه بند فرمود و عبید الله سلطان با سپاه فراوان بدانجا
رسیده بین الجانبین قتالی صعب واقع گشت و محمد قاسم میرزا در اثنای گرو و فر گرفتار شده مهم وا از هم گذشت
جنود بهرام قهر ماوراء النهر جمعی از لشکر خراسان را بتیغ ستم کشته دست بغارت و تاراج دراز کردند و از اموال
مشهدیان هرچه یافتند متصرف گشتند آنگاه سیدها دی خواجه در آن خطه بدیگر رایات ایالت افراخته عبید الله
سلطان و قنبر بی عنان مراجعت انعطاف دادند و کیفیت این فتح را عرضداشت نموده بپایه سریر اعلا
فرستادند و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش شده بود اظهار فرح و شادمانی کرده آن زمستان
در سمرقند فردوس نشان بپایان رسانید و لوازم جهانبانی بجای آورد
ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منان
در سحر روز پنجشنبه ششم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
از صولت محمد خان آن یک از باغ نو و این یک از شهر دار السلطنه هرات را وداع کرده و در بیابان ها در رفتار
شده روی ادبی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با میدان شجاع بیک که در ولایت کرسیر
وقندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بجهت قندهار از شجاع بیک طریقه نامرضیه
مشاهده فرموده رایت عزیمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده خبر

لایق بملازمت شتافته و بشرف بساط بوسی حصول عنایت و رعایت یافته و موجب فرمان واجب الاذعان در سایه
لوای عبید الله سلطان برسم منقلای پیشتر روانه شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع گردید در ارک قندهار
تحصن جست و ارباب و کلانتران آن بلده عبید الله سلطان و امرای ارغون را استقبال نموده شرایط اطاعت
و انقیاد بجای آوردند و ازبکان ارک را محاصره کرده متعاقب مواکب کواکب مراتب خانی بدیار قندهار آن حصار رسیده کار
محصوران باضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته سفرا و ایلچیان آمدشد نمودند و چنان مقرر
گشت شاهزاده فی الحال پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود آنگاه سلطان
ناصر میرزا آن ولایت را با رغونیان باز گذاشته بکابل شتابد و بر جمله عهد و پیمان در میان آمده سلطان
ناصر میرزا هیچ چند مراسلی ارسال داشت و محمد خان روی بدار السلطنه هرات آورده شاهزاده عزم درگاه حضرت
پادشاه کرده و چون خطه قندهار از وجود شریف آن حضرت خالی گشت شاه بیگ بمقتضای فرمان محمد خان بمستقر
سریر ایالت خود خرامید و بتدارک اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود مشغول گردید و در آن اوقات سلطان محمد
در حدود قندهار بود امیر محمد ولی بیگ غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفته بجانب بلده
فاخره هرات توجه نمود و شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ بود
و در آن حصار اسلحه از قبل جناب امارت مآبی امیر تردی بابا که در سلک نوازش انتظام داشت بلوازم حکومت
مشغولی می نمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابو المحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و آن تردد
سپاه ماوراء النهر بر خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب طبس انعطاف داد اما بعد از
وصول بخلاف مقصود امیر تردی بابا که اظهار عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب دولتخواهی بر روی او بست
لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بهرات آورد و پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز گشته در دار الملک
خراسان نزول اجلال فرماید امیر محمد حسب الحکم متوجه ماوراء النهر گشت و هم در آن اوان امیر ناصر الدین عمر بیگ
و فادار و امیر زین الدین علی بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسفر ماوراء النهر مامور گردیدند و جمیع ایشان
در ضمان صحت و سلامت با و لکات رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد زید
برلاس که در معرکه ... اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان بملازمت
خان گیتی ستان شتافته از انواع عنایات بر صفحات احوالش تافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت
یافت و بعد از چند ماه بسبب حلول اجل مقدر در گذشت و حکومت مملکت نیمروز بقاضی مسعود میرزا که برادر قنبر میرزا

بیچ کامکار میرزا محمد زمان را طلب نموده و امیر سلطانعلی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق
مناسب بر دو وی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا از راه
ترشیز نهان جانب عزیمت نموده لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنه سعدین دست داد و آن دو برادر نیک‌اختر
یکدیگر را در آغوش کشیده میرزا فریدون حسین که پیش از این نوبت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت را فراخته
با یالت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید مخدرات
تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگم و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جانوقا میرزا حضرت
حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود نجات
توجه نموده کرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از
انقضای چند روز مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطبای حاذق و حکمای حق پرست در ابراء
آن مرض و ازاله آن عرض سعی نمودند و بر ذات پسندیده صفات شاهزاده صورت صحت دست نداد
و ضعف صفت قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب بجانب گلشن قدس در پرواز آمد و نهال
بخش گلزار اقبال آن نهال از صرصر حوادث عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخش فلک استقلال از
اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه زوال نهاد ؛ رسید از سپهرش چو پایان بکام ؛ برد آن جهان جوی نیکو سرانجام
هنوز از نخستین آن جوی بنچید ؛ سیه پوشید اهل استراباد ؛ سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت
آن برادر عالی گهر بی‌طاقتی کرده و کسوت سوگواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صدمت مهاجرت آن
فرزند خجسته سیر جیب شکیبایی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانیده ؛ بناخن روی خراشید و موی برکند
ز افغان غلغله در چرخ افکند ؛ ز سیلاب سحاب چشم خوناب ؛ زمین را ساخت چون دریای خوناب ؛
عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بخیرات آیات
مبرات و اطعام طعام و تصدقات روح شریفش را شاد ساختند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس
تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت
بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یک سال تمام
از وصول او باستراباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التواتر استماع نمود گفتار
در نهضت محمد خان شیبانی از ولایات توران بممالک ایران کرت ثانی سلطان بیچون و کرا بر

زد

ز خیمه بطرف دشت و کهسار ؛ از سبزه و گل سپه بیاراست ؛ آهنگ حریم بوستان کرد ؛ از سرو سهی علم بر
افراخت ؛ از غنچه‌ش سپر سوسن انداخت ؛ از خنجر آب دار سوسن ؛ بگرفت تمام صحن گلشن ؛
سالک مسالک کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش دریا خروش بسان آفتاب تیغ زن
و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی از بلاد خراسان گذشته عزیمت
تسخیر ولایت جرجان کرد و چون کنار آب اترک معسکر خیام سپاه نصرت پناه گشت منشیان آستان
سلطنت آشیان موجب فرمان واجب الاذعان نشانی در باب استمالت جناب سیف الامامی خواجه مظفر
بتکچی در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه گردانیدند و صباحی که سلطان بدیع الزمان میرزا اراده داشت
که بعزم صید و شکار در گشت دشت و مرغزار سوار شود آن نشان بجناب سیف الامامی رسید در ساعت
نزدیک بدیع الزمان میرزا آمده از قرب وصول عدو اخبار یافته دانست که باستطاعت سپاه جرجان
با خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نتوان آمد و با امرا و ارکان دولت آغاز مشورت کرده بنا بر استصواب
جناب سیف الامامی احرام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بست و عنان بصوب عراق و آذربیجان
انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد عم خویش فریدون حسین میرزا گذاشت و در طی مسافت
مسارعت نموده در اثنا راه جناب سیف الامامی عازم ملازمت محمد خان شیبانی گشته چون بپایه سریر خلافت
مصیر رسید باصناف الطاف اختصاص یافته منصب وزارت و ایالت جرجان برای او ... آن جناب
مفوض گردید و امیر خواجه احمد قنقرات که سالهای فراوان در خدمت خاقان منصور و مظفر حسین گورکان
بسر برده بود در روز واقعه مرام بدرگاه خاقان عالیشان شتافته بایالت آن ولایت تعیین نموده آنگاه خاقان
گیتی ستان کمر همت بر تسخیر بلده دامغان بربست پس از وصول لشکر آن جریک بهرام قهر دور آن را
محاصره و محاربه کردند و فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند
بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان بآستان
اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان ایلچیان را
بانواع انعام و احسان نوازش نموده و عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعه دامغان بیرون آمده
ترک حرب و غضب نمایند بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول
عنایت بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در دروازه شهر بارگاه محمد خان

شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده بعنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت یافته داعیه آن مکان
نموده و فریدون حسین میرزا بی استجازه از اردو جدا شده بطرف کنار آب ترک و منازل ترکمانان یقه و چون فتح
ولایت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی اتفاق پذیرفت و لوای کشورگشایش ارتفاع یافته از ولایت
دامغان تا نهایت ملک رستمدار در تحت تصرف قرار گرفت تابستان در النگ رادکان قبه خیمه و خرگاه او را اوج
مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بما وراء النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و تاخت احشام دشت قبچاق
روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمائه از قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت
و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشتی شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان بقتل رسیدند
و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و نکودری که در کوهستان گرمسیر
و زمین داور بسر میبردند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسیده بود در آن یورش کاری از پیش
نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب و یراق
بباد فنا داده بودند منهزم بدار السلطنه هرات آمد و چون روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه بر آسوده خبر
توجه رایت همایون پادشاه ربع مسکون از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان
خاطر جهت دفع استیصال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه دولت شاهی لایزال [illegible]
عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایات مشروح و مفصل تحریر خواهد یافت و بر زبان
کلک حقایق نگار بتفصیل این اجمال خواهد تافت ؛ توفیق الهی گر مددکار شود ؛ الطاف شهنشهی دگر یار شود
شرح سخنی که گشت مجمل مسطور ؛ از شعبهٔ کلک من هویدا شود ؛ اکنون وقت آنست که قلم مستوده رقم احوال
اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در حیز بیان آورد و بعد از آن بکلی همت و جملگی نهمت بتحریر [illegible]
از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التأیید انه حمید کریم مجیب **ذکر احوال اولاد خاقان منصور**
مغفرت انتما معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا از رشحات سحاب قلم و حرکات
بنان مستوده رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت
هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آن جمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس
منورت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا یک پسر سلطان محمد باقر نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در
روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف مازندران گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آنجا بود باجل طبیعی

از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز
بیگم هم در آن ایام که محمد خان شیبانی هرات را فتح کرد بحسب الحکم بحبالهٔ نکاح عبید الله سلطان در آمد و چون یکی دو سال او بسر برد
بین الجانبین مخالفت اتفاق افتاد و روی بصوب خراسان آورد و حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه
رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در عراق روزگار میگذراند **اما فریدون حسین میرزا**
بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد میان ترکمانیه رفت و در شهور سنه خمس عشر و تسعمائه که محمد خان شیبانی
لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی بهم آورده بولایت خراسان در آمد و در قلعه کلات
استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب
قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز آمده قنبر بی را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان
افتاده رخت تعلق بباد فنا داد **اما ابن حسین میرزا** چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی برفاهیت
فراغت بسر میبرد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاء روی بعالم آخرت آورد **اما سلطان**
بدیع الزمان میرزا چون از دستبرد سپاه محمد خان اندیشیده از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه عالمیان
گشت و خبر وصول او بمسامع علیهٔ نواب سکندر شان رسید بیرام بیک قرامانی حسب الحکم آنحضرت را استقبال
نموده در روزی که شاه دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود
امرای عظام و نوینان ذوی الاحتشام آراسته بود بیرام بیک آن خسرو سعادت انتما را بمجلس اشرف اعلا
در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف
نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت
اقامتش تعیین کرده بودند نزول فرمود و چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید
بموجب فرموده مملکت ری قرار ساکن گردید و بنابر آنکه از اطوار ناپسندیده سلطان بایزید برلاس و شیخ جنید
نکاول بیک تنگ آمده بود نزد داروغهٔ آن ولایت میر احمد چاق زبان بشکایت ایشان گشود و میر احمد هر دو را
قتل نمود آنگاه بدیع الزمان میرزا با فی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد شده و حاکم
جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان
میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت و صحت از امثال و اقران امتیاز
داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاهزاده با [illegible]

از خواص ایشعور که بیرون فرستاد و ولایات مته دهستان پیش گرفت و با وجه قرب شتافته حاکم آن مملکت جام فیروز آن حضرت را
استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان
زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه
در خراسان بآستان ملایک آشیان رسید و ملحوظ عین التفات گردیده مصحوب اردوی کیهان پوی در جان
رفته در آن مملکت از امر ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بسمع اجابت اقتران داده
مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشند و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش
او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء مالک الملک و اجب التعظیم
بتبریز رسید میرزا بدیع الزمان را بتجلیل و تکریم نموده معزز و مکرم همراه خود باسلامبول برد و سلطان بدیع الزمان
میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردیده بمضمون آیت کریمه وما تدری
نفس بای ارض تموت وصف احوال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد ندای یا ایتها النفس
المطمئنه را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت ❁ ای دل بنود دولت دنیا جاوید ❁ زنهار بوفا مدار ازو
امید ❁ انوار کمالت رسد آخر بزوال ❁ هر چند بر اوج ملک باشی خورشید ❁ خورشید حیات کی بود پاینده
دایم نبود نور بقا باشنده ❁ چه شیخ چه گدا چه خواجه چه بنده ❁ باشند همه راه اجل آینده ❁
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت از عالم افشاند
از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه
دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمایه در ملازمت
سده سدره منزلت بسر برده هر روز التفات و عنایت بیشتر می یافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات
همایون فال پادشاه باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش
تخلف کرده روی باسترآباد آورد و بعد از وصول بحدود استرآباد بیب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین
فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری
که درباره آبا و اجداد او ثابت داشته مثال محمد زمان میرزا را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش
گذرانیده در ملازمت موکب عالی شان عزیمت بطرف جرجان تافت و چون این خبر بسمع غریب بیک ایشک آقاسی
که از قبل رادجود خلفا بیک حاکم استرآباد بود متوهم شده منهزم گردید تا حرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را

استقبال کرده لوازم نثار و پیشکش بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد آمده آن ولایت را بانصاف و
احسان نوازش نمود و از آن جمله خواجه غیاث الدین تیکچی که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بود
منصب امارت دیوان عنایت فرمود و سپر بیک اختر که خطاب بن یمین بیک را امیر و اینچی ساخت و زمام مهام امور ملکی
آن ولایت را بقبضه اقتدار کفایت او داد و جهت طلب فرمان داری سولان نزد کلانتران الوس صاین قرایلی فرستاد
و آن مردم نیز طریق خدمتکاری سلوک داشته جمعی کثیر از روسای ایشان بملازمت شتافته و پیشکشهای لایق
کشیده عنایت و التفات یافتند و در بین قبایل ترکمان و سپاه یوسان جرجان غاشیه خدمتکاری
آن درّ درج شهریاری بر دوش گرفتند مکرر او دیگر جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند
ارجمندش میر محمد مظفر کرد در مواضع حصن حصین نمود و طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا
بمجرد این فتح خود را پادشاه با استقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه
هر صباح در بارگاه عشرت و شبانگاه جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن
پادشاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع می نمود و در خلال این احوال جناب سلطانی
سیف الاسلامی از خراسان متوجه آذربایجان شده در منزل کلید خبر استیلاء محمد زمان میرزا بر استرآباد استماع
نموده از آنجا باسفراین شتافت و بیرون سلطان که حاکم آن ولایت بود بخود ملحق گردانید و کدین بیک نیز از
عقب رسید و بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم بتبریز آشوب بسیار در میان خلایق پدید آمده جناب
سلطانی سیف الاسلامی و سایر امرا بتانی طی مسافت می نمودند و چون بقریه خواجه اتابک رسیدند قراولیس قورچی از درگاه
عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلا و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب
سیف الاسلامی در باب استخراج ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امرای
عالیشان توجه بصوب گرگان ننموده عزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام
برافراختند در اثنای راه قاصد از اردوی بسطام رسیده بر خواجه مظفر پیشکش رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه [illegible]
میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قری آن ولایت
بود باتفاق جمعی از مردم جلادت پیشه سپاه روی بقتال آورده حمله آتش جدال اشتعال داد و بقوت دولت شاهی خواجه
میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را پیش جناب سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین مهم
اشتغال نموده متوجه استرآباد در آمدند و چون خبر قتل خواجه میر بیک برادرش آقا میر رسید مضطرب و متالم نزد محمد زمان میرزا

رفته از کیفیت حال بعرض رسانیده شاهزاده را بأخذ وقید غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص نموده امیر
حسین نزارجربی پذیرنده علت شده آن دو خواجه عالیشان را مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربه بشرف قتل
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین نزارجربی و سرداران
الوس جهان و کرابلی از استراباد بیرون خرامید و مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با
توابع و لواحق و میرزا علی قند بیگی با دوبیست کس و سید فخر الدین کیوسری و سلطان قبول اغلی با جمعی
از مردم جهان خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم رمضان سنه عشرین و تسعمایه در حدود
آق مشهد که از آنجا تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسنگ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و منقلای سپاه
بزرگ کر تاختند از طرف دو کس کشته شده و چون بواسطه غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در میان قوت
باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح روز شنبه
با صف قتال آراسته همت بر رفع و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز قشقاقی
کرده و نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال مردم برکشید و از هر زبانی بجای آورده سفیر تیر برگ تا شیر سهام اجل گوش
هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را عرصه فنا ساخت آخر الامر بقوت دولت شاهی
بلکه بمحض لطف و عنایت حضرت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الانامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان
میرزا باضطراب انجامید و دست تقدیر ملک قدیر روزنامچه جمعیتش در نوشت و امیر حسین نزارجربی بوطن مالوف خویش
گریخت محمد زمان میرزا بیابان جهان خانی رفت و جناب سیف الانامی بطبق نامزد مظفر و منصور باستراباد
شتافته روزی چند از رنج راه آسوده و چون عوض سلطان که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه
و الاثر ادنا مزد او شده بود از فیشابور بجان رسید و باتفاق جناب سیف الانامی قاعده استیصال محمد زمان
میرزا گشت و مهیج شاهزاده از قرب وصول او خبر یافته از آنجا بمنازل کرابلی شتافت و یکچند در میان
آن مردم اوقات گذرانیده در آن اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای
بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده و کوهستان غرجستان تسخیر فرموده و العیاذ بالله
خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آن جانب شده اند بنابر آن
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بعید نهایت را باندک زمانی طی نموده
چون بنکاب ولوم که اخل ولایت مذکوره است رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه داغ ساکن بود

موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرموده اسباب سلطنت آنچه دست بهم داد بمیرزا
پیشکش کرده و در آن اوان بسبب اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود مسوده اوراق در قریه پشت که داخل قری
و ولایات غرجستان است و بکوه داغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق
تربیت عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع الزمان مقتضی آن گشت که در ملازمت امیر کمال الدین یونس علی بن امیر
بابا علی که آنجناب نیز در قریه مذکوره متوطن بودند بکوه داغ شتافت و خود را از ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید
و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بدار رسانیده آنحضرت از غایت لطف و
مرحمت بنده مورد انواع نوازش فرموده که بدستوری که در ملازمت آبابا بوده من بعد خدمت میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت و مباعدت جایز نمی باید شمرد و راقم حروف هر چند معاذیر دلپذیر متمسک جسته از آن نحو
مشقت ملازمت استعفا جست بجایی نرسید و مخدوم نسب وزارت را بامر کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم
رسانید و چون امیر اردوشاه بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا نمود شعار خلاف جناب حکومت
پناهی زنبیل خان که در آن زمان حاکم خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هرات رود و شافلان را تاخت فرمود
و حکام آنحدود و لشکر سبز قوام هزاره و قبایل کلدری شتافته اسب کوسفند بسیار او بجکره بصورت شتافتند ضعف و لطف از
آن کوهستان امیر در دیش و امیر فخر الدین ایسابان را عنوان و شتران بار و اره اجناس نفیسه گرفته بعقوت و شوکت هر
چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در جغتران رحل اقامت انداخت
و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی بوسلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادر سپرده و بنفس
نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنابر آن میرزا محمد زمان و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده و در ماه رمضان
سنه احدی عشرین و تسعمایه از جغتران با سپاه فراوان جازم سان و جهار یک شده و در راه اخراه مذکور بقریه
... رسیده در آن موضع آداب و رسم عید فطر را پرداخته و از آنجا بولایت مذکوره در آمده طرح قشلاق انداختند
و در آن زمستان ملوک دره صوف برادران عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت آب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند
و اوبماقات و ولایات سرکار بلخ تمام خاشیه متابعت بر دوش گرفته بار دوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل
شتا بنهایت رسید و قوت ضیمه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین کشید نسایم سحری جهت گرم گشتن
غنچه فطری جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزید با جمعیت امرا اول حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر
اردوشاه بتصمیم عزمیت تسخیر بلخ کرده در وجه نام گزرایت فتح آیت ساخته شد و بعضی از کلانتران آن ولایت از

محمد بهارلو رو کرده ان شهر دوباره روی عالی آمده دعاگو و ثناخوان با مراسم ملازمت پرداخت و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی
میر مغول که وزیر پیر بلخ بود بنا بر توهمی که از امیر محمد بهارلو داشت قاصدی نزد محمد ومزاده فرستاده پیغام داد
که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالیمقام می سپارم تا شهر مسخر گردد
محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه که درلیله موعوده شب چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و تسعمایه
بود که بطلب برج رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو در نماز دیگر روز گذشته ازان مواضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی
و اتباع او نموده و او باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکوره انداخته و متوجه اردو گشته العقصه ان جماعت
در بیرون بلخ بحکومت موکب عالی پیوستند و صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده
چون محصول امروز رسیده و ارباب و کلانتران بلخ گمان بردند که لشکریان غلات ایشان اخواهند خراب
در خلاف امیر محمد بهارلو خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه
سیم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت ملکت آغا که نزدیک دروازه هکاره است نشسته بودند
سپاه را بجنگ پیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و محمد ومزاده بهمعنان امیر اردوشاه بلخ درآمد
امیر محمد بهارلو در ارک متحصن گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید و پیشکش گذرانیده
ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قلیجاق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت با سپاه ستان
اقبال آشیان محمد ومزاده شتافته مقالید بلده مذکوره را بخدام عالیمقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیده در سلک
سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی
جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر درآمد آنگاه امیر اردوشاه حکومت قبة الاسلام بلخ را
در کف کفایت برادر خود قوام بیگ نهاد و ولایت شبرغان را در بسته بسیر غور وش امین بیگ عنایت کرد و ارو تکلی
سان و چهار یک را نیز باو داد و همچنین بر ضمیر منیر محمد ومزاده بغایت گران آمده زیرا که مدعای آن حضرت
چنان بود که بلخ متعلق بدیوان عالی گردد و شبرغان بیکی از امرای خاصه بسمت اختصاص پرزد العقصه چون
خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را که با جمعیت تمام ازان بلده بیرون آمده
و میان مردم تولکچی که در عهد دو کهمرد بیچ دیدن شتافت و از آنجا عنت اسب و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران
ایشان را همراه کرده در سر مردم یکه لنگ تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده غنائم گران
سان و چهار یک مطوف ساخت و بال آن ولایت را قرار داده و بجانب غرجستان نهاد در اثنا ء انجالات

ازان جناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمه آزار خاطر محمد ومزاده گردید لاجرم با خود قرار کرد که بهنگام مجال انتقام
از ابطال جوال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریه چهار یک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا
مقبول که کلانتر موضع استرابند بود و متمول تمام داشت فوت شده و تمام قوت جامعه اش در حرکت آمده وا بینی جمل
کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذی قعده سنه مذکوره
که موافق اول فصل دی بود با بیست کس از مخصوصان خود بهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه جرم و سار باغ شده و تمام
خفتن امیر اردوشاه از استراباد باز آمده چون بهجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و رسل
و رسایل ارسال داشته التماس کرد که نوبت دیگر طریق عنایت سلوک فرماید و او را محقق گردد تا او تدارک تقصیر
خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد مگر کرسی سالت رفت دیگر باز نیامد و سپاه او از لشکریان تمام
جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا به درگاه محمد زمان میرزا می کردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام
نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاعده استیصال امیر اردوشاه گشته از جرم و سار باغ عنان عزیمت بطرف
سان و چهار یک انعطاف داد و چون این خبر به سمع امیر اردوشاه که در قرا ایغاج بود رسید بر توجه آنحضرت مطلع گردید
و مضطرب شده در روز عید اضحی اردو و ثقل خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر
خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرای مغول قابچی تمام و مردم علی دانشمند بی فرار نموده باستقبال
محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر روز عید اضحی که آفتاب در آخر جدی بود و چشم سحاب
غمزدگان اشک فراوان میبارید از قرا ایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی دده
کلکد از وی جدا گشته بعقبه که میان آن منزل و خرزوان واسط است درآمدند ناگاه امرای مغول محمد زمان میرزا
امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوزه و مرانقلی و شاه حسین بیک میرآخور و شاه فرزند کوکلتاش و محمود
آقاسی از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه شاه محمد بیگ که با ایشان متفق شده و شمشیرها
کشیده روی بدو شاه آوردند و او با هفت کس از قرابان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آن جمله
بودند بطرف شبرغان گریخت سایر لشکریان او و یمانی که همراه داشت با اموال و جهات بتحت تصرف امرای محمد زمان
میرزا درآمد و آنحضرت در نماز دیگر باق مسجد بازرفته از اد خشم و اخبار خدم را بالطاف عنایت خویش امیدوار
ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم عزیمت
بصوب سان و چهار یک برافراخت و در منزل قرا ایغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب

بلخ نرفت مخدومزاده باتفاق امرا خاطرنشسته مصالحه قرار داده مسوده اوراق را فرمود که بقیه الاسلام بلخ نوشته بود و نوعی سازد
که امیراردوشاه آن مملکت را که ابا عن جد تعلق بدان حضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام باز گذارد و خود بسفر جستان
کدورت اصلی بود برود تا غبار نقار که میان الجانبین در میان آمده باب صلح و صفا مسکین یابد و درین باب نشانها
بنام امیراردوشاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آورده این شکسته حسب الفرموده بایشان
شتافت و چند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیراردوشاه رسانیده سعی نمود که از مقام مخالفت
درگذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجای خود رسیده در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت
اگر مخدومزاده با جمعی اندک بظاهر بلخ تشریف آورده و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و توابعان
نکنند میان الجانبین قواعد مصالحه ممهد باید و بنده از آنجا بوس بازگشته در قریه سان با پستان اقبال آشیان
رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا بخیال آنکه چون بظاهر بلخ مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد
مردم آن بلده بحقوق عدالت و احسان دودمان خاقان مغفور رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند گشود متوجه آن
بلده گردیده و قرب بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و چند رسل و رسایل نزد امیراردوشاه فرستاده وعده
و وعید بهم رسانیده درین ترتیب نیافت در ان اثنا بتحقیق پیوست که امیراردوشاه امیر جلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام دارد بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر فرستاده درخواست عالی حضور آن حضرت نمود تا مقالید
قلعه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود او که عنقریب رایت نصرت آیت آن حضرت پرتو وصول بران حدود اندازد
محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در ان منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر ولد امیر محمد برندق
برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده خاطرنشان نمودند که دولتخواهی بر دوش گرفته و میرزا علی بیک
متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از میرزا محمد زمان رخصت حاصل کرده جریده به بلخ رفت و با امیراردوشاه
ملاقات نموده خاطرنشان کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است
و همه بران جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیراردوشاه با اندک کسی در قریه نوخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر
ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده همعنان یکدیگر به بلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدومزاده
خواهد امیراردوشاه را در بلخ نگاه دارد و الا رخصت داده بغرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک آمده خبر مصالحه
رسانید شاهزاده از دره جز بجانب نوخته شتافت و از جانب امیراردوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان
و امیر سید برکه بخدمت مخدومزاده آمده آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیراردوشاه

بر نمونه

بدیند شنده و ازین طرف محمد قلی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود به بلخ رفت و خاطر امیراردوشاه را
مطمئن گردانید و او در باغ ... روز چهارشنبه ایام ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمایه با چهل کس از خواص
خویش که همه ایشان جهت رعایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده بودند بنوخته آمد و رستم کابلی از نزد شاهزاده فرستادند
که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته بهمین چهل کس بآنجانب شتابد محمد زمان میرزا با امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بود
از دو باینه از زیر صحرایی که واسطه است در میان آن منزل و قریه نوخته شتافته آنجا لشکر را توقف کرده و با شصت
هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شد و با امرا مواضعه نمود که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند
که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه در جناح استعجال کاینبا در حرکت آیند و چون موکب عالی بنوخته رسید امیراردوشاه از
مرکب سرکشی فرود آمده دست نوبت را نوازد و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جمله نوکران
فرمانبردارم و وقتی که از درگاه رانده بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید بملازمت آمدم و مخدومزاده جوابی مناسب
گفته همعنان یکدیگر سوار شده و روی بشهر آوردند و همانزمان تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده
امیراردوشاه از کثرت سپاه بغایت هراسان گشت و خیال کرد که فرار کرده خود را پیش از مخدومزاده بشهر رساند
و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و همین نزد امرای آنحضرت بوضوح پیوسته بوقتی که بدربند تنگ رسیدند
امیراردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از ان چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره به بلخ
گریختند و کیفیت حال را بقوام بیک بازگفتند او برج و باره شهر را مضبوط ساخته بسولان خندان متعاقب
و متواتر بکابل فرستاده و استدعا نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاگهر صوب بلخ نهضت نماید
تا محمد زمان میرزا مجال حراشیدن خلات نیابد بعد از آنکه قریب یکماه مخدومزاده در دره دبلخ نشسته بار محاصره درداخت
خبر توجه حضرت پادشاهی بدان جانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته باردوی خود پیوست و در آن
اثنا خبر رسید که خنجر علی بیک از درگاه پادشاه عالیجاه بابر میرزا آمده نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیک مقالید
قلعه و شهر بدو سپرده باردوی همایون رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر پادشاه عالی کهرسایه وصول بران ولایت
خواهد انداخت بنابران میرزا محمد زمان امیر محمد باقر برلاس را جهت اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث
باستان سلطنت آشیان ظهیر السلطنه و الدین محمد بابر ارسال داشت و خود در دو سان و چهار یک متوجه قرا بیغاج
گشت و بعد از وصول بدان منزل میرزا شاه حسین که سلطان و قدم دودمان از سایر افغان ماوراءالنهر
افغان تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر برلاس ببارگاه سپهر اساس رسید و با

الطاف اختصاص یافت و نوازش نامه آنحضرت را معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را مصلحت دولت
آن عزیز را بود ارتکاب نموده ایم زیرا که اگر لوای کشورگشایی بدانجانب توجه میکرد و قوام بیک غاشیه اطاعت
حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته فتح قبة الاسلام بلخ را بدیشان می سپرد اکنون انسب آنست که آن برادر بالتفات
خاطر عالی مستظهر بوده ببارگاه جهانبانی شتابد تا زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدارش نهاده بطرف
کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از میرشاه حسین خیال رفتن
بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم عزیمت مهر سپهر سیادت و سلطنت سید مهدی
خواجه ولد موسی خواجه بن سید مرتضی خواجه که خواهر کلان پادشاه والاگهر مهد علیا خانزاده بیگم در حباله نکاح آنحضرت
بسر میبرد در موضع درخزار از موکب عالی پادشاهی جدا شده نزد محمد زمان میرزا آمده و آنحضرت همعنی را از مقدمات
اسباب دولت و اقبال دانسته میداشت که سایر ارکان دولت پادشاهی در طریق دولتخواهی
تقلید جناب سیادتمآب خواهند کرد بنا بر علیه خاطر توقف قرار داده شاه احمد بن شاه رستم بن سید جره را
همراه میرشاه حسین بآستان سلطنت آشیان فرستاده پیغام داد که بنا بر فقدان یراق مناسب و عدم
استطاعت ترتیب پیشکش مجالت الوقت میسر نشد که بملازمت شتابد انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده
عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه
حاصل خواهد کرد و پس از رفتن میرشاه حسین و شاه احمد محمد زمان میرزا ایلچی نزد حاکم شبرغان امین بیک
فرستاده و او را باطاعت و انقیاد دعوت نموده امین بیک مصلحت آنکه آن حضرت را از قرا ایغاج که
عقبه ایست در غایت استحکام بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بدانجانب ایلغار نماید بی تکلف بمدد آن
فتح و ظفر فایز سازد سخن نیازمندانه پیغام داد و عرضه داشت کرد که اگر اعلام رایات عالی پرتو وصول بحوالی شبرغان اندازد
بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد احسان و انعام خدام ذوی الاحترام حظی تمام
خواهد یافت میرزا محمد زمان بدین وعده امیدوار شده اردو در قرا ایغاج گذاشت و علم عزیمت بصوب
شبرغان برافراخت بعد از وصول بسر پل میر نعمت الله هیم شبی خبر رسید که آتش غضب پادشاه فرمودن فوج
از ملاقات شاه احمد اشتعال یافته بر جناح استعجال عنان بگران بصوب قرا ایغاج تافته بنا بر آن
میرزا محمد زمان از آن کوه که نزدیکتر بود عازم قرا ایغاج شد با مید آنکه شاید پیش از حضرت ظهیر السلطنه باردوی عالی
رسد و آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثنای راه جاسوسی دوانه از قرا ایغاج رسیده و معروض گردانید که حضر

پادشاهی

پادشاهی بقرا ایغاج در آمده اردو را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده است
میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسین علی
جلایر و امیر یونس علی و خواجه حمید رحلی قوچ و جمعی دیگر از امرا و سپاهیان از آن حضرت گریخته
بقرا ایغاج رفتند و شاهزاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت فرموده و در سبیل راه مهدی خواجه
رخصت طلبیده راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت امیرشاه
محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت
شرایط استقبال بجای آوردند و آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردند و شاهزاده در قریه
اسپوه رحل اقامت انداخت و در آن سه روز رایات نصرت آیات باری بموضع آق گنبد که میان آن ولایت
و جغران واسطه است سایه گسترد چون تمامی غرجستان در دولتخواهی میرزا محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت
قدم بودند حضرت پادشاهی آن کوهستان در نیامدند و بطرف فیروزکوه و خوزار رفته از آنجا براه یکه اولنگ متوجه
کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بجغران نقل
کرده و در آن منزل شنید که داروغه قصبه او به تیمور بیک با بعضی دیگر از امرای عراق بعزم رزم متوجه عسکر
ظفر اثر گشته اند و همت عالی بدفع ایشان گماشته امیرشاه محمد بزکه و امرای مغول خانجی و اسلام علی و بابا
علی بخشی را باکثر شجعان که در آن دو عالی بودند بدفع آن جماعت نامزد کرد و امرای عظام ایلغار نموده صبحی
که عراقیان هنوز از بالش استراحت سر بر نداشته بودند که بسر وقت ایشان رسیدند و بحمله اول جمله را منهزم
گردانیده یراق و استعداد ایشان را گرفته عنان بجانب جغران گردانیدند آنگاه میرزا محمد زمان در منزل
جزاندران چند روز اقامت را فروخت و در آن اثنا امیر محمد قاسم قوچین از نزد یک شاه بیک بپایه سریر
اعلا رسیده و از زبان مشار الیه بعرض رسانید که چون غرجستان همچنان جایی نیست که لایق جلوس
خدام ذوی الاحترام باشد اگر اعلام ظفر اعلام بدینجانب توجه فرموده سایه وصول بر مفارق متوطنان آن
قندهار [illegible] که میان بسته تا بکمال اخلاص [illegible] خواهم گردانید و در باب
دفع اعدا ار دولت [illegible] بتقدیم خواهم رسانید محمد زمان میرزا بنا بر استصواب امرا بر التماس شاه بیک
باجابت ملتمس شاه بیک شده اما جمعی دیگر از امرا ارتکاب آن سفر را موافق مصلحت نمیدیدند و آنحضرت را بتوجه
بلخ ترغیب میکردند و پیشتر از آنکه خاطر یکی ازین دو قرار دهند طلیعه لشکر امرای عراق که سردار ایشان

ابراهیم سلطان متوسلو و احمد سلطان قرشه لو بموجب فرموده والی هرات امیرخان الله به آنجانب شتافته بودند پیدا شده و شاهزاده امیرشاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیرزاده شاه میرزا بیک و امیرزاتقی و اسلام علی ولد یار علی بخشی و امرای مغول غارنجی با در برابر لشکر قزلباش که داشته بنفس نفیس علم عزیمت بصوب شدند که یکی از صدمات خجسته آلت برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک را با دوازده کس از کلانتران مغول غارنجی و بسیاری از آحاد احساد در خاک هلاک انداختند و بقیه السیف محمد زمان میرزا به پیوسته آنحضرت از سند بعزم قندهار کرد و امیرشاه محمد سیف الملوک به دستور معهود در غرجستان متوطن گشته راقم حروف بسبب تلاف ارق سفر اجازت نموده توقف نمود و چون محمد زمان میرزا بر در رسید شاه محمد که از معرکه جرا غدان بدان طرف گریخته بود با شصت و هفتاد کس از توابع و لواحق موکب عالی پیوست و مبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فتح قندهار کرده عنان یکران بولایت ساری و چهار بیک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جزروان اورق میرزا بیک را که خادم شبرغان بود غارتیده فی الحال براتی دست آوردند و بچهار بیک مرتحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول غارنجی که جهت تجهیز و تکفین کشتگان خود در بند مانده بودند بملازمت رسیدند آنگاه متوجه شبرغان کردند و چون امین بیک این خبر شنید گریخت ابراهیم جالوق که در آن وقت بحکم حضرت خلافت پناهی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه حاکم بلخ بود فرستاد و پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بتفصیل مهم آنحضرت رسیده از زیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک لوبی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته در آن جانبین جرحی صعب دست داد و در اثنای گیرودار اسب محمد زمان میرزا بسر در آمده و در آن حین امیر ابراهیم جالوق بسر وقتش رسیده و آنحضرت را دستگیر کرد اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده شاهزاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورده حضرت خلافت پناهی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و عفو شامل و کرمت کامل جریمه عظیمه میرزا محمد زمان را نابوده انگاشته در غایت شفقت و رحمت با آنحضرت ملاقات فرموده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش بر گشود نظم پادشاه کریم بنده نواز ⁂ خسرو جرم بخش عفو طراز ⁂ از سر جرم خویش بگذرد ⁂ بگذرد از آنکه هست فرزانه ⁂ صد خطا دید از خیل و حشم ⁂ گذرانش عفو از کمال کرم ⁂ و پادشاه عالیشان سعادت توأمان و زمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه

اقتدار محمد زمان میرزا نهاد و چون دو سه ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سرادق پادشاهی را بحباله نکاح در آورده بجانب بلخ رخصت انصراف داد و بشارت بخشوری مخالیه مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اطراف جهان اشتهار یافته همگی زبان تحسین و آفرین بر پادشاه عاطفت آیین گشود ای لطف تو مایه انواع فرح ⁂ مجموعه غایت آیت رب اشرح ⁂ گو بی که بود ذات تو در عالم کون ⁂ مقصود خطاب صفح عنهم واصفح ⁂ و الی یومنا هذا که تاریخ هجری با ذی قعده سنه تسع و عشرین و تسعمایه سید محمد زمان میرزا در آن مملکت بر حکومت استقلال دارد و نسبت با بسته دکان پایه سریر شاهی بکمال دولتخواهی سلوک نموده و کما ینبغی لوازم اخلاص و اطاعت بجای می آورد رجا واثق و وثوق صادق که آن شاهزاده صاحب سعادت در سایه دولت و عاطفت آفتاب اوج پادشاهی بمعارج اقبال شتابد و فروغ انواع انوار جاه و جلال از مطلع عنایات نواب مدار ظل الهی بر وجنات احوالش تابد نظم آن اختر نور گستر اوج امید ⁂ شایسته افسر سریر جمشید ⁂ در ظل عنایت محمد بابر ⁂ خواهم که باقبال بماند جاوید ⁂ و چون بر فقه رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید از رشحات چشمه حیات بخش دوات طب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه مساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات شاه سکندر صفات را در احسن عبارات و اینن استعدادات مسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک سازد نظم چون بعنایات خداوند بخت موافق شد و توفیق یار

قصه ولادکشائی نوشت ⁂ از پی آن خسرو نیکو سرشت ⁂ کرد بیان سیرت صاحبقران ⁂ کلک سخن پرور معجز نشان
شاه جهانگیر سیادت پناه ⁂ تا که از جوهر اخبار شاه ⁂ بار دگر از کرم یار شد ⁂ سحرفن و معجزه آثار شد
خامه بر این کار هنرآوار هست ⁂ گرچه مرا قوت این کار نیست ⁂ درج سخن گوهر آسا مدار ⁂ جیب فلک پر در شاهوار
کوکب طالع کندش چاکری ⁂ فیض سماوی برسد و ربی ⁂ کلک چو بر جای شود گستری ⁂ هست امیدم که بفضل خدای
خاطر نقاد هنر اقتباس ⁂ صیرفی طبع جواهر شناس ⁂ قبه افلاک شود پر صدای ⁂ تا بحدیث شه کشورگشای
شکفته شود غنچه باغ امید ⁂ کی شنود گوش خرد این نوید ⁂ زیب دهد عارض مهر منیر ⁂ اندر این خبر دلپذیر
گر نخند مملکت خود بنام ⁂ کی شود این عقده گشا بانظام ⁂ تازه نسیمی بهب کرم ⁂ گر زوه گلشن چمن این رقم

چیست مهب کرم و کان جود ٭ دست دل آصف صاحب وجود ٭ اختر برج شرف و سروری ٭ دوحهٔ اقبال نکو اختری
ملکشاری که به تیغ و قلم ٭ کرد خراسان چو بهشت ارم ٭ شعلهٔ تیغش بظفر همدمست ٭ ملک ز تیغ قلمش خرمست
هست در ابر کفش ابروار ٭ نیست ابلی چون کفش ابر بهار ٭ زانکه بود بخشش دستش مدام ٭ کی بکی قطره دهد ابر تمام
ذات وی از عدل او محترم ٭ دست دلش مظهر لطف و کرم ٭ بهره ور از فیض دل آگهش ٭ مرجع اصحاب شرف درگهش
تربیت اهل کرم کام اوست ٭ زیور عنوان سخن نام اوست ٭ جوهر دانش شرف با نصیب ٭ زنده خدا وجود دانش حبیب
ملکت عدلش شده در زیب و زین ٭ هست حمایتش همه را از فتن ٭ هر که بود دانش همه ور ٭ غیر حمایتش جز او سود کو
تا کند از تیغ قلم مشک فام ٭ جوهر الفاظ بدر نظام ٭ باد همیشه قلمش در فشان ٭ بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همگی موج زن ٭ بهر فراغ دل اهل سخن ٭ سیر فلک باد بکامش مدام ٭ نامه امید بنامش تمام

جزو چهارم از مجلس سیم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آنحضرت بمضاف الطاف عنایات الهی

ای یافته از ازل تا ابد شاهی ٭ ذرات جهان از کرامت آگاهی ازشاه و گدا هر که تو او را خواهی ٭ بر فرق بنی آدم شاهنشاهی ٭ افتتاح اخبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب قدس الهی انسب است و اولی فله الحمد فی الآخرة و الاولی له الملک السموات والارض و ما بینهما ای کشور دل از تو جهت روشن ٭ معمور و جان از فیض شکرت گلشن ٭ از حمد تو شد مزین آغاز کلام ٭ یابد شرف از شکر تو انجام سخن ٭ و افتتاح ابواب بدایع و وقایع شاهنشاهی برادعیت و درود حضرت رسالت پناهی الیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما ٭ ای از سر جلیه سرفرازان چون تاج ٭ بکجا پایه آسمان قدرت معراج ٭ شد از کرم عام تو عالم خرم ٭ شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا المصطفی اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صل علی آله البررة النجباء و اصحابه نجوم فلک الهدی و العلا نظم شهریاران ملک فضل و کمال ٭ تاجداران شهر جاه و جلال ٭ خسروان ممالک دینی ٭

پادشاهان کشور حقی ٭ سیما آن دوازده معصوم ٭ انجم نور بخش اوج علوم ٭ مقتدایان ملت عربی
پیشوایان لک نبی ٭ اولین آفتاب برج شرف ٭ شاه دلدل سوار دریا کف ٭ پس حسن آن امام اکبر است
که بدانها نهال جهان گشت ٭ بست والنظیر حسین ٭ قره العین سید الثقلین ٭ بعد از ایشان امام سجاد است
که بنا و تمام عباد است ٭ پس محمد که باقرش لقب است ٭ میوه باغ سید عرب است ٭ باز صادق بود که در همه
چون ز جعفر بحکم عیار ٭ مظهر لطف ایزدی کاظم ٭ در علم شرع را ناظم ٭ فخر آل عبا امام رضا

هادی سالکان راه هدی ٭ پس محمد نبی امام تقی ٭ قدوه خاندان علی نقی ٭ حسن عسکری ملاذ کبار ٭
حسن الخلق و احسن الاشیا ٭ پس امام زمان که هست مدام ٭ حامی کفر و حامی اسلام ٭ یا الهی بحق آل رسول ٭
بعد مکان زوج بتول ٭ بکمال سیادت زهرا ٭ که خجل کرد طلعتش مه را ٭ محبان آل و بیت نبی ٭
بهداة شریعت عربی ٭ که اساس همه توفیق ٭ تا نویسی بجای تحقیق ٭ حال مهر سپهر عز و شرف ٭
سرور دودمان شاه نجف ٭ حامی ملت مسلمانی ٭ وارث حشمت سلیمانی ٭ پادشاه ممالک عالم ٭
در تمام جهان بعدل علم ٭ تاج بخش شهان تخت نشین ٭ مشرق و مغربش بزیر نگین ٭ در عجم سر بلندیش تا تاج ٭
از بلاد عرب ستانده باج ٭ ترک دیلم همه غلامانش ٭ قیصر از چاکران فرمانش ٭ همه اجداد او نجیب شیم ٭

مالک تخت و تاج تا آدم ٭ پادشاهی که تا ماهچه لوای خورشید سیمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و طغیان از اطراف و اکناف بلاد روی بعدم آباد آورده سرگشتگان بوادی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیدند و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض احوال و گلزار اقوال اشرف مدید و مدید اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک ذو فر و است و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه مطاوعت در گوش جان کشیدند نظم سکه دولت چو بنام تو شد ٭ پادشه مصر غلام تو شد ٭ یافته از اقبال تو قیصر خبر ٭ کرده برون نخوت از سر ٭ خسرو چین بنده درگاه تست ٭ خان خطا بر در خوان تست ٭ شاه توئی جمله طفیل تواند ٭ از دل و جان تابع خیل تواند ٭ دین پناهی که مراتب توفیق ایزدی و موافقت تایید سرمدی رسوم مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچ یک از اساطین سلاطین برفع آن تیسر نپذیرفته در عرصه هفت اقلیم منسوخ ساخت و معاونت بخت بیدار و مساعدت کنت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت توفیقی که نامیخ آیات ملوک کامکار و همی آثار خواقین رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سیادت هیچ کاهی

نبود و همچو او گیتی پناهی ٭ رسوم بدعت از عالم بر انداخت ٭ لوای مذهب حق مرتفع ساخت ٭
تعالی الله زهی شاه مکرم ٭ مباهی از وجودش آل خاتم ٭ ظلال دولتش از بخت بیدار ٭

پناه تاجداران جهاندار ٭ قبه زرنگار چتر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از اشعه اسنه خادمان سپاه و فراوانش آئینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و از صفحه سیوف مجاهدان فیروزی نشانش مشعله اقبال چون ماه چهارده از اوج کمال تابنده

پرچم علم کشور کشایش غیرت افزای زلف پرخم حور و خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول غلمان دار السرور در ایام رزم
صدای کوس و لمعه تیغ صمصام هیبت جدار مملکت بپاینده و هنگام بزم نوای غمزه‌ای مرغش جان دولت را تهییج و سرور
گرداینده سموم قهر جانسوزش حال بخار ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض ستمدیدگان

نظم
سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد ٭ بسان آتش سوزان بطبیعت کافور ٭
نسیم لطف تو بر گل زمین که وزد ٭ چو سبزه سر بر آید ز خفتگان قبور ٭

سهم خدنگ تیز آهنگش خون از دیده بریج روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز خونریز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قاطع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز وسعت ساحت مملکت اسکندر در نظر عالی اثرش تنگتر از حوصله مردم بخیل و رفعت شجره قدر کسری و قیصر در برابر عظم شان ملازمانش بی نفع تر از فروغ نخیل

نظم
ای تخت کسرا فضای عالم ٭ یکپایه ز تخت قدر تو هفتم رنگ ٭
لطف تو نموده سوی کس آهنگ ٭ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ ٭

تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین سکندر سپاه دارا حشم سلیمان اقتدار کواکب خدم ٭ خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر ٭ فریدون فر کیخسرو سریر ٭ قمر سیر کیوان غلام ٭ پرویز مکنت سپهر احتشام

نظم
خسرو جم قدر منوچهر چهر ٭ چهره بخاک در او سوده مهر
ترک فلک بنده فرمان او ٭ هندوی کیوان غلام بان او
مسکن چرخ ششم روز و شب ٭ [illegible]
کلک عطارد ز سر احترام ٭ [illegible]
سیر قمر تابع فرمان اوست ٭ زهره گیتی ز نشبستان اوست
ثابت و سیار برین آستان ٭ بسته بخدمت چو دو پیکر میان
جامه حکام بروی زمین ٭ سوده ز اخلاص بآستانش جبین
مسند او بخشش و درج قمر ٭ [illegible]
اسم شریفش ز گهر پاکتر ٭ گشت مصادف آن گهر ذو المعالی بسم سعادت تمام
مظهر لطف کردگار جلیل ٭ شاه عالم پناه اسمعیل
خاک درش بوسه زد از روی مهر ٭ چون طلب مهر نمود آسمان
تا که ز درگاه او خصم بد ٭ [illegible]
دشمن او را جهان کرد خوار ٭ [illegible]
میل دلش منبت بخر سوی لطف ٭ هست علی فیض و بی از روی لطف
گشته چو در روی زمین پادشاه ٭ روی ارادت بنهد از مهر و ماه
نور دلش [illegible] ٭ خیمه خود گشته قرین الم
عزت تاج و شرف گاه از او ٭ یافت بنا قاعده جاه از او
نام وی [illegible] ٭ گشت مراسلک درری بها
یافت چو این نظم ببانش نظام ٭ گرد قلم سوی جنابش خرام
تا بود از شعشعه آفتاب ٭ سطح معلای فلک نور تاب
باد ز عدل شه روشن جهان ٭ روی زمین غیرت خلد برین
اهل هنر از کرمش بهره مند ٭ مسند اقبال ارجمند

و چون شیوه بی تکلف و عنصری و غایه التصلف و مع گستری از مشاهده صادرات افعال و ملاحظه واردات اعمال این پادشاه دین پناه ستوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار و هیچ دور از ادوار همای همایون اوج جاه و جلال بر سر هیچ تاجداری ننشسته ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال نیفکنده و دیده بلند پروازش باید از دستان روزگار بدست افتاده هیچ دولتمند کامکار بسان جود فایض الجودش [illegible] همت هر یک از ناسخان و بیانی سایه براعت و ناسخان اوراق حسنات بلاغت لازم و واجب می‌نماید که نظم در فراید وقایع و نثر غرر مآثر بدایع خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام تقدیم رسانند تا کمال عدل و احسان و غایت لطف و فر و آیین جهانداری و کشورکشایی و قانون دین پروری و ملک آرایی و رسوم رزم سازی و مخالف گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی بر صفحات روزگار [illegible] تا آخر ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنابر این مقدمات این ذره حقیر که خود را خوشه چین خرمن اصحاب فضل و هنر می پندارد جزوی چند از کتاب افادت شعار حبیب السیر بذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی اگر شامل این دولت [illegible] نامتناهی متین نهاده همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نفحات خامه دربار ریاض احباب شاه فلک قدر از روی [illegible] [illegible] هوای شاهی آن ارتضای دماغ [illegible] گیرد و از لمعات طبع سحر کردار آثار پادشاه رفیع مقدار [illegible] طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس آرایش تمنای آن صفت

نپذیرد از ساحت خاطر ٭ بنجد این سخن در طی نامه
نباشد این تمنا در خامه ٭ ولی چون نام همت گردد [illegible]
ز غیب آمد بگوشم هوش آواز ٭ که کلکت گرچه باشد بی بضاعت
ز فیض شاه یابد استطاعت ٭ الطاف گر قلم افتد در این راه
سخن گوید معنی دولت شاه ٭ [illegible] طایر سبع سخن ساز
سوی این بوستان آید بپرواز ٭ [illegible]

نخستان [illegible] سخن گفت

گفتار در بیان شمه از علو نسب همایون حضرت پادشاه [illegible]

آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصه مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج منیت بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان غمام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنی است از ذکر مناقب آبای عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف مثبت ساخته‌اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آباء و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می‌افراخته‌اند بناء علیه تبیین سلسله

نسب بزرگوار شاه فلک اقتدار شروع نموده صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمه از مناقب و مفاخر این فرقه
ستوده مآثر زیب و زینت در افزوده در شمار انساب و لاد اعاظم نبوی و عارفان جناب اجداد کرام مرتضوی مستور
و مختفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه مظهر کلمه لطف کلمه السلطان ظل الله به بیست واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت
رفعت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقه والدین ابو الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد
و نسب آنحضرت بنوزده واسطه بامام هفتم هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم علیه السلام ملحق میشود برین موجب
که ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی
بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوه اولیای آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل
بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروزشاه
زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن
احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام الکاظم صلوات الله و سلامه علیه
و آبائه الکرام الی یوم القیام و چون شمایم امامت و سپهر ... و نسایم کرامت و دین پروری کاظم علیه السلام
در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این جناب را
صفت نضارت بخشیده درین مقام زبان بیان بتکرار آن مبادرت ننماید و چند این صحایف را بزیور آثار بعضی
دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والا نژاد می آراید آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال
آبا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره عارف علمای عالم و کافه فضلای بنی آدم بر علو شان
و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمره کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی
و جامع فضایل دنیوی و اخروی می شمارند لوایح باطن هدایت مآب ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی
ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت
طالع گردیده **نظم** از ایشان بوده هر یک دین پناهی * سریر کرامت را داده شاهی * چراغ روشن از نور امامت
مهیا شده برج کرامت * فهم من بین اصناف الانام * کرام من کرام من کرام * لاجرم حاجت بآن
نیست که هندسه قلم در ذکر مفاخر هر یک ازین فرقه احب التعظیم که سلسله نسب همایون بنام سامی ایشان
مشحونست نغمه سرایی نماید بر همین مختصر بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه
فیروزشاه و اولاد عالیجاه آن قدوه آل رسول الله لسان مقال میگشاید فیروزشاه بزرگی بود بمکارم اخلاق

و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و مکارم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه حالش طالع و آثار
جلادت و مهتری از بشره همایونش ساطع بود فور تمول و ثروت مشهور و بصفت سخاوت و شجاعت ... سپه داوری
مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان و خدمش زیاده از مرتبه حساب و شمار **نظم** در هیچ دوران بود
عز و شرف * گلی در گلستان شاه نجف * ثمر بود یک گروه از خواندان * جهانی ... جهان او *
و چنانچه در کتاب صفوة الصفا رقم قلم مشکین شمامه ازین خبر آمده فیروزشاه در کنار رخ جیلان در موضعی که
موسوم برنگین است منزل کرده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آن جناب
ندای والله یدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال فرمود فرزند
سعادتمندش **عوض** از منزل رنگین کوچ فرموده بقریه اسفرانجان که از جمله مضافات خطه اردبیل است
ساکن گشت و در آن مقام بهیت انجام فارغ البال و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض را
پسری بود خورشید منظر **محمد نام** و آن درج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و چند
خدام امیر عوض در طلبش شتافتند از نشه جمال آفتاب سیمایش اثری نیافتند لاجرم در آن دودمان فرخنده نشان
مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده منتسبان خاندان سیادت
بگشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان و احیانا بزبان حال در گوش هوش هر یک مضمون
این مقال ترنم مینمود **نظم** یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور * کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور *
و بعد از انقضای هفت سال ازین احوال که فرزند ارجمند بر در خانه پدر بزرگوار پیدا شده جامه غنا در بر و دستاری
سفید بر سر و مصحفی حمایل فرموده و زبان خجسته بیان بزمزمه تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان
کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیده جواب داد که رجال الغیب از جنیان که در سلک
ارباب ایمان انتظام دارند بمیان خود برده بودند و در خدمت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن
و فرایض اسلام ترغیب و تحریص مینمودند و آن جماعت متعجب و متحیر گشته غاشیه خدمت مخدوم زاده حقیقی بر
دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان جان بسته طریق فرمانبری و اطاعتش پیش گرفتند
سید محمد حافظ در مصاحبت اقربا و خویشان با جبال سن سیما با و اجداد خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت
حیات طبیعی بآخر آمده و علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت **نظم** روانش بجنت پر از نور باد *
در آن نزهت آباد پیوسته شاد * **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریه کلخوران

اقامت می فرمود و آن جناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغول کرده تخم انعام و احسان در
زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین
قایم مقام پدر عالی گهر گردید قطب الدین قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود
و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان باردبیل نقل نمود و تبیین این مقال
و تفصیل این اجمال آنکه در زمان ولایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از روسای کفار گرجستان با لشکری
از دون صفتان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام علیه الصلوات
والسلام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بطبق کلمهٔ علیکم بالسواد الاعظم
تحمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه
از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات
طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب بمدخل آن سرداب ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست تاراج
برآورده یکی از ایشان متوجه آن خانه شد و آن جوان در روی آنجناب بر طبق مرویهٔ الحق یعلوا و لا یعلی غالب آمد
و شمشیر آن کافر مستور را القبضه قصد او کرده از دهر خلق شورش کشیده و در آن محل گرجی از گرجیان فریادی زد
که بعضی از همراهان کیفیت را دشتی بر بند و روی بآن خانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران رجال تخلیهٔ آن
سراپردهٔ عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشیده و بکندوی که در آن موضع بود در نهانخانه رسانیده و ساخته
کلمهٔ توحید بر زبان رانده بجرعهٔ شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان در رسیده صاحب خود را
کشته دیده شمشیر انتقام از نیام برکشیدند و رشتهٔ حیات آن جوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند
معاذ الله امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکروار بیرون آمد تا منزلی از آن بهتر پیدا کند قضا را جمعی از گرجیان
بآنجناب زدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند
و امیر قطب الدین آن روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس از حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب
در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهت تفحص حال شهیدان در سیر بودند بسر وقت امیر قطب الدین
رسیدند و آواز آنجناب را شنیده لاجرم نزد وی رفته کیفیت واقعه را پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد
که طالع او راج بریده باشد و زخم علاج پذیرست آنگاه باشارت فرموده تا آن جماعت زخم بسته او را بدان خانهٔ
زمین رسانیدند و امیر عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانشین لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیدند و امیر در آن زاویه

مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت شد خورشید از عقدهٔ کسوف
بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت
حلول اجل مقدار آن ولی صالح را عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی
سنن سنیهٔ آبای کرام را احیا نمود و چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین
جبرئیل قایم مقام شد و آن سیدزاده بی عدیل در وقت ترقی سن شباب مخدره را که صبیهٔ صلبیهٔ عم باقی بود
و از بارقهٔ غمام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش مشاهد خورشید بعقد نکاحش در آورده و واهب المواهب
و العطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره پسری که ساجد سجادهٔ زهادت و مریم سراپردهٔ سعادت بود
و دولتی تمام داشت پسری عالی گهر کرامت **نظم** بر آمد آفتاب از اوج امید ۞ وجود بخشش مظهر اقبال جاوید
آثار صفوت باطن از ناصیهٔ خجسته میامنش ظاهر بود و انوار زکیهٔ نفس نفیس از مطلع جبین مبینش بر امارات هدایت و ارشاد
در بشرهٔ همیونش پیدا و مقامات ولایت و اجتهاد از اسرهٔ همایونش هویدا **نظم** کلی شکفته در باغ هدایت ۞
دری فزود در درج ولایت ۞ جهانی گشت از بویش معطر ۞ ز نورش چشم اختر شد منور ۞ و امین الدین
جبرئیل دیدهٔ امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت
و با بقای نذورات و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشندهٔ بی منت را ورد زبان ساخته بالهام هاتف غیب
آن فرزند را ابوالفتح کنیت نهاده و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الواهب المواهب
و العطایا و السلام علی محمد خیر البرایا و آله الانبیا الاتقیا **تزیین این صحیفه بلاغت آیین از بیان مناقب**
و مفاخر شیخ صفی الدین قدس سره باتفاق کافهٔ آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق
آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پرتوی درخشیده و شعشعهٔ ضمیر فیض تأثیرش نشان انوار عنایت الهی
عرصهٔ کون و مکان را اضاءت بخشیده و گنجینهٔ سینه اش از جواهر علم لدنی پر و علو پایهٔ قدرش بیرون از احاطهٔ
تصور لآلی کلام ادبیت نظامش زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدام او کحل الجواهر بصیرت
اهالی یا منت و سلوک قبهٔ عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار ایزد تعالی و عتبهٔ کعبه آسایش ملجای
مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای انهای سجاده اش همواره در طیران و مشاعل کواکب
در تمنای کسب تشبه بقنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون
کمان ابرو خمیده بان خمیده و دیدهٔ دل یا منت گشوده اش در مرآت رخساره رویان جز تو جمال حقیقی صورتی

بندهٔ از مهبت شیخ شام در میان ارباب حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام بر رکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرمود

همه کار او در رکوع و سجود　　همه شغل او در قیام و قعود
شده چشم او روی محراب را　　چه چشمی که نشناخته خواب را
شبش چشم پر آب در بندگی　　بظلمت نهان چشمهٔ زندگی
لب دیده آن سالک کامیاب　　ببسته ز خوردن گشاده ز خواب
بشب زنده داری مزید بود　　همه شب قدرش شب قدر بود
قدمگاه او عرش را بوسه گاه　　درش بود قدوسیان را پناه
گذشته ز هفت آسمان ناله‌اش　　نمودار معراج پیغمبرش
گشادی چو گاهی بنصیحت لبان　　فشاندی در و لعل بر مفلسان
ملک کرده آمین چو گفته دعا　　شده حاصلش از دعا مدعا

و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمهٔ کریمهٔ و آتیناه الحکم صبیا دست ارادت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش گشوده و اوقات فجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در ان اثنا خوابهای غریب میدید و باز ده الطاف الهی و تضاعف اعطاف نامتناهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رویا مشاهده فرمود که در قبهٔ مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور آن روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والدهٔ ماجدهٔ خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رویا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال تو مرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد و لاجرم آن جناب خرم و خوشناک شده و در وقت تکرر خواب ... اوراق احیان بخاطر رسید که طالع در ان زمان در عالم خواب آن شیخ ولایت مآب مشاهده نموده بوده که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که ماه چهرهٔ رایت سلطنت او بسیمای خورشید تابان پرتو بر عرصهٔ کون و مکان اندازد فی الواقع حالا حقیقت این خواب ظاهر و مشاهد و محسوس می افتد و مکشوف میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که هم در ان اوان شبی شیخ صفی قدس سره بخواب دید که بر کوهی نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده هم در عالم خواب بخود گفت که مرا که شیخ امین الدین جبرئیل را شمشیر چکار و چه مناسبت و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بسر نهاده آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفت که تا سه بار آن آفتاب در لمعان آمد و چون همین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد راقم حروف گوید که اگر صاحبدلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید یقین داند که آن شمشیر کنایت

از ظهو

از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و آفتاب بتاج وهاج و فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن قیل ؛ زهی خوابی که تعبیرش تو باشی ؛ خوشا آن آیت که تفسیرش تو باشی ؛ القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی مایه اشتعال پذیرفت طالب مرشدی کامل گشته پای در طریق جستجوی نهاده هیهات ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلدهٔ شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر می برد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرده پیاده بشیراز رفت در خانقاه شیخ ابوعبدالله خفیف نزول فرمود و چون برادر فرخنده سیر شرح است که آنحضرت را بخانهٔ خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش گشاید التماس او را بعز اجابت اقتران نداد و هم در ان بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در ان بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان درگاه صمدی رسید و دست ارادت بهیچ یک از ان جماعت نداد زیرا که مرتبهٔ خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر نزد امیر عبدالله که یکی از فارسان میدان ارادت بود شتافت و شمهٔ از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله رحمة الله آن جناب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم چون شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید بنا بر علی هذا شیخ اولیای شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت والده دریافت و بتفحص حال شیخ زاهد اشتغال نموده والد شیخ روشن امیر بن تابیل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقهٔ سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابوالقاسم جنید قدس سره می پیوندد و سلسلهٔ مشایخ جنید قدس الله تعالی ارواحهم بامیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در طلب انواع ریاضت و تعب و زحمت کشید از شخصی که او را محمد بن ابراهیم میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس الله سره در قریهٔ که از توابع گیلان بر سجادهٔ ارشاد تمکن دارد شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوفی از غلبهٔ شوق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما درجهٔ کمال داشت پیاده و تنها متوجه گیلان گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصود رسیده در زاویهٔ شیخ زاهد آمد و بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در ان اوان شیخ زاهد آمده و بادای نماز در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید با هیچکس از مریدان و طالبان ملاقات ننماید و پیوسته در ماه رمضان حال آنحضرت برین منوال جاری بود اما چون در ان روز هنوز کرامت

از وصول آن قدوه خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم محمد غلیلان بود طلب داشته گفت که آن جوان
کپنک پوش را که در گوشه زاویه نماز میکند در خلوت خانه خاص من در آور تا آنجا ببرد و محمد غلیلان بموجب فرموده
عمل نموده هم دران ایام شیخ زاهد بخلوت عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین
پرداخت و دیده بصیرتش انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نموده و بهمگی همت در تربیتش سعی و اهتمام
فرمود و شیخ صفی الدین قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار بجایی رسانید که دو هفته روز یکنوبت افطار
میکرد و بتدریج هم بآنجا انجامید که در ماهی یک بار و از یک کرت از جنس ماکول و مشروب چیزی می چشید و دو
اصلا پهلوی خود را بر زمین نمی نهاد و در فر کوه و صحرا رفته بجهت مطبخ شیخ زاهد هیمه میکشید چند سال از
اکل و نوم و لحوم مجتنب و محترز بود و در وقت افطار اندک برنجی یا کبابی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی مرتبه کمال
ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را بتدریج از آن ریاضت باز آورده بخوردن گوشت اشارت فرمود و تربیت قیاس
حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس الله روحهما از درجه بدرجه ترقی کرد تا صاحب مقامات علیه
و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی و ارشاد
خلایق را رجوع بدان حضرت نمود و یکی از بنات کرامت خود را که هم نام زهرا علیها السلام بود بحباله نکاحش
آورد و صحت این حکایت از روایت مولف صفوة الصفا بگوش هوش رسید که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلتش
شیخ صفی الدین را بلند گردانید و بهمگی همت در علو شان و رفعت مکان آن حضرت کوشید نایره رشک در
باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته و گفتند که چون حضرت شیخ ارشاد و
سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نموده در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند مرآینه رواج و رونق
در خاندان شما نماند پس النسب آنست که والد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی
متصف است قایم مقام خود سازید تا همه دست ارادت در دامان متابعت محمد و فرزاده خود زنیم و این سلسله
از هم گسیخته نگردد شیخ فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد تعالی تاج ولایت بر سر شیخ صفی نهاده
و زمام مهام ارباب ارادت را بقبضه اختیار او داده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این کار دولتست کنون تا کرا رسد
پس فرمود که من همین زمان چنان سازم که بر شما حقیقت این حال ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت جمال الدین کجاست
گفتند متصل بخلوت شماست باز پرسید که خلوت صفی الدین در کدام مقام است جواب دادند که بر کنار دریاست
در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ است شیخ گفت هر دو را آواز میدهم مشاهده نمایید که کدام یک جواب خواهند داد

پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد و هیچ جواب نشنید بعد از ان شیخ صفی الدین را ندا کرد و همگنان آواز او شنیدند
که گفت لبیک و همان لحظه شیخ صفی الدین بخانه در آمد و شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوت گفت سبب آمدن
چه بود گفت ندای شما را شنیدم و بخدمت توجه نمودم ❊ هر کس می عشق خورد و در بزم شهود ❊ بخلم ز خیال ما سوی غافل بغنود
بگشت کوشش هوش از هر طرفی ❊ آواز فرح فزای ما را شنود ❊ آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده زبان
الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافل است که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود
و صفی الدین آنمقدار حاضر بود که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنود و بحضور آمد و صورت این سعادت لو ابسطه
مناسبت معنوی که میان ما بین در ازل واقع بود او را روی نموده ع با خود آورده از آنجا بخود برسته ❊
لاجرم آن جماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و خاشیه ارادتش
بر دوش گرفته از سر عناد در گذشتند و شیخ صفی هم در زمان حیات شیخ زاهد قدس الله روحهما رخصت یافته باردبیل
شتافت و بتلقین سالکان طریق ارادت و ارشاد گمشدگان سبیل غوایت اشتغال فرمود او هر گاه که ذوق
ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بر وی غلبه میکرد بجیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص تقدیم میرسانید
و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد و نسبت
با آنجناب بلوازم محبت و اتحاد بجای می آورد و در صفوت الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ
زاهد مرحمه از اردبیل با نور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود نزول فرمود در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین
با جمعی کثیر از مردم از اردبیل در رفاقتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هر چند بال همت
در فضای هوای عالم طیران نمود جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی می باید که درین سرزمین
رحل اقامت انداخته زاویه عمارت نمایی که آستانه سفینه اش آشیانه طایران عالم بالا باشد و ساحت
ساحتش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام را بشارع دین قویم و صراط
مستقیم دلالت کنی و غوغای صیت اوامر الهیه بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جلال سبحانی ترا بخلق و خلق را
بتو حواله کرده است نظم وی اهل دل سوی تو ولی تست ❊ مهبط کوی الهی فیض لست ❊ و باید که تکمیل مشایخ
استغاثه نموده مردم را بحلقه معرفت در آری و خلفا باطراف امصار فرستاده خود را درین کار مساعف و مقدور
نشماری و اکنون امانتی را که از اتقاد و ارشاد داشتم در قبضه درایت تو نهادم و سر رشته هدایت که حضرت
رسالت را بدست تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ❊ ظهور نور عرفان از دل تست ❊

کشادم خرقهٔ تو اسرار دین را ❊ بتو دادم همه گنج یقین را ❊ و شیخ زاهد در شهور سنه سبعمایه بموضع سوبرده که از قرای
شیروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت
پیش خود طلبید و گفت میخواهم که یکروز از اینجا باردبیل روی و فرزندم شیخ صفی را بما رسانی و الیوانی امتثال نموده
دست مبارک شیخ ببوسید و سر در راه نهاد و آن روز بعد از نماز پیشین متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست
شیخ که باعضایش رسیده بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلخوران بعز ملاقات شیخ صفی
فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب تهیه اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسب
جرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب آن ولایت مآب روان گشته نماز خفتن بسوبرده رسیدند و شیخ صفی الدین
شرف دستبوس دریافت شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب در
مدفن من موضعی اختیار مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان
مسکن مألوف حضرت شیخ است جهت مقبره منوره از تمامی مواضع مناسب‌تر مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ
زاهد افتاد و شیخ صفی الدین آن حضرت را بسیاورد گیلان برد و بعد از وجود چهارده روز آن سرحلقه اهل
یقین ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخت و مراسم تعزیت
بتقدیم رسانید و حظیره متبرکه اش را تعمیر فرموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانکه
شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت و جهت
دعوت طوایف امم باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت بر تشیید قواعد طریقت سوی مقصور ساخت
و باندک زمانی صیت کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب جهان اشتهار
گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقب مدارج سعادات گشته بآستانش روی آورده و از ازدحام خاص
و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت و در صفوة الصفا از خواجه محی الدین که در سلک اولاد عظام آن مقتدای
طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایت عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شیروان
از ارباب ارادت آنقدر کس بعتبه امامت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع آن از ایشان
پر گشت و آن جماعت بارشاد حضرت شیخ در خلوت نشسته چنان مقرر شد که من هر شام جهت افطار بیک یک خلوت
نشینان یک نانی از اسفناج نانی برم و در آن ایام هر روز سیزده خروار گرد مهیا میبایست کرد تا بدیشان وفا کند
و این هنوز از آفتاب قصد او بکنند بود ❊ و هم در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی در قریه دار و در محمود آوری

دیگر روز

دیگر روز قریب بیست هزار کس بدست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف
که پیشنماز آن مقتدای اهل راز بود روایتست که گفت از آن حضرت شنودم که مرا فرمود مرا اکنون ده هزار صاحب
کمال هست که قطع مقام خوف و خطر کرده‌اند و بمنزل خیر انجام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده‌اند
و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه سفر برنیق بپای ارادت
متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار کس شماره آمد و عدد مردمی را که از سایر طرق در ان
شهور بخدمت می شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند است و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبه علیه
قدوة اولاد خیر البشر مطاف طواف اصحاب مجد و جلال و مرجع و ملاذ اصحاب فضل و کمال بود و هر سال
چندین هزار از آن طایفه ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان
میگشود و چنانچه نبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیه همایون آن درة دین
پروری هر تبه لایح و لامع بود که هر که چشم بر آن جمال خورشید مثال می افتاد چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن
شده بی اختیار پای ارادت بر آستانش مینهاد و لوامع حقایق معرفت الهی و لوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطلع
باطن کرامت میامنش پیوسته مشابه طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت
آفتاب پذیرفت طالبان را و چون بکوی مطلب نشان میداد سلاطین عالم بر کاه عجبت جنت ترتیبش بندگی
ازشکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم محال دانسته میخواهند با طبل و علم چون در زاویه سدره مرتبه اش
راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش در غایت تواضع و فروتنی نشستندی ❊ در شب تقدیر فراشان انوار
هدی ❊ شمع شاهی در سرای فقر او افروختند ❊ حاجبان قضا در بارگاه کاف و نون ❊ رقعه فرماندهی
خرقه او دوختند ❊ و چون در اکثر اقالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی
بینهایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفاء عظامش بسلوک طریق جنت موفق شدند بنابر اقتضای فحوای اذا تم
امر نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتجارب انجامید و امراض متضاده که از
علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف
روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا
مذکور است حکیم علی الاطلاق بدنت نهاده و هر توانایی که جمیع امراض را دهند بتو داده و آن شیخ والا نژاد با وجود
تراجم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و در وقت فوت منعفنات

میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد می‌نمودند و هنگام ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف
عباد را بولد ارشد خود شیخ صدر الملة والدین محمد موسی که نبیرهٔ دختری شیخ زاهد بود تفویض فرموده و فرمود که سید جمال الدین
اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید تا که دو روز علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در
روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه قریب بنصف النهار در غایت حضرت کلمهٔ الله گفته
روح مطهرش بجانب حظایر انس پرواز نمود ؛ ولو کان فی الدنیا شیء مخلد ؛ لکان رسول الله فیها مخلدا
و لم حدیقی حی بالموت سالما ؛ فان المنایا قد اصابت محمدا ؛ بعالم گر کسی پاینده بودی ؛ ابو القاسم
محمد زنده بودی ؛ اگر عمر بشر پاینده بودی ؛ صفی حضرت حق زنده بودی ؛ از وقوع این حادثه شعله
نایرهٔ جزع الم برکانون درون اشراف بنی آدم تافت و از صدمهٔ شداید واقعه کاه جزع اکبر در عالم اصغر بکل وجهی
سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آن حضرت بجای اشک خون دل از دیده گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت
اندوه و ضجرت تا مدت مدید بر خاک و خون غلطان بودند صورت آن مصیبت نه مشابه بود که زبان قلم کیفیت تحریر
آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان شرح او را در بیاض اوراق مبین
تواند ساخت ؛ یارب غم دل چگونه آرم بزبان ؛ وز درد فراق چون ننمایم افغان ؛ افسوس که سایهٔ کرم رفت از
سر خلق ؛ خورشید سپهر در پی احسان ؛ و چون صفای فضای او دیم سپهر پیست عنصت بوجود مهر تجلی و زینت تبدیل
یافت و پردهٔ ظلمانی شب کسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی حسبة مطهر آن مقرب بارگاه
سبحانی را غسل داد و در وقت ادای واجبات و سنن آن کار بانگ اشارتی از پهلوی بپهلوی میگردید و در وقت
که میخواستند که بنشیند بی آنکه کسی او را نگاه دارد می‌نشست و از آن اشارت زبان الهام بیانش گردان شد
چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که هو و سیم بار بلفظ تکلم نمود که مفهوم نگشت و ارباب ارادت
از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیهٔ سید المرسلین بر جنازهٔ آن
مغفرت نشان نماز گزاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضهٔ مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است
بخاکش سپردند و از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبدهٔ اولاد سید عالم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد والده
ماجدهٔ شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست دعا بر آورده گفت الهی بحرمت سینهٔ شیخ زاهد و علو قدر
شیخ صفی قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه بجای این واقعه نالیه کند بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت
بعز اجابت و شرف استجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شاد آن مستوره مستجاب الدعوه وفات

یافت

یافت ؛ و دست بر دامن رفته با بجا ؛ و هم در آن اوقات شیخ صدر الدین موسی حظیرهٔ منورهٔ والد بزرگوار را
تعمیر فرموده در زیب و زینت آن روضهٔ قدسی منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و نظافت
ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام بر افراشت **نظم** برافراخت کرد فراز پدر ؛
باندک زمان آسمانی دگر ؛ بی برق آن امام زمان ؛ زمین جمع کرده و شد آسمان ؛ بسا بندگان روضه بر
دو شد کعبه و آسمان گشت دو ؛ و الی یومنا هذا روز بروز معموری و جمعیت آن حظیرهٔ بهشت آئین از بیش بیشتر بوده
می‌پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطرسا محیط بوده آثار عنایت یزدانی ساعت بساعت
ظاهر و باهر میگردد **نظم** زهی روزن آن روضهٔ دلگشای ؛ نموده و هم جام گیتی نمای ؛ در آن کرده ارواح
پاکان مقام ؛ که مرغ حرم گشته آرام ؛ بآن مرغی که از زنده است ؛ یکی روح لقمان بر زنده است ؛
بسقای آن مزار عزیز ؛ خضر منتظر بوده و الیاس نیز ؛ ملک کرده این آرزو در سپهر ؛ که روید در پیش جاروب مهر
والحمد لله المستحق للحمد والثنا والصلوات علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیا و عترة البررة الازکیا و سلم
و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا **عطر افشانی خامهٔ مشکین سواد در گلزار جناب شیخ صدر الدین موسی و اولاد**
شیخ صدر الملة والدین پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویهٔ عرش مرتبه به تمهید بساط هدایت
و ارشاد پرداخت و بسجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از چشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت
بگسترد شیخ معارف پناه ؛ بساط از برکات در خانقاه ؛ همه ملک توحید را ملکان ؛ بر او هدایت فرش
بتکمیل ناقص نفس بانده ؛ در صفوة الصفا مسطور است که روزی شیخ زاهد روح الله روحه عقد صلحهٔ خود
بی بی فاطمه را بحبالهٔ نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در می‌آورد در اثنای مجلس عقد برخواست و باز نشست
بعضی از مردان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزندان که صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهند نمود بر من
عرض کردند بتعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدر الدین موسی
عرصهٔ عالم را بنور وجود همایون ساپا ساخت و لوامع رشد و ارشاد از ناصیهٔ حالش لایح گشت شیخ صفی الدین
فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد جهت اکرامش قیام نمود صدر الدین است و هم در کتاب مذکور
مذکور است که در اردبیل دو قریه است که یکی را تول و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان
آن دو قریه پیوسته مواد نزاع و جدال داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز
بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایرهٔ خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوة اهل

کمال کرت دیگر بردم تول در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب بیک نامی از امرا خود کرده اسند و لشکر بالارق کشیده
الارقیان بنا بر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و دران اوقات تبریز و کربا کرد در سلک خلفای
شیخ قدس سره انتظام داشت شبی آنحضرت را در عالم رویا مشاهده نمود که میفرماید که صدرالدین را بگوی
که دو مرد سفید ریش را از توالیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه الارقیان منع نمایند اگر آن سخن را
قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه باید کرد و بر تبریز بامداد صباح بملازمت شیخ صدرالدین رفته
پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بوی آورد و گفت
که برادر احمد با قلاقی و حاجی بتابان که مرد سفید ریش اند بنصیحت نزد توالیان فرست اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب
و الا حضرت شیخ داند انگاه آن دو عزیز نزد توالیان رفته اما سخن ایشان درجه قبول نیافت و الارقیان
از مصالحه مایوس گشته بجد سرچه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و همین همت
عالی نهمت شیخ صدرالدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری از توالیان را بتیغ بیدریغ از هم گذرانیدند
و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام پرسیدند گفتند در حین اشتعال آتش قتال
سوار سبز پوشی که بر اسب ابلق سوار بود و نیزه در دست داشت نظر الارقیان متوجه گشت و از مهابت آن
دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز آوردیم ‖ با اهل دل هر آنکس که ستیزد
اگر کوه بود ز هم بریزد ‖ و بثبوت پیوسته که ملک اشرف در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدرالدین
لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هر گاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت
پای مبارکش را از ادب میبوسید اما در اواخر حال بواسطه شرارت نفس عیاره وفاق را بنفاق و غش نفاق
مغشوش ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا
در مقام اطفای شمع شبستان ولایت شده و زهر جان ستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت
تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام بوضوح انجامید غبار نقار بین الجانبین در هیجان آمد
و ملک اشرف اولاد شاهزاده را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و دران
اثنا یکی از نزدیکان او شبی شیخ صفی الدین را در واقعه دید که عصایی در دست مبارک گرفته در غایت
غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا درین شهر باز داشته من هم ترا درین جهان نمیتوانم دید تو یک پسرم را
بمن نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن مخدومزاده آنست که میخواهم بصحبت شریفش

تیمن

تیمن و تبرک جویم و شیخ بار دیگر میگفت که او را بگذار تا بمنزل خود برود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس ازان
عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد
و زبان اعتذار بگشاد و شیخ میگفت راست داد و میگفت بلی آنگاه شیخ گفت بهمان عصا اشارت بدیوار کرده بدستور
اول درست شد و آغاز رفتن کرده میفرمود اگر فرزند مرا رها کردی فهو المراد و الا من دانم که چه میباید کرد
و صباح آن محرم کیفیت واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شده و در خلوت
شیخ صدرالدین را طلبیده عذر خواهی نمود و رخصت فرمود و آن حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور ارزانی
داشته بدستور استمرار همت عالی نهمت بهدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چند ماه برین قضیه بگذشت بار
دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گشته ارغون شاه نامی را جهت طلب شیخ صدرالدین موسی بجانب
اردبیل فرستاد آن قبله اصحاب رشد و رشاد بعد از اطلاع بر ما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغون شاه
روضه مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آن حضرت بجانب
گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش فرستاده و زبان نیاز و اعتذار
پیغام داد که مناسب آنست که آن برگزیده پروردگار جلیل باردبیل باز آیند و در مستقر امامت و کرامت نشسته
بقاعده معهود ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار رفیق صلاح و فساد بگشایند که ازین مخلص صافی العقیده غیر از نیازمندی
و ارادت امری که موجب توزع ضمیر فیض تاثیر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن
سر حلقه اهل ضلال بر رای حقایق نمای ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننمود و هم در آن دیار اوقات میمنت آیات
باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شدت را بالفرج تبدیل داد و
بطرف مسکن مالوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدرالدین از اردبیل سلک جمعیت
خلفا و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی از آن درویشان رویای صالحه میدیدند و بر دفع اعدای
خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف رفیقی شیخ صفی الدین را بخواب دید که لشکری
عظیم عمود در دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند پرسیدم که کدام طایفه اند جواب داد که
با من و اولاد من مخالفت میورزیدند و من همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم و تفرقه هم کل فرق و دیگر آن
اوقات بر وجهی که در جزو اول این مجلد گذشت جانی بیک خان لشکر باردبیل کشید و چون بتبریز
رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاده و التماس ملاقات فرمود و شیخ از گیلان

متوجه اردوی نصرت‌نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجه تقدیر شده بود بمقصود رسید و جانی بیک آن زبده
خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام کرده و لوازم اعزاز و حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید و توکل بن
اسمعیل را که صفوة الصفا مؤلف اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدرالدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف
داشت روزی در اردو بخیمه که محبس ملک اشرف بود گذر افتاد و شخص خویش را آواز داده ابواب اعتذار و استغفار
برگشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت فرمود و روی ندامت بر زمین انابت سود الآن وقد
عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من از پیش بعینه حلیه بازگشته آنچه دیده بودم معروض داشتم شیخ صدرالدین
از غایت صفای نیت و نهایت مروت انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را بتلقی قبول فرماید و نزد جانی بیک
رفته زبان شفاعتش بگشاید اما جمعی از مشایخ اسلام و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند بحضور شیخ
نمودند و مضمون این بیت را که ∴ ترحم بر پلنگ تیزدندان ∴ ستمکاری بود بر گوسفندان ∴ عرض فرمودند
بنا بر آن شیخ عالیشان بطبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار آن کار را بقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت
ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و هم در آن ایام که داخل رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمایه
بود بحکم سیاست جانی بیک خان درخت هستی اشرف از پای درآمد و شیخ صدرالدین در غایت عزت و حشمت
بمستقر ارادت و کرامت خرامید لوامع انوار باطن خجسته میامنش دیگر خطه اردبیل را مستفاض ساخت و آنحضرت
بدستور بزرگوار خویش بلوازم دین پروری قیام نمود تا وقتی که از این دار ملال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض
نهال گلزار امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت
و جواهر اسرار معرفت و هدایت نثار روزگارش گردانید و قلاده ارشاد فرق عباد در گردنش انداخت نظم
مود آنکه عزم دار السلام ∴ پسر شد بجایش پناه کرام ∴ شیخ خواجه علی قدس سره چون بحکم وصیت
پدر قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش بجویبار ارشاد و هدایت سرکشید و رتبتش از سدره المنتهی
درگذشت نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن ∴ سرافراخت سرو نوان زین چمن ∴ اگر صبح فرخنده فرشد نهان
منور شد از آفتابش جهان ∴ و شیخ خواجه علی را اوقات زندگانی بطبق آیت هدایت نمای ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گزاردن حج اسلام و راغب عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه
گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری مقیم گردانید و با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده
متوجه حرم محترم من دخله کان آمنا گردید نظم گرامایه شیخ توکل نهاد ∴ قدم در طریق توکل نهاد ∴

دل و دیده‌اش پر ز نور حضور ∴ بیابان از آن دیده دریای نور ∴ و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر
بستوه آمده بی طاقت شد و از عقب وی روان گشت نظم فراق پدر روز و شب کار کرد ∴ تمنای آن راه دشوار کرد ∴
و در غایت استعجال طی مسافت فرموده سر و کعبه بیکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند
روشن کرده پدر و پسر در راه مصاحبت یکدیگر بادای مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبوی علی آله
مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنای راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار کرد
و منصب ولایت و هدایت بشیخ ابراهیم تفویض کرده از این مرحله ناپایدار بمتنزهات جنات تجری من تحتها الانهار
انتقال نمود شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال طی منازل و قطع مراحل
کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آبا و اجداد بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار
باطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت بر دوش کشیدند
و گوش هوش را بحلقه ارادتش زینت داده بزبان حال مضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بوده ز رفتن آن
غصه دو نیم ∴ از آمدنت فرح بجان گشته مقیم ∴ صد شکر که شد مشرف این طرفه مقام ∴ چون کعبه زمین مقدم
ابراهیم ∴ و چون آن دوحه چمن امامت علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت منصب خلافت و ولایت
با پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت نظم چو شد رهنمون پیر روشن‌روان ∴ که باید شدن جانب آسمان
پسر را بالطاف دل شاد کرد ∴ ز دستور آبا خود یاد کرد ∴ نشان امامت بنامش نگاشت ∴
بدو داد نقدی که در دست داشت سلطان جنید رحمه الله همای همایون فر در هوای فضای ولایت بال اقبال
گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش
کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی قوی باطن از دانش معنوی ∴
برون نیز از علم ظاهر قوی ∴ پر از نور عرفان دل آگهش ∴ سر عارفان گشته خاک رهش ∴ شعله انوار ارشادش
چشم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت سبیکه ساخت و اکسیر صحبت با برکت ارشادش
مس وجود اصحاب وجد و حال را بحکم مثال طلای زهری تمام عیار ساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم باستان
آن مظهر لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده و بالتفات
خاطر فیاضش نازش افتخار و مباهات نمودند نظم بفیض ازل گرد سلطان جنید ∴ بسی اهل اصحاب قبلش صید
چو آهن ربا هر کجا بر رسید ∴ دل خلق را سوی خود میکشید ∴ حسینی حسب بود و حیدر سیر ∴

مریدش جمع بی حد و مردم بیشتر . و انبوه عام خاص و عام در سده سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجایی رسید که میرزا جهانشاه
که دران زمان فرمانفرمای عراقین و آذربیجان بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابران فرمان داد که آنحضرت در خطهٔ اردبیل
توطن ننماید و از مسکن مألوف سفر کرده بهر طرف خواهد توجه فرماید **نظم** جهانشاه را در دل آمد هراس
که بسیار شاهان ندیدش سپاس . ز ترس آنکه دیار خودش خصم خواست . که با هم‌ره و مهر ناید راست .
وسلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود
و چون حسن بیگ که آوازهٔ عجب کیفیت اشتهار یافته بود از میمنت مقدم همایونش غیرت افزای گنبد گردون شد الوالنصر
حسن بیگ که دران زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود
از وصول موکب خیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور گردیده و بحکم مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریق
حسن ارادت بتقدیم رسانید خواهر پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهرداری و زهرهٔ اوج شرف و ملداری
بود خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد و از سرچشمهٔ باطن مجسته میامنش استفاضهٔ زلال
دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی برگشاد **نظم** حسن بیگ از کمال حسن اخلاص . فرستادش بخلوتخانهٔ
خاص . سمن بر دختری صاحب جمالی . زلیخا صورتی مریم خصالی . بپاس عصمت مانند خدیجه .
بعفت همچو فرزند خدیجه . وسلطان جنید با آن صاحب بلقیس رتبه چندگاه در حسن کیفیت قرین اعزاز
و احترام اوقات خجسته انجام بگذرانید بعد از ان بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل
گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید چون جهانشاه از مراجعت
خدام عالیمقام در غایت رهبت و احتشام خبر یافت بواسطهٔ وصلت آنحضرت با امیر حسن بیگ توهمش از پیشتر
بیشتر شده شرارهٔ کانون درونش فروتافت و بهیچ قاعده استیصال نهال جاه و جلال شده گاهی در صدد
اخراج بود و احیانا خیال الغدر و قید در خاطر شآمت مآثرش خطور مینمود و همین معنی نزد سلطان جنید ظاهر گشته
انوار غیرت از ضمیر منیرش تابنده شد و از غایت حمیت فکر جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانیده
خواص اصحاب و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعهٔ مشورت درمیان انداخت و آن طایفه جهت
در رفع فتنه با خود متفق گردانیده جهت اجتماع ارباب ارادت قاصدان باطراف بلاد روان ساخت
و باندک زمانی ده هزار مرد مردانه جوشن پوش و نیزه گذار بموکب ابدیت آثار پیوستند و زبان با اظهار نیاز
و اخلاص گشاده دل بر مقاتله و مقابلهٔ اعادی و دمار ولایت بستند و سلطان جنید بهمت در هوای

صبیه

صبیه مکرمه پرداخته با استظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله
که در آنوقت در شروان پادشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکر بحر جوش عدد خروش روی باطراف آن عرصه
نهاد **نظم** چو دانست شروانشه کینه جوش . که دریای فتنه آمد بجوش . روان گشت با لشکر شکوه
که گیرد سپه راه دریا چو کوه . چون آن دو سپاه جنگجوی بهم رسیدند در برابر یکدیگر دست به نیزه و خنجر زده صف
برکشیدند . نهنگان کشیدند صف در صف . دلیران شروان ز دیگر طرف . برآمد نفیر و فغان و خروش
درآمد دو دریای آهن بجوش . از جولان سپهسالاران غبار میدان در هیجان آمده از اوج آسمان درگذشت
و از غریو جنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده گوش گردون کر گشت نیزهٔ خطی خط فنا بر صحیفهٔ احوال بهادران بر
کشید و شمشیر مصری مصر تن مردان کاری صف شکن را غرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان آبدار خرمن پندار جوانان
میسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در ضرب زنش تیز شده اسباب کین میآمیخت **نظم** دو لشکر بهم در گره آتش آمدند
دو دریای خونین بجوش آمدند . یکی را فتاده ز سر کلاه . دگر را سپر افتاده بر خاک راه .
چنان شعلهٔ فتنه بالا گرفت . که شعله برین چرخ والا گرفت . و چون در میدان صبح سلطنت خاندان
صفوی و شکفتن غنچهٔ مراد دودمان مصطفوی را هنوز مهلتی مقدر بود دران معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان
جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردیده و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید
ز بیداد گردون ناسازگار . گرفتار شد آن چنین تاجدار . بشمشیر خونریز ارباب کین . شهادت نصیبش آمد چنین . (حاشیه: جوان حسین)
روان گشت سوی بهشت برین . شدش حیدر بر سر جانشین **سلطان حیدر** نیر سپهر سیادت و سروری و شجرهٔ
گلشن امامت و دین پروری بود شعشعهٔ خاطر خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل عاطفت
و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم حلیت بی حلیتش را حیای سنت سنیه متابعت شیمهٔ مرضیه
آبا و اجداد بزرگوار معطر و انوار ولایت و بسی ورع آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه همایونش در کمال
ظهور **نظم** مغز ملک و ملت شاه حیدر . ولایت اقتباس شرع پرور . سپهر معرفت را بود ماهی .
بمحراب امامت دین پناهی . دلش روشن ز انوار حقیقت . ز رویش طالع اسرار طریقت .
و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیگ بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سروری
سلطنت و شهریاری موافق وصیت او را میبود **نظم** برافروخته از هدایت چراغ . و از اندیشه پادشاهی دماغ .
بهم جمع درویشی و شاهیش . ز شاهی و درویشی آگاهیش . و سلطان حیدر تاج اثنا عشر ترکی قرمزی که مشتهر

بود برو و از ده ترک تبارک مبارک بنهاد و کرس محبت ارادت در دامن دولتش می آویخت از همان حضرت نوبی میداد
و آن حضرت پیوسته وفور مثوبات اسباب غزو جهاد را مطمح نظر همت داشته با طایفه از مجاهدان دین و زمره
از اصحاب معرفت و یقین رایت مقاتله کفار می افراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت شمشیر دین پروری قمع
و استیصال نهال ظلم و ضلال را با خود مخمر گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون می ساخت
و چون امیر حسن بیگ بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین
و آذربیجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیله حسن عقیدت و اخلاصی که نسبت با آن حضرت داشت
صبیه صلبیه و مهد علیا حلیمه بیگی آغا را که رابعه سجاده عفت و بلقیس سراپرده خلافت بود در سلک ازدواج سلطان
حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در تزاید
نهاد و سلطان حیدر را از آن مشتری طلعت سیاره سپهر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نور بخش
و برج خلافت را آفتاب درخشان بود تولد نمود و همه آن اولاد کرامت نژاد پادشاهی است که دست عنایت
واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش بر گشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق شبستان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوه خاندان صفوی

بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت این معنی عکس پذیر گرفته خواهد بود
که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی لم یتخذ ولدا و لم درگاه با بقاء ذکر جمیل خلقی تعلق گرفته افق مبین
او را مطلع خورشید طلعت اسمعیل مبتنی گردانید که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم آرایش اقتباس
انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت ابدیت مآلش از تاب آفتاب
حوادث ظلم و ضلال پناه سازند بنا علی هذا اصحاب نشینان بارگاه مصطفا بزبان حال مناجات از درگاه ایزد تعالی
مسالت فرزند دولتمند مینمودند و دعاهای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصول مقصود
می شنودند انگاه قال عز من قائل حکایت عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و آنکه
جامع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب رشد داشت
اما چون بدیده بصیرت انوار ارتفاع در جبین اقتدار و ناصیه حال هیچیک از ان ذراری اوج نامداری
مشاهده نمود همواره خاطر فیض آثارش متوجه آن میبود که بخشنده بی منت روضه امیدوار را به ورود میوه سازد
که اغصان طوبی نشانش سایه لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد و بیارآید تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه

بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی آغا مقتضی شریعت غرا و مفاد ازدواج نامداری
مشاهده نموده همواره خاطر فیض مآثر آن قدوه اولاد خیر البرایا انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همان
فتمثل لها بشرا سویا وصف الحالش بود و فحوای بهجت افزای هذا البشر ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را لایق
مینمود ٭ درخشید اختری از اوج شاهی ٭ زر روشن لامع انوار الهی ٭ بلکه از غایت موهبت الهی که در همه
حال شامل حال فرخنده مآثر حضرت رسالت پناهی است بر سپهر دولت لایزال نیر درخشان آمد که فضای عالم را
رشک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش محبان دودمان ولایت بنیاد
تخت لولاک رسانید نظم تعالی الله زهی خورشید انور ٭ بر روشن آفتاب از ذره کمتر ٭
چو از اوج سعادت گشت طالع ٭ چنان نوری زروی شد لامع ٭ که شرق و غرب عالم گشت روشن
چو در فصل بهاران صحن گلشن ٭ و مشام جان سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی
معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و بلوازم سپاس و ستایش و آداب حمد قیام نموده بزبان حال
و قال بکلام اعجاز مآل الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل گشاد و هم در آن اوان که صبح زندگانی
آن سرور ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی دمیدن آغاز نهاده تباشیر آثار رشد مینمود با آنکه
عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصه هفت اقلیم را در حیز تسخیر خواهد کشید و هنوز آن تازه
نهال گلشن خلافت و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق خلافش دلالت بر آن میکرد
که اسرع الحال سایه سعادت و اقبال بر مفارق متوطنان ربع مسکون مبسوط خواهد گردانید ٭ همانا که خورشید
گردد جهان ٭ بگیرد جهان از کران تا کران ٭ همانا که گل بر فروزد بباغ ٭ شود گلشنش عطر بخش دماغ
و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث
خلافت مرتضوی خواهد بود بکلی همت عالی نهمتش بر تربیت او مقصور میساخت و منصب ولایت عهد باسم
خجسته فرخ جانش مقرر نموده از روی جمعیت خاطر با جمعی پیش سینه آباء و اجداد و بر رده اختیار قبل از آنکه ثمره
شجره امنیتش از مهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال
از کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون
بر وجهت مناسب چنان مینماید که قلم مسوده ارقام بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قویونلو زبان
بگشاید بعد از آن صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه

چون شهادت سلطان حیدر و نجات یافتن و مقید شدن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سالکان
طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ مقتضی آن خواهد بود که نخست کیفیت حال و وقایع ایشان
در حیز بیان آید تا سلسله سخن یکدیگر ارتباط یافته از اخباری که موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهی است
قضیه مبهم نماند دیگر آنکه نزد مستخبران اخبار عالم ناپایدار صورت همینی بر منصه ظهور جلوه گر شود که تا زمانی که آن
پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان عظیم الشان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص
بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان ارتفاع میگرفت و چون غبار چین محبت و اعتقاد باستیلا و غش صفت
عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنت ایشان متانت بصرصر بی نیازی منهدم یافته
سمت هباء منثورا گرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء **ذکر سلطنت مظفر
آثار امن و امان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن امیر قرا عثمان** از ارقام عنبرین فام جز و نگارش
ازین مجلد مشام اهالی فهم و خرد نشمایم این حکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت
صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و والد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز
بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید
پسر فرخنده اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق
انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمره شجره زندگانیش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک
بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت با میرزا جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین
و آذربیجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و همه ما بین الجانبین مواد نزاع بهیجان
داشت تا موجبی سابقا مسطور گشت سرپنجه اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را در نوشت و هم
در آن سال دوشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی
متوجه عراق و آذربیجان شد و بر وجهی که پرتو استسمام یافته آن نافه مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک
فیصل یافت الکاء تمامی ولایات آذربیجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب
و عجم در حیز تسخیر آن زیبنده تاج و کمر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار
رو بآبادانی آورده و مهمات طبقات انام در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت **نظم** حسن بیک چون جلال بنا کرد
بخلق حسن خلق را شاد کرد * بفضل ازل بود آن سرفراز * مخالف نواز و موافق گداز * کرم بود رسم

دل و تنش * بغیر از عدالت نبودی هوس * ممالک همه از وی آباد بود * رعیت ز بیداد غم آزاد بود
زراعت ندیدی محصول بحر آب * بنودی ز توجه ابر غذاب * ز اقبال او مردم آزاد بس *
ندیدی ز عمال آزار کس * و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الغفران
ارادت و اخلاص فراوان بود بنابر آنکه چنانکه مذکور شد که خواهر یکسنه و گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید
و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده و بواسطه مواصلت میمنت نشان و عین همت
آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایره دولت
و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی رسید و در ایام حیات مقدر
سمت اختتام پذیرفت و آن حادثه هایله در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه واقع شده نعش بعد از تقدیم لوازم
تجهیز و تکفین بدار السلطنه تبریز روی نمود و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه ربان الدین
عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارات
آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را هشت پسر
بود بدین موجب اغرلو محمد * مقصود بیک * زینل بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و چهار پسر
دیگر که بعد از حیات پدر بودند اسامی ایشان اینست خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا کیفیت مآل
حال ایشان در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست و از اهل تصنیف و تالیف **مولانا ابوبکر طهرانی**
معاصر امیر حسن بیک بود و در ایام دولت او تاریخ و وقایع و احوال او را انشا نمود و چون آن کتاب بنظر
مؤلف این مختصر رسید بتفصیل اخبار آن پادشاه را در سلک تحریر تواند کشید **ذکر حکومت سلطان
خلیل که اکبر اولاد حسن بیک بود و بیان محاربتی که میان او و برادرش یعقوب میرزا
روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمانفرمایی اشتغال داشت
و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی برادر او ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز افراشت
بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخت ایالت
دیار بکر را برادر ارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست و سوء تدبیر چون هم
روئیت کامشی انجهده دارای رعیت و سپاهی بیرون شو است آمد لاجرم باندک زمانی امرا و لشکریان
از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب میرزا مایل شدند و یعقوب میرزا شعار مخالفت را در اظهار کرده

باسپاه بسیار سراسر جوشن پوش وخنجرگذار از دیار بکر متوجه آذربیجان گردید وسلطان خلیل نیز با جنود تبریز در قاعده معرکه ستیز
وخونریز شده رایت سلطنت مرتفع گردانیده در عمه ودر دمنه وخوی آن دو پادشاه قتل حربی بهم رسیده ودلیران جانبین
دست باستعمال آلت قتال برده وگرد نبرد باوج فلک تیزگردن رسانیدند پس از کشش وکوشش فراوان نسیم
فتح وفیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید وسلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاده
اقبال ششماهه او مستاصل گردید یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب**
بنابر مشیت حضرت علام الغیوب چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند وخوی قتیل
گشت تمامی امرا ونوئینان آذربیجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین در
گذشت یوسف میرزا ومسیح میرزا متابعت برادر بزرگتر اختیار کردند ودست مبایعت ومتابعت بدو داده
شرط ملازمت بجای آوردند ویعقوب میرزا در خنگ دولت سوار گشته وبر کنگ حشمت نشسته از معرکه جنگ
عنان عزیمت بجانب تبریز منعطف ساخت ودر آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمایی تکیه زد وچنانچه باید وشاید
باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور مینمود
ودر تقویت شریعت غرا کوشیده جهت سادات وقضات وعلما سیورغالات مقرر فرمود وقاضی شیخ الدین
عیسی ساوه وولد خواجه شکر الله وزیر را که استاد پدرش بود بعالی منصب صدارت وحکومت امور شرعیه منصوب گردانید
بلکه آنجناب را در مشیت امور ملک ومال دخل داده رایت جاه وجلالش را باوج کمال اعتبار رسانید وامر نیابت
وسرانجام تمامی مهام سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود وجمیع امرا
وارکان دولتش را بمتابعتش مامور ساخته ابواب اصطناع بروی روزگارش بگشود واز غایت عنایت
اورا اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع فرماید وفرمود که مادام که نشان
بآن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید ومنصب امارت کارسازی بصوفی خلیل موصل
سلیمان شکوه قرار یافت وانوار رحمت ومکرمتش از مطلع کهترنوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان
وایلچیان تافت اما قاضی عیسی فضایل وکمالات بسیاری داشت وجمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته
نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت وپادشاه وامرا وسپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود ودر گفتن
کلمة الحق از ملامت هیچکس نمیاندیشید همواره زبان نصیحت بهمگنان میگشود واز جناب شریعت پناه قاضی
ضیاء الدین نور الله استماع افتاده که نوبتی از نزد سلاطین مصر وروم ایلچیان بتبریز آمدند وسلطان یعقوب

میرزا

میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت ابهت وحشمت آراسته ودگله زردوزی پوشیده وبر سریر سلطنت نشسته
آن طایفه را بار داد وچون هرکس در محل خویش قرار گرفت قاضی بمجلس درآمده وپادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت
وگفت پوشیدن لباس زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دگله را از کتف
یعقوب میرزا برگرفته وفرجی بالفعل خود رنگ در وی پوشانید وپادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از جناب
قاضی متغیر نگشته برین قیاس آن صدر عالیقدر پیوسته شهریار ذوالاقتدار را از ارتکاب اموری
که مخالف شرع شریف بود منع مینمود وبافاضه خیرات واشاعه مبرات ترغیب وتحریص میفرمود وهمچنین شیخ
نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق ومحاسن آداب ولطف طبع وحدت ذهن اتصاف داشت ودر سرانجام
امور ملکی ومالی غایت معدلت بجای آورده ودر زمین دل رعایا تخم عاطفت واحسان میکاشت وسایر امرا
وارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهامی که متعلق بدیشان بود بشرایط وقوف وکاردانی تقدیم رسانیدند
ومهما امکن در استمالت خاطر اکابر واصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع میگردانیدند وچون زیاده
برده سال حال برین منوال بگذشت وتمامی بلاد وامصار اران وآذربیجان وعراقین وفارس وکرمان
معمور وآباد گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان
تغیر عقیده نمود وبدان واسطه اساس دولت آق قویونلو روی بانهدام آورده دست مشیت مسبب الاسباب
ابواب تفرقه بر گشود وچنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر لشکر کشیدن سلطان جنید الصفوی بجانب شیروان وتوجه آنحضرت در اثنای قتال
بمنزهات ریاض رضوان سلطان جنید در اواخر اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر
باجر افضلیت غزا وجهاد با لشکری از اهل ارادت واعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شیروان
برافراخت تا با کفاری که در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید وبمقتضای کلمه کریمه اقتلوا المشرکین
کار فرماید وچون شیروانشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله دربندی که در آن زمان شیروانشاه بود از عزیمت
آنحضرت اطلاع یافته ترسید که غازیان عظام در وقت عبور از آن مملکت متعرض عیتش گردند وبحکم الحب
یتوارث والبغض یتوارث سالک طریق عناد وخلاف گشته ایلچی همعنان برق باد نزد یعقوب میرزا
فرستاد وپیغام داد که سلطان جنید با سپاهی عظیم بعزم رزم وپرخاش متوجه شیروان شده هیچ
شک نیست که هرگاه او را فتح این ولایت تیسر پذیرد هوس تسخیر دیگر ممالک فرماید وباین واسطه اختلال

بارکان مبانی جاه و جلال آن برگزیده استقلال او باید ؛ هرچه آید از ان خلل در کار ؛ هست زاول علاج آن ناچار
پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت اشتباه لشکری ظفر نزدیک بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفهٔ قزلباش را
بکنار کر بایستی بازهٔ آتش فتنه و التقدم مقام پیش فتنه اشتعال شوکت ایشان را بصرب شمشیر آب دار تسکین دهیم
و یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جادهٔ صواب منحرف گشته سلیمان بیک بابا با چهار هزار سوار
جرار بامداد شیروانشاه ارسال نموده استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربهٔ سلطان حیدر فرمود و قبل
از انکه سلطان سلیمان بشیروانشاه پیوندد سلطان حیدر از ناحیتی که در جانب شمال شیروانست آن مملکت عدو
بطرف دیار کفار شتافت و لوازم غزا بجای می آورد و از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که اقدام اخلاص و اطاعت
پیش می آمدند از موائد انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور میکرد و چون نواحی تیمورقاپی معسکر حضرت
سیادت مآل گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده شیوهٔ ناپسندیدهٔ
تمرد و عناد الهف نمودند دروازهای آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند
و سلطان حیدر سالار از مخالفت آن زمره متغیر گشته غازیان متهور را بفتح آن قلعه مامور گردانید و ایشان
آغاز محاصره و محاربه کرده بتقبیح یولاد چنگ بی لبث و درنگ کار خود پرداخته و باندک فرصتی میان یکبرج از
بروج تیمورقاپی را صفت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آن حال بری بجابرا تعقب رسیده
بموقف عرض رسانید بنابر فرمودهٔ یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربیجان بشیروانشاه پیوست و اکنون
آن دو سپهدار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر حضرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این
خبر مضمون کریمهٔ و مالنا الا نقاتل فی سبیل الله را برخاطر فیاض نا گذرانیده از کثرت اعدا اندیشه نکرده روی
مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانید و در نواحی منزل تبرسران شیروانشاه و سلیمان بیکان
با سپاه فراوان نظم همه تیغ کین بر ون از نیام ؛ همه خنجر کذار و خون آشام ؛ و سلطان حیدر بقوت
باطن تمکین عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا
و ثبت اقدامنا گردان ساخته و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریص فرمود و صدای گیر و دار
در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت راندند تیغ کین از نیام و تیغ بر کشیدند
و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند ؛ دلیران پیشانها
برافراختند ؛ ز هر سو بمیدان کین تاختند ؛ کشیدند یکبارگی تیغ تیز ؛ گشادند درهای جنگ و ستیز ؛

فلک گشت دریای قیر از غبار ؛ زمین شد ز خون یلان لاله زار ؛ و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر
امر قتال گشته بارها از ابطال جان صف اعدا تاخت و بضرب شمشیر نیلوفری فام و قوت سرپنجهٔ حیدری
بسیاری از سپاه شروان و ترکمان را آذربیجان را بر خاک هلاک انداخت ؛ بشمشیر کین شاه حیدر مصاف ؛ در افکند در چشم اعدا شکاف ؛ به پیکان خونریز و رمح ستیز ؛ بر آورد از جان نشان رستخیز ؛ در فتوحات
شاهی مهبط فیوضات نامتناهی سمت تحریر یافته که در آن معرکهٔ هولناک بهنگام جولان شجاعان جهانگیر
سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین
بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و رحمت دست از قتل آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت کشیده داشته
او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب اقدس نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیدند
از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامهٔ اجل او باختتام نرسیده اما
منشور حیات من بقلم ختم مرقوم گردیده مراد درین معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چندگاه دیگر متاعت
دنیای بی وفا میباید کشید آنگاه دگر بار بعد از آن آن سلطان کرامت انتما بصف اعدا حمله نموده و نهایت کوشش
و کوشش ظاهر ساخته بسرپنجهٔ قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شیروانیان پیمود و چون نزدیک بآن رسید
که شیروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکهٔ ستیز عنان بگردانند ناگاه ازدحام گر برین منعطف گردانند از شست تقدیر
تیری عمر فرسای گشاد یافت بسبب انقطاع رشتهٔ حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر
عالی گهر و اجداد امامت نژاد بذروهٔ بلند شهادت فایز شد و طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید
فغان از جور گردون ستمکار ؛ که خرابکار مردم نیستش کار ؛ میِ خونریز دایم در کمین است ؛
ز خون سروران گلگون جبین است ؛ کمان کینه اش بر که گشاده ؛ نشانه کرده اش قلب که و مه ؛
شوی گر همچو حیدر ز اهل باطن ؛ نجات از تیر قصدش نیست ممکن ؛ القصه بعد از وقوع آن حادثهٔ عظمی
و واهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار قدم در وادی فرار نهادند و شیروانشاه
و سلیمان بیک میدان پیکار نصرت و ظفر بتیغ و سر دو گشته سر مبحث اعیال بشارت به تبریز فرستادند
و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع طبرسران بخاک سپردند و جهات
و یراق گرانی سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر خویش آوردند ذکر محبوس
شدن دردریای ولایت وسپهری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمود دولت یعقوبی

سپاس بیقیاس پادشاه بی‌نیاز را از مطلع کلام معجز نظام واهب العطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی بر فضای خاطر اشراف طوایف انسان میتابد که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نعمت ابتلا را در کسوت بلا رو نماید و چند گاه چشم تماشایش را از دیدن چهره عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچه مطلوب از آنجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بسنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بیهوده ها می همت صعوب سهولت پذیرد ابراهیم خلیل را القای آتش نمرود را باقدام رضا و تسلیم پیش باید خطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور یافت و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بطبق کلمه یا ابت افعل ما تومر گردن انقیاد ننهاد نوای عافیت یزدانی از افق وفدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت یوسف صدیق تا بجز اخوانی از چاه فرقت یعقوب در ذلت و بند نرفت بعزت مملکت مصر نرسید و نبی عمی تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت اقبالش نوزید **نظم**

براه عاشقی هر کس نهد گام ۞ نبیند بی تعب روی دل آرام
چو اسمعیل از فرمان مبر سر ۞ نه پیچد سر کسی کو داده کرم
ز سعد اتکبا را چاه یوسف ۞ برآید بر سپهر جاه یوسف
بکار امید جمله اضطرابست ۞ ز روی هیچ گل بی خار ...
پس از انجام شام ظلمت افزا ۞ شود صبح سعادت عالم افروز

نظیر این تشبیبات فرخنده مآل نقطه دایره دولت و اقبال و مرکز سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی رسیده بود که واقعه هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و متعاقب آن ابتلا بآن مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شد و همان اضطرار صعوبت غربت اختفا داد و چنانچه مرکب از این وقایع و احوال و حصول انشراح و جلال آن پادشاه صفوی خصال باوج امانی و آمال عن قریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته بنابر صغر سن شاه عالی گهر برادر بزرگترش سلطانعلی پادشاه را قائم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده بمظنه بشارت بکوشش اصحاب ارادت و اعتقاد برسانیدند و در اندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر بجهت ادای تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بطلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند و چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید

از آن دو حاکم ارباب امارت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطانعلی پادشاه را با برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت پادشاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشان حلیمه بیگی آغا را گرفته بشیراز برده بحاکم آن مملکت منصور بیک پرناک سپارد و آن امیر واجب الامر نموده باردبیل شتافته سلطانعلی پادشاه بغیر رضا و تسلیم چاره ندانسته با والده و برادران مصحوب موکلان بشیراز رفته منصور بیک پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خرد سالی آن گونه شامله گرفتار شد و فغان از جان سکان ملا اعلا برآمد که آیا آفتابی که در صدر سپهر تو طلوع ... نگاه دیگران تمتع خواهد بود و در مضیق تنگ تر از دایره نون چگونه تحمل نماید و کامیابی که باید از سایه همت رعیت پروری سلطان ربع مسکون خواهد گشت مانند خورشید در عقده کسوف بچه طریق بماند **نظم**

نشاید در صدف در شب افروز ۞ نزیبد نور خورشید و روز
کسی کو را شهنشاهی نصیب است ۞ بکام دشمنان دیدش غریبست

هرچند بعضی از سالکان مسالک امارت میرزا یعقوب را از آزار آن دراری برج امامت منع نمودند بجای نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت تا وقتی که حباب متمم اساس دولتش را زیر و زبر گردانید و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمایه که یعقوب میرزا در قراباغ اران و منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود و نزول بلایا و حلول رزایا در آن اردو متواتر گشت و نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش هنوز از سوگواری پسر بازنپرداخته بود که مدت عمرش نیز بسر آمده رخت بعالم آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و مرغ روحش از خطه مملکت دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا درین باب گوید **نظم**

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری
عزیزان یوسف ارکم شد چه شد یعقوب را باری

ذکر سلطنت میرزا بایسنغر و کشته شدن امرای بایندر

چون سلطان یعقوب میرزا از ملک بملک اختیار نمود صوفی خلیل و امرای موصلو و پرناک میرزا بایسنغر را بپادشاهی برداشته و تومنیان بایندری بسلطنت مسیح میرزا ولد امیرحسن بیک اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان صورت مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغر وزیده و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافته مسیح میرزا را با اکثر بایندریه بقتل رسانیدند آنگاه میرزا بایسنغر در غایت تجمل بتبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را بقبضه اختیار درآورده پایه اقتدارش از اوج سپهر درگذشت بنابر ذخیره که از روز سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی

روزکار آن طایفه کرده و از آنجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و نجم الدین مسعود اگرچه از جنگ جان بدر برد
اما در خلال این احوال محمود بیک ولد امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا
از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که در بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شده و داعیه استقلال پیدا کرد
شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بوی دادند و اکثر بلاد عراقین را بحیطه تصرف درآورده پای
جلادت آهنین و تیغ حب تعصب در کرکین نهادند چون این خبر بتبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب صوفی
خلیل متوجه مخالفان گردیده و در صحرای ورکزین آن دو پادشاه چشم کین بیکدیگر محاربه نمودند پیکر نصرت و ظفر
در نظر بایسنغر میرزا جلوه گر گشته و محمود بیک از غایت بیکرانی پناه بآسیای برده سید نعمت الله همدانی
که دران نواحی بود از صورت حال وقوف یافته متوجه آن گردید و از خیاتش شده بیک ناگاه حوالی طاحونه
فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده در غایت الاذلال نزد بایسنغر میرزا روانه ساخت و بایسنغر فرمود تا
امرا پسر عم را جنب کرده در تراب هلاکت انداختند و بعد ازین فتح عظمت و جبروت و باد بروت صوفی خلیل
از حد اعتدال درگذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شده همین معنی سبب مخالفت
سلیمان بیک گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیک که در آن زمان والی دیاربکر بود چون کمال اعتبار صوفی خلیل
و آزار خاطر امرای آذربیجان را استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داده و باتفاق سایر حکام دیاربکر لشکری فراهم
آورده عنان عزیمت بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنغر
عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرای آذربیجان
که نسبت بصوفی خلیل و طریق نفاق سلوک مینمودند بیکبار شعار خلاف ظاهر کرده زمام اختیار بایسنغر
میرزا بدست آورده و او را طوعا و کرها نزد سلیمان بیک بردند و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنغر
اطلاق نموده در ملازمتش بتبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید
هر روز یکی زور درآید که منم **ذکر ارتفاع لوای دولت رستم بیک بدایه سلطان و انخفاض رایت**
شوکت میرزا بایسنغر و سلیمان ترکمان رستم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک که آثار اقبال از
ناصیه حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون مسیح میرزا
در معرکه سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید اسیر بدست صوفی خلیل افتاد
و در قلعه النجق که کوتوالش قورقی سیدی علی بود محبوس گشت و دایه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت

همواره تخم اندیشه وصول بمنصب امیرالامرایی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک
از قراباغ اران عازم النجق شده معتمدان نزد قورق سیدی علی فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیک را
بپادشاهی برداریم و جنود انبوه فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربیجان گماریم قورق
سیدی علی با همین معنی همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت
آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمد دایه سلطان بوی پیوست آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرشکن همعنان
یکدیگر متوجه تبریز گشته سپاهی بی ستیز در ظل رایات ایشان جمع آمد این خبر بعرض میرزا بایسنغر و سلیمان
بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند اما بر فوجی که بقراولی فرستادند طریق بیوفایی مسلوک داشته
نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنغر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنغر بنابر آنکه داماد
شیروانشاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود عازم شیروان گشته سلیمان بیک روی بطرف
دیاربکر آورد و رستم بیک عنان عزیمت بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربیجان را بی مزاحمت اغیار
در کنار گرفت و همت بتدارک خللهایی که در فترات مذکوره باحوال مملکت راه یافته بود بگماشت
سلک امور جمهور نزدیک و دور بیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان
و کردستان و لرستان قاصدان بخت دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند
و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنغر میرزا چون بشیروان رسید
شیروانشاه امداد و امداد او را فرض ذمه همت گردانید و ابواب انعام و اکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش
بهم رسانید و دران ایام که بایسنغر میرزا در شیروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی از امرای
منحوس پس طعام مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک بدیاربکر رسیده و زمانی چند بعیش و نشاط
اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاده یافته رشته حیاتش را منقطع گردانید کیفیت این واقعه
چنان بود که قبل ازین سلیمان بیک برادر زاده خلیل بیک را ببعضی از اسباب گرفته بود و درین وقت
که بدیاربکر مراجعت نمود نور علی بن زاده خلیل بیک که در آنولایت در سلک اهل حشمت انتظام داشت
بانتقام خون عم در صدد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام حسن کیف سر و تنش را بزخم دم
تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر بجهت اشتغال خود
قاسم بیک را حاکم و والی دیاربکر ساخت و او به آنجانب شتافته رایت عدل برافراخت **ذکر نجات**

یافتن درداری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر بتقدیر حضرت باری چون مقتضی حکمت بالغه ربوبیت در درج امامت و دراری برج ولایت چند گاه در محنت قید و حبس اوقات خجسته گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم ولا تیأسوا من روح الله از مهب لاان الله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد و برطبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چند روی نمود که هریک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد که کوتوال قلعه بدین سبب میرزا دست از جان خواست کوتاه کرد تا یاغی بر ضمن در آنجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیگ برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیگ را بگریزانید و دیگر آنکه شیروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود دختر داده با رستم بیگ ابواب خلاف باز گشوده لشکری بمیرزا بایسنقر داد او را باستخلاص ملک موروث ترغیب نمود چون این خبر برستم بیگ رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطانعلی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گردانیده مصحوب ایبه سلطان بجانب شیروان فرستد تا طبقه صوفیه خارا بن عظام حسام خون آشام از خیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر و شیروانیان بر آورند و مقصود او بکلی بحصول پیوسته مملکت عراقین و آذربیجان در تحت تصرف قرار یابد بنابر علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر و شیروانشاه استماع نمود آن سه کوکب اوج امامت را از اصطخر بتبریز طلبید خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاده یراق سفر شیروان کرده بالتماس اخلاص و اعتقاد زبان گشاد چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادات دنیوی و اخروی در ظل رایت سلطانعلی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت بمعاونت ایبه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آن طرف رود سیاهی سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بتوره و چپر مضبوط ساخته چندگاه سفیر تیر از طرفین آمد شد مینمود و هر روز آتش مخالفت و مناقشت اشتعال یافته پیکر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیگشود آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشیروانشاه معاودت کرد و سلطانعلی پادشاه و ایبه سلطان روی توجه بتبریز آوردند هم در آن اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیگ اظهار خلاف نمود و خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر نیز از شیروان در حرکت آمد و تا منزل آثار رستم بیگ چون خود را انداختند وطرف هدف سهام طغیان مخالفان دیده بار دیگر ایبه سلطان را در مصاحبت سلطانعلی پادشاه

متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قرا پیری را با جمعی کثیر از جوانان بر تهور بحرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و ایبه سلطان در این نوبت میرزا بایسنقر و لشکر شیروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید و قرا پیری تواجی در نواحی گزین با کوسه حاجی مقابله نمود باقوت دولت رستمی بر وی غالب شده کوسه حاجی مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یکشنبه بتبریز رسید و رستم بیگ فرحناک و مسرور گشت و تمامی کل از ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربیجان و اران از خار تسلط معاندان مصون ماند و دوحه اقبالش از ذروه آسمان درگذشت **ذکر شهید شدن سلطانعلی پادشاه و مشرف گشتن اردبیل از یمن مقدم شاه دین پناه** چون رستم بیگ بمساعدت طالع آنجا یاغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطانعلی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم از روی تبجیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا به اردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری تمکن دارند و در بقعه زاویه حضرت شیخ صفی کوشیده بارشاد طایفه صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معهود شتافته متکفان زوایا هجران و منتظران جناب جهان از غبار موکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال به سپاس و ستایش کریم ذو الجلال گردان ساخته قلقله نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و چند وقت او معتقدین که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود بار دیگر از جلوس سلطانعلی پادشاه زینت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع خجسته آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت و غنچه مراد اصحاب رشد و رشاد از نسیم نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحه آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت دلکش مطلوب میوه مقصود بار داد و در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص در دامن متابعت محمد و فرادکان زاده و ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطانعلی پادشاه بگوش هوش رستم بیگ رسید از مخالفت آنحضرت اندیشه مند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سرادر عالی گهر را باردو برد و جمعی معتمدان خود را تعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند و هیچکس از طایفه قزلباش در ملازمت سلطانعلی پادشاه نگذارند و در اثنا آن آن عالی مکان در اردوی رستم بیگ تشریف داشته و هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و جنس و احمر و اجناس نفیسه دیگر

نذورات میگذرانیدند و چون معلوم ایشان شد که بخلاف حکم در اردو باشند مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیک از هجوم آن زمره بجهت هراس بقیاس بی علاج راه داد و از قشلاق خوی روی توجه بییلاق نهاد و قصد نمود که قطع صله رحم کرده سلطانعلی پادشاه را شربت شهادت چشاند و سرچشمه هدایت و عرفان را بخاک بی ادراکی انباشته ضمیر مکدر را از آن دغدغه فارغ گرداند و چون کیفیت این اندیشه را معروض داشته آن سرور آفاق مقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق علی‌ما دو شیخی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب کرده تا خطه اردبیل عنان کران انگیخته از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آنجا بود در موکب آن حضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل در مقاتله و مقابله اعدا بستند و رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه ایبه سلطان را با جمعی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان [illegible] متوجه اردبیل گشته در روزی که نزدیک آن بلده رسید سلطانعلی پادشاه بنور باطن هدایت میامن دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که درآن روز از تیغ رستم بیک آن حضرت را از سرچشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کاربردازان قدر و قضا لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالم بذروه ثریا رسانند بنابر آن امرای صوفیه را بعتبه علیه طلبیده و از ارتحال خود خبر داد و باتفاق رایات دولت شاهی را آراسته تاج دوازده ترک خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاد و همان لحظه طلیعه لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای علمای عالیمقام جامه جنگ درپوشیده و بدستور جد بزرگوار خود امام حسین علیه السلام با اهل ظلام جدال مینمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید * دریغا که سرو چمن کرم در اوقات پا بتیغ ستم * دریغا که خورشید اوج کمال * پذیرفت از جور گردون زوال * دریغا که گیتی کرا کرد تم بود بر خلاف صفای کرم * دریغا که یک لحظه چرخ نگون * ز خون ریختن می‌نگردد سکون * بود داغش سرخ از خون * ندارد غم جان مجنون دلش * درین باب چند گویم سخن * نگردد ز دل و زبان حزن زن همان به که سازم سخن مختصر * کنم عرض حال شه دادگر * شاه والا گهر بعد از وقوع آن مصیبت جهت جمعیت امرا و اعدای دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت ندانست و با حسین بیک لله و خادم بیک و غیرهم از امرای صافی طریق مشورت مسلوک داشته همگنان سفر گیلان را مستصوب شمردند و آنحضرت دویست کس از مریدان مخلص و معتقدان مختص را در کنار خود و سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرموده چون بلاهجان رسید فرمانفرمای آنجا میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان معظم‌تر بود مقدم دودمان عصمت و مستغنی

موکب فرخنده فال آن نقطه دایره شرف و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال نمود و جهت مسکن آنحضرت و معتقدان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده بر وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چندگاه سید ابراهیم خیال مراجعت کرده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بدستور آکمه آق قویونلو طاقیه بر تارک مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه تا زمانی که ضمیر منیرش بتعیین الهام فرزند که فرموده صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود آنگاه رفع اعدای دولت ابدپیوند را همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربیجان افراخته لوای کشورستانی برکشود و چنانچه بعد از تحریر تتمه ذکر ملوک آق قویونلو این حکایات مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرایب نشان بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک بازستم زمانه فتنه‌انگیز

احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم آثار شجاعت و شهامت از ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چند سال بفراغ بال و ظلال عنایت قیصر دولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از روم و ترکیه بصوب آذربیجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله افراخته بموکب عمزاده را استقبال نمود و دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر را دانسته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانسته لاجرم بار دیگر عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف دادند پس از تقارب فریقین چون هنوز اشتعال نایره جنگ و شین امرای عراق و آذربیجان طریق بیوفایی مسلوک داشته تا گرد استرده بر رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند احمد پادشاه بنا بر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم استقامت مبانی دولت خود میپنداشت در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت این صورت در سه روز روی نمود مدت سلطنت رستم بیک شش سال بود

ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربیجان و بیان شهید شدن و بنا بر مخالفت ایبه سلطان

چون چشانیه کلفتی و نهایه فتنی هر کس مملکت

آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره بگشاد و در کمال حشمت و اقبال ایت جاه و جلال ارتفاع داده روی توجه
بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی از وجود خود مزین ساخت
و رعایا و مزارعان ابتهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری بر افراخت و فرمان فرمود که زیاده
از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت باشد و زیاده دیوانیان بهیچ نهج و بهیچ بابی بر هیچ آفریده حواله
ندارند و تمامی طوایف انسان از تکالیف دیوانی معاف داشته باخراجات و شلتاقات کسی ایشان را از نه
اداره قلم ابطال بر تفسیرات ارباب سیورغال کشیده و نشان معانی سچکس از ارباب عمایم را امضا
نرسانید و اهمیتی بروی مبارک نیاید زیرا که هم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک
با هم متفق گردیدند و لوای مخالفت جهت محاربت برافراختند و او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل آنکه احمد
پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان دولت
ممتاز و مستثنی بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشیده و ملکه عرق حیاتش را
بتیغ تیز منقطع گردانیدند و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد رسیده خاطر
بران قرار داد که هنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند درین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت
کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روان شده بعد از قطع چند مرحل
رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاد و او را بطلب خون برادر تحریص نموده مابین الجانبین قواعد عهد و پیمان
با یمان تأکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی چیپاک بایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت
حادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان بدفع ایشان منعطف گردانید در کزالنگ اصفهان تلاقی فریقین
اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ و هیجان آمده زبانه فتنه انگیز الوان ستیز و خون ریز کشاده بر فرق
کزالنگ از خون کشتگان گلرنگ گشت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت صنعیا از پای افتادگان
با کوه دماوند صفت مساوات پذیرفت و بنابر اقتضای قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان
و قاسم پرناک وزید احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود در اثنای گریز بقتل رسید و ایبه سلطان
چون همچنین مهم بزرگ از پیش برد روی توجه بقشلاق بلده قم آورد و خطبه و سکه را بنام سلطان مراد ولد یعقوب
میرزا که بعد از قتل برادر خود بایسنغر در پادشاهی شیروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخت قاصدی جهت
طلب او بشیروان فرستاد و رقم بارگاهی تکلف در موضع مناسب نصب کرده سندی در پیشگاه بارگاه نهاد

و دستاری بزر بر سر نهاد و وضع نموده مرصع بدستوری که امرا و سلاطین را ملازمت نمایند به آنجا میرفت و سرانجام
مهام پرداخت ایشان میکشید و حال بدین منوال جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید ذکر خروج میرزا محمدی
و الوند و کشته شدن ایبه سلطان بتقدیر مالک الملک بی‌مانند اولاد یوسف بیک بن امیر حسن بیک
محمدی و الوند در روز جنگ کزالنگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن پادشاه و تفرق سپاه
ترک ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی به ابرقوه و یزد رفت و حاکم آنجا رستم بیک بایندر با اتفاق
اشرف بیک او را بپادشاهی برداشت و الوند میرزا به بار بکر شتافته معاونت خال رستم بیک قاسم
که پیش از واقعه سلیمان بیک بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون آیه سلطان
فصل زمستان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه
گردانید ایبه سلطان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را تحت
تصرف آورده در ملک ری حل اقامت انداخت و ایبه سلطان سپاه آذربایجان را فراهم کشیده بجانب
او نهضت نمود و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیت فرار خوانده نزد حسن کیای چلاوی بقلعه استا
رفت و ایبه سلطان برادر خود گوزل احمد را در والی ری گذاشته تقم مراجعت نمود و بدستور سال گذشته
در آن بلده طرح قشلاق انداخت امّا محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برده با تفاق امیر حسن کیا
و اشرف بیک روی توجه بری آورد و شبیخون بر گوزل احمد زده تمامی برایش را بگرفت و گوزل احمد پریشان حال
و مغلوک برادر پیوسته ایبه سلطان در قم اقامت خود مصلحت ندید و در میان زمستان بر اسب فرار
سوار شده عنان تا بلده اهک نکشید درین اثنا سلطان مراد از شیروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر
گشته دل در مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمدی میرزا در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر
امرای عراق اقدام اخلاص مثل او در ننهادند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفته و محمدی میرزا
همگنان را بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عددی بسیار و عدت بیشمار متوجه ایبه سلطان گردید
و ایبه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورده در عرصه درگزین آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیده
و هم از گرد راه در میدان تاختند بعد عرصه قیامت اثر آتش ستیز تیز گردانیدند و محمدی تاب نیاورده نیمه ری
اختصاص یافت ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت گزل احمد پشت بر معرکه قتال
کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز خرامید و بر تخت سلطنت نشست

لوای مکنت بایوان کیوان رسانید **ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا در سنین ایام دولت میرزا محمدی بانتها** چنانچه سابقا در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند لزمو کرزالنک بمیابکر رسید قاسم بیک اسم
سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور
ملک و مال شده امرا و ارکان دولت او هیچ کار دخل نداده و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت
و تجبر گشاده بنابر علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کرده و شبی از اردوی
قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربیجان آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادر و لشکر جلادت
اثر خبر یافت تاب مقاومت در حیز تمکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بیدرد
سر تبریز و آمده بیکان در دار الملک آذربیجان لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه تقی الدین
عنایت کرده لطیف بیک را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی میرزا باتفاق بعضی از امرای عراق که بوی
پیوسته از طرف سلطانیه بطرف اصفهان نهضت فرمود و سلطانزاده در شیراز از جمعیتی وقوف یافته
ابواب خلاف و نزاع برگشود و ملکه هم در آن ایام با سپاهی نصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گشت
و محمدی باستقبال پسر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین تلاقی انجامید
بعد از تسویه صفوف و تحریک رماح و سیوف محمدی میرزا کمینه گرفته مقید گشت و سپاه او منهزم شده
اقتضا قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از جمله اعاظم امرا پیرعلی و پیر محمد و قفاق با اولاد و اتباع بطرف
ساوه و قم و کاشان رایت نخوت باوج سما رسانیدند اما سلطانزاده میرزا بعد از دیدن پیکر نصرت ظفر
محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک را مایل ساختن امرای مشار الیهم نامزد کرد و بیرام
بیک بساوه رفته با پیرعلی بیک ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد
قفاق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته بعد از تقدیم مراسم میثاق آن سه امیر بصوب
بیرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند چون بدو برادران در گزین منزل گزیدند اسپ بقیاس نکاهبه
راه داده شبی بیرام بیک را که در خواب غفلت بود تنها گذاشته و هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود
برافراشته سلطانزاده بعد از اطلاع برین مکیدت با پنج هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد و پیرعلی بیک
اسباب قلعه بندی مرتب ساخت که مبنی بجراحت بیج و باره پرداخت و سلطانزاده مدت پنجاه روز که
هرچه تمامتر بامر محاربه و محاصره اقدام نمود و مطلقا میدان چهره مراد فایز نگشت و قاصدان سخندان در میان

انداخته مهم مصالحه قرار یافت برین موجب که از اولاد پیرعلی بیک ابدال بیک از ساوه بیرون آمده بقاعده
ملازمت سلطانزاده بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیرعلی بیک بدستور استمرار حاکم ساوه باشد و همانروز
که ابدال بیک بخدمت سلطانزاده رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان نگران بجانب آذربیجان
منعطف گردانید **گفتار در ذکر مصالحه سلطانزاده و الوند با یکدیگر و بیان مجملی از احوال
ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور** چون سلطانزاده از ظاهر ساوه
کوچ فرموده هوس تسخیر سایر ملک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز متوجه او گشته
نواحی میانه قلعه را معسکر ساخت و سلطانزاده بچهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال قتال
علم اقامت برافراخت و درین اثنا درویش نیکوخواه که موسوم بود بپیا بابا خیر الله آن دو پادشاه بلند همت
گرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از وخامت عاقبت
مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت ایشان
دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربیجان از الوند باشد و جمیع ممالک
عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطانزاده گردد بر موجب عهد و پیمان در میان آمده
الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطانزاده بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه
پیرعلی بیک و پیر محمد بیک و قفاق بیک بملازمت سلطانزاده شتافته پیرعلی باتفاق قفاق معرض
تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت و درین اثنا معروض سلطان مراد شد
که حاکم شیراز قاسم بیک پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکر پرخشم و کین عازم فارس
گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در حیز تمکنت خویش ندید و بقدم اعتذار
و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد با ر دور رسیده سلطانزاده و امرا اطاعت او را حکم
ایمان پاس دارند و جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند و سلطانزاده از
قصر زرد بکازرون رفته زمستان آنجا بپایان رسانید و درهمین سال شاه مرتضوی خصال
ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و یکروز در دلیمان قشلاق کرده پادشاه آفاق لشکر بآذربیجان
کشیده روی سعی سعادت بنهال اقبال الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست

انشاء الله تعالی و تقدس گفتار در بیان ابتدای ظهور دولت ابدپیوند شاهی و طلوع تباشیر
صبح امید از افق عنایت بی‌غایت الهی همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظفر السلطان
ظفر کرا از مبادی تنسم صبا صبح اوایل نسیم گلزار نشو و نما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت
انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک سازد و به آبیاری شمشیر زمرد فام چمن
ملک و ملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشایی برافرازد ؛ برافراز لوای پادشاهی
کند تسخیر از مه تا بماهی ؛ براندازد بنیروی الهیت ؛ اساس دولت اهل غوایت ؛ زند بر فرق اعدای بداختر
بسان حیدر کرار خنجر ؛ بامداد امامان گرامی ؛ بگیرد عرصه عالم تمامی ؛ کند نو شیوه دشمن گدازی
بخشد دوستان را سرفرازی ؛ نهد بر طارم افلاک مسند ؛ بنای شرع را سازد مشید ؛
ز نور خاطر اقبال پرتو ؛ دهد دین را نضارت از نو ؛ بلطف اهل یقین را چاره سازد ؛
ز قهر اعدای دین آواره سازد ؛ دهد از عدل معموری جهان را ؛ خجل سازد ز بخشش بحر و کان را ؛
بنا بر علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت گیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا
علی طریق محبت و اتحاد مسلوک میداشت و بالهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مآثر
بر آن قرار گرفت که از ولایت غربت متوجه خطه جنت رتبت اردبیل گردد و از ارواح مقدسه
آباء کرام و اجداد عظام خویش استمداد همت بر اخراج ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف
گرداند و این معنی را با طایفه از اعیان غازیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه و جلال
بودند ظاهر ساخته آن جماعت بنور فراست دانسته که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن نشست
و نسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بسته و زبان
نیاز باداء این مقال برگشادند ؛ که ای سرور آل خیر الانام ؛ کواکب سپاه فلک احتشام ؛
وجود همایون تو زیب تخت ؛ ملازم بدرگاهت اقبال و بخت ؛ بهر سو که خواهی توجه نمای ؛
که گردی چو خورشید کشورگشای ؛ و بعد از تصمیم عزیمت آن قدوه خاندان امامت و کرامت یکی از
اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاده و قاعده عزیمت
نهضت همایون را با والی لاهیجان در میان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه و عظم

شان

شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چندگاه دیگر با روزگار در ساختن انسب است و این
عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب ؛ تحمل بود شیوه دلپذیر ؛ خصوصا بکاری که باشد خطیر
درین امر نیکو نباشد شتاب ؛ ز راه تانی عنان برمتاب ؛ و این جواب بسمع قبول کامیاب رسیده شاه
عالیجاه جهت ملاحظه خاطر میرزا علی در آن ماده فی الجمله توقفی نمود و پس از روزی چند بنفس همایون با سلطان
گیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود آنجناب بگرفتی و دیگر آن مهر سپهر کشورگشایی را
بصبر و شکیبایی امر کرده و در باب فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد اما التماس او درجه
قبول نیافت و پرتو اجابت بر ساحت عرضش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته ؛ پس از عرض
خدمت ز روی نیاز ؛ زبان کرد در عذرخواهی دراز ؛ که شاها ز تقصیر نادم ام ؛ ز خدام درگاه شه گام
چه حد توان بست در کار تو ؛ بود همت تو نگهدار تو ؛ بر رای بیننده کهان و مهان ؛
مرادت دهد کردگار جهان ؛ بعد از آن پادشاه سلیمان شان بمنزل همایون مراجعت فرموده در جمعی که
ظفر همره و نصرتش یار بود ؛ سعادت چو دولت مددکار بود ؛ باهنگ رفتن میان کرد جست ؛
برای صواب و سبزم درست ؛ گران کرد از پای دولت رکاب ؛ سر سروران شاه عالیجناب
ز گیلان شهی کامران شد روان ؛ بتدبیر پیر و بخت جوان ؛ و میرزا علی با جمعی از ساکنان طریق بدرقگی
عالی را مشایعت نموده و پس از طی مقدار مسافت اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضعی ارجوان از بلوک
ستاره که داخل اعمال همان ولایت است ستاره سپاه کشت لشکر شتا دست تعرض بر آورده تا سر سرما
بجایی رسید که کار از ارتکاب بوادی و شکیبر در گذشت بنا بر آن خسرو با استحقاق هم دران منزل یراق قشلاق
کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه ثوابت و سیار منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج ربیع
منزل ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده و با ملازمان بکمال طی مراحل فرموده قرین
الطاف کریم عطوف بوطن مالوف رسیده و چنانچه لازمه اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم
طواف مشهد جنت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبای بزرگوار بتقدیم رسانیده و در آن مقام واجب الاحترام دست
مناجات بر آورده زبان بسوال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بیمنت و واهب بی
ضنت مرادی که داشت طلب نمود ؛ خدیو جهانبخش عالی حسب ؛ امامت نژاد حسینی نسب ؛
دران مشهد واجب الاحترام ؛ مطاف اکابر پناه کرام ؛ در افشاند از لب ز روی نیاز ؛

بپروردگار جهان گفت باز ٭ که ای برتر از عقل و فهم و قیاس ٭ سزاوار حمد و ثنا و سپاس ٭
تویی تاج بخش ملوک عظام ٭ برآرنده حاجت خاص و عام ٭ کرم دستگیری شوم سرفراز ٭
ز امداد خیل و حشم بی نیاز ٭ وگر تاج شاهی نبخشی بمن ٭ چکار آیدم مرد شمشیر زن ٭
الهی باعزاز خیر البشر ٭ بحق امامان اثنی عشر ٭ بسر دل تیغ معانی ضمیر ٭
برخ حضرت آفتاب سریر ٭ صفی نام صوفی صفت کز شرف ٭ مهی بود تابان ز برج شرف ٭
خدایا بعرفان اهل یقین ٭ بحق تمام بزرگان دین ٭ که بخشی مرا منصب سروری ٭
بر اعدای دولت دهی برتری ٭ بملک جهان سرفرازم کنی ٭ مهم ساز اهل نیازم کنی ٭
که سازم اساس شریعت قوی ٭ دهم ملت احمدی را نوی ٭ بشمشیر خونخوار حسام جهاد ٭
کنم دفع اصحاب شر و فساد ٭ و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض اشتمال پرتو انداخت روی نیاز از زمین برداشته بصوب منزل همایون نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک چاکرلو در اردبیل متولی بود و میرزا محمد طالش باوی در طریق هواخواهی سلوک میفرمود و بنابر شکر بسیار آن دو سردار را اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آن دیار مناسب نمی نمود لاجرم آن حضرت عزم سفر جزم کرده در خلوت خاص بار برده از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال عبدی بیک تواجی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب آوریم که منتج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بر هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود و آن حضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که کلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه را منظور نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا مقتضی مصدوقه من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرای عظام بنابر آنکه در آن هنگام از غازیان جلادت آثار زیاده از سه صد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنان

مینماید

مینماید که بسمت سینه حضرت سلطان حیدر قدس سره عطف نموده نخست سر عنان باطراف و ولایات عراق و آذربیجان در بستیم تا جارها باب ارادت رسانند که یراق نموده بمیعاد مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه با تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلا چاپاران جهت احضار غازیان باطراف اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع با جمیع رایات آفتاب شعاع بصوب قراباغ و گوکچه تنگیز برافراخته در اثنا راه معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در بعد و گوکچه تنگیز اقامت دارد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده و دیگری را بمثل چشم در نمی آورد و شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از نجاب سراپرده سپهر آیین خبر رسانید که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و بحکم همایون باحضار تا صدر شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساطبوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود بمعروض نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان انجا پرتو اندازد بنده غاشیه متابعت بر دوش گرفته حلقه جان سپاری در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری تقصیر از خود راضی نخواهم گشت باین مضمون تا مدار شهریار ٭ بخدمت به بندم کمر بنده وار ٭ ز ملک فراغت شوم گوشه گیر ٭
در ایام بخشم مخالف چو تیر ٭ کنم دل ز اخلاص غیرت پری ٭ نپیچم سر از طوق فرمان بری ٭
و این مسئول از شرف قبول محروم نماند و چنان مقرر شد که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین ازین معنی خبر یافته با فوجی از مردم بجهل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل عتبات مناط سلطنت و دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت که اگر مسکن این ممتحن دو سه روزی بیمن مقدم شاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کرت دیگر قوم قراقویونلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بمراد احرار ایشان در خواهد گذشت آن حضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت در اجابت آن ملتمس دانسته در ضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرموده در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که چاپاران جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه جلیله شاهی سوده باصناف الطاف عنایات

سرافراز میساختند چنانچه در وقت نهضت رایت نصرت آیت بصوب منزل سلطانحسین بارانی از انوار
طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضائت پذیرفت بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی کشای
از امتزاج بآن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراخته نزول اجلال فرموده
و پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطانحسین بارانی شرایط میزبانی
بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب مواخذش جز باران غدر متقاطر نمیگردد و از اکمام
در مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم رحلت از آن منزل جزم کرده
و این داعیه مسموع سلطانحسین گشته امرای پر تزویر را بطلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص
نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام پیوسته در مرافقت بنده بسر برده سلوک طریق
مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتحاد بجای آورده در قلع استیصال نهال اقبال اهالی بغی و نفاق
مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق نموده بیمن دولت روزافزون هیچ یک از اصحاب عناد
و شقاق آسوده و برقرار نگذارم ؛ بمیدان کین برکشم تیغ تیز ؛ سر دشمنان افکنم در ستیز
اگر شیر پیش آید و گر هژبر ؛ ربو سیل برزم چو غرنده ابر ؛ امرا چون میدانستند که سخن سلطانحسین اعتماد را
نمیشاید بروجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد ازین پادشاه ظفرقرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود
سلطانحسین ایشان را رخصت کرده خاطر غدر مآثر بر آن قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را اختیار
ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف احتیال اخفا
ظهورش مانع آید و نداند که طلوع طلایع نیر صبح صادق اعلام ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمیم
مشک اذفر استعداد بام در نافه خفا مستور نتواند ساخت ؛ اگرچه ظلمت فرو نشاند ؛ طلوع صبح تابنده را
وگر صد حیله سازند اهل دستان ؛ نگردد شمیم مشک پنهان ؛ القصه سلطانحسین بآن خیال محال
صحبتی طرح انداخت از حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه استدعا نمود که منزل ظلمانی
او را بیمن قدوم شریف حضرت فرای سپهر نورانی گردانیده و باین التفات فرق افتخار و مباهاتش را
بفرق فرقدین رسانید امرای عظام چون پیش ازین ضمیر مکر تاثیرش را معلوم داشتند آن سرور را بنابر
بهانه عارضی که فی الواقع عارض ذات میمنت صفاتش نبود در دولتخانه نشسته نگذاشتند و حسین بیک لله را
در خدمتش باز داشته عبدی بیک و خلفا بیک نزد سلطانحسین رفتند و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون

پادشاهی

پادشاهی از نهج اعتدال بصوب انحراف مایل است بنابران میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند
و سلطانحسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته بامرا الوای عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را
رخصت انصراف داد و چون عبدی بیک و خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت در آن دیدند
که بخلاف رای سلطانحسین از آنجا نهضت نموده حوزه سعد را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت زیب و زین
گردانیده و در وقتی که نور حضور آفتاب از فضای جهان بوقلمون بتماشاخانه مغرب نقل نموده در حجاب تواری
مستور گردیده و در خیمه نیلگون بی ستون گردون مشاعل ثوابت و سیاره را فروخته سلطان منام
حواس فرق انام را غافل گردانید پادشاه گردون غلام حسب الصواب امرای عظام اشارت
فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام
ساخته و شتران کوه پیکر و استران برق آثار را در زیر بار کشیده رایت نهضت برافراختند ؛
پس آنگاه خاقان والاجناب ؛ برآمد بشبدیز گردون شتاب ؛ روان شد از آن منزل پرخطر
دوان در رکابش سپاه ظفر ؛ و چون سلطانحسین بارانی و اتباع او شمع و مشعل بسیار در اردوی
نصرت آثار مشاهده نمودند در آن شب از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل غنودند و روز دیگر از توجه
پادشاه عالیگهر خبر یافته دانستند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابران پای شکیبایی
در دامن اقامت پیچیده و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین صحت و سلامت بحوزه سعد
رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل نیز کوچ کرده و توز الام را معسکر فیروزی
انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ربع مسکون و رعایت صانع
کن فیکون در نزول و ارتحال تیسیر آمال خدام عالمتمام موکب همایون ؛ بخت و دولت همعنانش در دوام
فتح و نصرت در نظر صبح و شام ؛ والحمد لله الملک العلام والصلوة والسلام علی خیر الانام وآله الکرام
ذکر وصول قراجه الیاس ببارگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان قلعه منتش از ضرب
تیغ و سنان غازیان رستم وش از عبارت دلکشای ثقات و مسودات جان افزای
روات بصحت رسیده و بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت
الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت
میزد و قدم از سر ساخته بجانب معسکر میشتافت نظم رسیدند از هر طرف سروران ؛

بدرگاه شاه بلند افسران ؛ از آنجا قراجه الیاس که لباس افراز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس
مطرز بود با فرقه‌ای از مردم روم احرام حرم کعبه احترام بسته از مقام مألوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد
و بعد از طی بوادی در منزل شورگل فرود آمده بالتجا دمنش که بهادری بود بدگوهر و دران نواحی حصاری بود
وش چون بر ورود قراجه روسیه مطلع گشت بقدم استعجال او را استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد را بخلاص
ظاهر کرد و طرح ضیافت انداخته چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورده آنگاه ملازمان خود را
بغارت و تاراج ایشان مامور گردانید و نایره بیداد بیمروتی مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور در دفع
آن جماعت کوشیده و بسی بسیار جان از ان ورطه خونخوار بیرون برده عنان بطرف اردوی نصرت
نشان گردانیده و قراجه الیاس در موضع زقوز الام سایرگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین
عبودیت و تقدیم لوازم خدمت واقعه مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب
از استماع آن ترک ادب ملتهب شده و شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش الیغار فرمود
او از کیفیت حادثه خبر یافت و دانست که استادن بر پنجه ضعیف نهاد در برابر تندباد منیع مذهب نیست
و میدان داری بخجر مرغزاری شیر بیشه کارزاری مساین سلوک طریق سلامت ؛ چو گنجشک با باز بازی کند
بخون ریز خود ترکتازی کند ؛ کبوتر که پهلو زند با عقاب ؛ بقصد سر خویش دارد شتاب ؛ لاجرم قلعه اچی
از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش گرفت ؛ ز بیم سپاه شه دین پناه ؛
شد آواره از جای خود کینه خواه ؛ و سحرگاهی که طلایع صبح فیروزی از مطلع امید مبارزان
موکب نصرت نشان در دمیدن بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت
انتساب در وزیدن شاه دشمن شکن با شجعان تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام مآثر دست نهب
و تاراج بر آورده و جمعی از متوطنان آن مکان پای مخالفت پیش آمده از غایت خسارت رایت جسارت
برافراشته و قهرمان قهر پادشاه ظفر بهر بقتل کرامان فرمان داده بتیغ یمانی غازیان سرافشانی کرد
و سنان اژدها سان مجاهدان شرایط جانستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعادی دولت ابد قرین در
معرکه بر خاک هلاکت افتادند فوجی زخم خورده گریختند و بریک دریابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان
دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی اکرام بالغنایم نامتناهی عنان عزیمت از راه قاقبان معطوف
گردانیدند و از آنجا جهت مصلحت ییلاق بسارو قایه رفته قبه بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه

رسانیدند ؛ دران مرغزاری چو باغ بهشت ؛ شهی کامران کرامت سرشت ؛ باقبال طرح اقامت فکند
برشک از سر ریش سپهر بلند ؛ زج سرفرازان نخجیرکش ؛ سر سروران سوده بر درگهش
دلش گشته فارغ ز بیم خطر ؛ جنابش پناه جنود ظفر ؛ و دران منزل بعرض همایون رسید که
درین نواحی خرسی مغاره وطن گزیده بتعرض بجانب آینده و رونده‌ها یازیده و شاه شیرشکار عازم
دفع آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد آواز تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند
و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه هنوز سن شریفش
از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس آن جانب مهیب توجه فرموده و دو چوبه تیر از شست
درستش گشاد یافته سر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسید و خرس از پای در افتاده مقتول گردید
لاجرم غلغله آفرین و ولوله تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهت دفع اصابت عین الکمال
در فلک آیت و ان یکاد بر زبان ملک گذشت ؛ تعالی الله زهی شاه فلک قدر ؛ چو حیدر در شجاعت منشرح صدر
گریزان شیر گردون از خدنگش ؛ پلنگ چرخ رانی ز جنگش ؛ نهاده چون بمیدان وغا گام
ز سهمش خون فشاند چشم بهرام ؛ گهر افشان عطارد در ثنایش ؛ ملک از صدق دل گفته دعایش

گفتار در بیان عزیمت شاه انوشیروان حشمت بصوب شیروان و ذکر فتح قلعه منتش و غزو دیار گرجستان

چون مدت دو ماه در موضع سارو قایه علم ظفر پرایه سپهر قدر و بلند پایه بود
شاه دین پناه پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از ان منزل بطرف ارزنجان نهضت
فرمود پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای
عالیشان کلانتران جنود ظفر نشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب
کدام ولایت مناسب دولت است و نوئینان حسب الحکم بتقدیم رسانیده در ان انجمن بیک از
غازیان دشمن شکن را رای بر وی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در ان زمستان در ارزنجان
قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار
و مقام ارباب ظلم و ظلام بر افرازند و زمره بر زبان آوردند که انسب آنست که رخش همت را
بجانب الکاء مواضع قرقره تازیم و بر سر کفار آنجا یار شتافته صدای گیر و دار در خم طاق سپهر دوار
اندازیم فرقه دیگر را حرکت بجانب خور سعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر ملایم مزاج بود و از جمله

امرا خلیفة الخلفا و حسین بیک لله این سخنان بسمع اشرف اعلا رسانیده شاه مظفر لوا ازربان الهام بیان
کذرانید که هیچ یک ازین رایها صواب نمی نماید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی آید اما امشب در ین کار
بسر خواهیم برد و بموجبی اشارتی که از روحانیت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد
صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و بلوامع ضمیر الهام تاثیر
آفتاب منیر عرصهٔ آفاق صفت اضائت پذیرفت آن مؤید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را
بپایه سریر پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیه التحیة و السلام نزد
ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که بتخت رایت عزیمت بصوب شیروان
برافرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شیروان شاه را حسب دلخواه بسازیم نظم

بامداد توفیق پروردگار ٭ برآریم از شاه شروان دمار ٭
حسام یمانی برافشان کنیم ٭ بیک حمله خیلش پریشان کنیم ٭

و امرا این وارد غیبی الهامی را بمسامع رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ و المعنی بر زبان آوردند که

زشه رایت جنگ افراختن ٭ ز ما صف دشمنان تاختن ٭
و عزم یورش شیروان خرم شد ٭ دم صبح کاین مهر گیتی نورد ٭
بگردون برآمد سم بر سر سبرد ٭ برافروخت از نور اقبال مهر ٭
برافراخت رایت بصوب سپهر ٭ شه کامران فلک احتشام ٭
برآمد بشبدیز گردون خرام ٭ سوی ملک اعدا عنان تاب شد ٭
زمین از تزلزل چو سیماب شد ٭ در اطراف و هر سپهر اقتدار ٭
روان شد سپاه ستاره شمار ٭

بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل یاسین رای اصابت آیین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان یکران
بصوب کرجستان منعطف کردانند و کفار آن دیار را از سرچشمه آب دار خونبار جرعه هلاک و لوا چشانند و خلفا
بیک بر اهل ضلال را در میدان قتال به تیغ تیز بکذرانید و غنیمت بی نهایت گرفته بر طبق دلخواه
بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسیده و آن حضرت او را نوازش نموده و کرایم غنایم که آورده بودند
بر غازیان قسمت فرموده هم در ان ایام الیاس بیک ایغور اغلی بفتح قلعه مشش ارسال داشت
و امیر الیاس با زمره از سپاه ظفر اساس متوجه آن حصار سپهر اساس کشته مشش کرت دیگر
رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب
بنا ثبات و قرار متعلقان مشش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و تیغ

ولکن باره و برج الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش کردانیدند و آن جناب قلعه را مسخر
کشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بکشادند و کلانتران ایشان را بآستان اقبال آشیان
پادشاه عالمیان فرستاده و آن حضرت بنظر عاطفت در آن جماعت نکریسته قامت قابلیت ایشان را
بخلع فاخره بیاراست و ضبط قلعه مشش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت
و رایت نصرت نشان شاه والا نشان از ان منزل روان کشته چون پرتو وصول بمنزل آباد
انداخت مشش از کمال لطف خسرو سلیمان دستش جز از سر ساخته و آنرا سرمایه سعادت دارین
شناخته بدرکاه عالم پناه پادشاه شتافت و بعد از آنکه بشرف زمین بوسی دریافت منکش کشیده زبان
اعتذار و استغفار بکشاد و پادشاه نوازش پرجرایم جرایم مشش را بآب عفو و اغماض شسته او را بانعام
تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسبان راهوار مفتخر و مباهی کردانیده منشش بدست اخلاص میان
جان بسته حسب الفرمان متوجه قلعه خود کردید گفتار در بیان عبور فرمودن از فارس مضمار
تفاخر از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شیروان از کمال شجاعت و تهور فیاض علی الاطلاق
هر وقت اراده کند که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد در وقت عبور دریای مشکلات عبور بردار
ملاح عنایت بی تغیر و سیله زورق تدبیر او را بساحل نجات رساند و اخلاق النفس و آفاق هر صاحب اقبالی
که پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور با دمی توفیق رفیق
کشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر عبور
کیفیت عبور پادشاه کردون سپاه است بر آب ارس و کر در وقتی که بسبب طغیان آن بحر بیکران
سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا
مقاطر پادشاه بهمال از جانب کوشمال کرجیان و فتح قلعه مشش فراغت یافت چنانچه در از سنجان
مقرر شده بود عازم شیروان کشت و فرمان همایون نفاذ پیوست که بیرام بیک قرامانی با فوجی از مردم ابا
و زمره از قوم ذو القدر لوپیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر کسیمن الکی عبور نماید و کر
قری قنایح را ملاحظه کرده هر یک را قابل کذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر
مامور کردانند تا شیروانیان متوهم نشوند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیک بر حسب فرمان
واجب الاذعان بدان جانب روان شده بعد از وصول بکنار آب و مشاهده آن دو معبر یک

قابل عبور نشکرده است و هر چند در بحر تدبیر شناوری نموده ابواب رکوب بر سفینهٔ مقصود بر روی خویش نگشوده آن نگاه
رار و بخش کرده فرموده که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال می‌یابند
خیمهٔ اقامت بر افرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان
حسب الامر نموده به تقدیم رسانیدند بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه می‌نمودند جمعی در اندیشهٔ ترکیب پل و کلک
می‌بودند که ناگاه آن قرةالعین خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسیده
و بر تفکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته مشابه مد بر سمند خوش خرام ماهی اندام راند و می‌چید
بیجانب بالا آب و وانداخته عنان بیکران بطرف دریا منعطف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم
و خرد به مدد کشتی عبور بر آن محال می‌نمود بسهولت بگذشت سرمد ع بگذشت چنانچه بگذرد باد بدشت
عساکر بحر خروش هم خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسب در آب افکندند و مجموع در کمال
صحت و سلامت و عافیت عبور کردند مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی سفینهٔ نوح با بلیغ وجهی ظهور
نموده و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بآن زبده اولاد صاحب مقام محمود
بیفزود نظم چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ⁂ ز دریای کرم شاه شه فتاک ⁂ ز اخلاص و هوا خواهی فزود
زبان بهر دعا گویی گشودند ⁂ که شاها حشمتت بر دم فزون باد ⁂ رخت از نور دولت لاله‌گون باد
چو بگذشتی ازین دریای زخار ⁂ شد ظاهر شده صد معجز آثار ⁂ نماند بر تو مشکل هیچ کاری ⁂
شود حکمت روان در هر دیاری ⁂ توجه کن بهر جانب که خواهی ⁂ که همراهت بود لطف الهی ⁂
و آن مهر سپهر پادشاهی آن شب در همان منزل توقف نموده روز دیگر که خسرو ستاره سپاه از کنار
دریای سپهر اخضر رایت نهضت بر افراخت و از انوار تیغ زرانده جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داد
صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه‌خواه از آن مرحله کوچ فرموده و از دو
آب دیگر که هر یک در عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بی‌دغدغهٔ خوف و خطر عبور نموده آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف
داد و پس از وصول بمنزل گل و بکلن شخصی از ساکنان آن سرزمین بعرض عالم اشیان رسانید
که شیروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شهران گشته و در وقتی که برید سریع السیر
فلک بشهرستان آسمان در آمد یکی از خدام سده سدره مقام را که موسوم بقلی بیک بود و ملقب بحسن میرزا
بود گرفته رشته حیات او را بمقراض انتقام بریده و آن بی‌سعادت بسبب آن در آن شب معقد

طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روان
شده در اثنای طی مسافت جاده که منتهی بشماخی شده آمده و رای الهام نمای رفتن آن طریق را مناسب دولت
ندانسته از راه سیدیان عنان بیکران را بآن صوب گردانید و چون مابجه علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی انداخت
بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از صغار و کبار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال بحصن حصین پناه برده‌اند و
یکروز محل نصب خیام عساکر دشمن‌سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شیروانشاه خیمه را که در میان قلعه گلستان
و حصار بیغرد واقعست معسکر گردانیده و گرداگرد وی خود را بحصار دشواری بحرا استحکام داده شاه عالیمقام
بعد از استماع این خبر بکاره دشمن را با خود همسفر ساخت از شماخی بدانجانب در حرکت آمده و مجرد توجه
اقدام ثبات و قرار شیروانشاه متزلزل شده از منزل مذکور بصوب قلعهٔ گلستان کوچ نمود ذکر محاربهٔ
شاه دین پناه با شیروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر
که پرتو لوامع انوار هدایتش از مطالع افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر
احوال فرخنده مآل سعادتمند تابد و آیات ضمیر خورشید تاثیرش بر وجه جمیع عفت اضاءت پذیرد
صورت صدق مطلوب وی چهره نگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت
از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بر ناصیه اقبال صاحب شقاوتی وزد سر سعی تیر تشبث
تیره و مکدر گرداند که حقیقت آیت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش
ظهور نماید ⁂ چو از انوار لطف حق اب ⁂ شود فتح و ظفر او را مصاحب ⁂ عدو پیش گرده از فهم و خرد دور
بچشمش چهره بهبود مستور ⁂ فتد در وقت رزم و گاه جولان ⁂ ز اوج جاه اندر چاه خذلان ⁂
مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر بدین منوال سمت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال
شاه مسعود خصال از افق بلاد شیروان طالع گشته بر عرصهٔ کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال
شیروانشاه در حضیض وبال افتاده بنابر حسرت جاتش انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور
شد در آن زمان از قبول آرای مختلفه امرا و سپاه از آن کردن سر پیچیده و بالهام هاتف غیبی و تلقین ملهم
لاریبی یورش شیروان اختیار فرموده عنان بیکران بدان صوب منعطف گردانیده و شیروانشاه در
دفع آن حادثه چندانچه تامل نموده ابواب سلوک طریق مطلوب بر روی روزگارش نگشوده و از استماع
خبر توجه لوای کشورگشای شاهی بشماخی سراسیمه گشته از میانه که در میان قلعه بیغرد و گلستان بر افراشت

پیش از آنکه مقصد رسد در منزل صبایی سعاکر نصرت مآثر رسید و در معرکه رزم مرکب زنده کامیش بسر در آمده مقتول گردید و کیفیت حال آنچنان بود که چون ماجرای رایات منصور پرتو وصول بموضع مذکور انداخت و قاید نکبت عنان مرکب شیروانشاه را گرفته فی الحال بسعی پسایسفرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام نمود و شیروانشاه نیز با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و شیون بلند گشت و اسبان تازی رزم ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای کیسه و دار از اوج سپهر دوار در گذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه حمایت الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر والی شیروان از جیب توکل جریان دست تسخیر و کمان بر آوردند ٭ دلیران جنگی دران رستخیز ٭ سنان بهر خونریز کردند تیز ٭ گرفته بکف تیغ الماس گون
سترده ز دل نقش صبر و سکون ٭ فرقه ناجیه را که رخسار و لب امل به نسیم وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شکفته و خندان و طایفه یاغیه را صفحه چهره و جبهه لهجه در غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة محجب و پنهان پیادگان شیروان پیش آمده از قربان تیشه عقابان تیر مرگ تاثیر العقبه صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند و بهادران سپاه شاه جهانبانی تیغ بران و سنان جان ستان سر بالا ران شده حمله کردند بنجام کمان مداندیشان را در باریدن باران سهام تاخیری و نه اقدام جلادت شکوکیشان را از سهام شقت صعود بران بلندی تاثیری **نظم**
فراز و نشیب ره از ره روان گرم ❊ پس ٭ کزیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست ٭ پیکان سهام شیروانیان روی بنشیب آورده ترک بر تارک سپید دوخت و سنان آتش فشان جان ستان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی می‌سوخت دران اثنا لواسطه وفور تشیه میمنه و میسره جنود ظفرورود بهم بر آمده و شیروانشاه خیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادگان شیروانشاه دست و پای ستوران در آمده مجال تیرباران نیافتند و غازیان رسم شیم از ستم خدنگ تیز آهنگ ایمن گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند **نظم** گران شد رکاب سبک شد عنان ٭ فرس جست و مهمیز و دشمن سنان
بر انگیخته است و انگیخته گرد ٭ بگردون بر آمد غبار نبرد ٭ بدشمن کشی تیز شد تیغها ٭ بر آمد ز دلها خون تیغها

و شیروانیان

و شیروانیان در مقام موافقت ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر بر آوردند و مرد و لشکر در یکدیگر آویخت فضای میدان رزم را از سیلان خون نمونه آمویه و جیحون کردند ٭ زمین گشت رنگین و خاک آسمان قیرگون
شد از باد کین آتش فتنه تیز ٭ سلامت برون برد رخت از جهان ٭ ربیع وار شد تن در ستی نهان در خلال آن احوال پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام بر کشید و بحمله صف شکاف و صدمه صرامت انصاف زلزله در عرصه کون و مکان انداخت و غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانیده نهال حسام خون آشامش از کاسه سر دشمن آب خورده و رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله سنان آتش‌فشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود ایشان صفت احتراق پذیرفت ٭ ز بس که روز وغا دم تو جولان کرد ٭ هوای گنبد فیروزه گون غبار گرفت
نهال تیغ تو از بس که لاله بار آورد ٭ بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت ٭ و چون شیروانیان آن تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجرگزاری مشاهده نمودند دست از کارزار کشیدند از دست خیره پشت بر تیغ کرده ستیز کردند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پای در راه ادبار نهاده روی بصوب ادبار آوردند بشیر عنایت مهیمن بیچون صدای ان جندنا لهم الغالبون در خم طاق گردون انداخت و نسیم روح گستر فتح و ظفر بر پرچم علم والا کهر وزیده مشام مستمعان الاان الله فی ایام دهر کم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت ٭ چو گشت از خون زمین مانند گلشن ٭ جدا شد سر ز مرکب پر هم از تن ٭ نسیم فتح آمد روح پرور ٭ حسام غازیان شد عطر پرور ٭ شکست از تیغ شاهی قلب اعدا ٭ کلید فتح بود آن تیغ گویا ٭ و شیروانشاه با سایر امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور کرسی آن آنقوم مقهور را کامشی کرده شمشیر کین در خرد و بزرگ ایشان نهادند ٭ فرو ریخت آن کوه از ان زلزله گسسته شد آن آهنین سلسله ٭ همه خیل شروان از ان رستخیز ٭ فتادند در زیر شمشیر تیز و بقیه السیف که از ان معرکه بگریخته خسته و جسته راه گریز می‌نمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از چنگ عزرائیل رهایی نیافتند ٭ از ان صید که هیچ صیدی نجست ٭ نبود هیچ کس را نشانی نخست ٭ شدند آن همه کشته و دستگیر ٭ چه پر دل چه بیدل چه برنا و پیر ٭ و چون خاطر ظفر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید در همان منزل

نزول اجلال فرموده قبه بارگاه را باوج مهر و ماه رسانید و بخت و دولت و کامرانی را بقدوم همایون مشرف
ساخت و امرا و شجعان را بار داده بتفقد حال ایشان پرداخت آن جماعت روی نیاز بر زمین نهاده بلوازم
عبودیت و اخلاص تکاپو می آوردند و زبان ها بادای تهنیت گردان ساخته جواهر و دراهم و دنانیر نثار مجلس
بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یکی ایشان را بالتفات خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز
مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بر بذل اکرام
و احسان از فرق فرقدین گذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع
آورده مناره ها برافراختند و اجساد ایشان را جمع آورده همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب
ساختند ∴ شاه چون تیغ برکشد ز نیام ∴ بهر خونریز اهل ظلم و ظلام ∴ آنقدر کشته کرد از اعدا
کو مناره می شود در سر بیدا ∴ گرد از کشتگان افتاده ∴ روزی وحش و طیر آماده ∴
یا رب این پادشاه کشورگیر ∴ خسرو تاج بخش چرخ سریر ∴ تا ابد باد در جهان منصور ∴
چشم بد از جمال جاهش دور ∴ ذکر توجه خلفا بیک جهت دفع شیخشاه بجانب شهر نو و منور شدن آن
از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو شاه عالم پناه بعد از فراغ خاطر از جانب شیروانشاه
روز دو در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانید و آنگاه رایات
ظفر نشان برافراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون غیرت فزای گنبد گردون گردانید و در آن
خطه بمسامع جاه و جلال رسید که شیروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه است در روز
محاربه جان ننگ بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لشکر اقامت انداخته
و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهت دفع شیخشاه عنان بطرف شهر نو
تافت و موکب همایون نیز متعاقب بدان صوب نهضت فرموده چون این خبر مسموع شیخشاه
گشت چاره کار منحصر در فرار دانست و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا در آمده بادبان
بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیک از این حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را
مضرب رایات نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر طریق اطاعت و انقیاد نموده کلانتر
و اعیان بتحف و پیشکش فراوان بآستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور

مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آن شب در کمال عیش و طرب بسر برد
صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و منزل شیخشاه مضرب
سرادقات دولت و اقبال گشت و خلفا بیک شتافته بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از
ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و همچنین موافق مزاج اشرف
اعلی افتاده کلانتر آن بلده بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشته و حکومت شهر نو بر
خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهت قشلامیشی عنان عزیمت بصوب
محمودآباد انعطاف داد و چون بدان منزل رسیده یراق قشلاق فرمود بعضی از مهیان بعرض همایون
رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف
مسلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گزاری بجای نمی آرند از استماع این خبر آتش
خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امرای عظام استاجلو محمد و الیاس بیک اغلی با فوجی از سالکان
مسالک یکجهتی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و رفع مخالفان بدکردار ابقدر مقدور سعی و
اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول
مقصد قلعه دیدند مانند برج آسمانی سد جدار بلند مقدارش از سنگهای بهم ارتفاع پذیرفته و فصیل به
عدادش چون سد سکندر بهمت سیاحت و استحکام گرفته سطح خندقش را دریای محیط آسا از حوادث دوران
صیانت نموده و یکجانبش را که متصل صحراست خندق عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش
بوفور جلادت و پهلوانی مغرور و پشت ظهر بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن
خاطر القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند محصوران
از مقام مدافعت و ممانعت پای ثبات افشرده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و چون تسخیر آن
حصار بجنگ از حیز امکان بیرون است و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت
و پرتو طلوع ماهچه رایات شاهی از افق آمدن نیز قسلم فتح و فیروزی بصفحات احوال غازیان تافت
چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می پذیرد گشتن در پایان فتح قلعه باکو بقوت
دولت پادشاه جمجاه چون شاه مظفر لوا فصل شتا در منزل محمودآباد با خاطر خرم و دل شاد اوقات
فرخنده ساعات گذرانید و نسیم روح افزای فروردین بر اطراف دشت و بساتین وزید و غنچه ها

مفتوح گردانید و سکان خارالعقده دیده اعدای دولت پایدار سپهتر شد و شاخ شکوفه و نسترن جهت نثار
خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت * شد عازم باغ خسرو گل * در غایت حشمت و تجمل *
افراخت علم نشاط آزاد * عالم ز ظهور او شد شاد * پادشاه والا نژاد پرتو اهتمام بر فتح حصن حصین
باکو انداخت و باکوکبه سپاه کوکب ترتیب رایت نهضت به آن جانب برافراخت سعد از وصول
بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت فوجی از ابطال جلال
مشتعل پیکان دیده آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعه بلند پایه
فضا و استوار اند بسوزنند و زمره دیگر مبتنی و تیشه اندیشه نقب زدن نمایند و جهت توجه غازیان بجانب
دشمنان راه نهانی بخشایند و آن دو طایفه بجد هرچه تمامتر آغاز کار و بنیاد پیکار کرده خروش تکبیر
و شور زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و نای زرین گوش ساکنان قلعه سپهر
برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت کار ایشان آغاز ترقی کرده جان
بیتاب و توان مخالفان فی الحال و تنگ از قفس پیکان در چشم ایشان میزد روی جهت الثری آورده
ز شست غازیان تا در انداز * عقاب جان برآمد بپرواز * ز مغز فرق اعدا الطعم حسبته *
ز خون چشمشان منقار شسته * چو پیکان خدنگ در تن نشستی * بجان راه شد می نمودی *
در آن اثنا رای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ برسازند تا سپاه ملک صولت
بسهولت از آنجا توانند گذشت و بنفس نفیس از باره کوه پیکر فرود آمده توجیهان عظام و خدام موکب
فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنگ در خندق انداختند
که مودار کوه بلند گشت و نردبان صعود نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجان رسیده
دست اضطرار در دامن الطاف شهریاری زده و بزبان تضرع امان طلبیده گفتند * که شاها بحق جهان بر
نظر کن بجمع پریشان * بلطف تو مستیم امیدوار * امان بخش این بیکسان زینهار * و خواهان شاه زمین بجان
موفور الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعه باکو را بر روی غازیان عظام گشودند و کلانتران حصار
شمشیر بدست و کفن اندر گردن به درگاه سپهر اقتدار شتافته کمر فرمانبرداری بر میان جان بستند و خسرو
پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که غلغاسک جهت حکومت و نقل خزاین
و ذخایر شیروانشاه در قلعه مشار الیه بماند و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس اجناس دیگر بتصرف درآید دوی

همایون فرستند تا جنود ظفر ورود قسمت نماید و خلفا بیک اشراف و اعیان باکو را همراه داشته رایت
نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شیروان از بیت آورده
پیشکش و ساوری لایق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس به درگاه همایون
اساس ارسال نمود آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید
قدس سره قبور عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس مقتضی المرام بپایه گاه سپهر
احتشام بازگردید و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایه قدر و منزلتش را از سایر امرا درگذرانیدند

گفتار در بیان توجه آن ثمره شجره بوستان امامت بجانب قلعه گلستان و ذکر اسباب نهضت آن حضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربیجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر
از جانب باکو فراغت یافت عنان همت جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری
از جنود شیروان در آن مکان توطن داشته و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت
و فرمانبرداری بر صحیفه ضمیر نمیگاشت و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت
غازیان عظام از صدای کوس و کره نای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند
و امرای کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند
اما در اثنا صورتی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان
کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت شهادت پناهی در چشمی که نزدیک
آن قلعه واقعست نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی از حصار بیرون آورده
دست بر کلو نهاده و آثار عجز و فروتنی ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از اینجا
کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت نماید التهاب نایره غضب عالمسوز گشت زار امید اهالی گلستان محترق
نگرداند و این معنی بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبال است ظاهر شده فتوری تمام باهتمام که در محاصره آن
حصار میفرمود بظهور انجامید دیگری آنکه عزیزی از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی
در عالم رویا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریبان او بر میگوید کلمتی آنست که از زبان من این
حدیث بعرض شاه عالمیان رسانی * که شها کامران عدل آسیه * قدوه پاک آل پیغمبر *
حاوی دین حضرت نبوی * جانشین جناب مرتضوی * بر مرآت خاطر خطیر صورت این معنی منعکس

پذیر خواهد بود که در آن زمان که از ارزنجان بجانب شیروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی با خود
مقرر نمودی که چون بلاد شیروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده
خلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت بعرض شاه
عالیجاه رسانید آن حضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب
رعایت حال گلستانیان با خود نذر کرده بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشوده ام
اکنون آن نذر را بوفا رسانیده ازینجا کوچ مینمائیم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان
این حصار میبندیم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب
ظلم و ضلال بجانب قراداغ رفته بود رسیده و بشرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون
از چند و چون فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر گردانیده و محمد قراجه را با فوجی از خود مادر با بیجان
بطرف گنجه فرستاده تا از قوس اولی که شته بیلاد شیروان در آید و حسن بیک شکر اغلی را
بکربارود ارسال داشته که از آن طرف بجانب آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه چون بر خیال
محال مخالفان مدبر افعال واقف گشته یکبارگی از سر جرایم مردم گلستان در گذشت و بعد از تقدیم
مشورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده بجمع آوردن کشتیها مامور گشته
بدانجانب شتافت و هم در آن ایام شاه گردون غلام عنان ابرش خوش خرام بکنار آب شتافت
و مواکب کواکب مراتب شاهی در ضمان تایید الهی از جسری که در جوار گلستان بسته بود عبور فرمود آنگاه
تدبیر دفع اعادی دین و دولت کرده قراول تعیین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه دین
پناه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن زمان در بلاد آذربیجان استیلا داشت و از فتوحات
که پادشاه جهانبان را در ممالک شیروان روی نمود اندیشه مند گشته با خود گفت که چون خدام
آستان امامت آشیان از فتح شیروان فراغت یابد احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربیجان
نموده بدینجانب شتابد مصلحت چنانست که پیش از آنکه اهمیتی از حیز قوت بفعل آید سپاهی جند ودار
جمع آورده در دفع غازیان اهتمام نمایم و عنان عزیمت بجانب شیروان انعطاف داده در طریق
کشورگشائی سلوک فرمایم و باین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان
اعلام نکبت اعلام برافراخت و حسن بیک شکر اغلی را برسم منقلای بکربارود روانه ساخت

چون شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک قجر را که
پهلوانی بود صفدر با فوجی از جوانان جوشن پوش بدفع شر حسن بیک شکر اغلی روان فرمود و پیری بیک بجانب
کربارود ایلغار کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله او نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار اختیار کرده در نخجوان
بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از بازماندگان او را بتیغ بیدریغ گذرانید یراق ایشان را غنیمت
گرفت و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانسته
خوشدل و مسرور عازم قراباغ شده و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند که در آن حدود بودند
از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند رایت نصرت نشان
بعد از شیوع فرار بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قجر برسم منقلای بر بسیاری از غازیان
کشورگشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از استعمال
مراکب پیکار در جنگ آسا گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم
پناه فرستاده و قهرمان قهر بقتلش فرمان داد و این خبر بالوند رسید از سطوت لشکر قیامت اثر
بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه جخور سعد گردید و در موضع شرور قرار گرفته شیخ
مرد [illegible] فراهم کشید دل بمحاربه پادشاه ظفر شعار نهاد و اسباب کارزار مستعد و مهیا گردانید
غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در پیش آفتاب فروغ ندهد :
کوه را در دیده گرچه رفعت است : هست در پیش فلک بسیار پست : نور اخگر گرچه باشد چه حساب
کی نماید پیش نور آفتاب : القصه چون شاه کشورگشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب
نصرت نشان عبیر بیز گشت و کیفیت فرار و منزل قرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدان صوب
نهضت فرموده آخر روزی نزدیک معسکر لشکر دشمن نزول اجلال نمود و قبه بارگاه باوج مهر و ماه
برافراشته غازیان عظام را اجازت عساکر فیروزی انجام امر کرد و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه
بیرون آمده تا وقتی که نظارگیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان دیده
برهم نهادند و از جانبین لوازم پاس می داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و پیکار بسر بردند
در عاقبت آن کار تامل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربه فرقه اصفیا با زمره اشرار
در مقام شرور و تنسیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور**

علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نقره خنگ گردون را بفر وجود همایون
زیب و زینت بخشید و بتیغ قهر و خشم جنود شب ظلمت سلب را انهزام داده اطراف آفاق با نوار فیض و فر دوربی
روشن گردید **نظم** صبح که شد خسرو صبا علم ؛ عازم رزم شب ظلمت حشم ؛ توسن تند فلکش گشت رام
کرد سوی جیش مخالف خرام ؛ بهر نکونساری اهل خلاف ؛ تیغ زر اندود کشید از غلاف ؛ پادشاه کشور
کشای پای همایون فلک فرسای بر پشت بارکش جهان پیمای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت
روز افزون و وثوق بعنایت بی غایت قادر کن فیکون عنان سعادت نشان بتابید دشمن بتوکل علی الله
فهو حسبه سپرده و غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را بر کوب امر کرده روی بعرصه پیکار آورد
بتوسن بر آمد شه کامران ؛ چو خورشید بر باره آسمان ؛ ز سر سود لیران میدان کین ؛ یلان جهان گیر
نصرت قرین ؛ فکنده بر جوشن زرنگار ؛ گرفته بکف تیغ مردم شکار ؛ نشسته بر اسبان صرصر تک
بخدمت رسیدند همچون ظفر ؛ و زبان مدح و ثنا را شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه
و میسره روزگار انداختند و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولوله صهیل اسبان شامی و حجازی کره زمین را
متحرک و متزلزل ساختند و آن حضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت وعده مرحمت و عنایت استمال
و امیدوار گردانیده برانغار و جوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه و طلعت آرای حشمت استحکام
داد و ماهچه رایات نصرت آیات از مطلع قلب طالع گشته روی بطرف دشمنان نهاد صف جنگ آرای
صاحبقران **نظم** روان گشت با لشکری بیکران ؛ ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ؛ ز بخت جوان
خوشدل و کامیاب ؛ و از آنجا امیرزاده الوند نیز بتعبیه جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا نحستران
اردوی او را بتمام جمع کردند و بزنجیر با یکدیگر بسته در پس صف لشکر باز داشتند مصلحت آنکه هر کس از میدان
ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد و چون صف مردان لشکر
در آن صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت و غریو کره نای و کوس و فغان نفیر و سورنای از اوج فلک
هفتم درگذشت نهنگان فولادپوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بهمیز ستیز تیز کرده
دست بخونریز گشودند و غبار فتنه انگیز از سم باد پایان سبک خیز از فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز
رستخیز نمایان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفه زندگانی محو ساخت و سنان
برق افروز شعله فنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت و تیر مرگ تاثیر از شست دلیران گشاده یافته

مانند پنجه دلبر پری پیکر چنگ تعلق در آخر جگر و دل جای گیر شده و تیر و ثعبان مثال از کف ابطال جدال زبان طعن دراز
ساخته لوازم سرزنش بجای می آورد ؛ بجای کمان تیر کرده جفت ؛ ز پیکان همه سینه پشت سفت ؛
شده جانستان نیزه سرکشی ؛ چو طوطی قند دان فشنده در سرخی ؛ و چون بجد آمده سهام دلدوز و استعمال
سنان جان سوز مهم دشمنان بمرور منصوب خاطر غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان
آوردند و بضرب حسام خارا شکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت
جلادت ظاهر کردند و آن جماعت نیز پای ثبات فشرده نقد رمق و در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش
و خونریزش غایت سعی و اهتمام بظهور می رسانیدند **نظم** ز هر دو طرف مردم تیز جنگ ؛ بخون ریختن تیز کرده چنگ
ز سرها که افتاد بر خاک راه ؛ سر از خاک بر کرده در شکارگاه ؛ بخون سکه جان نقش سر و تن ؛ زمین را درآورده جان در بدن
ز هر دو طرف در آن شد دراز ؛ نمیشد که زهای آن ز خسته باز ؛ در آن اثنا پادشاه و سراپرده هشتم کدار
مانند سحاب قطره بار که غضب بی حساب را در ساحت روزگار فرو نشانده آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع
سپاه ظلمت شب را نابود گرداند صمصام ذوالفقار آثام آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چندین کس را
بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بروی زمین انداخت و علم فتح و فیروزی بر افراخت **نظم**
بشمشیر کین شاه جمشید مصاف ؛ در انداخت در جان دشمن شکاف ؛ ز جولان شبدیز عالم نورد
بر آورده گرد از زمین نبرد ؛ ولی از بیخ جرح تشنه خونفشان ؛ فرو شاند آن گرد را در زمان ؛ چو تشنه را با کی
بیوند بود ؛ اگر خصم او کوه الوند بود ؛ بگرز گران سنگش انداخت و ؛ قدم جانب ملک عقبی نهاد ؛
و متعاقب پادشاه ظفر موکب فلک زبان جلادت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نمود و یکباره دست به تیغ
راندن و سر افشاندن بر آوردند و از اعاظم امرای الوند نام لطیف بیک و سید غازی و موسی بیک و قرا چای را
بنوک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان نکبت قرین زلف خوبان
ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکه گریز صعوبت از نخجوان آورده از شرم ننگ در که دهشت
و نسیم عنایت الهی گل مراد ملازمان موکب شاهی را در چمن دولت ناقابل شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح
و ظفر از گلزار و لا تیأسوا من روح الله وزیده مشام مشتاقان وما النصر الا من عند الله و زید **نظم**
وزید از غایت لطف الهی ؛ نسیم فتح بر اعلام شاهی ؛ مشام غازیان شرع پرور ؛
شد از عطر ظفر چون گل معطر ؛ و چون آفتاب جشن زندگانی قوم آق قویونلو بسرحد زوال رسید

کریختکان آن معرکه پس از وصول تعنیف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تایید
از جهت در آمده آن زمره سراسیمه را بتیغ تیز بکذرانیدند و اندکی از غرقاب بلا خود را بساحل خلاص انداختند
در انثار راه آب سیاه رسیدند که مرکب دران راندند سفینه حیاتش در کرداب فنا افتاده دست از جان
شیرین افشاندند **نظم** شاه صاحبقران کشورگیر ❁ خسرو دین پناه چرخ سریر
رو بهیچ چو قصد دشمن کرد ❁ معنی ایتما بیین کرد ❁ در برابر کسی که کرد ستیز ❁
ریخت خونش بخنجر سر تیز ❁ وانکه بکریخت هرکه کریخت ❁ شیره جان او ز هر انکیخت
هستیش را قضا عدم انکاشت ❁ تیغ تقدیرش از میان برداشت ❁ و آن براق مهمات الوند و لشکریان
او چندان اسب و شتر و استر و احمال و اثقال و سایر اوانی نقره و زر غنیمت غازیان و افواج گشت که
تفصیل آن موجب تطویل میکردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان
خاسر هم دران منزل نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورد و دلاورانی که در
اقدام اسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل
و مسرور کرده آن شب در غایت عیش و طرب کذرانیده روز دیکر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز
برافراخت و بعد از طی منازل مثال روح که بجسد در آید در دار الملک آذربایجان قدم نهاده تخت سلطنت را
بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لوای ملت بیضا یمین دولت روز افزون

چون تقدیر
فی تغییر پادشاه خیر الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بآن بود که بر طبق حدیث صحیح ان الله
یبعث علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار
پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام کیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی بتازکی از رشحات
سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب
سلطنت و اقبال مرکز پیکر نصرت و ظفر از ظلال رایات همایون فالش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی
ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و ظفر در آینه ضمیر مهر تنویرش با حسن وجهی
چهره کشوده و میکشاید **نظم** جهانگیری که هست از بخت تایید ❁ بتایید خداوند موید ❁
ظفر پیوسته باشد در رکابش ❁ شرف در موکب نصرت ایابش ❁ بهر کشور خرامد شاد و خرام

شنو

شنو و تخت از قدوم او مکرم ❁ جهاندار زنامش در فزاید ❁ بچشم از هر چه کوچی نماید ❁ عطارد بر فلک کوید ثنایش
خطیب منبر کردون ثنایش ❁ و چون در بستر مهد اوین پادشاه موید منصور در موضع شرور لوای
فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک الملک بخش [illegible] و الله توتی ملکه من یشاء قامت قابلیتش بر تب
ساخت از آن مقام متوجه و دستکام متوجه دار السلطنه تبریز کشته در روزی که داخل ایام [illegible] بیت
و ستمایه بود و لسان عید دل کشای مانند نوروز فرح افزای میمنون و همای چتر همایون فال ظلال دولت
و اقبال که مفارق متوطنان آن دیار مبسوط کردانید و پرتو طلعت عالم آرای صیقل معدلت ظلمت زدای
ظلام ظلم ظلمه و تراکم و زنک جور تراکمه از ساحت ملک آذربایجان و آینه ضمیر اهل ایمان بمرتبه انکشاف و انجلا
رسانید در ساحت سعادت بخش زمان میمنت نشان اورنک سلطنت از یمن قدوم آن آفتاب اوج
کامرانی و علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی برکت وصول بر فرق همایون
آن زیبنده سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی برتر آمد ❁ افسر زبس تو کشت نامی شاها ❁
اضعاف تو ملک است حامی شاها ❁ تخت از قدم تو شد کرامی شاها ❁ زان ملک شد جهان تمامی شاها ❁
و چون همکی همت عالی نهمت شاهی تقویت مذهب علیه اثنا عشریه و تمشیت مهام شریعت مطهره مصطفویه
مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که خطبای
ممالک آذربایجان بنام نامی ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان
در اقامت صلوات و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ کردانند و موذنان مساجد
و معابد اشهد ان علیا ولی الله و داخل کلمات اذان سازند و غازیان عالمه لشکریان مجاهد از
کسانی که در مخالفت ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا ازند لاجرم صیت منقبت ائمه معصومین
و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آیین بر سر منابر بلند کشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هدا
راه یقین و القاب میمنت ایاب خسرو نصرت قرین مزین شده بزینت از همه اشیا در کذشت
افسر ز سر تو بر سر آمد شاها ❁ تخت از قدم تو برتر آمد شاها ❁ بر زر نامت چو زیور آمد شاها ❁
به از همه چیز با زر آمد شاها ❁ ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری
که مخالفان ائمه هدایت نشان اخیر عظیم نام نهفته بودند بزبان طعن و لعن بر ایشان کشادند
و سنیان متعصب و خوارج متعصب از حسام بهرام انتقام غازیان عظام خایب و خاسر و حیران

روی باطراف آفاق نهادند از فیض غمام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار گلبن مراد و با چهره
وجهی شکفته گردید و از پرتو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتکار دولتش بمقصود
بر نتیجه بهره و سر بفلک کبود کشید **نظم** شاه کیوان سریر ماه سپهر ∴ مشتری طبع آفتاب چهر ∴
چون بدولت نشست در اورنگ ∴ جانب عدل و داد کرد آهنگ ∴ نصب کرد از نهایت احسان ∴
بر سر مومنان لوای امان ∴ دوستان را ز دست کوه رهاند ∴ ساخت چون بوستان بفصل بهار
ملک چون بر کشید تیغ جهاد ∴ رخنه در جان دشمنان بگشاد ∴ از خوارج نماند هیچ اثر ∴
گر بماند میان نار و سقر ∴ منصب وکالت نفس نفیس همایون بر حسین بیک لله قرار گرفت و مهم وزارت
و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین گیلانی پای بر مسند صدارت
نهاد و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط در آورده ابواب دین پروری بر گشاد و سایر امرا و ارکان دولت
بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و روزگار اختیار و اعتبار بکجه زد و بر ترتیب سپهری رسید نظم
چو توفیق الهی کرد یاری ∴ بر آمد شه بتخت شهریاری ∴ امیران را بلطف خویش خوش بخت ∴ با انعام فراوان معظم جهت
بهر کشور یکی را مهتری داد ∴ سر یکی را تاج سروری بود ∴ بر آنکس کز اخلاص دم زد ∴ بفرق خسرو خاقان قدم زد
و آن زمستان پادشاه عالمیان در دار السلطنه تبریز قشلاق فرموده و متوطنان آن مکان را از
آفتاب عدل و احسان اثر رود شجر و سپاه اصحاب طغیان محظوظ نمود ∴ خلایق را نعمت داد
ولایت را رفت رستگاری ∴ ز بس کانصاف کان را داد امید داد ∴ جهان را عدل نوشروان شد از یاد

گفتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند ترکمانی

شاه انجم سپاه چرخ سریر ∴ مهر گیتی نورد لشکر گیر ∴ سوی بیت الشرف چو کرد خرام ∴ خیمه زد در منازل بهرام
سرو افراخت رایت منصور ∴ گل برافروخت عارض پر نور ∴ بهر قتل عدو و تیغ زمین ∴ تیز شد باز خنجر سوسن
چتر معکوس لاله گلگون گشت ∴ لشکر سبزه گشت عازم دشت ∴ بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیر
زاده الوند در زنجان کرت دیگر سپاهی فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال
معد و مهیا گردانیده و دفع شر آن بد اختر بر ذمت همت پادشاه والاگهر واجب نمود از دار الملک
تبریز با لشکر ستیز عازم خون ریز معاندان گشت و بطالع مسعود با مهچهٔ رایت نصرت آیت بصوب
از زنجان در حرکت آمده آواز نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان در گذشت ∴ بر آمد ز کوس و ز اندرو

غریوی

غریوی که زو گشت سراسیمه دیو ∴ ز بانگ دهل گوش گیتی فتاد ∴ ز گرد سپه مهر گم کرد راه ∴ و موکب
همایون پادشاه آفاق از راه ابهر بزنجان شتافته و چون این خبر بسمع الوند رسید عنان تملک و ثبات
از دست داده متوجه کیغی گردیده و از کیغی نیز راه گریز پیش گرفته بتبریز رفت و شاه عالمیان در ییلاق قهمان جان
چند گاه بامر شکار پرداخته رایات عیش و نشاط افراخته در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه
شکوهمند باز عزم رزم نموده از تبریز باوجان نقل نموده از وزیدن صرصر این خبر آتش غضب پادشاه صفدر
اشتعال یافته دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم آورده عنان یکران بطرف آذربیجان تافته چون
حدود قلعهٔ پاکو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بر آن قرار گرفت که با فوجی از ابطال
رجال بر سبیل استعجال ایلغار کرده تا کمان خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رسانده و صید مقصود را بکمند
گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن امر فارغ گردانند و باین عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون
شتاب آورده عنان ریز بجد و بتبریز شتافت و الوند از قرب پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر راه گریز
اختیار کرده از اوجان بهمدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان
رسیده و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آنجا توقف فرموده که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان را که از
غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز را از غبار مواکب
کواکب مراتب عبیر بیز ساخته و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و عدل
گستری برافراخت اما امیرزاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک
که از امرای بایندریه بود بجانب دیاربکر توجه نموده و در آن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا سجل حیاتش
در نوردید بمقعد الصدق شتافت و بحکم آیه **گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق
عجم** در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربیجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان در آمد سلطان مراد
بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد و مرام تهی بود و بدین سبب زبان الهام بیان شاهی
از وی بنا بر آن تعبیر می‌نمود و ولایات عراق و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت
و در آن زمستان که شاه عالیشان در تبریز قشلاق فرموده مراد در روجان اوقات گذرانیده
و در اواخر فصل شتا با قرب هفت هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار بصوب همدان لوای
عزیمت برافراشت بنابر علو ارادت و فتی که خسرو اورنگ نشین آنکه سپهر بر کسب نور از شرف صدای نهضت

بجانب برج حمل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده
فضای باغ و گلزار را از غبار آثار جنود لشکر پاک ساخت **نظم** شد از فیضان فیض ارجنیان ؛ اطراف چمن چو باغ
رضوان ؛ افروخت چو شمع عارض گل ؛ پروانه صفت بسوخت بلبل ؛ و پادشاه دین پناه
با سپاه نهنگ آهنگ شیرخوی و لشکر پلنگ خشم جنگجوی که بخار پیکان خشم ترسید و خشک و مشعله سنان
آتش فشان دل کیوان میسوخت لوای کشورگشای بصوب همدان ارتفاع داد و مانند قمر در طی
منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا در فرسخی لشکر نامراد در هیچ موضع اقامت نکشاد و در روز نشستن
از آن مرحله بعزم مقاتله و مقابله بر مرکب هامون نورد برآمده در اثنای راه بواسطه اشتداد حرارت
هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازند و چند روز
دیگر خصم بداختر را مهلت داده بوقت ظهور لوای بیضای صبح رایت محاربت برافرازند و باین عزیمت
در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرمود نواب کامیاب مانند ماهی
در تشنگی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است
و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور غیر چشمه آفتاب غدیری ندارد و چشم قطره فشان سحاب
در وی بجز آب حسرت نبارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست
که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده در مرحله که نزدیک بآب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صوفی ضمیر
بر زبان الهام بیان جاری گردانید که وهاب علی الاطلاق قادر است بر آنکه درین صحرا [illegible]
از فیضان بحر عطای بی منتهای خویش همگنان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد را
و سیاحان بحار اجتهاد را در ورطه عقاب نیندازد آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت نمود
و هر کس مقدار یک گز حفر فرمود آب از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان روح پرور و لسان باطن آبدار
عرفان فیض گستر جوشید و حقیقت آیت عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن
عیون عیان گردید لاجرم بر طبق کلمه کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان بمشربی مسرت
پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوه خاندان امامت
و کرامت گردان ساختند بآن آب عذوبت مآب نقش وحشت خطر از لوح خاطر پاک گردانیدند
شاه عالم پناه شیر شکار ؛ با نهنگان بحر پیکار ؛ غرق بحر عطای یزدانی ؛ خرم از فیض فضل سبحانی

سبب فقدان آب

کرمانی

هم دران یورت شب باش نمود ؛ شکر از لطف ایزدی بجا آورد ؛ گفتار در ذکر محاربه پادشاه عالمپناه با مراد بیک و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوای بیضای آفتاب گشوده
کشای از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانیده بود و شجاع تیغ عالم اقطاع صفوف نجوم را انهزام داده [illegible]
فتح افزای سپهر [illegible] موکب عالی رسانیدند ؛ صبح که خورشید علم تیغ بر
تیغ زرنگار از بهر شب برید ؛ نور ظفر کرد به مه و مهر ؛ گشت گریزان ز رخ صبح [illegible] ؛ شاه خورشید احتشام
بر ابرش گردون خرام نشسته رایات کشورگشای بر تعبیه سپاه انجم جاه برافراخت و اعلام نصرت اعلام بر افراخته
میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانچه باید و شاید ترتیب ساخت زره داران کینه کوش و مبارزان
جوشن پوش [illegible] صف کشیدند که کره ارض را با وجود طول و عرض منطقه از فولاد بر کشت و الویه گوناگون
و سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار در
گذشت **نظم** جهانجوی دین پرور نامدار ؛ بیاراست صفی ز مردان کار ؛ ز صف [illegible] اساس پس ؛
فکنده بر اعدای عدو هراس ؛ علمها چو شد از زمین خاسته ؛ سپه شد چو گل عالم آراسته ؛
بمیدان روان گشت شاه جهان ؛ بجنبش درآمد زمین و زمان ؛ و از آنجانب مراد نیز [illegible] سپاه
و کینه گذار را بر دار [illegible] شیران [illegible] و در دامن کوه [illegible] صف کشید
و چون موجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب خود و فور رعد و کثرت عدد از مهابت غازیان مویّد بنصرت
بود در پیش معسکر خود حوالی آن را [illegible] اطراف آن را [illegible] و متانت در افزود ؛ و زان سو مخالف چو
بی کینه کوشی بیاراست صف ؛ بر پیش صف از تخته و از نیر ؛ حصاری برافراخت آن بی هنر ؛
ز آن قلعه از بی چنگ ساخت ؛ که بر خود فضای جهان تنگ ساخت ؛ پس از هر دو طرف میدان نبرد
و شیران [illegible] از [illegible] کین [illegible] آتش طعن و ضرب را فروخته و نوک پیکان و الماس
سنان جانستان [illegible] قتال گرم ساخت [illegible] الگذارد و چشم هر یک از دلیران
معرکه [illegible] چشم [illegible] و دست [illegible] کرده بدن [illegible] ساختند
از فواره زخم چوبی ظهور رسانید ؛ ز تیر و ز گرز [illegible] دلیران ؛ جهان تنگ شد دو چشم [illegible]
و لیکن [illegible] ؛ [illegible] ؛ و چون کار دشمنان [illegible]
سیف و سنان منقطع رسید غازیان [illegible] دست [illegible] و خنجر و گرز [illegible] سپاه [illegible]

تحمل درکشیده و پای ثبات فشرده روی بایشان آورده و هر دو طایفه درهم آویخته گرد بلا بر فرق یکدیگر ریخته
صعوبت آن محاربت برتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فلک اوقام مقام دارد و دیده هیچ ایزدی چنین روزی
خونریزی چنان ندیده و گوش هیچ جهان دیده کوششی مانند آن نشنیده ؛ یلان از دو جانب دران رستخیز
کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ؛ ز شمشیر شد سینها چاک چاک ؛ ز خون گشت جیب زره چاک چاک ؛ ز کثرت جسد کشتگان
فضای معرکه بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانید و ... رسیلان خون ... رزمگاه آموی و جیحون
در صحرای جنگ بحر طوفان جهانید ؛ دران جنگ ... ؛ ز شمشیر ... ؛
بهر سو روان گشت چون جوی خون ؛ بپهنا نه پای جیحون فزون ؛ آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب
والله یؤید بنصره من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فتح انا
فتحنا لک فتحا مبینا مشام خدام موکب ظل اللهی رسیدن آغاز نهاد و غازیان عظام بقوت دولت
پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند و زبان حال و قال مضمون کریمه فهزموهم
باذن الله گردان ساختند بکلی از سپاه دشمن در معرکه باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند که در اجل
ایشان تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امرا و متابعان او را هم در رسیدن خون با خاک راه
برآمیخت بعضی دیگر که بطرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود شان برآوردند
کرایم غنایم و نفایس اجناس که دران مصاف بحیطه تصرف غازیان درآمد بسیار بود و کثرت اسب و اشتر
که اهل پتوران نامراد و اتباعش گرفتند بمثابه بود که محاسب وهم تعداد او بحیطه ... نمود و پادشاه ذوی الاقتدار
بعد از این فتح نامدار مردان کارزار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف و امصار
و بلدان فرستاده و خان بهمنه تومند ابن کوه الوند مسطح ساخته دران ییلاق دل سینه داد آرامش
و کامرانی داده والحمد لله علی توالی نعمائه و توفیق الائه گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بصوب
دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بکاشان چون پادشاه سعادتمند
روزی چند در دامن کوه الوند بفراغبال گذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته
و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته و رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم
ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بوی پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و سر شر و غضب
نهال جبال او را از بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان جلیل

والمظفران

والمظفران روان شده و در اثنا بشارت وصول خبر طغیان حسن کیا و زبان اشرف اعلا نفاذ یافت که الیاس
بیک ایغور اغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکجهتی متوجه دفع شر او شود و در قلع مواد استمرار آثار اقتدار ظاهر گرداند
و الیاس بیک حسب الحکم نموده عنان عزیمت بجانب حسن کیا انعطاف داده و موکب ظفر انتما کوچ بکوچ
باصفهان شتافت و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشت نامراد شیراز گریخت و در شوشتر مجال
سکون محال دانسته ببغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین اکرام و اعزاز به بلده شیراز
درآمد سایه عدل و انصاف بر ساحت آن ملک انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشور
ستانی صفت اضائت گرفت ظلام ظلم و اعتساف زائل بود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از
وصول موکب عالی این خبر یافتند پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مفاتیح حصون
و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند و نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی آن جماعت گشوده
و زمام ایالت هر ولایتی بقبضه حاکمی عادل نهاده و پادشاه عالیجاه چند گاه در آن بلده بعیش و نشاط
گذرانیده متوجه خطه کاشان گردید و در اثنا راه بشکار پرداخت فضای کوه و دشت را از نخچیر و آهو خالی
گردانید و چون کاشیان استماع نمودند که عن قریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال طلوع کرده
فضای آن مملکت را منور خواهد ساخت و سیل اعلا همت بنضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق
ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد و کل تمنای ایشان شکفته و خندان شده و نتیجه مقصود
همگنان بثمره بهبود بار در رشته نوای فرح و سرور انتظار قدوم خجسته مینمودند در گذشت اشراف و اعیان مانند فضلا
ائمه قاضی محمد و عمدة العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرمودند
و رعایا و بازاریان ببستن آیین و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را
به دیباهای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت غیرت فزای نگارخانه
چین ساختند جابر بکمال اخلاص و دولتخواهی طبق عرض نهادند و موکب کواکب مراتب شاهی محفوف الطاف
نامتناهی الهی آن بلده درآمده از ان ترتیب آیین ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی
نشست سپس انجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و وکلاء عظام و امرای جمشید احتشام چنانچه باید
و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق نماید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم
رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جهت آن کار اختیار کرده خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه

برافراشتند و شاه عالم پناه با بستگان سپاه و بندگان دولتخواه آن مقام فرح انجام را بانوار طلعت خورشید سیما
زینت سپهر خضرا بخشید و مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافت جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف
ساقیان شیرین شمایل گردید از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان لاله‌های سیراب جلیان بود و از
فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار می‌شد و مغنیان خوش آواز با الحان بهجت افزای
نقش غم از لوح خاطر سترده و سازندگان نغمه‌پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون
بیرون بردند ٭ فروغ باده مجلس آرا پرست ٭ ز مستان بانگ نوشانوش برخاست ٭
مغنی در مقام دلنوازی ٭ بآهنگ دعای شاه غازی ٭ گشاید ز دل نوای روح‌پرور ٭
بچرخ آمد ز صوتش چرخ اخضر ٭ ز رنگ دلگشای عود و قانون ٭ نشاط می‌پرستان گشت افزون ٭
ببزم پادشاه دهر اورنگ ٭ بخدمت منحنی شد قامت چنگ ٭ و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید
پادشاه صاحب تدبیر بر تخت بخت و سریر سرافرازی برآمد امرای توامی هریک از حکام بلدان و امراء تومانات
و اعیان را در موضع مناسب جای دادند و خواص و مقربان و نواب و یکچیان در پای سریر سلطنت
سپهر منتظم ایستاده و چشم و گوش باشارت و فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان در در
بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بمیان بستند و سایر خدام و لشکریان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری
ساعی گشتند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون
عالم‌گرد در هیچ ساحت مرکز خاک بهمه وسعت مثل آن مشاهده ننموده ٭ مجلسی چون بهشت جان‌پرور ٭
اهل آن جمله صاحب افسر ٭ هریکی پشت لشکر جرار ٭ چاکر پادشاه عدل شعار ٭ از دل و جان مطیع
فرمانش ٭ مفتخر از وفور احسانش ٭ و بعد از انعقاد آن محفل بهشت نشان بکاولان و خوانسالاران
آن غازی رشید الحکم کردند از خوانهای رنگارنگ که مشتمل بر نعمتهای گوناگون و فواکه و میوه‌های تر و خشک و طعامهای
نشهوات آنچه اهل مجلس تصور ننمایند که از شرح کمیت آن قلم دو زبان عاجز بود و از وصف کیفیت
آن بنان فصاحت بیان قاصر ٭ مهیا گشت خوانهای مرصع ٭ بنعمتهای گوناگون ممع ٭ ز ظرف سیم
زر گردیده هر خوان ٭ سپهری پر ز ماه و مهر تابان ٭ بهر طرفی طعام از رنگ دیگر ٭ ز لیموترشی و حلوای شکر
ز اطباق برنج آمده دران سو ٭ کوه گشته ازان تلهای تتق نور ٭ ز بریان و کباب و بره و غاز ٭
ز مردم گشته پنهان همه بشتاز ٭ ندانم چون کنم وصف زعفر ٭ طبقها بود پر از ریزه زر ٭

چمن

چمن قلیه زنگی بود پر نور ٭ ز روغن چون سواد دیده حور ٭ و چون طوایف انام از اکل طعام فارغ گشته
و خدام درگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوانها در نوشتند امرای توامی جمیع فاخره و اثواب وافره از
پوستینهای کش و سنجاب کش و التاقی جامه‌های مخمل و اطلس دارایی و حلقه‌های سقرلاط قرمزی و کلاههای
زربفت و زردوزی بر یک یک از اهل مجلس بخلعت لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عام تمام یافته
در آن روز اکثر حضار آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب کلانتران کاشان بپوشیدن
جامه‌های شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرخ انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام
بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن حاوی فضایل نفسانی مشتمل الطاف بدیع
گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی
در سرانجام امور جهانبانان ید بیضا مینمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار
کرده صاحب اعتبار ملک گشت و مدارج تقرب و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان
دولت و ارکان اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش فتح جهو مردم نزدیک و دور
رای عالم‌آرای پادشاه دین منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشورگشایی بصوب بلده قم برافراخته
همعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن خطه شریف طرح قشلاق انداخت ذکر شهادت
یافتن الیاس بیک ایغوراغلی بتهمت مخفیه والی رستمدار و توجه رایات ظفرشعار بتسخیر
بلاد و امصار چنانچه خامه سخن‌گذار در سلک تحریر کشیده الیاس بیک ایغوراغلی در وقتی که موکب نصرت
نشان از همدان متوجه شیراز بود با طایفه از غازیان بحکم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آنجا
رسید میرحسین کیا با جمعی کثیر از دو بهساران و کوهستان مازندران بر سر الیاس بیک ایلغار کرده آن جناب
بر توجه خصم اطلاع یافت و رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعه و امین منعطف ساخت
و احدامقیق بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که از شکر
فتح آن قلعه بجنگ میسر نشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب‌زبان نزد امیر الیاس بیک فرستادند و ابواب صلح
و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد نموده از قلعه و امین بیرون آمد
و باز ستمداریان در آنجا حسن کیا طریق مکر و غدر مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید
این خبر در قشلاق بلده قم بمعروض پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت نهب اشتعال

اشتغال یافت و در اوایل فصل بهار که از نوای فرح افزای هزار دستان سلطان گل خندان شده و خور
تابان عازم تسخیر قلعه بهرام شدید الانتقام گشت اعلام ظفر اعلام معطوف قلعه گل خندان که محل توطن
جمعی کثیر از ستمکاریان بود نهضت فرمود و آن حصاریست مانند برج سپهر و از سنگ حوادث
مصون و بسان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوایب مصون خندق عمیقش چون میدان امل
در غایت وسعت و خاکریز بلندش مثال همت خردمندان در کمال رفعت : قلعه همچو قله الوند
لشکرش ایمن از کمند گزند : ساحت او سپهر مینافام : گل خندان بگلبنش بهرام :
و چون رایت فیروزی فرجام پرتو وصول بنواحی حصار انداخت کوتوال مقبالش ابواب مخالفت
و عصیان گشاده و در روی قلعه را بر روی خود بسته انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان
عظام سپرها و چپرها بر سر کشیده چون مور و ملخ از خندق بگذشته و بخاکریز آمده بسان کلنگ در پی
عازم فصیل گشته و در وقتی که سحاب کمان ساکنان گل خندان همچون دیده عاشقان گریان گشته
باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارزی مجروح یا بی روح میگردید آن پهلوانان یمین دولت پادشاه
جهانبان نردبانها نهاده و تیر فرو میبارید و صعود مینمودند و دست بکنگره قلعه رسانیده
بر زبر بارو بر آمدند حصار حبل آن استحکام قهرا قسرا مفتوح گشته قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب
بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر طعمه تیغ و تیر شده در آن دیار دیاری نماند و زبان
تقدیر بلک کبیر آیت کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانده والحکم لله الواحد القهار
والعزة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار **ذکر فتح قلعه فیروزکوه و حصار استا و شاه یعنی**
از حکام ولایت بپایه سریر اعلا چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت
رایت فتح و فیروزی معطوف قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین
بکمال استحکام و متانت بمثابه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را از جمله غلبه
و قهر از جمله محالات است و در آن زمان بهر بدمردان علاوه اثار و وفور اسباب حصارداری
و ذخیره بسیار مشحون بود و فتح آن بدان اهتمام ایام محاصره معقول نمود القصه بعد از وصول
سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل جان آن گروه افتاده و رستم زمان
دست بتیر و کمان بردند و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی کثیر را از

لوح هستی سترده و مدت دو روز حال بدین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب فتح
بفتح الله المنان پس من جهت فلامسک لعابر پرچم شاه کشورگشا وزید و سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را از طریق
حصار گلخندان مفتوح ساخت بر حسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان
آنجا بی امر و من سیاست گردانیدند و بمجلس القا کردند و روز دیگر پادشاه والا که همت بر دفع شر
حسن کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمودند و حسن کیا بصفت شجاعت
و پهلوانی اتصاف داشت در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را
غاشیه کش می انگاشت و در آن اوان دوازده هزار سوار و پیاده جرار در ظل اقش بسر میبرد و یراق و استعداد
بسیار و اسباب آلات پیکار جمع آورده جنگ را در میدان خویش تصور میکرد بنابران چون حسن کیا
از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم احتشامی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون
خرامید و بعقبه دست برد در کمین گاهی منزل گزید و از بهادران لشکر نصرت نشان زمره که روز
مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند سر وقت حسن کیا رسیده و غبار میدان هیجا ارتفاع
یافته بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده و التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو
نشاند بالاخره بخیابی نکبت گرفتار در مغارق سپاه ستمکار جهت حسن کیا با اتباع بجانب حصار استا
گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست که در غایت رفعت و استحکام و بسان حصار سپهر فیروزه محروس از نوایب
بهرام خون آشام چون مشعله بر گرد برجش دایر و کمند اوهام بشرفات بلندش قاصر : قلعه استوار چون
سپهر : گشته با ذروه فلک همبر : خسرو انجم نشسته برپایش : جرم بهرام مشعل شاهش :
و رودی عظیم بر دامن آن حصاری بود و این معنی در کمال متانت و حصانت می افزود و چون شاه
عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه ظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداخته بر ضمیر منیر
وانمود گردید که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلات جنگ و پیکار فتح آن حصار تیسر پذیر نیست
زینکه علاوه برج سپهر آسا خلل لاجرم رای عقده گشای بر مدخل آن واقعه مصلحت گماشته خاطر
دریا مقاطر بر این قرار گرفت که آب آن رود را که باده انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند
تا ایشان اسباب هی بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لله با جمعی
کثیر از مردان میدان محاوله بمتشیت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری عریض عمیق در بالای

آب جمع نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی جهت داده بعضی از آن
همچنان بجانب قلعه روان بود بنابران پادشاه کشورستان سپاهیان را فرمود که بسنگ و خاک و چوب
در پیش آن رود سدی ببندند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زد و آن جماعت را رخنه در دل
و سوختگی دل پیدا شد و لشکر قیامت اثر حسب الحکم بتقدیم رسانیده جسر کشیدن و اتباع سعد از مشاهده آن
کشتی امید خود را غریق لجه فنا دیدند و آتش عطش خرمن شکیبایی ایشان را محترق ساخته متحیر
و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد و اهتمام بر میان بسته بیشتر از پیشتر دست باندا ختن تیر
و سنگ گشودند و در روز سیم از بستن آب که محصوران خشک شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی
ساکنان استا را بقید اسر مقید گردانیده روی بسوی ارگ که محصل محصن حسن کیا بود آوردند و سه روز
دیگر چون آتش نایره جنگ و شین ارتفاع یافت در روز چهارم آن موضع نیز در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده
و تمامی اهالی استا و ارگ معروض تیغ یاسا شدند مگر بعضی از عظام اهل قلم که بحمایت زمره ارکان دولت
نجات یافتند و حسن کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند ماه بواسطه اعراض نفسانی
و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزی که نایره غضب
شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسد نحس محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق
شد القصه بعد از فتوحات مذکوره پادشاه منصور بتمهید بساط جشن و سور اشارت فرموده و در روزی چند
در آن حدود بلوازم جشن و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان منظور السلطان حسین
بایقرا از جرجان و سلطان حسین ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان باستان سلطنت
آشیان آمده سعادت پای بوس همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده بمقتضی المرام
بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه امامت انتما از استا بصوب عراق مراجعت فرموده
از یمن قدوم اشرف اعلی حضرت فردوس پیش بین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت
بجانب ییلاق سورلوغ برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشته شدن سلطان احمد ساروی
بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون متوجه صفاهان گردید **ذکر کشته**
شدن سلطان احمد ساروی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن خرمن حیات محمد کره بنایره
غضب پادشاه سکندر شکوه پیش از آنکه ولایات عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور

امور

امور دولت سلاطین آق قویونلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروی جمعی از مردم مرجابی بخود متفق
گردانیده دار العباده یزد را بحیطه تصرف درآورد و چون شاهچه علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق تافت
ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت
بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب بیزد رود و سلطان
و سلطان احمد ساروی از مقام عزت و خلاف بگذراند و مساعی جمیل شاه تقی الدین بین الجانبین
قواعد مصالحه تمهید یافت سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که بعد الیوم از جاده عبودیت
خدام سده سدره منزلت در نگذرد و نسبت بشعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب بیزد درآمده
روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد از غایت شرارت بان داشت که نقض عهد نموده ناگاه اورا در حمام
بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمایی مشغول گردید اما هم در آن ایام بر دست محمد کره
که در گره خاک مشتی ... نبود بقتل رسید بیان این سخن آنکه محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قویونلو
در ابرقوه داروغگی میکرد و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبانی از عراق بصوب
شیراز در اهتزاز آمده کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده
نواب کامیاب ایلچی آن خذلان مآب را محفوظ عین الاشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض
ایالت ابرقوه باسم کره نفاذ یافت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده
محمد کره روزی چند طریق چاکری و فرمانبرداری مسلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال وافره فی رجال مغرور شده رایت شقاوت بجانب یزد برافراشت
و از ابرقوه ایلغار کرده نیم شبی بدر یزد رسید و به حیله که توانست خود را در شهر انداخت سلطان
سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید و آن بلده را منضبط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر
اوصاف ثبات قدم نمود و چون این خیالات پادشاه فلک اقتدار استماع نمود از سورلوغ باصفهان شتافت و
و از آنجا عنان گیران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکز
وار احاطه کرده ابواب قلعه گیری ترتیب نموده دست باندا ختن تیر و سنگ برآوردند و مدت یک ماه
هر روز از وقتی که خورشید روشن چهره عزم تسخیر شهرستان سپهر لوای صبح برافراختی تا زمانی که
نجوم بر برج قلعه نیلگون گردون ... پادشاه ... مسکون عقاب سهام

خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز میپرانیدند و اتباع کرده تیره آتش ستیز انگیخته شست
باز انداختن تیر مرگ آهنگ می‌شدند لاجرم بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج
و باره دیو بند پیدا شده و شاه بنصرت شعار بیکبار در شهر بخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب تیغ و سنان
بسیاری از نوکران کرد را بر خاک هلاک انداختند و کرد با گروهی که داخل ایشان اندک تا چند روز در قلعه بحیث آغاز
جنگ جدال نموده چند روز دیگر روی بسحر آن حصار استوار آورده بعد از آنکه بکبار و کرباس می‌بردند و می به
پرداختند بیمن دولت روز افزون آن قلعه را نیز قهراً قسراً مفتوح ساختند و کرد در برجی بلند که تا آن وقت
بسبب کمال رفعت و متانت از کمند کرند ایمن بود و مردم آن را انقاره خانه میگفتند پناه برد و از مضمون
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده غافل ماند و غازیان قلعه گشای آن برج را احاطه نموده
زبان و اجب الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقر کرد بود هیمه بسیار جمع ساخته
و آن را بزبر هیچ پنبه آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبایی کرد سوخته بقدم اضطرار بیرون آید
و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعله آن نیران سر بکره اثیر کشید و کرد از تاب حرارت در آن
افتاده در روزنه منزل گزید و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مغلوک دیگر که با او
بودند پایان آورده دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی شاه دین پناه فرمود تا کرد را مانند جنس کیا
در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت و اتباعش را الشعله تیغ بیدریغ سوخته خاک هستی
تمامی القوم ناپاک را بر باد انداختند و کرد در آن قفس بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از توپ تیش
طلب معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان
عالیشان همه فراوان مجتمع گردانیدند و آتش در آن بر افروختند و کرد را با جمعی از نوکرانش که هر یک از ابرقوه در آورده
بوده در دنیا بعقاب الیم و عذاب جحیم رسانیدند **گفتار در بیان نهضت رایت گیتی افروز نوبات**
طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس در آن اوان که پادشاه عالیشان بمحاصره
یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین از جانب خاقان منصور سلطان حسین میرزا السیده رسیده
رسید و بوسیله امرای ملک آرای شرف بساطبوسی دریافته مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید
و چون در آن کتابت تعظیم پادشاه مشرق و مغرب بعبارتی مناسب سمت تحریر یافته بود و ارسال
تحف و ترکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نموده و امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاه

گشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالم پناه گذشت بنابر آن که بعد از آنکه فتح یزد و قسر تسخیر رفت
و کرد در مجلس نفس قرار گرفت مبارز الدین صدری بیک تاجی از جنود قیامت شکوه ابرقوه شده و پادشاه
کشور گیر جهت نفس اهل یوز از راه بیابان یزد در اول شعبان سنه ۹۱۰ بجانب طبس المغازی فرمود و در آن
اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا ابسیغول امیر محمد ولی بیک و از ملازمان
آن جناب امیر تردی با محافظت آن سرحد می‌نمود و تردی با با گهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته
خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام هم از گرد راه در شهر طبس تاختند هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و غنیمت بی نهایت گرفتند آنگاه آثار اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم
هوب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد
توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار مقدم کثیر البرکات و جنات رود
متوطنان دار الملک عراق تافت در آن اثنا مبارز الدین صدری بیک ابرقوه را تسخیر کرده جمعی کثیر از
اتباع کرد اسیر گرفته بدرگاه عالم پناه رسانید و شرف بساطبوسی دریافته بواسطه آن نکوخدمتی
مجدد محفوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی با آستان
سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و ترکات آورده و بسعادت تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستعد
گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را با انعام تاج و خلعت و اسب و زر
سرافراز گردانیده و احراق جسد کرد و مشاهده آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال
خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت بعد از وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم سوز خشم
پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلده فاخره اصفهان قشلاق
فرموده بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع
الحان و اغانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده مصروف ساخت **ذکر شکار فرمودن پادشاه**
سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کیز الملک فصل بهاران که از فیض غمام کشت جهان
غیرت دار السلام روی می‌نمود خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بتعبیه
لشکر دل بلبل بیکان خار اجوان ترکان تتار لاله عذار تیز گردانیده و نسیم فروردین را در اطراف دشت
مشکین فوایح و کوهسار مشک شمیم ساخت روح تازه بقالب نباتات رسانید آهوان سیاه چشم از مشامل

زمستان ساخت سبزه زار و فضای روح افزای بقرار خود رسیده و پلنگان بسیار خشم درازدو آهی
وصال ایشان همه تن چشم گردیدند   پی صید و شکار شهریاران بکمان توچین و قزح شد تیرباران
چو صید غرقه در خون گشت لاله ز پیکان نشاط انگیز شد ارش طاشکار از خاطر شاه فلک اقتدار سر برزد
و لذت صید جهت تصمیم عزیمت خسروانه شد حکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس
حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده جرگه کرده جانوران شکاری ایجاب کیر الک
که ساحت دل گشایش چون سپهر مینا رنگ از کواکب بسیار باشند و از جنس آهو و نخچیر و وحوش و طیور در آن صحاری
جانداری انگارند و جهت تمشیت این مهم تواجیان صوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از
اصفهان بجرگه روان شده و هر جا با آن که صحرا فرمود سر سبز خصبت آب زلال گرفت و قطرات ابر نیسان
انتظام عقود دل پذیرفت خار دل آزار چون شاخ شکوفه گلفشانی شد گرد و خس و خاشاک مانند اوراق
گل بساط کامرانی براه گسترد و امرا و کلانتران ولایت نیز از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه
نموده و جانوران شکاری آمده در الکه مذکور جرگه بهم رسید و از آهو و نخچیر و خرگوش و گرگ و شیر
و پلنگ بدان مقدار جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار
بر باره فلک اقتدار نشسته تنها بمیان جرگه در آمده گاهی بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کیز
الکتار رنگ قوت رانی داد و حینا از ضرب سنان جان ستان چشمه بار خون فشان
در جسم شیر و پلنگ گشاده زمانی بگرز گران سنگ سر و گردن گوزن گردانید و ساعتی بشمشیر و تفنگ
شکاف در پشت و پهلوی نخچیر و خرگوش افکنده همه را بچراگاه عدم رسانید   شعر   دل ناوک تیر آهنگ
گهی آهو فکنده گاه نخچیر   گهی شیری بشیر زده در زوبی   گهی از خدنگش کوه لودی   بعد از آن
برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و تومنیان نیز در جرگه تاخته و هر یک بزخم تیر و شمشیر آنقدر که خواسته
صید بر خاک هلاک انداختند و آخر الامر اذن عام از کمین عنایت پادشاهی گردیده انتقام صید
یافته غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکاری افکندن کردند و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را
عرصه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز هزار و هفتصد جانور کشته
تواجیان آنها را برامرا و اعیان و اشراف و خدام آستان ملک آشیان تقسیم نمودند و استادان
بنا برحسب فرمان واجب الاذعان از سر و شاخ حیوانات منارها ترتیب نمودند آنگاه شاه دین پناه

عزم

بعضی از ییلاقات اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف
ساقیان زهره جبین مهمای شراب ارغوانی گرفته سایت عشرت را رفیع ساخت **ذکر عنایات الا**
همدان از پرتو ماهچه لوای کشورکشا و ارتفاع مسند نزول روح افزا همچو صدور مراحم پادشاه
سعادت انتساب شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان به دولت و اقبال بگذرانید
برحسب اقتضای امور اتفاقی متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول بدان مملکت در فراحت آثار
نزول اجلال فرموده و درشیده ساحت ال و اعتکاف گوشه نشینان در اهتمام بناء وجود و احقاف اهتمام تمام
نمود در آن اثنا خاطر اشرف اعلا مایل بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی رضی الله عنه شده
بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و خدام آن آستان کل سعادات و عده قات نوازش کرده اسم
نیاز و اخلاص بجای آورد و بنابر آنکه عمارت آن مزار فایض انوار روی بخرابی داشت و فرمان همایون
نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارت عالی طرح انداخته
و اساس آن از البنیان کسته نموده و مستحکم ساخته و باندک زمانی آن بنا را موج انوار بوجهی ساخت
و پرداخته آمد که شرفات بلند همت آن بدروه قصر فیروزه کار سپهر رسیده و غرفات فوق فرجات او از
کنگره منارات ماه و مهر در گذرانید   بوستانیست که طاوس فلک یک دم   از سر شاخ و نهالش نپریده بمیر واز
خم طاقش همه با سقف فلک بند هست   لب بامش همه در گوش زحل گوید راز   و در آن ایام از زمره مقدم
پادشاه بی عدیل فرمود نزم از مقام حضرت اسمعیل چشمه آب خضر و بت آب در آن حجه کعبه منظر بگشت
و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبه آن در بلندی از شرفه خورنق و سدیر درگذشت و در آن چشمه حوضی
کوثر مثال از آن آب لال لامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهار باغی دلگشا و بوستانی
روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطراف چهار بلند مقدار برافراخته ساحت در حرش
از نشاندن نهالهای نخبش و گلبنهای عطر پرور زمین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فرح و روش بکمال
معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردانیده شکوفه بستان
افلاک از انفعال گلهای بگارنگش گل هر گاهی ندر آید و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف
گلزار بدایع آثارش نغمه روضة من ریاض الجنة سراید بنفشه مشکبوی از حوالی لالهایش چون زلف دلبر
خوبان بر سبزه و سنبل سلسله موی گلهای چمن آنش چون خط نو با لعل تابی خوش ترح آمده لذت میوه

علاوت و ثمار اشجار بستان قوت روح و قوت دل و هوای فضای باغ دلکشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل
چو خط بتان سبزه اش دلگشا ٭ ز گیسوی شکناکش نسیم صبا ٭ درختان سروش همه دلپسند ٭
چو سبزان رعنای بالابلند ٭ هوایش همیشه نه گرم و نه سرد ٭ نه در وی غم گل نه اندوه گرد ٭ القصه چون خاطر
همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر فراقیش آثار فراغت یافت عنان بادپای خوش خرام بعزم ییلاق سولغ
تافت و در آن تابستان گاهی بصید و شکار گور و آهو میل نموده و احیانا جام مدام از دست آهو چشمان
سیم اندام بتجرع فرموده و بعد از آنکه موسم حرارت بدین منوال گذشت رایات ظفر آیات متوجه ساو
قورغان گشت گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهده سپاه
در فصل خزان که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف
آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد و میل از صعوبت هجران لاله و گل لال گشته
ترک نغمه سرائی کرده و شکر ریز و پیاده دست برد نموده دست بغارت نباتات آورد نظم
ریخت بر اطراف بساتین شجر ٭ از نفس سرد خزان برگ و بر ٭ گل غم هجر نسیم بهار ٭ ریز بر خاک نخفته زار
مسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان ساروزخان رحل اقامت
انداخته و قطع طریق و غصب اموال بر فریق اخیره وجه معاش ساخته دفع شر آن بداختر بر رای همت
پادشاه هفت کشور واجب نموده بدان جانب نهضت فرمود صارم چون از توجه لوای کشورگشای وقوف یافت
چاره کار منحصر در فرار دانسته احمال و اثقال بر جای گذاشته و مضمون من نجا برأسه فقد ربح عمل کرده عزم
بجانب عقبات سخت و شعبهای پردرخت برافراخته و غازیان عظام تمامی جهات صارم و اتباعش را
غنیمت گرفته جمعی کثیر از گردان بی ایمان که در آن دیار دیدند به تیغ سپه ریغ بگذرانیدند و موکب کواکب رایات
از آنجا بنزول اوزن هزنه در آن مقام این خبر شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت
خدام پادشاه ظفر قرین سر می‌پیچد و گردن بچنبر فرمانبرداری و خراج گزاری در نمی آرد بنابر آن تسخیر گیلان
پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایت نصرت نشان بدان جانب روان شد و بعد از وصول بسرحد
آن ولایت عساکر بهرام صولت شیر دلیران بجنگل و بیشه گیلان درآمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تفتیش
مخالفان کوشیده ابواب قتل و غارت بر روی ولایت ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده
از آن خوی زشت توبه کرده در سفینه اعتذار و استغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال و تحف فراوان

بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته قبول نمود که بعد الیوم حسام خلافت از نیام عصیان بیرون نیاورد و هر سال
خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتکار شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوشش بر طبق کلمه خجسته
اذا ملکت فاسجح از جریمه عظیمه امیر حسام الدین تجاوز فرموده و قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده نشان حکو
حکومت گیلان عنایت نمود و ایلچی مبتهج التفات شاهی مباهی گشته بمنشور موفور السرور بسرکرده حضرت
معاودت یافت و موکب شاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده بطارم تشریف
در آن زمستان از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت
مولود کامرانی و حشمت می افزود و چون فصل زمستان بطی انجام رسید و ایام بهار رسید و باد بهاری
سپاه از یورت قشلاق متوجه دارالشرف خراسان گردید فراش فروردین بساط زمین را بانیت بساط زمردین آرایش
داد و سلطان گل در کمال شوکت و تجمل در زنگاری چتر گلناری گشوده روی بانجمن نهاد ٭ کرد دست سحاب نیسانی
در چمن باز گوهرافشانی ٭ ژاله شد همچو در خوشاب ٭ لاله شد ساغری پر از می ناب ٭ نرگس از خواب خفته مست
چشم بگشاد نرگس مخمور ٭ پادشاه منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمد و بعد از
وصول مقصد چمنی را که از نضارت نزاهت رشک سرابستان ارم است مشرف ساخت و روزی چند در آن
منزل دلپسند بانبساط عیش و عشرت قیام نموده اکثر اوقات بعزیمت مصوب سور و لهو مبتهج
نواب کامیاب شاهی که پیشتر صارم کرد نوبتی دیگر جمعی را گرد و فراهم آورده و موضع اورمی آمده با فروختن نایره
فتنه و فساد اشتغال دارد و بیرام بیک قرامانی و جناب خلیفة الخلفائی با قومی از مردان میدان رزم آزمای
بدفع شر آن بداختر مامور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعه کوهی برد
و در آن موضع حصین قشون جنگ و پیکار بیاراست و صبر و شکیبایی پیشه کرده و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام
او را تعاقب نموده بعد از وصول بپای آن کوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ
خشمناک روی بفراز آن کوه نهادند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند تقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه
در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شست قضا گشاده پای فرا از طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاده
از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اشک لعل گون بر جبین آورد و از گرد معرکه روی
تیره گشته چهره آفتاب در حجاب تواری پنهان گردید و برق سنان عالم سوز شعله در خرمن عمر اشقیا
انداخت و ناوک پیکان آتش افروز حروف امن و سلامت را از اوراق روزگار محو ساخت نظم

دو دریای خونین در آمد بجوش ⁂ هوای مغرب سران را فروش ⁂ سر نیزه در سینه کاوش گرفت
ز چشم زره خون تراوش گرفت ⁂ ز نوک سنان لخت لخت جگر ⁂ فروزان چو از شاخ گلهای تر

آخر الامر نسایم فتح و ظفر مشام امرای مظفر اثر را معطر گردانید صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و خزاین عظام بسپرو برادر و بعضی از سرداران لشکرش را بحبس اسیر مقید ساخته فوجی از متابعانش را طعمه تیغ ساختند و تمامی ایل و الوسش را غارت کردند و سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلا معطوف گردانیدند و در خوی بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند بهرام بیک و خلیفة الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربت و شکست اعدای دولت را مشروح معروض داشتند و موجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشته غازیان عظام حاجی اکه مغول بودند باردو بازار بردند و هر یک را بعقوبتی که از آن بدتر نتوان بود قتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان را در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می‌نوشیدند و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده در بسیط بساط انصاف و معدلت مسکوک نسیم عنایات ربانی از مهب سعادات جاودانی متبسم و غنچه خاطر متدانی در چمن سلطنت و جهانبانی متبسم و الحمد لله المنعم الکرم

گفتار در بیان جشن نمودن شاه گیتی فروز ... و توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله ذو القدر و بسیار مدت بخت فیروز

چون ابر بهار شد گهر بار ⁂ برگشت ز دور گنبد ... ⁂
بشکفت ز باد صبح لاله ⁂ آورد بزم گل پیاله ⁂ افروخت ز تاب می رخ گل ⁂ برخاست فغان ز حلق بلبل

پادشاه آفاق در یورت قشلاق برون خرامید و در مرغزاری که صفوت آبش خاصیت چشمه تسنیم ظاهر می‌کرد و لطافت هوایش چون نسیم خلد روح را بقالب پژمرده می‌رسانید منزل گزید و بترتیب جشن نوروزی اشارت فرمود و در آن روز جهان افروز زاهر نوبنیان نو آیین بساط را احکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی در کشید و طبقات انام را بانواع احسان و انعام بهره‌ور ساخت

نظم

در آن روز شاه سلیمان سریر ⁂ نظر بر نشاط و بر دگر ضمیر ⁂ در آن جشن حکام روی زمین ⁂ کسانی که بودند دولت قرین
بزرگان ملک و سران سپاه ⁂ سپهدار امیران حشمت پناه ⁂ کشیدند هر یک لبی پیشکش ⁂
بپیش شهنشاه خورشید وش ⁂ شهنشه زبان لطف بگشود ⁂ بر آن سروران را نوازش نمود ⁂
بانعام اسپان تازی نژاد ⁂ کمرها مرصع بدر و گهر ⁂ قباهای تنگ و افسر زرنگار ⁂

زر نقد بیش از حساب و شمار ⁂ مهان و کهان را سرافراز کرد ⁂ بعالم در خیر می‌باز کرد ⁂
نشستند اشراف عالی مقام ⁂ بپای سریر سپهر احتشام ⁂ بگردش در آمد می خوشگوار ⁂
ز دست جوانان سیمین عذار ⁂ رخ ساقیان از فروغ شراب ⁂ برافروخت چون عارض آفتاب ⁂ ⁂
مغنی بصوت دف و چنگ و نی ⁂ دعا گفت بر شاه فرخنده پی ⁂ که شاها لوای تو منصور باد ⁂
بعهد تو هر روز نوروز باد ⁂ بنوروزت از بخت فرخ اثر ⁂ بنوروزیت باد فتح و ظفر ⁂

و بعد از انقضای ایام جشن و سرور بمسامع پادشاه موید منصور رسید که مراد از بغداد گریخته و بعلاء الدوله ذو القدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را باوی در سلک ازدواج کشیده و موافقت و امداد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع گردانیده و اکنون باسپاهی از احاطه دایره خیال افزون جمعی بکربست تافته و بسبب تسلط نصر صید او شور در آمده یار آتش فساد و اشتعال فتنه سران لشکرش پرده ناموس میدرند و لشکریانش هر جا هر چه بیابند بغارت میبرند

نظم

لشکر ظالم ضلالت کیش ⁂ مردم بد نهاد شر اندیش ⁂ جمله از شیوه مروت دور ⁂ یافته از نهیب نفس غرور ⁂ کرده پیوسته عزم جور و فساد ⁂ مال و ناموس خلق داده بباد

از استماع این خبر نایره غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اثیر کشیده و دفع شر آن گروه بداختر را همت خسروانه واجب شمرده و حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردیده و تواچیان قمر سیر جهت ساختن جار دوی باطراف ممالک رسیده و املاد آورده و باندک زمانی لشکر بسیار از ولایات فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و ایران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و خنجر گذار و سرا سر کینه کوش ظفر آثار

نظم

سپاهی بلطف الهی همه ⁂ سرافراز از اوج شاهی همه ⁂ کمر بسته هر یک بفرمان بری ⁂ گشاده زبان بر ثنا گستری

آنگاه پادشاه ربع مسکون در روز فرخ و همایون اعلام زرنگار افراخته و دفع اشرار ذو القدر را پیش نهاد همت ساخته عنان همت گیتی نورد بجانب آذربایجان انعطاف داد و افغان کوه کوه نفیر باوج فلک اثیر رسیده و سر کوس و بار دوی همایون بود روی براه نهاد ⁂ روان شد باقبال شاه جهان ⁂ سعادت مساعد ظفر همعنان ⁂ نهان از غبار مواکب سپهر ⁂ مه امتش ... ماه و مهر ⁂ جنیبت کشانش ملوک عظام ⁂ بفرمانبری منخرط هر کدام ⁂ و بس از آنکه بچهل روز رسید ساحت ارزنجان را از نور وصول حضرت فرای فضای آسمان گردانید و علاء الدوله ایمنی مطلع گردید بعضی از قلاع و دیار بکر را تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان سپرده و روی همت بصوب البستان آورده و کیفیت فرار او بعرض

شاه گردون اقتدار رسید همان روز نهضت همایون از عقب مخالفان اتفاق افتاده و علاء الدوله
در البستان مجال اقامت محال داشته زمرهٔ از متعلقان را بجانب روم سبیل کرده و فرو العیوب شام
فرستاده و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت صعوبت و رفعت قلهٔ آن بر اوج آسمان میسایید و گرهٔ جبین
انزوا فراز آن گمشته اثر ذره هیمود پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع
منازل نموده بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرموده و بهر شهر و قصبه که رسید ابواب عدل
و احسان بر روی روزگار متوطنان آن بر گشوده و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر
جوش جنود خروش گشت جمعی از لشکر ذو القدر بل حشری از دون همتان حضرت منظر جا به جنگ بوده شدند
دست بشمشیر و خنجر باز دیده برابر موکب ظفر اثر صف قتال بر آراستند ⁂ صف آراستند که سپاه
گرفته جهان را کران تا کران ⁂ همه آهنین درع خارا شکاف ⁂ همه چو روئین تن اندر مصاف
و خانان عظام نیز مستعد صفوف برده خته غلو کرد ناسی شورش زلزله در زمین و زمان انداختند و
صدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساختند ⁂ بر آمد ز هر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس ⁂ چو برق درخشنده از تیره میغ ⁂ همی آتش افروختند از گرد تیغ ⁂
آنگاه دلیران جنگجوی بهادران تیز جوی دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده روی
بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بزخم نیزهٔ قامت نیزه مثال
خصم را چون کمان خم کردند گاه از تحریک شمشیر شعله بار سر سروران سر افکن و داغ بدن مینمود و احیانا
حدت پیکان خارا گذار راه بیابان عدم بر دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هر دم خون جگر می بر
خاک میریخت و در هر قدم خاک وجود بهم می خون بر آمیخت ⁂ ز بس کشته کامد ز هر دو گروه ⁂
ز خون خواست دریا و از کشته کوه ⁂ و با آنکه در آن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول
بسیاری از مخذولان را به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای فرار استوار داشته
تا شب در مقام کارزار بایستادند و چون جمشید خورشید از توقف از میدان سپهر ملول شده راه
دریای مغرب پیش گرفت به نیام غروب در آمد شعشعهٔ آفتاب از عکس خون کشتگان ساحت افق
گون لعل بدخشان پذیرفت پادشاه عالی جناب در معسکر همایون نزول اجلال فرموده با سپاه ظفر اقبال
با قامت لوازم پاس امر نمود و لشکر ذو القدر نیز بر اسم طلایه پرداختند آن شب تا صباح از جانبین طلیعه

تیقظ

تیقظ و احتیاط و نثیار مرعی بود روز دیگر که سپهداران قضا و قدر دیبای زرنگار بر افراشته جوشن سیماب گون
پوشیده و لمعات پادشاه بهرام انتقام مرآت بهی مثل صبح زرانده و آراسته رشید و تیز رفتار و الدال آثار بو اد
سم قطاس دم بر آمده و بتسویهٔ صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از طلعت همایون غیرت
فزای شهر قلمهای کردانید و از آنجانب اشکر ذو القدر برابر آمده درین روز نیز حربی در رنگ غایت
صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور روز گذشته قدم ثبات استوار داشته بهنگام هجوم
سپاه ظلام هر یک از فرقتین در مرهٔ باغیه معسکر خویش مقرر جا گرفته و صباح روز سیوم خسرو انجم علم زر نور
فتح و ظفر برافراخت و از استعمال اشعهٔ شمشیر تیغ سپید ریغ خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت
بار دیگر غازیان رستم دل تمشیر و خنجر کشیده روی بقوم بر شیر ذو القدر آوردند و درین روز نسایم
نصرت بر شقهٔ رایت سالکان مسالک شریعت بر وزیدن گرفت و اعدای وارون اختر آغاز انهزام کردند
اما مضمون کلمهٔ لن ینفعکم الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و سرپنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط
حیات اکثر آن قوم را در نوشت جهات و مراتع و متملکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی اثر
قرار گرفت و از نصرت غضب پادشاهی پتنه قطار در موالات و انبار غله آن جمع خاکسا همه اشتعال
در رفت ⁂ بباد غضب آتشی بر فروخت ⁂ که شهر و ده خاکساران بسوخت ⁂ و پادشاه ستوده
ماثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم درگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و شکر بجای آوردند و نوازش فرموده و
و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز گشت بمسامع جاه و جلال رسید که طایفه از توابع علاء الدوله
در قلعهٔ خرپوت توطن دارند و بحصانت آن حصار موجب اقتدار ایشان گشته شرایط فرمانبرداری
بجای نمی آوردند و موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه ستاره عدد سعادت به سر حد محیط آسا گرد آن قلعه
متانت انتما در آمدند و در افروختن شعلهٔ حرب جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداختند در روز دوم
متحصنان دیوار آن قلعه که چون قمهٔ جوزا از جهت استقلال مصون بود انداختند و صورت فتح و ظفر
در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شد حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و زارعان را
اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر سرکشان سر حلقهٔ قتال و حرب اعتبار کرده اند و فرمانبران
موجب فرموده عمل کردند و چون کیفیت فتح قلعهٔ خرپوت بمسامع کوتوال سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع
از مقام سرکشی و عناد در گذشته بمقالید حصون و قلاع را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه

عالم‌پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری گشادند و پادشاه
مخلص‌نواز درباره آن جماعت انعام و احسان فرموده زمام ایالت ولایت دیاربکر را در قبضه محمد بیک استاجلو
نهاد و طبل رحلت کوفته عنان عزیمت بطرف اخلاط انعطاف داد و درآن‌ولا راه شرف بیک که حاکم
آنجا بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شرف بساطبوسی حاصل نمود و جلیس سایر خدام
عالیمقام گشته دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش برگشود و بعد از آنکه
ولایت اخلاط محل انبساط اعلام خلافت مناط گشت مشاهده سپهسالار اغصان درختان و تلون اوراق
باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده بنوای نی و نوش ساز ایوان کیوان درگذشت و پادشاه گیتی فروز
چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخت و از آنجا بخوی شتافت و فصل دی در خوی بوده
پرتو انوار معدلت بر مشوش و خبابات احوال متوطنان آذربیجان تافت **ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر**
کرت دیگر و کشته شدن او بضرب تیغ نصرت پیکر در آن زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه
نیکوخوی بود علاء الدوله ذو القدر لشکری جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت
و اورا بجهت اتصاف بشجاعت ساروقپلان میگفتند بجانب دیاربکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو باوجود
قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف‌آرای
گشت و مرد و فریق بنهایت کوشش و کشش تقدیم نمایند و محمد بیک را صورت نصرت دست داد
و ساروقپلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیرشکار اسیر کرده و در قتل قوم ذو القدر نوبت دیگر
غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام
نمود و ساروقپلان را با سایر اسیران گردن زده رؤس نامبارک ایشان را باردوی اعلا روان
فرموده و قاصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید
و بفریق انعام و احسان بجانب دیاربکر رجعت کرده غایت عنایت شاهی که مشاهده نموده بود معروض
محمد بیک گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیرخورده در خشم شده از ماتم
پسر سیلاب خون از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع و یراق خیل و حشم پرداخت و پانزده هزار
سوار عزیمت بکر برنج آثار فراهم کشیده و پسر دیگر خود را که کلانتر از شاهرخ و خوردتر از احمد بیک میگفتند
سردار آن سپاه گردانیده و ایشان را بجهت طلب خون ساروقپلان بجنگ محمد بیک استاجلو فرستاد

محمد بیک

و محمد بیک از هجوم اعدا اندیشه نکرده مستعد قتال گشت و در ظاهر قلعه آمد تلاقی فریقین دست داد و جنگی در
پیوست که از نهیب آن هنگامه صبر و شکیب از قبضه اقتدار کوتوال حصار چرخ بیرون رفت و سیلاب خون چون
رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافله امن و سلامت رخت از عرصه جهان بربست آخر الامر محمد بیک
بیاد دو همرهان خیل خواه ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصه روزگار برداشت و کور شاهرخ و احمد بیک
با بسیاری از اتباع در معرکه کشته گشته زمانه بر بهانه وجود و عدم ایشان قلم نسخ بنگاشت و محمد بیک کرت
اخری دست تشاد کردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرده
مصحوب قاصدی تیزرو بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمشید حشم از قشلاق
خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی محمد بیک استاجلو در ییلاق همدان سرهای کشتگان را بآستان خلافت
آشیان رسانیده کیفیت آن فتح آگشتاهمی و دولت ابدپیوند روی نموده بود معروض گردانیده
بالطاف انعام و اکرام اختصاص یافت و مفتخر و مباهی بجانب دیاربکر بازگردید و چون خبر شکست علاء الدوله
کرت سعادت‌افزای بحوم سلیم پادشاه آن دیار که از روی کینه دیرینه در سینه داشت لشکری بسر وی کشید
و علاء الدوله در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشته حیات بسیاری از قوم ذو القدر
در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده و نام او در خدمت قیصر راه و دیار روم
پیش گرفت و چشایه کلفتی و خاید منتقی گلشن ممالک شاهی از خار آثار آن سالک طریق تباهی بهمت امینت
پذیرفت و شاه صاحبقران بهمدان و تابستان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال
اوقات محبت‌بدایت ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم زرگر منظور نظر کیمیااثر
پادشاه عالی‌گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراخت **ذکر شمه از حال امیر نجم الدین مسعود گیلانی**
و رسیدن کوکب طالع او بدرجه شرف و کامرانی بر ضمیر کیمیاتاثیر منصران معیار اعتبار و عیار شناسان
کارخانه روزگار در حجاب استتار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان
رشت که از اعمال مملکت جیلان است منتظم بود و بواسطه کمال مهارت و اضافت صناعت از امثال و اقران
ممتاز و مستثنی میبود و در آن ایام که آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاه دین پناهی در ولایت لاهیجان
تشریف داشت امیر نجم الدین مسعود دینار ارادت نسبت بود و آن مهر چهر داشت و دیده نقش محبت آن قرة العین
ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معیمی

سیاقشان خاندان حیدری بیم

استقبال نمود و بزبان نیاز مضمون احتمال پیغام فرمود که ✿ سلام علی من شاقنی بوصاله ✿ وان لم افز الا بطیف خیاله
حضرت ورا بصیرة غیر اعمی ✿ سمعت من الرکبان وصف جماله ✿ ز بس که وصف جمال تو شنیده ام ✿
بجان مهر روی تو ورزیده ام ✿ چنان در دل و دیده جا کرده ✿ که گویی ترا سالها دیده ام ✿ و چون آن
تحفه و پیغام بموقف عرض خدام آستان سپهر احتشام رسید نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه
کامکار مانند طلای ده دهی تمام عیار نمود و بسکه قبول مقرون شده همه مشمول انعام و اکرام حضرت انصراف
یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت کرد و صیت علو دولت
و اقبال ابدی الاتصال در اطراف شیوع پذیرفت کوسه حاجی که سپاهی الا عالم بود که امیر اسحق بود و در
مذهب تسنن غلو مینمود و دانست که امیر نجم الدین مسعود و محبت جلیله ما برحمل مینماید و نسبت بآن قدوهٔ اولاد
خیر البریه در طریق اخلاص و نیاز مندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین
از همعنی خبر یافته روی بدرگاه پادشاه جم قدر آورد و دران ایام اردوی ظفر انجام متوجه شیروان بود
بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام پایه سریر اعلی منتظم شد و پرتو آفتاب عنایت از مطلع همت
نامتناهی الهی طالع شده بر جنابت احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی
و همت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران
ممتاز بوده همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی جهت یار و غمخوار
بسیار پیدا کرد و در خلال احوال بگوهر منصب وکالت نفس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال
روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی امرای عظام مقربان درگاه فلک
احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش همین ترتیب پادشاه و انو خانهٔ آن درگاه اشراف و اعیان عراق
و فارس بآن در بابجان گشت **نظم** بلطف پادشاه شد بر ورز ✿ خداوند دین پادشاه کل کبیر ✿
پناه سپاهیان درگاه او گشت ✿ فلک حیران عزّ و جاه او گشت ✿ و آن امیر صافی ضمیر در اندک جهت آل
که در اوایل ایام جهانگیری و بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب
فضل و کمال کوشید بانامل معدلت ابواب مکرمت بر گشود ✿ در جود و بخشش بر خلق بگشاد ✿
نبود دستش کام خیر دفع بیداد ✿ همین التفات شهریاری ✿ شباهی عدل راد او استواری ✿ ز آثار لطف او در اطراف
عالم ✿ چو گلزار ارم گردید خرم ✿ **ذکر بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت تحت تصرف شاه [illegible]**

چمن آرای ریاحین منثور و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم حکایت را بدینسان رقم زد
که بعد از رفتن مراد بنزد علاء الدوله ذو القدر یکی از امرای ترکمان باریک پرناک در دار السلام بغداد استیلا یافت
و بخیال محال ترک سلطنت و استیلا انداخته با آستان ملک آشیان شاه جهانبانی نشتافت بنابر آن در
اواخر سنهٔ اربع عشر و تسعمایه که ولایت همدان از فروغ ماه رایات نصرت نشان طراوت بوستان جنان
داشت رای باریک بین خسرو جمشید آیین متوجه تنبیه باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک
یساول را که از جملهٔ بندگان خاص و نزد بجمل کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت
فرمود که ببغداد رفته باریک را باطاعت خدام سدهٔ سنیه منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان
بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهت باریک فرستاد و خلیل بیک متوجه دار السلام شده روانه گردانید
و ایشان خلیل بیک را با اعزاز و احترام تمام بدار السلام در آورده و باریک در باغ میرزا اسحق به ملاقات مبادرت نموده
و لوازم تعظیم و تبجیل و ما یتعلق بهما تقدیم فرموده و نسبت بجناب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و
انقیاد کرده و بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید
و در بارهٔ خلیل بیک طریقهٔ انعام و احسان بجای آورده جهت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه
مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه را بابو اسحق شیرازی که از جملهٔ اعاظم امرای او بود تسلیم نمود
او را مصحوب خلیل بیک یساول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیاز مندی او را
بعرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنام خود حاصل گرداند و خلیل بیک یساول و ابو اسحق شیرازی
روی براه کیهان پوی آورده در همدان سعادت زمین بوس حاصل نمودند و کیفیت انقیاد و اطاعت
باریک را بمسامع امرای ملک آرای عرض کردند و تحف و تبرکات که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابر آنکه خاطر
اشرف اعلی مایل بآن بود که باریک بغد منکاری بر ده [illegible] و حلقهٔ اطاعت گذاری در گوش کشیده خود را
عالم پناه رساند شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت با ابو اسحق شیرازی اصناف
الطاف مبذول داشته او را فرمود که با باریک بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را از نقوش [illegible] و نیکخواهی [illegible]
پادشاهی آراسته با آستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بدیع اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را
بغل و غش نفاق مغشوش سازی متنبه باش که در دار الضرب سیاست به عقوبت بجزای خود میرسی. چون ابو
اسحق شیرازی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده یک یک معروض داشت و بار

تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند در شعار متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالاخره بخیال قلعه داری
روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دار السلام غله بسیار حواله نموده بود و آنمقدار جو و گندم
جهت ذخیره از مردم بستد که اگر تا یکسال در آن بلده محصور می‌بودی آن ذخیره با ذوق او و لشکریانش وفا می‌نمود
در آن اثنا از نقده اولاد خیر البشر سید محمد کمونه که ابا عن جد در سلک نقبای نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب
شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را مواخذه و مقید ساخت و در چاهی
که لسان حوصله بخیلان تنگ و مانند فکر حمقا عمیق بود حبس نمود و تاج از سر برنهاد و باعلان کلمه عصیان
پرداخت و از آنجانب فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیر دهی عزم تسخیر عراق عرب
جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منقلای سپاه گردانید و موکب کواکب حشمت
نیز متعاقب لله بیک باهستگی در حرکت آمده و باریک این خبر شنیده اضطرابش بیشتر از بیشتر گردیده و بعد
از وصول حسین بیک لله به منزلی بغداد باریک مصلحت جنگ ندیده در شبی که از چون دل و دیده
عاشقان مشعله برق می‌افروخت و باران اشک می‌ریخت و مانند حال از مهجوران ناله رعد با نوای گریه می
آمیخت تنگ از اسب فرار کشیده از دجله بگذشت و مقرون با نواع تعب بطرف حلب بگریخت روز دیگر
یوسف لقای خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از مشرق
را طالع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغدادیان لب چاهی که محبس سید محمد کمونه بود
شتافته و آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافته و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند
و زمام اختیار آن دیار را بقبضه اقتدار آن نتیجه اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی
ظاهر گردند و لله بیک در روز جمعه بجانب ظاهر بغداد رسیده سید محمد در آن روز بنخست بمسجد جامع شهر رفته
و خطبه را بنام و القاب همایون پادشاه عالیجناب مزین ساخت مشتمل بکمال اخلاص و اطاعت بجای آورد
و بعد از ادای آن خرم و سرافراز بیرون شهر شتافت و با لله بیک ملاقات فرمود و لله بیک نسبت بآنجناب
غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بروی روزگارش گشود و چون خبر فتح بغداد از
عرضداشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی
قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلیفه بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه
بغداد گشته در ساحت سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و تمهید اساس

مرحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بربست **گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام**
بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام در آن ایام که
دست عنایت مفتح الابواب بقوت شانه و عظم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد را در کف کفایت خدام
پادشاه والا نژاد نهاد و آنحضرت در بعضی از نواحی آن مملکت بشکار اشتغال می‌نمود و هر روز شهباز همت
تخت فیروز نشان را باز بلند در هوای صید ملک پرواز داده بتانی قطع مسافت می‌فرمود و مقارن فتح بغداد دار السلام
از پرتو ماهچه الویه ظفر نشانه فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفت اضاءت پذیرفت و خبر قرب وصول
موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مصاحبت
سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظاره موکب
پادشاه منصور بیرون شتافته ابواب فرح و حضور بر روی خود گشودند چنانچه در آن دیار معهود است گاوهای
قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه
عالیشان افتاد سر آن گاوان را از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک سیر صاحب تاج و تخت افکنده
مراسم ثنا بجای می‌آوردند ، که ای شاه فلک قدر جوانبخت ، ز پایت سربلندی یافته تخت ،
را بند کاسه خصم مخذول ، سبالکا و سر ایشان باد مقتول ، و وفور اخلاص حسن اعتقاد اهالی
بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والا نژاد مستحسن نموده با نامل عواطف بیدریغ ابواب اشفاق بر روی امید
ایشان بگشود و در تاریخ بیست و پنجم جمادی الاخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا اسپهان نزول
اجلال فرموده تمامی بغدادیان را در ظلال مراحم و احسان با امید او بپایه قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف
و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانید و زبان عنایت و مرحمت بنواخت و آن
پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برده و روز دیگر بطواف عتبه
علیه عالیه کرده روی بکربلا آورده و بعد از وصول بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه
باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بران خاک پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت
حضرت سید الشهدا علیه الصلوات و الثنا استمداد فرمود و مجاوران آن روضه را بتشریفات و انعام
نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از نفایس خزانه قبر پوشی ترتیب داده در صندوق
تربت جنت رتبت پوشانیدند که ان و اطراف آن مطاف ملکیان حضار قندیلهای زرنگار که منقش بود

بنقوش ابداع آثار زیب و زینت داد و دوازده قندیل طلا که هر یک چون شعلهٔ آفتاب نورافزا بر قبهٔ عرش‌نما
وقف نمود و صحن آن جنت فیض آیین را از گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخت و ساحت آن
منزل فردوس قرین را بترکان اخلاص رفته فرشهای مربع انداخت و در وقت تشیلان خوانسالاران
آستان سلطنت آشیان از انواع حلوا و اطعمه فراوان آن مقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران
روضهٔ بهشت آثار از آن محظوظ و بهره‌ور شده ذلهها بخانهها بردند و بخت پادشاه حسینی نسب در سر مرقد بزرگوار
سلام الله علیه العشی والابکار معتکف بوده روز دیگر عنان عزیمت بصوب منعطف ساخت و بجلادت قواعد آنجا
لوای عزیمت بصوب خطهٔ نجف برافراخت و التجا باستانهٔ قدسی منزلت و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا
و پادشاه اصفیا امام المشارق والمغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع
نموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجای آورده و در آن حریم واجب الاعزاز
که کعبهٔ اهل راز و سجده‌گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت از واهب العطیات
مسألت نمود ؛ که تا تاج بخشش ده شاهان ؛ بر سر نیز یکیستی پناهان ؛ برافرازنده رایات شاهی
باسر و نهی تو شاهان مباهی ؛ زلطفت تست پاس فرمانروایی ؛ رعیت پرور مسکین نوازی ؛
بامیدت دل غمناک خرسند ؛ فرحناک از غمت جان خردمند ؛ زفضلت چون اقبال جاوید ؛
ز دولت منتکو ته دست امید ؛ خداوندا بایتج شرف ناک ؛ وصی و جانشین تخت لولاک ؛
همایون درج باغ امامت ؛ نضارت بخش گلزار کرامت ؛ علی مرتضی سلطان کونین ؛
بچشم مردمی چون مردم عین ؛ که انعام جهان را حسن می‌داد ؛ اساس دین بتسلیم محکمی داد ؛
بارباب جسد فرو زنجیرش بس ؛ بملک سروری بهروزیم بخشش ؛ چنانم سرفرازی ده بعالم ؛
که زنشیند دل گرد ملالم ؛ و از امداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت در باطن
خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سده سدره
مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش نموده همگی همت فیض اثر بر ترفیه حال ایشان بگماشت آنگاه سهم آسای
بخت آگاه بکلید بازگشته از آن مرحله عنان عزیمت بصوب صحاب غریه که در جهالت سرگردان بودند
تافت و بعد از وصول بسر وقت آن جماعت بسیاری از ایشان را کشته و اموال و اسباب را
غنیمت گرفته بمستکان دارالسلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف اشتهار یافته

طنطنه

طنطنهٔ صیت این ... آن مهر سپهر کشورستانی از شرفات غرفات آسمانی درگذشت و شاه دین پناه
بعد از وصول دارالسلام بشرف طواف روضهٔ عطربار و مرقد خلد آثار امام همام هادی عالی و اتحاف نسیم
ابوابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع صحاب شده و شاه محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته
جنابهایجه ... را بکمال اخلاص آن پادشاه بدست دثار بوده لوازم نیاز بجای آورده مجاوران آن عتبه مکان را باصناف
انعام و احسان خوشدل و شادمان کرده آنگاه بسامره خرامید بسعادت زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوهٔ اولاد
رسول امام همام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی استسعاد یافت و بدستور معهود احسن اعتقاد مرعی داشته
پرتو انعام و اکرام شامل حال ساکنان آن مقام لازم الاحترام یافت و موکب پادشاه عدالت بنیاد
از سامره ببغداد بازگشته در اثنای راه بنشاط شکار رو نهاد و بعد از وصول بدار السلام عمارتی که در
ایام موجب فرموده آنحضرت در دفعهٔ سابق بنا کرده بودند همین مقدم شریف مشرف ساخت
و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن حسب کثرت در این اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرمود
و در نواحی آن بیشه شیری که شور کردهٔ آن ازدهای آن در حدیقهٔ فلک روز مختفی میبود از در بر نمود از
شده و پادشاه شیرشکار که خم کمان ابروش هلال مثال بکشادی چهره اقبال اشارت میکند و صدای تیر
دل بستانش همواره نوای وصول نشانهٔ مقصود در خم طاق گردون می‌انداخت تنها نزدیک آن بیشه رفت
و از بخت سر بمهر ... بیک چوبه تیر که تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک انداخت رامی برج قوس از مشاهدهٔ آن کثرت
انگشت تعجب بدندان گرفت و تیر چرخ ازرق سهام آن خایف گشته در جنهٔ اختفا خفت و شاه ظفر پیشه
بیغداد مراجعت فرموده کرت دیگر بولایج و روشنق عتبات عالیات معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت
هر یک از آن ... عتبه ... متعلقه روضه‌های مقرر ساخت و فرموده که بجاروب ... ایشان علم
از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده ... صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختایی در غایت
تکلف و زیبایی ترتیب شد ... دلیهای قدیم ... بر مراقد مطهرهٔ ... باشد ... نگارش
نهند آنگاه خلیفة الخلفا که تا آن غایت ... ملقب ... بولی المشهور ... خلیفة الخلفا کرده بود
و تجدید حکومت عراق عرب و تشییت مهام فرارات ائمه کرام علیهم السلام بوی تفویض نموده آنجناب را
بانعام تاج زر و رشی خلعت و اسب تازی با زین و کمر شمشیر ... و ... طلا و صراحی و طبقه و پیاله که ابتیاع
محیم از طلا بوده و ... افزایش ساخت و ... اعلام ظفر اعلام باوج گردون رسانیده صدای بورش خوزستان

در طاق آسمان انداخت **ذکر امارت ولایت حویزه و شوشتر از نهج رایات پادشاه دین پناه و دیان**
وصول حاکم لرستان بملک رستم با آستان خلافت آشیان پادشاه عدالت شیم طرب

آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ همینی نور گستر پوشیده نخواهد بود که جماعتی از اطراف حویزه که مشعشع گویند
بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قایلند و چنان استماع افتاده که بعبارات ضلالت شعار ذکر معهود
آنقدر مستانه ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیر و تیغ بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه
شمشیر تیز بر ده و شکم بر نوک نهاده بقوت میکشند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر بند کمان خم میشود و پای
وه واکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات معهود بوده و در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی از مطلع تایید
الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و در آن ایام که فتح بغداد روی نمود مبالغ جاه و جلال حویزت که سلطان
مانند هر موجود ممکن بعالم فنا شتافته و شعشعه انوار هدایت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض نتافته
و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت عز اسمه بی بهره است اعتراف مینمایند
و رقم نسخ بر احکام شریعت فرا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می پیمایند بنا بر آن دفع آن جماعت در پیش همت
پادشاه مظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام را فرجهت تسخیر حویزه که در آن زمان
دار الملک مشعشع بود توجه فرمود ٭ روان گشت شاه فلک مرتبه ٭ خدیو جهانبخش جم کوکبه ٭
روان در رکابش کیهان و مهان ٭ چنین گشت از لشکرش جهان ٭ و در اثنای مسیر مبامع نواب الا جناب
رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایه علم ظفر شیم استنکاف نموده
ابواب فرمانبری بر روی روزگار خود مسدود نموده واجب الاذعان نفاذ یافت که نجم الدین مسعود بیرام
بیک قرامانی و حسین بیک لله با قرب دو هزار نفر از سپاه رستم شیم جهت دفع شر ملک رستم عازم لرستان
گشتند و موکب منصور بدست توجه دار الملک مشعشع بوده چون بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که
چون که پستان سنان کما مغفر مهر از فرق سپهر ربودندی و پیکان خدنک خارا شکاف خون از چشم نخجیر
ژیان مصاف گشودندی از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال با سپاه منصور پادشاه ولایت شعار شد بعد از
وصول بنواحی مشعشع عسکر دشمنان ماثر میمنه و میسره را بوجود امرای ظفر آرای کشورگشای و بهمن جلادت
خاقان رستم توان حزم آزمای آراسته و محکم کرده سینه و انوار توفیق خورشیده محقق از مطلع قلب طالع
گشته در اطراف و جوانب موکب ظفر مآب از صفوف شجاعان فیروزمند مواجب حقیقت آیت کانهم بنیان مرصوص

بظهور بجامید آنگاه از سر دو طرف اصحاب جرات موکب مردانگی بهیمنه شیر برانگیختند و دریچه کرات گشوده بابیاری
تیغ آتش بار نقش حرم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر مانند لب عشاق مشتاق
بتقبیل سر و روی جوانان شکیبی بی کام دل حاصل میکرد و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران شسته
شرط دل نوازی بجای می آورد ٭ خدنگ بلا فتنه انگیخته ٭ سنان ستیزنده خونریز شده ٭ زخون یلان گشت میدان جنگ
چو بحری که آتش بود لاله رنگ ٭ در آن ژرف دریای خون تا ٭ سر سرکشان گشت همچون حباب ٭ و در آن روز
از وقتی که فضای معرکه سپهر نوار تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیار بهمت اضاءت گرفت تا زمانی که اطراف
افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین لوازم خونریزی
و شرایط کشش و کوشش بجای می آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعه اقبال مشعشع بود غازیان
عظام و حامیان حوزه اسلام کمال سعی و اجتهاد به تقدیم رسانیده فیاض را با بسیاری از امرا و رجال بقتل
انداختند ٭ و دشمن که گردن بلند کرد شاهی جنگ ٭ پی شبه زمین زخون یافت رنگ ٭ زر روبه نبود حریف
سر پنجه شیر ٭ نخجیر چسان ستیزد بمیدان هنگ ٭ و در آن نماز دیگر بیکر فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور
جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین مسامع جاه و جلال رسید و بقیت
لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و یراق ایشان
غنیمت غازیان گردید و شاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورد
ایالت حویزه را بیکی از امرای معدلت آیین مفوض ساخت و بعزم درست عزیمت دستقول نموده در ضمان
عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخشش آنجناب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا باقدام
اطاعت و انقیاد پیش آمده جبهه آمال و اجلال مقالید شهر و قلعه تسلیم نواب بارگاه فلک اشتباه
فرموده و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف شوشتر نهضت فرموده حاکم شوشتر
که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون و فرمانفرمای ربع مسکون
خبر یافت و دانست که روباه حیله ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پشه حقارت
پیشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل تفیات از عبش نزد و کوهر و احباب نفیسه دیگر و اسب و شتر و استر
آنچه میسر او است جهت پیشکش سر انجام نموده و بسیاری ملهم قبل از ضیق حصار رساحت سپهر مساحت درگاه
سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه

کشورگیری درآمده و یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار
آنجا بتافت اما قضیه امرای طغرخان که متوجه لرستان بوده‌اند بر مضمون الفضل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول
ایشان آگاه گشت چاره بجز فرار ندانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی چند از ملازمان پناه به بعضی
از جبال حصین برد و امرا بضرورت قرین بجد و ادن کوه رفته دران اثنا امیر نجم الدین مسعود موجب حکمی که از پایه سریر
اعلا صدور یافته رجعت نمود و در ظاهر قصبه سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب باداء ثنا و دعا
گشوده بعرض رسانید که ملک رستم بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب حسم ماده فساد سعی فرموده مهم او
بعجز و اضطرار انجامید و اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک رفعت کرده قاصدی نزد امرا عالیشان فرستاده
و امان طلبید ایشان ایلچی او را نوازش نموده هر اسم عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف
ارزانی داشته آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و ایشان طبل رجعت کوفته
هنوز اردوی همایون در حدود دشتستر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیده و رستم را بپایه سریر پادشاه رسانیدند
پادشاه فرشته سرشت چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از نور رحمت جبلی رجال متوالا خطایاش
بخشود و او را بانعام تاج عالم خسروانی و خلعت خاص اختصاص داده بکمال شفقت و التفات سرافراز
نمود و ملک رستم مدتی با آن حیات ملازمت سده سدره مرتبه میکرد آنگاه بتفویض ایالت ولایت
لرستان سرافراز گشته روی بوطن مألوف آورد **ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی بمملکت شیراز**
و وقوع بعضی از امور مقتضای مشیت پادشاه دین پناه و مسکین نواز شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم شوشتر و دزفول فراغت یافت
بنا بر بعضی از مصالح ملکی عنان همت خوش خرام بصوب ملک فارس معطوف داشت و چون حدود قصبه داراب جرد
خیام عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خدام خبر کردند که در غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت از کوهی و گوزن
حیوانی از حد حاصل مشهود بسیار است عزم صید و شکار از ضمیر فیض آثار سر زده جنود ظفر شعار بر اطراف آن
جبال و تلال محیط گشته چندین هزار بار حیوانات شکاری را رانده و در قمرغه آنقدار وحوش و سباع جمع آمده
که نطاق نطق از احاطه کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان حرگه جهت زخم تیغ و تیر چندان
از کوهی و نخچیر بر خاک هلاک افکندند که شرح آن در سلک تحریر و تقریر نمی‌گنجد و چون طبع اشرف اعلا از تیر
انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان با آن امر رو آوردند و در آن حرگه کار
تمامی افراد سپاه و لشکریان در قمرغه تاختند سایر آن حیوانات را عرضه تیغ و پیکان ساخته و ماهیچه اعلام

اعلام از دار بحیره بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن آن حال اخی بیک که در خلال احوال مذکور برسم رسالت
والی هرموز و امیر علاء الملک که پیش حاکم لار رفته بود باز آمده خبر اطاعت را بمسامع استادگان پایه سریر
اعلا رسانیده نفایس و تبرکات را که ملکین فرستاده بودند بطبق عرض نهاده بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه
دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی
اوقات خجسته ساعات گذرانیده و در فصل بهار بنزهت تماشای آن ولایت بهجت و انشراح را
ریحانی پرداخته آنگاه عنان مراکب عالم نورد بجانب قصر زر منعطف گردانیده و از جمله وقایع لیل و نهار
که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام
داشت در شیراز بمجرد استماع امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب
وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در انجام امور صاحب دیوانی شروع نموده دیگر آنکه
قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار
سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی در حضیض وبال نهاد و بخار غرور بینه ایکاخ
دماغ راه داده دست با امیر نجم الدین بلوای مخالفت برگشاد و در خدمت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز
در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بجرعه می‌نمود
معروض داشت که امیر نجم مبلغ هشت هزار تومان از مال شاهی بتصرف دارد و اگر او را به بنده سپارند
باندک زمان آن مال بسیار بخزانه عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در انجام مهام سلطانی
ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از غایت علو همت بآن سخن التفات نکرده هم در آن ایام کیفیت حال را
با میر نجم در میان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر او را مصادره نموده و مؤاخذه نموده در آن اثنا سر بمقدار
قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که بحکم همایون بسیاستش صادر شده و کار از شفاعت امرا و ارکان
دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب وزارت بامیر شریف الدین علی که از جمله احفاد امجاد اعلم
افراد انسانی سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد خود میفرمود تفویض
یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب بلند مراتب دخل نمود
پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از ولایت**
فارس بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت معبود سبحان چون پادشاه

۹۱۲

فلک احتشام چند روزی در نواحی قصر زرد بصید و شکار پرداخت و آن فضای جنت افزای را از خون آهو و نخچیر رشک باغ
ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان نمود و بعد از وصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آن حضرت تنگ نمود
بنا بر آن بساختن آن فرمان داد و فرمانبران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را چند برابر وسیع گردانیدند
و پادشاه عالیجاه بکرات در آنجا باسب تاختن و تیر بقبق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان تشریف
و موسم زمستان در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل بهار نزد همین کوه الوند معسکر
اثر گردید و رایات ظفرنشان از آنجا متوجه دارالملک آذربیجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور آیین
شهر را آذین بسته و بکمال نشاط و انبساط لوازم پیشکش و نثار بجای آوردند و مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند
و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و سرور اوقات گذرانیده از آنجا
بجانب خوی توجه نمود و در آن اثنا مزاج وهاج امیر نجم زرگر از نهج اعتدال انتقال نمود التهاب آتش اسباب
جناب وکالت مآب در بوتهٔ مرض بگداخت و اشتداد حرارت سوء المزاج قوای محرکه را ضعیف ساخته
آنجناب را از پای درانداخت لطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر خجسته صفت
پس از وصول بسانح خوب نه که بحیات استظهار دارد و در دشت فرحی تبریز سر بر روی خطهٔ لاوی نهاد و پادشاه والا
از مفارقت آن خدمتکار اخلاص شعار حزن و ملال بسیار روی نمود و روح شریفش را بجنات کلام و الطعام فرستاد
و ایام شاد نشاختند جسد شریفش را بجانب نجف روان ساخت و بعد از انقضای ایام تعزیت آن حضرت و صافی
طویت امیر احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیدند و بنجم ثانی لقب داد رایت استقلالش را
بفرق فرقدین رسانید و تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را متابعت او مأمور ساخت و سرانجام امور کلی و جزئی
برای صواب نمایش باز گذاشت و او را بزبان لطف و عنایت بغایت بنواخت و نجم بیک ثانی امیر صاحب تدبیر
صاحب همت بود و در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن سلیمان مکان
از همه الویهٔ ظفر عظمت یکی بجانب خوی برافراشت و تا وقت یورش شیروان در موضع آن ولایت اقامت داشت
و در آن اوقات میرزا بیک علائی که از سایر وزرای نواب کشورگشای معلی آستان قدر و وقر اعتبار مستثنی
بود بعضی از جرایم متهم گشته و بسعایت امیر نجم مدخلیت داشته عالم فانی را بدرود نمود **گفتار در بیان توجه موکب**
ظفرنشان بولایت شیروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی در مبادی فصل دی
زمستان و هنگامهٔ ... عارض خوبان گلرخ بنفشه مویان فرشته خوی جلوه گری گردید و تابید خورشید

صبای شسته

صبای شسته قدح بسحاب بر دوش کشید ٭ شکوفه عارض نیسان شد ٭ از باد خنک شکفته شدند ٭ خورشید رزم
لشکری ٭ جوشن زسحاب برافگند ٭ پادشاه صاحب ید شنید که شیخ شاه دیگر در شیروان
رایت طغیان برافراشته باستظهار قلاع متین و اعتماد بر سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر
نگاشته و ادای باج و خراج تغافل و اهمال ورزیده و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر
احتشام نگشاید ٭ برافراخت رایت خسروی ٭ نموده جلال جهان داوری ٭ سپاه فاتح عنان نخجیر
نکرده ز نخوت ادای خراج ٭ بنا بر آن پادشاه مظفرلوا عزم جزم فرموده که نوبت دیگر رایت هدایت بجانب
شیروان برافرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید تأدیب شیخ شاه پردازد و پادشاه در
سنهٔ خمس عشر و تسعمایه لوای کشورگشا بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلا
پیشتر معبر جواد استاده جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده
بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازهٔ وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شیروان منتشر گردید
شیخ شاه از مقابله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه مفرد تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی
از این معنی وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستاد تا آن ولایت را ضبط نمایند
و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال
کرد و باصناف الطاف اختصاص یافته مفاتیح شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران
از باکو بشابران رفت حاکم آن ولایت نیز در سلوک طریق خدمتکاری و جانسپاری اقتدا بشیوهٔ ستودهٔ کوتوال
باکو نموده بعنایت شاهی سرافراز شد و پایه قدر و منزلتش افزود و برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد
شیروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالیمقام منتظم گردیدند و منظور انظار و مراحم الطاف
گشته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند بلبه احمد آقا و محمد بیک پشت پندار
بحصانت آن حصار استوار نهاده با آنکه خود را لایق خدمت نیافته پیشکش فرستادند پادشاه کامران
دربند چون آن قلعه بلند شد عنان یکران را بصوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب
آن حصن حصین را که روایتی از آثار اسکندر است بر امرای حشمت آیین و غازیان ظفرقرین قسمت نمود و مرس
صور جلو خویش فرو آمده صدای کورکه و نفیر باوج گردون رسیده خروش سوران و نای رویین چنان حصار
سپهر وار را متزلزل گردانید که مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست بانداختن

سنگ و تیر رونده و خشتان عظام بر عقاب بسهام خون آشام بقصد صید روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون آن قلعه در متانت مشابه السیت که دایره سور کوه مثالش با منطقه البروج دست تعصب در گردن کرده فصیل بعید پیش رفعت قلعه سپهر مستدیر را بمیش چشم می آورد ساکنانش در وقت جمع ذخیره داد از سنبله فلک ستانده و قاطنانش هنگام احتیاج گوشت حمل را از تاب آتش آفتاب کباب خواستند کنگره او ست زبان حسد بر تن ❊ و آتش را دهان سخن ❊ خندقش از عمق بجای رسیده ❊ که زره آن گاو زمین شنیده فتح آن حصار استوار موجب استعمال آلات جنگ بکار تیسر نپذیرفت و پادشاه هیبت پرور در حل آن عقده تامل نموده نقبچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و آن جماعت آغاز کار کرده در عرض پنج روز از دو نقب برج قلعه در بند رسانیدند و پایه احمد و محمد بیک و سایر اهالی حصار چون حال بر این منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالاخره شاه مظفر قرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویختند و زبان بطلب امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالم پناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و دریای رحمت آنحضرت در تموج آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت همه را مشمول رعایت بیغایت گردانیده قلاده حکومت دربند را در گردن منصور بیک انداخت و ایالت سایر مواضع شیروان را الله بیک تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان اولاد الاولیا و برهان الاتقیا شاه جنید را که تا آن غایت در دیار تبریز مدفون بود بمجرد پیوستن شده حسب مطهر آن حضرت را بعد از انقضای بیست و دو سال از قبر بیرون آورده و در محفه محفوف برحمت حی لا یموت نهاده و بمقبره منوره آبای عظام شکر ببرند و حال آنکه با وجود امتداد زمان اعضای رفیع از ایش از هم نریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت نظافت و نضارت بود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شیروان و نقل نعش مقرون برحمت و غفران فراغت یافت و هم در آن زمستان عزم مراجعت جزم نموده و از معبر جواد کذشته عنان جواد تیز تک را بصوب قراباغ اران تافت و بقیه ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار و هبوب نسیم روح افزا از ریاض و اشجار خورشید مثال متوجه جهت الشرف خویش گشت متوطنان سریر سلطنت بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار نموده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و جنگ عیش و طرب ساز نموده چمن مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند

و آنحضرت

و آنحضرت بر بساط عیش و عشرت پرداخته و روزی چند در آن بلده مبارکه و اقبال گذرانیده آنگاه به ییلاق بیرون آمده در مرغزار بهشت آثار منزل کرد و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار گاه صحرا و گاه در ایوان گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان سیمین ساعد ساغر صهبا در کشید و زمانی بر تخت عدالت و عیش برآمده مهمات رعایا بکفایت مقرون گردانید و در همین تابستان که اشجار باغ دولت تابستان مرتبه کمال ترقی نمود و درایت نهال جوان دولت شاه مظفر لوا از بار نتایج فرو داد آنحضرت عازم سلطانیه شد و جهت مصلحت یورش خراسان با جمع لشکرهای فرمان داد و بعد از طی منازل در آن لنگر نزول اجلال فرموده روزی چند توقف نمود

آغاز داستان فتح خراسان فرمانگذاران اعلام حکمت عالی و راویان نکات تواریخ آن بر این وقیقه واقفند واقف گردانیده اند که چون این قضیه مهمه خواهند بود که دولت بر جمال انتقال شاه جمشید پناه و جلالت صبح بیست که پرتو صاحب توفیقی که از مشرق نیت و صفای طویت روی نمایند و اخلاص ساحت آستان اقبال ظهور آورده از برج آفتاب عنایت ملک بی انباز بهمال آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش در چمن مراد به نسیم سرافرازی شکفتن گیرد و هر بد اختر کوته بینی که بحضرت اعلیحضرت جمشید حشمت مغرور شده سر از ربقه اطاعت خدام درگاه سپهر منزلت در تافته باشد ناگاه نامه عمرش از هر ضرر در انقطاع یافته بیاض نگشتش وارد و هر ذی نسخ پذیرد و تبیین این تقریر صورت محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان وسعت مملکت و سلطنت و لایت و دو خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدره منزلت در طریق فرمانبرداری و اطاعت سلوک ننموده و بر تیغ طلمت نوای شاه کشور گشای تکبر و نخوت را از آئینه زمانه بصیقل تیغ بیدار زدودی نزدود و مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصای ترکستان تا حدود دمشان بحیز تصرف و تسخیر در آورده و او اولاد و احفاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع گردانید صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک نداشت مکرر طریق خلاف و عناد کرده مقابله و مقاتله پادشاه غضنفر نهاد را سهل و آسان پنداشت از این معنی غافل که با هر چند طلب پرواز باشد با جهای همایون فرسد و غلبه بسیار بال مساوات نتواند گشود و شغال اگر چه سر پنجه شکار روباه با سیمرغ قاف ولایت عرضه نتواند نمود و شاه سکندر جاه بعد از ظهور اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان بجهت انشا مثل جناب فضایل مآب ارشاد شیخ محی الدین

که در میان طوایف انسان مشهور است بشیخ زاده لاهیجانی و شریعت و فضیلت پناهی قاضی ضیاء الدین نور الله
نزد آن پادشاه عالیجاه فرستاد و او بسلوک طریق رشد و لزوم طریقهٔ اطاعت و انقیاد دعوت نموده از ارتکاب
امور لا یلیق که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما آن سخنان مؤثر نشد و محمد خان او را محبوس
او زبک مغرور بود قدم در وادی بی ادبی نهاده ... و در ان اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهیجانی از نزد در سلطان آستانه
پایهٔ سریر سلطنت جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه
گردانیده و مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورده که چون عزم گزاردن حج اسلام در خاطر
تمام یافته حضرت نیابت پناه را چنان می‌بایست تخت فرموده اعلام نماید که منزل ملاقات کجا خواهد بود و شیا
آستان ملایک آشیان در جواب این سخن آن نوشته شد که ما نیز عزم کرده ایم که جهت طواف روضهٔ امام
علی موسی الرضا علیه و علی آبائه تحف السلام و التحیه بآن صوب توجه فرماییم لایق آنکه در استقبال موکب
دولت و اجلال طریق استعمال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بمراتب آن
نماییم و محمد خان از این جواب در بحر اضطراب افتاده در ان زمستان که پادشاه گردون توان در ممالکت
شیروان بود لشکری از اوزبکان بحدود کرمان روان گردانید تا بعضی از نواحی آن ولایت را غارت کردند
و نسبت برعایا و تجار کان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند و بنابر این مقدمه در اواسط سنهٔ ست عشر
و تسعمائه که لوای کشورگشای همایون وصول بالکه حرقان افکند بموجب فرمان واجب الاذعان امراء و حکام
عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و آذربیجان با سپاه فراوان در اردوی نصرت
نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان شیبانی جزم نمود و جهت استمالت اولو منان
در منزل سلطان باغی ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایهٔ سریر اعلا حسب الحکم مقدم رسانیده
اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که شایستهٔ آن پادشاه سلیمان منقبت تواند
تواند بود در سرانجام نمودند و در صبحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آمده فلک دوار را بنور طلعت همایون
زیب و زینت داده بقدم مسعود و مقدم اشتیاق نمود و اهالی روزگار را از ذرهٔ عطایای بی انتها محظوظ و بهره مند گردانید
شاه صاحبقران بر تخت ابهت و کامرانی از مسند مکرم عزت افزای بر بعج آسمان ساخت و امراء حکام
و سران سپاه حضرت انجام را در باره و در باب یورش خراسان و محاربهٔ محمد خان شیبانی قرار مشورت
در میان انداخته و بجماعت متفق اللفظ و المعنی آن سفر مقرون بظفر منتج را مستصوب شمردند و شرایط

و ثنا بتقدیم رسانیدند و مضمون این مقال بر زبان آوردند ٭ که ای شاه دین پرور سرفراز ٭ مخدوم جهانگیر گیتی نواز
قضا باد بر طبق رایت مدام ٭ طفیل عنایات تو هستند عام ٭ فضای فلک تختگاه تو باد ٭ کرام ملک در سپاه تو باد
بغیر از تو ای شاه فیروز بخت ٭ کسی نیست شایستهٔ تاج و تخت ٭ چه جای خراسان تمام جهان ٭ طفیل قدمت بود بیگمان
ترا ای جهاندار جم اقتدار ٭ همه بنده گانیم طاعت گذار ٭ برانیم بر گرگ هنگام جنگ ٭ شود دشمن کرکسان پلنگ
بسرپنجه چون شیر زور آوریم ٭ چو روباه او را بهم بر دریم ٭ جز این نیست ما را مراد دگر ٭ که باشیم در خدمتت جان سپر
و هر یک از امرا و ارکان دولت جقه بکمند و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده جواهر اخلاص و عبادت
بر طبق عرض نهادند و کلامی پایهٔ سریر اعلا موجب بشارت خلعت تمامی حکام و نوئینان و سران سپاه را
در مواضع مناسب نشاندند و صلای عیش و عشرت در دادند قدح عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم
فلک آغاز گردش کرد و حبابهای شراب رقیق عقیق سیماب ساغر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیار
رسم دوران بجای آورد ٭ ببزم خسرو عالی تبار ٭ شراب روح پرور گشت دایر ٭ ز جام کامبخش خسروانی
جهان گردید از نو شد جوانی ٭ نوای نی صلای عیش در داد ٭ لب ساقی ز کام دل خبر داد ٭ سرود دلگشای بزم شاهی
برقص آورده از مه تا بماهی ٭ و بعد از کشیدن اطعمهٔ فراوان و فراهم آوردن سفره و دستار خوان دست در
و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
از اسپان تازی زین زرین مرصع لجام و شمشیرهای مصری سازهای مرصع ستام و کمرهای زرین مرصع کوه پیکر
زر و ورق بی حد و لعل آتش رنگ و کهرهای محمل فرنگ و قبا های دیبای رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر
آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بی حد و قیاس را
بر حاضران قسمت نمود و سپاه فیحار ... مبارکبادان آن نعره ... شناس را با اوج سماوات برافراختند
و خبر انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در ان بزم بهشت نشان بجایی رسید که یکی از اعاظم
مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانیده کارگزار
ابر نیسان را شرمنده می‌ساخت بذل و جود این مهر سپهر وجود خوی خجلت بر جبین آورده ترک در
فشانی کرده و ارکان معدنیان از بخشش خسرو بخشنده فرش را معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون
در دل کان بسته دیگر جواهر نشمردی ٭ گر دل و دست بحر و کان باشد ٭ دل و دست خدایگان باشد
و چون جمشید خورشید از استشمام روایح رایح کلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در پنهان خانهٔ مغرب

میل استراحت نمود و هر یک از ملازمان بیا از جام التفات شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افسر شادی
و خرمی در سر و ساغر افتخار در دست کامی در رو نقد مرادات در آستین و مرکب سعادات در زیر زین بجانب
منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رخت خواب و استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود
والصلوات والسلام علی صاحب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود **ذکر نهضت رایت نصرت آیت بجانب**
دفع غوغای قوم اوزبک علی الصباح که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر ممالک جنبش چهارم اعلام زرنگار
اضاءت زرنگار را افراخت و بر نقره خنگ تیز رفتار برآمده و فوج ظلام شب را منهزم ساخت نهاد همت عالی نهمت
ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شده و صدای نای زرین لرزه در زمان
و زمین افکند سپاه ظفر قرین بار شتران کوه کوهان صحرانورد را در زیر بار کشیده و اسبان تازی نژاد کرده دل(?)
کرده از نهیبهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و پادشاه صاحب سعادت پای مبارک در رکاب ظفر انتساب
آورده بر اسپی تند دولت اتحاد چو نه قوی اساس بخت آمد بد جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب
از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و نعره رواره سواران از ایوان کیوان در گذشت

بتایید حق نقد شاه نجف * گرامی در درج عز و شرف * برآمد بشبدیز دلدل سیر * چو خورشید از اسپ اثیر *
روان گشت با خیل نصرت پناه * شتابان گردش آسمان سپاه * سعادت مساعد ظفر رهبرش *
فضای زمین تنگ بر لشکرش * شده همرهش از ملایک خیل * چو روح الامین در رکاب رسول *

و پادشاه ظفر عطا از دار السلطنه قطع مسافت نموده بخطه ری شتافت و از آنجا نیز توقف نکرده عنان یکران
بصوب ولایت دامغان تافت و داروغه آن بلده احمد سلطان کرد از (?) محمد خان شیبانی بود چون از قرب
وصول جنود نصرت ورود واقف گشته روی بوادی فرار آورده و از سر ملک و مال در گذشت و برین قیاس
خواجه احمد فقرات که در استرآباد حاکم بود مسلک طریق گریز اختیار کرده از مازندران خاک بطرف یارود و درون(?)
رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران جرجان مثل سید رفیع و بابا نوزر و غیرهم با پیشکش
فراوان باستقبال رایات ظفر مآل شتافته در رباط سر بساط بوسی خسرو گردون احتشام سرافراز گشته
و بشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش باز گشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین
مظفر بتکچی در کبود جامه بود و چون خبر وصول چتر زرافشان در استرآباد منتظر فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته
و در خطه جاجرم شرف ملازمت خدام سده سدره حشمت دریافته آن قدوه خاندان امامت و کرامت

بنام نامی آن جناب تفال فرموده انواع الطاف بر وجنات روزگار خواجه پیشه وکال اوصاف تافته و وجود
استوار این قامت قابلیتش تخلیع فاخره زیب و زینت پذیرفته و منصب عالی مراتب وزارت خاصه همایون
بوی تعلق گرفت و با آنکه تا غایت هیچ یک از وزرا حضرت جهانبانی نیافته بودند بحکم شاهی از کمال عنایت نامتناهی
شرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه را مهر سعد مهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانیده با جناب میر
من حیث الاستقلال والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی داشته دیگری را با وی سهیم و شریک ندانسته
و جناب سلطانی بفیض فضل یزدانی بر مسند اقتدار و اعتبار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل
کرده و دور گشت اموال دیوانی و غایت حال سالکان مسالک پهلوانی مراسم استقامت بجای آورد
حکایت و از آن جانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره باولی صمدیار(?) و ... گشته در باغ جهان آرای
مقیم بود چون از احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان را شنود و با آنکه پیوسته زبان ملاف و گزاف
گشوده میگفت که عنقریب لشکر بجهد و عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک عنان عزیمت
بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آن مقدار خوف و رعب بر ضمیر شومش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه سپاه
دشمن سوز بمملکت خراسان در آمده و در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزی که قمر در طریقه محترقه بود خاک
چنا موسی بر فرق دولت خود بیخته از هرات بمرو گریخت و در آن بلده تحصن نموده مشغله طلب مدد و ...
نزد سلاطین ماوراء النهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جانو قامیرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه هرات مملکت خراسان
بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراء النهر غیر خواجه
خورد دیوان مستغنی در هرات نماند و خواجه مشار الیه برافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین
محمد باعث آن که نزد جانو قامیرزا بغایت معتبر بود در قلعه اختیار الدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی
طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آن حضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک ملک بخش عظم سلطان(?)
از پیشتر بیشتر شده داروغگان جهت ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد
مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام ارباب اخلاص و نیازمندی تمام احرام طواف روضه عرش مطاف امام الجن
والانس خلاصه موجود مکمن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوات والسلام و اثنا بسته با حسن وجهی
شرایط زیارت بجای آورده بتقبیل آن کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و
ولایت استمداد کرده * شه روشن ضمیر پاک طینت * پس از طوف امام الجن والانس

زبان بگشاد از بهر مناجات که ای کام‌بخش اهل حاجات سرافراز شاهان عالم تویی شاهنشهی بر تو مسلم
تو بخشی سرفرازی سروران را بلطف خویش بنوازی سپه را خداوندا بحق آل حیدر حفیظا این امام ...
هدایت‌بخش ارباب جرایم گرامی دوحه گلزار کاظم که با اعدای دین فیروز باشم بملک سروری پیروز باشم
بتیغم زنگ ظلم از دهر زدای بعدلم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشورگشای بعد از فراغت از مراسم
مناجات و زیارت سادات و نقبا و سدنه آن سده سدره را اصناف صلات و اصناف انعامات منتفع و
مباهی ساخت و نذور و صدقات مستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون
هوای آن ولایت از غبار موکب سپاه ... طریق ادب ... گشت بنابر آنکه داروغه ... طریق منکری
و فرمانبرداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفرپناه امان یافته شعار مذهب علیه اثنا عشریه اظهار کردند و پادشاه
ظفرپناه دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشای برسم منقلای بجانب مرو فرستاده و در وقتی که او را اجازت
میداد و طبق کلمه همایون ارباب الدول ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمانفرمای ربع مسکون فروغ این معنی
پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد و بزبان الهام بیان گذرانیده که دانه محمد دیگر ما را نخواهد
دید و چون محمدخان شیبانی از قرب وصول مقدمه جنود ظفرنشان وقوف یافت قنبر میرزا و قنبر بی را
با جمعی کثیر از لشکر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریه طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه‌ای
در غایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه بر لفظ گهربار دُرافشان پادشاه عالمیان گذشته بود بزخم تیر
یکی از اوزبکان شربت دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان عظام بقوت دولت پادشاه
عالمیان ... بزخم تیر یکی از اوزبکان رایت تفوق بلند گردانیده قشون اوزبکان را که خیره شده
بودند منهزم و مقهور گردانیدند و مقارن آن حال ... اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بظاهر مرو
انداخت عساکر فیروزی اثر در اطراف آن بلده ... خیمه و خرگاه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده
بترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداختند و محمدخان ابواب شهر مضبوط کردانیده هر برجی را بیکی از معتمدان
سپرده و خاطر بتحصن قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورده و اگرچه تسخیر
آن خطه سپاه کشورگیر را بجنگ سلطانی همت تیز میگرفت اما بنابر ملاحظه تلف شدن شجاعان صف‌شکن
حکم همایون رجعت آن امر تعلق نمی‌پذیرفت و در آن ایام فوجی از غازیان عظام بسعی قتال گشته
نزدیک بدروازه مرو شتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار تافتند ... سرادقات

بپیوسته مقصود جنود ظفر ورود از نصرت و فیروزی میسر گشت و در هر معرکه از اوزبکیه فرقه کشته دست قضا بساط
حیات ایشان را در می‌نوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت
در میکشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجه تقدیر شده بحکم محمدخان بقتل میرسیدند چون چند روز حال بهمین منوال گذشت
یمن تدبیر صایب و اقبال مظهر العجایب صورت فتح جلوه‌گر گشت **گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی**
و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی عکس
پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که با شعشعه لمعات رای منیر نشو و نما یافته بمقتضای فحوای کلام نهاد گوهر
در می‌تو قدمی تجربه بسیار که بشعشعه خجسته آن نشو و نما ... بخت بلندش انوار فیروزی آثار یهدی الله
لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایه گرانمایه تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت برافرازد گاه از احتراز رای اصابت نمایش موافق نص و ارسلنا
علیهم ریحا صرصرا غایت اخرس عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت گردد و اشتدت به الریح فی یوم عاصف
صفت هباء منثور پذیرد بود ظاهر فروغ ایمنانی که باشد مایه کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت
گهی تیر اصحاب سعادت توان ملک جهان را کرد تسخیر که از تیغ و گه از خرشتن پیر فروغ تیغ اگر گرم ...
شعاع رای هم عالم فروزست جوانی بخت را از رای پیراست ثبات ملک را از رویی تیر است چه خوش گفت آن
سخندان هنرور که بود شکلگ مشکین روح پرور بشمشیری یکی صد توان گشت برای لشکری ...
و لله الحمد و المنه که حقیقت این معنی از لمعات رای صایب شاه دین پناه همواره بر نهج دلخواه بتحقیق می‌پیوندد
و حقیقت این معنی الی شرفات ... آن پادشاه ... اصحاب نقط و اشباه ...
و جهی طی میکرد و نقش هر تدبیری که از برای انجام امور ملک و ملت بر لوح ضمیر منیر میگارد موافق نسخه تقدیر می‌آید
و صورت هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدای دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد
مطابق اقتضای قضا مینماید هر آنچه نقش بندد بر ضمیر از قضا ننمود جز آن صورت پذیر
و آنچه تدبیر شکل در ورق راست آید نسخه تقدیر حق شمایم صدق این مقال از نسایم حکایات
اقبال آل شمایم جان عبانیان را معطر کرده اند که چون روز چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود
محاصره و محاربه اثر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع ننمود در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر شاهی مطرح انوار غیبی آیات
الهیت صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که بیکبار کوچ سپاه کرده تا محمدخان شیبانی بمقتضای کلمه لاتعرف

قبل الکل بعزیمت معاودت موکب حضرت آیت با همایون قرار نمایند و عزم تماشی کرده بمقدم جرات از مرو بیرون آمده
آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و حضرت بتیغ و سنان سزای کردارش
در کنارش نهند و باین مایه جانب که از حضرت الهامات غیبی و ملهمات هاتف لاریبی و از راه کوچه چنابان بباغ
جهان آرای خراسان نزول اجلال فرموده و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون حضرت افزای بوقلمون
گردانیده و تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نموده قوایم سریر خلافت مصیر شاهی از مستقر
دار السلطنه هرات شرف قرار پذیرفت و از شعشعه انوار دولت نامتناهی روشنائی دیده سالکان طریق دولتخواهی شفقت
گرفت و تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت خسروانه لب رقاب سیراب گردیدند و مستقیمان بیداد
جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان فرمان کامیاب بود علیه با آنکه کنون ضمیر همایون را نوا
دامن اطاعت سازد و در آخر چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ست عشر و تسعمایه رایت نصرت نشان
از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آورده و در نواحی قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافت است نزول اجلال
فرموده یک روز و دو شب در آن منزل توقف نمود بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت
اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از غایت غیرت اضطراب می نمودند اما طایفه از
خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود و میدانستند که آن قضیه متشابه
اشتباه و نتیجه مقدمه فتح و ظفر است بر طبق آیت عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور عنایات خالق
خیر و شر و لا عجب ٭ آنکه دلش مهبط نور خداست ٭ کی رود آن ره که مآلش خطاست ٭ هرچه در آموزدش
الهام غیب ٭ از نواب حضرت سلطانی سیف الله لا زال اکثر همه مظفر علی الاعداء استماع افتاد
که چون در آن منزل مذکور پادشاه منصور یکی از منتسبان آستان خلافت آشیان را فرمود که
مکتوب بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه سابقا با نوشته بودی که عزم گزاردن حج اسلام در خاطر رسوخ
تمام یافته و هنوز جهت اعذار آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهم گشت و ما جواب مرقوم قلم
استعلام کرده آمده بودیم که ما نیز خیال زیارت تربت مقدسه مطهر امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم
و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب صواب میگماریم و چون وعده توبه رسیده مقتضای حدیث روح
افزای السعید و من علمه لوای جهانگشای بجانب مشهد مقدسه برافراشتیم و لله الحمد و المنه که بشرف
طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی

دیده امید

دیده امید حاصل ساختیم ٭ غبار کوی او را ساختیم کحل بینایی ٭ بحمد الله عزم تا بچشم خویشتن دیدیم
غرض از تحریر این مقدمه آنکه مقصود آن بود که لایق و مناسب چنان مینمود که آن جناب چون از توجه موکب
همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون ابتغی از خیر توجه
معقول نماید جهت دریافت ملاقات بالطبع رابطه مروت که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و در
مقام نیز از آن جناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده و در بعضی از ولایات
خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و موسم ربیع که اوان جنود لاله زار و اوان میدان گلزار
توجه خواهیم نمود که در پس پرده غیب مستور است بمنصه ظهور آید والسلام و این مکتوب همیشه اسلوب را
بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز
جمعه که خسرو عزم تسخیر عالم تیغ زرنگار از نیام افق کشیده متحصنان قلعه افلاک را که بحیل
دستبرد پای در فضای معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تأیید امیر بیگ موصلی را
با سیصد سوار جرار در پس پل نهر محمودی باز داشت و بنفس نفیس همایون با جنود و عساکر چون رایت نصرت
بصوب قریه را فراشت آنکه چون امیر بیگ سپاهی شاه محمد خان را مشاهده نماید
طریق فرار سپرده بموکب گردون مرتبت ملحق گردد تا اوزبکان دلیر گشته از پی آن که در آن
بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آن جانب محمد خان معلوم نمود
که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که خاقان نصرت نشان عنان گران
بجانب عراق و آذربایجان تافت روز اول جهت عزم از شهر بیرون
اما روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجر گذار که هر یک پلنگ نهنگ
مور شعله آب روزگار را از خرمن حیات اسفندیار
قدم از دروازه مرو بیرون نهاده خود در قلب لشکر بایستاد و جناحین میرزا
داد و از عقب پادشاه منصور نهضت نموده در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع
مسکون رسیده و مضمون معلوم کرده که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام مبادرت مقاتله
بنابران در تعاقب مواکب شتافت خواجه کمال الدین محمود
و از لشکر در شهر مانده باشند بیرون فرستد و در طی مسافت طریق

مسلوک داشته چون نزدیک بقریهٔ محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب الحکم عنان بصوب فرار انعطاف داد
محمد خان بمجرد مشاهدهٔ این معنی مسرور شده بدین پیکر ظفر اسیر بازگشت و در رفتن بیشتر از پیشتر تعجیل فرموده و بسان
برق و باد از پل سر آب که گذشته و از مضمون کریمهٔ عسی ان تکرهوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای
اندوه فزای ان هذا الیوم عسیر بغایت ذاهل ❊ از آن بیخبر کان دم داروگیر ❊ سپهر جفا مهر گردد اسیر ❊
اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته باجماع
سرایا و امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان همت گیتی نورد
انعطاف داده و مانند شیر ژیان که روی بصید نخچیر و آهو آورد یا شاهباز بلند پرواز که بشکار کنجشک و تیهو اتیان
نماید روی بطرف دشمنان نهاد ❊ چو شاه جهانگیر عالی مکان ❊ خبر یافت از جرات اوزبکان ❊
بیفشرد پای ظفر در رکاب ❊ روان گشت سوی عدو کامیاب ❊ لوای همایون فلک سای شد ❊
فروغ مهش عالم آرای شد ❊ یمین و یسار رشته رزم خواه ❊ شد آراسته از سران سپاه ❊ ز بسیاری شوکت غازیان
قوی شد دو بازوی شیر ژیان ❊ یلان زره پوش آهن قبا ❊ دل جنگ را همره اژدها ❊ ز جوش دلیران کوکب شمار
تهی گشته هر جانب کارزار ❊ سنان یلان فتنه انگیز شد ❊ سطبر یلان را زبان تیز شد ❊ برآمد چو تیغها از نیام
چو خورشید انجم طارم نیلفام ❊ و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامید و از هر دو طرف آواز نفیر و نای
زرین بلند گشت و صدای کوس و کورکه و سورنا از ذروهٔ سپهر برین درگذشت ❊ دم نای روئینه زین سبز کاخ
وزان باد بگسست رستنی شاخ ❊ شد آن سور غارت گر زندگی ❊ سرافیل را داد شرمندگی ❊
گرد معرکه بذروهٔ اوج فلک تیز گرد رسیده و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب برخسار آفتاب کرده نظم
غبار سپه بر فلک ره براه ❊ شد انباشته چهرهٔ مهر و ماه ❊ چنان تیره شد چهرهٔ عالم فروز ❊
که شد آبنوسی چو شب تاج روز ❊ غازیان عظام نیزه‌های افعی اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و از
بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از جانب سهام شهاب سان غازیان کیهان
همایون نایرهٔ خون از شریان دلیران میگشاد و از آن جانب پیکان دل نشان سپاه محمد خان
بر هدف سینهٔ شجعان آمده نقد جان بباد فنا میداد نظم ز زخم غازیان موکب شاه ❊ روان شد خون دل
از چشم بدخواه ❊ ز پیکان خدنگ چو شخ جان فی ❊ سرآمد بر جوانان زندگانی ❊ در آن اثنا که بباد حمله
هژبران پیکار و شدت صدمهٔ نهنگان کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال

میسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ همچو باران از جوف میغ فرو میبارید و در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می‌ریخت
و شاه کیانی معالی صفحات اوصاف شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بضمیر شجاعت کامل و مانند
شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای برانگیخته و در قلب لشکر خصم درآمد تا خته بهر جسد خون جمعی از فرقه یاغیه
ازبکیه را بخاک راه می‌آمیخت و نهنگ سنان گران سنگش آهنگ سر کرده و کشتی حیات ایشان را در گرداب فنا می‌انداخت
و سحاب شمشیر صاعقه بارش برق سر کرده گسترده کاد البرق یخطف ابصارهم خود و دستش را سوخته خاکستر ساخته نظم
چو شاه جهانگیر حیدر مصاف ❊ برآورد شمشیر کین از غلاف ❊ بهر سر ز خیل عدو ره نهشت ❊ زمین را ز خون گلگون
ز تیغ یمانی حسینان کرام ❊ تو گفتی که شد آب تیغش مدام ❊ بهر سو که ساقی گری ساز کرد ❊ سر سرکشان چو پستان سرا
و محمد خان شیبانی از روی اعتیاد یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از صدمت
ضربت حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خایف شده از زین آفتاب سر کشیده و از کثرت آمد شد سهام خون
آشام بسیمرغ توهم نموده در پس کوه قاف پنهان گردید ❊ ز آمد شد ناوک جان شکار ❊ فلک خواست از پرده‌داران
زینهار ❊ ز الماس پیکان سنانهای تیز ❊ هوا گشت پر موزن مشت خیز ❊ ز سیدان شمشیر الماس گون
ز چشم زمانه ببارید خون ❊ آخر الامر ماهچه لوای جهان آرای شاه کشور گشای را با اختر سعادت فتح
و فیروزی مقارنه دست داد و نوای روح افزای و بشارت گسترانهٔ نصر من الله افزای گوش هوش پادشاه دین پناه
رسید ندای قد فرنا هم تدمیرا گوش عالمیان افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک شکست بر سرعت تیر
کرده عنان لوای گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت اثر ایشان را تعاقب فرموده اکثر آن جماعت را
بر خاک هلاک انداختند و از جملهٔ مردم خراسان امیر جلال الدین محمود سپهسالار سید غیاث الدین محمد
با عنان و خواجه عز الدین محمد دیوان و خواجه عبد الله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مرو شده بودند
که در آن روز هولناک از زخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جانوقا میرزا و قنبر بی امیر
تقدیر کردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطرار
در نواحی سر آب با پانصد کس که ملازم او بودند اسب در حصار دیواری رانده گرد او مردم شدند اشتباه و روب
سلطان با قومی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و اوزبکان بر زبر یکدیگر افتاده
بسیاری از ایشان در زیر دست و پای اسب و ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی نقد حیات باقی
داشتند پای بر زبر برکان نهاده و لیوایان آن محوطه بر می‌آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ غازیان از پای در

می افتادند و چون تمامی آن قوم شریر در عرصه تیر و شمشیر شدند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمدخان را
طلبیده او را در حوالی محوطه که جهت حفظ چهارپا ساخته بودند یافتند که بجهت افتادن کشتگان بر بالای او نفس منقطع شده جان
بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر او را که از غایت نخوت غیر خود هیچ سروری را قابل افسر نمی دانست
از تن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر پناه بردند و در پای مسند جهان پناه انداختند لوامع سرور و شادمانی بجای آوردند
و آن حضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جلال شاهنشاهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانید.
و امیر بیگ موصلی و بعضی دیگر از امیران عالیجاه که در آن معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف
مفتخر و مباهی گردانید و جهات و یراق محمدخان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از حد
و چون و زیاده از احصای محاسبان ذوفنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و رعایا و متوطنان
مرو شاهجان ترحم نموده از سرهای کشتگان منارها ساختند و خواجه کمال الدین ساغرچی که در درگاه محمدخان
بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام تمامی مهام ملکی و مالی از وی اقتدار و اعتبار و دخل می نمود
بواسطه مساعدت بخت و طالع او در آن روز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان شنود در اثنای بخدام عتبه
کشورستانی امیر نجم الدین محمود ثانی توسل جسته نقش اخلاص خواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین
مسعود ثانی ثمرات وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او را عرض نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود
بیکان امان یافت و هم در آن ایام آفتاب عنایت پادشاهی از مطلع رحمت نامتناهی طلوع نموده بر وجنات
احوالش تافته در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرده پایه قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص
و محافل اختصاص راه یافته در مرتبه اش از مراتب سایر وزرا درگذشت و الحمد لله المحمود و فی کل فعاله الصواب
لوا الحمد و الکرم **ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هرات و منور شدن آن بلده از فروغ ماه چهره
رایات نصرت آیات** چون ناصیه لوای فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصه مرو باوج سپهر
فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمدخان شیبانی وزیده سلک جمعیت جوق
اوزبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان موجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام
بلاغت انتما بر صحایف انشا و املا نگاشته مصحوب ایلچیان قرسیر باطراف و ولایات عراق عرب
و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربیجان و شیروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند و [illegible]
قلیجان بیک که از جمله ملازمان عظام و طوایف امیر ثانی بود بجانب دار السلطنه هرات توجه نموده در شب ختم

ماه مبارک

ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژده بر چمن آمال و امانی ملازمان وزیده و غنچه مراد در جویبار
مقصود و میوه شادمانی بار داد
از این بشارت خرم که ناگهان آمد   هزار جان غمی گشته شادمان آمد
و صبح روز دیگر سادات و موالی و اعیان اهالی مانند جناب شیخ الاسلام سیف الملة و الدین احمد تفتازانی رحمة الله
و امیر نظام الدین عبدالقادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدرالدین
محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن الترتبی و غیرهم در دار السیاده سلطانیه جهت یراق و تشکیل و ساوری
مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان بیک شدند و در آن اثنا زمره از مردم اوباش و طالبان فتنه و پرخاش
هجوم کرده و با تیغهای کشیده بآن بقعه درآمدند و محمد لکور را که شحنه شهر بود و محمد حسن کج با مردم بر وجه اخس
معاش ممنوع و در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در هیجان آمده قریب صد کس از جماعتی که
اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته گشته و در خانه دیگر همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور
عنایات شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داد و فتح همایون را که با سیم
هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید و روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین
زیارتگاهی جهت خواندن فتحنامه شاهی بر منبر برآمده و آن منشور موفور السرور را با آواز خوش و لحن دلکش قرائت
نموده اما با وجود تلقین غازیان که در پای منبر بودند لب بطعن خلفای ثلاثه نگشاد و بنابر آن موافقه شد
و در مسجد بزخم تیغ قلیجان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و از این جهت رعبی تمام بر خاطر فرق انام
استیلا یافته از مسجد متفرق گردیدند و هم در آن ایام ایالت مرو شاهجان بده وه بیگ تعلق گرفته و اعلام
بدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد و نخست جناب سیف الاسلامی احمد
مظفر تکلو بدان بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان حیدری
مناف که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده بعد از ادای
نماز میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بر منبر برآمد و آن فرمان واجب الاذعان را خواند و مضمون
صدق مقرون آن موجب اطمینان خاطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه حسب الاشارت جناب سلطانی
و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجاه نقابت پناه حقایق و دستگاه امیر جلال الدین عطاء الله سلمه الله
ارتقا بر منبر صعود نموده خطبه نماز را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوه اولاد خیر البشر
ما طلعت الشمس و القمر بیاراست و غلغله تهنیت و مبارکباد از جیب و دست جهان و میان جان جهانیان

برخواست و در منتصف ماه مذکور مراحم رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هرات رسید و سادات و قضات و علما و فضلا و اسلام استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده آنچه گواسته و مناسب دانسته پیشکش کردند و امیر نجم در باغ سفید فرود آمده و خواجه کمال الدین نصیحت نامه نزد خواجه خورد که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او ابرکت صلاح و نجاح امر فرموده خواجه خورد آن سخن را بسمع قبول جای داده از قلعه بیرون خرامید و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم آویخته در سلک ملازمان آن آستان منتظم گردید و کوتوالی حصار اختیار الدین در عهده اویس بیک بکاوشه مقارن آنحال خبر وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت و صناع و محترفات بآیین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت و شادمانی بر وجنات احوال همگنان تافت و در صباح روز بیستم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستبشار تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیزدوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت سرویان روشنی یافته جبهه غلامی و اطاعت بر خاک راه پادشاه عالیجاه جمجاه نهادند و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری درنیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرای خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون فرخنده فرای سپهر پیرو قرین گردانیده و تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هرات شرف قرار پذیرفت و از شعشعه انوار دولت نامتناهی روضه امید لشکریان طریق و ارباب نضارت یافت و تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت خسرو مالک رقاب سیراب گردیدند و مستحقان صبا اهور بسبب دهی از فیضان غمام عدالت و زمان کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلای ملازم الاحترام بقدر مراتب از سیورغالات و مناصب حظ تمام و بهره لاکلام یافته و اکابر قبایل مارد و اعاظم قوام فوومی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمده با درارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر شدند و کافه برایا از اشتغال نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند و شعار مذهب ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان صفت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان بدکردار ممنوع شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت **نظم** شاه مالک رقاب خیراندیش ❊ خسرو دین پناه عدل کیش
چو برافراخت رایت اقبال ❊ زد قدم بر سر جاه و جلال ❊ از سحاب عطا و ابر کرم ❊ شسته از لوح دهر گرد ستم

کهنان

کرد میان عدل و داد بلند ❊ دود ظلم از جهان برکند ❊ از آب شمشیر فرو تیغ جهاد ❊ گلشن شرع را شفا داد
کرد ازابر دست بحر اثر ❊ جیب امید ابرار گوهر ❊ منصب داروغگی و حکومت بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فیصل قضایا برایا با میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده آداب و سنن آن روز سعید قیام نموده و صدقات بارباب استحقاق عنایت فرموده و در آن بلده فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه کرده که بعضی از اعیان ملازمان را که مرتکب شرب شراب شدند سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان با قصاء امصار و بلدان رسید ولات و حکام الوس ایغا نام جهت اداء مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبه کعبه احترام بسته بدار السلطنه هرات خرامیدند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند و باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آن جمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان بآستان ملایک آشیان شتافت و از نور عنایات شاهی سر افتخار و مباهات از فرق فرقدین درگذشت و بعد از چند روز در حضرت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بوی تفویض نمود و بانعام تاج زر و قبای و کمر مرصع و خلع فاخره را اهوار و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش را فرود هم در آن اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربیجان بدرگاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلک اتحاد حضرت ولایت پناه هدایت انتماء سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه و قدوة اولاد هاشمی امیر جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی عبد الرحمن ساوه از آنجمله بودند و مجموع آن زمره واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا برسانیدند و زمره در ملازمت موکب اعلی توقف کرده فرقه عنان مراجعت بجانب اوطان خود منعطف گردانیدند **ذکر توجه پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایت نصرت مآب بصوب فاریاب** در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار ساحت عالم را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب دل ریز گل میان ...

از افاضهٔ فضل سحاب ربیعی در سلک آبدار گوهر شاهوار در دامن انجمن چمن جیب و گریبان گلشن بریخت و نشاط قدوم نوبهاری
میامن فیض انعام حضرت باری عقد لآلی خوشاب از گوش و گردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین و ازهار
در آویخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل پرده نگاری از چهرهٔ گلعذاری گشوده و بلبل بی تحمل آغاز نغمه سرایی کرده
به هزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشایی ادا نمود ٭ چون گشت بهار عالم افروز ٭
بشکفت چمن ز باد نوروز ٭ سلطان گل از کمال اعزاز ٭ بنشست فراز مسند ناز ٭
از بهر نثار پای گل سبز ٭ از شاخ شکوفه شد گهرریز ٭ نرگس ز نوای بلبل زار ٭
از خواب خمار گشت بیدار ٭ از کوهسار آبدار ژاله ٭ پر شد قدح عقیق لاله ٭ پادشاه عالیجاه بر ترتیب
جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای
جان‌افزای چمن جاهسار(?) که در بالای خیابان هرات واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام نموده قبهٔ بارگاه
فلک احتشام با وج گنبد فیروزه‌فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس و اکسون
آن مقام فرح انجام را غیرت نگارخانهٔ ارژنگ و قلمون ساختند ٭ شد افراخته خرگه و سایبان ٭
ز چندانکه بر شد سپهر(?) ... ٭ درخشنده شد قبهٔ بارگاه ٭ چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه ٭
خوانسالاران درگاه عالم‌پناه از انواع اطعمهٔ لذیذه آن مقدار ترتیب نموده بر خوان الوان نهادند
که مرکز دور دیگ وهم و خیال عشر عشیر آن طبخ نیافته بود و شیره‌چیان بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای
زرین و سیمین که از رحیق رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تمامی فضای آن صحرا در نظر
بینندگان گلزار نضارت آثار می‌نمود و در صباح نوروز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر بارهٔ اقبال
و کامرانی برآمده و از باغ جهان‌آرای سلطنت‌خانه تشریف برده بر تختی که در منزل مذکور با بشارت همایون
ساخته شده است نشست و کلاه عیدیه(?) جلیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امرا و دیوانیان
و خواص و مقربان و وزرا و صدور و جمهور بزرگان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند
علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه معهود است آغاز کشیدن پیشکش کردند و نخست امیر نجم اختصاص(?)
در زمین اخلاص افشانده بثنا(?) فی خدمت بر زمین عبودیت سوده و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانید و بلب دوات
مضمون این مقال گشود نظم کای مهتر دودمان سلطان سنجر ٭ استاده بخدمت سلاطین صف صف ٭
بادا همه سال کوکب اقبالت ٭ مانند آفتاب در برج شرف ٭ از صرهای زر سرخ و سفید و تقدمه‌های

لعل و فیروزه و مروارید و اوانی و ظروف چینی و زرین و سیمین و نفایس اقمشهٔ مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان
مرصع لگام و شمشیرهای مرصع نیام آن مقدار پیشکش نمود که حمال آن غیر از کس ضرورت بود و پادشاه در یاول تمامی
آن نقود و اجناس بی‌قیاس را در همان منزل به قورچیان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید
و همچنین سایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز پیشکشها و تنسوقات لایقه پیشکش کردند
و مناسب مناصب استعداد خویش مراسم نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشور
گشای تمامی حاضران را از سادات و قضات و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر فرق ملازمان سده سنیه
با تمامی جبه‌های زر دوزی و جکمه‌های سقرلاط قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و الکاهی(?) و قباهای دیبا و قطنی
و داراهی مفتخر و سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرمود
مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان مهرجبین در لباسهای گوناگون و حورعین کامثال اللؤلؤ المکنون
اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب‌ساز و سازندگان نغمه‌پرداز آغاز نواختن چنگ
و عود و نی و ارغنون کردند ٭ ز دست ساقیان ماه‌رخسار ٭ شراب چون لب نوشین دلدار ٭
ببزم پادشاهی گشت دایر ٭ فروغش روشنی‌بخش ضمایر ٭ ز ساز مطربان زهره آهنگ ٭ برآمد صوت نای
و نغمهٔ چنگ ٭ مغنی در مقام نغمه‌سازی ٭ همی گفتی دعای شاه غازی ٭ که شاها طالعت فیروز بادا ٭
همیشه روز تو نوروز بادا ٭ بهر نوروزت از فضل الهی ٭ بنو روزیت بادا پادشاهی ٭ ببزمت جام عشرت باد جاوید
چو در بزم کواکب جام خورشید ٭ در آخر روز که ساغر آفتاب از دیدهٔ جهانیان غیبت نمود هر یک از اهل
مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود ٭ چو غایب شد از دیدهٔ شیخ و شاب
ز بزم فلک ساغر آفتاب ٭ پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان‌آرای خرامیده و پهلوی ...
بر بستر آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید بعد از روزی چند از این روز بزم بار دیگر خیال ...
خاطر انور همایون رسید و عازم ممالک ماوراءالنهر گشته موکب ظفرآیات از بلدهٔ فاخرهٔ هرات متوجه
میمنه و فاریاب شد و سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت‌پناه خبر یافتند محمد تیمور سلطان که بعد از
قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت می‌نمود و جانی
بیک سلطان که قصبات کرمینه و توابع تعلق بوی میداشت با یکدیگر پیوسته در تدارک مهم قرعهٔ مشورت
در میان انداختند و چون معلوم ایشان شد که اگر موکب نصرت(?) پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور

فرمانبیک اوزبک را در دیار ماوراءالنهر و ترکستان مجال اقامت نماند خاطر همگنان بر آن قرار یافت که دست در دامان
متابعت و فرمانبرداری زده از عجز و نیازمندی در آیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان
دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی روزگار خویش بگشایند و بموجب عمل نموده قاصدان ایشان بواسطه
امرای عالیشان شرف بساطبوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده شمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند
و نیر مرحمت منشور از مطلع و اپسین کما احسن الله الیک طلوع نموده بر وجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت
و جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان
طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز
و مکرم داشته جانب میثاق بقسم محکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون ازین طرف آب ما را مسلم دارد
هرگز قدم از جاده خدمتکاری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود
ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقضی المرام بجهود
میمنه و فاریاب که معسکر ظفر مآب بود مراجعت نموده کیفیت مهمی که ساخته و پرداخته بود عرض نمود
و پادشاه تاج بخش تاج ستان حسب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراءالنهر را
بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و مرغاب و جستین
را ببهرام بیک قرامانی عنایت کرده خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بملک قم آورد و طره
علم ظفر پیکرش غیرت افزای زلف معنبر حور و صدای کوس عدو آوازش چون نوای نی و عود موجب
ازدیاد فرح و سرور. و الحمد لله و المنة و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث و النشور. ذکر رفتن آقا
رستم روزافزون و سید امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون مشیت حضرت واجب النعمة تبارک
و تعالی و تعظم قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد
مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمینمود و پیش از وقوع خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که دست من است و دامن شیبک خان و این سخن
مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بنا بر علی هذا در آن اوان که محمد خان شیبانی در نواحی مرو از پای در آمد
حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد یساول که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی
انتظام داشت بجهت استاد اوساری دو در کنار آقا رستم افکنده درویش محمد این مسافت بعیده را بمود

بعد از وصول بپایه سریر آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده آن حالت بغایت ترسید
و از انتقام پادشاه گردون غلام اندیشیده بمقتضای اشتعال نیران غضب قیامت نهیب محموم گردیده و اعراض
نفسانی و سایر اسباب توانائی دست در هم داده بعد از چهار روز روی بعالم جاودانی نهاد و این خبر
در خراسان بعرض نواب کامیاب رسیده اشارت فرمود که جناب سیف الانامی بمازندران رود و اموال
چندین ساله آن ولایت مستخلص گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخت پس آنجا
مه آنحدود امیر عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروش ده از [illegible] و استحقاق بوی تعلق میداشت و پسر آقا رستم آقا
محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعای امیر عبدالکریم آنکه حکومت
تمامی مازندران جهت بخدمت مفوض با واجه اوش بوده متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری
و توابع قائم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی ایشان را همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در
حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض آستان پایه سریر جاه و جلال گرداند
و آن مهم بمقتضای رای اشرف اعلا فیصل دهد و در نواحی سمنان معسکر نصرت نشان رسیده امیر عبدالکریم
و آقا محمد را بشاره و پیشکش ملوک سریر سلاطین پناه آورده و بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرده
شاه نورش بر منظر عاطفت و احسان و حکام مازندران نگریست و فرق مباهات و افتخار هر دو را بانعام افسر
و خلع شاهانه باوج سپهر دوار رسانید و حکم همایون از مکمن عدالت روزافزون نفاذ یافت که مواضعی که در تحت
تصرف آقا رستم بوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر عبدالکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشیده شروط
با آنکه با وجهات چندین ساله آن ولایت را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار
واقع شده آخر الامر امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ بیست هزار تومان قبول نمودند و جناب سلطانی سیف الانامی
نوبت دیگر جهت تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام
بجای آورد و از آن پیشکش مازندرانیان فارغ شد لوای کشورگشای معطوف عراق در حرکت آمده چون هوای
بلده قم از غبار موکب کشورگشای عطرسای گشت پادشاه عالمیان در آن زمستان همانجا طرح اقامت
انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه که جهت اقامت مراسم تهنیت بسده سدره مرتبه آمده بودند
مشمول عواطف بیدریغ ساخت و هم در آن اوان ایلچیان سلطان مصر و قیصر روم ایلدرم بایزید
پادشاها جهت مبارکباد فتح خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده منظور نظر انعام و اکرام شده

دعا گو و ثناخوان شدند **ذکر شکار فرمودن پادشاه آفاق پناه و بیان شمه‌ای از وقایع قشلاق** چون حکمت بالغهٔ الهی
در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده و قدرت شاملهٔ فاعل مختار جل و علا پیکر معشر بشر را از اشیاء
مختلفه ترکیب نموده و مداومت بر یک صفت خاطر محزون میگرداند و مواظبت بر یک جهت گرد ملال بر حواشی ضمایر
می‌نشاند که اگر اوقات بر عبادت محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف
گردد ابواب اختلال بروی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیت وافی هدایت و اذا حللتم فاصطادوا فرمان
همایون گردد اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب اختلال بروی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق
آیت وافی هدایت الّتی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع بر سینهٔ مشتهیات
نفسانی می‌نهند بیرون آیند مطلق العنان شده با صید و شکار که از مستلذات طبیعت انسانی است اقدام
نمایند بنا بر حکم نهادن زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلدهٔ قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بوده و شاهباز
همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام
مسیر نموده و ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخجیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای
صید وحوش مرغزار فلک از افق مشرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان
آستان آسمان مقدار بل صغار و کبار آن دیار بر صحاری و قفار نواحی قم محیط شده جانوران شکاری را
بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار ایستاده از شهر بیرون شتافته و جرگه
انداختند پادشاه شیرشکار نیز عنان عزیمت معطوف ساخت و در زمانه چنین همان روز جرگه بهم رسیده
بمعاونت تأیید ایزدی آن مقدار آهو و نخجیر مجتمع گشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت
آثار درگذشت و شاه فلک اقتدار و نوئینان کامکار حسب النحو معهود است بنوبت خنجر و شمشیر و تیر با آهو
و گوزن و نخجیر رسانده در عرض یک ده ساعت بیست و شش هزار جانور را بقتل رسیده از خون آن کشتگان
در میان زمستان در ظاهر قم لاله زاری نضارت آثار عیان گردید تواجیان آستان ملک
آشیان جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از اندک مدتی دیگر پادشاه فریدون
فر عازم شکار صحرای فراهان گشت و بدستور استمرار امرا و عساکر نصرت شعار و رعایا و مردم جلادت
آثار بلوازم آن کار پرداخته مدت دوازده شبانروز در بیابان و قفار راندن جانوران شکاری
نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه مؤید منصور آن مقدار وحوش جمع آمد که بطور

هر جنس بیرون از شاخ گوزن و نخجیر و غیره آشیانه شدند و تراحم جانوران شکاری و سباع بمرتبه رسید که گرگ
و گور و آهو و شیر و نخجیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از هم نمی‌رمیدند و شاه صاحب تیغ بخت تنها در شکارگاه در حشم
آغاز تیغ راندن و صید افکندن کرده و بعضی بنیزه و تیر چندین هزار آهو و نخجیر تو تحول شدند بدستور معهود امرا
جلادت بجای آورده تیر از صولت خدنگ خسرو و پلنگ آهنگ در طرف آهو نمونه انشت گریست و آهو با آنکه در پناه
پلنگ میخزید از سهم نیزه شاه عالی حفظ امین شد انشت زیست ✿ ز تیر و نیزه شه شیر و نخجیر ✿
بهم آمیخته همچون شکر و شیر ✿ ولی شمشیر او طوفان برانگیخت ✿ که از آمیزش تن روح بگریخت ✿
و در آن روز چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالمیان
و عساکر گردون احتشام بقتل رسیده و بیمن اهتمام تواجیان عظام منقسم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه
بلند همت در حدود ساوه و باک بامر شکار مشغولی کرده کرت اول شانزده هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید
چو رای خسرو و بهرام دهر ✿ نماید عزم صید گور و نخجیر ✿ ملایک گویا نخجیر باشند ✿ بسوی صیدگاه او رسانند
و گرنه این همه نخجیر مقدور ✿ که آرند این قدر وحش از ره دور ✿ و در اثنای این امور که جناب سلطانی سیف الاناسی
از ولایت مازندران باز آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ دو هزار تومان که از وجوه قتل ایشان بقضیه
بود بدرگاه سپهر اشتباه آورده و مناقشه را که در ادای تتمه آن وجه که در سبب آن شد الیها واقع بود معروض
بلند جناب گردانید و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف و افراز سرافراز ساخته فرمان اشرف
اعلی نافذ شد که حکام مازندران چند گاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت
آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در یورت قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد خان
ایشیک آقاسی نجم بیک که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه بابر میرزا رفته بود و آمده عرض
کرد که آن حضرت تمامی ماوراء النهر را با امرا و امرای عظام احمد بیک صوفی اغلو و شاهرخ بیک افشار فتح نموده
خیال مخالفت و استقلال فرموده بنابر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با فوجی از دریای بی کنار
فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته دیو سلطان را که در کالپوش جرجان قشلاق کرده
بود بخود ملحق گردانند و از آب آمویه عبور نموده بابر پادشاه را از راه خلاف شارع مستقیم وفاق رسانند مقارن
اینحال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید بنا بر علی هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان باسلوبی
همایون میوند و نجم بیک بعضی دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایات بی دریغ ساخته صیت

انصراف انسانی داشته مقرر آنکه وجه قبض که مبلغ بیست هزار تومان قرار یافته بود وصول دهند و ایشان از نقد
جناب سلطانی سیف الامانی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود حالکو ثناخوان و بالکای خود آورده در صلاح جوئی آنجناب
و سرانجام آن توجه مشغولی کردند **مکالماتی که میان میرزا ظهیر الدین محمد بابر و سلاطین اوزبک دست داده بیان**
توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر باقتضا قضا صانع بلاد و عباد در آن ایام که دار السلطنه هرات مضرب
رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه المجرب سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه اقبال آشیان
فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود بنابر آنکه نقد اعتقاد خسرو عالی نژاد بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه کشورگیر
تمام عیار نمود قاصدان حضرت را مشمول انعام و احسان گردانیده و حکم همایون نفاذ پیوست که آن حضرت
از ممالک ماوراء النهر آنچه بحیز تسخیر درآورده بر وی مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه
با لشکر از بلخستان متوجه ولایت ماوراء النهر شده و بسعادت وصول بحد بدخشان میرزا سلطان اویس را
بخود ملحق گردانیده و بخت علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن مملکت حمزه سلطان و مهدی
سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرها جمع و فراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار منعطف
و در نواحی وخش و رفش آفتاب درخشان بر بی مخالفان رسیده من الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داد
و بمظاهرت عنایت الهی حضرت پادشاهی ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان
در معرکه کشته گشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر آن خلاصه دودمان امیر
تیمور گورکان درآمد و بمقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن
فتح مبین را بدرگاه پادشاه حشمت آئین معروض نمود و مرقوم قلم نیازمند گردانید که اگر یکی از امرای عظام
با فوجی از غازیان عالیمقام باین محل ملحق گردند امید هست که عن قریب الحال سایر ممالک ماوراء النهر
مفتوح گردد و در دیوانات خطبه و سکه بنام القاب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی جهانبانی
سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت بسده سدره مرتبه حضرت رسیده و بوسیله امرای عظیم
حشمت مضمون آن عرضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ
بیک افشار با زمره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد بابر پادشاه را اهم مهمات سازند و دیگر
آن زمره سلاطین آفاق بمقابله و مقاتله فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر پاک ضمیر بحصار شتافتند باتفاق
ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم دیار سمرقند محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون از این حال

خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و رایات نصرت آیت بابری از افق دار السلطنه
سمرقند ظاهر شد و اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت صفت اضاءت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته
خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین و لقب پادشاه سکندر آئین زیب و زینت یافت و محمد بابر شاه دیگر در تختگاه آبا
و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاد و بر طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بخان میرزا
ارزانی داشت و در بلده فاخره بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت شعار گماشت احمد بیک صوفی
اغلی و شاهرخ بیک را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه و اسبان گردون توان و شمشیرهای زر و خنجرهای
خوشدل و مسرور گردانیده و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف
پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاده و در باب رعایت محمد خان ایشیک آقاسی نجم بیک که از
درگاه عالم پناه رجب سلامت نزد او فرستاده بود طریق اهمال و اغفال مسلوک داشت بنابر علی ذلک چون محمد خان در قشلاق
قم در پایه سریر اعلی رسیده عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت
نجم بیک با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و بادنجان بیک و خواجه کمال الدین محمود ساوجی
متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بسمرقند رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک دیگر لشکر بماوراء النهر
کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بعد از
جزم راجعت احمد بیک و شاهرخ بیک نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیک سلطان و سایر قرابتان
اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سپاه و امرای الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری
جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمایه علم نهضت بصوب بخارا افراختند و مقدمات جنود
ایشان برجناح استعجال طی مسافت کرده یکبارگی بنواحی آن بلده در تاختند و چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه
رسید از غایت جرات با اندک لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هرچند محمد
ترخان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب نیست و طریق آنست
که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنوده و چون والی
بخارا استماع نمود که سلطان چند کوچ پس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان جلادت ایشان انعطاف داد
و چون دو سه مرحله منطوی گشت ناگاه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک با سپاه فراوان
صف قتال آراسته خاطر از جمع مددی پیراسته در آن صحرا ایستادند و ظهیر السلطنه محمد بابر چون این شیوه

این جلادت و تهور بهتر لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از فرقه اوزبک را قتیل و جریح ساخت
آمد و پس بی امیر خواجه محمد قنقرات و کپک بی با و جمله اول جمعی از دلاوران سپاه جغتای که بمتابعت امیر نجم
گردانیده بودند منظور حضرت پادشاهی بودند آن سردار بزخم پیکان شهبا شیر شکار متوجه عالم آخرت گردید و امرا سایر
و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال
آلت قتال بودند و گرد نبرد باوج سپهر تیز گردرسانیدند و بحدت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام
بسیاری از ملازمان موکب بابری را از لوح بقا سترده و آن حضرت بقدر امکان در معرکه ثبات قدم ورزید
بعد از تفرق سپاه و خبر کشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا منعطف گردانید و در آن بلده نیز
اقامت مصلحت ندیده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند ارک الغ بیگی ساخته راه حصار شادمان
پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را کرت بعد اخری تسخیر مملکت سمرقند
و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و متعلقات میسر گشته هر یک بمقر عز خود خرامیده و رعایت جزیت را
همگی از متوطنان آن ولایات را بتعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه [illegible] بهم پیوسته رایت
عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشته و محمد بابر میرزا چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا
ارک حصار را مضبوط کردن فرموده تا بگرد شهر خندقی کندند و محلات کوچه بند نموده کسان جهت استمداد
نزد والی بلخ بیرام بیک قرامانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران
مجاهد غازی بمدد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک بحوالی آن آمده و پس از آنکه بر استحکام حصار
و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت در اشتغال بمحاربه ندیده بیکبار عنان مراجعت منعطف
گردانیدند و چون از اخبار حکام خراسان و اخبار استیلای محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر
بسمع نجم بیک رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته با دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت
بجهت خراسان در آمد و حسین بیک لله از هرات و حکام و داروغگان سایر الایات لوی پیوسته بتهیه لشکر
کشانیده و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روان شدند و همچنین سادات و قضات
و اشراف و اعیان اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگویی و ثناخوانی
بجای آوردند و آن جناب هر آن جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده و مهماتی که داشتند
بکفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را که بهداشته سایر الکا بر ما حضرت فرمود

الکه

آنگاه از راه جام بجانب آب مرغاب رفته از آنجا بسوی بلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب امیر را استقبال
نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب بیست روز در بلخ رحل اقامت
نشسته فوجی از سروران سپاه را بجانب آب فرستاد و کشتی‌ها که در گذر ترمذ جمع آورده و امیر غیاث الدین محمد را
مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر را بلطف و عنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا بجنود آن حضرت بوی
ملحق گردد بعد از آن بصوب ترمذ شتافته در راه خبر یافت که از آب آمویه عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود
که امیر غیاث الدین محمد از جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب بابری بوی رسانید و امیر نجم
با بعضی امرا و اندکی از ملازمان خاصه آن حضرت را استقبال کرده در تنگ [illegible] که آنرا دربند آهنین نیز
گویند میان ایشان ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط تعارف و پیشکش بتقدیم رسید و از آن جانب
چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافتند غلات و حبوبات را در درون قلعه کشیدند و ضبط بلده
از بلاد ماوراء النهر را یکی از سلاطین متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند **ذکر شمه از عظمت و کامرانی**
امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنابر تقدیر جناب جلال سبحانی بانی مبانی سخن و ناظم مناظم قصص
این حکایت را بدین موجب مرقوم کرده‌اند که چون امیر یار احمد نجم ثانی اصفهانی بوفور فراست و کاردانی
و صفوت و وقوف در انجام امور جهانبانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات
هر کار کشورستانی رایت چستی می‌افراشت چنانچه سابقا مسطور شد شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم
زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آن جناب نهاده و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده
بر جمیع امرا و وزرا و ایچگیان [illegible] تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال
بوکالت شاه اسکندر جاه سلیمان حشمت پرداخته امور ملکی و مالی و جزوی و کلی ممالک محروسه و ربع مسکون را
بر نهج عدالت بسر انجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در سنوات [illegible] مرجع اشراف و اعیان
و صاحب عالم درگاه خلایق پناه [illegible] و از اسباب جاه و حشمت و موجبات شکوه و عظمت آن مقدار
سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثری از سلاطین نافذ فرمان در
گذشت [illegible] نزدیک به پنج هزار سوار یراق دار رسیده و تورخانه و اموالش از حد
حساب و استیفا محاسبان و ارقام متجاوز گردیده هر روز قریب صد راس گوسفند [illegible]
[illegible] از این قیاس باید نمود و در سفر [illegible] که تمامی اسباب تجمل او [illegible]

دیگ از نقره خام جهت پختن طعام بر مطبخ او بر بار می‌نهادند و آن اطعمهٔ گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری
در نظر خلایق جلوه می‌دادند از عزیزی صادق القول استماع افتاد که در آن ظرف آب شخصی که در وقت کشیدن
شیلان در دوره خانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بر زبان تعجب از خوانچه‌دار پرسید که هر روز این قدر مصالح را در دولتخانه
شما چگونه بهم می‌رسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و نبات و قند و آرد و سایر حوایج در سرکار بسیارست
اما مرا مهم دو من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و بعضی دیگر از حبوبات ضرورت می‌شود
و جهت پیدا کردن آن تفحص می‌نمایم غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بی‌شبه و نظیر
بدین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی‌آنکه از پادشاه منصور رخصت یابد تکفل فتح ماوراءالنهر
پیش نهاد همت کرده و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان انگاشته
و پس از عبور از آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراشت آق قولاد
سلطان که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب
و کلانتران از در مصالحه و مهادنه درآمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را بگشاد و امیر نجم
ابواب مقید ساخت و اهل قوزیکی را با جماعتی از ازبکان در آن مکان بودند گشته متعرض رعایا نشده از آنجا
بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیگ
اطراف شهر را بر امرا تقسیم فرمود و هر کس موجب رجل خود فرود آمده آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و زخم سنگ منجنیق رخنه‌ها
در بروج و باره قرشی حیز انداخته در عرض دو سه روز قهراً و قسراً آن بلده را مستخلص ساختند و شیخم میرزا با
متابعان اسیر سرپنجه تقدیر شده و حکم عالی بقتل عام صادر شد و هرچند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر
از اعیان خون بعضی از بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب
پانزده هزار کس از سپاهی و رعایا بتیغ بیدریغ بکشتن رسانیدند و از آنجا عازم ظاهر بخارا شدند که جانی بیک
سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشته و بتعرض مقابله و مقاتله و صورت
معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منکشف شده و چون امیر نجم به قرشی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان
و ابوسعید سلطان با فوجی از سپاه سمرقند بجنگ آن دست برد متوجه شده‌اند و خود در همان منزل توقف کرده
بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان نامزد گردانید و آن دو سلطان
که از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافتند در قلعه غجدوان متحصن شده و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نمود و نجم

با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته
هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون می‌فرستادند و از جانبین غازیان عظام در آن معرکه گاهی
غالب و گاهی مغلوب می‌شدند و چون چند روز بر این منوال گذشت و آذوق در میان سپاهی مفقود گشت
خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بمحاربه میسر نیست
بعرض امیر نجم رسانید که درین زمستان فایده بر محاربه و محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بوفور ذخیره
و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری شجاعان در آنجا توطن دارند اگر چند روز دیگر
این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهت فقدان حبوبات تفحص خواهند یافت مناسب دولت آنکه
از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق می‌اندازیم تا از ولایات سرکار بلخ اردو بازار ایشان
و سوداگران غله و اجناس پی در پی بطرف قشلاق آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان
روی در نقصان نهاده و علیق چهارپایان در تنگی افتد متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر از ظاهر
قلعه غجدوان کوچ کنیم و بطرف آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنا بر خوف و هراس
از وقوع میانه و این معنی موجب جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن با تمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه
و الخلافه بابر پادشاه بآنجا آمده سخنان را در میان آورده و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی
مبالغه کرده امیر نجم آنحضرت را حسب المطلوب تسلی نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدان طرف رویم و روز دیگر که سه
شنبه ماه مبارک رمضان سنه ثمان عشر و تسعمائه که علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان
درختان ظاهر غجدوان ظاهر گشت و مهم از حیز تدبیر بیرون رفته صورت حال آنکه چون در بلده بخارا
بسامع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسیده که امیر نجم ثانی در ظاهر حصار غجدوان از بی‌آذوقی بستوه
و هر روز لشکر این جهت بدست آوردن آذوق و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم
جزم کرده با حشری بسیار از پیاده و سوار همه جوشن‌پوش و خنجرگذار بسبیل ایلغار متوجه غجدوان گشته و بعد از
وصول محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان با اوزبکان که در آن حصار بودند بدیشان پیوسته
جمعیت ایشان بیکبار روی بمیدان نهادند و امیر نجم ثانی بعد از مشاهده این حال دل بر قتال نهاده میمنه و میسره
لشکر را بوجود امرای عظام استحکام داد و خود در قلب بایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود
خاصه طرح باشند که در هر طرف کومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از مشورت و تسویه صفوف قرب و بسی سوار

٣٤٢

همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه [illegible] گشته و بعد از وصول کمند و آن دیار محمد تیمور سلطان و ابو سعید
سلطان اوزبکان که در آن حصار بودند پشت [illegible] با سپاه اصفهان بجنگ روی به میدان نهادند و امیر نجم ثانی بعد از
مشاهده اهوال آن قتال بنیاد جلادت نهاده و تا آثار [illegible] سپاه اوزبک در میدان [illegible] لشکر نجم بیک
حمله کردند و بیرام بیک که در آن جانب بود متوجه دفع شر آن جماعت گشته بزخم تیری از پای در افتاد و همین موجب
انزوای اوزبکان شد و سپاه آذربیجان و عراق [illegible] مدار بر [illegible] که با نجم بیک داشتند [illegible] از آنکه
دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهند لاجرم جنود [illegible] بخت یافته ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر
میرزا با سپاه خاصه روی توجه بحصار آورده امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود ملازمت
مواکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی متوجه گذرگی گشته و بجهت سلاطین
اوزبک از افق فتح و ظفر طالع گشته سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان [illegible]
در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را گرفته و نزد پادشاه خود بردند حسب الحکم اساس حیاتش [illegible]
و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان هم در آن روز شربت شهادت چشیدند و طایفه
دیگر که [illegible] گشته بودند [illegible] خواجه محی الدین یحیی ولد خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه میرجان بن
خواجه قوام الدین محمد بن استاد حبیل معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در مقدم
ماه مبارک رمضان این خبر بدار السلطنه هرات رسیده امیر عماد الدین محمود اصفهانی که حسب الحکم جهان مطاع
وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت
و پس از سه چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون
موجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن بلده فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین بنشست
و بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید اساس معدلت و نصفت وعده فرمود امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر میرزا بصوب حصار شادمان رفته
بودند و از آن حضرت عنایت و رعایت یافته راه مراجعت گرفته در یازدهم ماه رمضان بآن بلده رسیدند
خواجه محمود هم آنجا توقف کرد و امیر محمد بهرات شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب
استحکام خطه جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بسمع [illegible]
آسمان شان رسیده بار دیگر یورش خراسان و سپاه اوزبکان را پیش نهاد همت عالی نهمت گردانید **ذکر**

نهضت

نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب استقبال و عیش یایلاق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنجا بجانب دار الملک عراق

چون فرمانفرمای [illegible] سیف مردم زمستان سنه [illegible] در بلده فاخره قم بپایان رسید
و خسرو جلیل انجم از برج [illegible] عنان [illegible] بمنازل [illegible] معطوف گردانید فضای [illegible] از ظهور سبزه و لاله مرغزار
سپهر وار افتخار نمود و مشاهده عارض رنگین گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور بگشاد **نظم**

سرو از علم بلند پایه ÷ بر فرق سمن فکند سایه ÷ پیدا شد خنجر گهر دار ÷ شد ریزه یاسمین [illegible] ÷

دیگر هوای صید و شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مآثر پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم [illegible]
گشت و چنانچه چند بار درین اوراق بزبان کلک لطایف نگار نوشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم
رسیده و بیست و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر شد گل و لاله غرقه بخون گردید آنگاه اعلام ظفر پادشاه از آنجا
مراجعت فرموده متوجه ییلاق [illegible] یایلاق و سورلوق شده در آن بهار و تابستان در مرغزارهای [illegible]
آثار گاهی بجرعه اقداح خوشگوار و احیانا بصید و شکار رفع غبار کدورت از [illegible] فرموده و در فصل پاییز
عازم خطه اصفهان گشته که منزل [illegible] از فروغ طلعت خورشید صفت اضاءت پذیرفت و از تأثیر هوای خریفی
لباس خضرت آثار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه
جهانبان بعد از وصول بدان بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و [illegible] بتفقد حال
ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجدد ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد و گاهی
بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را [illegible] و سیراب
میگردانید و احیانا بر تخت سلطنت و استقلال برآمده سرکشان وادی جور و اعتساف را [illegible] عدل
و انصاف میرسانید ÷ کشیدی پادشاه هفت اورنگ ÷ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ ÷ نشستی گاه بر تخت عدالت
پی تادیب ارباب ضلالت ÷ بنای عدل را آباد کردی ÷ دل غمدیدگان را شاد کردی ÷ و در تضاعیف آن
حالات خاطر انور همگان متوجه رعایت سلطان مراد نبیره الوند میرزا [illegible] ایالت بعضی از ولایات فارس
[illegible] و سلطان مراد حسب فرمان فرمانفرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمده در اثنای راه زمان
حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصود رسد متوجه ریاض عالم بقا گردید تفصیل این حکایت [illegible] **گفتار در بیان**

ولادت با سعادت شاهزاده عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا و رسیدن خبر ماوراء النهر و حالات
خراسان بپایه سریر اعلا در آن زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرف [illegible]

جهان حضرت افزای ریاض جنان بوده هب بی منت ابواب مرادی دیگر بر روی روزگار همایون آثار آن شهر سلطنت برگشاد و بخشنده بهمت گوهری درج امکان بیرون آورده و در کنار عطوفت شاه و افر احسان نهاده به نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گل عطر رو برگشت که شمیم آن مشام جان عالمیان را معطر گردانیده و از فروغ الوان لطفت لم یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانیان را مهاد امن و امان بیالید

گلی شکفت در گلزار شاهی ❊ وجودش مظهر الطاف الهی ❊ نهالی رست از باغ امامت ❊ ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اجلال ❊ فروغش نوربخش چشم آمال ❊

یعنی حضرت شاه دین پناه برادر او خزینه ثمان عشر و تسعمایه ساعتی سعادت آثار اختری خورشید منظری متولد گشت و همین موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنه بشارت و غلغله تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور مهیا یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود اسپ و اهمشار مهد همایون آن شاهزاده صاحب سعادت کردند امام سید سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامده حسب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گشته چند دایه حور سرشت جهت ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطه تولد آن شاهزاده دولتمند چند روز طومارهای دلپسند وقوع یافته مواد عقده فرق حسب همت از دو پاره گرفت و هم در آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر فعال نیل طالبی بر چهره نواب پاکیزه جاه و جلال کشیده و خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیگ قرامانی و زین العابدین بیگ و گذشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه تواتر انجامید بنابران یورش خراسان کرت دیگر مطمح نهاد همت عالی اثر گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده غبار مواکب کواکب ظفرآثار راه فلک دوار درگذشت

ذکر تسلط محمد تیمور و عبیدالله خان بر بعضی از بلاد خراسان

چون امیر نجم ثانی از جام قضای سبحانی شربت شهادت چشیده هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراءالنهر پیدا شده و تخت جانی بیک سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دارالسلطنه هرات گشت امرا و اشراف آن بلده چون بر بی غائله وقت واقف شدند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده احمد بیگ صوفی اغلی قلعه اختیارالدین مضبوط ساخت و حسین بیگ لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال است رایات اقتدار برافراخت امیر عمادالدین محمود دروازه فیروزآباد را ضبط نموده و امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف بر پشت دروازه ملک منزل فرمود در راست

دروازه خوش امیر سلطان محمود و امیر غیاث الدین محمد بغیاثان تعلق گرفت و محافظت دروازه عراق بعهده کیکی اشان خراسان بهمت اشتداد رفت و جانی بیک سلطان در اواسط ربیع الاول ... بظاهر هرات رسیده و تخت در النگ کهدستان فرود آمده بیکه و نوبت نزد از لشکریان و مقدم محاربت از طرف باغ سفید خود را بنزدیک خندق رسانیدند و از اصابت عین الکمال بیکان مردان مجروح شده مأیوس بازگردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازه فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان امیر عمادالدین محمود منکوب شده تنهای کار بی فرو رفتند و در بعضی از معارک بابا حسن قراسی که معتقد لله بیگ بود بدست اوزبکان گرفتار شده شربت شهادت چشید و مقارن آنحال عبیدالله خان بنواحی شهر رسیده در قریه آزادان و ساق سلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان نکاره تا کنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاخته گشادن تیر و تفنگ پرداختند و چه مرحله تمامتر بامر محاصره قیام نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون سال گذشته محصول بلوکات هرات تنگ بیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام کرده منع از الکا امرای عظام جهت آذوقه غازیان بر محلات شهر حواله نمودند و بدین سبب تفتیش بسیار بصغار و کبار راه یافت و بکمال اضطرار بسر بردند القصه ایام محاصره نزدیک به شصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیک خان و عبیدالله خان مخالفتی روی نموده در سلخ محرم سنه تسع عشر و تسعمایه که موافق روز اول نوروز بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات بجانب دیار خود توجه نمودند و دوان سوی فیروزمندان مالوای نسیم ایزد متعالی کل امانی در چمن مراد شکفته از محنت نجات یافتند و از محافظت برج و باره فارغ گشته بسر سامان و باغات و منازل و مزرعه حاصات خود شتافتند و جانی بیک سلطان بی توقف از خراسان از آب آمویه گذشته بگذرفت اما هم در آن ایام محمد تیمور سلطان بجانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبیدالله خان پیوست و آن دو شاه باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف مشهد و طوس انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین بحیطه تصرف در آورده دل بر سلطنت خراسان نهادند و چون این خبر بدارالسلطنه هرات رسید امرای عظام توقف مصلحت ندیده در ماه ذوالقعده از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابوالوفا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نمودند و بجهت ایصال بشارت تسخیر خراسان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان طوعا او کرها لوازم استقبال بجای آوردند

و کلید قلعه شهر بردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن قلعه را ضبط نمودند و بجهت ایصال
بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم جمهور سلطان و رفیع جهان آرای فرود آمده خطبه بنام خود خواند
و چون مقرر است که در ایام در بندان تعرض بسیار بمردم شهر رسیده بود بمردم جمعی از جهت حرص معاش کرده اما طایفه
از متعصبان مذهب اهل سنت و جماعت آغاز فجور و سعایت نموده جمعی از مردم موالی و محبان دوام دولت
بلا و ورطه رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد یحیی و مولانا حبیب الله واعظ و موذن مسجد جامع را
بزخم کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه
مولانا خواجه علی صدر که جازمی الاصل بود بنابر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد
تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنابر اغراض فاسده خویش در مقام انهدام بنا اند که کافی دوام
شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده پسر
مولانا خلیل الله صحاف را که بحکم وشیوه بزخم تیغ او هلاک شده بود بسیاست نمود لاجرم آن
فتنه تسکین یافت و چون قرب دو سال جمهور سلطان در دار السلطنه هرات و عبید الله خان در مشهد
مقدس و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر وصول منقلای سپاه کشورگشای شاهی بحدود
خراسان شایع شد و کریش اوزبکان در هر جا بود چنان نهضت بصوب ماوراء النهر تاختند

ذکر سرفراز شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب و معطر گشتن هوای خراسان از موکب کواکب

امیر شریف الدین که جامع انواع فضائل و ادب و حاوی علوم معقول و منقول و مکتسب بود
و بشرف نسب عالی حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی بود بعد از واقعه قاضی محمد کاشانی
منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن
امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی نسبت بخود سلوک ناملایم فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی
که رایت ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایت عراق انداخت رخصت طواف
عتبات عالیات ائمه معصومین علیهم الصلوات والسلام یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین
عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلال
او باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آن جناب را بنیابت
خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت میپرداخته باشد

و درین ایام که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق پیوست و رایات ظفر آیات از اصفهان متوجه ساوه گردیده در دولتخانه
مذکور پادشاه صاحب تایید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس
نفیس همایون را در عهده آن جناب کرده پایه قدر و منزلتش را با ایوان کیوان رسانید و امیر سید شریف را که از اردو
باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخته متکفل امور سرکار صدارت منصب
فرمود و چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار بساوه وصول یافته و ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که غازیان عالیشان جهت مصلحت یورش خراسان آذوقه سه ماهه بردارند و با آنکه در آن سال
در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و طلب قحط و غلا شیوع یافت همین توجه خاطر عالی اثر آن مقدار
غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود بجهت تصرف ایشان درآمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز
در ساوه توقف نموده از آنجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته جهت اجتماع جنود
کوه ییلاق آن ولایت دو روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شقه و سراپرده
و بارگاه و خیمه سر مرغزار فیروزکوه رشک سپهر و پادشاه جهانبانان بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان
در آن منزل سلطان میدان خرامید زنبیل بیک را با بعضی از امرا و قواص سپاه کشورگشا منقلا
به بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنای راه بنواحی دامغان جناب
سلطانی سیف الاسلامی که جهت تحصیل وجوه بقتل امیر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران رفته بود بمقتضی المرام
باز آمده شرف پابوسی دریافت و چون الکه بسطام از نزول مواکب کواکب احتشام حضرت ثریا فرا
گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و مشاهده یراق بهادران رستم اثر نفاذ یافت و صباحی
که سپهداران قدر و قضا و سپاهی مصنای آفتاب بر زر جوشن مصقول چنول ثوابت و سیاره
پوشیدند و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه اسنه شعلات آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه
روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام انام و قورچیان بهرام صولت و غازیان وافر
شوکت و سایر مبارزان کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر
اسبان صبا رفتار سوار گردیده در آن صحرای دلگشا بایستادند و سوف جان گزند اجمع و
اجل چون پر افراخته زبان سخن سازی بدعوی جلادت و سپاه بازی برگشادند یکی از ایشان از جام
انجام دولتخواهی سرمست شده مضمون این مقال مترنم بود   بیا تا که چون دشمن کینه

کند عزم رزم شه دادگر • بگرز گران سنگ و شمشیر تیز • سر دشمن او را کنم ریز ریز •
ببزم عدو رزم نوش کنم • قدح از سر دشمن نوش کنم • و دیگر بر جاده اخلاص پادشاهی استقامت ورزیده
بمضمون این کلام تکلم نمود • در آید اگر دشمن تیز چنگ • بدریای هیجا بسان نهنگ • ز اقبال شاه ولایت نژاد
خدیو جهانبخش ترک اعتقاد • بقلاب مردی زبونش کنم • ز ضرب سنان غرق خونش کنم
ودران صباح پادشاه صاحب سپاه مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نوردی بر آمده در
میدان فی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر
در آورده بهر طایفه از عساکر بهرام ماثر میرسید سرداران ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه پادشاه عالم پناه
میسودند و اسپی مثل پیشکش کرده زبان نیاز بادای دعا و ثنا میگشودند • که شاها فلک نیکخواه تو باد
جنود و ملک در پناه تو باد • ظفر در رکاب تو بادا مدام • سعادت رفیق تو در صبح و شام • لوای تو پیوسته
فیروز باد • همیشه عدوی تو بدروز باد • کران تا کران جهان زان تست • سر چرخ در طوق فرمان تست •
همه پاسبانان ترا چاکرند • بجز راه اخلاص تو نسپرند • نخواهند غیر از تو شاهی دگر • بهر جا که رزم آزمایی کنی
چو خورشید کشورگشایی کنی • ندارند جان و سر از تو دریغ • چو از خشم جان عدو تیر و تیغ •
و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر زیبنده تاج و سریر تمام عیار نموده
بسکه قبول اقتران یافت و همه را انتعاش [illegible] اسباب ترتیب کامرانی و بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ
از آن امر بصوب دولتخانه همایون شتافت **ذکر رسیدن منقلای سپاه ظفر لوا بنواحی**
مشهد مقدسه و گریختن سلاطین اوزبک از استماع وصول پادشاه مغفور مؤید پس از عرض سپاه
انجم جاه و تحقیق یراق شجعان رزم خواه شاه سعادت نیوش از النگ بسطام بییلاق کالپوش خرامید
و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن فرسا بسم منقلا متوجه مشهد مقدسه گردانید
و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد
روی توجه بجانب مشهد مقدسه نهاد و عبیدالله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از مضمون
خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانسته در وقتی که خلیل سلطان
بکفر سخی آن خطه رسید بعضی از ارباب و کلانتران مشهد را کوچانیده عزیمت بصوب مرو شاهجهان
انعطاف داد و آنجا نیز مجال توقف نیافته از راه شیر شتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نمود

راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس پس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بجامعه
تیمور سلطان که در هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث و خواجه جلال الدین قاسم فرخزادی و مولانا قاسم خواندامیر
و خواجه شاه حسین جنابادی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرعب مسیرة شهر موکب
همایون پادشاه بر در ییلاق کالپوش بود که پرتو فتح و ظفر از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرقدان
دیار در دیار خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلده
پوشانیده و بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشانده و چون تیمور سلطان بدار الملک سمرقند رسید
قصه استیصال بهانه ذکافی امیر محمد گردید و آن عالی نقابت دستگاه ربانی الضمیر او اطلاع یافته
بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده و بامداد جنود مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند بخجند
پیاده بعصار شادمان شتافت سفر عنایت فرموده و آن حضرت در زمان ایالت زینل خان بدار السلطنه
هرات خرامیده مستوجب ابواب دولتخواهی ابواب درگاه شاهی برگشوده **ذکر فتنه که ابوالقاسم**
بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت ابوالقاسم در زمان خاقان سلطان
حسین میرزا در سلک اعاظم امرای بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را در تحت تصرف
در آورد با وی در مقام التفات و عنایت سلوک نموده و ایضا تیمور سلطان که دران ایام بخراسان در آمد
آنرا منظور نظر تربیت گردانیده و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبه نیابت رسانید لاجرم ابوالقاسم
نوکری چند فراهم آورده بخار و نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و از تیمور سلطان از خراسان در هرات
توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم دران ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و بعضی دیگر از اشراف
و اعیان و خواجه میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء الاعاظم خواجه جلال الدین و مولانا امیر سمرقندی
و بعضی دیگر از اعیان و اشراف هرات در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی لازال ظلال اقباله
مصروف همت و همت التماس پیر گشته میان ایشان و ابوالقاسم صورت خلاف روی نموده از شهر
بکرخ وعده و باد چینش شتافت و از مردم مغول احشام آن ولایت قرب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده
عنان بصوب دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هرات از حادثه وقوف یافته دروازه ها
و برج و باره را مضبوط ساخته و خاطر بر مدافعت و محافظت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراشتند

و ابو القاسم در باغ سرفراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ است نزول کرده جمعی کثیر از مردم ملوکات را با خود متفق
گردانیده و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان تحقیق
جهات سالکان مذهب علیه الائمه می‌نمود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمه از
احوال او در ذیل وقایع دولت خاقان منصور سبق ذکر یافت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم خود
مجتمع ساخت و خانه خود را بحیطه ضبط در آورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم فتور تمام
باحوال سروران راه یافته کثرت دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم روزی از جانب
دروازه خوش جنگ باز آورده نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرات از خندق
گذشته و دروازه را آتش زدند فاما بواسطه اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا
قاسم که حراست دروازه تعلق بدیشان داشت از این صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشه فرار نموده و بالآخره
باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیر انداز
بباره دروازه خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع آن را خایب و خاسر بازگردانیدند
و صبح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و او هشت روز (?)
دیگر در ظاهر هرات نشسته در تضییق مسلمانان کوشیده آنگاه خبر قرب وصول امرای منقلای پادشاه
مظفر لوا متواتر گردید و پری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت و تشیع (?) متعلق
بدو می‌داشت و بر سایر قراولان از النگ رادکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور
صباحی بنواحی دار السلطنه هرات رسید و سروران شهر (?) ... توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید
و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و میرزا قاسم و خواجه مولانا امیر و خرم (?) از
دروازه ملک بیرون رفته متعاقب پری سلطان در حرکت آمدند خواجه محمدی و میرزا قاسم را بجلادت (?)
پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال
داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیر و تیغ بردند و غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا سمرقندی
با زمره که در عقب مانده بودند از پس پشت ابو القاسم بباغ سرافراز در آمدند و دست بتاراج بر آوردند و سلک
جمعیت آن کم سعادت از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف اوبه (?) گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان
عنان بگریز (?) ... کشیده و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام را است ساخته

شهاب الدین غوری و قاسم کرخی را با سیصد کس از مردم که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند
و سرهای آن سیه دلان را از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را طعمه کلاب و ذئاب گردانیدند و روز دیگر
از این فتح مبین جناب سلطانی خواجه سیف الدین محمد مظفر بتکچی با آن بلده فاخره رسیده جراحات حادثات
ایام را بمراهم مبدل ساخت و خواص و عوام را بمزید الطاف پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده
اعلام رعیت پروری برافراخت و ابو القاسم چون از ظاهر بلده هرات بگریخت و در حدود غرجستان
با حشام قپچاق پیوست و باستظهار آن جماعت لشکر مقدمه (?) را تاخت کرده هم در آن حدود بود تا وقتی
که امیر اردو شاه خروج کرده تیغ خونریز را بخون او سیراب نمود والحمد لله الملک المستعان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر وصول پادشاه عالمیان با النگ رادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب حکومت دستگاهی زینل خان

لوای کشورگشای موکب گردون مراتب ظل الهی بعد از
توجه جلیل سلطان بسبب چهار روز از کالپوش نهضت فرموده کوچ بر کوچ بجنوشان شتافته در اثنای راه
خبر انهدام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیده
از جنوشان با النگ رادکان خرامیده و در آن مرغزار نزهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط
و بساط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانیدند و در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده دهبیک که از توهم سپاه اوزبک
آن بلده را بازگذاشته بود بپایه سریر اعلی رسانیده و بواسطه آن حرکت ناهنجار پادشاه حمیت آثار حکم فرمود
که آن را کسوت نسوان پوشانیده و بر درازگوشی سوار ساخته گرد اردو گردانیدند اما هم در آن ایام
بار دیگر لطف و شفقت پادشاهی شامل حال ده دهبیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود
در سلک امرا منتظم شده و هم در النگ رادکان خاطر همایون اثر شاهی بر ترتیب زمره از امرا و ارکان
دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خان لقب داده
بسبب تفویض ایالت دار السلطنه هرات و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه
دین پناه احرام طواف کعبه مرتبه عالی مقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بسته از رادکان بدان
مکان جنت نشان شتافت و چنانچه شیوه ستوده آن حضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت
بجای آورده پرتو انوار مرحمت بر جنات حال مجاوران روضه عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب ولایت
بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که سیف قایان و صحرانشینان نسبت

بعضی که از معرکه غجدوان مراجعت نموده بودند تعرض بسیار کرده‌اند و طایفه را شهید ساخته یراق و بنه را
بغارت برده‌اند و ایضا در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیه اطاعت بر دوش گرفته‌اند و بمشایعه
اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته‌اند بنا بر علو همت قهرمان شاهی بنصرت بهرام بقتل عام فرمان داد
و ده ملو بخشی که بنابر اقتضای رای کشورگشای جوجی سلطان لقب یافته و او را قزلباشان جوجه سلطان می‌گفتند
با جمعی از عساکر بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت را از خون آن قوم گلگون ساختند
و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یعمل بحر بدر خم طاق گردون انداختند و موکب
همایون پادشاه ربع مسکون در الکای بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت کی روزی چند
اقامت نمود از پا افتادگان زاویه بیدادی و از دست رفتگان بادیه نامرادی که در دار السلطنت
و توابع و مضافات دیده امید بر شاهراه انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون فال بمنزل بابا خاکی
وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آن را سرمایه رفع درجات شناخته باردوی کیهان پوی
شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال و قال بدعای فزونی دولت و اقبال
ملازمان آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر سینه
حصول مراد و مرام نهادند و در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبد الباقی جهت سرانجام معظم
سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن بلده فاخره شتافت و قضایای
فرق برایا را بر نهج عدالت تفصیل داده بهمین استمام مهام امور ملک و دولت در سلک نظام انتظام
یافت **ذکر احوال خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع آن**
خامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بر صحیفه بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه مرو
از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نموده و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چندگاه رایت مقاومت
با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ برسیده و در شهر ذخیره نمانده بود بوپای سلطان اوغلان
برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرموده بجهت
اطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمده و بلشکریان که مقرب
سرادقات پادشاه خجسته صفات محمد بابر میرزا بود در قندوز دو ماه در خدمت آن حضرت بسر برده و در ماه
جمادی الاخری سنه تسع عشر و تسعمایه بود که استماع نمود که بوپای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخ را

بازگذ

بازگذاشته بماوراء النهر رفت بنابر آنکه خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوپای سلطان مواخذه نماید آنجا بیا
در شهر بلخ نشسته و خواجه محمود دار و ایل خود را متوجه خراسان شده پس از وصول پل چراغ ادهم نامی که سردار
بعضی از احشام ولایت غور بود در شیوه قطع طریق سلوک نموده خود را از جمله هواداران اوزبک
می‌شمرد بآن جناب دوچار خورده و آن خواجه پسندیده اخلاق ستوده اوصاف را دستگیر کرده در اوایل
رجب سنه مذکوره بشربت شهادت چشانیدند و چون این خبر بعرض پادشاه والاگهر رسید خاطر انور همایون
متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو سلطان
و امیر سلطان بجانب بلخ رانده و شبرغان رفته مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایت دیو سلطان بحکومت
بلخ توقف نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهت
کومک زینل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه ظفر لوای رومی
بمقصد آورده پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند
و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر بر روی امید امرا گشودند و از بلخ نیز سادات و قضات
و اشراف و اعیان متقالبه شهر و قصبه را نزد نواب و الاحباب دیو سلطان آورده و شرایط نیاز
و پیشکش بتقدیم رسانیده و اظهار اخلاص و خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود
بقرا اقبال پیشوای خود ساخته طریق طغیان و عدوان مسلوک داشته و اظهار شعار خلاف نموده
رایت وفاق اوزبکان برافراشتند بنابر آن دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان بطرف اندخود
شتافته غازیان عظام آغاز اسباب قلعه‌گیری نمودند و قرا اقبال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت
ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال برگشودند و زمان محاصره و محاربه پنج شش روز امتداد یافته
بیمن دولت ابد پیوند قهرا قسرا آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داده و کارگذاران اندخود
از خیر تدبیر درگذشته صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ و تیر بقتل رسیدند مگر قرا اقبال که امرا او را بند
کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور
بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلالی که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردید و پرتو انوار معدلتش
بر وجنات احوال مردم طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان
معطوف ساخت و بعد از مراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر شاهرخ بیک**

افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار دران ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام
از ممر محمد خان شیبانی خاطر عالی مآثر فارغ ساخته در بلده فاخره هرات لوای نشاط و کامرانی برافراخته بیگلاربیگی
امیر ذوالنون شجاع بیگ نشنه سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر و قندهار رهبر کاه سپهر اقتدار آمده و اظهار
عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سده امامت و کرامت بسر برده و نواب کامیاب بکنه حشمت
در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیه حال او مشاهده نموده مقتضای حکم همایون
شجاع بیگ را بحسین بیگ لله سپردند تا در قلعه اختیار الدین محبوس گردانند و حسین بیگ حسب الفرموده عمل نموده
شجاع بیگ بعد از چند گاه که دران اوقات محبس گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانید
و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده بودند و در نواحی هرات مختفی بودند پیغام فرستاد
که در شب معین اسبان ناموس نورد و آلات ببرد در قلعه که بجانب بازار اسب است آورده نگاه دارند و شجاع
بیگ دلیسه موعوده موکلان را با طعام اطعمه که مخدرات دران تعبیه کرده بود ضیافت نموده چون آن جماعت
در خواب شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود در انجا که بزیر رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته
بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر استاده بودند ملحق گشت و بر اسبی صبا رفتار سوار شده بصوب قندهار
فرار نمود روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیگ لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان
خراسان هر کس در هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلده فاخره هرات فتنه عظیم
حادث شده جمعی کثیر قتیل گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان غارت و تاراج رفت و درین اوقات
که فروغ ماهچه علم ظفر پیکر بر ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیگ
شده فرمان همایون نافذ گشت که شاهرخ افشار با جمعی از سپاه جرار بآنجانب شتابد و بعد از فتح
آن ولایت اگر مهم بلخ و اندخود فیصل نیافته باشد بدبوسلطان ملحق گردد و شاهرخ بیگ راه قندهار
پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیگ بجانب سوی رفته و محمد امیر سلطان جلی در قندهار
تحصن نموده و سطا از آن بلده گذشته و چند کاهی بامر محاربه و محاصره پرداخت اما چون که سپاه
مهمی از پیش نرفت دران اثنا شنید که او روق شجاع بیگ در شال و مستانست و بدان طرف ایلغار کرده
و مردم آن خطه را غارت نمود و طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته دران اثنا از خبر واقعه آن
ولایت مشوش و عنان نگران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف داد و در وقتی که موکب همایون

از خراسان متوجه اصفهان بود بپایه سریر اعلا رسید و کیفیت احوال آن یورش را بعرض نواب کامیاب رسانید

گفتار در بیان معاودت آفتاب اشراق بجانب مملکت عراق چون امور و مهمات ملک خراسان
بر طبق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شده و در هیچ طرف از حدود آن ممالک امری
که موجب انقسام ضمیر انور تواند بود نمانده رای عالم آرای پادشاه کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل
میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوزان لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفته
مهر سپهر شرف تاکی از آن الکا بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشک فضای
گلستان ساخت و در منزه بات هرات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب اصفهان برافراخت
متوطنان دار السلطنه هرات که از استظلال بسایه چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بوده
و از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت می غنودند یکبار در تاب
آفتاب فرقت و اضطراب افتادند و بسموم غموم مهاجرت گرفتار شده خاطر بر تجرع ساغر فراق زهر
مذاق قرار دادند و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته در آن حدود بمسامع جلال
رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از مردم اوباش بر تقیر سلطان محمد بایقرا ولد میرزا ابوالحسن را
بپادشاهی برداشته در نسا و باورد نایره ظلم و فساد را اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع
مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابران فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیگ استاجلو که بجایان سلطان ملقب
شده است با فوجی از سپاه ظفر نسب جهت دفع شر آن جماعت متوجه گشته و بسر پنجه شجاعت و مردانگی
سلک جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا
گریخته بیچارگان آنجا از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و جایان سلطان بعد از
فراغ از مهم معاندان عنان نگران بصوب آستان ملایک آشیان تافته و در اصفهان مظفر و منصور
بپایه سریر اعلا رسیدند و مهماتی که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن
زمستان در ضمان امان ملک منان در اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق
متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عیش و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع
اقداح راح ریحانی پرداخت و در موسم سردی از شعله ساغر می بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخ ساقیان

کلفه از مجلس عیش طراوت ایام بهار داده چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا برد مید جمشید خورشید از زمستانخانهٔ حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و انواع ازهار ریاحین فردوس ساحت گلزار و بساتین در نضارت از بهشت برین در گذشت ؛ چو بشکفت بار دگر گل به باغ ؛ برافراخت لاله بسان چراغ ؛ برافراخت چتر گیتی در مکان ؛ ببرج حمل رایت زرفشان ؛ دُرر بار شد ابر اردیبهشت ؛ فضای چمن گشت همچون بهشت ؛ پادشاه نیکو سرشت عازم صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام بصوب همدان برافراخت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات نصرت کرده انبساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاق آنجا که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانیده و در صباح و رواح با صباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی درکشید در ان اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربیجان شایع گشت پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شده مجلس بزم درنوشت **گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیهٔ مخالفت پادشاه هفت اقلیم** از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مستنشقان نسیم سیر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت روم با توابع و لواحق را با پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و اولاد زادگان مواد خلاف در میان آمده کوکب دولت سلطان مراد بن محمد بن ایلدرم بایزید بمدرجه اقبال متصاعد نمود و سلطنت ممالک روم بر او قرار گرفت و اندوه و در روش کعبه و قمع بجز تسخیر در آورده و بر اشراف آن مصادر جزیه مقرر کرد آنگاه لشکر بجانب مصر کشید فرج بن برقوق شرفای حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بآنکه بعد هر ساله سلطان مراد خانهٔ کعبه را جامه بپوشانید و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد دانده سلطان مراد مقضی المرام از ان روش مراجعت کرده چون سی و سه سال در غایت عظمت و استقلال گذرانید ملک بیزوال منتقل گردید و ولد ارشدش سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و ممالک مسالک خزو جهاد گشته برتبه اوازمرتبه آبا و اجداد او درگذشت ؛ بجای پدر شاد و خرم نشست ؛ بنیکی زنام اوران برد دست ؛

جهان را بخوبی چه بنگاشته ؛ بتخت حکومت سزاوار شد ؛ و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل موصوف و بوفور علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ با کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که باسلامبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر برافراخت و باندک زمانی جزیره بجزیره از فرنگستان فتح کرد و در قلع نهال آمال اهل ضلال بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد مدت سی و هشت سال پادشاهی نمود دعای منیه وجه متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین درگذشت و او خسرو عادل مجاهد بود و نسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال جهانبانی بگذرانید در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم باقی متصل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیمه سلامت تجاوز نموده با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف و ولایات روم لشکری فراهم آورده که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان تنین کوه الوند را از جای برداشتی و در معرکه نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در زمین دل کاشتی چه عدد آن سپاه از انتها و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطه دایره خیال محاسبان مهارت بیرون **نظم** سپاهی چو دریا بجوش و خروش ؛ سراسر نهنگان فولادپوش ؛ همه کینه کوش و همه رزمجوی ؛ تمامی سپه سیرت و دیوخوی ؛ آنگاه متوجه آذربیجان گشته ایلچی به درگاه عالم پناه فرستاد و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان بآستان آسمان نشان رسیده و بوسیلهٔ نواب سده سپهر حجاب بعتبه علیه سعادت زمین بوس دریافت و حضرت شیخ خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال دانست عرضه داشت نمود آنحضرت فرمودند که ما نیز با وفور تاییدات الهی و جنود نامتناهی بایست توجه افراخته ایم و مقاتله خیل و شقاوت هجوم روم پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته ایم و در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدر باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة **نظم** بپیش عدو باز گرد و بگوی ؛ که ای گشته با سروران رزمجوی ؛ من اینک رسیدم میان بسته تنگ ؛ بشیر دلیری بچشم پلنگ ؛ کشم رهبر رومیان تیغ تیز ؛ بدیشان نمایم طریق ستیز ؛ زخون دلیران ایام شکار ؛ همه دشت و هامون کنم لاله زار ؛ بنوک سنان سعادت هجوم ؛ جهان را کنم تنگ بر اهل روم ؛

آنگاه ایلچی را بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف ارزانی داده قاصد پایه سریر
سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد **ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال
خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم** برهنمونی فیض فرح بخشان بزم جاه و جلال و خاطر مهر
آثر سرخوشان باده دولت و اقبال این معنی طاری خواهد شد که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی
کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشاء انگیزد که ابواب فرح و سرور در روی
روزگار خود زند کمان بزم سپهر جاه کار بخت بیدار اگر مشام غفلت پیرا بجام آمال غرور پندار رساند ایجاد آن جام
بهجت انجام بهره یابد چنان عربده سازد و طریق بدمستی اندازد که عیش عالمی منغص گردانیده نقش مسرت و حضور
از لوح زندگانی جهان بزداید * بوی از نسیم باده بس است تا را * نظر این تحریر کرده ایم رشحات قلم مشام
جان فضلای ستوده شیم رسانید صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت *
کامکاری بر فور جنود و سپاه مغرور گشته عزم تسخیر آذربیجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضه تیغ آتش تاب
شجاع پادشاه جهان مطاع ساخت بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه چون پادشاه نیکو نیت جهانبانی
ولایت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد عازم میدان قتال شده پای فلک فرسای بر رکاب دولت بهشت
جهان پیمای کردانید عنان ظفر نشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده گردید فضل الله
المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید **نظم** برآمد جهانجوی بر پشت سمند *
چو خورشید بر اوج چرخ بلند * لوائش برافراخت سر تا سپهر * مه رایتش گشت منجوق مهر *
جنیبت کشانش همه سروران * تفاخر کنان در رکابش سران * همه سرکشان خاک راهش شده *
ظفر منقلای سپاهش شده * و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر بیز گشت لوضوح پیوست که
سلطان سلیم مشابه خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد
با دوازده هزار سوار تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف [illegible]
منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در منزل چالدران که در حیطه فرسخی تبریز است
تقارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه والانژاد میمنه لشکر شجاعت شعار را بنظر و خود خان محمد و بعضی
دیگر از امرای عظام تشیید گردانیده و در میسره دورمیش خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش و شجعان
کینه کوش منزل گزیده و مهچه علم انجم احتشام از افق قلب طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبد الباقی

و امیر محمد کمونه و امیر شرف الدین علی با بسیاری از نهنگان بحر وغا و پلنگان قلعه هیجا در یکجانب قول صف کشیده
تا در هر طرف بکومک احتیاج باشد ابواب عنایت و امداد بر گشایند **نظم** برآراست شاه ظفر اقتباس *
صفی از سپاه قیامت هراس * ز صف بلکه سد سکندر بنا * نموده بهنجار طرز بقا *
و چون بسال بی اختلال انگوره اطبال جلال صفت استحکام پذیرفت سنان غازیان فتح نشان از
جای برخاست لوای فیروزی بر اوج نصرت و اقبال سرکشیده فروغ مهچه اش فضای معرکه قتال
پیداست **نظم** علمها برآمد باوج سپهر * شده سر علم سکه ماه و مهر * سنان گشت چون شمع افروخته
شعاعش دل دشمنان سوخته * و از آنجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملوک روم است
بر فراز پشته فرود آمده و بر گرد معسکر خود از عرابه و چپر دیواری بلند کردانیده و عرابها را بزنجیر بیکدیگر بسته
در آن حصار استوار منزل گزیده و ده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش
صف ایستاده بکار خود مشغول گردند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار را بمیدان فرستاد
که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه از هر دو طرف پلنگان جلادت و مردانگی و نهنگان بحر صلابت
و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاخته و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات حرب بردند
بمردانگی هر یکی رستمی * بهم برزده لشکری درهمی * نشسته بر اسبان پولاد سم * بجولان ز آوازشان چرخ خم *
غریو کوس چون آواز بلند شده و لوله جان گداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر صور نما بسمع
میمنه و میسره عالم رسیده حقیقت آیه اذا زلزلت الارض ظاهر ساخت * برآمد بگردون خروش نفیر
بلرزید بر خویش این چرخ پیر * چنان آمد آواز سورن بگوش * که شد [illegible] عقل و هوش *
شعله سنان عالمسوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان شعله افروز
همچون صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی بر باد فنا برداد و موج سنان گردار
غازیان مواکب سپهر مراتب مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشید و تفنگ سریع آهنگ
اژدر وحشتان غازیان [illegible] از لباس حریر بیرون [illegible] سروران در دست و پای [illegible]
کوه مثال در جنگ کان مخلطان گشت و چون ثعبان از ابر تیغ باران گردار از جوف تیغ فرو بارید و از هفت
طبقه زمین در گذشت * فرو ریخت خون از دم تیغها * چو قطرات امطار از میغها * سنان یلان شعله افروز
چو برق بهاری جهانسوز شد * و در آن روز رعد رعب هولناک جمعی کثیر از رومیان بی باک بضرب تیغ و سنان

پادشاه شرف خاک برخاک هلاک افتادند اما چون سلطان سلیم همچون حرکات دوام افلاک بی‌نهایت بود و در لوازم
میدان داری و خنجرگذاری بقدم مقدمه مشی می‌نمودند و توپچیان ایشان در آتش دادن تفنگ و افروختن نایره
جنگ بر سبیل طریقه جد و اهتمام بجای آوردند که هر لحظه خنجر از تفنگ یکه فصد ای مرگ آهنگ در عالم می‌انداخت
و از شرر کانون درون پردلان را سوخته بود و دود و فضای سپهر کبود را تاریک می‌ساخت فوجی از امرا
و اعیان سپاه ظفرپناه و بیرز مانند حسین بیگ لله و خلفا بیگ و ساروپیره قورچی باشی و امیر عبدالباقی
و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا زخم خدنگ و تفنگ دشمنان تیر خنک شربت شهادت
چشیدند و از لسان کریم اللسان هاتف غیب ندای عشره وامی و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند دران اثنا آتش غضب پادشاه عرب و عجم در
خاطر حضرت ماثر زبانه زدن گرفت و شعله قهر قیامت نهیب در باطن جمعیت مباطن صفت التهاب پذیرفت
و بنفس خود مباشر حرب گشته شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته فی اعانت انصار و معاونت اولیاء
بر صف دشمنان خاکسار حمله کرد و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجه کرامت و هدایت گرد و ارها
وجود محنت فرسود خلقی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و شباییه تکلف و تجشمی و خاطر متعلق و
مع گستری دران معرکه آن سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک اخضر از سهم خدنگ دلیکش زبان
زنهار بگشاد و تیر چرخ مدور از تاب سنان آتش‌فشانش در معرض التهاب و اضطراب افتاد **نظم**

شهی شیر دل وصف کارزار ؛ چنان رستخیزی نمود آشکار ؛ که در چشم اعدا جهان شد سیاه ؛
نهان گشت در گرد خورشید و ماه ؛ ز بس کشته کانداخت بر یکدگر ؛ نهان شد زمین سر به سر از نظر ؛

اما پیش از آنکه دست به تیغ و سنان برد پادشاه حیدر آثار شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه‌اش شق
گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان طفوح اغلی حبه او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم آن
ضربت را ملاحظه نموده بر زبان راند که غیر از کسی که منتسب بفرزندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست
که این نوع تیغ راندن تواند القصه چون سپاه سلطان سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و
میدان داری مشاهده نمودند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و عنان
بصوب حصاری که از عرابه و چرخ ترتیب کرده بودند گردانیدند دلاوران موکب نصرت نشان پیاده شده بر سر ایشان
تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند ما بقیه السیف که باضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن

محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان باز داشته متشمر جنگ و پیکار گردانیدند
و چون برضمیر انور همایون پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر پیکار موجب
هلاک خدام موکب نصرت شعار است خاطر معالی مآثر بران قرار داد که بموجب کلمه الحرب خدعه چند کوچ باز پس نشینند
که در میان ایشان دیگرشته جهت کاوشی از میان عرابه و چرخ بیرون آیند آنگاه عطفه عنانی کرده بار دیگر بر سر ایشان تازند
و بنیاد حیات آن قوم ستیزه را براندازند بنابران با خیل و حشم و طبل و علم بتبریز رفته از آنجا مدبرین شتافتند
به جمع سپاه ظفرپناه فرمان داد سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربیجان
خرامید و شنید که پادشاه صاحب تدبیر عساکر فیروزی اثر را جمع کرده متوجه آنجا نیست بنابران خوفی عظیم بر ضمیرش
مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربیجان درگذشت و زیاده از هشت روز
دران بلده توقف ننمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود **نظم**

هرچند بود گوزن پر زور و دلیر ؛ هرگز نشود مقیم در بیشه شیر ؛ گنجشک وطن کند بهر جایی لیک ؛ در مسکن شاهباز کی ماند دیر

و این خبر بهجت اثر در موضع درگزین بمسامع پادشاه والاگهر رسید و هاتف غیب در مخاطبه آن مرکز دایره
فر و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید **رباعی** کای سرور عالی گهر قدس جناب ؛ و ای راتجی بدون ذو اقبال مآب ؛
با حزم تو کید خصم چون نقش بر آب ؛ با ملک تو قصد او چو دریا و حباب ؛ لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه تبریز
گردید و در طی مسافت مسارعت فرموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضات
و اکابر و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیده امید را جلا داده مراسم
نیاز و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند روح که بجسد درآید و مثال نور که حدیقه را بیاراید بدار الملک آذربیجان
درآمد و آن زمستان هم آنجا قشلاق فرموده به تدارک اختلال که در غیبت خدام بارگاه سده منقبت دست داده
بود مشغول گردید و ابواب انصاف و معدلت برگشود **نظم** جهان از نو نوید زندگی یافت ؛ عدالت مرده را پایندگی یافت ؛
فلک چون دید رازش بر گرفته ؛ عوض طرح بنای عشرت انگیخته

ذکر وصول کوکب طالع زهره از خدام درگاه فلک اقتدار مربیه اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار در حوادث لیل و نهار

دران زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن قدم پادشاه جهانبان بر فضای جانفزای روضه جنان
تفاخر می‌نمود خاطر خورشید مآثر ذره پرور و ضمیر مهر تنویر ضیاگستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و بسط و حل
و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار خاصه پادشاهی را در قبضه درایت و کفایت صاحب کیاستی بنهد

کتابت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باصابت فکر دوربینش
قاعده ارکان ملک صفت رسوخ و استحکام پذیرد از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق
معطر گردد و از نسیم محاسن آرایش نضارت گلزار امنیت متوطنان اطراف و امصار بوقوع پیوندد شفقت
شاملش مظلومان بادیه نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند
و مرحمت کاملش مغمومان زاویه بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آرامگاه امنیتش
فایز گرداند ابر نیسانی را از انبار در نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی را از بخشش کف گوهر
بخششش خون در دل از دهن بگشاید ؛ خجسته رای او رخ خلق را افسرده بیند ؛ مبارک روی او رخ خلق را بهبود
سعادت چشم بگشاید که تا رویش ببیند ؛ زمانه گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید ؛ و بعد از استشاره و استخاره
خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت افادات میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک
نواب بلند جناب حضرت درویش خان انجام امور سلطنت و جهانبانی بود جمیع امرا و ارکان دولت
و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش نمایند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بی وقوف و
شعورش در هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل ننمایند لاجرم عتبه علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرای
خافقین و پناه ولات مشرقین گشته پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع بسمت
ارتفاع یافته از فرق فرقدین در گذشت ؛ پناه سروران شد درگه او ؛ سر نام آوران خاک ره او
و هم دران ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات
و قضات و علما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت پناه امیر شهاب الدین عبدالله وله سید
نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربیجان بود مفوض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سرانجام
امور آن منصب بیرون نتوانست آمد منصب صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار
جمال فرخنده فال نوبا از مطالع حال مخبر بالکش طالعت و آثار کمال لایزالی از صفحات
افعال ستوده اعمالش لامع توضیح کلام الهی را عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت
رسالت پناهی را اشارت حقیقت معانش کافی کشف مشکلات رسایل فلسفه و منطق تنقیحش مبین و رفع شبهات
مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه
آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر ؛ هست نوک کلکش مفتاح باب مشکلات ؛ هست لوزهای او

مجلس

مصابیح راه اقتدا ؛ بهر لطف کلامش تاب از آب حیات ؛ مبرز بحر کمالش موج بر اوج سما
یعنی افتخار اعاظم صدور و استظهار اکابر نزدیک و دور خلاصه دودمان آل عبا نتیجه برگزیدگان قل لا اسالکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی مقوی ملت علیه امامیه قدوه اولاد امجاد خیر البشر ملاذ سالکان مسالک
اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین محمد الحسینی الشرکی الجرجانی لازال مسند الصدارة مشرف
بوجوده و ریاض الشریعة ناضره بافاضة سحاب فضله وجوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصنیعات سحر سالکانه
ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل من شرح الصدر و این عمده [illegible]
بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اهتمام و التفات این دو
بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از سر بستان جنان در گذشت مهام شریعت شعار طبق اجتهاد
ائمه هدی علیهم السلام بسر انجام قرار یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق تمشیت حق عزه حلاوت و جنات
احوال فرقه را یافت نظم چو از لطف شهنشاه سرافراز ؛ دو عالی قدر گردیدند ممتاز ؛
یکی در مملکت فرمانروا شد ؛ یکی محراب دین را مقتدا شد ؛ یکی شد مرجع حکام اسلام ؛
بلندی یافت زین یک نام اسلام ؛ ز عدل آن یک فضای ملک آبادست ؛ ز فضل این بنای شرع بنیادست ؛
و پادشاه عالمپناه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار بسواد مسعود میدان
ریاحین و از نار صحرای او جان بهشت یافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام
و اجداد کرام ستوده نشان فرموده بصوب اردبیل تافت و چون بآن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال
رسید چنانچه عادت آن مؤید پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورده و مجاوران آن سده سنیه
را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرموده عزم ییلاق سهند کرد و موسم تابستان و فصل پاییز
در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمستان کرت دیگر تبریز را
طرح قشلاق انداخت و دران زمستان از فیض فضل الهی و لطف عام سبحانی درجی نوربخش در عقد لآلی
مجد و معالی افزوده و دری آفتاب خلافت و کشورستانی طلوع نمود نظم برآمد ماهی از اوج سعادت
ز رویش لامع انوار سیادت ؛ نگویم مه که روشن آفتابی ؛ ببرج سرفرازی کامیابی ؛
رخش شمع شبستان امامت ؛ وجودش گوهر کان کرامت ؛ یعنی شاهزاده ستوده خصال سرو گلزار
جاه و جلال القاسم میرزا ابقاه الله بنابر تحسین در ساعتی محمود بطالع مسعود متولد گشت و چند روز

بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور تمهید و ترتیب یافت نوای نی و نوش از ایوان کیوان درگذشت
باد از نوشهر یاران راست پر آمد بدید ∴ بر سر شاهان عالم افسری آمد بدید ∴ والحمد لله العلی الحمید ومنه الاعانة
والتایید

پایان کشته شدن خلیل سلطان ذو القدر

خلیل سلطان ذو القدر را که همین تربیت پادشاه
بحر و بر در بلده فاخره شیراز حکومت میشنود و از حسن تدبیر رعایت بحکم اثر شاه گیتی فروز خرمن حیات
سپاه سلطان سلیم محترق میگردید و [illegible] تفنگ سریع آهنگ رومیان [illegible] تقدیر بربیده دو دل
قزلباشان میرسید ناگاه بنظر مبارک پادشاه در تقویم حصار روی رفت و که با قشون آراسته از لشکر
[illegible] بیکجانب معرکه ایستاده و نه جهت اقدام برابر جنگ دست بتیر و کمان و سیف و سنان نبرده و نه اند
تلاش نام و ننگ بر خاطره ترشش میکند و مشاهده اینصورت موجب تعجب آن حضرت گشته یکی از
قورچیان را فرمود که برو و خلیل سلطان را بگوی که عنان جرات بدینجانب انعطاف ده و باتفاق بیاری
ملازمان رکاب نصرت ایام روی بمحاربه مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب الاذعان را بخلیل سلطان
رسانیده موافق مدعا جواب نشنود و آمده قاصدان مکرر رفته از آنصورت نیز فایده روی ننمود
بلکه نکس مطلوب و مقصود نتیجه داد و حاکم شیراز از حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب
فرار نهاده و در خلال احوال گذشته کیفیت [illegible] و نافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده
شعله غضب قیامت اثر سر بچرخ اثیر کشید و کور سلیمان قورچی بسوختن خرمن حیاتش مامور گردیده و او از
برق و باد سرعت استعاره کرده و روی بدار الملک شیراز آورده در وقتی که بدان بلده رسید که خلیل
سلطان در کمال زیب و زینت آراسته بود با اکثر امرا و مقربان خود بجرعه شراب ناب و استماع
نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود در غایت مسرت و کامرانی ابواب فرح و شادمانی مفتوح کرده بود
و از غایت غفلت و نادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر گذرانیده و کور سلیمان مانند بلای
ناگهان بدان محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشه کرد که [illegible] پردازد شاید که خلیل سلطان
قدم در وادی طغیان نهاده او را ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوشش میگفت که حکم قضا مضا بجمله
نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و اگر درین بزم برحسب آن امر نتوانم
ناموس ترا زیان میدارد لایق آنکه بخلوت خانه در آیی تا حسب الحکم عمل نموده بازگردم و خلیل سلطان
تنها بخانه در آمد و کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش مهر همایون رسیده بود بجا کرد

بنی

خلیل سلطان گفت ∴ چگونه بنده گردن نهد فرمان را ∴ و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته
از ان خانه بیرون آورد و آنگاه موجبی که در وقت رجعت از [illegible] پایه سریر سده و منزلت حکم یافته بود ضبط
شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت بر افراشت و سر خلیل سلطان را بار دوم
ظفر نشان آورد و از [illegible] پایه و بخت پادشاه خورشید اقتدار علی بیک ذو القدر را منظور نظر عاطفت
ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او خرم و مسرور به بلده فاخره شیراز خرامیده بحکومت
مشغول گردید [illegible]

ذکر وقوع علیه قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن میر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه والا احسان

بسبب وفور عبور عساکر و حدوث
نوایب متواتره و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی و فقدان لمعان برق عاطفت
پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه در بلاد خراسان سیما دار السلطنه هرات صانها الله عن البلیات
قحطی در غایت شدت و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف
و امیر و وزیر اشتعال یافته و زبر و زیر شیوع یافت و زیاده شد و از صبح تا شام فریاد [illegible] گرسنگان
در هیچ دودمان دودی بر نمیگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از ذروه چرخ
اثیر میگذشت طایر وهم در طلب طعمه هر چند بلند میپرید در غیر سنبله دانه نمیدید و برید خیال هر چند [illegible]
مثال در گرد دشت و صحرا میدوید بجز سبزه خط خوبان چیزی نمی شنید از نان جو و گندم همچنان از
طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه بر کرکس [illegible] دهان میگشاد و بعضی از اهل
تنعم انبان پوسیده و [illegible] جوشیده مینوشیدند و زمره [illegible] دانه و نان ارزن و ذرت داده
میکذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان این اغذیه لطیفه را بجای هم نیافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد
هرات فوت شده بعالم عدم می شتافتند که ایشان را از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای
در می افتادند و توانگران را از گرانی مطعومات وجه معاش بتمام رسیده در مقام گدایی [illegible]

فشرد آنچنان قحط پای ثبات ∴ که نایاب شد نان چو آب حیات ∴ دو صد منزل از دیگ شد دور
فراموش شد نام نان و تنور ∴ ز قحط آتش دیگها نام برد ∴ چه قحطی که آتش از ان جان نبرد

و سال دیگر نیز بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در ان دو سال اکثر اغنیا
خرواری گندم از ولایت بهرات آوردندی [illegible] شش هزار دینار تبریزی میخریدند و در ان اوقات در

محلات درون و بیرون هرات جمعی از رنود و اوباش از گوشت بنی آدم تغذی نموده در کوچهای خلوت
کمین میکردند و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید درو آویخته در خانها و ویرانها میکشیدند و بقتل رسانیده
و جوشانیده روغنش را ذخیره میساختند و گوشت خورده رایت عشرت می افراختند و در چند روز فوجی
ازین طایفه بواسطه فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینل خان ایشان را
سیاست مینمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته و بسر وقت آن کشتگان رسیده گوشتهای ایشان را
مانند لحوم گاو و قربانی از هم میدریدند ؞ عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد ؞ زمره دیگر بعشق او ز جیب سر
برمیکنند ؞ القصه بجهت امتداد بلای قحط و غلا و ویرانی هرات و توابع و مضافات بآن مرتبه انجامید
که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین
اولاد و اقربا مساعدت نمینمود مع ذلک تاخت فرق غنیه اوزبکیه بعضی از حدود خراسان میرسید
و دیو سلطان و زینل خان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیگردید بنابران در اواخر سنه احدی و عشرین
و تسعمایه امیر سلطان که الکا داری از ان او بود بدرگاه والا سده علیه شتافته در قشلاق تبریز بسعادت
بساط بوسی استسعاد یافت و شمه از کیفیت خرابی خراسان و جرات معاندان معروض داشت و تکار
آنحال دیو سلطان از جانب بلخ بآستان جاه و جلال و عتبه دولت و اقبال رسیده و قضیه طغیان
محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه را در غرجستان و هجران بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه
ستوده شیم سرانجام مهام اولیای مملکت را پیش نهاد همت علیه نهمت ساخت و در باب انهدام
مبانی شوکت اعدای دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت **ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان
بشاهزاده مظفر لوا ابوالفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و وسعت معیشت در میان
فرقه برایا** چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال
نایره فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون خطور نمود که منصب سلطنت آن مملکت را
از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزاده جوانبخت زیبنده تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان
لله آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهد و فرمان
واجب الاذعان بر همین موجب نفاذ یافته ایضا حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده دولت و سعادت و پیشوای
ارباب عمایم و ضبط و ربط و داد و ستد اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشند و امیر

سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزاده
کامیاب روی بدار السلطنه هرات آورد و جهت استمالت رعایا برادر خوردتر خود ابراهیم میرزا را پیشتر
خود بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اوایل سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بدار الملک خراسان رسیده
جناح رحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست
به تفقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته مسکنان را از بادیه پریشانی بسر چشمه جمعیت و آبادانی رسانید
و زینل خان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب
میرزا و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف همعنان سادات و قضات و اکابر
و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استعجال استقبال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل
انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال
هوای بهاری اطراف بساتین باصناف ریاحین آرایش یافته بود و سلطان نو رسیده گل در غایت
تجمل بر تخت بخت برآمده و از تنسیم نسیم اردی بهشت زبان نضارت رخسارش می افزود طهماسب میرزا
باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب
عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم خراسان را در آن بهار گلهای کامرانی در چمن آمال و امانی شکفت
و از رشحات سحاب مواهب یزدانی ریاض مشتاقی مرویان سیراب گشته صفت نضرت پذیرفت و از یمن
مقدم مکرم حضرت شاهزاده صاحب سعادت در آن سال محصولات در کمال خوبی برخاسته و از کثرت حصول
حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیر فراخ بال و رفاه حال از افق عنایت منیر و اقبال طالع گشته
بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان حسب فرمان واجب الاذعان بمنصب صدارت
عالی و پیشوایی قضاة و علما و فضلا را بامیر غیاث الدین محمد بازگذاشت و آنحضرت باستقلال تمام متوجه
متکفل امور مذکور شده سیورغالات و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و شروط واقفان
مجری داشت و منصب نظارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محی الدین محمد کرمانی
که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و همین منصب و حسن کرامت انتخاب مهام رعایا و مزارعان
باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلا در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت
و استقلال در ییلاق تبریز و توابع آن ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دم سردی دی ایام

زمستان و جنگلهای وی بار دیگر بدار الملک آذربیجان مشتاقانه قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلاث و عشرین
هنگام بهار و تابستان و موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوغ شتافت و فضای
آن مرغزار نزهت آثار از فروغ ماهچه اعلام فایض الانوار زیب نضارت پذیرفته زینت فردوس اعلا یافت
و شاه دین پناه در غایت عز و جاه در آن ییلاق بر بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه نخجوان گشت
و در اثنا راه آن راه بواسطه طلوع کواکب سپهر کشورگشایی دیده امید خلایق منور سعادت جاوید و روشن شده
طنطنه بهجت و کامرانی از ذروه بروج آسمان درگذشت **ذکر ولادت شاهزاده کان عظام بلغهم الله تعالی**
الی مراتب آبائه الکرام نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات
بکل التفضیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیل است برآنکه وفور اولاد از جمله جزایل نعمای الهی است و کثرت
اخلاف از قبیل آلاء نامتناهی زیرا که بقاء نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم
بازبسته است بوجود این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات
ازکیها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسوال آن همایون قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعا گشوده و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله
و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بیغایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف
طبقات انسانی در تزاید آید علی التعاقب و التوالی عقده امید او را از وجود لآلی متلالی بیارآید
چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوغ متوجه قشلاق نخجوان گشت در
عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت کوکب سعادت اثر ملکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل
دراره و درامد بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه **نظم**

گل گلشن شاه ملک حسب ٭ ابوالنصر سام حسینی نسب ٭ برآمد چو خور از سپهر وجود ٭ نظام جهان زاد و جود
زر روی شن جهان فر فراهمی ٭ نخوش نخجوان علو حسب ٭ فلک ساخت پستان زر زر شیر ٭ که خواهد شد آن گوهر
فدا انجمن شدی شیره جان جور ٭ ممودی اگر شیر از وی طلب ٭ برآمد چه مهتش مهر و ماه ٭ برین قصر فیروزه گون شد
فروغ ضمیر مرشن دو ٭ زه آیینه در زنگ تعب ٭ زمین قد و مش غرفه پادشاه ٭ مهیا شده اسباب جشن و طرب
و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده
مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بجرعه جام جهان نمای باده

ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امیر اللّه الکی حضرت شاهزاده کی باغیس الحضرت العلیه و جلیس المجلس العلیه
دورمیش خان که از جمیع امرای ذوی الاختصاص بدین تقرب امتیاز و استثنا دارد مفوض گردیده و این خان
بلند مکان بسبب تفویض آن منصب جشن خسروی و سلیمان مناقب بر الطوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید

ز جنس زر و گوهر شهوار ٭ فزون از حساب برون از شمار ٭ زره های دوم و پرند فرنگ ٭ زرکستی و دیبای چنگ
ستوران رهوار گردون خرام ٭ همه نقره و لعل مرصع بجام ٭ در انجمن تره و شه کامکار ٭ در آورده و گفت از مرحمت ار
کشاهمن از بهر ایثار تو ٭ ندارم متاعی سزاوار تو ٭ ز لطف عمیم تو شرمنده ام ٭ بجان بنده کان تو بنده ام
و پادشاه بنده نواز از خان واجب الاعزاز را با نعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت خاص
سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را منزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش را با وج
سپهر برین برافراخته و در آن ایام که زبان بلاغت انجام جهت بیان شاهزاده سام قلم پستود و ارقام بر داشت
کلک دلپذیر مولانا کمال الدین احمد الحیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت **قطعه**

شه کوکبی زبرج شاهنشاهی آشکار ٭ کامد زجان و دل فلکش چاکر و رهی ٭ سام است نام نامی این کوکب دوام
با او که سعادت و اقبال همرهی ٭ او کوکبست و برج شهنشاهیش مقام ٭ تاریخ او ست کوکب برج شهنشهی
و هنوز بساط جشن و طوی شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم آنماه شاهزاده رستم قدر از
کتم عدم بعالم وجود نهاده و همینی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی تجدید
ابواب بزم و شادمانی کرد ٭ بازار نو ساقیان برخاستند ٭ باز بزم نقل و می آراستند
از فروغ ساغر چون آفتاب ٭ گشت گلزار طرب پر آب و تاب ٭ از نوای دلگشای اهل ساز ٭
باز ابواب فرح گردید باز ٭ و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده گیتی فروز عقده سلطنت و جهانداری
بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعه جمال اختری نورگستری بر جناب شاه والا قدر پرتو
تافت یعنی تولد همایون شاهزاده بهکند مقام معز الدوله و الدین بهرام روی نمود و تو پس ایام مبارکی
رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خاطر جمهور نزدیک و دور عرضه داده بار دیگر ساقیان ناهید رخسار
دوامی خوشگوار با کواب و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و غلمان آفتاب دیدار
اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهة مما یتخیرون تزیین کردند **نظم**

بکف جام می ساقی عشوه ساز ٭ سوطی و نو دست مطرب دراز ٭ ز سرجابی گلرخی نیم مست ٭

چو شاخ گل جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و انواع طرف و شربتها کشیدند و رامشگران نغمه پرداز
حسن ساز و آواز الحان دل آویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند بزم خسرو جمشید اورنگ
برآمد صوت عود و نغمه چنگ شکر لب مطربان کردند آغاز دعای دولت شاه فلک ناز که بادا تا بچرخ انجم ایام
یکی از چاکرانت باد بهرام مدام از لطف تو بادا اکرم بعالم هر زمان احکام پیشه تو زخون خصم در هنگام جنگ
حسام خارا بیانت باد گلرنگ ز اولاد تو عالم باد آباد ولت سرو خرم سرسبز و دل شاد و چون ایام جشن و طوی
بنهایت انجامید اردوی کیهان پوی بنخجوان شتافته آن سال در آن مکان خجسته مکان قشلاق نمود
و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و ولد امیر جمال الدین محمد را بجانب
شیروان روان فرمود **گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شاه شیروانی و رفتن میرزا شاه حسین**
و امیر جمال الدین محمد بدان ناظم مناظم کامرانی چون اکثر لطف ازل یار بود توفیق شهنشهی مددکار بود
با آنکه در اول زروی بود صعوب آخر و حمت منزل انحیار بود نظر این کلمات را آنکه فرمانفرمای شیروان
یعنی شیخ شاه سلمه الله و ابقاه بعد از چند گاه که در اردوی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق
سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافر
و تبرکات نادره بدرگاه عالم پناه فرستاده بطومار اطاعت و فرمانبرداری زبان گشاده جواب کامیاب
پیغام داد که اگر خوش زلات این دولتخواه باب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود
من بعد بجاده مستقیم خدمتکاری و طاعت گزاری ثبات قدم ورزیده سر از حلقه عبودیت بیرون نیارم و بپای
اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خود را یکی از بندگان آستان ملک آشیان شمارم
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار
مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع رحمت سپید مطالع گشته ظلمت لیالی عصیان
والی شیروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسروی مشتهی اوصاف از مهب عواطف بیکران در اهتزاز
آمده دفاتر جرایم و آثام او را صفحه مبا منشور ما نخشید و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا
میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید ثقلین میر جمال الدین محمد بشیروان شتافته خاطر شیخ شاه را جمع گردانند
و مراسم عهد و پیمان در میان آورند تا بی دغدغه رشته ارادت بخش فرمانبرداری ثابت قدم بوده دیگر خیال
خلاف ننماید و هرگاه خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت موجب حکم جهانمطاع از قشلاق نخجوان متوجه

شیروانی

شیروان گشته چون نزدیک بآن حدود رسیدند شیخ شاه لوازم استقبال بجای آورده و در بسط بساط ضیافت و مهمانداری
کمال خدمتکاری بظهور رسانیدند از جانبین رسوم کهنه انیدن تحفه و تبرک بوقوع انجامیده و جناب میرزا
چنانچه از کمال کیاست خاطرش مقصود بود بحفظ امور مراعات پرداخته شیخ شاه را بعنایت پادشاهی امیدوار ساخت
و ناظم مناظم شریعت آرای بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی که حاکم شیروان عن صمیم القلب داشت طریق انقیاد
پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب الدعا رخصت انصراف داد و مصحوب ایشان اسپان مبوی و اشتران
بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ آنچه توانست و لایق دانست باستان
سلطنت آشیان فرستاده وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون
نفاذ یابد خود نیز بسده سنیه امت و کرامت شتابد و میرزا شاه حسین هم از قشلاق نخجوان ببارگاه
سلیمان زمان باز آمده تحف و تبرکات شیخ شاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی او بجناب
مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و این معنی موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه منصور گشته
آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت را باستقامت ارکان جهانبانی
و استحضار رضای سبحانی گماشت **ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان به ییلاق ایقاره و اشتغال**
بامر فرح افزای صید و شکار چون خسرو بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف
طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توق مهر خوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان حرکت کرد
آمده روزی چند در ییلاق نضارت آثار ایقار از پرتو نزول همایون طراوت سپهر او قلمون کرامت نموده
آنگاه فضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برودخانه تلوات فت مدت یک دو
در آن منزل بعیش پرداخت بعد از آن بفرمان واجب الاذعان اردوی همایون مصحوب وکیل السلطنه
و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاهباز چتر خجسته ظلال عازم کوه استون
و برودخانه جنگال گشته خسرو گیتی فروز در آن موضع نزد شکار نخجیر و آهو اوقات شریف صرف کرده و از آنجا
روی بقشلاق قم آورده و در ماه رمضان سنه ٩٢٢ خطه قم از یمن مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید
و پادشاه اسلام پناه بآداب مراسم صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه هلال عید مرد و رقدح اشارت کرد
باقامت مراسم روز سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح دوستکانی در کشیده قابلیت
قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره زین ساخت در آن اثنا بمسامع خدام پایه سریر اعلی رسید

که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف
طریق وفاق جسارت نموده دست تعدی بر ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابران فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که امیر الحضرت العلیه دورمیش خان و زینل خان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب
خویش گردانیده عنان بطرف صوب مازندران تافت و بعد از اقتضای فضل وی حضرت اعلی از قم ... مسدود
دران مملکت مزاج همایون از حیز اعتدال بمقام انحلال انتقال کرد و اندک سقمی در مزاج خاص ذات ملکی
ملکات شده قوای طبیعی روی بضعف آورد ذاتی که بصنوف دعای بنده دلان محفوظ است متغیر گشت و وجودی
که همگی همتش بصنوف جود و لطف و مکارم مصروف است متاثر شد حکمای مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض
با چنین جوهری پاک از چه رو دامنگیر گرفت و اطبای خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم
بان مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال
آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای مضرت ساحت گلزار آن آفتاب اوج استقلال تواند پیمود ارتفاع درجات
منزلین با چنین روزی چند عارضه دست داد و بر طبق کلمه حمی یوم کفاره سنتین فی الجمله مرضی اتفاق افتاد و مولانا
عماد الدین محمد که قانون کلیات شفا از طبیب انفاس مسیح روح افزایش هویدا بود و رای صواب اندیشش در ازاله
مرض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات مینمود در معالجه آن حضرت اغذیه نافعه و اشربه مناسبه ترتیب
کرده بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین شفای عاجل نصیب پادشاه عادل گشته
مرض روی بانحطاط آورد امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق
دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و روز
دهم از حدوث این واقعه سلامت فؤاد و ساکن عز اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی الصحة والسلامة والصلوات
علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیله امیر الحضرت
العلیه دورمیش خان حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم خان و عزیز شاه چنانچه در نوبت ذکر مجملی از احوال
او عطر افشان گشت و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون در خلال احوال گذشته از جاده مستقیم اطاعت خدام
موکب همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار
کرده در ادای خراج و مال تغافل و اهمال ورزیدند و این خبر در بلده قم بمسامع جاه و جلال رسید بر حسب

مثال

مثال لازم الامتثال امیر الحضرت العلیه دورمیش خان با زینل خان و جمعی دیگر از ابطال رجال: نهنگان دریای جنگ
زده خنجر بر کوه همچون پلنگ. متوجه تسخیر آن ولایت و مستقل تادیب ارباب غوایت گشته مدتی به ... [illegible]
که در تصرف آقا محمد بود آورده و چون این خبر بدو رسید خود در قلعه اولاد که در متانت حکم حصار سبع شداد دارد
تحصن جست و قلعه ... که از غایت رفعت متوطنان او جلیس چرخ بلند بیکی از اهل اعتماد سپرده در مقام
نشر بساط الحاح ... آورده و ماهچه رایات فتح آیات دورمیش خان بتاریخ هفتم ذی حجه سنه ... وصول
ظاهر قلعه ... اتفاق افتاد قلعه مشاهده غازیان مومی گشت که آسمان با شکوه او ... سپهر فیلفام همراه بود
و ... آسمان ... زمین و ... رفعت ارکانش مرتبه ... بیابان وهم و خیال ... پرواز
آن دست ... و متانت بنیانش ... سیل ... صعود بر خاکریزش چو کوه خارا تنه نظم
قلعه چون حصار چرخ بلند . کنگرش فوق برج از کمند . خاکریزش چو کوه خارا تنه . پای اندیشه از صعودش کند
خندق آن عمیق و پهناور . همچو دریای فکر اهل هنر . و غازیان عالیشان همان روز که بنواحی آن حصار
استوار رسیده سپاه انجم جاه را بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و سنگ مامور کرده اند
و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثابت قدم ورزیده خروش کمان ... صدای مرگ بگوش
بهادران رسانده و تیر ... خون از چشم شجاعان گشاده جان را از مصاحبت بدن ... آوازه پرواز
تفنگ آواز صور اسرافیل در قلعه ... و نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز مازندرانیان
بسان ماران از غمام ... فرو بارید و جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بر منوال جاری بود و
در ... یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع توابع قلعه ... و از خندق گذشته ... کبک دری
بر خاکریز برآمدند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیز آهنگ معاندان را از فصیل منهزم ساختند فتح آن حصار
استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار نواب دورمیش خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت
بنیاد با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد شد و آقا محمد چون برین معنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس
اساس ثبات او را از پا در آورد و قاصدان چرب زبان نزد خان عالیمکان ارسال داشته بجان
امان طلبید و زبان حال و قال بمضمون کلمه العفو عند الاقتدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم
گردید که ... فی کل امر ... الکریم علی اللئیم امیر الحضرت العلیه بعجز و ... آقا محمد ترحم نمود
و بر طبق کلام اعجاز انتظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم و آثام او درگذشت

واشارت فرمود که عالیجاه آصف پناه نظام الدوله والدین احمد بیک وقدوة الاشراف والاعیان آقا میر جهان
بقلعه درآمده خان آقا محمد را عهد وپیمان اطمینان دهند تا بیرون شتافته بشرف ملاقات مشرف در باب
دهمعنان آنحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بهدایت بخت بیدار سالک
طریق اطاعت و انقیاد گشته و بشرف تلاقی دورمیش خان مقرر شده و مقالید خزاین که سالها اندوخته بود بحکام
سپرد و بعد از آن دورمیش خان بتوفیق اربی متوجه ساری شده و والی آنجا یار عبدالکریم چون سلوک سبیل خدمتکاری
چاره ندانست لاجرم پسر خود سید محمد سلطان را با ده هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال
خان فرستاده ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خاقانی بدرگاه عالم پناه و در این جهت
من نیز متعاقب ملازمت پایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پای بوس ... رسانیده سعادت
دیدار شاه فلک اقتدار درخواهم یافت و خان سید زاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلعت نفیسه
پوشانیده و جهت سید عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزارجریب ورستمدار
و ولات سایر آن بلاد مثل چون سید حسین هزارجریبی و ملک کاوس و ملک بهمن باستانه علیه امین البلاد شتافته و فیض
خشکبهای موفور و ترکات محصور شده و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی
همایون که در حدود اصفهان بود گردیدند **گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان**
جنت القدام برام صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت رب غفار در آن
ایام که مزاج وهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت مقتضای میلان
طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر گردون مآثر بکار روا
حرکت کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی آرای در ساعت فرح افزای با یک ملک فرسای
در رکاب ظفر انتساب آورده و سیر کرده نهضت فرموده چون هوای کاشان از هبوب موکب فیروزی اثر
عطرافشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که اکثر اوقات در رکاب عالم پناه و بزم تقرب ملازمت نموده و در تشخیص امراض
و معالجه اعراض خاصیت انفاس مسیحایی داشت بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و چون زمان حلول اجل مقدر رسیده بود استعمال اشربه و ادویه اصلا نفع و فایده نداد و ساعت بساعت
صعوبت آن عارضه از بیشتر بیشتر گشت و بعد از سه روز در منزل مهیار که در حول ولایت اصفهان است آن حکیم
فطرت شعار از عالم ناپایدار درگذشت   درین دقیقه باشد چه حکما   که آدمی بکند باقتضای هیکون

وصول نبض چو نبضه منحرف ز صحت اعتدال : جای عجز و فروبست پای افلاطون : صلاح طبع چو روی فساد روی نهاد
بماند بهیده در دست بوعلی قانون : القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردیده
و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخر پوشانید پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف
قایم مقام پدر ساخت و دیگر بستور لوای کشورگشای منصور بصوب شکارگاه اصفهان بر افراخت و در منزل چاله سیاه
قمورقا بهم رسیده گور بسیار و نخجیر و جانوران شکار پیوسته در آنجا قمرگه گرد آمده بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر
و اعاظم امرا و ارکان دولت یازده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه
مضرب خیام انجم سپاه بود که دورمیش خان بپایه سریر ظفر نشان رسید و حکام مازندران و رستمدار با پیشکش
فراوان و اموال بسیار بشرف پای بوس رسیدند و بواسطه آن شکوه مهمی بیشتر از بیشتر منظور نظر مرحمت و اشفاق
شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانید **ذکر طلوع ماهچه رایات از افق بلده**
قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفر نشان پادشاه عالیجاه بعد از فراغ از شکار چاله
سیاه بیلاق ولنجان عازم خطه قم شده و در آن بلده فاخره جهت سر تراشی شاهزاده سعادت اثر ابوالنصر سام میرزا
فرمان اشرف بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته
در ساعتی میمنت انجام آن برج شرف و کامکاری را تراشیده و موی مشکبوی بطریق سنت با نقره برابر
کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی افروز در بزم نشاط و انبساط بلوازم سهو و سرور و عیش و حضور
پرداخت و امرای عظام و نواب بارگاه فلک احتشام از انعام خلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل و مسرور ساخت
و مقارن آن حال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از هوای تشریف نوبهاری جامه های
زنگاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله شراب ارغوانی نوشیدند نرگس قدح
زرین بر کف سیمین گرفته در بزم بساتین دایر ساخت و بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده و نوای نغمه سرای
در عالم انداخت : نرگس سرمست بکف جام می : کرد بساط غم و الم در طی : شاهد گل چهره گلگون نمود
باز که هوش ز بلبل ربود : شاخ شکوفه در هم شد بهار : کرد بزم سوسن و گل نثار : و در نوروز پادشاه گیتی فروز
مانند خسرو خاوری بر تخت دولت فیروزی برآمده بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر مهر تنویر متوجه ترتیب
صحبت بهجت و کامرانی ساخت : باز در بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد : بر رخ اهل شرف درهای دولت باز شد
باز آواز بر شیم رفت تا چرخ برین : ارغنون ساز فلک با نغمه ها دمساز شد : باز بی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد

شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد ⁂ و در آن جشن قاعدهٔ معهوده و دستور استمرار امرا و ارکان دولت
پایدار حضور خاقانی کامرانی خاقان میرزا کمال الدین حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جام جهانی
باده خوشگوار نوشیده از جامه خانهٔ خلعت پادشاهی خلع زرنگار پوشیدند و هم در آن موسم ربیع آیین
پادشاه ظفر قرین میل صید و شکار از جنب بیه پیش و کوهسار شتنه نواحی ساوه را شکار فرموده و آن صحاری
و سباسب را از خون آهو و نخچیر حیرت افزای لاله زار ساخت و از آنجا بصوب الکاء خرقان نهضت فرموده
و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساوجی امیر عبدالکریم بر طبق وعده که باو پیش الحضرت البهیه دورمیش خان
کرده بود با پیشکش فراوان بآستان ملک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده
محفوظ عین تربیت و رعایت گردید ⁂ سرکار او شگفته و دوده بخت ⁂ سوی درگاه شاه آورد رخت ⁂
چون بخاک درش جبین ساید ⁂ با سعادت هم نشین آید ⁂ گفتار در بیان اطاعت امیره دباج
بعد از انحراف از خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف در آن زمان
که پادشاه کامران در فضای جنت نشان خرقان تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان می کشت مسامع
جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیر حسام الدین در فومن و رشت فرمانفرما است
در طریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکویی سرشت ابواب الحاح و افعال زشت بر روی روزگار خود
میگشاید بنابر آن حکم امتثال شد که امین الحضرت دورمیش خان حکام رستمدار و مازندران را با خود متفق کرده و
از راه دریا بلاهیجان شتابد و باتفاق والی آنجا کارکیا سلطان احمد خان گیلان بطرف رشت تابد و موکب گیتی ستان
پادشاه ربع مسکون از دار السلطنه بطارم رود و از آنجا بطریق فومن متوجه امیره دباج شود و دورمیش خان
برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچه رایات فیروزی نشان پرتو وصول بر سلطانیه
انداخت چون این خبر بمسامع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار منحصر در آن دانست که
التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای پسندیده
ترتیب کرده مقرر نمود که عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تعیین ممتاز بوده
با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم تضرع و مراسم تشفع و تخشع
بجای آورده بزلال الطاف راه طاعت و دولتخواهی اشتعال نایرهٔ غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند
و جهت التماس شفاعت رقعه نیاز نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبدالله دیوانه و خلیفه

و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در دار السلطنه باردوی ظفر قرین رسیدند و نزد نواب والا جاه
زبان اعتذار و استغفار گشاده و خاک بارگاه سلاطین پناه را لب نیاز بوسیدند که از مال و جهات سنوات
گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نماید و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانه عامره رساند
بعد از دو فرو مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سوی پادشاه گیتی فروز شامل امیره
دباج گشت و مضمون کلمه همایون و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس مطمح نظر انور ... جریده عطیه او
در گذشت ⁂ زهی بخشنده شاه مکرمت کیش ⁂ که دست از جرم مجرم عفو او پیش ⁂ ز فضلش هر که عفو جرم خود جست
بآب عفو گرد زلتش شست ⁂ انگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق
ایام بر امیره دباج مسلم باشد و دورمیش خان با متابعان آستان خلافت آشیان مراجعت نماید و چون
آن نشان فتح نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده هم در دار السلطنه شرف تقبیل پایه سریر
گردون مسیر دریافتند و ایلچیان گیلان بانعام افسرهای زر و زری و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته بمقتضی المرام
نزد امیره دباج شتافتند پادشاه اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان
رسانید و چون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره جبین جلوه گر گردید آداب روز
سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط گسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند
که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی خلق آن دیار گشایند و چون
بر ضمیر انور همایون واضح بود که اگر رومیان آن عزیمت را از حیز قوت بفعل رسانند حاکم دار السلام
شاه علی بیک که عوض نام خویش ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون مقاومت و مقابله
اعدای دولت روزافزون نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امین الحضرت
و حاکم کردستان و جمعی سلطان حاکم عثمان بکران بکومک عوض سلطان شتافت آنگاه شاه عالیجاه اورنگ
همایون بصوب میرزا شاه حسین بجانب قم تحویل کرده و بنفس نفیس عازم همدان و کوه بیستون گشته و در آن
دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بکران بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در شهرها
آن ولایت دل پسند اوقات خجسته ساعات گذرانیده و از آنجا متوجه کاشان گردید و توسن سرکش ایام رام
مرام خدام عالیمقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای صائب انجام در سلک انتظام
والحمد لله الملک العلام و الصلوات و السلام علی نبینا خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام ذکر طوی میر

نمودن مشرقین میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین چون ۴۷۸
ولایت کاشان مسیر غال سرو بستان جاه و جلال و دوحه چمن عزت و اقبال وکیل السلطنه و اعتمادالدوله
میرزا شاه حسین بود و درین ایام موکب همایون فال از غبار سم مرکب شیرین مثال هوای آنجا را عطرافشان
ساخت و یراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام فرمود و در سرافرازی که خنده بر زلال خوشگوارش از
چشمه سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای روح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان
چابکدست خرگاههای منقش مطلا خیام زرکش سپهر اساس برافراخته و سراپرده‌ها از اجناس روم و
فرنگ و شامیانه‌ها از مخمل فرنگ مرتفع ساخته شده افراخته خرگه و سایبان زدوهای زربفت و پرنیان
و از گوسفند فربه و اسب پرواره و قاز سمین و مرغ جوان جهت پختن الوان اطعمه آنمقدار بهم رسانید که
خوانسالاران و مطبخیان چند روز علی الدوام پختن و پختن او مشتغال داشتند و از اشربه و شربات
و اقراص لیمو و جوارشات چندان ترتیب نمود که مثل آن مردم سیر دیده و خود آن قدر قندیات را در خارج
محال می پنداشتند شیرجیان حضرت قرابه از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شراب صافی تراز
ما معین چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوه‌های نایاب و فواکه
حلاوت آثار لطافت مآب در آن طوی نه آن مقدار مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت بدندان
گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور پادشاه مؤید منصور متوجه
آن منزل دلگشای گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آسا را از
اطلس مصری و خطایی و دیبای ششتری و دارایی زرنگ نگارخانه چین ساخت و شاهنشاه بنواز بسند
سرافرازی قرار گرفته امرا و تواجی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موضعی مناسب
حضرت جلوس داده و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مآب بگردش آورده
ابواب عیش و شادمانی بگشادند از اقداح چون آفتاب شعاع و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را آن
زمان نضارت می افزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان جابجیان آهنگ ساز زهره چنگ
در اهتزاز آمده نغمه یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما میسرود و عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا
گل گل می شکفت و زبان مطربان روح افزا بدعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلکش میگفت
شاها فرح تو سردم افزون بادا   از غم دل اعادی پرخون بادا   تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر

از جام طرب روی تو گلگون بادا   خوانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد هر ساعت میدهای رنگارنگ
مشحون باطعمه گوناگون پیکش میدادند و بعد از ثواب و سیاه اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت اثر
در آن صحبت جنت رتبت حاضر میگردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام
میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسبان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای خطایی و مخملهای
فرنگ و ابجامهای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش شاه سکندر روش نمود و بانعام
خلع فاخره و تاج و کمر و اسب با زین زر مغرز و موقر شده اعتبار و اعتبارش در افزود و چون بساط طوی مطوی گشت
وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین
باستخلاص اموال که حاکم گیلان قبول کرده بود پس از دو روز عزم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف
احتشام از درگاه بارگاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده در وقتی
که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بودند عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجهزار تومان
تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف بازخواست حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده بحصول رسانیم
آنحضرت از شنیدن این سخن متاثر گشته بر زبان همایون گذرانیدند که لله الحمد که مرا چنین وکیلی است که از
غایت علو همت ... مانده که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف
انسان برگشاید و هم در آن مجلس کج و خلعی که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاده و مقربان را امر کرد که
هذیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار
اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحب تاج از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود
در آن بلده واقع شد و چند روز دیگر بسور و سرور گذشت ذکر شکار کردن پادشاه همدان در حدود ساوه
و همدان و رسیدن حکام ولایات باستان ملک آشیان چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز
بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل گذرانیدند باز دیگر هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر
دریا مقاطر پدید شده متوجه ولایت ساوه گردیدند و عساکر گردون مآثر گرداگرد آن دشت و بیابان را فرو
جرگه انداختند و برانداختن آهو و نخجیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد همت ساختند فضای شکارگاه
از طلعت پادشاه سکندر جاه نضارت نگارخانه چین یافت و شهباز ... بهوای آنکه طعمه شاهین شاهی گردد از
برین بجانب زمین شتافت و چرغ و باز بال بلند پرواز گشاده منقار و چنگ از خون آهو رنگ داده بیک

ویرا از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بنخچیر و کوزن نهادند ⁂ برون جسته بازان سبک خیز
بقصد صید کرده چنگ را تیز ⁂ در آمد چنگل شاهی تا براج ⁂ ز طوطی ماند بر بالا نه دراج ⁂ کمین بگشاده یوزان تکاور
فرو بسته ره جستن بر آهو ⁂ ز تیر بازبانان تیز آهنگ ⁂ فضای دشت بر نخچیر شد تنگ ⁂ و قمورغا در صحرای
استغمان بهم رسیده بدستور اسپترا پادشاه شیر شکار بلوازم آن کار قیام نموده و بضرب تیغ و تیر آهو و نخچیر فراوان
کشته گشته از اجساد و امعا آنها مدت مدید زاغ و زغن سامایده و بر فایده مهیا بود و شاه فلک اقتدار بعد از فراغ
از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده در یکی از منازل بنده اخلاص الحضرت دورمیش خان و زینل خان و سایر نوینان
که جهت عوض سلطان بدار السلام بغداد رفته بودند همعنان رفیق توفیق باز آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه
روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بفراهان و از فراهان بکوه رود رفته از آنجا
بدامان کوهی کمره و فرسخی مزار فایض الانوار امام سهل علی است شتافت و زیاده بر بیست روز آن مرغزار دل فروز
مضرب سرادقات جاه و جلال بود و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از
آب آمویه و مرور بر ولایت خراسان در خاطر مقرر ساخته‌اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که دورمیش خان باتفاق زینل خان و سایر امرای عراق و مازندران بحدود فیروزکوه رفته ییلاق نمایند و اگر
قصد تعرض اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیرخان را پیش نهاد همت عالی گردانند و امیش الحضرت
حسب المرسوم بدان مملکت رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بسعادت و مسرت
داشت و پادشاه موید منصور از منزل کوه ... بمزار پر انوار مظهر فیض جلی امام سهل علی شتافته همت
بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را
باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه ییلاق خور با آق النک آهنگ الکه همدان
کرده پس از وصول بدان فضا علی خان افشار امیره دباج که سابقا در مقام اطاعت خدام پایه سریر اعلی
آمده باج و خراج بر گردن گرفته بودند بدرگاه سلاطین پناه رسیده و در صباحی که شاه صاحبقران جمشید
بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پای بوس همایون که نهایت آرزوی ساکنان ربع مسکون همان
تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشیده و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان بادای دعا و ثنا
گویا گردانید ⁂ که شاها بقای تو جاوید باد ⁂ لوای تو همچون خورشید باد ⁂ سزد تحکمات فضای سپهر
منور بانوار خنجر مهر ⁂ جهان به که سیر بدو خورد مام ⁂ موافق بحکمت بود صبح و شام ⁂ سزد گر زنگ تیغ یمین

سلاطین

سلاطین ایران و توران زمین ⁂ بخدمت به پشت کمر نقش ⁂ زهی چند از طوق فرمانت سپهر ⁂
بود خاک راهت سر سروران ⁂ چه حکام گیلان چه مازندران ⁂ و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان
نقد بود مضمون را امر کرد اشرفی از آن سبان در دست مغربی آفتاب درخشان بودی و بحر در روت آن
سر در خاطر جمهور نزدیک و دور نیفزودی نثر الناظرین در شان ایشان و مضمون ایمن که مشاهده سر تنگه
آن آتش غیرت در کانون ها و چهار ده روی صیرفی فلک هر چند در گرو نقود ثوابت و سیار گشتی
نظر آن کوکبی منصه ظهور ندیدی ⁂ دل اهل حرب خواهان ایشان ⁂ و چون نقد اخلاص امیره دباج
از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء مهری رواج یافت و بانواع الطاف و اصناف
اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار رحمت بی دریغ بر وجنات احوالش تافت و دردانه که در
صدف عز و شرف پرورش یافته بود نامزد ازدواج بیگ گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته
فرق مباهاتش از منزل مهر و ماه درگذشت و موکب نصرت قرین از الکه همدان برودخانه طوارش تافته
جهت شکار ماهی چند روز آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا بپایه
سریر اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمانفرمای
بلاد و عباد از رودخانه طوارش متوجه مراغه گشته در اثنای راه بدستور استمرار لوازم صید و شکار
بتقدیم میرسید بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج محمد را بپوشیدن افسر زرنگار و خلع
شاهوار مفتخر و مباهی شده برفتن گیلان رخص گردیده و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل
شهور سنه ست و عشرین و تسعمایه بود که سایه شرف بر منزل مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور
دورمیش خان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنای
وقایع مذکوره و حالات مذبوره رای ممالک آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امرای
دار المرز گشته بود و حکم همایون باسم سامی دورمیش خان صادر شده بود که جماعت مذکوره را بدرگاه
عالم پناه آورد القصه صباح روز جمعه غره شوال که در شکارگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای نگار
مهر گستر گشت و طوایف نجوم سعادت هجوم مستغرق انوار حوالطف لم یزلی شده غلغله تهنیت و مبارکباد
از ذروه سماوات درگذشت و پادشاه پاک اعتقاد بر فراز مرکب تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز عید
بر فراز راه است آثار که فراشان چابک دست اطراف و جوانب آن را بخیام زرین طناب و سایبانهای

سپهر جناب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز در مجلس بزم نشسته رایت
عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید
و هم در آن هفته امین الحضرت رخصت یافته بجانب قم که الکای ملازمانش بود متوجه گردیده و در همان ماه خبر
فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام مجملی از حالات او بزبان
خامه سخندان گذشت انشاء الله تعالی در نظر اذکیا نامناسب ننماید و زلات بنان قلم بیان بعفو و اغماض
فضلای بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة والتوفیق و هو القادر علی ما یشاء و بالاجابة حقیق ذکر استیلای
سلطان سلیم بر ملک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام عزیز مصر نبوت
و سلطان تختگاه فتوت علیه السلام والتحیه میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لا ابتغی الیهما ثالثا
ولا یملؤ جوف ابن آدم الا التراب ؛ دارد اگر آدمی دو وادی از مال ؛ خواهد که شود ثالث آن مالامال
مالی بکند درون انسان سایر ؛ جز خاک که چیز آن ندارد اهمال ؛ تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد
آنکه در آن ایام که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربیجان محال
دانست و از دار الملک تبریز جلوریز بجانب روم بازگشت و ملک الامرا حلب خیربک از سلطان مصر قنصو
توهمی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده عرضه فرمود که اگر
موکب عالی بدینجانب شتافته بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو جهت دفع
سلطان قنصو بجانب مصر توجه مینمایم و در فتح آن ملک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این
بلاد را بر روی روزگار خدام عالیمقام میگشایم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت حرص بافزونی مال
و ازدیاد اسباب جاه و جلال این معنی را فوزی عظیم دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب شد و خیربک بوعده
وفا نموده لوازم استقبال مرعی داشت و مقالید قلاع و خزاین را تسلیم سلطان سلیم کرده مراسم نیاز و نثار
اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که بی نهایت بود در میان امرا و سران سپاه منقسم گردانید
و دوازده هزار اشتر آب بار کرده و از راه بیابان همعنان خیربک روی توجه بمصر آورد و چون بحدود آن مملکت رسید
شنید که سلطان قنصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب برافراخته
لشکری انبوه تصور توان کرد بیشتر هر یک مغفر پهلوانی بر سر و جوشن تهمتنی در بر مستعد مقابله و مقاتله ساخته
از استماع این خبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت وصول تا پایان سپاه که در عقب بودند در یکی

از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود و بحسب تقدیر مالک الملک قدیر ایام روح عزیز سلطان قنصو از مصر بدن
بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنود یانش از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع
برین حادثه آسمانی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و هر چه پس آن ملک را بی مزاحمت اغیار در کنار
گرفته بعضی از امرای آنجا را که خیال سرکشی در سر داشتند بقتل رسانید لاجرم تمامی ملک مصر و شام و حجاز و یمن
در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم و القاب شریفش زیب و زینت
پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مصر را در قبضه اقتدار خیربک نهاده و از آن مرز و بوم با غنایم و اموال موفور
نامحصور عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بدرجه کمال
تصاعد نموده بود بدرجه زوال رسیده و مرضی جانگداز در مصر بدنش مستولی شده زمان حیات مقدر بنهایت
انجامیده در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمایه هادم اللذات بسر وقت آن سلطان عالیمکان
شتافت و از آن مهد مت و اهبت مستقیم باز رسیده عنان عزیمت بملک آخرت شتافت نظم
چنین است رسم سرای سپنج ؛ که گاهست درد و رنج و گاهیست گنج ؛ پر از مهر و کین است چرخ کهن ؛
گهت سر کشد گه برآرد ز بن ؛ امرا و ارکان دولت حسب اشارت بر نهج سنت سید المرسلین تجهیز و تکفین
کرده در مقبره آبا و اجدادش دفن فرمودند و شرایط تعزیت بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را
که در عنفوان بود پادشاه ساختند و بدستور معهود سرانجام امور جمهور شد و لوای مملکت داری و فرمانروایی
برافراخته و دار آن تیره که پادشاه دین پناه در بنا بعد از خبر فوت سلطان سلیم مسامع نواب کامیاب رسید
و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت
و استقلال شده زبان مضمون انتقال گویا گردید نظم بس تجربه کردیم درین دیر مکافات ؛
با آل نبی هر که در افتاد بر افتاد ؛ و هم در منزل شباب نبات دولت دیگر از ریاض اقبال شاهی بردمید
پسر شهریار سلطان خلیل چون بخت و لطف سایه برملأ آمده فرق افتخار و مباهاتش باوج سماوات رسید
چنانچه مرقوم کلک سخن گزار میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می یابند ذکر رسیدن سلطان خلیل بدرگاه
پادشاه جلیل در خلال احوال گذشته شیخ شاه شروانی موجب فرموده ملتزم شده و وعده که بنواب جنت عرضه داشت
فرمود که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر داشته باشند پایه قدر و منزلتش بارفع و اوج یکی از

محفلنشینان تتق امت و کرامت ارتفاع پایه سرآمیخته این کمینه را وثوق و اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت
ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد ٭ چو از الطاف شاهنشاه غازی ٭ میسر گردد م این
سرفرازی ٭ ظفرکردار آیم سوی درگاه ٭ ز فرق سر قدم سازم دران راه ٭ کنم نقد دل و جان مانده ایش ٭
نثار مرکب انطوق و ناتش ٭ و دران ایام که منزل مناسب مضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر مآب بود
سلطان خلیل باردوی همایون رسیده و حجاب درگاه و الاحجاب بارگاه سپهر اشتباه او را بشرف قبول پابوس
رسانیدند و پیشکشهای که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شیخ شاه را عرض کردند شاه دین پناه آن
التماس را بسزا اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمه را که نامزد او کرده
بود ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش برگشاد و سلطان خلیل چند روز در خدمت شاه امت شده
و کرامت بسر برده در ساعت لطفی مجدد و در لحظه تفقدی مجدد مشاهده میکرد و در وقوع ضیافت و سر زبان نیز الطاف پادشاهانه
از افق اشفاق بیکرانه بوجه مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش میتافت و در وقت طلب رخصت بانعام خلع زرنگار
و تاج مرصع بالای شاهوار و کمر شمشیر بند و بار طلا و اسب تازی نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی
و مستظهر گشته روی بشیروان آورد و بعد از وصول ملاقات تبرک شمه از لطف و عنایتی که مشاهده نموده بود عرض
کرده شیروانشاه نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه و خدام درگاه خود را با سراق آن کمینه و ترتیب پیشکش
پادشاه والاگهر مامور گردانید **نظم** چنین گوشت دهر الطبع پاک و خوبی نکوست ٭ محب مدار که گرد دشمنان همه دست ٭
بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه ٭ که کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست **ذکر توجه موکب همایون شاه بقشلاق
نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت مازندران و رستمداران
و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار خلد ملکه و سلطانه** پادشاه بلندجناب از
منزل مناب ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یک ماه دران بلده فاخره
بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان یکران بقشلاق نخجوان شتافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان
دیو سلطان حسب فرمان واجب الاذعان بغزو گرجستان و تاخت ولایت گرجیان بی ایمان رایت نهضت
برافراخت و دران دیار بیمن همت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیز ظهور رسانیده چند شهر و قلعه مفتوح
ساخت و انحکام آن مملکه فرقه و داودبیک و لوندبیک و منوچهر طغا و کرها بملازمت دیو سلطان شتافته

الهدایا طاعت و خدمتکاری نمودند و آن جناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده و بصوب آستان
ملایک آشیان توجه نمودند و هم در قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه
آن نکوخدمتی عنایت و التفات بینهایت یافت و پادشاه پرورش پیرا رایی کرجی را مشمول الطاف پادشاهانه ساخته
پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانعام تاج و خلعت
مفتخر و سرافراز شدند و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضع که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن
خویش آوردند و هم دران اوان در باب قرار مهمات ولایت مازندران و میر حبیب و رستمدار نواب درگاه
فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی برین
مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ مفوض بآقا محمد
کرده مشروط بآنکه مشار الیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و هم امیر حسین و سادات
هزارجریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و برین قیاس قضیه رستمداران نیز برین مبلغ معین قرار گرفت
و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان مذکور
مبلغ چهار هزار تومان را که حصه امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الامامی تحصیل نماید لاجرم آن جناب نیز
اجازت یافته بمازندران شتافت اما آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده اولکاس بیک را
جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شده و بعضی از وکلای خویش را همراه برد
و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسیده و بر کنار جویبار مانند خط نوشلبان گلعذار سبزه بردمید
سلطان گل بر رخسار افروخته عنان عزیمت بجانب باغ و بوستان انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دل پر آتش
هجران سوخته نغمه سرایی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم النگ سهند و بعضی دیگر از
ییلاقات آذربیجان گردیده و در مرغزار بهشت آثار قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه بر افراخته بساط نشاط مبسوط
گردانید دران اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که عبیدالله خان با سپاه
فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده و دران بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تعدی ایذا
عز و علا ابواب تفرقه بر روی روزگار برایا گشوده بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر حضرت
دورمیش خان و زینل خان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آن خان عالیشان حضرت مالک پناهی حبیب اللهی
در قم گذاشته علم عزیمت بطرف خراسان معطوف برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهت آسایش

مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت ودر اواسط شعبان سنه سبع وعشرین وتسعمائه نزد والی هرات امیرخان قورچی
شاه قلی نام بآستان سپهر احتشام رسید و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبیدالله خان
با جنود بیکران بظاهر هرات آمده چند روز بامر محاصره پرداخت وچون دید که کاری از پیش نمیرود عنان مراجعت
بصوب ماوراءالنهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهواخواهی ظهیر السلطنة والخلافه
محمد بابر پادشاه متهم گشت وبحکم امیرخان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیار الدین محبوس شده در قید
مهر او از هم گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش وتفحص این مهام بشرایط مبالغه واهتمام بجای آورده
بتحقیق انجامید که در وقتی که عبیدالله خان در ظاهر هرات نشسته بود و بامر محاصره قیام مینموده
از امیرخان اصلا جلادتی وقوع نیافته بنابر آن اوزبکان در بلوکات هرات خرابی بسیار کرده اند و امیر
غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از جریمه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده امیرخان بنابر غرضی
که داشته آن سید فاضل نیکو اعتقاد را بتیغ ظلم شربت شهادت چشانیده ولاجرم نایره غضب پادشاهی
اشتعال یافت وحکم شد که شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا و امیرخان متوجه پایه سریر اعلا گردند
و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزاده عالمیان سام میرزا باشد چنانچه بموقع تفصیل اینحکایت
مرقوم قلم استیفا خواهد گشت انشاءالله تعالی و تقدس **ذکر تتمه احوال حکام مازندران ورسیدن
والی شیروان بآستان پادشاه عالم پناه کامران** چون جناب سیف الاسلامی ازوجه تقبل امیر عبدالکریم
مبلغ هزار وپانصد تومان تبریزی بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدارالسلطنه هرات رفته
در ملازمت شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا بسر برد وتحصیل تتمه آن وجه متعلق بدو چوک بیک باشد
اما اوچکس بیک که متعهد سرانجام هزار تومان تقبل آقا محمد بود پس از آنکه از آنجا چیزی معتدبه وصول داد
آقا محمد از پایه سریر اعلا فرار نموده بمازندران شتافت ومیان او وامیر عبدالکریم نایره نزاع التهاب یافته
امیر عبدالکریم بقوت دولت قاهره غالب گشته آقا محمد قلعه کلیس ولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای
آن حدود متحصن شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ یافت که
کوچمی سلطان با بعضی از سپاه عراق وکردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا
توطن داشته مقید ساخت آنگاه بجنگلی که آقا محمد بود در رفته او را نیز در دام اسیر انداخت و رایت مراجعت بصوب
سریر سلطنت برافراخت و بعد از وصول معتقد نیکو خدمتی او عز قبول یافت و بتوجهات پادشاه عالمیان بنامیه جلیل

آن

آن امیر شجاعت دستگاه یافت و اعضا عفو خسرو خطابخش جرم پوش شامل روزگار آقا محمد شده بحکم همایون
باطلاق وصاد گشت اما جهت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال
تعلق بامیر عبدالکریم گرفت آن جناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب گوید و تا غایت
که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین وتسعمائه رسیده بود آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان
روزگار میگذراند و امیر عبدالکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند در خلال احوال
گذشته شیخشاه موجب وعده که بانواب سپهر احتشام کرده بود احرام خدمت بسته از شیروان متوجه آذربیجان
شد و شاه عالمیان جمعی کثیر از امرا ونوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید ودر سلخ ماه رمضان
سنه سبع وعشرین وتسعمائه در بناب مراغه پادشاه شیروان بار دوی نصرت نشان رسیده صباح عید بوسیله
ملاذ امرا عظام قتین میرزا شاه حسین اندر یافت شرف پای بوس همایون فرق افتخار و مباهات باوج آسمان
رسانید و از اسبان تازی نژاد مرصع لگام وشمشیرهای مصری ساز مذهب نیام ونقود ابیض واحمر
ونفایس اجناس پس عقود جواهر آنچه دست مکنتش بدان رسید ولایق ومناسب دید پیشکش کرده از
جرایم سابقه لوازم استغفار واعتذار بتقدیم رسانیده مراسم دعا وثنا بجای آورد **نظم** روی بر پای پادشاه نهاد

وز پی عذر لب بگشاد : گفت کای آفتاب اوج شرف : سرور خاندان بخت شاه : چو عالم ترا مسخر باد
همچو من صد هزار چاکر باد : چرخ را با تو روی بر راهست : سجده گاه ملوک درگاهست :
من که در ملک خویشتن شاهم : بنده بندگان درگاهم : گرچه زین پیش از کمال غرور :
بودم از خیل جاه ومانت دور : داشت بخت بدم ستیزنده : وز غلامی تو گریزنده :
شکر کز بخت شاهم از اقبال : رخ بر این بارگاه جاه وجلال : چاکران ترا شدم چاکر :
سودم از فخر بر فلک افسر : جرم این بنده گرچه بسیار است : لیک عفو ترا سزاوار است :

وچون نقد اخلاص شیخشاه در محک نظر کیمیا اثر پادشاه عالمپناه از غرض وریا مبرا نمود مهر قبول قرآن
یافت ونسایم لطف شاهی از مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل وگلزار امید او بی خلل وانتظار
طراوت بخشیده و خازن عنایت خاص مبت اصطناع واختصاص قامت قابلیتش بخلعت طلادوزی
افسر زرنگار و کمر مرصع ملابس شاهوار مزین وآراسته گردانید **رباعی** هرکس ره اخلاص وکرامی پوید
وز خدمت شاه نیکنامی جوید : در گلشن امید وی از فضل ازل : بی شبهه گیاه دوستکامی روید

وبساط جشن و سور ترتیب یافته پادشاه عالیشان شیخ شاه را او صحبت بهشت نزهت طلب نموده و از ساغر لطف و احسان
او را بکام دل سانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش برگشوده و چون شیروان شاه چند روز در
ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت عشرت و کامرانی اوقات گذرانید و بکرات و مرات از جام التفات شاهی
سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر افتخار بر چرخ برین و خلعت افتخار در بر
آستین و مرکب مرادات در زیر زین رخصت انصراف یافت و شاه والا نژاد آن زمستان در تبریز
قشلاق فرموده بدستور معهود انوار عدل گستر و حنات احوال رعایای آذربیجان تافت نظم

خدیو کامران بنده پرور ۞ شهی عالمیکان عدل گستر ۞ دران موسم که بود از سروری ۞
فسرده خون مردم در رگ وپی ۞ ز دست ساقیان عشوه انگیز ۞ کشیدی می بدار الملک تبریز ۞
دماغش دایم از می گرم بودی ۞ ازان فارغ ز سرمای [illegible] بودی ۞ ولی گاهی بتوفیق الهی ۞
نشستی بر سریر پادشاهی ۞ ز احوال رعایا یاد کردی ۞ دل غمدیدگان را شاد کردی ۞
غلط گفتم نباشد در زمانش ۞ ز عدل شامل فتنه نشانش ۞ دل بیچاره از ظلم فغان کرد ۞
گریبانی ز دست ظالمی چاک ۞ عوانی کرد موده ظلم نیست ۞ طلب پنجه خورده از دست ۞
نباشد اندرین دوران پریشان ۞ بجز زلف بتان بر روی ایشان ۞ الهی دولت و اقبال شاهی ۞
مصون بادا همیشه از تباهی ۞ چنان معمور باد از عدل و دادش ۞ سرانجام اوران اندر بجودش ۞

اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربیجان بجانب بوستان خراسان در پرواز
آید و حالات آن ولایات را که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید و هو المستعان

گفتار در بیان شمه از احوال امیرخان که مدبر امور ممالک خراسان بوده و ذکر بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نموده

والد امیرخان گلابی بیک در سلک اعاظم امرا سلطان یعقوب میرزا انتظام داشت
و پدر گلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابو المظفر حسن بیک بغایت معتبر بوده و همواره همت بر تمشیت
مهمات جهانبانی بگماشت و امیرخان چون بعنایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی شاهزاده طهماسب
میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت ملک عنان اختیار
ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجد الدین محمد کرمانی نهاده و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و گستردن
لطف و مرحمت گستری نوید داد لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود باردیگر روی معموری

آورده و رعایا متفرق گشته باوطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال برین منوال
گذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آباد گشت امیرخان با خواهش بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار
شیخ مجد الدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار را معزول و مواخذه و مصادره
فرموده آنگاه برادر خورد تر خود ظهیر السلطنه ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر پسر قندی را
وزیر گردانید و دیگر بجال شیخ مجد الدین محمد پرداخته و مولانا امیر بر بعضی از افضاء و متمولان برات تحصیل
کرده در مقام کفایت شد و بدان جهت انکه پریشانی بحال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلاث
و عشرین و تسعمایه در اردوی همایون جاسوسی بعرض مقدس خدام پادشاه اسلام گرفت رکشت
و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیرخان یاغی شده است
و او را فرستاده اند که تحقیق آن حال نماید بنابران فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که جاسوس را آنگاه ابلند
و کس بهرات فرستادند امیرخان را متوجه آستان خلافت آشیان گردانند و جاسوس معلوم شود
که والی خراسان از جاده عبودیت تجاوز نموده آنگاه او را اجازت مراجعت دهند و تا بقومیرزا احمد اوردان
خان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجه مذکور به هرات رسید و نشان که در باب طلب امیرخان
مرقوم قلم غشیان درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصور بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک
متعرض ولایت خراسان گردند امیرخان را توجه بپایه سریر اعلا مناسب دولت ننموده و از جناب
سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب حکم قضا مضا جمیع مهمات خراسان را طهماسب میرزا
تعلق بوی میداشت التماس کرد که بپایه سریر سپهر اساس رفته بسبب توقف او را بسمع اشرف اعلا
رساند و نواب کامیاب بار بسیار حالات خراسان مطلع گردانند بنابر علی هذا جناب سیف الانامی
و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه
گشته و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساط بوسی فایز شده موجب تعلل امیرخان و بعضی از حالات خراسان
معروض داشته و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت
از فرق و زینک متضرر گشته بود و بشایبه لاف و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب
و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلا او را بمزید عنایت و رعایت سرافراز
ساخته و با نعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین بر افراخته و مجددا فرمان همایون

[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]

٢٩١

بتقدیم انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب میرزا و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق
و آذربیجان تا نهایت طخارستان مفوض برای صواب نمایش باشد و امیرخان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب
آن جناب فیصل داده مال و جهات هرات رود او در وجه مواجب ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد
میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دل بستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف
داد اما جناب سیفا الانامی در ملازمت آن آستان ملایک آشیان توقف نموده ملقب بسلطانی سرافرازشد
و قبل از آنکه امیر محمد بهرات آید امیرخان خبر تضاعف تربیت و رعایت آن حضرت استماع نموده این معنی
موافق مزاجش نشد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال مذکور جهت عرض بعضی از مهمات بصوب
درگاه عالم پناه فرستاده و در غره ماه مبارک رمضان بجهتی خاطر خواجه امیر مولانا پسر قندی را گرفته بعد از
دو روز بقتلش حکم فرموده منصب وزارت را من حیث الاستقلال بخواجه علیخان کرده رودی تفویض نمود
و امیر غیاث الدین محمد در اواخر همان سنه بهرات رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی
بلوازم استقبال استعجال کردند و در سر پل و شیخ سبز دستبوس آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب
امارت بجای آوردند اما امیرخان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود مجال آن سید فاضل ستوده
خصال نپرداخت و مبلغهای کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آن حضرت
فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایه سریر اعلا رسید و کمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب
کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشته و مهمات را در خور دلخواه ساخته کرده و بر طبق مدعا
فرامین مطاعه حاصل نموده مقضی المرام مراجعت نمود ظرفه آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان با خواجه احمد بیگ و مهدی
بیگ خواجه علیخان درین نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهاده و رقم سلطان بر خدمات پسندیده او کشیده
خدمتش او در هیچ مهمی از مهمات خراسان دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی بود و با قامت
صلوات مکتوبه قیام نموده هر روز سه جزو قرآن تلاوت مینمود اما صفت تکبر و نخوت بروی استیلا داشت
و هرگز بپرسش دادخواه و غور رسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و قاسم بیگ
مهردار و خواجه علیخان دست بجور و طغیان برآورده رعایای بیچاره در تشویش و تفرقه افتادند و سرکاه ابراهیم
سلطان و امیر غیاث الدین محمد ازین باب لفظی بعرض امیرخان میرسانیدند حمل بر غرض نموده بسمع رضا
نمیشنود و این معنی موجب جسارت آن جماعت میشد بنابر علی هذا ابراهیم سلطان رخصت طلبیده

در روز چهارشنبه پنجم جمادی الآخر سنه ست و عشرین و تسعمایه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در غره جمعه غره
ماه مبارک رمضان در جناب مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب محافظت مهر همایون تعلق بوی
گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آثار تمام در خاطر داشت درین ایام که در پایه سریر اعتشام را ه سخن
یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بنکوهش نگشاد و مکیده لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی
او بخانی مبدل شد و درین باب فرمان واجب الاذعان شکل ساخته ارسال فرمود اما در آن اثنا نزد نواب
پایه سریر اعلا بتحقیق انجامید که معلم شاهزاده صاحب نام میرزا مولانا نظام الدین طبسی که در خدمت امیرخان
تقرب داشت بطمع آنکه پیشوای ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق بدو گیرد پیوسته محاسن آداب
امیر محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمال آن حضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته در خلوت
زبان بنکوهش میگشاد و بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اگر مهما
بخلاف رای صواب نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمی شمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان
جمیع مهام و امور ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب منقطع و منصب
معلمی شاهزاده نیز مفوض بدان عالیجاه دانسته مولانا نظام الدین احمد طبسی خود را از آن معاف داند و مقرر شد
که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هرات شتافته پروانچه را که در آن باب بمهر همایون موقع گشته بود
بر امیرخان خوانده او را برعایت جانب امیر غیاث الدین محمد مور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و هفتم
ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمایه بدار السلطنه هرات شتافته و خدمت امیرخان و امیر غیاث الدین محمد را
بخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود سرافراز ساخت و مضمون پروانچه عالیه مذکوره را بسمع امیرخان رسانید
هرچند صدور این حکم بخاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید
در شهر بود بیشتر از پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت
و چون شار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرموده باز بدستور سابق سالک طریق فرمانی
گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود و در اثنا حالات گذشته وقایع مذکور
گشته حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنه والدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال نهال اقبال شجاع بیگ
فرموده از کابل لشکر کشیده ابواب حرب و قتال بقندهار بگشود و چون شجاع بیگ با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت
در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه ظفر قرین تا زمان ارکان اعلام اقتدار

گردانیده بعقد عقد و در تضییق محصوران کوشیده و در اکثر ایام بوابرش گردون خرام سوار شده نزدیک بخندق شتافته
سپاه جلادت پناه را باشتعال آتش قتال مامور گردانید از آنجانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و مخاصمت پیش آمده
باستعمال تیغ و تیر مبادرت می‌نمودند اما اکثر اوقات بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص یافته و مخالفان را
مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه می‌شتافتند و در خلال احوال خان میرزا در بدخشان از عالم کون بدار
انتقال و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت و قطرات خون از فواره دیدها گشود و چون این خبر بمحمد بابر
رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامن شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر
خویش شاهزاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرده و بجمعیت خاطر و فراغ بال در ظاهر قندهار مقیم گشت
و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف در آورده صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان درگذشت امیرخان در
بلده هرات از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که بابر پادشاه که از فتح قندهار فراغت یافته
لوای خلافت مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیک قاصد ان
بهرات فرستاده از امیرخان و امیرغیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که بابر پادشاه از قندهار
بکابل مراجعت نماید تا او بخدمت شاهزاده طهماسب میرزا شتافته مدت العمر قدم از جاده خدمتکاری بیرون ندارد
بنابران امیرخان و امیرغیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایه سریر زبده اولاد تیمور گورکان فرستادند
و پیغام دادند که هر چند شجاع بیک در ایام سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب می‌نمود اما حالا
چون بقدم ندم پیش آمده و قبول می‌نماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه
شاهی باشد و هر ساله باج و خراج بخزانه عامره رساند مناسب آنکه آن حضرت ترک محاصره قندهار کرده
عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و بیش ازین مردم قندهار و متوطنان آن دیار را رنجه نسازند
محمد بابر پادشاه جواب داد که الحمد لله اطاعت و انقیاد شجاع بیک حکم پابرس دارد و اعتماد بر انشاء الله
تعالی بعد از آنکه بار دیگر فتح قندهار میسر گردد او را معتمد باستان ملایک آشیان روان خواهم کرد و مملکت گرمسیر
و قندهار را بهر کس که حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان را اطمینان
خاطر گشت لیکن دوران او را آن امر دست داد که از پیش گفت و گوی آن مهم درگذشت ذکر لشکر کشیدن عبیدالله
خان بدار السلطنه هرات و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات در بهار سنه سبع و عشرین
و تسعمائه که سپهسالار نامیه الوس ریاحین بفضای بساتین کشیده و لاله گون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده

در قلاع جبال متحصن گردید عبیدالله خان با بیست هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم
خراسان گشت و از کوچکونجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده
از آب آمویه بگذشت و در روز پنجشنبه نهم جمادی الآخر سنه مذکوره قاصد والی مرو سیونچک بیک
ایلغار بهرات رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و شهر را کاری و اهالی را پریشان گردانید زیرا که محصول
سال گذشته در شهر نمانده بود و نوبت زراعت نرسیده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت و اشتغال
و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال می‌نمود لاجرم خاطر هرویان بر تحصن قرار یافته امیرغیاث الدین محمد
ضبط دروازه ملک را تا برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه حراست
دروازه عراق را تکفل نمود و میر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین
بحیطه ضبط در آوردند و اسحق بیک برادرش مقصود بیک آن حصار را منضبط و محفوظ کردند مرجک سلطان در دروازه
خوش رایت جلادت برافراشت و تخته بیک جهت حراست دروازه فیروزآباد بگماشت و امیرخان بدستور
استمرار در باغ شهر اقامت ورزید و پانصد پیاده و سوار در پیش خود نگاه داشت که هر طرف بکومک احتیاج شود
آن جماعت را به آن جانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبدالله که بحکم امیرخان در قصبه
چهل دختران ساکن بود به محافظت آن طریق اشتغال داشت بشهر رسید و خبر وصول عبیدالله خان را اعلام
گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر بیرون رفته و در اینهای درب باغ زاغان را محل
توطن ساخت صباح یکشنبه عبیدخان مسلح و مکمل از راه دو برادران بسر خیابان رسیده بطرف ساق
سلمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شرر شور و شر کانون هرویان افروختند
و بواسطه قلت غله ابواب دکاکین جنس حلاوی مسدود گشت و امیرخان در تحیر افتاده بمشورت امیرغیاث الدین
محمد فرمان داد که از غلات ملوکات کما اندک جزمن شده بود و بسیاری هنوز بهره ورزیده هر کس هر قدر که تواند در
آورده از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان و زردیده از شهر بیرون می‌شتافتند
و بهر وجه که میتوانستند خوشهای گندم و جو را بشهر در می‌آوردند و این معنی موجب آن شد که در اسواق نان
وافر و بدکانها ظهور آمد و خلایق از بلای قحط نجات یافتند و چون عبیدخان دو سه روز در نواحی ساق سلمان
ساکن بود از پنج راه بر اسب سواری سوار شده و متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجعان سپاه اوزبک را بافروختن
آتش قتال مامور گردانید و زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند

کبخت صحایف این اوراق در عقب ترجمه احوال خجسته مآلش بیاراید آنگاه کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید
و منالله الاعانة والتایید نسب شریف آن سید والا مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب بخط مبارکش بر نهج مسطور
منظر این ذره احقر درآمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن بادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فراز بن نجیب الشکرانی
و نسب آن سید عالی النسب بحبیب منتهی میشود که ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله بن جعفر بن محمد السلیق بن
بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علی بنا قال الشیخ
ابونصر البخاری لقب به لک لسانه و سبقه یاخذ من قوله تعالی سلقوکم بالسنة حداد وقد روی محمد
هذا الحدیث عمدة الطالب وعلیهم الصلوات والسلام و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن پیش عم بزرگوار خود
خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و فضیلت سرآمد علمای اعلام بود و انوار زهد و عبادت
و آثار تقوی و سعادت از ناصیه حالش ظاهر و هویدا می نمود و بعضی از متداولات را مطالعه کرده و در تحصیل
علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم استتمام بجای آورده و چون سید فخر الدین
بجوار ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد در پیش مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب
شیخ الاسلامی مولانا و مخدومنا سیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شدن فرمود و با آنکه زمان دوران
سرآمد علمای عالم گشته شمایم نتایج طبع سلیمش نشنده روایح گلهای تری از وزیدن نسیم سحری مشام جان
ناظمان مناظم فضیلت و ری رسیده و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی
ریاض مولفات عالمان معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ در بارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش
اعاظم افاضل را آذین داد و خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی تشریف اماثل نهاد

زلفظ در فشانش گشتی قیل :: مبین معنی آیات تنزیل :: ز ابر کلک او بحر معانی :: شدی پر از لآل زندگانی

لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقانی منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یک صیغه از مدرسه
که محتوی مقبره آن پادشاه مغفرت مآب است بآن حضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن
بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته مبشر علوم دینیه قیام نمود و غایت فضل و کمالش بر ضمیر الغ خاقان
عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه افضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا به دستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد
کوشیدند و جمیع مهمات و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و برین قیاس محمد خان

و فوزا از سر خیابان درآمده نزدیک بدر ایس سلطانی رسیدند و از جانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان
امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز بر دفع فتنه
در میان آمده و مدرسه خیابان پکار مهمات ارتفاع پذیرفت و شاطر عبدالله در باغ زاغان رهی مضبوط ساخته بزخم
ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعف لشکریان
آنجانب بودند امیر غیاث الدین محمد مضطرب گشته کس نزد امیر خان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود
جواب درشت شنید و این معنی موجب مزید ملال خاطر آن سید پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون
از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان نوکران امیر
غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگ صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشته بالاخره بساط محاربه
بتمامی بجانب لشکر ماوراءالنهر روی برده روی بخود آوردند و هرویان بشهر باز آمدند و شاطر عبدالله نیز دران روز غایت
جلادت بظهور رسانیده بلخ داشت که اوزبکان از در باغ که بطرف فراه مجرد است بشتر آیند و برین قیاس
نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمده اما آنکه کاری سازند مراجعت نمودند و عبید
خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشیده و بعضی از خرمنهای جو را سوخته سیاهی
از گنده مهای سبز را بچرانید دولتهای چونشاهی مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب فی
تمام بر ضمیرش استیلا یافته در روز جمعه دویم رجب از بیرون هرات کوچ کرده در نواحی پل سالار و رباط منزل
کرده و روز شنبه آنجا توقف کرده و روز یکشنبه چهارم ماه مذکور راه دهنه شادک علم عزیمت برافراخته و کوچ کوچ
متوجه ماوراءالنهر گشت و هرویان از شدت محاصره و محافظت برج و باره فرج یافته بسر غلات و مزارع
خود شتافتند و بفرح هر چه تمامتر آغاز درویدن غلات و کوفتن خرمنها کردند اما هم در آن ایام صورت محنتی
روی نمود که هیچکس را از اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود و چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت
و تفصیل این اجمال بر زبان خامه ملاطفت مآل خواهد گذشت ان شاء الله وحده العزیز

گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر و تاسف

چون خامه مشکین
عمامه و بنان عنبرین شمامه بنا بر اشارت علیه آن قدوه آل خیر البشر در تالیف این نسخه شریفه شروع نموده بود
و در اثنای اشتغال بانتظام عقد اول از درج لآل انواع اکرام و انعام از آن سید عالیمقام مشاهده
فرموده و درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردیده

شبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود بتقصیر راضی نشده و همواره آن حضرت را مقرر داشته بر امثال و اقران فایق و راجح میداشت و بعد از انکه محمد خان در سرو شاهجان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلده هرات طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را بخشید نواب کامیاب آثار شمایل خوبی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن فایض السعادات دینوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضا تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آن حضرت نهادند و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش دادند لاجرم عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شده و سده سنیه اش ملجا طوایف افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه جمجمت آیین از درجه بدرجه ترقی مینمود تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرده صاحب خیل و حشم و طبل و علم شده در دار السلطنه هرات روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورده و ازین جهت نایره غضب در کانون درون امیرخان بر افروخته باد غرور و سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آن آتش بمسامت زیاده میگرفت و مطلقا آب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان نیکو کیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجایی رسید و مهم بانجا انجامید که امیر محمد در ایام محاصره سید خان عزم جزم کرده که چون مخالفان از ظاهر هرات کوچ نمایند بپایه سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمه از خرابی ولایات خراسان عرض نماید و امیرخان ازین معنی اندیشه مند شده کشتن آن حضرت را با خود مخمر گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب سه شنبه ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رویا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده و بهر طرف که توجه مینماید راه نمییابد در ان اثنا حضرت خیر البرایا علیه و آله من الصلوات انماها و من التحیات ازکیها بنظرش در آمد که میفرماید که اگر میخواهی که ازین کوچه رهایی نجات یابی جانب ما آی و امیر محمد بدان جانب روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را با بعضی از نزدیکان در میان نهاده هم دران مجلس یکی از محرمان آن سید ستوده صفات گفت که من نیز دوش در خواب دیدم که پدر شما اسب نوبتی آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و بدین جهت خاطر فیض تمام رهبنمیر میرزا اولاد خیر الانام راه یافته آن روز سوار شد و حال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که سرکار امیر محمد بباغ شهر در آید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برند و چون ده ساعت از

روز

روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ سپید الخشت امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهردار و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدولتخانه آن یگانه زمان فرستاد تا او را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و جهات منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته کتابت آن حال بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آن قدوه اولوا الالباب مواخذه و مقید گشته و طوفان بلا دران روز مرتبه بالا گرفت که هرکس از نوکران امیرخان در سر جا که گمان برد که چیزی از امتعه بحصول می پیوندد بهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزل است در آنجا در آمده دست بنهب و تاراج بر آورد و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه جلیقان را با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا گرد شهر بر آیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آنشب در قلعه اختیار الدین محبوس بوده و این بیت را در سلک نظم کشیده و برقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید **نظم**

بتیغ ظلم مرا می کشی و خواهی دید ؛ که عاقبت بکند با تو خون ناحق من ؛

اما برین هیچ فایده مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت در نگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر سیفی عالی جاه نقابت و منقبت و هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقه و الدین عطاء الله سلمه الله ابقاه نزد امیرخان رفته التماس خلاص امیر محمد فرمود و امیرخان سخن آن قدوه سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با اصحاب خویش مشورت کرده جازم شد که سپهر در سیادت شمع شبستان ولایت را منطفی سازد و بدست تعدی یوسف هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هرچند که اعدا او را از ظهور این فتنه میترسانیدند و رخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد میگردید امیرخان تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم مهردار را بقلعه فرستاد تا بخنجر تحکم آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم غرا سپر فنا کشیده خود را در ورطه خصومت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه انداخت **نظم**

دریغ آن نقابت مآبی که بود ؛ دلش کان علم و کفش بحر جود ؛
دریغ آن صدف پناهی گهر ؛ نجاک ره او همی سود چهر ؛
دریغ آنکه بود از علو نسب ؛ سر دودمان رسول عرب ؛
دریغ آنکه از فیض انعام عام ؛ دل خلق را شاد کردی مدام ؛
دریغ آنکه بود از دو نور کمال ؛ عطا بخش اصحاب جاه و جلال ؛
دریغ آنکه بودی بخلق حسن ؛ نوازنده واقفان سخن ؛
دریغ آنکه از بحر فکر صواب ؛ عیان ساختی سلک در خوشاب ؛
دریغ آنکه در زیر چرخ کبود ؛

بفضل و هنر مثل او کس نبود ؛ دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین ؛ نبیند نظیرش بروی زمین ؛ چگویم که متوطنان
بلده هرات را از حدوث آن واقعه تا بچه مقدار اضطراب دست داده و چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع آن
حادثه شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد **نظم** گفتم که قصه مشکلی بنویسم ؛ وز درد فراق حاصلی بنویسم ؛
کو دل که از و حال غمی شرح دهم ؛ کو دست که درد دلی بنویسم ؛ حقا که اگر کوه از آن اندوه متزلزل گشتی
جای آن بود و اگر سپهر از آن حیرت از حرکت باز ایستادی غریب نمی‌نمود ؛ تا دیده و دید واقعه زین صعبتر ندید
دل کین خبر شنید کسش باخبر ندید ؛ القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان
طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نمودند و جسد مطهر آن قدوه اولاد خیر البشر را از قلعه بیرون برده بر
سنت سنیه خیر البریه غسل دادند و تجهیز و تکفین کرده نماز گزاردند و بکوه مختار که مقبره آبای بزرگوار اوست بخاک سپردند
سرو بالائی در خاک در نهفتیم دریغ ؛ زیر خاک آن بدن پاک در نهفتیم دریغ ؛ وان عمر توای یوسف عهد
شده چون دامن گل چاک در نهفتیم دریغ ؛ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطافت
نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نموده ؛ چون میر محمد خلف آل عبا ؛
زین دیر فنا رفت سوی دار بقا ؛ تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا ؛ والله شهید هو حی المولی ؛
و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الحیری است که در آن باب گفته **نظم**
چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک ؛ از لوح زمانه نام میرکه را حک ؛ گفتم که حساب سال این واقعه چیست ؛
دل گفت که قتل بندگان میرکه ؛ و امیرخان بعد ازین واقعه شنیده و سه روز اصحاب و اقربای آن زبده
آل عبا را علیهم التحیه تسلی نموده و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان بگشود و منصب قضا
دار السلطنه هرات را برای صواب نمای جناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الباقی و زبده سادات امیر
کمال الدین حسین تفویض کرد و بعضی از کتب سید شهید را انجم نقیب النقبا امیر ... که قرابت و دامادی آنحضرت داشت
بازداد ع نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند ؛ **ذکر بعضی از وقایع روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار**
بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة الخلد امیرخان شاهقلی قورچی را بدرگاه عالم پناه
فرستاده و عرضه داشت که امیر محمد امیر یوسف در قتل حقوق تربیت خدام سده رفعت را بر طاق نسیان نهاده
داعیه نموده بود که میرزا محمد بابر را بهرات طلبیده و باین جریمه عظیمه مواخذه و معاقب گردیده و بتیغ سیاست
اوقات حیاتش بانقطاع انجامید ؛ وز رنج امان نجات شد راستی هنوز ؛ با ما کبر سینه و خوف خاست هنوز

بجرم ریخت خون ناخسته دلان ؛ وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز ؛ و امیرخان بعد از فرستادن
شاهقلی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد بآنحضرت
باور آید آوازه یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه ماه رمضان المبارک سنه سبع و عشرین و تسعمایه
از شهر بیرون رفت و در النگ کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاهقلی از پایه سریر اعلا
باز آمده و بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب خدام بارگاه شاهی گردیده و ممکن
که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از مملکت
خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و سر شمار کرده و رعایا و بیچارگان را بتحصیلات گران و توجیهات بیکران
مبتلا ساختند و امیرخان از کهدستان بر یلان شتافته از آنجا بخان گران یا النگ نشین تاخت و قرب یکهفته
آنجا بسر برده از غایت اضطراب سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هرات بازگشت و در باغ جهان آرا فرود آمده روز
دوشنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوران سلطان را که بعد از استماع مراجعت
خبر اوزبک از استراباد و سفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد
در روز جمعه شانزدهم از ملازمان امیس الحضرت دورمیش خان حسین بیک و کبر اسحاق و از نواب زینل خان
امیر محمد دار السلطنه هرات رسیده خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی
در ازدیاد نهاده و در روز دوشنبه بیست و نهم والی طوس و مشهد مقدس احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین
سلطان بود و بوران سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی براه خود آوردند و امیرخان از غایت
خوف و اضطراب نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز دوشنبه نوزدهم ذی قعده از باغ جهان آرا بملازمت
حضرت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا بصوب قصبه سبزوار در حرکت آمده و هنوز در نواحی آن دیار بود که
ساحت ولایت خراسان از طلوع ماهچه رایات آفتاب اشراق دورمیش خانی نورانی گشت و شب محنت سروبان
بروز محبت آنجنت تبدیل یافت غلغله بهجت و شادمانی از طرب سرای امید در گذشت ؛ مژده ای دل که مسیحا نفسی
می آید ؛ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ؛ از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش ؛ زده ام فالی و فریادرسی می آید ؛

گفتار در بیان ارتفاع پایه قدر و منزلت شاهزاده عالمیان ابو المنصور سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و مشهور شدن آن بلده بهمین معدلت امیس الحضرت دورمیش خان

چون ارادات قادر بیچون و مشیت صانع
کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب

امیرخان از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه کرد و مضمون صدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط
علیهم ملکا عالما عادلا ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوند و چون کیفیت آن ماجرا بپادشاه کشور
کشای سعید از اطلاع بر صورت گزارش و حوادث مسطوره بران قرار گرفت که شهزاده طهماسب را با پدر بزرگوار اعلیحضرت
امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شهزاده سام را نامزد سلطنت دار الملک میرزا شاهرخ کرده
لوای معدلت امیر الحضرت دورمیش خان را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهان مطاع
برین جمله صدور یافت که منشیان نیاز گاه توتی الملک من تشاء منشور فایض النور ایالت آن ولایات را از سرحد
سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی سام میرزا رقم کردانیدند و طغرانویسان درگاه ان الارض
لله یورثها من یشاء و پروانچه نفاذ امر و جریان فرمان دورمیش خان را در آن ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک
خلیفة فی الارض رسانیدند و یکی از نواب جناب از پایه سریر اعلا اعلاه الله تعالی نزد دورمیش خان که در
الکه خرقان اقامت داشت رفته گفت که حکم همایون برین موجب صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل
استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح رحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط
سازد تا پیش ازین اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و امیر الحضرت الخشت قبول بر دیده نهاده عنان
یکران بجانب مقصد انعطاف داد و چون متصور بود که سرکار امیرخان از توجه موکب امیر الحضرت بصوب خراسان
وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادت امیر محمد علیه الرحمه بر ضمیر او استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان
بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه دورمیش خان و زینل خان مکتوبات محبت آمیز به امیرخان
نوشته مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بان جناب است و ما بجهت کومک متوجه آنجانب
شده ایم و این مکاتیب را مصحوب حسین بیک برادر قاسم مهردار و کبر احمق و شیخ صفا و بیک مدار السلطنه
هرات ارسال داشته و چنانچه سابقا مذکور شد که ایشان در روز جمعه سیزدهم شوال بخدمت امیرخان رسیده
و آن نوشتهها را معروض گردانیدند مع ذالک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار
در روز دوشنبه نوزدهم ذی قعده در رکاب شاهزاده عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت
و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی حجه منزل پل مالان از فر نزول دورمیش خان و زینل خان نضارت ریاض
رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق دورمیش خانی در اهتزاز آمده هوای
دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان

تحفه اخلاص و نیاز برکف نهاده و زبان بتهنیت و شادمانی بر جامی دولت خانی گشاده با آستان اقبال آشیان خرامیدند
و بسلامت دست بوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب امیدوار گردانیدند و در روز جمعه باغ جهان آرای
از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دورمیش خان غیرت افزای بروج آسمانی گشت و در اثنای آن بوضوح
پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بدار السلطنه ندارد و قلم اندیشه نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر مینگارد
بنابران بر خاطر مبارک خانی که مطلع الهامات ربانیست چنان خطور نمود که عنان عزیمت بجانب شیراز انعطاف
فرمایند و شرف ملازمت شاهزاده عالیمقدار طهماسب میرزا دریافته بتقریر کلمات هدایت نشان ابواب
اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشایند و سحر روز ششم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدان جانب
روان گشته روز عید بنواحی شیراز رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار
شده مراسم استقبال بجای آورده از جانبین لوازم پیشکشهای مرغوب بتقدیم رسانیدند و مجلس بزم مهیا یافته
جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان گلعذار خورشید دیدار در گردش آمده و در آن مجلس انس الحضرت سخنان
سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور
سابق تعلق بوی میدارد و لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هرات گشت و دورمیش خان
هم از آن منزل مظفر بیک را نزد ظهیر السلطنه محمد پادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان
اعلا بدیار خراسان رسیدیم شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه
قندهار بودند و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آن حضرت بر شهرستان دل اینجانب استیلا دارد با تمام تعجیل
شاهزاده را از طرف هرات بازگردانیدیم امید آنکه خدام عالیمقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شتجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریق وفا و وفاق بین الجانبین بشیوه
خلاف و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیک دورمیش خان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان
روی بدار السلطنه هرات آورده و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصود رسید حضرت شاهزاده و امیرخان
بقاعده مستمره در باغ شهر آرا نشیمن ساختند و امیر الحضرت در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود و روز
پنجشنبه بیست و پنجم ماه خضر بیک از نزد حضرت ملک پناهی حبیب اللهی حسب الحکم که از قم باردوی همایون
رفته بود رسید و سواد حکم همایون را که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابو النصر سام میرزا و تفویض
ملک و مال آن دیار بخدام دورمیش خان شرف صدور یافته بود رسانید و خاطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام

بآن بشارت خرم و مسرور گردانید ؛ دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد ؛ کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد

خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ؛ ویران سرای دل را گاه عمارت آمد ؛ لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربیجان

گشته در روز پنجشنبه سیم صفر سنه ثمان عشرین و تسعمایه از باغ شهر سفر کرده و در ملازمت شاهزاده والا قدر حکومت

طهماسب میرزا بنواحی ساق سلمان منزل گزیده و آخر روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه

سلمه الله والقاه بمسامع سروران رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین ؛ نظام ملک جلالت جمیل یقین

بلند مرتبه آن آصفی که می شمردش ؛ تمام ملک سلیمانیش بزیر نگین ؛ و صباح روز دوشنبه سادات و قضات

و اکابر و اشراف بلوازم استقبال استعجال نموده در نواحی پریان بشرف دستبوس مشرف گشته و مراسم

دعا و ثنا بتقدیم رسانیده بنوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان از صحرای ساق سلمان کوچ کرده

روی بآذربیجان آورد و حضرت ملکت مداری در سر حد بابان بشرف دستبوس امین الحضرت مفتخر گشت

و خلع فاخره شاهی که همراه داشت در قامت قابلیت آن حضرت پوشانید و کیفیت مهمات ولایات خراسان را

بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود در روانچه که پادشاه سلیمان احتشام بجنس اهتمام آن

آصف عالیمقام با نامل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده بود و اظهار ساخت مضمون آنکه امرا و اعیان

ولایات خراسان بدانند که درین وقت آن نسبت با رتبه فرزندی وار دستبرادان تمام اختیار آن ممالک و عزل

و نصب حکام را در قبضه اقتدارش نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس گردن بحلقه اطاعتش ننهاد و در بر تیغ سیاست

سرش از تن بیندازد و خان عالیشان آصف منزلت مکان را باصناف و احسان بیکران بنواخته لوازم

آفرین و تحسین بتقدیم رسانید بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سر رشته اقتدارش را در قبض

و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزوی و کلی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید

و آن خواجه نصفت نهاد من حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت و دارایی تکیه زده همگی همت عالی

نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بقلم لطف و احسان نقش فراغت و اقامت

بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشته در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نمود

و باستماع اقوال مهموان پریشانحال گوش هوش داشت تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه

کوتاه کرده عمال این ربا اعمال کاشت و صورت مطلوب و چهره بهبود محتاجان بخار سیده را در نقاب

تعلل و حجاب توقف نگذاشت از غایت فراست و نهایت کیاست فوای احت افزای انزل الناس

منازلهم

منازلهم مطمح نظر خجسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی طوایف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و رسم

بتقدیم رسانید سادات صاحب سعادات که در اری ثمار رسالت و در دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که گو

ضمیر بصورت کمال محبتش نقش پرساخته و علماء عالی درجات را که از مشارق مرایای هدایت نمایشان مشکوات

ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمثابه محفوظ حسن ملاطفت و مرحمت گردانیده که از روی فراغت در تحریر

علوم تبحر نموده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غراء و

امور ملت بیضا باجتهاد رای صواب نمای ایشان باز بسته است در محکمه حمایت و رعایت خویش متوطن

ساخت و سجل ملتمسات آن طایفه فرخنده صفات را بتوقیع اجابت رسانید اعلام شریعت پروری افراخت

شعرا و ارباب انشاء را که در نواد منظومات کانهن الیاقوت والمرجان جهت ترصیع اکلیل جواهر مقصودات

فی الختام مناسب نماید و جواهر زواهر منثورات ایشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوشوار گردن ولهان

مخدومان را بپاید باصناف لطف و کرم امتیاز و استغنا داد و خاطر آن زمره واجب الاعزاز را بایثار

دینار و درم مسرور و خرم کرده نقود مرادات در آستین تمنای ایشان نهاد و دهاقین و مزارعان را

که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمین

گردانید و از رشحات سحاب مکارم و امتنان مزرعه امید آن طایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید

تجار بحار و صحاری را که در بحر طلب باد پیمایند در بلاد عجم و عرب بطریق سیاحت میخایند عزیز و گرامی داشته

همگنان را بواجبی نواختی و از تمغا و باج و خراج مبلغها تخفیف نموده شرایط مهمانی و غریب نوازی

بجای آورده و محترفات و اهل اسواق را که متحملان انواع مشتاق و مشغولان امور ما لا یطاق بودند

از تحمیلات و اخراجات معاف داشت و مقرریات ایشان را حسب المقدور قرار داده در جمیع امور اعلام

رعیت پروری افراشت نظم کریم دین حبیب اهل بینش ؛ محبت در بحر آفرینش ؛

همین دولت و دهش خلق فنی ؛ اساس عدل را کرده بانی ؛ برحمت چاره بیچارگان شد ؛

رای خاطر آوارگان شد ؛ ز رویش گشته چشم بخت بیدار ؛ ز نورش خاطر غمناک مسرور ؛

بود از گفتش کوه فشانی ؛ نضارت یافت گلزار امانی ؛ سحاب ستیش آمد در رخش ؛

درخت بخت دهقان شد برومند ؛ کنون از انصاف او در تیه آهو ؛ رود با شیر ز پهلو بپهلو ؛

بشاهی مرغ آبی راز کوبه ؛ کبوتر حال خود با باز گوید ؛ نمرند از کبد انتقام باد ؛

بنیاد بیکسی را باد میداد • و قطع نظر از شباط کلفت و رفع اساس تعلق بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار
خان عالیمقدار و اهتزاز نسیم خلق کریم آنحضرت نضرت و نثار و دیار خراسان و در آن زمستان نضارت ایام
گرفت و کلمهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شکفته جریان امور جمهور نزدیک بود و در سلک نظام سمت نظام
پذیرفت • نمود آن مهر اوج فرازی • زنو افتاده کان را چاره سازی • و هم در ان ایام موجبات اشارات
علیخانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله والوزاره احمد بیگ جهت عرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده
عالمیان ابو النصر سام میرزا متوجه پایه سریر اعلا گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سیف الله
خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بود به خیابان رسیده و امیر الحضرت باتفاق امرا
و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان خدمت سیف اللهی
بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بهمت مهید بزم رفته فروغ جامهای ارغوانی بر وجنات
احوال همکنان تافت و همچنین در ان ایام مجسته آغاز فرخنده انجام حکام و لایات خراسان تمام و سادات
و قضات و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از هر جانب مازندران تا غور و غرجستان و سیستان
با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هرات جمعیت تمام دست داده و روز
نوروز امیر الحضرت در صحرای حوض بیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولات و نقبا و سادات و فضلا
و قضات و اکابر و اهل قلم و نزارخان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده
و چندین مرقع شعار را بریع دثار برهنه دوش را اطلس پوش ساخته با نغمات جامهای زرنگار فرق افتخار ایشان
بلند کردانیده در خلال آن احوال مظفر بیگ از قندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه بابر میرزا
بر حسب التماس خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده و بصوب کابل توجه نمود و مقرر شد که عالیحضرت
... مآب مقوی ملت نبوی تاج المله والدین حسین چلبی تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی
مودت و اتفاق بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دویم جمادی الآخر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه
از هرات روی بمقصد آورده و قبل از مراجعتش بتاریخ یکشنبه بیست و هفتم جمادی الآخر الجهان ظهیر السلطنه
محمد بابر پادشاه به درگاه عالی رسیده خبر استیلای آنحضرت را بولایت قندهار رسانیدند و پیشکش
کذرانیده میان موافقت و یگانگی را موکد کردانیدند و کیفیت قندهار چنان بود که چون حضرت بادشاه
بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه نمود شجاع بیگ که از محنت محاصره

بعد

و بلای قلاع تنگ بتنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا باقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده
که با حکام خراسان کرده وفا نموده رایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا باقی متقلبان بحقوق
تربیت شجاع بیگ کشیده قاصدی همعنان برق باد بطلب ظهیر السلطنه فرستاده و آن حضرت بعد از رسیدن
حسن چلبی به دو روز از قندهار بدان خطه الجنه تسخیر و تصرف در آورده و آنجناب را باصناف انعام
و اکرام فرموده و از مخصوصان خود همراه او کردانیده و حضرت معاودت ارزانی داشت الکاء زمام ایالت قندهار را
در قبضه اقتدار ولد خواجه محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در بیست و پنجم شهر
شعبان بدار السلطنه هرات رسیده و کیفیت حالات زابلستان را بعرض رسانیدند و پیشکش کذرانیدند
مواطئین و لطف و احسان کردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود با نعام خلع
فاخره و نقود و افره سرافراز شده مراجعت نمود در ان اثنا امیر الحضرت همت عالی نهمت بر سر انجام
مهام و لایات کماشته زینل خان را بتفویض ملک جرجان منظور ساخت و رایت حکومت زین الدین
سلطان را در ولایت اسفراین و نیشابور برافراخت و منصب فرمان فرمائی سبزوار بدستور ابیتکر
بحکومک سلطان داد و زمام قبض و بسط مشهد مقدسه را در کف کفایت روی سلطان نهاده و چون در زمان
امیر خان دارائی آن کشور تعلق باحمد سلطان افشار داشت غبار نقار بر خاطر نشسته آیت مدرکه
عالم پناه طلب شد مرخص کشته همعنان کمراه تا ولایت ری باز شتافته در ولایت خراسان توطن نماید
و محکوم فرمان امیر الحضرت بوده در طریق وفا سلوک فرماید و بعد از وصول بدار السلطنه
هرات خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت رود
و سرکار لنکر مقدسه غیاثیه و ساغر و تولک و قراو لاد و قاد قلعه کاه برای صواب نمایش مفوض کردانید
و برین قیاس مهام جمهور حکام و اشراف انام بسر انجام مقرون یافته فرامین سیورغالات
ارباب عمایم از اصاغر و اکابر انام بامضا رسید والحمد لله العلی العظیم والصلوات والسلام علی خیر البریه
گفتار در بیان طلوع تو ق مهر منخوق شاهزاده مظفر لوا ابو النصر سام میرزا از افق دار الملک
خراسان لازالت ساحتها منوره بانوار العدل والاحسان چون نظام الدوله والامارت
احمد بیگ بپایه سریر اعلا رسیده و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هرات و ولایات را معروض
کردانیده هر چند که مفارقت شاهزاده سام بر خاطر همایون ارتسام صعب مینمود اما بنابر آنکه ش

ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف صدور یافت که در اوج سلطنت و سرافرازی متوجه شده عزم شرف
نوش کرده و از امرای عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیک و ملک بهادر باقوچی از اهل جلادت
و تهور در ملازمت آنحضرت عزیمت نمایند و شاهزاده سام در ساعتی سعد انجام برابرش گردون خرام نشسته
روی توجه بصوب خراسان آورد **نظم** روان گشت شهزاده ماه چهر ∴ چو خورشید بر اوج چارم سپهر
فلک گشته در موکبش در رکاب ∴ ز گرد سپاهش فلک عطرباش ∴ بهر جا یابان که آن خورشید تابان
عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مشام زمین بر دمید و بر هر جا که ماهچه لوای جهان آرایش
پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان رسته مشام زمان معطر گردید **نظم** بهر جا که باد بهاری گذشت
بسان فضای فلک سبز گشت ∴ بهر سرزمین کرد یکدم مقام ∴ شد از مقدمش رشک دار السلام ∴
و در اواخر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمائه موکب عالی شاهزاده کامران بحدود خراسان رسیده در روز
یکشنبه ماه مبارک رمضان مبشر اقبال این خبر بهجت اثر را بدار السلطنه هرات رسانید **نظم**
بیا که رایت منصور پادشاه رسید ∴ نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید ∴ جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ∴ سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد ∴ که کام دل اکنون ره که شاه رسید
و همان روز عالیجاه ممالک پناهی حبیب اللهی اکابر و اشراف هرات را انجو و ملحق گردانیده باستقبال موکب ظفر مآب شتافت
و در منتصف ماه مذکور در حدود ولایت زاوه و محولات بشرف پای بوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت
بر وجنات احوالش تافت و خبر وصول شاهزاده مؤید منصور شایع شده مردمان از روی نشاط و سرور
در باب تزیین آن شهر اهتمام نمودند تمامی دکاکین و جدار آن را در اطلس و پرنیان گرفته ابواب بهجت
و انبساط گشودند ∴ کنند را عبیر آمیز کردند ∴ گلاب افشان و مشک اندود کردند ∴ و بصباح یکشنبه
هفدهم موکب عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرت دورمیش خان بلوازم نثار
و نثار پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهریاری پای انداز گسترده و آن مسافت را رشک نگارخانه
چین ساخته و حضرت شاهزاده با الدولة و السعادة در آن مقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرمود
هریک از امرای عظام که در ملازمت رکاب همیمنت انجام بودند در منزل مناسب رحل اقامت انداختند
و بتمهید بساط عیش و عشرت پرداخته نخجیرگاه خاقان سعید را از فر وجود فیض آلود شاهزاده جوان بخت
غیرت افزای ربع مسکون ساختند و ولایت رفعت روزگار صغار و کبار تا آوازه جهانداری اش شایع گشت

وفروغ

و فروغ کرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته و غیر رحمت آن قصد ده دودمان ظلمت
از افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بتافت شکوه ذات
کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف و خطر شده و شعاع وجود مهر ارتفاعش منور دیده اهل فضل و هنر گشت
کوهیاهای چتر دولتش ابر رحمتی است که بر مفارق خلایق سایه گسترده **نظم** تعالی الله عجب عالی مکانیست ∴
که از نور خرش روشن جهانیست ∴ ز رویش لامع انوار امامت ∴ ز خویش فتح آثار کرامت ∴
بطفلی عالمی گشته طفیلش ∴ نباشد غیر عدل و داد میلش ∴ بعهدش کشور اقبال معمور ∴
بدورش فتنه در آفاق مستور ∴ بجود از حاتم اندیشش باشد ∴ بهر کاری صواب اندیشش باشد ∴
چه اینکو نباشد جمله کارش ∴ چو در میش خان بود آمیزگارش ∴ جهان معدلت خان فلک قدر ∴
براوج سرفرازی چون مه بدر ∴ امین پادشاه تاجداران ∴ مراد خاطر امیدواران ∴
فریدون دولت و جمشید همت ∴ کواکب موکب و خورشید حشمت ∴ غضنفر صولت و رستم تهور ∴
ز عدلش موج کسری در تحیر ∴ کفش گاه سخا چون ابر نیسان ∴ حسامش حارس ملک خراسان ∴
سریر جاه از ذاتش مشرف ∴ وکیلش را ملازم صد چو آصف ∴ زهی آصف پناه دادگستر ∴
امین ملک شاه هفت کشور ∴ کریم دین و دولت آنکه بی‌شبهه ∴ که کرسی را زجودش سعتی ∴
کفش چون ابر نیسان در فشانست ∴ ریاض ملک و دین خرم از آنست ∴ الهی ظل عدلش باد ممدود ∴
ز احسانش خدا و خلق خوشنود ∴ جنابش مرجع اهل کرم باد ∴ ملاذ اهل شمشیر و قلم باد ∴

ذکر وصول شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیر خان بپایه سریر اعلا و ظهور آثار کمال مرحمت و عدالت پادشاه دین پناه سیادت اشتمال

چنانچه سابقاً کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرده
امیرخان در رکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه‌شنبه هشتم صفر سنه ثمان و عشرین
و تسعمائه از صحرای ساقسلمان روی توجه بجانب بهجان آورده و برطبق کلام معجز نظام من یعمل سوءاً یجز به در اثنای
راه جبار شدید الانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت و مضمون لحوم العلماء مسمومة بظهور آمده عارضه مثل
خام و الم درد دام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب غرور پیاده شده در محفه نشست
لاجرم در روزی بیاده و دو فرسخ مسافت قطع نتوانست نمود الا ساعت بساعت صعوبت آن مرض می
افزود و چون نزدیک بهرات رسید از سلسل گزیده اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالمیان

طهماسب میرزا را استقبال نموده و لوازم پیشکش و نثار بجای آوردند و زبان بدعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا
در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بشرف تقبیل انامل همایون مفتخر گشته پادشاه ربع مسکون ع بوسید و تنگش
بر در کشید : و بدیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور گشت و چند روز بساط جشن و سرور
صفت تمهید پذیرفت دران اثنا جناب زبدة النقبا امیر خورد و امیر زین الدین علی که بمجرد مصاحبت
امیر غیاث الدین محمد میرخان مبلغهای کلی از وی گرفته بود از جانب دار السلطنه هرات بدرگاه عالم پناه
رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم شاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم
در مقام اوجان بر تخت عدالت نشسته همت عالی بر پرسش آن قضیه مصروف داشت و چون امیرخان
بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه علی خان
و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم مهردار و خواجه عنایت الله را که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات
خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان برغو حاضر گردانیدند و امیر خورد و میر زین الدین علی کیفیت ظلمی که نسبت
بسید شهید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه که منهی بغور آن قضیه رسید
و مضمون یوم یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب
تحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض دنیویه امیرخان را بشهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده
بوده اند و اکثر جهات آن حضرت و منصب حسابان و ملازمانش را جهت خاصه خود تصرف نموده اند لاجرم
حکم همایون از کمین عدالت روز افزون بمواخذه آن جماعت و استرداد اموال که از هر کس گرفته بود
صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نظام و قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشته
و محصلی آن گروه بملازمان ابراهیم سلطان رجوع شده و مبلغی کلی بحصول پیوسته از آنجمله موازی سیصد
تومان با میر خورد و میر زین العابدین و بعضی دیگر از مردم هرات که امیرخان جهات ایشان را بتعدی
گرفته بود متعلق گشت و هم دران ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان
نقد جان بقابض ارواح سپرد و مظلمه خون آن سید جلیل را بعالم آخرت برده فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین نظم خدایی که فرش زمین کار اوست : سر سرکشان خاک درگاه اوست :
چنین کرد تقدیر روز الست : که هر کس که بد کرد افتد بدست : چو اندیشی اینک نیاید به پیش :
دل بدکنش هست پیوسته ریش : میندیش بد تا نیفتی ز پای : اگر خیر خواهی به نیکی گرای :

القصه

القصه چون امیرخان جام جزا انتقال نموده و ثواب آنچه [illegible] بوده بیمن اهتمام خدام ابراهیم سلطان
فرود آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده و امیر خورد را بانعام خلع فاخره و سیورغالات
وافر راضی و شاکر ساخته بطرف هرات باز گردانیدند و شاه صاحب تمکین بقیه ایام تابستان در ییلاق
آذربیجان بروزگار گذرانیده و چون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت فرموده همت بر ابتهاج مهمات
خلایق گماشت والحمد لله علی نعمه و الصلوات علی النبی و آله ذکر انتقال میرمیر خراسانی از منصب تقدیم سنجابی
در ایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه حسین نه روز که سپهر فتنه انگیز بود : وین عمر گرانمایه بسی تیز بود
در جنگ اجل خنجر کین تیز بود : آمد شد مهر بهر خونریز بود : افسوس که سپهر غدار ارباب دولت و اقبال را
در موقف اقتدار آسوده و برقرار نمیگذارد و فریاد که زمانه ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار
در فضای ضمیر بر تقلبان مراتب اختیار میکارد نظم یارب چرا اساس فلک استوار نیست : وز گلشن زمانه گلی
قرار نیست : گردون همیشه جنگ جفا ساز میکند : با هیچ هم نفس نفسی سازگار نیست : در خانه سپهر بهم
سپیدار : کز محنت و بال و وال و فکار نیست : با عاشقان قدر و قصب سرو قامت کرام نامدار را در چمن زندگانی
چنین بهار ارکان کافی صفت نضارت بخشیده یا آخره حریف اجل اوراق شجره وجودش را بباد فنا بر داده مجلس
دیوان تنفر من تشاء نام کدام کامکار را در پرده آنچه ترفع درجات من تشاء ثبت کرد که عاقبت الامر رقم
ختم بر حاشیه منشور حیاتش نه نهاد نظم در باغ گل شکفته نبود بی خار : بی داغ کجاست لاله در گلزار :
هر چند که سرو کشد طوبی وار : از باد فنا نیافته آخر کار : غرض از تشبیب مقصود از تحریر
این ترتیب آنکه چون خورشید سعادت و جلال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید
و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سر انجام امور و مهمات سلطنت کوتاه گردید نایره رشک که لازمه امیر
و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون ضمیر استاد کان پایه سریر خلافت سمیر اشتعال یافت و آتش غیرت بسم
غضب در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت بر افروخت شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت
اما از شکوه پادشاه [illegible] قدرت نداشتند که دست تعرض بدان عرض آنجناب رسانند و صورت عداوت
که در پرده خاطر بسته دارند بر منصه ظهور جلوه گر گردانید و در زمستان سنه تسع و عشرین و تسعمائه که از بحور
مجلس عیش و سرور پادشاه مؤید منصور هوای تبریز خاطر ساز شد و میرزا کمال الدین شاه حسین بفراغ داده

مهتر شاهقلی که جهت اخراجات رکابخانه همایون صلاحی کلی تحویل داشت اشتغال نموده مبلغ هفت هزار تومان
بران خاین باقی گشته طالب آن توجه اهمال ورزیده بجهت و بر شرایط ملازمت در اواخر ایام میرزا شاه
حسین شمه از ان معامله بعرض حضرت اعلا رسانیده و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح و فساد
مهم شاهقلی برای صواب نمای جناب میرزا شاهی مفوض گردیده و آنجناب بر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر
با شاهقلی مدارا و مواسا نموده اما او از غایت شرارت استیصال بنیان زندگانی آن ملاذ افراد اشرافی
با خود قرار داده و منتظر وقت میبود درین اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بستان کار آن
خونریز عاشقان قطرات عقیق نثار ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از گره شراد پرسنگ تفرقه در میان
معاشران انجمن چمن انداخت بید بخیال خلاف خنجر زمردی از غلاف برکشید و پیکان خار عازم
خونریز شده لاله غرقه خون گردید بلبل از اندیشه هجران گل غزل سرایی آغاز نهاد و قمری شیدا نوحه گری کرده
زبان باداء مضمون این گفت در برگشاد ٭ ورد اگر زمان بجنگ تیز آهنگ است ٭ با خورده و زرنگ روز و شب در
جنگ است ٭ گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون ٭ گاهی فلک از خون شفق گلرنگ است ٭ در فصل چنین میرزا شاه
حسین از فروغ جام صافی خوان رنگ زنگ کدورت از لوح دل می شست و از مکر زمانه غدار غافل بوده
همواره از جوانان گلعذار ساغر باده خوشگوار میجست و آواز چنگ و عود و صفیر مرغ اجل بگوش هوش میرسانید
و او چیزوار آهنگ قانون و رباب آیت انتقالش میخواندند و او چون شور از جام روح پرور درد انوا لا تبا ریخ
چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در شت بهشت تبریز مجلسی در غایت زیب و زینت
ترتیب داده و ساغرهای لامال درکشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد و میرزا شاه حسین در ان صحبت
تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر بود از دست ساقیان سیمتن قدح شرابی چون لعل مذاب
تجرع نموده و چون آفتاب حیاتش مغرب بزوال رسیده و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید
شاه خورشید جاه از مجلس خجسته بجانب خوابگاه توجه نمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه خانه خود شده
از خمار آن باده خوشگوار غافل بود دران حین شاهقلی از عقب حضرت اعلا بازگشته و آن جناب را تنها دیده
دست ستیز خنجر خونریز از میان برکشیده و آن تیغ بیدریغ را بر شانه آن یگانه زمانه فرود برده و قورچیان
که در آستانه علیه بودند گفت که حکم همایون برین موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره گردانید لاجرم

ایشان نیز شمشیر تیز کشیدند و نقش وجود آن جناب فضل و هنر را در یکنفس از صحیفه زندگانی محو گردانیدند ٭
دریغ آن سپهر سخاوت و کرم ٭ پناه کرام از عرب تا عجم ٭ دریغ آن سرافراز والاگهر ٭ نوازنده اهل
فضل و هنر ٭ دریغ آن عدالت پناهی که بود ٭ دلش کان احسان کفش بحر جود ٭ دریغ آنکه بودی بهر صبح و شام
برآرنده حاجت خاص و عام ٭ دریغا که ایام ناسازگار ٭ ندارد بنای فنا استوار ٭ دریغا که این چرخ
پر اضطراب ٭ همیشه بخونریز دارد شتاب ٭ بود دایمش سرخ از خون لب ٭ ندارد غم جان مجنون ما
القصه چون شاهقلی بصرصر دغلی بنیان زندگانی آن سرو ریاض کامرانی را در شست بهشت از پای درانداخت قبیل
انداخته آن خبر بعرض شاه عالی گهر رسید بر بادگیر قهر سپهر سوار شده علم عزیمت بصوب آن جانب برافراخت و
صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله غضب شاه والاجناب سر بفلک اخضر کشید عروس کواکب از بدن فلک
انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون کسوت ماتمزدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید بامداد قرار گرفت
ویران قهر قیامت آثار مشتعل شده فرمان قضا امضا بقتل جمعی از قورچیان که امداد شاهقلی نموده بودند بسمت
صدور پذیرفت و همان روز پنجشنبه بیست و نهم جمادی الاولی بود که سلیمان با چند کس دیگر از ان زمره بجزای
عمل خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فوجی از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاهقلی مامور شده از جناح
استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالم پناه بتجهیز و تکفین و ترتیب نعش آن سرور شهید را پیش نهاد همت
ساختند و سادات و قضات و اشراف و اعیان جمع آمده بادای نماز جنازه پرداختند بعد از ان پادشاه
اسلام از غایت اهتمام بجلال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بکربلا
برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان را در جوار عتبه علیه عالیه بخاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت
میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناه قاضی عبدالرحمن بیاوه که برادرزاده قاضی حسینی بود و در آخر
همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نموده در عالم رویا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب
آسمان عروج کرده بیکبار بزمین افتاد و خشت هستی باو نیستی داد و از وقوع آن صورت متحیر گشته در ان
اثنا کسی باوی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسب تاریخ
وفاتش گردید آنگاه جناب قاضوی از خواب درآمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود
و چون اعداد آن حروف را با آنچه در خواب باوی گفته بودند موافق یافت تحیرش زیاده شد بملازمت حضرت
نقابت پناهی صدارت دستگاهی جمال الحق والحقیقه والدین بشتافت کیفیت واقعه را بخلوتی عرض کرد

استفاد نمیکشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوت بفعل پیوست بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف و الاماجد خواجه ضیاء الدین [illegible] مرحوم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرماید **قطعه**

مهر سپهر لطف که از نور رای روشن ش   آیینه فلک شده و جام جهان نمای   در نشیج کرم لعل کان حلم
یعنی نظام ملت و دین شه سخا   دریای جود شاه حسین آنکه از شرف   منزلش بود دیده ایام حشرها
با قصر همت شکن فلک آستان او   کرسید کوتهی نخندست منتها   زاکسیر گرد موکب گردون نورد او
شد آفتاب بهره ور از فن کیمیا   با کوه گفته اند هما نرخ کرم او   گز زیر ظل دولتش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت   تخت سریر چو سایه اش افتاد از قفا   از پای خورده فلک از دست رفته
بنگر ز دست حادثه افتاد چون بپا   درد اگر چشم زخم زمانش رسیده   و آه سر آنکه دست ستم ساخت قفا
در گلشن نیامد چو گل گشت غرق خون   چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا   از بار ماتمش فلک دو تا نشست
نخل قد سپهر ازین بار شد دو تا   نگرفت شام ماتم او پیش پاره   زهره سیاه کرده دف خود در عزا
این دار عاریت نشد چو مقام قرار   بربست رخت و رفت سوی عالم بقا   در کربلا که جنت عدن است شد مقیم
فی روضة تکرر ارضها السماء   نازل ز آسمان شده حور از مقام   یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
پیوسته زکتابه این منزل رفیع   کلک قضا دمی ز خلدکان [illegible]   چون کربلاست مرقد او خاک مرقدش
خوشبوتر از عبیر ساده است مشک سا   باشد همیشه [illegible] ازین طرف   نور فزا اوست تتق بسته تا سما
تاریخ فوت او چو [illegible] جست   آمد بگوش جان من از غیب این ندا   بر صفحه ز کلک قدر بسته است نور صنع
خطی که خون چکید از و در دم از قضا   مضمون آنکه چون بجوارش مقام یافت   تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سر انجام مهام ملک و مال و کشته شدن شاه قلی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه و جلال

چون نواب پایه سریر اعلی از ارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا پرداختند مصلحت آنکه کدام یک را از ارکان ملک و ملت قائم مقام ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعه مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از جناب سپهر [illegible] کسی که از عهده سر انجام امور کشور گشایی بیرون تواند و [illegible] سینه آن و [illegible] مغفرت خالق البرایا [illegible] نمود عزم خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالکنفه الانس [illegible] شاه بنده نواز آن خواجه واجب الاعزاز را بر وجه منصب جلیلة المراتب سرافراز ساخت قائم مقام میرزا شاه حسین گردانیده و بانعام خلع فاخره و تاج زر دوزی مت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش فرق

ترقین

ترقین رسانید و خواجه جلال الدین محمد با قوی و رای فصیح و رای صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و دستور میرزا شاه حسین گرشسید و عالم حسابی و دولت استیلا و تاکید قوائم سریر سلطنت پایدار کوشید و اسباب جمعیت پروری منقح ساخت بوی پیراهن یوسف زنجبان کم شده بود ❊ عاقبت سر از گریبان بیرون آورده ❊ اما شاه قلی که بعد از مسابقت مآل بجانب آذربیجان وعده و وعید بکر کرده بحیث بود و چون شنود که بفرمان پادشاه فلک اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب نموده اند در آن دیار مجال توقف نیافت تنگ بر اسب فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شیروان شتافت بس از خود وصول دستبوس شیخ شاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد و آن قاصدی [illegible] بدرگاه و کعبه فلک اشتباه لب بتقاضی بگشاید شیخ شاه جواب داد که جریمه تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع ذلک ترا از دو نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نا متناهی نایره غضب قیامت نهیب را فرو نشاند و مقتضای کلام اعجاز انتظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل فرموده بار دیگر ترا منظور انظار اشفاق گرداند هیهات هیهات ❊ سر ناسزایان را فراشتن ❊ شیوه اولوالالباب نیست و ز ایشان امید بهی داشتن ❊ سنگ در دست و مار بر سر سنگ ❊ نزد دانش بود [illegible] لاجرم چون شاه قلی مصحوب قاصدان والی شیروان بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت شفاعت شاه معروض گردانید مضمون بصدق مقرون و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافت او را ببعضی از غلامان میرزا شاه حسین سپردند تا مراد قتل آن حضرت کرده بمقتضای شرع مطهر و شعشع وجود آن مردود را از صحیفه هستی ستردند ❊ شمع سان هر کس که سرکش او فتاد ❊ همیشه چون شمع آخر سر بباد ❊ هر که پای از حد خود بیرون نهد ❊ سر دهد بر باد و تن در خون نهد

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شیخ شاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه

چون آفتاب شجاع و کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بفروغ رخصت تعدد ازدواج محلیه نزاع [illegible] الابتهاج طوایف امم می آید و جمال [illegible] حرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی [illegible] و مآثر طبقات بنی آدم را بآن زیور آرایش می فرماید بنا بر علی هذا در سنه تسع و عشر و تسعمائه که مساعدت توفیق ازلی ساحت اقتدار پادشاه [illegible] کامگار در گردن عروس [illegible] حمایل [illegible] تایید لم یزلی از ورای استار غیب سر کحظ صورت مطلوب دیگر در نظر انور چهره می گشود مهم سازی [illegible] ب از جناب [illegible] واجب الاحترام می کشاد

ومشاطهٔ روزگار اطاعت گذار عارض عرایس اعاظم زمان سپید وسیده و مقام ما آرایش جیداو خاطر
پادشاه والاثراد متوجه آن شد که از ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شیخ شاه شروانی که در ریاض سلطنت وجهانبانی
پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت وکامرانی را بر شیخ شریعت غرا در آغوش آمال وامانی
کشیده ابواب جشن وسرور بر روی روزگار همایون آثار بگشاید و جهت تمشیت این مهم در پنجشنبه بیستم شوال
سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخار الصدور والنقبا
امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی و در پی یک توامی جازم شیروان گشته از عقود جواهر والماس و از نقود
ابیض واحمر تومان از قماش نفیسه مصری و فرنگ چندین شتروار و از اسباب تازی رهوار پس از حساب و شمار
برای سر انجام آن کار همراه بردند و شیروانشاه وملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه را که
امارت دستگاه را باقدام تعظیم واحترام استقبال نموده با حسن وجهی وابلغ صورتی شرایط ضیافت ومهمانداری
بجای آوردند و چون شیخ شاه دانست که سبب تشریف قدوم مخادیم جیست انگشت قبول بر دیده نهاده سر افتخار
ومباهات باوج سماوات سانید و در ساعتی که برجیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود وزهره زهرا منظر
مرحمت و ولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد ناهید سپهر دولت واقبال در
عقد ازدواج پادشاه با استقلال منتظم گشت و امرا ومقربان شیروانشاه زر وجواهر بسیار نثار کرده تهنیت
ومبارکباد از ایوان کیوان درگذشت آنگاه شیخ شاه براق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی پرداخت
واسباب تجمل وحشمت آن مخدره سرا پردهٔ عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت نظم بدو داد از کنیزان
پرستار ٭ هزاران لعبت ناهید رخسار ٭ سراسر گلرخان سرو بالا ٭ همه سیمای خورشید سیما ٭
ز غلمان پری رخسار رومی ٭ ز زنگی زادگان آبنوسی ٭ هم بخشیده چون شب ورو ز ٭ همه پوشیده جلقبهای
دوز ٭ ز گوهرهای در طشتها ٭ ز زر کش حل وبالش از تصور ٭ ز احمال پی فی یکی صد شتر بار ٭
ز کتانهای رومی چند خروار ٭ عنایت کرد چندان مشک و عنبر ٭ که از بویش جهانی شد معطر ٭
ز خرگاه و ز خیمه اوچندان ٭ کز آن شد تنگ صحرا و بیابان ٭ ز خرگه خانه چون هفت معمور ٭
ز مجلد خیمه چون هفت بور ٭ مکمل ساخت چندان اسب واستر ٭ بکام وزین مرکب زر گوهر ٭
شترها واهسته بر تجمل ٭ بیابانها برنده بر توکل ٭ تمامی جهاز وجل مذهب ٭ قطار و تنگ از ابریشم
مرتب ٭ و برین قیاس شیروانشاه از غرایب رغایب آنچه توانست ترتیب نموده عماری زرنگار بنقش عقیق شعار

بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت محمد الحضرت نقابت و منقبت معه امارت رتبت
و در پی یک انواع انعام واحسان بتقدیم رسانید و ابواب عذر خواهی گشود و در چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه
مذکوره که منزل سهوتج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا بپایهٔ سریر اعلا رسید و پادشاه کامران
صاحبقران نیز اعاظم امرا وارکان دولت را باستقبال روان گردانید و خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن
وطوی پرداختند و پرستاران سراپرده پادشاهی مجلسهای وسیع الفضا بمفروشات زر دوزی بزین ساختند نظم
مرتب گشت چندین حجله ناز ٭ شد ابواب سرور وخرمی باز ٭ زهی انداز صحرا افت تزیین ٭
لبان تنقصورت خانهٔ چین ٭ ز تبخیر گلاب ومشک و عنبر ٭ معطر شد فضای شهر و کشور ٭ و در ساعتی
سعادت اقتباس مخدرهٔ محفوفه بدولت واقبال ناهید اوج سلطنت واستقلال دولتخانه همایون رسیده در روز
پنجشنبه بیست و ششم در دلگشا سحی تبریز فضای که هوای جان فزایش با نسیم روضهٔ بهشت روح پرور و آب خضر
آبش مانند نسیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنگ
و قانون ونوای عود وارغنون از ذروهٔ سپهر بوقلمون درگذشت و در مجلس فردوس آثار پادشاه گامکار
ساقیان خورشید رخسار و ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا رحیق رنگین تر از عقیق و شراب صافی تر از
همیر اهل تحقیق باکواب واباریق وکاس من معین بگردش آورده و خوان اسلالان فرمان بردار انواع اطعمه
گوناگون ولحم طیر مما یشتهون وفاکهة مما یتخیرون در شیرهای زرین و سیمین که مرصع بود بجواهر و اسرثمین
حاضر ساختند و قلاجوع را مدرود کردند سازندگان خوش آواز چنگ در عود و چنگ زده سر دم با آهنگ دیگر لوازم
تهنیت بتقدیم رسانیده ومغنیان نغمه پرداز با الحان دلگشای نواهای فرح فزای بزبان مدحای دوام کامرانی
آفتاب آسمان کشورستانی گویا گردانیدند نظم که ای شاه عطابخش جوانبخت ٭ مقامت باد دایم فروهٔ تخت ٭
بکف باد ا ترا جام امانی ٭ در آغوشت عروس کامرانی ٭ شبستان جلالت باد انور ٭ ز شمع عارض خورشید پیکر ٭
ز اقبال تو بادا چشم بد دور ٭ فضای ملک از عدل تو معمور ٭ و چون جمشید دوشن چهر از رزم سپهر خانه زیر
مجلهٔ مغرب گشته نقش اتفاق لذات بر لوح ضمیر نگاشت ومشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب را شانه زد
نقاب حجاب از پیش روی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از
بارگاه فلک اختصاص بخلوت خانهٔ خاص خرامید مقارنهٔ سعدین اتفاق افتاد و برجیس اوج شرف و ناهید
از ناهید برج قرب و بخت یاری کام دل حاصل کرده دست مهربانی بند از گر آمال وامانی برگشاد نظم

پس آنگه پادشاه نیک اندیش *نظم* کشید آن سیمتن را جانب خویش ؛ نهاد انگشت بر کام امید خویش ؛
از آن شد لعل گون درج سعید خویش ؛ دری در حقه از نقره افکند ؛ کز آن در حقه شد یاقوت مانند ؛
بالماس تخلع گوهر سفت ؛ سخن زین بیش اینجا کی توان گفت ؛ علی الصباح که خورشید فیض گستر بر سر سریر فرازی
بر آمده و از انعام عام هر که وجود حاضران بزم شهود را بلباسهای نگار رنگ پیراسته و بار دیگر بزم سپهر شعاع طلعت
مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخاست و پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم
بر مسند شهنشاهی سلطنت و سرافرازی نشسته امرا و ارکان دولت سایه جهان گشته نقود امتعه و اجناس و نقود
در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند *نظم* که ای از نور رایت چشم روشن ؛
ز فرقت افسر شاهی مزین ؛ مبارک باد بر تو این عروسی ؛ غلام تو سپهر آبنوسی ؛
بزمت باد دایر جام خورشید ؛ یکی از ساقیانت باد ناهید ؛ رخت از ساغر اقبال گلگون ؛
عدویت را دل از اندوه پرخون ؛ و بدستور روز پیشتر مجلس عیش و عشرت مرتب گشته نوای نای و نوش
بلند گردیده و دست عطابخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و تاجهای مرصع
پوشانیده و زمره اهل طرب را و بیخ شاه را که مصحوب مهد زرنگار ستر عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان
بنواخت و سرور مستوفی بین موجب در بزم نشاط نشسته در آن ایام هر روز با نعام هزار تومان از نقد و جنس
سروران را متحیر و سرافراز ساخت ؛ بمیمنت پادشاه هفت کشور ؛ ز دست ساقیان ماه پیکر ؛
کشیده پیوسته جام ارغوانی ؛ باهنگ رباب و نغمه چنگ ؛ ولیکن سر گران خاقان عادل ؛
ز کار ملک و ملت نیست غافل ؛ همه وقت از کمال صدق و نیت ؛ بود چشم و دلش سوی رعیت ؛
ندارد جز رعیت پروری کام ؛ نخواهد جز رواج دین اسلام ؛ و لله الحمد و المنه در پناه حمایت ایزد
متعال در دار السلطنه تبریز سریر سلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن
فیکون سر رضا بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت بپیرامن ضمیر منیر نمی‌گذارد
و یمن دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بیزوال عمده ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا
نهایت دجله در معموری و آبادانی بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال
و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در اقطار ممالک محروسه جرات ابواب
فسق و بدعت بر روی روزگار نبسته اند گشوده سوختگان تاب آفتاب حوادث از منن سابقه در ظلال لطف عنایت

لایزال

لایزال او می‌آرامند و گرسنگان بوادی حیف و تعدی اوقات سابقه امن و امان خسته و مشاهده سگرسید ادنا
امر محال می‌پندارند اکاسره طلب مقدار و قیاصره کردون اقتدار از صولت آوازه دولتش چون برگ بید از تند باد
میلرزند و پلنگان قله کهسار و نهنگان دریای زخار را از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بیابان همه خشک در برابران
سوزان گدازند معمار اجتهاد اصابت آثارش همواره تعمیر مبانی دین قویم را پیش نهاد همت ساخته و ضمیر مهر تنویر مصروف گردانیده
حسام ذو الفقار کردارش پیوسته در انجام مواد طغیان مخالفان ملت مستقیم اهتمام می‌افزاید مقصد همت
همایونش از تسخیر اطراف و اکناف استیصال اعدای دین مبین است و مطلب نهمت میمونش از سیر در اقطار
آفاق اشاعت سید المرسلین جزم جای آنست که اهل اسلام از سر صدق با خلاص تمام ؛ متصل دست دعا برداشته
روی در قبله جاوید آرند ؛ دولت و نصرت او را بنیاد ؛ طلب بالله از فلک پی انباز ؛ بود لایق بجمال لایق او و بیان
که گوینده و راد عاهر زمان ؛ شمه از بدایع وقایع حالات و اندکی از نوادر فضایل و محاربات این پادشاه
عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشایی و اوایل ظهور نیر معدلت و عالم آرایی
الی یومنا هذا این بود که خامه مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نموده امید بکمال کرم جاوید بیان است
که من بعد آفتاب دولت دریا نوال پادشاه سپهر اقتدار بر نشیب و فراز عرصه سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابنده
عمر و کامرانی این سپهر جهانبانی بر طبق کریمه اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام
جهانبانی امتداد یابد ؛ جنابش را دولت ملازم ؛ ز جوهر کی عرض را انفصال است ؛ بحمد الله که ذیل دولتش را
بجیب روز محشر اتصال است ؛ و چون دعای جاه و جلال این پادشاه سلطنت و استقبال از مقدمه مسلمه
سابقه محقق میکرده و بر جمیع افراد امم واجب و لازم است و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم گشته کلک سخن
گذار بسوال امتداد و ازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت میدهد آنگاه موجب
التزامی که در تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی از فضلای عظام این دوران میمنت
انجام مینهد *نظم* الهی که این شاه فیروز بخت ؛ مراتب فراشنده تاج و تخت ؛ بماناد در کامرانی بسی ؛
مرفه بامال او هر کسی ؛ دلش روشن از نور علم الیقین ؛ تمام جهان بیش ازین **گفتار در انتقال شاه جنت**
جلیل مکان شاه اسمعیل ملک لم یزل خالق امر از جل که بارگاه علیاش بستون دوام بر پاست و
سراپرده کمال لایزالش بسرادقات ثبات و [illegible] در فوق و معلا بر طبق [illegible]
کثیر الافاده وهب صاحب [illegible] تعلق گشته و مبانی زندگانی ذی سعادتی خواهد که از هبوب صرصر اجل نقض

وعلی فرزند آینه در بیشتر اوقات و ازمنه اتفاق میفتاد که بی حضور باستاد علی و ... سبوق کرده بودند که
حکمت درین سبق و مقصد پزشکی تقدیر عروض مرض خبر وقوع و صلاح و کفارت ذنوب برایا است و از آنجاست که بزرگان
سلف و پیروان شاه نجف از حلول اجل بی سابقه سببی و تعلل احتجاب اجتناب نموده اند و هنگام رفع و عرض مناجات
اشتغال بدین منوال را از کریم متعال مسالت فرموده اند و الحمد لله که این عطیه جلیه و عنایت ایزدیه بنسبت
حضرت شاه مغفرت پناه بسمت قبول یافت و پرتوی از انوار امداد و حافیت حسب کرار در وقت اشتغال بر وجنات
احوال فرخنده فال شاه تافت چه بعد از فراغ خاطر همایون از معاندان دولت افزون و پس از معموری ملک و ممالک
بیامن معدلت پادشاه نصفت شعار خسرو عجم و عرب بساط عیش و طرب مبسوط داشته بیشتر اوقات در دور
و مصاحبت ندیمان اخلاص آیین دور جسته بصفای ایشان اصغا می فرمود و بنا بر این کیفیت مقتضی
بزوال و رترا ید بود و بالآخره مزاج از منهاج صلاح منحرف گشت و طبع سلیم از نامن نقص تمام در حرکت آمده از
مرحله اعتدال در گذشت چنانکه از شراب دوام و قلت و طعام نقص تمام باحشا رسید و جگر آن پادشاه
جگر دار از کار رفته بسهال کبدی عارض فرات حسبه صفاتش گردید که آن حضرت سقوط اشتها و عدم میل بغذا
برتبه رسید که از بوی طعام ابا می یافت و حریفان صحبت این کیفیت دریافته در وقت خوردن طعام از مجلس
اعلا بیرون رفته خمیر نفس را بمواد اکل می انباشتند و چون بمجلس در می آمدند در اخفای بیرون رفتن کوشیده
نام طعام را چون طعام بر زبان نگرده میدانستند حکمای مسیح دم و اطبای حذاقت شیم هرچند در معالجه و مداوی
سعی و اجتهاد بظهور رسانیدند فایده نداد و ساعت بساعت ضعف قوت گرفته طبیعت از معارضه آن عارضه
در عقبه عجز افتاد ؛ درین دقیقه بمانده حساب حکما ؛ که آدمی چکند با قضا کن فیکون ؛ فروغ جوش
منحرف ز جنبش اهل ؛ بلای عجز فرو رفت پای افلاطون ؛ صلاح طبع جو روی فساد روی نهاد ؛
نماند بهره درست و علی قانون ؛ لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمایه در ییلاق اوجان
آن جان جهان باجابت یا ایها النفس المطمئنه بنعیم روح و ریحان رسیده اطاعت ارجعی الی ربک راضیه
مرضیه کرده در زمره ارباب فلاح داخل گردید غریو کوس رفقان اندوه آیره امکان مرا از تخته وجود من و شیبه
مسموع سکان عالم بالا گشت و قطرات عبرات حجله نشینان تتق عصمت و عفت و مقربان مرتبه نصفت
ورافت از طبقات ارضین در گذشت طنطنه کوس شاهی و صدای نوبت ظل الهی که هر شام و سحر صیت شوکت
و آوازه مهابت خدام سده سلطنت در ساحت مملکت می انداخت کان لم یکن گردید و رایت ظفر پناه و لوای

وبسکاه که در چمن اقبال طوبی مثال سرافرازی مینمود از صرصر اتفاق نابود در اجون نخل یابس برهنه و عریان
دید تیغ بیدریغ که از آثار انوار ش ظلمت وجود مخالف نابود گشتی در زنگنای غلاف رفته از سر تا قدم سیاه
پوشید و کمان قبان کرسان خم بردن زمان عنبر را در خاک و خون انگخته بی شد تیرها به مصیبت
زده پریشان و درگردید القصه بعضی از امرای صاحب رای و سپرداران همواجماعی از شمل و سلطان و کلیک سلطان
نقص بزلال بضایع فایده اندود معتبر بان را تسکین داده محرمان سراپرده خلافت و نزدیکان آستان معصوم از
واقعه جسد آن حضرت را از تخته به تخته انداختند ؛ جهان کار را زین گونه بسیار کرد ؛ زمانه نخستین این کار کرد
همانست این چرخ فیروزه فام ؛ که گردید گرد سر جم و جام ؛ همانست این زال سیاه نقاب ؛
که در عقد جم بود و افراسیاب ؛ آنگاه عالیجاه سیادت و افادت پناه امیر جمال الدین عطاء الله استرآبادی
که عمری منصب صدارت آن حضرت متعلق بآن جناب بود در غسل آن خسرو بی بدل در آمده و بتعلیم غسل و تکفین
بر نهج سنت خاتم النبیین و طریقه مرضیه امیر المومنین مشغولی نمود و پس از تهیه اسباب سفر آخروی و رعایت
واجبات و سنن مصطفوی بسیاری از استادکان درگاه خلایق پناه و برخبانه اش نماز گذاردند و بعد
از ادای صلوات جناب مومی الیه بهمراهی نغز از وجدان پاکیزه سیرنعش آن حضرت را باردبیل برده در جوار آبا
نامدار و اجداد عالیمقدارش دفن کردند ایها الناس پس حال مکان که فسحت عالم را گنجایش جانش نبود از تحمه و قعه
تا گریز و تخت بی ... منزل گزیده و جوهری که از فروغ طلعت و طلعت فاقو مانند تا قد و رخ ارسطان عدم مختفی میبود
از تاثیر حادثه ... خیره و غینه خاک گردید رحمه الله علیه و علی سایر السلاطین الذین هم هداه الدین و کانوا سعید ون
اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون گفتار در جلوس شاه طهماسب بر سریر پادشاهی و سنه ظل الهی
قال الله تبارک و تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها مدلول این کلام هدایت انتما و مفهوم این
موصوف بوصف یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا انگه مالک الملک بی همتا الذی لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء
و از اعجاز سمات که ثبوت سریک بر صحایف روزگار جمله لیل و نهار دلیلی است قاطع و برهانیست ساطع
بر قدرت کامله و حکمت شامله اش آیتی را که برقم نسخ کرفا تمه رساله وجود ما صدق ممکن و متحتم ناید پستی آن
وجن است از صفوه صحت ساره ابطال حایل فرمایند یا از الواح ضمایر مکان به تیغ نسیان محو نماید بهتری
از آن ؛ یا مانند آن بقلم ابداع و خامه اختراع بر اوراق آفاق ثبت کرده نظم نقاشی از آن کاین خط مشکین بقوام است
یارب چه تماشای عجیب در قلم اوست ؛ بر ضمایر منشی آثر و اتفاق لطایف حل فراید در خواطر قدیم النظایر مستتر است

کلام معجز نظام ربانی مخفی نماند که آیات کلام الهی اگرچه مورد خاص است لیکن حکم عام است پس امثال این
مثنوت جلیلة الفواید و مانند این معلومات [illegible] القواید در مواد بعضی از سلاطین و فرزندان عدالت آیین
ایشان که بمیامن تأیید رب العالمین صفحات عالم بی ثبات مبین له آیاتند سمت صدق تواند داشت
چه در بسیاری از اوقات واوان چنان است که بعد از انتقال ایشان از جهان گذران اولاد امجاد که موجب صیت
یا از دو فور جمعیت متعهد امر سلطنت و متصدی منصب خلافت میگردند و اجتماع اسباب جهانداری و ارتفاع
رایات کامکاری غایت سعی و اجتهاد مبذول داشته چراغ دولت دودمان قدیم البنیان آبا و شان رفیع
و اجداد عالیمکان خویش را بدستور زمان ایشان یا بهتر از آن روشن و فروزان میدارند و باستعمال
تدبیر صواب نمای و صدمت تیغ جهانگشای حراست ملک نموده مخالف خایف را در پیرامون ممالک و حوالی مسالک
نمیگذارند ولله الحمد که بتوفیق پادشاهی بی شبه و نظیر الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر شاه دین پناه
سکندر رتبت خلافت دستگاه شاه طهماسب زاد الله سبحانه عافیة البرایا فی ظلال معالیه و جعل موقع اکثر
و السعادات ازمنة ایامه و لیالیه باین امر موفق گشت زیرا که در چاشتگاه روزی که در شب پیشین آن واقعه شاه
یعنی انتقال شاه مرحوم پناه دست داد بتوهم آنکه اشخاص فتنه و فساد که در زوایای فترت مترصد وقت و فرصت
[illegible] آمده بویرانی مبانی عافیت مسلمانان مبادرت نمایند دیو سلطان و کپک سلطان که دو میر صاحب تیغ پر
سالح زده معرکه دیده بودند و در نظر ارکان دولت شاهی بمنزله دو نواب ظل الهی وقع تمام داشته بنابر صیت
و وفور قابلیت دست حق پرست شاه را گرفته بجای پدر بر اورنگ اختر رنگ پادشاهی نشاندند و مجدد رایات
اقبال آیات خلافت و جهانبانی و اعلام اعلام سلطنت و کشورستانی در عرصه گیتی نصب کرده صیت بهجت
و جلالت بمسامع مجامع عالم بالا رسانیدند آنگاه خدام درگاه فلک اشتباه و ملازمان آستان جهان پناه
از امرای عظام کشورگشا و سرداران کثیر الاقتدار و غیرهم از اعالی و اعاظم زمین تبعیت و بیعت از صدق نیت بوسیده
حلقه فرمانبرداری در گوش و غاشیه خدمتکاری بر دوش انداختند و لوح ضمیر سعادت پذیر را بنقوش
محبت سلسله مصطفوی نبوی تزیین داده لوای ولای مرتضوی در ساحت گنجینه سینه برافراخته پس زمانه
باین ترانه در آن مجلس پادشاهانه که رشک [illegible] گفته نظم

جدت ورق زمانه از ظلم بشست ⁂ عدل پدرت شکستها کرد درست
ای قد تو قبای شاهی شده چست ⁂ هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

آن شایسته تخت و خلافت را می طلب نمود آنگاه آن دو امیر پادشاه نشان باتفاق سهام امر وکالت کرده

دست بسیاری از عالم ظفر را که در اوقات حیات شاه مرحوم بر مردم مظلوم را می آوردند از دخل در امور دیوانی و مهام
سلطانی به تیغ سیاست کوتاه نمودند و ضوابط دیانت و مناط معدلت و انصاف در اطراف آن اکناف سمت انضباط
داده جناح رحمت و احسان بر مفارق عالم و عالمیان گشودند و الحال که از هجرت فرمانفرمای ملک اصطفاء علیه
من الصلوات انماها و من التحیات ازکیها مدت نهصد و پنجاه و دو سال منقضی شده روز بروز قوت اقبال
و مواد جلال آن خسرو عدیم المثال در تزاید است مسئول و مأمول از موجب [illegible] و قبول آنکه تا انقراض ادوار
و انصرام روزگار در اقطار و امصار روشن منار بود وجود نامیزان [illegible] القاب گرامی وی زیب و زین داشته
باشد و هذه الدعوة انما استجاب لانها قد نشات من القلب السالم بالنسبة الی السلطان العادل العالم
ذکر رسیدن حکام از نزد شاه در ایالت سام میرزا و وکالت خان عالی مقام چون قریب بمدت دو سال
اهالی ممالک خراسان در ظلال معدلت و احسان دورمیش خان محفوف و مقرون بجمعیت اوقات گذرانیدند
خبر کلفت اثر فوت شاه مرحوم شایع گشته فتور بمواد احوال ترک و تاجیک و دور و نزدیک راه یافت و شاید مخفیه
فواید امنیت از بیت المعمور وجود بیرون آمده بسوی ویرانه عدم شتافت و بعضی از سرداران سرحد و بیرون
چون دود بخار ضلال و خیال استقلال در مغز و دماغ راه داده و اهمی نمودند که رقبه از ربقه اطاعت دورمیش خان
بیرون آورند و قدم در بادیه فساد نهاده سد یاجوج فتنه را باستقلال آلات تخریب منهدم سازند در خلال
این احوال کسی از نزد پادشاه صاحب کمال یعنی شاه طهماسب آمده بشارت جلوس آن خسرو جوان بخت
بر تخت سلطنت بجای پدر بر اورنگ اختر رسانید و حکم آورد که بدستور ایالت ممالک خراسان متعلق به شاهزاده
مظفر لوا سام میرزا بوده دورمیش خان لله اتالیق و فاتق مهمات ملکی و مالی باشد و ولات و ولایات دار و مکان منسوبات
و مضافات اطاعت ارشاد کرده منصب و عزل او معزول و منصوب باشند از نزول این خبر خیر اثر و از
فیض غمام این احکام [illegible] غایره طغیان منافقان انطفا پذیرفته گل امنیت در چمن مملکت شکفته گشت و
سرادقات جلال و استقلال دورمیش خان بامداد و عنایت سبحانی از سپهر نورانی درگذشت گفتار در آمدن
سلاطین اوزبکیه بطلب دار السلطنه هرات و ظهور آفات و وقوع محاربات پس از وصول خبر فوت شاه
بجر در [illegible] ماوراء النهر خواقین جنگیزی و سلاطین اوزبکیه اجتماع نموده از آب آمویه عبور نمودند و لوای
ظلم و انتقام مرتفع ساخته سد یاجوج آشوب را باستقامت تیغ و تیر کردند و این خبر بدار السلطنه هرات
آمده نواب خانی بصواب دید آصف ثانی بتهیه اسباب قلعه داری مشغول نمودند تا رسیدن مخالفان سطا سر

هرات تمامی ضروریات محاصره مانند تعمیر برج و باره و جمع کردن ذخیره و احداث کوچه‌بند ترتیب نمودند و بر بیرون
بلده کوچ کونجی خان در قریه شامیانه که از نفس شهر تا آنجا نیم فرسخ شرعیست شامیانهٔ جلوس برافراخت و ولد وی
ابوسعید سلطان از حواشی پل قرا تا قریه فرزن رحل اقامت انداخت و سیونجک خان در باغ مراد نشست
و باغ آهوانه و حوض عبید خان و صحرایان مملو گشت حاصل که نفس بلدهٔ هرات را اوزبکان ستمکار در میان
گرفتند و دورمیش خان نیز حراست دروازه فیروزآباد را از جانب یمین تا برج خاکستر و از طرف شمال تا برج
امیر بابا محمود بخواجه حبیب الله تعلق فرموده و دروازه عراق را ملا اهل بهادر را با تبلیغ ساخته سهو علی را
دروازه خوش را بخلعت تعیین نمود و پاسبانی دروازه قبچاق را در عهدهٔ احمد بیک تورکال کرده حسین خان را
که از اولاد حسین میرزا اشتهار داشت در دروازه ملک رایت حراست برافراشت و نواب خانی
با زمرهٔ از قورچیان و ملازمان شاهزادهٔ عالمیان در ساحت کوه اساس حاضر بوده که هریک از سرداران
حارس را که مدد احتیاج شود او را امداد نمایند آنگاه مردم کوچ کونجی خان و ابوسعید سلطان از طرف
دروازه فیروزآباد جنگ پیش آورده ملازمان خواجه حبیب الله و غازیان دولتخواه ایشان را مانع شده نگذاشتند
که قریب بکوچه‌بند آیند و در آن اوقات بکرات طوایف اوزبکیه در مقام کارزار درآمده هر کرت آن جمعی
بی غیرت شکست یافته خائبا خاسرا بجانب معسکر خویش مراجعت نمودند و چون معلوم اهل خلاف شد
که انتزاع بلدهٔ نادرهٔ هرات از تصرف شجعان معارک مصاف بوسیلهٔ محاربه و مقاتله متعسر است بل متعذر
کوچ کونجی خان که مقدم سلاطین چنگیزیه بود از طریق ملایمت و استمالت پیش آمده نشانی به دورمیش خان فرستاد
مضمون آنکه ترک نزاع داده از شهر بیرون آیی و متعلقان بلده را تسلیم نمایی در سلک ملازمان و سرداران
انجا منسلک باشی راه یافته از خوف بیرون آیی الا از صدمت تیغ عالمگیر با توریه آنچه دیگران مجرب دیده‌اند
بعد از اطلاع دورمیش خان بر مضمون این نشان اشارت فرمود تا در جواب منشیان آستان سلطنت
آشیان از زبان شاهزاده سام بکوچ کونجی خان نشانی در قلم آوردند بدین وجه که مسطور میگردد قدوة الخواقین
کوچ کونجی بعنایت خسروانه مستظهر بوده بداند که نشانی که به دورمیش خان فرستاده بودی منظور نظر آمد
از تو بغایت عجب است که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور و اختلاط با نزدیک و دور از وی امثال
این امور استدعا نمایی نظم ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری
باید که در روز طلب رحیل کوفته بجانب ملک خود مراجعت نمایی و از غضب قیامت نهیب تیغ بندگان درگاه شاهی اندیشه

درحفظ

در حفظ و ناموس خود و کتابی با بشارت دورمیش خان نشان مذکور را نوشته بکوچ کونجی خان ارسال نمودند
پس از اطلاع مشارالیه بر مضمون منشور سلطان طوایف اوزبکیه ابواب مراسله مسدود ساخته در مقاتله مفتوح
نمودند منتهز هدم بنای طغیان ایشان بعد از انقضای چند روز از محاصره و محاربه آن قوم عالمسوز در وقت
نصف النهار دورمیش خان بر فراز برج سلطان احمد میرزا که مشرف است بر باغ مراد برآمده جمعی از دلیران را بسرداری
قورچی باشی خویش محمد بیک که بعراق بیک مشهور بود بجانب باغ مراد که معسکر سیونجک سلطان می‌نمود فرستاده
فرمود که آنچه مقصود ماست در جدال و قتال بظهور رسانید و درین جای که لشکر ازدحام محاربه از روی تفصیل
مشاهده میشود هر کس از شما که در مقاتله مساهله نماید بر تیغ سیاست مجروح و بیروح خواهد شد غازیان رستم
توان که آن مقدمات را از آن خان بلند مکان استماع نمودند برسمند جلادت سوار شده بطرف باغ مراد در
حرکت آمدند و چون بباغ سفید که محل طایفهٔ اوزبکان پاسبان بود رسیدند بین الطرفین غبار حرب و کین برانگیخته
شده اوزبکان حارس از تحریک تیغ و نیزه غازیان بستیز طریق گریز پیش گرفته دلیران بسرعت روی از باغ
سفید درگذشته تا درباغ مراد راندند و یکی از شجعان پشت تخته بضرب شمشیر در باغ را بگشاد و اتفاقا در آن وقت
عبید خان نزد سیونجک سلطان آمده با یکدیگر صحبت میداشتند که زمرهٔ از اوزبکان سراسیمه و مضطر
نزد ایشان آمده گفتند که برخیزید که لشکر قزلباش درآورده بباغ درآمدند سیونجک سلطان که این سخن
شنید از مجلس خاسته از غایت خوف و هراس بر روی آب افتاد و عبید خان خود را با اسب خویش رسانیده
در غایت وهم متوجه باغ آهو که لشکرگاه وی بود گردید و چون درمیان اتراک این سخن مشهور است که یاغی
یاغی بر اقینی بالملابس یعنی یاغی حال یاغی را میداند غازیان نصرت‌شعار آن خیال کرده درون باغ از مبارزان
رستم نظیر جمعی کثیر در پیرامون منزل سیونجک سلطان حاضر بودند ضرب و حرب چنین در باغ نمود جولان سمند
قلم در مضمار فوت سلاطین اوزبکیه از نواحی هرات و بیان فوت خان عدالت صفات و دلیری
چنین نمود و لاوری غازیان شجاعت آیین گشت و معلوم مخالفان شد که کار فتح دارالسلطنه هرات از رتبه امکان
درگذشت آخر روز دیگر از شجاعت ملازمان دورمیش خان که اول شام ظفر ایشان طایفه اوزبکیه از ظاهر هرات
کوچ کرده بصوب بلاد ماوراءالنهر نهضت نمودند محصوران هرات که از مدت محاصره نجات یافته فتحی چنین مشاهده نمودند
بعد از اقدام بر مراسم شکر این نعمت عظمی از تنگنای حصار بیرون آمده در فضای عشرت بر بساط استراحت آسودند
اما چون عادت مستمر افلاک حیی لایزال و حکمت مقترن بمنفعت ملک متعال الذی لا یهتز باختلاف النقار علی ساحت عظمته

وجیرة ته والاسیل للنقص والخلل الی ارکان ملکه وملکوته بنسبت بعضی انمواد برین نهج جاری شده که ذی شوکتی
که رخت هستی از سفینه دریبه دنیا بساحل منزل عقبی نقل کرده مشتهیات جسمانیش بمستلذات روحانی
تبدیل یابد و دست تقصار ط حیات او را در نوردیده از ین تنگنای محنت فزا انقضای یا منقص پس رساند
جمعی که در پرتو آفتاب قابش پرورش یافته از فیض سحاب مکرمتش نشو ونما یابد رخت آینده از عقب وی بزودی
متوجه آن مقام میکردند ونزد همگنان عیان است که علاقه ربط وخصوصیتی که شاه مرحوم را بنسبت دورمیش خان
بود بهیچ یک از امرا وعمده ایشان نبود بنا بر علی هذا بس از وقوع فتح مذکور بچند روز از شرب مدام وقلت میل
طعام نقصان تمام باحوال آن عالی مقام راه یافته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و روز بروز ضعف قوت پیدا
و خفت مرض اتفاق نمی افتاد تا آنکه در بعضی از شهور سنه اثنین وثلثین وتسعمایه آن جوان خالص النیت
از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشیده وبسبب فقدان ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا
از اندوه خمار خلاص گردید نظم درین ره خواه سلطان خواه درویش ؛ بآخر شربت مرگ آیدش پیش ؛
درین بستان که جای خرمی نیست ؛ گیاهی بی تقاضا زاد آدمی نیست ؛ بعد از حدوث این واقعه محرمان ارکان
ایالت ومخصوصان سده جلالت آن عالی طبقت برنهج شریعت مطهره غسل داده وتکفین نموده سادات بارکات
وصلحای حمیده صفات بروی نماز ادا کرده از شب باسی که گذشت جنازه اش مصحوب خضر چلبی که بصفات طالب
علمی ودیانت موصوف بود واز قدیم الایام ملازمتش مینمود بصوب مشهد مقدس منوره رضویه علی موطنها
السلام والتحیه گسیل فرمودند مسود این اوراق در وقتی که جنازه آن حاکم باستحقاق را از منزلش بیرون
آورده بجانب مدفن میبردند از بی تحاشا بر سر راه ایستاده بود آن مقدار فریاد از خورد و بزرگ و مرد و زن مسموع
شد که بتحریر وتقریر چنین آمد که از ان تیسیر پذیر نیست همانا که قلق واضطراب اولو الالباب وارباب عمایم وغیرهم از
خواص وعوام در واقعه آن حاکم نیک نام ثمره معاش پسندیده واخلاق حمیده او بود رباعی
یارب چکنم با که خورم این غم را ؛ وز دل بچه بیرون کنم این ماتم را ؛ حیرت زده ام جز این نمی دانم که فتاد
جان سوز مصیبتی همه عالم را ؛ رحمة الله علیه وعلی سایر الولات الذین کانوا یعدلون اولئک یعفون الناس
ولا یضرون ذکر جلوس حسین خان بجای دورمیش خان بر مسند حکومت وکیفیت قتل خواجه حبیب الله بر
طغیان شاملویان گمراه بعد از فراغ از تجهیز وتکفین خان مغفرت دستگاه خواجه حبیب الله باتفاق
واجماع امرا واعیان دولتخواه در آن حضرت همان روز حسین خان را که برادر حقیقی خان مرحوم بود و تا از زمان

امیر

از سوی ... میشود ونکاپش برسند للهکی سام میرزا نشانده وخود بسایر مقربان وارکان دولت دورمیش خان
در خدمت ایستاده او را بمراتب عالیه رسانیدند مصرع صد سر نشاندیم یکی جای تو نگرفت ؛
زیرا که بنابر عدم اشتمال ذات حسین خان بر جزو نادری که در ملک داری لازمست کاری مردم شاملو وبعضی از ترکان
دور و اطاعت حکم وی کرده از فرموده اش تجاوز مینمودند وزمره از اهل نفاق نسبت بخواجه باستحقاق
مجاهد شده ابواب نزاع می گشودند وخواجه مشار الیه کیفیت فوت دورمیش خان وجلوس حسین خان بجایش
عرضه داشت کرده بدرگاه شاه ارسال نمود وپیش از انجام این مهام طایفه از مردم شاملو وزمره از مفسدان
شوم بر وبا غوای اهل حسد فی جیدها حبل من مسد بخاطر شامت آثر قرار دادند که هرگاه فرصت یابند قصد حیات
خواجه مکرمت سمات را بتند باد بیداد منهدم سازند در خلال این احوال مبلغی که از مواجب رسوم چندی از
شاملویان نزد وی آمده وجوه منکسر خود را طلب مینمودند خواجه را اعراض شده جوابی که از ان تسلی یابند نگفت شاملویان
آواز بلند کرده گفتند که چون مواجب کمیل نمیدهید ما را از نوکری میرزا معاف داشته رخصت ده تا بهر جا که خواهیم
رویم خواجه در جواب فرمود که شما را رخصت است ایشان در برابر گفتند که پس خطی بنویس که خط راه ما باشد
خواجه از کمال اعراض دوات وقلم طلبیده بدست خویش خط رخصت ایشان را نوشته ومهر کرده تسلیم ایشان نمود
ایشان در ساعت نزد یار احمد خلیفه که با تبلیغ وسپاه ایشان بود رفته ومنصب داروغکی میرزا بوی تعلق داشت رفته
شرح اعراض خواجه زیاده بر آنچه بود خاطر نشانش فرمودند یار احمد خلیفه که منصب اشتغال انتقامات نشسته نوکران
وتا سعان خود را طلب داشته بر قتل وی اتفاق کردند روزی از ین وقایع سراج الدین سلطان عم دورمیش خان
حسین خان وخواجه حبیب الله وسایر امرای دولتخواه را از بی ضیافت به یتاق خود برده طرح بزم یافت تمهید
ودر اثنای صحبت یار احمد خلیفه وبسیاری از شاملویان چون صیغه قضیه عدم فضول مواجب و رخصت که خواجه
از روی اعراض بایشان داده بودند گو ساختند وی از دیانت سخن در آمده بسبک تفرقه در شیشه خانه لهباسی
اهل مجلس افکنده خواجه در جواب آمده وامرا واقایانی که در آن محفل حاضر بودند فرمودند که آنچه باب الزام است باد در
میان خویش توزیع کرده بزلال وصول آن آتش اعراض شاملویان فضول نشانیم خواجه معمای الکلفت که این
مبلغ را من نیز از خاصه خود سامان میتوانم نمود محتاج بامداد شما نیستم اما بعد ازین قیل و قال تحصیل
امانی وامال این جهال موجب تنزیل است وهرگاه این تنزیل را قبول کنیم امور ملکی ومالی بدستور اوقات
حیات دورمیش خان منتظم نمیشود واز عدم تمشیت این امور اختلال موفور بمهمات مملکت راه میشود یار احمد

خلیفه که از خواجه این سخن استماع نمود با مردم خویش اتفاق کرد که هم درین صحبت وقتی که خواجه رحمت
از می مغان سرگران کرده حامل نعش را از گرانی سر سبکبار ساخته بجام باده فنا او را در خواب سازد ع
که مست باید ازین عالم خراب گذشت ؛ سراج الدین سلطان چون ازین خیال فاسد آگاه شده بارها
خلیفه را ازین فعل شنیع منع کرده گفت که مناسب نیست که در خانه من این فعل شنیع قبیح واقع شود
آن قبیحان که از سلطان این سخن بشنیدند از آن اندیشه معصیت پیشه متقاعد شده وعده این امر را بروز دیگر
حواله نمودند **نظم** ای که میخواهی ملالم یکدو روزی صبر کن ؛ گر غم هجران تو امروز یا فرداست این ؛
آنکه هنگام اشتهار زمام مال بهادر که در عداد امرای سام میرزا معدود بود از پی جراحت خواجه بادمر رفته گرد
مشارالیه را بخانه وی رسانید **نظم** صبحگه بر جا شد این چمن ؛ زد علم نوروز فشان نسترن ؛
اعنی صباح روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اثنین وثلثین وتسعمایه که خواجه از خواب مستی بیدار شده
دید که گلهای سرخ در باغچه اش در غایت رعنایی شکفته هوای صبوحی در سرش افتاده اصحاب صحبت را
طلبید و غافل از آنکه ساقی اجل روزی دیگر به پیمودن جرعه فنا در داد در خواب خواهد ساخت و ناقل تقدیر ازین گلشن
تغیرپذیر او را انتقال فرموده در فضای یامن عالم عقبی قصر عشرتش خواهد افراخت در اثنای تهیه اسباب و جمع
اصحاب خبر رسید که شاملویان از پی قتل خواجه و اتباع سلاح بسته در باغ شهر که منزل جناب سام میرزاست
جمعیت کرده اند در حال خواجه مظفر تکچی از مجلس وی برخاسته متوجه باغ گشت که آن مفسدان را نصیحت کرده تسکین دهد
ایشان بسخن خواجه مظفر متقاعد نگشته بجانب منزل خواجه متوجه گشته و اطراف آن منزل را احاطه کرده
ابواب قتال و جدال باستعمال تقالید تیغ و تیر کشودند خواجه مرحوم که دید که مردم شاملو در قتل و خونریزش
بجد اند و اجتماع ایشان از پی ایهام و تخویف است یکی از زندگان خود را گفت که بر بالای بام رفته آواز برآرد
که ترک جنگ کنید که آنچه از مواجب شما باقیست بی قصور و کسور ادا سازیم ایشان در برابر تیر و تفنگ انداخته
ازین حرکت شنیع متقاعد نگردیدند بالضروره ملازمان خواجه نیز قدم در میدان محاربه و ممانعت استوار
داشتند غبار کارزار در هیجان آمده ساعت بساعت مردم خواجه کم گردیده مبارزان زیاده میشدند بالاخره
شاملویان زور آورده بدرون منزل مومی الیه درآمدند و دو پسر نیکو اختر او را که شرح شمسیه با حاشیه میر
سید شریف از روی استحقاق مطالعه مینمودند در نظر وی بقتل آوردند و تمامی اثاثه و ملازمانش را معروض
تیغ ساخته درویش بیک روملو که سرداری طایفه از پی ریحان دون بود خواجه مرحوم را که مشارالیه است التماس

نمود

نمود که مرا نزد سام میرزا بر اگر کشتنی باشم مرا در نظر حضرتش بقتل رسان درویش بیک ملتمس او مبذول
داشته جامه بر سرش پوشانیده پیش انداخت که از شاملویان قاتل کسی او را نشناسد اما بنابر اثبات دعوی افتخار اعلیم لا
ساقه والا استعداد موسی قدمی چند که خواجه در دهلیز بیرون رفته بود بعضی از آن ظلمه او را شناخته شمشیر در وی
فرو بردند و بدستور سایر ملازمان شهد شهادت نوشیدند انا لله وانا الیه راجعون **نظم** هر کس ز می مرادش
جامی یافت ؛ وز شاهد عشرت زندگی کامی یافت ؛ پیمانه عمر او چو شد مالامال ؛ مانند دو کیمیا سرانجام یافت
القصه در آن روز معصیت اندوز از وضیع و شریف زیاده در صد نفر به تیغ ظلم کشته شدند از جمله کشتگان مظلوم و شهیدان
مرحوم المشهور بین الاعلام والاعاظم میرزا قاسم است که بی مبالغه نادر زمان و منفرد دوران بود چه در طلب علم محبت
فهم و سرعت انتقال و استقامت طبع همتا نبود و در شعر و انشا و حسن خطوط و اختلاط و خوبی صحبت نظیر و عدیل
نداشت گویا که مصداق مفهوم این بیت که **نظم** روشنایی تیز زبان طلبید ؛ محفل فروز انجمن آرای فرزانه ؛
ذات خجسته صفات او بود و این رباعی از نتایج افکار اوست **رباعی** بر ما ستم ای شوخ ستمگر تا کی ؛
ما را لب خشک و دیده تر تا کی ؛ بر خاک ره تو داد خواهی چند ؛ وز دست غم تو خاک بر سر تا کی ؛
و مع ذلک از زور پنجه و شجاعت و دلاوری قصب السبق از شجعان مطلق میربود علیه رحمة الله الودود و پس ازین
کوشش و خونریزش چه بیک نور کمال که در میان ملازمان و دوستان منتظر الوکاله بود بتکفین و تجهیز خواجه و اولاد
و احفاد و غیرهم از مقتولان آن روز کرده در مدرسه خواجه ملک نزد گران آن مظلومان را دفن نمود ارباب عبرت
و اهل اعتبار را باید که سرعت زوال نعمت دنیا را بچشم عبرت از خواجه مشارالیه مشاهده نمایند که بدین نازکش را
که سرو قدان عرش و نازک بدنان زیبا در سایه سرو و سنبل یاد مینمودند در وقت نقل از منقل بی پنج کفن برهنه
و عریان ساخته بر سنگ و ریگ پاشان اخته کشان کشان میبردند **نظم** زمانه چو بیداد است آباد از نخست ؛
عقاب از پی کبک بغرت گشته ؛ پس از حرمت در میان چمن ؛ تنش را بخاک مذلت کشد ؛ و در اوقات
همین سال یعنی سنه اثنین وثلثین وتسعمایه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید
بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان را که از اساطین سلاطین زمان و از اعاظم خواقین عالیشان بود
بر سلطان ابراهیم ولد سلطان بهلول که فرماندهی هندوستان بود ظفر یافته دارالملک دهلی و دارالسلطنه آگره را
مع توابعها تصرف فرموده و عرق کرم حمیتش در حرکت آمده دست لک بخشی بر ابواب خزاین و دفاین سلاطین
ماضیه آن ممالک باز کشود و مجملی از احوال آن پادشاه جمشید خصال آنکه بعد از طغیان طوایف اوزبکیه و استیلای

معاندان خاندان تموریه حضرت پادشاه از ممالک موروثی که آن عبارت از بلاد ما وراء النهر است حرمان نموده
در ولایت کابل بسر میبرد و احیانا از پی اختلال و طلب منال ایجانب منازل اقوام هزاره و افغان و حشام
و صحرانشینان لشکر کشیده مترصد وقت میبود در خلال آن احوال قاید اقبال عنان توجهش بجانب آورد
بصوب ولایت بهره که متعلقه ممالکت هند است و از کابل تا آنجا تخمینا بیست منزل مسافت در حرکت آورده و طایفه
مردم افغان که در آن ولایت جهت حراست ساکن بودند چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه شدند گریز پیش
اختیار کرده ولایت مذکور را باز گذاشتند و نواب پادشاهی آن ولایت را تصرف کرده بمردم از اهل اعتماد
سپرده بصوب کابل مراجعت نمود از انقضاء مدت نامعلوم بجانب ولایت مذکور لشکر کرده بعد از وصول بمنزل
مراد معروض پادشاه جلالت نهاد شد که حاکم ولایت لاهور که از معظمات بلاد هند است در عدم ثبات قدم
و اختلاف خیل و حشم شد حاکم ولایت بهره است لاجرم پادشاه شجاعت شیم از ولایت بهره بطرف لاهور
نهضت فرموده فتح آن بلده علاوه فتوحات سابق گردید و از صدمت تیغ کشورگشای خسرو جهان آرا خوف
و هراس بسیار در دل هندیان راه یافته آوازه شوکتش باطراف و اکناف بلاد هند و سند رسید **تمهید بساط**
سخن در فتح دار الخلافه آگره باهتمام پادشاه عالمیان یعنی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه چون
فتح دار الملک لاهور سلطان ابراهیم و بعضی از افغانان بهم رسیده لشکر عظیم جمع کرده از دار السلطنه آگره که پای
تخت وی بود بطرف دلی در حرکت آورد بخیال آنکه پادشاه چون از نقل وی خبردار گردد لاهور را که گذاشته رجعت
خواهد نمود و حال آنکه این حرکت خسرو با برکت را در حرکت آورده بتجدید مسموع پادشاه با تمکین شد که امرای
وی از متفرق گشته رقم در ربوبی کشیده اند و هنگام کارزار و بوقت گرمی معرکه گروه دار در محاربه اهمال
کرده او را امداد نخواهند نمود و بعضی از مردم آگاه ملازم وی بودند این مضمون را عرضداشت کرده بملازمان
پادشاه ارسال نمودند آنگاه پادشاه و خورد و بزرگ سپاه ظفر اقتدار او را استقبال کرده در موضع
پانی پت که از آنجا تا بلده دلی دو منزل است تلاقی فریقین اتفاق افتاده مدار ارض و سماء ایشان را عیوب
میدان حرب ساخته دست تقدیر پادشاه بی تغیر ابواب مقاتله بر ایشان بگشاد حربی عظیم بوقوع انجامید
و بعد از کوشش و کشش طرفین و تهییج غبار فتنه و شین نسیم مخبره شمیم فتح بر پرچم اعلام نصرت اعلام
پادشاه گردون غلام وزیده و سپاه سلطان ابراهیم روی بانهزام آورده تیغ شیران با بستان بابری و چابک
سواران میدان دلاوری عساکر هندی را تعاقب نموده تیغ خونریز بر آن قوم بی ستیز نهادند و سنگ تفرقه

در شیشه خانه جمعیت ایشان انداخته متعالیه تایید ملکه مجیب ابواب فتح و فیروزی گشادند از ثقات استماع افتاده
که در حین فرار سلطان ابراهیم با معدودی چند در تنگنای ویرا از قریب مسطور تحصن نموده و مردم پادشاه آن
تنگنای را احاطه کرده بتحریک تیغ و تیر از کبیر و صغیر کس ایشان مغرور بقتل آورده و سلطان ابراهیم از کمال
وهم و بیم در زیر کشتگان پنهان شده و از آن منزل اختفا بصوب عالم بقا انتقال نمود انا لله و انا الیه راجعون
و پس از تاثیر این فتح عظیم پادشاه کریم بخش بلده دلی فتح و دست کلک بخش و بی قفل از ابواب خزاین و دفاین
آن ملک برداشت و از نقود و اقمشه و طلا و جواهر آنچه مخزون بود همه را بر سپاه و محتاجان دولتخواه قسمت کرده
در فضای دل گشای آنجا نیز قصر همت برافراشت آنگاه امیر قتلو قدم را که از معتمدان محترم بود در آن
مملکه از پی حکومت گذاشته بطرف دار السلطنه آگره نهضت فرمود با آن مملکه رسید خزاین آنجا نیز ارباب
طلب را از تعب احتیاج بیرون آورده مایده پرفایده کرم مبسوط نمود چنانچه بمبالغه و تکلف فوایدی که از آن پادشاه
مکرمت پناه بر سپاه و مردم آگاه و ارباب عمایم از اکابر و اعاظم شرفا حاضر و غایب و سایل و طالب در
ممالک هند عاید گشته از حاکم و ملوک در عرصه عالم بنیان کرم اشتهار دارند گشته از جمله همه آن خسرو
و الا فرمود که هر سال مبلغ شش ده هزار تومان تبریزی برسم سیورغال بر ارباب استحقاق بلاد هند شفقت فرمود
و هر کس از هر جانب که بدرگاه سلاطین وی آمد از محتاج و صاحب تاج و عالم و جاهل و قابل و ناقابل بحصول
مقصود مراجعت نمود مامول از کرم کریم مطلق معبود در حق آنکه در این وقت تحریر روح منیرش از شمایم روح
و ریحان و نسایم مراحم و غفران مبتهج و مسرور گرداند و من الله العون و المدد **ذکر رفتن بیرون سلطان**
از مشهد مقدسه بدرگاه شاه و آمدن عبید خان در بلاد خراسان بعد از جلوس شاه عالمیان بیرون
سلطان که بحکم شاه مرحوم و استصواب دورمیش خان در مشهد مقدسه رضویه علی اقدسها السلام و التحیه
بامر حکومت قیام مینمود و بدرگاه جهان پناه رفته کوچ و مردم خود را بسرداری یکی از فرزندان در ولایت مسطور
گذاشت و چون بعز بساط بوسی آستان خلافت نشان همت اعزاز یافت بنابر سببی از سببیات بدست
کپک سلطان کشته گشته عنان بصوب عالم آخرت تاخت و چون خبر اختلال فاراهای در خانه شاهی و خلو مشهد منوره
از بیرون سلطان و مردن دورمیش خان و قتل خواجه حبیب الله و میاهای دار السلطنه هرات بسبب استیلای
شاملویان بگوش عبید خان رسید لشکری فراهم آورده از آب آمویه عبور کرده نخست بولایت مرو شاهجهان آمده
از آنجا بعد از قطع مراحل و بادیه در ظاهر مشهد مقدسه رحل اقامت انداخت و مردم بیرون سلطان و ولایت بکلبا

ازاوزبکیه است کرده و برج منیع و رفیع متمکن شده و عبیدخان نیز بجمعیت تمام در میدان محاصره قدم استوار داشته
از منزل مبلغ درگذشته و چون مدتی از محاصره منقضی گشت و محنت محصوران از حد طاقت و توان درگذشت
عساکر اوزبکیه برایشان غالب آمده ولایت مشهد بتصرف آنقوم مردود درآمده و بعد از وقوع فتح چنین عبیدخان
یکی از معتمدان را در آن ولایت گذاشته بصوب دار السلطنه هرات لوای توجه برافراخت الکاء و ولایت غوریان
و [...] که از منسوبات هرات است معسکر ساخت و مردم وی از پی تاخت و تاراج در اطراف و ولایات و کو
رفتند حسین خان برج و باروی دار السلطنه هرات را تعمیر نموده دروازه‌ها را [...] مقیمه و سپاه ایران سرآمد
کنده‌ها و کوچه‌های بیرون شهر را نیز باحداث دیوار و بروج باستوار محکم فرمود و عبیدخان در آن بیابان
که داخل [...] بود در آن ولایت [...] در فصل بهار و استوار الیل و نهار که سپاه نامیه در صحرا و کوه
بساحت ظهور آمده در قریه شامیانه که شهربند هرات و قصبه شامیانه نزول افراشت و بخت آنرا از مهوسان
شهر و محبوسان بی بهره گرفته انهار عافیت آن دیار را بخاک و خاشاک ظلم و اعتساف انباشت و اوزبکان
ظالم راه‌ها و گذرها باز داشته که از جنس خوردنی کسی چیزی به درون شهر نبرد و منقول است که شخصی در لباس
گدایی از راه [...] گذشته اندک نمک به درون شهر آورده و بهمان لباس از شهر بیرون آمده در اردوی [...]
یکی از خباثت سرشتان بخان بیان نمود که مردی متصف بصفت گدا اندک نمکی به درون شهر برده خان عادل [...]
در عدالت خدا آن نامراد حکم کرده یکی از ظلمه او را گرفته نزد وی آورد و چون نظرش بر آن مسکین بیچاره افتاد
فرمود که او را ریزه ریزه فرموده بقبح وجهی بقتل رسانیدند نعوذ بالله من ذلک و من شر النفس البهیمه و در آن
اوقات محاصره در بعضی ایام جمیع اوزبکان تمام قریب بکوچه بند آمده غازیان بهادر پس ایشان در موقف
قتال ثبات قدم ورزیدند و هر کرت از ایشان بسیاری [...] و بقیه خایب و مقهور [...]
مراجعت مینمودند از اتفاقات حسنه که متفرع بر قوت دولت شاهی است آنکه بعد از انقضای شش ماه
تخمینا که عبیدخان در تضییق [...] سعی و کوشش نمود و بجز خسران و نقصان و صدمه و ظلم و طغیان امری بر
و آزار وی مترتب نگردید [...] امیر الامرا او با تسلیح جمعی اوزبکان [...] بود از بلده بخارا برآمده بر عبید
[...] اعراض و اعتراض کرد که از نشستن و جنگ کردن در کوچه بند دار السلطنه هرات فتح نمیشود و لایق آنکه
درین دور [...] اطراف و جوانب شهر را فرو گرفته جنگ سلطانی اندازیم [...] بوسیله چنین جنگی شاهد مطلوب را
بچنگ آریم از اتفاق [...] ایران عساکر اوزبکیه بر این داعیه روزی دیگر [...] از پی تماشای کوچه بند با معدود

چند

چند سوار گشت غافل از آنکه [...] برین خیال مقرون [...] ساعتی دیگر و الی اجل شحنه روح را از
بند بدنش اخراج خواهد فرمود و [...] از تغییر مقدر خیر و شر مخالف و معانده را [...] مستولی
ساخته جزای قبح عملش را بر وی خواهد نمود من نکردی کنم قصاص مگوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است
القصه بعد از تماشای بسیاری از راه‌ها و گذرها گذرش بکوچه بندی که در محاذی برج خاکستر احداث یافته بود فتاد
ملازمان و نوکران خود را در یکی از محوطات آن حدود بازداشت مصلحت آنکه غازیانی که در آنجا است کوچه بند مینمایند
هرگاه مشاهده نمایند که جمعی کثیر بجانب ایشان میروند البته باتش دادن و انداختن تفنگ و خدنگ اقدام
مینمایند بنا علی ذلک فردا وحیدا بطرف آن مهالک از پی تماشا در حرکت آمده در آن حین توپچی از [...]
آن سرزمین از فراز کوچه بند دید که از جانب مخالفان سواری دلیر و بی‌ملاحظه می‌آید در حال تفنگی بجانبش
انداخت و [...] مشار الیه فی الفور از پشت زین بروی زمین افتاد و تفنگچی خود را بسر وقتش رسانید
و سرش را از تن جدا کرده با اسب و یراق نزد حسین خان برد [...] از آنکه آن سر از آن کیست
حسین خان و حضار مجلس که اسب و یراق او را دیدند گفتند این سر سرکردی از سرداران است از جهت این مظنه
در تحقیق مبالغه کرده از کمر قبای وی مهری بیرون آمده چون آن مهر را بکاغذ زده ملاحظه کرده دیدند که در آن
منقوش بود که العبد [...] حسین خان و امرا [...] که سر امیر الامرای عبیدیه است مسرت و بهجت تمام
ایشان را عارض شده سجدات شکر بجای آوردند و نواختن نقاره و شادیانه اظهار سرور و سور نموده در آن
حال کسی از ملازمان وی از پی تحقیق قتل وی به بیرون شهر آمده و نزد حسین خان رفت و کیفیت حال [...]
از روی تفصیل عرض نمود و منافقان که [...] باستیلای مخالفان قتلش را بر آن وجه که وقوع یافت از محالات
اعتقاد مینمودند در صورت یقین دیدند از مردم صادق القول استماع افتاده که در اول همان روز که این قتل [...]
واقع شد از ولایت استراباد [...] که بحکم عبیدخان حاضر شده [...] که [...] چنین
شکفته و منبسط ندیدیم و در آخر همان روز [...] شکسته شده آن انبساط بی‌نهایت به قبض اندوه بی‌نهایت تبدیل یافت
مرکز فلک [...] بخند در هیچ مراد کام کارم بخند لب بخنده قطره آب را تا خون دو دیده در کنارم بخند
اما کیفیت قتل زینل خان آنکه در آن اوقات که میان امرای درگاه شاهی بسبب منصب وکالت و دخل در مهمات
ملک و ملت نزاع واقع بود [...] که قصد یکدیگر میکردند و زلال صفای [...] اشارات سرداران صواب نما
غبار نفاق [...] و زینل خان چون از این نسبت آگاه شده [...] را که اعظم آقایان [...]

دهقانان هر سو دو با قومی از غازیان در ولایت استراباد که داشته از پی دفع خلاف و طرح وفاق متوجه ملازمت پادشاه
باستحقاق گردیده و پس از وصول آن صوب صواب و ادراک شرف از تقبیل آستان خسرو کامیاب با امرای
منابع و سرداران مانع ملاقات کرده بنصایح فایده مند و مواعظ دل پسند بعضی از ایشان را از سبیل جلیل
مخالفت بیرون آورده در خلال این احوال خبر طغیان عبید خان در بلاد خراسان و محاصره دار السلطنه هرات بنابر
استیلای آن قوم بی ثبات باردوی شاهی آمده زینل خان باشاره پادشاه عالمیان از جرجان باولکای
خویش معاودت نموده در اثنای قطع مسالک خبر رسید که زینش بهادر با کثیری از اوزبکان شجاعت نهاد در ولایت
استراباد بر مسند حکومت نشسته اتفاقا بسبب عدم قوت مقاومت باوی رشته حیات گسسته
بالضروره زینل خان در آن نواحی توقف کرده کیفیت استیلای مخالفان را بنواب شاهی عرضه داشت کرد و التماس
نمود که جمعی کثیر از غازیان کشورگیر جهت امداد وی روان نمایند در آن منزل شب و روز انتظار عساکر نصرت شعار
کشیده و روزی بشکارگاه با چندی از مردم خویش سوار شده در حین اشتغال باخذ صید و طیور بکرو شید
بسیاری از اوزبکان حرامی و زره در آن شکارگاه رسیده صید آهو و نخجیر بصید ارواح جوانان و پس
تبدیل یافت و قبض تعرض قابض ارواح ذوات گشته بسبب مشغولی شکار بجانب صحرای عدم شتافت القصه
در آن موضع میان آن دو گروه منازع محاربه عظیم واقع شده بنابر کثرت اهل خلاف و قلت فارسان میدان مصاف
و اوزبکان حرامی بر غازیان گرامی غالب شده زینل خان کشته گردید و بقیة السیف از روی شش طریق فرار اختیار کرده
این خبر محنت اثر باردوی شاه و عسکر مخالفان حال تباه رسید بیان اندکی از بسیار تجیبات محاصره هرات
و نجات محصوران بسبب توجه خسرو گردون توان چون ایام محاصره بلده هرات صانها الله عن الآفات
امتداد یافت و مرض جوع شیوع یافته قافله سعت عیش بدار عدم شتافت مسکینان و ارباب و کلانتران
چاره کار در آن دیدند که از اوسط الناس و ادانی و آنانی که بتشیع ظاهری شهرت ندارند با عیال و فرزندان
عاری از نجابات و غلات از شهر بیرون کرده ما و آذوقه ایشان را ضمیمه کرده ذخیره سازند و جهت این خراج
و تدریج دروازه غازیان در شب تعیین کرده نویسندگان شهر بر ایشان مشرف ساختند امتثالا لامر والی
از ادانی و اعالی بعضی طوعا و زمره کرها از اسباب خانه و اسباب خواب و پلاس کهنه که داشتند بر پشت
بسته و دست عیال و اطفال خویش گرفته متوجه دروازه میشدند و از هجوم خواص و عوام در آن ایام مرتبه رسید
که بسیاری از مردم شب ان روزی در پیش دروازه با کوچ و متعلقان میان ما و پابان توقف مینمودند تا نوبت

بایشان

بایشان میرسید و بعد از رسیدن نوبت رجال قزلباش مردان را برهنه کرده و زنان ایشان را عریان ساخته
در تمام ایشان را بر هم زده تحقیق مینمودند که نقدی یا جنسی نفیس از شهر بیرون نبرند و پس از تحقیق و تفتیش از خانه
داری که عبارت از مرد و زن است مبلغ صد و پنجاه دینار تبریزی ستانیده ایشان را اسیکه میشدند و از دروازه
گریزان بیرون میرفتند و در کوچه بندهای بیرون شهر غازیان بدیشان همین معامله میکردند حاصل که
قلت مردم در درون بلده هرات در آن اوقات بمثابه شده که در بازارها احیانا کسی از رعایا و غیرهم از برای نظر
در می آمد و یکمن نمک بسنگ دار السلطنه هرات که سیصد و شصت مثقال است بمبلغ سیصد دینار تبریزی شد مع ذلک
کمیاب بود و ارباب تنعم گوهر الماس را از غایت نزاکت مزاج بر دست نگرفتی با پارچه نمکی در پیچ دستار پنهان و در
وقت خوردن طعام آن را از دستار بیرون آورده اندکی از آن بر روی نان میسودند و چون از طعام خوردن
فارغ میشدند تمام آن را بر پارچه نهاده در پیچ دستار پنهان مینمودند القصه چون مدت هفت ماه تخمینا محاصره امتداد یافت
خبر عافیت اثر شاهی باردوی میامون لکن طریق تباهی شایع شد مقارن این حال خبر رسید که زینش بهادر که سابقا
مذکور شد که بحکم عبید خان در ولایت استراباد میبود با مقدمة الجیش لشکر شاهی در ولایت مسطور محاربه کرده
کشته گشته و این واقعه مصحح خبر توجه عساکر نصرت مآثر شده صبح که از اثر توجه نیر اعظم خیل و حشم مواکب منهزم
گشته فضای جهان از ظلمت طلوع زنگی شب پاک گردید و ظلام سپاه شام از اشعه تیغ قهرمان عرصه سپهر
انعدام یافته فروغ قرب وصول خسرو افلاک باطراف و اکناف رسید عبید خان از ظاهر دار السلطنه هرات
کوچ کرده متوجه ماوراء النهر گشت محصوران بلده مذکوره که چنین فرجی ایشان را میسر گشت پس از ادای مراسم
شکر حضرت عزت از محبس بیرون آمده در فسحت استراحت آسوده و چشم ایشان بتهیه اسباب پیشکش نواب
شاهی پرداخته تا ملی رایات منتظر وصول رایات فتح آیات میبودند تا آنکه حضرت شاه دین پناه بسعادت
طواف منوره و مشهد معطر خلف خیر البشر اعنی امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام من الله تعالی مشرف گشته
از روحانیت آن حضرت بمتنا المعهود فتح و ظفر شتافت و چون بحسین خان رسید که لوای بالای خسرو سکندر
احتشامی از ولایت معهود متوجه این حدود است در حال بر جناح استعجال بصوب معسکر پادشاه صاحب کمال
در حرکت آمده در ساعت سعید و زمانی میمون از نایبان باردوی عالی رسیده و بانواع نوازش و پرسش تجید
عالیشان یاد گشته از امثال و اقران بعنایات بیکران ممتاز گردید و غازیان رستم توان از آمدن حسینخان
قوی دل شده و جوش و خروش فارسان میدان جنگ از سپهر دو رنگ در گذشت اما مجملی از حال عبید خان آنکه

چون منشار الیه ببلاد ماوراء النهر رسید نزد کوچ کونجی خان که دران اوان سلطنت آن مملکت بوی تعلق داشت رفته سر عرض بعضی
از مقدمات مرغبه او را در محاربه با جنود مظفر ورود شاهی متفق ساخت آنگاه جانی بیک سلطان با فرزندان و سایر
سلطانان اوزبک در مقام اتفاق در آمده رایت توجه بجانب لشکرگاه پادشاه عالم پناه برافراخت و با لشکری بسیار و حشری
دور از شمار برافخت سلاطین بشجاعت آیین از آب آمویه گذشته در موضع ساوجمش از توابع ولایت جام تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و حرب عظیم بوقوع انجامید و قادر مختار زمام مرام در کف پادشاه پاک اعتقاد نهاد و شرح این واقعه
متوجب از عطیه توفیق الهی تیسیر خواهد یافت انشاء الله العزیز چون ابلق سریع القلم در معرکه ماجرای خسرو محتشم
با عبید اوزبک در موضع ساوجمش از توابع جام و انهدام اساس جمعیت باهتمام پادشاه شدید الانتقام
سبحان قادری که گوی معارک این کهن دشت انقلاب اندوز بنابر اشتعال نایره تیغ گرم روان دشمن سوز از آثار
اهتزاز نسایم حکمت با اوقات اوست و پاک مقتدری که سروی مسالک این مجمع تغییر پذیر بهت زمهریر شجعان
کشورگیر از اقتضای هوای تقدیر و ارادت اختیاری که مهب انجم عنصری کوی فطرتی که بتجلی فرماید بنا می شدید البنیان
طغیانش بسان منظور قصور شجاع وادی امین بیک چشم زدن فروریخته مبانی جمعیتش در ساحت بی راحت
شاید و نباید قهاری که اراده کثیر الافاده اش گاه باز دیاد جلال او امتداد اقبال ذی شوکتی تعلق گیرد
بوزیدن صرصر تدبیر مخالف و استعمال آلات تخریب معاند خالف قصوری در اساس شوکت و فتوری در اساس
دولتش پدید نیاید توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مصداق
این سیاق کلام و ما صدق مفهوم ملایمت انتظام آنکه سابقا مذکور شد که با وجود کروشیده عبید خان بعد از تجم
مدت مدید در قرشی شتامیانه استقلال برافراشت و بار محاصره دار السلطنه هرات قیام نموده خشم غایت
مسلمانان را بخس و خاشاک ظلم و تعدی انباشت بمجرد شنیدن رسیدن مقدمه لشکر نصرت اثر پادشاه عالیمقام
بولایت اسلام و قتل زخش شمشیر غازیان مظفر روش از ظاهر هرات کوچ کرده طریق فرار اختیار نمود و پس از
وصول مقصد با لشکری چند مانند دیو و دد موافقت و مرافقت سلاطین اوزبکیه از آب آمویه بعزم رزم منتسبان خاندان
مرتضوی عبور فرمود و چون این خبر مسامع مجامع ساحت خلافت و ملکوش هوش تیغ بندان آستان مصون از
نقص و آفت رسید مجموع ترانه شادمانه اهل بهجت و مسرت کرده در حرکت بی سبب دشمن مرمهاد از برق و باد
غارت فرموده مترصد وقت و فرصت بوده طالب ملاقات میبودند تا آنکه در موضع ساوجمش از ولایت جام
تلاقی فریقین اتفاق افتاد و مرد و گرد و تشکل و مستعد قتال گشته دست تقدیر مالک الملک بی شبه و نظیر الذی بیده الملک

وهو علی کل شیء قدیر محاربه دشمن بر روی طرفین بگشاد لاجرم صبحی که شاه وحید این طارم اخضر بر ابلق کوه پیکر سپهر
انور سوار شد و تیغ خون آشام از نیام شام بیرون کشیده و فسحت مملکت انجم را از عساکر گردون مراتب کواکب پاک ساخته
فضای ارض و سما را فروغ بخشید یعنی صبح محرم سنه ۹۳۵ پادشاه شجاعت نهاد و خسرو پاک اعتقاد پس از سودن جبین اخلاص
بر خاک نیاز و عرض مسالت بپروردگار کریم چاره ساز زره توکل پوشیده و جرعه انعام عنایت از دست ساقی کوثر نوشیده
پای مبارک در رکاب ظفر ایاب آورد و در بخش دلدل شعار همسند تیزرفتار سوار شد و میمنه عساکر نصرت مآثر را بسرداری
جوهه سلطان تکلو و حسین خان شاملو ترتیب داده و در میسره حمزه سلطان حاکم شیراز را با شلیغ و شیر بیشه شجاعت و دلاوری
و نهنگ جلادت و رزم گستری سرخیل محبان علی ولی محمد خان شرف الدین اوغلی ابابسیاهی از فارستان میدان
پردلی طرح ساخته بنفس همیمنت سمات و ذات مرتضوی صفات در قلب سپاه نصرت پناه لوای اقبال برافراخت
و سلاطین طاغیه اوزبکیه نیز در برانغار جنود مرده و جانی بیک سلطان با فرزندان بازو اشته عبید خان سپه داری
جوانغار را تعهد نمود و کوچ کونجی خان که دران اوان سلطنت و پادشاهی آن بلدان بوی تعلق میداشت در قلب لشکر
مقام اختیار فرمود آنگاه از طرفین صوت نقاره و نفیر و آواز سورن بهادران میدان دار و گیر بگوش عطارد
عرصه سپهر مستدیر رسید در ان حال جوانان تیز جنگ و شجعان با نام و ننگ کمیت تند رو را بمهمیز سبک
سر اسپیر گردانیده و غبار تعلقات اسباب جهان بی ثبات را با آتش دمی مردانگی سوزانیده و در میدان کارزار
تاخته شد و شمشیر کین را بیکدیگر خوابانیده و دست جرات و جلادت در عرصه گیتی انداخته سنان برق آسا دران روز
اشتها از شعله غضب مشتعم حباب مغفر و تیغ سرفشان بر فرق سر زران نزول بلای آسمانی را مظهر گرز نایل در دست
سرهنگان قاتل مفسر کیفیت عذاب ملایک و خنجر لامع بر زبان قاطع منطوق انت الباقی و کل شیء هالک تیر برگ
تاثیر چون ناوک غمزه دلبران در سرا آنی ناتوانی را امتیاب میگردانید و تیغ منیره استمالی گرانان چپاپان خلاف
گشته بلیک را بسر منزل عدم میرسانید شمشیر از تیز زبانی دشمن شه گوی را خاموش میساخت و کمان از نکال نخوت
و تکبر تشت سیاب مخالف کرده حمد و ابر خاک مذلت می انداخت و تفنگ قتل آهنگ از قصب پی مرم و مرگ مفاجا خبر میداد
و ضرب زن دشمن شکن روز بهادر بنای طلسم هستی مرمتو میکشاد القصه سپهداران دست راست
مانند جوهه سلطان و حسین خان نخست بر مقابل خویش جانی بیک سلطان نیز از جایی که ایستاده بود در حرکت آمده
بریکدیگر حمله نمودند و چابک سواران تندخوی و سبکروحان رزم جوی فنون شجاعت و بهادری و شیوه جلادت
و بهادری بریکدیگر عرض کرده نقد حیات از مخزن بدن میربودند در اثنای دار و گیر استعمال تیغ و تیر آثار شکست

برامرای برانقار ظاهر شده نواب خاقانی بتائید سبحانی با جمعی از شجاعان و ملازمان مانند شیر ژیان و پلنگ دمان با
سرداران حرب بهمند جهان گرد را بجولان در آورده و بسیاری مخالفان را بتیغ بیدریغ از پشت زین بروی
زمین انداخته و کثیری را بازپس رانده در آن حال ناگاه از پی رفع حسین بکمال تیری براسب آن حضرت رسیده اسب از رفتار
باز ماند فی الفور یکی از ملازمان اسب کوتل را بآن فارس مضمار کارزار رسانیده حسین سلطان و دو خوت افغانی نیز
بعد از آن حضرت بر دشمن بی حضرت تاخته و نواب خاقانی بتائید یزدانی بر بادگیر گرم سیر سوار گشته لوای اقبال بر افراخت
بالاخره مردم جانی بیگ سلطان زور آورده چوهه سلطان را از فرار پیش گرفت و نواب محمد خان بر قبیت شاهی ملحق
شده و دل دلیرانی که در قیب ایستاده بودند از آمدن خانان تقویت پذیرفت و جانی بیگ سلطان که میران با شلیغ
از میش بر داشت در پس صف سپاه ظفر دستگاه رانده شتران را بهمی الافغان مردم اردو بازاری ار شتر پیاده بر آورده بجهه
در صف قتال و معرکه جدال در آمده میدان جنگ بر غازیان رزم آهنگ تنگ شده مخالفان آغاز کشش و کوشش
نمودند و حمزه سلطان استاجلو بعد از استیلای عبید صید پایان با سان دیگران از مقام خود کمی و بگوشه پرواز رفت
و چون هنگام گرمی معرکه مقاتله حکم عالی شده بود که توپچیان آستان خلافت آشیان بآتش دادن
تفنگ خرمن جمعیت دشمنان را محترق سازند ایشان بفرموده عمل نموده از کثرت انداختن تفنگ و گرد سمنوان
مخالفان پیدا نه صحن جنگ ساحت سپهر دو رنگ تیره و تار گشت و فریاد داد و فغان و صوت جوش و خروش
طایفه از بجیه از سپهر بلند در گذشت از نغمات استماع افتاده ظلمت و غبار بمرتبه گردید که دست از دشمن در آن
انجمن بسهولت متمیز نمیشد در خلال این احوال بعضی از جوانان استاجلو از دو ملاحظه طامره کرده از
رو گردان گشته و پای در بادیه گریز نهاده و از سر ناموس در گذشته و خبر شکست لشکر غالب در اطراف و جوانب
منتشر شده محبان خاندان حضرت مقدسه امیرالمومنین و پیروان ائمه معصومین علیهم صلوات من رب العالمین
مستاصل و مضطرب گردیدند و بسیاری از ایشان از فضای آن لشکر بتنگنای خفا منزل گزیدند و حضرت شاه
ظل اله که وقت تیره مشاهده نمود فرمود که توپچیان از آتش دادن تفنگ متقاعد گشته در منزل خود توقف نمایند
و ایشان امتثال حکم عالی نموده بعد از انقضای اندک زمانی تیرگی دود و ظلمت ارض و سما منعدم گشته روشنی فتح ظهور نمود
و صبح نصرت از افق اقبال طالع گشته شهزاده با حسن وجهی چهره گشوده علم سفید با جمعی که توپ در گرد آن علم
ایستاده بودند بنظر انور نواب کامیاب در آمد و بر آن حضرت روشن گردید که آن سیاه بخت ناامید یعنی عبید در پای
علم سفید ایستاده و در آن حین امداد روحانیت حضرت مقدسه امیرالمومنین و کرم رب العالمین دریا در جوش آورده

لن

نسیم ظفر شمیم الحق یعلو ولا یعلی نقاب از چهره پیکر نصرت اثر و بشیر که نصرا عزیزا رفع کرده ملهم غیب و مرشد لاریب
سر توجه جبهه همت شاه منصور را بکوشش و کوشش پادشاه خطاپوش گفت و از فیض غمام اکرام روحانیت مرتضوی
گل مراد در گلشن ضمیر فیض پذیرش در غایت رعنایی شکفته بنا بر علی هذا آن خلف شاهان جلادت گستر و خلاصه خاندان
حیدر صفدر اشهب برخیز از ایجاب دشمنان پرستیز بجولان در آورده و غازیان دولتخواه و قورچیان آگاه که از فرط اخلاص
و کمال اختصاص قدم استوار کرده و پای ثبات افشرده در رکاب ظفر انتساب ایستاده بودند اقبال چنین
که از آن خسرو با تمکین مشاهده نمودند همه یکجا آهنگ نیزه بار افراخته بعبید خان تاخته و بطرفة العینی دشمن ممتحن را
منهزم ساخته لوای فتح برافراختند منقول است که در آن روز انقلاب اندوز در اول روز خبر شکست لشکر شاهی
شیوع یافت از موالیان و شیعیان کرکش و خود را از زاویه و بادیه رسانیده و در ثانی الحال انهزام سپاه اوزبکیه منتشر
گشته فقیر منتک گردید

این جهان همچو شیشه ساعت ساعتی زیر و ساعتی زبر است

از مردم صحیح النقل
مسموع شده که در آن حین که بعضی از سپاه پادشاه نصرت قرین فرار بر قرار اختیار نموده سرداران لشکر اوزبکیه
و معاندان تیغ بندان آستان صفویه نزد عبید خان آمده بشارت فتح و ظفر نوید انهزام لشکر ظفر اثر بوی رسانیده
نوازش یافته مشار الیه بعد از نوازش اشارت کرد که سپاهی از دور مشاهده مینمایم و چیست که آن سپاهی
که ایستاده و در حرکت نیامده ظاهرا بقیه السیفی از سپاه قزلباش است که انجا توقف نموده اند باید که جمعی رفته و از ایشان
خبر گرفته حقیقت حال عرض نمایند بعضی از نزدیکان گفتند که شکست در لشکر قزلباش بمرتبه راه یافته که توقف
ایشان در آن مکان از محالات است غالبا چهارپایان مردم این نواحی است که در آن سرزمین بجهت چهارپایان مشغولند
عبید خان این سخن را پسندیده و گفت که این سپاه است نه از چهارپایان لاجرم چند نفر از سپاهی در
حرکت آمده و آن سپاهی نیز از جایی که ایستاده بود در جنبش آمد سپاهیان محقق چون اندک مسافتی قطع نموده
دانسته که آن سپاهی چهارپا نیست بسپاهی در آب خضر گشته عیان اختی سپاهی دیده روشن اهل جهان در جال
بسرعت تمام مراجعت کرده حقیقت معروض داشتند در آن وقت غازیان دلاور و قورچیان غضنفر سیر با تیغ آخته
نزدیک رسیده عبید خان و مردم که با او بودند فی الفور راه گریز پیش گرفته بتحقیق پیوسته که در آن وقت یکی از قورچیان
شاهی بسر وقت آن سالک مسالک تباهی رسیده شمشیر پی بر نشیب و می زد و از غایت تعارت خشکه او را اوزبکه
درگذشته قاصد قتلش نگردید و عبید خان بهمان ضرب شمشیر جوه شد یکی از نزدیکان جلو اسب او را گرفته
دیگری از عقب سپاه میراند در آن حال قورچی دیگر خود را بوی نزدیک رسانده خواست مهمش را باتمام رساند حق خواجه

که از عقب ایشان بود زخم تیر چوبی آن قوم را از آن قصه متقاعد کرده باشد و او بدین وجه که مذکور شد بتامینی رسانیده مجملا از این واقعه آنکه بعد از عبد الله خان و فرار غازیان پادشاه آگاه از بابت سپهر فلک سیر فرود آمده بر بستر استراحت تکیه کرده توجه خان ناجان بازو دلیران همت زاد را احاطه نمودند در آن وقت جانی بیک سلطان با قریب هشت هزار سوار از اوزبکان از پی آمده سیف و قتل قولباشان صبر و تحمل نموده آمده در جنبا رود و شاهی فرود آمده اقتدار شان انگار و دوشا را دو دبی عبید خان است شاه و سپاه کریز بستیز اختیار کرده بهزیمت رفته اند نواب شاه و سردار دولتخواه که دیدند که لشکر عظیم کرد او دوی ایشان فرود آمده عازم تحقیق شده در آن وقت عارس پس ... که پردیلی محمد خان شرف الدین اغلی از نواب عالی اذن تحقیق این امر خواسته قریب معسکر جانی بیک سلطان رفت و دو نفر از اوزبکان را گرفته بشاه آورده و آن دو اسیر حقیقت حال تقریر کرده خسرو عاقبت محمود داعیه نمود که بر سر جرات نشسته بر سر ایشان رود و بضرب تیغ جان ستان جانی بیک سلطان را مانند عبید الله خان از پیش بردارد امرا و سپاه ایران که در رکاب ظفر ایاب حاضر بودند مانع شده مصلحت ندیدند اما در آخر آن شب بر جانی بیک سلطان ظاهر شده که عبید الله خان از شاه عالیشان شکست یافته با معدودی چند فرار نموده است لاجرم مشار الیه با غایت کوچ کرده از عقب ایشان بسوی اوطان روان شد **ترتیب مقدمات در مصالحه میان حسین خان و عبید خان و رفتن سپاه اوزبک بطرف سجستان و کیج و مکران** بعد از وقوع این امر که تاریخ شیوع این لطیفه غیبی حضرت شاه عالمیان حسین خان را که در آن جنگ کار های بی مدار از وی صادر شده بود نوازش کرده بدستور سابق ایالت دار السلطنه هرات را بدالله کی شاهزاده سام میرزا بوی ارزانی داشت آنگاه با خیل و سپاه لوای توجه بصوب بلاد عراق و آذربایجان برافراشت زیرا که فصل زمستان نزدیک بود و تعرض مخالفان روم بمما لک محروسه میرسید و بعد از انقضای مدتی از توجه خسرو منصور بجانب بلاد مسطور عبید الله خان با جنود نامحدود از نهر آموی عبور نموده بدستور پیشین در حوالی شهر بند هرات فرود آمده و علی الصباح اندخت و آغاز اضرار و آزار کرده بنده او قات گذشته رایت ستم برافراخت حسین خان و زمره امرای ایران کار دیده که بر قلت ذخیره و کثرت ضعف رعایا و مجروح مطلع شده چاره کار منحصر در مصالحه دیده باستصواب خواجه اسحق سیوشانی که بمزید فطنت و کاردانی از سایر اولی الالباب بسمت امتیاز داشت و پیوسته در سرانجام مهام خواص و عوام اهتمام نموده همت بر امنیت و حافظت میگماشت مصالحه برین وجه شد که عبید الله خان از ظاهر هرات کوچ کرده چند فرسنگ مسافت نمایند تا قزلباش مجموع با عیال و اطفال و احمال و اثقال از شهر بیرون رفته خود را بامنی رسانند و اوزبکان را التماس کرده اند که از عقب ایشان

درآمده

درآمده اسقاط عرض و مال ایشان ننمایند و بعد از تشیید مبانی عهد و پیمان بمواثیق و ایمان عبید خان چند کوچ پس نشسته حسین خان تمامی غازیان و شیعیان و موالیان در رکاب سعادت ایاب شاهزاده کامیاب در ساعتی مشحون از سعادت از دار السلطنه هرات بیرون آمده بجانب ولایت سجستان در حرکت آمدند و چون قریب بولایت مذکور رسیدند سپه سراد قات جلال جناب میرزا شد ملک سلطان محمود که بحکم پادشاه بحراست مسعود در آن ولایت بر ایالت مشغولی مینمود یکی از نزدیکان خود را با پیشکشهای گرامی جهت پای بوس میرزا و خان شوکت آثار ارسال نمود و فرستاده ملک در وقت مناسب از بساط بوسی نواب میرزا و ملازمت خان معلا مشرف و سرفراز شده تحفه و هدایائی که داشت گذرانید و بنوازش و پرسش مسرور و امیدوار گشته بچشم سر دیده عنایات ملاحظه دید و در ورود چند که شاهزاده دولتمند در موضعی از مواضع نیمروز تمام روز بجلد انید مسامع نزدیکان آستان ایالت رسید که رعایا و سکان بعضی از منسوبات آن ولایت مانند بشت زره و برزره یاغی شده و از اطاعت و تکالیف دیوانی خارج گشته اند و مع ذالک قطع طریق و اخذ اموال رفیق و شفیق جدال فصحت قیام مینمایند بنابر علی ملک الجهات باشارت شاهزاده شجاعت صفات حسین خان با بسیاری از غازیان بر سر ایشان رفت و جنگ عظیم بوقوع انجامید بالاخره لشکر ظفر اثر بر آن قوم بدگهر و دزدان کریه منظر غالب آمده اموال بسیار و حصیل سپاه گردید و در خلال این حال معلوم شد که در ولایت کیج و مکران که قریب بولایت سجستان واقعست اموال و ملک و دینار که فرمانفرمای آن دیار است بغایت ضعیف و ترسان لاجرم رایات عالیات بصوب آن ولایت نهضت نمود و چون ملحقات و منسوبات آن متعاقب معسکر شاهزاده بر فوایدی گشت غنیمت بعدد و اموال بیرون از حد بدست ملازمان میرزا و خان جلادت انتما و دست غنایت پادشاه ابواب جرم جمیت بر روی شاه و سپاه گشاده و پس از تیسیر فتوحات و تیسیر عطیات شاهزاده عالیشان با شاه و حسین خان از آن حدود مراجعت کرده بصوب آذربایجان در حرکت آمد **تالیف این مرقومات در جلوس عبید خان بر تخت دار السلطنه هرات و ستم فرقه اوزبکیه و ظلم ایشان سمرقندیه** بعد از کوچ کردن نواب میرزا و بیرون آمدن والی ممالک دانائی از دار السلطنه هرات عبید خان با لشکر فراوان بنفس شهر آمده بر مسند سلطنت متمکن گشت و اشرار اوزبکیه و خانیان سمرقندیه دست ظلم و ستم بجانب ترک و تاجیک دور و نزدیک دراز کرده و فغان مظلومان و دود سینه از سپهر بلند در گذشت از امور که منافی دیانت و مسلمانی و مباین خصلت جهانبانی است دوران ایام از آن قوم ناتمام بوقوع انجامید آن بود که هر کسی از غرامت که اندکی جهات کمان میبرند دست و ردامن می زد او را نزد قاضی برده روبی دعوی میکردند که در اوقات حکومت

قزلباش تو سپاهی بکر حمله کرده و بر اثبات این دو مرده حاجی باطل از جناب شیخ سمرقندی یادی شهادت میشنودند آنگاه
قاضی خانی چه امن بی آنکه تحقیق عدالت گواهان نماید بموجب شنیدن صیغه شهادت ازان دو کاذب بی سعادت حکم
بقتلش میکرد و محتسبان ناحق او را بر ایشان کشان بچهارسوق هرات میبردند و سبان و دزدان قتلش می آوردند
بسیار مردم سنی مذهب که بسبب کثرت مال او را شیعی گفته دران ایام کشته گردیدند و بسیاری از شیعیان محبت ج
و موالیان بی باج که بنابر عدم تمول سالم ماندند و برات عفو رسیده و از جمله مقتولان مظلوم و شهیدان معلوم مولانا
هلالی است که نظم دلپذیرش زبان زد افواه مردم آگاه و جاری بود و بر قتل وی انگیخته زمره از اهل حسد بر عبید خان عرض کردند
که مولانا مشار الیه رباعی در هجو گفته که مصراع آخر اینست کافر باشم اگر مسلمان باشی ومع ذالک او را جهات
بسیار است بنابرین عبید خان قبیح حرکات بجیش حکم کرده و اوزبکان ناکس او را در مجلس قتل شکنجه کرده
پس از ایذای بسیار و آزار بیرون از شمار آن نادر روزگار را در چهارسوق هرات بقتل آوردند **ذکر آمدن مواکب گردون
مراتب شاهی ببلاد خراسان و فرار عبید خان برافت فقدان و خسران** بعد از انقضای مدت نه ماه که عبید خان
بر سریر فرماندهی دار السلطنه هرات تمکن یافته اوزبکان و نزدیکان ستمگر بر آنچه قدرت داشتند نسبت با اهالی
هرات بجای آوردند فتح قلعه ولایت فراه که دران اوان از الکای احمد سلطان افشار بود همت بر آن بنیاد
ساخته در یازدهم شعبان سنه ست و ثلثین و تسعمایه از بلده فاخره هرات بجانب مقصد در جنبش آمد و پس از وصول
بظاهر قلعه فراه بامر محاصره قیام نمود و احمد سلطان که حاکم آنجا بود در قلعه داری استحکام کرد و معلوم عساکر اوزبکیه گردید
حصار مذکور از قوم افشار بگرفتن متعسر است بلکه متعذر از ظاهر آن ولایت کوچ نموده بصوب هرات مراجعت کرده و چندروزی
که دران بلده بکرم و سواد اعظم گذرانید خبر توجه رایات اقبال آیات شاهی شیوع یافته در بیست و یکم ذی حجه
سال مذکور عبید خان هرات را گذاشته بطرف ولایت مرو و شاهجان توجه نمود و کسان ببلاد ماوراء النهر فرستاده
که سلاطین آن حدود با جنود نامعدود بولایت معهود آمده او را در محاربه با سپاه نواب شاه امداد و همراهی نمایند
سلاطین مذکور فرستادهای او را رخصت داده پیغام نمودند که مقابله و مقاتله با پادشاه عراق در مملکت ما مناسب
نیست و استعداد سلطنت آن دیار بتقدیر وجود جنود اولاد شاه اسمعیل از ما مسلوب اگر تو با لشکری که داری
با ایشان مقاومت توانی نمود فبها و نعم و الا انسب آنکه بملک خود معاودت کرده تیغ خلاف در غلاف کنی چه در این اوقات چنین
با لشکری دو از گذبان جانب نقد بقتل و غارت مبادرت نمودی با سپاه قزلباش محاربه کرده و ابواب فتنه
و آشوب گشودی بجز خسران و خذلان چیزی ندیدی ؛ چرا کاری کند عاقل که باز آید پشیمانی ؛ عبید خان

و خویشان معما بیانان این مقدمات استماع کرده از امداد ایشان مایوس شده با جز از مرو متوجه بخارا که موطن بوده
بتضییع خویشان خود مشغول شد و جناب شاه چند روزی که در ولایت خراسان با امرا و دوستان و اضرار دشمنان
بر سریر طرب و دراز ثبت اوقات گذرانید ایالت دار السلطنه هرات با منسوبات و مضافات برادر با جان برابر جناب
بهرام میرزا تفویض نموده قاضی خان تکلو را که از اعاظم امرای درگاه فلک اشتباه بود وکیل جناب میرزا تعیین کرده
و رتق و فتق و قبض و بسط جمیع امور ملکی و مالی آن مملکت را از کلی و جزوی بوی تعلق داد و پس از فراغ خاطر اشرف
از سرانجام مهام آن ممالک در شانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمایه لوای نصرت خسرو عالم آرای
بصوب عراق و آذربیجان متوجه گشت و بیامن دولت روزافزون پادشاه ربع مسکون بلاد و امصار آباد شده
صیت سلطنت کوس اقبال مصون از زوال از سپهر متعال درگذشت **گفتار در جلوس شاهزاده بهرام میرزا بر مسند ایالت
دار السلطنه هرات و دخل خان پسندیده صفات** چون پادشاه موید بجانب مقصد توجه فرموده خاطر فیض آثار
از ضبط و ربط ممالک خراسان جمع ساخت با تفاق همه ابواب عافیت بر روی صغیر و کبیر مفتوح نموده شاهزاده ستوده
صفات بهرام میرزا بر مسند فرمانفرمائی متمکن شده قاضی خان صلاح حال سپاه و رعایا را وجهه ساخته و با مستطوب
جناب دولت انتساب فضیلت ایاب خواجه امیر بیک که منصب وزارت آن مملکت بوی تعلق میداشت رایت نصفت
برافراخت و در رعایت ترجمت سادات و علما و غیرهم از ارباب عمایم مبادرت نموده جناب فضیلت مرتبت ملاذ
امیر سلطان ابراهیم امینی که منصب تعلیم شاهزاده کریم بازداشت و در استمالت و عدالت مبالغه کرده لوای
انصاف و اعطاف برافراشت و در بعضی از اوقات سال مسطور پادشاه عالیجاه قبلة الملوک با المجاهدات المغازی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی که از سایر اساطین سلاطین بوفور کرم و لطایف شیم ممتاز و مستثنی و افتاده کار را
دستگیر و بیچارگان را چاره ساز بود در دار الخلافه آگره که از امهات بلاد هند است از جهان سریع الزوال انتقال
فرمود و حلیه رحمت من الله الودود و فریاد که نیز کی عالم در پرتو انوارش ذره مثال تربیت یافته بود و بدان تا محشر بقدر
پادشاه مجبر و مغرب فنا متواری گردیده و فریاد که گوهری از معدن خلافت در صندوق ظهور نموده بود از تحکم فلک
بیمار پرآزار در جوف خاک منزل گزید **نظم** ای چرخ جهان خراب اگر نیست ؛ بیداد گری چه در بدیدنست ؛
ای خاک تر سینه اگر بشکافند ؛ بس گوهر قیمتی که در سینه تست ؛ و ولد ارشد آنحضرت محمد همایون پادشاه غازی بر سریر
سلطنت ممالک هند نشسته تمامی امرا و سرداران الوس جغتایی دست بیعت و تبعیت آن خسرو پاکیزه نهادند منظور
نظر کیمیا اثر ساخته خدام درگاه و سلاطین پناه بنیاد نصفت و رافت در بسیط زمین بنهاده **ذکر آمدن عبید خان ستور**

محصور شدن بلده هرات و تحریر شمه‌ای از شدت عسرت دران اوقات و توجه موکب شاهی چون مدت یکسال و نیم تخمیناً
شاهزاده حمیده صفات و خان ستوده سمات در دار السلطنه هرات بغرور اقبال و رفاه حال بسر برده فرمان فرمایی
اوقات خجسته ساعات کردند هنگامه چنان بر ستوده معهود سال که سیل طلیعت تعدی گشته در جست و خیز و هفتم رمضان
سنه ثمان و ثمانین و الف عساکر ظفر مآثر بلده هرات را معسکر نزول گردانیده و در قریه شاه‌بانه شامیانه ثبات افراخته غربا را
بر خاک مذلت نشانده و تخت آب را از فقیران لب‌تشنه و عموم و خاص باز گرفته اوزبکان ظالم بر مسالک و شوارع
باز داشت که منع آیند از آنکه از جنس خوردنی و پوشیدنی به درون شهر چیزی برده شود و لاجرم روز بروز تفحص و تشویش
محصوران هرات زیاده شده در خلال این احوال قاضی خان با خراج مردم محتاج حکم فرموده بعد از این
حکم یحیی روز فرمود که در جهات و محلات ملاحظه نمایند که هر کس جهات و اسباب وی به نسبت دیگری کمتر
باشد او را با عیال و اطفال و متعلقان و جامه خواب و لباس کهنه از شهر بیرون کنند و دروازه‌ها و کوچه‌ها می
بیرون بلده و قزلباشان شده و نویسندگان مفسد از پی تحقیق این امر باز داشت آنگاه دروازه بانان لحاف
و بالش کهنه مردم از شهر رانده را باز کرده و پنهان را بیرون آورده ملاحظه می‌نمودند که در میان پنبه شاید
چیزی نفیسی از نقد و جنس پنهان کرده باشند آنگاه میان لحاف‌شان را باز کرده در میان پیراهن و تنبان
همین بالش موحش منظور می‌داشتند و از این قبیح‌تر آنکه زنان هم پیدا کرده در دروازه باز داشته بودند
که عورات مستورات همین معامله می‌نمودند از مردم صادق القول استماع افتاد که آن زنان فاحشه در
تحقیق جست و جوی مرتبه مبالغه می‌کردند که تنبان عورتان با جنت را بیرون آورده نظر می‌انداختند که در تنبان
و چیزی کم در تنبان مستور است شاید جوهری یا سلسله طلایی پنهان کرده باشند نعوذ بالله من سوء اعمالهم
و پس از این تحقیق قبیح از خانه کوچی که عبارت از مرد و زنی است مبلغ صد و پنجاه دینار تبریزی در دروازه ستانیده
در کوچه‌ها نیز شکنجه می‌کردند فی الجمله به دفعات از درون بلده هرات کس‌ها بیرون کرده شهر مرتبه‌ای از مردم خالی شد
که بجز غازیان و شیعیان و تبرائیان کسی در آن نماند و مع ذلک از گرسنگی و ریاضت بسیاری از قزلباشان
گریخته رو به مخالفان فرستند و صیغان مصلحت آنکه غازیان از قاضی خان روگردان شده نزد وی آیند
هر قزلباشی که از شهر فرار نموده به اردوش می‌رفت او را اسیر و پوشیده ساخته تجسس ظاهر نوازش می‌نمود و معتمدان
خود سپرده در حفظ وی مبالغه می‌نمود قاضی خان دید که از کثرت ریاضت و قلت اقامت و کمال عسرت و زوال
بیشتر غازیان و سپاهیان ترک عیال و اطفال و مذهب و مشرب کرده قرار بر فرار اختیار می‌نمایند حکم می‌نمود که غازیان

در منازل و خانه‌هایی که مردم ترک خانه کرده و از شهر اختیار و اضطرار بیرون رفته‌اند در رفته از اسباب ظاهری و باطنی
آنچه یابند متصرف نمایند مستان تاراج شدند غازیان محصور و ترکان از انه اضافه و ترکه از حاکم این سخن
بشنیدند به منازل مسلمانان در آمده آغاز کاوش کرده جاها کردند و هر چیزی که صاحبان خانه در زاویه‌ها پنهان کرده بودند
همه را متصرف می‌شدند و مدت مدید اکثر اوقات غازیان به کاویدن و ویرانی خانه‌های فقیران صرف می‌شد و کثرت عسرت و قلت
ذخیره به مرتبه‌ای رسیده بود که مستعمل با جو شانیده از روی ولوع و رغبت میل می‌کردند و تخم سبت را نیز از اغذیه لطیفه
می‌شمردند از صادق القولی که در آن اوان در درون شهر بسر می‌برد استماع افتاد که گفت روزی از جنب بازار شخصی فریاد
بر آورده که زنان انبان ... کسی او را در جواب گفت که بچه گفت که بهفتاد تنکه مشهور است که بعضی از سپاهیان
قلعه داران در آن اوقات در آن اسپان خود را رگ زده و خون آن ستوران را گرفته آن خون را در خیک نگاه داشته خون خورده
روز می‌گذرانیدند چه زنده گیستی هیچ سه نزار خون جگر و جهت علیق اسپان و چهار پایان جل خانه‌ها را
بهیات بر گاه تراشیده در عوض کاه می‌دادند از عطیات الهی که در آن زمان نسبت به دیان بوقوع انجامید
آن بود که طایفه‌ای از اوزبکان تجارت پیشه که از عسرت و شدت شهریاران آگاه شده پنهان از خانه و سرداران
به دروازه آمده اسپان لاغر لاغری می‌آوردند و به مردم بهای تمام فروخته در عوض متاع می‌گرفتند و متاع را
بهایی که به دلخواه ایشان بود می‌ستانیدند فی الواقع این بیع و شری سود و سود اعظم کلیه بود قزلباش را
زیرا که این رزق ایشان را روزی نشده بود اکثر ایشان از ضعف گرسنگی هلاک می‌شدند منقول است که در اوقات
محاصره و قلت ذخیره در باورچی خانه شاهزاده ممالک آرا بهرام میرزا محمد طبق برنج با گوشت اسب پخته تر و آن جفرتر
به چند طبق خالی می‌آوردند و جناب میرزا الهر کس از امرا و مقربان که لطف می‌نمودند می‌فرمود که یک قاشق برنج در طبقی
که گنجایش پنج شش برنج داشت انداخته پیش وی می‌بردند و در مجلس سر آن قاشق برنج میان مقربان
و نزدیکان تلاش شده دوران آب حسرت فرو می‌بردند و چون قریب به مدت یکسال و نیم چنانچه سبق ذکر یافت
این محاصره و مخاطره امتداد یافت و قافله ناملیه جوع و ضیق معاش در بلده هرات بار اقامت باز نمود و به سبب
سعت حصین ... به دم شتافت هم معاش معاشران عیاش لبان دهان خوبان تنگ گشت و لب شیرین نازنینان
هیچ به سبب فقدان تنعم از تبسم ابا کرده فریاد و درد نهاد اهالی هرات از طبقات سماوات درگذشت نسیم بشارت تنعیم
و لا تیأسوا من روح الله بر مزرعه امید گرفتاران محبس هرات وزید و دست عنایات مجیب الدعوات مقالید ابتهاج
فان مع العسر یسرا ابواب مرام بر محصوران سپهدار مفتوح گردانید یعنی خبر فتح اثر توجه پادشاه عالمیان به بلاد خراسان

دار و دی مخالفان شایع گردید و شاهد خجسته شمایل هیئت نقاب از چهره گشاده و پیکر اثر فتح جلوه بر عدم شکست
و در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه اربعین و تسعمائه حسینخان از ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار پیش گرفت مظلومان ستمکشان و گر
که از شدت حسرت دل برگ نهاده و از حیات مایوس شده بودند حیاتی یافته جانی گرفتند و از تنگنای وحشت نمای
عسرت بیرون آمده بسعت عیش در رفتند و حضرت پادشاه با سپاه مانند انجم در بیست و دویم جمادی الاول سال
مسطور بدار السلطنه هرات تشریف فرموده در باغ شهر که در خوبی و لطافت یگانه است در سر پرسنده کامرانی و جهانبانی
متمکن گشت و بساط انبساط از دیار جلال تهیه داده خروش ساز باب هوش از درون افلاک در گذشت آنگاه
بنفس همایون متوجه احوال رعایا و عجزه گشته قاضی خان و اتباعش را که در اوقات محاصره و اسباب مردم را بظلم
و ستم گرفته بودند در موقف عتاب در آورده بیاسا رسانیدن زمره از ظلمه حکم فرموده از اموال و جهات ایشان بسیاری
از مظلومان را خوشحال و مستمال ساخت و بعضی عجزه را از خزانه کرمانه نوازش نموده محمد الواء انصاف و عطاف
برافراخت و چون مدت هفت ماه و نیم آن خسرو واجب التکریم برین نهج که مذکور شد اوقات فرخنده سمات بجهت
ایالت دار السلطنه هرات را بدستوری که ببهرام میرزا تفویض کرده بود بشاهزاده سلطنت انتما سام میرزا که برادر
حقیقی است و اغزیوارخان شاملو را که بوفور مردانگی و دلاوری از سایر امرای آستان علاوه گستری نسبت امتیاز
داشت للّه الحجاب سلطنت سرانجام مهام ملک و مال را بوی تعلق داد و پس از فراغ از انتظام امور مملکه خراسان در
هفتم ماه صفر سنه الیه از موضع پل مالان که در یک فرسخی شهر است و قعت کوچ کرده بسوی آذربیجان و عراق در حرکت
آمد و التأیید من الله الصمد **گفتار در جلوس سام میرزا بر مسند ایالت بلده باافاده هرات و لله کی اغزیوارخان و
مخالفت ایشان با الاخره بنسبت شاه عالمیان و توجه مشار الیه به ولایت قندهار و رفتن
در عقب او باز** بعد از توجه شاه گردون توان بجانب عراق و آذربیجان جناب سام میرزا بر مسند ایالت و عدالت
نشست اغزیوارخان همگی همت بر ترفیه احوال سپاه و رعیت مصروف داشته و در تعظیم و احترام سادات و موالی
خصوصا و رعایت اوسط الناس و ادانی عموما اهتمام کرده رایت مرحمت و شفقت برافراشت اما چون اراده ملک
مطلق و مشیت با عطیت معبود برحق بنقض ایالت شاهزاده عالی مقدار و حکومت اغزیوار ستمکار تعلق گرفته
بود مدت شش ماه و کسری که در بلده فاخره هرات حکومت نمودند صرصر قضا طرب اقبال ایشان را از بوزیده وهم
قدرا ساس استقلال ایشان را منهدم گردانید مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که حسین خان شاملو در ملازمت
سام میرزا از ولایت سجستان بجوب ممالک آذربیجان رفته به تقبیل عتبه علیه شاهی از اسپار سعادت آگاهی

حاصل نمو

حاصل نمود و در سلک خدام درگاه سلاطین پناه انتظام یافته خسرو پسندیده صفات او را مشمول الطاف و عنایات
فرموده جوهه سلطان تکلو که منصب وکالت شاهی تعلق بوی میداشت و استیلای تمام بسبب حسینخان نفاق ورزیده
طالب قتلش میبود و حسینخان از نفاق وی حاضر شده او نیز قتل جوهه سلطان را در خاطر صورت تصمیم داده در وزی چند
که آن دو امیر با استحقاق باهم صحبت بنفاق داشتند بسبب تزاید اسباب نزاع نفاق بجهت تبدیل یافته
خانان مجاهره سرداران تمام با اتباع و اشیاع اسلحه جنگ پوشیده قریب بیارگاه نواب شاه با یکدیگر محاربه نمودند
و در اثنای دار و گیر و دو تیر از جانب مردم حسینخان بیارگاه شاه عالمیان رسید و جوهه سلطان بضرب تیر حسینخان
بقول بعضی و بروایتی بضرب شمشیر یکی از ملازمان او از پشت زین بر روی زمین افتاده و از مرکب حیات جدا شده
بوادی خموشان انتقال نمود و پس از قتل جوهه سلطان اگرچه اختیار و اقتدار پادشاه کامکار زیاده گردید حسینخان
مانند جوهه سلطان خیال استقلال داشت اما بنا بر ترک ادبی که از مردم وی در انداختن تیر واقع شده بود حضرت شاه
جمجاه مشار الیه فی الجمله انحراف مزاجی بهم رسانیده بود بر سر ایام بعضی از امور تبعه علاوه آن انحراف گردید از جمله آن
قبایح آنکه پایان سلطان قرامانی جوزی قرا که از قوم شاملو بود و از اقربای حسینخان نزد نواب شاه بنا بر خبث ذاتی
در شیشه شاهی سم داخل ساخته خواست که از آن شراب مسموم به آن حضرت دهد آن پادشاه ذی فراست با
یا با علام الهام بر قصد آن بدبخت اطلاع یافت و آن دور از سعادت که از اطلاع آن خسرو نخاع حاضر شده در حال
بهانه از مجلس بیرون آمده بجانب ماوراء النهر شتافت و بعضی از معاندان حسود فرصت یافته معروض نمودند که آن
قصه شنیع باستصواب و اغوای حسینخان است و این سخن در دل پادشاه زمین جا کرده ترک ادب سابق و
و ایضا از اقوال و افعال سوابح خلاف و نفاق مستحکم گشته توهم آن بود که عنقریب سالک طریق عناد گردد بنا علی
ملک الجهات در وقتی که آن عالیجاه در درون خرگاه و در مجلس شاه فارغ البال نشسته بود از قورچیان و تیغ بندان
بعضی در پس پشت پادشاه ایستاده و پادشاه عاقبت محمود اشارت فرموده که او را در همان محفل پاره پاره کردند این خبر
که در دار السلطنه هرات بسام میرزا و اغزیوار رسید متوهم آنکه حسین خان آنچه رسید شاید با ایشان رسد چه بعد از
فوت دورمیش خان للگی سام میرزا تعلق بوی میداشت چنانچه سبق ذکر یافت و ایضا دختر مشار الیه در نکاح میرزا
درآمده بود و حسینخان و اغزیوار از یک قوم بوده اغزیوار تربیت یافته حسینخان مینمود و در اثنای این وقایع پایان قرامانی
که این همه ناخوشیها متفرع بر جنایت وی بود از ماوراء النهر گریخته نزد میرزا و اغزیوار آمده و ایشان را اضلال
کرده در مخالفت نسبت بولی نعمت مبالغه تمام کرده و ایشان رقبه از ربقه تبعیت و اطاعت نواب شاه بیرون آورده

اما جناب مرحومی امیر سلطان ابراهیم امینی که از بزرگان زمان بود و ادراک و شیرینی کلام مستثنی بود این رأی را تضعیف
کرده خلیفه سلطان را به بیرون رفتن و جنگ کردن ترغیب نموده جناب سلطانی پادشاه امیر سلطان ابراهیم علم نموده
حکم کرد که از کلانتران بلده هرات و بلوکات هر کس اسب و صلاح داشته باشد از شهر بیرون آمده با غازیان در محاربه موافقت
نماید امتثالا للامر از اکابر امیر سلطان ابراهیم و از اعیان شاه محمد بافنده و شاه میر محمد پس سلاح جنگ بر خود بسته در پای
علم خلیفه سلطان از پی مقاتله با مخالفان در نوزدهم ذی قعده سال مسطور اعنی سنه ۹۴۱ از شهر بیرون رفتند و محمود بیگ را
با معدودی چند جهت حراست در شهر گذاشته متوجه میدان قتال گشتند و چون قریب بقریه فشتقر که از اعمال
ولایت هرات رود است و از نفس بلده هرات تا آنجا ده فرسخ شرعی مسافت واقع است رسیدند سیاهی سپاه مخالف پدیدار
گشت کسانی که خلیفه سلطان را در بیرون رفتن و حرب کردن ترغیب کرده بودند از گفته خویش نادم و پشیمان خوف
و هراس چنانچه پس مضمار ایشان راه یافت و برم اغلان اقایه تقدیر بصوب معرکه دار و گیر در حرکت آورده عنان
توجه بجانب غازیان پی سپر یافت و مضمار کارزار گرم گشته از طرفین بهم آمیخته و شیمن و رهم آویخته اما چون
لشکریان خلیفه سلطان اطرافی و الوند و منتشر رفته بودند و اسپان پی اعتبار از اقامت محاربه تقاعد نموده مردم برم
اغلان بر ایشان غالب آمدند و خلیفه سلطان با بسیاری از لشکریان از ترک و تاجیک که عدد ایشان قریب بهفتصد
نفر گشته امت بیک با سه چهار کس از معرکه سالم بیرون آمده و از کسانی که بر خود ظلم کرده و در آن معرکه کشته گشته
امیر سلطان ابراهیم امینی است که شمه از صفات وی سبق ذکر یافت و این رباعی که مرقوم میگردد از نتایج طبع
سلیم اوست **نظم** درد اکنون از عشق تو فرسوده مرا ... هجر تو برآورده بعنان دود مرا ... بس رنج و محن که میرسید زمن یار تو
بسیار مسفقی بود مرا ... و چون نقص و آفت چنین بقزلباشان یورت مانده از درگاه برانده رسید محمود بیگ با
با بقیه السیفی که از معرکه کارزار بیرون آمده بودند در شهر متحصن گشته در حراست و استحکام برج و باره بلده مشغول گشتند
و برم اغلان بعد از چنین فتحی شایسته مقتولان را از تن جدا ساخته از همان منزل بجانب ولایت غرجستان
مراجعت نمود و النصر من الله الملک الودود المعبود **سوق کلام در آمدن صوفیان خلیفه به بلده هرات از پی حکومت**
در سلسله شمول برتر بهایت قوام الدین المحمد الشیخ بر رویان غازیان که چنین شکست فاحش از اوزبکان مشوش
مشاهده نمودند کس نزد صوفیان خلیفه که در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام و التحیه بحکم پادشاه موسوی بالحکومت
متعین بود فرستاده او را طلب کردند چه دار السلطنه هرات پایه تخت ملک خراسان است و محافظت آن از حفظ
ولایات و منسوبات اعنی اولی و استعداد نگاهداشتن آن مملکت از امت بیک و محمود بیگ میران صوفیان

بر مرکب استقلال و ضلال سوار شده و سالک سبیل جلیل گردان نعمت گشته از مراحل سلامت در گذشته دیوان
اوان که این امر قبیح از قوت بفعل آمده اقوام این مقالات در دار السلطنه هرات سبز و سرو انتشار یافت امور یکی عموم
یافت آن بود که از قزلباش و ملازمان سام میرزا و خان جهالت اثر که در محلات نزول نموده بودند هر کس از همسایگان
خود که اندک اسبابی و جهاتی که داشت میبردند و زر خان شرر رفته و از وی رخصت کرده تتمه آن بر مظلوم
و جهات ظاهری را در تصرف نموده در طلب اجناس و نقود قیمتی شکنجه میکردند العقده ویرانی و پریشانی هرویان
دران اوقات و اوان بمرتبه رسید که نه قلم را استعداد تحریر است و نه زبان را قوت تقریر آن و بعد خرابی
و انتها ظلم ظلمه تا سرو شاهزاده عالی مقدار باستصواب اغرلوار زمره از ترکان متروک و سپاهیان مغلوک را
مانند خلیفه سلطان میر آخور و محمود بیگ و امت بیک از پی حراست شهر گذاشته در پانزدهم ماه شعبان سنه ۹۴۱
بصوب مقصد نهضت فرمود **ذکر آمدن برم اوغلان اوزبک ببعضی از نواحی هرات و محاربه خلیفه سلطان**
با مخالفان و شکست قزلباشان از اوزبکان شوم نابکار پس از توجه سام میرزا و اغرلوار خان از موضع پل
مالان بجده و ولایت فراه و قندهار خلیفه سلطان که سرعت عمرش از مبدأ حیات تا هشتاد مرحله تجاوز کرده بود
و بسبب کبرسن اختلال در جوهر عقلش راه یافته در باغ شهر بر مسند حکومت نشست و محمود بیگ و امت بیک نیز در
منازل مناسب تمکن یافته خروش از متروکان از کار رفته از فلک ستیزه رو و چرخ انقلاب پذیر درگذشت
رعایا بلده و بلوکات هرات که این حکام زبون را در پادشاهی حاکم دیدند قبا از طوق مشتری از تحایف دیوانی
دور داشته بر وفق دلخواه با ایشان عمل مینمودند و ایشان بنابر ناراستی و قلت سپاه و لشکر این عمل را
حلیه داشته طلب زیادتی منفرد نمودند در خلال این احوال خبر رفتن سام میرزا و اغرلوار از دار السلطنه هرات و ضعیف
خلیفه سلطان و زبونی آن دو سه دیگر از سپهداران باطراف و ولایات رفت برم اوغلان اوزبک که بحکم ولی
قبة الاسلام بلخ گشتن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم ولایت غرجستان بود لشکری جمع آورده
از پی تاخت و تاراج ولایت هرات رود که در پانزده فرسخی هرات واقعست در حرکت آمد و چون بولایت مقصود رسید
اموال بسیار بدست آورده و از آنجا درگذشت و بقریه توینان که از قری بلوکات هرات است و از نفس بلده تا آنجا
پنج فرسخ شرعی مسافت واقعست آمده بتاخت مشغول شد و این خبر که بحکام رسید سرداران پی تدبیر
بر بساط مشورت نشسته زمره از اعیان شهر را طلب داشته و چون مجلس جانقی انعقاد یافت محمود بیگ و طایفه
از سرداران قزلباش مصلحت دران دیدند که در حراست شهر کوشیده از درون بلده هرات بیرون نروند

المجبر

که کاتب دفترخانه بود و بسبب کثرت شرارت نفس و قلت ترحم در دلش جای کرده او را وزیر و صاحب اختیار ساخت و در شهر
که داشته مقرر فرمود که مبلغ سه چهار هزار تومان تبریزی تا آمدن من از مردم گرفته مخزون نمای و اگر در تحصیل این
مبلغ مساهله و رزی یقین دان که بغضب من گرفتار خواهی شد نور الدین احمد که این سخن از ان باعث فتن شنید
بزبان حال گفت که ع سالها شد که زخدا میخواستم روزی چنین . انگاه آن ظالم که از قلم ستم کشیده بهر کس از کشته
بلده هرات و ملوکات از رعایا و غیرهم که اندک جهاتی و اسبابی گمان میبرد مبلغی بنام وی رقم کرده ترکان ظالم را
محصل آن مبلغ میساخت و مردم را از فور انقد باج محتاج کرده عزیزان را در عقب خواری می انداخت از تعاقب این سیاق
افتاد که شخصی از مصاحبان وی فرصت یافته بوی گفت که از خدا نترس این چه قبایح است که از تو واقع میشود
آن خدا ناترس در جوابش گفت که خدا را بگذار من از نصوفیان ترس دارم و ایضا بتحقیق پیوسته که در شبی که آن
بی سعادت در روز مشتره خواسته شد در گوشه با جمعی از عمله اشرار بشرب خمر مشغولی کرده در وقت مستی
قرار میداد که از بیوه زنان سال خورده که چرخ رشته با آن اوقات میگذرانند چیزی باید ستاند زیرا که ایشان
در ملک باین کار منتفع میشوند از حضار مجلس بعضی این کفایت را پسندیده زمره سکوت ورزیدند لاجرم نوره
از بی طعن فلک ستمکار زبان کشوده گفت که ع ای چرخ زنی بد ازتو ای چرخ فلک . ای تو با ضعیف ساختی
انگاه در وقتی که متنفس صبح جهت عنیت ثوابت و سیار گریبان چاک کرده عجوز دارستم نما زموی سفید کشته
و ساحت مملکت طارم اخضر شاز استیلا شحنه مهر انور از نقود و انجاس انجم پاک شده از تحریک تیغ زر عظیم
گرفتاران ظلمت را روشنایی اتفاق افتاد اعنی صباح دویم رجب سنه ۹۴۲ موکب تقدیر مشتمل جبار و ساقی تا بیکه
ملک قهار مظلومان زوایای ستم از حرج غیرت مست ساخته از مساکن ایشان بیرون آورده و همه را افغان
و فیروزان و فریاد کنان بردر حمامی که آن ظالم تمام در ان با غلام مشغولی مینمود رسانید نور الدین احمد که آواز مظلومان
را اوخواد شنید که اعتقاد کرد که جمعیت رعایا و فریاد و برایا در عدم ملاحظه عمل نشده ایام سابق است بعضی از حاضران
گفت که از حمام بیرون رفته عهده دور دفع ایشان را تسکین دهد آن مرد مصلح که بربام حمام برآمده آغاز نصیحت
نمود دشنام و ضرب سنگ دیده و شنیده در حال نزد وی آمد و گفت که جمعیت رعایا و عجزه از فرومشل ایام گذشته
نیست غالب که فتنه عظیم برین مترتب میشود آن جاهل غافل که این سخن شنید امیر حسن قاضی که بار قضا
اشتغال داشت و در ان اوان با او از اوقات گذشته مشترها قات داشت صلاح الدین رحصه ضمیر منگاشت
از حمام بیرون فرستاد که مردم را از اندیشه طغیان بگذرانند امیر حسن که نظر بر جمعیت مظلومان سراسیمه گشته

که برین مقدمات وجهات اطلاع یافت یکی از اولاد خود را با کوچ و متعلقان در ولایت مشهد گذاشته با کثیری از غازیان
متوجه بلده هرات گشت و در چهاردهم محرم سنه ۹۴۲ بظاهر بلده مذکوره آمده محمود بیک و هست بیک و سایر غازیان و ارباب
و کلانتران او را استقبال نموده در باغ شهر که دار الاماره است فرود آوردند و پس از انعقت که مشار الیه از رسوم مهمانی
و ملاقات ادانی و اعالی باز پرداخت دست ظلم و ستم بسکان و متوطنان بلده و ملوکات دراز کرده لوای اعتساف
و کزاف برافراخت و نویسندگان شریر و عمله اراذل بدنفس مضر را در امور دیوانی دخل داده بتحمیلات کلی ادانی و اعالی را
رنجانیده و در تحصیل مال و اخذ منال بازیافتهای غریب کرده عزیزان را بخاک مذلت نشانید از جمله آنکه از خوشه
گندم دانهاش را بیرون آورده میشمرد و میگفت که از یکدانه یک بوته گندم مشتمل بر چهار خوشه حاصل میشود و از هر خوشه
این مقدار دانه و ازین عدد معین این مقدار مال دیوان میشود برین تقدیر از امور دیوان نزد مزارعان بسیار
باقیست بواقی را بر ایشان حواله میباید نمود دیگر آنکه هر کسی که در امری از امور حسبتی دخلی داشت و گمان مال
و جهاتی میبرد او را طلب داشته میگفت که دوش من در مجلس یکی از ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین بودم امام مرا گفت که از فلانی که عبارت از تست این مبلغ گرفته بر غازیان قسمت نمای من در برابر گفتم که یا امام
دوست منست من بنقصان او رانمیخواهم التماس آنکه او را از دادن این مبلغ و مرا از تحصیل این وجه معاف
داری هر چند در بذل این التماس مبالغه نمودم فایده نداد و در القای این مقدمات آن دیوانه حماقت صفات
اشکها از دیده ریخته بروجهی سخن میکرد که حضار مجلس اعتقادات دروغ را راست اعتقاد میکردند انگاه
آن مرد فقیر بیچاره را مبلغی کلی بترکان ظالم می سپرد تا او را ایذای مهلک کرده آن وجه را از وی حاصل نمودند
بجهت که آن دیوانه خودپسند برین نهج که مذکور شد در دار السلطنه هرات سلوک نموده بنای جمعیت اهالی را اهل بر
تعدی ویران کرده ابواب ستم بر روی خیل حشم گشود کریم چاره ساز رحیم بنده نواز خواست که صدق سخن
حضرت خاتم حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم بر همگنان ظاهر شود بنابران
عبید خان که برین وقایع متنوع اطلاع یافته موفق شد بظاهر مشهد مقدسه نزول نمودند فرزندان و متعلقان
وی در دیوار بست ولایت مذکوره تحصن اختیار کرده عبید خان بمحاصره ایشان مشغولی مینمود و این خبر
که بان دیوانه ابتر رسید در تهیه اسباب مقاتله مبالغه کرده پس از اجتماع سپاه و اسباب راه از دار السلطنه
هرات بعزم رزم با عبیدخان بصوب مشهد منوره و معتبره که در جنبش آمده و خضر چلبی که وکیل و معتمد شرع بود بحراست
هرات بازداشت سرد قرجهل و نادانی نور الدین اصفهانی را که در ایام ایالت بهرام میرزا وکالت قاضی خان

لکلمز

خوفی عظیم بروی مستولی شد و علت را طلبیت باز گذاشت وی آنگه نزد نورالدین احمد رود و او را از ابواع اهل نزاع آگاه کرده
خود را بر کب خویش رسانید و بسبیل اسراع بمنزل خود مراجعت نمود آنگاه مردم بکثرت زور آورده بر بام حمام بر آمدند و در وقتی
که آن ناتمام در یکی از خانهای حمام خویش باستراحت تکیه کرده و پسر امردی او را مالکی مینمود شیشه سقف آن خانه را بضرب
لکد بر سرش انداختند و سنگ بجانبش فکندند و اعضایش را مجروح ساختند آن بدنفس بد فعال که حال بدین منوال دید آغاز
تضرع کرده و از اعمال مشین زبان بتوبه گشوده التماس عفو نمود و از خواص و عوام و در و بام مضمون الآن وقد عصیت
و کنت من المفسدین مسموع بضرب سنگ مظلومی متوجه جحیم گردید ❊ که زد بفرق کسی سنگ ظلم آخر کار ❊
بدست مردم مظلوم سنگسار شود ❊ از امیر حسن منقولست که میگفت که در حینی که من از نزد نورالدین احمد بیرون آمدم
دو مرد بیرون خراسانی در نظرم آمدند که من هرگز ایشان را در هرات و منسوبات ندیده بودم و چون آغاز درخواست نورالدین
احمد از ایشان کردم آن پیران روشن ضمیر بمن درشتی پیش آمده خواستند که مرا ایذا کنند از مهابت ایشان
لرزه بر اندامم مستولی شده از ایشان در گذشتم همانا که ایشان بی شک و ریب از رجال الغیب بودند آنچه مسود
اوراق بچشم سر مشاهده نمود آن بود که خشتهای فرش حمام که بوساطت سیل و کلنگ بر کنده شده غایت دور مینمود
مظلومان بجز زور بجهت آن خشتها را که گچ و آهک استحکام یافته بود بتدریج متانت آنها در تزاید بود بنوعی بر کنده
بودند که خشت خامی که بتازگی آن را بوساطت کل فرش کرده باشند بر کنده شود و از شخصی از رعایای مظلوم معلوم شد
که میگفت که در آنوقت دست بجانب خشتی میبردم بخودی خود کشیده میشد این سخن دلیل است بر آنکه دست ولایت در
ویرانی مبانی بندگانی آن خارج دایره مسلمانی مظلومان را امداد نمود ❊ رباعی ❊ آدینه سبا بازار شدم وقت نماز ❊
دیدم کبکی نشسته بر سینه باز ❊ آن کبک همی گفت باواز دراز ❊ هر کس که ستم کند ستم بیند باز ❊ ایراد سخن در محاربه
صوفیان خلیفه با عبیدخان و شکست وی از معاندان چون صوفیان خلیفه از دار السلطنه هرات از پی مقاتله
و مقابله سپاه اوزبک بصوب مشهد مقدس علی مشرفها السلام والتحیه توجه نمود و چون بولایت مشهد رسید نظرش
بر خرمن کاهی افتاده فرمود که حوالی آن از کاه بر کرده در دو باشد بهت آنکه چون عبیدخان را در جنگ بکرد او را
پوست کرده پوست او را از آن کاه پر کند کوچ بر کوچ بجانب منزل او رفته چون بعضی از منسوبات ولایت مذکور رسید
از محاذی آن ولایت گذشته بطرف محولات روان شده و عبیدخان که از نقل و حرکتش آگاه گشت در تامل شد
خواست که روبروی مقابل نشود زیرا که او از امرای فرو در درگاه شاه بود و مقابل شدن با او لایق نمینمود دیگر آنکه
بوی رسیده بود که صوفیان خلیفه را جنونی عارض است و در محاربه جنون وی از دیاد می پذیرد و بکیفی کرد لیر و بیباک

شده

شده از کیفیت و کمیت سپاه مخالف اندیشه نخواهد و مع ذالک دو سه هزار قزلباش براق همراه دارد و این مقدمات را
عبیدخان با امرای مستشار خویش در میان آورده بعضی از ایشان گفتند که چون مقابل شدن تو با صوفیان مناسب
نیست چه ترا رتبه پادشاهیست و او را رتبه امارت حکم فرمای که یکی از ما بر سرش رفته با او محاربه نمایم و اگر ترا معلوم شده که او بر
دمیا کسته و مع ذالک دو سه هزار قزلباش براق دار همراه دارد هر گاه تو با یکی از امرای شاه طهماسب مقابل نشوی و از شجاعت
و جلادت وی اندیشه نمایی چرا از ملک خود بیرون آمده داعیه سلطنت و گرفتن مملکت بممالک وی می آیی عبیدخان که
امثال این سخنان از امرای سرداران استماع نمود عرق حمیتی که داشت در حرکت آمده بعزم رزم از ظاهر مشهد
مقدس کوچ کرده بجانب معسکر صوفیان نهضت نمود و در بیستم رجب سال مسطور در قریه جیسال آباد که داخل ولایت
نیشابور است بوی رسیده جنگی عظیم بوقوع انجامید و بطریق العینی سپاه اوزبک بر صوفیان غالب آمده و خود پندی
با معدودی چند خود را بقلعه تربت کوره رسانیده متحصن گشت و عبیدخان با لشکری گران در گرد حصار نشسته بامر محاصره
قیام نمود و چون قلعه مسطوره از متانت و ذخیره خالی بود بعد از انقضای چند روز اوزبکان عالم سوز زور آورده
فتح نمودند و صوفیان خلیفه را بند کرده نزد عبیدخان بردند و خان در حال بقتل وی حکم کرده او را بقتل آوردند
از مردمی که در آن امر حاضر بودند استماع افتاد که در وقتی که آن دیوانه را از نزد عبیدخان میبردند یکی از
اوزبکان او را بر پشت خویش برداشته بود و آن جاهل سر خود را بر پشت آن اوزبک بر وجهی نهاده بود که ریش خود
هر چند مردم عبیدخان از روی طلب و اهتمام سعی کردند که سرش را برداشته روی وی را مشاهده نمایند میسر نشد مگر
وقتی که پشت وی از تن جدا کردند ذکر مآل حال سام میرزا و اغزیوار بتجاهت ایشان اما مجملی از احوال سام میرزا
و اغزیوار خان آنکه چون از ظاهر دار السلطنه هرات کوچ کرده بنواحی ولایت فراه رسید و چند روز قریب بولایت گرمسیر
نشسته تا از سلطان که بحکم پادشاه زمان حاکم آن ولایت بود از روی اضطرار نزد میرزا و اغزیوار آمده ایشان را
تبعیت نمود و بعد از اطاعت مشار الیه اردوی عالی از آن حوالی کوچ بر کوچ بجانب ولایت قندهار توجه فرموده در
اثنای این توجه امیر خواجه کلان که بفرمان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی در آن ولایت بر مسند ایالت و سرفرازی
متمکن بود از توجه ایشان خبر یافته شهر بند قندهار را از تعمیر برج و فصیل و اسباب جبل استحکام داده
و چون سپاه شاهزاده سام میرزا و سپاه آن عظام قریب بحدود قندهار رسیده دیدند که امیر خواجه کلان در
حراست شهر کوشش مینماید و برج و فصیل را از توپ و تفنگ ثابت ساخته حوالی و حواشی بلده را معسکر خویش کرده اند
طرح محاصره در ساحت آن ولایت انداختند و آغاز ویرانی منسوبات و ملحقات آن حدود کرده صعوبت بسر می زدند

میرزا که در آن اوقات در بلده لاهور که از امهات بلاد هند است بسر برده ارسال نموده و منتظر توجه سپاه کامیاب کامرانی
میبود و در ایام محاصره مردم سام میرزا و اغزیوار احیانا بدروازه آمده با قلعه داران محاربه میکردند و از طرفین جمعی
مجروح و چندی بدرجه شهادت رسیده مهمی از پیش نمیبردند و چون مدت مدید امر محاصره امتداد یافته کمند سعی سام میرزا بر کنگره
دولت بشرفه برج مقصود نرسیده و مرآت تیغ خونبار اغزیوار بسبب غبار نسبت شاه کامکار مظهر پیکر فتح و ظفر نگردید
خبر توجه کامران میرزا شایع گشته محصوران حصار قندهار قوی دل شدند و چون عساکر کامرانی و لشکر کشور ستانی
به چهار منزلی ولایت قندهار رسید شاهزاده سام میرزا و اغزیوار تمام از ظاهر شهر بند ولایت مسطور بفاصله
دو سه کوچ پس نشستند کامران میرزا با سپاه بیقیاس بقندهار نزول نموده با میر خواجه کلان که مقدم امرا
و سر سرداران بود در تدبیر امور ملک منصب سبق از فارسان میدان فطنت میربود بصلاح در محاربه و مقاتله
دیده امرا و سپهسالاران سپاه را در این وادی اتفاق نمودند آنگاه کامران میرزا از ظاهر قندهار نهضت
نموده بطرف معسکر سام میرزا که موضعی بود که از نفس بلده قندهار تا آنجا هفت هشت فرسخ مسافت بود توجه فرمود
و چون نزدیک مخالفان رسید ایشان نیز مستعد قتال شده مضمار حرب از خار و خس بنفس ستوران و آب
تیغ شجعان مصفا گشت و صوت نقاره و نفیر و آواز سورن حاضران معرکه دار و گیر از سپهر پستر بر دیده گذشت
القصه بعد از تلاقی فئتین تیغ بندان طرفین شمشیر ربجه گر رسانیده آتش جنگ بالا گرفت و اغزیوار خان با سپاهی
از دلیران بر امیر خواجه کلان تاختند ... شاهجناب میرزا ... تا حضرت ملازمان و تابعان امیر خواجه کلان
پشت بر معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند و امیر خواجه کلان با بعضی از اولاد و احفاد قدم استوار داشته
بضرب نیزه غازیان جلادت آیین از پشت زین بر روی زمین افتاد و لیکن بواسطه استحکام جبه و زره چندان
آثاری بر بدنش نرسید در آن وقت فوجی از فارسان معارک میرزا کامران بسر وقت او و فرزندان و بعضی از
تابعانش رسیده او را با جماعت مذکوریان از معرکه بیرون بردند و همچنان سام میرزا با قورچیان و غلامان خویش
بر قراجه بیک که سردار جرانغار تعلق بوی میداشت در حرکت آمده امیر قراجه مصلحت آنکه حمله او بار است بود
عنان از میدان حرب برتافته اندک مسافتی طی نموده چون شاهزاده سام میرزا با غازیان شدید الانتقام
با نیزه های افراخته و تیغهای آخته نزدیک بوی رسید قراجه بیک و اتباع حمله راست ساخته بر سام میرزا
و دلاوران جلادت اشتمال حمله نموده بیک حمله از پیش برداشتند در آن وقت اغزیوار از پی رسید و شاهزاده عالی نهاد
بر قراجه بیک مردوش تاخته در میان معرکه دست اسب وی بسوراخی در رفت و آن بهادر خود پسند چند

مهیز

مهیز بر اسب او زده خواست که دست خود را از آن سوراخ بیرون آورد در آن حال یکی از ترکان مجهول بوی رسیده
او را از مرکب دولت جدا کرده اسب و از یراق و اسلحه عاری ساخته بنظر سپاه ستارگان نواب کامران میرزا رسانید
چو دولت بخسته بشتابد ... در آید بیرو انگیزه ... و تیغ بندان غضبان آن خسرو با حسب حرارت جرات و شجاعت
بسر دم شمشیر ارتفاع دادند و سام میرزا چون دید که اغزیوار سردار گرفتار شده با بقیه السیف بجانب گرمسیر حرکت
و دانست که این بنده دولت و بخت متوجه بر مخالفت نواب شاهی است بنابر علیه ابا بستان قرا و بعضی دیگر از ... یحتمان
یوزبیکی اگه با غواه و استمال ایشان مرتکب خلاف شده بودند چنانچه سبق ذکر یافت کشته سرهای ایشان را
با عرضه داشتی بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود مضمون آنکه بعضی از منافقان حال تباه را بر مخالفت نواب شاه تحریص
نموده چنین بدحال و گرفتار و بال کرده اند اکنون ایشان بجزای قبح افعال و سوء اعمال خود رسیدند من بنده نیز مردم
آنچه دیدم اما چون طینت صافی طویت آن حضرت بازلال اقبال سبقت رحمتی غضبی ... امتزاج یافته و نیز خزره
والعافین عن الناس ساحت ضمیر عفو پذیر آن زینت دو تاج و سریر تافته یقین که رقم عفو بر صحایف جرایم
این بنده شید قبایح گذشته را کان لم یکن خواهند انگاشت نظم از من کنه آید و من اهلم
از تو کرم آید و تو اهلی و پس از وصول این عرضه داشت بدرگاه پادشاه آفاق بار دیگر پس اهل نفاق کوچ
برادری و کرم جبلی حرکت نموده همت بنه کوری قصور و کسور بذل گردید و حضرت شاهزاده را دره هفتاد
طلب فرموده شاه الیه بستور سابق بمدارج الطاف و اعطاف رسید بحمد الله الکریم المجید تحریر قضیه اهتمام
خضر چلبی در استحکام بلده هرات و مخالفت رعایا و ملوکات بعد از رفتن صوفیان خلیفه از دار السلطنه هرات
بعزم رزم با خلیدان و قتل نور الدین احمد خضر چلبی که سابقا مذکور شد وکیل و نایب وی بود با رعایا فی الجمله مدارا
کرده بعضی از تحمیلات بحساب ما در خیر ناحیه انداخت و در زمره قیم صوفیان خلیفه بود و از بیشه حکومت می
افراخت اما آنکه خبر شکست شده الیه آمد خضر چلبی با میر حسن استرابادی که در آن وقت بمنصب قضا ... دار السلطنه
هرات مفرز بود در هرات و استحکام شهر اهتمام کرد و برج و باره و دروازه را از تعمیر و اسباب حصانت و متانت
محکم میساختند و مردم ملوکات را تکلیف آذوقه درون شهر کرده قلیلی انقیاد کردند و کثیری او امر خلاف ... خشند
مانند عمرانیان و کلانتران قریه زیارتگاه و مقدم قریه کور خواجه احمد زیارتگاهی و برادران وی خواجه مبارک
و خواجه قاسم از صوفیان و اتباع او ایذای بسیار دیده و تحمیلات کلیه مواخذه کرده بودند و توهم آن داشتند
که اگر اطاعت حکم خضر چلبی کرده بدرون شهر آیند بار بکوالات نامقدور مواخذ گردند از جمله تعدیات که صوفیان

خلیفه نسبت ایشان مینمود آن بود که بعد از مطالبات کلی و ایذای بی فرمود که در چهارسوق هرات داری نصب کردند و خواست
که ایشان را بآن تیغ و جهی از آن دار بیاویزد ولیکن منتقم حقیقی روا نداشت پنهان و آشکار ایشان را نگاه داشت گفتار
در قتل مردم زیارتگاه و قتل بعضی از مفتنان گمراه در آن اوان که خواجه احمد زیارتگاهی با خضر چلبی و سایر کاشیکاران
عمو فیان خلیفه مجاهد شده برات داران و ملازمان ایشان را از زیارتگاه بیرون کرد برادر بزرگ وی خواجه مبارک که
درون شهر بود گذرانیده با خضر چلبی و امیر حسن قاضی صحبت با نفاق میداشت و خود را با ایشان موافق مینمود که
اعتقاد میکردند که او دولتخواه ایشانست و از قبایح افعال برادر محجوب و منفعل اما باتفاق امیر محب منکال که در آن ایام
بحکم نواب شاهی کلانتری بلده و ملوکات دار السلطنه هرات متعلق بوی بود خفیه کس نزد خواجه احمد فرستاده و اعلام
نموده بود که پیاده بسیار و مردم جرار همه مسلح و مکمل با یراق جمع کرده هرگاه که مصلحت دانی برانگیخته ایشان
خود را بما رسان تا خضر چلبی و امیر حسن را با اتباع و اشیاع ایشان از میان برداشته و عبید خان را طلبیده
در بلده نادره هرات بر تخت سلطنت نشانیم و مدتی چند این اندیشه معصیت پیشه در میان بود و بالاخره بنابر حکم
واجب الاتباع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حیث قال کل سر جاوز الاثنین شاع این سر تقصیر به بسیاری
کبیر و صغیر رسیده و امیر ابوطاهر ولد امیر سلطان ابراهیم که در آن اوقات از دولتخواهان سلسله شاهی بود و
حراست دو سه برج از شهر هرات بوی تعلق میداشت برین داعیه اطلاع یافته نزد خضر چلبی رفت و کیفیت حال
معروض بود بال عزیزان اعرض که دو خضر چلبی فی الفور کس طلب ارباب نفاق فرستاد خواجه مبارک
قبل از رسیدن کس چلبی از افشای این راز آگاه شده فرار بر قرار اختیار نموده بود اما میر محب منکال جهت افتاده
در میدان هرات با تیغ و جهی بقتل رسانیده و بقیه همرهان اگرچه با ایشان درین اندیشه اتفاق نداشتند اما از آنجا
که وقتهای قلعه دار است در قلعه محبوس گشتند ایراد کلام در محاربه ملوکاتیان با شهریان و آمدن عبید خان
بظاهر هرات و گرفتن وی دار السلطنه هرات را بامداد لئیم امیر ابوطاهر ولد امیر سلطان ابراهیم و چون
اندیشه فساد پیشه ارباب نفاق ظاهر شده و بعضی بغضب حاکم گرفتار گشته رعایای ملوکات هرات با جلال
روستا قریه زیارتگاه مستعد قتال شده سلاح جنگ بچنگ آوردند و پس مصحوب شهد مقدمه سپه صورت نزد عبید خان
فرستاده او را طلب نمودند آنگاه از جانب دروازه فیروزآباد که در جهت جنوبی بلده هرات واقعست اقدام
بنهادن و آغاز جنگ کردند و خضر چلبی بر پشت دروازه برآمده غازیان را بر محاربه دلالت نمود و ایشان بر برج و حرب و شر
قدم استوار داشته نخست ملوکاتیان زور آورده آسیابانی خود را تا برج دروازه رسانیده و ضرب شمشیر و

دروازه

دروازه رود و در آن حال بتیغ یکی از قزلباشیه رشته حیات وی منقطع گردید و مردم ملوکات که صدمت تیغ شجاعان قزلباش را
مشاهده نمودند پشت داده بسوی مقر خود مراجعت نمودند تا آمدن عبید خان گاهی زمره روستاییان لوند و فضولان
مجهول قریب بدروازه آمده آغاز جنگ مینمودند اما بضرب تیغ غازیان کشورگیر طایفه زخمی و زمره کشته گشته بقیه السیف
خایب و خاسر مراجعت میکشودند تا آنکه در سیزدهم رمضان سال مسطور عبید خان بظاهر دار السلطنه هرات آمده
در باغ مراد نزول نمود و امرا و سران سپاه وی در محاذی دروازهای شهر و بروج منزل اختیار کرده طرح محاصره
بر زمین آن بلده جنت آیین بدستور پیشین افراختند خضر چلبی نیز در استحکام شهر مبالغه کرده حراست دروازه
فیروزآباد را باو خلیفه متعلق ساخت امت بیک را در فراز دروازه خوش از پی حفظ بازداشته امیر حسن قاضی
و امیر زین العابدین خطیب و اولاد و امجاد آن جناب را که عبارت از امیر حسن و امیر حسین و امیر قاسم است
با زمره از خاصان بدروازه عراق و برجی که متعلق بدان دروازه است حارس و حافظ گردانیده و دروازه
ملک و قبچاق و متعلقات آن دو دروازه از بروج و حصار آن به بعضی غازیان معتمد سپرده خود با فوجی از دلیران
برین حارسان بتبلیغ گشت که از هر جانب که اهل خلاف زور آورند از پی امداد بدان جانب توجه نماید و در اوقات
آن محاصره امیر حسن قاضی با وجود منصب قضا و نسبت سیادت احیانا او را بر امور منکر که از جمله آن فی الجمله
روزی رعیت میرسید دلالت میکرد و آن مرد سلیم النفس از غایت سلامت نفس که داشت از قبول آن ابا کرده
بر امیر حسن قاضی اعراض و اعتراض مینمود در خلال این احوال امیر ابوطاهر ولد سلطان ابراهیم که از
بزرگزادگان این ملک بود و حراست دو سه برج از بروج دروازه خوش بوی تعلق داشت و پدرش در سلک هواخواهان
نواب شاهی منتظم بود نسبت بامیر حسن قاضی منحرف المزاج شده خضر چلبی جانب امیر حسن را تقویت مینمود
و امیر مشار الیه در مجلس خضر چلبی و غیر مجلس وی نیز ابوطاهر را تحقیر کرده ابواب جنبیت و شکست او را میگشود
و این نقار روز بروز زیاده گشته از جانب شاه نیز خبری که طرف امید را بصفت رجحان دهد ظاهر نبود بنابرین جهات
آن دور از سعادت در خفیه شخصی از معتمدان خود را نزد عبید خان فرستاده عرضه داشت که اگر خان والا
واتباع من تعرض ننمایند منصب عالی که مناسب من باشد بمن تفویض فرمایی از بروجی که حفظ آن تعلق بمن میدارد
در شبی از شبها آنچه مردم بشمار از شهر درآورم و تا همه مشار الیه که نزد عبید خان رفته مقدمات مذکور را
عرض نمود پیره او را عارض شده در انقضای این سر مبالغه نمود آنگاه امرای معتمد خویش را طلب
داشته در حضور و شعور ایشان عهدنامه جهت عدم تعرض بعرض و مال و متعلقان او در قلم آورده در آن

مرقوم بود که از مناصب عالی هر منصبی که مختار تو باشد مفوض بتو خواهد بود امیدوار باش و در بذل این ملتمسات
مبالغه کرده وثیقه را تسلیم قاصد نموده قاصد نیز مواعید انعام امیدوار کرده رخصت مراجعت فرموده و قاصد نزد
امیر ابوطالب آمده عهدنامه مسطور را منظور وی گردانیده و قرار داده که مترصد وقت بوده و در شب شنبه بیست و هفتم محرم سنه ۹۳۲
وقتی که ثلثی از شب گذشته بود آن مردود کنگرهای برج را ویران کرده و نردبان نهاده مردم عبید خان را بر فراز
برج بر آورد و چون اوزبکان بالا رفتند قریب سیصد نفر از فصیل بالا آمدند نفیر کشیده متوجه دروازه شدند غازیان
که در پشت دروازه بحراست مبادرت مینمودند در حال از استیلاء مخالفان آگاه شده بجانب ایشان روان گشته
و چون نزدیک بایشان رسیدند جنگ واقع شده نخست بزخم تیری مقدم و سردار ایشان از پای در آمد آنگاه سه چهار دیگر را
از قزلباشان جارچی ... عقب پیش آمده گریز بر ستیز اختیار کردند و اوزبکان که قزلباشان را از پیش برداشته
خود را فی الفور بدروازه رسانیده دروازه را بر روی یاران خویش باز کردند و اوزبکان بیمر و ترکان نامزد و بیشتر شهر
در آمده تا فقه و تاراج اموال و جهات شهریان مشغول شده خضر چلبی از وصول و نزول ایشان واقف شده آن مقدار
فرصت یافت که کوچ و متعلقان خود را و اکثری غازیان را در قلعه اختیار الدین که در درون شهر واقعست
رسانید آنگاه سپاه اوزبک بسیار شده از پی غارت محلات در آمدند و بارشاد و تحریک مردم ملوکات در خانه
شهریان از قزلباشان و غیره از رعایا و سایر برایا رفته جهات و اسباب ظاهری را متصرف میشدند و از پی
اخذ نفایس و جهات مدفونه صاحب خانه را قین و شکنجه کرده کمال تعدی و ستم بجای آوردند و از افروختن نایره ظلم
ایشان آتش در بازار شهر افتاده بسیاری از دکاکین منخرق و نابود گشت و کثیری از مرد و زن در ان شب پر
فتن در آتش ستم سوخته دود درون مظلومان ترفع سود از سپهر کبود در گذشت و چون سپاه شب از فروغ
تیغ خسرو انجم از نظر مردم غایب گردیده و قهرمان عرصه افلاک ساحت گیتی را از ظلام پاک کرد و فضای جهان را
روشن گردانید عبیدخان بدلالت بعضی اصحاب سعد خراب البصره قشلاق که از اعاظم امرای وی بود با جماعتی
از اعیان بدرون بلده فرستاد که اوزبکان را از تاراج اموال مسلمانان منع نمایند و ایشان بموجب فرموده
بدرون شهر رفته جار در رسانیدند که از اوزبکان و ملوکات من بعد کسی بخانه مردم شهری از پی تاراج و اخذ نرود
و جهت این حکم سه چهار اوزبک با کرده گوش و بینی سوراخ کرده گرد شهر گردانیدند و مع ذلک آن ظالمان از ظلم
متقاعد نمیشدند و در خلال این احوال طایفه از ظلمه ملوکات امیر حسین خبی را که نسبت سیادت و منصب قضا داشت
بجنگ در آورده و در چهارسوق هرات زنده در آتش انداختند و از اطاعت نهی سلطان مملکت نبوت حیث قال صلی

علیه

علیه و آله وسلم لاتعذبوا بعذاب الله ابا کرده خود را از شفاعت حضرت نبوی محروم ساختند **تحریر سخن در فتح قلعه اختیار الدین**
بظلم طایفه ستم آیین و نقض عهد عبید خان نسبت بمردم قزلباشان چون عبیدخان بامداد آن
از اهل خذلان بر بروج استیلا یافته بلده هرات را تصرف نمودند و از قزلباشان و تبرائیان در ان اوان هر کرا
یافتند بقتل وی حکم فرمودند عازم فتح ارک شهر که مفتوح بقلعه اختیار الدین است شده خضر چلبی و امت بیک و بقیه
از غازیان که در آن قلعه تحصن جسته بودند چون از پی غرمیت حاضر شده امان طلبیدند طالب صلح گردیدند و قرار بر آن شد که خضر چلبی
و امت بیک و غازیانی که در قلعه اختیار الدین با ایشان بودند قلعه را مع اموال و اسباب بصوفیان خلیفه تسلیم
نموده مطلق العنان باشند و بهر جانب که روند کسی مزاحم و متعرض ایشان نشود و عهدنامه درین باب نوشته
و آن را بقسم مؤکد گردانیده نموده بقلعه داران ارسال نمودند و در روزی که مقرر است که خضر چلبی و امت بیک با اتباع
و اشیاع از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمایند ولد خبیث وی محمد رحیم سلطان که تشبیهش برجیم بتسمیه اتم
برحیم خود را با جمعی از اشرار بدرون حصار رسانیده دست بغارت اموال و اخذ فرزندان و عیال مردم قلعه
دراز کرده و همان ساعت عبیدخان دست درازی آن جاهل نادان مطلع گشته سوار شده و چون نزدیک بحصار
رسید محمد رحیم از آمدن پدر خویش آگاه شده بر سبیل اسراع از قلعه بیرون آمده در آن وقت عبیدخان چوبی که
بزخم ترین یکی از نزدیکانش را محلی عرض ... روان کرد بهیزم و سعد خراب البصره خضر چلبی و امت بیک و اتباع ایشان را
نوازش قولی نموده عیال و فرزندان برهنه و عریان از قلعه بیرون آورده بمدرسه خاقان منصور سلطان حسین میرزا
گسیل فرمود روزی چند ایشان را در آن مدرسه نگاه داشته از آنجا به بخارا و چون سایه توجه لوای نصرت نمای
شاهی دارالسلطنه هرات را که اشته متوجه بخارا گردید جمیع خورد و بزرگ ایشان را بقتل رسانیده از وهمه و حمت
بیکشان نقد حیات ایشان ... راقم این کلمات در آن اوقات در هرات بسر میبرد هر روز با شارت آن خان دو سه از اصناف
بیگناه و پنج شش کس را بجرم رفض بافتوای جهال ملوکات بقتل حق در چهارسوق هرات کشته میشد چنانچه در سنه ولایت
سپاه و شهریان ماخیانت هرکس بنسبتی که سیو رزای اعتقاد با حی داشت او را گرفته نزد قاضی میبرد که این مرد در زمان
سلطنت قزلباش سب ابی بکر و عمر کرده و در اثبات این دعوی دو شخص باطل جاهل را ادای شهادت نزد قاضی میکرد
و قاضی متعدد این خاین بی تفتیش حال گواهان و تحقیق عدالت ایشان در حال بقتل آن مسلمان حکم کرده او را
کشان کشان بچهارسوق میبردند و بقتل میرسانیدند از جمله مقتولان بیگناه و قتادکان قتلگاه میر مشتی است که از
نسب سادات ولایت سبزوار بود و در ایام سلطنت خاقان مغفور میرزا سلطان حسین با برادرش قیام مینمود

و در خاتمه ایام حیات دست از منافع و مداخل مهمات سلطانی باز داشته در گوشه تجرد توشه قناعت می‌نمود و چنانچه بمجلس
حکام وقت بهنگام وجدان فرصت در رعایت و امداد محبوسان و مظلومان زبان میگشود القصه [illegible] ازدو
خاندان مرتضوی بسطامی اندکی از اسباب دنیوی بر وی دعوی معهود کرده بی ثبوت شرعی بر وجهی که مذکور شد
آن سید پرهیزگار بی گناه را بچهارسوق برده مانند دزدان بقتل رسانید و از روی حاجت لحمه محنت [illegible]
مشتم [illegible] شنیده **ایراد مقدمات در فرار عبید خان بصوب ماوراء النهر بسبب توجه پادشاه بهرات**
چون سپهبدار با تجمل عبید خان و اتباع وی در دار السلطنه هرات بر مسند حکومت تمکن یافته عقلهای ناحق قیام
نمودند هوای فتح ولایت مشهد مقدس منوره در سرش جا گرفته بی‌کرده شیخ درویش بیگ که از امرای مقرب
وی بود در هرات گذاشته بجانب مقام مراد در جنبش آمد و چون بولایت باخرز رسید شنید که عساکر نصرت
ماثر شاهی از پی دفع آن سالک طریق تباهی از مقر خویش بیرون آمده‌اند از استماع این خبر او را دغدغه
عارض شده چند روزی در آن ولایت توقف نمود و کسان از پی تحقیق این خبر باطراف فرستاده منتظر معهود
تا آنکه فرستادگان وی آمده مرد مجهولی با کتابتی گرفته نزد وی آوردند و آن مکتوب را یکی از اعیان
توابع ولایت مشهد مقدسه بیکی از روسای منسوبات هرات نوشته مضمون آنکه در فلان وقت حضرت شاه
طهماسب با خیل و سپاه بممالک خراسان درآمده از پی دفع طایفه اوزبک کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه است
عبید خان که برین مضمون اطلاع یافت در ساعت از ولایت باخرز مراجعت کرده بهرات آمده ترصد خبر دیگر میبرد
که ناگاه بتاریخ شب شانزدهم شعبان سال مذکور از ولایت مروشاهجان از نزد سونج محمد سلطان کسی آمده
قزلباشی اگر قراولان ایشان در دره گز که از توابع آن ولایت است گرفته بودند آورده و آن اسیر حقیقت حال
تقریر کرده گفت که حضرت شاه با خیل و سپاه بولایت خراسان درآمده درین زودی متوجه بلده هرات است
اوزبکان ذمیم و ترکان لئیم که این خبر شنیدند در بازارهای شهر درآمده بیکبار در تهیه اسباب گریز مشغول
شدند و عبید خان باحضار سلطانان و سرداران طوایف اوزبکیه حکم کرده مجموع بحضور وی آمدند چون جمعیت
انعقاد یافت عبید خان در تکلم آمده گفت انسب آنکه شما با سپاه خویش با من اتفاق کرده توقف نمایید تا لشکر
عراق نزدیک آمده با ایشان درین نواحی محاربه بقیام نماییم و ظاهر در آنست که درین نوبت ما بر ایشان غالب آییم
زیرا که ایشان در طغیان زمستان [illegible] و مادران از مقر خود بیرون آمده‌اند و دواب ایشان
تلف شده و ما در کمیت و کیفیت سپاه از ایشان زیاده‌ایم و درین مطلب مبالغه کرده سلاطین و امرای

اصابت آیین متفق المعنی بروی عرض نمودند که ما درین ممالک با دولتشاه اسمعیل مقابله و مقاتله نمی‌نماییم زیرا که هرگاه که با او
درین بلاد محاربه نموده‌ایم او بر ما غالب گشته خایبا خاسرا بدیار خود مراجعت کرده‌ایم لایق آنکه ازین مملکت کوچ کرده بماوراء النهر
و هرگاه او از آب آمویه عبور نموده بمملکت ما درآید با او محاربه نماییم و عبید خان این مقدمات را رد کرده هر چند در توقف
درین بلاد رغبات گفت فایده نداد و ایشان در صحبت سخنان خود را اصرار کرده زمره از سرداران اوزبک
بانفس آمده گفتند که اگر درین سر با اتفاق مینمایی فبها و نعم و الا ترا در اینجا گذاشته بجانب ماوراء النهر
میرویم عبید خان میدانست که این سخن ایشان نه بمجرد تخویف است و اگر در سخنان ایشان زیاده برین
مبالغه نماید هر آنچه میگویند عمل مینمایند بالضروری در آخر روزی که اول شام نقص دولت وی بود هفتم
شعبان سال مذکور بر مرکب تعب سوار شده گریان و نالان از درون دار السلطنه هرات بسوی دیار خویش
توجه فرمود ع باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی **عطف عنان سخن در بیرون آمدن دولتخواهان خسرو شجاعت
اشتمال از زاویه اختفا و قتل بعضی از اشرار مردم آزار** چون بمجرد وزیدن صرصر خبر وصول لشکر قیامت اثر
پادشاه سکندر نشان بحوالی مروشاهجان ارکان ثبات عبید خان تزلزل پذیرفته بتاریخی که سبق ذکر یافت
و آفتاب در برج دلو بود از دار السلطنه هرات فرار اختیار کرد و از خوف و هراس پس از توجه [illegible]
خورشید اقتباس ضمیر [illegible] راه یافته بود از راه قبة الاسلام بلخ که [illegible] متوجه بخارا گردید و زمانه این
ترانه که · بیا که رایت منصور پادشاه رسید · نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید · مخلصان دولتخواه
و مردم آگاه را مسرور گردانید غازیان و موالیان که اراده الذی خلق الموت و الحیات بابقای ایشان
تعلق گرفته بود و عنایت الذی یخرجهم من الظلمات الی النور از تنگنای ظلام خانقه بفضای دلگشای
ظهور نهادند و در وقت آشوب از پنجه تقدیر بسته ابواب عافیت بروی اهالی و موالی گشادند از سوانح امور که در آن
اوقات دادن بوقوع انجامید آنکه خواجه محمد امین که از عمال صاحب وقوف بود و مرجع نویسندگان شریر
مینمود جمعی از اشرار را با خود متفق ساخته خیال مطالبات بیرون از حساب از رعایا و عجزه بر زورق ضمیر
شرارت پذیر ثابت نموده ما فی الضمیر بخواجه ابوالحسن بادگاهی که در آن ایام سپهر احکام مهام خواص و عوام
منوط برای و رویش بود ظاهر گشته خواجه مشار الیه قاعده الطغیان نایره طغیانش گردید آنکه صباح روز [illegible]
از فرار مفتتن [illegible] چهارم که خواجه ابوالحسن [illegible] با بعضی از اعیان و غازیان در باغ شهر که محل فیصل مهمات
ملکی و مالی است نشسته و بضبط و ربط مشغولی مینمود خواجه محمد امین را یافته زمره از بدنفسان در آن مجلس

در آمده به امید آنکه اگر فرصت یابد خواجه ابوالحسن را بقتل رساند و خواجه ابوالحسن نیز مترصد همین امر بود و در اثنای گفتار
سخنان خشونت آمیز و انهای کلمات مفتنانگیز را بجه شراب شبانه واداشتی نسبت با خواجه محمد امین
مدرک سامه و شامه انجمن بهشت بهانه ارتکاب شراب که بحکم پادشاه کامیاب مستلزم قتل است غازیان شمشیرزن
باشارت خواجه ابوالحسن تیغ بروی خو ابانیده خونش را برخاک مذلت ریختند و سرش را برچوب شهیر کرده و انگاه
گذرانیده برو اچهارسوق آویخته علامت شهیر و نویسندگان هنر که این صورت ملاحظه نمودند خیالات فاسده را از
برون کرده پای در دامن صلاح پیچیده بسط شرارت نفس اماره را که بی شبهه موجب فیض مزاج زمانه است
در نوردیدند **گفتار در تفویض ایالت دارالسلطنه هرات بسلطان محمد میرزا و منصب للگی بخان کامکار
محمد خان** دران اوقات که عالیجاه ممالک پناه باسط اجنحة الامن و الامان محمد خان بنابر استیلاء هجوم
لشکر روم ملکه بغداد را که اهتشته و تجدید لوای ولای حضرت مقدسه امیرالمومنین را در فضای ضمیر آفتاب نظیر
افراشته بملازمت نواب شاه آمده و درین آمدن فور اخلاص و دولتخواهی و غایت اختصاص نسبت بخدام
شاهی ظاهر ساخت مکرر را در سلک صوفیان پاک اعتقاد و موالیان حقیقت نهاد اندراج یافت بنابر علی نعم السلطان
حضرت شاه صفوی طرف آن محب خاندان مرتضوی را بمدارج جاه و جلال و جهت همت ملتمسه و میش نهاد نظر شاه
پسند گردانیده در خلال احوال خبر رسید که شاهزاده سلطنت انتما سام میرزا که بحکم پادشاه مظفرلوا در دارالسلطنه
هرات حکومت میسنمود باغوای اغزوارخان پی نسبت وجرءت کرده دون توان رایت مخالفت افراشته و دل
که اشته بجانب قندهار توجه نموده سعد از صحبت این پادشاه والا شوکت حکم فرمود که منشیان سیاسده و سه روشن نوشته
که ایالت مملکت هرات بمنسوبات و ملحقات تعلق بفرزند دولتمند ارشد اصفی افسر و سلطنت و کامکاری زینت
مسند خلافت و جهانداری نقاوه خاندان صفوی خلاصه دودمان مرتضوی المستظهر بعنایات الملک العلیم
امیرزاده سلطان محمد میرزا دام الله تعالی سریر السلطنة فتح عاقبه ادامه و حضرت ریاض المملکة با فضائه غمام اشفاقه تعلق
داشته باشد و خان عالیشان لله و اتابق و فتق و رتق مهمات آنحضرت ایلکی وجزوی بوده اورا و دیلوا آنجه پاین
از حکم فرموده و تجاوز ننمایند و اعیان حکام و لایات و مضافات اطاعت و انقیاد او را و نواهی
وی کرده خود را در عداد ملازمانش دانند و پس از تکمیل این احکام خان عالیمقام در ملازمت شاهزاده والا احترام
عازم هرات شد جعفر سلطان را که از اقربای وی بود پیشتر بصوب مقصد روان گردانیده و در اثنای طی
مراحل و قطع منازل مسموع جعفر سلطان شد که صید خان قلعه هرات را گرفته در غایت استقلال و جلال

بر مسند پادشاهی متمکن گشته است بالضروره جناب جعفر سلطان در بعضی از ولایات خراسان توقف کرده کیفیت حال را
بشاهزاده ملک ستان و خان معدلت نشان عرضه داشت نمود و منتظر ورود پادشاه عاقبت محمود میبود تا آنکه خسرو خیر
اندیش از موقف شیس ازلی دفع طایفه اوزبکیه حرکت آمده جیب خان اوزبک از توجه گیتی ستان خبر یافته قرار بر فرار اختیار نمود
بنابرین اخبار مسرت نشان جعفر سلطان با فوجی از غازیان بطرف قلعه دار هرات ایلغار فرمود **ذکر آمدن جعفر سلطان
بدارالسلطنه هرات بظهور مقدمات عدالت و رفع امارت** بعد از وقوع این فتح مبین و ثبوت فرح فرخ آمدن جعفر
سلطان که مدت یک سال و کسر مرموده گشاینده ابواب عدل و احسان محمد خان از جانب عراق و آذربیجان بعزم
حکومت دارالسلطنه هرات بیرون آمده بنابر طغیان مخالفان در بعضی از ولایات خراسان سرگردان و سیاه مان
اوقات میگذرانید و ترصد لطایف غیبه که از مقتضیات دولت فرزنده چراغ ملت مرتضویه است او را در آن ولایه
نگاه داشته از مرحمت مانع میگردانید و بظاهر قلعه هرات نزول نمود سادات و قضات و موالی و اهالی عموم
سکنه و جمهور متوطنان از شهر بیرون آمده و شتاب الیه را استقبال نمودند و زبان بمدح و ثنای پادشاه کشورستان و شکر
نعمت منعم انس و جان گشوده و پیشکش لایق ایثار کردند و جناب سلطانی بر اهتمت عنایت سبحانی بشهر در آمده
و مصدق مفهوم السلطان فی البلد کالروح فی الجسد بر همگنان عیان گردید
عاقبت رایت ظهور افراخت … قشر را در مقام جلال اخت … دیده طالبان گرد و بیعت … گشت روشن چو دیده خورشید
آنگاه بعد از فراغ از آن مهر بر پرضفت شعار رعایا و متوطنان قلعه و بلوکات را نوازش و پرسش نموده بکرم و عطوفت پادشاه
کثیر الفیض تسلی و امیدوار گردانیده و استمالت جهال و ارباب ضلال بلوکات دارالسلطنه مذکوره که بجرم ترجمه انبوه
اعمال و قبح احوال ایشان زبان قلم ساحت آلوده گردیده و درین وقت بسبب لقد مرتبه نمود که مهجوران منزوی از زوایای خفقان
بیرون آمده رحل اقامت در منزل سلامت انداخته و رایت عافیت که فروغ مجامع اصحاب دین و دولت باشی از عجز
تو را دست بر اوج جمعیت برافراخته آنگاه بعضی از اشرار مردم آزار را بتیغ سیاست قصاص کرده بچوب تنبیه
زمره را تادیب فرمود و هیبت انصاف و الطاف در اطراف و اکناف انتشار داده ابواب عدالت و نصفت بروی
اهالی مملکت برگشود **ذکر نهضت همایون آمدن سلطان محمد میرزا بدارالسلطنه هرات بموافقت محمد خان و تشریف
آوردن پادشاه جهانبان از عقب شاهزاده عالیشان بطول انجامید** چون بکجند اهالی دارالسلطنه هرات
در ظل رافت و رحمت جعفر سلطان از حرارت شرارت مصون بوده در بستر استراحت آسوده در اوایل شوال
سنه مذکوره که آفتاب در اواخر برج حوت بود و مبشر نسیم از بشارت رسیده سلطان ربیع شکفتگی مزاج زمانیان را

از دید و منود و شهرستان گلستان از وصول فرمان فرمای بهار بلطایف ریاحین و ازهار آراسته گردید و قلعه گلبن
بسبب تشریف گل خورشید خود با رحصار فیروزه فام فیروزه فام سپهر رایج دیده مظهر احسان محمدخان در رکاب
اقبال آیات شاهزاده محبت صفات دار السلطنه هرات بعد از تقدیم مراسم استقبال اهالی و اعالی بدرون
شهر تشریف آورده و در قلعه اختیار الدین که ساخته و پرداخته همت عالی بر انتظام مهام خواص و عوام مصروف
داشته با نفس نفیس ترفیه احوال ضعفا و عجزه مشغولی فرموده پس از انقضاء دو سه روز از وصول این خطیه عالم افروز
اعنی تاریخ هفتم مسطور در وقتی که فراش جهان آرای هوا ساحت چمن را بمهد بساط زمردی تزئین داده
با فراختن خیمه نسترن آراستگی گلشن اهمت نهاده و شادروان نارون در اطراف چمن افراشته
سرو آزاد راست نهاده از پی تشریف قدوم سلطان گل بپای ایستاده صحرای چاق سلمان مضرب خیام نصرت
انتظام پادشاه عالمقام گشته و از سرور قرب وصول خروش اهالی اقلیم چهارم از فلک نهم درگذشت در روز دیگر
که خسرو خاور برادهای گردون بعزیمت شهرستان سپهر رفتار آغاز نهاده و هم انوار از شعشعه جبین نور گستر فضای
گیتی را فروغ داده ابواب فیض بر مقیمان ساحت زمین گشاده پادشاه فریدون فر خسرو بخشنده سپهر بسطه سکندر
کوه پیکر نشسته بجانب بقعه دار السلطنه هرات در حرکت آمده امرای ممالک و سرداران عالی درجات شعار و قور جهان
مهابت آیین و احکام حشمت قرین هر یک بلباسی و اساسی که استعداد ... هزاران از طبع سخن ساز مسلوب است
و صورت مناسب تحریر آن از خامه کثیر الاعجاز محجوب در رکاب خلافت اقبال مثال روان شده و اکابر و اصاغر
و اعالی و اهالی همه قدم از سر ساخته و این تواضع را مایه سعادت دارین شناخته از نفس بلده باستقبال
آن مرکز جلال بیرون آمده حضرت شاه عالمیان از کوچه خیابان با بهجت و شوکتی که باز بلند پرواز خرد در وصول
بر شرفه و مسرع ... انکسار شروع در مضمار ... در آمده تجربه عجز در عین دید
آن فرشته سیر مضمون مقرون بهذا البشرا ان هذا الا ملک کریم بر زبان آورده و آن شهسوار مضمار قاهره
شهپر پادشاهی را ... بعین عنایت باطراف و جوانب نگریسته و بدین منوال درون بلده هرات
تشریف برده باغ شهر را که قطعه ایست از قطعات جنان و روضه از ریاض رضوان بمقدم مکرم رشک
گلستان ارم گردانید **در فشانی قلم گوهر بار در عفو جرایم اشرار بلده هرات بنا بر وفور کرم خسرو نصفت
شیم** پس از انقضاء چهار روز از نزول خسرو صاحب کمال و حصول فراغ از تعب سفر و انتقال ابطال
بجال نفس همایون پادشاه ربع مسکون متوجه تجسس و تفحص احوال اعمال رعایا و سکنه دار السلطنه

[illegible]

از اعالی و ادانی و موالی و معادی شده بعضی از سعادتمندان که در طریق محبت خاندان ثابت قدم بودند از
... انواع ایذا و اضرار یافته بودند بسعادت پای بوس نواب شاهی استسعاد یافته مجالت الوقت تاج و دستار خاصه
و خلع گران مایه سرافراز و ممتاز گردیدند مانند امیر عبدالحی رازی و سید زین العابدین خطیب اما آنان که بنابر فتور
فطرت و سوء عقیدت سالک سبیل ضلال شده و در قتل محبان امیرالمؤمنین و تاراج اموال و اسقاط عرض موالیان
ائمه معصومین اهتمام نموده بودند در تنگنای بیم و خوف ... مانند بسیاری از رعایا ملوکات و زندگی از
مردم بلده با آنکه اراده جلیل الافاده کریم کارساز و مشیت با کیفیت رحیم بنده نواز بکشف حجاب در رفع خطایای ایشان
تعلق گرفت خسرو با ترحم و فرمان فرمای اقلیم چهارم از میامن عنایت کریم مطلق موفق گشت با آنکه بعضی آباء
ملوکات و روسای بلده که از آثام و جرایم زیر دستان ایشان نموده و برده و احوال از وجوه صور قبایح افعال
ایشان گشوده مجموع از دست خجالت و انفعال سر در پیش افکنده بزبان حال نوای مراسم نمای ان تعذبهم فانهم
عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم معروض داشته ولوای توبه و استغفار بر اوج فلک دوار برافراشته
در آن حین محرک رحمت رب العالمین عرق کرمی که در جبلت و جلت آن پناه ملک و ملت کرامت کرده شده در حرکت
آمده و مقتضای الطاف ایزدی ... والعافین عن الناس بر آن حضرت عرض کرده در حال زلال مرحمت
در وقت قلب سلیب ... اعراض نفسانی نموده آن خسرو کثیر العفو وافر الکرم حکم فرمود که هیچ آفریده از خانیان
با اخلاص و دیگر ... ذوی الاختصاص و غیر هم از خدام درگاه سلاطین پناه و ملازمان آستان فلک اشتباه
بسبب گناهان معهود مزاحم و متعرض رعایا و ملوکات و ساکنان بلده هرات نشوند زیرا که قطرات امطار مواهب پادشاهانه
و رشحات سحاب مراحم خسروانه ایشان را از لوث جرایم ... پاک گردانیده و اهل جرایم را از زوایای خوف
و بیم گوشه آورده در اساس سلامت و امنیت نشانید از وقوع این کرم عمیم که آثاری که زمان سابق را از صفحه
احتساب حک کرده و از صدور این لطف جسیم که صاحب خیر ان لاحق را در فسحت غیرت در آورده معتقدان را رایت
محبت بلند و منکران را پای همت در سنگ گشت **گفت در تعلیم پادشاهزاده سلیم و ذکر بعضی از مقاطع تقدیر
مشتمل اقدام** از معدن هدایت مصدر نشین مجامع انبیا و از مخزن عنایت سلطان شهرستان ائمه علیهم
و علی آبائها علیهم من الصلوات اتمها و من التسلیمات ازکیها کوشش شد مقتبسان انوار جناب نبوی و مستفیدان
فرایه فواید مرتضوی ... گرامی که من سلک طریقا یلتمس فیه علما سهل الله له طریقا الی الجنه تزیین پذیرفته
و از آنجاست که هنگام رافت توفیق اهل تحقیق سلوک این طریق مستقیم را وجهه همت ساخته مدالت

مشهود رایی چون ملک و اشتسته چون غیران
مسفه و دانایان با اضعاف تعداد ایشان

خوب

متابعت خویش اولاد امجاد را راتبه رشد کرامت می فرمایند و تقطیع شوایع فرایع معرفت پادشاه جامع که بر آئینه
باعث ابداع مکونات و علت غاییه اختراع مبدعات است ترغیب مینماید اعلم این طایفه شریعت نهاده و کرم
این فرقه پاک اعتقاد حضرت شاه دین پناه است چه در مبادی اوقات شباب هدایت والد مغفرت ایاب علاوه
مناسب جبلی و میل طبیعت آن حضرت شده بقرات کلام منزل و مطالعه بعضی از کتب متداوله مشغولی
نمود و باندک زمانی استعداد ذاتش بهمت ازدیاد یافته تایید الهی ابواب فطنت و آگاهی بروی روزگار حیرت آثارش
مفتوح فرمود کما لایخفی علی الشاهد و المشهود و همچنین نسبت ابوت مقتضی آن شد که فرزند دولتمند ارشد
اعنی شاهزاده امجد ارشد سلطان محمد مصداق مفهوم الولد الرشید یقتدی بآبائه بوده از مائده معرفت دانش
بحظی وافر و رزقی متکاثر محظوظ و مرزوق گردد بنا بر علیه اجناب سیادت مرتبت افادت منقبت قدوة الاولاد
علی الاعلا میر مرتضی که از اعاظم سادات برگزیده حضرت سبحانی امیر شریف الجرجانی است بمنصب تعلیم شاهزاده
واجب التکریم مفوض گشت و تفویض منصب صدارت نیز برتبه قدرش از آنچه بود درگذشت در مجلس سیادی
از اکابر ممالک خراسان و عراق و آذربیجان حاضر بودند شاهزاده سعادت یار لوح تعلیم در کنار نهاده و غازیان
آستان شاه طبقهای زر از جنس احمر بر فرق آن در شاهوار نثار فرمودند و قامت با استقامت جناب سیادت ایاب را
نیز بخلع گرامی آراسته موجب مراتب علیه خوشحال و مستمال فرمود و از اموری که در آن ایام بوقوع انجامید
قتل خواجه کلان غوریانی است تقریر این واقعه آنکه شاه الیه از غلات اهل سنت بوده احکام طغیان فرا او
بنسبت متدینان مذهب علیه بانواع ایذا و آزار میرسانید و از سخط منتقم جبار در عاقبت حسید کردار
نمی اندیشید منجر بر آنش آنکه در این کرت که عبید خان بولایت فوشنج و غوریان آمد شاه الیه بعد از تقبل
مراسم استقبال و پیشکش اموال بقتل طلب کرده گردن کش گردیده و از الفاظ بی ادبانه بنسبت پادشاه
زمانه بر زبان جاری گردانید ٭ زبان سرخ سر سبز میدهد برباد ٭ بهوش باش که سر در سر زبان نکنی
و چون خبر سرافراز دشمن که از حضور فایض النور دوستان را مسرور و دشمنان را مقهور گردانید
مهمان دولتخواه و مخلصان بی اشتباه واقعه مسطور را معروض اشرف شد از آنجا که محض کرم و ستم
فی الم و اثم ولتسویه میان موالی و معادی است حکم عالی بقتل وی صادر یافته فرمانبران او را گرفتند
بچهار سوق هرات برده پوست نمودند و پوست وی را بکاه کرده بر سر چوبی تعبیه فرمودند ٭ دشمنان را پوست برکن
دوستان را پوستین ذکر توجه شاه کامکار بجانب قندهار از برای تادیب امیرخواجه کلان و فتح آن

ولایت

ولایت و فرار وی از خوف خسرو رستم توان عزت سلطنت و شهریاری و حمیت خلافت و ملک داری مقتضی
آنست که هنگام وجود چندان فرصت بخت برگشته را که نسبت محبان خانواده شاهی تقصیر نماید او را تادیب
کرده جزای قبیح عملش را برسانند و بتحریک گوشمال او را از سریر اقبال فرود آورده بر خاک ادبارش نشانند
باعث بر ترتیب این مقدمات و غرض از تسطیر این مقالات آنکه بعد از استماع بی ادبی که از امیرخواجه کلان
بنسبت شاهزاده رفیع الشان سام میرزا بوقوع انجامید پادشاه با تایید همواره مترصد آن بود که فرصت
یافته مشار الیه را بعتاب پادشاهانه تعذیب فرمایند بنا بر علیه پس از فراغ خاطر اشرف اعلا از سرانجام مهام
دار السلطنه هرات و تدارک مافات و مصالحات و اجتماع امرا طلاوت شعار و سپهداران ممالک مدار اشارت
فرمود که چون جمعیت دست داد شاه پاک اعتقاد مکنون ضمیر را با ارباب استشاره در میان نهاد و مجموع تحسین کرده
زمره از شجاعان التماس این خدمت نمودند ملتمس ایشان مبذول نشد زیرا که از نوعی که بنا بر ترک ادب
بر ذات همایون عارض شده بود پادشاه عاقبت محمود با خود قرار داده بود که بنفس مبارک بر سرش رفته
او را ادب فرماید لاجرم موازی هفت هزار کس از قورچیان جنگجوی و صبا رزمان تندخوی و امرای
معرکه دیده و سرداران یورش کشیده تعیین کرده مقرر فرمود که باسط جناح امن و امان محمد خان در ملازمت
سلطان محمد میرزا در دار السلطنه هرات بوده بملک داری و ضبط آن فرق مشغولی نماید و در دهم ذی القعده سال
مسطور خسرو منصور با شجاعان مذکور جریده بجانب ولایت قندهار ایلغار فرمود و در رفتن اسراع کرده چون
کنار آب هیرمن از تنویر رایت لوای پادشاه انجم سپاه با سپهر بلند دعوی برابری نمود امیرخواجه کلان از توجه
کواکب گردون مراتب خبر یافته سراسیمه گردید و با اعیان آن ولایت و بعضی از محرمان مشورت کرده
چاره کار منحصر در اختیار طریق فرار دید بالضروره کپک خواجه را که از خویشان و معتقدان وی بود با سپاهی
از مردم بی یراق بحافظی در ولایت مذکور نصب کرده بامداد فوجی از خویشان و معتقدان بر طرف ملا و هند راه
فرار پیش گرفت و چون پادشاه سرور قریب بنواحی ولایت مذکور رسید کپک خواجه باتفاق اعیان و کلانتران
آن ولایت پیشکشهای نامی و تحف گرامی ترتیب داده اقبال وار باستقبال پادشاه عالم مدار از شهر قندهار
بیرون رفتند و چند فرسخ طی کرده در ساعت همایون بعز بساط بوسی عتبه همایون مفتخر گشته و در رکاب
ظفر ایاب بجانب بلده مراجعت کرده ارک آن بلده که پادشاه نشین است جهت نزول خسرو با تمکین تعیین کردند
و از برای نشستن امرای سپهر منزلت و قورچیان بهرام صولت منازل مناسب در درون شهر خالی کرده

خواص و عوام را بر تماشای آن وجه دلخواه رغبت فی الجمله آیینی بسته شد که گویا غرض از بنیه فضا لطایف غرایب صنع کردگار را
جهت انزوا یاد خیر اولی الالباب در آن منظر همت ظهور داده و زمین قدر از منازل جنت ابواب جنت بر اطراف و اکناف
برگشاده سر دکانی که جواهر مخزنه اش از سقف و جدار پدید ارکسته و مرمازاری کلزاری که در نضارت و لطایف از روضه
جنت در گذشته اشکال نادر شمع ها فی فی رویان لبان حوران در آن منازل فرود و پس مقابلش بر سینه
دل ها بی متمکن و از حضور مبتهج السرور شان در آن اماکن متحرک شده ساکن و در منزل خوش و آرام نیافته و اضطراب
نیازی نو شوقت و در هر محلی نغمه پردازی صیحه و فغان در مجمع شیخ و شاب انداخته ناظر سپهر از مشاهده آتش
صبح و شام از پیکر مهر و ماه دل از دست داده پشت حسد افلاک از بی نظاره آن آکینه ستاره و رود چنگ
نهاده القصه بعد از ترتیب این تزئین خسرو حشمت آیین موضع نرارجیب را که قریب دار السلطنه هرات مذکور است
معسکر سپاه منصور گردانیده قبه بارگاه خلایق پناه در مشهد اقلیم چهارم بر فلک نهم رسانیده و در همین وقت
که بیست و سیم محرم سنه بود رکن الدوله العلیه محمد خان با اشراف و اعیان در رکاب سلطنت ایاب
شاهزاده عالمیان اقبال اشمال باستقبال پادشاه با استقلال شتافته در موضع مذکور بشرف پای بوسی
افتخار یافته در حریم لطف عمیم باریافتند و روز دیگر بحکم پادشاه فریدون فر خواص و عوام تمام از شهر بیرون آمده
چشم بر شاهراه انتظار و دیده از ابواب کامیاب نهادند و آخر همین روز که وقت طلوع نیر مراد بود خسرو کشورگیر
بر بارگی فلک سیر سوار شده متوجه مقر دولت از کثرت و خروش ارباب هوش و صوت دعاهای اعیان
صلاح گوش ساکنان فلک اطلس پر شد و گذشت و چون از اردوی عالی اندک مسافتی قطع کرده شد صور مجسمه
و اشکال غریبه و شتربچهای مجول و بزان صاحب اصول که استادان هنرور و مهندسان مهارت پیشه
از نهانخانه تدبیر و مرفق ضمیر بنظر کبیر و صغیر رسانیده بودند مصحوب صوت شادیانه و آهنگ ترانه در گذر راه پادشاه
آوردند : همه بضاعت خود عرضه می کنند آنجا : قبول حضرت او تا کدام خواهد بود : و مزاج مبتهج
نواب را از مشاهده آن اسباب بسط حاصل شد و بخط ملحوظ زینتهای گوناگون و تکلفات از حد بیرون و سرور انام
و حضور عوام بسط زاده جو برآورات خسرو منصور بمتابعت دیار و سیاده ساعت از لطافت اسواق و ظهور اشواق
بهجتی و مسرتی اتفاق می افتاد و بدین منوال موکب ظفر مآل آنحضرت یعنی باغ شهر تشریف آورده جان در
قالب آن مکان در آمد و روزی دیگر حکم عالی شد آنکه بوقت شام ارباب اعتبار و اهل بازار شموع
و مشاعل بسیار در دکاکین و مواضع آیین افروخته مهاکن و صفای سوق بر انجمن سپهر نمونه رسانیم
بقعه

بقعه را استعداد مراتب چشم مشکاری بجایی آوردند **گفتار در ارسال فتحنامه بدار السلطنه هرات و رجعت آن بلده
پس از سرانجام فیصل مهمات** چون این فتح ضمیمه فتوحات سابق گردید نواب شاهی بعد از تقدیم محامد
الهی و تسلیم صلوات بروحانیت حضرت رسالت پناهی بتحریر فتحنامجات امر فرموده منشیان فصاحت نشان
و طغرانویسان آستان جلالت آشیان نخست فتحنامه بجهت حاکم عالیشان محمد خان بدار السلطنه هرات
ارسال داشته و از وصول این خبر میمنت اثر خدام خانی را ابتهاج تمام دست داده بنا بر اعلام خواص و عوام
و اظهار بهجت و مسرت لا کلام بنواختن نقاره اشارت فرمود و قاصد را خلعت فاخره و نقد وافر مبتهج گردانیده
بشکر نعمت منعم بی صفت مبالغت و مبادرت نمود و کلانتران قندهار پس از فرار عساکر نصرت شعار موازی هزار
تومان بر سبیل تحفه و پیشکش آورده شاهی قبول نموده و بدادن باج و پوشیدن تاج سرفراز و چاره ساز گردیده
روی نیاز و سر سبز را بآستان می خسرو دین دار و القاب گرامی ائمه اطهار صلوات الله علیهم و ادار الافلاک الدوار
تزیین و تشریف داد و بقبول دین مرتضوی و اعتقاد آن از علوی بمدارج فلاح و مسالک صلاح رسیده و از مشام
داو سوقات توابع و ولایت گوران که با وی حمایت آلهی ایشان را از عقبات ضلال بیرون آورده براه راست
رسانیده مقدم خود را با پیشکش لایق بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشته و اکنون که بنا بر فساد اعتقاد و انحراف
نهاد از ارشاد سعادت محروم مانده طریق تمرد و عناد پیش گرفته اند غازیان رستم توان ریب ایشان لوای تاراج
و جدال را افراشته و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از سرانجام مهام آن ولایت فراغت حاصل نموده
بوداق خان قاجار را با مردم ایلات از پی ضبط و ربط آن دیار تعیین کرده موکب ظفر اثر بصوب مستقر سریر
خلافت مصیر مراجعت نمود و هو الموصل الی المقصد المقصود **زینت این اوراق در بیان آیین بستن
دار السلطنه مذکور از پی اعزاز قدوم ملک منصور** چون والی دار السلطنه هرات لیسره الله تعالی بطول الحیات
از رجعت پادشاه پسندیده صفات خبر یافت رای ملک آرایش اقتضای آن نمود که بنا بر اخلاص ارزنده جنت
خدمت شایسته آراسته بنظر خسرو عالی گهر گردانیده و اسباط طرب اثری تشریف قدوم شاه عالیجاه با بین
معاشران بهجت قرین بر سپهر برین رسانید بنا بر علیه الکلانتران اصناف و پیشوایان اکناف را طلب نموده
حکم فرمود که اجناس بکار رنگ و قماش نو و فرنگ بچنگ آورده اسواق درون و بیرون شهر را آیین بندند
و ایشان امتثال امر خانی کرده رعایا و زیردستان را جمع نمودند و دکاکین را بایشان قسمت کرده بسرانجام
بقیه اسباب زینت و تزیین مشغولی نمودند و بمجاری که مقرر گشته بود امر معهود صورت اتمام یافت و پرتو استما

ساختند چه ممکن است که امشب پادشاه با طرب بر سبیل سیر برین جواب عبور فرمود تا زمین آسمان آسا تنویر جمال خورشید
مثال مرتبه کمال بخشید لاجرم مردم جماعات از اهالی هرات در آن شب آن مقدار شمع و مشعل روشن ساختند
که دکاکین مشحون از عجایب بروج متقارنه کواکب احتساب مینمود و ظلمت و تیرگی چون وقت نصف النهار از ان
مفقود بود و نابود و بسبب گرمی صحبت حضرت خلافت مرتبت در اول وقت شب بار شتر بر زبر خنگ نشست و برادران
نامدار و مقربان سلطنت شعار و قورچیان حشمت پناه و ایلچیان عالیجاه پیاده در جلو آن حضرت روان گشته بی
تکلفانه به بازار در آمدند و آن خسرو کامکار بر یمین و یسار نظر انداخته بر خصوصیات تکلفات و لطایف اختراعات
پیشه وران و صنعتگران تحسین میکرد و بزبان حال کلمه تحسین القا فرموده اصوات دعوات دعاگویان و جوش
و خروش مخلصان ملکوت سالکان آسمان میرسید و برین طریق تا چهارسوق تشریف برده در آن مقام
از سمند خوش خرام فرود آمد و بر تختی که در ان ایوان از برای جلوس آن سلیمان مکان احداث نموده بودند نشسته
ذره ای از نزدیکان را نثار نموده بانواع صحبت مشغولی فرموده هنگام انتشار زمزمه نوایان اصناف و کلانتران و کدخدایان را طلب
داشته بنوازش پادشاهانه بشرف اختصاص داده و درباره اهل بازار و مردم خوش آواز انعامات کرده تا ثواب بر قوی و قلیل
بر دمی ادانی و اعالی گشاده و چون نزدیک بان رسید که ساقی شب حریفان با طرب را از کیف خواب سرگران ساخت
از احوال خیال سبک کرده اند و اصحاب مجلس از سر گرفته و گوی فرود آورده در بستر استراحت خواب آن حضرت شاه
عالم مدار با چشم خواب دار و بخت بیدار از تکیه گاه برخاسته بجانب حرم محترم توجه نمود و بنابر کردن این که موجب نکهت
فتنی و مسکین است حکم فرمود **گفتار در مراجعت پادشاه آفاق بجانب آذربایجان و عراق و وقوع بعضی**
از جزویات در وقت عبور ولایات پس از انقضای مدتی از قرار نواب نامدار و بتهیه [illegible] سلطنت
در ساحت این دیار بخاطر خرم ماثر گذشت که اگر در ان زمستان در مملکت خراسان قشلاق کرده شود ممکن که
نقص و تشویشی تمام بحال خواص و عوام راه یابد چه در ان اوقات که این اندیشه در ضمیر اصابت پیشه پادشاه سعید خوب
پیدا گردید خرواری غله بهزار دینار تبریزی بود و سایر اجناس از ماکولات و ملبوسات روز بروز ترقی مینمود
و امرا و ارکان دولت نیز توقع ادراک فرصت مرخصات در مراجعت بجانب اوطان معروض میداشتند
و این عریضه ضمیمه آن اندیشه گشته رجعت صوب عراق و آذربایجان صورت تصمیم یافته در تاریخ نهم شهر
ربیع الثانی سال [illegible] بحکم خسرو منصور لوای آفتاب اشراق از دار السلطنه هرات بطرف عراق در حرکت
آمد و قبل از انکه شاهزاده عالیجاه ملک [illegible] محمد خان در ملازمت شهزاده عالمیان [illegible] فرمان فرمای گردون

توان

توان گفت [illegible] اشتهای حضرت شاه مکرر را گوشمال [illegible] بنصایح نیکو علاج و [illegible] مواعظ جمیل صلاح
و تزیین داد و تفصیل این اجمال آن بود که مالک ملک و ملکوت زمام مهام فرق انام را در قبضه اقتدار اختیار نهاده
و فرمان فرمایی و دارایی این بلاد و عباد بکف زمان ما داده و آنچه موقوف علیه بقای این نعمت عظمی و ثبات
و دوام این عطیه کبری رعایت جانب رعایا و اصلاح احوال برایاست چه از مقتدیان اهل سلطنت هر که در این
امر مساهله نمود باندک زمانی قهر الهی و نزع الملک ممن تشاء او را از این منصب عزل کرد و همچنین از متکفلان اشغال
خلافت هر آنکه در سلوک این مهم مسامحه تجویز فرموده باندک زمانی محول و تذل من تشاء او را از فراز عز
فرود آورده و باین مضمون مشعر است کلام تمام شاه ولی و شیر سلطان مشرق و مغرب علیه سلام من الله الاعلی
حیث قال یبقی الملک مع الکفر و لا یبقی مع الظلم **نظم** حق زشاهان بغیر عدل نخواست ، آسمان و زمین بعدل بپاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون ، کش بود راستی و عدل ستون ، گر نباشد ستون خیمه بجای ، هیچ ستون خیمه
کی شود برپای ، یارب این خیمه سعادت مند ، این ستون تو باحشر باد بلند ، اکنون رعایت و مراقبت
اهالی این مملکت را از وضیع و شریف و قوی و ضعیف بتو حواله نمودم و حکومت و سپهداری ایشان را من حیث الاستقلال
و الانفراد بتو تفویض نمودم باید که در فیصل معاملات و قضای حاجات غایت شفقت و مروت مرعی داشته
رضا گردکار را طلب داری و از سخط منتقم جبار بغایت بترسی زنهار چنان نکنی که تساهل تو در امور و تغافل
تو از احوال مردم تردیکی و موجب فتور حضور من گردد و یوم یقوم الحساب بسبب جواب و اعمال عرض من از تو صول
دست مطلوب من سود شود و هذا ما عهدت الیک و العهدة فی ذلک علیک و جمیع این مقدمات را جناب خانی
بسمع رضا اصغا نموده عدالت جبلیش از فواید این مفهومات سمت تضاعف یافت و از همان منزل رخصت حاصل
کرده عنان عزیمت بصوب مقر خویش تافت و رایات عالیات از ان مقام در حرکت آمده چون ولایت باخرز
از نطوی اردوی همایون [illegible] افزایش نمود خواجه کلان ولد خواجه ملک خوافی که در ان اوان متردی لاویه خذلان
بود و در یکی از قلاع آن ولایات متحصن شده طریق نفاق مسیر خیال خود را با مقر مشکش هر بکاه سلاطین
ارسال داشت و این وسیله را وسیله تحصیل نجات میپنداشت غافل از آنکه در ضمیر مهر تنویر خسرو کشورگیر
روشنست که ظلمت کده دل پرغشش از فروغ اخلاص این دودمان بی نصیب است و درون از خلاف منحوسش
روشنی از نور وفاق این خاندان سعادت عجیب لاجرم رسول آن فضول را بوقت شام طلب داشته فرمود
که مشعل در زیر محاسنش داشته و ریش وی را سوختند چشمه آب روشن از آن باشد ، چراغی را که ایزد بر فروزد

مرا کمین عنکبوت پرتش بسوزد : آنگاه حکم فرمود که میردوست کاریزی که یکی از ارباب آن ولایت بود و سلطنه نواب شاهی
آنکه مشارالیه خود را بخواجه کلان دوست مینمود او را گردن زنند و آن گوسفند مرده را با آنکه هرگز گوسفندی ذبح ننموده
امتثالا لامره العالی و خوفا من غضب الوالی بشمشیر کشیده سرش را از تن جدا کرد گفتار در عدد و بعضی از
احکام و نسق برخی از مهام که موجب صلاح ملک و ملت و مستلزم ازدیاد اسباب دولتست
چون جناب خانی از مشایعه حضرت سلیمان مکانی باز پرداخته در درون بلده هرات بر مسند ایالت متمکن گشت
همگی همت بر اصلاح حال سپاهی و رعیت مصروف داشته نخست بتعیین نرخ حبوبات و قرار ثمن
غلات مشغولی فرمود و تسعیر غله را قرار داده که ارباب احتکار از کرده خود پشیمان و اهالی و اعیان بازار و بازار
معمور و آبادان شد آنگاه باغات و بساتین که بعد از فوت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا روی بویرانی
نهاده از آن زمان بنا بر تقلب دوران و یا فیها انهدامش متزاید بود بآقایان و مقربان خویش قسمت کرده بآبادانی
و تعمیر منازل آن امر فرمود پس سرانجام این مهام سادات عظام و مشایخ سلسله خیر الانام را بمواعید
اکرام و انعام بتمهید مسرور ساخته بر وجات مذهب علمای امامیه و احیای آداب سنیه و تقویه و
و پرستش تقدیم رسانید علاوه این خیرات آنکه شاه محمود کنجابی که بموجب فرموده رسول آخر الزمان حیث قال
من سلم المسلمون من لسانه و یده از جاده اسلام منحرف شده بود و در بادیه بغی و طغیان سلوک مینمود و در
اوان که عبید خان بر بلده هرات استیلا یافت مشارالیه با تسلیق و سپهدار بسیاری از الوند و اوباش شده
کمر عداوت قزلباش بر میان بست و از گرستگان شاه مردان کثیری را به تیغ آزرده و کشته بسنگ
شقاوت شیشه سعادت خویش را درهم شکست نواب خانی او را بچنگ آورده پس از آنکه چند روز در محبس گوشت
بدن کثیف وی را بانیزه برگرفته او را با غازیان و موالیان سپرد تا بچهارسوق هرات قیلوقه کردند و بسبب
این قصاص و شوق اهل اخلاص کلام خانی صفت تضاعف یافت و استعداد آن اوقات یعنی در شهور سنه ۹۳۰
جناب سیادت منقبت و فضیلت مرتبت الذی یرتفع ظلام الاعتساف برایه الصائب امیر حسین کربلایی
بحکم زمانه فرمای ربع مسکون بدار السلطنه هرات آمد و سادات و قضات و موالی و اهالی و ارکان
دولت و اعیان حضرت آن جناب را استقبال نمودند و در منزل مناسب فرود آوردند و خدام
خانی از ملاقات آن پسندیده صفات مسرت بغایت روی داد و جمعیت خاطر اکابر و اصاغر بیار بر حضور
بنهج السرور بشتر بکمال انجامید و بعد از انقضای مجلس چند خان دولتمند دانست که طینت آن پاک طینت

بخیر

بخیرخواهی و اخلاص خواتین مجبول و مفطور است اسپند عالمون که مشتری اوقات خجسته را عادت را بصرف
صحبت وی کرده بر ارتکاب امری که مستلزم امتداد ایام دولت و حصول فواید آخرت است او را دلالت نماید
و از آنچه موجب زوال اجلال و ذریعه وبال و نکال است تحذیر فرماید و آن جناب مطلب خان را بحصول موصول داده
در کثرت ازمنه مجلس مشارالیه در مفاتیح نتایج و مقالیه فواتح ابواب فواید دنیوی و اخروی بروی روزگار
دولت آن خان عدالت شعار مفتوح گردانید و بسیاری از سر استحکام بنیان ظلم و عدوان مقاصد او را ادام
رسانید و الحال که از تاریخ آمدن آنجناب مدت شش سال منقضی شده بدستور بارشاد و تذکیر و دلالت مسطور
مشغولی میفرماید امید که تا باشد باین خیر موفق باشد و در همین سال سید حمیده خصال سید زین العابدین
خطیب که مدت سی سال در مسجد جامع هرات بامر خطابت مبادرت کرده در بر منبر ذکر القاب و اوصاف ائمه اثنی
عشر عذب البیان و رطب اللسان بود از جهان گذران انتقال نمود و لهذا رشید آنجناب امیر حسن بلطافت
سخن و خلق حسن مشتهر و محق است قایم مقام پدر شده امر مذکور را چنانچه باید و شاید بجای می‌آورد
تحریر رقم قلعه خواجه کلان ملک خوافی بسعی خدام عتبه خانی سابقا در اثنای ادای بعضی از وقایع سمت تحریر یافت
که خواجه کلان ولد ملک خوافی یکی از قلاع ولایت مذکور که موسوم بقلعه استاد است مضبوط ساخته بر برج شقاوت
متمکن گردیده و بعضی از ارباب آن ولایت را به تیغ ظلم و بیداد کشته صحیفه ضلالت و جهالتش با استعانت
دست تقدیر بمرتبه انتشار رسیده بعد از اطلاع خسرو شجاع بر مضمون مذکورات حکم شد که قانعی خان حاکم اسفزار
و شاه قلی سلطان والی کرمان با طایفه از سپهداران بگرد قلعه اش رفته بامر محاصره قیام نمایند و حصار آن
خاکسار را با خاک برابر ساخته ابواب امنیت و عافیت بر روی اهالی آن حوالی بگشایند و ایشان
امتثال حکم عالی کرده در ساعت سعید بطرف قلعه معهود نهضت نمودند و چون بعد از منزل مقصود منزل
خیام سپاه جهان دیده و امرا بهر جانب پیشه که چشم گشوده حصار می دیدند چون قلعه افلاک اندوست برد سالکان
خطه خاک منطوی و برزخی مشاهده فرمودند که مانند آتش اندر دایره فرض عقل بیرون بود و از خاک ریز ترش
پای اوهام در رفتی و طیور را بر فصیل فی چه نقش استعداد وصول و توقع عبور نی بر کنگره رجش از
بسیط زمین انذرده سپهر برین سر بر آورده و جدار با استوارش بسد سکندر دعوی همسری و برابری
کرده القصه قریب مه و شش ماه گر بصورت و سپاه بعضی اوقات جنگ پیش می‌بردند و انظر فی فارسیان
مضمار متسنه و شین معروض تیغ و تیر شدند محصوران را صورت فرج روی می‌داد و نه خاطر ایشان

نفع نفع اتفاق می‌افتد و بالاخره اراده به فایده کشانیده دل از باب مراد و مشیت با کیفیت ویران کشیده بنیانش را ستان
که بنیاد متعلق به حصول مرام و لات عظام و زوال اقبال مخالفان نا تمام گشته شخصی از معتمدان خواجه کلان اندرون
و شبی از حصار فرار نموده خود را به اردوی امرای کشور پناه رسانید و مجلس ایشان را به این مژده سعادت افزای مراسم اغلاق [?]
عرضه داشت که این قلعه را چنان ممکن است که از ساحت شالو و کمند از آن برج به منزل مراد و رو نمود و به فتح و
فیروزی بر امام عالیمقام گشوده و بر این راه بجز من و خواجه کلان و بچه وی از محرمان کسی مطلع نیست طریقه آنکه در
از شب‌ها آمده و در محاذی برج طاهر جنگ پیش برده قلعه داران را بخود مشغول گردانید و بعضی از دلیران را با من
همراه ساخت از پی سرانجام مهام معهود ارسال فرمایند شاید با مداد روحانیت امیرالمؤمنین و قوت
دولت پادشاه ظفر قرین وصول به مقصد مراد میسر گردد آنگاه امرای آگاه به دلالت وی شبی که منتهی به صبح اقبال
و ساعتی که ظرف حصول آمال بود جنگ پیش برده چند نفر از شجعان کاردیده را به هدایت آن شخص با کمند ارسال
داشته و سپر توکل بر سر کشیده رایت محاربه برافراشته خواجه کلان نیز با مردم خود که مقدار پنجاه [?] بسته
بجهد تمام مشغول دفع و منع گردید غافل از آنکه **نظم** راهست یکی تا به مقصد صد پوست ⁂ وز جانب میخانه رهی دیگر هست
در اثنای دار و گیر و استعمال تیغ و تیر جانبازان کوه شکوه و بسی گروهان با لاد و رسانیدن توکل بر
مهر سپهر دولت پادشاه سعادتمند از آن راه بیک ناگاه خود را بر بالای برج حصار رسانیدند و تیغهای آخته
اهل خلاف را از ارباب شیشه تو نشانیدند شمشیر تیز زبان کشیده مضمون اینما تکونوا یدرککم الموت
فی بروج مشیده قلعه داری سراسیمه را سرزنش میفرمود و سنان خونریز مقتضای مهارت شدید الانتقام را اعلام
کرده افواج اردها با امرای معاندان به گرد ارجاع [?] نمود خواجه کلان که این صورت مشاهده نمود اضطراب تمام
با وراه یافته خواست که فرار نماید در حال شحنه تقدیر گریبانش را گرفته گفت که ولا تحسبن آنگاه غازیان
غضنفر پیکر پوی رسیده دست و گردنش را بربسته و او را از قلعه بیرون آورده و از قید محاصره و ادراک
امرای جلادت نهاد پس از انقطاع آن منشأ فساد سجدات شکر بجای آورده از ملازمان و خویشان هرکس که بود
نقش کشته [?] شهادت نمودند و آنکه از ترس اعتبار داد از ادرو نموده او را با اسپ تقاضا ساخت با لا قرش
حکم فرموده بودند چون نواب شاه فرموده بودند که هرگاه فتح قلعه میسر شود و خواجه کلان زنده به دست افتد قلعه را
ویران کرده و مشارالیه را به درگاه خلافت پناه آورند بمقتضای الحکم دلیران کامیاب حصار را خراب کرده
طوق و بند در گردن و پای وی انداختند و او را بر اسپی نشانده لوای توجه بجانب اردوی همایون برافراختند

ذکر بردن امرای عالیشان خواجه کلان را به درگاه شاه و گرفتاری خواجه محمد صالح بتکچی با تمام خاندان بتکچی
امرای نامدار و سرداران کشورگیر بعد از طی بیابان و قطع بوادی در دارالملک تبریز بعز بساطبوسی قهرمان
خونریز رتبه افزا دریافته کیفیت فتح قلعه معهود و گرفتاری خواجه کلان مردود را که از نتایج قوت دولت شاهی
تواند بود عرض نمودند و بنوازش خسروانه و الطاف بیکرانه مراتب ایشان فزوده و در برابر آن عنایات
بیکرات جبین اخلاص بخاک نیاز سودند آنگاه حکم عالی بحضرت آن مدبر ادبار صادر شده سرهنگان درگاه
سپهر اشتباه همان نقش او را از مجلس بیرون آورده به ملاحظه ⁂ هرکه دستان زمان بشنود هرچه در دل داند
نخست جوال ورزبان آن مدبر فرزند و قوت تکلم از و تسلب کردند بعد از آن نزد نواب ایاب برده و در
موقف سیاست ماند واشته چون نظر خسرو خجسته نهاد بر آن مدبر اعتقاد افتاد در حال بقتلش
اشارت کرده توجیه [?] قتال که او را برج را از قلعه بدتر اخراج فرموده و سر شتر ورا بر سر نیزه کرده
فی اهتمامی ارباب خذلان را سهمگین نموده و از فتوحاتی دیگر که در آن اوقات بحصول پیوست که آن نیز
متفرع بر قوت دولت شاهی و از نتایج اقبال مصون از زوال ظل الهی است گرفتاری خواجه محمد صالح
بتکچی است تفصیل این واقعه آنکه در آن اوان که خواجه مظفر در ملازمت پادشاه حکمت اساس سپیده
مشارالیه اعتقاد آنکه جد وی یعنی خواجه مظفر همه وقت بخدمت مشغول است از ملازمت تقاعد نموده
در کبودجامه و فارسک که از توابع ولایت استراباد است و در حیل ملکیت تعلق به اجداد وی میداشته
بلذات جسمانی و حظوظ نفسانی مانند شرب مدام و اموری که خلاف شریعت سید انام است روز و شب
میگذرانید و مرور ایام از لوایند استراباد و بواعث فتنه و فساد بسیاری در گردش جمع آمده
روز بروز اسباب جلالت بل موجبات ضلالت آن سرخیل اهل جهالت زیاده میگردید و در حین
اثنا که خواجه مظفر بعالم دیگر انتقال نموده مترقب نواب شاهی و اعتقاد ملازمان خلافت پناهی آن بود
که آن حال تابد درگاه عالم پناه آمده کمر خدمت برمیان بندد و بموجب الولد الرشید یقتدی بآبائه اقتدا
بسنت جد خود نموده و در سلک اهل خدمت علیه منتظم گردد **نظم** چو تیره شود مرد را روزگار ⁂
همه آن کند کش نباید بکار ⁂ آن بداختر بیشتر از پیشتر در اقدام بخواهی و خلاف اوامر شاهی مبالغه نموده
نخاوره [?] در مخالفت تقاعد نموده و بعضی از منسوبات و قصبات ولایت مذکور را که مردم صدرالدین خان

حاکم آن ولایت تعلق میداشت از ایشان گرفته در حوزهٔ تصرف خود درآورده بود با فیوها جمعیت و استعداد وی
در تزاید بوده استیلا و طغیان وی بمرتبه رسید که صدر الدین خان از توهم آن کج نهاد ولایت استراباد را
گذاشته بیرون رفت و این واقعه را بدرگاه شاه عرضداشت کرده استمداد نمود و پس از رفتن جناب
خانی آن مست می جهل و نادانی بولایت مسطوره درآمده بر مسند حکومت متمکن گردید و بعضی از لوندان
نادان را بسرانجام امور ملکی و مالی باز داشته و اشتعال نایرهٔ غضب قیامت لهب پادشاه عالی
فینداشته آن لوانید باف که خود را در ولایت استراباد صاحب اختیار دانسته از اهل اعتبار
دیده بعیش و طرب مشغول شده بحراست مملکت و حفظ مکنت نپرداختند و تمامی اوقات را بشرب مدام
و اختلاط اطراف مملکت انداختند از صحیح القولی استماع افتاد که در ان ایام که آن ناتمام در آنولایت
حاکم گشته شبی بشرب خمر مشغولی نموده وقتی که عرض کیفیت شراب جوهر عقل حریف را از ایل ساخت حرارت
سطوت امیر نشئه پیوست دماغ از معموره مزاج اخراج فرموده قوت امسال باستیلا ثمره تا که
نقصان پذیرفته یاد اول طبیعت طبیب را و اتیار مخرفات مهیمنه کرمی صحبت را از یاد بلاد ربع مسکون را بجرعکان
محال اندیش فتح دیگران خویش قسمت نمودند و سر ملکی و ولایتی که یکی از آن نادانی ناسزا مسیر آن
بی عقل در برابر سجده کرده زبان بمعاشی بگشود مشهور است که در آن شب میان مصاحبان و ملازمان
وی در قسمت ممالک جنگ عظیم بوقوع انجامید   کالای کیان و جنگ موشان   القصه چون مدتی طول
برین منوال گذشت صدر الدین خان در توابع و منسوبات ولایت مذکور بگردان و مبادمان بوز
گذرانیده امداد نواب شاهی و تائید عنایات الهی را مترقب میبود و در آن اوان مردم آگاه
و محبت دولتخواه از استراباد نزد وی کیفیت غفلت و لوندی خواجه محمد صالح و اتباعش را معروض خان رسانیدند
و آنجناب بعد از استخاره و استشاره زره توکل پوشیده و بجد میحریم از جام امداد و عاطفت ساقی کوثر نوشیده
با فوجی از دلیران کارزدیده از معسکر خویش ایلغار فرموده آخر روز یکی اول شام اوباران خواجه زاده
سیاه روزگار بود داخل و مبارک رمضان بهدایت عنایات یزدان بشعار آن ولایت رسیده زمره
از شعبان عزم نموده اتش کانب منزل خواجه جاهل فرستنده اسراع نمودند و صدر الدین خان در عقب ایشان سر جمع
روان شده هنگام نماز دیگری خواجه محمد صالح با چندی از خواص و ارباب اختصاص بشرب اشتغال میداشت

انظار

انظار میرو حیش وان نصرت دستگاه یک ناگاه بسر وقتش درآمده شورش و زلزله در انجمن انداخته وان غافل را
بجنگ آورده در حال بسلاسل و اغلال مقید ساختند و صدر الدین خان بجای مقام خود آرام گرفته حکم فرمود که
غازیان لوانید و اوباش خواجه عیاش را بدست آورده و ایشان محلات و منازل نزول آورده و ایشان
محلات و منازلش درآمده از اتباعش کریافته دست و گردن بسته بنظر حاکم رسانیده و جناب خانی ملاحظه
فرموده از انکس که هر جا اصل پیشه بجیس وی اشارت مینمود و انکه از اسباب و جهات عاری بود بقتلش حکم
میفرمود و بطرفة العینی ساحت آن ولایت را از لوث وجود آن ناپاکان پاک گردیده مذهب علیه امامیه
و ملت سنیه مرتضویه سمت شیوع یافت و صوت کوس شاهی و صدای نوبت ظل الهی اطراف و نواحی آن و
سلطان حاق مناب عدم یافت
گفتار در رسانیدن خواجه محمد صالح بدرگاه و قتل وی با بشارت خسرو جهان آرای
چون بامداد روحانیت امیر المومنین و قوت دولت خسرو نصرت قرین فتح چنین بی استعمال تیغ و تیر
در وجوه دولتیه تیسیر پذیرفت و خواجه محمد صالح اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته پیکر بمنظر خلاف در نقاب بدبختی شقاوت
فرمود صدر الدین خان آن سرحلقهٔ اهل خذلان را از نجیر کرده بدرگاه عالم پناه ارسال داشت و پس از وصول
آن مخذول باردوی عالی غازیان که او را بآنصورت بدرگاه میداشته بهنگام وجدان فرصت بوسیله
ایستادگان سدهٔ خلافت کیفیت اخذ و ایرادش را معروض داشتند حضرت پادشاهی پس از محامد الهی
خاسپانه الطاف خسروانه بنسبت صدر الدین بجا آورده جارسان و ایلچیان را نیز بعنایت مبتهج و مسرور گردانیده
و مضای آن بد کردار اشارت فرموده آتش غضب بوالعجب مشتعل گردید و سرهنگان آستان سدره نشان
او را از محبس پیش آورده بتوسیم الفاظی که ادای آن بر زبان وی جاری گردد حواله و زر بالشش فرو بردند آنگاه
بنظر پادشاه عالی گهر رسانیده در موقف غضب و سیاست باز داشتند حضرت شاه را که نظر بروی افتاد فرمود
که او را در درون خم کرده و سر بسته بالا برده سرنگون میانداختند و فرمانبران امتثال حکم شاهی کرده در حال
آن بدمعال از عالم وجود بعدم منتقل گردید   باولی نعمتان برون آئی   که بسیار کوه سرنگون آئی
مشهور است که آن بی سعادت در روز رمضان بشرب خمر مشغولی کرده رایت شقاوت برافراشت و از غایت
مستقیم حیا رود و ناهی پنهان و آشکار اندیشه داشت از بعضی ثقات استماع افتاد که عورت سیده
که یکی از قضات بلده مزبور بود و بغایت صاحب جمال مینمود و بحسب تقدیر از شوهر در رفته بود با

دران ولایت بسر میبرد در روزی که والده وی وفات یافته او بسبب فوت مادر سیاه پوش شده و جمعی از عورات
سیاه پوش گرد وی جمع آمده بگریه و نوحه مشغول بودند فرمود که دست آن ماتم زده از دست رفته را گرفته
ازان مجمع بیغم بیرون آورده و بحرم سرای وی برده لباس تعزیت از وی سلب کردند درین وحشت سرای ابوبکی
کسی ماتم نبود کی غم وی اما با وجود چندین قبایح افعال از اتمام داشت و از اهل فضل و ارباب استحقاق
هر کس بصحبت وی رسیدی زیاده از آنچه مترقب بود از انعام و اکرام دیدی **نظم** آدمی از عیب و هنر پاک نیست در
آب روان چین و خاشاک نیست

ذکر انتقال عبید خان از جهان گذران و ظهور عافیت در ممالک خراسان

حکمت متمم جبار و مصلحت دانای اسرار الذی یرفع الاسرار علی مدارج الاستدراج علی حسب حکمته و ینزل الاقدار
من معارج الاقتدار علی وفق مصلحة مقتضی آنست که از اصحاب تخت و تاج آنان که از منهاج صلاح
منحرف گشته اند بسبب ارتکاب بدایع رواج در انتظام مهام داشته اند و در ضمان دوام ایشان مدیدی
و معمورت عدم اعتبار جهان سپار درین هوا و نفاد در نظر ارباب رشد و رشاد نقاب از جمال سریع الزوال
میگشاید و از ینجاست که دایره ضلال جبان بسمت وسعت پذیرفت بسیاری از پست فطرتان بسبب قصور
نظر و فطور قصور بسیر از احاطه خط مستدیر هدایت خارج گردیده قدم در ربقه جهالت در آورده اند و از بزم اقبال
که در سعه ادراک کیفیت و حال شاهد فلاحت هجران کرده جرعه ادبار از دو ناگوار سعادت خورده اند در حال استغراق
بحر ضلالت و نضارت ریاض زندگانی از زلال ضلالت و هنگام تحریر وجه کارزار از نسایم عزایم و بوقت
تهییج غبار شعار ازین تاخته عزایم حلش گیتی را بر خاشاک هستی ایشان پاک کرده و ظرف خاک را ماوی و سیاگل
منافی ایشان میگرداند ما صدق این مقدمات و مصداق این مقدمات طغیان عبید خان و انتقال اوست
از جهان گذران تفصیل این واقعه آنکه بعد از فراغ از تشییع بجانب بخارا انابه بود عساکر پادشاه خلافت
اشتمال تاریخ سنه ست و اربعین و تسعمایه چنانچه سابق صورت تحریر یافت و پس از رجعت خسرو آفاق
بصوب آذربیجان و عراق آن خان دور اندیش از منقوحیش بعزم رزم با سلاطین خوارزم در حرکت آمد
چه در تاریخ سنه اربعین و تسعمایه که پادشاه مظفر لوا از پی امداد بهرام میرزا و دفع اوزبکیه بدار السلطنه
هرات آورده بود دین محمد خان که از اولاد چنگیز است و از عاطفت ولات آن ملک با تحفه و پیشکش گرامی
ببارگاه خسرو نامی آمده در سلک مطیعان سده خلافت انتظام یافت و پرتو عنایات شاهی و انوار الطاف

الهی بر وجنات احوالش پرتو انداخت و درین نوبت نیز در تاریخ ثمان و اربعین و تسعمایه که موجب رایات
عالیه تایید ایزدی ظلمت طغیان اهل ضلالت را از ساحت ممالک خراسان ارتفاع داد مشار الیه رسایل
و وسایل تجدید اطاعت کرده مکرر به الطاف خسروانه سر افراز و ممتاز گردید القصه بنابرین جهات چون اهل
ولایت مذکور از ظلم سپاه آن مغرور شدند و هشت سلاطین آن سرزمین در مقام مقابله و مقاتله
در آمده دفع آن بی نقع را وجهه همت ساخته و لوای کارزار و صحت آن دیار افراخته و بر سر عساکر
آن مردم آثار از مضمار جنگ را با آب تیغ و جاروب سنان صفحه صیقل دادند شجاعان خوارزم و حریفان
بزم رزم بر ایشان غلبه کرده و بسیاری از مبارزان معرکه دار و گیر و دلیران جلادت شعار را مقتول
میگردانیده و مدتی چون بدین منوال بود ضعف تمام با وزبک راه یافته عبید خان دانست که بجز عدم
ناموس جوید افسوس ازین بودن وی در آن حدود مترتب نمیشود و بالضروره طبل مراجعت کوفته
کوچ بر کوچ متوجه بخارا گشت و چون بمقصد رسید بچند گاه و لشکریان استراحت کرده بعد از اسقاط
کوفت راه و قوت سپاه بدستور سابق خیال یورش خراسان و تاراج اهالی و عافیت مسلمانان
در پیش یافت و از حضرت رسول بعضی بعیث قال صلی الله علیه و آله لا یلدغ المومن من جحر واحد مرتین این
اندیشه معصیت متعاهد نکردید و جستی ترتیب داده فی الصغیر او بر کبیره و صغیره اسیر و وزیر ساخت
و حقیقت ویرانی ممالک و آبادانی در اطراف و اکناف انداخت و نادانان کوته اندیش تحسین خاص و عام
مرغبات درین باب عرض نمودند و دانایان اصابت کیش در دل انکار کرده زبان ملامت بگشودند
در اثنای تهیه اسباب این یورش مشوش و تحصیل وسایل کشش و خونریزش قهار شدید الانتقام و حکمت
بخشش خاص و عام مرض مهلک بر مزاج عدیم الابتهاج وی مستولی گردانیده و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و ساعت
بساعت ضعف قوت بیش گرده امید نجات و رغبت حیات در عقبه نیستی افتاد تغلیت کرد اوان بیماری
امرا و سپه داران را طلب نمود که در تکمیل یراق رفتن بجانب هرات و تخریب ولایات و قصبات
تعجیل و ترغیب می فرمود و از قرب وصول اجل و تقرر هلاک اندیشه نمی نمود تا وقتی که اراده تقدیر کننده موت
و حیات و مشیت رافع آفات و بلیات بسعادت آتش که مستلزم بقای عافیت مسلمانان و امنیت ممالک خراسان
تعلق گرفت در ایام شهور سنه ست و اربعین و تسعمایه دست متصرف و الی روح از ممالک بدن
وی کوتاه گردید و شحنه فتنه انداز وی زمین جلت کرده در زیر زمین منزل گرفت فغان مظلومان از ستم او بر

طغیان زبان بمسامع مجامع سماوات میرسید در حال فرو نشست و خروش من و بشر که تا آن وقت مسموع شده بود
از فرود افلاک درگذشت بهمت اقلیم سابع کرنشار سموم هجوم شانع از گیاه و میاه خار می سیمود از فیض سحاب
این عنایت سمت نضارت یافت و از این مضمار اضرار گرد انقطاع مصار رسمند نصرت بجولان در می آورد
عنان توجه بصوب دیار عدم تافت شاه سرور که بسبب شرور از نزدیک و دور مستور بود نقاب از جمال خورشید
مثال برداشت و رایت ظلم و اعتساف نگون گشته دست قدرت حضرت عزت لوای نصفت و عافیت در عرصه
مملکت برافراشت القصه بعد از وقوع مسرعی سرعت از برق و باد استعاره کرده بدار السلطنه هرات آمده نزد محمد خان
که والی آن مملکت بود صورت واقعه مذکور را تقریر نمود و بر طبق سخن خود تنکه چند مسکوک بسکه عبد اللطیف سلطان
که بعد از فوت عبید خان بر سریر سلطنت ماوراء النهر نشسته اظهار نمود جناب خانی و تمامی اعالی و ادانی
از استماع این واقعه مسرت بی نهایت دست داده مخبر را بخلاع فاخره و نقود متکاثره خوشحال گردانیدند
و کیفیت حال را عرضه داشت کرده مصحوب یکی از اعیان بدرگاه پادشاه عالمیان فرستادند اراده سخن در
تقریر شمه از حال محمد خان سلمه الله ابقاه چون سواد این اوراق ملتزم بیان مجملی از احوال سلاطین آفاق است
و محمد همایون پادشاه از موارث و استحقاق از اعاظم سلاطین آفاق و خواقین دوران است دوران
اختلال احوال آن نتیجه شاهی که او از اجداد آن پادشاه حقیقت نهاد بملک هند موروث بود بی تصرف آمده بنابر علو
زبان قلم در ذکر شمه از واردات افعال و سوانح اعمال او در تکلم آمده میگوید که بعد از فوت والد ماجد آنحضرت
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که در اوان حیاتش تعیین کرده او را بر سریر سلطنت هندوستان نشانیدند چنانچه سبق
ذکر یافت دوران شیر خان که او از عرق غزا حتی بعضی از سلاطین آن جانب بود قلعه از قلاع ملک هند را محکم
کرده بحسب ظاهر سال بسال رسل و رسایل و هوای تقبیل را بحکام آن پادشاه نیکو اعتقاد میکرد اما در نفس الامر
استقلال بر کاخ دماغ وی متصاعد مینموده بود و پادشاه نفاق آن افغانی دون را از بون الکاشته در مقام
دفع وی در نمی آمد و دشمن شمردن آن حقیر و بیچاره میشمرد تا آنکه مشار الیه بتاریخ بسیاری از مردم افغان را
با خود جمع کرده قدم در میدان محاربه استوار داشت و پادشاه همایون با آن افغانی دون متقابل شده
معرکه حرب گرم گردید بالاخره مردم افغان زور آورده مردم پادشاه مغلوب شدند و پادشاه با معدودی چندی
از دار السلطنه آگره بلاهور آمده در آنجا نیز مصلحت توقف ندیده و از آنجا بتحریک مخالفان و نفاق برادران
در حرکت آمده حوالی بکر مضرب آن پادشاه صاحب کمال گردید و حاکم آن ولایت باغوای شاه حسین بیگ

فرستاده

فرستاده او را بسلوک طریق وفاق دعوت فرموده فایده نداد بل آن حقیقت در مخالفت مبالغه نمود و معلوم پادشاه
و سپاه گشت که گرفتن قلاع آن حدود و ماندن نفاق آن مرد ودم مقدور و متعذر است لاجرم آن خسرو خجسته سیر
از حوالی بکر کوچ کرده بجانب ولایت قندهار توجه فرموده حاکم قندهار عسکری میرزا که برادر حقیقی نواب پادشاه
عالمپناه بود چون از توجه آنحضرت گردون شوکت واقف گشت با خود قرار داد که هرگاه پادشاه قریب بولایت معهود
رسد بهانه استقبال از مقر خویش با طایفه کافر نعمتان ستم اندیش بیرون آمده در اثنای ادای آن خسرو آگاه
شهید گردانند و شخصی از دولتخواهان و مخلصان پادشاه که در آن اوان در خدمت و ملازمت آن پادشاهزاده
ناودان بسر میبرد بدین اندیشه اطلاع یافته بجانب اردوی عالی بسرعت روان شد و در نواحی ولایت شال
و مستان که از توابع قندهار است و از قندهار تا آنجا بیست فرسخ مسافت واقعست بتقبیل عتبه علیه شرف
موفق گشت و بوسیله بعضی از ارکان و اعیان کیفیت حال و حقیقت خیال مقرون بوبال عسکری میرزا را
بعرض رسانید و بعد از آن چند امارات حقیقت شعار امارات و علامات که موید ثبوت دعوی دولتخواهی
بود بوقوع انجامید بالضرور حضرت خلافت پناه احمال و اثقال و بیوتات را با بسیاری از مردم بی یراق
و الا خان قیاب و طاق در آن نواحی گذاشته با چهل نفر از معتمدان علاوات اثر از راه غیر معروف
بجانب سجستان ایلغار فرموده و مقدمه الجیش یوم یفر المرء من اخیه در آن روز قیامت نشان ظاهر نمود
ذکر آمدن محمد همایون پادشاه بولایت سیستان و از آنجا تشریف آوردن بدار السلطنه هرات بالتماس خان پسندیده صفات
چون بمرتبه عنایت ملک لم یزل و هادی هدایت بخشنده دین و دول پیوسته در حضر
و سفر پادشاه خیر گستر را حاصل و واصل است بعد از طی مسالک و قطع مهالک با بعضی منسوبات و ملحقات بولایت
سجستان سالماً صحیحاً رسیده حاکم آن ولایت احمد سلطان شاملو از تشریف مقدم بهجت شیم آنحضرت آگاه
و یکی از مخصوصان خود را با محقر تحفه باستقبال آن پادشاه ستوده خصال روان گردانیده و التماس نمود
که نفس ولایت مقر و منزل مشار الیه باشد تا از وصول موکب مبارک میمون گردد و فرستاده سلطان
چون موضعی که محل نزول اجلال خدام همایون بود رسیده بوسیله بعضی از ایستادگان کریاس سپهر اساس
بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مشرف گشت و ملتمس سلطان را بعرض رسانیده نواب پادشاهی در بذل آن
شروع فرموده و بصوب ملک نیمروز توجه نمودند و چون بسه فرسخی آن ولایت رسید احمد سلطان با کثیری از امرا
و اعیان باستقبال پادشاه عالیشان بیرون آمده در موضعی از مواضع آن ولایت بسعادت بوسی آنحضرت

مشمول شرف و سرور گشت و سپاس بخت و دولت در رکاب حضرت انتساب روان گشته پس از وصول بظاهر آن
بلده در منزل قابل آن پادشاه با دل عاقل رافت و داد آورده در حال قاصد سرعی دار السلطنه هرات نزد شاهزاده
عظیم الشان محمد خان الدوله الشان فرستاده که این واقعه غریب را عرضه داشت کرده در آن عریضه مرقوم بود که
حضرت پادشاه از پی استمداد و امید آمده که بدرگاه سلاطین پناه شاه روند چه آنحضرت معدود و حین [illegible] که قصد ایشان
به بیجا و میرسد و همه بی یراق و ضعیف اگر مصلحت است حضرت مشار الیه را ببلده هرات آورده از آنجا جانب
بطرف معسکر خسرو فریدون فر روانه گردانند و حاصل این عریضه چون بدار السلطنه هرات رسید و مضمون
معروض نواب میرزا و خان گردید پس از تعجب بسیار و عبرت از آثار چرخ ستمکار مصلحت در آن دیدند که احمد
سلطان از نواب پادشاه رفیع مکان التماس نمایند که از راه هرات متوجه درگاه گیتی پناه گردند و نواب
شاهزادگی و جناب خانی یکی از ملازمان خود را با قاصد احمد سلطان رفیق ساخت رخصت انصراف ارزانی فرمود
و قاصد سلطانی با ملازم خان چون بمقصد رسیده ملتمس گوهر را بعرض رسانیده خسرو همایون طینت قبول گوهر را
مبذول داشت و در ساعت مشحون بسعادت برفاقت احمد سلطان بصوب بلده هرات توجه فرمودند و چون
بر چهار فرسخی آمد محمد خان از آمدن آنحضرت آگاه گشته علی سلطان قورچی باشی را که از سایر قورچیان
بمزید جلادت و کاردانی ممتاز بود باستقبال پادشاه همایون فال با تحف لایق ارسال داشت و با وی قرار داد
که نواب پادشاه چون نزدیک بنواحی هرات رسند محمد خان را آگاه سازد تا بلوازم استقبال قیام و اقدام
نماید و علی سلطان در اثنای راه بپادشاه رسید و پیشکش خان را گذرانیده و در رکاب آنحضرت چون بدو فرسخی
هرات رسید موجبی متقرر شده بود جناب خان را از قرب وصول نواب همایون آگاه گردانید آنگاه صباح
روز دوشنبه غره ذی قعده سنه خمسین و تسعمایه که والی عرصه مهر ابلق کوه پیکر سپهر را گردیده و فراش
قضا بجاروب مهر عالم آرا از پی قدوم جمشید قسمت فلک را روشن گردانیده محمد خان با کاروهیان و سایر
اتباع و ملازمان و همراه از سکان و متوطنان دار السلطنه هرات از نفس شهر بیرون آمده متوجه پل مالان
گردید که در یک فرسخی آن بلده واقعست از پی استقبال نواب همایون در حرکت آمدند و در موضعی که نوازشان
و بعضی از فرزندان و امرا و سلطانان بسعادت دستبوس آنحضرت سعادت ذاتی را از دیاد دادند
و حضرت خلافت مرتبت بجانب شهر توجه کرده ابواب مسرت بر همگان گشودند **گفتار در ملاقات سلطان محمد
میرزا با محمد همایون پادشاه و کیفیت صحبت و ضیافت و عطوفت** چون جناب ملک پناهی در ملازمت

نواب

نواب شاهی در حرکت آمده قزاق سلطان را که از اولاد اوش ارشد بود بسرعت تمام فرستاده که نواب شاهزادگی
سلطان محمد میرزا را از درون شهر بباغ زاغان که در بیرون شهر واقعست و در لطافت از دیگر باغات و بساتین
ممتاز بود آورد تا از پی او شتابان باغ که نواب شاهزادگی است با پادشاه ملاقات نماید و قزاق سلطان بفرموده
جناب خان عمل نموده چون پادشاه بباغ مذکور در آمدند محمد خان بر آن حضرت سبقت گرفته متوجه کوشکی که در باغ
احداث یافته گردیده نواب سلطان محمد میرزا را از پی استقبال از آن کوشک بیرون آورده در کنار حوض
آن باغ میان جناب پادشاه و شاهزاده سلطنت پناه ملاقات و مصافحه بوقوع انجامید آنگاه پادشاه و شاهزاده
باهم درون کوشک در آمدند و محمد خان نیز با بعضی از امرا و اعیان بآن مکان در آمده بساط محبت انبساط با
و شاهد بهجت در آن صحبت جنت مرتبت برسند محبوبی نشست بیگر که بمنظر کلفت و ملامت هیچ بار عدم شتافت
و پس از انتهای بزم جناب محمد خان حضرت پادشاه را در منزل مهر انگیز بیگم که همشیره پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا بود
فرود آورده و از اسباب و تجملات آنچه مناسب سلاطین است در آن منزل فرود و پیشکش ترتیب دادند در حوالی
و حواشی آن منزل مناسب جهت امرا و ملازمان پادشاه سامان فرموده مودت بنا نهادند و بعد از انقضای
دو سه روز از این صحبت و الفت محمد خان بنفس خویش هم و لشکر آن یگانه آمده بقواعد ملازمت و خدمتکاری قیام
و اقدام نمود آنگاه بتهیه طوی عظیم مشغول گردید و پس از حصول اسباب در باغ مسطور بساط ضیافت گسترده
جناب سلطان محمد میرزا که در حقیقت میزبانی بود بباغ رفته بر مسند شوکت متمکن گشت و از حضرت پادشاه التماس
نمود که از پی صحبت بآن باغ تشریف آورند پادشاه بمقتضای ملتمس جناب شاهزادگی را مبذول داشته بآن تزک متوجه
و تا قریب بارگاه نواب سلطان محمد میرزا سوار رفته قزاق سلطان و بعضی دیگر از اولاد جناب محمد خان در جلو آن
خسرو یگانه پیاده رفتند و چون نزدیک بارگاه میرزای رسید از مرکب فرود آمده نواب سلطان محمد میرزا
از جای خود برخاسته تا سر طناب چشمخانه از پی رعایت ادب آمده مجددا بتقبیل انامل قابل دوحی شرف ذاتی را زیاده
ساخت و آنحضرت در صدر مجلس نشسته خود در پهلوی او لوای تمکن برافراخت و جناب محمد خان و سایر سلاطین
و امرا و فرزندان آن در محل مناسب نشسته مجلس منعقد گشت که تعبیر از آن وجه که وقوع یافته از زبان قلم
و قلم و زبان مسلوب است و از انفعال لطایف مائده کاشش هر ساعت نجوم از خرگاه سپهر زر نثاری
گشته و ظرایف و شش دلپذیرش در لطافت از صحن بهشت عنبر سرشت در گذشته خوبان شیرین

شوبی و ساده و زنخدان با نهایت بی نظیر در آن صحبت فرده و پیش نشسته جوانان در هر گوشه بر سبیل ترنم و از جلوه‌های فرح فزای ایشان فکر معاش و اندیشه معاد متوجه دیار عدم از نغمات شوق انگیز مغنیان زهره در رقص و سپهر مسرور و از ترنمات اهل طرب انسان ی عمدیده و مبتهج و مسرور از بسیاری اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه منسوش از نواطن فقرا مانند اشتهای از طبایع اغنیا معدوم گردیده و آرزوی نفوس محتاجان و وصول و گرسنگان از حصول بحصول موصول گشته خروش کوه ایان صامت طبقات سموات رسیده و پس از اسباب این حظوظ و لذات نفسانی و انقطاع این مستلذات جسمانی مبلغ کلی از زر و سیم و اقمشه و امتعه بر سبیل تحفه و پیشکش مع و ض همایون کرده ملازمان گردون فلک بنیک نامی در عرصه گیتی انداختند **ذکر توجه جناب همایون به درگاه برگزیده حضرت سبحانی و وصول آن خسرو پاک اعتقاد** روزی چند که آن پادشاه دولتمند در بلده هرات اقامت فرموده مقابر زرکان که در آن سرزمین مدفون‌اند زیارت نمود و باغات و بساتین و عمارات فردوس آیین که ساخته و پرداخته معمار همت سلاطین پیشین بود مشاهده فرموده از پی استمداد متوجه درگاه شاه مروت پناه شده رایت نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراخت و چون بولایت مشهد مقدس منوره مطهره که مرقد علی مشرفها الصلوات و السلام و التحیه رسید نخست سادات عظام و نقبای کرام و خدام آن عتبه علیه درش عام و جمهور خواص و عوام از پی استقبال از مقر خویش بیرون آمده بعد از قطع دو فرسنگ بتقبیل انامل وی شرف جبلی را از دیاد نمودند آنگاه شاه‌قلی سلطان استاجلو که بحکم نواب شاهی والی آن ولایات بود پیش از عقب سادات و اعیان آمده بعد از رعایت ادب و تقدیم که لایق ساخته جلالت پادشاهانست ببوسیدن بساط خلافت مناط سعادت یافت در رافقت سادات عظام در رکاب آن پادشاه عالیمقام بصوب معمورهٔ آن ولایت تافت و بعد از وصول آن نواب پادشاه را در منزل مناسب فرود آورده ملازمان و اتباعش را نیز در منازل قابل جا بی داده حضرت پادشاه پس از تجدید تطهیر دل بزلال اخلاص خاندان نبوی و تنویر ضمیر منیض پذیر با فروختن شمع محبت دودمان مرتضوی غسل کرده و جامهٔ نمازی پوشیده بقدم اخلاص و نیاز متوجه جهت بجا ره سازی امام همام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیهما گردید و چون نظر انورش بر قبه خلد خبر ایشان افتاد روی اخلاص بر آن مسجد ارباب اختصاص نهاده فرات اشک از فواره دیده روان گردانیده و از افعال که موجب اختلال بنای اقبال وی شده بود

اظهار ندامت کرده بزبان حال بعرض رسانیده
بیا کان کز الآیشم روار
و کز ذلتی رفت معذور دار
آنگاه سر از سجده برداشته بقواعد زیارت قیام نموده و تا در آن مقام عالی کعبه امانی تشریف داشت سادات و حاکم و اعیان و اعاظم خدمات بتقدیم رسانیده و آن حضرت در آن اوقات روز و شب را بزیارت روضه مقدسه متبرکه صرف کرده چند شب احیا نموده و از روحانیت حضرت امام همام علیه السلام بشارت یافته مبتهج و پرحضور از آن دار السرور بطرف مطلب توجه نمود و بهر شهر و ولایت که رسید حاکم و ارباب مقدم و مکرم او را استقبال کرده پیشکش مناسب نثار و ایثار میکردند و چون یک منزلی اردوی همایون شاهی رسید نخست سادات و موالی که در ملازمت نواب کامیاب بودند باستقبال آمده از عقب ایشان قاضی جهان که بنسب سیادت و فضیلت منصب وکالت حضرت شاه دین پناه داشت و در ایام دخل در امور ملکی و مالی پیوسته از تجنب آزار بامر بکی موجب تزاید اقبال و تضاعف اجلال بود میداشت با اعاظم امرای درگاه باستقبال مبادرت نمودند آنگاه برادران عالیمقدار آن حضرت سام میرزا و بهرام میرزا آمده پادشاه با ایشان برادرانه اختلاط کرده هرچند قدم خیل حشم فوج فوج و فشون آمده به دیدار آن پادشاه خجسته شعار خوشوقت میشدند و حضرت پادشاه هر یک از ایشان را بلطف و توجهی که لایق بحال ایشان باشد مسرور میساخت و از وفور لطافت و کثرت عطوفت کرامی محبت و اخلاص در ساحت ضمایر ایشان می افراخت و چون قریب بیارگاه خلافت پناه شاه جم جاه ملک سپاه رسید با تفقت شاهزادها عظام کرام شاهزاده سام و شاهزاده بهرام بجانب بارگاه گردون اشتباه توجه فرموده و چون پادشاه همایون از دور مشاهده آن پادشاه ربع مسکون شد از درون خرگاه که محل جلوس آن پادشاه جم جاه بود برخاسته متوجه شد از پی تعظیم قریب تا سر طناب چشمخانه پیش آمده آن دو پادشاه عالیجاه یکدیگر را تنگ در بر گرفتند و با هم معانقه کرده باتفاق بدرون خرگاه رفتند و حضرت همایون پادشاه از آن شاه ملک سپاه زیادت از دو نیک خواهی با حسن وجوه و شیرین‌ترین مکنونان را مشاهده کرده **آرایش این اوراق در تحریر کیفیت ضیافت نواب آن خلافت پناهی و رجعت بجانب قندهار با امداد امرا نامدار** چون یکچند از وصول آن پادشاه دولتمند انقضا یافت حضرت شاه و حسب الکرم جشنی بنهایت عظیم و صحنی نعیم ترتیب داده آن حضرت را طلب داشت و لوازم اعزاز و احترام بجای آورده لوای الطاف و اعطاف برافراشت امرا و معتبران بارادر محال مناسب نشانیده شرف ادراک صحبت بهجت بمحبت جلوس ارزانی داشت آنگاه از اسباب صحبت و ضیافت از اشربه لطیفه و اطعمه لذیذه و میوه‌های خوب و مربیات مطلوب

مرغوب بیرون از حد و حصر در ساحت باراحت آن مجلس عالی مرتبت حاضر کردند و پس از فراغ از اکل و شرب اسبان
بد و تازی و شتران قوی و اجناس پس بکارنگ از اقمشه یزد و فرنگ و مبلغ کلی از زر سرخ و سفید بر سبیل هدیه و تکلف منظر آن
خسرو خجسته سیر در آوردند و امرا و مقربان آنحضرت را بخلع گرامی و اسباب شاهانه و زین ساخته سایر
ملازمانش را نیز بالباس و انعام جنبع و مسرور گردانیده و برین قیاس از طبل و علم و جهات و اسباب
بیوتات چنانکه بایست و شایست ضمیمه یراق سابق کرده یراق سلطنت نواب همایونی را صفت کمال دادند و چون
خاطر طرفین از اقتضای صحبت و موهبت فراغت حاصل کرد داعیه زیارت مراقد آبا و اجداد آن پادشاه
نیکو اعتقاد در ضمیر منیر نواب همایون جا کرده بعد از رخصت از نواب کامیاب بصوب اردبیل رکاب
ظفر انتساب معروف گردانید و چون بآن حدود رسید نخست زیارت مرقد لایق مسجد حضرت ولایت منقبت
هدایت شیخ صفی الحق والحقیقة والدنیا والدین ابو اسحق اردبیلی اوصله الله سبحانه الی مواقف کرامة الحسنی
والولی مرتبة بعد از زیارت و لوازم عبادت اقدام نمود آنگاه از آن عتبه فیاض و مطاف و معتقد
زایران تضرع و خشوع و امیدواری و خضوع استمداد و استعانت نموده مصحوب امیدواری تمام و ثمره
حصول مقاصد و مرام از آن روضه منوره معتبره بیرون آمده روزی چند که در آن مقام با احترام بود
حاکم و اعاظم آن ملک به آن حضرت قوانین ضیافت و خدمتکاری مرعی داشتند آنگاه آن پادشاه آگاه اکثر
بلاد عراق و آذربیجان را سیر و تماشا کرده بار دوی شاهی مراجعت فرمود و صحبت جنید یان خسرو سعادت منید
داشته حکم جهان مطاع شاهی شرف صدور یافت که بدراغ سلطان حاکم نیشابور و زیره از خواص ن
و اقربای محمد خان شرف الدین اغلی و کچل شاهوردی ولد قراعلی چاوشلو که سرور چند نفر از قورچیان
آن پادشاه فریدون فر باشکر بسیار و شجعان نامدار امرا و پادشاه کامکار نخست بولایت قندهار و بعد از آن
داور رفته پس از فتح آن سرزمین ولایت کابل و غزنین را نیز فتح نمایند و آنکه نسبت بملازمان یوسف
کفران نعمت کرده طریق مخالفت مسلوک داشته باشند همه را بدست آورده بر وجهی سیاست نمایند که کافه نمکحرامان
دیگر از ایشان عبرت گرفته از اعمال و افعال مذموم خویش متقاعد گردند و بعد از این فتوحات و تادیب
معاندان ضلالت صفات بلاد و ولایات مفتوح مذکور بنواب همایون پادشاه تسلیم کرده هر یک بجای مقام خود
رجعت نمایند امرای گردون سپه داران مسطور امتثال امر عالی نواب همایون کرده در ساعت با سعادت در
خدمت و ملازمت آن پادشاه با افادت از اردوی معلای شاهی بیرون آمده بسوی مقاصد نهضت نمودند

و چون ولایت گرمسیر مضرب سرادقات جلال گشت و صیت جمعیت و شوکت نواب همایونی از خورشید نورانی
درگذشت عسکری میرزا که بحکم برادر خویش کامران میرزا والی ولایت قندهار بود چنانکه سبق ذکر یافت شهر
و ولایت مذکور را استحکام داده برج خلاف متمکن گردیده کیفیت جمعیت و نیت پادشاه عرضه داشت کرده مصحوب
مسرعی بکابل که مقر کامران میرزا بود روانه گردانید و بعد از اطلاع جناب کامران میرزا از مضمون عریضه مذکور
قاسم حسین سلطان و امیر جمل که دو کس از دلیران شجاعت شعار بودند با بسیاری از فارسان میدان دلاوری
از پی امداد میرزا عسکری بولایت قندهار فرستاده و بشارالیه پیغام داد که باید از امرای مرسل در حراست
آن ولایت غایت سعی و اهتمام مرعی داشته دقیقه از دقایق حراست و محافظت از آن مرعی نگذارد که عنقریب
اینجانب با سپاه نصرت دستگاه به آنصوب آمده مخالفان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت و محصوران
قندهار را از اضرار و آثار محاصره خلاصی داده لوای فتح و فیروزی در ساحت آنجا برافراخت و چون
این خبر در نواحی گرمسیر بسمع آن پادشاه شمشیر رسید با لشکر قزلباش و دلیران اوباش ایلغار کرده
و بظاهر قندهار نزول فرموده و شهربندان ولایت را در میان گرفته بجهت تمام بمراسم محاصره قیام
نمود و روز بروز ضعف و نقص میرزا عسکری متزاید گشته از آمدن کامران میرزا مایوس گردیده و دانست
که این ادبار از نتایج عدم مروت و قلت حقیقت است چه نزد همگنان واضح است که مرتکب مخالفت اولی النعمت
بجز خسران دنیا و آخرت امری مترتب نشود و خلافت نفاق نسبت بمخدوم حقیقی با وجود ربط اخوت کاری
از پیش نمیرود از در عجز و نیاز با مان آمده بروساطت ارباب شفاعت و بوسیله زمره از مقربان
مصلح و خیرخواهان ناصح عرضه داشت که التماس آنکه کرم جبلی نواب عالی شفیع این مجرم لا ابالی شده
جرایم سابق و تقصیرات لاحق را کان لم یکن انگاشته به دستور اوقات گذشته این سرگشته را
در مرتبه ملازمان این درگاه جای داده از دولتخواهان شمارند و چون آن خسرو صافی طویت زلال چشمه
رحمت سرشته و قدر عالیشان بسبب مرتبی و العافین عن الناس در مدارج درگذشته ملتمس زلال
و مشار الیه در امن و نگاه از حصن قندهار با اعوان و انصار بیرون آمده بیوسیدن رکاب ولب
مرحمت فطرت رایت اطاعت برافراشت و نواب پادشاه اورا در حریم عافیت جای داده بعضی از ملازمان
اورا در حریم عافیت جای داده بعضی از ملازمان و نزدیکانش را که این همه آفات بسبب شامت اشارت ایشان

ایشان سمت ظهور یافته بود مقید ساخته مردم خویش سپردند و عمال و دیوانیان او را گرفته مبلغی کلی از ایشان
حاصل گردند و آنچه در خزانه وی بود از نقود و اجناس پس واقعه شاه ویردی کچل تصرف کرده نزد نواب شاه برد چه
وقت حضرت پادشاه همایون بدین قاعده مقرر شده بود که مخزونات عسکری میرزا تمامها بجهت نواب کامیاب
شاهی ارسال نموده شود و بداغ خان قاچار درون شهر نزول کرده بلده را در تصرف خویش درآورده و نواب
پادشاه همایون با بقیه امرای قزلباش در بیرون بلده قندهار نشسته بعد از سه چهار روز ایشان نیز از
یافته برضای پادشاه متوجه الکای خود شدند با آنکه نواب کامیاب شاه طهماسب حکم فرموده بود که با دام
که ولایت غزنین و کابل را از میرزا کامران و گماشتگان انتزاع نماید و تسلیم ملازمان پادشاه ننماید
بولایت خود رجعت ننمایند چنانچه سبق ذکر یافته القصه جناب پادشاه با دو سه هزار نفر از مردم بی یراق
در نواحی قندهار نشسته در مشیت مهم خود متحیر ماندند آنگاه امرای خیرخواه خود را طلب داشته فرموده مشورت
در میان آمد الغ بیگ میرزا که از نبایر خاقان مغفور میرزا سلطان حسین بقرا بود و از سایر دولتخواهان پادشاه
بصفت فتوت و شجاعت ممتاز می‌نمود بعرض رسانید که امرای قزلباش نسبت به پادشاه بیمروتی کرده
برخلاف حکم پادشاه دین پناه بالکای خود مراجعت نمودند و ولایت قندهار که مدتیست که تعلق بنواب پادشاه
دارد و اکنون بقوت دولت آنحضرت مفتوح شده بداق خان تصرف کرده و مردم خود را در دروازها
باز داشته که ملازمان پادشاه را از دخول در شهر مانع می‌شوند الحال مناسب آنکه بلده قندهار را از وی
بستانید و کوچ و آغروق خود را در آنجا گذاشته متوجه کابل گردیم این تدبیر آن خسرو روشن ضمیر
قبول افتاد و امرای مستشار نیز این رای صاحب پسندیده آنگاه صباح که قهرمان این طارم اخضر بعزم
تسخیر قلعه سپهر بر شبدیز کوه فلک سوار گردید و تیغ عالمگیر از افق بیرون آورده آثار انوار حسام خون
آشامش با قطار امصار رسید الغ بیگ میرزا با قرب دویست کس از دلاوران مشهور از جانب دروازه
ماشور متوجه شهر شده و امیر حاجی محمد کوکی که از شجاعان عساکر حضرت اثر پادشاهی بود با فوجی از دلاوران
کاری از طرف دروازه گنده کان بصوب بلده در حرکت آمده این دو سردار جوان قریب بدروازه قندهار
در رسیده دروازه بانان را غافل یافته بدرون دروازه تاختند و امیر حاجی محمد و مردمش چون میان دروازه
رسیدند قزلباشان که از پی چه است و محافظت در آن مکان بسر می‌بردند از حقیقت حال مخبر گشته ال انحاب

واقعه را که گذشته در مقام دفع و منع درآمدند امیر مشار الیه نیز با اتباع خویش شمشیر از غلاف تو اسطه مصاف بیرون
آورده با ایشان در محاربه قدم استوار داشت و بطرفة العینی غازیان را از پیش برداشته به بیرون شهر بیرون
آورده قزلباشان و ملازمان بداق خان که در بیوتات شهر و منازل محل اقامت اندا حبت بودند بصورت حال
مشاهده ایشان را در حال خود را بارک بلده که منزل بداق خان بود رسانیده متحصن شدند پس از فتح چنین پادشاه
نصرت قرین با نفس همایون بدرون شهر آمده در منزل اقا بن نزول فرمودند و بداق خان که دانست که استعداد محاصرت
ارک از و مسلوب است لاجرم ترک کرده بپایان آمد و از نواب پادشاه رخصت یافته بالتماس تمام متوجه درگاه
شاه گردید و چه خسرو فیروز چند روز که در قندهار اقامت کرد بیرم خان را که از ملازمان قدیم بمزید اخلاص
نسبت اختصاص داشت و پیوسته در ساحت ضمیر حقایق پذیر لوای ولای آنحضرت می افراشت بایالت
آن ولایت که داشته بنفس نفیس بجانب غزنین و کابل نهضت فرمود و انتقام سبحانه الملک المعبود
گفتار در باعث نزاع میان خسرو بلند اساس و شاهزاده القاس بر طبق کلام ملک علام
حیث قال تعالی و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ارزق علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق
هرگاه از جبال فواید دنیوی را زیاده از طاقت و توان بر ایشان جلوه دهد مرآت ایشان قدم از جاده مراعات
بیرون نهاده سالک سبیل جلیل غوایت و ضلالت گردند و تصور این مفهوم در ماده ما صدق و تقریر این دعوی
بر نهج دعوی صدق حق آنکه شخصی از قوم استاجلو میلی بیک افغلی که در سلک امرای همت شفقت م داشت
داعیه داشت که با القاس میرزا مصلحت کرده یکی از محجوبات شبستان تتق عفت را که با والده وی هم فراش بود
در نکاح خود درآورده و این بوالعجب را بعرض نواب شاهی رسانیده و باین مصلحت راضی گشته بر و آنچه اشرف در
ارتکاب امر مذکور با القاس میرزا که در آن اوقات بموجب حکم نواب کامیاب شاهی به مملکت شروان
والی بود شرف صدور یافت و چون بر و آنچه مذکور مسطور جناب القاس میرزا گشت از روی اعراض و حصول اغراض
بنواب شاهی عرضه داشت که بیک افغلی را بجانب ارسال فرمایند تا مطلوب خود فایز گردد و نواب شاهی سخن
وی عمل کرده او را نزد القاس میرزا فرستاده و چون نظر سیاست اثر شاهزاده القاس بر آن مضمون
ناسپاس افتاد فی الفور تیری در خانه کمان نهاده بر سینه وی زد که از پشت وی درگذشت و بیک علی بهمان
زخم کشته گشته و بازو چه گور هم آغوش گردید **ذکر رفتن محمد خان به درگاه سلیمان مکان و مراجعت**

از آنجا بکام دوستان و خلاف رضای دشمنان چون بهدایت توفیق الهی و عنایت حضرت رسالت پناهی
ویرانهٔ دار السلطنه هرات را آباد ان ساختن سکنه و عجزهٔ آن بلدهٔ طیبه را بانوار معدلت از ظلمت تعدی و ستم نجات
بخشیده باغات و بساتین که از آسیب طایفهٔ ازبک خراب و ویران شده بود بدستور پیش معمور و آباد ان
گردانیده سادات و موالی و اعیان و اهالی اصفهانیات و افرو کرامات سوابق خوشحال و دستمال ساخت
و بنسبت سایر برایا و عامهٔ رعایا مراحم نموده رایت عطوفت و مکرمت برافراخت و اصفیا همین مقدم مکرم نواب
شاهزادگی سلطان محمد میرزا و کثرت دیانت و عدالت خان عطوفت اشتمال عباس خان که این همه ویرانی مملکت خراسان
سالک متفرع بوجود بی جود دشمن بود انجهان کنده ان انتقال نموده و شاهد امنیت که بسبب ذات شرارت صفات
آن ویران گشته بنای عافیت در تتق اختفی مختفی و محجوب بود از پردهٔ حجاب بیرون آمده در عرصهٔ ممالک جلوه
گری آغاز کرد و صیت این اعمال و افعال پسندیده در اطراف و اکناف بسیار در ممالک محروسهٔ نواب
شاهی انتشار یافت بعضی از امرای استاجلو بطمع ایالت و حکومت دار السلطنه هرات منکام و هیبت
بمفتاح زبان ابواب جنبت آن خان عالیشان را مفتوح بسی نمودند و از اعادهٔ وفاق منحرف گشته
طریق نفاق پیمودند لیکن چون ضمیر صدق پذیر نواب کامیاب شاهی که زلال عنایت الهی از نوت فتوح کدورت
و بهتان و کدورت جمعیت سخنان اهل ضلالت و سلطان پاک و مصفا است عدم وقوع آن مقدمات
برآینهٔ خاطر فیض مآثرش پرتو انداخت اقوال ایشان را سمع قبول مسموع نداشته حکایات غرض آلود ایشان
اصلا بنی فرمود چنانکه این قصه و عرض باب حسد خاطرشان نواب خانی شده بواسطهٔ ظهور کذب و نفاق
و دشمنان بی استحقاق عازم آن پادشاه آفاق گردیده و اشتیاق دیدار آن خسرو کامکار که بی شبهه موجب
فتوح و ادراک فتوح است علاوهٔ اخلاص سابق گشته خان سعید فرزندان رشید خود را که عبارت از
قزاق سلطان و تاتار سلطان است در خدمت و ملازمت نواب شاهزادگی بازداشته با سعید نفر از معتمدان
در اواسط محرم سنهٔ ثلث و خمسین و تسعمایه از مقر دار السلطنه هرات بعزم پابوس آن شاه خجسته
صفات بالنگ صوفیان نهضت نمود و روزی چند مصلحت تهیهٔ یراق سپاه در آن منزل توقف
کرده و پس از تهیهٔ اسباب سفر بصوب معسکر خسرو اسکندر سیر لوای توجه برافراخت و چون بولایت مشهد مقدس
منوره روضهٔ علی مشرفها السلام و التحیه رسیده ظاهر و باطن خود را از زلال اخلاص و موالات خاندان

طین

طین و طاهرین سمت تطهیر داده از روی صدق و اخلاص برضیت و صفای طویت متوجه آن عتبه مراد و سدهٔ
جناب گردیده و مراسم و فاتحه زیارت قیام و اقدام نموده شب در آن کعبهٔ ثانی و مرقد نورانی که مطاف مسافران
آفاق و مقصد زائران باستحقاق است احیا نموده و مقاصد و مطالب خود را بروحانیت حضرت امام انام
عرضه کرده بوعدهٔ حصول آن معروضات مستظهر حضور از آن دار السرور مراجعت فرمود انگاه بجانب مقر پادشاه
عالی که توجه فرموده چون قریب بالایت که معسکر خسرو حشمت آیین بود رسید آثار الطاف شاهی و ثمرات
عنایات خدام خلافت پناهی نسبت بجناب مملکت پناهی متعاقب و متوالی گردیده و با بشارت نواب کامیاب
امرای نامدار و سپهداران عالیمقدار و قورچیان ذی حشمت و تیغ بندان باشوکت و غیرهم از اصحاب مناصب
و ارباب مراتب از پی استقبال خان پسندیده صفات آمده جناب خانی هر یک از طوایف مذکوره را بقدر
مرتبه اش تعظیم و احترام نموده انگاه در ساعت مشحون از سعادت و زمان مقرون با فادت تشرف پای بوس
آن شاه با رحم و فرزند گردون خالق افلاک و انجم را که قدر خود را بر عرصهٔ چرخ برافراخت و خسرو سلیمان مکان
در برابر آن صفات خان اصناف الطاف و انواع عواطف ظاهر کرده و مواجب مراتب سینه مشار الیه را مستظهر
و امیدوار ساخته و روزی چند که خان دولتمند ان در خدمت نواب شاهی بود یوما فیوما التفات
و عنایات نسبت بحال وی در تزاید و ترقی بود و صد هی که در جنب اهل نفاق سمت وقوع یافته بود متزاید شده
ابواب حیثیت وی الوقت فرصت مفتوح نمودند بر صدق دعوی خویش زمرهٔ از ملازمانش را که بسعادت
کفران نعمت از جادهٔ حقیقت منحرف گشته بودند بشهادت نزد خسرو با فادت آورده نواب کامیاب
شاهی بچند باجوال اهل نزاع بحسب ظاهر نسبت بخان خجسته مآثر بی التفات گردیده و جناب ایالت دستگاهی
که قلت توجه نواب شاهی و صدق سالکان طریق تباهی را مشاهده نمود از ملازمت تقاعد ورزیده چند روزی در
زاویهٔ اعتزال اوقات گذرانید و در خلال این احوال حضرت شاه و جمعی از مقربان درگاه مصلحت در آن دیدند که ایالت
دار السلطنه هرات را از وی ستانیده در عوض مملکت اصفهان را بتفویض نمایند و بعد از تصمیم این عزیمت قاضی
جهان وکیل با بعضی امرای جلیل نزد نواب خانی رفته بر و انچه ایالت اصفهان را با خلع گرامی بنظر آن حاکم نامی
رسانیده و مشار الیه خلعت این منصب پوشیده و سجدات شکر بجای آورد و پس از انقضای اندک وقتی
ازین تدبیر قصیر بر طبق کلام حضرت مقدسه منزه متبرکه امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابوطالب علیه
صلوات الله من رب العالمین حیث قال عرفت الله بفسخ العزایم خسرو دانا و مدبر بی همت که خیر الهام

پذیرش مخبر حوادث اثر مظهر سوانح عالیه خود اندیشه نمود که دار السلطنه هرات از امهات ممالک جهان بوقلمون
و اهل عناد و مخالفان ضلالت نهاد در الحکومتش میل و رغبت تمام و بجز محمد خان که بتدبیر صایب و سپاه غالب
بر امرای عالیشان و سرداران این آستان تفوق تمام دارد کسی دیگر را استعداد حراست و محافظت آن ملک نیست
لاجرم فتح و فرصت معهود کرده حکم فرمود که بدستور سابق ایالت دار السلطنه هرات را با بعضی از منسوبات و مضافات
تعلق بمحمد خان داشته حکام آن حدود او را مقدم و مرجع خود دانسته و لازم او امر و نواهی وی تجاوز و انحراف
نورزند و از پی اعلام تجدید این احکام خلع گرانمایه بوی داده او را رخصت انصراف ارزانی داشت و جناب خاقانی
پس از پای بوس نواب سلیمان مکانی بکام دوستان بجانب مقر خویش رایت توجه برافراشت و در بعضی از
شهور سال مذکور بدار السلطنه مذکور آمده از ارباب عمایم و از اکابر و اعاظم و غیرهم از رعایا و سایر
شرایط استقبال بجای آورده فراخور استعداد پیشکش نثار و ایثار فرمودند جناب خاقانی با شوکت تمام بدرون
مسکن خویش نزول فرموده مفتاح معدلت و مکرمت ابواب عافیت و امنیت بر روی سکنه و مجره آن دیار مفتوح نمود
و هو الموصل الی المقصود

سابقا نگارش شده که القاص میرزا برادر حقیقی نواب کامیاب شاه طهماسب که بحکم آن حضرت
در مملکه شیروان حکومت مینمود بنابر عدم امتثال حاکم معهود که بسبق ذکر یافته نواب کامیاب شاهی را
با نسبت وی انحراف مزاج واقع شده روزی چند بنابر بعضی از مصالح ملکی در تادیب وی تاخیر واقع شده
الکاه تاریخ سنه اربع و خمسین و تسعمایه چند نفر از سرداران غضنفر سیر با سپاهی از شجاعان آستان
اقبال آشیان بطرف مملکه شیروان فرستاد که القاص میرزا را بجنگ آورده نزد وی آورند سرداران مذکور
چون قریب بآن ولایت رسیدند القاص میرزا از پی محاربه بیرون آمده آتش جنگ افروخته کردید و پس از
کوشش و ارتفاع غبار نقارش شکست بر جانب القاص میرزا راه یافت مشار الیه منهزم و منحرف بطرف
ممالک روم گریخت و سالک جمعیت وی از وصول تیر تقدیر پادشاهی شبه و منظر از هم گسیخت

ذکر میرزاده القاص بطرف روم از پی استمداد و بیرون آمدن از آن ممالک بسبب تخریب ممالک شاهی و گرفتار شدن بتقدیر الهی

چون شاهزاده القاص بسبب مخالفت نسبت بپادشاه گردون اساس مصداق
مفهوم یوم یفر المرء من اخیه ظاهر شده بسوی بلاد روم فرار نمود و پادشاه آن ممالک او را بجهت نگاه داشته اند
اعتبار فرموده آنگاه بجمعی از سپاه او را امداد و معاونت کرده در اوقات سنه خمس و خمسین و تسعمایه مشار الیه

بالجمله با طایفه رومیه از آن بلاد بعزم تخریب ممالک شاهی بیرون آمده در اثنای راه فی بعضی از ولایات و قصبات قریب
بولایت کاشان رسیده با آن معمور در آمده از اموال و اعمال نواب شاهی آنچه در آن ولایت بود همه را گرفته بر مردم
خویش قسمت نمود و کوچ و متعلقان جمعی از غازیان را که در ملازمت شاه بودند بدست آورده بجانب بغداد نهضت نمود
نواب شاه بنابر بعضی مصالح عنان انتقام او را مشار الیه آن شاهزاده بدکردار را مهلت رخوت داده در دفع
طغیان وی تاخیر میفرمود و القاص میرزا آن تاخیر را بر ضعف و عدم استعداد مقاومت حمل کرده در آن بلاد و
ولایات بطریق مبالغه می پیمود و در خلال این احوال معروض سلطان روم شد که القاص میرزا با او در
شیوه نفاق سلوک مینماید و اظهار تبعیت و بیعت از صمیم قلب مینماید از استماع این نسبت پادشاه روم
متردد گشته کس نزد وی فرستاد که کوچ و متعلقان و نوکران شاه طهماسب را که در ولایت کاشان بچنگ
آورده بجانب ارسال نماید و غرض پادشاه روم ازین تکلیف آن بود که اگر میرزا القاص امتثال حکم وی کرده
اسیران را نزد شاه فرستاده از روی حقیقت مطیع و منقاد است و الا اطاعت و وفاق وی بر سبیل مجاز است
چون فرستاده سلطان روم نزد آن پادشاهزاده موهوم آمد حکم مذکور را بر وی عرض کرد مشار الیه از انقیاد
این امر ابا کرده قاعده سلطان را غایبانه خاسر برکردید و از اوضاع و اقوال القاص میرزا آنچه دلالت
نفاق و عدم وفاق میکرد بعرض سده علیه رسانید فرمانفرمای ممالک روم فوجی از مردم را بجانب وی روان
ساخت که بدست آورده در زاویه عدم روان گردانند چون سپاه روم قریب معسکر وی رسیده جناب
میرزا هم از مردم استمدادی که داشت مستعد حرب شده و با ایشان در مقام مقاتله در آمد و پس از تهییج غبار
پیکار لشکر روم آن پادشاهزاده مغرور را منهزم ساخته مشار الیه از معرکه کارزار فرار نموده پناه بقلعه سرخاب
برده حاکم آن حصار را با بقیه السیف از بروشی قلعه راه داد و حضرت شاه که از مخالفت وی بشکست رومیه
و شکست آنجناب و التجا بقلعه سرخاب آگاه شد حکم فرمود که شاهزاده حقیقت انتما بهرام میرزا با لشکر ظفر
مآب بصوب قلعه سرخاب رفته القاص میرزا را از ره لطف یا از راه عنف بدست آورده بپیشگاه آستان
خلافت نشان ببرد و آنچه مشتمل بر وعده الطاف و اعطاف بحاکم آن قلعه مرقوم گردانیده مشار الیه شاهزاده
بهرام حسب الحکم بجانب مقصد توجه نمود چون قریب بحصار مذکور رسید پروانچه مسطور را مصحوب یکی از خدمان
نزد والی قلعه فرستاد و چون در آن پروانچه مرقوم بود که استمالت کرده القاص میرزا را بهرام میرزا
ملاقات با جانب گسیل نماید و اگر با تعجیل بات شایسته قیام و اقدام فرماید از نواب شاهی بمراتب منصب

و [illegible] بیرون از حون و چند ادراک خواهد نمود شاه علی‌جاه شاه الیه بصنایع موثر و عنایات وافر القاسب میرزا را
از قلعه بیرون آورده با بهرام میرزا ملاقات داده برادران با یکدیگر از روی مودت ملاقات کرده شاهزاده بهرام میرزا
را حسب شاهی بیرون آورده و مواجب و مدایح عالی و کرامات متوالی سرافراز ساخته باتفاق متوجه ملازمت نمودند و
شدند در اثنای طی طریق پادشاهزاده شفیق بهرام میرزا بسببی از اسباب القاسب میرزا را گرفته مقید ساخت و چون
نزدیک باردوی شاهی رسیدند بر اشارت نواب [illegible] او را نزد پادشاه آورده و بعد از تقدیم
قوانین ادراک ملازمت القاسب میرزا در مجلس حضرت شاه او را مخاطب ساخته گفت که نسبت با تو چه
کردم که از من رو گردان شده نزد دشمن من رفتی و از او استمداد نموده قاصد قتل من گشتی القاسب میرزا سکوت
ورزیده و سخنی بر زبان نیاورد آنگاه حضرت شاه یکی از اعیان دولتخواه فرمود که شاه الیه را بقلعه قهقهه برده
آنجا مقید فرمود و آن دولتخواه آن پادشاهزاده را حال تباه را از مجلس برخیزانیده بقلعه مذکور برده در کرد آن
وی از جهت بکار پس آن حصار سپرد : با دشمن من چو دست بستی : با دوست نشاید دگر باز نشست
پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت : بگریز از آن مگس که با مار نشست : و جمعی که با او در اوقات مخالفت اتفاق سر برده
بر عفو شاهی که دو مرافقت وی نزد شاه آمدند اکثری به تیغ سیاست کشته قلیلی از آن مهلکه نجات یافتند
و القاسب میرزا روزی چند که در محبس قلعه مذکور مواظبت نموده و مصاحبت محنت چون کوه بسر برده و تاریخ
[illegible] روح محبوس از قلعه بدن بصحرا نجات یافته مطلق العنان گردید البقاء لله [illegible] فی الملک الحمید
و خبر فوتش چون معروض پادشاه شد بزبان قال انا لله و انا الیه راجعون القا نموده و بلسان حال
مضمون این سخن نظم القاسب بادم شد شیر کمین : میکرد نزاع از پی تخت و نگین : کردیم دو بخشش تا
پا سایه خلق : او زیر زمین گرفت و من روی زمین ذکر رفتن محمد خان بولایت خراسان از پی دفع
مردم افغان و محاربه کردن و فرار شدن الیه بکام دوستان سبحان قادری که بازبان تیغ [illegible]
حکام شدید الانتقام اطراف ممالک و اکناف مسالک را از لوث وجود قاطعان شوارع و خاینان [illegible]
پاک ساخت لوای عافیت در عرصه ممالک نصب نمود [illegible] ضرب غازیان دشمن کش و دلیران شیر
افکن معاندان زبون و خاکسار [illegible] ریاض ممالک را لطافت
روضه جنت کرامت می فرماید این دعوی و مبین همین معنی آنکه سابقا مذکور شد که مردم افغان که از [illegible]
الوس [illegible] است و حکم والی قبة الاسلام [illegible] محمد سلطان حاکم ولایت خراسان بود جهانبانی

وی بنواحی ولایت هرات رود [illegible] و اموال و احشام و اویماقات آن حدود را بجانب آن ولایت انداخته و رعایا و
از جهات و اسباب عاری میگردانیدند و هرگاه که این فعل شنیع از وی صادر میشد نواب خاقانی و اعزه
که جمعی از دلیران [illegible] او را از این حرکت قبیح متقاعد گردانیدند در اثنای [illegible] یراق لشکر آن خاین
[illegible] یکی از نزدیکان خود را با محقر پیشکشی و عریضه نزد جناب خاقانی ارسال نمود مضمون عریضه [illegible] اظهار
اخلاص و وفاق و اقرار [illegible] احوال رعایا و اویماق محمد خان [illegible] امثال این [illegible]
از وی قبول کرده عزیمت یورش [illegible] فتح می فرمود و [illegible] بخشش خلعت خوشحال و [illegible]
گردانیده رخصت انصراف ارزانی [illegible] بسیار از الوس قبچاق و اوزبکان [illegible]
فراهم آورده بولایت هرات رود آمده چند قوم از رعایای آن ولایت بوده [illegible] حکام [illegible] هرات
باج و خراج میدادند گرفته بجانب ولایت خراسان کوچانیده و این خبر بسمع محمد خان رسیده آتش غضب
و حمیت وی در اشتعال آمده انهدام بنای طغیان او را وجهه همت ساخت و روزی مصلحت جمعیت سپاه
در آن موضع توقف کرده پس از اجتماع جنود ظفر ورود و صعوب ولایت معهود در حرکت آمده در اثنای طی بیابان
بوضوح پیوست که مردم افغان از پی تاخت بولایت [illegible] موکب نصرت شعار
بسوی [illegible] توجه نموده [illegible] صبح [illegible] شهسواران که شعاع [illegible]
مهر انور بر ابلق کوه پیکر [illegible] سوار گشته تیغ انتقام از نیام [illegible] بیرون آورده و هجوم نجوم را از [illegible]
خیل [illegible] ارتفاع داده [illegible] که در میان ولایت خراسان
و [illegible] ملاقی فریقین اتفاق افتاده و مردم افغان [illegible] خانی با نفس خویش
باشلیق این لشکر [illegible] از قزلباشان [illegible] یکی از اعیان آمده [illegible]
گرفته [illegible] قدم [illegible] سپاه [illegible] مقابله [illegible]
حسن بیک [illegible] از اقربای محمد خان بوده [illegible] لشکر قورچی [illegible] افغان [illegible]
از پی محاربه [illegible] حمله کرده مردم [illegible] افغان [illegible] حسن بیک
از غایت تهور [illegible] جرأت [illegible]
فرار [illegible] دلاوری و نهنگ دریای جلادت
[illegible] المتوکل علی الله [illegible] قزاق سلطان [illegible] اولاد محمد خان [illegible] حسن بیک

و [illegible] حسن بیک را
از [illegible]
[illegible] حسن بیک

با اتباع و اشیاع خویش شتابنده از آب هیرمند عبور نموده سپاه ساخته متوجه دفع دشمن گردیده و اندک مسافتی که بجانب
خلاف قطع نموده لوای نصرت نمای مخالفان با قشونی که از حرکت سم ستور ایشان زلزله در طبقات زمین و غلغله در مجامع زمان
می‌افتاد آمدی نمود و از معاندان هر که را گردیده در حال هرم غلامان ایمانی ثبات از جای حرکت فرار بر قرار اختیار نموده و غازیان دلاور
او را تعاقب کرده بسیاری از نوکران و ملازمانش اگرچه نوکر و ملازمان خان آوردند و جناب خانی بقتل اکثری
از ایشان حکم کرده قلیلی از آن مهلکه نجات یافتند آنگاه اردوی عالی بصوب قلعه اسفزار که کوچ و متعلقان
وی در آن حصار بسر می‌بردند نهضت کرده ظاهر آن حصن مقر غازیان جلادت شعار گردید و این قلعه اسفزار
شکل منیعست بر سیح در کمر کوه واقع شده باستعمال سنگ و چوب راهی برای آن ساخته‌اند که مرد و
مرکب بی‌مشقت بسیار بر آن حصار اندرون نتوانند رفت و مع ذلک مشتمل بر چشمهای آب جاری که ...
خیال اگر ... فات ... راه توانند یافت با شاهین سرعت آهنین اندیشان استعمال بر فراش توانسته
شتافته ... امیران و ... اهمیت و فصل ... آگاه و فی الحقیقه ... حیث که شجاعان
خردمند ... حصار شکسته و احیانا بعضی از جوانان تیز جنگ از طرفین آغاز حرب کرده از ... سستی
مجانبی و ... معلوم شد که فتح آن قلعه متعذر است بل متعذر بعضی از ارباب آن ولایت ... استمال
و خلعت داده رخصت انصراف ارزانی داشت و طایفه‌ای را که ... توجه سلطوف ... عرضه داشت
نمود ... در شهر ... رمضان سال ... بمنزل مراد رسید سادات و قضات و موالی و اهالی ... السلطنه
هرات آن حضرت را استقبال کرده زبان ... ابواب اقبال گشودند و دیده را از غبار ... آستانش
روشن ساخته جبین اخلاص بر زمین نیاز سوده گفتار در محاربه قزاق سلطان و اویس سلطان و آمدن
بایکان دون در موضع ... خاتون و کشته شدن ایشان بدست سپاه قزلباش در اواخر فصل پاییز همین سال یعنی سنه
قزاق سلطان از جناب خان رخصت یافته بولایت باخرز رفته و لشکری بسیار نموده چون بآن ولایت رسید
بجهت ضبط و ربط ولایت و اصلاح احوال سپاه ... در خلال آن اوقات خبر رسید که مردم
... سلسله ... است ... شده ... اموال ... متوجه ... کننده
بعد از تحقیق این خبر کلفت از جناب سلطانی این حادثه را ... کرده نزد ملازمان خان ارسال نموده
جناب خان ... اطلاع ... اویس سلطان ... از غازیان بامداد قزاق سلطان ارسال فرموده و چون
سلطان ... صلاح در آن دیدند که ... مخالفان ایلغار کرده بوسیله جنگ ایشان ...

آمده

آورده‌اند که ... ساعت مشحون از سعادت از ولایت باخرز بیرون آمده در جستجوی دشمنان مدهوش در رفتن
اسراع نمودند ناگاه در حوالی ... خاتون از توابع خرجرد ... و ... بکان دون و حرامیان رسیده چون نظر اغلان
که بر جمعیت غازیان پاک جنت و اقف شده قدم استوار داشته رایات محاربه برافراشته مستعد قتال گردید
قزاق سلطان که دید که معاندان فرار بر قرار اختیار کرده در مقابله عازم و جازم اند غازیان دشمن شکن هزبران
شیر افکن را در دفع ایشان تحریص نموده قدم مردی و مردانگی در مضمار کارزار استوار داشت و توکل بر کریم
چاره ساز و رحیم بی‌نیاز کرده لوای قتال برافراشته آنگاه از طرفین شاهد و ... زخم شمشیر نقاب ظلمانی از چهره نورانی
گشوده و عقده جان ... جلوه‌گری آغاز نموده و سال ... شب ... و کمان پشت بجانب دشمن بدکمان
کرده مصحوب صد ... سریع ... اقعه ... کشور دل صغیر و کبیر ارسال فرموده و سنان افعی ... در مجوره بدن
دشمن خود ... کرده و گرز گران ... قامت ... ایشان از سر گوشه سر برآورده القصه اندک وقتی
که انجا ... غبار ... و شین ... در بیچان بوده معرکه کارزار از شعله تیغ آتشبار دلیران نامدار گرم گردید
با ... و الله رئوف بالعباد و رحمن آمال غازیان با اقبال در نموده ... تقدیر ... نموده
در گوش هوش حضرت ... گفته الحمدلله فتح مشام شجاعان با احترام رسیده در حال تزلزل در اساس جمعیت
مخالفان ... مردان ... از میدان محاربه روگردان گشته و طریق فرار پیش گرفتند از جمله
غیرت درگذشته و بهادران ... خان ایشان را تعاقب نموده قریب سیصد نفر از اوزبکان
گرفته و ... نظر اغلان ... خان با ... از آن مهلکه بیرون رفته خود را ... رسانید و ... الفتح
من عطیات الملک المجیب ایراد مقدمات اوضاع ... بعضی از غرایب امور و عجایب محدود ... و
وقوت بعضی از ارباب افاده از جمهور انام و ثقات کرام استماع افتاد که در شب چهارشنبه محرم
ست وخمسین وتسعمائه در ولایت قاین که از منسوبات بلاد خراسان است در بیست قریه زلزله شده تخمینا دو هزار
و پانصد نفر و بعضی سه هزار نفر از ذکور و اناث در زیر دیوار شده از خرابه دنیا معموره عقبی انتقال نمودند از مردم صادق القول
بوضوح پیوسته که قاضی آن ولایت مولانا ... در یکی از آن قریه ساکن بوده و در علم هیأت ماهر بوده
روزی که آینده این حادثه گشته بود مردم دیه اعلام نموده که در این شب بحسب اوضاع افلاک و انظار کواکب
زلزله عظیم متصور است لایق آنکه امشب مردم با عیال و اطفال از منازل خویش بیرون رفته در صحرا شب را
بروز آورند مردم آن ناحیت از غایت جهل و کسالت سخن مولانا را تصدیق نکرده بدستور در خانهای خود

بر بستر استراحت بخواب رفته بود و مولانا نیز در اول شب که آخر روز حیات وی بود برافقت عیال و فرزندان سایر
متعلقان بجانب صحرا توجه نموده مترصد نزول البلیه معهوده بود تا زمانی که شفق از شب گذشته مولانا را سردی
هوا و فسردگی بدن و سما متأثر ساخت و از غایت تأثر آن بلیه را از ممکنات عدیم الوجود اعتقاد کرده با متعلقان
بطرف منزل خویش رایت توجه برافراشت چون قدم در خانه نهاد در حال بلیه نازل شده مولانا با اهل خانه
در زیر دیوار هلاک شدند ؛ از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست ؛ روزی که قضا باشد و روزی که نباشد
و در همین سال پادشاه ستوده خصال مخدره از تبار قاضی جهان که در حجله عصمت و صلاح مهد عفت و عفاف
تربیت یافته بود جهت ازدواج شاهزاده با تحف و تاج ارسال نموده خان بادرفت ازبی احترام آن ستوده
نسق عفت حکم فرمود که مواضعی که ممر و معبر آن مخدره بهمیت اثر است آیین بسته با فراز تمام او را بشهر در آورند
و طوایف اصناف و ... اطراف انتساب حکم کرده با آنچه مقدور ایشان بود از قوت بفعل آورده در تزیین
صرف نمودند آنگاه در روزی که داخل ایام ماه صیام بود قزاق سلطان با برادران و سپاهی از امرا و اقا با آن
که باستقبال مشار الیها رفته بودند او را بشهر در آورده در حرم محترم شاهزاده محجبه شیم در آوردند هم در این
ماه مجلس نکاح منعقد شد بآیین شریعت مصطفوی بطریق ملت آن مهد علیا در حباله نکاح شاه ... جهان
جهان آرا در آمد و نواب فی قامت با استقامت جناب که عبارت از امیر مرتضی صدر است
بخلع گرامی آراسته حضار مجلس را بانعام نقد و جنس مسرور و رضیوسر گردانیدند و جناب شاهزادگی بام
زفاف مشغولی کرده مقارنه شمس و زهره همکنان را معلوم گردید و هم در این سال جهت دفع عین الکمال شاهزاده
مغفرت انتما بهرام میرزا که محبوب ترین برادران بود نزد شاه عطوفت پناه از عالم فنا بسوی جنات
تجری من تحتها الانهار انتقال فرمود و جناب مخدومی مرحومی امیر نسیم الدین محمد المشهور بمیرک شاه المحدث را
در چاشتگاه روز یکشنبه ذی قعده همین سال جناب میرزا در سفر اخروی اتفاق افتاد ع
آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود ؛ **گفتار در آمدن براق سلطان و عبد اللطیف خان بظاهر دار السلطنه**
هرات و حدوث محذورات و آفات قال الله تبارک و تعالی ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
مدبر عالم مهد ارو سپاس ... در ترتیب ... فرموده ... مبالغه نموده و در اعطای
لذات نفس حیوانی افراط ... عنان از دست ... خرد بیرون آورده مقتضای نفس خویش
رنگ و بوی آید غرض از ایراد این مقدمات و مقصود از تمهید این مقالات آنکه براق سلطان اعظم سلاطین

ابراز

چنگیزی همت انتظام داشت و در وقت استیلا عبید خان در بلاد تاشکند و ترکستان والی بود و رایت قناعت
می افراشت بعد از انتقال عبید خان از جهان گذران از بواعث فتنه رفت و سپاهی در گردش جمع آمده
هنگام فرصت رغبات در رفتن بجانب دار السلطنه هرات و اخذ اموال و جهات بروی عرض مینمودند
و مشار الیه چون قوت و جمعیت خویش را از پیشتر بیشتر ملاحظه نمود سخن اهل فتنه را اصغا نموده چند مرتبه اراده
کرد که اقتدا بسنت ... کرده عبید نموده از نهر آمویه عبور نموده بلاد خراسان بتاراج اموال و جهات
و اسقاط ... از احیات عجزه و مساکین مشغولی نماید اما بنابر عدم رافت توفیق الهی این خیال مقرون
بوبال در تخنای قوت مانده بعضای فعل منتقل میگردید تا آنکه در اوقات سنه ۹۵۳ آن باشلغ فتنه ... بحیه
باتفاق عبد اللطیف خان که در مملکت سمرقند بر سریر خانی متمکن بود و امداد زمره از سلاطین آن سرزمین
از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هرات گردید و چون خبر توجه وی بسمع محمد خان رسید حکم کرد که بیرون
شهر را کوچه بند کرده و فرجها و گذرها را استحکام داده و ساخته در تهیه اسباب استحکام اهتمام نماید
و بعد از سرانجام این مهام و اتمام مصالح استحکام هر کوچه بندی و گذری را یکی از شجعان و معتمدان
سپرده و بدین طریق که تحریر می یابد که کوچه بند های بیرون دروازه فیروزآباد را باویس سلطان رجوع نمود
و از دروازه خوش را بعضی سنجاب سلطان افشار و در بعضی طایفه از ملازمان خویش را بحراست
تعیین فرمود و گذرهای دروازه قبچاق را شجاع بیک قزاق سلطان متعلق ساخت و تاتار سلطان را با
سید حبیب نسب امیر حسن خطیب در کوچه بند های دروازه ملک و خیابان لوای محافظت برافراخت
و بدین قیاس پس گذرهای دروازه عراق فوجی از شجعان بازداشته خود با نفس مبارک با بسیاری
از دلیران جنگجوی و دلاوران تند خوی در ساحت ... فلک اساس نواب میرزا البرز ... منتظر
او بود که هر یک از سپاهیان را که بمدد احتیاج شود او را بارسال زمره از فارسان میدان جلادت امداد نماید
تا آنکه روز پنجشنبه پنجم ماه جمادی الاول سال مذکور براق خان برافقت عبد اللطیف خان و بعضی دیگر از
سلطانان چنانکه سبق ذکر یافت بظاهر دار السلطنه هرات آمده در بعضی از نواحی و مواضع ملوکات
رحل اقامت انداخت و شجیع سلاطین ایران و توران شاه محمد سلطان بنابر استیلا حراست جوانب
و اظهار جلادت و پهلوانی با مردم خویش قریب بکوچه بند دروازه خوش از شعله شمشیر آتشبار مضمار کارزار را
گرم ساخت و سنجاب سلطان افشار با قوم از پی دفع و منع آن ظالم ستمکار از کوچه بند بیرون نهاده بی توقم

محاربه آمد بالاخره سپاه اوزبکیه بر قشلاق غلبه کرده پنج شش نفر از مردم نامدار ایشان کشته گشته بجانب سلطان
بعداود باق سلطان سالم خود را در درون کوچه بند رسانیده آنگاه تهیان سد راه شاه محمد سلطان
با اتباع و اشیاع از ضرب تفنگ مرگ آهنگ از حوالی کوچه بند رانده بجانب معسکر روی سیل نمودند و بخت
مردم قشلاق که بعرض غازیان نامدار رسید جمعی از غازیان دشمن شکن از جهت امداد بجانب سلطان فرستاد
در حراست آن گذرها تمکن و استحکام نمود **سبق کلام در رفتن شاه محمد سلطان بجانب ولایت فراه
و سجستان از پی تاراج اموال و عیال مسلمانان و معاودت از آن سرزمین بمعسکر سلاطین
و کشته شدن وی بر دست غازیان شجاعت آیین** بعد از فرار سلاطین بی ثبات در نواحی و مواضع
هرات با تبلیغ عسکران شاه محمد باشارت و حضرت سلطانان و خانان با کثیری از اوزبکان و ترکان
حرامی متوجه ولایت سیستان و فراه شده پس از وصول بنواحی او و ولایات باخذ اموال و جهات و سقاط
عرض خود از احیات عجزه و فقیران حکم فرمود و عیال و اطفال ایشان را اسیری کرده از عذاب بنیم جنب عقاب زده
نهان و آشکار اندیشه ننمود و چون از تخریب آن سرزمین و تعذیب غنی و مسکین باز پرداخت بطرف معسکر
سلاطین مراجعت کرده در حین ملاقات از روی اغراض بر ایشان اعتراض کرد که در مدت غیبت من چرا اهمال
نمودند که کوچه بند ما را از تصرف قزلباش انتزاع ننمودید فردا من با دلیران خصم شکن سوار شده تا کوچه بند را
بر قزلباش بحرم از اسب فرود آیم غافل از آنکه فردا در وقت محاربه جسد مجهول از جسدش از تصرف
والی روح انتزاع خواهد نمود و دست غضب قهار شدید الانتقام او را از نشیمن تیز و حیات فرود آورد
اسیر عافیت از محنت قید نجات ارزانی خواهد فرمود   من فکر میکنم قضا میگوید   بیرون ز کفایت تو
کاری دگر است   آنگاه صباح روز پنجشنبه سالخ کور که شجاع خجسته مهر منیر بر بارگیر سپهر منیر
بر بارگیر سپهر مستدیر سوار گشته تیغ جهانگیر از نیام کره اثیر کشیده از فروغ آن حسام خون آشام ظلام
منعدم شده اثر فیض بر اطراف امصار رواکن فرسردیار رسید شاه محمد سلطان با فوج کثیر از اوزبکان از پی
ثبوت دعوی کور سوار شده بطرف کوچه بندی که قریب بهزار میمنت آثار شاه ابو القیس زد جروه بزرگوار
و سبذ نبات زنده مشهور است در حرکت آمده و چون بالغضوب صواب رسید لوای حرب برافراخته
با سه چهار بی از شجاعان معتمد و دلیران چون روز شمس الدین بیک کرد که حراست آن کوچه بند تولی نمی داشت
تاخته ملازمان و تابعان شمس الدین بیک تاب مقاومت نیاورده در درون کوچه فرار نمودند و شاه محمد

سلطان

سلطان ایشان را متعاقب نموده از فور جلادت و بیباکی و غایت تهور و چالاکی تادیب کوچه بند تاخت و در وقت
رجعت سنگی بس عظیم بر سرش رسیده آن جوان تیز جنگ بهمان ضرب سنگ از فراز زین بر زمین افتاد
که زد بفرق کسی تیغ ظلم آن گاهی ∴ بدست مردم مظلوم سرشار شد ∴ در آن حال فتحی بیک که از دلاوران
آستان محمد خان بود خود را بسر وی رسانیده سرش را از تن جدا کرد ∴ چو دولت خفته سپهر بلند ∴
در آمد مردانگی در کمند ∴ شتر زیر شتر زانده جناب خاقانی آورده دولتخواهان خدام شاهی و مخلصان آستان
ظل الهی را مجدد و اعتقاد درست بجهد دولت ابد الاتصال شاهی پدید آمد همانکه دست غیب و قبضه قدرت لاریب
بالسته های و حافظت بزرگی که این مصیبت کسیسه ... رد و حواشی برقد آثارش سمت انعقاد یافته این
سنگ مهلک را بر وی زد و سلاطین اوزبکیه خواقین چنگیزیه که اقبال قزلباشیه را بدین کیفیت مشاهده نمود
ایشان را معلوم شد که در محاصره هرات و تاخت ولایات بجز نقصان دنیوی و خسران اخروی چیزی
بحصول نپیوندد بالضروره روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور از ظاهر هرات کوچ کرده بجانب ماوراء النهر متوجه
شدند ∴ رفتیم و امید آنکه باز آیم نیست ∴ بر ضمایر قدسی آثر واقفان عوارض زمانه بیمار و رای حقایق نگار
مستخبران خصایص انقلاب عالم ناپایدار مخفی نماند که از ابتدای این تحریر مختصر حسب الحکم ذکر یافت تا انتهای
این مجموعه میمنت که تاریخ خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم سعد و طلعت علیه الشمس والقمر بهشتصد و بیست و هفت
رسیده و عجوز دهر جهان را ابو فور بر در شهور و عوام و احتمال اثقال سوانح لیالی و ایام پشت خمیده روزی
بسوزی و شبی بی منتی بجز نگذشته و مع ذالک کیفیت سخن که منشا سلطان ترابع اهوال زمن است
از طبع زمان بیرون رفته و در حرارت محبت شواهد معانی که موجب گرمی متعالی و آداب است
سمت انعدام پذیرفته عرائس افکار اهل اعتبار که بر سر اوراق جلوه مینمودند از عدم توجه ابنای
زمان مرطهور روی خود بسته و مطلب آرایان مضامین که ابواب شوق بر ارباب ذوق میکردند ترک
صحبت کرده   پس زانوی توسعه نمی نشسته   زیاده که اینان که از مخزن فکر است جواهر زواهر بدست آورده با سفتن
قلم در رشته آن جواهر آبدار را در سلک تحریر کشیده خامه وار در قلمدان فتور آرام گرفته و افسوس که آن
کسانی که از فیض زلال کمال و رشحات سحاب فضل و افضال ساحت اوراق را با انواع ریاحین و ازهار
زینت می بخشیدند در زاویه عدم منزل گرفته ∴ همه رفتند بخواب عدم از جام اجل ∴ میکنند دمبدم این باده بکام دگران خواب
در بین نیابتی روزگار و مشوشات لیل و نهار گاه در گوشه محقر توشه قانع شده بر چیدن اوراق مساعدت

مینمود بستیاری انامل محصل ابواب دقایق ما صنیه بر روی طالبان جناب میگشود و هیچ خرد صواب نمای معدیر
عقل مشکل‌گشای استقبال کرده میگفت که هیهات گلشن چمن که بسبب فقدان فیض افکار مستعدان
زمین پژمرده و بی طراوت شده بقطرات فکر فاسد تو نامضر و خرم میکرد و گلستان معانی که از اشجار لطیفه اثمار
مقاین عاری گشته بشامل قاصر تو برتر ثبات میرسید لیکن بمقتضای الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا
بمقصود ترغیب مینمود و مسمع لاریب باسماع ولا تیأسوا من روح الله جانب امید ترجیح می‌فرمود
عقلا باشارتها و مقتضیها بتوفیق الله تعالی اتمام ترتیب این مقدمات و اختتام شش باب مقالات بتوقیع
انجامید و فارس خامهٔ فصیح بیان با سراج سمند بیان بمنزل مراد و محفل مرام رسید همانا که این نفحات میمنت آثار
و این روح افزای تسکین توجه ضمیر خیر مزید صاحب دولتی است که تنسیق این وقایع از آثار تشریف ضمیر خجسته
تأثیرش رافع قضا و کفت قدرت مبول انکه تا مقدمهٔ انقطاع سلسلهٔ روزگار ربع تا ختم سپهر فلکی
دوار دولت کرامتش بر مسند اقبال باقی مانده مسود این اوراق از مایدهٔ رفاه این والی با استحقاق
منتفع و بهره ور گردد ومن الله العون والمنه و تمت التاریخ امیر محمود امیر خواند میر المورخ **ذکر طایفه از**
سادات و علما و اشراف که بعضی ازیشان با سلاطین آق قویونلو معاصر بوده‌اند و زمره در ایام
دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده‌اند از جملهٔ عالمان و لاء خیر البشر اکابر فضلا
و دانشور در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدرالدین محمد الحسینی بلدهٔ فاخرهٔ شیراز
حفت بالاحوال بر تتبع علوم محسوس و مفهوم قیام مینموده و بجودت طبع و دقت ذهن از جمیع علمای متبحرین
و فضلای متأخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد ارشد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک سادات
عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی ایشان
بر الواح خاطر عالمیان مینگاشت و امیر صدرالدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری
مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده و باندک زمانی در تمام فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس
و افاده فرموده در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع ساخته هر روز بآن بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت
و طلبهٔ علوم را از نتایج طبع قلم حقایق رقمش رسالهٔ تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ
مطالع و حاشیهٔ تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن مولفات افادت آیات بر
الواح ضمایر فضایل علمای فضیلت آثر مسطور است وفات امیر صدرالدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا

باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آن ماه و سال راقم حروف را معلوم نبود خامه بتحریر آن زبان نگشاد و از امیر صدرالدین
محمد پسری ماند در کمال فضل و علوم امیر غیاث الدین منصور نام و آن جناب الا یوم بعلم در اطراف و اکناف عالم
بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علمای نزدیک و دور در مدرسه که از جوانب پدرش بتیمیه
بافاده قیام مینماید و کوشش طلبهٔ علوم از نتایج دریای طبع نقاد خود می‌آراید **مولانا جلال الدین محمد دوانی**
از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای عالم و علمای بنی
آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات مسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح حیثیات
متأخرین قصب السبق از امثال و اقران میربود فنون مکنون که از ابوعلی و علامهٔ طوسی در ستر خفا محجوب بود
در نظر بصیرتش جلوه و ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوم شده بود قلم هدایت سبحانی بر صفحهٔ
ضمیر منیرش مینگاشت **نظم** سپهر علم را بود آفتابی * فنون فضل را جامع کتابی * و مولانا جلال الدین
محمد ولد ارشد مولانا سعدالدین اسعد است که بعلوم شرعی مشهور است و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرون است
بقطع و فصل امور شرعیه اقدام مینموده و بامداد جناب مولوی محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه
بقال همت بر کسب کمال گماشته و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق شریف بودند و در علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان
میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینموده‌اند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین
کلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعهٔ بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت
شیخ صفی الدین یحیی ایجی که دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطهٔ قابلیت اصلی بلکه محض عنایت
لم یزلی هنوز جناب او در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مشتاقان علوم معطر گشته از سحاب
قلم گوهربارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت
امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار ممالک عراقین و روم و اران و آذربیجان و سرحد کرمان و طبرستان
و جرجان و خراسان اکابر افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت
عظمی از شعشعهٔ ضمیر منیر آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت
امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از آن مهم در مدرسهٔ بیگم که آن را دار الایتام گویند
بلوازم درس و افاده قیام نمود در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضای ممالک فارس من
حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هر گاه از درس فارغ میشد همت عالی نهمت بر

در اواخر اوقات دولت خاقان منصور نظر کرده امیر نظام الدین علیشیر شده و تمکی ایام شباب را در سلک
علما انتظام یافت و در حظیره والده خاقان مغفور مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن
بقعه بلوازم افاده میپرداخت مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه هند بود
جهت سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در عهد او از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی
از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در فن شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را
تتبع نموده و آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهرات ارسال فرموده اکنون حالش
و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامه بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والا نژاد اشراف
علماء ربانی امیر شریف الدین علی الجرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت
چشید برادرزاده آنجناب بود و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان
و سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا در ینولا بمنصب قضاء شیراز منصوب است و همت بر منصل
قضایا فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور اولاد و امجاد حضرت آن زمان مجمع
اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش
مظهر آثار هدایت و اجتهاد ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده
آثارش همیشه بسعادت آباد ... مصروف درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق و آستان
ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق ؛ قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب ؛ بوسه از تعظیم
خاک روضه جان پرورش ؛ خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح ؛ گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش
و آن حضرت در سلک اولاد سید نعمت الله ولی از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا
مسطور گشت انتظام داشت در شهور سنه ... کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان در گذشت
امیر تاج الدین کرمانی سید عظیم الشان و بزرگ متعالی مکان است همواره خوان کرم و احسان گسترده
و آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور گردد قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علماء عراق انتظام داشت و در ممالک یزد بامر قضا منسوب بوده علم امانت و دیانت
می افراشت از جمله مؤلفاتش دیوان معجزنشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الغفران
تصنیفی است دلنشین و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت و آنجناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع

بر فضیلت و تبحر می‌گذاشت جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین علی قوشچی
حاشیه در کمال دقت تألیف نموده و آن رساله بنظر شاهرخ رسیده از روی انصاف زبان بتحسینش و توصیفش
گشوده اما امیر صدر الدین محمد هم در آن اوان بر کتاب شکور حاشیه نوشته بر حاشیه جناب اعتراضات کرد
و آنجناب جهت رد آن بعنوان حاشیه دیگر بسیار متین در قلم آورده بر بقیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر
مباحثات بوقوع انجامید و هر کس والی شیراز میبود جهت تحقیق و تدقیق طبع ایشان مجالس ساخته
مستفید و بهره ور میگردیده و از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله است که در علم حکمت الهی نگاشته جام
بلاغت انتما کرده اند راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی لازال موفقا بتائید السبحانی استماع نموده که مولانا
جلال الدین در وقتی که بنجف رفته بود در روضه مقدسه منورات حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیة روزی بپای
ایستاده و آن رساله را تصنیف نموده بآن مناسبت آن منصب بنعوا موسوم گردانیده و چون متن ایشان
بغایت مختصر و مبین بود جناب مولوی سعد اجتهده که حل عبارات آن شرح منقح در سلک انشا کشیده
و دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین
مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شده و هم مصنفات
مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه انوار
شافیه بغایت مشهور است و نکات آن کتاب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین
محمد بعد از قتل رستم پادشاه باندک زمانی روی نمود و زمان حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آن جناب
دو پسر داشت امیر سعد الدین اسعد حالا در سلک دانشمندان شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی
که در زمان پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا جلال الدین
محمد دوانی در شیراز بتدریس فضایل نفسانی قیام مینمود در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود در گذشت
مولانا شرف الدین علی پینگی در سلک اشراف علماء کرام و اعیان فضلاء عظام انتظام داشت و درس
مولانا محیی الدین مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش محسوس و مفهوم بر صحیفه ضمیر نگاشته همواره
بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت
تفسیر آیات احکام و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه بر کتب شافیه از جمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است
و آنجناب در سنه تسع و تسعمائه در شیراز فوت شده دو پسر و یکی دختر یادگار گذاشت مولانا مرشد الدین عبد الله

وتمهید حواشی دقیقه در باب انشا انتظام داده و در آن مولفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر صفحه عرض نهاده
قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست معتبر که بجز آن ذهن و اصحاب نظم و هنر سنجیده در اوایل ایام
دولت شاهی حیات قاضی میر حسین بخاتم القضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی بروز جمعه موافقه بود
درگذشت **امیر غیاث الدین محمد** ولد ارشد امیر میران بود که از جمله سادات اصفهان بعلو نسب و وفور
حسب ممتاز و مستثنی مینمود کثرت مکنت و ثروت آنجناب آن مرتبه داشت که بر سبیل تساوی قلم و بیان شرح
و توان داد و کمال احتشام و اقتدارش در آن مثابه بود که به تبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد
و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشایی نواب کامیاب شاهی مواخذه گردید و ببعضی از امور لایق
متهم شده دست قضا منشور حیاتش را در نوردید **خواجه مولانا اصفهانی** جامع بسیاری از فضایل نفسانی
بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و نوشتن تاریخ وقایع و احوال یعقوب میرزا تعلق بوی داشت
و در آن باب کتابی بلاغت ایاب بر صحایف روزگار بگذاشت و چون خواجه مولانا در مذهب تسنن بغایت
متعصب بود در زمان دولت شاهی از آذربیجان بهرات آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین
میرزا و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت کمر ملازمت
درگاه خانی بر میان بست و محمد خان اگرچه گاهی او را بی لطف التفات مینمود اما در اکثر اوقات او را
اهل و مطلع میشمرد و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه
جمادی الاولی سنه سبع عشرین و تسعمایه در بلده بخارا درگذشت **سید قوام الدین حسین** از نقبای
اصفهان بود و بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین و مجلی لوح خاطر
خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول
منثورات طبع سحرآثارش شانه عقود جواهر آمده بر رخسار عرایس افکار سخن و منظومات خامه گهرنثارش
کامثال اللولو المکنون زیور گوش هوش بلغا و فضلا زمن **نظم** ای مشکل اهل فضل از کلکت حل
گشته بفنون علم در دهر مثل : طبعت ز انواع فضایل کامل : ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل
و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که ماهچه رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان
انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک موجب فرمان واجب الاذعان ببقیه الاسلام
بلخ شتافته مهام شرعیه آن خطه را برنهج ملت حقه امامیه قرار داد و حالا در بلده فاخره اصفهان

بلوازم

بلوازم منصب اقضی القضاتی اشتغال دارد و همیشه همت بر فیصل قضایا ارباب مسکنت میگمارد **سید معزالدین محمد**
از جمله نقبای اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته شمایم آثار
شمایل خوبی از صادرات افعالش در دمیدن است و نسایم گلزار فضایل مرتضوی از واردات احوالش
وزیدن ذات فایض البرکاتش بادای وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش
تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف شد **نظم** شد از تفتیش قوی ارکان اسلام :
نداد و فر شریعت رونق کلام پدر آن قدوه اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر عالی سید قوام الدین حسین
بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معزالدین محمد
درین ایام سعادت انجام بنابر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد
و در باب انجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علما مذهب ائمه کرام اهتمام تمام بجای آورد **مولانا نورالدین محمد**
در ایام سلطنت روزافزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار امانت
و دیانت بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافت و تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت
امور شرعیه متمکن **امیر اسمعیل شیخ غازانی** حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود در اوایل ایام اقبال
نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود **امیر عبدالوهاب** در سلک اجله سادات عظام صاحب
سعادات آذربیجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود از اکتساب
کمالات بهره تمام داشت و علم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت پروری و دینداری بر لوح خاطر
مینگاشت و در مبادی ایام کشورگشایی شاه دین پناه مراسم سپاس بخاطر او داده از تبریز بهرات شتافت
و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال آن سید ستوده خصال تافت
در مجالس چنانچه رابطه اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فرخنده آثارش گشادند چون خاقان منصور بجوار رحمت و مغفرت
ملک غفور انتقال نمود امیر عبدالوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربیجان مراجعت فرمود
و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در زلال اقبال لایزال از تاب
آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه اثنی و عشرین و تسعمایه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان
روم رفت و پس از ادای پیغام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم ناکام هم در آن ولایت

جل قامت انداخت و ظاهرا که تا غایت که تاریخ هجری به سبع و خمسین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیات است
و بعزلت و عبادت اوقات میگذراند شیخ عبدالصمد از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلده فاخره تبریز
بسجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آنجا بیشتر که بعضی نفیس و تصنیف خاطر خطیر است اشتهار دارد
و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش می پیمودند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت
شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است متجرد و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و مفتخر
و آنجناب در ایام دولت ابدی الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیله الکتاب سرافراز شده
و تا غایت بلوازم آن اشتغال مینماید و گاه ابواب افاده علوم بر روی طلبه میگشاید قاضی شیخم
فاضلی است عالم و بحسب نسب از جمله اشراف و اعیان امتیاز دارد و حالا منصب تدریس و تولیت
مدرسه شریفه نصریه متعلق بمشارالیه است و در نسق و فتق شرط و قضا بلوازم آن مهم قیام و اقدام می نماید قاضی نصرالله سلطوی
بحدت ذهن و جودت طبع آیت فضلای آذربیجان است و بواسطه سعت مشرب احیانا بشرب مدام العنب اشتغال
مینماید تدریس کمیعد از مدرسه متبرکه نصریه متعلق بدان جناب میبود و در مدرسه خواجه علیشاه جیلانی نیز بساط
افاده بجای می آورد مولانا میرک کبابی در سلک اعاظم علمای تبریز منتظم است و در علم نحو و معانی بیان مهارت کامل
حاصل دارد مولانا حسن بقا مقام یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنه هرات
توجه فرموده و بعد از چند گاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد بعد از آن
میل وطن کرده روی بتبریز آورده و او بحسن حسب و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفه ضمیر منیر نگاشته
این از آنجمله است نظم خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او ٭ رقیبان جمله بگریزند و من مانم آیم با او
شیخ علاء الدین علی بن عبدالعالی علو مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت و تحصیل فضیلت علم فقاهت بمثابه‌ای است
که در مذهب علمای امامیه نزدیک بمرتبه اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی مقتدای حکام اسلام
و مرجع علما و واجب الاحترام گردیده و فصاحت بیان و طلاقت لسان آن حضرت از درجه توصیف بلند تر است
و نهایت دینداری و پرهیزکاری نزد اصاغر و اکابر ظاهر و مقرر از جمله مولفات بلاغت آیاتش جامع
العشریه و رساله جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکوره و بغداد و نجف از ظلمت خورشید
خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم جیلی بصفت علم و عمل موصوف است و بغایت تقوی و دیانت معروف مکرر از
پادشاهان انعام و سیورغال قبول ننموده و بمحقر چیزی که از زراعت ملکیت قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم

و درویشان در صحبت شریفش بسر میبردند و از نتایج طبع و میامن باطنش بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای
می آوردند سید محمد لیس قدوه نقبای نجف و زبده اصحاب فضل و شرف است ذات خجسته صفاتش بمکارم
اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات شیخ زین الدین
علی قدوه اشراف علمای عرب و جامع اصناف فضل و ادب است بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت
تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هرات تشریف آورده
منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان امیر الحضرت و در شغل ... گشت و بمنصب شیخ الاسلامی
و قضا منسوب شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و بعد از آنکه قرب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت
میل وطن مألوف نموده بصوب دیار عرب رایت فراخت سید نعمت الله علی در سلک اهل السادات و علمای عظام
انتظام دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه بلده هرات را بهمین مقدم شریف مشرف ساخته چند گاهی
در ملازمت شیخ زین الدین علی بسر میبرد و همراه آن جناب روی توجه بعربستان آورد قاضی عبدالرحمان
برادرزاده قاضی نورالله بود و در ایام دولت ابدپیوند شاهی قرب بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب
اقضی القضاتی قیام مینمود و جمال حالش بحلیه علم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنه تسع و عشرین
و تسعمائه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب کامیاب عالم پناه اولاد و اعمام آن مرحوم
و نوازش اختصاص دادند و زمام امور آن منصب را در قبضه درایت ولد ارشدش نهادند مولانا درویش
علی دکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی مینمود وجودت نظمش بمرتبه‌ای است
که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس رقم قلم لطافت رقم کرده اند که تمام اجلاء شعرا مشهور
و اقصت از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام این مطلع از نتایج کلک بلاغت
نظام او است که نظم خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی بود ٭ چون شدم بیدار زاغ دل بجایی خود نبود
مولانا شهیدی در سلک شعرای بلده قم انتظام داشت و مزاجش بهزل و مزاح بغایت راغب بود و گاهی
ابیات نیکو نظم مینمود سیاهی عشق و آتش زن دل افسرده ما را ٭ بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را
سید جعفر ولد بزرگتر ابوالولا و خیر البنین سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت
و در زمان خاقان مذکور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن
پادشاه عالیمقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت کرامه و معاش آنجناب هر ساله مبلغ خطیر ارزانی

لکی و ولایت خروار قلعه مقرر ساخته سید جعفر از غایت علو همت به این مبلغ فرو دنیاورد و در خشم شده هجرت
عربستان کرد و این مطلع از منظومات اوست که **نظم** ترک من دست و پر خنجر بسپاد در دو تشنه را آب زلال
خضر از یاد برد **شاه قاسم نوربخش** ولد ارشد حضرت هدایت پناه امیر سید محمد نوربخش و برادر بزرگ سید جعفر
لوامع انوار شمایل نبوی از ناصیه حالش ظاهر و لایح بود آثار فضایل مصطفوی از جمال کمالش مبرهن آینه ضمیر منیرش
عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و قضای بخاطر مهر تنویرش مطلع فروغ کرامت و اجتهاد و آنجناب در زمان فریدون
نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده و آن پادشاه عالیشان در تعظیم
و تکریم خدام ذوی الاحترام مبالغه فرموده و میرزا کیچک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از
باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از آنکه میرزا کیچک داعی حق را لبیک اجابت
گفت وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن بصوب عراق تافت و در ولایت مذکور
متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشور
گشایی برافراخت آنجناب را کما ینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده و از سایر سادات عالم و منتسبان
دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله وسلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در زلال
دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا وقتی که ندای یا ایتها النفس
المطمئنه را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا نبیره و پسر آنجناب **شاه قوام الدین بن شاه**
شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گردیده با جیاء سنن سنیه آبا عظام قیام مینماید و بصفت علو همت مشهور
موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار صغار و کبار میگشاید سیادت‌گار بانی که نوبی اوداری
مولانا سیدی بجودت طبع سلیم و ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی
شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بود و آنجناب در ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه در رکاب همت
نواب نامدار اعلی حضرت و همیشه خان مدار الملک خراسان آمده چند گاه ساحت آن ولایت را
بمین مقدم شریف مشرف داشت و الحق در آن زمان با اصحاب علم و کمال با حسن وجهی سلوک نموده همواره
همت بر انجام مهام ایشان میگماشت و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه بمبالغه و الحاح تمام
رخصت مراجعت بصوب مملکه ری که وطن مالوف و مسکن معهودش بود حاصل نموده و بعد از طی منازل
و قطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند از رنج راه بر آسوده در اثنای آن جمعی از اهل شرف که از آن جناب

کبند و در بنه درد دل داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشته و شبی که تنها خسپیده بسر بالینش رفته زخم بروی
زدند تا برحمت الهی پیوست و روز دیگر چند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و بر
صفت جرم مقتول مطلع گردیدند این مطلع از نتایج طبع مولانا سیدیست که تو ترک نیم مستی من از غم بیدل
کام توام من آسان کار من از تو مشکل **امیر زین الدین محمد** اختر برج سیادت و دین داری است و گوهر درج
سعادت و بزرگواری آنجناب برادر مهین حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جلال الاسلامی است
که بر مسند صدارت شاهی تمکن دارد و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید
اساس دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد
که مولد و منشاء ایشان است اقامت مینماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی روزگار متوطنان
آن دیار میگشاید و در باب معموری و آبادانی آن ممالک مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در اشاعه خیرات
و مبرات اهتمام میفرمایند **امیر قاسم نجفی** مشرف سادات جرجان و قدوه اعیان
اطراف جهان است منصب نقابت آن ولایت بحکم اشرف پادشاه امامت مرتبت تعلق بآنجناب میدارد و از روی امانت
و دیانت پیوسته همت بر تحقیق سادات آنحدود میگمارد ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخاوت موصوف
و زمام اهتمامش مصروف بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف ان الله عطوف رئوف **مولانا سلطان حسین سیاوانی**
بر مسند ولایت قضا اسفراین تمکن دارد و خود را در سلک افاضل علما منتظم میشمارد **امیر شمس الدین علی**
سبزواری در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق نقبای ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت
تقوی و طهارت موصوف بوده علی الدوام خوان ضیافت خواص و عوام انام میگسترد و وجه معاش و مادة
انتعاش آنجناب بازده رفته مواضع ملکی موروثی و ملک مستقر و دود و دود و نزدیک و ترک و تاجیک از خاص
کاب و بهره ور و بهره ور میشوند و آن قدوة اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب بود که نبیره امیر شمس الدین
علی النقیب النجفی الکوفی است و والده ماجده اش صبیه جلیله میرزا محمد خواجه لاف که پسر عمه سلطان سعید میرزا
سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب امیر سید نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولو الالباب
بود استماع افتاده که امیر شمس الدین علی نقیب بواسطه اختلافی که در میانه نقبای نجف دست داد از وطن مالوف
طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان رسیده و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم
آن سید ستوده شیم بمثابه بود که ظاهراً پیش از آن نقیبی با آن حشمت و عظمت از عراق عرب با این ملا دبنانده بود

و آن حضرت از جمله سادات مختاریه است و علو حسب و سمو نسب بنی مختار در عربستان مدینه بمرتبه اشتهار دارد
که صغار و کبار آن دیار ... الحجار و الارض للنبی المختار اقرار دارند سلسله النسب سادات مختاریه اکنون
بامام چهارم زین العابدین علی بن الحسین که از زمره کریمه چهارده معصوم علیهم السلام اتصال مییابد و امیر شمس الدین
اخلاق رضیه و اعراق مرضیه را حلی جواهر این نسب عالی ساخته در رستنی تقدیم در رتبه نقابت متمکن است و توقع
ترفع و تقدم مردم با آنجناب غیر ممکن و صمت آنچه قلم رقم کرده نزد اهل عالم بی ریب است هو خیر الشهادت و عالم الغیب
میرابوالقاسم در ولایت نیشابور قدوه سادات و نقبا ذوالمکارم است و ناظم امور مهمات اصاغر
و اکابر پدر بزرگوارش امیر تاج الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار
در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و با مر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممر بهم میرسانید
امیر فریدالدین جعفر پدر خجسته سیرش امیر رفیع الدین حسین بن امیر ناصرالدین قریش اسکندر که در ایام
دولت خاقان منصور مقدم جمهور سادات نیشابور بود و والده نیک اخترش دختر خواجه قوام الدین نظام الملک
خوافی که سالهای فراوان بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام مینمود امیر فریدالدین جعفر متصف بطیب طینت و نشاط
بغایت راغب و مایل است و از اختلاط فرق انام دخل در مهام خواص بسیار محترز و مجتنب است اگر
شرف سیادت وشکر نمود و با اخذ و سلوک طریق آباء و اجداد بزرگوار اشتغال نماید دست از کار بسر آب
باز داشته ابواب انابت بروی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله تعالی انه قادر ما یشاء امیرزاده محمد
ولد ارجمند امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور بر نقابت مشهد مقدس
رضویه علی راقدها تحف السلام و التحیة تقدم داشت و صحبت انتساب میرزا محمد و سایر نقبای آن بقعه متبرکه
امیر علی اکبر که با میر مهین اشتهار دارد و برادر خجسته سیرش امیر غیاث الدین محمد بسان ذره
آفتاب بر تمامی مشتری طالع است و عظم شان و شرف دودمان آن سادات عالمیان محتاج بشرح
و بیان نیست ع بماهتاب چه حاجت شب تجلی را امیر محمد موسوی ولد امیر تاج الدین علی است که اعاظم نقبای
رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف است و درین اوقات منصب
قضاء ولایت طوس و مشهد مقدس منصوب گشته و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای می آورد
امیر نظام الدین محمد استرابادی پدر بزرگوارش سید عبد الوهاب در مملکت جرجان از جمله اعاظم سادات
عالیجناب بود و مدت مدید منصب قضاء احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور برایا اهتمام

مینمود و امیر عبد الحی در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از بلده استراباد بدار السلطنه هرات خرامید همگی
اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه جودت ذهن و حدت طبع باندک زمانی
قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت
ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم
افاده مشغولی مینمود تا وقتی که ماهچه لوای کشورگشای پادشاه ... بلدان خراسان را تسخیر فرمود آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت و جاه
یافت آفتاب انعام حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال مآلش تافته بود و وقتی که حضرت سیادت منقبت
سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد فیصل قضایای شرعیه شده
چند سال در کمال استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هرات
آرام دارد و همواره خاطر ستوده مآثر بنشر مسایل علوم دینیه و اهل حقایق معارف یقینیه میگمارد
و بی شایبه تکلف و غایله تصلف درین روزگار امیر عبد الحی بمزید علم و دانش مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش صحایف
اصناف علوم بر لوح ضمیر روشنش مرقوم و امور فتاوی و قضایای شرعیه بمین توجه خاطر خطیرش منتظم الیس کلامی
نبی بعث کماله صلی الله علی النبی و آله امیر علاء الدین قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که
در سلک اماجد سادات قهستان انتظام داشته و پیوسته تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان
آن ولایت میکاشته و امیر علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار و افزونی اتباع و اموال از رتبه
والد ماجد تجاوز نموده بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان
برگشوده همت خورشید صفت رفعت یافته و انوار ضمیر موهبتش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا و شکسته
دلان تافته نظم همیشه طالعش مسعود باد * طلال دولتش ممدود باد امیر عبد الحی رازی در میان خورد
و بزرگ با میرخورد مشهور است و بوفور جود و احسان برایندگان و افواه طوایف انسان مذکور و آنجناب در سلک
ابناء اعمام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد و در صغر سن از ری بلده فاخره هرات آمده در ظل تربیت
و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نموده و بواسطه فرط قابلیت باندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین
محمد بکام عالم پادشاه رسیده باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان
بی دریغ حضرت صاحبقرانی گشته بشغل ... دار السلطنه هرات یافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در روز
دولت دورمیشغل ... مهاد آسایش و فراغت بسر میبرد کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و ظرافت

و خوی سخاوت موصوفست و از جمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز در زمان دولت
روز افزون شاهی در منصب قضا بلده هرات با میر نظام الدین عبدالحی شریک بود و چند گاه بتفصیل امور شرعیه میرزا [illegible]
و مهمات فرق انام را مقتضا مذهب ائمه بکفایت مقرون میساخت و اکنون منصب تدریس یکی از صفهای مدرسه
سلطانی را بآن جناب تعلق میداشته و گاهی بنقش افاده و استفاده بر لوح خاطر میکشد **امیر سید احمد و سید میرک**
دو جوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف و پدر بزرگوار ایشان
امیر جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناهی هدایت دستگاهی امیر جلال الحق و الحقیقه و الدین عطاء الله
سلمه الله و ابقاه و امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا امر
درس و افاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده فرق انام را بنصایح سودمند مستفید و بهره مند میساخت
اما بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده همگی اوقات شریفه را بادای وظایف طاعات و عبادات
مصروف گردانیده و از این دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین احمد در یکی از صفهای مدرسه بابا
مشغول میباشد و سید میرک در سر مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری در ایام چهارشنبه بصحبت فرق
انام پرداخته ابواب تقریر معانی و حدیث تفسیر میگشاید از افاده و ادراک آن بسیاری طلبه علوم محسوس و مفهوم مستفید
و کامیاب شده از افاضه ضمیر فضل پذیر این یک و ضمه هدایت و ارشاد ناظر و سیراب بهر مطلق ایشان باد **خواجه عبدالمومن**
و خواجه محمد مومن جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوار اند بسلامت نفس موصوف و باستقامت معروف و پدر بزرگوار
ایشان خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید است که شمه از فضایل و کمالات او در اثنا ذکر صدور خاقان منصور سبق
ذکر یافته جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره است که مدت مدید پرتو اهتمامش بسر انجام وزارت
امور پادشاه مرحومی شاه اسمعیل [illegible] خواجه محمد مومن در زمان خجسته نشان مشمول عنایت و التفات
حضرت ممالک پناهی حبیب الهی گشته بمنصب جلیله المراتب معلم شاهزاده واقف مناقب سام میرزا سرافراز شد
و اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی طرح کتابت کلام مجید ربانی میکند **میرزا قاسم** ناظم مناظم فضایل
نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانست پدر خجسته سیرتش خواجه جلال الدین میرکی در علم نجوم و سیاق بمثل
زمان خود بود و مدت مدید وزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام مینمود و بعد از آن ترقی فرموده بمنصب
امارت دیوان رسیده و امور ملک و مال بسعی اهتمامش منتظم گردیده و میرزا قاسم در ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده
مطالعه رساله متداوله پرداخت و جودت معانی رزین است و منشآت رزینت و زینتش در نظر فضلا سخنور متبوع و مستحسن

[illegible]

و میرزا آقا که حالا بعنایت ایزد سبحانه در مسند وزیری انیس الحضرت اکلیان انتظام یافته و پرتو انوار عاطفت نواب نامدار آن خان
معدلت آثار چنانچه میباید بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته از منظومات میرزا آقا این بیت بخاطر بود خامه تحریر آن مبادرت نمود
شد مرا کار سر خاک در میخانه ✱ باشد از گردش ایام شود پیمانه ✱ ز آشنایان همه بیگانه شدم بهر تو من ✱ آشنا تا شده گشتی تو ز من بیگانه
چتر واعظ منشین قصه طوبی مشنو ✱ قد بر افراز که کوته شود این افسانه **مولانا حسامی واعظ** از جمله اقربا و تلامذه مولانا ابن حسام است
و بهمان سبب حسامی تخلص مینماید و آن بطلاقت لسان و فصاحت بیان موصوفست و بکثرت قوت حافظه موصوف چنانچه
حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنف مسطور است بر سر منبر بزبان می آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه
هرات موعظه میپردازد و در روزهای چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را بنصایح و مواعظ
محظوظ و بهره ور میسازد **امیر نظام الدین منشی** در سلک سادات عظام خراسان منتظم است و پدرش امیر ابو تراب از
جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام بواسطه صلاحیت جبلی و طاعت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را بتحصیل علوم
صرف مینمود و در هنگام جوانی اکثر متداولات را مطالعه فرموده و چون آنجناب بحسن خط تعلیق و جودت عبارات موصوفست
و در زمان سلطنت محمد خان شیبانی چند گاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی
مدرس مدرسه امیر علیشیر شده و چند سال لوازم آن امر را بجای آورد و در سنه ثلثین و تسعمایه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی
از امور التماس تدریس یکی از مدارس استراباد نموده و حسب الحکم فرمان عالی حاصل کرده بدان جانب توجه فرموده
مولانا میر علی کاتب بسیار خوش نویس است و سرآمد خوش نویسان است طبعش بنظم اشعار رغبت تمام دارد و احیانا ابیات و معمیات
بر صحیفه روزگار مینگارد و این معما باسم جمالی از جمله منظومات اوست **معما** خوش آنکه عشقش آشنا کرده مرا ✱ بیگانه ز خویشتن [illegible]
آشنا کرده مرا ✱ یکبارگی از تقیه خرد وارسته ✱ در [illegible] پای کرده مرا ✱ باتمام رسید و باختتام انجامید تسوید این
تاریخ شعرا [illegible] حضرت [illegible] دوران [illegible] دولت شاهی [illegible] این منظوم
[illegible] از قرض و افلاس [illegible] جان بلب رسیده و از هجوم قرض خواهان در بلا و دام ایام مبتلا **نظم**
مردم همه بعیش خوشدل و من مبتلای قرض ✱ هر کس بعیش و خوشدلی و من مبتلای قرض ✱ قرضم چو آبروی کم ایمان بیاد رفت ✱
از بسکه خواستم ز در هر گدا قرض ✱ فرض خدا و قرض خلایق نکرده ام ✱
یا رب ادای فرض کنم یا ادای قرض ✱

نمقه الفقیر الحقیر المحتاج الی الله التقصیر
من الکمه [illegible] محمد کاظم
صانع [illegible]
[illegible]

۸۱۴

تاریخ تولد فرزندی نور چشمی [illegible] ساعت
شب چهارشنبه آخر صفر المظفر الهی قدم او بر اقوام
مبارک باشد سنه ۱۲۰۱

تاریخ تولد فرزند ارجمند [illegible] خانم
[illegible] ۱۲۳۵

[illegible]

و نقرس

نسخه مملات که اعلیحضرت میرزا ابوالحسن طبیب [illegible]

[illegible] شیرین [illegible] کرده [illegible] با آب [illegible] بعد از آن [illegible]
یکمن با المنصفه

پردل کوده با شکر [illegible] بقوام آورند [illegible] پایین [illegible] زعفران [illegible]
نیم من چهار مثقال

[illegible]

سنبل الطیب و مصطکی [illegible] و عنبر اشهب [illegible] زعفران [illegible]
سه مثقال چهار مثقال پنج مثقال نیم مثقال

[illegible] طلا [illegible]
[illegible]